



از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

جلد ۲-۱


بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر خانواده

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۱ تا ۲

مشخصات کتاب

تفسیر خانواده (آیاتُ الْأُسْرَةِ فِی الْقُرآن) بررسی مجموعه آیات مربوط به «خانواده» در قرآن کریم «جلد اول» به اهتمام: دکتر محمد بیستونی (صفحه ۱) بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ به اهتمام محمد بیستونی. قم: بیان جوان، ۱۳۸۵. ص. ISBN: فهرست نویسی بر اساس اطلاعـات فیپا. . ۴ ق ۹۵ ب/۴/۶۵ BP۱۵۹/۲۹۷ کتابخـانه ملی ایران ۴۴۷۰۷ ۸۵ م عنوان: (صـفحه جلـد اول) به اهتمام: دکتر محمد بیستونی گروه تحقیق: صـفورا، زهرا، آسیه بیستونی تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی، سهیلا شاکری امور رایانه و IT: روح اللّه کریمیان چاپ و صحافی: چاپخانه رواق نوبت و تاریخ چاپ: اول بهار ۱۳۸۹ شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه نا شر: انتشارات بیان جوان شابک: ISBN حق چاپ محفوظ نیست، هرگونه نسخه‌برداری و چاپ از این کتاب به منظور توسعه فرهنگ قرآن کریم، با اخذ مجوز کتبی از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بلا مانع است. نشانی: تهران، خیابان پاسداران، بین گلستان هشتم و نهم (روبروی پمپ بنزین)، شماره ۴۵۱، طبقه همکف واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶ www. Tafsirejavan. com

جلد ۱

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنـا وَ نَبِیِّنـا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الائِمَّةِ التِّسْعَةِ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةَ اللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الاَوْلِیاءَ وَ یا مُذِلَ الاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ (صفحه ۳)

متن تأییدیه حضرت آیت اللّه العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود. در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت علمای برجسته حوزه‌های علمیه تألیف و منتشر نموده و چندین کتب ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان شناسی، هنرهای دستی، دنیای حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج‌البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم و ... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای

نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم از فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد. برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزّت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند. قم جعفر سبحانی ۴/۸/۸۸ (صفحه ۴)

متن تأییدیه حضرت آیت‌اللّه محمد یزدی

رئیس شورایعالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است؛ همواره انسانها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسانها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسانها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم. محمد یزدی رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸ (صفحه ۵)

متن تقریظ حضرت آیهٔ اللّه سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری بسم اللّه الرحمن الرحیم وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ (۶۹ / عنکبوت) خداوند را بندگانی است که در راه او تلاشگر و نیکوکارند و همانها هستند که از هدایت و نصرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نور چشم گرامی و عزیزم جناب آقای دکتر محمد بیستونی در مسجد الرّضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیّه تعهّد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرّر بازداشت و زندانی می‌شدند و پس از پیروزی، خطیرترین کارها را در صحنه‌های مختلف با توکّل به خدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده می‌گرفتند. اینجانب موفقیّت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذّاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. قدرت شکوَهَ پَنَجْ

مقدمه

قرآن‌کریم در آیات ۸۲ سوره اِسراء و ۴۴ فُصِّلَت و ۵۷ یُونس خود را به عنوان نسخه شفابخش معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان این کتاب آسمانی را همچون داروخانه‌ای فرض کرد که بیماران و نیازمندان متناسب با نوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سراغ آن رفته و برنامه زندگی و نجات خود را از این گنجینه معنوی و مادی انتخاب کنند تا پرنده زیبای خوشبختی را در آغوش گرفته و در ساحل امن و آرام آن طی مسیر نموده و دنیا و آخرت خود را در سایه عمل به محتوای قرآن آباد سازند. در همین راستا گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان که تشکلی مردمی و غیرانتفاعی است ۱۰ مؤسسه تخصصی قرآنی را تأسیس نموده است تا هر یک از مؤسسات متناسب با «مخاطب خاص» یا «موضوع خاص» مندرج در اساسنامه رسمی خود، گروههای سِنّی گوناگون را با آیات

مرتبط با همان گروه مأنوس ساخته و درک و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لذا بر اساس فلسفه وجودی تأسیس هر مؤسسه، پنج نوع تفسیر در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از: ۱ - «تفسیر کودک» ویژه کودکان پیش دبستانی تا پایان دبستان که حدود «۲۰۰ آیه مورد نیاز» برای کودکان عزیز به صورت گرافیکی، مفهومی و به ۴ زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه در ۳۰ جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضی را در خود جای داده است. ۲ - «تفسیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایان دبیرستان است که حدود «۲۰۰۰ آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد را دربرگرفته و با استفاده از ۹ رنگ جذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی شده و به دلیل دارا بودن فهرستواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می‌سازد تا بدون نیاز به استاد حدودا ۴۰۰۰ موضوع از قرآن کریم را به سادگی فیش برداری و تحقیق نموده و در قالب مقاله یا کتاب ارائه دهند. ۳ - «تفسیر جوان» ویژه جوانان دانشجو و بزرگسالان می‌باشد که کل آیات قرآن را با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد به خود اختصاص داده است و جوانان عزیز با استفاده از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود ۰۰۰/۱۰ موضوع مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند. ۴ - «تفسیر زنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت اللّه طبرسی (متوفّی به سال ۵۴۸ ه. ق) و «تفسیر المیزان» نوشته مرحوم آیت اللّه علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع‌آوری و در پایان کتاب درج شده است. ۵ - «تفسیر مردان» که دربردارنده آیات مربوط به آقایان می‌باشد، نظیر آیاتی که وظایف و تعهدات مردان نسبت به خانم‌ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۳۵۰ آیه» می‌باشد. (صفحه ۷) ۶ - «تفسیر خانواده» که ما و شما هم اکنون در محضر نورانی آن هستیم مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۴۲۵ آیه» می‌باشد. ذکر چند نکته را در خصوص تفسیر خانواده ضروری می‌دانم: ۱ در ذیل هر آیه تغییر آن بر اساس دو تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع‌البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت اللّه طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق) درج شده است. البته مجموع مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده در فراز پایانیِ جلد این تفسیر ضمیمه می‌باشد. ۲ اشخاص نامبرده شده در ذیل مطالبِ گزینش شده از تفسیر مجمع البیان، مفسّرین مشهور قبل از مرحوم طبرسی بوده‌اند که آن بزرگوار از آنها نقل قول نموده است. ضمنا منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر جناب حجةالاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که فراز «پرتویی از آیات یا روایات» و تیترهای موضوعی در شروع مطالب، در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده یاد شده می‌باشد. ۳ سعی شده است تا برای هر آیه یا گروه آیات مورد بحث یک تیتر موضوعی انتخاب شود، لذا اگر در شروع برخی آیات تیتر موضوعی وجود ندارد به این دلیل است که این قبیل آیات در ادامه آیه‌ای است که در طلیعه آن یک تیتر مناسب لحاظ شده است. ۴ - صفحه‌آرایی و چینش کتاب بر اساس سیاق ترتیبی قرآن کریم می‌باشد، لذا در برخی موارد برای پرهیز از تقطیع نا موزون آیات، به ناچار تفسیر فرازهایی از آیه انتخابی که با موضوع مورد نظر ارتباط مستقیم ندارد نیز درج شده است. لذا چنین مواردی را به عنوان شیرینی و شکلات بحث اصلی تلقی فرمائید. ۵ - برخی موضوعات به طور صریح درباره خانواده نیست. علت گزینش چنین مباحثی آن است که بسیاری از خانواده‌های محترم در زندگی روزمره خود با موضوعات یاد شده مواجه شده و دانستن پاسخ قرآن‌کریم به این قبیل موضوعات برای آنها بسیار مفید خواهد بود، نظیر: خرافات، سحر و جادوگری. در خاتمه از همه صاحبنظران

و اهل تفسیر و تحقیق استدعا دارم هرگونه پیشنهاد در خصوص این اثر قرآنی یا سایر آثار گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان را منعکس نمایند تا بتوانیم به کمک چنین (صفحه ۸) نظراتی آثار کاربردی، عمیق و تأثیرگذار به علاقمندان مباحث و رفتار قرآنی تقدیم نماییم. امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود. دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در جوار بارگاه ملکوتی سلطان قلب‌ها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بهار ۱۳۸۹ (صفحه ۹)

۱. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی)

اشاره

الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در جهان فساد می‌کنند، اینها زیان‌کاران هستند. (۲۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این جا این سؤال پیش می‌آید که؛ پیمان، یک امر دوجانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگارمان درگذشته در این زمینه‌ها بسته باشیم. ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که؛ خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هدایت آن، می‌تواند راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیّت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند. قرآن از این فطرت مخصوص، تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می‌کند، در حقیقت این یک «پیمان تکوینی» است نه تشریعی و قانونی، در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس آمده: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ: ای فرزندان آدم، مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است و مرا پرستش کنید که راه راست همین است». پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است. شاهد دیگر برای این سخن، جمله‌ای است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ وَ واتَرَ اِلَیْهِمْ اَنْبِیائَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِه: خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کنند». به تعبیر روشن‌تر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی (صفحه ۱۰) می‌دارد، همراه آن عملاً ـ پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد، به او چشم می‌دهد، یعنی با این چشم، حقایق را ببین، گوش می‌دهد، یعنی صدای حقّ را بشنو ... و به این ترتیب هرگاه انسان از آن چه در درون فطرت او است، بهره نگیرد و یا از نیروهای خداداد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است. آری فاسقان همه یا قسمتی از این پیمان‌های فطری الهی را زیر پا می‌گذارند. سپس به دوّمین نشانه آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌کنند» (وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ). فاسقان پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار بماند، قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خدا است و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رَحِم و زیر پا گذاشتن رابطه‌های خویشاوندی دانست. نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده؛ «آنها فساد در زمین می‌کنند» (وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ). آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته‌اند و حتّی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند، پیدا

است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کام‌جویی و لذّت‌های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هرجا کشیده شود، برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کام‌جویی افزون‌تر است و برای رسیدن به این هدف، از هیچ خلافی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد. قرآن مجید در پایان آیه می‌گوید: «آنها همان زیان‌کاران هستند» (أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ). راستی چنین است؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادّی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگ‌ترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند، در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه‌روزی خود به کار برد؟ کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند، چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند؟ اگرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گفت، ولی بدون شک (صفحه ۱۱) پیوند خویشاوندی، یک مصداق روشن آن است. اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبّت نسبت به خویشاوندان، اهمیّت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیدا نهی کرده است. اهمیّت صله رحم تا آن جا است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ وَ تَزیدُ فِی الْاَعْمارِ وَ اِنْ کانَ اَهْلُها غَیْرَ اَخْیارٍ: پیوند با خویشاوندان، شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن، از نیکان هم نباشند». (۱) در سخنان امام صادق می‌خوانیم: «صِلْ رَحِمَکَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ ماءٍ وَ اَفْضَلُ ما یُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کَفُّ الْاَذی عَنْها: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب، محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَهْد» به مفهوم «قرارداد» و «پیمان» است؛ و عهد خدا نیز سفارش و فرمان اوست. قرآن می‌فرماید: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ» (... ۳) (هان ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید) «...؟ میثاق» به معنای پیمان استواری است که مورد اطمینان باشد. «یَقْطَعُونَ» از واژه «قَطْع» به معنای «جدا کردن دو چیز از یکدیگر» گرفته شده است. «اَمْر» به مفهوم فرمانی است که فرد برتر و عالی رتبه به فروتر صادر می‌کند. «یُوصَل» از «وَصْل» گرفته شده و به معنای «پیوند میان دو چیز» است، بر خلاف «فَصْل». «خاسِرُونَ» مأخوذ از «خُسْران» و به معنای «نابودی» و «زیان» است. خدای جهان آفرین پس از معرفی گناهکاران، به ترسیم ویژگیهای زشت آنان می‌پردازد و روشن می‌سازد که یکی از خصلتهای منفی آنان، پیمان‌شکنی ***** ۱- «سفینة البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۲- «سفینةُ الْبِحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۳. سوره یس، آیه ۶۰. (صفحه ۱۲) است: «الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ». ... در اینکه مقصود از این پیمان چیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی بر آنند که منظور از پیمان خدا، همین شعور، وجدان و فطرت توحیدگرایانه است. آنان در پرتو این نعمتهای خدا داده، همه دلایل و برهانهای توحیدگرایی و عدل خدا و رسالت پیامبران و اعجاز آنان را که سندِ صداقت آنان است، می‌نگرند و درمی‌یابند؛ امّا به همه پشت پا می‌زنند و حق را نمی‌پذیرند. ۲. برخی گفته‌اند منظور از عهد خدا، دستورات و هشدارهایی است که خداوند از طریق پیام‌آوران خویش به سوی مردم فرستاده است؛ و منظور از شکستن عهد خدا، نادیده گرفتن دستورات و هشدارهای اوست. ۳. طبری صاحب تفسیر معروف طبری می‌گوید: منظور از شکنندگان عهد خدا، کافران اهل کتابند؛ و عهد خدا با آنان، همان واقعیّتی است که در کتابهایشان آمده، یعنی اینکه «به رسالت آخرین و برترین پیامبر خدا ایمان آورند» ؛ امّا آنان با شناخت آن پیامبر، عهد خود را با خدا شکستند و آن را با بهایی ناچیز مبادله کردند. ۴ و آخرین دیدگاه اینکه منظور، پیمانی است که خدا از فرزندان آدم، آنگاه که در پشت پدر اصلی خویش بودند، گرفت. که البتّه این اعتقاد، ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا انسان چگونه می‌تواند به عهد و پیمانی که در خاطرش نیست و جز از طریق آیات و روایات و یا داستانها از آن خبر ندارد، پایبند باشد؟ «وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَل» در بیان آنچه پیمان شکنان به پیوند با آن فرمان یافته بودند، امّا آنها را گسستند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. پیوند با پیامبر و پیروان او؛

۲. صله رحم و پیوند دوستانه با نزدیکان؛ ۳. پیوستگی به پیام‌آوران و کتابهای آسمانی و ایمان به همه آنان و کتابهایشان؛ ۴. پیوند عملی میان گفتار و عملکرد؛ (صفحه ۱۳) ۵. پیوند با خوبان و دوستان خدا و گسستن از ظالمان و دشمنان خدا؛ که در میان همه دیدگاهها، این سخن جامعتر و بهتر به نظر می‌رسد. «وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ» و در زمین به تباهی می‌پردازند تباهی و فساد گناهکاران، به یکی از این سه نظریه تفسیر شده است: ۱. دعوت به کفر و بیداد؛ ۲. راهزنی و ایجاد هرج و مرج و ناامنی؛ ۳. عهدشکنی؛ که به باور ما، همه اینها را شامل می‌شود. «أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ» آنانند که خود زیانکارند و به سان کسانی هستند که سرمایه وجود خویش را از کف داده‌اند. ابن عبّاس می گوید: در قرآن شریف هر جا که ضرر و زیان به کافران و مشرکان و منافقان نسبت داده شده، منظور زیان معنوی است؛ و آنجا که به توحیدگرایان نسبت داده شده، منظور زیان مادّی و این جهانی است. (صفحه ۱۴)

۲. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است)

اشاره

أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أ فَلا تَعْقِلُونَ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با این که شما خودتان کتاب (آسمانی) را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی کنید؟ (۴۴ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اصولاً یک برنامه اساسی، مخصوصا برای علماء و مبلّغین و داعیان راه حقّ، این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود، تبلیغ کنند، همانگونه که در حدیث معروف از حضرت امام صادق می‌خوانیم: «كُونُوا دُعاةَ النّاسِ بِأَعْمالِكُم وَ لا تَكُونُوا دُعاةً بِأَلْسِنَتِكُم: مردم را با عمل خود، به نیکی‌ها دعوت کنید، نه با زبان خود». (۱) تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می گیرد که هرگاه شنونده بداند، گوینده از دل، سخن می گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند و در جان اثر می گذارد و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش، این است که خود، قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی می‌فرماید: «أَیُّهَا النّاسُ اِنّی وَ اللّهُ مَا اَحُثُّكُم عَلی طاعَةٍ اِلاّ وَ اَسْبِقُكُم اِلَیْها وَ لا اَنْهاكُمْ عَن مَعْصِیَةٍ اِلاّ وَ اَتَناهی قَبْلَكُم عَنْها: ای مردم، به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم، مگر قبلًا خودم آن را انجام می‌دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی‌دارم، مگر این که پیش از شما از آن دوری جسته‌ام». (۲) در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مِنْ اَشَدِّ النّاسِ عَذابا یَوْمَ الْقِیامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً وَ عَمِلَ بِغَیْرِه: از کسانی که در روز قیامت، عذابشان از همه شدیدتر است، کسی است که سخن حقّی بگوید و خود به غیر آن عمل کند». (۳) علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد ***** ۱- «سفینة البِحار» ، ماده «عَمِلَ». ۲- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۷۵. ۳- «نور الثقلین» ، جلد ۱، صفحه ۷۵. (صفحه ۱۵) و عوام یهود به آنها اعتناء نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود، دگرگون جلوه دادند. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بِرّ» به کسر «باء» به معنای «نیکی و خوبی» ، به فتح «باء» به مفهوم «سرزمین و فضای گسترده» و به ضمّ «باء» به معنای «گندم» آمده

است. «تَنْسَوْن» از «نِسْیان» گرفته شده و به معنای از یاد رفتن چیزی است که پیشتر معلوم و در یاد بوده است. واژه «سَهْو» ، مفهومی فراتر از آن دارد؛ امّا گاه به معنای «نِسْیان» است. «تَتْلُونَ» از «تِلاوَت» به معنای «پی در پی آوردن و خواندن» است. این واژه، از ریشه «تَلی» برگرفته شده و تفاوت آن با «قِرائَت» این است که «تِلاوَت» ، پیاپی آمدن حروف و «قِرائَت» جمع آن است. «تَعْقِلُونَ» به معنای «خرد خویش را به کار می‌گیرید» یا «تَعَقُّل می‌کنید» است. اصل این واژه، به مفهوم «بازداشتن» است؛ به همین جهت، به پای‌بند شتر «عِقال» می‌گویند. «أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ» شما ای دانشوران یهود که به نزدیکان باایمان خویش سفارش می‌کنید در ایمانشان به اسلام پایدار باشند! آیا خود را به فراموشی سپرده‌اید؟! چرا خود اسلام را بعنوان آخرین پیام نمی‌پذیرید؟! با این تفسیر، واژه «بِرّ» که به معنای «خوبی و شایستگی» آمده، در آیه شریفه، ایمان به محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب اوست؛ و خدا آنان را سرزنش می‌کند که چرا با اینکه می‌دانند اسلام حق است و پیامی است از جانب خدا و دیگران را به آن تشویق و ترغیب می‌کنند، خود در این راه پیشگام نمی‌شوند؟ ***** ۱- از آیه می‌توان استفاده کرد که شرط پذیرش تذکرات و راهنمایی والدین و بزرگترها از محیط خانوادگی، مقید بودن «عملی» آنها به گفته‌های خودشان می‌باشد (مؤلّف). (صفحه ۱۶) ابومسلم می‌گوید: همین دانشمندان یهود بودند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ، جامعه عرب را به ایمان به آخرین پیامبر و آیینی که در راه بود، فرا می‌خواندند؛ امّا پس از فرارسیدن آن دو، راه حق‌ستیزی در پیش گرفتند. ابن عبّاس در تفسیر آیه شریفه می‌گوید: آنان دیگران را به پیروی از کتاب دینی خویش وا می‌داشتند، امّا خود آن را وا می‌نهادند. قَتادَهْ بر آن است که: آنان مردم را به فرمانبرداری از خدا فرا می‌خواندند، امّا خود نافرمانی می‌کردند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَرَرْتُ لَیْلَهً أُسْرِیَ بِی عَلَی أُنَاسٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِیضَ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ یَا جَبْرَئِیلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ خُطَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْیَا مِمَّنْ کَانُوا یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ یَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُم.» در شب معراج و سیر آسمانی خویش، بر مردمی گذشتم که لبهایشان را با ابزار آتشین می‌بریدند. از فرشته وحی پرسیدم: اینان کیانند و گناهشان چیست؟ گفت: اینان گویندگان و اندرز دهندگانی هستند که خود بدانچه به مردم می‌گفتند، عمل نمی‌کردند. «وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ» در حالی که تورات را می‌خوانید و صفات و ویژگیهای آخرین پیامبر را در آن می‌نگرید، باز هم ایمان نمی‌آورید. «اَفَلا تَعْقِلُونَ» آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید؟ در مفهوم این جمله، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی گفته‌اند: منظور این است که آنچه شما انجام می‌دهید، به راستی از نظر اندیشمندان کار زشتی است. ۲ و برخی می‌گویند: مقصود این است که کار شما، کار انسانهای آگاه و دانا نیست. ۳. عدّه‌ای نیز بر آنند که: خدا شما را بر این شیوه کار، به شدّت کیفر خواهد کرد. ۴ و پاره‌ای بر این اندیشه‌اند که: آنچه در تورات آمده، درست است؛ بنابراین، به محمّد صلی الله علیه و آله همانگونه که نویدِ آمدنش را در کتاب خود خوانده‌اید (صفحه ۱۷) ایمان بیاورید و او را پیروی کنید. یک پرسش: اگر همانگونه که در قرآن و فرهنگ دینی آمده، دعوت به ارزشها و نیکیها واجب و گاه پاداش آن به اندازه انجام دادن نیکی است، پس چرا خدا آنان را بر این کار نکوهش می‌کند؟ پاسخ: سرزنش آنان به این دلیل نیست که چرا دیگران را به نیکیها و شایستگیها فرا می‌خوانند، بلکه بدین جهت است که آنان دیگران را فرا می‌خواندند، امّا خود به گفتارشان عمل نمی‌کردند؛ و عمل نکردن به شایستگیها و آراسته نشدن به ارزشها، برای همه زشت و گناه است، بویژه برای فراخوانان به سوی ارزشها؛ به راستی که برای اینان زشت‌تر و نکوهیده‌تر است. (صفحه ۱۸)

۳. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن)

اشاره

ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا

یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (یهود) از آن چه شیاطین درعصر سلیمان بر مردم می‌خواندند، پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن چه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هایی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلّما می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند. (۱۰۲ / بقره) (صفحه ۱۹)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سلیمان و ساحران بابل

«خَلاق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می‌باشد. از احادیث چنین برمی‌آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع‌آوری کرده، در محلّ مخصوصی نگه‌داری کنند (این نگه‌داری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته است). پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیّت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلّط شد و امور خارق‌العاده انجام می‌داد. گروهی از بنی‌اسرائیل هم از آنها تبعیّت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمّد تعجّب نمی‌کنید که می گوید: سلیمان پیامبر است، در صورتی که او ساحر بوده؟ این گفتار یهود علاوه براین که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش، تکفیر حضرت سلیمان بود، زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است، که آیه فوق به آنها پاسخ می گوید. (۱) آیه مورد بحث، فصل دیگری از زشت‌کاری‌های یهود را معرّفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. منظور از «شَیاطین» نیز ممکن است، انسانهای طغیانگر و یا جنّ و یا اعمّ از هر دو باشد. «آنها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید، پیروی کردند» (وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ ***** ۱- «سیره ابن هشام» ، جلد ۲، صفحه ۱۹۲. (صفحه ۲۰) هارُوتَ وَ مارُوتَ). آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچکس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو (و از این تعلیمات سوءاستفاده نکنید)» (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما

نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکْفُر). خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند، ولی از آن جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلاً شرح دهند. ولی سوءاستفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آن جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متّهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متّهم به پیروی از آن می‌کنند. به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند» (فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ). ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت‌ها است، «آنها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمت‌هایی را یاد می‌گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ). آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند، «با این که می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت» (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ). (صفحه ۲۱) «چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند» (وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ).

چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟

در اینجا سؤالی باقی می‌ماند و آن این که؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیّت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا به راستی فرشته می‌تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال، در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسانهایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می‌توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت، آن جا که می‌گوید: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکا لَجَعَلْناهُ رَجُلًا: اگر (پیامبر) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتما او را به صورت مردی جلوه‌گر می‌ساختیم».

هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتّی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید، بلکه اینها خواصّ و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن، حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آن ها.

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده، بحث فراوان است، (صفحه ۲۲) این‌قدر می‌توان گفت که: سحر از

زمان‌های قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت: سحر، نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است؛ ۱ به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللُّغَة» سحر، یعنی خدعه کردن. ۲ «کُلُّ ما لَطُفَ وَ دَقَّ: آن چه عوامل آن، نامرئی و مرموز باشد». در «مفردات راغب» که مخصوص واژه‌های قرآن است، به سه معنی اشاره شده است؛ ۱/: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیّت، همانند شعبده و تردستی. ۲/: جلب شیطانها از راه‌های خاصّی و کمک گرفتن از آنان. ۳/: معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این که؛ ممکن است با وسایلی ماهیّت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن، به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیّت ندارد. (۱) از بررسی حدود ۵۱ کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره‌های قرآن، از قبیل؛ طه، شعراء، یونس، اعراف و،... راجع به سرگذشت پیامبران خدا؛ موسی، عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ الف آن جا که مقصود از آن، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد، چنان که می‌خوانیم: «فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى: ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی، در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند» (۶۶/طه) و در آیه دیگر آمده است: «فَلَمّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ: هنگامی که ریسمانها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و ***** ۱- «مفردات راغب» ، ماده «سحر». (صفحه ۲۳) آنها را ارعاب نمودند» (۱۱۶ / اعراف). از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهند. ب از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد، مانند آیه فوق که می‌گوید: آنها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ)، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که به حالشان مضرّ بود و نافع نبود (وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ). ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده ولذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است. نکته دیگری که در اینجا تذکّر آن لازم است، این که؛ به نظر می‌رسد قسمت قابل توجّهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده‌لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت درآمدند و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند. اینگونه سحرها حتّی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام، همه می‌گویند: یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری، حرام است. در این قسمت، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این که؛ امام علی می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئا مِنَ السِّحْرِ قَليلاً اَوْ كَثيرا فَقَدْ كَفَرَ وَ كانَ اخِرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ: ... کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود». (... ۱) اما همانطور ***** ۱- «وسایل الشیعه» ، باب ۲۵، من ابواب ما يُكْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۷. (صفحه ۲۴) که گفتیم، چنانچه یاد گرفتن آن، به منظور ابطال سحر ساحران باشد، اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدّعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال

نماینـد و دروغ مـدّعی را فاش سازنـد. شاهد این سـخن که اگر سـحر برای ابطال سـحر و حلّ و گشودن آن می‌باشد، بی‌مانع است، حـدیثی است کهاز امام صادق نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سـحر، مزد می گرفت، خدمت حضـرت امام صادق رسـید و عرض کرد: «حرفه من، سـحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شـد و با همان درآمـد، حج خانه خـدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجـاتی هست»؟ امـام صـادق در پاسـخ فرمـود: «عقـده سـحر را بگشـا ولی گره جـادوگری مزن». (۱) از این حـدیث اسـتفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است.

سحر در عصر ما

امروز یـک سلسـله علوم وجود دارد که در گذشـته سـاحران بـا اسـتفاده از آنهـا برنامه‌هـای خود را عملی می‌ساختنـد؛ ۱ اسـتفاده از خواصّ ناشـناخته فیزیکی و شـیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همانطور که در داسـتان ساحران موسـی آمـده است که آنها با اسـتفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند. البته اسـتفاده از خواصّ فیزیکی و شـیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه بایـد هر چه بیشتر از آنها آگاه شـد و در زنـدگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواصّ مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه‌های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سـحر محسوب خواهـد شـد. ***** ۱- «وسایل‌الشـیعه» ، باب ۲۵ من ابـواب مـا یُکْتَسَبُ بِهِ، حـدیث ۱. (صفحه ۲۵) ۲ اسـتفاده از خواب مغناطیسـی، هیپنوتیزم و مـانیه‌تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصـله دور). البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صـحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می گرفتند. اگر امروز هم کسـی از آنها چنین اسـتفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند، سـحر محسوب خواهـد شـد. خلاصه این که سـحر، معنی وسـیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شـد، نیز در بر می گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسـیده که نیروی اراده انسـان، قـدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قویّ‌تر شود، کارش به جـایی می‌رسـد که در موجودات محیـط خود تأثیر می گـذارد، همانگونه که مرتاضان براثر ریاضت اقـدام به کارهای خارق‌العاده می کننـد. این نیز قابل توجه است که ریاضت‌ها گاهی مشـروع است و گاهی نامشـروع، ریاضت‌های مشـروع در نفوس پاک، نیروی سازنـده ایجـاد می کنـد و ریاضت‌هـای نامشـروع نیروی شـیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اوّلی مثبت و سازنده و در دوّمی مخرّب است. (صفحه ۲۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِتَّبِعُوا»: پیروی کردند. «تَتْلُوا»: دنبال می کردند، تلاوت می کردند. «فِتْنَهُ»: آزمایش، آزمون. «مَرْء»: مَرْدْ. «اذْن»: آگاهی، فرمان، اجازه، دسـتور. «خَلاق»: بهره و برخورداری شایسـته. در آیات پیش، از بی‌پروایی یهود و عـدم پایبنـدی آنان به کتابهای آسـمانی و ترسـیم بازیگریهای آنان سـخن به میان آمـد و در این آیه، ناسپاسـی دیگری از آنان به تصویر کشـیده می‌شود؛ می‌فرمایـد: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیـاطینُ» از آنچه شـیطانها در روزگـار فرمـانروایی سـلیمان می‌خواندنـد، پیروی کردنـد در اینکه این پیروی کننـدگان چه کسـانی بودند، مفسّـِران نظرهایی ارائه داده‌اند: ۱. عـدّه‌ای بر آنند که منظور، یهود عصـر پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله است. ۲. گروهی دیگر بر این اعتقادنـد که منظور، یهود روزگـار سـلیمان علیه‌السـلام است. ۳ و برخی نیز گفته‌انـد: منظـور، همه یهـود است؛ چرا که

پیروان افسون و جادو، از زمان سلیمان علیه‌السلام تا بعثت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزگاران پس از ظهور اسلام نیز در میان آنان بسیار بوده است و اینک نیز موجودند. «درباره واژه» شیاطین نیز نظرها متفاوت است: ۱. عدّه‌ای از مفسّران بر آنند که منظور، شیطانهای جن است؛ زیرا هنگامی که این واژه بدون قرینه به کار می‌رود، بر آنها دلالت می‌کند. ۲. امّا دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که منظور، «شیطان صفتان» است که در گمراهی و سرکشی غوطه‌ورند. ۳ و گروهی نیز گفته‌اند: هم شیاطین و هم شیطان صفتان منظور نظر بوده است. «عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ» برخی واژه «عَلی» را در این جمله از آیه شریفه به معنای «فی» گرفته‌اند. (صفحه ۲۷) در این صورت ممکن است گفته شود: در زمان فرمانروایی سلیمان و یا در زمان خود آن حضرت، از آنچه شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند، پیروی می‌کردند. «وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا» و سلیمان هرگز کفر نورزید؛ ولی شیطانها به کفر گراییدند از آیه شریفه این واقعیت به روشنی دریافت می‌شود که آنچه را شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند و یهود از آنان پیروی می‌کردند، کفر بود، آن هم کفر از نوع سحر و افسونگری؛ چرا که خدا سلیمان پیامبر را از آن پاك و منزّه اعلان می‌کند و شیطانها و پیروان آنها را کافر می‌خواند. صراحت آیه شریفه در این مورد، بدان دلیل است که یهود، نسبت سحر و افسونگری به سلیمان پیامبر می‌دادند و می‌گفتند که فرمانروایی گسترده و پرشکوه او، برپایه جادو و جادوگری است و او به کمك آن، جنّ و انس و پرنده و باد را رام ساخته است. ابوبصیر از ششمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده است که: آنگاه که سلیمان علیه‌السلام جهان را بدرود گفت، شیطان سحر و افسون را اختراع کرد و آن را در کتابی نوشت و در پوششی قرار داد و فریبکارانه بر روی آن پوشش نوشت: این چیزی است که آصِف بن بَرْخِیا برای فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام ابداع کرد و این از گنجینه‌های دانشها و فنون است؛ سپس آن را زیر تخت سلیمان پیامبر پنهان کرد؛ و بعد هم خود آن را برای مردم بیرون آورد. با وسوسه آن موجود پلید، کافران گفتند: سلیمان از این طریق بر همه ما چیره شده بود؛ امّا مردم باایمان گفتند: از خدا بترسید، زیرا سلیمان بنده شایسته خدا و پیامبر او بود. آری؛ به سبب این اغواگری شیطان و پیروی کافران از آن بود که قرآن می‌فرماید: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطین». ... در مورد «وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا»: بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیاطین نسبت به آنچه از راه سحر به آن پی بردند، راه انکار را در پیش گرفتند. (صفحه ۲۸) «یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ» که به مردم سحر و افسون می‌آموختند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای گفته‌اند: منظور این است که شیطانها سحر و افسون را به مردم می‌آموختند و آنان را به آموزش آن وسوسه می‌کردند و گروهی گفته‌اند: منظور این است که آنان را راه نمودند تا کتابهای افسون را از جایی که سلیمان علیه‌السلام آنها را نگاهداری می‌کرد، استخراج کنند. «وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ» و [یهودیان] از آنچه بر دو فرشته هارُوت و مارُوت، در بابل فرو فرستاده شد، [پیروی کردند] بدینسان، روشن می‌شود که یهودیان از دو سو افسونگری آموختند: از سوی شیطانها و از طریق تعالیمی که برای مبارزه با افسونگران، بر دو فرشته نازل شد. در تفسیر این جمله از آیه شریفه بیشتر مفسّران گفته‌اند: منظور این است که شیطانها افسون و هر آنچه بعنوان مبارزه با آن، بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود، همه را به مردم آموختند؛ و آنگاه بداندیشان و شیطان صفتان از آن آموزشها تنها در راههای ظالمانه و تفرقه‌افکنانه بهره گرفتند.

بابِل کجاست؟

در مورد واژه «بابِل» در آیه شریفه نیز نظرهایی ارائه شده است: ۱. بعضی بر آنند که منظور، شهر «بابِل» در عراق است. ۲. برخی گفته‌اند: منظور، «بابِل» دماوند است. ۳ و پاره‌ای نیز آن را منطقه وسیعی از نَصیبَیْن تا رَأْسُ الْعَیْن عنوان ساخته‌اند.

هاروت و ماروت

درباره این دو واژه نیز عدّه‌ای معتقدند که نام دو فرشته است، که خداوند آنها را بصورت انسان گسیل داشت تا مردم را به طرف خود بکشانند و راههای مبارزه با (صفحه ۲۹) آفت جنون‌آمیز سحر و افسون را که در آن روزگاران زندگی را بر مردم تلخ و دردناک ساخته بود، به آنان بیاموزند و سحر و جادو را از معجزه‌ای که سند صداقت و درستی پیامبران خداست، باز شناسانند و مردم را در برابر جادوگران یاری کنند. امّا گروهی دیگر بر این پندارند که آنان دو انسان عادی از انسانهای آن روزگار بودند، نه دو فرشته از فرستادگان خدا. «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ» و آن دو فرشته، به هیچکس سحر و جادو نمی‌آموختند، جز اینکه پیش از آموزش آن، به او می‌گفتند: هشدار که ما تنها وسیله آزمونی برای تو هستیم؛ مبادا کفر بورزی! علّت آنکه گفتند: ما تنها وسیله آزمونی هستیم، این بود که آنان راه سحر و باطل ساختن آن را به مردم آموزش می‌دادند و در همان حال به آنان هشدار می‌دادند که مبادا با سوءاستفاده از این آگاهی که برای مبارزه با بداندیشان و جادوگران به آنان آموخته شده بود، خود به کفر و خیانت گرایش یابند؛ چرا که هدف از آموزش، شناخت آفت سحر و پیکار با ساحران بود، نه به کار گرفتن آن. روشن است که شناخت گناهان و آموزش راههای مبارزه با گناهکاران، گناه نیست، بلکه ارتکاب آنها گناه است. در مورد واژه «لا تَکْفُر» ، یکی از سه نکته زیر مورد نظر است: ۱. آن دو فرشته می‌گفتند: مبادا با انجام سحر و افسون، به خدا کفر بورزی. ۲. برخی گفته‌اند: از آنجا که سحر و جادوگری در آن زمان بسیار گسترش یافته بود، آموزش سحر، نوعی گرایش به کفر بود و نیاموختن آن، نشان ایمان؛ از این رو، آن دو فرشته می‌گفتند: ما تنها آزمونی برای شما هستیم، مبادا که سحر بیاموزید، زیرا این خود، نوعی کفر ورزیدن است و نظیر این معنا، در آیه شریفه زیر نیز آمده است ...: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنّی» (... ۱) ۳. به عقیده پاره‌ای، منظور این است که با یاد گرفتن و عمل به آن، به خدایت کفر نورز. که به نظر ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. ۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹. (صفحه ۳۰) «فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما» امّا آنان از آن دو فرشته [چیزهایی] می‌آموختند در مورد ضمیر «مِنْهُما» ، بیشتر مفسّران اعتقاد دارند که منظور، آن دو فرشته‌اند؛ امّا برخی نیز گفته‌اند: منظور، سحر و کفر است و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور، بدل از چیزی است که آن دو فرشته به مردم آموزش می‌دادند و آن عبارت است از نهی از سحر و باطل ساختن آن. «ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» تا به کمک آن، بین مرد و همسرش جدایی افکنند در اینکه آنان با سحر و افسون، بنیاد خانواده‌ها را متلاشی ساختند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. عدّه‌ای می‌گویند: منظور این است که آنان به کمک افسون، گاه میان مرد و همسرش مهر و محبّت پدید می‌آوردند و گاه کینه‌توزی و دشمنی، تا به جدایی و از هم گسیختن خانواده می‌انجامید. ۲. گروهی دیگر می‌گویند: منظور این است که یکی از دو عضو اصلی خانواده زن یا مرد را گمراه می‌ساختند و به کفر می‌کشاندند؛ در نتیجه، درگیری عقیدتی در خانواده پدید می‌آمد و خانواده از هم می‌پاشید. ۳ و پاره‌ای نیز بر آنند که جادوگران با سخن‌چینی، آتش درگیری را میان زن و مرد شعله‌ور می‌ساختند و آنقدر بر آن می‌دمیدند تا نظام خانواده از هم می‌گسیخت. «وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ» و آنان جز به فرمان [و خواست] خدا نمی‌توانستند به کسی گزند و زیانی برسانند. این جمله از آیه شریفه، نوعی هشدار به افسونگران است که: خدا به تبهکاری آنان داناست و باید بدانند که به کیفر گناه خویش خواهند رسید. همچنین نوعی اعتماد و امید بخشیدن به انسانهای باایمان است که: خدای توانا هر که را اراده کند، از آفت سحر و افسون دَجّالها دور نگه می‌دارد و گزند و آسیبی به او نمی‌رسد و به زیان سحر گرفتار نمی‌آید. (صفحه ۳۱) «وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ» و آنچه را به ایشان زیان و گزند می‌رسانید و برایشان سودی به بار نمی‌آورد، فرا می‌گرفتند این آموزش سحر و به کار گیری آن در راههای نادرست و ظالمانه، گرچه به پندار آنان منافع زودگذری در این جهان برای آنان داشت، اگر درست می‌اندیشیدند، این سود، واقعی نبود؛ بویژه آنکه در روز رستاخیز سخت برایشان زیانبار خواهد بود. «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ» و بی‌گمان جماعت یهود دریافته بودند که هر که خریدار این کالا باشد و به این شیوه زشت و ظالمانه روی آورد، در آخرت بهره‌ای از پاداش خدا نخواهد داشت؛ چرا که این کار، پشت کردن به کتاب خدا و پیروی از شیطانها و شیطان صفتان و روی آوردن به سحر و رها کردن

مقرّرات دینی است. با این توضیح، ضمیر در «اِشْتَرِیهُ» به سحر باز می‌گردد. «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» و به راستی چه بد است آنچه خویشتن را در برابر آن فروختند، اگر به راستی می‌دانستند! در تفسیر آخرین جمله این آیه شریفه، نظرهایی ارائه شده است: ۱. منظور این است که آنان دو گروه بودنـد: گروه نخست، شیطانها یا یهودیانی که کتاب خدا را پشت‌سر افکندند و به آن عمل نکردند؛ و گروه دوّم کسانی که سحر آموختند و آن را ظالمانه به کار بستند. ۲. منظور این است که دانا و نادان یک گروه بودند؛ چرا که آنان می‌دانستند کسی که دین خدا را وانهد و سحر بیاموزد و به کار بندد، در روز رستاخیز بهره‌ای از پاداش نخواهد داشت، امّا در همان حال به چگونگی حرمان از پاداش خـدا و عذاب او آگاهی نداشـتند. ۳. علّت آنکه این جمله از آیه شریفه پس از اثبات دانش و آگاهی برای آنان، آن را نفی می‌کنـد، این است که: آنان بر اساس آگاهی و دانش خود عمل نکردنـد و (صـفحه ۳۲) عالمان بی عمل و کردار شایسته بودند.

پیام آیه شریفه

از جمله پیامها و درسهای آیه شـریفه این است که میزان درستی یا نادرستی اعمال، هدفهایی است که در نظر گرفته می‌شود؛ بعنوان مثـال، اگر فراگیری سـحر و افسون به نیّت مبـارزه بـا آن و افسونگران و بر طرف سـاختن شـبهات و روشن ساختن فرق میان سـحر و اعجـاز پیـامبران و زدودن آثـار شوم آن باشـد، هماهنـگ بـا تقوا و ایمـان و درستی است و کاری است عادلانه؛ امّا چنانچه به قصـد گسترش آن آفت اجتماعی و اخلاقی و به کار گرفتن آن در مسیر ظالمانه باشد، کفر به خدا است. (صفحه ۳۳)

۴. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)

اشاره

یـا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَـدُوٌّ مُبِینٌ ای مردم از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، چه این که او دشمن آشکار شما است. (۱۶۸ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

از «ابن عبّاس» نقل شـده که؛ بعضـی از طوایف عرب هماننـد «ثَقیف» و «خُزاعَـهْ» و غیر آن ها، قسـمتی از انواع زراعت و حیوانات را بـدون دلیل بر خود حرام کرده بودنـد (حتی تحریم آن را به خـدا نسـبت می‌دادنـد) آیات فوق نازل شـد و آنها را از این عمل ناروا بـازداشت. «خُطُوات» جمع «خُطْوَهْ» به معنی گام و قـدم است و «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» ، گام‌هایی است که شـیطان برای وصول به هـدف خـود و اغـواء مردم برمی‌دارد. جمله «لاـ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطـانِ» در پنـج مورد از قرآن مجیـد به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد اسـتفاده از غذاها و روزی‌های الهی است و در واقع به انسانها هشدار می‌دهد که این نعمت‌های حلال را در غیر مورد مصـرف نکننـد و این نعمت‌های الهی را وسـیله‌ای برای اطاعت و بنـدگی قرار دهند، نه طغیان و فساد در ارض. جمله «إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» که متجاوز از ده بار در قرآن مجیـد به دنبال نام شـیطان آمده است، برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشـمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

اصل حِلِّیَّت

این آیه دلیل بر این است که اصل اوّلی در همه غذاهایی که روی زمین وجود دارد، حِلِّیَّت است و غذاهای حرام، جنبه استثنایی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی، دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن و از آن جا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی (صفحه ۳۴) هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می کند، به عبارت روشن‌تر آن چه خدا آفریده، حتما فایده‌ای داشته و برای استفاده بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اوّلی تحریم باشد، نتیجه این که هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده، مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق، حلال است.

انحرافات تدریجی

جمله «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» (گام‌های شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که؛ انحراف‌ها و تبه‌کاری‌ها، غالبا به تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به موادّ مخدّر و قمار و شراب، معمولاً مراحلی وجود دارد؛ نخست به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می کند و انجام این کار را ساده می‌شمرد. گام دوّم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و باخت) و یا استفاده از مواد مخدّر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است. گام سوم، استفاده از این موادّ به صورت کم و به قصد این که در مدّت کوتاهی از آن صرف نظر کند. سرانجام گام‌ها یکی پس از دیگری برداشته می‌شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه‌ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بی‌نوا درمی‌آید. وسوسه‌های شیطان معمولاً به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجا در پشت‌سر خود به سوی پرتگاه می کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه‌های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خُطُوات» (گام به گام) استفاده می کنند، لذا قرآن می گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد. این نکته نیز قابل توجّه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» معرفی شده است. مثلاً در حدیثی می‌خوانیم: مردی قسم یاد کرده بود که فرزندش را (برای خداوند) ذبح کند، امام صادق فرمود: «ذلِکَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطان: این از گام‌های شیطان است». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر می‌خوانیم: «کُلُّ یَمینٍ بِغَیْرِ اللّهِ ***** ۱- «المیزان» ، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۵) فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطان: هر سوگندی به غیر نام خدا باشد، از گام‌های شیطان است». (۱) باز در حدیثی از امام صادق چنین می‌خوانیم که: «هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتناء به سوگند نکند و آن کار خیر را به جا آورد، کفّاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است». (۲)

چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیه می گوید: «شیطان به شما امر می کند که به سوی بدی‌ها و فحشاء بروید» مسلّما مراد از «امر» همان وسوسه‌های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدی‌ها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست. پاسخ این است که؛ همانطور که از واژه «وَسْوَسَهٔ» هم استفاده می‌شود، تأثیر شیطان در وجود انسان، یک نوع تأثیر خفیّ و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به «ایحاء» شده‌است. در آیه ۱۲۱ سوره انعام می‌خوانیم: «وَ إِنَّ الشَّیاطینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ: شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند، وحی می کنند» ، همانطوری که می‌دانیم «وحی» در اصل همان صدای مخفیّ و مرموز و احیانا تأثیرهای ناآگاهانه است. منتهی انسان به خوبی می تواند «اِلْهامات اِلهی» را از «وسوسه‌های شیطانی» تشخیص دهد، زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این که؛ اِلْهامات اِلهی چون با فطرت پاک انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است،

هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد. در حالی که وسوسه‌های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین ***** ۱- «المیزان» ، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. ۲- «المیزان» ، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۶) اِلْهامات شیطانی و اِلْهامات اِلهی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کُلُوا»: بخورید. «حَلال»: روا. «طَیِّب»: پاکیزه. «خُطْوَه»: گام و خطوات به معنای «گامها» ، جمع آن است.

شأن نزول

۱. در شأن نزول آیه شریفه آورده‌اند که: گروههایی از عرب همچون قبیله خُزاعه، بنی عامر و، ... بخشی از زراعت و چهارپایانشان را با عناوین گوناگون خرافی و موهوم بر خود حرام ساختند؛ و آنگاه بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، آنان را از این کار ناپسندشان باز داشت. ۲. در مورد شأن نزول آیه ۱۷۰ گفته‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یهودیان را به اسلام فراخواند؛ امّا آنان به جای تفکّر در پیام او گفتند: ما از پدران خویش پیروی می‌کنیم که از ما آگاهتر و داناتر بودند و دین آنان را رها نخواهیم کرد؛ و در این هنگام بود که این آیه شریفه فرود آمد.

هشدار از وسوسه‌ها

آفریدگار هستی پس از ترسیم توحید و پاره‌ای از ویژگیهای توحید گرایان و نیز هشدار از شرک و برشمردن بخشی از نعمتهای گرانی که به انسانها ارزانی داشته است، اینک به آنان فرمان می‌دهد که از نعمتهای او بهره گیرند و هشدارشان می‌دهد که از شیطان پیروی نکنند؛ چرا که شیطان آنان را به ناسپاسی وامی‌دارد. «یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً» هان ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید (صفحه ۳۷) در این آیه، خطاب قرآن جهانشمول است و با همه عصرها و نسلها سخن دارد. واژه «کُلُوا» امر است، امّا به معنای روا و جواز، نه وجوب؛ و اجازه خوردن می‌دهد. سپس آن خوردنیها و نوشیدنیها را وصف می‌کند و چون در میان همه آنها حلال و حرام وجود دارد و هر یک نقشی سازنده یا ویرانگر را در زندگی انسان ایفا می‌کند، نخست به این موضوع می‌پردازد که: از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه‌اش را بخورید. در ابتدای این آیه شریفه توصیه می‌شود که خوردنیهای مورد مصرف شما حلال باشد و غذای انسان، هنگامی حلال و روا است که اوّلاً ـ خود آن خوردنی یا نوشیدنی روا باشد، ثانیا حقّ دیگری در آن نباشد و عادلانه فراهم شده باشد. واژه «طَیِّب» را گروهی از مفسّران به همان معنای حلال گرفته و به کارگیری آن را برای تأکید دانسته‌اند؛ امّا برخی نیز آن را به چیزهای لذّت‌بخش و پاکیزه و نعمتهای گوارا معنا کرده‌اند. «وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» و از گامهای شیطان پیروی نکنید؛ چرا که او دشمن آشکار شماست در تفسیر این جمله، میان مفسّران بحث است: بعضی واژه «خُطُوات» را به کارهای شیطان معنا کرده‌اند و برخی به گامهای آن؛ عدّه‌ای آن را به معنای فرمانبرداری از شیطان گرفته‌اند، پاره‌ای دیگر به وسوسه‌ها و گروهی نیز به آثار آن. یکی از دانشمندان می‌گوید: «خُطُوات» به معنای گامهاست و همانگونه که انسان با گام برداشتن خود، از جایی به جای دیگر می‌رود، آیه شریفه هشدار می‌دهد که مبادا

شیطان با وسوسه‌هایش شما را از گناهی به گناه بزرگتر سوق دهد. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که از جمله گامهای شیطان، سوگند به طلاق و گسستن پیوند خانوادگی و بستن نذر در راه گناه و سوگندهایی است که به غیر نام خدا می‌شود. (صفحه ۳۸)

اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است

(۱) آیه شریفه این پیام را به کارشناسان حقوق اسلامی و فقها می‌دهد که اصل نخست در همه غذاهای موجود روی زمین، بر روا و حلال بودن آنهاست؛ و ناروا و حرام شمردن هر مادّه خوراکی باید با دلیل باشد. گفتنی است که گروهی از دانشمندان، عکس این مطلب را دریافت داشته و پاره‌ای نیز از ارائه نظر خودداری کرده‌اند؛ امّا بیشتر مفسّران و دانشمندان، همان اصل مذکور در پاراگراف قبل را استنباط کرده‌اند؛ و حق هم همین است.

نجات یا تباهی تدریجی

(۲) پیام دیگر آیات شریفه این است که انسان در پرتو برنامه و هدف و همّت می‌تواند پلّه‌های رشد و ترقّی را به تدریج پشت‌سر نهد و به اوج کمال پر کشد و خود را بسازد و بپرورد؛ از طرفی ممکن است کم کم به انحراف و تباهی و گناه در غلطد و به پست‌ترین مراحل نگونساری گرفتار شود و این هشداری است به همه عصرها و نسلها، بویژه جوانان و نوجوانان و حکومتهایی که به سوی خودکامگی می‌گرایند؛ و به همین دلیل قرآن می‌فرماید: از گامهای شیطان پیروی مکنید. ۱. مترجم. ۲. مترجم. (صفحه ۳۹)

۵. «إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ ...

آیه

«إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

او شما را فقط به بدی‌ها و انحرافات فرمان می‌دهد (و نیز دستور می‌دهد) آن چه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید. (۱۶۹ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَحْشاء» از ماده «فُحْش» به معنی هر کاری است که از حدّ اعتدال خارج گردد و صورت «فاحِش» به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی مُنْکَرات و قبایح واضح و آشکار می‌گردد، امّا این که می‌بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهانی که حد شرعی دارد، به کار می‌رود، در واقع از قبیل استعمال لفظ «کلّی» در بعضی از مصادیق آن است. جمله «تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» اشاره به آن است که اینگونه کارها حدّاقلّ قول بدون علم است، آن هم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی‌باشد. اصولاً اگر مردم مقیّد باشند که هر سخنی را می‌گویند، متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها از جامعه بشری برچیده می‌شود. در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی، از همین رهگذر به وسیله افراد بی‌منطق نفوذ کرده است و قسمت مهمّی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدی‌ها و زشتی‌ها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص

می‌دهد. بنابراین برنامه‌های شیطانی در این سه امر خلاصه می‌شود؛ «بدی‌ها» ، «زشتی‌ها» و «گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار». (صفحه ۴۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«سُوء»: کار بد و زشت. «فاحِشَهٔ»: کاری که بر اساس حق و عدالت نیست. «إِنَّما يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ» او شما را تنها به بدی و زشتی فرامی‌خواند قرآن شریف پس از هشدار از پیروی شیطان، اینک اعمال زشت و وسوسه‌های شوم آن را برمی‌شمارد. جمعی از مفسّران می‌گویند: منظور آیه شریفه این است که شما را به ارتکاب گناه دستور می‌دهد؛ و دسته‌ای نیز بر آنند که: به کارهای زیانبخش فرا می‌خواند. واژه «فَحْشاء» را بعضی به مفهوم «زنا» گرفته‌اند؛ و برخی در تفسیر «سُوء» و «فَحْشاء» گفته‌اند: «سُوء» در مورد گناهانی به کار می‌رود که کیفر معیّنی برای آنها مقرّر نشده است، امّا «فَحْشاء» را در بیان کارهای زشتی به کار می‌برند که هر یک کیفر مقرّری دارند. «وَ اَنْ تَقُولُوا عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» و شما را وامی‌دارد تا آنچه نمی‌دانید، بر خدای یکتا ببندید در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای از دانشمندان می‌گویند: منظور این است که شیطان با وسوسه‌های خود، مردم را به شرک وامی‌دارد. گروهی نیز مفهوم آن را گسترده دانسته و گفته‌اند: به همه کارهای ناشایسته اطلاق می‌شود. مطابق این نظر، همه بافته‌ها، خرافات و اوهام در مذاهب و ادیانی که روزی از آسمان فرود آمده‌اند، پاک و پاکیزه و حیات‌بخش و انسانساز بوده‌اند و آنگاه آلوده گشته و ابزار سلطه و فریب شده‌اند و از این طریق شکل گرفته‌اند.

شیطان چگونه انسان را به بدی فرمان می‌دهد؟

چگونه شیطان انسان را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد در حالی که ما (صفحه ۴۱) نه سخنی از او می‌شنویم و نه او را می‌بینیم؟

پاسخ

به اعتقاد برخی، معنای «دستور شیطان» ، همان وسوسه و دعوت اوست، همانگونه که می‌گوییم «نَفْسی اَمَرَنی بِکَذا» (نفس من مرا به فلان گناه دعوت کرد). جمعی نیز معتقدند که شیطان به راستی انسان را به گناه فرمان می‌دهد تا آنجا که گاه انسان هوشمند دعوت او را حسّ می‌کند و درمی‌یابد که گویی در او حالتی پدید آمده که انجام دادن کارهای شایسته برایش سخت است، امّا ارتکاب گناه آسان.

معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟

چه فرقی میان وسوسه شیطان و چیزی است که نفس انسان او را به انجام دادن آن فرامی‌خواند و با کدامین معیار می‌توان شناخت که در چه امری وسوسه شیطان است و کدامین ندا و صدا از آن نفس آدمی است؟

پاسخ

شناخت این دو بسیار مشکل است؛ چرا که نفس انسان، زمینه را برای وسوسه شیطان فراهم می‌کند؛ امّا باید دانست که تمییز ندادن

این دو از هم، اهمیتی نـدارد؛ مهمّ این است که انسان بداند هرگاه تمایل ارتکاب به گناه و شکسـتن مقرّرات خدا را در درون حسّ کرد و برای انجام دادن کارهـای شایسـته و انسـانی بی میل بود، دریابـد که شیطان در کمین اوست و با وسوسه‌هایش قصـد گمراه ساختن وی را دارد؛ از این رو، باید خود را به رعایت مقرّرات وادار سازد و با همه وجود از گناهان دوری جوید. (صفحه ۴۲)

۶. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران)

اشاره

وَ إِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آن چه خـدا نازل کرده است، پیروی کنیـد، می‌گویند: بلکه ما از آن چه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟ (۱۷۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَلْفَیْنـا» به معنی یافتیم و برخورد کردیم، می‌باشـد. یعنی اگر نیاکان و اجـداد آن ها، دانشـمندان صاحب نظر و افراد هـدایت یافته‌ای بودنـد، جـای این بود که از آنها تبعیّت شود، امّا با این که می‌داننـد آنها مردمی نادان و بی‌سواد و موهوم پرست بودنـد، پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیـا مصـداق تقلیـد جاهـل از جاهل نیست؟ مسأله قومیّت و تعصّب‌های قومی، مخصوصا آن جا که به نیاکان مربوط می‌شـود، از روز نخست در میـان مشـرکان عمومـا و در میـان غیر آنهـا غالبـا وجود داشـته است و تـا امروز همچنـان ادامه دارد. ولی خـداپرست باایمان این منطق را ردّ می‌کنـد و قرآن مجیـد در موارد بسـیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیـدا مذمّت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند، کاملاً مردود می‌شناسد. اصولاً پیروی از پیشینیان، اگر به این صورت باشـد که انسـان عقـل و فکر خود را دربست در اختیـار آنهـا بگـذارد، این کـار نتیجه‌ای جز عقب‌گرد و ارتجـاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسل‌های بعد، از نسل‌های پیشـین با تجربه‌تر و آگاه‌ترند. ولی متأسّـِفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسـیاری از افراد و ملّت‌ها حکومت می‌کند که نیاکان خود را همچون «بت» می‌پرستیدند، یک مشت آداب و سـنن خرافی را به عنوان این که «آثـار پیشـینیان» است، بـدون چون و چرا می‌پذیرنـد و لفّافه‌های فریبنـده‌ای همچون حفظ ملیّت و اسـناد تاریخی یک ملّت بر آن می‌پوشاننـد. این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثّر انتقال خرافات، از نسـلی به نسل دیگر است. البته هیچ (صـفحه ۴۳) مانعی ندارد که نسل‌های آینده آداب و سـنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آن چه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کننـد و آن چه خرافه و موهوم و بی‌اساس است، دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و اینگونه نقّادی در آداب و سنن پیشین، شایسته نام حفظ اصالت ملّی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آن ها، چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست. قابل توجّه این که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم: «آنها نه چیزی می‌فهمیدند و نه هدایت یافته بودنـد» ، یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد: کسـی که خود دارای علم و عقـل و دانشـی باشـد و کسـی که اگر خودش دانشـمند نیست، هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آن ها، نه خود مردی آگاه بودند و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند و می‌دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد، همین «تقلید نادان از نادان» است که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد». (صفحه ۴۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَلْفَیْنـا»: یافتیم. «آباء»: پـدران. «اِهْتِـداء»: راه یافتن. «وَ إِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا» و هنگامی که به

آنـان گفته شود «از آنچه خـدا فرو فرسـتاده است، پیروی کنیـد» ، می گوینـد «هرگز، بلکه از چیزی که پـدران خود را بر آن یـافتیم، پیروی می کنیم قرآن شریف در این آیه شریفه، به منطق بی‌اساس شرک گرایان در برابر دعوت انسانساز پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند. در اینکه ضمیر «لَهُمْ» در آیه شریفه به کدام واژه برمی گردد، بحث هست: ۱. به اعتقاد برخی، به «مَنْ» در آیه شریفه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ» (... ۱) برمی گردد و منظور از آن، شرک گرایـان عرب است. ۲. گروهی می گوینـد به واژه «النّاس» در «یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا» (... ۲) برمی گردد؛ و عدول از خطاب به غیبت در قرآن، موضوعی شناخته شده است. (۳) ۳ و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که به کفر گرایان برمی گردد؛ چرا که پیشتر از آنها سخن رفته است؛ و اگر هم سخنی نرفته باشد، می‌توان ضمیر را به آنان برگردانـد. منظور از گوینـده در آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم باایمان هستند؛ و «آنچه خدا فرو فرستاده» ، مقرّرات الهی و حلال و حرام او. روی سخن آیه شریفه نیز شرک گرایان و کافران است که به دین خدا دعوت می‌شوند، امّا به جای پذیرش حق، با منطق سست و احمقانه‌ای، به دنباله روی از گذشتگان تمسّک می‌جوینـد و می گوینـد: «بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا» و آنگاه قرآن پاسخ می‌دهـد که: «أَ وَ لَوْ کـانَ آبـاؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ» آیا اگر پـدران آنان چیزی را نفهمیده و راه درست را نیافته‌اند، ۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۶۸. ۳. به سوره یونس، آیه ۲۲ بنگرید که نمونه‌ای از آن است. (صفحه ۴۵) بـازهم درخور پیروی هستند؟ مقصود این است که پیروی از نسلهای پیشین درصورتی پسندیده و عامل پیشرفت است که آنـان راهشـان را بر اسـاس آگـاهی و دانش و بینش برگزیـده و در مسیر حقّ و عـدالت باشـند؛ در غیر این صورت پیروی از آنـان، مـایه انحطاط و نگونساری خواهد بود. از این رو باید از منطق و برهان پیروی کرد و به وحی و رسالت ایمان آورد. (صفحه ۴۶)

۷. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان)

اشاره

لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِٔ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَٔ وَ آتَی الزَّکاهَٔ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ نیکی (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنیـد (و تمام گفتگوی شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌انـد و مال(خود) را با علاقه‌ای که به آن دارنـد، به خویشاونـدان و یتیمان و مسکینان و وامانـدگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می کننـد، نماز را برپا می‌دارنـد و زکات را می‌پردازنـد و بـه عهـد خـود به هنگـامی که عهـد بستند وفا می کننـد، در برابر محرومیّت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران. (۱۷۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ریشه و اساس همه نیکی‌ها «بِرّ» در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند و «بَرّ» جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می‌باشد و از آن جا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود. «بَأْساء» از ماده «بُؤْس» به معنی فقر و «ضَرّاء» به معنی درد و بیماری و «حینَ الْبَأْس» به

معنی هنگام جنگ است. (۱) در حقیقت این نخستین پـایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است؛ ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷) ایمـان به مبـدأ و معـاد و برنامه‌هـای الهی و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودنـد و فرشـتگانی که واسـطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شدنـد، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می‌کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنـده و اعمال صالـح است. جالب این که نمی‌گویـد: «نیکوکار» کسانی هسـتند که ... بلکه می‌گویـد «نیکی» کسـانی هسـتند که ... این به خـاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضـی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهنـد آخرین درجه تأکیـد را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف، مثلاً گفته می‌شود: علی، عدل جهان انسـانیّت است، یعنی آن چنـان عـدالت پیشه است که گویی تمـام وجودش در آن حلّ شـده و سـر تا پای او در عـدالت غرق گشـته است، به گونه‌ای که هرگاه به او نگاه کنی، چیزی جز عـدالت نمی‌بینی و همچنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم: بنی‌امیّهٔ ذلّت اسـلام بودنـد، گویی تمـام وجودشـان تبـدیل به خواری شـده بود. بنـابراین از این تعـبیر، ایمـان محکم و نیرومنـدی در سـطح بالاـ اسـتفاده می‌شود. پس از ایمـان، به مسأله انفاق و ایثار و بخشـش‌های مالی اشاره می‌کنـد و می‌گویـد: «مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارنـد، به خویشاوندان و یتیمان و مسـتمندان و وامانده‌گان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند» (وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتـامی وَ الْمَسـاکینَ وَ ابْنَ السَّبیـلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقـابِ). بـدون شکّ گذشـتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصـا هنگامی که به مرحله ایثار برسـد، چرا که حبّ آن تقریبا در همه دل‌ها است و تعبیر «عَلی حُبِّهِ» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنهـا در برابر این خواسته دل، برای رضـای خـدا مقـاومت می‌کننـد. جالب این که در اینجا شـش گروه از نیازمنـدان ذکر شده‌اند؛ در درجه اوّل بسـتگان و خویشاوندان آبرومند و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آن هایی که نیازشان کاملاً موقّتی است، ماننـد وامانـدگان در راه، بعد سائلان، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیسـتند، گاهی چنان خویشـتن دارند که ظاهر آنها همچون (صـفحه ۴۸) اغنیـاء است، در حـالی که در باطن سـخت محتاجنـد، چنان که قرآن در جای دیگر می‌گویـد: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیـاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: افراد ناآگـاه آنهـا را به خـاطر شـدّت خویشـتن‌داری اغنیاء تصور می‌کننـد» (۲۷۳ / بقره) و سـرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و اسـتقلال دارند، هر چند ظاهرا نیاز مادّی آنها به وسـیله مالکشان تأمین گردد. سوّمین اصل از اصول نیکی‌ها را، برپا داشـتن نماز می‌شـمرد و می‌گویـد: «آنها نماز را برپا می‌دارنـد» (وَ أَقامَ الصَّلاهَٔ). نمازی که اگر با شـرایط و حـدودش و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه بازمی‌دارد و به هر خیر و سـعادتی تشویق می‌کند. چهارمین برنامه آنهـا را اداء زکـات و حقوق واجب مـالی ذکر کرده، می‌گویـد: «آنها زکات را می‌پردازنـد» (وَ آتَی الزَّکاهَٔ). بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضـرند به مسـتمندان کمک کنند، اما در اداء حقوق واجب، سـهل‌انگار می‌باشند و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی‌دهنـد، حتّی حاضـر نیسـتند یک دینار به نیازمنـدترین افراد بدهنـد، آیه فوق با ذکر «انفـاق مسـتحبّ و ایثـارگری» از یـک سو و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکـاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان، انجام وظیفه کند و جالب این که در مورد انفاق‌های مستحبّ، کلمه «عَلی حُبِّهِ» (بـا این که ثروت محبوب آنهـا است) را ذکر می‌کنـد، ولی در مورد زکات واجب، نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی، یـک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمنـدان طبق منطق اسـلام در اموال ثروتمنـدان به نسـبت معینی شـریکند، پرداختن مال شریک، نیازی به این تعبیر نـدارد. پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهـد می‌شـمرد و می‌گوید: «کسانی هسـتند که به عهد خویش به هنگـامی که پیمـان می‌بندنـد، وفا می‌کننـد» (وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا). چرا که سـرمایه زنـدگی اجتماعی، اعتماد مقابل افراد جامعه است و از جمله گناهانی که رشـته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سـست می‌نماید، ترک وفای به عهـد است، به همین دلیل در روایات اسـلامی چنین می‌خوانیم که مسـلمانان موظّفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسـلمان باشد یا (صفحه ۴۹) کافر، نیکوکار باشـد یا بـدکار و آن سه عبارتند از؛ وفای به عهد، ادای امانت و احترام به

پدر و مادر. (۱) و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهنـد و در برابر این حوادث زانـو نمی‌زننـد» (وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ) و در پایـان آیه به عنوان جمع‌بنـدی و تأکیـد بر شـش صـفت عـالی گذشته می‌گویـد: «اینهـا کسانی هستند که راست می‌گوینـد و اینها پرهیزکارانـد» (أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ). راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزکاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنهـا هم وظیفه خود را در برابر «اَللّه» و هم در برابر نیازمنـدان و محرومان و کلّ جامعه انسانی و هم در برابر خویشتن خویش انجام می‌دهنـد. جالب این که ۶ صـفت برجسته فوق، هم شامـل اصول اعتقـادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است. در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصلی ذکر شده و از میان برنامه‌های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق و خلق با خلق است، اشاره گردیـده و از میان برنامه‌های اخلاقی، تکیه بر وفای به عهـد و استقامت و پایـداری شده که ریشه همه صـفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد. ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، بابُ البِرِّ بِالْوالِدَیْنِ، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۵. (صفحه ۵۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِرّ»: خوب فرمـانبرداری کردن، نیکوکـاری، نیکوکـار. «مَسـاکین»: جمع «مِسْکین» به معنـای تهیـدست و بینوا. «اِبْنُ السَّبیـل»: مسافر، رهگذر، در راه مانده. «بَأْساء»: سختی یا تنگدستی و فقر. «ضَرّاء»: بیماری، گرفتاری.

شأن نزول

بعد از آنکه به فرمان خدا، قبله از بیت‌المقدّس به مکّه و خانه خدا تغییر یافت، گفتگوها و کشمکشهای بسیاری میان یهود و نصارا و پیروان قرآن پیش آمد و تداوم پیدا کرد. بیشتر یهودیان و مسیحیان، فرمانبرداری شایسته و بایسته از خدا و نیکی و نیکوکاری را به روی آوردن به شرق یا غرب برای ادای فریضه نماز عنوان می‌کردند و قبله خویش را درست می‌دانستند؛ و مردم مسلمان نیز ضمن احترام به بیت‌المقدّس نخستین قبله مردم باایمان بر این عقیده پای می‌فشردند که آنان فرمانبردار پروردگار خویش‌اند و به هر سو او دستور دهد، نماز خواهند خواند و تسلیم نیرنگ و جوسازی بازیگران نخواهند شد و درست در این شرایط بود که این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد.

راه اعتدال و امّت معتدل

در تفسیر آیاتی که در خصوص تغییر قبله از بیت‌المقـدّس به خانه خـدا از نظرتان گـذشت، خاطرنشان شد که یهود و نصارا از یک سو و شرک‌گرایان از دیگر سو چه هیاهوها بپا کردند و چه بهانه‌جویی‌ها براه انداختند. قرآن شریف در این آیه شریفه پاسخ آنان را می‌دهـد و می‌فرمایـد: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.» نیکوکاری و فرمانبرداری خوب از خدا آن نیست که به هنگام نماز روی خود را (صفحه ۵۱) به سوی خاور یا باختر بگردانیـد. درست است که نماز این اثر شگرف را دارد که انسان را از کردارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد و دیگر عبادتها نیز هر کدام تأثیری سازنده و نقشی مهم در زندگی فرد و جامعه ایفا می‌کنند و

به همین منظور از جانب خدا مقرّر شده‌اند؛ امّا نباید از یاد برد که طریق به دست آوردن مصالح و اجتناب از تباهیها و گناهان، گاه در شرایط گوناگون زمانی و مکانی تغییر می‌یابد؛ از این رو، خوب فرمانبرداری کردن خدا و نیکوکاری آن است که او آنگونه که باید، خالصانه و با همه وجود پرستش و اطاعت شود، نه اینکه به شرق یا غرب روی آوریم و به سوی قبله یهود یا نصارا نماز بخوانیم. بنابراین، نیکی و اطاعت شایسته از خدا، روی آوردن به این سو و آن سو نیست، بلکه پیروی کامل و خالصانه از اوست؛ و این معیار نیکی و نیکوکاری است. برخی نیز در تفسیر این آیه شریفه گفته‌اند: منظور این است که: نیکوکاری آن نیست که نصارا به هنگام نماز روی به خاور و یهود روی به باختر آورند، بلکه فرمانبرداری واقعی خدا، ایمان تزلزل ناپذیر به او و رعایت دستوراتش همراه با دوری گزیدن از گناهان است. «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ» بلکه فرمانبردار خوب [خدا] کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب[های آسمانی] و پیام‌آوران [او] ایمان بیاورد در مورد تقدیر این جمله از آیه مبارکه، دسته‌ای بر آنند که تقدیر آن بدین گونه‌است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (... بلکه نیکوکاری راستین، نیکوکاری کسی‌است که به خدا ایمان آورد) ... همانگونه که در میان عرب گفته می‌شود: «السَّخاءُ حاتَمُ وَ الشِّعْرُ زُهیرُ» که حقیقت آن بدین صورت است: «السَّخاءُ سَخاءُ حاتَم و الشِّعْرُ شِعْرُ زُهَیْر» (سخاوت واقعی، سخاوت حاتم است و شعر حقیقی، شعر زهیر). و گروهی نیز می گویند تقدیر آیه بدین ترتیب است: «وَ لکِنَ الْبارَّ» یا «وَلکِنَّ ذَاالْبِرِّ» (... بلکه نیکوکار واقعی، کسی است که به خدا و روز بازپسین و ... ایمان بیاورد). (صفحه ۵۲) منظور از واژه انسانساز «ایمان» ، همه چیزهایی است که شناخت واقعیتها و راه یافتن به سوی حقّ و عدالت واقعی همچون شناخت جهان آفرینش، شناخت پدیده‌ها و پدید آورنده آنها با صفات و ویژگیهای او و شناخت انسان و هدفداری از آفرینش همه و همه در گرو آن است و به آن بازمی گردد. و مقصود از ایمان به روز بازپسین، عبارت است از ایمان به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ. ایمان به فرشتگان نیز به این معناست که آنان را بندگان گرانقدر پروردگار بشناسیم که هماره فرمانبردار خدا هستند و در اطاعت او بر یکدیگر سبقت می‌جویند و هرگز گناه نمی کنند. و ایمان به پیام‌آوران خدا این است که همه آنان را بندگان شایسته و برگزیده خدا و پاک از لغزش و گناه بدانیم؛ و باور داشته باشیم که آنچه آورده‌اند، وحی الهی است و در گفتار خویش راستگویند؛ نخستین آنان، آدم علیه‌السلام و آخرینشان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و دین و آیین و راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، آخرین و کاملترین پیام آسمان به زمین است که همه باید آن را طریق خویش قرار دهند. «وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ» و دارایی [خود] را با وجود دوستداشتن آن، انفاق کند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، نظرهایی چند ارائه شده است: ۱. عدّه‌ای ضمیر در «حُبِّهِ» را به ثروت و مال برگردانده و آیه را بدین صورت معنا کرده‌اند: «و دارایی خویش را با وجود دوستداشتن آن، [بین ...] انفاق کند». با این بیان، مصدر به مفعول اضافه شده است. و گروهی از جمله ابن عبّاس در تفسیر آن گفته‌اند: منظور این است که «دارایی را در اوج صحّت و سلامت و امید به آینده و در حال بیم از فقر، به خاطر ایمان به خدا، برای محرومان هزینه کنی؛ نه اینکه آنقدر انفاق را به تأخیر اندازی که جان به گلو برسد و آنگاه وصیت کنی که از این ثروت، مقداری به این و مقداری به آن بدهید. ۲. به اعتقاد جماعتی دیگر، ضمیر مذکور به «مَنْ آمَنَ» برمی گردد؛ که در (صفحه ۵۳) این صورت، مصدر به فاعل اضافه شده و مفعول [الْمالْ] به جهت روشن بودن آن، نیامده است. با این بیان، معنای آیه بدین صورت است: «و مال را با علاقه‌ای که انسان باایمان به آن دارد، [بین...] انفاق می کند». ۳. جمعی دیگر را اعتقاد بر آن است که این ضمیر به «اللّه» برمی گردد و آیه در حقیقت اینگونه است: «و مال را در راه مهر خدا انفاق می کند». از دید مؤلّف، سوّمین دیدگاه که از مرحوم سیّد مرتضی است، بهترین است؛ زیرا بیانگر آن است که انسان دارایی خویش را با وجود علاقه به آن، خالصانه در راه خدا و مهر او هزینه می کند؛ و واضح است که بدون قصد قربت، پاداش شایسته و بایسته‌ای در انفاق نخواهد بود.

گروه‌های شش‌گانه نیازمندانِ مالی

اشاره

«ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ» این جمله از آیه شریفه، شش گروه از نیازمندان را که انسان باایمان به آنان یاری می‌رساند و به آنان انفاق می‌کند، برمی‌شمارد:

۱. نزدیکان

منظور از نزدیکان، خویشاوندان انفاق کننده است؛ همانگونه که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که در پاسخ به پرسشی در مورد بهترین انفاق، فرمود: «جَهْدُ الْمُقِلِّ عَلی ذِی الرَّحِمِ الْکاشِحِ.» (بهترین انفاق آن است که فرد کم درآمد به خویشاوندانش انفاق کند) و نیز به یکی از بانوان مسلمان که بهترین راه هزینه کردن هفتاد مثقال طلای خویش را جویا شد فرمود: «اِجْعَلْها فی قَرابَتِکَ.» (آن را بین نزدیکانت انفاق کن). برخی نیز بر این عقیده‌اند که ممکن است مقصود، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند؛ چرا که در قرآن شریف این واژه در مورد خاندان وحی و رسالت به کار رفته است. (۱) ۱. سوره شورا، آیه ۲۳. (صفحه ۵۴)

۲. یتیمان

در تفسیر این واژه، بعضی می‌گویند منظور این است که به خود یتیمان کمک کند؛ و برخی بر آنند که به سرپرست آنان بدهد تا هزینه آنان سازد؛ چرا که از سپردن مال به کسانی که رشد اقتصادی کافی ندارند، نکوهش شده است. گفتنی است که واژه «اَلْیَتامی» از دیدگاه دوّم، مجرور است؛ زیرا در اصل بدین صورت است: «و آتَی الْمالَ عَلی ذَوِی الْیَتامی» (... مال را به سرپرستان یتیم بدهید) و مطابق دیدگاه نخست، عطف به جای «ذَوِی الْقُرْبی» و در حقیقت منصوب است.

۳. نیازمندان

مقصود از «مَساکین» ، نیازمندان و تهیدستان جامعه است.

۴. در راه ماندگان

از پنجمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت واژه «اِبن السَّبیل» را به «در راه مانده» تفسیر فرموده است؛ امّا برخی آن را به مفهوم «میهمان» گرفته‌اند.

۵. گدایان

منظور، بینوایان و نیازمندانی‌اند که دست گدایی به سوی دیگران دراز می کنند و کمک می‌جویند؛ و این، به نیازمندان آبرومندی اشاره دارد که دست نیاز به طرف کسی نمی گشایند.

۶. بردگان

به اعتقاد عدّه‌ای، منظور این است که هر برده‌ای را می‌توانـد بـا مـال خود آزاد سـازد؛ امّـا از دیـد گروهی دیگر، مقصود بردگـانی هسـتند که قرار آزادی خود را در برابر (صـفحه ۵۵) پرداخت پول، با صاحبان خویش بسته‌اند و به اعتقاد مؤلّف، آیه شـریفه قیـدی ندارد و هر دو نظر را دربر می گیرد.

افزون بر زکات

در اینکه آیه شـریفه پرداخت نوعی حقوق مالی را بعنوان زکات، برای فرد باایمان واجب می‌سازد، همه مفسّران اتّفاق نظر دارند؛ امّا در پرداخت حقوق واجبی افزون بر زکات مال، بعضـی معتقدند که آیه شـریفه حقوق واجب مالی دیگر را نیز بیان می کند، از جمله پرداخت نفقه به کسانی که نفقه آنان برعهده انسان است و نیز انفاق به کسانی که در خطر گرسـنگی و مرگ هسـتند و نجات آنان، همچنین ادای نـذر و کفّـاره. از دیـد این عـدّه، آیه شـریفه همه این موارد را شامـل می‌شود و پرداخت آنهـا را برای انسـان باایمان و دارنده امکانات واجب می‌سازد. امّا برخی چنین دریافتی از آیه شـریفه ندارند. به عقیده مؤلّف، آیه شریفه، انفاق استحبابی را نیز که برای تقرّب بـه خـدا پرداخـت می‌شـود، دربرمی گیرد؛ چرا که هرگـونه انفـاق خداپسـندانه‌ای را «برّ» و نیکوکـاری می گوینـد؛ و این موضوع تا آنجا روشن است که برخی از مفسّران گفته‌اند: آیه شریفه، بیانگر حقوق مستحبّ مالی است و نمی‌توان آن را تنها بیانگر زکات واجب پنـداشت، زیرا زکات واجب در جمله بعـدی این آیه شـریفه شـرح داده شده است. این نکته نیز درخور دقّت است که نیکی و نیکوکاری و احسان و انفاق، معنای گسترده‌ای دارد و در یاری رسانی به گروههای ششـگانه‌ای که ذکر آنها رفت، خلاصـه نمی‌شود؛ و خداوند بدان جهت از این شـش دسـته سخن به میان آورد که جلوه‌های نیاز و اضطرار انسانها را نشان داده باشد، وگرنه معنـای نیکوکـاری و احسـان و انفـاق در راه خـدا، بسـیار وسـیع است و یـاری رسانـدن به این گروهها، تنها گوشه‌ای از آن را شامل می‌شود. «وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ » (صـفحه ۵۶) آیه شریفه در ادامه برشـمردن اساس و ریشه نیکی و نیکو کاریها، می‌فرمایـد: «و نماز را بر پا دارد» ، البتّه بدانگونه که شایسـته است و با آداب و شـرایط خـاصّ آن. «و زکـات و حقوق مالی خویش را برای تقرّب به خـدا بپردازد». همچنین می‌فرمایـد: از ویژگیهای دیگر فرمانبرداری خوب از خـدا و نیکی و نیکوکاری این است که کسانی که چنین هسـتند، به عهـدها و پیمانهای خویش، چه آنچه میان آنان و خـداست و چه با بنـدگان خـدا، به همه وفا دارنـد؛ و در سـختی و زیان و به هنگام جنگ و پیکار، شـکیبایند. واژه «بَأساء» را گروهی از مفسّـران، «فقر و تنگـدستی» معنـا کرده‌انـد و «ضَرّاء» را به مفهوم «بیمـاری» گرفته‌انـد. و مقصود از «حینَ الْبَأْس» ، هنگامه پیکـار است؛ چرا که امیر مؤمنان علیه‌السـلام می‌فرمایـد: «کُنّا اذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ‌اللّهِ فَلَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنّا اَقْرَبُ اِلَی الْعَدُوِّ مِنْهُ.» وقتی پیکار سـخت می‌شـد، ما به پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم؛ و هیچیک از ما نزدیکتر از آن حضـرت به دشـمن نبود. که در این فرمـایش امیرمؤمنـان علیه‌السـلام، «بَأْس» به معنای جنگ آمـده است. «أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» آناننـد که هر چه را از خـدا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، راست گفتند و در عمل به آن پایبندی نشان دادند و هرگز در تعهّدات خـویش خلاف نکردنـد؛ گفتـار و نیّـت و عملکرد اینـان هماهنـگ است؛ و آنـان، همـان پروا پیشـگانند. واژه «اُولئِکَ» ، اشـاره به

شایستگان و نیکوکاران واقعی است که ویژگیهای آنان ترسیم شد.

تجسّم این ویژگیها

دانشمندان و مفسّران بر آنند که سمبل واقعی و تجسّم و تبلور این اوصاف والا، امیرمؤمنان علیه‌السلام است و منظور نیز آن وجود گرانمایه است؛ چرا که به گواهی همه آگاهان و دانشوران، پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ، در میان امّت، جز او کسی را دارای این (صفحه ۵۷) صفت و ویژگیها و عمل کننده به این برنامه انسانساز قرآن نمی‌توان یافت؛ و هم از این رو است که جمعی از دانشمندان، عمل به این آیه شریفه و تجسّم عملی آن را، تنها پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام می‌شناسند.

پرتوی از این آیه شریفه

قرآن در این آیه شریفه که به راستی یک برنامه کامل، جامع و سازنده است، ضمن پاسخگویی به هیاهوی یهود و نصارا و بیان نیکی و نیکوکاری و فرمانبرداری از خدا، اصولی‌ترین پایه‌های شایستگی و مهمترین ویژگی بندگان شایسته خدا را در قلمرو بینش و گرایش و میدان عمل و اخلاق ترسیم می‌کند؛ به این صورت: ۱. شایستگان کسانی هستند که در قلمرو عقیده و بینش، به مبدأ و معاد و پیامبران و کتابهای آسمانی و فرشتگان اعتقاد دارند و در پرتو شناخت، به آنها ایمان می‌آورند: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ». ...۲. آنان افزون بر این بلند نظری، ارتباطی گرم و دوستانه با خدا دارند؛ و سمبل این رابطه، نماز و نیایش با خداست که یک برنامه شبانه‌روزی برای آنان است. ۳. رابطه اینان با مردم نیز در پرتو این ایمان و عقیده، دوستانه و عادلانه است، تا آنجا که نه تنها حقوق واجب مالی، که حقوق استحبابی را نیز می‌پردازند؛ و در قاموس زندگی آنان، ستم و حق کشی راه نمی‌یابد. ۴. این عدّه در میدان اخلاق و عمل نیز مردان وفا و امانت و صداقت و تقوا هستند؛ و در همه مراحل، شرافتمندانه و انسانی زندگی می‌کنند. (صفحه ۵۸)

۸. وصیّت‌های شایسته خانوادگی

اشاره

کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینَ بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، وصیّت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقّی است برای پرهیزکاران. (۱۸۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا به جای کلمه «مال» ، کلمه «خَیْر» گفته شده، فرموده: اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده، وصیّت کند. این تعبیر نشان می‌دهد که اسلام ثروت و سرمایه‌ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می‌داند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می‌دانند، خط بطلان می‌کشد و از زاهدنمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می‌دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می‌شود، بیزار است. ضمنا این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، خیر نیست، بلکه شرّ و نکبت است. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که از تعبیر «خیر» چنین به دست می‌آید

که اموال قابل ملاحظه‌ای باشد وگرنه اموال مختصر، احتیاج به وصیّت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کند. (۱) ضمنا جمله «إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»: هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد» ، برای بیان آخرین فرصت وصیّت است که اگر به تأخیر بیفتد، از دست می‌رود وگرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیش‌بینی کار خود را کرده، ***** ۱- «نُورُ الثَّقَلَيْن» ، جلد ۱، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۹) وصیّت‌نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این عمل بسیار شایسته‌ای است. مقیّد ساختن وصیّت در آیه فوق با قید «بِالْمَعْرُوفِ» اشاره به این است که وصیّت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا «معروف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است. هم از نظر مبلغ و مقدار و هم از نظر شخصی که وصیّت به نام او شده و هم از جهات دیگر، باید طوری باشد که عرف عقلاء، آن را عملی شایسته بدانند، نه یک نوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حقّ و عدالت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مَعْروف»: پسندیده و کار عادلانه‌ای که ستم و تجاوزی در آن نیست. «حَضَرَ»: حاضر شد، فرا رسید. «حَقّ»: درست، ثابت، لازم واجب.

وصیّت، دستوری سازنده

قرآن شریف در دو آیه قبل، بخشی از تدابیر سنجیده و عادلانه اسلام را در راه تأمین حقّ حیات ترسیم کرد؛ و اینک، در این آیات، از برنامه‌ای سخن به میان می‌آورد که بیشتر بُعد اقتصادی و حقوقی و خانوادگی دارد و آن عبارت است از وصیّت شایسته و منصفانه، پیش از فرارسیدن مرگ. «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» بر شما مردم باایمان مقرّر شده است که هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد «كُتِبَ» یعنی مقرّر و لازم و واجب شد؛ و تفسیر «إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» این است که «آثار و نشانه‌های مرگ همچون: بیماری، خطر، پیری و مانند آنها پدیدار شود، نه آنکه فرشته مرگ برسد» و پاره‌ای نیز بر آنند که پیش از همه اینها، در حال صحّت و سلامت وصیّت کند. «انْ تَرَكَ خَيْراً» اگر مالی بر جای می‌گذارد (صفحه ۶۰) در اینکه این ثروت و دارایی باید چه اندازه باشد تا وصیّت بر آن لازم شود، دیدگاهها متفاوت است: ۱. عدّه‌ای معتقدند که مال و ثروتی داشته باشد؛ کم یا زیاد، تفاوتی ندارد. ۲ و گروهی دیگر بر این اعتقادند که کمتر از هزار یا پانصد درهم نباشد؛ و دسته‌ای آن را میانگین هشتصد تا هزار درهم عنوان ساخته‌اند که باید برای آن و بیشتر از آن، وصیّت پسندیده‌ای بنویسید. آورده‌اند که امیر مؤمنان علیه‌السلام به عیادتِ یکی از دوستداران خود رفته بود؛ و او ضمن بیان وضعیت مالی خویش پرسید که آیا باید وصیّت کند؟ آن حضرت فرمود: نه؛ چون دارایی تو هفتصد درهم است و قرآن دارایی فراوان را در نظر دارد که می‌فرماید: «انْ تَرَكَ خَيْراً». به عقیده مؤلّف، دیدگاه دوّم درست است؛ چرا که فرموده امیرمؤمنان علیه‌السلام، بهترین راهگشا و دلیل برای ما است. «الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» به شیوه‌ای پسندیده [و شایسته]، برای پدر و مادر و نزدیکان [خود] وصیّت کند سبک شایسته در وصیّت این است که وصیتنامه به گونه‌ای عادلانه و انسانی نوشته شود که در آن نه در حقّ کسی ستم و بیدادی رفته باشد و نه تحمیل و تجاوزی و صاحبان بینش و خرد آن را گواهی کنند. برخی را اعتقاد بر آن است که ممکن است واژه «مَعْرُوف» به این معنا باشد که به مقدار شایسته‌ای در حقّ پدر و مادر و نزدیکان وصیّت کند؛ نه اینکه با ثروت فراوان مبلغ ناچیزی وصیّت کند که در این صورت کارش شایسته نیست. جمعی از مفسّران می‌گویند: ممکن است واژه «مَعْرُوف» مربوط به وصیّت کننده باشد و تفسیر آن این باشد که: وصیّت‌کننده طریق

شایسته‌ای را در وصیّت خود در پیش گیرد و چنان نباشد که برای ثروتمندان فامیل یا خویشاوندان دور وصیّت کند و برایشان بهره‌ای قرار دهد، امّا برای بینوایان و خویشان نزدیک آنگونه که شایسته است، بهره‌ای قرار ندهد. (صفحه ۶۱) «حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینَ» این [شیوه]، بر پروا پیشگان واجب شده است این جمله از آیه شریفه، بر لزوم وصیّت تأکید می‌کند. گروهی از مفسّران بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات یا روایات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند؛ و دسته‌ای نیز بر این پندارند که این آیه در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیّت شود؛ جمعی نیز معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است. به اعتقاد ما و همه محقّقان و اندیشمندان ما، آیه شریفه نسخ نشده است؛ چرا که نسخ در صورتی تحقّق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، در حالی که میان آیات ارث و آیه وصیّت، چنین نیست. طرفداران دیدگاه نخست، به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که: «لا وَصِیَّةَ لِوارِثٍ» ؛ که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیّت قرار داد؛ زیرا در روایت آگاهی اندکی است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کلّ آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم: نوشتن وصیّت در مواردی فراتر از ۳۱ دارایی، روا نیست. پاره‌ای از مفسّران عقیده دارند که این آیه بدان دلیل نسخ شده است که به اجماع همه کارشناسان فقه، وصیّت واجب نیست. این ادّعا نیز درست نیست؛ چرا که حتّی اگر وصیّت را واجب ندانیم، چه مانعی دارد که آیه شریفه بیانگر یک دستور مستحبّ اخلاقی و خانوادگی و مالی باشد؟ بویژه آنکه در مورد این دستور انسانی، روایات بسیاری نیز از امامان نور و آموزگاران راستین قرآن علیهم‌السلام رسیده است که برای نمونه، به برخی نظر می‌افکنیم: ۱. از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در پاسخ کسی که از درستی و روا بودن وصیّت می‌پرسید فرمود: آری؛ وصیّت کسی که وارث دارد، درست است و آنگاه همین آیه شریفه را تلاوت فرمود که: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ اذا». (... صفحه ۶۲) ۲. از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ لَمْ یُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوی قَرابَتِهِ مِمَّنْ لا یَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِیَةٍ.» کسی که به هنگام مرگ، برای خویشاوندان دورترش که از او ارث نمی‌برند، وصیّت پسندیده‌ای نکند، زندگی و عملکردش با گناه و کوتاهی در ادای وظیفه به پایان رسیده است. ۳. همچنین از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ ماتَ بِغَیْرِ وَصِیَّةٍ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً» هر که بدون وصیّت از دنیا برود، مرگش به سان مرگ جاهلیت است. ۴ و نیز فرمود: «مَنْ لَمْ یُحْسِنْ وَصِیَّتَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ کانَ نَقْصاً فی مُرُوءَتِهِ وَ عَقْلِهِ.» کسی که هنگام مرگ وصیّت شایسته‌ای نکند، همین کوتاهی نشانگر کاستی جوانمردی و خردمندی اوست. ۵. از ششمین امام نور علیه‌السلام است که فرمود: «ما یَنْبَغی لِاَمْرِءٍ مُسْلِمٍ اَنْ یَبیتَ اِلاّ وَصِیَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.» بر انسان مسلمان نزیبد که شب سر بر بالین نهد، مگر اینکه وصیتنامه‌اش را زیر سرش قرار داده باشد. (صفحه ۶۳)

۹. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند

اشاره

زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ محبّت امور مادّی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادّی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خدا است. (۱۴/ آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جاذبه زینت‌های مادّی

«شَهَوات» جمع «شَهْوَة» به معنی علاقه شدید به چیزی است، ولی در آیه بالا به معنی «مُشْتَهَیات» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است. درست است که بدون این وسایل، نمی‌توان زندگی کرد و حتّی پیمودن راه معنویّت و سعادت نیز بدون وسایل مادّی، غیرممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر، مطلبی است و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن، مطلب دیگر. جمله «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت‌ها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که؛ زینت دهنده چه کسی است؟ آن چه در تفسیر آیه صحیح به نظر می‌رسد، این است که زینت دهنده، خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد، همانطور که در آیه ۷ سوره کهف آمده: «إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: ما آن چه را در روی زمین هست، زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدام‌یک عملشان بهتر است». یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و (صفحه ۶۴) سازندگی بهره گیرند نه در مسیر فساد و ویرانگری. آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن، هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی‌کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادّی، ممکن نیست، به علاوه قانون شریعت هرگز برضدّ قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد، آن چه مورد نکوهش است، عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر، پرستش این موضوعات است.

منظور از «الْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ» و «الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ» چیست؟

واژه «قَناطیر» جمع «قِنْطار» به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می‌کنیم «پل» را «قَنْطَرَه» و «اشخاص باهوش» را «قِنْطِر» می‌گویند، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکّر آنها است، «مُقَنْطَرَه» نیز اسم مفعول از همان مادّه به معنی مضاعف و مکرّر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه، پشت سر هم، برای تأکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می‌گویند: «فلان کس صاحب «آلاف» و «اُلُوف» می‌باشد» ، یعنی ثروت زیادی دارد. واژه «خَیْل» اسم جمع است و به معنی اسب‌ها یا اسب سواران، هر دو است، البتّه در آیه مورد بحث منظور، همان معنی اول است. کلمه «مُسَوَّمَه» در اصل به معنی نشان‌دار است و نشان داشتن آن، یا به خاطر برازندگی اندام و مشخّص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه‌های مهمّ زندگی که عبارتند از؛ زن، فرزند، پول‌های نقد، مرکب‌های ممتاز، چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند (اَنْعام) و زراعت‌ها (حَرْث) اشاره می‌کند که ارکان زندگی مادّی انسان را تشکیل می‌دهند.

منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟

«مَتاع» به چیزی می‌گویند که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و «حیات دنیا» به معنی زندگی پایین و پست است، بنابراین معنی جمله «ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا» ، چنین می‌شود که؛ اگر کسی تنها به این امور شش‌گانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و (صفحه ۶۵) از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد، چنین کسی تن به زندگی پستی داده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شَـهَوات»: جمع «شَهْوَت» ؛ و به معنای خواستنی‌ها و تمایلاتی است که برای ادامه زندگی جانداران ضروری است و خدای فرزانه به همیـن دلیـل در سازمـان وجودشـان آفریـده اسـت. «قَنـاطیر»: جمـع «قِنْطـار» بـه معنـای «دارایی هنگفـت». اصـل ایـن واژه، بـه معنـای «محکم‌کـاری» است. «مُقَنْطَرَهْ»: از «قَنْطَرَهْ» برگرفته شـده، که صـیغه مفعولی است؛ و در اینجا برای تأکیـد به کـار رفته است، به سان «حِجْراً مَحْجُوراً» یـا «نَسْـیاً مَنْسِـیّا». «خَیْل»: به نژادی خاص از اسب گفته می‌شود. اصل این واژه از «خیال» است؛ و بـدان جهت به این اسم نامیده شده است که سوار بر آن، شکوه و عظمتی را در خویشتن می‌پندارد. «مُسَوَّمَهْ»: از «سَوَّمَ» به معنای «چرانید» برگرفته شده؛ و «سیما» نیز به مفهوم «نیکو» است و گاه به نشانه و علامت گفته می‌شود.

موانع شناخت و بینش

در آیه‌ای که گذشت از بینش و خداوندگاران بینش سـخن به میان آمد؛ و اکنون در این آیه شریفه، پیرامون موانع بینش و مهمترین چیزهـایی بحث می‌شود که مردم را از راه درست و دریـافت و شـناخت حق بازمی‌دارد و آنان را به سوی دنیا و ارزشـهای مادّی آن سـوق می‌دهـد. «زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّسـاءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَنـاطیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الـذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَیْـلِ الْمُسَوَّمَـهِ وَ الْأَنْعـامِ وَ الْحَرْثِ» عشق ورزیدن به خواستنیها از عشق به زنان گرفته تا فرزندان، گنجینه‌های آکنده از (صفحه ۶۶) طلا و نقره، اسبهای نشاندار و چهارپایـان دیگر و کشتزارها برای مردم آراسـته شـده است. در پاسـخ به این پرسـش که این زینت دهنـده زنان، فرزنـدان و اموال کیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور پاره‌ای این زینت دهنده، شیطان است؛ چرا که هیچکس بیش از آفریدگار هستی دنیا و ارزشـهای مادّی آن را نکوهش نکرده و از هدف ساختن و دلبسـتگی به آنها هشدار نداده است. ۲. امّا گروهی بر خلاف طرفداران دیدگاه نخست، بر آنند که آفریدگار جهان و انسان، خود ریشه این عشق و خواسـتن را که همان تمایلات باشند در نهاد بشر سرشته است؛ تا تکلیف کردن آنان و آزمودنشان را در دنیا مقرّر دارد. این گروه بر آیه شـریفه زیر استناد می‌کنند: «إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.» (۱) مـا هر چه را که برروی زمین است، زینت آن ساختیم؛ تا آنان را بیازماییم که کـدامین آنان نیکو کردارترند. ۳ و برخی نیز بر این اعتقادند که این زینت دهنده، هم خدا است و هم شـیطان؛ بدین صورت که آفریدگار هستی، زینت دهنده نیکیها و شایسـتگیها و ارزشـهای والای انسانی و معنوی است و شیطان دلفریب سازنده زشتیها و گناهان در نظر بندگان خـداست. علّت آنکه در این آیه شـریفه، پیش از همه، از زنـان نـام برده شـده، این است که به نظر بسیاری، فریبنـدگی آنان از همه بیشتر است و از پی آنـان از فرزنـدان یـاد می‌شود؛ چرا که دوستی به آنـان، گـاه انسـان را به آلودگی به حرام و گناه سوق می‌دهـد. روایت کرده‌انـد که پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله ، روزی به «اَشْـعَث» داماد «حَمْزَهْ» فرمود: آیا از دختر «حَمْزَهْ» فرزنـدی نداری؟ پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! از او پسـری دارم و ای کاش ثروت بسیاری داشتم و در راه سلامت و موفّقیّت او انفاق می‌کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ چرا اینگونه نباشد؟ مگر نه اینکه فرزندان، روشنی چشم ۱. سوره کَهْف، آیه ۷. (صفحه ۶۷) پدران و مادرانـد و در همان حال مایه ترس و بخل و حزن و انـدوه آنان؟ در مورد واژه «قَناطیر» و اندازه آن نیز نظرهای مختلفی ارائه شده است: ۱. بعضی آن را هزار و دویست «اَوْقِیَهْ» گفته‌اند؛ ۲ و برخی یکهزار و دویست مثقال زر و سیم. ۳. جمعی آن را هزار دینار و یا دوازده هزار درهم دانسـته‌اند؛ ۴ و پـاره‌ای دیگر، هشـتاد هزار درهم یا صـد رطل. ۵. عـدّه‌ای گفته‌انـد: اندازه «قَناطیر» ، یکهزار دینار است؛ ۶ و گروهی دیگر آن را به انـدازه پوست گـاوی آکنـده از طلاـ دانسـته‌اند. دیـدگاه آخر، از دو امـام راستین: حضـرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است. همچنین در مفهوم واژه «مُقَنْطَرَهْ» و اندازه آن، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را دو

برابر «قَناطیر» دانسته‌اند؛ ۲ و برخی دیگر، نـه قِنْطار. ۳. عـدّه‌ای آن را به «ثروتهای انباشته و روی هم چیـده شـده» معنا کرده‌انـد؛ ۴. گروهی دیگر آن را به مفهوم «ثروت و دارایی گرد آمـده در یکجا» گرفته‌انـد. ۵ و جمعی نیز معتقدنـد که «مُقَنْطَرَهْ» عبارت است از انبوهی از زر و سیم. پـاره‌ای هم گفته‌انـد که «قِنْطـار» تنهـا به طلای انباشـته شـده گفته می‌شود؛ که این نظر، درست نیست؛ چرا که خداونـد در این آیه شـریفه طلاـ و نقره را با هم آورده است. به باور مؤلّف، وجه مشترک همه این دیـدگاهها، این واقعیت است که «مُقَنْطَرَهْ» بـه ثروتی سـرشار و فراوان گفتـه می‌شـود. واژه «مُسَـوَّمَه» را نیز به صورتهـای زیر معنـا کرده‌انـد: ۱. اسـبان دونده. ۲. اسبان خوب؛ چرا که واژه «مُسَوَّمَـهْ» از «سـیمیاء» که به همین معناست، گرفته شـده است. ۳. اسبان تربیت شده. ۴. اسـبان مهیّا و آماده شده برای جهـاد و پیکار. (صـفحه ۶۸) منظور از «اَنْعـام» چهارپایـان در این آیه شـریفه، شـتر، گـاو و گوسـفند است؛ و مقصود از «حَرْث» کشتزار مزارع و بوسـتانها و باغها است. تمامی آنچه برشـمرده شد، از ارزشـهای مادّی و چیزهای دوست‌داشـتنی و مورد پسـند انسان است و آدمی بطور طبیعی خواهان آنهاست و در زنـدگی از آنها بهره می‌برد؛ گرچه پس از زمانی از او باز پس گرفته می‌شود، چرا که بازگشت همه به سوی خـداست. بنابراین، زیبنـده است که در مورد آنها پارسایی پیشه کرد و به آنچه نزد خـداست، روی آورد. «ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الـدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» و این جمله، هشدار است که: اینها همه، کالاهای ناچیز زندگی این دنیایند و پس از اندک زمانی از دست می‌روند؛ و سرانجام نیک و حسن عاقبت، تنها نزد خداست. (صفحه ۶۹)

۱۰. آیه «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ ...

آیه

«قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْـدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَهٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ»

ترجمه

بگو: آیـا شـما را از چیزی آگاه کنم که از این (سـرمایه‌های مادّی) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌انـد (و از این سرمایه‌ها، در راه مشـروع و حقّ و عدالت، اسـتفاده می‌کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر) باغهایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد، همیشه در آن خواهند بود و همسـرانی پاکیزه و خشـنودی خداوند (نصـیب آنها است) و خدا به (امور) بندگان بینا است. (۱۵ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری این باغهـای بهشتی بر خلاـف غـالب باغهـای این جهـان، هرگز آب روان از پـای درختانش قطع نمی‌شود و بر خلاف مواهب مادّی این جهان که بسـیار زودگـذر و ناپایدار است، جاودانی و ابدی است. همسـران آن جهان، بر خلاف بسـیاری از زیبارویان این جهـان، هیـچ نقطه تاریـک و منفی در جسم و جـان آنهـا نیست و از هر عیب و نقصـی پاک و پاکیزه‌انـد، همه اینها در یک طرف و مسـأله خشـنودی خداونـد (رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ) که برترین نعمت‌های معنوی است، یک طرف، آری این نعمت معنوی، مافوق تصوّر نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. در واقع قرآن مجیـد در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کنـد که اگر به زنـدگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذّات نامشروع و هوس‌های سرکش و ظلم و ستم به دیگران بپرهیزند، خداوند لذّاتی برتر و بالاتر در جهت مادّی و معنوی که از هرگونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهـد کرد. در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا در بهشت،

لـذّات مادّی هم وجود دارد؟ بعضـی چنین می‌پندارنـد که لذایذ مادّی، منحصـر به این جهان است و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمـام تعبیراتی که در آیـات قرآن دربـاره باغ‌هـای بهشتی و انواع میوه‌ها و آب‌های جاری و همسـران خوب آمـده، کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «کَلِّمِ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (با مردم به انـدازه فکرشان سـخن بگو)، به این صورت تعبیر شـده است. ولی در برابر این (صـفحه ۷۰) پنـدار بایـد گفت: هنگامی که ما طبق صـریح آیات فراوانی از قرآن کریم، «معـاد جسـمانی» را قبول کردیم، بایـد برای هر دو قسـمت (جسم و روح) موهبت‌هـایی به تنـاسب آن هـا، منتهی در سـطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتّفاقا در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آن چه شایسته معاد جسمانی است و هم آن چه شایسته روح و رسـتاخیز ارواح می‌باشـد. در واقع آنهـا که تمـام نعمت‌هـای مادّی آن جهان را کنایه از این نعمت‌های معنوی می گیرنـد، تحت تأثیر مکتب‌هـای التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بـدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده، معاد جسـمانی و لوازم آن را به کلّی فراموش نموده و منکر شده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن شـریف پس از تحقیر دنیا و ارزشـهای مادّی و رهنمود به سوی زهد و پارسایی، اینک به وصف شـکوه و عظمت سـرای دیگر می‌پردازد و مردم را به فراهم آوردن زاد و توشه معنوی و انجـام دادن کارهـای شایسـته تشویق می کنـد. «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» ای پیامبر! به مردم بگو: آیا شـما را به بهتر از اینها دوست داشـتنیها و ارزشـها و لذّتها و فریبندگیهای مادّی و دنیوی خبر بدهم؟ برای آنان که پروا پیشه ساخته و از ضدّ ارزشـها دوری گزیده‌اند، نزد پروردگارشان بوسـتانهایی است که از زیر درختان آنها جویهای آب زلال و شـفّاف جاری است. پاره‌ای از مفسّران معتقدند که پرسش در این آیه شریفه، بـا «عِنْدَ رَبِّهِمْ» خـاتمه می‌یابـد و خبرِ از آنچه بهتر است، از «جَنّاتٌ تَجْری» آغاز می‌شود. امّا گروهی دیگر بر آننـد که پایان اسـتفهام، «بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ» است و خبرِ از آنچه بهتر است، از «لِلَّذینَ اتَّقَوْا» شروع می‌شود. «خالِدینَ فیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ» آنان در آن بوستانهای بهشت جاودانه‌اند؛ و زنانی که از هر گونه آلودگی ظاهری و صفات ناپسند اخلاقی و انسانی پاک و پاکیزه‌اند و نیز خشـنودی خدا برای (صفحه ۷۱) آنان خواهـد بود؛ و خدا به حال و روز و رفتار و عملکرد بندگان بینا است. (صفحه ۷۲)

۱۱. سیمای خانواده شایسته

اشاره

الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکـاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِـنینَ همانها که در توانگری و تنگـدستی، انفاق می کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳۴ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«کَظْم» در لغت به معنی بسـتن سـر مشـکی است که از آب پر شـده باشـد و به طـور کنـایه در مورد کسـانی که از خشم و غضب پر می‌شونـد و از اِعمال آن خودداری می‌نماینـد به کار می‌رود. «غَیْظ» به معنی شـدّت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق‌العاده روحی است، که بعـد از مشاهـده ناملایمات به انسان دست می‌دهـد. از آن جا که در آیه قبل وعـده بهشت جاویـدان به پرهیزکاران داده شـده در این آیه پرهیزکـاران را معرفی می کنـد و پنـج صـفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است: ۱ «آنها در

همه حال انفاق می‌کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند» (الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ). آنها با این عمل ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می‌کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می‌کنند نشان می‌دهند که این صفت در آنها ریشه‌دار است. ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً ـ افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند و ثانیا انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر و به این ترتیب خداوند می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتّی در نفوس مستمندان جای دهد تا (صفحه ۷۳) از رذائل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند. آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌شمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، وگرنه اگر همین کمک‌های جزیی را درکنار هم قراردهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می‌توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می‌شود. جالب توجّه این که در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره ربا خواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است. ۲ «آنها بر خشم خود مسلّطند» (وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ). حالت خشم و غضب از خطرناک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هرنوع کنترل اعصاب خودنمایی می‌کند و بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفّاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود و لذا در آیه فوق دوّمین صفت برجسته پرهیزکاران را فروبردن خشم معرفی کرده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ کَظَمَ غَیْظا وَ هُوَ قادِرٌ عَلی اِنْفاذِهِ مَلَأَهُ اللّهُ اَمْنا وَ ایمانا: آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می‌کند». ۳ «آنها از خطای مردم می‌گذرند» (وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ). فروبردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه‌کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «کَظْم غَیْظ» توأم با «عفو و بخشش» گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشتن‌داری و فروبردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البتّه منظور (صفحه ۷۴) گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود. ۴ «آنها نیکوکارند» (وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ). در اینجا اشاره به مرحله‌ای عالی‌تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سرهم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود، به طور خلاصه نخست دستور به خویشتن‌داری در برابر خشم و پس از آن دستور به شستن قلب خود و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد. در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنّن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می‌خوانیم که: یکی از کنیزان امام علی بن الحسین به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: (وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ) امام فرمود: «خشم خود را فرو بردم» ، عرض کرد: «وَ الْعافینَ عَنِ النَّاس» فرمود: «تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد» ، او مجدّدا گفت: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ» امام فرمود: «تو را در راه خدا آزاد کردم». (۱) این حدیث شاهد زنده‌ای است بر این که سه مرحله مزبور هر کدام مرحله‌ای عالی‌تر از مرحله قبل است.

***** ۱- به «دُرُّ الْمَنْثُور» و «نُورُ الثَّقَلَیْن» در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کَظْم»: این واژه در فرهنگ عرب، به معنای بستن سر مشک آبی است که پر شده است؛ و به همین تناسب، در مورد کسانی که از خشم آکنده می‌شوند امّا به دلایلی خشم خویش را فرو می‌برند؛ به کار می‌رود و «کَظامَه» به معنای قناتی است که از زیر زمین روان است. تفاوت «خشم» و «غَیْظ» آن است که خشم در برابر خشنودی و تصمیم بر کیفر کسی می‌باشد که درخور آن است؛ امّا غیظ، هیجان در برابر گناه و زشتی است. به همین جهت در مورد خدا، خشم به کار می‌رود، نه غیظ.

پرتوی از سیمای خانواده بهشتی

قرآن در این آیه پرتوی از سیمای خانواده بهشتی را ترسیم می کند و می‌فرماید: «الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ» همانان که در گشایش و تنگنا، انفاق می کنند در تفسیر دو واژه «سَرّاء» و «ضَرّاء» دو نظر ارائه شده است: ۱. بعضی این دو واژه را به معنای «تنگدستی و گشایش» گرفته‌اند. ۲ و برخی آن دو را به «شادمانی و اندوه» معنا کرده‌اند و معتقدند آیه شریفه بیانگر این واقعیت است که این فراز و نشیبها و حالات گوناگون روحی، هرگز آنان را از انفاق در راه خدا باز نمی‌دارد. «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ» و آنان که به هنگام جوشش خشم، آن را فرو می‌برند و از کسانی که به آنان خسارت و آزار رسانده‌اند، انتقام نمی گیرند و به جای آن شکیبایی پیشه می‌سازند. و نیز آنان که از گناه و لغزش مردم در صورتی که نظام جامعه گسیخته نشود، می گذرند. «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ» (صفحه ۷۶) آیه شریفه بیان می‌دارد که هر که اینگونه شد و به این ویژگیها آراسته گردید، نیکوکار است؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و به آنان پاداشی عظیم می‌دهد. به اعتقاد دسته‌ای از مفسّران، ممکن است احسان و نیکی، خود یکی دیگر از ویژگیهای پروا پیشگان و شرط تقوی باشد و در تفسیر واژه «اِحْسان» ، برخی بر آنند که منظور این است که به کسانی نیکی کنی که در مورد تو بدرفتاری کرده‌اند؛ چرا که نیکی به کسانی که به تو نیکی کرده‌اند، نوعی داد و ستد و معامله است، نه نیکی و نیکوکاری.

پرتوی از روایات در مورد سخاوت و انفاق

نخستین ارزشی که آفریدگار هستی آن را از ویژگیهای اهل بهشت شمرده و مردم را بدان ترغیب فرموده، خصیصه انسانی و اخلاقی بخشندگی و سخاوت است. در این مورد، روایات ارزنده و انسانسازی نیز رسیده است که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم: ۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اَلسَّخاءُ شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّةِ اَغْصانُها فِی الدُّنْیا مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها قادَتْهُ اِلَی الْجَنَّةِ وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ فِی النّارِ اَغْصانُها فِی الدُّنْیا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها قادَتْهُ اِلَی النّارِ» (۱) بخشندگی و سخاوت، درخت پر میوه‌ای است در بهشت که شاخه و برگ آن تا دنیا گسترش یافته است؛ هرکه به شاخه‌ای از آن درآویزد، او را به بهشت پر طراوت خدا راه می‌نماید و بخل و تنگ چشمی، درختی است از درختهای دوزخ که شاخساران آن تا دنیا امتداد یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به دوزخ راه خواهد نمود. ۲. امیر مومنان علیه‌السلام فرمود: «اَلْجَنَّةُ دارُ الاَسْخِیاءِ.» (۲) بهشت، خانه و قرارگاه سخاوتمندان است. ۳ و نیز فرمود: «اَلسَّخِیُّ قَریبٌ مِنَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَریبٌ مِنَ النّاسِ وَ بَعیدٌ مِنَ النّارِ وَالبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ

اللّهِ بَعیدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعیدٌ مِنَ النّاسِ وَ قَریبٌ مِنَ النّارِ.» (۳) ۱. کَنْزُ الْعُمّال، ج ۶، ص ۳۳۷، ح ۱۵۹۲۷. ۲. الکافی، ج ۴، ص ۹. عُیون اَخبار الرِّضا(ع)، ج ۲، ص ۱۲. (صفحه ۷۷) بخشنده، به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از آتش دوزخ دور است؛ و بخیل، به عکس او، از خدا و بهشت و مردم دور و به آتش دوزخ بسیار نزدیک است.

ارزش انسانی و اخلاقی فرو بردن خشم و غضب

آفریدگار هستی در ادامه آیه شریفه، فروبردن خشم را نیز از ویژگیهای دیگر بهشتیان و پروایپیشگان عنوان می‌سازد. ۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «مَنْ کَظَمَ غَیْظَهُ وَ هُوَ قادِرٌ عَلی اِنْفاذِهِ مَلأَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ آمِناً وَ إیماناً.» (۱) هر که خشم خود را فرو برد در حالی که می‌تواند انتقام بگیرد، خداوند وجود او را در روز رستاخیز، سرشار از شادمانی، امنیّت و ایمان می‌سازد. ۲. همچنین روایت کرده‌اند که فرمود: «کاظِمُ الْغَیْظِ کَضارِبِ السَّیْفِ فی سَبیلِ اللّهِ فی وَجْهِ عَدُوِّهِ.» (۲) فرو برنده خشم همانند کسی است که با شمشیر آخته رویاروی دشمنان خدا ایستاده و در راه او شمشیر می‌زند. ۳ و نیز فرمود: «لَیْسَ الشَّدیدُ بِالصَّرْعَةِ اِنَّمَا الشَّدیدُ الَّذی یَمْلِکُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ ثُمَّ ذَکَرَ ...: وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ» (... ۳) قهرمان آن نیست که در میدان کشتی پیروز شود، بلکه کسی است که به هنگام غضب زمام نفس خویش را به کف داشته باشد و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد که: « وَ الْعافینَ عَنِ النَّاس» ... ۴. همچنین از آن حضرت است که: «اِنَّ هؤُلاءِ فی اُمَّتی قَلیلٌ اِلاّ مَنْ عَصَمَ اللّهُ.» (۴) این دسته از مردم، در جامعه و امّت من بسیار اندکند و فقط خدا باید آنان را مدد رساند؛ امّا در جامعه‌های پیشین شمار آنها بسیار بوده است. ۱. عُیُون اَخبار الرِّضا(ع)، ج ۲، ص ۱۲. ۲. المُعجَم الکبیر، لِلطَّبَرانی، ص ۱۲. ۳. المُعجَمُ الکبیر، لِلطَّبَرانی، ص ۱۲. ۴. صحیح بُخاری، ج ۸، ص ۳۴ و صحیح مُسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۴. ۵. تفسیر کَشّاف، ج ۱، ص ۴۶۴. (صفحه ۷۸) نکته‌ای ظریف نکته‌ای ظریف و درسی انسان ساز در این آیه شریفه هست و آن اینکه: «گذشت از لغزشهای دیگران، اگرچه واجب نیست، بسیار مورد رضای خداست». پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده است: «ما عَفا رَجُلٌ مَظْلَمَةً قَطُّ اِلاّ زادَهُ اللّهُ بِها عِزّاً.» هیچ انسانی از حقّ خویش در مورد دیگری نگذشت، جز اینکه خدا به برکت آن عمل انسانی، شکوه و عزّتی به او ارزانی داشت. نیکوکاران و از پی آن، خداوند از نیکوکاران سخن به میان می‌آورد و به روشنی می‌فرماید که آنان را دوست دارد. نیکوکار، انسان شایسته‌ای است که فقط به خاطر خدا نعمتی خالص به دیگری می‌بخشد و برای خشنودی او کارهای شایسته انجام می‌دهد. در این مورد آورده‌اند که روزی یکی از کنیزان چهارمین امام نور، با ظرفی، آب بر دست آن بزرگوار می‌ریخت که ظرف آب از دستش افتاد و آب جوشان، دستهای آن حضرت را سوزاند. امام چهارم سر بلند کرد و نگاهی به کنیز انداخت؛ که آن بنده هوشمند خدا گفت: خداوند می‌فرماید: «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظ». حضرت فرمود: خشم خویش را فرو بردم. گفت: می‌فرماید: « وَ الْعافینَ عَنِ النَّاس» فرمود: گذشت کردم. گفت: می‌فرماید «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ». فرمود: برو که تو را در راه خدا آزاد ساختم. (صفحه ۷۹)

۱۲. آیه (نفی خشونت نسبت به خانواده)

اشاره

نفی خشونت نسبت به خانواده وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند. (۱۳۵ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فاحِشَهْ» از مـاده فُحْش و فَحْشـاء به معنی هر عمـل بسـیار زشت است و انحصـار به اعمـال منـافی عفت نـدارد زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حدّ» است که هر گناهی را شامل می‌شود. ۵ در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند». از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی‌شود آنگاه مرتکب گناه می‌شود که به کلّی خـدا را فراموش کنـد و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموش کاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پایـد، به زودی به یاد خـدا می‌افتنـد و گذشـته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهنـد. «کیست جز خـدا که گناهان را ببخشـد» (وَ مَنْ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ اِلّاَ اللّهُ). باید توجّه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشـتن نیز ذکر شده «اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهـان کبیره و ظلم بر خویشـتن اشـاره به گناهان صـغیره است. در پایان آیه برای تأکیـد می گویـد: «آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی کنند» (وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ). در ذیل این آیه از امام باقر نقل شده که (صفحه ۸۰) فرمود: «اَلْاِصْـرارُ اَنْ یَذْنِبَ الذَّنْبَ فَلا یَسْـتَغْفِرَ اللّهَ وَ لا یُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَهٍْ فَذلِکَ الْاِصْرارُ: اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«فاحِشَه»: برگرفته از مادّه «فُحْش» به معنای «کار بسیار زننده و زشت» است. «اِصْرار»: پافشاری بر اندیشه یا عقیده یا کاری.

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث دو روایت رسـیده است: ۱. گروهی از مفسـرین آورده‌اند که برخی از ایمان آوردگان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شـرفیاب شدنـد و گفتنـد: «ای پیـامبر خـدا! آیـا بنی اسـرائیل در بارگاه خداونـد از ما گرامی‌ترنـد که خـدا کیفر گناهانشان را در همین دنیا می‌دهد؛ امّا کیفر گناهان ما را به سرای آخرت می‌اندازد؟» و این پرسش بدان جهت بود که اگر یکی از آنـان گناهی مرتکب می‌شـد، بامـدادان که از خواب برمی‌خاست، به کیفر گناهش، روی درب خانه‌اش نقش می‌بست که «گوش و بینی‌ات بریده باد» ... و بدینوسیله رسوا می‌شد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان، به اندیشه فرو رفت؛ که فرشته وحی در رسـید و این آیه شـریفه را آورد؛ و بـدین‌سان، آفریـدگار هستی توبه و آمرزش خواهی را به جای آن رسوایی بزرگی که کفّاره گناهان بنی اسرائیل در این جهان بود، برای امّت پیامبر صلی الله علیه و آله مقرّر فرمود. ۲. امّا گروهی دیگر آورده‌اند که: بانویی به درِ مغـازه مردی مسـلمان به نـام «نَبهـان» رفت تـا خرمـا بخرد. فروشـنده برای فریب دادن زن گفت: «در خانه یا انبار خویش، خرمای مرغوبتری دارم» و هنگامی که او را با این نقشه شوم به خانه برد، ***** ۱- تفسیر «عَیّاشی» ، ذیل آیه. (صفحه ۸۱) دست تجاوز به سوی وی گشود و او را بوسـید. آن زن با شـرف و پاکدامن، بر او خروشید که: «مرگ بر تو باد! آیا از خدا نمی‌ترسی؟» فروشنده از نهیب قهرمانانه زن به خود آمـد و به شـدّت پشـیمان شـد. زن به سـلامت بیرون آمـد و آن مرد به خدمت پیامبر صـلی الله علیه و آله رسـید و ضـمن اعتراف به گناه، با نـدامتی بسـیار، راه چاره خواست و آنجا بود که این آیه مبارکه فرود آمد: وَالَّذینَ اِذا فَعَلُوا ... در

آیه مورد بحث می‌فرمایـد: «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَـةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ» و کسـانی که چون کـار زشتی انجـام دهنـد یـا به خویشـتن سـتم روا دارنـد، به یاد خـدا می‌افتنـد و او را با همه وجود یاد می‌کننـد. در مفهوم دو واژه «فاحِشَـةً» و «ظَلَمُوا» ، دیـدگاهها متفاوت است: ۱. بعضـی نخستین واژه را به مفهوم «عمل منافی با عفّت» گرفته‌اند و دوّمی را سایر گناهان دانسته‌اند. ۲. برخی دیگر، واژه نخست را گناهـان بزرگ و دوّمی را گناهـان کوچـک عنوان ساخته‌انـد. ۳. عـدّه‌ای گفته‌انـد: «فاحشه» به هر گناه بزرگی خواه آشـکار، خواه نهـان اطلاق می‌شود. ۴ و پـاره‌ای دیگر، «فـاحشه» را به «کـار زشت» و «ظلمـوا» را به «گفتـار زشت» تفسـیر کرده‌انـد. مقصود از «به یـاد خـدا افتادن» این است که کیفر دردناک خـدا و آتش شـعله‌وری را که پروردگار برای تبهکاران برافروخته است، بیاد آورند؛ از گناه دست بشویند و به زشتی نزدیک نشوند. «فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» و برای گناها نشان، از خداوند آمرزش می‌خواهند. منظور این است که آنان پس از به فراموشـی سپردن خدا و ارتکاب گناه، به خود آیند. پس، آفریدگار هستی این گروه از انسانها را می‌سـتاید؛ چرا که آنان بعـد از گمراهی، به راه درست می‌گراینـد و جمعی بر آنند که آنان می‌گویند: بارخدایا! گناهان ما را بیامرز که ما توبه کننده و پشیمانیم و دیگر گرد گناه نمی‌گردیم. (صفحه ۸۲) «وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّهُ» و جز خدا، چه کسـی گناهان را می‌بخشایـد؟ این جمله از آیه شـریفه، نهـایت لطف و بخشـایش خـدا را نشانگر است؛ و مقصود از آن، ترغیب گناهکاران به توبه و بازگشت به سوی خدا و طلب آمرزش و ایجاد حسن ظن در لغزشکاران و برانگیختن امید و نوید در آنان است. در این بیان، خدا به بنـدگانی که مرتکب گناه شده‌اند، می‌گوید: از خدایتان پوزش بخواهید و طلب آمرزش کنید و جز او چه کسـی می‌تواند گناهایتان ببخشـید؟ تفاوت بخشش و آمرزش پروردگار با برخی بندگان شایسته و برزگمنش خود این است که آنان نیز از لغزشهای همنوعان خود می‌گذرنـد، امّا گناهـانی که درخور کیفر است، تنهـا بایـد از سوی پروردگـار بخشوده شود و اوست که گناهـان کـبیره را که لغزشـهای مـا در برابر آنهـا نـاچیز است عفـو می‌کنـد. «وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی مـا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» و بر آنچه مرتکب شده‌انـد، دانسته پافشاری نمی‌کننـد. به عقیـده گروهی از مفسّـران، منظور از اصـرار نورزیـدن بر گناه این است که بعـد از ارتکاب گناه توبه کننـد و آمرزش بخواهنـد. امّـا بایـد دانست که مفهوم حقیقی توبه، فقط طلب آمرزش نیست، بلکه بایـد همراه با ترک گناه و تحوّل مطلوب اخلاقی و عملی باشـد؛ چرا که پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله فرمود: هیـچ گناهی در صورت تکرار و پافشاری بر آن، دیگر گناه کوچـک یـا صـغیره نیست، همـانگونه که هیـچ گنـاهی هم اگر توبه واقعی از پی آن آیـد و گناهکـار از آفریـدگار هسـتی آمرزش بخواهـد و راه و رسم خویش را اصـلاح کنـد، دیگر گنـاه کبیره نخواهـد بود و مورد عفو قرار می‌گیرد. «ابن عبّـاس» در تفسـیر خود می‌گویـد: پافشاری بر گناه این است که انسان به ارتکاب گناه عادت کند و به تدریج توبه و آمرزش خواهی از خدا را به فراموشـی سپـارد. «وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» در این مورد نیز دیـدگاهها متفاوت است: ۱. به بـاور گروهی منظور این است که این گناهگاران دانسته و با آگاهی، به گناه (صـفحه ۸۳) دست یازیـده و اینک توبه کرده‌انـد و آمرزش خـدا را می‌خواهند، نه اینکه از روی غفلت و ناآگاهی گناه کرده باشـند، چرا که خداوند چنین کسانی را می‌بخشد. ۲ و به عقیـده دسـته‌ای دیگر، منظور این است که آنان به گناه خویش آگاهنـد و بـا این وصف، چنـانچه توبه کننـد گناهشـان بخشوده می‌شود؛ چرا که در صورت ناآگاهی بر گناه و نداشـتن راهی برای آگاهی، به کسی می‌مانند که ندانسته با مادر رضاعی خویش ازدواج کند که در این صورت گناهی بر او نیست. (صفحه ۸۴)

۱۳. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ

ترجمه

آنهـا پاداشـشان آمرزشِ پروردگـار و بهشت‌هـایی است که از زیر درختـانش، نهرهـا جاری است جاودانه در آن می‌ماننـد، چه نیکو است پاداش اهل عمل. (۱۳۶ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادّی نموده و در پایان می گوید: «این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند» (وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ). نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهّدات و مسؤولیّت‌های خویش می گریزند. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها» آنانند که پاداششان بر کارهای شایسته و توبه و بازگشت به سوی خدا آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویبارها روان است؛ و آنان در آنجا جاودانه خواهند بود. «وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ» و پاداش آنان که عمل شایسته انجام می‌دهند، راستی چه نیکو پاداشی است! این پاداشها عبارتند از: ۱. بهشت پرطراوت و زیبای خدا؛ ۲. انواع پاداشها و آمرزشها؛ ۳. بخشایش گناهان و پرده‌پوشی از بدیها. آری؛ اینها پاداشهای شکوهمندی هستند که از مهر و فزون بخشی خدا سرچشمه ***** ۱- از آیات مورد بحث می‌توان در ارتباط با نفی خشونت نسبت به زنان و کودکان و اثبات مهرورزی در خانواده و بازسازی روانی جامعه استفاده کرد (مؤلّف). (صفحه ۸۵) می گیرند؛ چه، چشم‌پوشی از کیفر گناهان به برکت توبه، مهر و بخششی از سوی خداست، گر چه انسان به برکت توبه از دیدگاه عقل، درخور پاداش می‌شود و پروردگار به توبه و بازگشت به سوی حقّ و عدالت دستور داده است و دستور به انجام دادن کارهای شایسته بدون پاداش زیبنده نیست. (صفحه ۸۶)

۱۴. آیه (چرا غالبا خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقّت)

اشاره

چرا غالبا خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقّت لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبد. (۱۹۶ / آل عمران) مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ این متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است. (۱۹۷/آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالبا زندگی مرفّه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی‌بند و بار را، با زندگی پر مشقّت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می‌کنند و می گویند چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفّه‌ای دارند و اینها با داشتن ایمان و تقوا در سختی به سر می‌برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شکّ و تردید می‌کند. این سؤال اگر به دقّت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخ‌های روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقّت و مطالعه، به بعضی دیگر می‌توانیم دست یابیم. آیه می گوید: «رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبد: لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ». گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می‌باشند. در آیه دوّم می‌فرماید: «این پیروزی‌ها و درآمدهای مادّی بی قید و شرط، پیروزی‌های زودگذر و اندک‌اند: مَتاعٌ قَلیلٌ». سپس اضافه می‌کند: «و به دنبال این پیروزی‌ها عواقب شوم و مسؤولیّت‌های آن دامان آنها را خواهد گرفت و

جایگاهشـان دوزخ است چه جایگـاه بـد و آرامگـاه نامناسبی: ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ». آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می کند: نخست، این که بسیاری از پیروزی‌های (صفحه ۸۷) طغیانگران و سـتمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیّت‌ها و ناراحتی‌های بسـیاری از افراد با ایمان نیز محـدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسـلمانان آغاز اسـلام و دشـمنان آنها می توانیم مشاهـده کنیم، حکومت اسـلام چون در آن زمان به شـکل نهالی نوخاسـته بود و از طرف دشـمنان نیرومنـدی که همچون طوفان براو می‌تاختند تهدید می‌شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص این که مهاجرت مسلمانان مکّه آنها را که در اقلیّت بودند به کلّی از هستی ساقط کرده بود و این وضع، مخصوص آنهـا نبود، بلکه تمام طرفـداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسـد، یـک دوران محرومیّـت شدیـد در پیش خواهنـد داشـت. ولی می‌دانیـم که این وضـع زیـاد طولاـنی نشـد، حکـومت اسـلامی ریشه‌های محکمی پیدا کرد و شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سـیل ثروت به کشور اسـلام سـرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشسـتند، این همان چیزی است که با جمله «مَتاعٌ قَلیل» در آیه به آن اشاره شده است. دیگر این که موفقیّت‌های مادّی جمعی از افراد بی‌ایمان بر اثر این است که در جمع آوری ثروت هیچگونه قیـد و شـرطی برای خود قایل نیسـتند و از هر طریقی خواه مشـروع یا نامشـروع و حتی با مکیـدن خون بینوایان برای خود ثروت انـدوزی می کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حقّ و عدالت محدودیّت‌هایی دارند و باید هم داشـته باشـند، بنابراین نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احسـاس مسؤولیّت می کننـد، در حـالی که آنها هیچگونه مسؤولیّتی برای خود احساس نمی کننـد و از آن جا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسـته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: «ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسـش جمعی از (صفحه ۸۸) مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک گرایان و بیدادپیشگان و محرومیّت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد. به باور برخی روی سـخن در آیه شـریفه، بـا پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله است؛ و به بـاور برخی دیگر، بـا تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشـد و هشـدار می‌دهـد که مبادا جنب و جوش کافران و بیـداد پیشـگان و رفت و آمد آنان در شـهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشـهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیـل انـدیشه و عقیـده منحط و رفتـار و کردار بیـدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سـبب کفرشـان همیشه در آنجـا مانـدگار خواهنـد بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خـدا و آتش دوزخ باشـد در آن هیـچ چیزی نیست. «مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» آری، این درآمـدها و سودهای مادّی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدّت و زودگذر؛ و آنگاه است که عـواقب بیـداد و گمراهی آنـان دامنگیرشـان می‌شـود و جایگاهشـان دوزخ خواهـد بود و راسـتی که دوزخ چه بـد جایگـاه آماده‌ای است! (صفحه ۸۹)

۱۵. «لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ ...

آیه

«لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ»

ترجمه

ولی کسانی که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد و آن چه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است. (۱۹۸ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُزُل» در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود و بعضی گفته‌اند نخستین چیزی که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می‌شود، همانند شربت یا میوه‌ای که در آغاز ورود برای میهمان می‌آورند و اما پذیرایی مهم‌تر و عالی‌تر همان نعمت‌های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید: «آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است: وَ ما عِنْدَاللّهِ خَیْرٌ لِلاَبْرارِ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غُرُور»: توهّم و پندار خوبی و شادمانی درباره چیزی که از اینها تهی است. «مَتاع»: کالا و سودی که لذّت‌بخش است؛ و به وسایل لذّت همچون پست و مقام و ثروت و فرزند نیز گفته می‌شود. «مِهاد»: به آنچه که انسان در آن مسکن می‌گزینند و آن را بستر آرامش خود قرار می‌دهد، گفته می‌شود. «اَبْرار»: نیکان و بندگان شایسته خدا.

شأن نزول

در شأن نزول سه آیه مورد بحث، روایت کرده‌اند که: بعضی از شرک‌گرایان عرب کاروانهای تجارتی داشتند و برخی نیز از راه داد و ستد، (صفحه ۹۰) سود سرشاری به دست آورده و به ظاهر غرق در ناز و نعمت بودند. در برابر این دو گروه، ایمان آوردگان به خدا قرار داشتند که به سبب ایمان و جهاد و هجرت و فداکاری و ایثار، در فشار اقتصادی بسر می‌بردند. روزی یکی از مسلمانان با تعمّق در وضعیت دو گروه توحیدگرا و شرک‌گرا، گفت: «شگفتا که دشمنان خدا در ناز و نعمت‌اند و ما در تنگنای فقر و گرسنگی! راز و حکمت این واقعیت چیست؟» و در اینجا بود که این آیه شریفه فرود آمد. و نیز برخی آورده‌اند که: این آیه مبارکه در مورد زراندوزان یهود فرود آمد؛ چرا که آنان بیشتر در سیر و سفر و تجارت و مال‌اندوزی بودند و از این راه ثروت سرشاری گردآورده و به آن می‌نازیدند و خدا با نزول این آیه شریفه، به ایمان آوردگان هشدار داد که به ثروت و جنب و جوش و بهره‌وری ناچیز دنیوی آنان حسرت نخورند.

این دیگر چه رازی است؟

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک‌گرایان و بیداد پیشگان و محرومیّت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد. به باور برخی

روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ (صفحه ۹۱) باشد در آن هیچ چیزی نیست. «مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» آری، این درآمدها و سودهای مادّی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدّت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! آنگاه می‌افزاید: «لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ» آری، فرجام تیره و تاری در انتظارِ کفرگرایان است؛ امّا خیر و سعادت از آنِ کسانی است که پروای پروردگارشان را پیشه خود سازند و ضمن ادای تکالیف و وظایف، از لغزش و گناه دوری جویند. چنین کسانی باغهایی در بهشت خواهند داشت که از زیر درختان آنها جویبارها روان است. این باغها با آن شکوه و نعمتها و مواهب، نخستین وسیله‌ای است که برای پذیرایی و گرامیداشت آنان آماده شده است؛ امّا از این برتر و عظیم‌تر، پاداش و گرامیداشتی است که نزد خداست و آنچه نزد اوست برای نیکان و شایستگان، از تمامی ارزشهای مادّی کفرگرایان که از راه تجارت و سیاحت و بیدادگری و رباخوارگی به دست می‌آورند، بهتر و بالاتر است؛ چرا که نعمتهای دنیوی فناپذیر و زودگذر و نعمتها و مواهب خدا و پاداش او جاودانه است. «ابن مسعود» در این مورد گفته است: برای همه انسانها، از شایستگان گرفته تا زشتکاران، مرگ و سرای آخرت بهتر از زندگی این جهان است؛ زیرا آنچه شایستگان به موجب همین آیه شریفه نزد خدا دارند، بهتر و بالاتر از تمامی ارزشهای مادّی است و بدکاران و بیدادگران نیز چنانچه بخواهند به زشتکاری خویش ادامه دهند و به راه حق و عدالت باز نگردند و جبران سیاهکاریهایشان را نکنند، مرگ برایشان بهتر از این زندگی است که هر لحظه گناه آنان سنگین‌تر و کیفرشان سهمگین‌تر می‌شود. (۱) ۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸. (صفحه ۹۲)

۱۶. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده)

اشاره

چهار دستور برای خوشبختی خانواده یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز،) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران است و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است می‌باشد. ۱ نخست روی سخن را به مؤمنان کرده و به اوّلین ماده این برنامه اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر حوادث ایستادگی کنید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا». صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوس‌ها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادّی و معنوی را تشکیل می‌دهد و هر چه درباره نقش و اهمیّت آن در پیشرفت‌های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده: «اِنَّ

الصَّبْرَ مِنَ الْایمانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». خطاب «یا اَیُّها» در آیه می‌رساند که این برنامه همگانی و برای عموم مسلمانان است. ۲ در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و می‌فرماید: «و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید: وَ صابِرُوا». «صابِرُوا» از «مُصابَرَه» به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می‌دهد، (که هرگونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می‌شود) و در مرحله دوّم دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و این خود می‌رساند که تا ملّتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما (صفحه ۹۳) در برابر دشمنان به خاطر شکست‌هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن‌گیر ما شده است. ضمنا از دستور «صابِرُوا» استفاده می‌شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزائیم. ۳ در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده‌باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدّات کشورهای اسلامی می‌دهد و می‌فرماید: «از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید: وَ رابِطُوا». این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده‌باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر نگردند و لذا در بعضی از روایات از علی این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی‌درپی دل و جان خود را بیدار می‌دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده‌باش به خود گرفته است. جمله «رابِطُوا» از مادّه «رِباط» گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رِباط» می‌گویند و «رَبْط قَلْب» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مُرابَطَهْ» به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در محلّ نگاهداری می‌کنند. خلاصه این که «مُرابَطَهْ» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مُرابَطَهْ» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصّی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطّلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود). در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است امام صادق طبق روایتی می‌فرماید: «عُلَماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ فِی الثَّغْرِ الَّذی یَلی اِبْلیسَ وَ عَفاریتَهُ وَ یَمْنَعُونَهُ عَلَیَ الْخُرُوجِ عَنْ ضُعَفاءِ شیعَتِنا وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیْهِمْ اِبْلیسُ: دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صفّ کشیده‌اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند». (۱) ***** ۱- «اِحْتِجاج» طبرسی فصل اوّل. (صفحه ۹۴) در ذیل این حدیث مقام و موقعیّت آنها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلما ملّتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد. ۴ بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می‌افکند دستور به پرهیزکاری است: (وَ اتَّقُوا اللّهَ). «استقامت» و «مُصابَرَهْ» و «مُرابَطَهْ» باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هرگونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد. در پایان آیه می‌فرماید: «شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می‌توانید رستگار شوید و با تخلّف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت: لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ». چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) استفاده شده است؟ گاهی سؤال می‌شود چرا در قرآن جمله‌هایی با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است مانند جمله «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: شاید رستگار شوید» «وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ: شاید مشمول رحمت شوید» در حالی که کلمه «لَعَلَّ» نوعی تردید را می‌رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتّفاقا دست آویزی برای پاره‌ای از دشمنان اسلام شده و می‌گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی‌دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده‌ها با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است. پاسخ:

اتّفاقا این تعبیر یکی از نشانه‌های عظمت و واقع بینی و واقع گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می‌برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه «لَعَلَّ» اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی (صفحه ۹۵) کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می گوید: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید». (۱) اگر قرآن می گفت حتما مشمول رحمت خواهید بود دور از واقع‌بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می گوید «شاید» سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجّه به این حقیقت موجب خُرده گیری بر این آیات شده و حتّی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده‌اند که «لَعَلَّ» در اینگونه موارد معنی «شاید» نمی‌دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقّت کنید). در آیه مورد بحث با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی‌ترین دستورهای اسلامی شده باز برای این که از بقیه برنامه‌های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه «لَعَلَّ» را به کار برده است. ***** ۱- (۲۰۴ / اعراف). (صفحه ۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَبْط»: در اصل به معنای «بستن» است؛ امّا در مورد آنان که در دژی پناه می گیرند و از ورود دشمن به درون آن، سرسختانه جلوگیری می کنند نیز به کار می‌رود و «رِباط» به مفهوم «آماده ساختن و به صف کردن اسبها برای رویارویی با دشمن» به کار رفته است.

چهار عامل موفّقیت

قرآن در این آیه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و آنان را به شکیبایی بر انجام وظایف و جهاد در راه حقّ و عدالت فرامی‌خواند. «یا أَيُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی پیشه سازید و پایداری ورزید و مرزها را پاس دارید. در تفسیر آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را بدین صورت معنا کرده‌اند که «ای ایمان آوردگان! در دین و آیین آسمانی خویش، ثابت‌قدم باشید و در برابر کفرگرایان و بیدادپیشگان پایداری ورزید و در برابر تجاوز و تهاجم آنان، در راه خدا پیکار کنید». با این مفهوم روشن آیه شریفه بیانگر این نکته است که: در انجام وظایف و پرهیز از گناه و در جهاد بر ضدّ دشمن، صبور و پایدار باشید. گفتنی است که دو واژه «صابِرُوا» و «رابِطُوا» ، از باب مُفاعَلَه‌اند و به کار رفتن آنها در آیه، نشانگر این نکته ظریف است که «شما نیز باید همانند آنان که در باطل خویش پایداری می‌ورزند و نیرو و امکانات تجاوز فراهم می‌آورند، در راه حقّ و عدالت، با قدرت و قوّت بیشتر رویاروی آنان بایستید. درست همانگونه که در آیه دیگری به این واقعیت تصریح شده است. (۱) ۲. برخی دیگر در تفسیر این جمله گفته‌اند: در راه دین باوری و دینداری و آیین آسمانی خویش شکیبا باشید و از میدان خارج نشوید و در راه وعده پیروزی و پاداشی ۱. سوره انفال آیه ۶۰. (صفحه ۹۷) که به شما در این راه داده‌ام، بر پایداری و استقامت خود در راه حق بیفزایید و برای پیکار با دشمنان خود و دشمنان من نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. ۳. پاره‌ای نیز گفته‌اند: مفهوم آیه این است که: بر جهاد در راه خدا و مشکلات آن شکیبایی ورزید و برای به جا آوردن نمازها منظّم و یکپارچه و باایمان و اخلاص آماده شوید. این دیدگاه از جابر و امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز روایت شده است. همچنین

نقل کرده‌اند که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد بهترین کارها پرسیدند، که فرمود: «اِسْباغُ الْوُضُوءِ فِی السَّبَراتِ، وَ نَقْلُ الْاَقْدام اِلَی الْجَماعاتِ، وَ انْتِظارُ الصَّلوةِ بَعْدَ الصَّلوةِ.» وضوی کامل و شایسته در بامدادانِ سرد، شتافتن به نماز جماعت با امام عادل و درستکار و انتظار نمازی دیگر پس از خواندن نمازی که وقت آن رسیده است. ۴ و از پنجمین امام نور نقل کرده‌اند که: در راه دین، در برابر مشکلات و رنجها شکیبا باشید، در مقابل دشمن پایداری ورزید و برای رویارویی با دشمنان تجاوزکار، نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» و از مخالفت با دستورات خدا پروا کنید؛ شاید رستگار شوید و به بهشت و نعمتهای جاودانه آن برسید. و جمعی گفته‌اند: منظور این است که «با ترس از کیفر خدا، دستورات او را به کار بندید و از آنچه هشدار داده است، بپرهیزید تا پیروز و رستگار شوید و به نجات و کامیابی ابدی پر کشید». این آیه شریفه، همه درسهای انسان ساز را برای فرد و جامعه‌ای که در پی زندگی شرافتمندانه است، دربردارد؛ چرا که: نخست درسی، شکیبایی در ادای تکالیف و دوری از گناه را طرح می‌کند؛ در گام دوّم، به آدمی رهنمود می‌دهد که چگونه در برابر دشمنان رنگارنگ درونی و برونی پایداری ورزد و تمامی مراحل جهاد با نفس تا شیطان را بخوبی و با موفّقیت پشت سر نهد؛ (صفحه ۹۸) در گام سوّم موضوع دفاع از حقوق و رویارویی با دشمنان تجاوزکار و آمادگی در برابر آنها را یادآور می‌شود؛ و در گام چهارم، تقوا را، راز همه رستگاریها عنوان می‌کند و درس پروای از خدا می‌دهد. (صفحه ۹۹)

۱۷. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر)

اشاره

سهم ارث همسران از یکدیگر وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ و برای شما، نصف میراث زنانتان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شما است، پس از انجام وصیّتی که کرده‌اند و ادای دَین (آنها) و برای زنان شما، یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آنِ آنهاست، بعد از انجام وصیّتی که کرده‌اید و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر)از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیّتی که شده و ادای دین به شرط آن که (از طریق وصیّت و اقرار به دین،) به آنها ضرر نزنند. این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است. (۱۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می‌شود. قرآن می گوید: «مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد: وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَد». ولی اگر فرزند و یا فرزندانی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد (فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ). البتّه این تقسیم نیز «بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیّت‌های مالی اوست: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ».

«اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد (صفحه ۱۰۰) یک چهارم اصل مال است: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ». «ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می‌رسد: فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ». این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق «بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیّت مالی او است: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ». قابل توجه آن که سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میّت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می‌یابد و آن برای رعایت حال فرزندان است و علّت این که سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرارداده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد. توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است. سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند: وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ». این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند. «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعا یک ثلث می‌برند» یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ). سپس اضافه می‌کند: «این در صورتی است که وصیّت قبلًا انجام گیرد و دیون از آن خارج شود: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ». «در حالی که وصیّت و هم‌چنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد: غَیْرَ مُضَارٍّ». به این معنی که بیش از ثلث وصیّت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت: وارد شده وصیّت بیش از ثلث «اِضْرار» به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد و یا این که برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند، در حالی که بدهکار نباشد. در پایان برای تأکید می‌فرماید: «این توصیه‌ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این (صفحه ۱۰۱) احکام را مقرّر داشته و نیز از نیّات وصیّت کنندگان آگاه می‌باشد، درعین حال «حلیم» است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می‌کنند، فورا مجازات نمی‌نماید: وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَلیم».

ارث برادران و خواهران

در جمله «وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً» به واژه تازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «کَلالَة» است که در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «کَلال» یعنی از بین رفتن قوّت و توانایی است. (۱) ولی بعدا به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلما در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده و لذا به آنها «کَلالَة» گفته می‌شود و «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «کَلالَة» به کسانی گفته می‌شود که‌از متوفی ارث می‌برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزند زاده او نیستند. ولی از روایتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده استفاده می‌شود که «کَلالَة» عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان «کَلالَة» هم بر شخص «متوفی» اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنان که در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است) و اما این که چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر (کَلالَة) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر این است که اینگونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آن که دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری‌تر، و لازم‌تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی

صرف کنند. ***** ۱- در «صِحاحُ اللُّغَةِ» می‌خوانیم: «اَلْکَلالَةُ فِی الاْصْلِ مَصْدَرٌ بِمَعْنَی الْکَلالِ وَ هُوَ ذَهابُ الْقُوَّةِ». (صفحه ۱۰۲) در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است: ۱ آن چه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهرا به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها، را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می‌شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفّی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کند و ظاهرا با هم سازگار نیستند اما با دقّت در مضمون دو آیه روشن می‌شود که هر کدام درباره یک دسته خاصّ از برادران و خواهران سخن می‌گوید و هیچگونه تضادّی در میان آنها نیست. ۲ روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ: خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در مقرّرات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میّت نزدیک‌ترند مقدّم هستند» (۱) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می‌باشد. ۳ از تعبیر «هُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ: برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند» استفاده می‌شود که آنها یک ثلث را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچگونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است. ۴ از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که انسان حقّ ندارد از طریق وصیّت یا اعتراف به بدهی که بر ذمّه او نیست صحنه‌سازی بر ضدّ وارثان کند و حقوق آنها را ***** ۱- (۷۵ / انفال). (صفحه ۱۰۳) تضییع نماید، او تنها موظّف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حقّ دارد وصیّتی عادلانه که در اخبار حدّ آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید. در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «اِنَّ الضِّرارَ فِی الْوَصِیَّةِ مِنَ الْکَبائِرِ: زیان رساندن به ورثه و محروم ساختن آنها از حقّ مشروعشان به وسیله وصیّت‌های نا به جا از گناهان کبیره اسلام است». (۱) اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتّی بعد از وفات بهره‌مند سازد و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبّت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ارث همسران از یکدیگر

در آیه شریفه آفریدگار هستی، شوهران را مخاطب می‌سازد و سهم آنان را از اموال زنانشان و برعکس، سهم زنان را از اموال آنان مشخّص می‌کند. «وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ» و نیمی از میراث زنانتان اگر فرزندی نداشته باشند از آنِ شما است؛ امّا اگر فرزند داشته باشند، یک چهارم از دارایی بر جای مانده از آنِ شما خواهد بود. البته این، پس از عمل به وصیتی است که می‌کنند یا پرداخت وامی است که ممکن است برعهده آنان باشد. همچنین یک چهارم از ثروتی که شما برجای می‌گذارید اگر فرزندی نداشته باشید برای آنان است؛ امّا اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم دارایی بر جای مانده از آنِ آنها خواهد بود؛ و روشن است که اینها نیز بعد از عمل به وصیتی است که به آن سفارش می‌کنید یا پرداخت بدهیهایی است که برعهده دارید. ***** ۱- «مجمع البیان». (صفحه ۱۰۴)

سهم برادر و خواهر

در ادامه آیه، در مقام بیان میراث فرزنـد مادری برمی‌آید و در این مورد می‌فرماید: «وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ» و اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران وی از او ارث برنـد، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خـواهری برای او باشـد، برای هر کـدام از آنـان یـک شـشم دارایی او خواهـد بود؛ این در صورتی است که میت یـک برادر و یک خواهر داشـته باشـد امّا اگر آنان بیشتر باشـند یک سوم دارایی بر جای مانـده از او را به ارث می‌برنـد و باید آن را میان خود تقسـیم نمایند؛ این نیز پس از عمل به وصیت و پرداخت بدهی میّت می‌باشد و این عمل به وصیت زمانی خواهد بود که در وصیت خویش زیانی به حقوق ورثه نرسانـده باشـد. در مفهوم واژه «کَلالَه» در آیه شـریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱ به اعتقاد عدّه‌ای از مفسّران، «کَلالَه» به ورثه‌ای که جز پـدر و مـادر باشـد، گفته می‌شود. ۲ جمعی معتقدنـد که این واژه در مـورد همه ورثه‌هـا جز پـدر به کـار می‌رود. ۳ دسـته‌ای دیگر بر آننـد که این واژه به معنای کسـی است که از او ارث می‌برنـد. ۴ و مطابق روایات رسـیده از امامان نور خـواهران و برادران میّت را «کَلالَه» می‌گوینـد. از متن آیه نیز برادران و خـواهران مـادری میّت دریـافت می‌شود؛ امّـا از آخرین آیه همین سوره مبارکه چنین برمی‌آیـد که «کَلالَه» به خواهران و برادران مـادری و پـدری میّت یا خواهران و برادران پـدری تنها گفته می‌شود. واژه «أَوِ امْرَأَةٌ» در آیه شـریفه، عطف به «وَ اِنْ کـانَ رَجُـلٌ» است؛ به عبـارت دیگر، خود میّت را «کَلالَه» می‌گوینـد و منظور ایـن اسـت کـه «اگر دارایی مردِ «کَلالَه» یـا زنِ «کَلالَه» ، بـه ارث رود» ؛ ...، امّـا به عقیـده کسـانی که «کَلالَه» را به معنـای «وَرَثه» گرفته‌انـد، تفسـیر آیـه ایـن است که: «اگر مردی یـا زنی از دنیـا برود و پـدر و مـادر و فرزنـد نداشـته باشـد و دارایی او را برادران و خواهران او ارث برنـد». «... ابن عُمَر» و برخی از دانشـمندان کوفه نیز آیه را همینگونه تفسـیر کرده و واژه «کَلالَه» (صـفحه ۱۰۵) را معادل برادران و خواهران کسـی گرفته‌انـد که خود از دنیا رفته است و وارث طبقه اوّل یعنی پـدر و مادر و فرزند ندارد تا از او ارث برند؛ و اینان وارث او محسوب می‌شوند. روایتی از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله به وسیله «جابر» رسیده است که این دیدگاه را تأییـد می‌کنـد و آن روایت این است که نامبرده می‌گویـد: در بستر بیماری بودم که پیامبر صـلی الله علیه و آله به عیادتم آمـد. از او پرسیدم: «ای پیامبر خدا! من ورثه طبقه اوّل ندارم و ورثه‌ام «کَلالَه» هستند. اینک مرا راه نما که با دارایی‌ام چه کنم؟» و اینجا بود که آیه مورد بحث بر قلب پـاک رسول اکرم فرود آمـد و موضوع ارث «کَلالَه» را روشن سـاخت. بـا این بیـان، «کَلالَه» به کسانی گفته می‌شود که میّت را دربرگرفته و به سـان برادران و خواهران به گونه‌ای او را احاطه کرده‌انـد؛ و طبق این دیـدگاه، به ورثه طبقه اوّل، یعنی پـدر و مادر و فرزنـد میّت «کَلالَه» نمی‌گویند، چرا که اصل خویشاوندی و پیوند، همان پیوند پدر و مادری از یک سو و پیوند فرزنـدی از سوی دیگر است و این دو گروه از دو سو به انسـان پیونـد می‌خورنـد. امّا جز این دو گروه، نزدیکان دیگر از اصل پیوند خویشاونـدی دورند و به همین جهت است که پیوند برادر و خواهر، نه از نوع پیوند پدری و مادری است و نه از نوع ارتباط فرزندی و از راه ولادت؛ و تنها با نبودن این دو نوع پیونـد، اینان انسان را احاطه می‌کننـد و از او ارث می‌برنـد. از این رو این واژه «کَلالَه» به سـان واژه «اِکْلیـل» به مفهـوم «تـاج» است که سر را فرا می‌گیرد، نه به معنـای سـر. در آیه شـریفه نیز واژه «کَلالَه» به آن نـوع پیـوند خویشاوندی اطلاق می‌شود که میّت پدر و مادر و فرزندی که طبقه اوّل به شمار می‌آیند نداشته باشد تا از او ارث برند، در نتیجه دو سوی پیوند خویشاوندی او خالی باشد؛ که همین خالی بودن دو طرف را «کلاله» گویند و از او به سـبک میراث‌بری از «کلاله» ارث می‌برنـد. «فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ» امّا اگر تعـداد برادران و خواهران از یک تن بیشتر باشد، یک سوّم مال به گونه مساوی میان آنان تقسـیم می‌شود؛ چرا که از دیدگاه امّت، خواهران و برادران مادری (صـفحه ۱۰۶) در ارث برابرند. «مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصـی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ» ... این حکم پس از عمل به وصیت میت و پرداخت بدهی او خواهد بود و عمل به وصیّت نیز زمانی لازم است که او در وصـیت خویش به حقوق ورثه زیانی نرسانده باشد ... در مورد زیان رسان نبودن وصیت، بعضی گفته‌اند مقصود این است که انسـان نبایـد طوری وصـیت کنـد که در حـال حیات و در آسـتانه مرگ یا پس از مرگ خویش، به اموال و در

نتیجه به ورثه خود زیان برساند و برخی دیگر بر آنند که منظور آیه شریفه این است که نباید به بدهی غیرواقعی اقرار کند تا بدان وسیله به ورثه زیان وارد آورد یا در حال بیماری و در آستانه مرگ دستور هزینه و تصرّفی در مال بدهد که چیزی برای ورثه باقی نماند. در روایتی آمده است که: «اِنَّ الضِّرارَ فِی الْوَصِیَّةِ مِنَ الْکَبائِرِ» زیان رساندن به ورثه با وصیّت، از گناهان بزرگ است. «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ» و خدا دانا و بردبار است. آری؛ او از مصالح بندگانش آگاه است و مقرّراتش درباره میراث و وصیّت و هر بُعدی از ابعاد زندگی همراه حکیمانه است و نیز ذات پاک او بردبار است و در کیفر گناهکاران شتاب نمی‌ورزد، بلکه با دادن مهلت به آنان برای جبران و توبه و اصلاح بر آنان منّت می‌گذارد.

اشاره‌ای به مقرّرات ارث

در دو آیه‌ای که تفسیر آنها گذشت، از مقرّرات ارث و بیانِ سهام ورثه سخن به میان آمد و اصول مربوط به آن ترسیم شد. اینک ما با الهام از روایات رسیده از امامان نور در این مورد فهرست و فشرده‌ای از مقرّرات ارث را یادآور می‌گردیم که برای دریافت کامل این بحث، باید به کتابهای فقهی مراجعه کرد.

دو راه ارث بری

انسان از دو راه، در خور دریافت ارث می‌گردد که عبارتند از: (صفحه ۱۰۷) ۱ راه سبب. ۲ و راه نسب. راه سبب عبارت است از رابطه همسری و ولاء؛ ارث زوجیت همیشه با نسب همراه است؛ امّا ارث ولاء در صورتی است که نسبی موجود نباشد. نسب بر دو بخش است: ۱ پدر و مادر و کسانی که با آنان نسبت دارند؛ ۲ فرزند، فرزندزادگان و...

عوامل محرومیت

سه چیز انسان را از ارث و ارثبری محروم می‌سازد، این سه عامل محرومیت عبارتند از: ۱ کفر، ۲ بردگی، ۳ کشتن کسی که انسان از او ارث می‌برد. جز این سه چیز، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند پدر و مادر و زن و شوهر را از اصل ارث محروم سازد.

اقسام ورثه

ارث برندگان از دارایی برجای مانده، سه گروه‌اند: ۱ فرزند، که از ارث‌بری فرزندزاده یا نواده و برادر و خواهرزاده جلوگیری می‌نماید؛ همچنانکه از ارث بردن خویشاوندان پدر، همانند عمو، عمّه، خاله و دایی جلوگیری می‌کند و نیز از ارث بردن پدر و مادر میّت در بیشتر از یک ششم مال مانع می‌شود، مگر اینکه میّت یک یا دو دختر داشته باشد که در این صورت از آنچه از سهام زیاد آمد، سهمی هم به پدر و مادر می‌رسد. ۲ پدر و مادر میّت که مانع از ارث‌بری خویشاوندان خویش، همچون برادر، خواهر و پدر و مادر خود می‌گردند. ۳ زن و شوهر، از ارث‌بری دیگران جلوگیری نمی‌کنند؛ و فرزندزاده، در صورتِ نبودِ فرزند، جانشین او در ارث می‌شود و نقش فرزند را در جلوگیری از ارث‌بری (صفحه ۱۰۸) دیگران دارد؛ و کسانی که نزدیکترند، از آنان که دورترند، حقّ تقدّم دارند؛ و نیز فرزند برادر و خواهر در صورتِ نبودِ خودِ آنان، جانشین آنان در ارث می‌شود و با پدر بزرگ و مادر بزرگ شریک می‌شود.

میراث نسب

میراث نسب بر دو نـوع است: ۱ به فرض، ۲ به قرابت. ۱ ارث برخاسته از فَرْض: ارثی است که مقـدار آن در قرآن مقرّر گردیـده و ثابت است؛ و کسانی از این نوع ارث بهره‌مند می‌شوند که پیوند خویشاوندیشان با میّت یکسان است، به سان دختر یا دخترانی که با پدر و مادر و یا یکی از آن دو همراه باشـند، چرا که هر یک به طور مستقیم و بی‌واسطه با میّت پیوند دارند، از این رو هرگاه یکی از آنان به تنهایی وارث میّت شود، همه دارایی بر جای مانده، از آنِ اوست که، بخشـی را به فرض می‌برد و بخشـی را به قرابت و هر گـاه همگی با هم باشـند، هر یک سـهم خویش را می‌برد و باقیمانـده دارایی نیز به نسبت سـهمشان میان آنان تقسیم می‌شود و اگر دارایی به جا مانده به سبب وجود زن یا شوهر از سهام کم بیاید، آن کاهش متوجّه دختر یا دختران می‌شود، نه پدر و مادر یا زن و شوهر. ممکن است در موردی ورثه میّت تنهـا از کلاله پـدری، یا مادری، یا کلاله پـدری و مادری گرد آینـد، چرا که خویشاونـدی همه آنـان بـا میّت یکسـان است؛ در این صورت اگر دارایی بر جـای مانـده از سـهام آنان زیاد آمـد، اضافه آن را به کلاله مادری و پدری یا پدری تنها می‌دهند، نه به کلاله مادری تنها. از سـهم زن و شوهر هیچگاه چیزی کم نمی‌شود؛ بنابر این، هرگاه کلاله پدری یا مادری گرد آینـد، سـهم کلاله مادری درصورتی که یک تن باشـد، یک شـشم و اگر چنـد تن باشـد، یک سوّم است و باقیمانده دارایی میّت از آنِ «کلاله» پدری است؛ و با بودن کلاله پدری و مادری، کلاله پدریِ تنها ارث نمی‌برد. ۲ ارث برخاسته از قَرابَت: و نزدیکی آن است که انسان به تناسب پیونـد خویشاوندی (صـفحه ۱۰۹) بـا دیگران از آنان ارث برد و کسانی که به تناسب پیونـد و قرابت ارث می‌برند، به ترتیب اهمیت عبارتند از: پسر و بعد از او فرزند یا فرزندانش که جانشین وی می‌شوند؛ و باید یادآور شد که طبقه نخست، همیشه از ارث‌بری نسل بعـد جلوگیری می‌کننـد و با بودنِ این نسل، یا کسـی از آنان، ارث به نسل دوّم نمی‌رسد. پس از پسـر، پـدر نیز درصورت نبودن فرزنـد، به قرابت ارث می‌برد و همه دارایی در صورتی که تنها باشـد، به او می‌رسـد. بعـد از پدر، کسانی چون فرزنـدِ پدر یا پدرِ پدر، یا عمو و عمّه که از جانب پدر با میّت قرابت می‌یابند، ارثشان به قرابت است. بنابراین، پدرِ پدر یا برادری که فرزنـدِ پدر است، در یک ردیف قرار می‌گیرند؛ همچنین است مادربزرگ که با خواهر در یک ردیف قرار می‌گیرد و دارایی برجای مانـده را طبق قانون به نسـبت دو بهره برای پسـر و یک سـهم برای دختر تقسـیم می‌کنند. کسانی که با میّت دو سـبب قرابت دارنـد، از کسانی که تنها یک سـبب قرابت دارنـد، مقـدّم می‌باشـند و از ارث‌بری آنان جلوگیری می‌کننـد. فرزندان خواهر و برادر، جای پـدر و مادرشان را می‌گیرنـد و با پـدر و مادر در تقسیم ارث شـرکت می‌کنند. به همین ترتیب، جدّ و جدّه گر چه دور باشـند و یا خواهران و برادران میّت و فرزندان آنان در ارث شریک هستند. از خویشاوندان مادری، پدربزرگ و مادر بزرگِ مادری و خویشـان آنان هماننـد دایی و خاله، به قرابت ارث می‌برنـد؛ و فرزنـدان مادر به فرض، نه به قرابت. بنابراین، جـدّ و جـدّه مادری با برادر و خواهر مادری هم سـهمند؛ و هرگاه خویشاوندان پدری و مادری با هم گرد آیند و از نظر درجه خویشاوندی مساوی باشـند، یک سوّم دارایی برجای مانده برای خویشاوندان مادری و بقیّه آن برای خویشاوندان پدری خواهد بود و بهره پسـران در تقسـیم، دو برابر دختران است. و هر گاه یکی از خویشاونـدان پـدری و مادری از دیگری دورتر باشد، آنکه نزدیکتر است، مانع ارث‌بری دورتر می‌شود و او را از ارث محروم می‌سازد، خواه از طرف پـدر باشـد، خواه از سوی مـادر. این حکم تنها در یک جا استثنا شـده و آن زمانی است که (صفحه ۱۱۰) پسر عموی پدری و مادری با عموی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو مقدّم بر عمو می‌شود و او ارث را می‌برد. این بود اصول و چهـارچوب مقررات ارث، برای دریـافت شاخ و برگهای بسـیار بحث بایـد به کتابهای فقهی مراجعه گردد. (صفحه ۱۱۱)

۱۸. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است)

اشاره

مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللاَّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبيراً مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرارداده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند و زنان صالح زنانی هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمائید و (اگر هیچ راهی جز شدّت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود،) آنها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدّی بر آنها نجویید (بدانید) خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست). (۳۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره و بیان ۲ دسته از زنان

«نُشُوز» از «نَشْز» به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می‌باشد. خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن، یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. «مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند: الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ». البتّه مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تَعَدّی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظّم با توجّه به مسؤولیّت‌ها و مشورت‌های لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتّی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو «رئیس» و (صفحه ۱۱۲) دیگری «معاون یا عضو» باشد وگرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است و این موقعیّت به خاطر وجود خصوصیّاتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکّر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار و عواطف بیشتر بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اوّلی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دوّمی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. به علاوه تعهّد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حقّ را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البتّه ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلّی را در نظر می‌گیرد و شکّی نیست که از نظر کلّی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیّت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اوّل می‌فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرارداده» (بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ). در قسمت دیگر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهّداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند» (وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ). ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیّت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفا بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همانطور که شخصیّت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او

محوّل شده از معاون شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته‌اند:

دسته اول: صالحان و درستکاران

دسته اول: «صالحان و درستکاران و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهّد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حِفْظُ الْغَیْب (صفحه ۱۱۳) می‌کنند» (فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ). یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر شخصیّت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله (بِما حَفِظَ اللّهُ) به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند. بدیهی است که مردان موظفند در برابر اینگونه زنان نهایت احترام و حقّ‌شناسی را انجام دهند.

دسته دوم: زنان متخلّف

شدّت عمل نسبت به زنان متخلّف دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر اینگونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است: مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (وَ اللَّاتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء اینگونه کارها آنان را به راه آورد و متوجّه مسؤولیّت خود نمود. سپس می‌فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» (وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ) و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنها مؤثر گردد. در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حدّ بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی بخشد و راهی جز «شدّت عمل» باقی نماند «آنها را تنبیه بدنی کنید: وَ اضْرِبُوهُنَّ». در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند. ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام (صفحه ۱۱۴)

به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسّل به تنبیه بدنی شوند؟

جواب این ایراد با توجّه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا: اولاً: آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه نشناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنها مفید واقع نشود و اتّفاقا این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسّل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قایل می‌شوند که تا سرحدّ اعدام پیش می‌رود. ثانیا: «تنبیه بدنی» در اینجا همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است، باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن. ثالثا: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزار طلبی) هستند که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به

چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلّم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حقّ ندارد بهانه‌گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: «اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدّی نکنید: فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلًا». و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گویی آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلّف از وظایف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالبا از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظّف است که مردان متخلّف را از طرق مختلفی و حتّی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف (صفحه ۱۱۵) خود آشنا سازد. داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حقّ نبود و علی او را با شدّت عمل و حتّی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است و در پایان مجددا به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیّت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است: إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبيراً».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث سه روایت آمده که بیانگر یک داستان است و تفاوت در چهره‌هاست: ۱ برخی آورده‌اند که آیه شریفه در مورد مردی به نام «سَعْد بن رَبیع» و همسرش «حبیبه» فرود آمد؛ چرا که آن دو، که خاندانشان از یارانِ «مَدَنی» پیامبر بودند، در زندگی مشترک دستخوش کشمکش شدند؛ و آن مرد همسرش را به خاطر سرکشی و نافرمانی‌اش کتک زد. آن زن به همراه پدرش «زید» نزد پیامبر شکایت برد و آن حضرت پس از رسیدگی، دستور قصاص داد. آنان را برای اجرای دستور بردند که درست در همان لحظات این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد و پیامبر پس از تلاوت آیه شریفه فرمود: ما چیزی را خواستیم و خدا دستوری دیگر داد و آنچه خدا مقرر فرموده بهتر است و آن گاه حکم خویش را برداشت. ۲ «کَلْبی» در این مورد آورده است که: آیه شریفه در مورد «سَعد» و همسرش «خُولَه» فرود آمد و داستان فرود آن همانگونه است. ۳ برخی دیگر آورده‌اند که آیه شریفه در مورد «جمیله» و شوهرش «ثابت» فرود آمد؛ و آن گاه داستان فرود آن را همانگونه که گذشت روایت کرده‌اند.

مدیریت در خانواده

این آیه شریفه می‌فرماید: (صفحه ۱۱۶) الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ مردان در نظام خانواده کارگزار و تدبیرگر امور زنانند و سرپرستی و مدیریت جامعه کوچک خانواده را به عهده دارند؛ و این به خاطر تفاوت‌ها و برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر است که دستگاه حکیمانه آفرینش بر اساس مصلحت در نظر گرفته است.

راز مدیریت مرد

در این فراز از آیه شریفه، نخستین رمز کارگزار بودن مردان را در جامعه کوچک خانواده بیان می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که دلیل این کار این است که مردان به طور عادی از نظر دانش و خرد و استواری دیدگاه و تصمیم بر کارها، بر زنان برتری دارند؛ و

دیگر بـدان جهت است که از دارایی و ثمره تلاش خود، هم به زنان مهریه می‌پردازنـد و هم هزینه خانه و خانواده را تأمین می کنند. فَالصَّالِحـاتُ قانِتـاتٌ حافِظـاتٌ لِلْغَیْبِ بِمـا حَفِـظَ اللَّهُ به بـاور برخی از مفسـران، منظور این است که زنـانِ شایسـته، فرمـانبردار خـدا و همسـران خویش‌انـد؛ و این آیه را گواه دیدگاه خود آورده‌اند که می‌فرماید: یا مَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ» (... ۱) هان ای مریم! در زندگی همـاره فرمـانبردار پروردگـار خویش بـاش! و نیز، در غیـاب همسـرانشان عفت خویش را پـاس می‌دارنـد. و به بـاور برخی، حقوق و دارایی و حرمت شوهران را نگاهباننـد. به بـاور ما همه این مفاهیم در آیه موجود است و هیـچ ناسازگاری میان دو دیـدگاه نیست. و این پاس داشتن حقوق همسر و عفت خویش از سوی زنان بدان دلیل است که خدا حقوق آنان را که از جمله آنها پرداخت مهریه و تأمین هزینه زنـدگی و رفتار عادلانه با آنان است برایشان پاس داشـته و همه را بر عهده شوهرانشان نهاده است. ۱. سوره آل عِمْران، آیه ۳۴. (صفحه ۱۱۷) برخی بر آنند که به برکت پاس داشتن خدا از این حقوق و حدود است که زنان می‌توانند آنها را پاس دارند. وَ اللَّاتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْـرِبُوهُنَّ منظور این است که: آن زنانی که شما شوهران از سرکشی و حق‌ناپذیری‌شان بیم دارید و به راستی می‌ترسید و می‌دانید که در اندیشه سلطه‌جویی در جامعه کوچک خانه و خانواده هستند و با شما به ناسازگاری می‌پردازنـد، با مِهر و صـفا اندرزشان دهید؛ و اگر گفتگو و خیرخواهی سود نبخشـید، در بستر و خوابگاه از آنان دوری گزینیـد. به بـاور «سـعید بن جُبَیْر» پیـام این جمله این است که از آمیزش بـا آنـان خـودداری ورزیـد؛ امّـا به بـاور گروهی، از نزدیکی و همخوابگی بـا آنـان خودداری کنیـد. در این صورت روشن می‌شود که آنان از نظر مِهر به شـما و ادامه زنـدگی مشترک چگونه‌اند؛ اگر به راستی شـما و زندگی با شما را دوست دارند، این جدایی شما بر آنان گران می‌آید و راه عادلانه و رعایت حقوق و حدود را برمی‌گزینند، وگرنه به دوری گزیدن شـما نیز بها نمی‌دهند و در روایتی از حضـرت باقر علیه‌السـلام در این مورد رسـیده است که به اینگونه زنان سـرکش، به هنگام خواب پشت کنیـد و توجّه ننمایید؛ به همین مفهوم تفسـیر شده است. «فَرّاء» بر آن اسـت که در آیه شـریفه، «بیم از نافرمـانی» به مفهـوم آگـاهی از نافرمـانی و سرکشـی آمـده است و واژه خوف گـاه به مفهوم علم به کـار می‌رود. از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: زنان را در صورت سرکشـی با بهره‌وری از کتاب خدا اندرز دهید و به آنان خاطر نشان سازید که از خدا بترسـند و در قلمرو مقررات نظام خانواده با شما سازگار و فرمانبردار باشند؛ اگر نپذیرفتند، با آنان اندکی درشتی کنید؛ و اگر سود نبخشید به گونه‌ای که زخم و شکستگی پدید نیاید، آنان را تنبیه نمایید. و از ششمین امام نور آورده‌اند که منظور از تنبیه، زدن بـا سـاقه گیـاه یا نی است. فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلًا و اگر آنان از سرکشـی خویش بازگشـتند و راه سازگاری و انجام وظایف برگزیدند، دیگر راهی برای زیان رساندن به آنان برای شـما نخواهد بود. به باور برخی منظور این است که دیگر هیچ راهی برای دوری گزیدن و یا هشدار و تنبیه (صفحه ۱۱۸) نمی‌ماند و به باور برخی دیگر، هنگامی که آنان سر سازگاری و انجام وظایف داشـتند، دیگر به ژرفـای جـان آنان کار نداشـته باشـید و آنان را به مهر و محبت قلبی مکلّف نسازیـد. إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبیراً به یقین خدا بلند مرتبه و بزرگ است. او برتر از آن است که کسـی را به کاری فراتر از توان و امکاناتش موظّف سازد. به باور برخی منظور از بیان دو وصف از اوصاف خـدا در آخر آیه شـریفه این است که به مردان هشـدار می‌دهد که مراقب رفتار خویش باشـند؛ چرا که خـدا می‌تواند زنان را در صورتی که به آنان سـتم کنید، یاری نماید وبر شـما پیروز سازد و به بارور برخی منظور این است که: هان ای مردان با ایمان! خـدا شـما را به انـدازه توانتان مکلف ساخته است؛ بنابراین شـما نیز از زنان چیزی فراتر از توان آنان و مقررات و حقوق خویش نخواهید. (صفحه ۱۱۹)

۱۹. آیه (محکمه صلح خانوادگی)

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیّات همه باخبر است). (۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به مسأله اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می‌گوید: «اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد (برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن صلح و سازش) یک نفر داور و حکم از فامیل مرد انتخاب کنید» (وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ) و از آن جا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می‌افزاید: «و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» (وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها). سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیّت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد» (إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما) و برای این که به «حَكَمَيْن» هشدار دهد که حسن نیّت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیّت آنها با خبر و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً). محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله: ۱ محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبّت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقرّرات بی‌روح گام برداشت، (صفحه ۱۲۰) در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند. ۲ در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلّم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر با اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیّت و محبّت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا اینگونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت. ۳ داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالبا بی‌تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرقی نمی‌کند. محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عدّه هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤولیّت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیّت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد. ۴ از همه اینها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچگونه تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدّت به مقصود خود نائل شوند. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. با این امتیازاتی که شمردیم معلوم می‌شود که شانس موفقیّت این محکمه در اصلاح میان دو (صفحه ۱۲۱) همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

طرح حکیمانه برای ایجاد سازش در خانواده

در آیه شریفه آفریدگار انسان، مردان جامعه را راه نمود که به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های سرکشی و وظیفه ناشناسی همسرانشان چگونه رفتار کنند؛ اینک در این آیه راه می‌نماید که اگر آن تدابیر سودی نبخشید و خطر جدایی احساس گردید، چه باید کرد. وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها و اگر نشانه‌های دشمنی و شکاف پدید آمد و از ناسازگاری آن دو بیمناک شدید، داوری از خاندان مرد و داوری نیز از خانواده زن برانگیزید تا میان آنان سازش پدید آورند. در این مورد که روی سخن در آیه شریفه با کیست، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ برخی بر آنند که مخاطب آیه همان کسی است که سرپرستی نظام خانواده به عهده اوست. ۲ امّا برخی از مفسّران و بیشتر فقها بر این عقیده‌اند که روی سخن با کسی است که این کشمکش خانوادگی در برابر او طرح می‌گردد و توانایی حلّ آن را دارد. روایات رسیده از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز بیانگر این دیدگاه است. ۳ به باور پاره‌ای از مفسران نیز روی سخن با دو عضو اصلی خانواده، یعنی زن و مرد و بستگان نزدیک آنان است.

یک پرسش

آیا دو داوری که برای ایجاد سازش و رفع کشمکش برگزیده می‌شوند، در صورت نیافتن راه ادامه زندگی مشترک، می‌توانند آن دو را از هم جدا کنند و به گونه‌ای شرافتمندانه زن را طلاق بدهند و انحلال خانواده را اعلان کنند؟ (صفحه ۱۲۲)

پاسخ

از روایات رسیده از امامان نور چنین دریافت می‌گردد که آنان تنها با رضایت زن و مرد می‌توانند انحلال خانواده و جدایی زن و مرد را اعلان کنند؛ امّا برخی بر آنند که می‌توانند؛ و روایتی نیز از امیر مؤمنان در این مورد آورده‌اند. طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌اند که دو داور از سوی زن و مرد وکالت دارند. بنابراین در صورت عدم امکان سازش و راه نبودن برای ادامه زندگی مشترک می‌توانند جدایی آنان را اعلان کنند. إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً به باور برخی منظور این است که اگر آن دو داور به راستی در اندیشه سازش آن زن و مرد و یافتن راه حلّ مشکل آنان باشند، خداوند میان آنان سازش پدید می‌آورد تا بر اساس عدالت و مصلحت داوری کنند؛ امّا برخی بر آنند که اگر دو داور در اندیشه ایجاد سازش میان زن و شوهرش باشند، خدا میان آن زن و مرد سازش پدید می‌آورد و دشمنی و شکاف را از میان بر می‌دارد؛ چرا که او به نیت‌های قلبی و خواسته‌های آن دو، دانا و به مصالح و منافع خانواده و جامعه آگاه است. (صفحه ۱۲۳)

۲۰. آیه (ده دستور درباره حقوق خانوادگی و آداب معاشرت)

اشاره

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر، نیکی کنید، همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای

حقوق دیگران سرباز می‌زند،) دوست نمی‌دارد. (۳۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

باید توجه داشت که «مُخْتال» از ماده «خِیال» به معنی کسی است که با یک سلسله «تَخَیُّلات» خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب «خَیْل» گفته می‌شود نیز به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبّران گام برمی‌دارد و «فَخُور» از ماده «فَخْر» به معین کسی است که فخرفروشی می‌کند، بنابراین تفاوت میان این دو کلمه در اینجا است که یکی اشاره به تخیّلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است. آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی اعم از حقّ خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود: ۱ نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت‌پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه‌های اسلامی است می‌کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک و نیّت را خالص و اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آن جا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حقّ خداوند بر مردم کرده است و می‌گوید: «خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً». ۲ سپس اشاره به حقّ پدر و مادر کرده و توصیه می‌کند که نسبت به آنها نیکی کنید (وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً). حقّ پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی (صفحه ۱۲۴) آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. (۱) از این تعبیرهای مکرّر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است. درباره حقوق پدر و مادر بحث‌های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد. ۳ سپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (وَ بِذِي الْقُرْبى). این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آن ها، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکم‌تری در میان واحدهای کوچک‌تر و متشکّل‌تر، به نام «فامیل» و «خانواده» به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند. ۴ سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حقّ آنها می‌کند (وَ الْيَتامى). زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبّت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایت‌کار بار می‌آیند، بنابراین نیکی در حقّ یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع. ***** ۱- (۸۳ / بقره)، (۱۵۱ / انعام)، (۳ / اسراء). (صفحه ۱۲۵) ۵ بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند (وَ الْمَساكِينِ). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است و اگر فقر و محرومیّت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست. ۶ سپس توصیه به «نیکی در حقّ همسایگان نزدیک می‌کند» (وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى). در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسّران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله‌های سابق، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند. ۷ سپس درباره

«همسایگـان دور سـفارش می‌کنـد» (وَ الْجارِ الْجُنُبِ) و منظور از آن دوری مکانی است، زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند. (۱) که در شـهرهای کوچک تقریبا تمام شهر را در برمی‌گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شـعاع آن از هر طرف چهـل خـانه باشـد، بـا یـک محاسـبه سـاده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشـن می‌شود که مجموع خانه‌هـای اطراف آن را تقریبـا پنـج هزار خـانه تشـکیل می‌دهـد که مسـلما شـهرهای کوچـک بیش از آن خـانه ندارند). جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک» ، تصریح به حقّ «همسایگان دور» کرده است زیرا کلمه همسـایه معمولاً ـ مفهوم محـدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را دربرمی‌گیرد لـذا برای توجه دادن به وسـعت مفهوم آن از نظر اسـلام راهی جز این نبوده که نـامی از همسایگان دور *****۱- «نُورُ الثَّقَلَیْن» ، جلد ۱، صفحه ۴۸۰. (صفحه ۱۲۶) نیز صریحا برده شود و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسـلمان باشد، زیرا حقّ جِوار (همسایگی) در اسـلام منحصر به همسایگان مسـلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می‌شود. (مگر آن هایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند). «حقّ جِوار» در اسـلام به قدری اهمیّت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می‌خوانیم: «ما زالَ (رَسُولُ اللّهِ) یُوصـی بِهِمْ حَتّی ظَنَنّا اَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ: آنقـدر پیامبر صـلی الله علیه و آله درباره آنها سـفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دسـتور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند». این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در «تفسیر المَنار» و «تفسیر قُرْطُبی» از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقـل شـده است. در حـدیث دیگری از پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده که در یکی از روزها سه بار فرمود: «وَاللّهِ لا یُؤْمِنُ: به خدا سوگند چنین کسـی ایمان ندارد» ... یکی پرسـید: چه کسـی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلَّذی لا یَأْمَنُ جـارُهُ بَوائِقَهُ: کسـی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست». (۱) ۸ سـپس قرآن درباره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصـیه می‌کند» (وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ). ولی باید توجه داشت که «الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ» معنای وسیع‌تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسـی را که به نوعی بـا انسـان نشـست و برخـاست داشـته باشـد، دربرمی‌گیرد خواه دوست دایمی باشـد یا یک دوسـت موقّت (همانند کسـی که در اثناء سفر با انسان همنشین می‌گردد و اگر می‌بینیم که در پاره‌ای‌از روایات «وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ» به رفیق سفر (رَفیقُکَ فِی السَّفَرِ) و یا کسـی که به امید نفعی سـراغ انسان می‌آید (اَلْمُنْقَطِعُ اِلَیْکَ یَرْجُوْ نَفْعَکَ) تفسـیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسـعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز دربرمی‌گیرد و به این ترتیب آیه یک دسـتور جامع و کلّی برای حسن معاشـرت نسـبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوسـتان واقعی و همکاران و همسـفران و مراجعـان و شاگردان و مشاوران و خـدمتگزاران. *****۱- «تفسـیر قُرْطُبی» ، جلد ۳، صفحه ۱۷۵۴. (صفحه ۱۲۷) ۹ دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سـفارش شده، کسانی هسـتند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند (وَ ابْنِ السَّبیلِ). با این که ممکن است در شـهر خود افراد متمکّنی باشند، در سفر به علّتی وا می‌مانند و تعبیر جالب «ابْنِ السَّبیلِ» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمنـد، بایـد مورد حمایت قرار‌گیرنـد. ۱۰ در آخریـن مرحلـه توصیه بـه نیکی کردن نسبت بـه بردگـان شـده است (وَ مـا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ). در حقیقت آیه با حقّ خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می‌گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصـیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضـمنا اسـلام برنامه دقیقی برای آزادی تـدریجی بردگـان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنهـا می‌انجامـد و به خواست خـدا در ذیـل آیـات منـاسب، مشـروحا از آن سـخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند افراد متکبر و فخرفوش را دوست نمی‌دارد» (إِنَّ اللّهَ لا ـ یُحِبُّ مَنْ کـانَ مُخْتالاً ـ فَخُوراً). به این ترتیب هر کس از فرمـان خـدا سرپیچی کنـد و به خـاطر تکبّر از رعـایت حقـوق خویشاونـدان و پـدر و مادر، یتیمان، مسـکینان، ابن السّبیل و دوسـتان سـرباز زنـد محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشـمول لطـف او نباشـد، از هر خیر و سـعادتی محروم است. گواه براین معنی روایـتی است که در ذیـل این آیه وارد شـده: یکی از

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر صلی الله علیه و آله زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد بـه حدّی که من گریه کردم، فرمود: «چرا گریه می‌کنی» گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزو متکبران باشم فرمود: «نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حقّ، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند)». (صفحه ۱۲۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«جار»: همسایه «جُنُب»: دور «مُخْتال»: خودخواه، خود بزرگ بین، کسی که با پندارهای پوچ و بی‌اساس برای خویش مقام و موقعیتی می‌پندارد که فاقد آن است. «فَخُور»: فخر فروش و کسی که امتیازات و نقاط قوّت خویش را به منظور خودنمایی به رخ دیگران می‌کشد و به انگیزه خودبزرگ بینی برمی‌شمارد؛ امّا به کسی که گاه نعمت‌های خدا را به خود برمی‌شمارد و سپاس می‌گزارد، سپاسگزار گفته‌اند.

زنجیره‌ای از کارهای شایسته

قرآن پس از سفارش به عدالت و نیکوکاری در مورد یتیمان و توصیه به رعایت ارزش‌های انسانی و اخلاقی در نظام خانواده و میان دو همسر، اینک به بیان یک سلسله امور معنوی و شماری از کارهای شایسته و پسندیده که از ضروریات زندگی اسلامی و انسانی است پرداخته و در آغاز از توحیدگرایی و یکتاپرستی شروع می‌کند و می‌فرماید: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً خدای را به یکتایی بپرستید و او را به شکوه و عظمت یاد کنید و در عبادت و پرستش، شریکی برای او مگیرید؛ چرا که پرستش و بندگی تنها در خور اوست که آفریدگار توانای جهان و انسان و ارزانی دارنده نعمت‌هاست. وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ و به پدر و مادر، هم خودتان نیکی کنید و هم دیگران را در مورد آنان جز به نیکی و احترام سفارش نکنید و به همه نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیز احسان کنید و بدانید که نیکی واقعی در مورد یتیمان، حراست از حقوق و شئون و تربیت درست آنان است؛ و نیکی به بینوایان این است که حقوق آنان را پایمال نسازید و در رفع گرفتاری و محرومیت آنان بکوشید. (صفحه ۱۲۹) وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ به باور گروهی منظور از این دو تعبیر، همسایه خویشاوند و بیگانه است؛ امّا به باور برخی منظور همسایه توحیدگرا و غیر مسلمان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: اَلْجيرانُ ثَلاثَةٌ: جارٍ لَهُ ثَلاثَةُ حُقوقٍ، حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْقَرابَةِ وَ حَقُّ الْاِسْلامِ، وَ جارٍ لَهُ حَقّانِ: حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْاِسْلامِ؛ وَ جارٍ لَهُ حَقُّ الْجِوارِ، الْمُشْرِكُ مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ. (۱) همسایگان انسان سه گروهند: دسته‌ای از آنان از حقّ همسایگی، خویشاوندی و مسلمانی برخوردارند؛ و دسته‌ای از حقّ همسایگی و همدینی؛ و گروه سوم تنها از حقّ همسایگی و انسانی، چرا که خویشاوند یا همدین نیستند. «زَجّاج» بر این باور است که منظور از همسایه نزدیک، کسی است که از نظر مسافت به شما نزدیک است و او را می‌بینید و می‌شناسید؛ و همسایه دور به عکس آن است. در روایت است که مرز همسایگی تا چهل منزل است؛ و نیز روایت آورده‌اند که تا حدود چهل متر است. با این بیان، به باور ایشان منظور از همسایه نزدیک، خویشاوند نیست؛ چرا که قرآن شریف در مورد خویشاوندان در صدر آیه سفارش فرموده است. امّا ممکن است در پاسخ گفته شود که خویشاوند در صورتی که همسایه انسان گردید، حقّ دیگری نیز پیدا می‌کند. با این بیان در آیه تکراری به چشم نمی‌خورد. وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و به یار همراه و یا همنشین نیز نیکی کنید. در مورد این فراز، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور رفیق راه است و نیکی به او برخورد درست و رعایت

حقوق و حـدود و مواسـات با او است. ۱ – حِلْیَهُ الاَوْلیاء، ج ۵، ص ۲۰۷ با انـدک تفاوت؛ اَحکامُ القرآن، جَصّاص، ج ۲، ص ۱۹۵. (صفحه ۱۳۰) ۲ و گروهی بر این باورند که منظور همسر انسان است. ۳ پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی‌است که به شما روی آورده و انتظـار یاری دارد. ۴ و پـاره‌ای نیز می‌گوینـد منظور کـارگر و خـدمتگزار انسـان است. به باور ما آیه همه اینها را در بر می‌گیرد و نیکی به همه اینها سـفارش شـده است. وَ ابْنِ السَّبیلِ در این مورد برخی بر آننـد که منظور این است که به در راه مانـدگان نیز نیکی کنیـد و برخی دیگر می‌گوینـد منظور نیکی به میهمان است. ابن عبّاس می‌گویـد: میهمانی سه روز است و فراتر از آن نیکی است و هر نیکی نیز صدقه است. «جابر» از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: هر نیکوکاری صدقه محسوب می‌گردد و یکی از آن نیکی‌ها این است که با برادرت با چهره‌ای باز رو به‌رو گردی و آب ظرف خویش را به ظرف او و به سود او بریزی. وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ و به بردگان خویش نیز نیکی کنید و با تأمین نیازهای آنان از واگذار نمودن کارهای سـخت و طاقت‌فرسا به آنها خودداری نماییـد. إِنَّ اللَّهَ لا ـ یُحِبُّ مَنْ کـانَ مُخْتالاً ـ فَخُوراً و بهوش باشـید که خـدا مردم متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد. ابن عبّاس می‌گوید: دلیل بیان دو صـفت منفی تکبر و فخرفروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از بستگان و همسایگان نیازمند خویش متنفّرند و با آنان رفتار شایسـته ندارند. گفتنی است که آیه شـریفه در بردارنده همه محتوا و ارکان اسلام است و انسان را به سوی ارزش‌های انسانی راه می‌نمایـد؛ و اگر کسـی درباره این آیه شـریفه درست بیندیشـد، از هر نوع پنـد و اندرز سـخنوران بی‌نیاز است و به علوم و دانش‌های گوناگون دانشوران دست می‌یابد. (صفحه ۱۳۱)

پرتوی از آیاتی که گذشت

پرتوی از آیات

(۱) در آیاتی که گذشت، قرآن شـریف یک سلسـله تدابیر ظریف و سازنده را برای استحکام و استواری نظام خانواده و حلّ بحرانها ترسـیم می‌کنـد که اگر به هنگـام پدیـدار شـدن نشانه‌هـای بحران در روابـط خانواده و به صـدا در آمـدن زنگ خطر، این تـدابیر به شیـوه‌ای شایسـته مـورد عمـل قرار گیرد، بسـیاری از بحرانهـا و زیان‌هـای برخاسته از آن بـه خـوبی برطرف شـده و یـا بـه صـورت شرافتمندانه‌ای انحلال آن اعلان و به انبوهی از بدبختی‌ها خطّ پایان خواهد کشید. این تدابیر عبارتند از:

۱ اصل مدیریت در جامعه کوچک خانواده

جامعه جهانی از جامعه‌های گوناگون و هر کـدام از این جامعه‌ها از واحـدهای خانواده پدیـد آمده‌اند. اگر خانواده بزرگ بشـری یا جامعه‌های کوچک‌تر برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌برنامه گی و انحطاط و از هم گسـیختگی و پیـدایش راه تکامل و پیشـرفت، نیازمنـد به اداره و مدیریت و کارگزارند، به همان دلیل جامعه کوچک خانه و خانواده نیز برای اوج گرفتن به پر فرازترین قله تکامل مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی و مبارزه با آنها و از هم گسـیختگی خانواده نیازمنـد به نظام و مـدیریت و مـدیر و معاون و مشاور است. ضـرورت مـدیریت در جهان کنونی به گونه‌ای روشن است که پیش از شـکل گیری هر حزب و گروه در هر واحد اقتصادی و اجتماعی و اداری و خـدماتی، نخست به مدیریت آن می‌اندیشـند و امیرمؤمنان قرن‌ها پیش فرمود: «لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ» (... ۲) مردم هر جامعه و تمـدنی، ناگزیر از مدیریّت و اداره و کارگزارند. و نخستین درس این آیات این است که جامعه کوچک خانواده نیاز به مدیریت و مدیر و مشاور و معاون دارد. ۱. مترجم. ۲. نَهْجُ البَلاغَه، خ ۴۰. (صفحه ۱۳۲)

۲ مدیر و معاون در این جامعه کوچک

در گام دوم از این آیات این پیام را دریافت می‌داریم که ضمن رعایت احترام و حقوق متقابلِ دو رکن اساسی این جامعه کوچک که زن و مرد می‌باشند و با در نظر گرفتن شرایط جسمی و فکری و عاطفی هر کدام از یک سو و تعهدات اقتصادی مرد بر تأمین هزینه خانواده و پرداخت مهریه به زن، مناسب‌ترین و طبیعی‌ترین راه این است که مدیریت این جامعه کوچک را به شایسته‌ترین و کارآمدترین و لایق‌ترین آن دو بسپاریم. با این بیان اگر مرد شایسته‌ترین آن دو بود، مدیریت را بر اساس شایسته سالاری به مرد بسپاریم و معاونت آن را به زن، تا با به هم پیوستن نیروی بیشتر جسمی و فکری و قدرت شگرف هنری و عواطف سرشار و زندگی ساز انسانیِ زن و مرد در نظام خانواده، هم برای آن برنامه و نقشه تکامل ترسیم می گردد و هم هزینه این پیشرفت تأمین شود و هم در فراز و نشیب‌ها به شایستگی از آن دفاع گردد. آری، الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ...

۳ رعایت حقوق متقابل

در هر جامعه‌ای دو اصل اساسی جدایی ناپذیرند: ۱ انجام وظیفه ۲ ایجاد وظیفه هنگامی که مدیریت در نظام خانواده به انجام شایسته وظایف مادی و معنوی و اقتصادی و عاطفی و انسانی خویش قیام کرد و حقوق معاونت را که در دین، رکن این جامعه کوچک است پاس داشت، در برابر این انجام وظیفه برای او تکلیف ایجاد می کند و این جاست که حقوق متقابل در خانه و جامعه بشر شکل می گیرد و از هم گسست ناپذیر می گردد؛ و این سومین درس در پرتو این آیات است که می‌فرماید: «فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ». ... و زنان شایسته زندگی و درستکار، آنانی هستند که در برابر حقوقی که خدا برای (صفحه ۱۳۳) آنان مقرر داشته است در برابر مدیریت خانه فروتن هستند و نه سرکش و ماجراجو و در غیاب مردِ خانه یا حضور او، اسرار و حقوق و عفت خویش و آبروی خانواده را پاس می‌دارند. ۴ راه رویارویی با بحران‌های خانوادگی هر جامعه‌ای در فراز و نشیب‌های زندگی ممکن است به آفت‌ها و بحران‌هایی گرفتار آید که بقا و حیات آن در گرو رویارویی شایسته مدیریت و معاونت آن با آفت‌هاست. درس دیگری که از آیات مورد بحث می گیریم این است که در صورت بروز نشانه‌های بحران و سرکشی زن یا مرد و پایمال ساختن حقوق و نادیده گرفتن وظایف چه باید کرد؟ اینک در این جا چگونگی رویارویی مرحله به مرحله با قانون‌شکنی زن یا معاونت نظام خانواده طرح می گردد که به ترتیب عبارتند از: ۱ اندرز و گفتگوی شایسته و انسانی برای حلّ مشکل. ۲ مبارزه منفی و قطع رابطه محدود. ۳ و آخرین راه برای مدیریت، اندکی «شدت عمل» با رعایت همه مقررات انسانی. ۴ و پس از آن مراجعه به محکمه خانوادگی و فامیلی تا داوری نمایند و راه ادامه زندگی مشترک و نظام خانواده را ارائه و موانع همکاری را بر طرف یا انحلال آن را اعلان کنند. (صفحه ۱۳۴)

۲۱. آیه (بُخل، آفت اخلاقی خانواده است)

اشاره

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. (۳۷ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بُخْل» غالبـا از کفر سرچشـمه می گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی‌پایان پروردگار و وعـده‌های او نسـبت به نیکوکاران ندارنـد، فکر می کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد و این که می گوید: عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای «تکَبُّر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببیننـد. ضـمنا باید توجه داشت که بخل منحصـر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامـل می‌شود، بسـیارند کسـانی که در امور مـالی بخیـل نیسـتند ولی در علم و دانش و مسـایل دیگری از این قبیل بخل می‌ورزند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بُخْل»: این واژه اسم ذَمّ است و به مفهوم سـختی در بخشـش و سـرباز زدن از اعطای چیزی است که بخشـیدن آن لازم است؛ و در مورد کسـی به کـار می‌رود که کـارش گنـاهی بزرگ است. پـاره‌ای نیز بر آننـد که به معنای سـرباز زدن از چیزی است که منع آن بی‌ثمر و اعطـای آن نیز بـدون زیـان است. واژه «شُـحّ» نیز به مفهوم «بُخْل» است و هر دو در برابر جود و بخشـش قرار دارنـد. به بیان علی بن عیسـی، بخل، منع از بخشش است؛ چرا که طبیعت بخیل از آن رنج می‌برد و جود، بذل احسان است؛ چرا که انسان بخشنده از بخشش رنج نمی‌برد که شادمان می گردد. (صفحه ۱۳۵) در این آیه شریفه به یکی از خصلت‌های نکوهیده و بازدارنده می‌پردازد و بـه کسـانی کـه دچـار این آفت هسـتند هشـدار می‌دهـد که: الَّذینَ یَبْخَلُـونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْـلِ همـان کسـانی که خـود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به این کار زشت وامی‌دارند و آنچه را خدا از فزون‌بخشـی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند؛ و اشاره می کند که ما برای کفرگرایان عذابی خفّت آور فراهم ساخته‌ایم. به بارو گروهی از مفسّران منظورِ آیه شریفه کسانی هستند که از پرداخت حقوق مالی خویش سـرباز می‌زنند و دیگران را نیز باز می‌دارند؛ امّا به باور برخی دیگر، منظور کسانی هسـتند که از بیـان اوصـاف و نشانه‌هـایی که از پیامبر اسـلام شـناخته‌اند، بخل می‌ورزنـد و یاران پیامبر را نیز به آن وسوسه می کننـد. وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و آنچه را که خدا از فزون‌بخشـی خود به آنان ارزانی داشـته است پوشیده می‌دارند. برخی از مفسران در تفسیر این فراز می گویند: منظور این است که آنان می کوشند تا با پنهان ساختن نعمت‌ها و امکانات اقتصادی که خدا به آنان ارزانی داشته است، برای خصـلت نکوهیده «بُخْل» خویش بهانه و عذری بیابند. برخی نیز بر آنند که آنان آگاهی خویش در مورد پیامبر اسـلام و حقّانیت دعوت و بعثت او را پوشـیده می‌دارند. به باور ما، آیه شریفه از هر نوع بخل و خست و بخل ورزی هشدار می‌دهد؛ خواه در امور مادّی و اقتصادی باشـد، یا علمی و بهره‌دهی معنوی. با این بیان، هر کس از ادای آنچه بر عهـده اوست سـرباز زند و مردم را از انجام آنها باز دارد و حقایق و فضایل و ارزش‌های کسـی را کتمان کند در خور نکوهش است. در روایت است که خدای بخشاینده هرگاه به کسی نعمتی ارزانی داشت، دوست دارد آثار نعمت خویش را در زندگی او بنگرد. وَاعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً. و ما برای کسانی که نعمت‌های خـدا را با کتمان حقایق انکار می کننـد و یا به خود و هوشـمندی خویشـتن نسبت می‌دهند، عذابی خفّت آور آماده ساخته‌ایم؛ عذابی که (صـفحه ۱۳۶) مـایه خواری و رسوایی و بـاعث اهـانت به آنان می‌شود؛ و این دسـتاورد خود آنان است. (صفحه ۱۳۷)

۲۲. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانتداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع)

اشاره

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُـؤَدُّوا الْأَمانـاتِ إِلی أَهْلِهـا وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَـدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کـانَ سَـمیعاً بَصـیراً خداونـد به شـما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری

کنید خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست. (۵۸ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق گرچه هماننـد بسیاری از آیات در مورد خاصّی نازل شـده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن اسـتفاده می‌شود و صـریحا می گویـد «خداوند به شـما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها بدهید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها». روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادّی و معنوی را شامل می‌شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه، وظیفه دارد که در هیـچ امـانتی نسبت به هیچکس (بـدون اسـتثناء) خیـانت نکنـد، خواه صـاحب امـانت، مسـلمان باشـد، یا غیر مسلمان و این در واقع یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشـر در اسلام» است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجّه این که در شأن نزول آیه فوق، امانت تنها یک امانت مادّی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

عدالت در حکمیّت و داوری

در قسـمت دوّم آیه، اشاره به دسـتور مهم دیگری شـده و آن مسأله «عـدالت در حکومت» است. آیه می گویـد: «خداوند نیز به شـما فرمـان داده کـه بـه هنگـامی که میـان مردم قضـاوت و حکـومت می کنیـد، از روی عـدالت حکم کنیـد: وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می گوید: «خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد: إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ». باز تأکید می کند و می گوید: «در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کارهای (صفحه ۱۳۸) شما را می‌بیند: إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً». این قانون نیز، یک قانون کلّی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می‌شود، تا آن جا که در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشـته بود و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن رسـیدند، علی که ناظر این صـحنه بود فورا به فرزنـدش گفت: «یـا بُنَيَّ انْظُرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَاِنَّ هـذا حُكْمٌ وَ اللّهُ سائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ: فرزنـدم! درست دقّت کن، چگونه داوری می کنی، زیرا این خود یـک نوع قضـاوت است و خداونـد در روز قیـامت درباره آن از تو سؤال می کنـد». (۱) این دو قانون مهم اسـلامی (حفظ امانت و عـدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیـچ جامعه‌ای خواه مادّی یا الهی بـدون اجرای این دو اصل، سامان نمی‌یابد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تُؤَدُّوا»: ادا کنید، باز پس دهید. «سَمیع»: شنوا. «بَصیر»: بینا.

امانتداری و دادگری

در این آیه شـریفه خـدای پر مهر مردم را به ادای امانت‌ها فرمان می‌دهد و می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها در تفسـیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور بیشتر مفسّـران، منظور آیه شـریفه این است که هر نوع امانت دینی یا حقوقی، مردمی و یا خـدایی، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسـی، مادّی یا ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلـد ۳، صفحه ۶۴. (صفحه ۱۳۹) معنوی که به عنوان امـانت به شـما سپرده شـد، آن را بـاز پس دهیـد و رعـایت امـانت کنیـد. از دو امـام نور حضـرت بـاقر و صـادق علیهم‌السـلام - که درود خدای بر آنان باد نیز این دیدگاه روایت شده است. ۲ اما گروهی دیگر بر این باورند که منظور آیه شریفه مدیریت جامعه است و روی سخن نیز با زمامداران است که باید حقوق مردم را رعایت نمایند و با گفتار و عملکرد شایسته، آنان را

به راه دین خدا برند. از پنجمین و ششمین امام نور نیز این دیدگاه روایت شده و فرموده‌اند که: خدا هر یک از امامان راستین را موظّف ساخت که تدبیر امور دین و دنیای مردم را به امام پس از خویش سپارند. ادامه آیه شریفه این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ». (... ۱) و نیز از پیشوایان راستین روایت است که: دو آیه در قرآن است که یکی بیانگر حقوق ماست و دیگری روشنگر حقوق شما مردم؛ و آن گاه به تلاوت همین دو آیه پرداختند. به باور ما این دیدگاه در درون همان دیدگاه نخست گنجانیده شده است؛ چرا که از جمله امانت‌های بزرگ خدا امامان راستین هستند؛ به همین دلیل است که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: «اِنَّ اَداءَ الصَّلوةِ وَ الزَّکوةِ و الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ مِنَ الأمانَةِ». ... خواندن نماز، پرداخت حقوق مالی، گرفتن روزه و انجام حج از جمله ادای امانت‌هاست؛ و نیز از جمله ادای امانت، فرمانی است که به زمامداران در مورد پخش عادلانه درآمدها و صدقات و غنایم و دیگر منابع ملّی که حقوق مردم در آنهاست، داده شده است. آری، خدا موضوع امانت و امانتداری را تا آن جا بزرگ و پراهمیت شمرده است ۱. سوره نِساء، آیه ۵۹. (صفحه ۱۴۰) که به خیانتکاران اینگونه هشدار می‌دهد: «یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ» (... ۱) خدا نگاه‌های خائنانه و دزدانه را می‌داند و از آنها آگاه است. و اینگونه آنان را بر حذر می‌دارد ...: «لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (... ۲ ...) به خدا و پیام‌آورش خیانت نکنید ... و از امانتداران اینگونه تجلیل می‌کند: «وَ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ». (... ۳) و از پیروان کتاب‌های آسمانی کسی‌است که اگر مال بسیاری را به او به امانت سپاری آن را به تو بر می‌گرداند ... ۳ پاره‌ای از دانشمندان نیز در تفسیر آیه می‌گویند: در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است و به آن حضرت دستور می‌دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از کلیددار آن، «عُثمان بن طَلْحه» برای پاکسازی خانه از بت‌ها گرفته بود، به او باز پس دهد؛ چرا که پیامبر در این اندیشه بود که «عبّاس» را کلید دار کعبه سازد تا او افزون بر پرده‌داری کعبه و سیراب ساختن زائران، این کار را نیز به عهده گیرد. به باور ما این دیدگاه گرچه درست به نظر می‌رسد و روایتی هم آن را تأیید می‌کند، اما دو دیدگاه گذشته بهتر و استوارترند؛ چرا که اگر فرمانی جهان شمول و با مفهوم گسترده در موردی ویژه صادر گردید، نباید آن را در مورد خاص خود محدود ساخت، بلکه باید به مفهوم گسترده و جهان شمول آن عمل کرد. وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ این فراز از آیه شریفه به زمامداران عصرها و نسل‌ها و مدیران و داوران و دستگاه‌های قضایی فرمان می‌دهد که در میان جامعه بر اساس دادگری و عدالت حکم کنند. نظیر این آیه شریفه در قرآن که مردم را به عدل و انصاف فراخوانده بسیار است؛ برای نمونه می‌فرماید: ۱. سوره مؤمن، آیه ۱۹. ۲. سوره اَنْفال، آیه ۲۷. ۳. سوره آل عِمْران، آیه ۷۵. (صفحه ۱۴۱) «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (... ۱) هان ای داود! ما تو را در روی زمین به خلافت برگزیدیم، پس میان مردم بر اساس حقّ و عدالت داوری کن! و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که به امیرمؤمنان فرمود: علی جان! میان دو تن که نزدت به داوری می‌آیند، در نگاه و گفتار برابری را رعایت کن! «سَوِّ بَیْنَ الْخَصْمَیْنِ فی لَحْظِکَ و لَفْظِکَ». (۲) و نیز در روایت آمده است که دو کودک نوشته خویشتن را نزد امام حسن علیه‌السلام بردند تا بهترین را برگزینند. هنگامی که امیرمؤمنان از موضوع آگاه شد، به حضرت مجتبی فرمود: «پسرم!در مورد داوری خویش نیک بیندیش، چرا که خدا در روز رستاخیز از همین حکم نیز تو را بازخواست خواهد کرد.» یا بُنَیَّ انْظُرْ کَیْفَ تَحْکُمُ فَاِنَّ هذا وَ اللّهِ سائِلُکَ عنهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ. و در بخش پایانی آیه می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً این فراز از آیه شریفه روشن می‌سازد که فرمان خدا و اندرز او در مورد ادای امانت و هشدار از خیانت و نیز فرمان او به رعایت عدل و داد به سود شما و جامعه شماست. پاره‌ای نیز گفته‌اند که منظور از «موعظه» دعوت به نیکی‌ها و ارزش‌ها و هشدار از ضدّ ارزش‌هاست. و خدا به همه شنیدنی‌ها، شنوا و به همه دیدنی‌ها بیناست. پاره‌ای نیز بر آنند که: خدا به گفتار و عملکرد شما دانا و آگاه است. یادآوری می‌گردد که آمدن واژه «کان» در این موارد نشانگر آن است که خدا هماره شنوا و دانا بوده و هست و خواهد بود. ۱. سوره ص، آیه ۲۶. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۴۸. (صفحه ۱۴۲)

۲۳. آیه (نارسایی‌های خانوادگی حاصل عملکرد اعضای خانواده است آن را به خدا نسبت ندهید)

اشاره

ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْناکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از ناحیه خدا است و آن چه از بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است. (۷۹/نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُشَیَّدَة» در اصل از ماده «شید» به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند و از آن جا که در آن عصر و زمان معمولاً ـ محکم‌ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این مادّه اطلاق می‌شده است، بنابراین «بُرُوجٍ مُشَیَّدَة» به معنی قلعه‌های محکم است و اگر می‌بینیم مُشَیَّدَة به معنی مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچگاه نمی‌توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند. در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مُدَّثِّر از مرگ تعبیر به «یَقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیّتی، هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیّت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن جا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند، این آیات هشداری به آنها می‌دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر «یُدْرِکْکُم» به آنها گوشزد می‌کند که فرار کردن از این واقعیّت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی مادّه «یُدْرِکْکُم» این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود. با توجّه به این واقعیّت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟ به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکرّرات را تکرار نماید و از پاداش‌های مجاهدان راه خدا بی‌بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟ اصولاً (صفحه ۱۴۳) مرگ یک واقعیّت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می‌گوید: «آنها هر گاه به پیروزی برسند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند می‌گویند از طرف خدا است» یعنی ما شایسته آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می‌گویند: «اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم کفایت نقشه‌های نظامی او بوده است» و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می‌پنداشتند (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِکَ). در هر حال قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که از نظر یک موحّد و خداپرست تیزبین «همه این حوادث و پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیه خدا است» که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آنها داده می‌شود (قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ) و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکّر و تعمّق آنها در موضوعات مختلف زندگی می‌گوید: «پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند» (فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن به سرچشمه نیکی‌ها و سرفرازی‌ها و پیروزی‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: ما اَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ هر آنچه از نیکی‌ها و پیروزی‌ها به تو رسد، از جانب خداست؛ اما هر آنچه از شکست‌ها و بدی‌ها دامنگیرت گردد، از سوی خودت به تو رسیده است. به

باور برخی در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است، اما منظور از محتوای آن، امّت آن حضرت است؛ اما به باور گروهی روی سخن با انسان است و منظور از واژه «حَسَنَهٌ» نیز نعمت گرانبهای دین و دیگر نعمت‌های خداست. وَ ما اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ در مورد دو واژه «حَسَنَه» و «سَیِّئَه» که در آیه شریفه آمده، دیدگاه‌ها یکسان نیست. (صفحه ۱۴۴) ۱ «ابن عبّاس» بر آن است که منظور از واژه نخست، غنایم پیکار «بَدْر» و منظور از واژه دوم شکست و ناراحتی روز «اُحُد» است. ۲ اما «ابومُسلِم» بر این عقیده است که منظور آیه شریفه و پیام آن این است که: مردم مسلمان در پیکار «بدر» ، با ایمان و اخلاص تلاش کردند و فرمان خدا و پیامبر را به جان خریدند و خدا نیز پیروزی را به آنان هدیه کرد، اما در پیکار «اُحُد» خدا و پیام‌آورش را نافرمانی نمودند و در نتیجه دستخوش پراکندگی و شکست شدند. ۳ به باور برخی منظور از واژه «حَسَنَه» ، اطاعت و فرمانبرداری است و منظور از «سَیِّئَه» نافرمانی خدا و پیامبر. ۴ اما به باور برخی دیگر این آیه شریفه به سان آن آیه است که می‌فرماید: «وَ جَزاءُ سَیِّئَهٍ سَیِّئَهٌ مِثْلُها». (... ۱) کیفر بدی و گناه، به سان آن، بدی و کیفر خواهد بود ... ۵ و گروهی نیز می گویند: منظور از واژه نخست، نعمت و پیروزی و آسایش است و منظور از واژه دوم، خشکسالی و قحطی و گرفتاری‌هایی است که به خاطر نافرمانی خدا و بیدادگری دامانگیر انسانها می گردد؛ گرچه برخی از بلاها و مشکلات نیز از لطف و حکمت خداست تا انسان آزمون گردد و پاداش سپاسگزاران و شکیبایان را بگیرد و همیشه جنبه کیفری ندارد. و بلاها را بدان دلیل «سَیِّئَه» نامیده است که انسان به طور طبیعی از آنها گریزان است و گرنه آنها پسندیده هستند و زشتی ندارند. با این بیان تفسیر آیه شریفه این می‌شود که: همه سلامتی‌ها، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی که نصیب شما می گردد، از جانب خداست، اما رنج‌ها و فشارها و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که بر اثر نافرمانی خدا گریبانگیر شما می گردد (نظیر مشکلات خانوادگی)، ثمره عملکرد نادرست خود شماست. نظیر این هشدار در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ». (... ۲) و هر مصیبتی به شما برسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید. ۱. سوره شُوری، آیه ۴۰. (صفحه ۱۴۵) به باور «بَلْخی» تفسیر این آیه اینگونه است: هر رنج و مصیبتی که به انسان برسد، کفّاره گناهان صغیره و یا کیفر گناهان کبیره و یا هشداری است که به خاطر کوتاهی در انجام وظایف دامنگیرش شده است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ما مِنْ خَدْشٍ بِعُودٍ و لاَ اخْتِلاجِ عِرْقٍ وَ لا عَثْرَهٍ قَدَمٍ اِلاّ بِذَنْبٍ وَ ما یَعْفُو اللّهُ عَنْهُ اَکْثَرُ». هر خراشی که در بدن شما به وسیله خاری پدید می‌آید، یا رگی از رگ‌ها پاره می گردد و یا هر لغزش پایی پیش می‌آید، همه آنها بر اثر گناه و نافرمانی خداست؛ و تازه آنچه خدا در پرتو مهرش نادیده می گیرد و می‌بخشد بیشتر است. «علیّ بن عیسی» می گوید: آیه شریفه نشانگر آن است که آفریدگار پر مهر و فرزانه هیچ رنج و گرفتاری برای انسان پیش نمی‌آورد، جز این که به یکی از دو دلیل است: یا به خاطر مهر اوست تا انسان به خود آید و به پاداش سپاس و شکیبایی برسد و یا به خاطر کیفر اشتباهاتی است که از او سرزده است، چرا که رنج‌ها و گرفتاری‌ها، هر گاه بر اثر گناه گریبان انسان را بگیرد، یا کیفر گناه است و یا جنبه هشدار و تأدیب دارد. وَ اَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً و ما تو را برای مردم به عنوان پیام آوری فرستادیم؛ و این کار ما، خود بزرگ‌ترین نعمت و نیکی است و مخالفت با پیام تو، گناه و زشتکاری و بیدادگری است. در مورد چگونگی پیوند این فراز از آیه به فرازهای پیشین گفته‌اند: منظور این است که هر چه به آنان برسد از شومی گناهان آنهاست و تو پیام آوری هستی که فرمانبرداری از تو، به سان فرمانبرداری از خدا و نافرمانی‌ات به سان نافرمانی اوست. با این بیان تو سرچشمه خوبی‌ها هستی و نباید شومی گناهانشان را به تو نسبت دهند. وَ کَفی بِاللّهِ شَهیداً و گواهی خدا بر رسالت و صداقت تو بسنده است و به باور برخی خدا برای گواهی بر نیک و بد بندگان و عملکرد آنان کافی است. با این بیان هدف این فراز از آیه این است که مردم را به نیکی‌ها تشویق و از بدی‌ها هشدار دهد. ۱. سوره شُوری، آیه ۳۰. (صفحه ۱۴۶)

۲۴. آیه (فرزندان صالح یا ناصالح غالبا دستاورد رفتار صحیح یا غلط والدین است)

اشاره

مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقیتاً کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می کند. (۸۵/نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «شَفاعَت» در اصل از ماده «شَفْع» به معنی جفت است بنابراین ضـمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شـفاعت نامیده می‌شود منتها گاهی این ضـمیمه شـدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هـدایت است (ماننـد آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهـد (و شـفاعت سـیّئه بـه معنی امر بـه منکر و نهی از معروف اسـت). ولی اگر در مـورد نجـات گنهکـاران از عـواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعـد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصـداق ضـمیمه شـدن چیزی به چیز دیگر است. «کِفْـل» در اصل به معنی قسـمت عقب پشت حیوان است که سوار شـدن بر آن ناراحت کننده می‌باشد و به همین جهت هر گونه گناه و سـهم بد را کِفْل می گویند و نیز به کاری که سـنگینی و زحمت داشته باشد کِفـالَت گفته می‌شود. «مُقیت» در اصل از ماده قوت به معنی غـذایی است که جان انسان را حفظ می کنـد، بنابراین «مُقیت» که اسم فاعـل از بـاب اِفْعال است به معنی کسـی است که قوت دیگری را می‌پردازد و از آن جا که چنین کسـی حافظ حیات او است، کلمه مُقیت به معنی «حافِظ» نیز به کار رفته و نیز شخصـی که قوت می‌دهد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلما حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حَسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معـانی ممکن است از کلمه «مُقیت» اراده شـود. مسؤولیّت هر کس در برابر اعمـال خویش به (صـفحه ۱۴۷) آن معنی نیسـت که از دعوت دیگران به سوی حقّ و مبارزه با فساد چشم بپوشـد و روح اجتماعی اسـلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود. آیه فوق یکی از منطق‌های اصـیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شـفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هر گاه سخن یا عمل و یا حتّی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سـهم قابل توجّهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سـهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ اَمَرَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ نَهی عَنْ مُنْکَرٍ اَوْ دَلَّ عَلی خَیْرٍ اَوْ اَشارَ بِه فَهُوَ شَریکٌ وَ مَنْ اَمَرَ بِسُوءٍ اَوْ دَلَّ عَلَیْهِ اَوْ اَشارَ بِه فَهُوَ شَریکٌ: هر کس کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است». مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه‌ها و حتّی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سـهیمند، همچنین کسانی که در مسـیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هایی استفاده می‌نمایند از آن سهم دارند. از پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیّئه، دعای نیک یا بد درحقّ کسـی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می‌شود. از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعا لِاَخیهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ اُسْتُجیبَ لَهُ وَ قالَ لَهُ الْمَلَکُ فَلَکَ مِثْلاهُ فَذلِکَ النَّصیبُ: کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سـر او دعا کنـد به اجابت می‌رسد و فرشـته پروردگار به او می گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود و منظور از نصـیب در آیـه همین است». (۱) و این تفسـیر، منافاتی با تفسـیر سابق ندارد بلکه توسـعه‌ای در معنی شـفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر

نوع *****، ۱- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه شریفه. (صفحه ۱۴۸) کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شَفاعت»: این واژه از ریشه «شَفیع» که به مفهوم «جفت» است گرفته شده و بدان دلیل که شفیع به هنگام درست کردن کار دیگری و شفاعت در مورد او، در حقیقت خود را رفیق او قرار می‌دهد به او «شَفیع» و به کارش شفاعت گفته‌اند. نیز به کسی که ملک دیگری را جزء ملک خود سازد «شَفیع» گفته می‌شود. به صراحتِ آیات قرآن و انبوه روایات، اصل شفاعت به اذن خدا، یک موضوع تردید ناپذیر است، اما در مورد ابعاد و قلمرو آن دیدگاه‌ها یکسان نیست: گروهی بر آنند که پیامبر گرامی اهل بهشت را شفاعت می کند و به برکت شفاعت آن حضرت به درجات والاتری اوج می گیرند. اما دیگران می گویند: پیامبر آن گروه از گناهکاران امّت را که از دین و آیین آنان خشنود است و در کنار اندیشه و عقیده شایسته و توحیدی و خداپسندانه خود دستخوش لغزش‌هایی نیز شده‌اند، شفاعت خواهد کرد، تا به برکت آن از کیفر خدا در امان بمانند و خدا آنان را بیامرزد. «کِفْل»: به مفهوم بهره و نصیب آمده است. پاره‌ای نیز آن را به معنای وِزر و وَبال گرفته‌اند.

شفاعت

در این آیه شریفه می‌فرماید: مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها هر کس شفاعت پسندیده و تشویق خدا پسندانه‌ای کند، از آن کار بهره‌ای خواهد داشت؛ و هر کس شفاعت ناپسند و تشویق به کار بدی کند، برای او نیز از آن گناه و زشتی، بهره‌ای خواهد بود.

دیدگاه‌ها در مورد واژه شفاعت

(صفحه ۱۴۹) در مورد شفاعت دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور برخی، از جمله «ابن عبّاس» منظور از شفاعت در آیه شریفه، اصلاح و ایجاد سازش میان دو نفر است که فرد اصلاحگر نیز پاداشی خواهد داشت؛ همانگونه که اگر کسی با آتش افروزی و سخن چینی بذر کینه و دشمنی افشاند، گناهکار خواهد بود. ۲ به باور برخی دیگر شفاعت پسندیده به مفهوم میانجیگری‌هایی است که در میان مردم رواج دارد. با این بیان اگر میانجی گری، در راه شایستگی و عدالت و انصاف بود، پسندیده است و اگر در راه ستم و انحراف انجام شد ناپسند است. به همین دلیل است که میانجیگری به مفهوم نخست مورد تشویق است و به مفهوم دوم ناپسند و حرام. در روایت است که: «اِشْفَعُوا تُؤْجَرُوا» میانجیگری شایسته نمایید تا پاداش دریافت دارید. و نیز آمده است که: «مَنْ حالَتْ شَفاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدودِ اللّهِ فَقَدْ ضادَّ اللّهَ فی مُلْکِهِ؛ وَ مَنْ اَعانَ عَلی خُصُومِهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ کانَ فی سَخَطِ اللّهِ حَتّی یَنْزَعَ». (۱) کسی که با شفاعت و میانجیگری مانع اجرای عادلانه یکی از مقررات خدا گردد، در حقیقت با خدا در قلمرو قدرتش به مخالفت برخاسته است؛ و کسی که بدون آگاهی بر کشمکش، یکی از دو طرف را یاری رساند، در خشم خداست تا آن گاه که از روش ظالمانه‌اش دست کشد. ۳ «جُبّائی» بر آن است که شفاعت پسندیده، دعای خیر درباره مردم و شفاعت ناپسند، دعای زیانبار در مورد آنان است. ۴ پاره‌ای نیز می گویند: شفاعت در اینجا به مفهوم یاری و پشتیبانی از برادر عقیدتی و دینی در جهاد با تجاوزکاران است که بهره دنیوی غنایم و پاداش آخرت آن بهشت خداست و اگر در گناه و تجاوزی با همدین و همنوع رفاقت کند، بهره دنیای او سرزنش و نکوهش و نصیب جهان دیگرش کیفر خواهد بود. ۱. سُنَن بیْهَقی، ج ۶، ص ۸۲؛ سُنَن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۰۵، ح ۳۵۹۷؛ مُسْنَد احمد، ج ۲، ص ۷۰ و ۸۲. (صفحه ۱۵۰) وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقیتاً و خدا همواره بر هر چیزی تواناست.

واژه «مُقیت»

در مورد مفهوم این واژه نیز نظراتی آمده است: ۱ به باور برخی این واژه به مفهوم توانا و پر اقتدار آمده است. ۲ و به باور برخی دیگر، به مفهوم کسی است که هر چیزی را از روی حساب ارزانی دارد و شمار و حساب آن را داشته باشد. ۳ پاره‌ای به مفهوم گواه معنا کرده‌اند. ۴ و پاره‌ای دیگر به معنای حسابگر و حساب کننده. ۵ و «جُبّائی» می گوید: واژه «مُقیت» به معنای کیفر کننده است؛ چرا که خدا پاداش هر کار نیک و کیفر هر گناهی را خواهد داد. (صفحه ۱۵۱)

۲۵. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه این که اگر آنها غنیّ یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حقّ منحرف خواهید شد و اگر حقّ را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آن چه انجام می‌دهید آگاه است. (۱۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَلْوُوا» از ماده «لِیّ» به معنی جلوگیری و تأخیر است و در اصل به معنی «پیچیدن و تاب دادن» آمده است. «قَوّامین» جمع قَوّام «صیغه مبالغه» به معنی «بسیار قیام کننده» است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد. تعبیر به «قیام» در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپاخیزد و به دنبال آنها برود، بنابراین «قیام به کار» کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدّی درباره آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنند که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند. سپس برای تأکید مطلب مسأله «شهادت» را عنوان کرده، می‌فرماید: «به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حقّ دهید، اگرچه به زبان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود» (شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ). این موضوع (صفحه ۱۵۲) در همه اجتماعات و مخصوصا در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً ـ در شهادت دادن، مقیاس را حبّ و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می‌دهند اما حقّ و عدالت برای آنها مطرح نیست، مخصوصا از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده می‌شود که افراد تازه مسلمان حتّی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت‌هایی که به ضرر بستگانشان می‌شد خودداری می کردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار داد. (۱) ولی همانطور که آیه اشاره می کند این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتّی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد. ضمنا از این جمله استفاده می‌شود که بستگان می‌توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتّهام به طرفداری و اعمال تعصّب در کار بوده باشد). سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می‌فرماید: «نه ملاحظه

ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حقّ به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است، نه صاحبان زر و زور می‌توانند در برابر حمایت پروردگار، زیانی به شاهدان بر حقّ برسانند و نه فقیر با اجرای «عدالت» گرسنه می‌ماند» (إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما). باز برای تأکید دستور می‌دهد که «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد» (فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا) و از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه مظالم و ستم‌ها، هوی‌پرستی است و اگر اجتماعی هوی‌پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت. بار دیگر به خاطر اهمیّتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می‌فرماید: «اگر مانع رسیدن حقّ به حقّدار شوید و یا حقّ را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حقّ از آن اعراض *****۱- «المُنار» ، جلد ۵، صفحه ۴۵۵. (صفحه ۱۵۳) کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است» (وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً). در حقیقت جمله اِنْ تَلْوُوا اشاره به تحریف حقّ و تغییر آن است، در حالی که جمله تُعْرِضُوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حقّ می‌باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر نقل شده است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَوّام»: این واژه مبالغه از واژه قیام است و به مفهوم کسی است که به عدل و داد عادت کرده و عدالت و دادگری راه و رسم اوست. «قِسْط»: عدل و داد. «لَیّ»: در اصل به مفهوم جلوگیری و به تأخیر افکندن و پیچانیدن و تاب دادن است و در اینجا در مورد تحریف حقایق برای حق‌کشی به کار رفته است.

برای عدالت به پا خیزید!

در آیه گذشته، خدای پرمهر روشنگری فرمود که پاداش شکوه‌بار دنیا و آخرت یکسره به دست اوست؛ اینک در این آیه مردم را به عدالت و دادگری در همه میدانها سفارش می‌کند و از آنان می‌خواهد که برای عدالت به پاخیزند و به ستم و بیداد نزدیک نشوند و دیگران را نیز هشدار دهند: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامینَ بِالْقِسْطِ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هماره برای عدالت و دادگری به پا خیزید و برای خدا گواهی دهید. آری، باید عدالت و دادگری شیوه و راه و رسم و عادت شما باشد و در میدان‌های گفتار، نوشتار و میدان عمل، بر اساس عدالت رفتار کنید و برای عدالت حرکت نمایید. شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ *****۱- «تفسیر تِبیان» ، جلد ۵، صفحه ۳۵۶. (صفحه ۱۵۴) «شُهَداء» جمع واژه «شَهید» است. مفهوم آیه این است که خدا به بندگانش فرمان می‌دهد که در گفتار و گواهی خویش راستی و حق گرایی را راه و رسم خویش قرار دهند و در این کار پایدار باشند تا هم خشنودی خدا را به دست آورند و هم به بارگاه او نزدیک گردند، گرچه این حقگویی و گواهی بر اساس عدالت به زیان خود و یا پدر و مادرشان باشد؛ و هرگز به خاطر ثروت ثروتمند و یا تهیدستی بینوا از عدالت انحراف نجویید! «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که در گواهی و داوری خود، هماره جانبدار عدل و داد باشید، خواه به سود خود یا نزدیکانتان باشد و یا به زیان شما و بستگانتان؛ چرا که خدای دادگر همه را در برابر قانون و در برابر عدل و داد و گواهی و آیین دادرسی و داوری، برابر نگریسته و کسی را بر دیگری برتری نداده است.

گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست

آیه مبارکه نشانگر این واقعیت است که گواهی پدر برای فرزند و گواهی فرزند برای پدر، خواه به سود آنان باشد و یا به زیانشان، جایز است؛ و نیز نشانگر آن است که گواهی نزدیکان و بستگان در مورد یکدیگر رواست. «ابن عبّاس» نیز در این مورد همین

دیـدگاه را بر گزیـده است. «ابن شـهاب» در این مـورد آورده است که: مسـلمانان پیشـین بیشـتر بر این راه و رسم عادلاـنه و انسـانی بودنـد، تـا دوره‌های بعـد از راه رسـید و از مردم کارهایی پدیـدار شـد که زمامـداران را به تهمت زدن به آنان برانگیخت و آن گاه گواهی افرادی که مورد اتهام حکومت قرار می‌گرفتنـد ترک شـد و نیز گواهی به سود آنان از سوی بیـدادگران ممنوع گردید. ذکر این نکته لاـزم است که منظور از گواهی دادن انسـان به زیان خود، اقرار وی به سود طرف مقابل است که پـذیرفته است. اما گواهی دادن انسان به سود خود، به تنهایی پذیرفته نیست مگر این که دلایل و مدارک و گواهان، ادعای او را گواهی کنند. إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِمـا اگر کسانی که به سود و زیانشان گواهی داده می‌شود، ثروتمنـد باشـند و یا (صـفحه ۱۵۵) تهیـدست و بینوا و ناتوان، نباید هیچ یک از این موضوعات باعث شود که از گواهی عادلانه انحراف جوییم و از ادای گواهی صـحیح و خدا پسندانه و یا داوری و قضاوت عادلانه دوری گزینیم. بسیار دیده شده است که افرادی به خاطر ثروت و یا زورمداری کسی که گواهی به زیان اوست، از ادای گواهی خود داری نموده و حقیقت را کتمان می‌کنند و پاره‌ای نیز به خاطر تهیدستی و گرفتاری فردی، از گواهی به زیـان او چشم می‌پوشـند و بـدین‌سان آفت ترس از زر دار و زور دار و یـا دلسوزی کاذب و بیجا باعث خودداری از گواهی عادلانه می‌شود. به همین جهت است که آیه شـریفه از هر دو آفت هشـدار می‌دهـد و می‌فرمایـد: «فَاللَّهُ أَوْلی بِهِمـا». خـدا به یاری آن دو و نجاتشان از گرفتاری، از شـما سـزاوارتر است؛ بنا بر این، از ادای گواهی عادلانه به خاطر ثروت و قـدرت یک طرف و یا تهیدستی و بینوایی او، خودداری نکنیـد و ترس و دلسوزی بی‌مورد، شـما را از حق و عدالت منحرف نسازد؛ چرا که خداوند شـما را به این کار فرمان داده و خود می‌داند که شـرایط آن دو چگونه است. بر شـماست که مقررات او را رعایت کنید که او به مصالح و منافع واقعی شمـا و جـامعه بشـری از همگـان دانـاتر است. فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا پس بنـابراین از پی هوای دل نرویـد و در ادای شـهادت، غرض‌هـا و مرض‌هـا و دوستی‌ها و دشـمنی‌ها را دخالت ندهیـد و یا از ادای گواهی به خاطر دلسوزی بی‌مورد سر باز نزنیـد و تمایل قلبی به یـک طرف و یـا پیونـد خویشاونـدی و دیگر آفت‌های حقگویی و دادگری، شـما را به بیـداد و گواهی ناروا سوق ندهـد که عـدالت را فدای مصـلحت شخصـی یا گروهی و یا پیوندها و وسوسه‌ها نمایید. «فَرّاء» در مورد این فراز از آیه می‌گوید: این جمله به سان این است که بگوییم: از هوای دل پیروی مکن تا خدایت خشـنود گردد. پاره‌ای نیز واژه «أَنْ تَعْدِلُوا» را به مفهوم انحراف دانسته و از عـدول از راه عادلانه و درست گرفته‌اند که در این صورت معنای آیه اینگونه است: پس از هوای دل پیروی مکن که در نتیجه، از حق و عدالت به انحراف کشـیده خواهی شد. (صـفحه ۱۵۶) وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کـانَ بِمـا تَعْمَلُونَ خَبیراً و اگر از ادای گواهی درست به انحراف گراییـد و یا روی گردانیـد، خـدا به آنچه انجام می‌دهیـد آگاه است و می‌داند که به ادای گواهی عادلانه قیـام کرده‌ایـد و یا با تحریف حقایق و کتمان واقعیات و یا روی برتافتن از ادای گواهی به بیراهه گام سپرده‌ایـد. در مورد تفسـیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آننـد که منظور این است که: اگر از ادای شـهادت خودداری کنید ...۲ اما گروهی دیگر می‌گویند: روی سـخن با زمامداران است و می‌فرماید: شما ای زمامداران و قاضیان! اگر از قضاوت و داوری عادلانه خودداری کنیـد و به سود یکی بدون دلیل انحراف جویید خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۳ برخی نیز بر این باورند که منظور آیه شـریفه این است که: اگر گواهی درست رابه نـادرست تبـدیل کنیـد و حقایق را تحریف نماییـد و آن را کتمان دارید خدا آگاه است...

پیام آیه

پیـام آیه شـریفه روشن و انسانسـاز است و نشانگر این واقعیت است که: ۱ دعوت به ارزش‌هـا و کارهای پسـندیده و نهی از زشتی و گنـاه و بیـداد بر همگان لازم است. ۲ بر همگان واجب است که در همه میـدانها بر اساس عـدل و داد رفتار کننـد و از ستم و بیـداد دوری گزیننـد. از «ابن عبّاس» در مورد «وَ إِنْ تَلْوُوا» آورده‌اند که: اگر دو نفر در برابر داور و یا قاضـی قرار گیرند و او از یکی روی

برتابـد و به دیگری روی آورد، به گونه‌ای از حق و عـدالت انحراف جسـته است و این نمونه‌ای از مفهوم آیه شـریفه است. (صـفحه ۱۵۷)

۲۶. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)

اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً خداونـد در قرآن (این حکم را) بر شـما فرسـتاده که هنگامی که بشـنوید افرادی آیات خـدا را انکار و اسـتهزاء می‌نماینـد با آنها ننشـینید تا به سـخن دگری بپردازنـد، زیرا در این صورت شـما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند. (۱۴۰ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در سوره «انعـام» که از سوره‌هـای مکی قرآن است در آیه ۶۸ صـریحا به پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتور داده شده است که «اگر مشاهـده کنی کسـانی نسبت به آیات قرآن اسـتهزاء می کننـد و سـخنان ناروا می گوینـد، از آن‌ها اعراض کن» ، مسلّم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیـان شـده و فلسـفه آن هم کاملاًـ روشن است، زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شـکل منفی در برابر اینگونه کارهاست. آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسـلامی را تأکیـد می کنـد و به مسـلمانان هشـدار می‌دهـد که: «در قرآن به شـما قبلاً دسـتور داده شده که هنگـامی بشـنوید افرادی نسـبت به آیات قرآن کفر می‌ورزنـد و اسـتهزاء می کننـد با آنها ننشـینید تا از این کار صـرف نظر کرده، به مسائل دیگری بپردازنـد». سـپس نتیجه این کار را چنین بیان می کنـد که «اگر شـما در اینگونه مجالس شـرکت کردیـد هماننـد آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است» (إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ). باز برای تأکید این مطلب اضافه می کند شرکت در اینگونه جلسات نشـانه روح نفاق است «و خداونـد منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کنـد» (إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً). از این آیه چنـد نکته اسـتفاده می‌شود: ۱ شـرکت در اینگونه «جلسات گناه» به منزله شـرکت در «گناه» است، اگرچه شـرکت کننـده ساکت باشـد، زیرا اینگونه سـکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای (صـفحه ۱۵۸) عملی است. ۲ نهی از منکر اگر به صـورت «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لااقل باید به صورت «منفی» انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود. ۳ کسانی که با سـکوت خود و شـرکت در اینگونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می کننـد مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند. ۴ نشست و برخـاست بـا کـافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکننـد و خطر دیگری نداشـته باشـد مانعی نـدارد، زیرا جمله «حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ» این کـار را مباح شـمرده است. ۵ مجـامله بـا اینگونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسـلمان واقعی هرگز نمی‌توانـد در مجلسـی شـرکت کنـد که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می‌شود و اعتراض ننماید، یا لااقلّ عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشـکار نسازد. (۱) ***** ۱- یکی از مصادیق بارز «مجالس گناه» ، آن دسـته از جلسات خـانوادگی است که در آن احکـام الهی رعـایت نشـده و اختلاـط نـامحرم به بهانه قوم و خویش بودن امری عادی تلقی می گردد یا غیبت و استهزاء دیگران نقل مجلس و موجب گرمی آن می گردد. (مؤلّف) (صفحه ۱۵۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در داسـتان نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد منافقان و گروهی از دانشوران یهود فرود آمد؛ چرا که برخی از نفاق پیشگان نزد دانشمندان یهود می‌رفتند و در محفل آنان نشستند، در حالی که در آن جا آیات قرآن به باد تمسخر گرفته شد؛ به همین دلیل بود که خدا با فرو فرسـتادن این آیه شـریفه، هم از زشـتکاری آنان خبر داد و هم از این شیوه پست نهی فرمود. در این آیه شـریفه قرآن مؤمنین را از نشـست و برخاست و معاشـرت با هشـدار داده و می‌فرماید: وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فى حَديثٍ غَيْرِهِ و خدا این حکم را در قرآن بر شـما فرو فرسـتاد که هرگاه شـنیدید که شـرک‌گرایان و منافقان به آیات خـدا کفر می‌ورزنـد و آنها را به باد تمسـخر می‌گیرند، شـما با آنان و در محفل آنـان ننشـینید تا دست از شـقاوت خود برداشـته و به سـخن دیگری بپردازنـد. نظیر این دسـتور در این آیه شـریفه نیز آمـده است که می‌فرمایـد: «وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فى آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فى حَديثٍ غَيْرِهِ». (... ۱) و هنگامی که دیدی کسانی به انگیزه تمسخر و زیر سؤال بردن قرآن، در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا به گفتاری غیر از آن بپردازند ... ۱. سوره اَنْعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۰)

رهنمود آیه شریفه

از آیه شـریفه این نکته دریـافت می‌گردد که نشـست و برخـاست و دوستی بـا کفرگرایـان، هنگامی که به آیات خـدا کفر ورزنـد و مقررات الهی را مسـخره نماینـد، کاری نارواست؛ اما آن گاه که بر ضـدّ عقیـده و ایمان توحیدگرایان دست به شـرارتی نزنند مانعی نـدارد؛ ولی از «حَسَن» روایت شـده است که این اجازه نیز به وسیله این آیه شـریفه نسخ شده است که می‌فرماید ...: «فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ». (۱) و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با کفرگرایان همنشین شدی، پس از توجه و به خود آمدن، دیگر با گروه سـتمکار نشـست و برخاست مکن. إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ هرگاه پس از این هشدار باز هم با آنان نشست و برخاست نمایید و آنـان آیـات خـدا را به بـاد تمسـخر گیرنـد، در آن صورت شـما نیز به سـان آنان هستیـد، چرا که با وجود توانایی بر هشـدار آنان و جلوگیری از شـرارتشان به شقاوت آنان رضایت می‌دهید؛ و رضایت بر کفر و شرک نیز خود نوعی کفر محسوب می‌گردد. سکوت در مقابل شـرارت زشت کرداران شرکت در گناه آن هاست. ۱ آیه مبارکه این پیام را می‌دهـد که هر انسان خردمنـد و با ایمانی در صورت توان بایـد با شـرارت کفرگرایان و گناه و زشتی زشت‌کرداران و گناهکاران اعلان مخالفت کنـد؛ و اگر چنین نکند و تن به سکوت سـپارد و در حضور او گناه شود، او نیز گناهکار است. ۲ و نیز این پیام را طنین‌افکن می‌سازد که نشـست و برخاست با مردم بـدکار و بدعتگـذار از هر کیش و مـذهبی باشـند، حرام است. این مطلب را انبوهی از مفسـرین به صـراحت آوردهانـد و «عبـدالله بن مسـعود» و «ابراهیم» و «ابو وابِل» نیز بر همین عقیـده بودنـد. «ابراهیم» در این مورد می‌گویـد: اگر انسان در مجلس و محفلی از آیات خدا و ۱. سوره اَنْعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۱) مقررات الهی سخن گوید و حاضران او را به باد تمسخر گیرند و حق‌ستیزی نمایند، خدا از آنان خشمگین می‌گردد. و نیز «عُمَر بن عبد العزیز» با الهام از همین آیه شریفه، مرد روزه‌داری را که با عنصر باده‌گساری همنشین شـده بود تازیانه زد. «عَیّاشـی» از حضـرت رضا علیه‌السـلام در تفسـیر آیه مبارکه آورده است که: «اذا سَمِعْتَ الرَّجُلَ يَجْحَدُ الْحَقَّ وَ يُكَذِّبُ بِهِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ». (۱) هرگاه شـنیدی که عنصر تبهکاری حق را انکار و آیات خدا را تکذیب می‌کند، از آن مجلس برخیز و بیرون برو! از «ابن عبّاس» آورده‌انـد که خـدا در این آیه مبارکه، مردم را به اتحاد و همـدلی و همبسـتگی فرا می‌خوانـد و از تفرقه و جدایی و گسستن پیوندها و کارهای تفرقه‌انگیز و سخنان اختلاف افکن نهی می‌کند. «ابو علی» می‌گوید: اگر انسان در چنین محافل گناهی حضور نداشـته باشد، اما به گونه‌ای صدای آنان را بشـنود حرام نیست؛ چرا که حرمت در نشسـتن با آنان و نهی ننمودن آنان

است. إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً خدا، در روز رستاخیز کفرگرایان و منافقان را یکسره در آتش شعله‌ور دوزخ گرد می‌آورد و کیفرشان می‌کند؛ همانگونه که آنان در دنیا بر شرارت و شقاوت بر ضد ایمان آوردگان دست اتحاد دادند و برای دشمنی با ایمان آوردگان، یار و یاور یکدیگر شدند. ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹. (صفحه ۱۶۲)

۲۷. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)

اشاره

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كانَ لِلْكافِرِينَ نَصِيبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً- منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنایم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهیم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلّطی قرار نداده است. (۱۴۱ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِسْتَحْوَذَ» در اصل از ماده «حَوْذ» به معنی قسمت عقب رانها است و چون به هنگامی که ساربان می‌خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می‌زند تا به سرعت حرکت کند کلمه «اِسْتِحْواذ» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلّط و استیلا- آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است. این آیه و دو آیه بعد شش ویژگی از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند. ۱ منافقین با فرصت طلبی مخصوص خود می‌خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتّی در غنایم آنان شرکت جویند و منّتی هم بر آنها بگذارند و در صورت پیروزی کفّار خوشحالند و با مصمّم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدّمات این پیروزی را فراهم می‌سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می‌گذرانند. ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می‌کند و می‌گوید: بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالا- می‌رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می‌شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می‌کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ) و برای این که (صفحه ۱۶۳) مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می‌کند: «هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلّط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» (وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً-). آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد باایمان است و یا پیروزی‌های «نظامی» و مانند آن را شامل می‌شود؟ از آن جا که کلمه «سَبِیل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسؤولیّت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلّی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتّحاد و اخوّت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم دارند که اسلام آن را از لحظه تولّد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است. جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلّط کفّار بر مؤمنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیّتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر

نمی‌رسـد. قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسـلمانان به عنوان «فتـح» بیان شـده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «نصـیب» شـده است اشـاره به این که اگر پیروزی‌هـایی نصـیب آنـان گردد محـدود و موقّت و ناپایـدار است و فتـح و پیروزی نهـایی بـا افراد باایمان می‌باشد. (صفحه ۱۶۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَرَبُّص»: انتظار. «اِسْتِحْواذ»: به مفهوم سوق دادن به همراه چیرگی و غلبه آمده است.

پاره‌ای از خصلت‌های نکوهیده منافقان

در این آیه شـریفه نیز خدا به ترسیم برخی خصلت‌های زشت منافقان و کفرگرایان پرداخته و می‌فرماید: اَلَّذینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ منافقان همـان کسـانی هسـتند که هماره به زیان شـما انتظار می‌کشـند و مراقب تحولات هسـتند؛ چرا که آنان می‌گفتنـد: پیامبر و یارانش به زودی نابود می‌گردنـد و ما از طرف آنان آسوده‌خاطر می‌گردیم و کیش شـرک و بت‌پرستی چیره می‌گردد. فَإِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ پس اگر از سوی خـدا، پیروزی و پیشـرفتی به شـما برسد، می‌گویند: مگر ما در کارزارِ با دشـمنان به همراه شما و یار و یاور شما نبودیم؟! بنابراین، بهره ما را نیز باید از دستاوردها در نظر بگیرید و سهم ما را هم از غنایم بپردازید؛ چرا که در میـدان پیکار همسـنگر و همراه شـما بودیم. وَ إِنْ کانَ لِلْکافِرِینَ نَصِـیبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ و اگر بهره‌ای نصیب کفرگرایان و بیداد پیشگان گردد و آنان بر ایمان آوردگان چیره شوند، به آنان می‌گویند: آیا ما شما را از راه دوستی به مبارزه با ایمان آوردگان دلگرم نساختیم و از نظر روانی شما را تقویت نکردیم و زمینه و اسباب پیروزیتان را فراهم نکردیم؟ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و آیا شما را از ورود به صفوف ایمان آوردگان باز نداشتیم؟ و به باور برخی دیگر: آیا هماره به شما خاطرنشان نساختیم که ما با شما هستیم و شما را از خود می‌دانیم؟و آیا اسرار اردوگاه پیامبر و یارانش را به شـما نرسانـدیم و (صـفحه ۱۶۵) گزارش وضـعیت آنان را برایتان ننوشتیم؟ و سرانجام آیا ما نبودیم که وسیله پیروزیتان را فراهم ساختیم؟ بنابراین، اینک که به هدف رسیده‌اید، حقی را که ما بر شما داریم از یاد نبریـد؛ چرا که ما بودیم که شـما را در برابر صولت و اقتدار اردوگاه ایمان یاری و از شـما دفاع کردیم و به وسـیله شـما آنـان را به هر صورت ممکن کوبیـدیم و به جاسوسـی و شـایعه‌افکنی و جنگ روانی ادامه دادیم تا آنان را از نظر روانی تضـعیف و زمینـه پیروزی شـما را فراهـم آوردیـم. فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ در ایـن فراز، خـدای فرزانه از روز رسـتاخیز خبر می‌دهـد و می‌فرماید: خدا در روز رسـتاخیز میان شما داوری خواهد کرد. وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا در مورد این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور «ابن عبّاس» منظور این است که خدا یهود را بر ایمان آوردگان هرگز چیرگی نخواهد داد. ۲ و به باور گروهی منظور این است که خدای فرزانه، بر کفرگرایان نسبت به ایمان آوردگان راهی برای چیرگی منطق و اسـتدلال قرار نداده است. با این بیان ممکن است کفرگرایان از نظر زر و زور، گاه بر ایمان گرایان چیره شوند، اما از نظر دلیل و منطق هماره در برابر توحیـدگرایان شـکست خورده و سـر افکنده‌انـد. «ابو علی» می‌گوید: اگر آیه را به چیرگی ظاهری معنی کنیم هیچ مشـکلی پیش نخواهـد آمـد؛ زیرا این اشـکال و ایراد هنگـامی پیش خواهـد آمـد که غلبه و چیرگی کـافران را خواست خـدا بـدانیم. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه خدا به چنین کار زشتی خشنود می‌گردد و بر پیروزی باطل و بیداد رضایت می‌دهد؟ اما اگر خواست خـدا ندانیم هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد؛ و عکس آن موضوع یعنی غلبه ایمان آوردگان بر کفرگرایان را می‌توان به خـدا نسبت داد؛ چرا که چیرگی دانش و تقوا و توحیـد و عـدالت بر باطل و بیـداد خواست خداست. (صـفحه ۱۶۶) ۳ و پاره‌ای نیز

می گویند: منظور این است که خدا در سرای آخرت که سرای حقیقت خالص است و فریب و دجالگری در آن جا کارساز نیست، برای کفرگرایان نسبت به مؤمنان چیرگی قرار نداده است؛ چرا که این بیان به دنبال این فراز از آیه شریفه آمده است که از رستاخیز و داوری خدا میان دو گروه توحیدگرا و کفرگرا سخن می گوید و می‌فرماید: «فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ». با این بیان، منظور آیه این است که کفرگرایان و بیداد پیشگان ممکن است در دنیا به زور و شقاوت و کشتار و غارت و سانسور، چند روزی بر ایمان آوردگان چیره شوند، اما در روز رستاخیز دیگر راهی برای دجالگری آنان نیست. (صفحه ۱۶۷)

۲۸. آیه (احکام ارث برادران و خواهران)

اشاره

یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتیکُمْ فِی الْکَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله(خواهر و برادر)را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می‌برد و اگر (خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (شخص متوفّی) فرزند نداشته باشد و اگر دو خواهر (از متوفّی) باقی بماند دو ثلث اموال را می‌برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند(تمام اموال را میان خود تقسیم می کنند به این ترتیب که) برای هر مذکّر دو برابر سهم مؤنّث خواهد بود، خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است. (۱۷۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می کند و همانطور که در سوره نساء ذیل آیه ۱۲ گفتیم درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه ۱۲ و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری تنها» سخن می گوید. گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفّی مربوط می‌شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می‌برند که یک سوم است و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می‌برند که دو سوم است و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم (صفحه ۱۶۸) دور می‌زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می‌شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفّی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می‌شوند به علاوه روایاتی که از ائمّه اهلبیت: در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات می کند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلّق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می‌شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می‌پردازیم: قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است. لذا می‌فرماید: «از تو در این باره سؤال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می کند» (یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتیکُمْ فِی الْکَلالَةِ). سپس به چندین حکم اشاره می‌نماید: ۱ «هر گاه مردی از دنیا برود و

فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» (إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَكَ). ۲ «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر می‌رسد» (وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ). ۳ «اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می‌برند» (فَإِنْ كانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَكَ). ۴ «اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود» (وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ). در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است» (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ). ناگفته نماند که (صفحه ۱۶۹) آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجّه به این که طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«كَلالِه»: در مورد این واژه در تفسیر آیه ۱۲ از سوره مبارکه نساء بحث شده است. «اِسْتِفْتاء»: فتوا خواستن، نظر و دیدگاه فردی را پرسیدن.

شأن نزول

در مورد داستانِ فرود آیه مورد بحث، از جابِر بن عبد اللّه اَنصاری آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد من فرود آمد؛ چون من بیمار شدم و نُه خواهر داشتم. پیامبر به دیدار من آمد و با خواندن دعا و دمیدن آن بر چهره‌ام، مرا که در حال بیهوشی بودم به خود آورد. از آن حضرت در مورد خواهرانم پرسیدم: «آیا ۳۲ دارایی خویش را در مورد آنان وصیت بنمایم»؟ پیامبر پاسخ داد: «به آنان نیکی کن». پرسیدم: «آیا ۲۱ دارایی خویش را به آنان سفارش کنم»؟ فرمود: «در مورد آنان نیکی کن» و آن گاه از نزد من رفت و پس از اندک زمانی دگرباره بازگشت و فرمود: «جابِر! خدا شفایت دهد، خدا برایم پیام فرستاد که در مورد خواهرانت، ۳۲ از دارایی خویش را وصیت کنی». (۱) و نیز از «قَتادَه» آورده‌اند که: گروهی از یاران پیامبر در مورد «كَلالِه» در اندیشه بودند که خدا با فرود این آیه، حقّ مطلب را روشن ساخت. ۱ - آیه ۱۷۶. (صفحه ۱۷۰) و نیز «بَراء بن عازِب» می گوید: آخرین سوره‌ای که به طور کامل فرود آمد، سوره توبه بود و آخرین آیه‌ای که فرود آمد، آیه پایانی سوره مبارکه نساء و این مطلب را «بُخاری» و «مُسلِم» نیز آورده‌اند. و نیز «جابِر» می گوید: «این آیه شریفه در مدینه فرود آمد». و «ابن سیرین» بر آن است که: در سفری که یاران پیامبر به همراه بودند و سخن در این مورد پیش آمد، این آیه شریفه فرود آمد. یادآوری می گردد که این آیه مبارکه را، «آیه تابستانی» نیز خوانده‌اند؛ زیرا خدا در مورد «كَلالِه» دو آیه فرو فرستاد: یکی را در زمستان(۱) و دیگری را در تابستان که همین آیه مورد بحث است. (۲) از «عُمَر» آورده‌اند که گفت: از پیامبر گرامی در مورد «كَلالِه» پرسیدم، آن حضرت فرمود: «آیه «صَيْف» در این مورد تو را بسنده است». ۱ - سوره نساء، آیه ۱۲. ۲ - آیه ۱۷۲. (صفحه ۱۷۱)

۲۹. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان)

اشاره

یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَـهُٔ الْأَنْعامِ إِلاّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُریـدُ ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد به پیمانها و قراردادها وفا کنیـد، چهارپایان (و جنین چهارپایان) برای شـما حلال شـده است مگر آنچه برشـما خوانده می‌شود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم می‌کند. (۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُقُود» جمع «عقد» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می‌گویند، سپس از این معنی حسّی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «عقد» گفته می‌شود، منتها طبق تصـریح جمعی از فقها و مفسران، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمان‌هایی گفته می‌شود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان. «اَنْعام» جمع «نَعَم» به معنی شتر و گاو و گوسـفند است. «بَهیمَـهٔ» از ماده «بُهْمَـهٔ» در اصل به معنی سـنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشـکل باشد «مُبْهَم» گفته می‌شود و به تمام حیوانات که دارای نطق و سـخن نیسـتند، «بَهیمَهٔ» اطلاق می‌شود، زیرا صـدای آنها دارای اِبْهام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهارپایان به کار می‌برند و درندگان و پرندگان را شامـل نمی‌شود و از آن جـا که «جَنین» حیوانـات نیز دارای یـک نوع اِبْهام است «بَهیمَـهٔ» نیز نامیـده می‌شود. به طوری که از روایات اسـلامی و سـخنان مفسـران بزرگ اسـتفاده می‌شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره‌هایی) است که بر پیامبر صـلی الله علیه و آله نازل شده است، در تفسـیر عیاشـی از امام باقر نقل شده که حضـرت علیّ بن ابیطالب فرمود: «سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله نازل گردیـد» و این که در بعضـی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره به (صفحه ۱۷۲) همین موضوع است. این سـخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسـیر در ذیل آیه ۲۸۱ سوره بقره گفته‌ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر صـلی الله علیه و آله نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سـخن از سوره است و در آن جـا سـخن دربـاره یـک آیه بود. در این سوره، به خـاطر همین موقعیّت خاصّ، تأکیـد روی یک سلسله مفاهیم اسـلامی و آخرین برنامه‌های دینی و مسأله رهبری امّت و جانشـینی پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و شاید به همین جهت است که با مسأله لزوم وفا به عهـد و پیمان، شـروع شـده و در نخستین جمله می‌فرماید: «ای افراد باایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید» (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ). تا به این وسـیله افراد باایمان را ملزم به پیمان‌هایی که در گذشـته با خدا بسته‌اند و یا در این سوره به آن اشـاره شـده است بنمایـد، درست ماننـد این است که شـخص مسـافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکـان و پیروان خـود تـأکید می‌کند توصـیه‌ها و سـفارش‌های او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهایی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند و با توجه به این که «الْعُقُود» ، به اصـطلاح، «جمع مُحَلّی به الف و لام» است و مفیـد عموم می‌باشـد و جمله نیز کاملاًـ مطلق است، آیه فوق دلیـل بر وجوب وفـا به تمـام پیمان‌هـایی است که میـان افراد انسـان با یکـدیگر و یا افراد انسان با خـدا، به طور محکم بسـته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسـی و اقتصادی و تجاری و زناشویی و مانند آن را دربر می‌گیرد و یک مفهوم کاملاًـ وسـیع دارد که به تمـام جنبه‌هـای زنـدگی انسـان اعم از عقیـده و عمـل نـاظر است. از پیمان‌هـای فطری و توحیـدی گرفته تا پیمان‌هـایی که مردم بر سـر مسائل مختلف زنـدگی با هم می‌بندنـد. در تفسـیر «روح المعانی» از راغب چنین نقل شـده که «عقـد» با توجه به وضع طرفین، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده و گاهی در میان انسان و خودش و گاهی در میان او و سایر افراد

بشر بسته می‌شود (۱)(البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آن جا که خودش با خودش پیمان می‌بندد، خویشتن را به منزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می‌کند). به هر حال مفهوم آیه به قدری وسیع است که عهد و پیمان‌هایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان *****۱- «روح المعانی» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۷۳) می‌بندند نیز شامل می‌شود. مسأله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسأله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود. در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم: «فَاِنَّهُ لَیْسَ مِنْ فَرایِضِ اللّهِ شَیْءٌ النّاسُ اَشَدُّ عَلَیْهِ اِجْتِماعا مَعَ تَفَرُّقِ اَهْوائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرائِهِمْ مِنْ تَعْظیمِ الْوَفاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذلِکَ الْمُشْرِکُونَ فیما بَیْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمینَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَواقِبِ الْغَدْرِ: در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست به همین جهت بت‌پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند». (۱) و نیز از امیرمؤمنان علیّ نقل شده که فرمود: «اِنَّ اللّهَ لا یَقْبَلُ اِلاَّ الْعَمَلَ الصّالِحَ وَ لا یَقْبَلُ اللّهُ اِلاَّ الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ: خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی‌پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی‌کند». (۲) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ: آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد». (۳) و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیرمسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی: در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الاَمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ بِرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنَ کانا اَوْ فاجِرینَ: سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره *****۱- «نهج البلاغه» ، نامه‌های علی نامه ۵۳. ۲- «سفینة البحار» ، جلد ۲، صفحه ۲۹۴. ۳- «بحار» ، جلد ۱۶، صفحه ۱۴۴. (صفحه ۱۷۴) هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار». (۱) سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمان‌های الهی را شامل می‌شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات است و می‌فرماید: «چهارپایان (یا جنین آن ها) برای شما حلال شده است» (أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَـةُ الْأَنْعامِ). حلال بودن «بَهیمَه اَنْعام» یا به معنی حِلِّیَّت تمام چهارپایان است (به استثنای آن چه بعدا در آیه ذکر می‌شود) و یا به معنی حِلِّیَّت بچه‌هایی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هایی که خلقت آنها تمام شده و مو و پشم بر بدن آنها روییده است) و از آن جا که حِلِّیَّت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخّص بوده و ممکن است آیه اشاره به حِلِّیَّت جَنین‌های آنها باشد. ولی آن چه در معنی آیه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن اینگونه حیوانات را بیان می‌کند و هم «جَنین» آنها را و اگر حکم اینگونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدّمه‌ای برای استثنائات بعد تکرار شده است. از آن چه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلّی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این «اصل کُلّی» احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تأکید قرار می‌دهد، سپس به دنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره‌ای دیگر یکی از آنها محسوب می‌شود. سپس در ذیل آیه دو مورد را از حلال بودن گوشت چهارپایان استثناء کرده، می‌فرماید: «به استثنای گوشت‌هایی که تحریم آن به زودی برای شما بیان می‌شود» (إِلاَّـ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ) و به استثنای حال احرام برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال صید کردن حرام است (غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ). (۲) *****۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۲. ۲- از این آیه می‌توان اهمیت وفای

به قول و قرارهای والدین نسبت به فرزندان را که یکی از ارکان شکل‌گیری شخصیت اجتماعی آنها می‌باشد را برداشت نمود (مؤلّف). (صفحه ۱۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَوْفُوا»: وفا کنید؛ این واژه از ریشه «وَفَیَ» برگرفته شده و به باب «اِفعال» رفته است. «عُقُود»: این واژه جمع «عَقْد» است که در اصل به مفهومِ بستن است و در قراردادها و پیمان‌های سخت و استوار به کار می‌رود. تفاوت آن با «عَهْد» در این است که عَقْد میان دو طرف بسته می‌شود و در آن بستن و گره خوردن و استواری و اعتماد است، امّا در عَهْد ممکن است یک نفر باشد، برای نمونه: ممکن است کسی عهد کند که سیگار نکشد. با این بیان، هر عَهد و پیمانی، عَقْد نیست. «بَهیمَه»: به حیوان چهارپا گفته می‌شود. برخی به هر جاندار فاقد خردی «بَهیمَه» می‌گویند؛ چرا که به خاطرِ نداشتن قدرت تفکّر و اندیشه و شناخت، آفرینش برای او بی‌معنا و بی‌هدف و نامفهوم می‌نماید. «حُرُم»: جمع «حَرام» است و با اینکه مصدر است اما به معنای اسم فاعل آمده و به معنای کسی است که جامه احرام پوشیده است. «حَلال»: مُباح و روا، و کار و چیزی که انجام و انجام ندادن آنْ یکسان است.

به پیمان‌های خود وفا کنید

در آغاز سوره مبارکه مائده، خدای پرمهر روی سخن را به مردم با ایمان ساخته، برای بیان اهمیّت عهدها و بایستگی وفای به پیمانها و قراردادها می‌فرماید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به قراردادها و عهد و پیمان‌های خود وفا کنید. در تفسیر نخستین فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» ، منظور وفای به پیمان‌هایی است که مردم در عصر جاهلیت با هم داشتند، تا بر اساس آن پیمان‌های دفاعی مشترک، از حقوق خویش در برابر بیدادگران دفاع نمایند. ۲ و به باور «ابن عبّاس» ، منظور وفای به پیمان‌های خدا با بندگان است. بر این اساس، مردم باید به خدا ایمان آورند و به آنچه روا و ناروا دانسته است با (صفحه ۱۷۶) همه وجود گردن گذارند، و از مرزهای مقررات او نگذرند. این دیدگاه را این آیه شریفه نیز تأیید می‌کند که می‌فرماید: «اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ» (... ۱) همان تبهکارانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند ... ۳ گروهی بر این باورند که منظور، پیمان‌های مردم مسلمان با یکدیگر است که باید به آنها وفا نمایند و همه آنها را از پیمان زندگی مشترک گرفته تا قراردادهای تجاری و سیاسی و اجتماعی، محترم شمارند. ۴ و گروهی از جمله «ابو صالِح» می‌گویند: منظور این است که پیروان مذاهب پیشین، به عهدی که با خدا بسته‌اند که به آخرین پیام و آخرین پیام‌آور او ایمان آورند اینک به پیمان‌های خویش وفا کرده، به قرآن و آورنده‌اش ایمان بیاورند. به باور ما، دیدگاه «ابن عبّاس» از همه دیدگاه‌ها بهتر است؛ و منظور این است که هان ای ایمان‌آوردگان! به پیمان‌های خویش با دیگران که خدا وفا کردن به آنها را لازم می‌شمارد وفا کنید و به مقررات خدا آن گونه که شایسته و بایسته است احترام نموده، واجباتش را واجب شمارید و آنچه را تحریم فرموده است، حرام بدانید. با این بیان، این دیدگاه احترام به همه پیمان‌ها، جز پیمان ظالمانه را شامل می‌شود. در ادامه سخن، به مطلب دیگری پرداخته و می‌فرماید: اُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَةُ الْاَنْعامِ در مورد این فراز نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «رَبیع» ، منظور این است که گاو و گوسفند و شتر بر شما رواست؛ و «بَهیمَه» به مفهوم چهارپایان است. ۲ و به باور برخی دیگر از جمله «ابن عبّاس» ، منظور جِنین است که در شکم حیوان است؛ و هرگاه آن جِنین، مو بر پیکرش روییده باشد، با ذِبح شرعی مادرش گرچه خود مرده بیرون آورده شود بر شما حلال است. ذکر این نکته لازم است که این بیان، در روایتی از دو امام نور حضرت باقر

و ۱ - سوره بقره، آیه ۲۷. (صفحه ۱۷۷) صادق علیهم‌السلام که درود خدا نثارشان باد نیز آمده است. ۳ و پاره‌ای بر آنند که منظور از «بَهیمَةُ الْأَنْعامِ» ، حیوانات وحشی نظیر آهو، گاو و خر وحشی است. إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ برای شما گوشت چهارپایان، جز آنچه از این پس بر شما خوانده می‌شود، روا و حلال شناخته شده است و به باور گروهی، منظور از آنچه خوانده می‌شود، آیات دیگری است که در این مورد فرود آمد؛ از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید: حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ (... ۱) گوشت مردار و خون و ...بر شما تحریم گردیده است. غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ اگر واژه «غَیْر» را حالِ از ضمیر «اَوْفُوا» بگیریم، منظور این است که به پیمان‌های خود وفا کنید در حالی که نباید شکار را در حال اِحرام، حلال بشمارید؛ و اگر حال از «لَکُمْ» بگیریم، منظور این است که: چهارپایان بر شما حلال شده است در حالی که در حال اِحرام، شکار را حلال نشمارید؛ و اگر حال از «عَلَیْکُم» بگیریم، منظور این است که: همه چهارپایان، جز آنهایی که در آینده بر شما بیان می‌شود، بر شما حلال هستند، امّا در حال احرام نباید آنها را شکار کنید. إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ بی‌گمان، خدا در میان بندگانش هر چه بخواهد و شایسته بداند فرمان می‌دهد، و بر اساس آن چیزهایی را روا و چیزهایی را ناروا می‌شمارد و مقرراتی را واجب می‌سازد. بنابراین، به فرمان خدا عمل کنید و از فرمانبرداری او سر باز نزنید.

ویژگی‌های ارزشمند وفا و وفاداری

ویژگی «وفا» و وفاداری، از انسانی‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های اخلاقی، و نشانگر پاکی و پاکیزگی درون، شایستگی سرشت، سلامتی طبیعت و ایمان راستین به ۱ - سوره مائده، آیه ۳. ۲ - مترجم. (صفحه ۱۷۸) آفریدگار ارزش‌ها و والایی‌هاست، و وفای به عهدها و رعایت پیمانها و پای‌بندی به قراردادهای گوناگون، از این اصل ارزشمند انسانی سرچشمه می‌گیرد؛ همچنان که بی‌وفایی و عهد شکنی، پایمال ساختن پیمان‌ها، زیر پا نهادن وعده‌ها و قراردادها، نشانگر پلیدی درون و برون و فقدان ایمان و سلامت اخلاق فرد و خانواده و جامعه است. قرآن به اصل حیاتی وفا و پای‌بندی به پیمانها بسیار بها می‌دهد؛ چرا که هیچ خانواده و تمدنی، بدون این سرمایه معنوی هنگفت و عظیم، نه سر و سامان واقعی می‌یابد و نه به تعالی و معنویت و عدالت و آزادی پر می‌کشد. این اصلِ شرافتمندانه وفا و پایمردی به قراردادهاست که رشته گسست ناپذیر اعتماد ملّی و اطمینان خانوادگی و بین‌المللی است، و بدون آن چگونه می‌توان سرمایه عظیم اعتماد را برقرار ساخت؟ یا با عدم حضور آن در جامعه و خانواده بزرگ بشری، چگونه انسانها روی سعادت خواهند دید؟ آری، اسلام دین وفاست و قرآن به همگان سفارش می‌کند که به عهدها و قراردادها و پیمان‌های خویش با خدا، با بندگان خدا و با خویشتن وفا کنند، و هرگز تن به نکبت عهدشکنی و بی‌وفایی نسپارند، گرچه گاه، بهای سنگینی را برای وفا و پایمردی خویش بپردازند و منافع زودگذر و بسیاری را به ظاهر از دست بدهند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: «لا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ». آن فرد و جامعه و حکومت و تمدّنی که به عهد و پیمان خویش وفادار نباشد، دین ندارد. امیر مؤمنان علیه‌السلام در این مورد فرمود: «اِنَّ اللّهَ لاـ یَقْبَلُ اِلاَّ الْعَمَلَ الصّالِحَ وَ لا یَقْبَلُ اللّهُ اِلاَّ الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ والعُهُودِ». (۱) آفریدگار هستی، از بندگان خویش جز کارهای شایسته را نمی‌پذیرد و پاداش نمی‌دهد، نیز جز وفاداری و عمل به پیمانها را نمی‌پذیرد؛ چرا که بدانها سفارش کرده است. ۱ - سَفینةُ البِحار، ج ۲، ص ۲۹۴. (صفحه ۱۷۹) و از ششمین امام نور است که فرمود: «ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الْاَمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ و الوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ و الْفاجِرِ و بَرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ». (۱) سه اصل اساسی است که خدا آنها را بر همگان واجب ساخته است که در مورد فرد با ایمان و شرک گرا، و شایسته کردار و گناهکار رعایت شود: ۱ امانت و امانتداری ۲ وفا و پای‌بندی به پیمان‌ها ۳ نیکی در حقّ پدر و مادر ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۲. (صفحه ۱۸۰)

۳۰. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری)

اشاره

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ داستان دو فرزند آدم را به حقّ بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم‌کشت (برادر دیگر) گفت: (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. (۲۷ / مائده) لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَني ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. (۲۸ / مائده) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. (۲۹ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَبُوآء» از ماده «بَوْأ» به معنی بازگشت است. ذکر کلمه «بِالْحَقّ» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «عهد قدیم» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است، اما آن چه در قرآن آمده عین واقعیّتی است که روی داده است، شک نیست که منظور از کلمه «آدم» در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسل‌های کنونی است و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن مردمی به نام «آدم» از قبیله بنی اسرائیل بوده بی‌اساس است، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه‌ای ذکر شود، اما آیه «مِنْ اَجْلِ ذلِكَ» ... که تفسیر آن به زودی خواهد آمد، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنان که خواهیم گفت. سپس به شرح داستان می‌پردازد و می‌گوید: (صفحه ۱۸۱) «در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد» (إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ) و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید به قتل کند و «سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت» (قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجّه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزکاری همراه نبوده است و «خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آن چه در روایات اسلامی آمده است نام یکی «هابیل» و دیگری «قابیل» بود، اما در سِفْر تَكْوين تورات باب چهار نام یکی «قائن» و دیگری «هابیل» ذکر شده و به طوری که مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» می‌گوید: «در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی «هابیل» یا «هابِل» یا «هابِن» بوده و نام دیگری «قابیل» یا «قابین» یا «قابِل» یا «قابِن» و یا «قَبَن» بوده است و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام «قابیل» بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمّی نیست». ولی شگفت آور این که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن به جای «قائن» ، «قابیل» گفته است؟ در حالی که اولاً، اینگونه اختلاف در لغت و حتّی در ذکر نام‌ها فراوان است مثلاً- تورات «ابراهیم» را «ابراهام» و قرآن او را «ابراهیم» نامیده و ثانیا اساسا اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است. (۱) می‌دانیم که «قربان» به معنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می‌شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آن چه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است «هابیل» چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فرآورده‌های آن را برای این

کار انتخاب نمود و «قابیل» ***** ۱- علامه فقید شیخ محمد جواد بلاغی رساله‌ای در این زمینه به نام «اَلْاَکاذیبُ الْاَعاجیب» (دروغ‌های شگفت‌انگیز) نوشته است که در آن دروغ‌هایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده. این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است. (صفحه ۱۸۲) که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد. در این که فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم که آن دو فرآورده‌های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه‌ای به نشانه قبولی به فرآورده هابیل خورد و آن را سوزاند امّا دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است. اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی و ردّ عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علّت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریک‌دل و حسود و لجوج بود و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می‌کند به خوبی روشنگر چگونگی روحیّه آنها است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسأله حسد بوده و این موضوع ما را به اهمیّت این رذیله اخلاقی و اثر فوق‌العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قُرْبان»: این واژه مصدر و از ریشه «قُرْب» گرفته شده است؛ به سان «فُرْقان» که از «فَرْق» گرفته شده و یا همانند «شُکْران» و «کُفْران» که از «شُکْر» و «کُفْر» آمده‌اند، و به معنای تقرّب جستن به خدا و نزدیک شدن به بارگاه او با انجام کارهای شایسته است.

حق حیات و زندگی انسان

روی سخن در آیه مبارکه با پیامبر خداست و می‌فرماید: وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً هان، ای پیامبر! سرگذشت دو پسر آدم را به راستی و بر اساس حق برای مردم بازگو نما؛ هنگامی که هر یک از آن دو تن کاری انجام دادند و هر کدام، یک قربانی به بارگاه خدا هدیه کردند تا به وسیله آن کار شایسته و آن قربانی، به خدا تقرب جویند. (صفحه ۱۸۳) از دیدگاه همه مفسّران، منظور از فرزندان آدم هابیل و قابیل می‌باشند؛ امّا برخی بر آنند که منظور، دو تن از فرزندان اسرائیل‌اند. فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاخَرِ پس قربانی و یا کار شایسته یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. در این مورد آورده‌اند که نشانه پذیرفته شدن این بود که آتشی شعله‌ور پدیدار می‌شد، و قربانی پذیرفته شده را فرا می‌گرفت، و آن را که پذیرفته نشده بود، رها می‌ساخت؛ و برخی نیز بر آنند که پذیرفته شده را رها می‌ساخت و پذیرفته نشده را می‌سوزانید؛ امّا به باور ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقین آن کسی که قربانی‌اش پذیرفته نشده بود، به دیگری گفت: «بی‌گمان تو را خواهم کشت». پرسید: «چرا؟» پاسخ داد: «به این خاطر که کار تو پذیرفته شد، امّا از من پذیرفته نشد». او گفت: «گناه من چیست؟ خدا کار شایسته را تنها از پروا پیشگان می‌پذیرد؛ از کسانی که با نیّتِ خداپسندانه و هدف و شیوه خداپسندانه کار شایسته انجام دهند و از گناه و زشتی بپرهیزند». گرچه در آیه شریفه تصریح نشده است که از چه چیز و چه کاری پروا شود، و واژه «تقوا» قیدی نخورده، امّا موضوع روشن است؛ چرا که زیبنده‌ترین چیزی که باید از آن پروا گردد، گناه و نافرمانی خداست. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که خدا قربانی را از انسانهای پاکدل می‌پذیرد و نه آلودگان، و تو از آن جایی که در دل پاک‌اندیش نیستی، قربانی‌ات پذیرفته نشد.

برداشت نادرست

برخی به این آیه استدلال کرده‌اند که گویی اطاعت و فرمانبرداری انسانِ نافرمان و گناهکار پذیرفته نیست، و اگر کار شایسته‌ای انجام دهد، دیگر نه کیفر ترک آن را ندارد و نه فراتر از آن که در خور پاداش گردد؛ امّا به باور ما، این برداشت از آیه شریفه (صفحه ۱۸۴) نادرست است؛ چرا که آنچه از اسلام دریافت می‌گردد، این است که هر کس با نیّت و انگیزه‌ای خدایی و برای تقرّب به او کاری انجام دهد، در خور پاداش می‌گردد و نه با انگیزه و هدفی دیگر. با این بیان، اگر گناهکاری عمل شایسته را تنها برای خدا انجام دهد، چرا در خور آن کار نگردد؟

شرط پذیرفته شدن کارها

گروهی از مفسّران در این مورد آورده‌اند که: همسر حضرت آدم هر بار پسری و دختری به دنیا آورد که مرتبه نخست، «قابیل» و خواهرش دیده به جهان گشودند، و مرتبه دوّم «هابیل» و همزادش که خواهر او بود. هنگامی که هر چهار تن به اوج جوانی رسیدند، فرمان رسید که قابیل با همزاد برادرش «هابیل» ازدواج کند، و او نیز با همزاد و خواهر «قابیل» ؛ امّا «قابیل» نپذیرفت؛ چرا که بر این باور بود که خواهر و همزاد خودش بسیار زیبا و همزاد برادرش زشت است و خدا این فرمان را نداده، بلکه این برنامه، ساخته اندیشه و اراده اصلاح طلبانه و خیرخواهانه پدرش آدم است. به همین جهت آدم به آن دو دستور داد هر کدام یک قربانی شایسته به بارگاه خدا ببرند تا شایستگی و یا نادرستی آنان روشن شود، و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند. «هابیل» که گوسفندان بسیاری داشت، بامداد روز موعود بهترین گوسفند خود را برگزید، و با قلبی آکنده از ایمان و اخلاص به بارگاه دوست تقدیم داشت؛ امّا «قابیل» که مزرعه‌ای گسترده داشت، بخشی از دانه‌های وامانده و غیر مرغوب را برای قربانی و هدیه انتخاب کرد، و هر کدام قربانی خود را در جایگاه آن قرار دادند و در انتظار نشستند. درست در این هنگام بود که آتشی فرود آمد و در دم، قربانی «هابیل» را فرا گرفت و سوزانید و به قربانی «قابیل» نزدیک نشد. «قابیل» به جای اصلاح خویشتن، با گستاخی بسیار نعره کشید که: «اینک که چنین است تو را خواهم کشت و اجازه نخواهم داد که با خواهر زیباروی من پیمان زندگی ببندی». (صفحه ۱۸۵) «هابیل» آرام و شکیبا پاسخ داد: «گناه من چیست؟ این خداست که قربانی و اطاعت پرواپیشگان را می‌پذیرد، تو هم بیا و پروای خدا پیشه ساز». در این شرایط بود که «قابیل» ، دیوانه‌وار سنگی از زمین برداشت و با کوبیدن آن بر سر برادرش، او را نقش زمین ساخت. و نیز آورده‌اند که دلیل پذیرفته شدن قربانی «هابیل» و پذیرفته نشدن قربانی «قابیل» آن بود که وی پاکدل و درست‌اندیش نبود، و بی‌ارزش‌ترین بخش از دارایی خویش را به عنوان قربانی آورده بود، در حالی که برادرش، هم بهترین ثروت خویش را برای قربانی برگزیده بود، و هم پروای خدا پیشه ساخته و به داوری خدا خشنود بود. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که بدان دلیل قربانیِ پذیرفته شده را آتش فرا گرفت و سوزانید که در آن جا، بینوا و نیازمندی نبود تا از آن بهره‌ور گردد. «بَسْط»: گشودن، گستردن و دراز کردن. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت، منطق انسانی و خداپسندانه «هابیل» را در برابر گستاخی و تهدید برادرش ترسیم می‌کند که: لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ اگر تو برای کشتن من دست به سوی من بگشایی، من دست خویش به آهنگ کشتن تو به سویت دراز نخواهم کرد. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور مفسّران، در آن روزگاران، کشتن مهاجم و متجاوز به عنوان دفاع از حقّ حیات نیز روا نبود؛ بلکه افراد موظّف به اندرزگویی و شکیبایی بودند و خدا انتقام ستمدیدگان را می‌گرفت. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، معنای آیه شریفه این است که: اگر تو از راه ستم و بیداد بخواهی مرا بکشی، من از این راه تو را نخواهم کشت. به باور این گروه، «قابیل» برادرش را به طور ناگهانی و هنگامی که او در خواب بود مورد حمله قرار داد و با سنگی که بر سر او زد، وی را از پای درآورد. ۳ مرحوم «سیّد مُرتَضی» در این مورد آورده است

که: این دو دیدگاه با ظاهر (صفحه ۱۸۶) آیه مبارکه هماهنگی ندارد؛ چرا که قرآن منطق «هابیل» را ترسیم می‌کند که گفت: اگر برادرش بخواهد حقّ حیات او را پایمال سازد، وی به کشتن او بر نخواهد خاست و آهنگِ کشتن او نخواهد کرد؛ چرا که قصد کشتن نیز گناه است؛ و کسی که برای دفاع از خویشتن و با رعایت همه مقررات ناگزیر به کشتن متجاوز می‌گردد، قصد کشتن او را ندارد. او تنها از خود برای حفظ جانش دفاع می‌کند، و ناخواسته گاه کار به کشتن مهاجم می‌انجامد. بنابراین «هابیل» می‌گوید: اگر تو در حقّ من ستم کنی، من در حقّ تو ستم روا نخواهم داشت. إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمینَ من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم و دست تجاوز به سوی تو نخواهم گشود. «تَبُوءَ»: باز گردی. در ترسیم ادامه این سرگذشت می‌افزاید: من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا بازگردی، و همه گناهان را به دوش خود بکشی. امّا به باور برخی، منظور این است که می‌خواهم تو گناه کشتنِ من و کشتن همه کسانی که در آینده کشته خواهند شد، همه را تو به گردن بگیری؛ چرا که تو این شیوه بیداد گرانه را پی می‌نهی و تو بنیانگذار ترور و شقاوت و خشونت می‌گردی. منظور از به دوش گرفتن بار گناه، پذیرش کیفر آن است؛ چرا که کسی نمی‌تواند برای دیگری نیّت گناه کند و گناه به حساب او نوشته شود، امّا می‌تواند کیفر دیگری را به خاطر ارتکاب گناهش اراده نماید.

چگونه؟

«هابیل» به برادرش گفت: اگر مرا بکشی گناه پایمال نمودن حقّ حیات مرا به دوش خواهی کشید و کیفر آن را خواهی دید. اینک جای این پرسش است که چگونه می‌توان بار گناهی را که انجام نشده است به دوش کشید و کیفر آن را پذیرفت؟

پاسخ

(صفحه ۱۸۷) در آیه شریفه پذیرش کیفر و به دوش کشیدن بار گناه، در گرو انجام آن است. به عبارت دیگر، هنگامی که «هابیل» احساس کرد که برادرش به طور جدّی در اندیشه کشتن اوست، به او هشدار داد که اگر دست ستم و تجاوز به سوی من دراز کنی و زندگی مرا به خطر افکنی، در برابر این جنایت کیفر خواهی شد. این هشدار و گفتار چه مانعی دارد؟ (صفحه ۱۸۸)

۳۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ ...

آیه

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ»

ترجمه

نفس سرکش تدریجا او را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشت واز زیانکاران شد. (۳۰/مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به این که «طَوْع» در اصل به معنی رام شدن چیزی است، از این جمله چنین استفاده می‌شود که بعد از قبولی عمل «هابیل» ، طوفانی در دل «قابیل» به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید و او را به انتقامجویی دعوت می‌کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می‌داشت، ولی

سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت. جمله «طَوَّعَت» در عین کوتاهی اشاره‌ای پرمعنی به همه اینها است، زیرا می‌دانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی‌گیرد، بلکه به طور تدریجی و پس از کشمکش‌هایی صورت می‌گیرد. سپس می‌گوید: «و بر اثر این عمل زیانکار شد» (فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ). چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید. بعضی از کلمه «اَصْبَحَ» خواسته‌اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیه ۱۰۳ آل عمران «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً: به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید». به طوری که از بعضی از روایات اسلامی که از امام صادق نقل شده استفاده می‌شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی‌دانست چه کند؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند و در این انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می‌افکند تا به آن حمله ور شوند. (۱) (صفحه ۱۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«طَوَّعَتْ»: فعل ماضی از باب تَفعیل و به مفهوم «رغبت نشان داد» آمده است، امّا در آیه شریفه مُتَعَدّی شده است؛ چرا که اَفعال، برخی به فاعِل هم متعدی می‌شوند و معنای آن این است که: پس نفس سرکش او، وی را به کشتن برادرش ترغیب کرد. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ در تفسیر این جمله نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی، منظور این است که نفس سرکش او کشتن برادرش را در نظرش آراست. ۲ امّا به باور برخی دیگر، نفس سرکش او، وی را در ریختن خون برادر یاری کرد. بنابراین دیدگاه، حرف جرّ، حذف و مجرور منصوب شده است؛ و در اصل اینگونه بوده است: «عَلی قَتْلِ اَخیهِ». فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ و وی را کشت و آن گاه از زیانکاران گردید. «مُجاهِد» می گوید: قاتل آماده کشتن برادرش شده بود، امّا نمی‌دانست چگونه او را از پای درآورد. درست در اوج حیرت بود که شیطان به صورت مرغی پدیدار شد و پرنده‌ای را آورد و سرش را در میان دو سنگ قرار داد و کوبید و کشت. «قابیل» نیز شیطان را سرمشق قرار داد و برادر را از پا درآورد، و بدین سان، «هابیل» نخستین ستمدیده و قربانی تاریخ بشر گردید. برخی با توجّه به واژه «اَصْبَحَ» پنداشته‌اند که این جنایت، در سیاهی شب اتفاق افتاد که این پندار درست نیست؛ چرا که در فرهنگ عرب، هرگاه کسی کار زیانباری انجام دهد، اینگونه تعبیر می گردد، و این واژه نشانگر زمان جنایت نیست. ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۱۹۰)

۳۲. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ ...

آیه

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی أ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ»

ترجمه

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او

گفت: وای بر من آیا من نمی‌توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان از کار خود) پشیمان شد. (۳۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قابیل و پرده پوشی بر جنایت درون خانوادگی

«یَبْحَثُ» از ماده «بَحْث» به طوری که در مجمع البیان آمده در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است، ولی بعدا به هرگونه جستجو حتّی در مباحث فکری و عقلی آمده است و «سَوْأَة» در اصل به معنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می‌باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود. البته این موضوع جای تعجّب نیست که انسان مطلبی را از پرنده‌ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبّی می‌نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبّی خود مدیون حیوانات است. سپس قرآن اضافه می‌کند در این موقع قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و «فریاد برآورد که ای وای بر من، آیا من بایداز این زاغ هم ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم» (قالَ یا وَیْلَتی أ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هـذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی). اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می‌گوید: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ». آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً ـ بر برادران دیگر آشکار خواهد شد و او را شدیدا سرزنش خواهند کرد و یا به خاطر این بود که چرا مدّتی جسد برادر را بر دوش می‌کشید و آن را دفن نمی‌کرد و یا به خاطر این بوده (صفحه ۱۹۱) که اصولاً ـ انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود، اما هیچ گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْما اِلّا کانَ عَلَی ابْنِ آدَمَ الْاَوَّلَ کِفْلٌ مِنْ دِمِها لِاَنَّهُ کانَ اَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ: خون هیچ انسانی به ناحقّ ریخته نمی‌شود مگر این که سهمی از مسؤولیّت آن بر عهده قابیل است که این سنّت شوم آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد». (۱) ضمنا از این حدیث به خوبی برمی‌آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این «سرگذشت واقعی» نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمرّی که همیشه در زندگانی بشر بوده است: در یک سو مردان پاک و باایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته‌اند و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده‌اند. ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَحَثَ»: در اصل به مفهوم کند و کاو و جستجوی در خاک آمده، امّا *****۱- «تفسیر فی ظِلال» ، جلد ۲، ذیل آیه، صفحه ۷۰۳. (صفحه ۱۹۲) اینک به مفهوم جستجو در همه میدانها به کار می‌رود. «سَوْأَة»: به مفهوم ناپسندی و ناخوشایندی است، امّا در آیه منظور، پیکر بی‌جان برادر می‌باشد. «وَیْل»: وای. این واژه به هنگام فاجعه و نابودی گفته می‌شود. «عَجْز»: ناتوانی. در ادامه داستان می‌فرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ «هابیل» نخستین قربانی جنایت بشر بود. به همین جهت «قابیل» نمی‌دانست اینک پس از جنایت، چگونه پیکر او را از نظرها پنهان کند. او سرگردان بود که آفریدگار هستی دو کلاغ برانگیخت و یکی از آنها در برابر چشم او، همنوع خود را کشت و آن گاه زمین را گود کرد و به خاکش سپرد. «قابیل» این درس را نیز از آن پرنده آموخت و پیکر برادرش را به خاک سپرد؛ امّا به باور برخی، خدای فرزانه پرنده‌ای را برانگیخت تا با افشاندن خاک بر پیکر بی‌جان «هابیل» ، به قابیل آموزش دهد که می‌تواند پیکر مقتول را در خاک نهان سازد، و او که با پذیرفته شدن قربانی برادر در بارگاه خدا و مأموریت پرنده بر خاکسپاری پیکرش، به مقام معنوی برادرش در بارگاه پروردگار پی برد، فریاد سر داد که: ای وای بر من! و برخی بر آنند که آن پرنده در حقیقت فرشته‌ای بود که به صورت کلاغ پدیدار شد. از آیه شریفه این نکته به روشنی دریافت می‌گردد که کار آن پرنده، یک رویداد تصادفی و بی‌هدف نبود، بلکه یک کار هدفدار و درس‌آموز بود؛ و آن پرنده به الهام از جانب آفریدگارش به این کار دست یازید. «ابو مُسلِم» از برخی آورده است که این کار، نظیر داستان «هُدْهُدْ» ، و رساندن نامه سلیمان به فرمانروای «یَمَن» ، و آوردن پاسخ نامه او بود، که به خواست خدا و به صورت اُعجاز انجام گرفت و هیچ مانعی ندارد که آفریدگار هستی، درک و فهم آن پرنده را به گونه‌ای رشد بخشیده باشد که خودش این کار را انجام داده باشد، (صفحه ۱۹۳) درست همانگونه که ما وقتی کودکان خویش را برای انجام کاری برمی‌انگیزیم، خود راه انجام درست آن را می‌یابند. لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ از دیدگاه برخی از مفسّران، منظور این است که مأموریت آن پرنده این بود که به قابیل نشان دهد که چگونه فراز و نشیب‌های بدن برادر را بپوشاند؛ امّا به باور برخی دیگر، آن پرنده می‌خواست نشان دهد که چسان پیکر برادر را که در حال متلاشی شدن و تباه گشتن بود، به خاک سپارد. که با این بیان به پیکر بی‌جان «سَوأَة» گفته شده است. قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُواریَ سَوْأَةَ أَخی. هنگامی که آن پرنده چگونگی خاکسپاری جسد را به او آموخت، از ژرفای دل فریاد برآورد که: وای بر من! آیا به اندازه این پرنده هم دانش و آگاهی ندارم تا بتوانم پیکر بی‌جان برادرم را به خاک سپارم؟ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ و آن گاه از ریختن خون برادر ندامت‌زده گردید. «جُبّائی» می‌گوید: این ندامت، به گونه‌ای که بتوان آن را توبه شمرد، نبوده است. او به سان کسی بود که پس از خوردن شراب، بر اثر ناراحتی برخاسته از آن، از خوردنش پشیمان می‌گردد و به همین دلیل هم این ندامت و پشیمانی برایش سودبخش نبود. پاره‌ای بر این عقیده‌اند که او از به دوش کشیدن پیکر بی‌جان برادر، پس از آموختن راه به خاکسپاری آن، پشیمان گردید؛ و پاره‌ای نیز بر آنند که از ریختن خون برادر ندامت‌زده شد، نه از گناه و کیفر سهمگین جنایت خویش.

داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل»

محدثان اهل سنّت از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: «قابیل» پس از کشتن «هابیل» ، پیکر بی‌جان او را در روی خاک رها کرد، و درندگان و پرندگان برای دریدن و خوردن آن جسد بی‌جان گرد آمدند. او به ناگزیر جسد را در کیسه‌ای قرار داد (صفحه ۱۹۴) و بر دوش خویش افکند و همچنان سرگردان بیابانها بود تا جسد بی‌جان برادر رو به تباه شدن نهاد. وی نمی‌دانست که با آن چه کند؟ این جا بود که خدا دو پرنده را برانگیخت و آن دو در برابر چشم او به پیکار برخاستند. یکی دیگری را از پای درآورد و آن گاه با منقار خود گودالی حفر نمود، و جسد پرنده را در آن گودال پنهان کرد. «قابیل» نیز چگونگی به خاکسپاری

پیکر بی‌جان را از پرنده آموخت. «ابن عبّاس» در این مورد آورده است که: پس از ریخته شدن نخستین خون بر زمین، هوا مه‌آلود و زمین تیره و تار گردید، درختانِ سرسبز و پرطراوت، به خزان نشستند و طعم میوه‌ها و غذاها دگرگون شد. «آدَم» که دور از منطقه وقوع جنایت بود، گفت: به باور من در روی زمین رویدادی ناگوار روی داده است. آن گاه پس از آگاهی از مرگ «هابیل» ، در سوگ او مرثیه‌ای سرود و گریست و به بیان برخی، به مدّت یک سال خنده بر لبانش ننشست. «آدَم» در سوگ فرزندش بود و عمرش به یکصد و سی سال می‌رسید که خدا فرزند شایسته کرداری به او ارزانی داشت که نام او را «شَیْث» نهادند؛ و همو بود که پس از رشد و رسیدن به کمال، جانشین پدر شد. «قابیل» هم به خاطر آن جنایت، مورد لعن و نفرت قرار گرفت و رانده شد. او از پدر و مادر جدا شد و به منطقه «عَدَن» رسید و آن جا با وسوسه شیطان و فریب به انگیزه احترام به آتش، آتشکده‌ای ساخت و کیش آتش‌پرستی را پی‌نهاد؛ چرا که شیطان به او گفت: علّت پذیرفته شدن قربانی برادرت که آتش قربانی او را فرا گرفت، این بود که او آتش را می‌پرستید؛ بنابراین تو هم برای تقرّب به خدا، آتش‌پرستی را رواج ده. بدین سان او گمراه شد و نسل او نیز به گناه و زشتی و هوسبازی روی آوردند، و افزون بر بی‌بند و باری و هرزگی، آتش‌پرستی را به جای یکتاپرستی و توحیدگرایی، راه و رسم خویش ساختند، تا سرانجام در طوفان نوح نسل تبهکار «قابیل» نابود شد و نسل «شَیْث» باقی ماند. (صفحه ۱۹۵)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَجْل» در اصل به معنی جنایت است سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته‌اند و الآن غالبا برای تعلیل و بیان علت چیزی به کار می‌رود. «اِسْراف» در لغت، معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدّی از حدّ را شامل می‌شود اگرچه غالبا در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج به کار می‌رود. در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می‌باشد؟ مفسّران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند. در تفسیر «تِبْیان» شش پاسخ و در «مجمع‌البیان» پنج پاسخ و در «کنز العِرْفان» چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است. آن چه می‌توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند زیرا: اولاً: کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی‌گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی‌گناه و می‌دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی‌گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی (صفحه ۱۹۶) را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بی‌گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی‌کند و با توجّه به این که قرآن می‌گوید «فَکَأَنَّما» ... استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد. ثانیا: جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سایر اعضاء آشکار می‌گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع محلّی خالی بماند و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سایر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر. و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره به همین است نه این که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او به همان نسبت مضاعف شود. از این آیه اهمیّت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً

آشکار می‌شود و با توجّه به این که این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقا در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر می گردد. قابل توجه این که در روایات متعدّدی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادّی است اما از آن مهمّ‌تر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات‌او از گمراهی است. کسی از امام صادق تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود: «مَنْ حَرْقٍ اَوْ غَرْقٍ ثُمَّ سَکَتَ ثُمَّ قالَ تَأْویلُهَا الاَعْظَمُ اَنْ دَعاها فَاسْتَجابَ لَهُ: منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: تأویل اعظم و مفهوم بزرگ‌تر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد». (۱) سؤال دیگری که در آیه باقی می‌ماند این *****۱- «نور الثقلین» ، جلد ۱، صفحه ۶۲۰، در این زمینه روایات دیگری نیز به همان مضمون وارد شده است. (صفحه ۱۹۷) است که چرا نام بنی اسرائیل به خصوص در این آیه آمده؟ با این که می‌دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد. در پاسخ می‌توان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسأله قتل و خونریزی مخصوصا قتل‌هایی که از حسد و تفوّق طلبی سرچشمه می گیرد در میان آنها فراوان بوده است و هم اکنون نیز قربانیان بی گناهی که به دست آنها کشته می‌شوند رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد و در پایان آیه: اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده می‌فرماید: «پیامبران ما با دلایل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند» (وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَجْل»: این واژه بر سه معنا آمده است: ۱ از این روی، به همین جهت، به خاطر این کار. ۲ به مفهوم مدّت و پایان زمان مقرّر. ۳ به معنای آری، که در دو صورت اخیر، حرف دوم هم مفتوح است. «اِسْراف»: گزافکاری و زیاده‌روی. میان این دو شیوه ناپسند، اعتدال و میانه‌روی قرار دارد که شیوه‌ای انسانی و اسلامی است.

گناه آدمکشی

اینک در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در اشاره به گناه سهمگین آدم کشی و تجاوز به حقّ حیات می‌فرماید: مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ از این رو و یا به بیان «زَجّاج» ، از این جنایت سهمگین که به دست «قابیل» پدید (صفحه ۱۹۸) آمد، ما بر فرزندان اسرائیل نوشتیم که: هر کس دیگری را بی آن که کسی را کشته باشد تا سزاوار کشته شدن گردد و یا بی آن که فسادی در روی زمین نموده باشد تا در خور کشتن شود از پا درآورد، گناهش در بارگاه خدا به سان کسی است که همه انسانها را کشته است. منظور از «فَساد» این است که به جنگ با خدا و پیامبرش برخیزد، و یا در میان مردم بی گناه، وحشت و ناامنی پدید آورد. فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» ، منظور این است که همه انسانها به خاطر جنایت سهمگین آدم کشی، با قاتل دشمن می گردند و کار به گونه‌ای جلوه می کند که گویی آن تبهکار، آهنگِ کشتن همه انسانها را نموده و در نتیجه همه به سان قربانی جنایت و نزدیکان او، از جنایت قاتل پریشان و ناراحت شده، او را دشمن همه انسانها می‌پندارند. امّا در برابر آن، کسی که انسانی را از خطر غرق شدن در آب یا سوختن در آتش، یا افتادن در زیر آوار یا هر خطر مرگباری نجات دهد، یا او را از سرگشتگی و گمراهی به راه درست راه نماید، پاداش کارش به سان این است که همه انسانها را زندگی بخشیده است و خدا پاداش احیاگر انسانیت را به او ارزانی می‌دارد. به هر حال چنین کسی در نظر همه انسانها نیز بزرگ می‌نماید؛ چرا که با حفظ برادر نوعی آنان، گویی همه آنان را حرمت کرده است. ذکر این نکته لازم است که این دیدگاه از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده

است و آن حضرت افزودند که: از این کار بهتر، کار کسی است که انسان گمراهی را به راه درست رهبری نماید. «وَ أَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ أَنْ یُخْرِجَها مِنَ ضَلالٍ إِلی هُدیً». (۱) ۲ امّا به باور «ابن عبّاس» ، منظور این است که: هر کس پیامبر یا امام دادگری را بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است و کیفر کشتار همه انسانها را ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، کتابُ الإیمانِ وَ الْکُفْرِ؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۸۵. (صفحه ۱۹۹) خواهد چشید و اگر کسی از پیامبر و یا امام عدالت پیشه و آسمانی حمایت کند، از نظر پاداش چنان است که گویی همه انسانها را زندگی بخشیده است. ۳ گروهی از جمله «طَبَری» ، بر آنند که: منظور آیه شریفه این است که هر کس دیگری را به ناروا بکشد، گناه همه آدم کشان تاریخ بشر به گردن اوست؛ چرا که شیوه زشت آدم کشی و تجاوز به حقّ حیات انسانها را رواج داده، این جنایت سهمگین را در نظرها آسان جلوه داده است. آری، چنین کسی در حقیقت، در کشتار دیگر آدمک شان به نوعی شرکت دارد؛ زیرا او در این راه گام سپرده، آن را هموار ساخته است. در برابر، هر کس جلوی شیوه زشت آدم کشی و خشونت را بگیرد، و روش و سنت پسندیده‌ای برای دفاع از حقّ حیات انسانها و جلوگیری از کشتار، در جامعه پی افکند و رواج دهد، و آن را فرهنگ مردم سازد، تا در پرتو آن آدم کشی را گناهی سهمگین شمارند و به این کار زشت دست نیازند، و آدمکشان را پلید و منفور شمارند، با این کار پسندیده، او چنان است که گویی همه مردم را زندگی بخشیده است؛ چرا که اگر نیک بیندیشیم، حقّ حیات همگان را از آفت بزرگی حراست نموده است، و همین کار بزرگ به مفهوم زنده ساختن همه انسانیت است. از پیشوای گران‌قدر توحید آورده‌اند که فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً لَهُ أَجْرُها وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً فَلَهُ وِزْرُها وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.» (۱) هر کس سیره و شیوه خداپسندانه و شایسته‌ای را رواج دهد، پاداش آن و پاداش عمل کنندگان به آن را تا روز رستاخیز دریافت می‌دارد، و هر کس سیره و سیاست زشت و ناپسندی را پی نهد، گناه آن و گناه عمل کنندگانِ به آن تا روز رستاخیز به گردن اوست. ۴ و گروهی دیگر از جمله «اِبنِ مَسعود» می‌گویند: منظور این است که هر کسی دیگری را به ناروا بکشد، از دیدگاه قربانی و نزدیکان او، به سان این است که همه انسانها را کشته است، و کسی که فردی را زندگی بخشد، از دیدگاه کسی که نجات‌یافته، چنان است که گویی همه را زندگی بخشیده است. ۱ – صَحیح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۵، ح ۱۰۱۷ کِتاب الزّکاة؛ سُنَن ابن ماجِه، ج ۱، ص ۷۵ ۷۴، ح ۲۰۳ و ۲۰۷. (صفحه ۲۰۰) ۵ و پاره‌ای نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه، این است که کیفر قاتل یک انسان بی‌گناه لازم است؛ همانگونه که اگر همه انسانها را کشته باشد، لازم است که به کیفر جنایت سهمگین خود برسد و کسی که از قاتل و کشنده انسانی بی‌گناه، به جا و سنجیده درگذرد، کارش چنان است که گویی همه را مورد عفو قرار داده است. ذکر این نکته لازم است که حیات‌بخش و زندگی‌ساز انسانها و دیگر موجودات زنده، تنها خداست و جز او کسی نمی‌تواند این موهبت و نعمت را به دیگران ارزانی دارد؛ و نسبت دادن آن به دیگری، یا همچون دجّالگری «نِمرود» دروغی سهمگین است و یا یک نسبت مجازی است. وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ. این فرزندان اسرائیل که نام و یادشان به میان آمد، مردمی بودند که پیام‌آوران ما با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند، آن گاه بسیاری از آنان با شرک‌گرایی و آدمکشی و تجاوزکاری، در روی زمین به زیاده‌روی پرداختند و راه تجاوزکاری و اسراف و گزافکاری را پیشه ساختند. (صفحه ۲۰۱)

۳۳. آیه (پیوند انسانها)

اشاره

مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم

که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما با دلایل روشن به سوی بنی‌اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آن ها، تعدّی و اسراف، در روی زمین کردند. (۳۲ / مائده)

۳۴. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. (۵۵ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از «عبدالله بن عبّاس» چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قالَ رَسُولَ اللّه» حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد: ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غِفارِیّ هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلِيٌّ قائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قاتِلُ الْكَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ: علیّ پیشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او بر خواهد داشت». سپس ابوذرّ اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی که در حال رکوع بود با انگشت کوچك دست راست خود (صفحه ۲۰۲) اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمّد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علیّ را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قویّ و محکم گردد». ابوذرّ می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جَبْرَئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «بخوان» ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بخوانم» ، گفت: «بخوان؛ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ». ... البتّه این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیّات مطلب باهم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

آیه ولایت علیّ بن ابیطالب

این آیه با کلمه «اِنَّما» که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید شروع شده و می‌گوید: «ولیّ و سرپرست و متصرّف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَٔ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَٔ وَ هُمْ راکِعُونَ). شکّ نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعدّدی که در زمینه انگشتر بخشیدن علیّ در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله «یُقیمُونَ الصَّلاهَٔ» نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید بااخلاص نیّت و عدم منّت (صفحه ۲۰۳) داد. همچنین شک نیست که کلمه «وَلِیّ» در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را دربرمی‌گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتّی آن هایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از «وَلِیّ» در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرّف و رهبری مادّی و معنوی است، به خصوص این که این وِلایَت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرارگرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نصّ قرآنی دَلالَت بر ولایت و امامت علیّ می‌کند. ولی در اینجا بحث‌های مهمّی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد.

شهادت احادیث و مفسّران و مُورّخان در مورد آیه ولایت

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنّن، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علیّ نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مسأله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه درباره علیّ قناعت گردیده است. این روایت را «ابن عباس» و «عَمّار یاسر» و «عبداللّه بن سلام» و «سَلَمَهُٔ بْن کُهَیْل» و «اَنس بن مالک» و «عُقْبَهٔ بن حکیم» و «عبدالله بن اُبَیّ» و «عبدالله بن غالب» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوذر غِفاری» نقل کرده‌اند. (۱) و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شد از خود علی نیز این روایت در کتب اهل تسنّن نقل شده است. (۲) جالب این که در کتاب غایَهُٔالْمَرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنّن و ۱۹ حدیث از طرق ***** ۱- به کتاب «اِحْقاقُ الحق» جلد ۲ صفحه ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود. ۲- به کتاب «المُراجِعات» ، صفحه ۱۵۵ رجوع شود. (صفحه ۲۰۴) شیعه نقل کرده است. (۱) کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنّن است، از جمله مُحِبُّ الدّین طَبَری در ذخایر العُقْبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شَوْکانِیّ در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لُبابُ النُّقُول سُیُوطِیّ صفحه ۹۰ و در تذکرهٔ سِبْط بن جَوْزِیّ صفحه ۱۸ و در نور الابصار شَبْلَنْجِیّ صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافِی الشّافِ ابن حَجَر عَسْقَلانِیّ صفحه ۵۶ و در مَفاتیح الغَیْب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر دُرُّ الْمَنْثُور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کَنْزُالعُمّال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مُسْنَد ابن مَرْدَوَیْه و مُسْنَد ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نِسائِیّ و کتاب المَجْمَع بین الصِّحاح السِّتَهٔ و کتاب‌های متعدّد دیگری این احادیث آمده است. (۲) با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت

قناعت می‌کننـد، اما گویا تعصّب اجازه نمی‌دهـد که این همه روایات و این همه گواهی دانشـمندان درباره شأن نزول آیه فوق مورد توجّه قرار گیرد و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیـده گرفته شود ما بایـد در تفسـیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجّه نکنیم، زیرا درباره شأن نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

اشاره

جمعی از برادران اهل تسـنّن اصـرار دارند که ایرادهای متعدّدی به نزول این آیه در مورد علیّ و همچنین به تفسیر «وِلایَت» به عنوان «سرپرستی و تصرّف و امامت» بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. اشکال شأن نزول

۱ از جمله اشـکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علیّ گرفته‌اند ***** ۱- «مِنْهاجُ الْبَراعَه» ، جلد ۲، صفحه ۳۵۰. ۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «اِحْقاقُ الْحَقِّ» جلـد ۲، «الغدیر» جلد ۲ و «المُراجِعات» مراجعه شود. (صـفحه ۲۰۵) این است که آیه بـا توجّه به کلمه «اَلَّذین» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می گوید: «وَلِیّ» شما آن هایی هستند که نماز را برپا می‌دارنـد و در حال رکوع زکات می‌دهنـد، این عبارت چگونه بر یک شـخص مانند علیّ قابل تطبیق است؟ پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُباهَلَهْ می‌بینیم که کلمه «نِسائَنا» به صورت جمع آمـده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعـدّدی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسـلام است و همچنین «اَنْفُسَـنا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسـی جز علیّ در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احـد می‌خوانیم: «الَّذینَ قـالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَـاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیمانـاً» و همانطور که در تفسـیر این آیه در جلد سوّم ذکر کردیم بعضـی از مفسّـران شـأن نزول آن را دربـاره نَعیم بن مسـعود که یک فرد بیشتر نبود می‌داننـد و همچنین در آیه ۵۲ سـوره مائـده می‌خـوانیم: «یَقُولُونَ نَخْشـی أَنْ تُصـیبَنا دائِرَهٌ» در حـالی که آیه در مورد عبـداللّه بن اُبَیّ وارد شـده است که تفسـیر آن گـذشت و همچنیـن در آیه اوّل سـوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منـافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیـده می‌شود که عموما به صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شـأن نزول آنهـا آمـده منظور از آن یـک فرد بوده است. این تعبیر یـا به خـاطر این است که اهمیّت موقعیّت آن فرد و نقش مؤثّری که در این کار داشـته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلّی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصـر به یک فرد بوده باشد، در بسـیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شـده است. البتّه انکار نمی‌توان کرد که اسـتعمال لفظ جمع در مفرد به اصـطلاح، خلاف ظاهر است و بـدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشـنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتّی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

۲. اشکال توجه در نماز

۲ فخر رازی و بعضی دیگر از متعصّبان ایراد کرده‌اند که علیّ با آن توجّه (صفحه ۲۰۶) خاصّی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجّه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجّه پیدا کند؟ پاسخ آنها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجّه به خویشتن نیست، بلکه عین توجّه به خدا است، علیّ در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن چه با روح عبادت سازگار نیست، توجّه به مسائل مربوط به زندگی مادّی و شخصی است و اما توجّه به آن چه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجّه به خدا این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجّه خود را از آن چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی گیرد.

۳. اشکال در کلمه ولی

۳ اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه «وَلِیّ» است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه به معنی متصرّف و سرپرست و صاحب اختیار. پاسخ همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه «وَلِیّ» در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصّی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

۴. اشکال در ذمه زکات

۴ می گویند علی چه زکات واجبی بر ذِمّه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحبّ است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟ (صفحه ۲۰۷) پاسخ اولاً به گواهی تواریخ علیّ از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن جا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد چیز مهمّی نبوده است که علی فاقد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریّت وجوب پرداخت زکات «فوریّت عرفی» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیا: اطلاق زکات بر «زکات مستحبّ» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکّی کلمه «زَکات» آمده که منظور از آن همان زکات مستحبّ است، زیرا وجوب زکات مسلّما بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

۵. اشکال به زمان ولایت

۵ می گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلافصل علی داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علیّ در آن روز «وَلِیّ» نبود و به عبارت دیگر وِلایَت در آن روز برای او «بِالْقُوَّه» بود نه «بِالْفِعْلِ» در حالی که

ظاهر آیه ولایت «بِالْفِعْلِ» را می‌رساند. پاسخ در سخنان روزمَرّه در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بِالْقُوَّهْ دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیّت می کند و کسی را به عنوان «وَصِیّ» خود و «قَیِّم» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وَصِیّ و قَیِّم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنّی نقل شده می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «وَصِیّ» و «خلیفه» خود خطاب کرده در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: «هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (۱). در حالی که مسلّم است منظور از «وَلِیّ» در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور ***** ۱- «۵ / مریم». (صفحه ۲۰۸) بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّهْ دارد.

۶. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه

۶ می گویند: چرا علیّ با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟ پاسخ همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدّد از خود علی نیز نقل شده است از جمله در مُسْنَد «اِبْن مَرْدَوَیْه» و «ابی الشیخ» و «کَنْزُ العُمّال» و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه. در کتاب نفیس «اَلْغَدیر» از کتاب «سُلَیْم بن قَیْس هِلالِیّ» حدیث مفصّلی نقل می کند که علیّ در میدان صِفّین در حضور جمعیّت برای اثبات حقّانیّت خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. (۱) و در کتاب غایَةُ الْمَرام از ابوذر چنین نقل شده که علی روز شُوری نیز به همین آیه استدلال کرد. (۲)

۷. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد

۷ می گویند: این «تفسیر» با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها وِلایَت به معنی «دوستی» آمده است. پاسخ آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مُفاد داشته باشند لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به این که آیه «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ» به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علی در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی ***** ۱- «الغدیر» ، جلد ۱، صفحه ۱۹۶. ۲- «منهاج البراعه» ، جلد ۲، صفحه ۳۶۳. (صفحه ۲۰۹) رهبری و تصرّف می‌باشد و شکّ نیست که شخص ولیّ و سرپرست و متصرّف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤون وِلایَت مُطْلَقَهْ است.

۸. اشکال قیمت انگشتری

۸ می‌گویند: انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علیّ از کجا آورده بود؟ به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحّت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ مبالغه‌هایی که درباره قیمت آن انگشتر کرده‌اند به کُلّی بی‌اساس است و هیچ گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشتر نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیّت و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی‌توان یک واقعیّت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وَلِیّ»: به مفهوم سرپرست، سرپرشته‌دار، یار، مددکار و صاحب اختیار آمده است و به همین دلیل است که به کسی که در ازدواج صاحب اختیارات است، «ولیّ نکاح» و به صاحب اختیار در خونِ مقتول، «ولیّ دم» و به شاه و فرمانروا و حاکم بر کشور و جامعه‌ای «ولیّ امر» می‌گویند؛ چرا که آنان صاحب اختیار در تدبیر امور مورد اشاره هستند. پاره‌ای نیز بر آنند که «ولیّ» به مفهوم برتر و زیبنده‌تر و سزاوارتر از دیگران است. «رُکُوع»: به هیئت و شیوه خاصی که در نماز انجام می‌شود، می‌گویند.

ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام

در این آیه شریفه آفریدگار هستی بزرگمردی را به تابلو می‌برد و معرّفی می‌کند که مقام والای امامتِ راستین و پیشوایی انسانها را به او ارزانی داشته و فرمانبرداری از او (صفحه ۲۱۰) را بر همه بندگانش واجب ساخته است: اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ سرپرست و تدبیرگر امور شما و قدرتی که بر شما ولایت دارد، تنها خداست و آن گاه پیامبر اوست که همه کارها و عملکردش به دستور خداست. وَالَّذینَ آمَنُوا و دیگر کسانی که به راستی ایمان آورده‌اند. این ایمان‌آوردگان چه کسانی هستند؟ اینک آنان را وصف می‌کند و می‌فرماید: الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

رهنمود آیه مبارکه

آیه شریفه از روشن‌ترین دلایل امامت و جانشینی امیر مؤمنان پس از پیامبر خداست؛ چرا که اگر واژه «ولی» در آیه شریفه به مفهوم تدبیرگر امور جامعه باشد و فرمانبرداری از چنین کسی نیز بر همگان واجب باشد و آن گاه ثابت شود که منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا » ...علی علیه‌السلام است، این جاست که امامت و ولایت راستین آن حضرت به صراحت قرآن شریف ثابت و روشن می‌گردد.

دو نکته اساسی

با این بیان، باید به دو نکته اساسی در اثبات حقیقت مورد بحث اندیشید: ۱ نخست باید دید واژه «ولیّ» در فرهنگ واژه‌شناسان به چه معنای آمده است؟ با تعمّق در فرهنگ‌های لغت روشن می‌شود که واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که واژه «ولیّ» به مفهوم ولایت و سرپرستی و تدبیر امور آمده است که در بحث از واژه‌ها گذشت و نیازی به تکرار نیست. اما در این موضوع که آیا در آیه شریفه

منظـور همین مفهـوم و معنـاست، بایـد گفت: واژه «انّمـا» ، حکم را به پس از خود اختصـاص می‌دهـد و از غیر آن سـلب می‌نمایـد. (صفحه ۲۱۱) برای نمـونه: هرگـاه گفته شـود: «اِنَّمـا الْفَصاحَـةُ لِلْجاهِلِیَّةِ» ، منظور این است که فصـاحت ویژه عصـر جـاهلیت بوده و دوران‌های دیگر از آن بهره‌ای نداشـته‌اند. با این بیان، هنگامی که این واژه دارای چنین مفهومی باشد، دیگر نمی‌توان واژه «ولیّ» را که پس از آن آمـده است به مفهوم دوست معنا کرد و نمی‌توان هـدف آیه را دوستی و محبت عقیدتی و دینی تفسیر نمود، چرا که این مفهوم چه ویژگی دارد تـا آن را برای برخی از ایمان‌آوردگـان اثبات و از برخی نفی و سـلب نماییم؟! روشن است که دوستی و مهر دینی اختصـاص بـه برخی از مؤمنـان نـدارد و از آن همـه ایمان‌آوردگـان است. آفریـدگار پرمهر در آیه دیگری این واقعیت را روشن می‌کند که می‌فرماید: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ» (... ۱) و مردان و زنان با ایمان دوسـتان یکدیگرند ... با این بیـان، نمی‌توان آن آیه شـریفه را به این مفهوم تفسـیر کرد و هیـچ راهی جز این نیست که به همـان معنـای نخست بـاز گردیم و بگوییم منظور از «ولیّ» در آیه مورد بحث، امام معصوم و برگزیده از سوی خداست، چرا که برای واژه «ولیّ» بیشتر از دو معنا نیامده است و هنگامی که به یکی از آن دو نمی‌توان تفسیر کرد ناگزیر معنای دوم تحقق می‌یابد. ۲ اما چگونه می‌توان گفت که مصداق: الَّذینَ آمَنُوا، ... امیر مؤمنـان است؟ در این مورد روایت جـالب و روشـنگری از محـدثان شـیعه و سنّی آمـده است که نشـانگر این واقعیت است. این روایت روشن می‌سازد که آیه شـریفه در مورد علی علیه‌السـلام فرود آمـد و آن هنگامی بود که آن حضـرت در حـال رکوع انگشتر خویش را در راه خـدا به بینوایی انفـاق کرد. به هر حـال همه کسانی که واژه «وَلِیّ» را به مفهوم پیشوای معصوم می‌گیرنـد، بر این عقیده‌انـد که منظور از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السـلام است و تنها مصـداق آیه آن حضـرت می‌باشـد. ۱ – سوره توبه، آیه ۷۱. (صفحه ۲۱۲)

چگونه؟

ممکن است در این مورد دو پرسـش دیگر قابـل طرح باشـد که بایـد به آنها پاسـخ داد: ۱ چگـونه می‌تـوان واژه «الَّذینَ» را که جمع است، در مفرد به کار برد؟ پاسخ این است که: واژه‌شـناسان و دانشمندان ادبیات، گاه واژه جمع را در مورد فرد به کارمی‌برند و این هنگامی است که بخواهند از آن شخصـیت تجلیل به عمل آورند و این نکته به گونه‌ای مشـهور است که نیازی به اسـتدلال ندارد. ۲ ممکن‌است برخی «وَ هُمْ راکِعُونَ» را حـال نگیرنـد و بگوینـد منظور این است که عبـادت آنـان رکوع است. پاسـخ این است که در جمله «یُقیمُونَ الصَّلوةَ» رکوع هم وجود دارد، چرا که نمـاز بـدون رکوع ممکن نیست. بـا این بیـان، اگر جمله «و هم راکعون» را قید برای پرداخت زکـات و انفاق نگیریم و بگوییم منظور این است که وصف و شـیوه آنان رکوع است، مطلب بی هیـچ فایـده‌ای تکرار شده است و روشن است که مفهوم برخوردار از فایده، بهتر از تفسـیری است که تکراری و بدون فایده باشد. نکته دیگر این که خدا در آغاز آیه شـریفه همه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و می‌فرمایـد: سـرپرست و تـدبیرگر امور شـما خداست ... آن‌گاه واژه «رسول» را بیـان می‌کنـد و بـدین‌سان او را از دیگران خـارج سـاخته و «ولیّ» جـامعه معرّفی می‌کنـد، سـپس آن کسـانی را که ایمان آورده و دارای ویژگی‌های دیگری هسـتند ... اینک اگر گفته شود منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا» ، همه ایمان آوردگانند، در آن صورت بـا آغاز آیه یکی می‌شود، در حالی که بایـد «وَالَّذینَ آمَنُوا» ... جز صـدر آیه باشـد وگرنه مفهومی نخواهـد داشت، چرا که مردم با ایمـان خود سـرپرست مردم با ایمان خواهنـد بود. با این بیان: ۱ واژه «ولیّ» در این جـا به مفهوم سـرپرست و پیشوای راسـتین و امـام معصوم است. ۲ مصداق بارز آن علی علیه‌السلام است که آیه در مورد او فرود آمده است. (صفحه ۲۱۳)

۳۵. «وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ ...

آیه

«وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»

ترجمه

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز می‌باشد. (۵۶ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند و به مسلمانان اعلام می‌دارد که: «کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است» (وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ). در این آیه قرینه دیگری بر معنی وِلایَت که در آیه پیش اشاره شد یعنی «سرپرستی و رهبری و تصرّف» دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حِزْبُ اللّه» و «غلبه آن» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که وِلایَت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. باید توجّه داشت که مراد از «الَّذینَ امَنُوا» در این آیه، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد. آیا منظور از پیروزی «حِزْبُ اللّه» که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادّی و معنوی را شامل می‌شود؟ شکّ نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب اللّه باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتّحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویّت در حزب اللّه که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود و به همین دلیل قدرت‌ها و نیروهایی را که برای عقب نشاندن دشمن و حلّ مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند. (صفحه ۲۱۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حِزْب»: در مورد گروه و جامعه کوچک و بزرگی که همفکر و همدل و همگام هم باشند، به کار می‌رود. در آیه مورد بحث می‌افزاید: هر کس خدا و پیام‌آورش و کسانی را که ایمان آورده‌اند و وصفشان رفت، سرپرست خود بداند پیروز است، چرا که حزب و لشکر راستین خدا بر دشمنان حقّ و عدالت پیروزند. (صفحه ۲۱۵)

۳۶. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها)

اشاره

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت‌هایی به آنها دادیم که به شما ندادیم، باران‌های پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی‌های) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیّت

دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم. (۶ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِدْرارا» در اصل از ماده «دَرّ» به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و «مِدْرارا» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمآءَ» در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می‌باشد. «قَرْن» گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی، همانطور که اهل لغت تصریح کرده‌اند، به قوم و جمعیّتی که در یک زمان قرار دارند گفته می‌شود (اصولاً ـ قَرْن از ماده اِقْتِران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان‌های متقارب به هم نزدیکند به آنها و هم به زمان آنها قرن گفته می‌شود. در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیّت می‌شود، زیرا با داشتن اینها خود را بی‌نیاز از پروردگار می‌پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می گردند چنان که می‌خوانیم «إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى: انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بی‌نیاز پندارد» (۶ و ۷ / علق). این هشدار مخصوص بت‌پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده، هشدار می‌دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از (صفحه ۲۱۶) دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید، توجّه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است. به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلده و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی‌حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قَرْن»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ مردم یک عصر و زمان، که معاصر یکدیگرند. ۲ هشتاد یا هفتاد و یا یکصد سال. ۳ و به باور ما، به مردمی گفته می‌شود که معاصر دانشمندی برجسته و یا پیام‌آوری باشند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خَيْرُكُمْ قَرْنی، ثُمَّ الَّذينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذينَ يَلُونَهُمْ. بهترین شما، مردم معاصر من می‌باشند، آنگاه نسل پس از آنان، سپس مردمی که پس از آنان زندگی می کنند. «تَمْكين»: قدرت و امکانات دادن به دیگری برای انجام کار، خواه با دادن ابزار آن کار و یا گشودن راه، یا هر وسیله دیگر. «مِدْرارا»: باران شدید و بسیار. این واژه، از واژه‌ها و صیغه‌هایی است که در بر دارنده مفهوم مبالغه است.

به سرنوشت بیدادگران بنگرید!

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی حق‌ستیزان و بیدادگران را به یاد سرنوشت شوم و عبرت انگیز بیدادگران گذشته افکنده و می‌فرماید: أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ (صفحه ۲۱۷) مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ آیا این کفرگرایان ندیده‌اند و نمی‌دانند که ما چه بسیار از جامعه‌های پیشین را به بوته هلاکت سپردیم؟ جامعه‌ها و ملت‌هایی که از شما نیرومندتر و دارای امکانات افزونتری بودند و به آنان قدرت و ثروتی ارزانی داشتیم که به شمایان ارزانی نداشته‌ایم. منظور این است که به آنان

خدمتگزاران بسیار، ثروت و امکانات فراوان، اقتدار و حکومت و قلمرو نفوذ گسترده و عمر طولانی و گشایش و رفاه ارزانی داشتیم؛ و شما سرگذشت آنان را شنیده و خانه‌ها و شهرهای آنان را دیده و آثار بر جای مانده از آنان را نگریسته‌اید. وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَيْهِمْ مِدْراراً به باور «ابن عباس» منظور این است که: ما بارانهای پیاپی و سود بخش و برکاتِ رزق و روزی را برای آنان فرستادیم. لازم به یادآوری است که واژه «سَماء» در آیه، به مفهوم باران است. وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرى مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ و آبها و جویبارها را از زیر شهر و دیار آنان روان ساختیم، امّا هنگامی که از مرزهای حق و عدالت گذشتند و به بیدادگری و سرکشی برخاستند، آنگاه بود که هیچ کدام از این ثروتها و امکانات برایشان سودبخش نیفتاد و آنان را به کیفر گناهانشان نابود ساختیم. وَ اَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنا اخَرينَ. و پس از به بوته هلاکت سپردن آنان، جامعه و مردم دیگری پدید آوردیم.

ضرورت تفکّر و تدبّر در سرنوشت پیشینیان

از آیه شریفه این درس و پیام دریافت می‌گردد که تفکّر و تدبّر در سرنوشت پیشنیان و نیز گفتگوی روشنگرانه با انکارگران روز رستاخیز، ضروری است. باید به آنان روشن ساخت که آن آفریدگار توانایی که گذشتگان را به کیفر بیداد و طغیانشان به بوته هلاکت سپرد و جامعه‌ها و تمدّنها و ملت‌های دیگری را به جای آنان آفرید، (صفحه ۲۱۸) همو تواناست که هر لحظه‌ای که مقرر فرموده است این جهان را به سوی فنا برد و به جای آن، جهان دیگر پدید آورده و نیز برای او بسیار آسان است که همه انسانها را پس از مرگ، زندگی بخشد و از گورها بیرون آورد و آنگاه به حساب کار شایسته و یا ناشایست آنان برسد و در برابر نیکی و زشتیِ عملکردها پاداش و کیفر دهد. آری خدایی که هستی را آفرید، بر آفرینشِ دیگر تواناست. (صفحه ۲۱۹)

۳۷. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)

اشاره

وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فى آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فى حَديثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمين هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می‌کنند مشاهده نمایی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیّت ستمگر منشین. (۶۸ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَوْض» همانطور که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی‌اساس اطلاق گردیده است. گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعا سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین بود. سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیّت دارد که: «اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با اینگونه اشخاص سهوا همنشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین». (۱) در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلّط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با

وجود مقام عصمت و مصونیّت از ***** ۱- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تَقْعُدْ (ننشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آنها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن. (صفحه ۲۲۰) خطا حتّی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفّار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید: «اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یا جارَهُ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به پیامبر و توحیدگرایان فرمان می‌دهد که در محفل گناه ننشینند و هرجا شرک‌گرایان به استهزای آیات قرآن برخاستند، از آنجا دوری جویند. با آنان نباشند تا آنان از این رفتار زشت و ظالمانه دست کشند و از تمسخر و تکذیب آیات خدا دست بردارند. وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ في آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا في حَديثٍ غَيْرِهِ و هرگاه کسانی را نگریستی که به تمسخر آیات ما فرو رفته‌اند از آنان روی بر تاب و دوری گزین تا در گفتاری جز آن در آیند. درست است که در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است، امّا فرمان به همه توحیدگرایان است و این بدان دلیل است که بحث و گفتگو با کسانی که هدفشان وقت کشی و بازیگری و ریشخند است، جز از دست دادن نیرو و فرصت و پائین آوردن ارزش بحث و فرهنگ، ثمره دیگری ندارد. وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ. و اگر شیطان تو را در این مورد به فراموشی افکند، پس از توجه، دیگر با مردم ستمکار و گمراه منشین. در این فراز، از یاد بردن فرمان خدا را به شیطان نسبت داده است، در حالی که در نهایت این کار، کار خداست و این بدان دلیل است که هنگامی فراموشی گریبانگیر (صفحه ۲۲۱) انسان می‌گردد، که از اندیشه روی برتابد و از پی خاطرات بی‌ارزش و وسوسه‌های زشت و ظالمانه برود و می‌دانیم که بر انگیزاننده به سوی خاطرات زشت و وسوسه‌های بی‌اساس و گمراه‌گرانه، شیطان پلید است. با این بیان می‌توان شیطان را عامل آن خواند، چرا که آفت فراموشی و روی برتافتن از حق ثمره شوم وسوسه آن است. درست به سان کسی که دیگری را در سرما و یخبندان باز داشت کند تا بمیرد و بدین صورت قاتل او گردد. آری، خدا در این آیه شریفه به پیامبرش فرمان می‌دهد که اگر شیطان فرمان ما را در مورد دوری گزیدن از بد اندیشان و نشست و برخاست نکردن با آنان را از یادت برد، به مجرد اینکه به خود آمدی و هشدار ما را به یاد آوردی در محفل آنان منشین. «ابو مُسلِم» می‌گوید: منظور این است که پس از شرکت در محفل آنان برای رساندن پیام خدا وظیفه خود را انجام ده و دیگر در آنجا منشین! و «بَلْخی» براین باور است که این دستور در آغاز ظهور اسلام ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از گسترش اندیشه اسلامی و بالارفتن شمار مسلمانان با فرود آیه دیگری همه توحیدگرایان به انجام این فرمان موظّف شدند. (۱) ۱. سوره نِساء، آیه ۱۴۰، به تفسیر آیه مراجعه فرمایید. (صفحه ۲۲۲)

۳۸. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)

اشاره

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُم عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بگو: بیایید آن چه را

پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید. (۱۵۱ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می‌کند و از آنها دعوت می‌نماید که بیایند و حرام‌های واقعی الهی را بشنوند و تحریم‌های دروغین را کنار بگذارند. نخست می‌گوید: «به آنها بگو: بیایید تا آن چه را خدا برشما تحریم کرده است، بخوانم و برشمرم» (قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ)؛ ۱ «این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً). ۲ «نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً). ۳ «فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ). زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ). ۴ «به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان» ، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ). (صفحه ۲۲۳) ۵ «دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن هامجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد» (وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ). به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آنها خودداری نمایید» (ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَعالَوْا»: بیایید. این واژه از ریشه «عُلُوّ» برگرفته شده و منظور این است که فراخوان و دعوت کننده به کاری شایسته، در اوج قرار دارد. «تِلاوة»: به مفهوم خواندن است. «اِمْلاق»: فقر و تنگدستی. واژه تملّق نیز به مفهوم تلاش برای جلب منافع و دفع زیان است. «فَواحِش»: این واژه جمع فاحشه، به مفهوم زشتکاری و زشتی شرم آور و بزرگ است. در فرهنگ عرب بیشتر در کارهای زشتِ کوچک، واژه «قَبیح» را به کار می‌برند و در زشتکاریهای بزرگ واژه «فاحِشَه» را. در آیات پیش دیدگاه شرک گرایان در مورد برخی از چیزهای حلال و حرام ترسیم شد، اینک قرآن آنچه را به راستی ناروا و حرام است به تابلو می‌برد و می‌فرماید: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ هان ای پیامبر! به این شرک گرایان بگو: بیایید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم و برشمارم. أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً به شما دستور داده است که چیزی را همتا و نظیر و شریک او قرار ندهید. وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً و به شما سفارش می‌کند که نسبت به پدر و مادر نیکی کنید. (صفحه ۲۲۴) از آنجایی که نعمت وجود پدر و مادر از نظر ارزش و اهمّیت، پس از نعمتهای گران خداست، به همین جهت پس از دستور به پرستش و عبادت خدا، نیکیِ به آنان را مورد سفارش قرار می‌دهد. وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که فرزندانتان را از بیم نیازمندی و تنگدستی نکشید؛ چرا که رزق و روزی شما و آنان از سوی ماست و ما همه شما را روزی می‌دهیم. وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ در تفسیر این فراز دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور «حَسَن» منظور این است که: به کارهای زشت و

گناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «ضحّاک» و «سُدی» ، شرک گرایان زنای نهانی را گناه نمی‌دانستند و تنها از زنای آشکار نهی می‌کردند، امّا خدای فرزانه از هر دو بازداشت و به همگان هشدار داد. از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایتی رسیده است که گناه آشکار را به زنا تفسیر می‌کند و گناه نهان را به دوست داشتن بتها و تمایل به پرستش آنها. ۳ از دیدگاه پاره‌ای گناه آشکار کار اعضا و اندامهاست و گناه نهان، کار دل می‌باشد. به هر حال آیه شریفه هشدار می‌دهد که باید همه گناهان را وانهاد و راه پاکی را در پیش گرفت. وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ و جان انسانی را که خدا حرمت بخشیده است، جز به حق و بر اساس عدل و داد نکشید. با اینکه آدمکشی در میان گناهان آشکار است و در آیه شریفه مردم را از ارتکاب آنها نهی فرموده، دگر باره به طور جداگانه از آن هشدار می‌دهد، تا بدین وسیله ارزش (صفحه ۲۲۵) جان انسانها را روشن ساخته و سهمگین بودن گناه آدمکشی را خاطر نشان کند؛ چرا که جان مسلمان و کسی که با مسلمانان سر ستیز ندارد و با آنان با صلح و احترام متقابل و بر اساس همزیستی زندگی می‌کند نباید در خطر قرار گیرد.

اعدام در سه مورد

در سه مورد می‌توان بر اساس حق و عدالت دیگری را به مرگ محکوم ساخت: الف: در برابر ریختن خون دیگری و به عنوان قصاص. ب: به کیفر زنای محصنه. ج: و به کیفر کفرگرایی و حق‌ستیزی به مفهوم واقعی آن پس از ایمانِ آگاهانه و آزادانه به خدا. در این سه مورد کشتن کسانی که خونشان محترم است، به ناگزیر روا شمرده می‌شود؛ امّا کفر گرایانی که به راستی به پیکار با دین خدا و دینداران واقعی برخیزند، به کیفر کار زشت و ظالمانه‌ای که بدان دست یازیده‌اند کشتن آنان رواست. ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. روی سخن با همه انسانهاست و منظور این است که آنچه در آیه شریفه آمد، فرمانهای زندگی ساز و جاودانه خدای شماست، باشد که خرد خویش را در مورد آنها به کار گیرید و حلال خدا را حلال، و حرام او را حرام شمارید. یادآوری می‌شود که از واژه «وصّاکم» ، این نکته دریافت می‌گردد که واژه «وَصِیّت» از آغاز در تقدیر بود است و نیز از «اَنْ لا تُشْرِکُوا» این موضوع روشن می‌شود که فرمان خدا و تکلیف، هم به انجام کارهای شایسته مربوط می‌شود و هم به وا نهادن کارهای ناپسند و هر دو دارای کیفر و پاداش هستند. (صفحه ۲۲۶)

۳۹. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)

اشاره

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچکس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. (۱۵۲ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۶ «هیچگاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حدّ بلوغ برسند» (وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ). ۷ کم فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را باعدالت ادا کنید» (وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ) و از آن جا

که هر قدر انسان دقت در پیمانه و وزن کند، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه‌ها و ترازوهای معمولی امکان‌پذیر نیست، به دنبال این جمله اضافه می‌کند: «هیچکس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی‌کنیم» (لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَها). ۸ «به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق، به زیان آنها تمام گردد» (وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى). ۹ «به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید» (وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا). در این که منظور از «عهد الهی» در این آیه چیست، مفسران احتمالاتی داده‌اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان‌های الهی را اعم از پیمان‌های «تکوینی» و «تشریعی» و تکالیف الهی و هرگونه عهد و نذر و قسم را شامل می‌شود و باز برای تأکید در (صفحه ۲۲۷) پایان این چهار قسمت، می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند، تا متذکر شوید» (ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَشُدّ»: این واژه جمع «شَدّ» و به مفهوم اوج جوانی است، به سان «اَشُرّ» که جمع «شر» می‌باشد و به همین تناسب در مورد بر آمدن روز می‌گویند: «شَدُّ النَّهارِ». «ذِكْر»: یادآوری و هرگاه به باب تفعیل برود به دو مفعول متعدّی می‌گردد. در ادامه سخن می‌فرماید: وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و به مال یتیم جز به نیکوترین سبک و روش نزدیک نشوید. منظور از نزدیک شدن، دست نهادن بر روی آن و تصرف در آن است، و می‌دانیم که دست درازی به ثروت و دارایی هر کسی کاری نارواست، امّا بدان دلیل در آیه شریفه دست درازی به مال یتیم را خاطر نشان می‌سازد که او توان دفاع از حقوق خود را ندارد، و به همین جهت انسانهای بی‌بند و بار بیشتر به مال او طمع می‌ورزند. آیه شریفه نشانگر آن است که تنها در یک صورت می‌توان در مال یتیم تصرف نمود، و آن هم در صورتی است که انسان بهترین و شایسته ترین شیوه را برای اصلاح امور اقتصادی و مالی او برگزیند و با انگیزه‌ای به راستی خدا پسندانه در امور مالی و اقتصادی او دخالت کند.

نیکوترین شیوه

در این که منظور از نیکوترین سبک و شیوه در نزدیک شدن به مال یتیم چیست؟ دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این است که ثروت و دارایی او را به وسیله تجارت افزایش دهند. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که سرپرست یتیم تنها (صفحه ۲۲۸) به اندازه خوراک خود از آن بهره برد و نه پوشاک و یا چیز دیگر. ۳ و از دیدگاه برخی منظور این است که ثروت او را تا رسیدنش به کمال و جوانی، به صورت شایسته‌ای برایش نگاه دارند. حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ به مال و ثروت یتیم جز به نیکوترین شیوه نزدیک نشوید تا او به جوانی و رشد خود برسد. در تفسیر این فراز نیز دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور برخی از جمله «شَعبی» منظور از رسیدن به رشد و کمال، رسیدن به مرحله بلوغ است. ۲ امّا به باور برخی دیگر رسیدن به مرز هیجده سالگی است. ۳ از دیدگاه «سُدی» منظور رسیدن به مرز سی سالگی است، امّا این حکم به وسیله آیه شش از سوره نساء نسخ شده است، چرا که در آنجا می‌فرماید: و یتیمان را چون به حدّ بلوغ برسند بیازمایید و اگر در آنان رشد و کمال یافتید دارایی شان را به آنان بدهید: وَ ابْتَلُوا الْيَتامىٰ حَتّٰى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ ... ۴ و از دیدگاه «ابو حنیفه» منظور این است که هرگاه آنان به مرز بیست و پنج سالگی رسیدند، مال و ثروتشان را به خودشان بدهید، و پیش از این، در صورتی که رشد فکری و اجتماعی لازم برای تدبیر امور اقتصادی خود نداشته باشند، نمی‌توان مالشان را به آنان وانهاد. ۵ برخی بر آنند که حدّ و مرز مشخصی از نظر سن و سال

برای این موضوع نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد منظور این است که هرگاه یتیم به مرحله بلوغ رسید و از نظر خردِ زندگی نیز کمال یافت، و روشن شد که برای حفظ حقوق و اداره اموال خویش از رشد کافی برخوردار است، در آن صورت باید دارایی او را بازگرداند. به نظر می‌رسد که این دیدگاه از دیدگاههای دیگر بهتر است؛ چرا که تنها با رسیدن به مرحله بلوغ نمی‌توان دارایی او را به وی داد. از آیه شریفه و دیگر آیات در این مورد، چنین دریافت می‌گردد که به مال یتیم جز (صفحه ۲۲۹) به نیکوترین سبک نمی‌توان نزدیک شد، تا او به مرحله رشد و کمال برسد، و هنگامی که او به این مرحله رسید می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به خود او وانهاد، گرچه خود این واگذاری به وسیله سرپرست اموال به نیکوترین سبک تصرّف نباشد و نگاه داشتن آن نیکوترین سبک باشد، چرا که نزدیک شدن به دارایی یتیم، تا هنگامی که به مرحله رشد و کمال نرسیده است باید به نیکوترین شیوه باشد، همانگونه که قرآن نیز هشدار می‌دهد که: مال آنان را از بیم آنکه مبادا بزرگ شوند و در اختیار گیرند، به اسراف و شتاب نخورید: وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا (... ۱) امّا پس از رسیدن او به مرحله رشد و کمال می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به او واگذاشت، گرچه این واگذاری تصرّف «احسن» و یا نزدیک شدن به مال او به نیکوترین روش نباشد. وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ و کالای پیمانه و میزان را عادلانه و کامل بپیمایید و وزن کنید و چیزی از حق کسی نکاهید. لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها ما هر کسی را تنها در خور توان و امکاناتش تکلیف می‌نماییم. از آنجایی که عدالت و دادگری شایسته و بایسته در وزن و پیمانه ممکن است دشوار به نظر برسد، و گاه دانه‌هایی از گندم و یا جو و برنج به ناروا جابه جا شود و جلوگیری از آن دشوار و یا امکان ناپذیر به نظر آید، از این رو قرآن روشنگری می‌کند که ما از شما می‌خواهیم که تا سر حد امکان عدل و داد را در همه میدانها رعایت نموده و از پایمال شدن حقوق جلوگیری کنید، نه فراتر از امکان. وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى و هنگامی که به داوری و گواهی یا در هر موردی سخن می‌گویید، دادگری پیشه سازید، گرچه به زیان یکی از نزدیکانتان تمام شود. روشن است که رعایت عدل و داد تنها در گفتار ضرورت ندارد، بلکه باید در ۱ سوره نساء، آیه ۶. (صفحه ۲۳۰) عملکردها نیز عدالت را پیشه ساخت؛ امّا بدان دلیل در اینجا به دادگری در گفتار سفارش شده است که هر کس در گفتار خویش دادگری پیشه سازد، در کردار نیز عدالت پیشه خواهد بود. به باور برخی: هرگاه به گواهی بر می‌خیزید یا داوری می‌کنید، اگرچه به زیان یکی از خویشاوندان شما باشد، عدل و داد را رعایت کنید. یادآوری این نکته لازم است که این فراز کوتاه از فرمانهای جامع و کاملی است که موضوعات پر اهمیتی چون اقرار، شهادت، وصیّت، فتوا، قضاوت، بیان احکام و مقررات و دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را شامل می‌شود و مقرّر می‌دارد که در همه این میدانها و صحنه‌ها باید دادگری را پیشه ساخت. وَ بِعَهْدِ اللّهِ اَوْفُوا و به عهد خدا وفا کنید. در مورد این پیمان دو نظر است: ۱ به باور گروهی هرآنچه خدا بر بندگان خود واجب ساخته پیمان اوست که باید با انجام آنها به عهد خویش وفا کرد. ۲ امّا به باور برخی منظور نذر و عهد می‌باشد که اگر در راه نافرمانی نبود، وفای به آن لازم می‌شود. با این بیان منظور پیمانی است که انسان با خدای خویش می‌بندد. ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. این دستوراتی که خدا در مورد مال یتیم، کامل و عادلانه دادن وزن و کیل، عمل به وظیفه تا سر حد امکان، رعایت راستی و عدالت در گفتار و کردار و وفای به عهدها و پیمانها بیان فرمود، همه و همه سفارش او به شما انسانهاست تا پند گیرید و از انجام شایسته و بایسته آنها غفلت نورزید. (صفحه ۲۳۱)

۴۰. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)

اشاره

وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و این که این راه مستقیم من

است، از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید. (۱۵۳ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

۱۰ «این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه‌های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد» (وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبیلِهِ) و در پایان همه اینها برای سومین بار تأکید می‌کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید» (ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه، نخست از تحریم شرک شروع شده‌است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز با نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می‌شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می‌سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می‌باشد.

مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هر یک از این آیات سه‌گانه، به عنوان تأکید جمله «ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ» (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند) آمده، با این تفاوت که در آیه اول با جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و در آیه دوم با جمله «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» و در آیه سوم با جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به (صفحه ۲۳۲) این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می‌باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله‌های سه‌گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه‌گانه اختصاص به احکام معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه‌های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده‌گانه پخش گردد.

فرمان‌های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان‌های ده‌گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آنها از فرمان‌هایی است که عقل و منطق به روشنی آنها را درک می‌کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می‌شود. (۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول

عدالت، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم‌های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن» ، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب‌تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده: «وَ بِالْوالِدَیْنِ *****۱- ۱۳ / شوری. (صفحه ۲۳۳) إِحْساناً» و می‌دانیم «احسان» گاهی با «اِلی» و گاهی با «ب» ذکر می‌شود، درصورتی که با «اِلی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هر چند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی‌آید که عرب‌های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب‌های غلط، زنده به گور می‌کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می‌شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می‌رسانیدند، خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف‌ترین موجودات نیز از آن روزی می‌برند، توجه داده و از این کار بازمی‌دارد. با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند. گرچه امروز برای سقط جنین، دلایل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می‌دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

منظور از «فَواحِش» چیست؟

«فَواحِش» جمع «فاحِشَة» به معنی گناهانی است که فوق‌العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان‌شکنی و کم‌فروشی و شرک و مانند اینها اگرچه از گناهان کبیره می‌باشند، ولی ذکر آنها در مقابل «فواحش» ، به خاطر همان تفاوت مفهوم است. *****۱- «تفسیر المَنار» ، جلد ۸، صفحه ۱۸۵. (صفحه ۲۳۴)

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیر به «لا تَقْرَبُوا» (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می‌رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه‌انگیز» است، مانند زنا و فحشاء و اموال بی‌دفاع یتیمان و امثال اینها، لذا به مردم اخطار می‌کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه‌های شدیدشان قرار نگیرند. (صفحه ۲۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث با روشنگری و تأکید بیشتری می‌فرماید: وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ و این است راه راست و بی‌انحراف

من؛ پس این راه را پی گیرید و در این راه هر آنچه روا شناخته شده است روا بدانید و هر آنچه تحریم شده است ناروا بشمارید و بر این باور باشید که آنچه به شما فرمان داده شده است درست و براساس حق و عدالت است. «ابن عبّاس» می گوید: منظور آیه شریفه این است که: این دین حنیف و حقگرای من استوارترین و بهترین و کاملترین دین است و به باور پاره‌ای منظور این است که: آیاتی که در مورد حلال و حرام فرود آمده، همه و همه بیانگر راه من است، راه نجاتبخشی که هر کس در آن گام سپارد به پاداش پرشکوه خدا و بهشت و نعمتهای آن خواهد رسید. وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ به باور «مُجاهِد» منظور این است که: به راههای کفر و بدعت‌آمیز گام نسپرید که شما را از راه خدا پسندانه و مورد نظر او منحرف می‌سازد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که از پیمایش راه گمراه کننده یهود و نصاری و شرک گرایان دوری گزینید؛ چرا که این بیراهه‌ها مورد پسند خدا نیست و شما را از او و راه و رسم او دور می‌سازند. ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. خدا شما را اینگونه و به این چیزها سفارش می کند، باشد که با دوری گزیدن از نافرمانی او به تقوا گرایید و از کیفر او در امان باشید. «ابن عبّاس» می گوید: آیاتی که گذشت از آیات روشن و محکم قرآنند و هرگز نسخ نگردیده‌اند. این دستورات ویژه اسلام و مردم مسلمان نیست، بلکه در تمام ادیان آسمانی بندگان خدا به گونه‌ای به این مقررات سفارش شده‌اند. این آیات، مادرِ کتاب و پایه و اساس آن هستند که هر کس به آنها عمل کند به بهشت پرطراوت خدا می‌رسد و هر کس (صفحه ۲۳۶) این آیات را واگذارد و بدانها عمل نکند فرودگاه او آتش دوزخ خواهد بود. «کَعْب الاْحبار» یهودی می گوید: به خدای سوگند نخستین دستوراتی که در تورات آمده این است که: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ؛ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ ... به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ ای موسی! بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام گردانیده است برای شما بخوانم...

پرتوی از آیاتی که گذشت

اشاره

(۱) آیاتی که گذشت درسهای انسانساز و ارزنده‌ای می‌دهد که سخت در خور اندیشه، باور، برنامه زندگی ساختن و به کار بستن است؛ در آن صورت است که سیمای زندگی فرد و خانواده، و جامعه را دگرگون ساخته و از شرایط موجود به صورت مطلوب و محبوب و زیبایی جلوه‌گر می‌سازد. در این آیات آفریدگار هستی با ده فرمان جاودانه، انسانها را به اصول و اساس ارزشها و والاییها فراخوانده و از زشت کاریها هشدار می‌دهد و چگونگی رابطه انسان با خدا، با خویشتن، با دیگر انسانها و با پدیده‌های هستی را آن گونه که باید باشد طرح می کند، که به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می‌رود.

۱ دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی

توحیدگرایی به مفهوم حقیقی و قرآنی آن به راستی نفی اسارتها، بردگیها، خفتها، تملق‌ها، چاپلوسی‌ها، بت‌تراشی‌ها، شخص پرستی‌ها، پرستش ذلت‌بار در همه چهره‌ها و قیافه‌ها و عنوانها، و اثبات اوج آزادی و آزادگی و عزت و شکوه و هویت انسان است و اگر ملل مسلمان سوگمندانه از نعمت عزّت و اقتدار و آزادی و آراستگی به ارزشهای والای قرآنی کم بهره یا بی‌بهره‌اند، باید در توحید گرایی خود تردید کنند و آن را مورد تجدید نظر قرار دهند؛ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاَّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ... ۱ مترجم. (صفحه ۲۳۷)

۲ رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر

از آنجایی که پس از اصل توحیدگرایی و چگونگی رابطه انسان با خدا، حقوق و حرمت پدر و مادر که دو معمار شخصیت وجود انسان هستند مطرح می‌شود، باید به نقش و اهمیت و عظمت آنان پی برد که تا کجاست؛ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً...

۳ رعایت حقوق کودک

و این نیز اهمیت حقوق کودک، این نعمت گران خدا به خانواده، و این گل بوستان خانواده که قرآن حق حیات، تربیت، نگاهداری شایسته و پرورش و سازندگی روح و جان و عواطف او را پس از حقوق پدر و مادر طرح می‌کند؛ وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ...

۴ سازندگی برون و درون

قرآن در این آیات از زشتیهای آشکار و پلیدی‌های نهان هشدار می‌دهد و بدین وسیله به سازندگی و برازندگی و شایستگی درون و برون و ظاهر و باطن فرد و جامعه و خانواده و سیاست و اجتماع فرمان می‌دهد، چرا که فرد و خانواده و جامعه و تشکیلات ظاهر ساز و ریاکار رویش دیدنی نیست؛ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ...

۵ رعایت حقوق بشر

حق حیات و زندگی از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست، چرا که دیگر حقوق انسان همچون حق اندیشه و تفکّر، حق زیستن به صورت موجودی با شعور و انتخابگر، حق معیشت، حق آزادی، حق برابری، حق حاکمیت بر سرنوشت، حق دفاع و حق بهره‌وری از نعمتهای و امکانات، همه و همه به حق حیات و امنیّت جان و زندگی بر می‌گردد، و این آیات، حق حیات را پاس می‌دارد؛ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ (... صفحه ۲۳۸)

۶ سفارش به تفکّر و خرد ورزی

از اساسی‌ترین ویژگیهای انسان نعمتِ‌گران خرد و قدرت تفکّر و اندیشیدن است و این از حقوق طبیعی اوست که به کران تا کران هستی بنگرد و در همه آنها بیندیشد و دیگران را نیز به اندیشه و تفکّر بر انگیزد. این آیات روشنگری می‌کند که اندیشه در کران تا کران هستی نه تنها حق انسان است که از وظایف و مسؤولیتهای اوست و باید امکانات آزادی اندیشه را برای او فراهم ساخت، و او نیز باید بیندیشد تا پدیده‌ها و پدید آورنده آنها را بشناسد و انسانها بر اساس عدالت و آزادگی و رعایت حقوق و حدود با هم زندگی کنند؛ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

۷ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر

این آیات نشانگر آن است که در جامعه مطلوب و دنیای مورد نظر قرآن، باید حقوق همگان پاس داشته شود و حقوق و امنیّت اجتماعی و اقتصادی قشرهای آسیب‌پذیر و بی‌دفاع محترم شمرده شود؛ وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ.

۸ امنیت اقتصادی

و این نیز درس دیگر این آیات است که به رعایت حقوق مالی و امنیّت اقتصادی و پرهیز از کم فروشی و خیانت و تقلّب در بازار و ستم و تجاوز در سیستم تولید و توزیع سفارش می‌کند؛ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ...

۹ انتظار بر اساس امکانات و تواناییها

و این نیز یـک اصل انسانی و اسـلامی است که از هر کس بایـد به انـدازه توان و امکانات مادی و معنوی‌اش انتظار عمل داشت، که این رمز سـعادتها و سلامتهاست و هر کس نیز باید در نهایت توان و ظرفیت خود احساس مسئوولیت نماید؛ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها (...صفحه ۲۳۹)

۱۰ عدالت در گفتار و داوری

اگر همه گوینـدگان، مصـاحبه شونـدگان، نویسـندگان، صاحبـان قـدرت و امکانات، رسانه‌های گروهی و ارگانهای تبلیغاتی به این اصـل قرآنی بیندیشـند که بر اسـاس عـدالت و قـانون و قـانونگرایی سـخن گوینـد، چه تحول مبارکی در جهت سازنـدگی معنوی و اخلاقی و انسانی و سیاسـی و اجتماعی پدیـد می‌آید و دنیا چه رنگ مطلوبی به خود می‌گیرد! و این آیات این درس زندگی ساز را نیز می‌دهد؛ وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی...

۱۱ وفاداری

و به اصـل وفـاداری و وفـای به عهـد و پیمانهـا در همه ابعاد سـفارش می‌کنـد و از مردم می‌خواهـد که به عهـد خود با خـدا، پیامبر، خویشتن، همدینان و همنوعان خود وفا کنند و از خیانت و پیمان‌شکنی پروانمایند؛ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا...

۱۲ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف

این آیات به انسانها این درس دگرگون ساز را می‌دهـد که در شاهراه راستی و درستی گام سپارند و از راه مسـتقیم توحید و تقوا و عدالت و پاکی و صفا و وفا، که این آیات راهگشای آن است، ذرّه‌ای انحراف نجویند؛ وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما فَاتَّبِعُوهُ...

۱۳ وحدت‌جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی

در این آیات، قرآن از توحیـدگرایی آغاز می‌کنـد و با هشـدار از تفرقه و پراکندگی، درسـهای انسان سازش را به پایان می‌برد؛ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ.

۱۴ دعوت به پروا پیشگی

و میوه و ثمره این درسـها نیز زندگی بر اساس پروای واقعی و حساب بردن از (صـفحه ۲۴۰) خـدا در قلمرو اندیشه و گفتار و کردار است؛ ذلِکُمْ وَصّیکذمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. (صفحه ۲۴۱)

۴۱. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر)

اشاره

قُلْ أَ غَیْرَ اللَّهِ أَبْغی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ وَ لا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ بگو: آیا غیر خـدا پروردگاری بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، سـپس بازگشت شـما به سوی پروردگارتان است و شـما را به آن

چه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد. (۱۶۴ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گـاهی ممکن است توهم شود که آیه فوق که دو اصـل مسـلم منطقی را که در تمـام ادیـان وجود داشـته است، بیـان می کنـد (یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهـد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد) با پاره‌ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی کند، زیرا مثلاً در آیه ۲۵ سوره نحل می‌خوانیم: «لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَةً یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ: آنها در روز رسـتاخیز بار سـنگین گناهان خویش را بایـد بر دوش بکشـند و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی‌خبری و جهل خود گمراه ساختنـد». اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشـد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه‌شدگان را نیز بر دوش می کشـند؟ احادیث مربوط به «سنّت حسنه» و «سنّت سیّئه» که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده‌است و مضـمون آنها این است؛ اگر کسـی سـنت خوبی بر جای نهد، پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می کنند، خواهد داشت (بدون آن که از پاداش خود آنها کاسـته شود) و همچنین کسـی که سـنت بـدی را برجای نهـد، گناه کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته می‌شود (بی آن که از گناهان آنها چیزی کاسته گردد)، (قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً کانَ لَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَیْءٌ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً کانَ عَلَیْهِ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اَوْزارِهِمْ شَیْءٌ)، نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست. ولی پاسخ این ایراد روشن (صـفحه ۲۴۲) است، زیرا آیه مورد بحث می گویـد: بی‌جهت و بـدون ارتباط گناه کسـی را بر دیگری نمی‌نویسـند، ولی آیات و روایاتی که اشاره شد، می گوید: اگر انسان بنیان‌گذار عمل نیک و بد دیگری باشد و به اصطلاح از طریق «تسبیب» در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمـل خود او محسوب می‌شود، زیرا پـایه و اساس آن، به دست وی گـذارده شـده است. توهم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود، این است که آیه می گویـد: «عمـل هر کس تنها به درد خود او می‌خورد» ، بنابراین کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هـدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنـده انجام می گیرد، نمی‌توانـد مفیـد به حال آنها بوده باشـد، در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شـیعه و اهل تسـنن از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده، می‌خوانیم که؛ اینگونه اعمـال گاهی مفیـد و سودمنـد است، «نه تنها عمل فرزنـد برای پـدر و مادر بلکه برای دیگران نیز نتیجه‌بخش است». به علاوه می‌دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می‌ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است، اما کسـی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشـته است، چگونه ممکن اسـت آن اثر روحی و معنوی را پیـدا کنـد؟ بعضـی این ایراد را بسـیار بـا آب و تـاب تعقیب می کننـد و نه تنهـا افراد عـادی بلکه پاره‌ای از نویسـندگان و مفسـران ماننـد نویسـنده «المَنـار» نیز تحت تـأثیر آن قرار گرفته تا آن جا که بسـیاری از احادیث و روایات مسـلم را به دست فراموشـی سپرده‌انـد، ولی با توجه به دو نکته، پاسخ اینگونه ایرادها روشن می گردد. ۱ درست است که عمـل هر کس باعث تکامـل خود او است و فلسـفه‌ها و نتایـج و آثـار واقعی اعمال نیک تنها عایـد انجام‌دهنـده آن عمل می‌شود، همانطور که «ورزش» و «تعلیم و تربیت» هر کس باعث «تقویت» و «تکامل» جسم و جان خود او است. ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می‌دهـد، حتمـا به خاطر امتیاز و صـفت نیکی است که در او بوده یا مربی خوب، یا شاگرد خوب یا دوست باصـفا یا همسایه باوفا یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال (صفحه ۲۴۳) حداقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یـک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شـده که اعمـال خیری برای او انجـام دهنـد، بنابراین او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می گیرد و به این ترتیب معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیّت خیر خود او است. ۲ پاداش‌هایی که خداوند به افراد می‌دهد، بر دوگونه است؛ پاداش‌هایی که متناسب با وضع تکامل روحی و

شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام عمل نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می گیرد و ترقی می کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می کنند و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته‌اند، بر اوج آسمان سعادت پرواز می‌نمایند، مسلما اینگونه آثار مخصوص شخص عمل‌کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست. ولی از آن جا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده، استحقاق پاداشی دارد، می‌تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند. درست مثل این که استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می گیرد، هم در پرتو تدریس در جنبه‌های علمی کامل‌تر و قوی‌تر می‌شود و هم حقوقی دریافت می کند، نتیجه اول را بدون شک نمی‌تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود او است، اما نتیجه دوم را می‌تواند به افراد مورد علاقه‌اش هدیه کند. هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همینگونه است و به این ترتیب هرگونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد شده، مرتفع می گردد. ولی باید توجه داشت که پاداش‌هایی که از این طریق به افراد می‌رسد، نمی‌تواند تمام سعادت آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت و پایه اصلی نجات انسان، همان ایمان عمل خود او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَبّ»: این واژه در اصل به مفهوم تدبیر امور نمودن و به کمال رساندن است، امّا (صفحه ۲۴۴) هرگاه در مورد آفریدگار هستی به کار رود، منظور آن قدرت بی‌همتایی است که تدبیر امور و تنظیم شؤون انسان و پدیده‌های رنگارنگ به دست اوست. «وِزْر»: بار گران.

آیا جز خدای یکتا را بجویم؟!

از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» و «مُجاهِد» واژه «نسک» به مفهوم قربانی در مراسم حجّ و عمره است؛ امّا از دیدگاه «حَسَن» به مفهوم دین و آیین، و به نظر «جبّائی» به معنای عبادت و پرستش است. با این بیان منظور از آیه شریفه این است که: ای پیامبر بگو: نماز و قربانی و زندگی و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است. در آیه شریفه، نماز به پرستش خدا و اساسی ترین دستورات او پیوند خورده است؛ چرا که نماز گزار به هنگام تکبیر برای آغاز نماز، در برابر آفریدگارش سر تعظیم فرود می‌آورد و او را بزرگ می‌دارد و در نماز خویش آیاتی از قرآن را که انسان را به شایستگیها و ارزشهای والای انسانی فرا می‌خواند، تلاوت می کند، در رکوع نماز و در سجود آن، در برابر پروردگار هستی خضوع می‌نماید، و در تسبیح و ستایش خویش، خدا را از هر ضعف و نقص و ناتوانی پاک و پاکیزه می‌شمارد. و نیز در آیه نماز را با اصل حیات و زندگی در کنار هم آورده است، در حالی که نماز کار پیامبر است و آفرینش حیات و بخشیدن زندگی شاهکار خداست. این پیوند بدان دلیل است که هر دو ساخته تدبیر شگرف اوست؛ امّا به باور «قاضی» منظور این است که نماز و قربانی، پرستش و عبادت خدا است، و مرگ و زندگی نیز در دست توانای او. پاره‌ای بر آنند که آیه شریفه بیانگر آن است که: عبادت و پرستش من تنها برای خداست؛ چرا که همه اینها در پرتو هدایت اوست، و مرگ و زندگی من نیز برای اوست، چرا که به تدبیر و آفرینش او می‌باشد و پاره‌ای نیز می گویند: پیام این جمله که مرگ و زندگی من برای خدا می‌باشد، این است که کارهای پسندیده‌ای که مربوط به زندگی است، و نیز کارهایی چون وصیت و سفارش به کارهای شایسته و فرجام نیکوی زندگی که مربوط به مرگ است، همه و همه برای خداست. (صفحه ۲۴۵) به

هر حال آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که مباد زندگی و عمر گرانبها را برای شهوترانی و لذت‌جویی و گناه بخواهد و مرگ را برای سودرسانی به ورثه. در آیه پیش در مورد توحیدگرایی و اخلاص پرشکوه پیامبر سخن رفت، اینک به آن حضرت دستور می‌رسد که: ای پیامبر، در مورد بیهوده و پوچ بودن عملکرد شرك‌آلود شرك‌گریان به آنان بگو: آیا جز خدای یکتا پروردگاری را بجویم و بخوانم؟! در حالی که او پروردگار همه چیز است. قُلْ اَغَیْرَ اللّهِ اَبْغی رَبّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ منظور این است که آیا زیبنده است که پروردگاری جز خدای یکتا بجویم و او را بپرستم و از او راه رستگاری بخواهم؟! و آیا پرستش پروردگاری را که آفریدگار و تدبیرگر امور من و شؤون همه موجودات است رها کنم؟! راستی آیا هیچ خردی این کار ناپسندیده را می‌پذیرد؟! وَلا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاّـ عَلَیْها و هر کسی کیفر عملکرد نادرست و نیز پاداش کارهای شایسته خویش را به دست می‌آورد، و نجات و گرفتاریش در گرو عملکرد خود او می‌باشد؛ شرك‌گرایی و بت‌پرستی شما نمی‌تواند برای من عذر و بهانه‌ای باشد، و من باید خدای یکتا را بپرستم؛ چرا که در نگرش توحیدی، هر کس مسؤول کارهای خویش است. وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْری و کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و به جای دیگری کیفر نمی‌گردد. به باور «زَجّاج» منظور این است که، کسی که دست به گناهی نیازیده، به کیفر گناه دیگران گرفتار نمی‌گردد؛ امّا به باور برخی، این آیه پاسخ شرك‌گرایان را می‌دهد؛ چرا که آنان به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گفتند: تو راه و رسم خویش را رها ساز و از ما پیروی کن که اگر گناهی بود ما پاسخگو خواهیم شد. جبرگرایان بر آنند که خدا کودك بی‌گناه را به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه پدرش کیفر می‌کند؛ امّا آیه شریفه روشنگری می‌کند که هیچکس به گناه دیگری کیفر نخواهد شد. ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ. (صفحه ۲۴۶) آنگاه بازگشت شما به سوی ماست، و خدا شما را از آنچه در موردش کشمکش می‌نمودید آگاه خواهد ساخت و شایسته کرداران از زشت کرداران شناخته خواهند شد. (صفحه ۲۴۷)

۴۲. آیه (اقوامی که نابود شدند)

اشاره

وَ کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوان) هلاك کردیم و عذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد. (۴ / اعراف) فَما کانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلاَّ أَنْ قالُوا إِنَّا کُنَّا ظالِمینَ و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند، جز این که گفتند: ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت). (۵ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْیَة» در اصل از ماده «قَرْی» به معنی جمع شدن آمده و چون «قَرْیَة» مرکز اجتماع افراد بشر است، این نام بر آن اطلاق شده است، از اینجا روشن می‌شود که قریه تنها به معنی روستا نیست، بلکه هرگونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می‌شود و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به «شهر» یا «هر گونه آبادی» اعم از شهر و روستا اطلاق شده است. «قائِلُونَ» اسم فاعل از ماده «قَیْلُولَة» به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است و در اصل به معنی راحتی است و لذا پس گرفتن جنسی که فروخته شده، «اقاله» نامیده می‌شود، زیرا طرف را از نگرانی راحت می‌کند و «بَیات» به معنی شبانه و شب هنگام است. این که در آیات فوق می‌خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامان آنها را می‌گرفت، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران

را به هم ریخته بودنـد و به این ترتیب کیفرشـان متنـاسب گناهشـان است. این موضوع نیز به خوبی از آیه اسـتفاده می‌شود که عموم اقوام مجرم و گنهکـار هنگـامی که گرفتـار چنگـال مجازات می‌شدنـد و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشـمانشان کنار می‌رفت، همگی به گناه خود اعتراف می‌کردنـد ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک‌نوع اعتراف «اجباری و اضـطراری» بود که (صفحه ۲۴۸) حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی‌اثر است که کمترین نشـانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه‌ای برای آنها نخواهـد داشت، البته اگر این واقعیت را در حـال اختیـار اظهـار می‌داشـتند، دلیـل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود. اینگونه آیات نبایـد به عنوان شرح مـاجرای گذشـتگان تلقی شود و تنها مربوط به زمان ماضـی و اقوام پیشـین فرض گردد، اینها اخطارهای کوبنـده‌ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده، زیرا در سـنت و قانون الهی، تبعیض مفهوم ندارد. هم‌اکنون انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک طوفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهـای قبـل از تاریـخ نـاتوان بودنـد، بنابراین همان عواقب شوم و دردناکی که سـتمکاران اقوام گذشـته و انسانهای مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می‌تواند بزرگ‌ترین بلای او شود و او را به دامـان جنگ‌هـایی بکشانـد که محصولش نـابودی نسل او است، آیا نبایـد از این حوادث پنـد گیرد و بیـدار شود؟ (صفحه ۲۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرجام شوم بیدادگران

در این آیه آفریدگار هستی مردم را به تفکر در سرنوشت پیشنیان فرا می‌خواند و به آنان خاطر نشان می‌سازد که مباد رفتار و کردار ظالمانه و گمراهانه آنان را پی گیرنـد و می‌گوید: چه بسـیار مردم شـهرها و روسـتاها را به بوته هلاکت سپردیم، و عذاب مرگبار ما شب هنگـام و یا زمانی که آنان در خواب نیمروزی و در بستر استراحت بودنـد، بر آنان فرود آمـد. گفتنی است که فرود عـذاب در تاریکی شب و هنگام استراحت انسان و نیز خواب نیمروزی بسیار خطرناکتر است. در ادامه سخن می‌افزاید: هنگامی که عذاب نابود کننـده مـا بر آنـان فرود آمـد، تنهـا چیزی کـه بر زبـان داشـتند این بـود که می‌گفتنـد: دریـغ و درد که مـا بیـداد پیشه بـودیم! آری، ستمکاران هنگامی که با عـذاب خـدا رو به رو می‌شدند و کیفر شوم سـتمکاری و گناه خویش را با چشـمان نگران خود می‌دیدند، زبان به اعتراف گشوده و به بیدادگری خود اقرار می‌کردند. به باور برخی، هنگامی که عذاب دامنگیرشان می‌شد و هنوز نیمه جانی داشـتند، زبان به اعتراف و ندامت می‌گشودند. از آیه شـریفه این نکته درس آموز دریافت می‌گردد که اقرار به حقیقت و اعتراف به گناه و نیز توبه و بازگشت به بارگاه خدا به هنگامه فرود عذاب سود بخش نخواهد بود و باید پیش از آن چاره‌ای اندیشـید. (صفحه ۲۵۰)

۴۳. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم)

اشاره

یـا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنـا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُون ای فرزنـدان آدم، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها (همه) از آیات خدا است، شاید متذکر (نعمت‌های او) شوند. (۲۶ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«ریش» در اصل واژه عربی به معنی پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هرگونه لباس، نیز گفته می‌شود، ولی چون پرهای پرندگان غالبا به رنگ‌های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه «ریش» افتاده است، علاوه بر این به پارچه‌هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می‌اندازند، ریش گفته می‌شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ). تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته‌اند، زیرا تقوا از ماده «وِقایَهٔ» به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است، (صفحه ۲۵۱) چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می‌خوانیم: «وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ: و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند و هم پیراهن‌هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد». ولی آیات قرآن غالبا معنی وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را دربرمی‌گیرد، در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

فرود آمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «اَنْزَلْنا» (فرو فرستادیم) برخورد می‌کنیم که ظاهرا با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند» ، در حالی که می‌دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می‌شود و یا از مواد گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است. در آیه ۶ سوره زمر نیز می‌خوانیم: «وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَٔ أَزْواجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده: «وَ اَنْزَلْنا الْحَدیدَ: ... آهن را فرو فرستادیم». ... بسیاری از مفسران اصرار دارند که اینگونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالا به زمین نازل می‌شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می‌گردند، بنابراین مواد لباس‌ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ‌های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می‌رود و مثلاً می‌گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می‌گوییم: «رَفَعْتُ شَکْوایَ اِلَی الْقاضِی: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم» ، هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم و از آن جا که نعمت‌های (صفحه ۲۵۲) پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در

آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می‌شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلندپایه است، با «اسم اشاره بعید» از آن تعبیر می کنیم، مثلاً۔ در فارسی می گوییم: به آن جناب چنین معروض می‌دارم (با این که طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می‌خوانیم: «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ: آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد».

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه انسان لباس می‌پوشیده است، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و باتفاوت امکنه، لباس‌ها فوق‌العاده متنوع و متفاوت بوده است و درگذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده، اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضانوردان، مأموران آتش نشانی، کارگران معادن، غواصان وبسیاری دیگر، از لباس‌های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می کنند. وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. نویسنده تفسیر «المَنار» در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می‌نویسد: یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه‌بافی دیدن می کرد، هنگام ورود در کارخانه، گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که می‌خواست از کارخانه خارج شود، پارچه‌ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند: این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد. اما متأسفانه در عصر ما، جنبه‌های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را (صفحه ۲۵۳) تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. لباس عاملی شده برای انواع تجمل‌پرستی‌ها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباس‌هایی در میان جمعی از مردم به خصوص «جوانان غرب‌زده» دیده می‌شود که جنبه جنون‌آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس، اصولاً۔ چنین به نظر می‌رسد که کمبودهای روانی، عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباس‌های عجیب و غریب است، افرادی که نمی‌توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباس‌های نامأنوس و عجیب و غریب، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می کنیم افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن اینگونه لباس‌ها متنفرند. به هر صورت ثروت‌های عظیمی که از طریق لباس‌های گوناگون و مد پرستی‌های مختلف و چشم هم چشمی‌ها در مسأله لباس، نابود می‌شود، رقم بسیار مهمی را تشکیل می‌دهد که اگر صرفه‌جویی می‌شد، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می کرد و مرهم‌های مؤثری بر زخم‌های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می گذارد. مسأله مُد پرستی در لباس، نه تنها ثروت‌های زیادی را به کام خود فرو می کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت‌ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می‌دهد. از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می‌شود که آنها با مسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می‌خوانیم که؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند، در حالی که لباس‌های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب‌ها دیده نشده بود، در تن داشتند، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آنها را نگفت، حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید، از علی در این باره چاره خواستند و علت روی گردانی ایشان را از آنها جویا شدند، علی فرمود: من چنین فکر می‌کنم که اینها باید این لباس‌های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند، آنها چنین کردند، پیامبر صلی

الله علیه و آله (صفحه ۲۵۴) سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود: «وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ لَقَدْ اتُونِیَ الْمَرَّهَ الْاُولی وَ اِنَّ اِبْلیسَ لَمَعَهُمْ: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز به همراه آنها است». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«لِباس»: جامه و هر چیزی پوشیدنی. «ریش»: این واژه در اصل به مفهوم پر و بال مرغ و پوشش پرندگان است که هم لباس آنهاست و هم به تناسب رنگارنگ بودن پرها، آرایش و زینت آنها به شمار می‌رود. «زَجّاج» می گوید: این واژه به مفهوم هر چیزی است که برای جسم و زندگی انسان سودمند باشد، خواه لباس یا چیز دیگر و به باور برخی مفهوم جامه است.

هشدار به انسانها

قرآن در آیات گذشته روشنگری فرمود که کره زمین فرودگاه و جایگاه انسان برای زندگی است، اینک در این آیات از نعمتهایی که به او ارزانی شده است سخن دارد و می‌فرماید: یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ روی سخن در آیه مبارکه با همه انسانهاست، همه کسانی که به تدریج در کره زمین پدیدار می گردند. روشن است که خطاب به کسانی که هنوز نیامده‌اند در صورتی که آمدنشان تردید ناپذیر باشد و شرایط تکلیف در آنان گرد آید درست است. در تفسیر آیه شریفه دیدگاهها اندکی متفاوت است؛ برای نمونه: ۱ «جبّائی» می گوید: هنگامی که «آدم» و «حوّا» به زمین فرود آمدند، لباس نیز بر آنان فرود آمد تا به وسیله آن اندام خویش را بپوشانند. ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۵۰۴، ماده «لبس». (صفحه ۲۵۵) ۲ «حَسَن» می گوید: منظور این است که به وسیله بارانی که از آسمان فرود می‌ریزد، همه چیزهای مورد نیاز انسان، از جمله موادّ اولیّه پوشش و لباس او نیز به دست می‌آید. ۳ به باور برخی، این تعبیر بدان دلیل است که همه برکات از آسمانها فرود می‌آید، همانگونه که قرآن آهن را نیز فرود آمده از آسمان می‌خواند: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ (... ۱) ۴ امّا به باور «ابو مسلم» منظور این است که جامه و دیگر وسایل زندگی را به شما ارزانی داشتیم. یادآوری این نکته لازم است که تعبیرهایی چون فرو فرستاده شدن نعمتها از آسمان به زمین، در حقیقت نوعی سپاس از ارزانی دارنده نعمت‌ها و ستایش اوست، که بدین وسیله ما بندگی و نیاز خویش را در برابر آن هستی بخش با عظمت بیان می کنیم. ۵ و از دیدگاه «ابوعلی» منظورِ آیه شریفه این است که: ما لباس و دیگر وسایل زندگی را برای شما پدید آوردیم، همانگونه که می‌فرماید: و از دامها هشت جفت برای شما فرود آورد. (۲)

وَ ریشا

در مورد این واژه دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور برخی منظور وسایل زندگی است. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و ...منظور ثروت و امکانات مادّی است. ۳ از دیدگاه «ابن زید» منظور زیبایی و جمال است. ۴ و از دیدگاه برخی دیگر امکانات زیست و نعمتهاست. به باور ما هر کدام از مفسّران بخشی از نعمتهای خدا و چیزهای خوب و موردنیاز و بخشی از مفهوم آیه را بیان کرده‌اند. ۱ سوره حدید، آیه ۲۵. ۲ سوره زمر، آیه ۶. (صفحه ۲۵۶)

وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ

و لباس پروا پیشگی است که از همه لباسها و جامه‌ها بهتر است. در این مورد که منظور از این جامه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور «ابن عبّاس» منظور از جامه تقوا، انجام کارهای شایسته است. ۲ امّا به بارو «حَسَن» منظور ارزش اخلاقی حیا و آزرم می‌باشد که به سان پوششی اندام انسان و فراز و نشیبهای آن را می‌پوشاند. ۳ از دیدگاه «جبّائی» منظور لباس ویژه و زاهدانه‌ای است که پارسایان از سر فروتنی می‌پوشند. ۴ و از دیدگاه «زید» فرزند حضرت سجّاد علیه‌السلام منظور لباس جهاد است. ۵ «عُرْوَه» می‌گوید: منظور ترس از خداست. ۶ و «ابن زید» می‌گوید: منظور پوشش مناسب برای پوشاندن فراز و نشیبهای بدن است. ۷ و برخی نیز بر آنند که: منظور جامه ایمان به خداست. به باور ما همه این مفاهیم و دریافتها از آیه شریفه جالب است و هر کدام از این جامه‌ها که انسان بر تن نماید به خیر و صلاح اوست. ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ. اینها همه از نشانه‌های قدرت و عظمت اوست؛ او همه اینها را پدید آورده است، باشد که انسانها بیندیشند و ایمان آورند و دستورات زندگی‌ساز او را به کار بندند. (صفحه ۲۵۷)

۴۴. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید)

اشاره

یا بَنی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه این که او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. (۲۷ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید. سپس تأکید می‌کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است، «او و همکارانش شما را می‌بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی‌کنید» و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود (إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُم). در حقیقت آن جا که تصور می‌کنید تنها خودتان هستید و خودتان، ممکن است آنها حضور داشته باشند و به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی‌توان پیش‌بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود و در پایان آیه جمله‌ای بیان می‌کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن این که اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچگونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد، می‌رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ‌ها حرکت می‌کند، آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟ آیه در پاسخ این سؤال احتمالی می‌گوید: «ما شیاطین را (صفحه ۲۵۸) اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُون). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته‌اند، ندارند و به عبارت دیگر گام‌های نخستین از طرف خود انسان برداشته می‌شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می‌شود و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد، بنابراین کسانی که دریچه‌های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت. آیات دیگر

قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در آیه ۱۰۰ سوره نحل می‌خوانیم: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ: تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق می‌ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می کنند» و در آیه ۴۲ سوره حجر می‌خوانیم: «إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ: تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند». به تعبیر دیگر درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح رد پای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هرجا مجلس گناه است و در هر نقطه‌ای وسایل معصیت آماده است و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می‌آید و به هنگام طغیان غرایز و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب، حضور شیطان قطعی است و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه او را با گوش دل می‌شنود و رد پای او را با چشم خود می‌بیند. در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر نقل شده است که فرمود: «هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاکت آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید)، ابلیس نزد او آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری که من آن را تلافی کنم، نوح (در تعجب فرو رفت) گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت: همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحتم تا زمانی که نسل دیگری به پاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم. نوح (با این که حداکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) (صفحه ۲۵۹) به ابلیس گفت: حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟ گفت: در سه موقع به یاد من باش که من نزدیک‌ترین فاصله را به بندگان در این سه موقع دارم؛ هنگامی که خشم تو را فرا می گیرد، به یاد من باش، هنگامی که میان دو نفر قضاوت می کنی، به یاد من باش و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آن جا نیست، باز به یاد من باش». (۱) نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده‌اند که شیطان برای انسان به هیچ وجه قابل رؤیت نیست در حالی که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که چنین امری احیانا ممکن است. ولی ظاهرا این دو باهم منافاتی ندارند، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده‌های دیگر موارد استثنایی دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«فِتْنَه»: آزمون و امتحان. «قَبیل»: گروهی است که از گروههای گوناگون پدید آمده‌اند، امّا «قبیله» گروهی است که از یک پدر و مادر ریشه می گیرند. دگر باره آفریدگار هستی روی سخن را متوجّه همه انسانها ساخته و می‌فرماید: یا بَنی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ هان ای فرزندان آدم!مباد شیطان شما را بفریبد و از راه دین خدا گمراه و از حق و عدالت دور کند و با وسوسه و دعوت به سوی نافرمانی و گناه گرفتارتان سازد. در آیه شریفه در حقیقت به شیطان در مورد گمراه ساختن انسانها هشدار داده شده است و معنای آیه این است که: ای فرزندان آدم! نباید شیطان شما را گمراه سازد؛ و به طور صریح به انسانها هشدار داده نشده است؛ چرا که این شیوه سخن برای بیم رسانی مردم سودمندتر و رساتر است، و در حقیقت دو نکته را در بر دارد؛ یکی هشدار از ***** ۱- «بحار الانوار» ، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸ (طبع جدید). (صفحه ۲۶۰) دشمنی خطرناک که همواره در کمین است، و دیگر لزوم آگاهی و هشیاری و رویارویی در برابر او. کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ همانگونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند. چرا که این شیطان بود که با وسوسه‌های خود آنان را فریفت و باعث بیرون رانده شدنشان از بهشت پر طراوت و زیبا شد. روشن است که بیرون آمدن آنان از بهشت به دستور خدا بود، امّا وسوسه‌های شیطان و نزدیک شدن آن دو به آن درخت موجب صدور فرمان گردید. این شیوه سخن در آیات بسیار است؛ برای نمونه در مورد فرعون می‌فرماید: «او پسران بنی اسرائیل را سر می‌برید» (۱) در حالی که

دیگران این کار را به دستور او انجام می‌دادند، و منظور آیه این است که این کار گناهی نا بخشودنی و شقاوتی وحشتناک بود و سبب واقعی آن خود فرعون و نظام استبدادی او بود. یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما او با فریبکاری و دعوت به خوردن از میوه آن درخت، لباس زیبا و آراسته بهشت را از اندام آنان بیرون آورد تا فراز و نشیب بدنشان را به آنان بنمایاند. إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ شیطان و فرزندان و پیروانش شما را می‌بینند و در کمین شما هستند و شما آنان را نمی‌بینید. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: شیطانها به سان خون در رگ و پوست انسانها در گردشند و سینه‌های مردم منزلگاه آنهاست که قرآن می‌فرماید: همو که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند: الَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النَّاسِ. (۲) و «قتاده» می‌گوید: به خدای سوگند: دشمنی که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی خطرناک‌تر و تحمّل ناپذیرتر است، مگر نسبت به کسانی که به راستی به خدا پناه برند ۱ سوره قصص، آیه ۴. ۲ سوره ناس، آیه ۵. (صفحه ۲۶۱) و او پناهشان دهد؛ چرا که دشمنی نهان و در کمین که انسان او را نمی‌بیند بسیار خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر است. به همین جهت هرگاه در ذهن و دل خویش وسوسه‌ای را احساس کردیم باید به هوش باشیم که وسوسه شیطان نباشد.

چرا نمی‌توان شیطان رادید؟

شیطان را نمی‌توان دید، چرا که جسم او بسیار لطیف و شفاف است و دیدن او نیازمند به بینایی بسیار نیرومندی است. به باور گروهی، شیطان را نمی‌توان دید، امّا ممکن است خدا او را در نظر کسانی که جنّیان را احضار می‌کنند پدیدار سازد. این دیدگاه مورد تأیید «مُفید» ، «علی بن عیسی» ، «ابن اَخْشید» و «ابو هُذَیْل» است، و مرحوم «طَبْرِسی» نیز این دیدگاه را بهتر دانسته است. امّا به باور «جبّائی» جنّ و شیطان را نمی‌توان دید؛ چرا که قرآن می‌فرماید: شما آنها را نمی‌بینید. آری ممکن است در زمان پیامبران همانگونه که خدا فرشتگان را به پیامبران نمایانده، آنها را نیز به آنان نشان داده باشد. اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ. ما حکم کرده‌ایم که شیطانها دوستان و سرپرستان مردمی هستند که ایمان نمی‌آورند؛ چرا که این دو گروه در گسترش فساد و تباهی و نشر باطل و بیداد، یار و یاور یکدیگرند. یادآوری می‌گردد که واژه «جعل» به مفهوم «حکم» ، باز هم نمونه دارد؛ از جمله در این آیه که می‌فرماید: وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً. (۱) فرشتگانی را که خود، بندگان خدای مهربان هستند، مادینه و دختران او حکم کردند. به هر حال آیه مورد بحث خاطرنشان می‌سازد که شیطانها با همه فریبکاری و وسوسه و شگردشان تنها بر شرک‌گرایان و ظالمان و گناهکاران و غافلان چیره‌اند، نه بر ایمان آوردگان راستین به خدا. ۱ سوره زخرف، آیه ۱۹. (صفحه ۲۶۲)

۴۵. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)

اشاره

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. (۹۶/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«بَرَکات» جمع «برکت» است، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند، اطلاق می‌گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند. منظور از «بَرَکات» زمین و آسمان، نزول باران و روییدن گیاهان است. ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آن چه در اختیار انسان قرار گرفته، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود، مثلاً امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر «مسابقه تسلیحاتی» و ساختن سلاح‌های نابود کننده صرف می‌گردد، اینها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت، ویرانی هم به بار می‌آورند، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها درمی‌آید و طبعا آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود. در آیه فوق کلمه «اَخَذَ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً ـ کسی را که می‌خواهند مجازات کنند، نخست می‌گیرند و او را با وسایلی می‌بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشند، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است، ولی مسلما مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع (صفحه ۲۶۳) واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای، سرمایه‌های آنها را در کام خود فرو می‌گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد.

چرا خانواده‌ها و ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟

از آن چه در بالاـ گفتیم، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است، روشن می‌گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است، چرا مشاهده می‌کنیم خانواده‌ها و ملت‌های بی‌ایمانی را که غرق ناز و نعمتند، در حالی که جمعی از افراد باایمان به سختی روزگار می‌گذرانند؟ پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌گردد؛ ۱ این که تصور می‌شود ملت‌های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می‌گیرد. معمولاً مردم ایران این طور فکر می‌کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد، خوشبخت‌تر است، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان‌کاهی که روح و جسم آنها را درهم می‌کوبد، از نزدیک ببینیم، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم، از این که همان پیشرفت نسبی، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسؤولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد. چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، براثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلما تعداد (صفحه ۲۶۴) غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند ونیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی‌بود. بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که با یک خاموشی برق، ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد. خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت‌های معروف که درهمین ایام در نیویورک در یکی از

هتل‌های مشهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سکونت داشت، می‌گوید: قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی‌دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ‌های ده نفری یا بیشتر با مأمورین مسلح به اتاق‌های خود می‌فرستادند، شخص مزبور اضافه می‌کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی‌آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد. اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورده و این نشان می‌دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می‌گویند: آدم‌کشی در آن محیط‌ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد. ۲ اما این که گفته می‌شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند، عقب مانده‌اند، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای‌بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند، (صفحه ۲۶۵) ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی‌گردد. با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع، چهره مسلمانان راستین نیست. اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند، کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می‌کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی‌است و ما مسلمانان چیز دیگر. (صفحه ۲۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

برکات: نعمت‌هایی که در حال فزونی است.

توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا

در این آیه شریفه روشن می‌سازد که سعادت و سازندگی و نعمت و فراوانی در پرتو ایمان و پروا پیشگی است و عامل تباهی و نابودی جامعه‌های پیشین، عملکرد زشت و ظالمانه آنان بوده است. در این مورد می‌فرماید: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ اگر جامعه‌ها و مردم شهرهایی که به کیفر سرکشی و حق ستیزیشان به بوته هلاکت سپرده شدند، به راستی ایمان می‌آوردند و با پذیرش دعوت‌های توحیدی پیامبران، از شرک و گناه دوری می‌جستند، ما درهای برکات روز افزون و انواع نعمت‌ها را از آسمان و زمین به وسیله باران های مناسب و حیات بخش و رویش گل‌ها و گیاهان و باروری درختان و ارزانی داشتن میوه‌های گوناگون بر روی آنان می‌گشودیم. آری این یکی از سنّت‌های خداست؛ همانگونه که نوح آن را به جامعه و قوم خویش باز گفت و به آنان وعده داد که اگر به راستی ایمان بیاورند، برکات آسمانی بر آنان فرود خواهد آمد. به باور برخی منظور از برکات آسمانی پذیرفته شدن دعاهاست، همانگونه که منظور از برکات زمینی برآورده شدن نیازهای مردم است. وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ امّا آنان دعوت‌های آسمانی و پیامبران دلسوز را تکذیب کردند و راه سرکشی و بیداد و پایمال

ساختن حقوق مردم را در پیش گرفتند، ما نیز آنان را به کیفر نافرمانی و گناه و حق ستیزیشان گرفتار ساختیم و باران آسمان و نعمت و برکات زمین را از آنان دریغ داشتیم. (صفحه ۲۶۷)

۴۶. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)

اشاره

أ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتاً وَ هُمْ نائِمُونَ آیا اهل این آبادی‌ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟ (۹۷/اعراف) أ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ آیا اهل آبادی‌ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟ (۹۸ / اعراف) أ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلا یَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان‌کاران ایمن نخواهند بود. (۹۹ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌تواند همه زندگانی آنها را در هم بپیچد، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید. عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخّر خویش ساخته، در برابر اینگونه حوادث، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسانهای گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسانهای پیش از تاریخ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است، این واقعیتی است که باید همیشه مدّنظر همه باشد. ضمنا «مَکْر» در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم، تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مَکْر» به معنی نقشه‌های شیطانی و زیانبخش به کار می‌رود، در حالی (صفحه ۲۶۸) که در ریشه اصلی لغت عرب، «مَکْر» به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از «مَکْر الهی» ، آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوش گذرانی بازمی‌دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است. جمله‌ای که در آخر آیه سوم است، می‌گوید: هیچکس جز زیان‌کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی‌بیند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می‌شود؟ بعضی چنین پنداشته‌اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق، مخصوص مجرمان است، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می‌گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند، مبادا کمترین لغزشی از آنها سر بزند، زیرا می‌دانیم مقام معصوم بودن، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است، بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان و با استفاده از اختیار خود و مددهای الهی در برابر خطاها و لغزش‌ها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می‌ترسیدند و از این که مسؤولیت‌های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قُلْ إِنّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیم: بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم». روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می‌کند. «صفوان جمال» می‌گوید: «پشت سر امام صادق نماز می‌خواندم،

دیدم فرمودند: «اَللّهُمَّ لا تُؤْمِنّی مَکْرَکَ ثُمَّ جَهَرَ فَقالَ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»: پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود؛ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»». در «نهج البلاغه» نیز می‌خوانیم: «لا تَأْمَنَنَّ عَلی خَیْرِ هذِهِ الْاُمَّةِ عَذابَ اللّهِ لِقَوْلِ اللّهِ سُبْحانَهُ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»: حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش، زیرا خداوند می‌فرماید؛ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»». (۱) در حقیقت ایمن نبودن از مکر ***** ۱- «کلمات قصار» ، جمله ۳۷۷. (صفحه ۲۶۹) الهی به معنی ترس از مسؤولیت‌ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این «ترس» با «امید» به رحمت او به طور مساوی در دل‌های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می‌باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان «خوف» و «رجاء» از آنها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند، ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده‌اند که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

نَوْم: خوابی است که چشم و گوش را از شنیدن و دیدن بازدارد. آیا مردم این شهرهایی که در برابر پیام و پیامبران ما به سرکشی برخاسته و آنها را تکذیب می‌کنند، از این خطر ایمن هستند که عذاب دردناک ما شب هنگام در حالی که در خواب خوش فرو رفته‌اند به سراغ آنان بیاید؟! مگر نه این که بدتر از این به پیشینیان قانون شکن و تبهکارشان فرود آمد؟! ضُحی: آغازین ساعات روز. روشن است که از دیدگاه قرآن، کسی که سرگرم دنیاپرستی و دنیاداری باشد و آخرت را رها کند، گویی سرگرم بیهوده کاری و بازی است و نیز روشن است که منظور از مردم این شهرها، هر جامعه و تمدن و مردمی است که سرگرم کارهای بیهوده و سرگرمی و دنیاداری باشند و پیام خدا و پیامبران و سرای آخرت را وانهند. آری، پیام آیه هشدار به همگان است گرچه به خاطر هشدار به شرک گرایان مکّه و سرکشی و خیره‌سری آنان فرود آمده است. امن: امنیّت و آرامش، در برابر ترس و دلهره. مکر: نیرنگ، تدبیر و چاره‌اندیشی. در آیه مورد بحث می‌فرماید: اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ (صفحه ۲۷۰) به باور «جُبّائی» منظور این است که: آیا اینان از این واقعیت، که عذاب خدا به گونه‌ای آنان را فراگیرد که خود در نیابند ایمن هستند؟! نامبرده می‌افزاید: بدان دلیل آیه شریفه عذاب خدا را مکر و تدبیر الهی نامیده است که به گونه‌ای گریبان آنان را می‌گیرد که خود نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ درست همانگونه که مکر و نیرنگ، طرف را غافلگیر می‌سازد. امّا برخی بر آنند که مکر خدا این است که آنان را به وسیله نعمت‌هایی چون تندرستی، طول عمر، فراوانی مال و قدرت و شوکت پوشالی و بادآورده سرگرم و غافلگیر می‌سازد. فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ. در حالی که جز مردم زیانکار، هیچ کس خود را از تدبیر و مکر خدا در امان نمی‌نگرد.

چگونه؟

آیه شریفه می‌فرماید جز زیانکاران هیچ کس خویشتن را از مکر الهی در امان نمی‌نگرد، در حالی که پیامبران و شایسته کرداران زیانکار نیستند و در همان حال خود را از مکرالهی در امان می‌نگرند، این چگونه است؟!

پاسخ

۱ به بـاور گروهی منظور این است که گناهکـارانی خود را از مکر الهی در امـان می‌نگرنـد که زیانکـار باشـند و کـاری به شایسـته کرداران ندارد؛ چرا که آنان حسابشان از اینها جداست و قرآن در مورد آنان می‌فرماید: پروایپیشـگان در بوسـتانها و چشـمه سارهای بهشت‌انـد: إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ. (۱) ۲ و به بـاور گروهی دیگر منظور این است که جز مردم زیانکار هیـچ کس گناهکاران را از عـذاب و کیفر خـدا ایمن نمی‌دانـد. ۱ سـوره حجر، آیه ۴۵. (صفحه ۲۷۱) ۳ از دیـدگاه پـاره‌ای منظـور این است که جز مردم زیانکار که از فرزانگی و حکمت خدا آگاهی ندارند، هیچکس خود را از عذاب او در امان نمی‌نگرد. کوتاه سخن این که هدف و پیـام آیه شـریفه این است که مردم را به گونه‌ای راهنمـایی کنـد که از کیفر خـدا بیمنـاک باشـند و در راه فرمـانبرداری از او شـتاب گیرنـد و هرگز در این سـرا و سـرای آخرت به خود وعـده امنیّت ندهنـد و همواره مراقب اندیشه، عقیده، گرایش، عملکرد، اخلاق و رفتار خویش باشند. (صفحه ۲۷۲)

۴۷. «أَ وَ لَمْ یَهْدِ ...

آیه

«أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ»

ترجمه

آیـا کسـانی که وارث روی زمین بعـد از صاحبـان قبلی آن می‌شونـد، عـبرت نمی‌گیرنـد که اگر بخـواهیم آنهـا را نیز به گناهانشـان هلاک می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهیم تا (صدای حق را) نشنوند. (۱۰۰/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه خداونـد حسّ تشـخیص را از این دسـته مجرمـان می‌گیرد، در «تفسـیر نمونه» ، جلـد اول، ذیـل آیه ۷ سوره بقره، توضیح بیشتری مطرح گشته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شـریفه در نکوهش کسـانی که از سـرگذشت عبرت انگیز پیشـینیان انـدرز نگرفته و همچنـان به سرکشـی و حق‌ستیزی و بیهوده کاری روی می‌آورنـد می‌فرماید: أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَـبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پرسـش در آغاز آیه شـریفه برای تقریر است و فاعل فعل نیز به باور گروهی، از جمله «ابن عبّاس» خـداست. امّا برخی بر آننـد که فاعل آن مشیت و خواست خـداست، چرا که «أَنْ لَوْ نَشـاءُ» ، به تأویل مصـدر می‌رود و فاعل آن است. به هر حال پیام آیه این است که: آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگانند و مردمی که اینک بر قلمرو زندگی دیروز آنان، بساط زندگی پهن کرده‌اند، با نگرش به سرنوشت آنان به خود نیامـده و در نیافته‌اند که اگر بخواهیم می‌توانیم اینان را نیز به کیفر گناهانشان به سـرنوشت عبرت انگیز آنان گرفتار سازیم؟! وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْـمَعُون. و اگر بخواهیم بر قلب‌های اینان نیز به کیفر گناهانشان مهر می‌زنیم تا اندرز و هشدار را نشـنوند و نپذیرند. (صفحه ۲۷۳)

۴۸. «تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ ...

آیه

«تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرِینَ»

ترجمه

اینها آبادی‌هایی است که اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم، آنها (چنان لجوج بودند که) به آن چه قبلًا تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آورند، این چنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حسّ تشخیص را از آنها سلب می‌کند). (۱۰۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله اوّل آیه استفاده می‌شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق، حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی‌شدند. در جمله بعد، علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می‌کند؛ «این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مُهر می‌نهد» (کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرِینَ). یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل‌های آنها نقش می‌بندد که همچون نقش سکه، ثابت می‌ماند (و اتفاقا معنی «طَبع» در اصل لغت، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه، نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده، زیرا مسبّب تمام اسباب و سرچشمه تأثیر هر مؤثر، بالاخره او است، او است که به تکرار عمل، این خاصیت را بخشیده که به صورت «ملکه» درمی‌آید. ولی واضح است که یک چنین گمراهی، جنبه اجباری ندارد، بلکه ایجاد کننده اسباب، خودِ افراد انسان هستند، اگرچه تأثیر سبب، به فرمان پروردگار می‌باشد. (صفحه ۲۷۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَصَصْ: سخنی زنجیروار و پیاپی. نَبأ: گزارش و خبر از یک رویداد بزرگ. در این آیه روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند، امّا پیام و هشدار به عصرها و نسل‌هاست و می‌فرماید: تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنْبآئِها هان ای پیامبر! ما داستان درس آموز و عبرت انگیز این جامعه‌های سقوط کرده و این شهرهای نابود شده را برای تو باز می‌گوییم، تا در مورد آنها آن گونه که زیبنده توست بیندیشی و جامعه و مردم خویش را از سرگذشت و سرنوشت غمبار و عبرت‌انگیز آنان آگاه سازی تا عبرت گیرند و روش ناپسند و ظالمانه آنان و بیداد و حق‌ستیزیشان را پی نگیرند. وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بی‌تردید پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنان آمدند و هر آنچه برای ارشاد و هدایت آنان لازم بود آوردند و تلاش کردند، امّا آنان حاضر نبودند که دست از حق‌ستیزی و گستاخی بردارند و آنچه را بیدادگرانه دروغ می‌انگاشتند بپذیرند و به آن حقایق آسمانی ایمان آورند. بر این اساس بود که ما نیز گریبان آنان را گرفتیم و به کیفر حق ستیزی و بیدادگریشان آنان را نابود ساختیم؛ چرا که اگر هم می‌ماندند در اندیشه حق پذیری و اصلاح نبودند. آنچه در مورد تفسیر آیه مبارکه آمد از مجاهد است. او در این مورد می‌افزاید: منظور از «من قبل» پیش از هلاکت و نابودی است و معنای آیه این است که آنان به آنچه پیش از هلاکت، آن را تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند، یا همانگونه که در آیه دیگری می‌فرماید: و اگر هم باز گردانده شوند، بی‌گمان آنچه از

آن هشدار داده شده‌اند، برمی گردند: وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ (... ۱) ۱ سوره انعام، آیه ۲۸. (صفحه ۲۷۵) «حَسَن» در تفسیر آیه می گوید: منظور این است که آنان به گونه‌ای دچار سرکشی هستند که نمی‌خواهند آن حقایقی را که پیش از آمدن پیامبران تکذیب کرده‌اند بپذیرند و به باور برخی آنان نمی‌خواهند آنچه را پدرانشان نپذیرفته‌اند بپذیرند. کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرِینَ. به باور پاره‌ای، خدا آفت کفر و بیدادگری را به زنگار و آفتی تشبیه می کند که برق شمشیر و شفافیت و صفای آیینه را نابود می‌سازد و منظور این است که: همانگونه که زنگار، با شمشیر صیقل داده شده و آیینه شفّاف چنان می کند، آفت کفر و بیداد نیز با ایمان انسان چنان می کند و شیرینی و اثر شور انگیز ایمان و روشنایی اسلام را از دل می‌زداید و آنان هنگامی که به این آفت گرفتار شدند که خدا به آنان دستور داد حق را بپذیرند و ایمان آورند. با این بیان زنگار زدگی و آفت گرفتگی قلب های آنان در آغاز ثمره شوم نا فرمانی و حق ستیزی خود آنان است و آن گاه در مرحله دوّم معلول فرمان خدا و به همین دلیل هم قرآن می‌فرماید: ما بر قلب و دل کفر گرایان اینگونه مهر می‌نهیم و زنگار می‌افشانیم. گفتنی است که این دیدگاه در تفسیر آیه از «بَلْخی» و «جعفر بن حَرْب» است و به باور آنان این تشبیه در «کاف» نهفته است. با این بیان حق ستیزی و ایمان نیاوردن اینان به سان مُهری است که بر دل کفرگرایان می‌خورد. و به باور پاره‌ای منظور این است که همان سان که گزارش حق ستیزی و ایمان نیاوردن آنان را برای شما بازگو کردیم، برای فرشتگان نیز بیان می کنیم. (صفحه ۲۷۶)

۴۹. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است)

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند. (۱۳۰ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «آل» در اصل «اَهْل» بوده و سپس به اصطلاح قلب شده و به این صورت در آمده است و اهل، به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از این که بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان. «سِنین» جمع «سَنَة» به معنی سال است ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اَخْذ» (گرفتن) به کار می‌رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می‌آید، بنابراین «اَخَذَهُ السَّنَةُ» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد و شاید علت آن، این باشد که سال‌های قحطی در برابر سال‌های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال‌های عادی باشد، چیز تازه‌ای نیست و از آن معلوم می‌شود که منظور سال‌های فوق‌العاده یعنی قحطی است. یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است که به هنگامی که با مخالفت‌ها رو به‌رو می‌شدند، خداوند برای تنبّه و بیداری اقوام سرکش، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتی‌ها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می‌گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت‌ها از ناحیه او است، شوند. با این که خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به این که آن چه مهم است، این است که آنها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است، آنها هستند که می‌توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر، بلای بزرگی محسوب (صفحه ۲۷۷) می‌شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را

تحت فشار شدید قرار می‌داد، ولی مسلما آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان می‌دیدند. ضمنا از آیه فوق معلوم می‌شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت زیرا «سِنِین» جمع است، به خصوص این که «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ» (کمبود میوه‌ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی‌های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می‌برد، این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه‌های آنها را فراگرفته باشد. جمله «لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ» گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی، از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیت‌های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می‌کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجددا یادآور می‌شود و ماده «تَذَکُّر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی می‌باشد. قابل توجه این که در ذیل آیه ۹۴، جمله «لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده که در واقع یکی مقدمه دیگری می‌باشد، زیرا نخست انسان، «متذکّر» می‌شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی‌آید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سِنین: این واژه جمع «سَنَة» به معنای سال است، امّا هنگامی که عرب می‌گوید: «اَخَذَتْهُمُ السَّنَةُ» منظور این است که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت.

تازیانه‌های کیفر الهی

در این آیه در مورد بهانه جویی و حق ستیزی فرعونیان و تازیانه‌های کیفری که برای بیداری و هشیاری بر پیکر جامعه آنان فرود آمد، می‌فرماید: وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِینَ ما فرعونیان را به کیفر زشتکاری‌ها و بیدادشان گرفتار خشکسالی و قحطی کردیم. (صفحه ۲۷۸) گفتنی است که «لام» برای سوگند است و «قَدْ» گذشته را به حال نزدیک می‌سازد. وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ. و افزون بر قحطی و خشکسالی، آنان را گرفتار کمبود فرآورده‌های زراعی و میوه‌ها نمودیم، باشد که به خود آیند و راه توحید و تقوا را در پیش گیرند، امّا آنان به خود نیامدند. به باور «زَجّاج» منظور این است که آنان به زیان اقتصادی گرفتار شدند؛ چرا که این گرفتاریها باعث نرمش دل‌ها و توجّه به خدا می‌گردد؛ چنانکه در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَرِیضٍ! (۱) و به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان دریابند که فرعون موجودی ناتوان و وامانده است و اگر او همانگونه که زور پرستان می‌پنداشتند، خدا بود اینگونه به خفّت و خواری گرفتار نمی‌شد. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که بر خلاف پندار جبرگرایان، آفریدگار هستی کفر و بیداد فرد یا جامعه‌ای را نمی‌خواهد، همانگونه که غفلت و سرمستی و بی‌خبری آنان را نیز نمی‌خواهد، بلکه درست‌اندیشی و بیداری و ایمان و کار شایسته را می‌خواهد و همگان را به اینها فرمان می‌دهد. ۱ سوره فصلت، آیه ۵۱. (صفحه ۲۷۹)

۵۰. آیه (فال نیک و بد)

اشاره

فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ اما

(آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می گفتند: به خاطر خود ما است، ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می گفتند: از شومی موسی و کسان او است، بگو: سرچشمه همه این فال‌های بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می‌دهد) اما اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَطَّیَّرُوا» از ماده «تَطَیُّر» به معنی فال بد زدن است و ریشه اصلی آن، کلمه «طَیْر» به معنی پرنده می‌باشد و از آن جا که عرب، فال بد را غالبا به وسیله پرندگان می‌زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرنده‌ای را از دست چپ نشانه تیره‌روزی می‌پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است. قابل توجه این که این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم‌اکنون در میان اقوام خود خواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می‌شود که برای قلب حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیبشان شود، آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می‌دانند، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد و به عکس هر بدبختی دامنشان را می گیرد، فورا به بیگانگان و دست‌های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می‌دهند، هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند. قرآن مجید می گوید: دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در برابر او چنین منطقی داشتند (۷۸/نساء) و در جای دیگر می گوید: انسانهای منحرف، این چنین هستند (۵۰/فصّلت) و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است. شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، (صفحه ۲۸۰) اموری را به فال نیک می گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند و اموری را به فال بد می گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت و مخصوصا در قسمت فال بد، غالبا جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشته باشند، فال نیک غالبا مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد، موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است، در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «تَفَأَّلُوا بِالْخَیْرِ تَجِدُوهُ: کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید» جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و پیشوایان اسلام: نیز دیده می‌شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می گرفتند، مثلاً در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین «حُدَیْبِیَّهٔ» می‌خوانیم، هنگامی که «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت از نام او آگاه گردید، فرمود: «قَدْ سَهُلَ عَلَیْکُمْ وَ اَمْرُکُمْ: از نام «سهیل» من تفأل می‌زنم که کار بر شما سهل و آسان می گردد». (۱) دانشمند معروف «دمیری» که‌از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته‌های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید: این که پیامبر صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می‌داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (۲) اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می‌نامد، در روایات اسلامی همانطور که گفتیم شدیدا مذمت شده، همانطور که در قرآن مجید نیز کرارا به آن اشاره گردیده و محکوم شده است، (۳) از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلطِّیَرَهُٔ شِرْکٌ: فال بد زدن ***** ۱- «المیزان» ، جلد ۱۹، صفحه ۸۶. ۲- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۱۰۲. ۳- مانند؛ ۱۹ / یس، ۴۷ / نمل و آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۱) (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک‌نوع شرک به خدا است». (۱) و نیز می‌خوانیم که اگر فال بد، اثری داشته باشد، همان اثر روانی است، امام صادق فرمود: «اَلطِّیَرَهُٔ عَلی ما تَجْعَلُها اِنْ هَوَّنْتَها تَهَوَّنَتْ وَ اِنْ شَدَّدْتَها تَشَدَّدَتْ وَ اِنْ لَمْ تَجْعَلْها شَیْئا لَمْ تَکُنْ شَیْئا: فال

بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را سبک بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری، پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت». (۲) در اخبار اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده‌است که راه مبارزه با فال بد، بی‌اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلاثٌ لا یَسْلَمُ مِنْها اَحَدٌ الطَّیَرَةُ وَ الْحَسَدُ وَ الظَّنُّ قیلَ فَما نَصْنَعُ قالَ: اِذا تَطَیَّرْتَ فَامْضِ وَ اِذا حَسَدْتَ فَلا تَبْغِ وَ اِذا ظَنَنْتَ فَلا تُحَقِّقْ: سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی‌ماند (و وسوسه‌های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می‌شود) فال بد و حسد و سوءظن است، عرض کردند: پس چه کنیم؟ فرمود: هنگامی که فال بد زدی، اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد، عملاً کاری برطبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی، آن را نادیده بگیر». عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان برخی از غربی‌ها، رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو، به شدت به فال بد گرفته می‌شود. البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم، مسأله مهمی نیست بلکه غالبا اثر مثبت دارد ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. ***** ۱- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَطَیُّر: این واژه به مفهوم فال بد زدن و شوم انگاشتن است. ریشه آن از واژه «طَیْر» به مفهوم «پرنده» می‌باشد و به عملکرد انسان نیز «طائِر» او گفته می‌شود. عرب پرنده‌ای که از طرف راست آید به فال نیک می‌گیرد و پرنده‌ای که از طرف چپ در رسد به فال بد گرفته و شوم می‌انگارد. در آیه مورد بحث می‌افزاید: فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ فرعونیان هرگاه به نیکی و نعمت بسیار می‌رسیدند، می‌گفتند: این نعمت‌ها و برکت‌های فراوان به خاطر زیبندگی خود ماست و بدین‌سان پدیدآورنده نعمت‌ها را به یاد نمی‌آوردند و سپاسش نمی‌گفتند. وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که فرعونیان اگر دستخوش قحطی و گرسنگی می‌شدند، آن را از شومی موسی و یارانش قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: این گرفتاریها به خاطر وجود آنان است و ما پیش از آمدن آنان هرگز چنین گرفتاریها و رنج‌ها ندیده بودیم. اَلا اِنَّما طآئِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ زَجّاج می‌گوید: منظور این است که: بهوش باشید که نگونساری و بدبختی واقعی آنان، کیفر دردناک و خفّت‌آوری است که در جهان دیگر دامنگیر آنان خواهد شد، نه آنچه در این جهان بدان گرفتار شده‌اند. و برخی بر آنند که منظور این است که نیکی و بدی ثمره طبیعی عملکرد انسانها و به دست خداست و اگر فرعونیان این را درک می‌کردند خیر و برکت و نعمت و سلامت را از سر چشمه حقیقی آن می‌خواستند و نه از پندارهای خرافی خویش و «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که آنچه آنان شوم می‌پندارند و به فال بد می‌گیرند، محفوظ است و خدا آنان را در روز رستاخیز به خاطر این بد اندیشی‌ها کیفر خواهد داد. (صفحه ۲۸۳)

۵۱. آیه (اموال و اولاد ابزار آزمایش پدران و مادران هستند)

اشاره

وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است. (۲۸ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فِتْنَهٔ» در اینگونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم‌ترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیّت و میزان ارزش انسانی اشخاص، همین دو موضوع است. چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آنها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن، همگی میدان‌های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سختگیرند و وفادارند، امّا به هنگامی که پای یک مسأله مالی به میان می‌آید، همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می‌شود. در مورد فرزندان، که میوه‌های قلب انسان و شکوفه‌های حیات او هستند نیز غالبا چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای‌بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می‌بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می‌آید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند، عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۲۸۴) روشنگری می‌کند که: وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌٔ بدانید که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شما هستند؛ و «ابولُبابَه» بدان دلیل که دارایی و خاندانش نزد یهود بود، دستخوش خیانت شد و از احساسات و علایق مادی پیروی کرد و خود را گرفتار لغزش ساخت. وَ اَنَّ اللّهَ عِنْدَهُٓ اَجْرٌ عَظیمٌ. و خداست که نزد او پاداشی پرشکوه است و این پاداش از آن کسانی است که خدا را فرمان برند و در راه او جهاد نمایند و دستخوش انحراف و خیانت نگردند و روشن است که پاداش خدا از ثروت و فرزند بهتر است. آیه شریفه بیانگر این نکته است که خدا انسان را به وسیله ثروت و فرزندانش آزمایش می‌کند تا به دین وسیله آنانی را که به تقدیر و اندازه‌گیری حکیمانه خدا خشنودند و نیز آن کسانی که ناخشنودند، به روشنی شناخته شوند. روشن است که خدا از اندیشه و عملکرد و درون و برون انسان «آگاه است و فلسفه و حکمت این آزمون این است که انسانها کاری انجام دهند که به وسیله آن درخور پاداش یا کیفر گردند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: لا یَقُولَنَّ أَحَدُکُمُ اللّهُمَّ اِنّی أَعُوذُبِکَ مِنَ الْفِتْنَهِٔ، لِاءَنَّهُ لَیْسَ اَحَدٌ اِلّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلی فِتْنَهٍٔ (... ۱) کسی به هنگام نیایش با خدا نگوید که: بار خدایا! من، از فتنه و آزمون به تو پناه می‌برم؛ چرا که همه انسانها گرفتار این فتنه و آزمون هستند. بنابراین هر کسی به خدا پناه می‌برد باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد، چرا که خدا می‌فرماید: بدانید که داراییها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون شمایند.

۵۲. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها)

اشاره

ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلیمٌ ۱ نهج البلاغه، قصار ۹۳. (صفحه ۲۸۵) این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است. (۵۳ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در این هنگام نعمت‌ها را می گیرد و یا آن را تبدیل به بلاـ و مصیبت می کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است وگرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است. تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلّت و خواری سقوط کردند. بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند، بدون این که کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیّت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند، سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر، به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین (صفحه ۲۸۶) را از این طریق توجیه می کنند. همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است. ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، امّا هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسانها را بیان می کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتّی به آنها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید. راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود و تمدّنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت امّا چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، (صفحه ۲۸۷) تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقّی را گرفت، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و

صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه موادّ ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند. سرزمین فلسطین آن ها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتّی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طیّ دویست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه‌ها و سال‌ها چانه بزنند چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد. آیا این وعده الهی که می‌فرماید: «وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنینَ: یاری مؤمنان برعهده ماست» (۴۷ / روم) تخلف پذیرفته؟ و یا این که می گوید: «وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ: عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است» (۸ / منافقون) منسوخ گشته؟ و یا این که می گوید: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ: در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست» (۱۰۵/انبیاء) دگرگون شده است؟ آیا خداوند، العیاذ باللّه، از انجام وعده‌های خود عاجزست؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده ...؟ اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟ قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن این که سری به اعماق قلبتان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید دگرگونی‌ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شمایید که شایستگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی افتادید. این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد و سخن (صفحه ۲۸۸) از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آیید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسؤولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پاخیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها به کار گیرید، بازهم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد.

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می‌دهیم. نخست این که از امام صادق نقل شده: «ما اَنْعَمَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَها اِیّاهُ حَتّی یُذْنِبَ ذَنْبا یَسْتَحِقُّ بِذلِکَ السَّلْبِ: خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده از او نمی گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود». (۱) در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم: «خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیّت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آن چه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر این که من هم آنها را از آن چه دوست می‌دارند به آن چه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آن چه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آنها را به آن چه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَغْییر: دگرگونی. ۱ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. ۱ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. (صفحه ۲۸۹) در آیه مورد بحث در ترسیم یکی از سنت‌های الهی در روند تاریخ و پیشرفت و انحطاط جامعه‌ها و تمدن‌ها می‌فرماید: ذٰلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ آنان بدین دلیل گرفتار این کیفر دردناک شدند که خدا نعمت گرانی را که به مردمی ارزانی دارد از آنان بر نمی گیرد مگر این که اندیشه و عقیده و اخلاق شایسته خویش را به بداندیشی و زشت کرداری و بیداد تغییر

دهنـد و به جای فرمانبرداری از خدا و زندگی بر اساس عدالت و آزادگی و پاکی، به گناه و نافرمانی خدا و بیدادگری روی آورند. آری، در این صـورت است که خـدا نعمت خـویش را از آنـان سـلب می‌کنـد؛ چرا که این یکی از سـنت‌های تغییرناپـذیر اوست که نعمتهای خویش را به کیفر کفر و بیداد بندگان و کسانی که در خور آنها نباشند از آنان می‌گیرد. به باور برخی، گاه نیز خدا نعمتی را نه به منظور کیفر بنـدگان که به خاطر آزمونشان از آنان سـلب می‌کنـد که این بر اساس مصالح آنان و طبق سنّت ابتلاء و امتحان برای فرد و جـامعه پیش می‌آیـد. «سـدی» در ایـن مـورد آورده اسـت که نعمت گرانمـایه‌ای که خـدا به مردم «مکّه» و قریش ارزانی داشـته بود، وجود ارجمنـد پیـامبر گرامی بود، امّیا آنـان دعوت و رسالت او را دروغ انگاشـتند و خـدا نیز این نعمت گران را از آنان گرفـت و بـه مردم مـدینه و انصـار ارزانی داشت. وَ اَنَّ اللّهَ سَـمیعٌ عَلیمٌ و بی‌گمـان خـدا شـنوا و دانـاست. آری، او گفتـار دیگران را می‌شنوند و از راز دل‌های بندگان آگاه است. (صفحه ۲۹۰)

۵۳. آیه (ویژگی‌های نه‌گانه خانواده‌های برجسته)

اشاره

التَّائِبُونَ الْعابِـدُونَ الْحامِـدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِـدُونَ الْـآمِرُونَ بِـالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُـدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُـؤْمِنِینَ (مؤمنـان کسـانی هسـتند که) تـوبه کنندگاننـد و عبادتکـاران و سـپاس گویـان و سیاحت کننـدگان و رکـوع کننـدگان و سجـده‌آوران و آمران به معروف و نهی کننـدگان از منکر و حافظـان حـدود (و مرزهای) الهی و بشارت بـده (به این چنین) مؤمنان. (۱۱۲ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سائِح» در اصل از ماده «سَیْح» و «سِیاحَت» به معنی جریان و استمرار گرفته شده است. همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه‌ای سـخن را به اجمـال برگزار می‌کنـد و در آیه بعـد به شـرح و توضـیح آن می‌پردازد، در دومین آیه مورد بحث، مؤمنـان را که فروشنـدگان جان و مال به خدا هسـتند، با نُه صفت بارز معرفی می‌کند. ۱ «آنها که توبه‌کاراننـد» و دل و جان خود را به وسـیله آب توبه از آلودگی گنـاه شسـتشو می‌دهنـد (اَلتّـائِبُونَ). ۲ «آنهـا عبادت‌کاراننـد» و در پرتـو راز و نیـاز بـا خـدا و پرسـتش ذات پـاک او خودسازی می‌کنند (الْعابِدُونَ). ۳ «آنها در برابر نعمت‌های مادی و معنوی پروردگار سپاس می‌گویند» (الْحامِدُونَ). ۴ «آنها از یک کانون عبادت و پرسـتش، به کانون دیگری رفت‌وآمـد دارند» (السّائِحُونَ). به این ترتیب برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است و هر کجا درسـی در این زمینه باشـد، طالب آن هسـتند. منظور از «سائِح» در آیه فوق با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن (صفحه ۲۹۱) شمرده شده، سیر در میان کانون‌های عبادت است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «سِیاحَةُ اُمَّتی فِی الْمَساجِدِ: سیاحت امت من در مساجد است». (۱) ۵ «آنها که در برابر عظمت و بزرگی خـدا رکوع می‌کنند» (الرّاکِعُونَ). ۶ «آنها که سر بر آستانش می‌سایند و سجده می‌آورند» (السّاجِدُونَ). ۷ «آنها که مردم را به نیکی‌ها دعوت می‌کننـد» (الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ). ۸ «آنهـا که تنهـا به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی‌کننـد، بلکه با هرگونه فساد و منکری می‌جنگنـد» (وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ). ۹ «و آنهـا کـه پس از ادای رسـالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین و مهم‌ترین وظیفه اجتمـاعی خـود یعنی حفـظ حـدود الهی و اجرای قوانین او و اقـامه حق و عـدالت، قیـام می‌کننـد» (وَ الْحافِظُونَ لِحُـدوُدِ اللّهِ). پس از ذکر این صـفات نه‌گانه، خداونـد بار دیگر چنین مؤمنـان راستین و تربیت یافتگـان مکتب ایمان و عمل را تشویق می‌کنـد و به پیامبرش می‌گویـد: «این مؤمنان را بشارت ده» (وَ

بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ) و از آن جا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت، به طور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می‌فهماند که هر خیر و سعادتی را دربرمی گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هرگونه افتخار بشارت ده. توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه‌گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه‌های خودسازی و تربیتی افراد است و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظایف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می کند و آخرین صفت، حکایت از مسؤولیت‌های همگانی در مورد تشکیل حکومت‌صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد. ***** ۱- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۹۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«سائِح»: این واژه از سیاحت و به مفهوم گردش همراه در زمین است و به همین جهت به روزه‌دار نیز بدان دلیل که برای فرمانبرداری از خدا ترک خواسته‌های دل را استمرار می‌بخشد «سائح» گفته می‌شود. بزرگان ما آورده‌اند که این ویژگیهای نه گانه‌ای که در آیه شریفه آمده از آنِ امامان معصوم و برگزیده خداست؛ چرا که در دیگران به طور شایسته و بایسته که موردنظر قرآن است، گرد نخواهد آمد. در این مورد آورده‌اند که «زُهَری» در راه مکّه چهارمین امام نور را دیدار کرد که در اندیشه طواف بود؛ به او نزدیک شد و گفت: پسر پیامبر! جهاد و سختی‌های آن را وانهاده و به طواف کعبه برخاسته‌ای؟ مگر خدا در قرآنش ندا نمی‌دهد که: إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ؟ (... ۱) حضرت فرمود: چرا ادامه آن را نمی‌خوانی که اَلتّائِبُونَ ... آنگاه افزود: آری هرگاه مردمانی با این ویژگی‌ها یافتیم که آماده جهادند، در آن شرایط است که به همراه آنان به جهاد بر خواهیم خاست؛ چرا که در آن صورت پاداش جهاد از حجّ بیشتر خواهد بود. ۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱. (صفحه ۲۹۳)

۵۴. آیه (انسان در قرآن کریم)

اشاره

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد، ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است، می‌خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده، نخوانده، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (۱۲ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب‌ها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می‌سوزد و از میان می‌رود و برای مدتی هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. سپس می گوید: اما این افراد، چنان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هستند که «به مجرد این که بلا و ناراحتی آنها را برطرف می‌سازیم، آن چنان در غفلت فرو می‌روند، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند» و ما نیز به آنها کمکی نکردیم (فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ). «آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است» (کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ). در این که چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می‌دهد، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام، جلد ۵ «تفسیر نمونه» بحث شده است و اجمال سخن این است که؛ زینت دهنده، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال

زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجا از میان می‌رود، بلکه کم‌کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان «مُسْرِف» (اسرافکار) معرفی شده‌اند، به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه (صفحه ۲۹۴) و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی‌شوند. درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است؛ در آیات زیادی از او به «بَشَر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به «انسان» و در آیاتی نیز به عنوان «بنی‌آدم» و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به «انسان» تعبیر شده، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق‌نشناس معرفی شده است. در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعیفاً) «۳۸ / نساء». در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ) «۳۴ / ابراهیم». در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ کانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً) «۱۰۰ / اسراء». در مورد دیگر موجودی عجول می‌شمرد (وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً) «۱۱ / اسراء». در جای دیگر کفور و کفران کننده می‌داند (وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً) «۶۷ / اسراء». در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلا) «۵۴ / کهف». در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبینٌ) «۱۹ / زخرف». در مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً) «۱۹، ۲۰، ۲۱ / معارج». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریم) «۶ / انفطار» و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) «۶ و ۷/علق». به این ترتیب می‌بینیم «انسان» در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است، معرفی شده‌است. آیا این همان انسانی است که خدا او را در «أَحْسَنِ تَقْویم» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا (صفحه ۲۹۵) الْإِنْسانَ فی أَحْسَنِ تَقْویم) «۴ / تین» و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته، به وی آموخته است؟ (خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ) «۳ و ۴/الرحمن» و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً) «۶ / انشقاق». باید دید اینها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدار کننده‌ای داشته‌اند، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد، بلکه با به کار بردن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید. وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله «آدمیت» گام می‌نهد و شایسته نام «بنی‌آدم» می‌شود، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند، آن چنان که قرآن می گوید: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم» (۷۰ / اسراء). (صفحه ۲۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نور فطرت در اعماق دلها

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می‌خواند؛ امّا این یاد خدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خداجویی و خدا خواهی و توحید گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجات خویش است که خدا را می‌خواند. فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلي ضُرٍّ مَسَّهُ و آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی باز گردانیم، از سپاسگزاری ما روی برتافته و به همان شیوه گذشته باز می‌گردد، چنانکه گویی هرگز ما را برای نجات خویش از ورطه گرفتاری و بلا نخوانده و از ما در خواست نجات خود را ننموده و ما را نمی‌شناسد. كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. به باور برخی منظور این است که: همانگونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتافتن از نیایش با خدا به هنگامه خوشی و آسایش را برای گناهکاران آراسته‌اند، همینگونه برای اسرافکاران نیز کردار زشت و بیدادشان جلوه داده شده است. (صفحه ۲۹۷)

۵۵. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده)

اشاره

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللَّهِ رِزْقُها وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها كُلٌّ في كِتابٍ مُبينٍ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه «دابَّةٍ» از ماده «دَبیب» به معنی آهسته راه رفتن و قدمهای کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود. «رِزْق» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود. این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادّی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوییم: «اَللّهُمَّ ارْزُقْنی عِلْما تامّا: خداوندا علم کامل به من روزی کن» و یا می‌گوییم «اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَةَ فی سَبیلِكَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان». البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست. «مُسْتَوْدَعَ» و «وَدیعَهْ» از یک مادّه است و در اصل به معنی رهاکردن چیزی است و از آن جا که امور ناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، «مُسْتَوْدَع» گفته می‌شود، وَدیعَهْ را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد ودیعه گفته‌اند. در حقیقت آیه فوق می‌گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آنها را در خانه‌هایشان می‌آورند، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می‌گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند، باخبر است. از حیوانات غول پیکر (صفحه ۲۹۸) دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است. این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر «کمیّت» و «کیفیّت» کاملاً منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد، هر چند ظاهرا یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهرا ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز

دیگر متفاوت است. «کِتابٍ مُبینٍ» به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر بـه «لـوح محفـوظ» می‌شـود. ممکـن است این تعـبیر اشـاره به این باشـد که هیچکس نبایـد برای به دست آوردن روزی خـود کمترین نگرانی به خویش راه دهـد و تصور کند ممکن است در گرفتن سـهم خویش، به اصـطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشـکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشـکارا بیان می‌کنـد. آیا اگر در یک مؤسـسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشـنی ثبت شـده باشد احتمال از قلم افتادن کسـی می‌رود؟ در مورد «رِزْق» بحث‌های مهمی است که قسـمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گـذرانیم: ۱ «رزق» به معنی بخشـش مستمر و متـداوم است اعم از این که مادّی باشـد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداونـد نصیب بنـدگان می‌کنـد از مواد غـذایی و مسـکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رزق گفته می‌شود و آنها که مفهوم این کلمه را محـدود به جنبه‌های مادّی می‌کننـد، توجه به موارد اسـتعمال آن دقیقا ندارند، قرآن دربـاره شـهیدان راه حق می‌گویـد «بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ: آنها زنده‌انـد و نزد پروردگارشان روزی می‌برنـد» (۱۶۹ / آل عمران) روشن است که روزی شـهیدان، آن هم در جهـان برزخ، نعمت‌هـای مـادّی نیست، بلکه همـان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای مـا در این زنـدگی مشـکل است. ۲ مسـأله تـأمین نیازمنـدی‌های موجـودات زنـده و به تعـبیر دیگر رزق و روزی آنها جـالب‌ترین مسـایلی است که با گـذشت زمان و پیشـرفت علم، پرده از روی اسـرار (صـفحه ۲۹۹) آن برداشـته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرارگرفته و هیچکس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعمـاق تاریک زمین و لانه‌های پر پیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زنـدگی دارنـد از دیـدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیسـتند و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصـلی» آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشـند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دابَّة و جنبنـده» شـده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هرجا حرکتی وجود دارد نیازمند به مـاده انرژی‌زا است یعنی مـاده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیـات مورد بحث می‌گویـد خـدا به تمـام موجودات متحرک روزی می‌بخشـد و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نموّ» دارنـد، به همین دلیل در فلسـفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نموّ» شـمرده‌اند. ۳ آیـا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شـده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر «شـرطِ عقل است جسـتن از درها». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر، می‌کننـد لزومی نـدارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کنـد، چرا که روزی مقـدر است و به هر حال به انسان می‌رسـد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند. این چنین افراد نادان که شـناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سـست و ضعیف است بهانه به دست دشـمنان می‌دهنـد که مـذهب عاملی است برای تخـدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیّت‌های مثبت زنـدگی و تن در دادن به انواع محرومیّت‌ها، به عذر این که اگر فلان موهبت نصـیب من نشده حتما روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسـید و این (صفحه ۳۰۰) فرصت خوبی به دست اسـتثمارگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آنها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند. در حالی که مختصـر آشـنایی به قرآن و احادیث اسـلامی برای پی بردن به این حقیقت کـافی است که اسـلام پـایه هرگونه بهره‌گیری مـادی و معنوی انسان را سـعی و کوشـش و تلاش می‌شـمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی «لَیْسَ لِلْاِنْسانَ اِلّا ما سَعی» بهره انسان را منحصـرا در کوشـش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای این که سرمشـقی به دیگران بدهنـد در بسـیاری از مواقع کـار می‌کردنـد کارهـایی سـخت و توان‌فرسا. پیـامبران پیشـین نیز از قانون مسـتثنی نبودنـد، از چوپـانی گرفته، تـا خیـاطی، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضـمین روزی از طرف خـدا، نشسـتن درخانه و

انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند. بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم «هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر» مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند. نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به اینگونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند واز طریق نامعقول و نامشروع برای تهیّه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آنها را تأمین می‌کند. البتّه نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن (صفحه ۳۰۱) برود یا نرود، به سراغ او می‌آیند. آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیّت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟ ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند. حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود: «وَ اعْلَمْ یا بُنَیَّ! اِنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ: بدان فرزندم، روزی دوگونه است، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می‌آید» (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب اینگونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالاـ ممکن است اشاره به اینها نیز باشد. ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است. ۴ در آیه مورد بحث تنها اشاره به مسأله «رزق و روزی» شده، در حالی که در چند آیه بعد، آن جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید، اشاره به «مَتاع حَسَن» (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است. مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان، انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره‌ای از روزی است، ولی «متاع حسن» و «مواهب شایسته و ارزنده» ***** ۱- «نهج البلاغه» ، وصیّت امام علی به فرزندش امام حسن. (صفحه ۳۰۲) تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هرگونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

خدای روزی رسان و آگاه

آفریدگار هستی همه جنبندگان روی زمین از انسان گرفته تا جن، پرنده، چرنده، جانوران، حیوانات اهلی و وحشی و دیگر

موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمت روزی می‌رساند! وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها در تفسیر این فراز، سه نظر رسیده است: به باور «ابن عبّاس» و «ربیع» ، واژه «مُسْتَقَرّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفته و از آن خارج می‌گردند. با این بیان مفهوم آیه شریفه این است که: و خدا قرار گاه آنان و آرامگاهشان را که در آن مدفون می‌گردند می‌شناسد. (صفحه ۳۰۳)

۵۶. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است)

اشاره

وَ قالَ ارْکَبُوا فیها بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ او گفت: به نام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است. (۴۱ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَجْرا» و «مُرْسا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف». نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات‌های کوبنده الهی نزدیک می‌شد «به آنها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید». چرا می‌گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او و مدد بگیرید زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش‌های شما می‌گذرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِرْساء»: نگهداشتن کشتی به وسیله چیزی که آن را متوقف می‌سازد. در اینجا جمله‌ای در تقدیر می‌باشد و منظور این است که: وقتی آب فوران نمود و نوح عذاب خدا و تحقق وعده او را نگریست و کفر گرایان و سرکشان را در آستانه نابودی دید، به خاندان و همراهانش گفت: اینک سوار شوید. بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها و به نام خدا پناه برید و برکت بجویید که روان شدن این کشتی و لنگر انداختن آن به نام خداست. پاره‌ای بر آنند که منظور آیه شریفه این است که: به هنگام روان شدن کشتی و لنگر افکندن آن بگویید: بِسْمِ اللَّهِ (... صفحه ۳۰۴) و «ضَحّاک» می‌گوید: منظور این است که هرگاه می‌خواستند کشتی حرکت کند، «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها» می‌گفتند و زمانی که می‌خواستند بایستد، می‌گفتند: «بِسْمِ اللَّهِ مُرْساها» و کشتی متوقف می‌شد. (صفحه ۳۰۵)

۵۷. «وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ ...

آیه

«وَ هِیَ تَجْری بِهِمْ فی مَوْجٍ کَالْجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ»

ترجمه

و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه‌ای قرار داشت فریاد زد، پسرم! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لحظه نهایی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روی هم متراکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی‌درپی در فضای آسمان پخش می‌شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می‌داد. باران شروع شد، سریع و سریع‌تر شد، قطره‌های درشت و درشت‌تر شد و همانگونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره قمر می‌گوید گویی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرو می‌ریزد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن قدر بالا آمد که از هر گوشه‌ای چشمه خروشانی جوشیدن گرفت و به این ترتیب آب‌های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمین‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها جاری شدند و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلتیدند. «و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و هم‌چنان پیش می‌رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرارگرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامنت را خواهد گرفت. نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی‌ناپذیر و پر امید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برنداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسّفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد. (صفحه ۳۰۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه امواج آبها به کوهها تشبیه شده‌اند و این نشانگر آن است که موجهای بسیاری بوده است که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و بر روی یکدیگر می‌غلتیدند. «حَسَن» می گوید: آب به اندازه‌ای بالا آمد که حدود سی متر از قلّه سر به آسمان کشیده کوهها بالاتر رفت و پاره‌ای نیز ارتفاع آب را پانزده متر بالاتر از قلّه کُوهها، گفته‌اند. پاره‌ای آورده‌اند که: کشتی نوح روز یازدهم رجب حرکت کرد و به مدت شش ماه بر روی امواج آب روان بود و همه زمین را گردش کرد و در هیچ کجا توقف نکرد تا به مکّه رسید؛ در آنجا هفت بار برگرد خانه خدا طواف نمود؛ چرا که آن خانه پرشکوه به خواست خدا بالاتر از زمین و آب قرار گرفته بود؛ آنگاه کشتی پس از طواف همچنان بر امواج آبها پیش رفت تا در سرزمین «موصِل» و به کوه «جُودِی» رسید و در روز دهم محرم در آنجا لنگر انداخت. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ و نوح فرزندش را که در کناری بود ندا در داد که هان ... به باور پاره‌ای منظور این است که نوح پسرش را که در نقطه‌ای دور از آنجایی که نوح و ایمان آوردگان ایستاده بود دید. امّا پاره‌ای بر آنند که منظور فاصله عقیدتی و دینی است و نه مکانی. با این بیان تفسیر آیه این است که نوح فرزندش را که از دین و عقیده پدر جدا بود، امّا پدر او را همراه و همدین خود می‌پنداشت، ندا داد. یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ. ای پسرک من! به همراه ما بر کشتی درآی و با کفر گرایان مباش. نوح در نظر داشت بدین وسیله او را سوار بر کشتی نموده و از نابودی نجات دهد. «حَسَن» در این مورد آورده است که: او با پدرش نوح نفاق گرایانه رفتار می‌کرد؛ از این رو پدر او را از ایمان آوردگان می‌پنداشت و نمی‌دانست که در دل کفر گراست. (صفحه ۳۰۷)

۵۸. «قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ ...

آیه

«قالَ سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقین»

ترجمه

گفت: به کوهی پناه می‌برم تـا مرا از آب حفـظ کنـد، گفت: امروز هیـچ حافظی در برابر فرمان خـدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت. (۴۳ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

لـذا این فرزنـد لجوج و کوتـاه‌فکر به گمـان این که با خشم خـدا می‌توان به مبارزه برخاست، «فریاد زد پـدر برای من جوش نزن، به زودی به کـوهی پنـاه می‌برم که دست این سـیلاب به دامنش هرگز نخواهـد رسـید و مرا در دامـان خـود پنـاه خواهـد داد». نوح بـاز مـأیوس نشـد، بار دیگر به انـدرز و نصـیحت پرداخت شایـد فرزنـد کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سـری فرود آیـد و راه حق پیش گیرد، به او «گفت: فرزنـدم امروز هیـچ قـدرتی در برابر فرمـان خـدا پناه نخواهـد داد». ... کوه که سـهل است، کره زمین که سـهل اسـت، خورشـید و تمـام منظـومه شمسـی بـا آن عظمت خیره کننـده‌اش در برابر قـدرت لایـزال او ذره بی‌مقـداری بیش نیست. مگر بالاترین کوه‌ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی‌های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قراردارد نیست؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشـید گردد، همان خورشـیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسـمان از میـان میلیون‌ها میلیون سـتاره در پهنه عالم خلقت است. پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشـد؟ در همین هنگـام موجی برخاست و جلو آمـد و جلوتر و فرزنـد نوح را همچون پر کاهی از جا کنـد و در لابلای خود در هم کوبید.

پنج درس تربیتی در طوفان نوح

همـانگونه که می‌دانیم هـدف اصـلی قرآن از بیـان سـرگذشت پیشـینیان بیان درس‌های عبرت و نکات آموزنـده و تربیتی است و در همین قسـمت که تاکنون از داسـتان نوح (صفحه ۳۰۸) خوانـده‌ایم نکته‌های بسـیار مهمی نهفته است که به قسـمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود: ۱ پاکسـازی روی زمیـن درسـت اسـت کـه خداونـد، «رحیم» و مهربـان است ولی نبایـد فرامـوش کرد که او در عین حـال، «حکیم» نیز می‌باشـد، به مقتضـای حکمتش هرگـاه قوم و ملتی فاسـد شونـد و دعوت ناصـحان و مربیان الهی در آنها اثر نکنـد، حق حیـات برای آنهـا نیست سـرانجام از طریق انقلاب‌های اجتماعی و یا انقلاب‌های طبیعی، سازمان زنـدگی آنها درهم کوبیـده و نابود می‌شود. این نه منحصـر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معیّنی، یک سنّت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملّت‌ها و حتی در عصـر و زمان ما و چه بسا جنگ‌های جهانی اول و دوم اشـکالی از این پاکسازی باشـد. ۲ مجازات با طوفان چرا؟ درست است که یک قوم و ملت فاسـد باید نابود شوند و وسـیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشـان می‌دهـد که بالاـخره تناسبی میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام بوده و هست. فرعون تکیه‌گاه قـدرتش را رود «عظیم نیل» و آب‌های پربرکت آن قرارداده بود و جالب این که نابودی او هم به وسـیله همان شـد. نمرود متّکی به لشـکر عظیمش بود و چنان که می‌دانیم لشـکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد. قوم نوح جمعیّت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیّتی همه چیز را از دانه‌هـای حیـات‌بخش بـاران می‌دانـد، امـا سـرانجام همین باران آنها را از بین برد و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که چقـدر

برنامه‌های الهی حساب شده است و اگر می‌بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگ‌های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن‌ترین سلاح‌هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجّب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار خلق‌های مستضعف جهان محسوب می‌شد. ۳ نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می‌دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود چرا که هر کار بی نام او (صفحه ۳۰۹) شروع شود «ابتر و بریده دُم» خواهد بود. همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «کُلُّ اَمْرٍ ذی بالٍ لَمْ یُذْکَرْ فیهِ بِسْمِ اللّهِ فَهُوَ اَبْتَرُ: هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود». (۱) ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چرا که انگیزه‌های مادّی پایان می‌پذیرد ولی انگیزه‌های الهی تمام نشدنی است، هدف‌های مادّی به اوج خود که رسید خاموش می‌شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود. ۴ پناهگاه‌های پوشالی معمولاً- هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می‌برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده‌ای به قدرت جسمانیشان و جمعی به نیروی فکری‌شان، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می‌گوید و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می‌ریزد. فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود، گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد. به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می‌خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می‌کنم «هارِبٌ مِنْکَ اِلَیْکَ» (۲) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر. ۵ کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات‌بخش مثبت است، که در برابر امواج طوفان‌های افکار انحرافی مقاومت می‌کند و پیروانش رابه ساحل نجات می‌رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی *****۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۶۶۳. ۲- دعای ابوحمزه ثمالی. (صفحه ۳۱۰) امامان اهل‌بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده‌اند. «حَنْش بن مُغیرَهٔ» می‌گوید: من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی‌شناسد بشناسد. من همان جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی مَثَلُ سَفینَهِٔ نُوحٍ مَنْ رَکِبَها نَجی: مثل اهل‌بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می‌یابد». (۱) در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرَقَ (۲): و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود» یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ (۳): هر کس از آن تخلف کند هلاک می‌شود» اضافه شده است. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می‌گوید به هنگامی که طوفان‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می‌دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب‌های غیراسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهل‌بیت و برنامه‌های انقلابی آنها پناه بردند. *****۱- ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۱ آورده است. ۲- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). ۳- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). (صفحه ۳۱۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِصْمَت»: نگهداری و حراست. در آیه مورد بحث در اشاره به حق ستیزی و ناآگاهی آن عنصر خیره سر و سرنوشت شوم کفر و انحراف او، منطق کودکانه او را ترسیم می‌کند که در برابر خیرخواهی و دعوت پدرش گفت: قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ پدر! نگران سرنوشت من مباش؛ من به زودی به یکی از کوهها و پناهگاه‌هایی که بر فراز کوه است پناه می‌برم تا مرا در امان نگهدارد و از خطر غرق شدن حفظ کند. نوح در ادامه خیرخواهی خویش گفت: پسرم! امروز چیزی نمی‌تواند کسی را از عذاب خدا حفظ کند، مگر آن کس که خدا او را به وسیله ایمانش مورد مهر و رحمت قرار دهد. پس بیا و به خدای یکتا ایمان آورده و روی توبه به بارگاه او بیاور تا بر تو رحمت آورد. و آنگاه بود که موجی کوه‌آسا میان آن پدر دلسوز و نگران و آن فرزند خیره‌سر حایل گردید و او به همراه همه تبهکاران غرق شد. (صفحه ۳۱۲)

۵۹. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح)

اشاره

وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعی وَ غیضَ الْماءُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر و ای آسمان خودداری کن و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر. (۴۴ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فراگرفت، آب بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی‌خبر به گمان این که یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگی‌ها و کوه‌های زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجساد بی‌جان طغیانگران و باقی‌مانده خانه‌ها و وسایل زندگانیشان در لابلای کف‌ها روی آب به چشم می‌خورد. نوح زمام کشتی رابه دست خدا سپرده، امواج کشتی را به هر سو می‌برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی‌الحجهٔ و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود (۱) و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره‌ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد. سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن رادر عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می‌کند و می‌گوید: «به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر» (وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ). «و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار» (وَ یا سَماءُ أَقْلِعی). «و آب فرو نشست» (وَ غیضَ الْماءُ). «و کار پایان یافت» (وَ قُضِیَ الْأَمْرُ). «و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ). «در این هنگام گفته شد: دور باد قوم *****۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۱۶۴ «قرطبی» جلد ۵، صفحه ۳۲۶۹. (صفحه ۳۱۳) ستمگر» (وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ). تعبیرات آیه فوق به قدری رسا و دلنشین و در عین کوتاهی گویا و زنده و با تمام زیبایی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه «فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین» آیات قرآن محسوب می‌شود، هر چند همه آیات قرآن در سرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است. شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می‌خوانیم که گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان را برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله‌هایی همانند

قرآن بپردازند. اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و مأیوسانه پراکنده گشتند. (۱)

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته‌اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (۲) بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمِد» و یا در شمال عراق دانسته‌اند. در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه‌ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی بازگردد زیرا «موصل» و «آمِد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می‌باشند. بعضی دیگر از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است. ***** ۱- «مجمع‌البیان» ، جلد ۵، صفحه ۱۶۵، «روح المعانی» ، جلد ۱۲، صفحه ۵۷. ۲- «مجمع‌البیان» ، «روح المعانی» و «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۱۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَلْع»: فرو بردن چیزی از راه دهان به درون، یا بلعیدن. «اِقْلاع»: ریشه کن ساختن چیزی که اثری از آن برجای نماند.

فرو نشستن طوفان نوح

در این آیه آفریدگار هستی در اشاره به فرمان خود برای فرو نشستن طوفان می‌فرماید: وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَكِ سرانجام فرمانِ پایانِ طوفان فرا رسید و خدا به زمین دستور داد که: هان ای زمین، آب خود را که از چشمه‌سارها جوشیده است فرو بر، تا دیگر بر روی تو آبی نماند. با این فرمان زمین در کمترین مدت ممکن آب خود را بلعید.

وَ یا سَماءُ أَقْلِعی

و به آسمان نیلگون نیز فرمان داده شد که: هان ای آسمان، تو هم از ریزش باران خودداری کن. این جمله نیز نشانگر آن است که ابرها به یک سو رفتند و باران به سرعت قطع شد.

وَ غیضَ الْماءُ

و آب فرو نشست و به درون زمین فرو رفت و بدین سان زمین آب خود و آبی را که از آسمان فرود آمده بود، همه را بلعید و در خود فرو برد؛ چرا که خدا اینگونه خبر داده است. برخی بر آنند که زمین تنها آب خود را فرو برد و آبی که از آسمان فرو ریخته بود، به صورت رودخانه‌ها و دریاها در آمد؛ چرا که خدا می‌فرماید: هان ای زمین آب خود را فرو بر. این بیان از امامان نور نیز روایت شده است.

وَ قُضِیَ الْأَمْر

(صفحه ۳۱۵) و فرمان در مورد نابودی کفرگرایان و بیداد پیشگان انجام شد و به باور برخی و فرمان در مورد نجات نوح و همراهان باایمان او به انجام رسید.

وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِی

و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت. «ابو مُسلَم» بر آن است که «جُودیّ» به مفهوم هر کوه بلند و هر زمین سختی است و در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت رضا علیه‌السلام آورده است که فرمود: نوح تا پایان طوفان به فرمان خدا در کشتی ماند و آنگاه کشتی را برای لنگر انداختن به حال خود رها کرد که در این هنگام خدا به کوهها ندا داد که کشتی نوح را بر شانه کدامین شما قرار دهم؟ همه کوهها گردن کشیدند امّا کوه «جودِی» که در منطقه «موصِل» بود فروتنی کرد و خدا کشتی را به سوی آن کوه هدایت فرمود و بر شانه‌های آنان لنگر انداخت. وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ. و خدا فرمود: دور باد مردم بیداد پیشه از رحمت و مهر خدا. به بیان دیگر، خدا بیدادگران را از رحمت خود دور گرداند؛ چرا که آنان با حق ستیزی و گمراهی خویش، خود را به هلاکت افکندند و به باور پاره‌ای ممکن است این سخن از فرشتگان یا نوح یا ایمان آوردگان به خدا باشد که چنین گفتند. گفتنی است که در آیه مبارکه جلوه‌های زیبا و بدیعی از فصاحت و بلاغت یا زیبایی قالب و مفاهیم جلوه‌گر است که سخن انسان نه تنها هرگز نمی‌تواند به پای آن برسد که نمی‌تواند به آن نزدیک هم بشود. برای نمونه: در آیه شریفه با اینکه روی سخن با زمین و آسمان است، به صورت فرمان آمده است تا اقتدار بیشتری را برساند. در مرحله دوم، هماهنگی در مفهوم و محتوا و تألیف سخن در اوج زیبایی و شکوه است به گونه‌ای که هر ادیب و اندیشمندی را به حیرت می‌کشد. افزون بر آن حسن بیان و لطافت تعبیر در ترسیم وضعیت و تصویر صحنه غوغا می‌کند. (صفحه ۳۱۶) و دیگر اینکه گزیده‌گویی، فشرده‌گویی، زیباگویی و نکات دلنشین بسیاری که تنها آگاهان و آشنایان آنها را می‌یابند و احساس می‌کنند در آغاز تا پایان داستان بویژه در این آیه شریفه جلوه‌گر است. در این مورد آورده‌اند که: گروهی از کفرگرایان عرب بر آن شدند تا چیزی به سان قرآن بسازند و به میدان بیاورند؛ از این رو چهل روز بهترین غذاها همچون: نان سفید از مغز گندم، گوشت برّه و شراب ناب برای خود اختصاص دادند تا ذهن و هوش خود را صاف و آماده کار سازند، امّا هنگامی که برای آغاز کار بر گرد هم نشستند، این آیه شریفه را برای آنان آوردند و آنان با خواندن آیه مورد بحث گفتند: شگفتا از این سخن بلند و زیبا، این سخن به گفتار انسانها شباهت ندارد و نمی‌توان به سان آن آورد؛ و از پی آن با یأس و سرافکندگی از کار خود دست برداشته و منصرف شدند. (صفحه ۳۱۷)

۶۰. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح)

اشاره

وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری. (۴۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به

درگاه خدا کرد و گفت: «پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت‌تری». این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آن جا که می‌فرماید: «قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْل: ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم‌چنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است». نوح چنین فکر می‌کرد که منظور از جمله «إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْل» تنها همسر بی‌ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آنها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی در خواست نوح را در مورد فرزندش ترسیم می‌کند که رو به بارگاه خدا کرد و گفت: اگر پسرم از کسانی است که درخور نجات است و از کسانی است که وعده نجات آنان را فرموده‌ای، اینک او را نجات‌بخش. (صفحه ۳۱۸)

۶۱. «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ ...

آیه

«قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ»

ترجمه

فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی. (۴۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا پسر نوح، عمل غیر صالح بود؟

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود. در ادبیات زبان‌های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه‌ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است. این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیرصالح شد. بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای واقعیّت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می‌رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن. جمله «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ» در واقع به منزله علت است برای «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» یعنی این که می‌گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟

آیه فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی مطلقا مفهومی ندارد اما دریک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است. پیوندهای مادّی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع (صفحه ۳۱۹) پیوندهای معنوی است. در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً ـ از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ» «سلمان از خانواده ما است» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح براثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» روبرو می گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آید اما این واقعیّتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد. به همین دلیل در احادیث اهل‌بیت: درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل‌بیت: در زندگانی آنها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است. از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: «مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»» یکی از حاضران عرض کرد: «بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود» امام فرمود: «کَلاّـ لَقَدْ کانَ ابْنَهُ وَ لکِنْ لَمّا عَصَی اللّهَ نَفاهُ عَنْ اَبیهِ کَذا مَنْ کانَ مِنّا لَمْ یُطِعِ اللّهَ فَلَیْسَ مِنّا: نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند». (۱)

مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟

بی‌مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهرا در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب ***** ۱- «تفسیر صافی» ، ذیل آیات فوق. (صفحه ۳۲۰) اهل‌بیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می‌سازد: ۱ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ غَشَّ مُسْلِما فَلَیْسَ مِنّا: آن کس که با برادران مسلمانش تقلّب و خیانت کند از ما نیست». (۱) ۲ امام صادق می‌فرماید: «لَیْسَ بِوَلِیٍّ لی مَنْ اَکَلَ مالَ مُؤْمِنٍ حَراما: کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست». (۲) ۳ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اَلا وَ مَنْ اَکْرَمَهُ النّاسُ اتِّقاءَ شَرِّه فَلَیْسَ مِنّی: بدانید کسی که مردم را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست». ۴ امام فرمود: «لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ یَظْلِمُ النّاسَ: کسی که به مردم ستم می‌کند شیعه ما نیست». ۵ امام کاظم فرمود: «لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْم: کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست». (۳) ۶ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادی یا لَلْمُسْلِمینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ: کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می‌زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمکم کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست». (۴) ۷ امام باقر به یکی از یارانش به نام جابر فرمود: «وَ اعْلَمْ یا جابِرُ بِاَنَّکَ لا تَکُونُ لَنا وَلِیّا حَتّی لَوِ اجْتَمَعَ عَلَیْکَ اَهْلُ مِصْرِکَ وَ قالُوا اَنْتَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ یَحْزُنْکَ ذلِکَ وَ لَوْ قالُوا اِنَّکَ رَجُلٌ صالِحٌ لَمْ یَسُرَّکَ ذلِکَ وَ لکِنِ اعْرِضْ نَفْسَکَ عَلی کِتابِ اللّهِ: ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی». (۵) این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۳۱۸. ۲- «وسایل» ، جلد ۱۲، صفحه ۵۳. ۳- «بحار» ، جلد ۱۵، (طبع قدیم) بخش اخلاق. ۴- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۴. ۵- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۶۹۱. (صفحه ۳۲۱) قناعت می‌کنند و از عمل و ارتباط

مکتبی در میان آنها خبری نیست می‌کشد و به وضوح ثابت می‌کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیربنایی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود. (صفحه ۳۲۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در پاسخ آن حضرت کلام آمد که: قالَ یا نُوح إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ هان ای نوح! بی‌گمان او از خاندان عقیدتی و دینی تو نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «جُبّائی» ، «عِکْرِمَه» ، «سعید بن جُبَیر» و ، ...او پسر نوح بود و مفهوم آیه شریفه این است که: این پسر از زمره خاندان تو، که وعده نجات آنان را دادیم نیست؛ چرا که خدا همـان جـایی که وعـده نجات خانـدان نوح را داد، آن کسانی را که در خور نجات و رستگاری نبودنـد استثنا کرد و در مورد آنان فرمود: و کسانی که ایمان آورده‌اند با خود ببر، جز آن کسانی که پیشتر در مورد آنان سـخن رفت. اِلّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ (... ۱) ۲ اما به باور برخی منظور این است که: او از خانـدان عقیدتی و پیرو دین و آیین تو نیست و کفرگرایی او باعث بیگانگی او از خاندان توست. یـادآوری می‌گردد که این آیه به سـان این روایت است که سـلمان را با اینکه به ظاهر از خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله نیست، از آنان معرّفی می‌کند؛ چرا که بر دین و آیین آنان است. «سَـلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ.» (۲) و از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: خـدا به نوح فرمود: او از خانـدان تو نیست؛ چرا که او بـا نوح از نظر عقیـده مخـالف بود و در برابر، کسانی را که پیرو او بودند از خاندان او شـمرد و ادامه آیه شریفه روشنگر این دیدگاه است که می‌فرماید: او دارای عملکردی ناپسند و ناشایسته است. ۳ از پاره‌ای چون «مُجاهِد» آورده‌اند که او در حقیقت پسر نوح نبود، بلکه ثمره خیانت زن گمراه نوح بود و آن حضرت بدون آگاهی از حقیقت در این مورد، گفت: پروردگـارا، این پسـر من است. امّا خـدای دانـا و توانـا با بیان این جمله که فرمود: او ۱. آیه ۴۰. ۲. مُسْـتَدرَک حاکم، ج ۳، ص ۵۹۸؛ اَلمُعجَم الکـبیر، طَبرانی ج ۶، ص ۲۱۳. (صـفحه ۳۲۳) از خانـدان تـو نیسـت، پرده از روی کـار برداشت و خیانت همسـرش را به آگاهی او رسانید. به باور ما این دیدگاه ضـعیف است؛ چرا که این دیدگاه با قرآن ناسازگار است که در آن نوح او را فرزنـد خود خوانـد و نادی نُوحٌ ابْنَهُ. افزون بر این، نسـبت دادن چنین چیزی به پیامبران خـدا، گناه و نارواست و آنان از این نسـبتهای ناروا پاک و بدورند و خدا ضمن پاک شمردن مقام و شخصیت آنان از این نسبتهای ناروا و حتّی مطالب کمتر و کوچکـتری که بـاعث نفرت مردم از آنـان گردد وجود آنـان را پـاک و پـاکیزه سـاخته است. از «ابن عبّـاس» آورده‌انـد که: زنـان پیامبران، خیانتکار نبودنـد و منظور از خیانت همسـر نوح این بود که به نوح نسبت ناروای دیوانگی می‌داد و خیانت زن لوط(۱) آن بود که با راه و رسم آن پیامبر خدا مخالفت می‌ورزید و آمدن میهمانان او را به آگاهی مردم گمراه می‌رسانید.

یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام

چرا در آیه مـورد بحث، خـدا به پیـامبرش هشـدار می‌دهـد که چیزی را که به آن دانش و آگـاهی نـداری از من مخواه و این شـیوه سخن با دیـدگاهی که هر گونه گفتار و رفتار نازیبا را از پیامبران نفی می‌کنـد و اشـتباه و لغزش را زیبنـده آنان نمی‌دانـد، ناسازگار است، بر این اساس جای طرح این پرسـش است که اگر پیامبران از هر لغزش و اشـتباهی پاک و پاکیزه‌اند، این هشدار چرا؟ که خدا به نـوح می‌فرمایـد: پس چیزی را که از آن آگـاهی نـداری از من مخـواه؟ و چگـونه او در پاسـخ می‌گویـد:رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِـکَ أَنْ أَسْـئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ (... ۲) پروردگـارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی نـدارم. در پاسـخ باید گفت: به باور مفسـران مانعی ندارد که خدا پیامبرش را از طرح درخواستی که از آن آگاهی کامل نداشـته است باز دارد و او نیز از

اندیشه طرح چنین تقاضایی به خدا پناه برد. ۱. سوره تحریم، آیه ۱۰. ۲. سوره هود، آیه ۴۷. (صفحه ۳۲۴) این آیه نظیر همان چیزی است که به طور قضیه شرطیه به پیامبر گرامی هشدار داده می‌شود که: «وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ» (... ۱) و به راستی که به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی گردید که: اگر شرک ورزی، عملکردت تباه شده و از زیانکاران خواهی شد. با این بیان می‌توان گفت که نوح چنین درخواستی نکرده و به مجرد اندیشه طرح آن، خدا به او هشدار داده است. افزون بر آن می‌توان گفت که درخواست آن حضرت از بارگاه خدا، مشروط به خواست او و مصلحت او بود و نه به طور قطع و غیر مشروط: و هنگامی که خدا روشنگری فرمود که در نجات او مصلحتی نیست و او درخور کیفر است، نوح از درخواست خود به خدا پناه برد و گذشت و پاسخ خدا نیز هماهنگ با درخواست نوح آمده است. إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ. او دارای کردار و عملکردی ناپسند و ناشایسته است: از این رو چیزی را که به آن علم نداری از من درخواست مکن و اندرزت می‌دهم که مبادا از مردم نادان باشی. ۱. سوره زُمَر، آیه ۶۵. (صفحه ۳۲۵)

۶۲. «قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ ...

آیه

«قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلَّا تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ»

ترجمه

عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می‌آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست. پاسخ این سؤال را می‌توان از این راه داد، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق‌گونه او، هر کس را ظاهرا به اشتباه می‌انداخت. به علاوه احساس مسؤولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می‌کرد و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند. اما به محض این که از واقعیّت امر آگاه شد، فورا در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سرنزده بود، اما مقام و موقعیّت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد و از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که مگر انبیاء گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ إِلَّا تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ. و اگر مرا نیامرزی و به من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم شد. (صفحه ۳۲۶) این سخن را نیز نوح از شدت فروتنی و عشق به بارگاه خدا بیان داشت وگرنه از او لغزش و گناهی سر نزده بود. (صفحه ۳۲۷)

۶۳. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیاست)

اشاره

یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَعِید» از ماده «سعادت» به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و «شَقِیّ» از ماده «شقاوت» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاـ است. گاه چنین تصور می‌شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقا نفی تکلم می‌کند منافات دارد، مانند آیه ۶۵ سوره یس: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ: امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند» و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می‌خوانیم: «هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ: امروز روزی است که آنها سخن نمی‌گویند». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این که: مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد، در پاره‌ای از مراحل هیچگونه پرسش و سؤالی از آنها نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشان می‌نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند به سخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می‌گوید: «گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آنها است و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که (صفحه ۳۲۸) در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند. این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان در دنیا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شِقاء»: تیره بختی و نیک بختی ضد آن است.

چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریافت می‌گردد که در روز رستاخیز، تنها به اذن و فرمان او سخن گفته می‌شود و نه بدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می‌گردد که در آن روز کسی سخن بر زبان نمی‌آورد و از کسی پرس‌وجو نمی‌شود. برای نمونه: قرآن در این مورد می‌فرماید: هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ (۱) روز رستاخیز، روزی است که مردم، دم نمی‌زنند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بخواهند. و نیز می‌فرماید: در آن روز هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود. فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ (۲) و نیز می‌فرماید: و آنان را بازداشت کنید که خودشان مسئولند. وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۳) و آیات دیگری که همین مفهوم و پیام را دارد. اینک جای طرح این پرسش است که آیا این دسته از آیات با آیه مورد بحث ناسازگار

نیستند؟ در این مورد سه پاسخ آمده که هر سه جالب است: ۱ روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توفقگاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنها به مردم اجازه سخن داده می‌شود و در برخی اجازه داده نمی‌شود و هر کدام از این دو ۱. سوره مُرْسَلات، آیه ۳۵ ۳۶. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹. ۳. سوره صافّات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۲۹) گروه از آیات ناظر به برخی از ایستگاه‌ها و گذرگاه‌های روز رستاخیز است. ۲ و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید: در آن روز سخن نمی‌گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شود، منظور این است که از روی منطق و استدلال سخن نمی‌گویند وگرنه در آنجا و آن روز بزرگ، گناهکاران در مورد گناهان خویش زبان به اعتراف می‌گشایند و یکدیگر را سرزنش می‌کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، امّا هیچ یک از اینها گفتار حساب شده و منطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی‌گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، به سان سخن کسی است که به گوینده بی‌منطقی می‌گوید: شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی. و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است که مردم بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکّر نمی‌کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.» (۱) ۳ در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد، (۲) نیز، باید توجّه داشت که معنای آیه این است که: آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می‌گیرد، که در آیه شریفه می‌فرماید: آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند. (۳) به بیان دیگر می‌توان گفت: قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می‌کند، امّا به منظور نکوهش و سرزنش را هرگز؛ و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میان آیات نیست. در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۱۸. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹. ۳. سوره صافات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۳۰) دو دسته تقسیم می‌گردند:

تیره‌بختان روز رستاخیز

فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ. پاره‌ای از آنان تیره‌بخت خواهند بود و پاره‌ای نیکبخت، که گروه نخست درخور کیفر و عذابند و گروه دوّم درخور پاداش و ثواب. یادآوری می‌گردد که شقاوت یا تیره‌بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می‌گردد، همانگونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شدن نعمت‌ها به نیکبختان است. با این بیان، انسان تیره‌بخت آن کسی است که به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه‌اش در نافرمانی خدا تیره‌بخت گردیده و انسان نیکبخت آن کسی است که در راه فرمانبرداری خدا و به خاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختی پر کشیده است. در آیه شریفه، ضمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النّاس» (۱) که در آیه پیش است باز می‌گردد؛ گرچه پاره‌ای بر آنند که به واژه «نَفْس» (۲) که اسم جنس است باز می‌گردد. ۱. آیه ۱۰۳. ۲. آیه ۱۰۵. (صفحه ۳۳۱)

۶۴. «فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی ...

آیه

«فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ»

ترجمه

اما آن‌ها که شقاوتمند شدند در آتش‌اند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است. (۱۰۶ / هود) خالِدینَ فیها ما

دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ جاودانه درآن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (۱۰۷/هود) وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِٔ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین برپاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی. (۱۰۸ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

«زَفیر» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و «شَهیق» ناله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آنها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. باید توجه داشت که «زَفیر» و «شَهیق» هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفیر گفته می‌شود و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است همانگونه که به کوه بلند «جَبَلٌ شاهِقٌ» می‌گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است. بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید: «أَمَّا الَّذِینَ شَقُوا» (آنها که شقاوتمند شدند) و یا می‌گوید: «وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا» (آنها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود «اَمَّا الاْشْقِیاءُ وَ اَمَّا السُّعَداءُ» و مانند آن و از این جا (صفحه ۳۳۲) روشن می‌شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده که «در این آیات خداوند از هم‌اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، والا لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است ...» به کلی بی‌اساس است. این همان ایراد معروف «علم خدا» در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که: اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوتمند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند. شاهد سخن این که آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند. اصولاً اگر ما، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد. آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود (صفحه ۳۳۳) متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به

عنوان این که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کننـد و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمـل را مرتکب نشود چون خـدا خواسته یـا جبر محیـط و طبیعت بوده است، این خود دلیـل دیگری بر فطری بودن اصـل اختیار است. به هر حال هیـچ جبری مسـلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیـده پایبنـد باشـد بلکه برخوردش با تمام انسانهـا برخورد بـا افراد آزاد و مسؤول و مختـار است. تمـام اقوام دنیـا به دلیـل تشـکیل دادگاه‌هـا و دسـتگاه‌های قضـایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسـسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کـار می‌کنـد و بـا تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمـایی و ارشـاد کرد و از خطاهـا و اشـتباهات و کـج اندیشـی‌ها برکنار ساخت. جالب این که در آیات فوق «شَقُوا» به عنوان فعل معلوم «سُعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمـده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشـد که انسان راه شـقاوت را با پای خود می‌پیمایـد، ولی برای پیمودن راه سـعادت تا امداد و کمک الهی نباشـد و او را در مسیرش یاری ندهـد پیروز نخواهـد شـد و بـدون شک این امـداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

اسباب سعادت و شقاوت

سعـادت که گم شـده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می‌جویـد و در جایی می‌طلبـد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسـباب تکامـل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شـقاوت و بـدبختی است که همه از آن متنفرنـد و آن عبارت از: نامساعـد بـودن شـرایط پیروزی و پیشـرفت و تکامـل است. بنـابراین هر کس از نظر شـرایط روحی، جسـمی، خـانوادگی، محیـط و فرهنگ، اسـباب بیشتری برای رسـیدن به هدف‌های والا دراختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است و هر کس گرفتار کمبودها، نارسایی‌ها، از جهات بالا بوده باشد شـقاوتمند و (صفحه ۳۳۴) بی‌بهره از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پـایه اصـلی سـعادت و شـقاوت، اراده و خواست خود انسـان است، او است که می‌توانـد وسایل‌لازم را برای ساختن خویش و حتی جـامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌توانـد با عوامل بـدبختی و شـقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسـلیم آن شود. در منطق انبیاء سـعادت و شـقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشـد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصـمیم و اراده خود انسـان، قابـل تغییر و دگرگونی است، مگر این که مـا اصـل اراده و آزادی انسـان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سـعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلبیت علیهم‌السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسـباب سـعادت یا اسباب شـقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسـأله مهم، آشـنا می‌سـازد و به جـای این که برای رسـیدن به سـعادت و فرار از شـقاوت به دنبال مسائل خرافی و پنـدارها و سنت‌هـای غلطی که در بسـیاری از اجتماعـات وجـود دارد و مسائـل بی‌اساسـی را اسـباب سـعادت و شـقاوت می‌پندارنـد، به دنبـال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید: ۱ امام صادق از جدش امیرمؤمنـان علی چنین نقـل می‌کنـد: «حَقیقَـةُ السَّعـادَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلرَّجُـلِ عَمَلُهُ بِالسَّعـادَةِ وَ حَقیقَـةُ الشِّقاوَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقاوَةِ: حقیقت سـعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سـعادتمندانه پایان پذیرد و حقیقت شـقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شـقاوتمندانه خاتمه یابد». (۱) این روایت با صـراحت می‌گویـد مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیـانگر سـعادت و شـقاوت او اسـت و بـه ایـن ترتیـب سـعادت و شـقاوت ذاتی را بـه کلی نفی می‌کنـد و انسـان را در گرو اعمـالش می‌گـذارد و راه بـازگشت را در *****۱- «نور الثقلین» جلـد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۵) تمـام مراحـل تا پایان عمر برای او باز می‌داند. ۲ در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «اَلسَّعیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِه وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِه: سعادتمند کسی است که

از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد». (۱) این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند. ۳ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَ اَرْبَعٌ مِنَ الشَّقاوَةِ فَالْاَرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَرْئَةُ الصّالِحَةُ وَ الْمَسْكَنُ الْواسِعُ وَ الْجارُ الصّالِحُ وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِیُّ وَ الْاَرْبَعُ الَّتی مِنَ الشَّقاوَةِ: الْجارُ السُّوءُ وَ الْمَرْئَةُ السُّوءُ وَ الْمَسْكَنُ الضَّیِّقُ وَ الْمَرْكَبُ السُّوءُ: چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است: اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است». (۲) با توجه به این که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند. ۴ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است: «مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ: از نشانه‌های ***** ۱- «نهج البلاغه» صبحی صالح خطبه ۸۶. ۲- «مکارم اخلاق» ، صفحه ۶۵. (صفحه ۳۳۶) شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است». (۱) این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانها است. اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیّت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیارند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شب‌های سال سبب خوشبختی و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی، پاشیدن آب را پشت‌سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند. اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند که نمونه‌هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

در رابطه با جمله استثنائیه «اِلّا ما شآءَ رَبُّکَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از ***** ۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۷) آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوتمندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است. ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادتمندان). در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان

خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند، سپس به صف بهشتیان بپیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«زَفیر»: به آغاز صـدای الاغ و نیز به دم و بازدم پیاپی و انـدوهناک و پر صـدا گفته می‌شود. «شَـهیق»: آخر صـدای الاغ و نیز صـدای جـانسوزی که از ژرفـای دل بر می‌آیـد. بـدان دلیـل قران آنان را پیش از ورود به دوزخ، به شـقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کنـد که رفتـار و کردار آنـان به گونه‌ای است که کارشان را به تیره بختی سوق می‌دهـد و به دوزخشان می‌کشانـد و این روایت که از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در این مورد رسـیده است که: «اَلشَّقِیُّ شَقِیٌّ فی بَطْنِ اُمِّهِ» (... ۱) انسان تیره بخت، در شکم مادرش تیره بخت است، به سان آیه شـریفه از آینـده کسـی خبر می‌دهـد که خود با دست یازیـدن به کارهای زشت و ناروا راه بـدبختی را پیش می‌گیرد و بـا گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسـد؛ درست همانگونه که در مورد کسـی که پـدری کهنسال دارد، می‌گوینـد: او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پـدر را از دست می‌دهـد، نه اینکه هم اکنون یتیم است. لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ. ۱. مُسنَد احمد، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۳۳۸) «زَجّاج» بر آن است که دو واژه «زفیر» و «شـهیق» به صـدای انسان انـدوه زده گفته می‌شود. و پاره‌ای دیگر بر آنند که «زَفیر» به صدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شود. «شَهیق» به ناله سخت و بلند و نیز به صـدای ناهنجـار هماننـد صـدای الاـغ گفته می‌شود. و به بـاور «ابن عبّـاس» واژه «شَـهیق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و دردآلود و دم و باز دمِ بلند است. «خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می‌گویند. «دَوام»: بقای هماره و همیشه. در تفسیـر و تأویـل این آیه شـریفه دو بحث است و هر دو از جاهای مشـکل قرآن است: ۱ نخست این بحث مطرح است که: مانـدگار بودن تیره بختان در دوزخ، به مدت برپایی و پایداری آسـمانها و زمین محدود شده است که بسیار جای بحث دارد. ۲ و بحث دوّم در مفهوم این فراز میباشد که به صورت استثنا آمده و می‌فرماید: تا آسمانها و زمین برپاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد اِلّا ماشاءَ ربُّ...

تفسیر فراز نخست

در مورد فراز نخست آیه شریفه که می‌فرماید: خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ ... تا آسمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود دیدگاه‌ها متفاوت‌است: ۱ به باور برخی از جمله «جُبّائی» و «ضَحّاک» منظور آسمان و زمین آخرت است که بر خلاف آسـمان و زمین دنیا جاودانه و فنا ناپـذیر است. ۲ از دیـدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که: تا رسـتاخیز برپاست، آنان در آتش شـعله‌ور دوزخ ماندگارنـد و می‌دانیم که رسـتاخیز و جهان دیگر جاودانه و همیشـگی است؛ چنـانکه دوام آسـمان و زمین دنیا به انـدازه عمر و دوام دنیاست. (صـفحه ۳۳۹) ۳ و از دیـدگاه پـاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسـمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابـدیّت و جـاودانگی یـک مطلب، اینگـونه سـخن می‌گوینـد. برای نمـونه: هنگـامی کـه هرگز نمی‌خواهنـد کـاری را انجـام دهنـد، می‌گویند: لا اَفْعَلُ ذلِکَ مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الأَرْضُ وَ ما نَبَتَ النَّبْتُ ... تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسـمان و زمین برپاست و گیاه می‌رویـد و شتر ناله می‌کند و یا دهانش کف می‌کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد... من چنین کـاری را نخواهم کرد. یادآوری می‌گردد که آنان به پنـدار خودشان این چیزها را مانـدگار و غیر قابل تغییر می‌دانسـتند و

بـدین وسـیله بر پایدار بودن تصـمیم خود پای می‌فشـردند و قرآن نیز در این آیه شـریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

تفسیر فراز دوّم

در تفسـیر فراز دوّم نیز که می‌فرماید: إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ ... دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «زَجّاج» ، «فرّاء» ، «علی بن عیسـی» و ... اسـتثنای مورد بحث، بیـانگر زیـادی عـذاب دوزخیـان و بسیاری نعمت بهشتیان میباشـد و منظور این است که: تیره بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی دردآلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزایـد. این فراز، به این گفتار می‌مانـد که فردی به دوست خود بگوید: من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دینـاری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجـا دو هزار دینار هرگز از یکهزار اسـتثنا نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر اسـتثنا کرد. به بیـان دیگر، «اِلاّ» در آیه شـریفه به مفهوم «سوی» می‌باشـد و همانگونه که در جمله «ما کانَ مَعَنا رَجُلٌ اِلاّ زَیْدٌ» ، واژه «اِلاّ» به مفهوم «سِوی» (صـفحه ۳۴۰) می‌باشـد و مفهوم جمله این است که: مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شـریفه نیز منظور این است که: دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد. ۲ امّا به باور برخی از جمله «مازَنی» و «جُبّائی» این استثنا، در مورد توقف تیره‌بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقّف آنان در عالم برزخ می‌باشـد و منظور این است که: تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارنـد، جز آن مـدتی که پروردگارت بخواهـد در عالم برزخ و قیامت و محشـر پیش از ورود به دوزخ بماننـد؛ چرا که اگر این اسـتثنا نباشد ممکن است کسـی بپندارد که کفر گرایان و بیـدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می‌گردند! آری این اسـتثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشـر و حسابرسـی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است. پرسشـی بایـد طرح گردد و پاسـخ داده شود، این است که: چگونه قرآن واژه «شَـقِیّ» را در مورد ایمـان آوردگان گناهکار به کـار می‌برد، بویژه که اینان برای مـدتی به دوزخ می‌رونـد و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می‌گشاینـد و در حقیقت «نیکبخت» هسـتند و نه «تیره بخت»؟ در این مورد پاسـخ داده شـده است که دو واژه «شَـقِیّ» و «سـعید» بـا توجّه به حالات گوناگون انسانهـا، در مورد آنـان به کـار می‌رود آنـان زمـانی که در دوزخ هسـتند و در میـان تیره بختـان و کفر گرایاننـد، در زمره آنهـا قرار می‌گیرنـد و واژه «تیره بخـت» در مـورد شـان بـه کـار می‌رود و هنگـامی که به بهشت راه می‌یابنـد و در زمره شایسـته کرداران وارد می‌گردنـد «نیکبخت» به حسـاب می‌آینـد. بـا این بیان به کار رفتن هر کـدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است. در این مورد از «ابن عبّـاس» آورده‌انـد که: منظـور از این تیره بختـان، مؤمنـان گناهکارنـد که به خـاطر دست یازیـدن به گنـاه برای مـدتی به دوزخ می‌رونـد و آنگاه به فضل و مهر خـدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی که به دوزخ می‌روند از تیره بختان هسـتند و زمانی که به بهشت راه می‌یابنـد از سـعادتمندان به شـمار می‌آینـد. (صـفحه ۳۴۱) «قَتاده» می‌گویـد: خدا، خود می‌دانـد که با آنان چگونه رفتار کند؛ ما همین اندازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می‌گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خود آنـان را از دوزخ نجـات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هسـتند که شـفاعت شامـل حال آنان می‌گردد. «اَنَس» از پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده است که فرمـود: در قیـامت گروهی از دوزخ نجات‌یـافته و بیرون می‌آینـد. به بـاور مـا این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است. «جَذّ»: قطع. گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجـا نیز مطرح است و تنهـا این نکته نیست که برخی از تیره بختـان ممکن است از دوزخ نجـات یـافته و وارد بهشت گردنـد امّا هر کس وارد بهشت گردید، دیگر بیرون نخواهد رفت.

حقیقت سعادت و شقاوت(۱)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشرفت و وجود موانع گوناگون در مسیر کمال انسان و رشد او. با این بیان، هر کس از نظر شرایط جسمی، روحی، فکری، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی، صنعتی و دیگر شرایط، اسباب و امکانات بهتر و بیشتری برای رشد و رسیدن به هدف های والا در دسترس داشته باشد سعادتمندتر است و هر کس کمتر، از سعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است. به نظر می‌رسد این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت. برای نمونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می‌شود: ۱. مترجم. (صفحه ۳۴۲) ۱ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ترسیم شماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهمّ مادی و معنوی که هر کدام می‌توانند نقش سرنوشت سازی در پویایی و یا ایستایی انسان داشته باشند، انگشت می گذارد و می‌فرماید: اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَ اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ الشِّقاوَةِ، فَالاْرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ، وَ الْمَسْكَنُ الْواسِعُ، وَ الْجارُ الصّالِحُ، وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِيِّ. وَ الاْرْبَعُ الَّتی مِنَ الشِّقاوَةِ: الْجارُ السُّوءُ وَ الْمَرْأَةُ السُّوءُ وَ الْمَسْكَنُ الضَّيِّقُ، وَ الْمَرْكَبُ السُّوءُ. (۱) چهار چیز از وسایل نیک‌بختی و چهار چیز از اسباب بدبختی است: امّا آن چهار چیزی که از اسباب نیکبختی است عبارتند از: همسر شایسته و برازنده، خانه وسیع و گسترده، همسایه نیکو کردار و درست‌کار و دیگر مرکب خوب و مناسب. و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نامناسب. ۲ در بیان انسان ساز دیگری در ترسیم برخی نشانه‌های شقاوت می‌فرماید: مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ، وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ. (۲) از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است: ۱ دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترسِ از خدا اشکی نریزند. ۱. مَکارِمُ الاْخْلاق، ص ۶۵. ۲. تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج ۲، ص ۳۹۸. (صفحه ۳۴۳) ۲ سنگدلی و قساوت قلب. ۳ حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق. ۴ گناه بر روی گناه. ۳ امیرمؤمنان در ترسیم حقیقت نیک‌بختی می‌فرماید: اَلسَّعیدُ مَنْ وَعِظَ بِغَیْرِهِ، وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِهِ. (۱) نیکبخت آن کسی است که از سرنوشت دردناک و یا خوش دیگران درس عبرت گیرد و بدبخت آن کسی است که فریب هوای دل و غرور خویشتن را بخورد و بیدار نگردد. ۴ و نیزمی‌فرماید: اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ السَّعادَةِ اَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ الشِّقاوَةِ أنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشِّقاوَةِ. (۲) از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زندگی انسان سعادتمندانه پایان یابد و حقیقت بدبختی این است که فرجام زندگی و عمر، شقاوتمندانه پایان پذیرد.

آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟

نکته مهمّ و حیاتی دیگر در این مورد پاسخ به این پرسش است که اساس نیکبختی و بدبختی فرد و خانواده و جامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیا همانگونه که پاره‌ای می‌پندارند، در گرو شانس، اقبال، اتفاق، تصادف یا این ابر قدرت و آن شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام‌یک؟ در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است: بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یاثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛ و بسیاری دیگر نیکبختی و ۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶. ۲. تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج ۲، ص ۳۹۸. ۳. مترجم. (صفحه ۳۴۴) بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند. امّا به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی

ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادتمندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، امّا هر چه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و همنوعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: به همه اینها سوگند که هر کس جان را پاک گردانید و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی‌گمان در باخت و زیان کرد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیها (...۱) ۱. سوره شَمْس، آیه ۱۰. (صفحه ۳۴۵)

۶۵. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)

اشاره

فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ بنابراین همانگونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند و طغیان نکنید که خداوند آن چه را انجام می‌دهید می‌بیند. (۱۱۲ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می‌خوانیم: «ما نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله آیَةٌ کانَتْ اَشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا اَشَقَّ مِنْ هذِهِ الْآیَةِ وَ لِذلِکَ قالَ لِاَصْحابِهِ حینَ قالُوا لَهُ اَسْرَعَ اِلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ شَیَّبَتْنی هُودٌ وَ الْواقِعَةُ: هیچ آیه‌ای شدید و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته، فرمود: مرا سوره هود و واقعه پیر کرد». (۱) و در روایت دیگری می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شَمِّرُوا، شَمِّرُوا» ، فَما رُئِیَ ضاحِکا: دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید» (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد. (۲) دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد. از همه مهم‌تر، فرمان به استقامت است (فَاسْتَقِم)، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی. همیشه به دست آوردن پیروزی‌ها کار نسبتا آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه‌ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مصمم و در طریق ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز، استقامت در این راه کار ساده‌ای نبوده است. دستور دیگر این که این *****۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۱۹۹. ۲- «درّ المنثور» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۴۶) استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (کَما اُمِرْت)، یعنی به دست آوردن بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا. سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن‌ها را هم به استقامت واداشتن (وَ مَنْ تابَ مَعَکَ). چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می‌دهند اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حدّ می‌شوند (وَ لا تَطْغَوْا). آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسؤولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او

را پیر کرد و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا، فرداهای دیگر نیز هست. امروز هم مسؤولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصا رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می‌شود: استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند امکان‌پذیر نمی‌باشد. (صفحه ۳۴۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِسْتِقامَت»: پایداری در راه راست و منحرف نشدن از آن. «طُغْیان»: تجاوز از مرزهای عدالت و مقررات خدا و انحراف به سوی تباهی و بیداد.

سخت‌ترین و مسئولیت آفرین‌ترین آیه

در برخی از روایات آیه مورد بحث سخت‌ترین و مسئولیت سازترین آیه، در میان همه آیات قرآن عنوان یافته است، هم برای پیامبر گرامی و هم ایمان آوردگان؛ برای نمونه: ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ صَلَّیْتُمْ حَتّی تَکُونُوا کَالْحَنایا وَ صُمْتُمْ حَتّی تَکُونُوا کَالأوْتادِ، ثُمَّ کانَ الْاِثْنانُ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ الْواحِدِ لَمْ تَبْلُغُوا حَدَّ الْاِسْتِقامَهِٔ. (۱) اگر به اندازه‌ای نماز گزارید که پشت شما خم گردد و از بسیاری روزه از نظر جسمی به سان ستون های بی‌روح و جان گردید، آنگاه دو آفت خود کامگی و اجتهاد در برابر نصّ، نزد شما دوست داشتنی‌تر از گردن نهادن به مقررات خدای یکتا باشد، به مرز استقامت نرسیده‌اید. ۲ و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: ما نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله آیَهٌٔ کانَتْ اَشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا اَشَقَّ مِنْ هذِهِ الْآیَهِٔ، وَ لِذلِکَ قالَ لِاَصْحابِهِ حینَ قالُوا لَهُ اَسْرَعَ اِلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ شَیَّبَتْنی هُودُ وَ الْواقِعَهُٔ. (۲) هیچ آیه‌ای بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرود نیامد که سخت‌تر و طاقت فرساتر از این آیه باشد؛ به همین دلیل هنگامی که یاران از پیری زودرس آن گرانمایه عصرها و نسلها می‌پرسیدند، می‌فرمود: دو سوره «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد. ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۳. ۲. تفسیر الکشّاف، ج ۲، ص ۲۹۵. (صفحه ۳۴۸)

۶۶. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلاهَٔ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرینَ نماز را در دو طرف روز و اوایل شب بر پا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) برطرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند. (۱۱۴ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

ظاهر تعبیر «طَرَفَیِ النَّهارِ» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زُلَف»

که جمع «زُلْفَهْ» به معنی نزدیکی است به قسمت‌های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می‌شود بنابراین منطبق بر نماز عشاء می‌گردد. همین تفسیر در روایات ائمه اهلبیت: نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است. در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» (۷۸ / اسراء) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ» (۲۳۸ / بقره). بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود به خصوص این که گاهی مناسبات ایجاب می‌کند که تنها روی نماز ظهر (صَّلاةِ الْوُسْطى) به خاطر اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشاء که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد. آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می‌کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می‌خوانیم: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ: اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم» و در آیه ۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ: کسانی که (صفحه ۳۴۹) ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می‌پوشانیم» و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کند. از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند. ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد. اما از آن جا که جمله فوق (إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداق‌های روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می‌بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه همانگونه که بارها گفته‌ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است. در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین: نقل شده تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی‌دارد. ابوعثمان می‌گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت، سپس رو به من کرد و گفت: سؤال نکردی چرا این کار را کردم. گفتم: بگو ببینم منظورت چه بود؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر این سؤال را از من کرد و گفت: «سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود: «هنگامی که مسلمان وضو بگیرد وخوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت» ، سپس همین آیه (اَقِمِ الصَّلوةَ) را تلاوت فرمود. (۱) در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی اَمامَه) می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما، ۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۰) فرمود: «آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد: آری ای رسول خدا، فرمود: «خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (۱) و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید: «با رسول‌خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این کفاره گناه تو است». (۲) و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتي كَنَهْرٍ جارٍ عَلى بابِ اَحَدِكُمْ فَما يَظُنُّ اَحَدُكُمْ لَوْ كانَ في جَسَدِهِ دِرْنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ في ذلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرّاتٍ كانَ يَبْقى في جَسَدِهِ دِرْنٌ فَكَذلِكَ وَ اللّهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتي: نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در

خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلماً نه) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من». (۳) به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می‌زداید. نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

امیدبخش‌ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: «به نظر شما امید بخش‌ترین آیه قرآن کدام آیه ۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه. ۲ «مجمع البیان» ، ذیل آیه. ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۱) است؟» بعضی گفتند: آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ»: خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد». امام فرمود: «خوب است، ولی آن چه من می‌خواهم نیست» ، بعضی گفتند: آیه «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً: هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت» امام فرمود: «خوب است ولی آن چه را می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند آیه: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده‌اید از رحمت خدا مأیوس نشوید» فرمود: «خوب است اما آن چه می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند: آیه «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند و از گناهان خویش آمرزش می‌طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را بیامرزد» باز امام فرمود: «خوب است ولی آن چه می‌خواهم نیست». در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همهمه کردند فرمود: «چه خبر است ای مسلمانان؟» عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم. امام فرمود: «از حبیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه است: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرینَ»». (۱) البته همانگونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخش‌ترین آیه قرآن، آیه: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» می‌باشد. اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه‌ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می‌کند، تضادی با هم ندارد. در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می‌گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می‌شوید. اما آیه دیگر از کسانی سخن می‌گوید که دارای ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۲) چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می‌شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش‌ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می‌شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او برمی‌خیزد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نماز یا برترین مروارید دریای بندگی

در این آیه شریفه به نماز که یاد خدا و برترین مروارید دریای بندگی و آرام بخش قلب انسانها و اصلاحگر فرد و جامعه است فرمان می‌دهد و می‌فرماید: وَ اَقِمِ الصَّلوةَ و نماز را به پا دار. منظور این است که رکوع و سجده و دیگر کارها و واجبات آن را آن گونه که شایسته است انجام ده. طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ ۱ به باور «ابن عبّاس» و «ابن زید» ، منظور از «دو سوی روز» در آیه شریفه زمان نماز صبح و مغرب و منظور از «پاسی از شب» وقت نماز «عشاء» است؛ و واژه «زُلَف» به مفهوم «آغازین ساعات» شب می‌باشد و قرآن به دو دلیل، از نماز ظهر و عصر سخن به میان نمی‌آورد؛ نخست آنکه این دو نماز بدان دلیل که نمازهای روز هستند، روشن و آشکار بوده و نیاز به بیان ندارند و این شیوه سخن مانند آن است که قرآن بگوید: نماز را در دو سوی روز، به همراه آن دو نمازی که در روز خوانده می‌شود به پا دار. دیگر آنکه این دو نماز در ضمن یکی از طرف روز که طرف عصر باشد بیان شده است؛ چرا که زمان نماز ظهر و عصر پس از گذشتن نیمروز است که به طرف آخر روز نزدیکتر می‌باشد؛ و قرآن در این مورد می‌فرماید: نماز را از زوال (صفحه ۳۵۳) آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ... (۱) یادآوری می گردد که واژه «دُلُوک» به مفهوم «زوال آفتاب» است که در روایت رسیده از حضرت باقر علیه‌السلام نیز به همین معنا آمده است. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «حَسَن» و «زَجّاج» ، منظور از نمازِ «دو سوی روز» همان نماز صبح و ظهر و عصر و منظور از نمازِ «پاسی از شب» ، نماز مغرب و عشا است؛ چرا که طرفِ یک چیز باید جزء آن باشد و روشن است که نماز مغرب جزء روز نیست و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز روایتی رسیده است که آن حضرت فرمود: نمازِ «پاسی از شب» نماز مغرب و عشا است. إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ به یقین کارهای نیک و شایسته اثر زیانبارِ کارهای بد را از میان می‌برد. در این مورد که منظور از «حَسَنات» چیست؟ دیدگاه‌ها متفاوت است: به باور بیشتر مفسّران از جمله «ابن عبّاس» منظور نمازهای پنجگانه است که اگر به شایستگی خوانده شود، گناهانی را که میان آنها از انسان سر می‌زند از میان می‌برد، چرا که «ال» در «اَلْحَسَنات» ، الف و لام تعریف است که به واژه «اَلصَّلوة» باز می گردد. لازم به یادآوری است که این دیدگاه را روایات رسیده نیز تأیید می کند.

چند نمونه از روایات

۱ «ابوعثمان» در این مورد آورده است که: من و سلمان در سایه درختی نشسته بودیم، که او شاخه‌ای خشک از آن درخت برگرفت و آن را حرکت داد تا برگهای خشکیده آن بر زمین ریخت، آنگاه گفت: هان ای ابوعثمان آیا نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟ پرسیدم: بگو چرا؟ گفت: من یک بار به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که چنین کرد و از من پرسید که: هان ای سلمان، می‌دانی چرا چنین کردم؟ من پاسخ منفی دادم، آنگاه از آن حضرت دلیل ۱. سوره اِسْراء، آیه ۷۸. (صفحه ۳۵۴) کارش را پرسیدم، فرمود: زمانی که مسلمانی به خوبی وضو می‌سازد و نمازهای پنجگانه را به شایستگی به جا می‌آورد، گناهانش به سان این برگهای خشک فرو می‌ریزد و از پی آن به تلاوت این آیه پرداخت. «اِنَّ الْمُسْلِمَ اذا تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلّی صَلَواتِ الْخَمْسَ تَحاتَّتْ خَطایاهُ کَما یَتَحاتُّ هذَا الْوَرَقُ، ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْآیَةَ: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ ... إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» (... ۱) ۲ و نیز آورده‌اند که: آن حضرت در میان یاران نشسته بود که مردی از راه رسید و گفت: ای پیامبر خدا، من گناهی کرده‌ام، اینک حدّ یا کیفر آن را بر من جاری ساز. آن حضرت فرمود: آیا با ما نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا فرمود: خدا، حدّ تو و یا گناه تو را مورد آمرزش قرار داد. فَاِنَّ اللّهَ قَدْ غَفَرَ لَکَ حَدَّکَ اَوْ قالَ ذَنْبَکَ. (۲) ۳ و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: در کنار پیامبر خدا به انتظار نماز نشسته بودیم که مردی از جا برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، گناهی از من سر زده است، مرا از آن گناه پاک ساز؛ «کُنّا مَعَ رَسُولِ اللّهِ فِی الْمَسْجِدِ نَنْتَظِرُ الصَّلوةَ، فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّهِ، اِنّی اَصَبْتُ ذَنْبا» ... پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را نشنیده گرفت تا نماز به پا شد؛ و پس از نماز

هنگامی که آن مرد دگر باره گفتارش را تکرار کرد، فرمود: «أَلَیْسَ قَدْ صَلَّیْتَ مَعَنا هذِهِ الصَّلوةَ وَ أَحْسَنْتَ لَهَا الطُّهُورَ؟» آیا این نماز را با ما نخواندی و وضوی آن را نیکو نگرفتی؟ پاسخ داد: چرا. فرمود: همین کفّاره گناه تو است؛ فَإِنَّها کَفّارَةُ ذَنْبِکَ. (۳)

امید بخش‌ترین آیه

«ابوحمزه ثمالی» از یکی از دو امام گرانقدر حضرت باقر علیه‌السلام و یا صادق علیه‌السلام که درود خدا بر آنان باد آورده است که می‌فرمود: روزی امیرمؤمنان رو به مردم نمود که هان ای بندگان خدا، کدامین آیه از همه آیات امید بخش‌تر است؟ ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۶ ۵۹۵. ۲. تفسیر الوسیط، ج ۲ ص ۵۹۴ و ۵۹۰. ۳. همان مدرک، ص ۵۹۵. (صفحه ۳۵۵) در پاسخ پرسش آن حضرت، یکی گفت: این آیه شریفه که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» ، (۱) خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. آن حضرت فرمود: این آیه بسیار امید بخش است امّا پاسخ من نیست. دیگری گفت: این آیه شریفه پاسخ شماست که می‌فرماید: و هر کس کار بدی کند و یا به خویشتن ستم روا دارد آنگاه از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً» (... ۲) امیرمؤمنان فرمود: این هم امیدبخش است امّا پاسخ من نیست. نفر سوّم گفت: پاسخ مورد نظر شما این آیه است که می‌فرماید: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا» (... ۳) بگو هان ای‌بندگان من که بر خود زیاده روی نموده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید. حضرت فرمود: این آیه نیز امیدبخش است، امّا پاسخ پرسش من نیست. نفر چهارم گفت: پاسخ پرسش شما این آیه است که می‌فرماید: «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (... ۴) و آنانکه چون به کار زشتی دست یازند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. آن بزرگوار فرمود: این آیه نیز بسیار امیدبخش است امّا پاسخ من نیست. اینجا بود که دیگر کسی پاسخی نداشت تا بگوید و آنگاه امیرمؤمنان رو به مردم کرد و فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهید؟! گفتند: به خدای سوگند دیگر چیزی نمی‌دانیم. سپس خود آن گرانمایه عصرها و نسلها فرمود: از شخصیت محبوب و گرانمایه‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه شریفه است که ۱. سوره نِساء، آیه ۱۱۶. ۲. سوره نساء، آیه ۱۱۰. ۳. سوره زُمَر، آیه ۵۳. ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵. (صفحه ۳۵۶) می‌فرماید: و نماز را در دو سوی روز و نیز آغازین ساعات شب بر پا دار؛ چرا که نیکیها، بدیها را از میان می‌برد. «اِنَّ عَلِیّاً علیه‌السلام اَقْبَلَ عَلَی النّاسِ فَقالَ: اَیَّةُ آیَةٍ اَرْجی عِنْدَکُمْ؟ فَقالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ ... قالَ: سَمِعْتُ حَبیبی رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: اَرْجی آیَةٍ فی کِتابِ اللّهِ: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» (... ۱) و آنگاه پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود: علی جان، به خدایی که مرا به رسالت برگزید، هر یک از شما مردم برای وضوی نماز به پا خیزد، گناهانش فرو می‌ریزد؛ و هنگامی که به بارگاه خدا رو آورد و با دل و جان نماز را به پا دارد، چیزی از گناهانش نمی‌ماند و پس از نماز به سان روزی می‌شود که تازه از مادر ولادت یافته است و اگر میان دو نماز گناهی از او سر زند، با نماز دوّم آمرزیده می‌شود و همینگونه تا نماز پنجم. سپس فرمود: یا عَلِیُّ اِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتی کَنَهْرٍ جارٍ عَلی بابِ اَحَدِکُمْ ... علی جان! موقعیت نمازهای شبانه‌روزی برای جامعه و امت من، به سان نهر و جویبارِ لبریز از آبی است که بر درخانه شما روان است. شما در مورد کسی که در بدن او گرد و غباری باشد و روزی پنج مرتبه در چنین جویباری خود را شستشو دهد، چه می‌پندارید؟ آیا باز هم در بدن او گرد و چرکی می‌ماند؟ به خدای سوگند که نمازهای پنجگانه و نقش پاک‌کننده آنها اینگونه است. فَکَذلِکَ وَ اللّهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ. (۲) ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۶۱ و ۱۶۲. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۱ و ۷۴. (صفحه ۳۵۷)

۶۷. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است)

اشاره

فَلَوْ لا ـ كـانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسـادِ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ قَليلاً مِمَّنْ أَنْجَيْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فيهِ وَ كانُوا مُجْرِمينَ چرا در قرون (و اقوام) قبل از شـما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می‌کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (۱۱۶/هود) وَ ما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ و چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشند. (۱۱۷ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اُوْلُوا» به معنی «صاحبان» و «بَقِیَّهٔ» به معنی باقیمانـده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضـیلت و شخصـیت و نیکان و پاکان) گفته می‌شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس‌تر را ذخیره می‌کند و نزد او باقی می‌ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفـاست را بـا خود دارد. در هر جامعه‌ای تا زمانی که گروهی از اندیشـمندان متعهـد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفاسـد سـاکت نمی‌نشینند و به مبـارزه برمی‌خیزنـد و رهـبری فکری و مکتـبی مردم را در اختیـار دارنـد این جـامعه به تبـاهی و نـابودی کشیده نمی‌شود. امـا آن زمـان که بی‌تفاوتی و سـکوت در تمام سـطوح حکم‌فرما شـد و جامعه در برابر عوامـل فسـاد بی‌دفـاع مانـد، فسـاد و به دنبـال آن نابودی حتمی است. در هر جامعه‌ای معمولاً ظلم و فسادی وجود دارد، اما مهم این است که مردم احسـاس کننـد که ظلم و فسـاد هست و در طریق اصـلاح باشـند و بـا چنین احسـاس و گـام برداشـتن در راه اصـلاح، خداونـد به آنهـا مهلت می‌دهـد و قـانون آفرینش برای آنهـا حق حیـات قائـل است. امـا همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی‌تفاوت شد و فساد و ظلم به سـرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد، این واقعیت را با یک (صفحه ۳۵۸) مثال روشن می‌توان بیان کرد. در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام «گلبول‌های سفید خون» که هر میکرب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراش‌های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایسـتادگی کرده و نابودشان می‌کننـد و یا حداقل جلو توسـعه و رشد آنها را می‌گیرند. بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون‌ها سـرباز تشـکیل می‌شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی‌دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب‌های مضـر می‌شود که به سـرعت انواع بیماری‌هـا به او هجوم می‌آورنـد. کـل جـامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مـدافع که همان «أُولُوا بَقِيَّةٍ» بوده باشـد از آن برچیده شود میکرب‌های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه‌ای وجود دارد به سـرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سـرتاپا بیمار می‌کننـد. نقش «أُولُوا بَقِيَّةٍ» در بقای جوامع آن قـدر حساس است که بایـد گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلب می‌شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد. همواره در میـدان مبارزات اجتماعی آنها که ضـعیف‌ترند، زودتر از صـحنه خارج می‌شونـد یا نابود می‌گردنـد و تنها آنها باقی می‌ماننـد که از نظر تفکر و یا نیروی جسـمانی قوی‌ترند و به همین دلیل باقیماندگان نیرومندانند، به همین جهت در عرب این ضرب‌المثل وجود دارد که می‌گویند فِي الزَّوايا خَبايا وَ فِي الرِّجـالِ بَقايـا (در زاویه‌هـا هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصـیت‌هایی باقیمانـده) و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِيَّةٌ» که در سه مورد از قرآن مجیـد آمـده است همین مفهوم را دربردارد: در داسـتان طـالوت و جالوت در قرآن مجیـد می‌خوانیم: «إِنَّ آيَـةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فيهِ سَـكينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسـى: نشـانه حقـانیت حکـومت طـالوت این است که صندوق عهد به سوی شـما خواهد آمد همان صـندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسـی و هارون در آن است و مایه آرامش شما

است». (۱) و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكَمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۸۶/هود) ***** ۱ - ۲۴۸ / بقره. (صفحه ۳۵۹) و این که در پاره‌ای‌از تعبیرات نام «بَقِيَّتُ اللَّهِ » بر مهدی موعود گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا او یک وجود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و برافراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است و از اینجا روشن می‌شود که چه حق بزرگی این شخصیت‌های ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و «اُوْلُوا بَقِيَّهْها» بر جوامع بشری دارند، چرا که آنها رمز بقاء و حیات ملت‌ها و نجات آنها از نابودی و هلاک هستند.

هم صالِح و هم مصلِح باشید

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می‌کند این است که قرآن می‌گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی‌کند در حالی که اهلش «مصلح» باشند. توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می‌سازد که تنها «صلاحیت» ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه‌ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت. به تعبیر دیگر هر گاه جامعه‌ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه‌ای می‌ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند. نکته دیگر این که یکی از سرچشمه‌های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش‌ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به «اِتْراف» می‌شود. این تنعم و تلذذ بی‌قید و شرط سرچشمه انواع انحرافاتی است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزش‌های اصیل انسانی و درک واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۳۶۰) «بَقِيَّهْ»: باقیمانده چیزی. «اُتْرِفُوا»: به رفاه و آسایش و خوشگذرانی عادت کردن.

رابطه اختناق با انحطاط جامعه‌ها

در این آیات، قرآن شریف نخست به رابطه مرموزی که میان حاکمیت اختناق و سکوت و بی‌تعهّدی عالمان و روشنفکران در برابر روند جامعه و تاریخ از یک سو و انحطاط و سقوط و نابودی جامعه‌ها از سوی دیگر وجود دارد، پرداخته و می‌فرماید: فَلَوْلا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ اُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِي الْارْضِ پس چرا از قرن‌ها و نسل‌های پیش از شما اندیشوران و خردمندانی نبودند و به پا نخاستند تا تبهکاران را از بیدادگری و فسادِ در زمین و زمان باز دارند؟! به بیان دیگر چرا با آن همه نعمت‌هایی که خدا به آنان داده و خرد و دانشی که به آنان بخشیده بود و با وجود آمدن پیامبران و کتابهای آسمانی به سوی آنان، بازهم گروهی اختناق و سکوت را به مردم تحمیل کردند تا خود یکّه تاز میدان باشند و دانشوران نیز بی‌تعهّدی و سکوت در برابر تبهکاران و ظالمان را بر بیان حقیقت برگزیدند؟! چرا؟! به باور پاره‌ای منظور از «اُولُوا بَقِيَّةٍ» صاحبان دین و مردم نیکو کردارند. اِلّا قَليلاً مِمَّنْ اَنْجَيْنا مِنْهُمْ. مگر اندکی از آنان که از تباهی جلوگیری می‌کردند و در راه اصلاح و به سامان آوردن امور دین و دنیای مردم تلاش می‌نمودند؛

و آنان پیامبران و مردم شایسته کرداری بودند که به آنان ایمان آوردند وما نیز به پاداش کارشان، آنان را از عذابی دردناک که قومشان را فرا گرفت، نجات بخشیدیم. وَاتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما اُتْرِفُوا فیهِ و بیدادگران از پی کامجویی‌ها و ناز و نعمتی که در آن غوطه‌ور بودند و عادت کرده بودند، رفتند و لذّت جویی و بی‌بند و باری را بر نعمت‌های سرای آخرت برگزیدند و کامروایی‌های زندگی به گونه‌ای آنان را سرگرم ساخت که از یاد خدا باز ماندند و دچار آفت غفلت شدند. (صفحه ۳۶۱) وَ کانُوا مُجْرِمینَ. و آنان مردم خوشگذران و لذّت جویی بودند که به جرم و گناه عادت کرده و در انجام آن پافشاری می‌نمودند. در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: و پروردگار تو هرگز چنین نیست که شهر و دیاری را از روی ظلم نابود سازد، بلکه این مردم آن شهر و دیار هستند که به خود ستم روا می‌دارند و خدا نیز به کیفر بیدادشان آنان را نابود می‌سازد. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: پروردگارت چنین نیست که جامعه و مردمی را که بیشترشان اصلاحگرند، به خاطر بیدادگری یکی چند نفر از آنان نابود سازد، امّا هنگامی که بیداد همگانی شد و بیشتر مردم آن جامعه به ستم گراییدند، خدا آنان را به کیفر بیدادشان نابود می‌سازد. ۳ و از دیدگاه «ابن عبّاس» منظور این است که خدا مردم شرک‌گرا و کفرگرا را در صورتی که روابط اجتماعی آنان بر اساس عدالت و انصاف باشد، نابود نمی‌سازد و چنین جامعه‌ای است سقوط نمی‌کند. و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفسیر «وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ» فرمود: منظور این است که روابط آنان با یکدیگر بر اساس عدالت و انصاف باشد و جامعه آنان عادلانه و انسانی اداره شود؛ چنین مردمی به خاطر شرک به خدا که ستم به خویشتن می‌باشد نابود نخواهند شد؛ اِنَّهُ قالَ صلی الله علیه و آله: «وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ» یُنْصِفُ بَعْضُها بَعْضَهُمْ. (صفحه ۳۶۲)

عبرت‌های آموزنده برای خانواده‌ها در سوره یوسف (شرح از تفسیر نمونه)

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر کس سوره یوسف را هم روز و هم شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز برمی‌انگیزد در حالی که زیباییش همچون زیبایی یوسف است و هیچگونه ناراحتی روز قیامت به او نمی‌رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود». (۱) روایاتی که در بیان فضیلت سوره‌های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر و تفکری است سرآغاز عمل و با توجه به محتوای این سوره روشن است که اگر کسی برنامه زندگی خود را از آن بگیرد و در برابر طوفان‌های شدید شهوت و مال و جاه و مقام خویشتن داری کند تا آن جا که سیاهچال زندان را توأم با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد. چرا بر خلاف سرگذشت‌های سایر انبیاء داستان یوسف یک‌جا بیان شده است؟ یکی از ویژگی‌های داستان یوسف این است که همه آن یک‌جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخش‌های جداگانه در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده‌است. این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می‌برد و برای نتیجه‌گیری کامل همه باید یک‌جا ذکر شود، فی المثل داستان خواب یوسف و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد که درآغاز این سوره آمده بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد. لذا در اواخر این سوره می‌خوانیم، هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، یوسف رو به پدر کرد و گفت: «یا أَبَتِ هذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا: پدرم! این تأویل همان خوابی است که در آغاز دیدم خداوند آن را به واقعیت پیوست» (۱۰۰ / یوسف). این نمونه پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می‌سازد، در حالی که داستانهای پیامبران دیگر این چنین نیست و هر یک از فرازهای آن مستقلاً قابل درک و نتیجه‌گیری است. ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۶۳)

آشنایی با سوره یوسف (شرح از تفسیر مجمع‌البیان)

آشنایی با سوره یوسف

این سوره مبارکه دوازدهمین سوره از سوره‌های قرآن شریف است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، به نکاتی از ویژگی‌هایش اشاره می‌رود:

۱ نام سوره

نام بلند و تاریخی این سوره مبارکه، سوره «یوسف» است و به دو جهت به این نام مبارك خوانده شده است: نخست اینکه جز یکی چند آیه این سوره دلنشین و پر جاذبه، همه آیاتش داستان درس آموز و سرگذشت تفكّرانگیز قهرمان زیباترین داستانها را به تابلو می‌برد و بسیار طبیعی و مناسب است که به این نام خوانده شود. دیگر اینکه در قرآن شریف که ۲۷ مرتبه نام قهرمان بهترین داستانها حضرت یوسف آمده است، ۲۵ مرتبه آن در این سوره می‌باشد؛ از این رو اگر بخواهیم نام این سوره را از آیه آیه و واژه واژه آن هم دریافت داریم، به همین نام بر خواهیم خورد.

۲ فرودگاه این سوره

به باور همه مفسّران، تمامی آیات این سوره در مکّه و در کنار کهن‌ترین خانه وحی و رسالت بر قلب پاك پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده است و تنها طبق روایتی از «ابن عبّاس» چهار آیه این سوره که عبارتند از آیات اوّل تا سوّم و آیه هفتم، در مدینه نازل شده‌اند.

۳ شماره آیات واژه‌ها و حروف آن

این سوره دارای یکصد و یازده (۱۱۱) آیه، یکهزار و هفتصد و شصت و شش (۱۷۶۶) واژه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش ۷۱۶۶ حرف می‌باشد و به دوازده بخش کلّی قابل تقسیم است.

۴ پاداش تلاوت این سوره

(صفحه ۳۶۴) ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «عَلِّمُوا اَرِقّائَكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ، فَاِنَّهُ اَيُّما مُسْلِمٍ تَلاها وَ عَلَّمَها اَهْلَها وَ ما مَلَكَتْ يَمينُهُ هَوَّنَ اللّهُ تَعالى عَلَيْهِ سَكَراتِ الْمَوْتِ وَ اَعْطاهُ الْقُوَّةَ اَنْ لا يَحْسُدَ مُسْلِما.» (۱) سوره یوسف را به بردگان خویش بیاموزید؛ چرا که هر مسلمانی این سوره را بخواند و به خاندان و بردگان خویش آن را بیاموزد، خدا سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌سازد و به او توانی می‌بخشد که در زندگی خود به هیچ مسلمانی حسد نورزد. ۲ و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ فى كُلِّ يَوْمٍ اَوْ فى كُلِّ لَيْلَةٍ بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ جَمالُهُ مِثْلُ جَمالِ يُوسُفَ، وَ لا يُصيبُهُ فَزَعُ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَ كانَ مِنْ خِيارِ عِبادِ اللّهِ الصّالِحينَ» (... ۲) کسی که در هر شب و هر روز سوره یوسف را بخواند، خدا او را در روز رستاخیز به زیبایی و جمال یوسف بر می‌انگیزد و از هراس و سختی آن روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود و در زمره بندگان شایسته خدا قرار خواهد داشت. ۳ و نیز فرمود: «اِنَّها كانَتْ فِى التَّوْراةِ مَكْتُوبَةً» این سوره مبارکه، در کتاب تورات نیز آمده است.

۵ دو نکته در مورد این روایات(۳)

۱ روشن است که پاداش پر شکوهی که برای تلاوتگرِ این سوره و یا سوره‌های دیگر قرآن نوید داده شده است، برای آن تلاوت

قرآنی است که سر آغاز اندیشه و تفکّر شایسته قرآنی و از پی آن سر آغازی بر عملکرد شایسته و عادلانه و انسانی باشد و تلاوت کننده، از یوسف درس بگیرد که چگونه در برابر هوس‌های سرکش پایداری ورزد و گناه نکند و از مرز مقررات و قوانین نگذرد، و چگونه در برابر زورمندان سر ذلّت فرود نیاورد، ۱. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج ۳، ص ۱۰؛ کَشّاف، ج ۲، ص ۳۴۸. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۶۶؛ ثواب الاعمال، ص ۱۳۳. ۳. مترجم. (صفحه ۳۶۵) و چگونه زندان بیداد و کند و زنجیر آن برایش از ستم پذیری و خفت پذیری گواراتر باشد، و چگونه در زندگی آزاد، مرد گذشت و پایداری و تدبیر و کیاست و درایت و مدیریّت و تقوا باشد؛ نه تلاوتی که تنها تلاوت باشد و نه برای اندیشه و فکر و عمل و نه تلاوتی که شغل و حرفه و برای آب و نان و جاه و جبروت باشد و نه تلاوتی که ابزار فریب و سلطه گردد! آری، آن تلاوت درخور آن پاداش پرشکوه است نه اینها.

۶ دورنمایی از سوره

این سوره مبارکه در مکّه فرود آمده است؛ از این رو بیشتر عنایت آیات آن به ایجاد تحوّل مطلوب عقیدتی و اخلاقی و فکری و انسانی در جامعه شرک زده و باوراندن حقانیت دعوت پیامبر و آسمانی بودن رسالت و کتاب او به مردم در قالب زیباترین و عبرت آموز ترین داستانها و سرگذشت هاست؛ و با ظرافت و زیبایی خاصّی روشنگری می کند که خدای یکتا، همان قدرت بی‌همتای و بی‌همانندی است که هم آفریدگار جهان و انسان است و هم تدبیرگر امور و شؤون آفرینش؛ هم فرمانروای هستی و مالک روز رستاخیز است و هم حاکم بر روند تاریخ و تحوّلات آن و فرجام همه کارها و بازگشت همه بندگان نیز سرانجام به سوی اوست. در آیات یکصد و یازده‌گانه این سوره مبارکه، از توحیدگرایی و یکتاپرستی، از معاد و جهان پس از مرگ، دین باوری و دینداری، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، دانش و بینش و حکمت، اندیشه و تفکّر، کار و تلاش و سازندگی، آینده‌نگری و برنامه ریزی برای اداره شایسته جامعه، نقش ثروت و امکانات، نقش مردم و حقوق آنان، ویژگی‌های یک دولت شایسته و عدالت پیشه، (صفحه ۳۶۶) اصل رسالت و وحی الهی، پدیده رؤیا، فرجام خوش ایمان و تقوا و پاکدامنی، و فرجام رسوای گناه و زشتکاری و بیداد، و از ده‌ها موضوع دیگر سخن رفته است. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۳۶۷)

۶۸. آیه (آغاز زیباترین داستانها)

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ بنام خداوند بخشنده بخشایشگر الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ الر آن آیات کتاب آشکار است. (۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سوره نیز با حروف مقطعه (الف لام راء) آغاز شده است که نشانه‌ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پرمحتوا از ساده‌ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می‌باشد. در این آیه از اسم اشاره به دور (تِلْکَ) استفاده شده است، که نظیر آن در آغاز سوره بقره و بعضی دیگر از سوره‌های دیگر قرآن داشتیم و گفتیم اینگونه تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است یعنی آن چنان بلند و والا است که گویی در نقطه دوردستی قرار گرفته، در اوج آسمانها، در اعماق فضای بیکران که برای رسیدن به آن باید تلاش و کوشش وسیعی انجام داد، نه همچون مطالب پیش پا افتاده که انسان در هر قدم با آن روبرو می‌شود. (نظیر این تعبیر را در ادبیات فارسی نیز داریم که در حضور یک شخص بلند پایه می گویند: آن جناب ... آن مقام محترم)...

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در مورد آنچه واژه «تِلْکَ» به آن اشاره دارد، سه نظر آمـده است: ۱ اشاره به سرگذشتی است که در آستانه آن قرار داریم. ۲ اشاره به سوره یوسف است. ۳ منظور این است که: این آیـاتی است که در تورات وعـده آن به شـما داده شـده بود. واژه «مُبین» ، به بـاور «مُجاهِد» و «قَتاده» به مفهوم روشنگر حلال و حرام و بیانگر منظور و دیدگاه و مقررات مورد نظر است. (صفحه ۳۶۸)

۶۹. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا ...

آیه

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

ترجمه

ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید). (۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هـدف تنها قرائت و تلاوت و تیمّن و تبرّک با خوانـدن آیات آن نیست، بلکه هـدف نهایی درک است، درکی نیرومنـد و پرمایه که تمـام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کنـد. اما عربی بودن قرآن علاوه بر این که زبان عربی به شـهادت آنها که اهل مطالعه در زبان‌های مختلف جهانند، آن چنان زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاری‌های سخنان خدا را بازگو کند، علاوه بر این، مسلم است که اسلام از جزیره عربستان از یک کانون تاریکی و ظلمت و توحش و بربریت طلوع کرد و در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آن چنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آیین در سایر مناطق جهان به وجود آورد. البته قرآن بـا این زبـان برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود) زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آن را بفهمنـد نـداریم، ولی این مانع از آن نخواهـد شـد که سایر مردم جهان از ترجمه‌های آن بهره گیرند و یا از آن بالاتر با آشـنایی تدریجی به این زبان، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند. به هر حال تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می‌کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است. ضمنا این تعبیرات پی در پی این وظیفه را برای همـه مسـلمانان به وجود می‌آورد که همگی بایـد بکوشـند و زبـان عربی را به عنـوان زبـان دوم خـود به صـورت همگـانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۳۶۹) «ابن عبّاس» از پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده است که فرمـود: «اُحِبُّ الْعَرَبَ لِثَلاثٍ: لاِنّی عَرَبِیٌّ، وَ الْقُرآنُ عَرَبِیٌّ، وَ کَلامُ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِیٌّ» ؛ من [زبـان] عرب را به خـاطر سه چیز دوست می‌دارم: ۱ نخست بـدان دلیل که خود از امّت عرب هستم، ۲ و بـدان جهت که کتاب پر شکوه خدا به زبان عربی فرود آمده است. ۳ و دیگر به خـاطر اینکه زبان بهشتیان عربی است و در بهشت پر طراوت و زیبای خـدا به زبان عربی گفتگو می‌شود. لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ باشد که شـما مفاهیم قرآن را دریابید و آنچه در آن

آمده است بدانید. (صفحه ۳۷۰)

۷۰. آیه (أَحْسَنَ الْقَصَصِ در برابر تو است)

اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَيْنا إِلَيْكَ هـذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ ما بهترین سرگذشت را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی. (۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی از مفسران معتقدند که «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» اشاره به مجموعه قرآن است و جمله «بِمآ اَوْحَيْنآ اِلَيْكَ هـذَا الْقُرْآنَ» را قرینه آن می‌دانند و «قِصَّةٌ» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن «قِصَّةٌ» می‌گوید و از آن جا که به هنگام شرح و بیان یک موضوع، کلمات و جمله‌ها پی در پی بیان می‌شوند، این کار را «قِصَّةٌ» نامیده‌اند. به هر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین الفاظ را با عالی‌ترین و عمیق‌ترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق‌العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پرمحتوا است اَحْسَنُ الْقَصَصِ نامیده است. در روایات متعددی نیز مشاهده می‌کنیم که این تعبیر درباره مجموعه قرآن به کار رفته است هر چند این روایات به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است. مثلاً در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده می‌خوانیم: «وَ اَحْسَنُ الْقَصَصِ هـذَا الْقُرْآنُ: بهترین قصه‌ها این قرآن است». (۱) در کتاب «روضه کافی» در خطبه‌ای از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که: «اِنَّ اَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ اَبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَ اَنْفَعَ التَّذَكُّرِ كِتابُ اللّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: بهترین داستانها و رساترین موعظه‌ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است». (۲) ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را ۱ و ۲ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۹. (صفحه ۳۷۱) بیان می‌کند با آیه مورد بحث آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می‌شود که خداوند داستان یوسف را «اَحْسَنُ الْقَصَصِ» نامیده است و حتی شاید برای بسیاری به هنگام مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیاید. اما بارها گفته‌ایم که مانعی ندارد اینگونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن به طور عموم اَحْسَنُ الْقَصَصِ است و هم داستان یوسف به طور خصوص. چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با این که در فرازهای هیجان‌انگیزش ترسیمی از عالی‌ترین درس‌های زندگی است. حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم سرنوشت شوم حسودان را با چشم خود می‌بینیم و نقشه‌های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می‌کنیم. ننگ بی‌عفتی، عظمت و شکوه پارسایی و تقوی را در لابلای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی گناه را در سیاهچال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یأس و نومیدی و بالاخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می‌رود. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد و ده‌ها درس بزرگ دیگر در این داستان منعکس شده است چرا اَحْسَنُ الْقَصَصِ نباشد؟ منتها اَحْسَنُ الْقَصَصِ بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در ما آن چنان شایستگی باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم. بسیارند کسانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می‌نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سدّ جوع می‌نگرند و هنوز بسیارند کسانی که با دادن شاخ

و برگ‌های دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است وگرنه اصل داستان همه گونه ارزش‌های والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی‌توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت و به گفته شاعر شیرین (صفحه ۳۷۲) سخن گاه در برابر جاذبه‌های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ. و بی‌گمان، پیش از اینکه ما این کتاب آسمانی را به تو وحی نماییم، در مورد آن از بی‌خبران بودی. به باور پاره‌ای ممکن است منظور این باشد که: پیش از فرود آن، از سوی خدا بر تو، از غافلان بودی و از مقررات و احکام و مفاهیم قرآن، یا از چگونگی سرگذشت یوسف چیزی نمی‌دانستی. (صفحه ۳۷۳)

۷۱. آیه (رؤیا و خواب دیدن)

اشاره

إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لی ساجِدِینَ (به خاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. (۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پرمعنی او آغاز می‌کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می‌شود. یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه‌ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می‌کرد. «یوسف گفت: پدرم! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند و خورشید و ماه نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند». ابن عباس می‌گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف با شب قدر، (شب تعیین سرنوشت‌ها و مقدرات بود) دید. در این که یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت، بعضی نه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته‌اند، قدر مسلم این است که درآن هنگام بسیار کم‌سن و سال بود. قابل توجه این که: جمله «رَأَیْتُ» به عنوان تأکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است اشاره به این که من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می‌کنند و با شک و تردید از آن سخن می‌گویم نیستم، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده کردند، در این موضوع شک و تردیدی ندارم. نکته دیگر این که ضمیر «هُمْ» که برای جمع مذکر عاقل است در مورد خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته، همچنین کلمه «ساجِدین». اشاره به این که سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می‌کنند. البته روشن است که منظور از سجده در اینجا خضوع و (صفحه ۳۷۴) تواضع می‌باشد وگرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن خواب شگفت انگیز

یعقوب، که پـدر یوسف، قهرمان بهترین داسـتانهاست، بنـده خالص خدا و فرزند اسـحاقِ پیامبر و اسـحاق نیز فرزند ابراهیم است. در روایت است که پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در تجلیل از ریشه و تبار یوسف، او را شخصـیت گرانقـدر و بزرگواری می‌خواند که از تبار پدران گرانقدری چون: یعقوب، اسحاق و ابراهیم، پدر و پیشوای توحیدگرایان گیتی است.

مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام

در مورد مفهوم این سـجده نیز بحث است. به باور برخی منظور از سـجده خورشـید و ماه و ستارگان که نشانگر سجده پدر و مادر و برادران یوسـف در برابر اوسـت همـان سـجده شـناخته شـده است کـه نه به هـدف پرسـتش، بلکه به هـدف گرامی داشتِ او انجـام پذیرفت. امّا برخی بر آنند که منظور از سجده در اینجا، نهایت خضوع و احترام است. (صفحه ۳۷۵)

۷۲. «قالَ یا بُنَیَّ لا ...

آیه

«قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ»

ترجمه

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشـند، چرا که شـیطان دشمن آشکار انسان است. (۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این خواب هیجان انگیز و معنی دار یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد: خورشـید و ماه و سـتارگان آسـمان؟ آن هم یازده ستاره؟ فرود آمدنـد و در برابر فرزنـدم یوسـف سـجده کردنـد، چه قـدر پرمعنی است؟ حتمـا خورشـید و مـاه، من و مـادرش (یـا من و خـاله‌اش) می‌باشـیم و یازده سـتاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آن قدر بالا می‌رود که سـتارگان آسـمان و خورشـید و ماه سـر بر آسـتانش می‌ساینـد، آن قدر در پیشـگاه خدا عزیز و آبرومند می‌شود که آسـمانیان در برابرش خضوع می‌کنند، چه خواب پرشـکوه و جالبی؟ جـالب این که یعقوب نگفت: «می‌ترسم برادران قصـد سویی دربـاره تو کننـد» بلکه آن را به صورت یـک امر قطعی و مخصوصـا با تکرار «کَیْـد» که دلیل بر تأکید است بیان کرد، چرا که از روحیات سایر فرزندانش باخبر بود و حساسـیت آنها را نسبت به «یوسف» می‌دانست، شایـد برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی‌اطلاـع نبودنـد، به علاـوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چنـدان پیچیـدگی نداشت. از طرفی این خواب، شبیه خواب‌های کودکانه به نظر نمی‌رسید، کودک ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند، اما این که ماه و سـتارگان به صورت موجوداتی عاقل و باشـعور در برابر او سـجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد. (صفحه ۳۷۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رُؤْیا»: تصوّر مفهوم و معنا در خواب یا پنـدار دیدن؛ چرا که در خواب خرد انسان در حال خمودی است و چون انسان مفهوم و معنا را تصوّر می‌کنـد، چنین می‌پنـدارد که آن را دیـده است. این گفتـار یعقوب بر این اسـاس بود که خواب پیـامبران به مفهوم نوعی از

وحی الهی به آنان است و او می‌دانست که برادران یوسف پیام این خواب را در خواهنـد یافت و از برتری یوسف بیمناک شده و به آفت حسـد دچار گردیـده و به راه خطرنـاکی گـام خواهنـد سپرد. إِنَّ الشَّیْطـانَ لِلْإِنْسانِ عَـدُوٌّ مُبینٌ. چرا که دشـمنی شیطان با انسان آشکار است و او دشمنی تو را بر دل آنان افکنده و آنان را وامی‌دارد تا به تو زیانی برسانند. (صفحه ۳۷۷)

۷۳. «وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ ...

آیه

«وَ کَـذلِکَ یَجْتَبیـکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُـکَ مِنْ تَأْویـلِ الْأَحـادیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْـکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَمـا أَتَمَّهـا عَلی أَبَوَیْـکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلیمٌ حَکیمٌ»

ترجمه

و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزینـد و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کنـد، همانگونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است. (۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَأْویـل» در اصـل به معنی بـازگشت دادن چیزی است و هر کـار یـا هر سـخن به هـدف نهایی برسـد به آن تأویل می‌گوینـد، تحقق خارجی خواب نیز مصـداق تأویل است. «اَحادیث» جمع «حَـدیث» به معنی نقل یک ماجرا است و از آن جا که انسان خواب خود را برای این و آن نقل می‌کند در اینجا کنایه از خواب است. این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشـان می‌داد که او به مقـام نبوت نیز خواهـد رسـید، چرا که سـجده آسـمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسـمانی او است. مسأله رؤیـا و خواب دیـدن، همیشه از مسـائلی بوده است که فکر افراد عـادی و دانشـمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است. این صحنه‌های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرور آفرین و غم‌انگیز که انسان در خواب می‌بیند چیست؟ آیا اینها مربوط به گذشـته است که در اعمـاق روح انسـان لانه کرده و یا تغییرات و تبـدیلاتی خودنمایی می‌کننـد و یا مربوط به آینـده است که به وسـیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضـی مربوط به گذشـته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواست‌های ارضا نشده است. قرآن در آیات متعددی صـراحت دارد که حداقل، پاره‌ای از خواب‌ها، انعکاسـی از آینده دور یا نزدیک می‌باشد. در داسـتان خواب یوسف که در آیـات فـوق خوانـدیم و همچنین داسـتان خواب زنـدانیان که در آیه ۳۶ همیـن سـوره و داسـتان خـواب عزیز که در آیه ۴۳ خواهد (صفحه ۳۷۸) آمـد به چنـد نمونه خواب برخورد می‌کنیم که همه آنهـا از حوادث آینـده پرده برداشـته است، بعضـی از این حوادث نسبتا دور مانند خواب یوسف که می‌گویند بعد از چهل سال به تحقق پیوست و بعضی در آینده نزدیک‌تر مانند خواب عزیز مصر و هم بنـدهای یوسف به وقوع پیوست. در غیر این سوره اشاره به «خواب‌های تعبیردار» دیگری نیز شـده،ماننـد رؤیای پیغمبر صـلی الله علیه و آله که در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهیم که در سوره صافات آمده است (این خواب، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت). جالب این که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «اَلرُّؤْیا ثَلاثَةٌ بُشْری مِنَ اللّهِ وَ تَحْزینٌ مِنَ الشَّیْطانِ وَ الَّذی یُحَـدِّثُ بِهِ الْإِنْسـانُ نَفْسُهُ فَیَراهُ فی مَنـامِه: خواب و رؤیا سه گونه است گاهی بشارتی از ناحیه خداونـد است گاه وسـیله غم و

اندوه از سوی شیطان و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می‌پروراند و آن را در خواب می‌بیند». (۱) روشن است که خواب‌های شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خواب‌های رحمانی که جنبه بشارت دارد حتما باید خوابی باشد که از حادثه مسرت‌بخش در آینده پرده بردارد. به هر حال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤیا ابراز شده به طور فشرده اشاره کنیم: درباره حقیقت رؤیا، تفسیرهای زیادی شده است که می‌توان آنها را به دو بخش تقسیم کرد: ۱ تفسیر مادی ۲ تفسیر روحی مادی‌ها می‌گویند رؤیا چند علت می‌تواند داشته باشد: الف ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آن چه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. ب ممکن است یک سلسله آرزوهای برآورده نشده باعث دیدن خواب‌هایی شود، همانطور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است آمدن او را از سفر به خواب می‌بیند (و از قدیم گفته‌اند شتر ***** ۱- «بحار الانوار» ، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۱، بعضی از دانشمندان قسم چهارمی بر این خواب‌ها افزوده‌اند و آن خوابی است که نتیجه مستقیم وضع مزاجی و جسمانی انسان است و در بحث‌های آینده به آن اشاره خواهد شد. (صفحه ۳۷۹) در خواب بیند پنبه دانه). ... ج ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می‌بینند (ضرب المثل معروف دور از شتر به خواب و خواب آشفته نبین اشاره به همین حقیقت است). «فروید» و پیروان مکتب فروید یک نوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند: آنها طی مقدمات مشروحی اظهار می‌دارند که: خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سر کوفته‌ای که همیشه با تغییر و تبدیل‌هایی برای فریب «من» به عرصه خودآگاهی روی می‌آورند. توضیح این که: بعد از قبول این مسأله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است «بخش آگاه» (آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد) و «بخش ناآگاه» (آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده‌است) می‌گویند: بسیار می‌شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانستیم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته‌اند، به هنگام خواب که سیستم خودآگاه از کار می‌افتد برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می‌آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می‌شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می‌کند) و گاهی تغییر شکل داده و به صورت‌های مناسبی منعکس می‌شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند. بنابراین «رؤیا» همیشه مربوط به گذشته است و از آینده هرگز خبر نمی‌دهد، تنها می‌تواند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند و به همین جهت برای درمان بیماری‌های روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می‌شود که از خواب‌های بیمار کمک می‌گیرند. بعضی از دانشمندان غذا شناس میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذایی بدن» رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دندانش «خون» می‌چکد لابد ویتامین ث بدن او کم شده است و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته معلوم می‌شود گرفتار کمبود ویتامین ب شده است و اما فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خواب‌ها دارند، آنها می‌گویند، خواب و رؤیا بر چند قسم است: ۱ خواب‌های مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی (صفحه ۳۸۰) از خواب‌های انسان را تشکیل می‌دهد. ۲ خواب‌های پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت و توهّم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد). ۳ خواب‌هایی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد. شک نیست که خواب‌های مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه‌هایی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارد، همچنین خواب‌های پریشان و به اصطلاح «أَضْغاثُ أَحْلامٍ» که نتیجه افکار پریشان و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می‌کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی‌تواند داشته باشد، اگر چه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه‌ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماری‌های روانی می‌دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماری‌ها است نه برای کشف حوادث آینده زندگی و اما خواب‌های مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است، قسمتی

خواب‌های صریح و روشن می‌باشند که به هیچ وجه تعبیری نمی‌خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب، در آینده دور یا نزدیک تحقق می‌پذیرد می‌باشد. دوم خواب‌هایی است که در عین حکایت از حوادث آینده بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است. برای هر یک از این خواب‌ها نمونه‌های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی‌توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه‌هایی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می‌شناسیم مکرر رخ داده است به اندازه‌ای که هرگز نمی‌توان همه را معلول تصادف دانست. در اینجا چند نمونه از خواب‌هایی که به طرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته و از افراد مورد اعتماد شنیده‌ایم یادآور می‌شویم. ۱ - یکی از علمای معروف و کاملاً مورد وثوق همدان مرحوم آخوند ملا علی از مرحوم آقامیرزا عبد النبی که از علمای بزرگ تهران بود چنین نقل می‌کرد: هنگامی که در سامرا بودم هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از مازندران برای من فرستاده (صفحه ۳۸۱) می‌شد و به اعتبار همین موضوع قبلاً که نیاز پیدا می‌کردم قرض‌هایی می‌نمودم و به هنگام وصول آن وجه، تمام بدهی‌های خود را ادا می‌کردم. یک سال به من خبر دادند که امسال وضع محصولات بسیار بد بوده و بنابراین وجهی فرستاده نمی‌شود، بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم، ناگهان در خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا صدا زد و گفت: فلان کس! برخیز در آن دولاب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم چیزی نگذشت در خانه را زدند بعد از ظهر بود، دیدم فرستاده مرحوم میرزای شیرازی مرجع بزرگ تقلید شیعیان است گفت: میرزا شما را می‌خواهد. من تعجب کردم که در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می‌خواهد رفتم دیدم در اطاق خود نشسته، (من خواب خود را به کلی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم میرزای شیرازی به من گفت: میرزا عبد النبی در آن دولاب را باز کن و یک صد تومان در آن جا هست بردار، بلافاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم خواستم چیزی بگویم، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم. ۲ - دوستی که مورد اعتماد است نقل می‌کرد نویسنده کتاب «ریحانهٔ‌الادب» مرحوم تبریزی فرزندی داشت دست راست او ناراحت بود(شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می‌توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد برای معالجه به آلمان برود او می‌گوید: در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است، تقویم را باز کردم و جریان را با قید روز و ساعت نوشته، چیزی نگذشت که به ایران آمدم جمعی از بستگان به استقبال من آمدند دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم و جریان خواب به کلی از خاطرم رفته بود، بالاخره تدریجا به من حالی کردند که مادرم فوت کرده، بلافاصله به یاد جریان خواب افتادم، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤال کردم دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود. ۳ - نویسنده معروف اسلامی سید قطب در تفسیر خود «فی ظِلالِ الْقُرْآنِ» ذیل آیات مربوط به سوره «یوسف» چنین می‌نویسد: اگر من تمام آن چه درباره رؤیا گفته‌اید انکار کنم هیچگاه نمی‌توانم جریانی را که برای خودم (صفحه ۳۸۲) هنگامی که در آمریکا بودم واقع شد انکار نمایم، در آن جا من در خواب دیدم که خواهر زاده‌ام خون چشمانش را فراگرفته بود و قادر به دیدن نیست (خواهرزاده‌ام با سایر اعضای خانواده‌ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم، فورا نامه‌ای برای خانواده‌ام به مصر نوشتم و مخصوصا از وضع چشم خواهرزاده‌ام سؤال کردم، چیزی نگذشت که جواب نامه به دستم رسید نوشته بودند که چشم او مبتلا به خونریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست و هم اکنون مشغول معالجه است. قابل توجه این که خونریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤیت نبود و تنها با وسایل پزشکی دیدن آن میسر بود ولی به هر حال از بینایی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم. خواب‌هایی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده بیش از آن است که حتی افراد دیر باور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند و یا آنها را حمل بر تصادف کنند. با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالبا می‌توانید به نمونه‌هایی از این خواب‌ها دست یابید، اینگونه خواب‌ها از طریق «تفسیر مادی رؤیا» هرگز قابل تعبیر نیستند و تنها با

تفسیر فلاسفه روحی و اعتقاد به استقلال روح می‌توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدی برای استقلال روح می‌توان استفاده کرد. (۱)

چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او

در آیات مورد بحث خواندیم که یعقوب علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران برحذر داشت، خواب را به طور اجمال برای او تعبیر کرد و به او گفت: تو برگزیده خدا خواهی شد و تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. دلالت خواب یوسف بر این که او در آینده به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملاً قابل درک است، ولی این سؤال پیش می‌آید که مسأله آگاهی یوسف از تعبیر خواب در آینده چگونه از رؤیای یوسف ***** ۱- «معاد و جهان پس از مرگ» ، صفحه ۳۹۷. (صفحه ۳۸۳) برای یعقوب، کشف شد؟ آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به یوسف داد و کار به خواب او نداشت و یا آن را از همان خواب یوسف کشف کرد؟ ظاهر این است که یعقوب این مسأله را از خواب یوسف فهمید و این ممکن است از یکی از دو راه بوده باشد: نخست این که یوسف در آن سن و سال کم این خواب را به طور خصوصی و دور از چشم برادران برای پدر نقل کرد (چرا که پدر به او توصیه کرد در کتمان آن بکوشد) و این نشان می‌دهد که یوسف نیز از خواب خود احساس خاصی داشت که آن را در جمع مطرح نکرد، وجود چنین احساسی در کودک کم سن و سالی مانند یوسف دلیل بر این است که او یک نوع آمادگی روحی برای کشف تعبیر خواب، دارد و پدر احساس کرد با پرورش این آمادگی او در آینده آگاهی وسیعی در این زمینه پیدا خواهد کرد. دیگر این که ارتباط پیامبران با عالم غیب از چند طریق بوده است: گاهی از طریق الهامات قلبی و گاه از طریق نزول فرشته وحی و گاه از طریق خواب، گرچه یوسف در آن زمان هنوز به مقام نبوت نرسیده بود اما وقوع چنین خواب معنی داری برای یوسف نشان می‌داد که او در آینده از این طریق با عالم غیب، ارتباط خواهد گرفت و طبعا باید تعبیر و مفهوم خواب را بداند تا بتواند چنین رابطه‌ای داشته باشد.

حفظ اسرار

از درس‌هایی که این بخش از آیات به ما می‌دهد درس حفظ اسرار است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او و جامعه‌اش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده است، چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت سرنوشت خویش و یا جامعه‌ای را به خطر افکنده‌اند و چه بسیارند ناراحتی‌هایی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می‌آید. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم: «لایَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنا حَتّی تَکُونَ فیه ثَلاثُ خِصال سُنَّةٌ مِنْ رَبِّه وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِیِّه صلی الله علیه و آله وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّه فَاَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّه فَکِتْمانُ السِّرِّ وَ اَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِیِّه فَمُداراةُ النّاسِ وَ اَمّا (صفحه ۳۸۴) السُّنَّةُ مِنْ وَلِیِّه فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ: مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر این که سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار و سنتی از پیامبر و سنتی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار کتمان اسرار است، اما سنت پیامبر مدارا با مردم است و اما سنت امام شکیبایی در برابر ناراحتی‌ها و مشکلات می‌باشد» (البته کتمان سر در این جا بیشتر ناظر به کتمان اسرار دیگران است). (۱) و در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «سِرُّکَ مِنْ دَمِکَ فَلا یَجْرِیَنَّ مِنْ غَیْرِ اَوْداجِکَ: اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَأْوِیل»: این واژه در اصل به مفهوم باز گرداندن چیزی به معنای نهانی آن است و هر کار یا سخن و یا خوابی که به هدف نهایی برسد، به آن تأویل می گویند. «اَحادیث»: این واژه جمع حدیث می‌باشد که به مفهوم بیان یک رویداد و یا ماجراست و از آنجایی که انسان خواب خویشتن را برای دیگران باز می گوید، به طور کنایه در مورد خواب به کار می‌رود. در آیه شریفه بدان دلیل از تعبیر خوابها به تأویل احادیث تعبیر شده است که از تعبیر آنها آینده مردم و چگونگی رویدادها دریافت می گردد و مفهوم تأویل نیز، تحقّق آرزوها و آرمانهای مردم به گونه‌ای است که در خواب دیده‌اند. وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ و نعمت گران خود را با ارزانی داشتن رسالت خود بر تو کامل می‌سازد؛ چرا که مقام والای رسالت برترین و والاترین نعمت‌های دنیاست. وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ و نیز بر خاندان یعقوب که آنان را بر اسلام و ایمان ثابت قدم ساخته، به وسیله موقعیت والا و مقام بلند تو به آنان شرافت و کرامتی شکوهبار ارزانی می‌دارد و ***** ۱- «بحار» ، طبع جدید، جلد ۷۸، صفحه ۳۳۴. ۲- «سفینهٔ البحار». (صفحه ۳۸۵) رسالت را در این خاندان قرار می‌دهد. کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ مفسّران بر آنند منظور آیه این است که: خدا یعقوب و فرزندانش را از نسل اسحاق قرار داد. (صفحه ۳۸۶)

۷۴. آیه (قصه زندگی یوسف درسی برای تنظیم روابط خانوادگی است)

اشاره

لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (۷/ یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته‌اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله می کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است». چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهرا ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می‌دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتّی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهند کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و از جمله این درس‌های عبرت این است که چگونه گروهی از فرزندان پیامبری از پیامبران خدا، نقشه اذیّت و آزار پدر و برادر خود را طرح کردند و به انگیزه حسادت‌ورزی و بد خواهی تا جایی از ارزش‌های انسانی فاصله گرفتند که حاضر شدند برادر خود را به چاه افکنند. امّا با همه بد اندیشی‌های آنان، هنگامی که برادرشان در پرتو مهر و قدرت خدا بر آنان اقتدار یافت، چگونه بزرگوارانه از بیداد آنان گذشت و گناهشان را نادیده گرفت، که حتی به سرزنش و نکوهش آنان نیز زبان باز (صفحه ۳۸۷) نکرد و راستی که چنین عفو و چنین گذشت و کرامتی برتر از جریان طبیعی است و برای کسی که در اندیشه دین و ثمره دین باوری و

دینداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزها و درسهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که: پس از هر سختی و فشاری، گشایشی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن گرانمایه عصرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت انگیز و درس آموز جز از راه وحی و رسالت از کجا ممکن و میسر است؟ بااین بیان، سوره مبارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشی‌اش به کسانی که در مورد سرگذشت آن حضرت از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و راستی گفتارش را گواهی می‌کند. یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنان که به نام‌های «روبیل» ، «شمعون» ، «لاوی» ، «یهود» ، «ریانون» و «یشجر» خوانده می‌شدند از همسرش «لیا» ، دختر «لیان» ، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند. این همسر ارجمند یعقوب، جهان را بدرود گفت و آن حضرت با خواهر وی «راحیل» پیمان زندگی مشترک بست و از او نیز دو فرزند دیگر که یوسف و بنیامین خوانده می‌شدند ولادت یافتند و چهار فرزند دیگرش که «دان» ، «نفتالی» ، «حاد» و «آشر» نام داشتند، از دو کنیزش «زلفه» و «بلهه» به دنیا آمدند. (صفحه ۳۸۸)

۷۵. «إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ...

آیه

«إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبِینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبِینٍ»

ترجمه

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندتریم، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است. (۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُصْبَهٌ» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می‌دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست. یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند، که «راحیل» نام داشت، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچک‌ترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعا نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانیا طبق بعضی از روایات مادر آنها «راحیل» از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصا در یوسف، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند. برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعا وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است» (إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبِینٍ). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی‌داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک

بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می‌افکند و به قضاوت‌هایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد. البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت (صفحه ۳۸۹) پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عُصْبَةٌ»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق وامنیّت و آزادی هم دفاع می‌کنند، «عُصْبَه» می‌گویند. پاره‌ای بر آنند که به یک گروه ده تا پانزده نفری گفته می‌شود، امّا به باور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه به سان واژه «قَوْم» ، «رَهْط» و «نَفَر» از خود مفرد ندارد. آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقوب از ما که گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌توانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوترند. آنان بدان دلیل چنین پنداشتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسد ورزیدند و با آگاهی از خواب وی، آفت حسد در جانشان ریشه دوانید و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد. به باور پاره‌ای از مفسّران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین» ، آن دو را بیشتر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد. ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود: رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگرش را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار با ایمانی از فشار گرسنگی و محرومیت، به در سرای یعقوب آمد و غذا خواست، اما خاندان یعقوب با اینکه صدای او را شنیدند، تقاضایش را جدّی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومید گردید و تاریکی شب او را فراگرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خدا شکایت برد و همانگونه شب را گرسنه به صبح آورد و دگر باره گرسنه و تشنه نیّت روزه کرد؛ و خاندان یعقوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و (صفحه ۳۹۰) دچار آمدن پدر به فراق و جدایی محبوب‌ترین عضو خاندانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبتها شکیبایی پیشه ساز و درست همان شب بود که یوسف آن خواب شگفت‌انگیز را دید. إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ. به راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است. مستی قدرت و امکانات(۱) از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می‌گردد که برادران یوسف به فزونی نفرات و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست اندیشی و ریشه‌یابی محبّت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد. امیرمؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید: یَنْبَغی لِلْعاقِلِ أنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُکْرِ الْعِلْمِ، وَ سُکْرِ الْمَدْحِ، وَ سُکْرِ الشَّبابِ، فَإنَّ لِکُلِّ ذلِکَ رِیاحا خَبیثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُ الْوَقارَ(۲) بر انسان خردمند و با اندیشه زیبنده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملّق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشتن را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر ۱. مترجم. ۲. اَلْحَیاةُ، ج ۱، ص ۱۵۹. (صفحه ۳۹۱) می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد. (صفحه ۳۹۲)

۷۶. «اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ ...

آیه

«اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحینَ»

ترجمه

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می کردند. ولی مسأله مهم اینجا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران بر می‌آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می کنم، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام می‌دهم و سرانجام آثار گناه را می‌شویم. یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر این که آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ «وَجْهُ» أَبیکُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ «قَلْبُ» اَبیکُمْ) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را (صفحه ۳۹۳) فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

از این فراز چنین دریافت می گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدند، امّا خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

پیشنهاد دهنده که بود؟

در این مورد نیز که این دو پیشنهاد شوم از کدامین آنان بود، دو نظر است: ۱ به باور برخی از جمله «وهب» ، این «شمعون» بود که

پیشنهاد کشتن و یا افکندن یوسف به سرزمینی دور دست را به برادران داد. ۲ امّا به باور «مقاتل» پیشنهاد دهنده «روبین» بود. (صفحه ۳۹۴)

۷۷. «قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا ...

آیه

«قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیّارَةِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ»

ترجمه

یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«جُبّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ‌چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین طور است و «غَیابَت» به معنی نهان‌گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعا از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیربه «غَیابَت» شده‌است. (۱) در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا با وجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از رهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود. بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرارگیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسد. از جمله «إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ» چنین استفاده می‌شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می‌داد که اصلاً نقشه‌ای بر ضد یوسف طرح نشود. ***** ۱- اقتباس از «تفسیر المَنار» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۹۵)

نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این که آرزو می‌کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غِبْطَة» می‌خوانند و حالتی است قابل

ستایش، چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرِّبی در اجتماع ندارد. دیگر این که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم «حَسَد» است، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد، بی آن که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخْل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دگران لذت ببرد. چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را «ایثار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده‌ای دیده می‌شود. به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: اِنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمی صادٌّ لِقَسْمِی الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَ مَنْ یِکُ کَذلِکَ فَلَسْتَ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی: شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم». (۱) از امام ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۶) صادق می‌خوانیم: «آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخر فروشی» و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: «اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لا یَغْبِطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد». (۱)

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبّت نسبت به فرزندان

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار وامی‌دارد، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود، فراموش نمی‌کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعا نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر برادر بزرگ‌تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی‌کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی‌کرد، به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد، طبیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۷) باقر فرمود: «من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَیابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حسّ انسان را از وجود چیزی در آن بگیرد. «سَیّارَهْ»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه سیر می‌کنند. «اِلْتِقاط»: یافتن و برداشتن چیزی از راه. گوینده این گفتار، به باور «قَتاده» و «ابن اسحاق» ، «روبین» ، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زَجّاج» و «اَصَمّ» ، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد. در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قراردادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ «قَتاده» می‌گوید: چاه، بیت المقدس بود. ۲ به باور «وَهَب» چاه مورد اشاره، در «اُردن» بود. ۳ «کَعْب» آن را میان مصر و مدین می‌داند. ۴ و «مُقاتِل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت. اِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ. به باور؛ «ابن عبّاس» منظور این است که اگر به راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید. از «حَسَن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟ ***** ۱- «بحار الانوار» ، جلد ۷۴، صفحه ۷۸. (صفحه ۳۹۸) او پاسخ داد: مگر سرگذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟! (صفحه ۳۹۹)

۷۸. آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند)

اشاره

قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟ (۱۱/یوسف) أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کندو ما حافظ او هستیم. (۱۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه‌های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم‌انگیز نزد پدر آمدند و گفتند: بیا دست از این کار که ما را متهم می‌سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه‌های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد. این نقشه از یک طرف پدر را در بن‌بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد. آری چنین است نقشه‌های آن هایی که می‌خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند، ولی افراد باایمان به حکم «اَلْمُؤْمِنُ کَیِّسٌ: مؤمن هوشیار است» هرگز (صفحه ۴۰۰) نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب از فرستادن یوسف به همراه آنان خودداری می‌ورزید. منظور آنان این بود

که اگر او را بفرستی، ما به همراه او به گردش و بازی می‌پردازیم و بر او خوش می گذرد منظور آنان از بازی و گردش، بازیهای روا و درست، چون مسابقه دو، و تیراندازی و همانند آنها بود. در روایت است که بازی جز در سه چیز روا نیست که عبارتند از اسب دوانی، تیراندازی و سرگرمی و بازی با خانواده. از آیه شریفه این نکته نیز دریافت می گردد که برادران یوسف نسبت به او حسد می‌ورزیدند و آن را به صورتهای گوناگون بروز می‌دادند و یعقوب وی را از گزند آنان حراست می‌نمود و از فرستادنش به همراه آنان خودداری می‌ورزید، چرا که به آنان اعتماد نداشت. آفت ویرانگر حسد (۱) واکنش افراد و جامعه‌ها در برابر نعمت و موفقیّت و ترقّی و بهروزی دیگران گوناگون است؛ چرا که انسانها از نظر بینش و گرایش و آراستگی به ارزش‌های راستین یا بدلی متفاوت‌اند و روشن است که زمینه‌های گوناگون، ثمرات گونانی می‌دهد: الف: برخی به گونه‌ای پاکدل و شایسته کردارند که با دیدن موفقیت و رشد و ترقّی دیگران شادمان می گردند و ضمن تشویق فرد و جامعه موفّق و حق‌شناسی و قدردانی، خود نیز می کوشند در آسمان ارزش‌ها و موفقیت‌ها به آن مرحله برسند؛ این حالتِ «غبطه» است که در خور ستایش و عامل شکوفایی جامعه و خانواده است. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَلا یَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَلا یَغْبِطُ.» (۲) ۱. مترجم. (صفحه ۴۰۱) انسان توحیدگرا و باایمان بر سرفرازی و پیشرفت دیگران «غِبطه» می‌خورد، امّا حسد نمی‌ورزد، امّا انسان خودکامه و نفاقگرا در برابر رشد و ترقی دیگران به آفت فضیلت‌سوز حسد گرفتار می گردد نه حالت انسانی و رشد دهنده «غبطه». ب: پاره‌ای، از این گروه هم برتر و بالاترند و اینان کسانی هستند که در برابر موفقیّت و پیروزی و برخورداری دیگران، نه تنها شادمان می‌شوند و خود هم می کوشند تا در آسمان فضیلت و موفقیّت درخشیدن نمایند، بلکه چه بسا از منافع خویش به سود دیگران چشم می‌پوشند. اینان به ویژگی ایثار آراسته‌اند. «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» (... ۱) ج: سومین گروه از انسانها کسانی هستند که نه خود مرد تلاش و کوشش و پایداری و آفرینش موفقیت و پیروزی و سرفرازی‌اند و نه می‌توانند آن را در دیگران بنگرند و شادمان شوند؛ آنان به آفتی گرفتارند که برای از میان برداشتن موفقیت و آسایش و نعمت دیگران تا نابودی خویش پیش می‌روند و اینان گرفتاران بلای حسادت‌اند. به همین دلیل است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در هشدار از این بلای خانمان‌سوز فرمود: «اِیّاکُمْ وَ الْحَسَدَ، فَاِنَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْحَسَناتِ کَما تَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ.» (۲) از آفت ویرانگر حسد بپرهیزید؛ چرا که حسد، نیکیها و ارزش‌ها را می‌خورد و می‌سوزاند و نابود می کند درست همانگونه که آتش هیزم را. و نیز فرمود: «آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ.» (۳) آفت دینداری و آراستگی به ارزش‌ها، بلای حسادت و خود بزرگ بینی و فخر فروشی است. و نیز هشدار داد که: «اُصُولُ الْکُفْرِ ثَلاثَةٌ: اَلْحِرْصُ وَ الْاِسْتِکْبارُ وَالْحَسَدُ.» (۴) ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ۲. سوره حَشْر، آیه ۹. ۳. بِحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵. ۴. بِحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷. (صفحه ۴۰۲) ریشه و اساس کفر گرایی و ناسپاسی و گناه، سه آفت است: آفت آز و حرص، آفت ویرانگر خود بزرگ بینی، آز و حرص و دیگر بیماری حسادت. ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۰. (صفحه ۴۰۳)

۷۹. آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید)

اشاره

قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ (پدر) گفت: من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید. (۱۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آنها را متهم به سوء قصد کند گفت: این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از

دو جهت است، اول این کـه «دوری یوسف برای من غم‌انگیز است» و دیگر این که در بیابان‌های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می‌ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابان گرگ خیز» گرگ قصد جان یوسف کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُزْن»: اندوه دل در فراق و هجران محبوب. در این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که پس از اظهار مهر و دوستی بسیارِ برادران یوسف نسبت به او، پدرشان ناگزیر گردید که او را به همراه آنان به دشت و صحرا گسیل دارد و به آنان در خیرخواهی‌شان اعتماد کند. با این وصف ضمن سفارش آنان به مراقبت از یوسف گفت: قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ همین واقعیت که شما او را از من دور سازید و با خود ببرید، مرا اندوهگین می‌سازد. به بیان دیگر اینکه: جدایی و فراق او از من، مرا اندوهگین می‌سازد. (صفحه ۴۰۴) وَ اَخافُ اَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ. و نیز از این می‌ترسم که شما از مراقبت او غفلت ورزید و سرگرم کارهای خود شوید و گرگ او را بخورد. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که: در آن سرزمین گرگ بسیار بود و در آن روزگاران گرگها گاه به برخی از مردم حمله می‌کردند و آنان را طعمه خود می‌ساختند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که: یعقوب در عالم خواب منظره هولناکی را دید که در آن گویی ده گرگ درنده به یوسف حمله‌ور شده و می‌خواهند او را از پا در آورند، امّا در آن میان یکی از آنها به حمایت از فرزندش برخاسته و آنها را از کشتن او منصرف می‌سازد؛ و سر انجام در خواب می‌بیند که زمین شکافته شد و یوسف در اعماق آن فرو رفت و پس از سه روز بیرون آمد. همین خواب و سخن یعقوب بهانه به دست آنان داد تا آن صحنه سازی را به راه اندازند وگرنه آن گروه نمی‌دانستند چه بهانه‌ای برای کار ناجوانمردانه خود ساز کنند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: دروغ را به کسی تلقین نکنید و راه بهانه‌جویی را به او نشان ندهید؛ فرزندان یعقوب نمی‌دانستند که گرگ انسان را می‌خورد؛ آنها این را در گفتگوی با پدر و از گفتار او دریافتند و آن صحنه‌سازی را به راه انداختند. این مطلب نشانگر آن است که نباید به دشمن راه بهانه‌جویی و شرارت را نشان داد. (صفحه ۴۰۵)

۸۰. «قالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ ...

آیه

«قالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ»

ترجمه

گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته‌تر می‌ساخت. از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته‌ای دائما در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدایی لازم است. لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و «گفتند: چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود». یعنی مگر ما مرده‌ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علایق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی‌دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می‌گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می‌توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟ آنها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله، مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی‌عرضه‌ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی‌خوریم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرها تنها انگشت روی (صفحه ۴۰۶) خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می‌گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می‌شد. بعضی دیگر گفته‌اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می‌کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود. ولی به هر حال با هر حیله و نیرنگی بود، مخصوصا با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می‌افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

نیاز فطری و طبیعی انسان به پرکردن اوقات فراغت

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی‌تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند. انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد. تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجا پایین می‌آید و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمیّت و کیفیّت کار هر دو فزونی پیدا می‌کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می‌شود کمک به ساعات کار می‌کند. در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آن جا که علی می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ فَساعَةٌ يُناجى فيها رَبَّهُ وَ ساعَةٌ يَرُمُّ مَعاشَهُ وَ ساعَةٌ يُخَلّى بَيْنَ نَفْسِه وَ بَيْنَ لَذَّتِها فيما يَحِلُّ وَ يَجْمُلُ: زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می‌شود، قسمتی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می‌کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم (صفحه ۴۰۷) معاش است و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد». (۱) جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است «وَ ذلِكَ عَوْنٌ عَلى سائِرِ السّاعاتِ: و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه‌ها». به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری

نمودن چرخ‌های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می‌شود، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می‌کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود. اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد وگرنه مشکلی را که حل نمی‌کند، بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می‌کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می‌گیرد و یا لااقل بازده کار او را به حداقل می‌رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می‌گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و با داوری و نظارت او انجام می‌گرفت. حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می‌گذاشت. در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «اِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله اَجْرَی الْإِبِلَ مُقْبِلَهً مِنْ تَبُوکَ فَسَبَقَتِ الْعَضْباءُ وَ عَلَیْها اُسامَهُ، فَجَعَلَ النّاسُ یَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَسُولُ اللّهِ یَقُولُ سَبَقَ اُسامَهُ: هنگامی که پیامبر از تبوک برمی‌گشت، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عَضْباء» سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به خاطر این که شتر از آنِ پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول اللّه پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد» (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست). (۲) نکته دیگر این که همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصا *****۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، کلمه ۳۹۰. ۲- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۹۶. (صفحه ۴۰۸) نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست‌های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می‌کند، باید به هوش بود که ابرقدرت‌های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه‌های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه‌ای یا جهانی پیاده نکنند. فراموش نمی‌کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می‌خواستند نقشه‌های خاصی را پیاده کنند و سرمایه‌ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می‌دادند و مردم را آن چنان به این بازی‌ها سرگرم می‌ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود. اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می‌کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

به دشمن خود راه کار نشان ندهید

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که: «لا تُلَقِّنُوا الْکَذّابَ فَتَکْذِبُ فَاِنَّ بَنی یَعْقُوبَ لَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ الذِّئْبَ یَأْکُلُ الْاِنْسانَ حَتّی لَقَّنَهُمْ اَبُوهُمْ: به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر (صفحه ۴۰۹) این سخن را گفت

از او آموختند». (۱) اشاره به این که گاه می‌شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می‌کنید، راه‌های انحرافی را به او نشان ندهید. این درست به این می‌ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می‌گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن، کودک که تا آن وقت نمی‌دانست می‌شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می‌شود که چنین کاری امکان‌پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می‌شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می‌شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می‌کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد. این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی‌های انحرافی سبب می‌شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی‌دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می‌شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود. البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوءاستفاده کردند. نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته‌ها با آن برخورد می‌کنیم که مثلاً کسی می‌خواهد درباره ضررهای «مَوادّ مُخَدِّر» یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می‌کند و یا صحنه‌های آن را به وسیله فیلم نشان می‌دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می‌گردند، سپس مطالبی را که در نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می‌کند به دست فراموشی می‌سپارند، به همین دلیل غالبا زیان و بدآموزی این نوشته‌ها و فیلم‌ها به مراتب بیش از فایده آنها است. ***** ۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۴۱۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر جان! اگر با این حال که ما گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و با قدرت و شهامت از برادرمان دفاع می‌کنیم، باز هم نتوانیم گرگ را از او دور سازیم و گرگ سر رسد و او را بخورد، راستی که در آن صورت از زیانکاران روزگار خواهیم بود و حال و روز ما به کسانی می‌ماند که بر خلاف خواست و میل خود سرمایه خویشتن را از دست داده‌اند. به باور پاره‌ای مفهوم آخر آیه این است که: در آن صورت ما مردمی ناتوان و وامانده خواهیم بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: در آن صورت ما او و یا حق او را ضایع و تباه ساخته‌ایم. «حسن» در این مورد می‌گوید: به خدای سوگند که آنان برای یوسف خطرناک‌تر از گرگ درنده بودند. (صفحه ۴۱۱)

۸۱. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ ...

آیه

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِی غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ»

ترجمه

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن‌ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آنها نمی‌دانند. (۱۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِی غَيابَتِ الْجُبِّ» (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه

پرتاب نکردنـد، بلکه پایین بردنـد و در قعر چاه در آن جا سـکو مانندی برای کسانی که در چاه پایین می‌روند، نزدیک سـطح آب، درست می کننـد قرار دادنـد، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردنـد و رها ساختند. سـرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آنها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه، آنها درباره یوسف عملی خواهـد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سـر راه برمی‌دارند. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشـیمان گردد و از گفته خود منصـرف شود. صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش‌های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشـتند و حرکت کردند. می گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آنها گرفت و به سـینه خود چسبانید، قطره‌های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جـدا شـد، اما چشم یعقوب همچنان فرزنـدان را بدرقه می کرد آنها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشـتند، اما هنگامی که مطمئن شدنـد پـدر آنها را نمی‌بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه‌هایی را که بر اثر حسـد، سال‌ها روی هم انباشـته بودنـد بر سـر یوسف فرو ریختنـد، از اطراف شـروع به زدن او کردنـد و او از یکی به دیگری پناه می‌برد، اما پناهش نمی‌دادند. در روایتی می‌خوانیم که در این (صـفحه ۴۱۲) طوفـان بلا که یوسف اشک می‌ریخت و یا به هنگامی که او را می‌خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده اسـت، گـویی برادر، مسأله را بـه شـوخی گرفتـه است، بی‌خـبر از این که تیره‌روزی در انتظـار او است، امـا او پرده از راز این خنـده برداشـت و درس بزرگی بـه همه آمـوخت و گفت: «فرامـوش نمی کنم روزی به شـما برادران نیرومنـد بـا آن بـازوان قـوی و قـدرت فوق‌العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شـما تکیه کردم و به بازوان شـما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می‌برم و به من پناه نمی‌دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او، حتی به برادران، تکیه نکنم». جمله «أَجْمَعُوا» نشان می‌دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آنها متفق نبود. اصولاً «أَجْمَعُوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می‌باشـد. سـپس اضافه می کند: در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، «روزی فرا می‌رسد که آنها را از همه این نقشه‌های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ). همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای و برادران دست نیـاز به سوی تو دراز می کننـد و همچون تشـنه کامانی که به سـراغ یـک چشـمه گوارا در بیابـان سوزان می‌رونـد با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می‌آیند، اما تو چنان اوج گرفته‌ای که آنها باور نمی کنند برادرشان باشـی، آن روز به آنها خواهی گفت، آیا شـما نبودیـد که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شـرمسار و پشـیمان خواهند شـد. ایـن وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سـوره وحی نبـوت نبود بلکه الهـامی بود به قلب یوسف برای این که بدانـد تنهـا نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۴۱۳) «شُعور»: دریافت واقعیّتی دقیق و ظریف و باریک به باریکی تار مو در شب تیره.

زهی سنگدلی و بی‌رحمی

از «الف و لام» که بر سر واژه «جُبّ» آمده، چنین دریافت می‌گردد که چاه مورد اشاره، چاهی شناخته شده و بر سر راه کاروانها و مسافران بود و کاروانیان برای برداشتن آب بر سر آن می‌آمدند. پاره‌ای بر آنند که آنان در پی چاهی کم آب و یا خشک بودند که یوسف را در اعماق آن قرار دهند، تا بدین وسیله هم به هدف پست خویش برسند و هم آن کودک دوست‌داشتنی غرق نشود؛ از این رو او را به این چاه افکندند و یا همانگونه که از آیه نیز دریافت می‌گردد، در گوشه‌ای از نهانگاه چاه قرارش دادند. «سدی» در این مورد آورده است که «یهوذا» برای او غذا می‌آورد تا به وسیله کاروانیان از آنجا برده شد و دیگری بر آن است که چاه برای او روشن گردید و آب آن شیرین شد به گونه‌ای که به وسیله آن، از آب و غذا بی‌نیاز گردید. «مقاتل» می‌گوید: آب آن چاه تیره بود، امّا با افکنده شدن یوسف در آن، صاف و زلال گردید و خدا جبرئیل یا فرشته دیگری را بر حراست و پرستاری و تغذیه او گماشت. و نیز آورده‌اند که: پس از افکنده شدن یوسف به قعر چاه، خدا به سنگی بزرگ که در ته چاه بود، فرمان داد تا بالا آمده و یوسف بر روی آن قرار گیرد. یوسف در آن شرایط به دلیل به غارت رفتن لباسش برهنه بود؛ همانگونه که نیای گرانقدرش ابراهیم را به هنگامی که به آتش افکندند جامه از تنش درآوردند و جبرئیل جامه‌ای از حریر بهشتی برای او آورد. این جامه تا هنگام رحلت ابراهیم به همراه او بود و آنگاه به فرزندش اسحاق و پس از او به یعقوب رسید و یعقوب آن را در بسته‌ای بر گردن یوسف آویزان کرد، که پس از افکنده شدن به چاه، جبرئیل به نزد او آمد و پیراهن مورد اشاره را بر او پوشاند. در روایتی طولانی از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: این پیراهن همان جامه‌ای است که کاروانیان سالها پس از این جریان به همراه خود به کنعان آوردند (صفحه ۴۱۴) و بر چهره یعقوب افکندند و او بوی فرزندش یوسف را از آن دریافت و گفت: بوی یوسف را از آن می‌شنوم. (۱) در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: وقتی یوسف به قعر چاه افکنده شد، جبرئیل نزد او رفت و از او پرسید: چه کسی تو را به چاه افکنده است؟ او پاسخ داد: برادران من. پرسید: چرا؟ گفت: به خاطر محبوبیت و جایگاهی که در دل پدرم داشتم، برادرانم دچار آفت حسد شدند و مرا به چاه افکندند. از او پرسید: پسر جان! می‌خواهی از اینجا نجات پیدا کنی؟ پاسخ داد: این در گرو خواست خدای پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که اگر بخواهد، مرا نجات می‌بخشد. جبرئیل گفت: خدای آنان می‌فرماید این دعا را بخوان: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدَ، لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ، بَدیعُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، یا ذَا الْجَلالِ وَ الاِکْرامِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجا وَ مَخْرَجا، وَ تَرْزُقَنی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لاَاَحْتَسِبُ.» (۲) بارخدایا! از تو که ستایش از آن توست و خدایی جز ذات پاک تو نیست و پدیدآورنده آسمانها و زمین هستی، ای صاحب شکوه و بزرگواری! از تو می‌خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و در گرفتاری من راه نجات و گشایشی قرار دهی و از آنجایی که فکر آن را می‌کنم و از آن جایی که فکرش را هم نمی‌توانم بکنم روزیم ارزانی داری. یوسف این دعا را زیر لب زمزمه کرد، که خدای توانا به برکت آن، هم او را از چاه نجات داد و هم از مکر وسوسه زنان کاخ نشین او را حراست فرمود و هم فرمانروایی مصر را از جایی که هرگز فکر نمی‌کرد به وی ارزانی داشت. ۱. آیه ۹۴. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷ و ص ۶؛ تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۵۴. (صفحه ۴۱۵) و «علی‌بن‌ابراهیم» آورده است که آن حضرت در قعر چاه این دعا را زمزمه می‌کرد: یا اِلهَ اِبْراهیمَ وَ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ، ارْحَمْ ضَعْفی وَ قِلَّةَ حیلَتی وَ صِغَری. (۱) بارخدایا، ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به شکوه و شکست ناپذیری خودت، به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی‌ام رحم کن! وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِ و به او وحی نمودیم که ... حسن می‌گوید: خدا در همان قعر چاه، مقام رسالت را به یوسف ارزانی داشت و با وحی بر او، نوید نجات و رستگاری و فرمانروایی بر مصر را به او داد. لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُون بی‌گمان آنان را از این کار زشتشان در حالی که نمی‌دانند تو همان یوسف هستی آگاهشان خواهی ساخت. به باور مفسّران منظور همان فرازی است که در مراحل پایانی داستان یا آخرین آیات سوره یوسف آمده است که آن حضرت سرانجام از آنان می‌پرسد: آیا می‌دانید شما نسبت به یوسف و برادرش چه کردید و چگونه بیرحمانه و ظالمانه رفتار نمودید؟ (۲) این وحی، به باور بسیاری از مفسّران به سان همان وحی و رسالتی بود که به پیامبران ارزانی می‌شد. ۱. تفسیر

قُمّی، ج ۱، ص ۳۴۱. ۲. آیه ۸۹. (صفحه ۴۱۶)

۸۲. آیه (گریه‌های دروغین)

اشاره

وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکُون شب هنگام در حالی که گریه می‌کردند به سراغ پدر آمدند. (۱۶/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف نقشه‌ای را که برای او کشیده بودند، همانگونه که می‌خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند. طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می‌کرد وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلابی برای آن بسازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِشاء»: پایان روز و آغازین دقیقه‌های تاریکی شب. چرا شامگاهان به خانه بازگشتند و چرا گریان و نالان آمدند؟ پاسخ هر دو پرسش روشن است. آنان تا پاسی از شب، آمدن خود را به تأخیر افکندند تا سیاهکاری خود را با مشتبه ساختن کار بر پدر به گونه‌ای سر و سامان بخشند و با گریه و ناله با پدر رو به رو شدند تا خود را راستگو جا زنند و با این شیوه و در آن شرایط بهتر بتوانند بهانه آورند و عذر تراشند و جریان را طبیعی و عادی جلوه دهند. از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که هر گریه‌ای از دل برنمی‌خیزد و هر اشک و ناله‌ای دلیل راستی و درستی گفتار گریه کننده نیست. (صفحه ۴۱۷)

۸۳. «قالُوا یا أَبانا إِنَّا ...

آیه

«قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ»

ترجمه

گفتند: ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم. (۱۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که بی‌صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندش یوسف را می‌کشید با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید و جویای حال او شد: آنها گفتند: «پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت، نزد اثاث خود گذاشتیم، ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی‌رحم از راه رسید و او را درید». سخنان برادران خیلی حساب شده بود،

اولاً ـ پـدر را بـا کلمه «یـا اَبانـا» (ای پـدر مـا) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختنـد و ثانیا طبیعی است که برادران نیرومنـد در چنین تفریح گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وا دارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوییم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتِباق»: از ریشه «سَبْق» و به مفهـوم مسـابقه دادن است. نکته ظریـف آن است که آنـان نگفتنـد که تـو هر راسـتگویی را تصـدیق نمی کنی، بلکه گفتنـد: تو گفتار ما را هر چند راسـتگو باشـیم باور نمی‌داری؛ چرا که آگاه بودند که پدر، از سویی از حسادت آنان نسبت به یوسف آگاه بود و از دگر سو از شدت مهر و محبت خود به یوسف، نسبت به رفتار آنان در مورد فرزند دلبندش بد گمان شده بود. (صفحه ۴۱۸)

۸۴. «وَ جاؤُ عَلی قَمیصِهِ ...

آیه

«وَ جاؤُ عَلی قَمیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ»

ترجمه

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شـما این کار را برایتان آراسـته، من صبر جمیل می کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می گویید یاری می‌طلبم. (۱۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «سَوَّلَتْ» از مـاده «تَسْویـل» به معنی تزیین می‌باشـد گـاهی آن را به معنی «تَرْغیب» و گاهی به معنی «وَسْوَسَـهْ کردن» نیز تفسـیر کرده‌انـد که تقریبـا همه به یـک معنی بـاز می گردد. یعنی هوی‌هـای نفسـانی شـما این کـار را برای شـما زینت داد. اما از آن جا که دروغگو حـافظه نـدارد و از آن جـا که یـک واقعه حقیقی پیونـدهای گونـاگونی بـا کیفیت‌هـا و مسائـل اطراف خود دارد که کمـتر می‌توان همه آنهـا را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودنـد که لااقل پیراهن یوسف را از چنـد جا پاره کننـد تا دلیل حمله گرگ باشـد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: شما دروغ می گویید «بلکه هوس‌های نفسانی شمـا ایـن کـار را برایتـان آراسـته» و این نقشه‌هـای شیطانی را کشـیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُـکُمْ أَمْراً). در بعضـی از روایـات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صـدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهـن را به صـورت انـداخت و فریـاد کشـید و اشـک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربـانی بـوده که فرزنـدم را خـورده ولی به پیراهنش کمترین آسـیبی نرسانده است و سـپس بیهوش شد و به سان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضـی از برادران فریاد کشـیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا

سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (۱) و با این که قلبش آتش گرفته *****۱- «تفسیر آلوسی» ، ذیل آیه. (صفحه ۴۱۹) بود و جانش می‌سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند» (فَصَبْرٌ جَمیلٌ) و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می گویید یاری می‌طلبم» (وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ). از او می‌خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن‌داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود. او نگفت از خدا می‌خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد، چرا که می‌دانست یوسف کشته نشده، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می کنید که نتیجه‌اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می‌طلبم.

تسویل نفس

اشاره به این که هنگامی که هوس‌های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می‌شود زشت‌ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می‌دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می کند و این دریچه‌ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصا هنگامی که توأم با رذائل اخلاقی شود، پرده‌ای بر حس تشخیص انسان می‌افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می‌دهد. لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان‌پذیر نیست و اگر می‌بینیم در قاضی، عدالت شرط شده‌است، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۸۲ می گوید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّه: تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می‌دهد» باز اشاره‌ای به همین مطلب است.

دروغگو کم حافظه است

(صفحه ۴۲۰) سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می‌رساند که دروغگو نمی‌تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیت‌های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می کند، روابط بی‌شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می‌خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی‌تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می‌شود، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همانها است که سرانجام واقعیت را فاش می کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقه‌مندند که هرگز گِرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.

صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی گردد. یک نسیم ملایم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس‌های بزرگ همچون اقیانوس آرام، بزرگ‌ترین طوفانها را هم در خود می‌پذیرند و آرامش آنها بر هم نمی‌خورد. گاه انسان

ظاهرا شکیبایی می‌کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می‌سازد. اما افراد باایمان و قوی الاراده و پر ظرفیت کسانی هستند که در اینگونه حوادث هرگز پیمانه صبرشان لبریز نمی‌گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن ها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر این سوره می‌خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که: قلب (صفحه ۴۲۱) مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک‌هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند. از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که اتفاقا همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می‌ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می‌ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود: «چشم می گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی‌گویم» (تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَ یَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لا نَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّبَّ) و در جای دیگر می‌خوانیم فرمود: «لَیْسَ هذا بُکاءً اَنَّ هذا رَحْمَةٌ: این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (۱) اشاره به این که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

ضرورت توجه و مراقبت دائمی

ابوحمزه ثمالی از امام سجاد نقل می‌کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: «مواظب باش هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است». ابوحمزه می گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست. امام فرمود: «درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آنها افراد مستحقی باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد». سپس فرمود: «به همه آنها غذا بدهید *****۱- «بحار الانوار» ، طبع جدید، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۷ و ۱۵۱. (صفحه ۴۲۲) (مگر نشنیده‌اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کردند، قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خورد، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه‌دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مأیوس شد و تاریکی شب، همه جا را فراگرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکیبا بود و خدا را سپاس می گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود». امام سپس اضافه فرمود: «خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که: تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می کنم و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم». (۱) قابل توجه این که به دنبال این حدیث می‌خوانیم که ابوحمزه می گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: «در همان شب». (۲) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که یک لغزش کوچک و یا صریح‌تر یک «ترک اولی» که گناه و معصیتی هم محسوب نمی‌شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می‌شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان

ایجاب می کند، که همواره مراقب کوچک‌ترین گفتار و رفتار خود باشند. جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی‌خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه‌ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن‌ها را مجازات نکند. ***** ۱- «تفسیر برهان» جلد ۲ صفحه ۲۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۱۱. ۲- «تفسیر برهان» جلد ۲، صفحه ۲۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۴۲۳)

دعای گیرای یوسف

در روایات اهلبیت علیهم‌السلام و در طرق اهل تسنن می‌خوانیم: هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است. در روایتی می‌خوانیم با خدا چنین مناجات می کرد: «اَللّهُمَّ یا مُونِسَ کُلِّ غَریبٍ وَ یا صاحِبَ کُلِّ وَحیدٍ وَ یا مَلْجَأَ کُلِّ خائِفٍ وَ یا کاشِفَ کُلِّ کُرْبَةٍ وَ یا عالِمَ کُلِّ نَجْوی وَ یا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی وَ یا حاضِرَ کُلِّ مَلَاءٍ یا حَیُّ یا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ اَنْ تَقْذِفَ رَجائَکَ فی قَلْبی حَتّی لا یَکُونَ لی هَمٌّ وَ لا شُغْلٌ غَیْرُکَ وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجا وَ مَخْرَجا اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ». «... بار پروردگارا! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایانی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی، ای حی و ای قیوم، از تو می‌خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می‌خواهم که از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی». جالب این که در ذیل این حدیث می‌خوانیم: فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند: «اِلهَنا نَسْمَعُ صَوْتا وَ دُعاءً: اَلصَّوْتُ صَوْتُ صَبِیٍّ وَ الدُّعاءُ دُعاءُ نَبِیٍّ: پروردگارا! ما صدا و دعایی می‌شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است». (۱) این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را درآورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لااقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید و ماه و یازده ستاره‌ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشانند (و او به دنبال یأس مطلق، از ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. (صفحه ۴۲۴) غیر خدا دعای فوق را خواند). (۱) از امام صادق نقل شده است که فرمود: «هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک، اینجا چه می کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند، گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می‌آورد، گفت: خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی: گفت: کدام دعا؟ گفت؛ بگو: اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ الْمَنّانُ، بَدیعُ السَّماواتِ وَ الاْرْضِ، ذُو الْجَلالِ وَ الاِْکْرامِ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی محَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِمّا اَنَا فیهِ فَرَجا وَ مَخْرَجا: پروردگارا! من از تو تقاضا می کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی، آفریننده آسمانها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن ستم برای من قرار دهی» (۲) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد. ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۱۶. (صفحه ۴۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«دَمٍ کَذِبٍ»: خون دروغین. «تَسْویل»: آراستن و جلوه دادن هوای نفس آن چیزی را که آراستگی و زیبایی ندارد.

دروغی رسوا و احمقانه

آنان برای تحمیل دروغ و نیرنگ خود به پدر و خاندان خویش و پوشیده داشتن جنایت زشت و بی‌رحمانه ی خود نقشه شوم و احمقانه دیگری کشیدند و دروغی رسوا و حساب نشده برای فریب دیگران سرهم بندی نمودند و پیراهن یوسف را که به خونی دروغین آغشته بودند، به همراه خود آوردند و گفتند: پدر، این خون برادرمان یوسف است که به هنگام گرفتار آمدن در چنگال گرگ به پیراهنش ریخته است. «حَسَن» می گوید: پدر گفت: پیراهن او را بدهید، هنگامی که آن را سالم دید، گفت: به خدای سوگند که تاکنون گرگ آدمخواری بردبارتر از این گرگ ندیده‌ام؛ چرا که به گونه‌ای آرام و با تدبیر کودک محبوب مرا خورده، که پیراهن او را ندریده است. و در روایت است که یعقوب آن پیراهن را بر چهره افکند و گفت: پسرم یوسف! گرگ مهربانی تو را گرفت و با اینکه می گویند تو را دریده و گوشت بدنت را خورده، پیراهنت را پاره نکرده است. «شعبی» می گوید در جامه و پیراهن یوسف سه نشانه از راستی و عظمت او جلوه گر شد: ۱ آنگاه که به وسیله آن بانوی کاخ، از ناحیه پشت شکافته شد. ۲ آنگاه که آن را بر چهره و دیدگان پدرش افکندند و او بینا شد. ۳ زمانی که پیراهن او را با خونی دروغین نزد پدرش آوردند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که وقتی پیراهن یوسف را به پدرش دادند، گفت: اگر گرگ فرزندم را خورده بود، پیراهن او سالم نمی‌ماند. آنان در یک لحظه خود را باختند و گفتند: ممکن است راهزنان او را کشته باشند. پدر گفت: چگونه او را کشتند، امّا جامه ارزشمند او را نبردند؟ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً (صفحه ۴۲۶) یعقوب که به آنان بد گمان شده بود گفت: نه گرگ فرزندم را خورده است و نه به وسیله راهزنان کشته شده، بلکه هوای نفس شما این کار زشت و ظالمانه را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمیلٌ پس شکیبایی من در برابر این رویداد غمبار، شکیبی نیکو و زیباست؛ از این رو نه بی‌تابی و بی‌قراری می کنم و نه به مردم شکایت می‌برم. به باور پاره‌ای منظور این است که: شکیبایی زیبا، بهتر و نیکوتر از آن بی‌تابی است که سودی در پی ندارد. سید مرتضی می گوید: شکیبایی به هنگامی زیبا و نیکوست که تنها برای خدا باشد و چون شکیبایی یعقوب در هجران یوسف اینگونه بود، به این صورت وصف شد و در قرآن و دیگر منابع مذهبی شکیبایی زیبا عنوان یافت. وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ. و من در برابر آنچه شما می گویید و وصف می کنید، از خدای توانا یاری می‌جویم. و ممکن است منظور این باشد که: من در تحمّل تلخی و دشواری شکیبایی در برابر این رویداد غمبار، از خدا یاری می‌جویم و پس از این جریان یوسف سه روز در آن چاه بود.

پرتوی از آیاتی که گذشت

پرتوی از آیات

از آیات چند گانه‌ای که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، این درس‌های آموزنده نیز دریافت می گردد:

۱ ابعاد وجود انسان و نیازهای گوناگون او

(۱) انسان یک ماشین بی‌احساس نیست تا هماره کار کند، همانگونه که یک جوک هندی هم نیست که همه ارزش‌های زندگی مادی را کنار گذارد و به جنگ سازمان وجود خویش و کشش‌های غریزی و طبیعی خود بر خیزد و نیز تنها از بعد معنوی و ۱. مترجم. (صفحه ۴۲۷) الهی پدید نیامده است تا هماره به نیایش و پرستش و عبادت خدا روزگار بگذراند، بلکه موجودی شگرف و شگفت‌انگیز با دنیای خاصّ خود و ابعادی چند گانه است که هم نیاز به پاسخگویی به ندای فطرت خداجوی خویش دارد و هم به سوی وجدان و ارزش‌های انسانی کشیده می‌شود؛ هم نیاز به غذا دارد و هم تفریح و هم جستجوگر و حقیقت جو است. از این رو

یعقوب به نیاز فرزنـدانش به تفریح و سـر گرمیِ سالم و اسـتدلال آنان بر نیاز یوسف پاسخ منفی نداد. حضـرت کاظم علیه‌السـلام در این مورد می‌فرمایـد: «اَجْتَهِـدُوا فی اَنْ یَکُونَ زَمْانُکُمْ اَرْبَعَ ساعاتٍ: ساعَـةٌ لِمُناجاةِ اللّهِ، وَ ساعَةٌ لاِءَمْرِ الْمَعاشِ وَ ساعَةٌ لِمُعاشَـرَةِ الْاِخْوانِ الثِّقاتِ الَّذینَ یَعْرِفُونَ عُیُوبَکُمْ ... وَ ساعَـةٌ فیها لِلَذّاتِکُمْ فی غَیْرِ مُحَرَّمٍ» (... ۱) شما پیروان ما بکوشید تا ساعت‌های شبانه روز خویش را به چهار بخش تقسـیم کنیـد و از زنـدگیِ درست بهره‌ور گردیـد: بکوشـید بخشـی را برای نیایش با خدا قرار دهید؛ بخش دوّم را برای تأمین معاش و اقتصاد جامعه کوچک خانه و خانواده، بخش سوم را برای صـله رحم و پیونـدها و نشـست‌های آموزنده و انسان سـاز و همفکری و همکـاری بـا یـاران مورد اعتماد و دارای سه ویژگی امانت، شـناخت و اخلاص، و چهارمین بخش را برای تفریح سالم بگذارید و به هوش باشید که تفریح سالم، به شما نشاط و شادابی می‌بخشد و شما را برای انجام وظایف و به دوش کشیدن بار مسئولیت در بخش‌های دیگر زندگی توان می‌بخشد.

۲ فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید

چه بسـیار استعدادها و نبوغ‌های طبیعی که بر اثر امواج عواطف پدر و مهروزی ۱. بِحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۳. (صفحه ۴۲۸) بسیار مـادر و محبت‌هـای سـرشار اطرافیـان کـودک نـه تنهـا میـدان ظهـور و بروز نمی‌یابـد و شـکوفا نمی گردد، بلکه به سـوی خمـودی و افسـردگی پیش می‌رود و تن پروری بر جای می‌نهد. به همین دلیل است که مربّیان شایسته و پدران و مادران آگاه باید در کنار مهر و عاطفه و محبّت منطقی و بجا، کودک را با روح اسـتقلال جویی بار آورند و بگذارند همگام با موج عواطف، فشارهای زندگی را نیز بچشد و برای رویارویی با آنها ابتکار به خرج دهد و به گونه‌ای او را همراهی کنند که به طور خودکار سردی و گرمی روزگار، دوست و دشـمن، عوامل موفقیت و شکست، فراز و نشـیب‌ها و موانع رشد و تعالی را بشـناسد و راه برخورد درست با هر کدام را از خود بروز دهـد، در غیر این صورت عزیز دردانه و لوس بـار آمـده و در بستر زمـان و در کوره آزمایش‌ها و رخـدادهای زنـدگی از چشم روزگار می‌افتد. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۴۲۹)

۸۵. «وَ جاءَتْ سَیَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا ...

آیه

«وَ جاءَتْ سَیَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلی دَلْوَهُ قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِما یَعْمَلُونَ»

ترجمه

و کاروانی فرا رسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود رادر چاه افکند و صدا زد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشـتنی) و این امر را به عنوان یک سـرمایه از دیگران مخفی داشـتند و خداونـد به آن چه آنها انجام می‌دادند آگاه است. (۱۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کاروان را به این جهت «سَیّارَهْ» گفته‌اند که دائما در سیر و حرکت است. «وارِد» به معنی آب‌آور، در اصل از «وُرُود» گرفته شده که معنی آن همانگونه که راغب در مفردات گفته، قصـد آب کردن است، هر چنـد بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است. «بِضاعَهْ» در اصل از ماده «بَضْع» به معنی قطعه‌ای از گوشت است، که آن را جدا می کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی

از مال و سرمایه نیز گفته شده است و «بِضْع» به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب). یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش، پیروز بدر آید. چند روز از این ماجرا گذشت خدا می‌داند، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته‌اند. به هر حال «کاروانی سررسید» و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند، مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند». یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدایی از فراز چاه می‌آید و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می‌آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی‌درنگ به آن چسبید. مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوت بالاـ کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودکی است به جای آب» (قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ). (صفحه ۴۳۰) کم‌کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَ اَسَرُّوهُ بِضعَةً).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وارِد»: به کسی گفته می‌شود که پیشاپیش کاروان برای یافتن آب و آوردن آن می‌رود. «بِضاعَة»: کالا یا بخشی از مال که برای تجارت به کار گرفته می‌شود.

یوسف در اسارت پول پرستان

این کاروان از مدین به سوی مصر روان بود، امّا راه خود را گم کرد و در بیراهه‌ای پیش رفت تا در کنار آن چاه منزل کرد. چاه مورد اشاره، در بیابانی دور افتاده و بی‌آب و علف بود که چوپانها و رهگذران، از آن آب بر می‌گرفتند؛ و آب شور و تیره‌ای داشت که پس از افتادن یوسف در آن، زلال و شیرین گردید. فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ پس کاروانیان آب‌آور خود را برای تهیه آب گسیل داشتند. پاره‌ای نام آن مرد را «مالک» گفته‌اند. فَأَدْلی دَلْوَهُ او دلو خود را به چاه افکند تا آب بیرون بکشد، که ان کودک محبوب طناب دلو را گرفت و هنگامی که دلو بالا آمد، «مالک» پسری زیبا و پر شکوه را دید که به جای آب بالا آمده است. پیامبر گرامی در وصف زیبایی چهره و سیرت یوسف فرمود: اُعْطِیَ یُوسُفَ شَطْرَ الْحُسْنِ وَ النِّصْفُ الْاَخَرُ لِسائِرِ النّاسِ. (۱) ۱. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج ۱، ص ۴۰۳. (صفحه ۴۳۱) نیمی از زیبایی و جمال به یوسف ارزانی گردید و نیم دیگر آن به همه مردم. «کَعْب الاَحْبار» می گوید: یوسف، چهره‌ای زیبا، موهای پیچیده و جالب، چشمانی درشت و جذاب، اندامی بر افراشته و چهارشانه، کمری باریک و پوستی سپید و سیمایی درخشان داشت و به هنگام تبسّم نوری از دندانهایش برق می‌زد و زمانی که سخن می گفت شعاعی فروزان در گفتارش هویدا می‌شد که گویی از دندانهای صدفی پیشین او زبانه می کشید. او در زیبایی وصف ناپذیر و به سان روشنی و درخشندگی روز در برابر شب بود. او به زیباییِ آغازین روزهای آفرینش آدم، که خدا از روح خود براو دمید و هنوز دچار لغزش نشده بود، شباهت داشت. به باور پاره‌ای او این زیبایی بی‌نظیر را از مام بزرگ و پر فضیلت خویش «ساره» به ارث برده بود. قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ به باور «قَتاده» و «سدی» هنگامی که آب آورِ کاروان، یوسف را دید که به دلو آویزان شده است، فریاد برآورد که مژده! مژده! این پسری است که به جای آب از چاه برآمده است. امّا «جُبّائی» بر آن است که: او هنگامی که دید دلو سنگین است،

نگاهی به چاه افکنـد و یوسف را دید و بی‌اختیار فریاد بر آورد که مژده! مژده! و از پی فریاد او کاروانیان گرد آمدند و یوسف را از چاه بالا کشیدند. وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَهً به باور «مُجاهِد» و «سدی» منظور این است که: آن کسانی که یوسف را پیدا کردند، از بیم آنکه مباد دیگر سوداگران خود را شریک بدانند، او را پنهان کردند و گفتند این کالایی است که به ما امانت داده‌اند تا برای صاحبانش بفروشیم. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که برادران یوسف که از دور مراقب اوضاع بودند با دیدن جریان پیش آمدند و برادریِ خود را با آن کودک محبوب نهان داشته و به کاروانیان گفتند: این کودک برده ماست که گریخته و در این چاه نهان شده (صفحه ۴۳۲) است و به یوسف نیز هشدار دادند که اگر حقیقت را بگوید کشته خواهد شد؛ و او نیز از ترس لب فرو بست. (صفحه ۴۳۳)

۸۶. «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ ...

آیه

«وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَهٍ وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزَّاهِدینَ»

ترجمه

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی‌اعتنا بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). (۲۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَخْس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می‌گوید: «وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ: اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید» (۸۵ / هود). در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آنها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می‌شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثَمَن بَخْس فروختند. ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می‌یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فورا می‌فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی‌توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند. در این که یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند، باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی ۲۰ درهم و بعضی ۲۲ درهم و بعضی ۴۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته‌اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته‌اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است و در پایان آیه می‌فرماید: «آنها نسبت به فروختن یوسف، بی‌اعتنا بودند» (وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزَّاهِدینَ). در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است، اشاره به این که اگر آنها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی‌میل و بی‌اعتناء بودند. این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد، غالبا ارزان از دست می‌دهد و یا این که از این می‌ترسیدند که سرّ آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه‌های غلام بودن را نمی‌دیدند، بلکه آثار آزادگی و حرّیت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۴۳۴) «بَخْس»: کم و نـاچیز دادن حق دیگری. سـرانجام آن کودک محبوب به بهـایی نـاچیز معامله شـد و کاروانیان او را به همراه خود به سوی مصـر حرکت دادنـد. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و او را به بهایی انـدک و ناچیز فروختند. دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ به چند درهم فروختنـد. و وصف درهمها با واژه «مَعْـدُود» ، نشانگر انـدک بودن بهایی است که در برابر یوسف دریافت داشـتند. از چهارمین امام نـور آورده‌انـد که فرمـود: برادران یوسف آن درهمهـا را میـان خود تقسـیم کردنـد که به هر کـدام دو درهم رسـید. امّـا از دیـدگاه «مُجاهِـد» آن درهمهـا بیست و دو درهم، به بـاور «عِکْرِمَه» چهـل درهم و طبق روایت رسـیده از حضـرت صادق علیه‌السـلام هیجـده درهم بود.

فروشندگان یوسف

در مورد فروشـنده، یـا فروشـندگان یوسف گفتگوست: گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «مُجاهِـد» آورده‌انـد که فروشـندگان یوسف، برادران او بودنـد؛ چرا که یکی از آنان در نزدیکی چاه کمین کرده بود تا از آنچه بر سـر آن کودک محبوب می‌آیـد، آگاه شود و دیگران را در جریان قرار دهـد؛ و هنگامی که دید کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند، او برادران را در جریان قرار داد و از پی آن همگی به نزد «مالـک» ، که آب‌آور کاروان بود و یوسف را از چاه بیرون کشـیده بود، رفتنـد و یوسف را به عنوان برده فراری به او فروختنـد. «ابوحمزه» در تفسـیر خود آورده است که: بیرون آورنـدگان یوسف از چـاه، تـا زمانی که آن کودک محبوب را به همراه خود داشـتند، هماره در کارشان با خیر و برکت رو به رو بودنـد و زمانی که یوسف را فروختنـد، خیر و برکت نیز از کار آنان رخت بر بست. (صفحه ۴۳۵) وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزّاهِدینَ. در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: آن کسانی که او را خریدنـد، از خریـدن او شادمان نبودنـد و به این کار بی‌رغبت و بی‌شور و بی‌شوق به نظر می‌رسیدند؛ چرا که آنان در سیمای یوسف نشان آزادگان و اخلاق شایسـتگان و بزرگان را تماشا کردند و می‌ترسیدند بر اثر خریدن و به بردگی بردن او، دچار گرفتاری و زیان گردند. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان نسبت به خود یوسف بی‌رغبت بودند؛ چرا که آنان او را برای تجارت و سود خریده بودند و نه برای خدمت به خودشان. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: برادران یوسف که او را به کاروانیان فروختند، نسبت به پول دریافتی علاقه‌ای نداشتند؛ چرا که آنان این کار را نه برای به دست آوردن پول، که برای سر پوش نهـادن بر کـار ظالمـانه خود انجام دادنـد و تنها در این انـدیشه بودنـد که او را به سـرزمینی دور دست تبعیـد سازنـد تا رازشان فاش نگردد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خریداران یوسف بدان دلیل که از موقعیت معنوی و مقام والای او در بارگاه خدا آگاهی نداشـتند، نسبت به او شور و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند و او را گرامی نمی‌داشتند. به باور ما دیدگاه‌های چهارگانه‌ای که گذشت با هم ناسازگار نیست و می‌توان آیه را به همه این مفاهیم و معانی تفسـیر کرد. ۵ و بعضی نیز بر این باورند که: فروشندگان یوسف در مصر، نسبت به پول دریافتی بی‌رغبت بودند؛ چرا که آن را نه پول تجارت، که پول گمشده‌ای می‌دیدند که آن را یافته و بدون رساندن به پدر و مادرش او را فروخته‌اند. (صفحه ۴۳۶)

۸۷. «وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ ...

آیه

«وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمی مَثْواهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ

الْأَحادیثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»

ترجمه

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۲۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَثْوا» به معنی مقام از ماده «ثَوی» به معنی اقامت است ولی در اینجا به معنی موقعیت و مقام و منزلت می‌باشد. داستان پر ماجرای یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد. به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید، چرا که آنها بودند که می‌توانستند قیمت بیشتری برای این «غلام ممتاز از تمام جهات» بپردازند، اکنون ببینیم در خانه عزیز مصر چه می‌گذرد. عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزند برای او باشد. «تمکین» در ارض برای یوسف، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصا گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه‌ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهایی و گرسنگی و وحشت کجا و این همه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟ بعد از آن اضافه می‌نماید که «ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ). منظور از «تَأْویلِ الْاحادیثِ» علم تعبیر خواب است که (صفحه ۴۳۷) یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند. در پایان آیه می‌فرماید: (وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ). یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسایل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنان که در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی‌آمد و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می‌رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می‌شد. در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می‌کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند. از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات آینده باز می‌بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص برداشته نمی‌شود و تدریجا معرفی می‌گردد مثلاً در آیه ۲۵ می‌فرماید: «وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ: هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد». از این آیات که می‌گذریم به آیه ۳۰ می‌رسیم که تعبیر به «امْرَأَةُ الْعَزیزِ» (همسر عزیز) در آن شده است. این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می‌کند که این از نشانه‌های فصاحت و بلاغت است و یا این که همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سربسته شروع می‌کنند تا حس کنجکاوی خواننده را برانگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند. نکته دیگری که در آیات فوق سؤال‌انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه‌ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با «لام» در «لِنُعَلِّمَهُ» که «لام غایب» است به آن اشاره شده است. ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال

فوق باشد که بسیاری از مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس‌های سرکش می‌بخشد و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن‌بینی‌های قلبی است جایزه‌ای می‌باشد که خداوند به (صفحه ۴۳۸) اینگونه اشخاص می‌بخشد. در حالات «ابن سیرین» معبّر معروف خواب می‌خوانیم که او مرد بزازی بود، بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حیله‌های مخصوصی، او را به خانه خود برده درها را به روی او بست، اما او تسلیم هوس‌های آن زن نشد و مرتبا مفاسد این گناه بزرگ را بر او می‌شمرد، ولی آتش هوس او به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی‌ساخت، ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره‌ای اندیشید، برخاست و بدن خود را با اشیاء آلوده‌ای که در آن خانه بود چنان کثیف آلوده و نفرت‌انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد و او را از خانه بیرون کرد. می‌گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق‌العاده‌ای در تعبیر خواب نصیبش شد و داستانهای عجیبی از تعبیر خواب او در کتاب‌ها نوشته‌اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می‌دهد. بنابراین ممکن است یوسف این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس در مقابل جاذبه فوق‌العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد. از این گذشته در آن عصر و زمان دربار زمامداران بزرگ، مرکز معبّران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف می‌توانست در دربار عزیز مصر از تجربیّات دیگران آگاهی یابد و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند. به هر حال این نه اوّلین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوس‌های سرکش پیروز می‌شوند مواهبی از علوم و دانش‌ها می‌بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست حدیث معروف «اَلْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفُهُ اللّهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشآءُ» نیز می‌تواند اشاره به این واقعیت باشد. این علم و دانشی نیست در محضر استاد خوانده شود و یا این که بی‌حساب به کسی بدهند. اینها جوایزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَثْوی»: جایگاه، قرارگاه. خریدار یوسف، شخصی به نام «قطفیر» ، یا «اظفیر» بود که مرد شماره دوّم دولت مصر به شمار می‌رفت. او خزانه‌دار پادشاه آن کشور و جانشین او و فرمانده (صفحه ۴۳۹) سپاه وی بود و کسی که این پست‌های حسّاس را در آنجا به عهده می‌گرفت، به او لقب بلند آوازه «عزیز» می‌دادند. به همین جهت بود که وقتی یوسف با تعبیر خواب پادشاه آن کشور، خزانه‌داری مصر را به عهده گرفت، این لقب به او نیز داده شد. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: «مالك بن زعر» یوسف را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سپید به عزیز مصر فروخت. «وَهَب» می‌گوید: یوسف را برای فروش به بازار مصر آوردند و خریداران همچنان بهای او را بالا می‌بردند، تا زمانی که او را به برابر وزنش از پول و مشك و حریر فروختند و عزیز مصر او را به این بها خریداری کرد و او را نزد همسرش که نامش «راعیل» و لقب او «زلیخا» بود، آورد و به او سفارش کرد که مقام یوسف را گرامی دارد. عَسی اَنْ یَنْفَعَنا امید که او را به قیمت هنگفت بفروشیم و سودی سرشار ببریم. اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدا یا او را به فرزندی بگیریم؛ چرا که او فرزند نداشت. عزیز مصر هنگامی در مورد یوسف چنین گفت که او را در زیبایی و خرد و هوشمندی و تدبیر در کارها نوجوانی آراسته و شایسته دید. همانگونه که گذشت «عزیز» مرد شماره دوّم رژیم مصر بود و پادشاه آن کشور «ریّان» نام داشت که تا اقتدار ظاهری و فرمانروایی یوسف زنده ماند، یوسف او را به توحید گرایی و یکتا پرستی فرا خواند و وی ایمان به خدا ایمان آورد و دین و آیین یوسف را برگزید. پس از او فردی به نام «قابوس» به سلطنت رسید که دعوت یوسف را که در آن هنگام عزیز مصر بود نپذیرفت و به دین و آیین او ایمان نیاورد. امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، عزیز مصر همان پادشاه کشور بود؛ و از حضرت سجّاد علیه‌السلام نیز اینگونه روایت شده است. وَ کَذلِكَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ و ما همانگونه که یوسف را از نعمت سلامتی بهره‌ور نموده و از چاه نجاتش دادیم، درست همانگونه او را در آن سرزمین اقتدار و امکانات بخشیدیم، (صفحه ۴۴۰) به این ترتیب که دل عزیز مصر را نسبت به او مهربان ساختیم، تا بدین وسیله در همان کشور پهناوری که عزیز فرمانروا بود، او نیز به

فرمانروایی و اقتـدار رسـید. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادیث و چنین کردیم تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ و خدا بر کار یوسف چیره بود که از او حراست کنـد و به او روزی دهد و او را به مقام والای رسالت و نبوت و اقتدار و فرمانروایی عادلانه برساند. پاره‌ای از مفسّـِران، ضـمیر را به واژه مقدّس «الله» برگرداندەاند که در آن صورت مفهوم آیه این است: و خدا بر کار خود و تدبیر هستی چیره است و چیزی نمی‌تواند مانع اراده او گردد. (صفحه ۴۴۱)

۸۸. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر)

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُـدَّهُ آتَیْنـاهُ حُکْمـاً وَ عِلْماً وَ کَـذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِـنِینَ و هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت رسـید ما «حکم» و «علم» به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۲۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اَشُـدّ» از مـاده «شَـدّ» به معنی گره محکم است و در این جـا اشـاره به اسـتحکام جسـمانی و روحانی می‌باشـد. یوسف در این محیط جدیـد که در حقیقت یکی از کانون‌هـای مهم سیاسـی مصـر بود، بـا مسائـل تازه‌ای روبرو شـد. در یک طرف دسـتگاه خیره کننـده کاخ‌های رؤیایی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصـر را مشاهده می‌کرد و در سوی دیگر منظره بازار برده‌فروشان در ذهن او مجسم می‌شد و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمّل می‌شدند بر روح و فکر او سـنگینی می‌نمود و در فکر پایـان دادن به این وضع، در صورت قـدرت، بود. آری او بسـیار چیزهـا در این محیط پر غوغای جدیـد آموخت، همواره در قلبش طوفـانی از غم و انـدوه در جریان بود، چرا که در آن شـرایط کاری از دسـتش ساخته نبود و او در این دوران دائما مشـغول به خودسازی و تهـذیب نفس بود، قرآن می‌گویـد: «هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسـید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیـدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم». منظور از حکم و علم که در آیه بالا می‌فرمایـد ما آن را پس از رسـیدن یوسف به حـد بلوغ جسـمی و روحی به او بخشـیدیم، یـا مقـام وحی و نبوّت است چنـان که بعضـی از مفسّـِران گفته‌انـد و یا این که منظور از «حکم» ، عقل و فهم و قدرت بر داوری صـحیح که خالی از هوی پرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم» ، آگاهی و دانشی است که جهلی بـا آن توأم نباشـد و هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتـاز و پرارزش الهی بود که خـدا به یوسف بر اثر پـاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد، که همه اینها در کلمه «مُحْسِنِین» جمع است.

منظور از بلوغ اَشُدّ چیست؟

(صفحه ۴۴۲) «اَشُدّ» به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و «بلوغ اَشُدّ» به معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است. گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیم إِلَّا بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُـدَّهُ: نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد» (۳۴ / اسراء) و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند «حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَهًً: تا زمانی که بلوغ اَشُدّ پیدا کند و به چهل سال برسد» (۱۵ / احقاف) و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: «ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً» (۶۷/غافر). (سپس

خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم جنین بیرون می‌فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می‌رسید سپس به مرحله پیری). این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحلی را می‌پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می‌باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آن که انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید. ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد. قرآن در آیه فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می‌گوید: اضافه می‌کند: «این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی‌حساب نیست و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می‌گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَشُدّ»: اوج رشد و کمال. در ادامه سخن در این مورد، در این آیه شریفه به چگونگی ارزانی شدن (صفحه ۴۴۳) نعمت گرانبهای بینش و دانش و مقام پرفراز رسالت و نبوت به یوسف پرداخته و می‌فرماید: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار و رشد و شکوفایی فکری رسید «... ابن عبّاس» بر آن است که واژه «اَشُدّ» را به دوران هیجده تا سی سالگی عمر انسان می‌گویند، امّا به باور پاره‌ای به چهل سالگی گفته می‌شود. به باور بیشتر مفسّران، اوج رشد و شکوفایی زندگی انسان زمانی است که به مرز شصت سالگی می‌رسد؛ و روایتی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: به کسی که خدا شصت سال زندگی و عمر ارزانی داشت، حجّت خود را بر او تمام کرده است. امّا به باور گروهی دیگر آغاز چنین دورانی از سی یا بیست سالگی است. آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار رسید، به او بینشی ژرف و دانشی گسترده ارزانی داشتیم. به باور «علی بن عیسی» منظور از واژه «حکمت» ، آن گفتار عادلانه و برازنده‌ای است که به سوی فرزانگی فرا می‌خواند؛ و منظور از واژه «علم» بیان هر پدیده و رویداد و واقعیتی است، به همانگونه که هست و در دل اثر می‌گذارد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور از «حکمت» مقام والای وحی و رسالت است و منظور از دانش، دانش دین و مقررات آن. از دیدگاه پاره‌ای منظور از واژه «حکم» ، نه حکمت و فرزانگی، بلکه قضاوت و داوری است و منظور از واژه «علم» نیز آگاهی به مصالح مردم و راههای آن است؛ چرا که مردم هنگامی که برای داوری در موضوعی نزد عزیز مصر می‌رفتند، او آن کار را به یوسف واگذار می‌کرد، چون به خردِ سرشار و دانش بسیار و درایت و دیدگاه دقیق او در داوری آگاه بود و به آن ایمان داشت و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «علم» آگاهی به دین و مقررات آن و منظور از «حکم» پیاده کردن دین و عمل به (صفحه ۴۴۴) آن در میدان زندگی است. وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. و همانگونه که به یوسف در برابر شکیبایی و پایداریش پاداش پرشکوه ارزانی داشتیم، درست همانگونه به هر کسی که کار نیک انجام دهد و فرمانبرداری خدا پیشه سازد، پاداش بزرگ ارزانی خواهیم داشت. (صفحه ۴۴۵)

۸۹. «وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ ...

آیه

«وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

ترجمه

و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آن چه برای تو مهیاست (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) مسلما ظالمان رستگار نمی‌شوند. (۲۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عشق سوزان همسر عزیز مصر

جمله «راوَدَتْهُ» از ماده «مُراوَدَهْ» در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است و همچنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند «مِرْوَدْ» گفته می‌شود و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است. یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود درآورد و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روز به روز داغ‌تر و سوزان‌تر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود. امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یک سو، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمّل اشرافی از سوی دیگر و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آن چنان که معمول اشراف و متنعّمان است از سوی سوم و بی‌بند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره‌ای نداشت در امواج وسوسه‌های شیطانی فرو برد، آن چنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند. او از تمام وسایل و روش‌ها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنّا، کوشید در دل او اثر کند آن چنان که قرآن می‌گوید: «آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجویی کرد» (صفحه ۴۴۶) (وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ). این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش می‌رسید این بود یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسایل تحریک او را فراهم نماید، جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را آن چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می‌گوید: «او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توأم» (وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ). «غَلَّقَتِ» معنی مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اتاق‌های تو در تویی تشکیل شده بود و به طوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت: «پناه می‌برم به خدا» (قالَ مَعاذَ اللَّهِ). یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیّت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد و در ضمن این واقعیّت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرایط سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به خدا است، خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ‌چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی‌کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته «من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می‌کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است» (إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ). آیا

این ظلم و ستم و خیانت آشکار (صفحه ۴۴۷) نیست؟ «مسلما ستمگران رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مُراوَدَة»: درخواست چیزی از روی نرمی و رفاقت از دیگری با رفتن به سراغ او، که در اینجا منظور کام‌جویی و کام‌خواهی است. «تَغْليق اَبْواب»: درها را محکم بستن. «مَعاذَ اللّهِ»: به خدا پناه می‌برم.

حساس‌ترین مرحله آزمون حضرت یوسف علیه‌السلام

آن بانوی کاخ نشین که یوسف در خانه‌اش بود، بر خلاف تمایل و خواست یوسف به سراغش می‌رفت و با ظرافت و نرمش از او چیزی که زیبنده نبود می‌خواست. وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ و برای این کار روزی همه درها را، یکی پس از دیگری بر روی خود و یوسف بست. پاره‌ای بر آنند که هفت در را یکی پس از دیگری بست. وَ قالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت: هان ای یوسف پیش بیا که من از آن تو هستم و اینک از هر جهت برای تو آماده‌ام. قالَ مَعاذَ اللَّهِ امّا او گفت: از آنچه مرا به انجام آن می‌خوانی به خدا پناه می‌برم! و بدین سان با این بیان هم روشنگری کرد که هرگز تن به چنین گناهی نخواهد داد و هم از خدای بنده‌نواز و توانا درخواست کرد که او را پناه دهد و در برابر وسوسه او از وی حراست نماید. إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْواىَ به باور بیشتر مفسّران، ضمیر در «اِنَّهُ» به عزیز مصر که همسر آن زن و به ظاهر مالک و خریدار یوسف بود باز می‌گردد و منظور این است که: هرگز، چرا که همسر تو مالک و صاحب اختیار من است که مرا به خانه خودش آورده و تربیت و نگاهداری (صفحه ۴۴۸) مرا به عهده گرفته و جایگاهم را نیکو داشته است و من هرگز به او و هیچ کس دیگر خیانت نمی‌ورزم، امّا به باور پاره‌ای ضمیر به خدا باز می‌گردد و منظور این است که: پناه بر خدا که اندیشه چنین کاری را در ذهن جای دهم؛ چرا که خدا پروردگار من است و جایگاهم را گرامی داشته و با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و نبوّت به من، احسان بزرگ و پر شکوهی در حق من کرده است. إِنَّهُ لاـ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. به راستی که ستمکاران رستگار نخواهند شد. و بدین سان قهرمان بهترین داستانها با بیان این فراز و این درس، حقیقت دیگری را بیان فرمود که اگر من چنین اندیشه را در دل جای دهم و به سوی آن گام سپارم، ستمکار خواهم بود و ستمکاران رستگار نمی‌گردند. این فراز نشانگر آن است که یوسف فکر آن گناه را نیز به دل نداد؛ چرا که در آن صورت اینگونه سخن نمی‌گفت. (صفحه ۴۴۹)

۹۰. «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ...

آیه

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصينَ»

ترجمه

آن زن قصد او را کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی را می‌نمود، این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود. (۲۴/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همسر عزیز مصر تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نوخواسته بود و هنوز همسری نداشت و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می‌گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد. بنابراین تفاوتی میان «هَمّ» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد. نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل این که می‌گوییم: افراد بی‌بند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم. بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است. طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است. جالب این که: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا همین تفسیر در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آن جا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری» گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ (صفحه ۴۵۰) هَمَّ بِها لَوْلا اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّه». امام فرمود: «لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ لَوْلا ـ اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّه لَهَمَّ بِها كَما هَمَّتْ بِه، لكِنَّهُ كانَ مَعْصُوما وَ الْمَعْصُومُ لايَهِمُّ بِذَنْبٍ وَ لا يَأْتيهِ ... فَقالَ الْمَأْمُونُ لِلّهِ دَرُّكَ يا اَبَاالْحَسَنِ: همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود» مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: «آفرین بر تو ای ابوالحسن». (۱)

منظور از برهان پروردگار چیست؟

«بُرْهان» در اصل مصدر «بَرَهَ» به معنی سفید شدن است و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله: ۱ علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته ۲ آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا ۳ مقام نبوت و معصوم بودن از گناه ۴ یک نوع امداد و کمک الهی که به خاطر اعمال نیکش در این لحظه حسّاس به سراغ او آمد. ۵ از روایتی استفاده می‌شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز مصر محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گویی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورد و گفت: تو که از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و ***** ۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۲۱. (صفحه ۴۵۱) خلوتگاه‌ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟ این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جانش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند. (۱) در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یک‌جا منظور باشد زیرا در مفهوم عام «بُرْهان» همه جمع است و در آیات قرآن و روایات، کلمه «بُرْهان» به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است. اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید

می گوید: (کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ). اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را به یاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه رهایی یابد، بی‌دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزکاری و عمل پاک، خود را ساخته بود و قلب و جان او از تاریکی‌های شرک، پاک و خالص شده بود و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت. ذکر این دلیل نشان می‌دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

جهاد با نفس برترین نوع جهاد است

می‌دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جِهاد اکبر» خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جِهاد اَصْغَر» نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهم‌ترین آنها است، گرچه قرآن مجید تمام زوایای آن را به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ) ***** ۱- «نور الثقلین» جلد ۲ صفحه ۴۲۲ و «تفسیر قرطبی» جلد ۵ صفحه ۳۳۹۸. (صفحه ۴۵۲) شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف از میدان این مبارزه روسفید درآمد به سه دلیل: نخست این که خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (مَعاذَ اللّه) و دیگر این که توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می‌کرد و با توجه به نعمت‌های بی‌پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان‌های زود گذر نشود، سوم این که خودسازی یوسف و بندگی توأم با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» استفاده می‌شود به او قوت و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه‌های مضاعفی که از درون و برون به او حمله‌ور بود زانو نزند و این درسی است برای همه انسانهای آزاده‌ای که می‌خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند. امیر مؤمنان علی در دعای صباح چه زیبا می‌فرماید: «وَ اِنْ خَذَلَنی نَصْرُکَ عِنْدَ مُحارَبَةِ النَّفْسِ وَ الشَّیْطانِ فَقَدْ وَکَلَنی خِذْلانُکَ اِلی حَیْثُ النَّصَبِ وَ الْحِرْمانِ: اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می‌سپارد و امیدی به نجات من نیست». در حدیثی می‌خوانیم: «اِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَرِیَّةً فَلَمّا رَجَعُوا قالَ مَرْحَبا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الاْصْغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الاْکْبَرُ، فَقیلَ یا رَسُولَ اللّهِ مَا الْجِهادُ الاْکْبَرُ قالَ جِهادُ النَّفْسِ: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تن‌های خسته و بدن‌های مجروح) بازگشتند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده، عرض کردند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». (۱) علی علیه‌السلام می‌فرماید: «المجاهد من جاهد نفسه: مجاهد حقیقی کسی است که با هوس‌های سرکش نفس بجنگد». (۲) و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اذا رَغِبَ وَ اِذا رَهِبَ وَ اذَا اشْتَهی وَ اِذا غَضِبَ وَ اِذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ: کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد به هنگام تمایل و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی ***** ۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. ۲- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۳) (آن چنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند». (۱)

پاداش اخلاص، امداد غیبی است

قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می‌دهد و می گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم. ولی با توجه به جمله بعد که می گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به اینگونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص. ضمنا تذکر نکته‌ای نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلَص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلِص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است. دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که مخلِص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است، «فَإِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند» (۶۵ / عنکبوت) وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: به آنها فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند» (۵ / بینه). ولی مخلَص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ وسوسه‌اش در انسان مأیوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می گردد، «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ: شیطان گفت به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت را» (۸۲ و ۸۳ / ص) و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا ***** ۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۴) به این مرحله رسید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«هَمّ»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ به مفهوم آهنگ و تصمیم بر کاری نظیر این آیه: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ... (۱) ۲ به مفهوم گذشتن اندیشه‌ای در خاطر، اگر چه تصمیم بر انجام آن نیز گرفته نشود؛ نظیر این آیه شریفه إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما (... ۲) ۳ به مفهوم نزدیک شدن به انجام کاری، وقتی گفته می‌شود: هَمَّ فُلانٌ أَنْ يَفْعَلَ كَذا، منظور و مفهوم این است که نزدیک بود فلانی این کار را انجام دهد. ۴ به مفهوم دلخواه و خواست دل، نظیر «هذا اَهَمُّ الاَشْياءِ عِنْدی» این، نزدیکترین چیزها نزد من است. در آیه شریفه جز به مفهوم نخست به هر یک از سه معنا می‌توان تفسیر کرد. در ادامه سخن در این مورد و ترسیم شکوه معنوی و شکست ناپذیری قهرمان بهترین داستانها در برابر جاذبه‌ها و وسوسه‌ها می‌فرماید: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا ـ أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ و آن زن کاخ نشین آهنگ یوسف کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می کرد...

دو دیدگاه

در تفسیر این فراز در مرحله نخست دو نظر است: ۱ به باور بیشتر مفسّران از یوسف هیچ لغزش و گناهی حتی گناه صغیره سر نزد و آهنگ آن را نیز نکرد تا از انجام آن پشیمان و روی گردان گردد. ۲ امّا دیدگاه دیگری بر آن است که او آهنگ بر کار گرفت، امّا بی‌درنگ از آن روی گردانید. ۱. سوره مائده، آیه ۱۱. ۲. سوره آل عِمران، آیه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۵) و از دیدگاه پاره‌ای دیگر همچون «حَسَن» می‌توان دو واژه «هَمَّ بِها» را به خواسته غریزی و کشش طبیعی انسان که خدا در وجود او آفریده است و به خودی خود گناه نیست معنا کرد و گفت: آنچه آن زن آهنگ آن را نمود و می‌خواست، زشت‌ترین خواسته‌ها بود، امّا آنچه یوسف

می‌خواست، همان چیزی بود که خدا در وجود هر مردی کشش به سوی جنس مخالف آفریده است و نه فراتر از آن که گناه است و مقام یوسف از آن بسی والاتر و بالاتر است. از «ابن عبّاس» در این مورد آورده‌اند که گفت: آهنگ آن زن، آهنگ به گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف این بود که دلش می‌خواست که زن زیبایی چون زلیخا، همسر قانونی و مشروع او باشد، که در این صورت نیز متعلق «لولا» حذف شده است. با اینکه واژه «هَمَّ» در آیه مورد بحث به یک سبک و سیاق آمده است، چگونه می توان متعلّق آن را دوگونه گرفت و بر این، باور بود که آهنگ آن زن به سوی گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف به سوی کاری جز گناه و زشتی؟! واقعیت این است که از ظاهر آیه شریفه نمی‌توان چنین برداشتی نمود و متعلّق آن دو آهنگ و یا «هَمَّ» را دریافت؛ از این رو باید این نکته را از دیگر آیات و دلایل به دست آورد. به باور ما بر اساس گواهی قرآن و روایات می‌توان متعلّق آهنگ آن زن را گناه و زشتی گرفت که این دریافت با دلایل عقلی نیز ناساز گاری ندارد، امّا به گواهی قرآن و روایات و دلایل عقلی نمی‌توان متعلق آهنگ یوسف را گناه و لغزش گرفت، برای نمونه: ۱ قرآن به روشنی و صراحت نشان می‌دهد که آن زن آهنگ گناه داشت: «وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ» (... ۱) ۲ و نشان می‌دهد که زنان کاخ‌نشین نیز از این عشق سوزان و آهنگ و تصمیم او خبر داشتند و وی را سرزنش می کردند: «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ» (... ۲) ۱. سوره یوسف، آیه ۲۳. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۰. (صفحه ۴۵۶) ۳ و روشنگری می کند که آن زن سرانجام به پاکی و قداست یوسف و گناه خود اعتراف کرد: «الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (... ۱) ۴ و این حقیقت را در محفلی که برای زنان آراسته بود به صراحت بر زبان آورد: «وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (... ۲) و افزون بر قرآن و روایات، همه مفسرین نیز بر آننـد که آن زن کاخ نشین در اندیشه گناه و زشتی بود. با این بیان می‌توان گفت متعلق آهنگ او در آیه شریفه گناه است.

امّا قداست و پاکی یوسف

امّا در مورد یوسف نمی‌توان متعلق آهنگ را جز به قداست و پاکی تفسیر کرد؛ چرا که از سویی دلایل عقلی به روشنی و استواری نشانگر آن است که انجام گناه و آهنگ انجام آن از یوسف و دیگر پیامبران خدا نشاید و این با مقام والای وحی و رسالت و عصمت و مصونیت آنان از لغزش سخت ناسازگار است، از دیگر سو با انبوه روایات رسیده در این مورد و از سوی سوّم با خود قرآن شریف که تنها برخی از آیات همین سوره که نشانگر این واقعیت است ترسیم می گردد. ۱ قرآن در ادامه آیه مورد بحث به پاکی و قداست یوسف از بدی و گناه گواهی می‌دهد «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ» (... ۳) ۲ و نیز این پاکی را از زبان خود او مورد تأکید قرار می‌دهد. «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ». (۴) ۳ و گواهی زنان کاخ‌نشین را در قداست او می‌آورد که گفتند: از یوسف هیچ بدی و لغزشی سراغ ندارند: قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ (... ۵) و روشن است که آهنگ گناه از بزرگترین بدیهاست. ۱. سوره یوسف، آیه ۵۱. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۲. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. ۴. سوره یوسف، آیه ۵۲. ۵. سوره یوسف، آیه ۵۱. (صفحه ۴۵۷) ۴ و نیز آیاتی که گناه را به گردن آن زن می گذارد و یوسف را بی گناه می‌شمارد که گذشت. (۱) با این بیان، این دیدگاه روشنگری می کند که یوسف هر گز آهنگ گناه نکرد و هیچ لغزشی از او سر نزد.

دیدگاه دوّم

امّا دیدگاه دوّم در تفسیر آیه مورد بحث، سخنانی می گوید: که هرگز در خور شأن رسالت و نبّوت و مقام والای پیامبران خدا نیست. این دیدگاه بر آن است که یوسف آهنگ گناه کرد و یا دست به سوی جامه آن زن برد که خدا او را از این کار باز داشت.

دیدگاه‌ها در مورد «برهان پروردگار»

در مورد برهانی که به یوسف نشان داده شد، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جُبّائی» و «ابن کَعْب» ، منظور از برهان مورد بحث، همان دلیل و برهانی است که در مورد زشتی زنا و کیفر دردناک آن مقرر فرموده است و این به یوسف ارائه گردید. ۲ اما به باور «ابو مُسلِم» ، منظور از این برهان پروردگار همان ادب و سیره اخلاقی و انسانی است که خدا به پیامبران و مقربان در گاه خود ارزانی داشته و آنان را به گونه‌ای ساخته و پرداخته است که از آلودگی به گناه و زشتی به دور و به ارزش‌های انسانی و اخلاقی آراسته‌اند و یوسف از آنان بود. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنان است و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزانگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می‌کند و یوسف نیز به این ویژگیها آراسته و از هر لغزش و گناهی پیراسته بود. ۱. نظیر آیات: ۵۱ و ۳۲ و ۳۰ و ۲۲. (صفحه ۴۵۸) ۴ از چهارمین امام نور آورده‌اند که: منظور از برهان مورد اشاره این بود که در سالن کاخ و همان جایی که از سوی آن زن کاخ نشین برای گناه آماده شده بود، بت بزرگی بود که در برابر آنان بود و زلیخا پارچه بر روی آن افکند. یوسف به او گفت: اگر تو از بت بی‌جان و توانی شرم می‌کنی، برای من زیبنده تر است که از پروردگار یکتا و توانای خویش پروا کنم و از هر اندیشه‌ای، جز آنچه مورد خشنودی اوست دوری جویم. ۵ و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور از برهان مورد بحث، مهر و لطف ویژه خدا به یوسف است که در آن شرایط سخت و نظیر آن، او را پاک و پاکیزه داشت و این همان مقام والای عصمت است؛ چرا که عصمت عبارت از لطفی است که دارنده آن را از زشتی و گناه پاک و پیراسته و به ارزش‌ها و والاییها آراسته می‌سازد. منظور از واژه «رَأی» در آیه مورد بحث نیز ممکن است دانش و دانایی و یا دریافت باشد. در مورد این «برهان» سخنان پوچ و بی‌اساسی نیز گفته شده است که از حقیقت به دور و با مقام والای رسالت و پیامبران در تضّاد و با اصل تکلیف و آزادی انتخاب نیز ناسازگار است. برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای منظور از «برهان» پروردگار» آن بود که یوسف در آن حال و هوا، ندایی رسا به گوشش رسید که: هان ای پسر یعقوب، به سان پرنده‌ای مباش که بال و پر دارد، امّا اگر دست به زشتی و گناه یازد پر و بال آن می‌ریزد. ۲ و یا می‌گویند: در آن حال پدرش یعقوب در حالی که انگشت حیرت بر دهان داشت در برابر دیدگان او مجسّم شد. ۳ و یا دستی را دید که در آن نوشته‌هایی به نمایش نهاده شده و او را از گناه و زشتی باز می‌دارد و به او هشدار می‌دهد، امّا یوسف به آن دست توجّه نشان نداد و کار به جایی رسید که خدا جبرئیل را فرستاد و به او گفت: پیش از آنکه بنده خوب من به گناه آلوده گردد او را دریاب و جبرئیل آمد و یوسف به ناگاه او را دید که انگشت حیرت بر دهان در برابر او ایستاده است. گفتنی است که این بافته‌های پوچ و بی اساس هم با مقام والای رسالت ناسازگار (صفحه ۴۵۹) است و هم از حقیقت به دور؛ و افزون بر آن با اصل اختیار و آزادی در گزینش رسم و راه و اصل تکلیف نمی‌سازد و سبب می‌شود که قهرمان بهترین داستانها را در پروا و پاکی از گناه و پیروزی در آن میدان آزمون، در خور هیچ گونه پاداش و ستایشی ندانیم. به باور ما این بافته‌ها بدترین سخنانی است که در مورد شخصیت والای یوسف، آن پیامبر بزرگ خدا، گفته شده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ و اینگونه این برهان را به یوسف نشان دادیم تا بدی و زشتکاری را از نزدیک شدن به او باز داریم. به باور پاره‌ای منظور از دو واژه «سُوء» و «فَحْشاء» ، بدی و زنا می‌باشد. إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ. چرا که او از بندگان خالص و پاکدل ما بود و ما او را به مقام والای رسالت برگزیدیم. اگر واژه «مُخْلص» را به کسر لام بخوانیم، منظور این است که: او در یکتاپرستی و توحید گرایی، از بندگان خالص ما بود و در کارهایش اخلاص داشت و تنها خشنودی خدا را می‌جست. گفتنی است که این فراز از آیه شریفه دلیل روشنی بر قداست و پاکی یوسف و شکوه و عظمت آن بزرگوار است و نشانگر این نکته است که او نه گناه کرد و نه آهنگ گناه و زشتی.

حق شناسی و نمک شناسی(۱)

انسان به طور طبیعی حق شناس و قدردان آفریده شده است و اگر بتواند این ویژگی انسانی را در سازمان وجود خود بپرورد و شکوفا سازد، بدین وسیله هم از آفتها مصون می‌ماند و هم بهتر و بیشتر و سریع‌تر خود را به ارزش‌ها آراسته ۱. مترجم. (صفحه ۴۶۰) می‌سازد و به یکتا آفریدگار هستی که ارزانی دارنده نعمت‌هاست دل می‌بندد. آیه شریفه نشانگر آن است که یکی از رازهای سرفرازی قهرمان بهترین داستانها همین ویژگی حق شناسی و نمک شناسی است؛ چرا که در برابر دعوت به گناه فرمود: نه، هرگز! «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ» ... او پروردگار من است و موقعیت و جایگاه مرا گرامی داشته و گرامی خواسته است.

رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات(۱)

از این دو آیه و دیگر آیات قرآنی رابطه روشنی میان اخلاص و خودسازی از یک سو و پیروزی و سرفرازی از سوی دیگر به چشم می‌خورد که بسی درس آموز است. این آیات نشانگر آن است که اگر فرد و خانواده و جامعه و تمدّنی، خدای هستی را شناخت و به او اخلاص ورزید و بندگی خالصانه او را برگزید، مورد حمایت جدّی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که در برابر شیطان و شیطان صفتان و هواهای شیطانی بیمه می‌گردد و شکست‌ناپذیر جلوه می‌کند. این همان حقیقتی است که شیطان آن را دریافت و گفت: بار خدایا به عزت و اقتدارت سوگند که همه مردم را وسوسه نموده و به دوزخ و نگونساری می‌کشم مگر بندگان خالص و مخلص تو را که به حریم آنان راه ندارم. «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ.» (۲) و این سومین راز سرفرازی قهرمان بهترین داستانهاست که خدا بدین صورت آن را ترسیم می‌کند. «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ» (۳) آری ما چنین کردیم تا بدی و زشتی را از یوسف بازگردانده و دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص و مخلص ما بود. ۱. مترجم. ۲. سوره صاد، آیه ۸۲ – ۸۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. (صفحه ۴۶۱)

۹۱. «وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ...

آیه

«وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ»

ترجمه

و هر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد و) پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند، آن زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟ (۲۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

«اِسْتِباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است و «قَدَّ» به معنی پاره شده از طرف طول است، همانگونه که «قَطّ» به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم «کانَتْ ضَرَباتُ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ اَبْکارا کانَ اذَا اعْتَلی قَدَّ وَ اذَا اعْتَرَضَ قَطَّ: ضربه‌های علی بن ابیطالب در نوع خود بی‌سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می‌زد، تا پایین می‌شکافت و هنگامی که از

عرض، ضربه می‌زد دو نیم می‌کرد». (۱)از ماده «اِلْفاء» به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به «سَیِّد» به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن‌ها شوهر خود را «سَیِّد» خطاب می‌کردند و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می‌کنند. مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریبا مأیوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه‌گر و هوس‌های سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی‌تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد» (وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ). ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۴۶۲) مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می‌گوید: «آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند» (وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ). در این هنگام که همسر عزیز از یک سو خود را در آستانه رسوایی دید و از سوی دیگر شعله انتقام‌جویی از درون جان او زبانه می‌کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صدا زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟» (قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلَّا أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ). جالب این که این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «أَهْلِکَ» (خانواده تو) می‌خواهد حسّ غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد، این سخن بی‌شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می‌گفت: «اَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ: آیا کشور مصر از آن من نیست» (۵۱ / زخرف) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می‌خواهند شما را از «سرزمینتان» خارج سازند، «یُریدانِ اَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ اَرْضِکُمْ» (۶۳ / طه). نکته قابل توجه دیگر این که همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سویی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلّم است و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه‌ای که می‌بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حیله‌گری او است و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می‌گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می‌گذارد و از «عَذاب اَلیم» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می‌رود، حرف می‌زند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قَدّ»: دریده شدن و چاک خوردن لباس از طول آن. (صفحه ۴۶۳)

فرار قهرمانانه یوسف از لغزشگاه گناه

در این آیه شریفه، قرآن از فرار قهرمانانه یوسف از آن لغزشگاه پر خطر گزارش می‌دهد و می‌فرماید: وَ اسْتَبَقَا الْباب یوسف از پیش و آن زن از پی او، هر دو به سوی در شتافتند، به گونه‌ای که هر کدام در این اندیشه بود که زودتر از دیگری به در کاخ برسد؛ با این تفاوت که یوسف می‌خواست هر چه زودتر از دست آن زن بگریزد و آن لغزشگاه پر مخاطره‌ای را که برایش ساخته‌اند ترک کند و به گناه آلوده نگردد، اما بانوی کاخ بر این نقشه بود که از فرار آن آزاد مرد جلوگیری کند و پیش از خارج شدن او از سالن

کاخ، جلوی در را بگیرد و خواسته‌اش را از او بخواهد و به هوای دل خویش برسد. وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ و در این اندیشه خود را به یوسف رساند و از پشت‌سر وی پیراهنش را گرفت و به شدت کشید و چاک زد، چرا که یوسف در حال فرار بود و او نیز از پشت سر، فراری را تعقیب می‌کرد. وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ و شگفت این بود که با خارج شدن از در، شوهر آن زن را در آستانه دریافتند. گفتنی است که بدان دلیل آیه شریفه شوهر او را «سید» می‌خوانند که آقا و صاحب اختیار آن زن بود. قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ. آن زن که از سویی خود را در آستانه رسوایی و از دگر سو شکست خورده می‌دید، پیشدستی کرد و با قیافه حق بجانبی گفت: کیفر کسی که در اندیشه خیانت به خانواده تو باشد، جز این نیست که او را زندانی کنی و یا زیر تازیانه‌هایی دردناک شکنجه‌اش نمایی تا برای همه عبرت‌انگیز باشد. به بیان برخی اگر زلیخا در عشق و مهرش نسبت به یوسف صداقت داشت و به راستی عاشق او بود، این تهمت را به او نمی‌زد و گناه و رسوایی خویش را به پندار خود به گردن او نمی‌افکند. آری، از همین گفتارش این نکته دریافت می‌گردد که بنیاد مهر و عشق او بر پایه خود دوستی و شهوت بود و نه مهر و صفا. (صفحه ۴۶۴)

۹۲. آیه (شاهد که بود؟)

اشاره

قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ (یوسف) گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش‌رو پاره شده آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (۲۶ / یوسف) وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ و اگر پیراهنش از پشت‌سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. (۲۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این که شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی گناه را از گنهکار آشکار نمود، در میان مفسّران گفتگو است، بعضی گفته‌اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود و کلمه «مِنْ أَهْلِها» گواه بر این است، او مرد حکیم و دانشمند و باهوشی بوده است که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکاف پیراهنی حقیقت حال را ببیند و می‌گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر و در آن ساعت، همراه او بوده است.

حمایت خدا در لحظات بحرانی

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می‌دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی‌ترین حالات به یاری انسان می‌شتابد و به مقتضای «یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» از طرفی که هیچ باور نمی‌کرد روزنه امید برای او پیدا می‌شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می‌گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می‌کند و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را به خاطر پاره بودن و روز دیگر نور (صفحه ۴۶۵) آفرین دیده‌های بی‌فروغ یعقوب است و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می‌کند و پیر کنعانی را

بشارت به قـدوم موکب بشـیر می‌دهـد. به هر حال خـدا الطاف خفیّه‌ای دارد که هیـچ کس از عمق آن آگاه نیست و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه‌ها چنان دگرگون می‌شود که برای هیچ کس حتّی هوشمندترین افراد قابل پیش‌بینی نیست. پیراهن با تمـام کوچکیش که چیز مهمّی است، گـاه می‌شود چنـد تـار عنکبوت مسـیر زنـدگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می‌کنـد، آن چنان که در داسـتان غار ثَوْر و هجرت پیامبر صـلی الله علیه و آله واقع شد. وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ و اگر پیراهنش از پشت‌سـر پاره شـده آن زن دروغ می‌گویـد و او از راسـتگویان است. چه دلیلی از این زنـده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسـر عزیز بوده، او به پشت سـر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسـلما از پشت پاره می‌شود و اگر یوسف به همسـر عزیز هجوم برده و او فرار کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلما پیراهن یوسف از جلو پاره خواهـد شـد و چه جالب است که این مسأله ساده پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی‌گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرمی گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بیان حقیقت ماجرا

یوسف در دفـاع از کرامت و آبروی خویش نـاگزیر از بیـان حقیقت شـد؛ و اگر بـانوی کـاخ آن تهمت بزرگ را به او نمی‌زد و آن دروغ رسـوا را بر زبـان نمی‌رانـد، یوسـف نیز پرده از روی کـار زشـت و ظالمـانه او برنمی‌داشـت و حقیقـت را بر زبـان نمی‌آورد و نمی‌فرمود این نسبت نـاروایی که زلیخا به من می‌دهـد تهمت ناروایی بیش نیست و خود او بود که این تقاضای زشت و نادرست را طرح کرد. قرآن در ترسـیم بیان یوسف می‌فرماید: قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی (صـفحه ۴۶۶) یوسف گفت: او بر خلاف میل من با نرمی و رفاقت به سـراغ من می‌آمـد و با اصـرار خواسـته ناروای خود را می‌خواست. وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها و از پی آن، گواهی از خـانواده و نزدیکان بانوی کاخ گواهی داد که ... برخی از جمله «ابن عبّاس» می‌گوینـد: گواهی که در آیه شـریفه به آن اشاره رفته است، کـودکی شـیرخوار بـود که در گهـواره قرار داشت و برخی بر آننـد که این گواه خواهرزاده زلیخـا و سه مـاهه بود. و در بیـان دیگری از گروهی همچون «حَسَن» ، «عکرمه» و «ابن عبّاس» آمـده است که گواه مورد اشاره مرد فرزانه‌ای از خانـدان زلیخا بود که به پاکـدامنی یوسف گواهی داد. و «جُبّائی» می‌گویـد: گواه مورد اشاره همان مرد فرزانه بود؛ چرا که اگر کودک خردسال می‌بود، خودِ گفتارش معجزه بود و دیگر نیازی به اسـتدلال نداشت. إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ. گواه مورد اشاره اسـتدلال کرد که اگر پیراهن یوسف از جلو چـاک خورده باشـد، بـانوی کـاخ درست می‌گویـد و یوسف به ناروا خود را بی‌گناه و پاک می‌خوانـد و از دروغگویان است؛ چرا که چاک خوردن پیراهن یوسف از جلو نشانه این است که او به سوی بانو رفته و وی از خود دفاع کرده است؛ امّا اگر پیراهن یوسف از پشت دریـده شـده روشـنگر آن است که طلب از سوی بانوی کاخ بوده و یوسف از دست او می‌گریخته است. وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، بانوی کاخ دروغ می‌گوید و یوسف راستگو و بی‌گناه است. (صفحه ۴۶۷)

۹۳. «فَلَمَّا رَأی قَمیصَهُ قُدَّ ...

آیه

«فَلَمَّا رَأی قَمیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظیمٌ»

ترجمه

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت: این از مکر و حیله شماست که مکر و حیله شما زنان عظیم است. (۲۸/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت‌سر پاره شده (مخصوصا با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کید»: درخواست چیزی از دیگری بر خلاف رضایت قلبی او، چنانکه زلیخا چیزی از یوسف می‌خواست که او هرگز بدان تمایل نداشت و نمی‌پذیرفت.

واکنش عزیز مصر

عزیز مصر، پس از شنیدن استدلال هوشمندانه گواه مورد اشاره، پیش آمد تا خود موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد. و از پی آن هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت سر او چاک خورده است، به خیانت زلیخا پی برد و به همسرش گفت: اینکار ناروا از نیرنگ شما زنان است و راستی که نیرنگ شما بزرگ و سهمگین است. پاره‌ای بر آنند که این فراز ادامه استدلال همان گواه منصف و هوشمند است و او بدان دلیل نیرنگ زنان را به بزرگی وصف کرد که آن زن وقتی همسرش را در آستانه در کاخ دید، بی‌آنکه به کمترین ترس و یا سرگردانی و حیرتی دچار گردد، بی‌درنگ گناه خود را به گردن بی گناهی پاکدامن افکند و به یوسف تهمت زد و نیز بدان دلیل که نیرنگ زنان گرچه اندک نیز باشد در دل مردان بیش از تدبیر (صفحه ۴۶۸) و حیله مردان اثر می گذارد، اگرچه نیرنگ بسیاری بیندیشند. (صفحه ۴۶۹)

۹۴. «یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا ...

آیه

«یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئینَ»

ترجمه

یوسف، از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. (۲۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام عزیز مصـر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز بر ملا نشود و آبروی او در سـرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دیـد که سـر و ته قضـیّه را به هم آورده و بر آن سـرپوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف تو صـرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» سپس رو به همسرش کرد و گفت: «تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خطیئـهٔ»: گنـاه و کـاری که بر خلاـف فرزانگی است و نیز به مفهوم انحراف از راه راست آمـده است. در ادامه سـخن در این مورد قرآن به تدبیر آن گواه هوشـمند و یا عزیز مصـر به پایان بخشیدن به این ماجرا پرداخته و می‌فرماید: یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا آن گواه فرزانه رو به یوسف کرد و گفت: هـان ای یوسف از این جریان درگـذر و در هیـچ جای دیگر در این مورد سـخنی بر زبان نیاور که در شهر پخش می‌شود و رسوایی به بار می‌آید. این دیدگاه «ابن عبّاس» است، امّا به باور پاره‌ای دیگر، گوینده این گفتار عزیز مصر و همسـر آن زن بود. به باور «ابو مُسلم» و «جُبّائی» منظور این است که: هان ای یوسف از این رویداد درگذر و برای اثبات پاکدامنی و بی‌گناهی خود دیگر لب باز مکن؛ چرا که بی‌گناهی و پاکی تو آشکار است. (صفحه ۴۷۰) و آنگاه رو به آن زن کرد و گفت: وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ و تو نیز از شوهرت بخواه که تو را به کیفر این خیانت آشکار بازخواست نکند و از گناهت بگذرد. إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخـاطِئِینَ. چرا که تو از گناهکـاران هسـتی و نه یوسف. به بـاور پـاره‌ای شوهر زلیخـا مرد غیرتمنـدی نبود و خـدا به خـاطر لطف به یوسف غیرت را از او برداشت تا یوسف گرفتار خشونت و شـرارت او نگردد؛ به همین جهت است که در این رویـداد رسوا به همین بسـنده می‌کند که: هان ای یوسف از این ماجرا درگذر و دیگر لب فرو بند؛ و با اینکه می‌تواند و زورمند است، به اقدام تندی دست نمی‌زند و به باور پاره‌ای دیگر، آنان ضـمن پرستش خدا، بت نیز می‌پرستیدند، از این رو به آن زن گفت: هان ای زن، تو نیز از خدا آمرزش بخواه و به بارگاه او توبه کن؛ چرا که تو گناهکاری و به این خیانت دست یازیدی و نه او.

پرتوی از آیات

اشاره

(۱) از آیاتی که گذشت افزون بر آنچه آمد یکی چند نکته بسیار ظریف دیگر درخور تعمّق و تدبّر است.

۱ شیوه زشت ظالمان و خود خواهان

قرآن نشانگر این واقعیت است که آن زن هوس باز و خودکامه، خود در اندیشه گناه و خیانت بود، خود نقشه آن را کشـید و مدّتها از راههـای گونـاگون به وسوسه پرداخت تـا آن جوان پرشـکوه و پر قـداست را به گناه کشـد. خود آن صـحنه شوم و آن لغزشـگاه پرخطر را آماده ساخت و افزون از زبان حال، یوسف را به سوی خویش فراخوانـد و خود ۱. مترجم. (صفحه ۴۷۱) او بود که پس از امتناع یوسف و پاکی و قـداست‌اش او را تعقیب کرد و از شـدت ناراحتی و هراس پیراهن او را از پشت چاک زد. امّا همو با وقاحتی بهـت آور در یـک لحظـه همـه چیز را بر می‌دارد و بـه گردن انسـان شایسـته و وارسـته و خـداجو و پرواپیشه‌ای می‌گـذارد و مـدّعی می‌شود که او در انـدیشه خیانت بود و پیشدستی می‌کند که باید به زندان افکنده شود و یا زیر شـکنجه قرار گیرد و دریغ و درد که این شـیوه و سـبک رسوای همه ظالمان و خود کامکان قرون و اعصار است و زندگی رسوای آنان آکنده از این خیانتها و گناهان و زشتیهـاست و آنگـاه اگر کسـی به میـل آنـان نرفت و به سـاز آنـان نرقصـید و آنان را نپرستیـد و هیزم کوره شـهوات و مطامع و جاه طلبی‌های آنان نگردیـد، با ابزارهای گوناگون و نقشه‌های ابلیسـی که در اختیار دارند، با بی‌پروایی بهت‌آوری او را زیر باران تهمت

می گیرند و آنچه خود در خور آنند به او نسبت می‌دهند.

۲ یاری خدا در حساس‌ترین لحظات

آیات مورد بحث، این درس انسانساز و شگفت را می‌دهد که اگر کسی به راستی به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد و به خاطر خشنودی او از گناه و زشتی دوری جوید و به فرمان او سرفرازی و آزادگی توحیدی را راه و رسم خویش قرار دهد، خدا در حساس‌ترین لحظات و سخت‌ترین شرایط با ظرافتی عجیب او را یاری می کند و سر انجام دامان او را از اتهام و گناه و خیانت در این سرا و یا سرای دیگر پاک و پاکیزه به نمایش می گذارد. (۱) آیا شگفت‌انگیز نیست که گناهکاری زورمند و خودکامه با چاک زدن پیراهن یوسف و تحقیر او برای رسوایی خویش سند می‌سازد و برای بی گناهی قربانی خود مدرک درست می کند؟! آری این لطف خدا و مهر اوست که اگر کسی بر او توکل و اعتماد کند، راه نجات را برایش می گشاید و هوشمندترین و شیادترین دشمنان و بد خواهان او را کور و کر ۱. اقتباس از تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷۲) سازد و او را پیروز می گرداند، درست همانگونه که یوسف را یاری کرد و همان سان که بارها این مهر و لطف را به دیگر پیامبران و شایسته کرداران نشان داد و آنان را یاری کرد. آری این نیز از سنت‌های خداست که: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (... ۱) ۱. سوره طلاق، آیه ۲. (صفحه ۴۷۳)

۹۵. «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی ...

آیه

«وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فی ضَلالٍ مُبینٍ»

ترجمه

گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) به سوی خود دعوت می کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم. (۳۰/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شَغَف» از ماده «شَغاف» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آن را دربرگرفته و «شَغَفَها حُبّا» یعنی آن چنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده و اعماق آن را دربرگرفته است و این اشاره به عشق شدید و آتشین است. هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم تأکید بر کتمانش داشت، اما از آن جا که اینگونه رازها نهفته نمی‌ماند، مخصوصا در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوش‌های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد. این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می‌دیدند. حتی بعضی از مفسّران احتمال داده‌اند، که پخش این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آن جا ببینند، آنها شاید فکر می کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشتن جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام‌آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر یا مربی، یا صاحب

نعمت بود، در مورد آنها موضوعیّت نداشت و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود. «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه (صفحه ۴۷۴) مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می‌شود: نخستین مراتب محبّت همان «هَوی» (به معنی تمایل) است، سپس «عَلاقَهٔ» یعنی محبّتی که ملازم قلب است و بعد از آن، «کَلَف» به معنی شدت محبت و سپس «عِشْق» و بعد از آن «شَعَف» یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذّت می‌کند و بعد از آن «لَوْعَهٔ» و سپس «شَغَف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تَدَلُّه» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله «هُیُوم» است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند. (۱) این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می‌نمود، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کار بعید می‌نمود، اما به هر حال اینگونه مسائل آن هم در آن قصرهای پر از فساد، چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان‌های اصلی به درباریان و از آن جا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می‌نمایند. ***** ۱- «روح المعانی» ، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۳. (صفحه ۴۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شَغَفَها»: محبت او کران تا کران قلبش را فراگرفته و عشق به پرده و ژرفای دل او رسیده است. «عَزیز»: نیرومند و پر اقتدار. «فَتی»: به پسر جوان «فَتی» و به دختر یا زن جوان «فَتاهٔ» گفته می‌شود.

و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف

با وجود تأکید عزیز مصر بر محرمانه ماندن و پایان یافتن آن رویداد، روشن نیست که چگونه آن ماجرای خصوصی و خانوادگی به گوش زنان اشراف رسید که آنان زبان به نکوهش بانوی کاخ گشودند. در این مورد قرآن می‌فرماید: وَ قالَ نِسْوَهٌٔ فِی الْمَدینَهِٔ و گروهی از زنان آن شهر چنین گفتند: امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ زن عزیز مصر غلام خویش را به سوی خود فرا خوانده و بر خلاف تمایل او به سراغش می‌رود. قَدْ شَغَفَها حُبًّا و به اندازه‌ای مهر و عشق او در دلش سایه افکنده، که به ژرفای قلب او رسیده است. إِنَّا لَنَراها فی ضَلالٍ مُبینٍ. راستی که ما بانوی کاخ را در این مورد در گمراهی و انحرافی آشکار می‌بینیم. به باور «کَلْبی» زنانِ مورد اشاره چهار تن بودند که چنین گفتند؛ و آن چهار نفر عبارت بودند از: زنِ ساقی ویژه کاخ، زن آشپز مخصوص، زن مسؤول زندانها و زن مسؤول تدارکات دربار. امّا به باور «مقاتل» زن دربان و مسؤول حراست نیز به همراه آنان بوده است. (صفحه ۴۷۶)

۹۶. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ ...

آیه

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَهٍٔ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَکٌ کَریمٌ»

ترجمه

هنگـامی که (همسـر عزیز) از فکر آنهـا بـاخبر شـد به سـراغ آنهـا فرسـتاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پشتی‌های گران قیمتی فراهم سـاخت و به دست هر کـدام چـاقویی (برای بریـدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشـمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی‌اختیار) دست‌های خود را بریدند و گفتند منزه است خدا این بشر نیست، این یک فرشته بزرگوار است. (۳۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُتَّکَا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می‌کنند، مانند پشتی‌ها و تخت‌ها و صـندلی‌ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود ولی بعضـی «مُتَّکَا» را به «اُتْرُج» که نوعی میوه است تفسـیر کرده‌انـد. «حاشَ لِلّه» ، از ماده «حَشِیَ» به معنی طرف و ناحیه است و «تَحاشـی» به معنی کنـاره گیری می‌آیـد و مفهوم جمله «حاشَ لِلّه» این است که خـدا منزه است، اشاره به این که یوسف هم بنـده‌ای است پـاک و منزّه و این کـار خود دلیـل بر این است که او از شوهر خود، حسـاب نمی‌برد و از رسوایی گذشـته‌اش درسـی نگرفت. «سـپس به یوسف دسـتور داد که درآن مجلس، گام بگـذارد» تازنان سـرزنش گر، با دیـدن جمال او، وی را در این عشـقش ملامت نکننـد (وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ). تعبیر به «اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ» (بیرون بیا) به جای «اُدْخُلْ» (داخل شو) این معنی را می‌رسانـد که همسـر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نـداشت، بلکه در یک اطاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد. اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که‌از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم‌ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان واله (صفحه ۴۷۷) و حیران شدند که دست از پا و تُرَنْج از دست، نمی‌شـناختند «آنهـا به هنگـام دیـدن یوسف او را بزرگ و فوق العـاده شـمردند» (فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ). «و آن چنـان از خود بی‌خود شدنـد که (به جای ترنـج) دست‌ها را بریدند» (وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ) و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشـمان جذاب او می‌درخشـد و رخسار معصومش از شـدت حیا و شـرم گلگون شده، «همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصـلاً بشـر نیست، او یک فرشـته بزرگوار آسـمانی است» (وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَکٌ کَرِیمٌ). در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسـر عزیز را پذیرفت و حاضـر شد گام در مجلس همسـر عزیز مصـر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شـده بود و یـا برای تبرئه یـک گناهکـار. ولی بـا توجه به این که یوسف ظـاهرا برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خـدمت کنـد ممکن است همسـر عزیز از همین بهـانه استفاده کرده باشـد و به بهـانه آوردن ظرفی از غـذا یـا نوشـیدنی پای او را به مجلس کشانـده باشـد، در حالی که یوسف مطلقا از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نـداشت. به خصوص این که گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ) نشان می‌دهـد که او در بیرون آن دسـتگاه نبود بلکه در اطاق مجاور که محل غـذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است. (صفحه ۴۷۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَکْر»: نقشه و نیرنـگ سـخت و پیچیـده. «مُتَّکَأ»: پشتی و تکیه گاه پاره‌ای نیز آن را به «ترنـج» معنا کرده‌انـد. «اَکْبَرْنَهُ»: او را بزرگ و پرشـکوه شـمردند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که حائض شدند؛ و شـعری نیز بر گفتار خود گواه آورده‌اند که «ابوعُبَیده» ، هم این معنـا را انکـار کرده و هم شـعر را ساختگی دانسـته است. هنگامی که بانوی کاخ از گفتار آنان آگاه شـد و دریافت که آنان در اندیشه برملا ساختن آن راز و پخش آن ماجرا در میان مردم هستند، به چاره اندیشی برخاست که قرآن در این مورد می‌فرماید: فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ پس هنگـامی که زن عزیز از بـدگویی و سـرزنش آنـان آگاهی یافت کسـی را به سوی آنان گسیل

داشت. قرآن بدان دلیل سرزنش و نکوهش زنان از بانوی کاخ را مکر و نیرنگ عنوان می‌دهد که منظور آنان از آن گفتار نه خیرخواهی و سرزنش به خاطر گناه بود، بلکه آنان در این اندیشه بودند که آن جوان پرشکوه را که آن همه از زیبایی و کمال و آراستگی و دلپذیری‌اش شنیده‌اند، بتوانند از نزدیک بنگرند؛ و چون در اندیشه دیگری بودند قرآن از سرزنش و گفتار آنان به مکر و نیرنگ تعبیر می‌کند. پاره‌ای بر آنند که این تعبیر به خاطر آن است که آنان نیز دل در گرو عشق یوسف داشتند، امّا بر خلاف زلیخا که آن را آشکار می‌ساخت، آنان نهان می‌داشتند. آری، او فرستاده‌ای به سوی زنان گسیل داشت و آنان را به ضیافت پر زرق و برقی فراخواند. «وهب» می‌گوید: او غذایی برای چهل نفر فراهم آورد و همین شمار از زنان را به میهمانی دعوت کرد. وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً و برایشان پشتی‌ها و بالش‌هایی زربفت آماده ساخت. (صفحه ۴۷۹) به باور پاره‌ای منظور از «متکأ» همان غذایی است که بر ایشان فراهم کرده بود؛ چرا که در فرهنگ عرب وقتی بخواهند بگویند با او غذا خوردیم و با او بودیم، به طور کنایه به «اِتَّكَأْنا عِنْدَهُ» تعبیر می‌کنند و به باور پاره‌ای دیگر، غذای آن محفل پر زرق و برق بهترین غذای آن روزگاران بود که به «زماورد» شهرت داشت و از گوشت و تخم مرغ فراهم می‌آمد. وَ آتَتْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً و برای برگرفتن پوست میوه و بریدن آنها، به دست هر کدام از آن زنان کاردی جداگانه داد. وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ آنگاه به یوسف که در سالن دیگری بود، دستور داد که برای اداره آن ضیافت و پذیرایی از زنان و خوشامد گفتن به آنان و یا نشان دادن جمال و کمال وصف ناپذیرش به میهمانان، در سالنی که ضیافت برپا بود وارد گردد و او نیز که به ظاهر برده‌ای در خانه آن بانوی کاخ‌نشین بود و ناگزیر از فرمانبرداری بود، بر آنان وارد گردید. فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ پس هنگامی که یوسف بر آنان وارد شد و آنان او را دیدند بسیار گرانقدر و پر شکوهش داشتند و از جمال و کمال شگرف و شگفت‌انگیزش که به سان ماه شب چهارده می‌درخشید، دچار حیرت شدند. وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و با کاردهایی که در دست داشتند، به جای میوه دست خود را بریدند. «مُجاهِد» در این مورد آورده است که: آنان به گونه‌ای محو جمال یوسف شدند که بریدن دستهای خود را احساس نکردند، بلکه ناگهان جامه‌های پر زرق و برق خود را دیدند که از خون دستهایشان رنگین شده است. منظور از بریده شدن دستها، نه جدا شدن آنها می‌باشد بلکه منظور زخم شدن آنهاست؛ چنانکه وقتی کسی دست خود را زخمی ساخت، می‌گوید: دستم را بریدم. امّا به باور «قَتاده» منظور از بریدن دستها همان مفهوم نخست است و زنان مصر (صفحه ۴۸۰) به گونه‌ای دستهای خود را بریدند که دستِ پاره‌ای از آنان از پوست آویزان بود. وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ امّا به باور پاره‌ای دیگر، منظور آنان این بود که او از شباهت به انسانها پاک و از شدت زیبایی و اوج شکوه و درخشندگی، فراتر از بشر و فرزندان انسان است. ما هذا بَشَرا انْ هذا اِلّا مَلَکٌ کَرِيمٌ. آنان گفتند: خدا مقام او را از مقام بشری دورتر و والاتر ساخته است و ما به خدا پناه می‌بریم که بگوییم او بشر و از فرزندان انسان است؛ او نه جمال دل آرایَش به سیمای انسانها می‌ماند و نه آفرینشش؛ به باور ما او به خاطر این شکوه و زیبایی و لطافت و ظرافت وصف ناپذیرش فرشته‌ای گرانقدر است نه انسانی والا مقام. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که آن حضرت یوسف را در شب معراج در آسمان دوّم دیده بود و او را اینگونه وصف می‌فرمود: «رَأَيْتُ رَجُلاً صُورَتُهُ صُورَةُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، قُلْتُ يا جِبْرِئيلُ مَنْ هذا؟» قالَ: هذا اَخُوكَ يُوسُفُ. (۱) در شب معراج و در آسمان دوّم بزرگمردی را دیدم که چهره‌اش به سان شب چهارده می‌درخشید، از فرشته وحی پرسیدم که این مرد کیست؟ او پاسخ داد: این برادرت یوسف است. ۱. مُسْتَدرَک حاکم، ج ۲، ص ۵۷۱. (صفحه ۴۸۱)

۹۷. «قالَتْ فَذلِكُنَّ الَّذى لُمْتُنَّنى ...

آیه

«قالَتْ فَذلِكُنَّ الَّذى لُمْتُنَّنى فيهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصَّاغِرينَ»

ترجمه

(همسر عزیز) گفت: این همان کسی‌است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید(آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آن چه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلما خوار و ذلیل خواهد شد. (۳۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دست‌های مجروح که از آن خون می‌چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه‌ای بی‌روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند. او از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می‌کردید» (قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ). همسر عزیز گویا می‌خواست به آنها بگوید شما که با یک بار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دست‌ها را بریدید و محو جمال او شدند و به ثنا خوانیش پرداختند، چگونه مرا ملامت می‌کنید که صبح و شام با او می‌نشینم و برمی‌خیزم؟ همسر عزیز که از موفقیّت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می‌کرد و عذر خود را موجّه جلوه داده بود یک‌باره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت: «آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن‌داری کرد» (وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ). سپس بی آن که از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا لااقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی‌پروایی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحا اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را من فرمان می‌دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد به طور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ). نه تنها به زندانش می‌افکنم بلکه «در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود» (وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ). طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش (صفحه ۴۸۲) به جمله «وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ» (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشاند و اصولاً در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِعْتِصام»: خویشتن‌داری از گناه و «اِسْتِعْصام» درخواست عصمت از خداست. در این هنگام بانوی کاخ رو به میهمانان بهت زده نمود و با مخاطب ساختن کسانی که او را در عشق یوسف سرزنش می‌کردند، گفت: قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ این است آن جوان پرشکوه و برازنده‌ای که مرا در عشق و دلدادگی به او سرزنش می‌نمودید. گویی منظور او این بود که شما با اینکه تنها یک بار او را دیدید، با همان یک نگاه گذرا خرد از کف دادید و به این سرنوشت گرفتار شدید، پس چرا در مورد من که هر بامداد و شامگاه و در همه ساعات زندگی جمال او را می‌نگرم انصاف روا نمی‌دارید؟ و چگونه مرا درخور سرزنش می‌دانید؟ آیا این از انصاف است؟ و آنگاه سخن را به پاکدامنی و پروای یوسف کشاند و ضمن گواهی بر پاکی و قداست او، به گناه و نیرنگ خود اعتراف کرد و گفت: وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ آری، آری، من بودم که بر خلاف میل او با نرمش و دوستی به سراغ او رفتم و او را به سوی خویش دعوت کردم، امّا او خویشتن‌داری ورزید و چشم از گناه فرو بست. به باور پاره‌ای منظور این است که، او به خدا پناه برد و از او مقام والای عصمت و دوری از گناه را درخواست کرد. این فراز گواهی روشن بر این نکته است که از آن حضرت هرگز نه گناهی سرزد و نه آهنگ و تصمیم بر گناه. از پی این گواهی بر پاکی یوسف و کنار زدن همه پرده‌ها به تهدید و هشدار او پرداخت که: وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ. و اگر او به آنچه دستورش می‌دهم گردن نگذارد و

خواسته دلم را برآورده (صفحه ۴۸۳) نسازد، هم زندانی شده و هم در زمره خوارشدگان قرار خواهد گرفت. (صفحه ۴۸۴)

۹۸. آیه (زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!)

اشاره

قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود. (۳۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده‌اند و آن این که گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن، یک نوع سخن گفتند: یکی گفت: ای جوان این همه خویشتن‌داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دلداده، ترحم نمی‌کنی؟ مگر تو این جمال دل‌آرای خیره کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذّت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟ دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی‌فهمی، ولی آیا نمی‌دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را به دست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟ سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی‌دانی که او زن انتقام‌جوی خطرناکی است و وسایل انتقام‌جویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی‌اندیشی؟ تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلّت از یک سو و وسوسه‌های این زنان آلوده که اکنون نقش دلّالی را بازی می‌کنند، از سویی دیگر یک لحظه بحرانی شدید برای یوسف فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصّی در روح او ایجاد کرده بود، با (صفحه ۴۸۵) شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آن که با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «بارالها، پروردگارا! زندان با آن همه سختی‌هایش در نظر من محبوب‌تر است از آن چه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند» (قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ). سپس از آن جا که می‌دانست در همه حال، مخصوصا در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، «پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه‌های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ). خداوندا! من به خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می‌کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می‌کند و دامانم را آلوده می‌سازد پشت پا می‌زنم. خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفزا تا بر این وسوسه‌های شیطانی پیروز گردم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُبّاً»: به نرم دلی و تمایل به چیزی گفته می‌شود. یوسف با شنیدن اصرار و تهدید بانوی کاخ، دست‌ها را به سوی آسمان گشود

که: قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر از کار زشت و ظالمانه‌ای است که این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند. از این فراز، این نکته دریافت می‌گردد که آن زنان نیز پس از دیدن یوسف، به بانوی کاخ پیوستند و تقاضایی به سان تقاضای او طرح کردند. «ابو حمزه ثِمالی» از حضرت سجّاد علیه‌السلام آورده است که فرمود: هنگامی که زنان میهمان از نزد زلیخا رفتند، هر کدام جداگانه و به طور سرّی سفیری به سوی یوسف گسیل داشته و از او تقاضای دیدار نمودند. (صفحه ۴۸۶) و پاره‌ای نیز آورده‌اند که زنان مورد اشاره به یوسف توصیه کردند که خواسته بانوی کاخ را جدّی بگیرد و فرمان او را به جان بخرد که در غیر این صورت به او ستم رواداشته و او ستمدیده خواهد بود. منظور یوسف از گزینش زندان بر خواسته زشت و ظالمانه زنان، زندانی شدن است و نه جا و مکان زندان و با اینکه زندانی شدنِ بی‌گناهی چون او نیز به سان پذیرش خواسته زنان گناه است، چگونه یوسف از خدا زندان را خواست و گفت: پروردگارا زندان برای من از خواسته این زنان محبوب‌تر است؟ در این مورد چند پاسخ می‌توان داد: ۱ منظور یوسف از این بیان نه محبت قلبی است که من آن را می‌خواهم، هرگز، بلکه منظور این است که زندانی شدن برای من آسان‌تر و تحمّل پذیرتر از تن دادن به خواسته زشت و ظالمانه این زنان است. ۲ و ممکن است منظور این باشد که اگر مرا بر سر دو راهی زندان یا پذیرش خواسته زنان قرار دهند، زندانی شدن از نظر من بهتر و دوست داشتنی تر است و این را برخواهم گزید. ۳ و «جُبّائی» می‌گوید: منظور یوسف این بوده است که برای من محبوب‌تر است که خود را برای زندان آماده سازم، تا خویشتن را راضی کنم که به پذیرش خواسته زنان تن سپارم. وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ و اگر تو ای خدای من، به لطف و مهر خویش این نقشه و نیرنگی را که بر ضد من پرداخته‌اند از من باز نگردانی و آن را نقش بر آب نکنی، به آنان و گفتارشان خواهم گرایید و آنگاه از زمره نادانان و ناسپاسان شده و درخور نکوهش و سرزنش خواهم گردید. (صفحه ۴۸۷)

۹۹. «فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ ...

آیه

«فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

ترجمه

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگرداند چرا که او شنوا و دانا است. (۳۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کنندگان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق به یاریش شتافت. به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه‌ها می‌کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می‌گوید: «پروردگارا! اگر نقشه‌های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوّت و قدرت و تقوای من». این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد سبب می‌شود که از الطاف خفیّ او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است

و تنها بایـد آن را مشاهـده کرد و تصدیق نمود. اینها هسـتند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر. در حدیثی از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «هفت گروهند که خداوند آن‌ها را در سایه عرش خود قرار می‌دهد آن روز که سـایه‌ای جز سـایه او نیست: پیشـوای دادگر و جوانی که از آغـاز عمر در بنـدگی خـدا پرورش یـافته و کسـی که قلب او در مسـجد و مرکز عبادت خـدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می‌شود در فکر آن است تا به آن بازگردد و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می‌کنند و به هنگام جدا شدن از یکدیگر نیز رشـته اتّحاد معنوی آنها همچنان برقرار است و کسـی که به هنگام شـنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشـمان او سرازیر می‌شود و مردی که زن زیبـا و صـاحب جمالی او را (صـفحه ۴۸۸) به سـوی خویش دعوت کنـد او بگویـد من از خـدا می‌ترسم و کسـی که کمک به نیازمندان می‌کند و صدقه خود را مخفی می‌دارد آن چنان که دست چپ او از صدقه‌ای که با دست راست داده باخبر نشود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با اینکه یوسف می‌دانست که خـدا، او را یاری می‌رساند و نقشه زشت و ظالمانه زنان را از او دور می‌سازد و نقش بر آب می‌نماید، چگونه دست به سوی آسمان برداشت و با زبانِ دعا خواسته خویش را خواست؟ درست است که خدا از راز دل او آگاه بود و او را یـاری می‌فرمـود، امّـا گـاه مصـلحت در آن اسـت کـه انسـان برای دریـافت الطـاف خـدا دعـا کنـد و بـا راز و نیـاز بـا آن سـبب‌ساز، خواسـته‌های خویش را بخواهد و بدان نایل آید. پرسـش دیگر اینکه یوسف چگونه می‌دانست که با رسـیدن یاری خدای و لطف و مهر او، دسـتخوش لغزش نخواهـد شـد و از گناه مصون خواهـد مانـد و اگر لطف خـدا نباشد دست به گناه خواهد یازید؟ پاسخ این است که یوسف از آنجایی که انسان شناسـی آگاه بود و غریزه جنسی را در سازمان وجود خویش می‌نگریست، از سویی می‌دانست که اگر مهر و لطف خـدا نباشـد ممکن است دچار لغزش گردد و از دگر سو نیز آگـاه بود که خـدا پیامبران خود را در پرتو الطاف خـود حفـظ می‌کنـد و اگر به کسـی این لطـف را نداشـته باشـد، او را به مقـام والای رسـالت بر نمی‌گزینـد. «جُبّائی» در این مـورد می‌گویـد: از آیه شـریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا درباره کاری که انجام آن از سوی خدا قطعی می‌باشد نیز درست است؛ چرا که یوسف بـا اینکه می‌دانست که مورد لطف خـداست و خـدا او را از گناه و لغزش مصون می‌دارد، باز هم دعا کرد و آن را به صورت نیایش از خـدا خواست. امّا به باور ما ممکن است لطف خـدا در چنین مواردی در گرو دعای خالصانه بنـدگان باشـد و اگر آنان دعا نکننـد و از خدا نخواهند، مهر و لطف او بر آنان فرود نیاید؛ ***** ۱- «سفینهٔ‌البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۹۵ (ظل). (صفحه ۴۸۹) و یوسف به همین دلیـل دعـا می‌کرد؛ چرا که احتمـال می‌داد که اگر دعـا نکنـد و از خـدای خویش خالصانه نخواهـد، ممکن است مورد لطف قرار نگیرد و فرود لطف و یـاری خـدا در این مورد ممکن است مشـروط به دعا و در گرو آن باشـد. إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ. به راستی که خـدا دعای بندگان را می‌شـنود و نسبت به اخلاص در دعا و مصالح و مفاسد آنان در پذیرفته شدن دعاهایشان دانا و آگاه است. (صفحه ۴۹۰)

۱۰۰. آیه (زندان به جرم بی‌گناهی)

اشاره

ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآیاتِ لَیَسْـجُنُنَّهُ حَتَّی حینٍ بعد از آن که نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصـمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعا خبرش به گوش عزیز رسید و از مجموع این جریانات روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست، آن چنان پاک است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه‌های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر و مقاومت او در برابر وسوسه‌های زنان مصر و آماده شدن او برای رفتن به زندان و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلایلی که کسی نمی‌توانست آن را پرده‌پوشی یا انکار کند و لازمه این دلایل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود و به دنبال ثبوت این جرم، بیم رسوایی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز به روز بیشتر می‌شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آن چنان که مردم او و نامش را به دست فراموشی بسپارند و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می‌سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می‌شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است. تعبیر به «بَدا» که به معنی پیدا شدن رأی جدید است نشان می‌دهد که قبلاً چنین تصمیمی در مورد او نداشتند و این عقیده را احتمالاً همسر عزیز برای اوّلین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بی‌گناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اوّلین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته‌ای به جرم پاکی به زندان برود. آری دریک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می‌کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلّق به آنها است و افراد پاکدامن و باارزشی (صفحه ۴۹۱) همچون یوسف که همجنس و همرنگ محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می‌کنند باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلما نه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ذبح حقیقت در مسلخ سیاست

سرانجام قداست و پاکدامنی یوسف از راههای گوناگون به روشنی خورشید آشکار گردید و گناه و زشتکاری بانوی کاخ و همدستانش بر همه دست اندرکاران معلوم شد؛ با این وصف دست سیاست بر آن شد که آزادمردِ بی‌گناهی را به جرم بی‌گناهی و امانت و پاکی روانه زندان سازد. «سُدی» در تفسیر آیه مورد بحث آورده است که: پس از فاش شدن این ماجرا و روشن شدن بی‌گناهی و قداست یوسف، بانوی کاخ به همسرش گفت: این غلام مرا در میان مردم رسوا ساخت؛ چرا که گفت من او را به سوی خود فرا خواندم و من نیز هیچ راهی برای دفاع ندارم، اینک تقاضای من این است که یا باید به من اجازه دهی تا میان مردم بروم و با بیان عذر خویش از خود دفاع کنم و یا باید همانگونه که مرا در خانه زندانی ساخته‌ای او را نیز به زندان گسیل داری؛ و آنگاه بود که عزیز مصر با آگاهی از بی‌گناهی و پاکدامنی یوسف، او را به زندان افکند. به باور پاره‌ای منظور از زندانی ساختن یوسف این بود که در افکار عمومی او را گناهکار و بانوی کاخ را بی‌گناه جلوه دهند؛ چرا که به طور طبیعی فرد گناهکار را به زندان می‌فرستند. اما به باور پاره‌ای زندان در نزدیکی زلیخا بود و او بدین وسیله می‌خواست تا یوسف در زندان ویژه دربار که نزدیک او بود منزل کند تا در صورت تمایل او را ببیند. در مورد مدت زندانی شدن یوسف نیز که «حَتَّی حینٍ» بیانگر آن است، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «عِكْرِمَه» بر آن شدند که او را به مدّت هفت سال به زندان افکنند. (صفحه ۴۹۲) ۲ به باور «کَلْبی» پنج سال. ۳ و از دیدگاه «جُبّائی» تا زمانی که ماجرای زلیخا از سر زبانها بیفتد و به فراموشی سپرده شود. (صفحه ۴۹۳)

۱۰۱. آیه (یوسف در زندان خودکامگان)

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْویلِهِ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۳۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می‌افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش‌بینی کند و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می‌شود. از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می‌شود یکی از آن دو مأمور آبدارخانه شاه و دیگری سرپرست غذا و آشپزخانه بود و به علت سعایت دشمنان و اتّهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می‌نمود بازگو کرد. در این که این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است. بعضی گفته‌اند: یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد و بعضی گفته‌اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می‌داد که او یک فرد عادی نیست، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می‌تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند. بعضی دیگر گفته‌اند: یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره‌گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می‌بردند و از او کمک می‌خواستند. ذکر این نکته نیز لازم است (صفحه ۴۹۴) که در اینجا قرآن به جای کلمه «عبد» و «برده» تعبیر به «فَتی» (جوان) می‌کند، که یک نوع احترام است و در حدیث داریم: «لا یَقُولَنَّ اَحَدُکُمْ عَبْدی وَ اَمَتی وَ لکِنْ فَتایَ وَ فَتاتی: هیچ‌کدام از شما نباید بگوید غلام من و کنیز من، بلکه بگوید جوان من» (۱) (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند). تعبیر به «إِنِّی أَعْصِرُ خَمْرا» (من شراب می‌فشردم) یا به خاطر آن است که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می‌فشارد و یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می‌فشرده است و یا این که انگور را می‌فشرده تا عصیر آن را به شاه بدهد، بی آن که شراب شده باشد و از آن جا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است. تعبیر به «إِنِّی أَرانی» (من می‌بینم)، یا این که قاعدتا باید بگوید من در خواب دیدم، به عنوان حکایت حال است، یعنی خود را درآن لحظه‌ای که خواب می‌بیند فرض می‌کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می‌دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«فَتی»: جوان و به برده نیز گفته می‌شود، همانگونه که در مورد کنیز «فَتاة» به کار می‌رود! سرانجام یوسف به جرم بی‌گناهی و همساز و همراه نشدن با محیط آلوده و استبداد زده و به کیفر آزادی، درست اندیشی، امانتداری و پاکدامنی به زندان فرستاده شد و همراه و هم بند دیگر زندانیان گردید و این، نه نخستین بار بود که بی‌گناهی به جرم بی‌گناهی روانه زندان می‌گردد و نه آخرین بار. در این آیات آفریدگار هستی از حال او در زندان خودکامگان خبر می‌دهد و می‌فرماید: وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ پس از اینکه خودکامگان صلاح اندیشی کردند که او باید به زندان برود، از پی آن به زندان افکنده شد و دو جوان نیز به همراه او وارد زندان شدند. ***** ۱- «مجمع‌البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۳۲. (صفحه ۴۹۵) به باور پاره‌ای، یکی از آن دو جوان ساقی فرمانروای آن سامان بود و دیگری آشپز ویژه‌اش که بر ضد آن دو نیز خبر چینی و گزارش شده بود که گویی در اندیشه مسموم ساختن رهبر

کشورنـد. قـالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً به بـاور «ابن مسـعود» یوسف پس از ورود به زنـدان، نشانه‌هـایی از دانش و حکمت خویش را به زنـدانیان نشان داد و گفت در پرتو دانش و بینشـی که به او ارزانی شـده است خوابها را نیز تعبیر می‌کنـد و از پیام آنها خبر می‌دهد و پیشـگویی می‌نماید. از این رو آن دو جوان به یکدیگر گفتند: خوب است او را بیازماییم؛ و آنگاه بدون اینکه خوابی دیـده باشـند آمدنـد و چنین گفتنـد. امّا به باور «مُجاهِد» و «جُبّائی» آنان چنین خوابهایی را دیده بودند و درست گفتند ولی هنگامی که یوسـف خوابشـان را تعـبیر نمـود خواب خود را انکـار کردنـد و این انکارشـان دروغ بود. برخی بر آننـد که آن فردی که به دار آویخته شـد دروغ می‌گفت، امّا آن دیگری به راستی خواب دیده بود و «علی بن ابراهیم» نیز در تفسـیرش همین دیدگاه را از امامان نـور آورده است. در مـورد مفهوم آیه دو نظر است: ۱ به بـاور برخی منظـور این است که یکی از آن دو که سـاقی شـاه بود، گفت: شـاخه درخت انگوری را در خواب دیـدم که سه خوشه در آن بود و من آن سه خوشه را چیـدم و در جام شاه فشـردم و به دست او دادم؛ و جملـه «اَعْصِرُ خَمْرا» در حقیقت «اَعْصِرُ عِنَبَ خَمْرٍ» می‌باشـد که حـذف شـده است. ۲ به بـاور برخی دیگر، عرب انگـور را «خَمْر» می‌نامـد که بر این اسـاس مفهوم آیه این می‌شود: من در خواب دیـدم که انگور می‌فشارم. وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسـی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ و آشپز شـاه گفت: من در خواب دیـدم گویـا روی سـرم سه عـدد زنبیـل است که میـان آنها نان و انواع غذاهاست و پرندگان از آن می‌خورد. (صفحه ۴۹۶) نَبِّئْنا بِتَأْویلِهِ: ما را از تعبیر و تأویل آن آگاه ساز. إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ: که ما تو را از نیکوکاران می‌نگریم. «ضَحّاک» می‌گوید: رسم یوسف در زندان این بود که اگر جای کسی تنگ بود به هر صورت ممکن برای او گشایش و وسعتی پدید می‌آورد و اگر کسی نیازمند می‌شد، در رفع نیاز و گرفتاری او می‌کوشید و اگر کسی بیمار می‌شد، او را پرسـتاری می‌نمود! و از حضـرت صـادق علیه‌السـلام نیز همین نکته و همین سـیره اخلاقی یوسف روایت شـده است. در روایت است که خوابهـا یـک چهـل و شـشم از رسـالت و نبوت است؛ چرا که همان سان که پیامبران از آینـده خبر می‌دهنـد واز رویـدادها پیشـگویی می‌نماینـد، برخی خوابها نیز از آینـده پیام دارنـد واز رویـدادهای آینـده خبر می‌دهند! بنابراین معنای آیه این است که: ما می‌دانیم که تو از تعبیر خوابهـا آگـاهی داری و این سـخن و تکریم از یوسف بر این اسـاس است که امیرمؤمنـان علیه‌السـلام فرمود: ارزش هر انسانی به انـدازه همان چیزی است که آن را به شایسـتگی انجام می‌دهد. «قیمَةُ کُلِّ امْرِیءٍ ما یُحْسِنُهُ.» (۱) ۱. نهج البلاغه، قصار ۸۱. (صفحه ۴۹۷)

۱۰۲. «قالَ لا یَأْتیکُما طَعامٌ ...

آیه

«قـالَ لا یَأْتیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْویلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیکُما ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ»

ترجمه

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیره غذایی شـما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته، من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم). (۳۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرارسیدن موعد غذایی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت. در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده‌اند. از جمله این که یوسف گفت: من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می‌توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می‌توانم بگویم، غذایی که برای شما امروز می‌آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می‌شمرم. بنابراین «تأویل» به معنی ذکر خصوصیات آن غذا است (ولی البته تأویل کمتر به چنین معنی آمده به خصوص این که در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است). سپس یوسف باایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد چنین ادامه داد. «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی) و برای این که تصور نکنند که خداوند، بی‌حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد: «من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَٔ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِٔ هُمْ کافِرُونَ). منظور از این قوم و جمعیت مردم بت‌پرست مصر یا بت‌پرستان کنعان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

یوسف پس از پرسش آن دو، به منظور جلب اعتمادشان و نیز به خاطر (صفحه ۴۹۸) اینکه به آنان بفهماند که به راستی دارای دانش و بینش گسترده و آگاه به تعبیر خوابهاست چنین گفت: لا یَأْتیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْویلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما من پیش از آنکه غذای روزانه شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان باخبر خواهم ساخت. در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱ به باور «ابن اسحاق» و «سُدی» منظور این است که: شما غذایی را که روزیتان می‌گردد در خواب نمی‌بینید، جز اینکه من تعبیر آن را در بیداری و پیش از رسیدن آن غذا، به شما خبر خواهم داد و آن حضرت بدان دلیل پیش از تعبیر خواب آن دو به گفتار دیگری پرداخت، که از خواب یکی از آن دو جوان دریافت که او به زودی گرفتار بلا ـ خواهد شد؛ از این رو نخواست خواب آن دو را بی‌درنگ تعبیر نموده و خاطر یکی از آن دو را آزرده سازد. ۲ و به باور «حَسَن» و «جُبّائی» ، منظور این است که: هیچ غذایی از خانه برای شما نیاورند جز اینکه پیش از آوردن آن، من شما را از خصوصیات و چگونگی آن آگاه خواهم ساخت. این بیان یوسف به سخن مسیح علیه‌السلام می‌ماند که می‌فرمود: «وَ وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ» (۱) من شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌سازید، خبر می‌دهم. و بدان دلیل پیش از تعبیر خوابشان این نکته را بیان فرمود که آن دو به مقام رسالت و نبوت او آگاه گردند و گفتارش را جدّی بگیرند. ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی از این فراز این نکته دریافت می‌گردد که گویی آن دو از یوسف پرسیدند، شما با اینکه نه کاهن هستی و نه پیشگو، چگونه تعبیر خوابها را می‌دانی و از پیام آنها خبر می‌دهی؟ که آن حضرت در پاسخ آن دو می‌فرماید: من پیامبر خدا هستم و این ۱. سوره آل عِمران، آیه ۴۹. (صفحه ۴۹۹) دانش و بینشی است که پروردگارم به من آموخته است. إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَٔ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِٔ هُمْ کافِرُونَ. من کیش و مرام مردمی را که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند و سرای واپسین را باور نمی‌دارند، رها ساخته‌ام. به بیان دیگر منظور این است که: هیچ فردی شایسته این مقام رفیع نمی‌گردد، مگر اینکه به راستی ایمانش خالص باشد؛ و من بدان دلیل که کیش مردم شرک‌گرا را رها ساخته و به یکتا آفریدگار هستی ایمانی آگاهانه و خالصانه آورده‌ام، او مرا به چنین نعمت‌های گرانی گرامی داشته و به رسالت برگزیده است. (صفحه ۵۰۰)

۱۰۳. «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّهَٔ آبائی ...

آیه

«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ»

ترجمه

من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۳۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و شاید این اوّلین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوّت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند بی‌گناه به زندان افتاده است. قابل توجه این که در آیه فوق، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می‌دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است، بنابراین کلمه «اب» بر جد نیز اطلاق می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این توحید گرایی و بیزاری از شرک و بیداد و یا این مقام والای رسالت و نعمت دانش و بینشی که به ما ارزانی شده، از برکت فزون بخشی و کرامت خدا بر ما و به خاطر مهر و رحمت بر مردمی است که ما را به سوی آنان برانگیخته و ضمن این که ما را وسیله هدایت و ارشاد برای آنان قرار داده، همه آنان را نیز به فرمانبرداری از ما سفارش فرموده است. (صفحه ۵۰۱)

۱۰۴. آیه (بزرگ‌ترین درس آزادی)

اشاره

یصحِبَیِ السِّجْنِ ءَاَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟ (۳۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گویی یوسف می‌خواهد به آنها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می‌بینید، چرا در بیداری نمی‌بینید؟ چرا؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که‌از شرک و بت‌پرستی و ارباب متفرقون سرچشمه می گیرد، سبب شده که طاغوت‌های ستمگر بر شما غلبه کنند، چرا شما زیر پرچم توحید جمع نمی‌شوید و به دامن پرستش «اللّهُ الْوحِدُ الْقَهّارُ» دست نمی‌زنید تا بتوانید این خود کامگان ستمگر را که شما را بی گناه و به مجرد اتّهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید. یوسف بالاترین درسی را که به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است. او می‌دانست «اَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ» و هدف‌های پراکنده و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت‌ها و جبّاران بر مردم مسلّطند، لذا برای قطع ریشه آنها دستور داد که از شمشیر بُرّای توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند. مگر جبّاران و ستمگران که بر گُرده مردم

سوارند در هر جامعه‌ای چند نفر می‌باشند که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون و درهم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده‌های عظیم مردم به دست می‌آورند؟ و آن روز که ملت‌ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم «اللّهُ الْوٰحِدُ الْقَهّارُ» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز، روز نابودی آنها است، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسانها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نخستین دعوت یوسف

(صفحه ۵۰۲) یوسف با اینکه روزگاری در میان آن مردم شرک گرا و بت پرست می‌زیست، از آیات قرآن دریافت نمی‌گردد که پیش از این مرحله کسی را به یکتا پرستی و توحیدگرایی فرا خوانده باشد؛ از این رو دعوت از آن دو جوان زندانی، به گواهی آیات، نخستین دعوت اوست و این بدان دلیل است که در میان آن مردم گوش شنوایی برای بیان حقیقت نمی‌یافت و برای نخستین بار در زندان بود که آن دو جوان به مقام والای او پی بردند و از دانش و بینش و بزرگواریش سخن گفتند و بدین سان او امیدوار شد که آن دو دعوت توحیدیش را بپذیرند؛ به همین جهت آن دو را به توحید گرایی و یکتاپرستی فراخواند. در روایت است که آن دو جوان به او گفتند: ما از روزی که با تو رو به رو شده‌ایم، به تو ارادت قلبی پیدا کرده‌ایم و اینک تو محبوب دل ما هستی. یوسف گفت: مرا دوست نداشته باشید که من از این راه بسیار رنج و گرفتاری دیده‌ام، عمّه‌ام مرا دوست داشت که به من اتهام سرقت بست، پدرم مرا دوست داشت که به خاطر آن به چاه افتادم و بانوی کاخ مهر مرا به دل گرفت که بی‌هیچ گناهی به زندانم افکند، پس شما بیایید و مرا دوست نداشته باشید!

هان ای یاران زندانی...

یوسف پیش از تعبیر خواب آن دو جوان زندانی و آماده ساختن آنان از راه نمایش پرتوی از نعمت بی‌کران دانش و بینشی که خدا به او ارزانی داشته است، اینک رو به آنان ساخت و چنین گفت: یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ. هان ای دو یار زندانی! راستی آیا خدایان پراکنده‌ای که از سنگ و چوب تراشیده‌اید و توان هیچ سود و زیانی برای شما ندارند برای پرستش بهترند یا خدای یکتا و پر اقتداری که هر سود و زیانی در کف قدرت اوست؟ (صفحه ۵۰۳) این آیه شریفه گرچه به صورت پرسش است، امّا منظور این است که: هان ای دو یار زندانی! بی‌تردید خدای یکتا و پر اقتداری که آفریدگار و گرداننده هستی است، بهتر از خدایان پراکنده و ساخته ذهن علیل شرک گرایان است. (صفحه ۵۰۴)

۱۰۵. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)

اشاره

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ این معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسم‌های (بی مُسَمّی) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خدا است، فرمان داده که غیر از او را

نپرستید، این است آیین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۴۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شعار «اِن الْحُکْمُ الاّ لِلّهِ» که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت «اللّه» و آن چه به «اللّه» منتهی می‌شود نفی می‌کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می‌دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حَکَم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می‌گوید: «اِن الْحُکْمُ اِلاّلِلّهِ: حکومت و حکمیت مخصوص خدا». آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به او می‌شود. درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤمنان علی تعیین نشدند ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آنها حکم علی و حکم علی حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر حکم خدا بود. اصولاً مگر خداوند مستقیما بر جامعه انسانی حکومت و یادآوری می‌کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان، منتهی به فرمان خدا، زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی ایراد گرفتند و حتی، العیاذ باللّه، آن را (صفحه ۵۰۵) دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود و این چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله‌روان خوارجند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند، آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می‌دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَیِّم»: راست، پایدار و درست. و آنگاه روی سخن را به همه زندانیان و یا تمامی شرک گرایان آن سرزمین و یا همه شرک گرایان تاریخ ساخت و چنین گفت: این بتهایی را که شما و پدرانتان به جای خدای یکتا می‌پرستید و نامهای مقدّس یکتا آفریدگار هستی را بر آنها نهاده‌اید، چیزی جز واژه‌های میان تهی و نامهای بی‌محتوا و عنوانهای فاقد حقیقت نیستند که خدا هیچ دلیل و برهانی بر حقانیت درستی و پرستش آنها فرو نفرستاده است، پس شما با کدامین خرد و دلیل خردپسند آنها را می‌پرستید؟! اِن الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ فرمان و فرمانروایی تنها از آن خداست، از این رو پرستش نیز تنها ویژه اوست و پرستش هر چیز و هر کسی جز خدای یکتا و بی‌همتا نارواست و درخور شأن انسان نیست. (صفحه ۵۰۶)

۱۰۶. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)

اشاره

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیانِ ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است. (۴۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه با توجه به تناسب خواب‌هایی که آنها دیده بودند، اجمالاً معلوم بود کدام یک از این دو آزاد و کدام یک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریح‌تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را تعقیب کرد. سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد: «این امری را که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد. جالب این که در این داستان می‌خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می‌دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان هوا از آن می‌خورند به دار آویخته شد. آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط‌های فاسد و رژیم‌های طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خودکامگانند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی‌دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌ها. درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش‌بینی را کرد ولی هیچ معبّری نمی‌تواند چنین تناسب‌ها را در تعبیرش از نظر دور دارد. در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب. (صفحه ۵۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«صاحِب»: یار، رفیق، همدم، همراه و یاران پیامبران را نیز به همین تناسب «اصحاب» می‌گویند؛ چرا که در جنگ و صلح به همراه آن حضرت بودند.

و اینک تعبیر خوابتان

قهرمان زیباترین داستانها، پس از دعوت به توحید و تقوا و هشدار از شرک و بیداد و بیان رسالت و آشکار ساختن دانشِ معجزه آسای خویش برای زندانیان، اینک به تعبیر خواب آنان می‌پردازد. نخست در بیان پیام و تعبیر خواب ساقی شاه می‌فرماید: یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً هان ای دو یار زندانی من! امّا تعبیر آن سه خوشه انگور و فشردن آنها آن است که یکی از شما سه روز دیگر در زندان خواهد بود و آغازین ساعات روز چهارم آزاد شده و به شغل و پُست گذشته‌اش باز می‌گردد و ساقی شاه می‌شود. وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ در روایت است که به جوان دوّم که آشپز ویژه دربار بود، گفت: امّا تو بد خوابی دیدی و تعبیر آن سه زنبیلی که در خواب دیدی آن است که تنها سه روز در زندان خواهی بود و روز چهارم تو را به دار می‌آویزند و پرندگان از مغز سرت می‌خورند. او هنگامی که این تعبیر را شنید، گفت: من هرگز خوابی ندیده بودم و این خواب را به شوخی ساختم و گفتم. یوسف در پاسخ او گفت: قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیانِ. کار از کار گذشت و آنچه گفتم تحقّق خواهد داشت. از این فراز دریافت می‌گردد که آنچه آن حضرت در تعبیر خوابها بیان می‌فرمود، از خبرهای غیبی و نهان بود که به او وحی می‌گردید، نه به سان تعبیر خوابهایی که پاره‌ای با توجّه به قراین و شواهد، از خود می‌سازند و می‌بافند. (صفحه ۵۰۸)

۱۰۷. «وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ ...

آیه

«وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ»

ترجمه

و به آن یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند. (۴۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

اما در این هنگام که احساس می‌کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می‌دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی‌گناهی من ثابت گردد. اما این «غلام فراموشکار» آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می‌سپارند، به کلی مسأله یوسف را فراموش کرد. ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد» (فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ) و به این ترتیب، یوسف به دست فراموشی سپرده شد، «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ). البته اینگونه دست و پا کردن‌ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می‌باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف نبخشید و به خاطر آن چند سالی زندان او ادامه یافت. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق و نه به خالق، پناه برد و یاری طلبید». (۱) در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۵۰۹) بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: «چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجاتت دهند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مکر و حیله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می‌گوید چه چیز سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی». (۱)

توجه به غیر خدا

توحید تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شؤن زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحِّد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند بلکه سر نخ همه اسباب را به دست «مُسَبِّبُ الْاَسْباب» می‌بیند و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتویی از ذات پاک پروردگار می‌داند. ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی‌توجهی به این اصل

برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولایی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی‌توجهی به این مسأله حیاتی سال‌ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت‌ها و طاغوتیان پیدا کند و بداند در این راه نباید جز بر نیروی اللّه و مردم ستمدیده‌ای که در راه اللّه گام ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۳۵. (صفحه ۵۱۰) برمی‌دارند تکیه نماید و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امّت وسط است گام برندارند.

زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم‌انگیزی در جهان دارد، بدترین جنایتکاران و بهترین انسانها هر دو به زندان افتاده‌اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس‌های سازندگی و یا بدترین بدآموزی‌ها. در زندانهایی که تبهکاران دور هم جمع می‌شوند در حقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می‌شود، در این زندانها نقشه‌های تخریبی را مبادله می‌کنند و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می‌گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می‌آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می‌دهند، آن هم با حفظ وحدت و تشکّل جدید، مگر این که ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالبا افرادی پرانرژی و بااستعداد هستند تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند و اما زندانهایی که از پاکان و نیکان و بی‌گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می‌گردد کانونی است برای آموزش‌های عقیدتی و راه‌های عملی مبارزه و سازماندهی، اینگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می‌دهد، تا بتوانند کوشش‌های خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند. یوسف که در مبارزه با زن هوسباز، حیله گر و قلدری، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه‌ها گذارد. این سرگذشت به ما این درس مهم را می‌دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت محدود و محصور در کانون معیّنی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد حتی از زندان در زیر (صفحه ۵۱۱) زنجیرهای اسارت. ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سال‌های زندان یوسف گفتگو است ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف ۷ سال بوده ولی بعضی گفته‌اند قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت، سال‌هایی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پربار و پربرکت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِضْع»: بخشی از زمان؛ همانگونه که به پاره‌ای از گوشت نیز؛ «بضعه» گفته می‌شود؛ و این بیان از همین باب است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطِمَهُ بِضْعَهٌ مِنّی یُؤْذینی مَنْ آذاها» ... فاطمه «علیهاالسلام» پاره از وجود من است، هر که او را بیازارد، مرا می‌آزارد. (۱) سه روز گذشت و چهارمین روز فرا رسید و یوسف به آن کسی که از راه وحی می‌دانست که او از زندان آزاد خواهد شد، گفت دوست عزیز! نام مرا نزد سالارت ببر و از من سخن بگو و بی‌گناهی مرا به خاطرش بیاور. یادآوری می‌گردد که واژه «ظَنّ» در اینجا به مفهوم یقین و علم است همانگونه که در این آیه شریفه نیز چنین است که می‌فرماید: إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ ؛ (۲) من یقین داشتم که به حساب خود خواهم رسید و حساب خود را دیدار خواهم کرد. فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی

السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ. به باور پاره‌ای منظور این است که: امّا شیطان در آن شرایط، یاد و نام خدا را از یاد یوسف برد و او به جای یاری خواهی و چاره‌جویی از بارگاه خدا و جستن نجات خویش از آن سبب ساز، به دیگران توسّل جست و به آن جوان گفت: هنگامی که نزد سالارت رفتی در مورد بی‌گناهی من نیز سخن بگو و با اینکه این کار شایسته مقام والای او نبود و زیبنده او بود که به سان همیشه به خدا توکل کند، یک لحظه این سخن به زبانش آمد و در نتیجه چند سال دیگر در زندان ماند. در تفسیر آیه شریفه از دو امام راستین، حضرت سجاد و صادق علیهم‌السلام که درود ۱. صَحیح بُخاری، ج ۵، ص ۲۱ و نیز به «فاطمهٔ الزّهرا از ولادت تا شهادت» به ترجمه و نگارش همین قلم ص ۲۸۱ مراجعه فرمایید. ۲. سوره حاقَّه، آیه ۲۰. (صفحه ۵۱۲) خدای بر آنان باد نیز همین مفهوم روایت شده است.

روایاتی در این مورد

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به جای پناه‌جویی و یاری خواهی از خدا، به سوی بنده ناتوان او دست توسّل گشود. عَجِبْتُ مِنْ اَخی یُوسُفَ کَیْفَ اسْتَغاثَ بِالْمَخْلُوقِ دُونَ الْخالِقِ؟(۱) ۲ و نیز آورده‌اند که فرمود: اگر یوسف این جمله را نگفته بود، این اندازه در زندان نمی‌ماند: لَوْ لا کَلِمَتُهُ ما لَبِثَ فِی السِّجْنِ طُولَ ما لَبِثَ. (۲) «حَسَن» که این روایت را آورده است پس از بیان آن گریه کرد و گفت: ما نیز چنین هستیم که وقتی فشار و مشکلی برایمان رخ می‌گشاید، به مردم دست توسل دراز می‌کنیم. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: در آن هنگام که یوسف این جمله را بر زبان آورد، فرشته وحی نزدش آمد و گفت: هان ای یوسف عزیز! چه کسی تو را نیکوترین و زیباترینِ مردم آفرید؟ یا یُوسُفُ مَنْ جَعَلَکَ اَحْسَنَ النّاسِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید: چه کسی تو را در میان برادرانت محبوب قلب پدرت قرار داد؟ قالَ: فَمَنْ حَبَّبَکَ اِلی اَبیکَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید: چه کسی کاروان را به سوی تو گسیل داشت تا از قعر آن چاه نجات یابی؟ قالَ: فَمَنْ ساقَ اِلَیْکَ السَّیّارَةَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید چه کسی آن سنگی را که از پی تو به چاه افکندند، از تو دور ساخت؟ فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ الْحِجارَةَ؟ ۱. تفسیر طَبَری، ج ۱۲، ص ۱۳۲. ۲. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۱۶۳. (صفحه ۵۱۳) پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید چه کسی تو را از چاه نجات بخشید؟ قالَ: فَمَنْ اَنْقَذَکَ مِنَ الْجُبِّ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید: چه کسی وسوسه زنان هوسران را از تو دور ساخت؟ قال: فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ کَیْدَ النِّسْوَةِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! فرشته وحی گفت: یوسف عزیز، اینک پروردگارت می‌پرسد: پس چرا خواسته خود را به نزد بنده‌ای ناتوان بردی؟! به کیفر این کارت باید چند سال دیگر در زندان بمانی. (۱) و در روایات دیگری آمده است که یوسف در راه جبران این کار آنقدر گریست که در و دیوار با او به گریه درآمدند و زندانیان از گریه او به اندازه‌ای ناراحت و در رنج قرار گرفتند که پس از گفتگوی بسیار مقرّر شد که یوسف یک روز گریه کند و روز دیگر آرام باشد که آن روز برایش دردناک‌تر بود.

نیایش یوسف در زندان

۱ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: فرشته وحی بر یوسف فرود آمد و برای نجات او از زندان این دعا را به او آموخت که پس از هر نمازی آن را بخواند: اَللّهُمَّ اجْعَلْ لی فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ ارْزُقْنی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لا اَحْتَسِبُ. (۲) بار خدایا، برای من راه نجات و گشایشی پیش آور و از جایی که می‌اندیشم و یا نمی‌اندیشم روزی‌ام را ارزانی دار. ۲ و نیز آورده‌اند که فرمود: هنگامی که دوران زندان یوسف به سرآمد و لحظه آزادی فرا رسید، او چهره‌اش را بر زمین نهاد و نیایشگرانه گفت:

اَللّهُمَّ اِنْ كانَتْ ذُنُوبی قَدْ اَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ، فَاِنیّ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِوُجُوهِ آبائِیَ الصّالِحینَ ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۵۱۴) اِبْراهیمَ وَ اِسْماعیلَ وَ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ فَفَرَّجَ اللّه عَنْهُ. (۱) بار خدایا اگر لغزشهایم حرمت؛ مرا نزد تو خدشه‌دار ساخته است، اینک به حرمت و آبروی پدران شایسته کردارم ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب به بارگاه تو روی می‌آورم و پس از این نیایش بود که خدای پر مهر وسیله نجات او را فراهم آورد. «شُعَیْب» می‌گوید: من به آن حضرت گفتم، آیا ما نیز می‌توانیم دعای یوسف را به هنگامه فشار گرفتاریها و برای نجات از آنها بخوانیم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: شما می‌توانید این دعا را بخوانید: اَللّهُمَّ اِنْ كانَتْ ذُنُوبی قَدْ اَخْلَقَتْ عِنْدَکَ وَجْهِی فَاِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِْ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَْ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ الاَئِمَّهِْ. (۲) بار خدایا اگر گناهانم مرا در بارگاه تو بی‌آبرو ساخته است، اینک به آبرو و حرمت پیامبرت، پیامبر مهر و رحمت و به حرمت و آبروی علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان نور که درود خدا بر آنان باد رو به بارگاه تو می‌آورم و تو را می‌خوانم که مهر و رحمت و لطف خود را بر من فرو فرستی ... ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۴۵. (صفحه ۵۱۵)

۱۰۸. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ ملک گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده‌ها بر سبزها پیچیدند و آن‌ها را از بین بردند) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (۴۳/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف سال‌ها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی و ارشاد و راهنمایی زندانیان و عیادت و پرستاری بیماران و دلداری و تسلّی دردمندان آنها بود. تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت. پادشاه مصر که می‌گویند نامش ولید بن رَیّان بود (و عزیز مصر وزیر او محسوب می‌شد) خواب ظاهرا پریشانی دید و صبحگاهان تعبیر کنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و از آنها خواست تا خوابش را تعبیر کنند

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رُؤْیا»: آنچه انسان در عالم خواب می‌بیند که بر سه بخش قابل تقسیم است: ۱ خواب‌های رحمانی، ۲ شیطانی، ۳ خواب‌هایی که به وضعیت و شرایط بیننده خواب و باورها و اندیشه‌های او بازمی‌گردد.

رؤیایی هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز

در این آیات قرآن شریف به ترسیم وسیله نجات و رهایی یوسف از زندان پرداخته (صفحه ۵۱۶) و روشنگری می کند که وقتی دعای یوسف به هدف اجابت رسید و گشایش کار او نزدیک گردید، فرمانروای مصر خواب هراس انگیز و سرنوشت سازی دید؛ و چون همه دانشوران و سیاستمداران از تعبیر آن خواب عجیب فرو ماندند، دگر باره نام فراموش شده یوسف، آن زندانی بی گناه، نخست در محافل سیاسی و اجتماعی و آنگاه در همه جا به میان آمد و از پی آن خار و خاشاکهای باطل و بیداد کنار رفت و خورشید حقیقت پدیدار شد. قرآن در بیان این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف می‌فرماید: وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ و پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو چاق و فربه دیدم ... یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ که هفت گاو لاغر دیگر آنها را می‌خورند و گاوهای چاق به گونه‌ای در شکم گاوهای لاغر قرار گرفتند که ناپدید شدند. وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ و نیز در خواب هفت خوشه سبز را دیدم که دانه بسته و بار گرفته بود و هفت خوشه خشک دیگر دیدم که آنها را درویده بودند و این خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیده شده به طوری که آنها را نابود ساخت. آنگاه گفت: یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ. هان ای بزرگان، اینک آنچه را من در خواب دیدم تعبیر کنید و پیام آن را باز گویید. پاره‌ای بر آنند که او افسونگران و کاهنان را گرد آورد و خواب خویش را برای آنان باز گفت و از پی آن، آنان را مخاطب ساخت و گفت: هان ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید، اینک درباره خواب من نظر دهید. (صفحه ۵۱۷)

۱۰۹. «قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ...

آیه

«قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ»

ترجمه

گفتند: خواب‌های پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خواب‌ها آگاه نیستیم. (۴۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَضْغاث» جمع «ضِغْث» به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده یا سبزی یا چیز دیگر است و «اَحْلام» جمع «حُلُم» به معنی خواب و رؤیا است، بنابراین «اَضْغاثُ اَحْلام» به معنی خواب‌های پریشان و مختلط است، گویی از بسته‌های گوناگونی از اشیاء متفاوت تشکیل شده است و کلمه «الاَحْلام» که در جمله «ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ» آمده و با الف و لام عهد اشاره به این است که ما قادر به تأویل اینگونه خواب‌ها نیستیم. ذکر این نکته نیز لازم است که که اظهار ناتوانی آنها واقعا به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود و لذا آن را جزء خواب‌های پریشان محسوب داشتند، چه این که خواب‌ها را به دو گروه تقسیم می کردند: خواب‌های معنی‌دار که قابل تعبیر بود و خواب‌های پریشان و بی‌معنی که تعبیری برای آن نداشتند و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می‌دانستند، به خلاف خواب‌های گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می‌دیدند. این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب، حوادث ناراحت‌کننده‌ای را در آینده پیش‌بینی می کردند و آن چنان که معمول حاشیه‌نشینان شاهان و طاغوتیان است تنها مسائلی را برای شاه ذکر می کنند که به اصطلاح مایه انبساط «خاطر ملوکانه» گردد و آن چه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی اینگونه حکومت‌های جبار. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها چگونه جرأت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خواب‌های پریشان متهم سازند،

در حالی که معمول این حاشیه‌نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی‌معنی شاه، فلسفه‌ها می‌چینند و تفسیرهای کاشف دارند. ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب، پریشان حال و نگران یافتند و او حق (صفحه ۵۱۸) داشت که نگران باشد زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند بر گاوهای چاق و نیرومند چیره شدند و آنها را خوردند و همچنین خوشه‌های خشک. آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟ لذا برای رفع کدورت خاطر شاه، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند یعنی نگران نباش، مطلب مهمی نیست، این قبیل خواب‌ها دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَضْغاث»: خواب‌های آشفته و پریشان. «اَحْلام»: چیزی که انسان در خواب می‌بیند. قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام به باور «کلبی» منظور این است که آنان گفتند: اینها خوابهای باطل و بی‌اساس است. اما «قتاده» می‌گوید: اینها خواب‌های آشفته و دروغی است که پیام و تعبیر ندارد. وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ و ما به تعبیر اینگونه خواب‌های آشفته و باطل آگاهی نداریم و تنها می‌توانیم خواب‌های درست را تعبیر کنیم. شگفت این جاست که به خواست خدا، همین خواب و ناتوانی و نادانی دانشوران و کاهنان و افسونگرانِ فراخوانده شده، سبب نجات یوسف گردید؛ چرا که ساقی شاه در این هنگام به یاد یوسف افتاد و به شاه گفت: سرورم در آن رویدادی که من و آشپزِ اعدام شده به زندان رفتیم، در زندان خوابی دیدیم که جوانمردی خوابهای ما را تعبیر کرد و شگفت این بود که درست همانگونه که او پیشگویی و تعبیر نموده بود پیش آمد؛ اینک اگر اجازه می‌دهید به نزد او بروم و تعبیر خواب شما را از او جویا گردم و جواب آن را برایتان بیاورم. (صفحه ۵۱۹)

۱۱۰. «وَ قالَ الَّذی نَجا ...

آیه

«وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ»

ترجمه

و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود و بعد از مدتی متذکر شد، گفت: من تأویل آن را به شما خبر می‌دهم مرا به سراغ (آن جوان زندانی بفرستید). (۴۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری در گوشه این زندان، مردی روشن ضمیر و باایمان و پاکدل زندگی می‌کند که قلبش آیینه حوادث آینده است، او است که می‌تواند پرده از این راز بردارد و تعبیر این خواب را بازگو کند. جمله «فَأَرْسِلُونِ» (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود و او می‌خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد. این سخن وضع مجلس را را دگرگون ساخت و همگی چشم‌ها را به ساقی دوختند سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه قدر زودتر دنبال این مأموریت برود و نتیجه را فورا گزارش دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اُمَّةٍ»: به «گروه» و نیز به بخشی از زمان یا مدت گفته می‌شود. وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْویلِهِ فَأَرْسِلُونِ. و از آن دو زندانی جوان و هم بند یوسف، آن کسی که نجات یافته و پس از چندی به تناسب خواب شاه خاطره زندان و سفارش یوسف را به یاد آورده بود، به شاه و درباریان گفت: اگر اجازه دهید من شما را از پیام آن آگاه می‌سازم. پس برای فراهم آوردن پاسخ و تعبیر این خواب، وسیله دیدار مرا با یوسف در زندان فراهم سازید. (صفحه ۵۲۰)

۱۱۱. «یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا ...

آیه

«یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ»

ترجمه

یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خوردند و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوی مردم بازگردم تا آنها آگاه شوند. (۴۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ساقی به زندان آمد به سراغ دوست قدیمی خود یوسف آمد، همان دوستی که در حق او بی‌وفایی فراوان کرده بود اما شاید می‌دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند. کلمه «النّاس» ممکن است اشاره به این باشد که خواب شاه به عنوان یک حادثه مهم روز، به وسیله اطرافیان متملق و چاپلوس، در بین مردم پخش شده بود و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«عَجْف»: لاغر شدن. مذکّر این واژه «اَعْجَف» و مؤنث آن «عَجْفاء» و جمع آن «عِجاف» است. پس از این مرحله بود که او با سفارش شاه به زندان آمد و بی‌درنگ به سراغ یوسف رفت و گفت: یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ هان ای یوسف! ای مرد بسیار راستگو که هر چه می‌گویی درست است ... أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ در مورد خواب شاه چه می‌گویی که او در عالم رؤیا هفت گاو لاغر را دیده است که هفت گاو فربه را می‌خورند و نیز هفت خوشه سبز را نگریسته است که هفت خوشه خشکیده بر آنها پیچیده و نابودشان ساخته‌اند؟ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ نظر خود را در مورد این خواب به من بگو، باشد که نزد شاه و درباریان و دانشوران (صفحه ۵۲۱) و کاهنان وامانده که برای تعبیر خواب فراخوانده شده‌اند باز گردم و آن را بیان کنم و بدین وسیله آنان به دانش و کمال تو پی برند و از زندان نجات یابی.

سالهای پر نعمت و برکت

یوسف که خود را پاسخگوی پرسش مردم می‌دانست و از نعمت گرانِ دانش و بینشی ژرف برخوردار بود، بی‌هیچ گله‌ای از یار زندانی فراموشکار گفت: قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنینَ دَأَباً امّا آن هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشکیده، سالهای خشکسالی و سختی است که در پیش خواهید داشت و آن هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز نیز نشانگر سالهای پربرکت و پر نعمتی است که پیش از آن دوران پر مخاطره در پیش است. شما هفت سال پیاپی را که در پیش است بر اساس سبک و روش همیشه خود، مزرعه‌ها و زمینهای حاصلخیز را زیر کشت می‌گیرید و همه را می‌کارید. به باور پاره‌ای منظور این است که: شما هفت سال با تلاش و کوشش بسیار زراعت می‌کنید؛ چرا که واژه «دَأَبا» به باور پاره‌ای به مفهوم کوشش است. فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تَأْکُلُونَ . و آنچه را می‌دروید مگر اندکی از آن را که مورد نیاز شماست و می‌خورید در همان خوشه خودش، بی‌آنکه از پوست جدا کنید به انبارها و سیلوها بسپارید. یوسف بدان دلیل دستور داد دانه‌ها و گندم‌های اضافه بر مصرف کشور را به صورت خوشه‌ها به انبارها بسپارند که دانه و گندم هنگامی که در خوشه باشند از فسادپذیری محفوظ‌تر و سالم‌تر خواهند بود. به باور پاره‌ای یوسف بدان جهت چنین دستوری به آنان داد که گندم و همانند آن تا زمانی که در خوشه است اگرچه زمان بسیاری بر آن بگذرد کرم و دیگر حشرات به آنها آسیب و زیانی نمی‌رسانند، امّا هنگامی که از خوشه بیرون آمدند، در معرض آسیب قرار می‌گیرند. (صفحه ۵۲۲)

۱۱۲. آیه (سالهای قحطی و سختی)

اشاره

قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تَأْکُلُونَ گفت: هفت سال با جدّیت زراعت می‌کنید و آن چه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، بقیه را در خوشه‌های خود بگذارید (و ذخیره نمایید). (۴۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَأْب» در اصل به معنی ادامه حرکت است و به معنی عادت مستمر نیز آمده، بنابراین معنی این کلمه این می‌شود که شما طبق عادت مستمر خود که به امر کشاورزی در سرزمین مصر اهمیت می‌دهید این کار را طبق معمول ادامه دهید، ولی در مصرف محصول آن صرفه‌جویی نمایید. به هر حال یوسف بی آن که هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فورا خواب را به عالی‌ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده‌پوشی و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«دَأْب»: شیوه و روش و به مفهوم جدّیّت و تلاش در کار نیز آمده است. آنگاه هشدار داد که: ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ امّا بدانید که پس از آن هفت سال پر نعمت و پربرکت، هفت سال سخت بر شما خواهد آمد که در آن مدت مردم و کشورتان دچار خشکسالی و قحطی می‌گردند. یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ. و در آن سالهای سخت، هر آنچه را به سیلوها و انبارها سپرده‌اید جز اندکی را که پس‌انداز می‌کنید همه را خواهند خورد. و اگر طبق برنامه رفتار کنید، با موفقیت و پیروزی، خود و جامعه خود را از قحطی و بلا رها ساخته‌اید و به ساحل آسایش و نعمت خواهید رسید. (صفحه ۵۲۳)

۱۱۳. «ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ...

آیه

«ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ»

ترجمه

پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آن چه را شما برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید می‌خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. (۴۸ / یوسف) ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النَّاسُ وَ فیهِ یَعْصِرُونَ سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال مردم عصیر (میوه‌ها و دانه‌های روغنی) می‌گیرند. (۴۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چه قدر حساب شده بود گاو در افسانه‌های قدیمی سنبل «سال» بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخایر سال‌های قبل استفاده کرد و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند تأکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد و این که عدد گاوهای لاغر و خوشه‌های خشکیده بیش از هفت نبود نشان می‌داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت آن وضع پایان می‌یابد و طبعا سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود و بنابراین باید به فکر بذر آن سال‌ها هم باشند و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگهدارند. در حقیقت یوسف یک معبّر ساده خواب نبود بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه‌ریزی می‌کرد و یک طرح چند ماده‌ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد و چنان که خواهیم دید این تعبیر توأم با راهنمایی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خودکامگان. بار دیگر این داستان این درس بزرگ را به ما می‌دهد که قدرت خداوند بیش از آن چه ما فکر می‌کنیم می‌باشد او است که می‌تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار (صفحه ۵۲۴) زمان خود دیده می‌شود هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهایی بخشد و هم بنده خاص خودش را پس از سال‌ها زجر و مصیبت رهایی دهد. باید سلطان این خواب را ببیند و باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد و باید به یاد خاطره خواب زندان خودش بیفتد و سرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد. او است که با یک امر کوچک حوادث عظیم می‌آفریند، آری به چنین خدایی باید دل ببندیم. خواب‌های متعددی که در این سوره به آن اشاره شده از خواب خود یوسف گرفته تا خواب زندانیان، تا خواب فرعون مصر و اهمیت فراوانی که مردم آن عصر به تعبیر خواب می‌دادند نشان می‌دهد که اصولاً در آن عصر تعبیر خواب از علوم پیشرفته زمان محسوب می‌شد و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می‌شد. مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته‌ترین دانش‌های زمان باشد تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که این علم سرچشمه الهی دارد نه انسانی.

نظارت بر مصرف

در مسائل اقتصادی تنها موضوع «تولید بیشتر» مطرح نیست، گاهی «کنترل مصرف» از آن هم مهم‌تر است و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سال‌های سختی که در پیش بود، ذخیره نماید. در حقیقت این دو از هم جدا نمی‌توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیح‌تری شود و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد. سیاست اقتصادی یوسف در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمی‌تواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید «آینده» و حتی نسل‌های بعد را نیز دربرگیرد و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلاً همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچ وجه به فکر (صفحه ۵۲۵) آیندگان نباشیم که آنها در چه شرایطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همین‌ها هستند که امروز با ما زندگی می‌کنند و آنها که در آینده می‌آیند برادر ما نیستند. جالب این که از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سال‌های قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سال‌های فراوانی نعمت، مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد و هنگامی که این سال‌ها پایان یافت و سال‌های قحطی در پیش آمد، در سال اوّل مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پول‌ها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینت‌ها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانایی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان و در سال پنجم در برابر خانه‌ها و در سال ششم در برابر مزارع و آب‌ها و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه‌ای) به آنها بازگرداند و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا و نابسامانی رهایی بخشم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النَّاسُ پس از هفت سال سختی و قحطی، دگر باره سالی پر برکت و خوش فرا می‌رسد که در آن برای مردم باران می‌بارد و به لطف خدا فراوانی و گشایش روی می‌آورد. به باور پاره‌ای واژه «یُغاثُ» از «غَوْث» و «غِیاث» برگرفته شده و منظور این است که: پس، از پی آن سالهای سخت، سالی خوش و پر نعمت فرا می‌رسد و مردم از قحطی و گرفتاری نجات می‌یابند. وَ فیهِ یَعْصِرُونَ. به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که در آن سال، نعمت‌ها بسیار می گردد و مردم میوه‌های گوناگون و دانه‌های روغنی همچون انگور، زیتون، کنجد و ... می‌فشارند و آب میوه و روغن آنها را می گیرند. (صفحه ۵۲۶) گفتنی است که آخرین فراز آیه شریفه فراتر از تعبیر خواب شاه بود که یوسف بیان فرمود و این از خبرهای غیبی از جانب خدا بود تا افزون بر دانش و فرزانگی که از پیش به او ارزانی شده است، نشانه دیگری بر رسالت آن حضرت و معجزه جدیدی بر پیامبری و دعوت توحیدیش باشد. «بلخی» می گوید: تعبیری که یوسف برای خواب فرمانروای مصر نمود، نشانگر بی‌اساس بودن گفتار کسانی است که می گویند: تعبیر خواب همان است که در مرحله و مرتبه نخست تعبیر می‌شود نه مراحل بعد؛ چرا که اگر این گفتار درست بود، پس از آنکه افسونگران و کاهنان و سیاستمداران، خواب شاه را خوابهایی آشفته و پریشان تعبیر کردند، دگرباره یوسف آن را تفسیر و تعبیر نمی‌فرمود و از پیام واقعی آن خبر نمی‌داد. (صفحه ۵۲۷)

۱۱۴. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ ملک

گفت: او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت: به سوی صاحبت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است. (۵۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیان را مجذوب خود ساخت. او می‌بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده‌ای ارائه داده است. او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق‌العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد، اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «دستور داد که او را نزد من آورید» (وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ). «ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای این که دست و پای خود را گم کند که بعد از سال‌ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی‌آیم تا این که تو به سوی صاحب و مالکت بازگردی و از او بپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دست‌های خود را بریدند به چه دلیل بود» (فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ). او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی‌خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لااقل یک متّهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنیش کاملاً به ثبوت رسد و پس از تبرئه سربلند آزاد گردد و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر (صفحه ۵۲۸) را نیز ثابت کند که در دربار و زیرش چه می‌گذرد؟ آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان. جالب این که یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، «اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است» (إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُول اما هنگامی که فرستاده شاه نزد یوسف آمد تا او را به کاخ ببرد، او از رفتن خودداری کرد و گفت: تا زمانی که آن پرونده ساختگی مورد تحقیق و رسیدگی عادلانه قرار نگیرد و خیانتکار و پاکدامن شناخته نشوند و دامان پاک او از تهمت و دروغ تطهیر نگردد، نه از زندان بیرون خواهد رفت و نه به دعوت شاه پاسخ مثبت خواهد داد! قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ بر این اساس بود که آن حضرت به فرستاده شاه گفت: اینک نزد سالارت برو و از او بپرس سرگذشت آن زنانی که دست‌های خود را به جای برگرفتن پوست میوه بریدند، چه بود؟ و چرا آنان در کاخ عزیز گرد آمدند؟ و بدین وسیله از شاه درخواست کن تا داستان آن ضیافت و زنان مورد اشاره را مورد رسیدگی و تحقیق عادلانه قرار دهد و از من به خاطر آن تهمت‌ها و دروغ‌ها اعاده حیثیت گردد و پاکدامنی و درستکاری‌ام اعلان شود تا آنگاه به دیدار او بیایم. از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که یوسف به خاطر رعایت ادب و اخلاق و به دلیل بزرگواری خود، در شکایت و درخواست تحقیق و رسیدگی به آن (صفحه ۵۲۹) پرونده ساختگی، نامی از بانوی کاخ نبرد؛ چرا که او زن پیشوای کشور یا وزیر و جانشین او بود؛ از این رو یوسف موضوع را به صورت کلی طرح کرد و او را نیز در شمار زنان شمرد. اما پاره‌ای بر آنند که آن حضرت نام زلیخا را در شمار آن زنان نیز قرار نداد؛ چرا که منظور او احضار زنان بود و آنان بودند که گواه پاکدامنی و قداست

یوسف و شاهد اعتراف به گناه زلیخا در آن ضیافت بودند و به همین جهت پس از فراخوانده شدن آنان و آشکار شدن حقیقت بانوی کاخ در برابر شاه لب به اعتراف گشود و گفت اینک حقیقت آشکار گردید. «الْآنَ حَصْحَصَ الْحَق» ... و نیز آیه شریفه نشانگر آن است که این تنها زلیخا نبود که آن تهمت سهمگین را به یوسف زده بود، بلکه آن زنان نیز پس از شکست در برابر پایمردی و قداست و خویشتن‌داری یوسف، به منظور انتقام از او این اتهام ناروا را بر او وارد آوردند و هر کدام برگی دروغ بر آن پرونده ساختگی افزودند. «ابن عباس» در این مورد می گوید: اگر یوسف آن روز پیش از آنکه شاه را به بی گناهی و پاکدامنی خویش مطمئن سازد، از زندان بیرون می‌آمد، پیوسته کدورتی از او در دل شاه باقی می‌ماند و او را فردی می‌پنداشت که در اندیشه گناه و خیانت به ناموس وی بود و یوسف حاضر نبود که به این بها از زندان آزاد گردد؛ از این رو درخواست تحقیق و پافشاری در رسیدگی به موضوع نمود تا با روشن شدن حقیقت، کدورت و زنگارهای آن همه دروغ و تهمت از دلها زدوده شود و او با سرفرازی و سربلندی در جامعه ظاهر گردد (.... صفحه ۵۳۰) إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ . به راستی که پروردگار من به بازیگری و نیرنگ زنان داناست و او می‌تواند پاکدامنی مرا روشن و آشکار سازد. و به باور «ابو مُسلِم» ، منظور این است که: عزیز مصر که من آن زمان به صورت برده در خانه او بودم خودش از بازیگری و نقشه زنان آگاه است و می‌داند که من از این تهمت‌ها پاك و پاکیزه‌ام و بدین وسیله یوسف روشنگری می کرد که از او نیز گواهی بخواهید تا حقیقت آشکار گردد. امّا به باور ما دیدگاه نخست در مورد آیه شریفه با موقعیت و مقام والای یوسف بهتر و مناسب‌تر است. (صفحه ۵۳۱)

۱۱۵. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه)

اشاره

قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقینَ (ملك آنها را احضار کرد و) گفت: جریان کار شما، به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، چه بوده؟ گفتند: منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم(در این هنگام) همسر عزیز گفت: الان حق آشکار گشت، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راستگویان است. (۵۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علوّ همت همراه بود او را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد، لذا فورا به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت: «بگویید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟» (قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ). راست بگویید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟ در اینجا وجدان‌های خفته بیدار آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند «و گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم» (قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ). همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقّت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد بی آن که کسی سؤالی از او کند قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سال‌ها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص این که او بزرگواری بی‌نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درك کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سربسته (صفحه ۵۳۲) سخن گفته است. یک مرتبه

گویی انفجاری در درونش رخ داد: «فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم او راستگو است» و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ» (قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقین).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَطْب: رویداد و پیشامد بزرگ. «حَصْحَصَ الْحَقُّ»: این واژه به باور «زَجّاج» از ریشه «حِصَّه» برگرفته شده و منظور این است که: «سَهم» و «حِصّه» حق از باطل جدا گردید. امّا به باور دیگران، تکرار «حَصّ» است همانند «کَفْکَفَ» که تکرار «کَفّ» می‌باشد. این واژه از «حَصَ الشَّعْر» می‌باشد که به مفهوم کندن مو از سر و جدا ساختن آن از بیخ و ریشه است و در آیه شریفه منظور این است که حق از باطل جدا شد. با رسیدن درخواست یوسف به شاه، او نیز خردمندانه و با شهامت عمل کرد و بی‌درنگ زنان را فراخواند و در آن نشست حسّاس و سرنوشت‌ساز رو به آنان کرد و گفت: قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ سرگذشت شما آنگاه که به سراغ یوسف رفتید و با وسوسه و نرمی و ظرافت زنانه خواسته خویش را از او خواستید چه بود؟ اینک واقعیت را آنگونه که روی داده است برایم باز گویید. قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ آنان گفتند: پناه بر خدا! ما هیچ بدی و لغزشی در او سراغ نداریم و او پاک و پاکدامن است. بدین وسیله همه آنان لب به بیان حقیقت گشودند و یک صدا اعتراف کردند که او ستمدیده است و بر اساس یک اتهام و پرونده ساختگی به زندان افکنده شده است. قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَق و در این هنگام بانوی کاخ نیز بی‌آنکه مورد پرسش قرار گیرد، گفت: هم اکنون (صفحه ۵۳۳) حقیقت آشکار گردید و درست از نادرست جدا شد.ٌ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقینَ. واقعیت این است که من با هزاران نقشه و کرشمه به سراغ او رفتم و او در گفتارش که مرا لغزشکار و گناهکار می‌خواند راستگوست. این اعتراف به حق و اقرار به صداقت و راستگویی و درستکاری و امانت یوسف بدان دلیل بود که آن زن دیگر از وسوسه پذیری یوسف نا امید شده بود؛ و خدای فرزانه برای اینکه در مورد پاکدامنی و قداست یوسف هیچ جای تردید نماند، به گونه‌ای دلها را دگرگون ساخت که بانوی کاخ نیز لب به بیان حقیقت گشود و با گواهی دادن به پاکدامنی و قداست یوسف، او را از راستگویان و شایسته کرداران عنوان دارد. (صفحه ۵۳۴)

۱۱۶. «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ ...

آیه

«ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ»

ترجمه

این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی‌کند. (۵۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت (بنابراین که جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضاء می‌کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می‌کند. نخست این که: وجدانش و احتمالاً بقایای علاقه‌اش به یوسف، به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را بپوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر این که با گذشت زمان و دیدن درس‌های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت

نمی‌کند، به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس می‌کند و مخصوصا با شکست در عشق که ضربه‌ای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کَیْد»: نقشه کشیدن در نهان برای زیان وارد آوردن به دیگران. در ادامه سخن در این مورد، قرآن شریف به گفتار یوسف باز می‌گردد و می‌فرماید: ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ این برگرداندن فرستاده شاه و بیرون نیامدن از زندان و درخواست تحقیق و رسیدگی عادلانه به آن پرونده دروغین و ساختگی و پیشنهاد احضار و بازجویی از زنان، به خاطر آن بود که شاه یا عزیز مصر بداند که من پشت سر او و در نهان هرگز در اندیشه خیانت به او نبوده‌ام. این تفسیر از آیه شریفه، دیدگاه گروهی از مفسّران از جمله «حَسَن» ، «مُجاهِد» «قَتاده» و «ابو مُسلم» است. (صفحه ۵۳۵) وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ. و خدا مکر و نیرنگ خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند. گوینده همان گفتار، در ادامه سخن خویش افزود: وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و من نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش آدمی او را بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد. به باور بیشتر مفسّران، این بیان نیز از یوسف است. یادآوری می‌گردد که «الف و لام» در واژه «اَلنَّفْس» ممکن است برای جنس باشد، که همه نفسهای آدمیزادگان این گونه‌اند و یا ممکن است برای عهد باشد بدین معنا که: نفس من این گونه است. اِلّا ما رَحِمَ رَبّی مگر کسی که خدا به او مهر و رحمت آورد و به لطف خود او را از لغزش و گناه حفظ کند. در این فراز «ما» را بیشتر مفسّران به معنای «من» گرفته‌اند، همانگونه که در برخی آیات، از جمله: «ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ» (... ۱) به این معنا آمده است. گفتنی است که آن کسانی که آیه شریفه را گفتار یوسف می‌دانند، بر این عقیده‌اند که منظور آن حضرت از این بیان، کشش طبیعی و انسانی است، نه گناه و یا آهنگ آن؛ و منظور این است که: من نفس خویشتن را از کشش طبیعی و تمایل بشری تبرئه نمی‌کنم و مدعی آن نیستم که بر اساس طبیعت خویش از گناه و لغزش دوری جستم، بلکه به مهر و لطف خداست که من در برابر وسوسه‌ها و تمایلات و خواهشهای نفس، تزلزل ناپذیرم و اندیشه گناه نیز به دل راه نمی‌دهم. اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ. راستی که پروردگار من نسبت به بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است.

۱. سوره نِساء، آیه ۳. (صفحه ۵۳۶)

۱۱۷. «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی ...

آیه

«وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحیمٌ»

ترجمه

من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آن چه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است. (۵۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد» (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ). «مگر آن چه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (اِلّا ما رَحِمَ رَبّی) و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ). انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا می‌شود، به خصوص این که بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاوی امروز آن تمایلات شدید سر کوفته «تصعید» می‌گردد و بی آن که از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند. پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده نیز دلیل بر این تنبّه و بیداری است. خلاصه این که ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه اینها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تَنَبُّه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد. در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی‌گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه و این است مفهوم جمله «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می‌دهد و از آن جا که گمان نمی‌کرد به او روزی می‌دهد). تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی‌دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

شکست‌هایی که سبب بیداری است

(صفحه ۵۳۷) شکست‌ها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهرا شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می‌آید، اینها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می‌گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می‌درد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می‌شود. همسر عزیز مصر (که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تَنَبُّه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آن که یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِالَّذی جَعَلَ الْعَبیدَ مُلُوکا بِطاعَتِه وَ جَعَلَ الْمُلُوکَ عَبیدا بِمَعْصِیَتِه: حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید» و در پایان همین حدیث می‌خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد. (۱) خوشبخت کسانی که از شکست‌ها پیروزی می‌سازند و از ناکامی‌ها کامیابی و از اشتباهات خود راه‌های صحیح زندگی را می‌یابند و در میان تیره‌بختی‌ها نیک‌بختی خود را پیدا می‌کنند. البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بی‌مایه‌اند به هنگام شکست یأس و نومیدی سراسر وجودشان را می‌گیرد و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می‌روند، که این شکست کامل است، ولی آنها که مایه‌ای دارند سعی می‌کنند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند.

حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است

دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا این که فرستاده ملک بازگردد و تحقیق کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی‌گناهیش اثبات گردد تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه این که به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است و این درسی است برای همه

انسانها در گذشته و امروز و آینده. ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۵۴. (صفحه ۵۳۸)

حالات نفس سرکش

علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرایز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است. نخست «نفس امّاره» نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشاند و لذا اَمّارَه‌اش گفته‌اند، در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می‌کوبد و شکست می‌دهد. این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختی‌های انسان از آن است. مرحله دوم «نفس لَوّامَّهٔ» است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می‌یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرایز گهگاه مرتکب خلاف‌هایی بشود اما فورا پشیمان می‌گردد و به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد و دل و جان را با آب توبه می‌شوید و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنّت پیشوایان. این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره «قیامت» به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است: «لا- أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَـةِ وَ لا- أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَـةِ: سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنش‌گر». مرحله سوم «نفس مُطْمَئِنَّهٔ» است و آن مرحله‌ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرایز سرکش در برابر او رام می‌شوند و سپر می‌اندازند و توانایی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند، چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده‌اند که غرایز نفسانی در برابر آن توانایی چندانی ندارند. این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامش که بر اقیانوس‌های بزرگ حکومت می‌کند، اقیانوس‌هایی که حتی در برابر سخت‌ترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود (صفحه ۵۳۹) نمایان نمی‌سازند. این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آن هایی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سال‌ها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهایی رسانده‌اند. این همان است که قرآن در سوره «فجر» به آن اشاره می‌کند آن جا که می‌گوید: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعى إِلى رَبِّكِ راضِـيَةً مَرْضِـيَّةً فَادْخُلى فى عِبادى وَ ادْخُلى جَنَّتى: ای نفس مطمئن و آرام بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو و داخل در زمره بندگان خاص من شو و در بهشتم گام نه». پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس «اَمّارَه» را به «لَوّامَه» و از آن به مرحله نفس «مُطْمَئِنَّهٔ» ارتقاء بخشیم، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی‌اعتنا و در سختی‌ها شکیبا و بردبار باشیم. خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوس‌های سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فرا راه ما قرار ده.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدیده شگفت انگیز رؤیا

از پدیده‌های شگفت انگیز جهان آفرینش پدیده عجیب خواب است که قرآن آن را از نشانه‌های قدرت آفریدگار هستی عنوان می‌سازد و از آن عجیب‌تر پدیده دیگری به نام رؤیا و خواب دیدن و تماشای مناظر گوناگون و صحنه‌های هیجان انگیز و یا هولناک در عالم خواب است. از دیرباز این پرسش در میان اندیشمندان مطرح بوده است که پدیده خواب یا رؤیا چیست و از کجا

خبر می‌دهد؟ از گذشته یا حال یا آینده؟ از ضمیر آشفته انسان؟ از آرزوهای بر باد رفته او؟ از کجا؟ و چه پیامی دارد؟ آیا دیدن مناظر زیبا و دل‌انگیز یا صحنه‌های نفرت بار و غم‌انگیز در عالم خواب (صفحه ۵۴۰) که کم و بیش همه دیده‌اند و برای همه تجربه شده است ثمره تلاش و فعالیت و کارهای روزانه و مشکلات گوناگونی است که انسان با آنها رو به روست و شب هنگام هم در عالم خواب در برابر دستگاه گیرنده بهت‌آور روان و روح او خودنمایی می‌کند و یا این صحنه‌ها انعکاس انبوهی از آرزوهای بر باد رفته، تمایلات ارضا نشده، خواسته‌های سرکوب گشته و بیم و امیدهایی است که جامه عمل نپوشیده و بدین‌گونه خود را نشان می‌دهد؟ آیا پدیده خواب و رؤیا نتیجه وحشت و ترس از فرد یا گروه یا پدیده دیگری است که انسان در عالم خواب با قیافه کریه یا منظره زشت آنان رو به رو می‌گردد؟ و یا نه؟ بلکه پدیده‌ای است که از آینده خبر می‌دهد و دستگاه حساس و پیچیده گیرنده روان انسان به سبک ناشناخته‌ای از رویدادهای آینده دور و نزدیک عکس و خبر تهیه نموده و پاره‌ای از آنها بدین صورت خود را در عالم رؤیا نشان می‌دهند؟ کدام یک؟

انواع خواب‌ها

در پاسخ این پرسش دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده و خوابها به انواع مختلفی تقسیم گردیده است، امّا آنچه قابل تردید نیست، این است که پاره‌ای از خوابها تجسّم صحنه‌های گوناگون و روزانه است. پاره‌ای خوابهای پریشانی است که با وضعیت سلامت و یا بیماری و بهداشت و تغذیه او ارتباط دارد، امّا برخی از خوابها از آینده پیام دارد که نمونه‌های بارز آن عبارتند از: خواب یوسف (۱) خواب ابراهیم (۲) خواب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله (۳) ۱. سوره یوسف، آیه ۴. ۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲. (صفحه ۵۴۱) خواب فرمانروای مصر (۱) و خواب دو جوان زندانی (۲)

رؤیا در روایات

در روایاتی رسیده نیز پدیده رؤیا مورد توجّه قرارگرفته و به سه نوع تقسیم شده است: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اَلرُّؤْیا ثَلاثَهٌ: بُشْری مِنَ اللّهِ، وَ تَحْزینٌ مِنَ الشَّیْطانُ، وَ الَّذی یُحَدِّثُ بِهِ الْاِنْسانُ نَفْسَهُ فَیَراهُ فی مَنامِهِ. (۳) خوابها بر سه گونه‌اند: ۱ خواب‌هایی که نوید و پیام از آینده دارد و بشارتی از سوی خداست. ۲ خواب‌هایی که از سوی شیطان است و مفهوم و پیامی ندارد. ۳ و دیگر خواب‌هایی که انعکاس آرزوها و ثمره مشکلات زندگی است که انسانها در فکر و ذهن خویش می‌پرورند و آنگاه آنها را در خواب می‌بینند. با این بیان، برخی از خواب‌ها از آینده خبر می‌دهد.

قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات

اشاره

در قرآن شریف از سه نفس یا سه مرحله از نفس انسان سخن رفته و آن گونه که شایسته و بایسته است به او هشدار و رهنمود داده شده است:

الف: «نفس امّاره» یا غرایز و کشش‌های سرکش

قرآن بر این نکته هشدار می‌دهد که غرایز و تمایلات و احساسات و عواطف انسان، کشش‌هایی هستند که او را کور و کر به سوی خواستن لـذّتها و رسیدن به خواهش‌ها و هواها فرمان می‌دهند و در این راه نه مرزی می‌شناسند و نه حقی و این ۱. سوره فتح، آیه ۲۷. ۲. سوره یوسف، آیه ۴۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۳۶. ۴. بِحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۱. (صفحه ۵۴۲) خاصیت آنهاست. «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّ ما رَحِمَ رَبّی (۱)» و من هرگز نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش و وسوسه‌گر انسان بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد مگر آن کس را که پروردگارم بر او رحمت آورد.

ب: «نفس لَوّامه» یا وجدان بیدار

قرآن از مرحله دیگر و از نفس دیگری یاد می‌کند که بر خلاف نفس امّاره نه تنها به گناه و زشتی و تباهی فرمان نمی‌دهد و کور و کر نیست، بلکه گویی در برابر آن است و افزون بر اینکه در برابر گناه و طغیان و سرکش و زشتکاری‌های «نَفْس اَمّاره» مقاومت می‌کند، انسان را به خاطر بیدادگری و گناه مورد سرزنش قرار داده و سخت نکوهشش می‌کند و او را تا بیداری و توبه و جبران یا تصمیم بر آن آرام نمی‌گذارد. «لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِٔ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِٔ» (... ۲) سوگند به روز رستاخیز و سوگند به «نفس لوّامه» و وجدان بیدار و سرزنشگر انسان.

ج: «نَفْس مُطْمَئِنّه» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان

و نیز از «نَفْس مُطْمَئِنّه» یا مرحله دیگری خبر می‌دهد که این نشانگر اوج کمال و جمال و آراستگی انسان به ارزش‌ها و پیراستگی او از ضد ارزش‌ها و مرحله آرامش و وقار و شکوه معنوی انسان است. مرحله‌ای است که نه غرایز و تمایلات و کششها او را به بیراهه می‌کشد و طوفان در وجودش به راه می‌اندازد و نه شیطانهای گوناگون و نه ابلیس؛ چرا که او ساخته شده است. «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُٔ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ» (... ۳) هان ای نفس آرامش یافته، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت باز گرد...

مراحل سه‌گانه

بر خلاف پندار پاره‌ای که این سه مرحله از نفس انسان را سه نفس جداگانه پنداشته‌اند، به باور دانشمندان اخلاق، این یک نفس است که می‌تواند این سه مرحله ۱. سوره یوسف، آیه ۵۳. ۲. سوره قیامت، آیه ۱ ۲. ۳. سوره فَجْر، آیه ۲۷ ۳۰. (صفحه ۵۴۳) را داشته باشد؛ چرا که در مرحله نخست که مرحله عدم رشد فکری و عقلی و دینی و اخلاقی است، این نفس به سان دیکتاتور خودکامه‌ای که در یک کشور خود را مرز ناشناس می‌نگرد، به صورت حاکم مطلق در سازمان وجود بشر عمل می‌کند و هیچ مانع و مرزی برای خود نمی‌نگرد و اگر سوسویی از چراغ خرد و فطرت و وجدان بیابد، آن را خاموش می‌سازد. در مرحله دوّم که مرحله پس از آموزش و پرورش و شکوفایی خرد و فرهنگ و بینش و ایمان اوست، در میدان عقل و نفس گاه به این سو و گاه به آن سو کشیده می‌شود، امّا به دلیل مجهّز شدن نفس به ایمان و وجدان بیدار و ارزش‌های اخلاقی و انسانی، کفه سنگین به سود خرد و وجدان می‌چربد و لغزش و گناه را محکوم و گاه انسان را به توبه و جبران فرا می‌خواند. و در مرحله سوّم که اوج انسانیت و شکوفایی و طراوت وصف ناپذیر فطرت وجدان، خرد و کمال انسانی است، کشتی نفس به ساحل آرامش ایمان و تقوا و آگاهی و بینش ژرف و وصف ناپذیری می‌رسد که دیگر وسوسه نفس امارّه در او اثر نمی‌گذارد و فکر گناه هم نمی‌کند و به عصمت مجهّز

می‌شود.

۳ جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین

تنها در پرتو خودسازی و تزکیه نفس و تهـذیب آن است که انسان می‌توانـد از نفس امارّه به وجدان بیدار و سـرزنش کننده و بالاتر از آن اوج گیرد؛ و این کاری سـنگین و بزرگترین جهاد است و مجاهد راستین نیز کسـی است که در این میدان پیروزی را به دست آورد. امیرمؤمنان علیه‌السـلام می‌فرمود: «اَلْمُجاهِـدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ.» (۱) جهادگر راستین، آن مجاهـدی است که با هواهای سـرکش نفس امّاره پیکار کنـد و می‌فرمود: اَشْـجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ. ۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. (صفحه ۵۴۴) پر شهامت‌ترین مردم آن کسـی است که در پیکـار بـا هوای نفس پیروز گردد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله آن را بزرگـترین جهـاد عنوان می‌داد و می‌فرمود: «مَرْحَبا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الْاَصْـغَرِ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمْ الْجِهاد الاکبر، فَقیلَ: یا رَسُولَ اللّهِ، وَ مَا الْجِهادُ الْاَکْبَرُ؟ فقال: جِهادُ النَّفْسِ. (۱)» آفرین بر مردمی که جهاد کوچکتر را انجام دادنـد و اینک به سان همیشه در اندیشه جهاد بزرگترند. پرسـیدند: ای پیامبر خدا جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود: خودسازی و مبارزه با هوای نفس. و حضـرت صادق علیه‌السـلام پیروزی بر نفس را رسیدن به بهشت و نجات از دوزخ عنوان داد و فرمود: «مَنْ مَلِکَ نَفْسَهُ اذا رَغِبَ وَ اذا رَهَبَ وَ اذا اشْـتَهی وَ اذا غَضِبَ و اذا رَضِـیَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ.» (۲) آن کسـی که به هنگـام خواسـتن چیزی و به هنگـام ترس و وحشت و زمـان فـوران خـواهش نفس و هنگـامه اوج خشم و به هنگـام خشـنودی از چیزی و کسـی، به گونه‌ای بر خود حاکم باشد که به گناه و بیداد و وسوسه نفس امارّه تسلیم نگردد و از حق و عدالت انحراف نجویـد، خـدا پیکر او را بر آتش دوزخ حرام می‌سـازد و بـه بهشـت پرطراوت می‌رسـد. بـار خـدایا، مـا را در برابر وسوسـه شیطانهـای گونـاگون و دمـدمه‌های آنهـا خودت یـار و یـاور بـاش. پروردگـارا، ما را در رویارویی با هوای نفس و در پیکار در این میـدان سـرنوشت‌ساز و پر خطر، پیروز و سـرفراز بـدار. خداوندا، به ما اندیشه‌ای بلند، جانی روشن، دلی بیدار و آگاه، بینشـی ژرف، وجـدانی آزاد از انـواع بنـدها و زنجیرهـای خرافه و اسـارت و واپسـگرایی، بیـان و قلمی سـتم‌ستیز و آزادمنش، همـتی والاـ اراده‌ای پولاـدین و کارنامه‌ای پرافتخار و ۱. وَسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. ۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۳. (صفحه ۵۴۵) فرجامی خوش ارزانی بدار. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۵۴۶)

۱۱۸. آیه (یوسف و موقعیّت جدید)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکینٌ أَمینٌ ملک (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم، هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد) و گفت: تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی. (۵۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نماینـده ویژه «ملک» در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زنـدان شـد و به دیدار یوسف شـتافت، سـلام و درود او را به یوسـف ابلاـغ کرد و اظهـار داشت که او علاـقه شدیـدی به تو پیـدا کرده است و به درخواستی که داشتی، دایر به تحقیق و جسـتجو از زنان مصـر در مورد تو، جامه عمل پوشانیـده و همگی با کمال صـراحت به پاکی و بی‌گناهیت گواهی داده‌اند. اکنون دیگر مجال درنگ

نیست، برخیز تـا نزد او برویم. یوسف به نزد ملک آمـد و با او به گفتگو نشـست، «هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سـخنان پر مغز و پر مـایه یوسـف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده‌ای حکـایت می‌کرد شـنید، بیش از پیش شـیفته و دلبـاخته او شـد و گفت: تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِسْتِخْلاص: خـالص گردانیـدن و ویژه و خـاصّ سـاختن؛ و منظور شـاه این بود که یوسف را مشاور و معاون ویژه خود سازد. مَکین: انسان بلنـد مرتبه و پر اقتـداری که به وسـیله آن مقام و اقتدار بتواند بر نامه‌های خویش را پیش برد و هدف خود را تحقّق بخشد. در آیات ۵۴ تا ۵۷ فراز دیگری از سـرگذشتِ قهرمـان زیباترین داسـتانها به تابلو می‌رود و اینگونه آغاز می‌گردد. (صـفحه ۵۴۷) وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی و شـاه، هنگـامی که بر دانش و بینش گسـترده و ژرف یوسف و پاکـدامنی و پروای او آگـاهی یـافت، به نزدیکـانش گفت: او را نزد من بیاوریـد تـا وی را معـاون و مشـاور خـاصّ خـود گردانم و در تـدبیر امور و تنظیم شـئون و تصـمیم‌گیری‌های سـرنوشت‌ساز از او نظر بخـواهم و کشور را بـا نظر او اداره کنم. فَلَمَّا کَلَّمَهُ قـالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکینٌ أَمینٌ. پس هنگـامی که یوسف را نزدش آوردنـد و بـا او به گفتگو پرداخت و از نزدیک به درایت و هوشـمندی و راسـتگویی و امانتـداری‌اش واقف شـد، به او گفت: هـان ای یوسف! تو امروز نزد ما بلنـدمرتبه و درسـتکاری؛ چرا که هم خردمنـدی و هوش سـرشار و دانش و بینش بسـیارت بر مـا آشـکار شـده و هم پاکـدامنی و امانتـداری‌ات. «ابن عبّاس» می‌گویـد: منظـور شـاه این بـود که: از امروز تـو را فرمـانروای کشـور و ملّت سـاختم و قـدرت و اختیـارت را، به سـان خـود قرار دادم و تو در اداره حکومت و جـامعه مورد اعتمـاد من هستی. «کَلْبی» در این مورد آورده است که: سـرانجام فرستاده شاه در زندان نزد یوسف آمد و گفت: سرورم! برخیز که پادشاه تو را خواسته اسـت. اینـک وقـت آن اسـت که جامه‌هـای زنـدان را درآورده و جـامه دیگر بپوشـی و برای دیـدار آمـاده گردی. یوسـف برخاست و پس از شسـتشوی خود جامه‌ای برازنـده پوشـید و به دیدار شاه آمد. او در آن هنگام جوانی شـکوهمند و بسـیار زیبا و پر معنویت و پرمحتوا بود و سی بهار از زنـدگی را پشت سـر داشت. او وارد کاخ شد و هنگامی که چشم شاه به او افتاد و او را جوانی برازنـده و پرشـکوه دید، گفت: هان پسـرم! تو خواب عجیب مرا که ساحران و کاهنان و سیاسـتمداران، همه در آن فرو ماندند تعبیر کردی؟ یوسف گفت: آری! و برای بـار دوّم شـاه خواب خویش را برای او بـاز گفت و آن حضـرت نیز پیام آن خواب و تعبیرش از آینده پر فراز و نشیب را برای او بیان فرمود. (صفحه ۵۴۸)

دعا برای زندانیان

در روایت است که وقتی یوسف از زنـدان آزاد گردیـد، برای زنـدانیان دعـا کرد و فرمود: «اَللّهُمَّ اعْطِفْ عَلَیهِمْ بِقُلُوبِ الْاَخیارِ، وَ لا تَعُمَّ عَلَیْهِم الأَخْبارَ.» (۱) بار خدایا قلب خوبان و شایسـتگان را بر آنان مهربان ساز و اخبار و گزارش‌های رویدادها را از آنان پوشیده مـدار. تـو گـویی بر اثر این دعـای خالصـانه است که در همه جـا، زنـدانیان پیش از دیگران از رویـدادهای شـهر و دیـار خود آگـاه می‌گردنـد. و نیز آن بزرگوار بر سـر در زنـدان نوشت: «هذا قُبُورُ الْاَحیاءِ و بَیْتُ الْاَحْزانِ وَ تَجْرِبَهُ الْاَصْدِقاءِ وَ شَـماتَهُ الأَعْداءِ.» (۲) اینجا گورسـتان زندگان، سـرای غم‌ها و رنج‌ها، وسـیله آزمون و شـناخت دوسـتان راستین و سرزنشـگاه دشـمنان است. و نیز «وَهَب» آورده است که: آن حضـرت هنگامی که به در کاخ فرمانروای مصـر رسـید، گفت: پروردگارم مرا بسنده است و از آفریدگان خود بی‌نیـازم سـاخته و مرا کفـایت می‌کنـد، آن گـاه افزود: «عَزَّ جارُه و جَلَّ ثَناؤُه و لا اِلـهَ غَیْرُهُ.» (۳) راسـتی کـه پناهنـده به خـدا،

شکست‌ناپذیر و عزیز می‌گردد و ستایش و ثنای او والاست و هیچ خدایی جز او نیست. و هنگامی که به در سالن کاخ رسید، گفت: بارخدایا! من به جای نیکی و خوبی او، خیر و خوبی تو را می‌خواهم و از شرارت او و دیگر آفریدگانت به تو پناه می‌جویم. «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِخَیْرِکَ مِنْ خَیْرِهِ و اَعُوذُبِکَ مِن شَرِّهِ و شَرِّ غَیْرِهِ.» (۴) پس از ورود به سالن، به زبان عربی سلام گفت. شاه پرسید: این چه زبان و فرهنگی است؟ پاسخ داد: این زبان عمویم اسماعیل است و آن گاه به زبان عبری در حق او دعا کرد. شاه پرسید: این دیگر چه زبانی است؟ پاسخ داد: زبان پدران و نیاکانم. ۱. مَعالِمُ التَّنزیل، بَغَوی، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبیاء، ثَعْلَبی، ص ۱۲۶. ۲. مَعالِمُ التَّنزیل، بَغَوی، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبیاء، ثَعْلَبی، ص ۱۲۶. ۳. همان مدرک. ۴. همان مدرک. (صفحه ۵۴۹) «وَهَب» در این مورد می‌افزاید: فرمانروای مصر به دهها زبان سخن می‌گفت، امّا به هنگام ملاقات با یوسف به هر لغت و فرهنگ و زبانی سخن گفت، یوسف به همان زبان جوابش را داد و این موضوع او را شگفت‌زده ساخت! آن گاه رو به یوسف کرد و از او خواست تا خواب خود را از زبان یوسف بشنود و یوسف چنین گفت: هان ای فرمانروای مصر، تو آن شب در خواب دیدی که هفت گاو فربه – که سپید رنگ و دارای موهایی پر زرق و برق و مرتب بودند – از ساحل نیل پدیدار شدند. از پستان آنها شیر می‌ریخت و همانگونه که تو محو تماشای زیبایی آنها بودی، به ناگاه آب نیل فرو رفت و خشکی در آن پدیدار شد و از میان گل و لای آن، هفت گاو لاغر با موهای ژولیده و شکم‌هایی بر پشت چسبیده – که نه پستانی داشتند و نه شیری – سربر آوردند، آنها دارای نیش‌ها و دندان‌ها و دست‌هایی به سان سگ‌ها و خرطومی به سان خرطوم درندگان بودند. آنها خود را به گاوهای سفید و فربه رساندند و همانند درندگان بر آنها یورش برده و با دریدن و پاره کردن و شکستن پوست و گوشت و استخوان آن ها، مغزشان را خوردند. درست در این شرایط بود که به ناگاه در برابر دیدگانت هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک و تیره پدیدار گردید که در کنار هم روییده و ریشه‌های آنها در میان آب و گل فرو رفته بود. تو با دیدن آنها به این اندیشه رفتی که چگونه این خوشه‌های سبز و پرطراوت با آن خوشه‌های تیره و خشک در کنار هم و در یک رویشگاه روییده و ریشه همه آنها در یک آب است، که به ناگاه بادی وزیدن گرفت و کاه و پوشال آن خوشه‌های خشک و تیره را به خوشه های سبز و پر طراوت زد و همانها سبب شعله‌ور شدن خوشه‌های سبز گردید و همه را سوزانید و آن گاه بود که تو وحشت‌زده از خواب بیدار شدی! شاه گفت: به خدای سوگند خواب من گرچه بسیار شگفت‌انگیز بود، امّا آنچه از زبان تو شنیدم بهت‌آورتر است. اینک راه رویارویی با رویدادها را بگو و بر نامه‌ات را بیان کن! (صفحه ۵۵۰)

برنامه اقتصادی یوسف برای نجات کشور و ملّت

یوسف فرمود: برنامه من این است که در سال های پربرکت و پر نعمت آینده، باید انبارها و سیلوهایی بزرگ ساخته شود و بخش کشاورزی تا سر حد امکان فعّال گردد و تمام زمین‌های قابل کشت زیر کشت رود؛ مواد غذایی گوناگون گردآوری گردد و محصولات زراعی به ویژه دانه‌ها با همان غلاف‌ها و خوشه‌ها و ساقه‌ها، در انبارهای مناسب برای تغذیه مردم و دام‌ها نگاهداری گردد و به مردم دستور داده شود تا به اندازه یک پنجم از دانه‌ها و مواد غذایی را مصرف و بقیه آن را پس‌انداز کنند و به انبارها بسپارند. تنها در پرتو یک جهاد ملّی و تلاش خستگی‌ناپذیر اقتصادی و زراعی و با داشتن برنامه درست است که می‌توان برای سال‌های قحطی و خشکسالی نیازهای غذایی مردم مصر و اطراف آن را فراهم ساخت و آن گاه است که در اوج فشار و گرفتاری مردم، می‌توان با تأمین نیازهای اقتصادی و غذایی آنان ثمره این تلاش طاقت‌فرسا و این کوشش همگانی و این سرمایه‌گذاری بزرگ را بازیافت و گنجی عظیم فراهم آورد و بدین وسیله کشور و ملّت را از فاجعه‌ای که در پیش است به سلامت عبور داد. (صفحه ۵۵۱)

۱۱۹. آیه (یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود)

اشاره

قـالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنـده و آگاهم. (۵۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یوسف می‌دانست یک ریشه مهمّ نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیض‌ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد. مخصوصا مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیّت بود، زیر نظر بگیرد و با توجّه به این که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حدّ جیره‌بندی، صرفه‌جویی کند و آنها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد، دلیل بر این است که او سرانجام به جای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می گوید: برادران به او گفتند: «یا ایها العزیز» ، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجا طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه‌داری و بعد نخست وزیری و بعد به جای ملک، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه‌داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های (صفحه ۵۵۲) زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یکی انسان «حَفیظٌ عَلیمٌ» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصا حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می گردد به آنها برساند. در «فقه» در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث به طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می گردد، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهلبیت علیهم‌السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون‌الرّشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می‌کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می‌کند، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانه‌داری گذاشت، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت اقتصادی می‌تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌ای به این موضوع داده شده است، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قِوامُ الدّینِ وَ الدُّنْیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است. (صفحه ۵۵۳)

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می‌گوید: «اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «عَلیم» را در کنار «حَفیظٌ» قرار داده است و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرایط واگذاری پست‌ها، همان مسأله امانت و پاکی است با این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد، آنها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می‌دادند.

مدح خویش یا معرفی خویشتن

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه‌داری مصر خود را با جمله «حَفیظٌ عَلیمٌ» ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: «نَعَمْ اِذَا اضْطُرَّ اِلَیْهِ اَما سَمِعَتْ قَوْلَ یُوسُفَ اِجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ وَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصّالِحِ وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح (صفحه ۵۵۴) خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم». (۱) و از اینجا روشن می‌شود این که در خطبه «شقشقیه» و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به مدح خویشتن می‌پردازد و خود را محور آسیای خلافت می‌شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این تعریف‌ها همه برای این است که مردم ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت: این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می‌کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبار سازی و نگاهداری و فروش به جا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برازنده شئون را به عهده گیرد؟ درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن گاه افزود: قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ اینک که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانه‌ها و گنجینه‌های ملّی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا درآورم. إِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ. چرا که من نگهبانی توانا و دانا هستم. به باور گروهی از جمله «قَتادَه» و «جُبّائی» منظور این است که: من، هم از ثروت و امکانات مردم درست نگهداری می‌کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه نموده و در کجا سرمایه‌گذاری کنم و به چه کسی از آن بدهم و از چه کسی دریغ دارم. ***** ۱- «نورالثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۳۳. (صفحه ۵۵۵) امّا به باور «وَهَب» منظور این است که: من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امین هستم. از دیدگاه «کَلْبی» منظور این است که: من حساب سال های قحطی و خشکسالی را درست نگاه داشته و به هنگامه نیاز مردم و کمک به آنها دانا هستم. و از دیدگاه «سُدی» منظور این است که: من به حساب دارایی‌ها و امکانات ملّی، امین و نگهبان و به زبان‌های گوناگون مردم که برای تهیّه مواد غذایی از هر سو به مصر سرازیر خواهند شد، دانا و توانا هستم. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که برای هر انسانی رواست که خویشتن را در جایی که او را نمی‌شناسند، وصف کند و نقاط قوّت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و نه، با آیه شریفه‌ای که از خودستایی نهی می‌کند و هشدار می‌دهد(۱) ناسازگار می‌باشد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتداری خویش سخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امور جامعه و آبادانی و عمران شهرها منصوب کند. پس از پیشنهاد یوسف، فرمانروای مصر به او گفت: چه کسی از شما برای تدبیر امور زیبنده‌تر و سزاوارتر است؟ و آن گاه کار اداره کشور را به او سپرد. به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشور را به او سپرد و عزیز مصر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت. امّا به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصر برکنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید. برخی بر آنند که: پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف درآورد و هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت: آیا این راه، بهتر از آن نبود که تو در اندیشه‌اش بودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نام ۱. سوره نَجْم، آیه ۳۲. (صفحه ۵۵۶) آنان را «اِفرائیم» و «میشا» نهاد. پاره‌ای آورده‌اند که: روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشکوه وصف ناپذیری از راهی می‌گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت: ستایش از آنِ خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قدرت پایین می‌کشد و به ذلّت و خفّت می‌نشاند و بردگان و بندگان را به پاداش فرمانبرداری و کردار شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعصِیَهِٔ عَبیدا و العَبیدَ بِالطّاعَهِٔ مُلُوکاً. یوسف با شنیدن این سخن ارزشمند از آن زن، دستور داد او را به خانه بردند و اداره امور او را - به سان خانواده خویش - به عهده گرفت، امّا با او ازدواج نکرد. در تفسیر «علیّ بن ابراهیم» آمده است که: عزیز مصر در همان سال‌های قحطی و خشکسالی از دنیا رفت و همسرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است سر راه یوسف قرار گیری و از او کمک بخواهی، گفت: من از او شرم می‌کنم و هرگز نمی‌توانم با او رو به‌رو شوم. سرانجام روزی سر راه یوسف نشت و هنگامی که آن حضرت در میان یاران به آنجا رسید، زلیخا برخاست و گفت: پاک و منزه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می‌کشد و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند. سُبْحانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعْصِیَهِٔ عَبیداً، و العَبیدَ بِالطّاعَهِٔ مُلُوکاً. یوسف با شنیدن صدای او، گفت: آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟ او، آهی سرد از دل بر کشید و

گفت: آری، این منم که به کیفر گناه به این روز افتاده‌ام. یوسف پرسید: آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت: اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می کنی؟ یوسف فرمود: هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت: آیا به یاد داری که در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که (صفحه ۵۵۷) کسی به سان من گرفتار نبود. یوسف گفت: چگونه؟ گفت: من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگر سو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوّم در عشق تو سراپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من نگشودی. پرسید: اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت: خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند. یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت. «ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بباراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار ...همان ساعت او، وی را به حکومت مصر بر می گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری حکومت به او را به تأخیر افکند. (صفحه ۵۵۸)

۱۲۰. «وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ ...

آیه

«وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ نُصیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ»

ترجمه

و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر گونه می‌خواست در آن منزل می گزید (و تصرف می کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم. (۵۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد، در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خودکامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام برنمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است. پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست و آن این که گاهی بحران‌های اجتماعی و اقتصادی چنان است که پایه‌های حکومت خودکامگان را از اساس می‌لرزاند، آن چنان که همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک مدیریت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَبَوُّأْ: فراهم ساختن جایگاه برای بازگشت به آن. «ابن عَبّاس» می گوید: یوسف یک سال میهمان پادشاه مصر بود و پس از آن، شاه او را خواست و تاج خود را بر سر وی نهاد و کمربند ویژه‌اش را بر کمر او بست و دستور داد تختی از طلا و آراسته به مروارید و یاقوت برای او قرار دهند و سایبانی از دیبا بر فراز سرش برافراشته دارند و آن گاه از آن حضرت تقاضا کرد تا با شکوه و عظمت بر مردم ظاهر گردد و آغاز فرمانروایی خویش را اعلان کند. آن حضرت با سیمایی درخشان و چهره‌ای چون ماه، که هر تماشاگری را

خیره می‌ساخت، پدیدار شد و بر تخت قدرت تکیه زد. سیاستمداران و مسئولان کشوری و (صفحه ۵۵۹) نظامی در برابرش خضوع کردنـد و بدین سان او زمام امور جامعه و کشور را به کف گرفت و عدل و داد را در میان مردم برقرار ساخت و به گونه‌ای محبوب و مطلوب و مورد احترام همگان گردید که زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان، آگاهانه و آزادانه او را دوست می‌داشتند و از حکومت عادلانه و انسانی‌اش – که امنیّت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامتِ جسم و جان و فکر و روان را برای مردم به ارمغـان آورده بود – خشـنود و شادمـان بودنـد و همین مفهوم آیه مبارکه است که می‌فرمایـد: وَ کَذٰلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ و اینگونه به سان نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بودیم نعمت قدرت و فرمانروایی عادلانه بر آن سـرزمین را نیز به او ارزانی داشـتیم که به هر صـورتی که می‌خواست کارهـای آن را تـدبیر می‌کرد و در هر کجـا اراده می‌نمود، فرود می‌آمـد. نُصیبُ بِرَحْمَتِنـا مَنْ نَشـاءُ ما مهر و رحمت خویش را به هر کس که بخواهیم و او را شایسته بـدانیم، می‌رسانیم و او را به نعمت‌های مـادی و معنـوی و دینی و دنیـوی گرامی می‌داریـم. وَ لا نُضـیعُ أَجْرَ الْمُحْسِـنینَ. و مـا پـاداش نیکوکـاران و فرمـانبرداران را ضـایع نمی‌سازیم. «ابن عبّاس» بر آن است که: و ما پاداش شـکیبایان را ضایع نمی‌سازیم. گروهی از جمله «مُجاهِد» آورده‌اند که: یوسف، فرمانروای مصـر را به توحیدگرایی و ایمان به خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و از پی او نیز بسیاری ایمان آوردند و پیروی یوسف را برگزیدند و این شکوه و عظمت و رسالت و ارزانی شدن نعمت‌های گران به او پاداش دنیای او بود. (صفحه ۵۶۰)

۱۲۱. آیه (پاداش برتر)

اشاره

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزکارند بهتر است. (۵۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می‌رسـند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکـدامنی و شـکیبایی و پارسـایی و تقـوای خویش را در همین دنیـا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقـامی نمی‌رسـید. ولی این سـخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشـته باشـند و اگر به پاداش‌های مادی نرسـند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصـلی، پاداشـی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیه فوق بعـد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می‌کنـد: «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ: پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده‌اند برتر است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرمایـد: و پاداش سـرای آخرت برای کسانی که ایمان به خـدا آورده و پروا پیشه می‌سازند بهتر است؛ چرا که پاداش آخرت از هر ناخالصـی و آلودگی پاک و مانـدگار است. از آیه شـریفه این نکته دریافت می‌گردد که خدا در روز رسـتاخیز پاداش و مقامی بهتر و والاتر از شکوه و اقتداری که در دنیا به او داد، به وی ارزانی می‌دارد.

سه نکته درخور دقّت در ارتباط با حضرت یوسف علیه‌السلام

۱ چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟

با توجه به این که فرمانروای مصر و درباریانش مردمی بیدادگر و کفرگرا بودند، (صفحه ۵۶۱) چگونه یوسف دعوت آنان را پذیرفت و به یاری آنان شتافت و افزون بر آن از آنان درخواست فرمانروایی نمود؟ * پاسخ؟ ۱ از آن جایی که یوسف، پیامبر برگزیده خدا بود و خدا با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و امامت به او، وی را به برقراری عدل و داد مأمور ساخته بود و او می‌دانست که به وسیله به کف گرفتن قدرت و امکانات می‌تواند مردم را به ارزش‌ها و کارهای شایسته فرا خواند و از گناه و زشتی باز دارد و حقوق پایمال شده و جا به جا شده ستمدیدگان را به جای خود برساند، از این رو چنین درخواستی از فرمانروای مصر نمود. بااین بیان این درخواست و پذیرش مسئولیت، گامی در راه تحقق بخشیدن به فرمان خدا و وسیله اجرای دستورات او و در خدمت حق و عدالت بود. ۲ و نیز می‌دانست که بدین وسیله افزون بر هدایت و ارشاد مردم به سوی ایمان و انجام کارهای شایسته، می‌تواند پدر و مادر و برادران و نزدیکان خویش را نیز دیدار کند و رنج فراق را از دل آنان بزداید و آرامش خاطر آنان و خویشتن را فراهم آورد. با این بیان دوّمین دلیل کار او زدودن آثار بیداد و رنج و محرومیّت از خود و خاندانش بود که هنوز آنان را رنج می‌داد. ۳ دیگر این که اگر آیه مورد بحث و آیات گذشته را به دقت بنگریم، این نکته دریافت می‌گردد که قدرت و امکانات و فرمانروایی پر شکوهی که به او ارزانی گردید، درست است که به ظاهر از سوی مردم و به درخواست او صورت پذیرفت، امّا در حقیقت از جانب خدا بود و این آفریدگار هستی بود که گام به گام در پرتو فضل و مهر خویش او را به آن شکوه و عظمت رسانید.

۲ آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که پذیرش پست قضاوت در یک رژیم استبدادی و از سوی فرمانروایی خودکامه در صورتی که انسان بتواند بدان وسیله مقررات و احکام عادلانه دین را به پا دارد و از پایمال شدن حقوق و آزادی (صفحه ۵۶۲) مردم جلوگیری نماید، کاری رواست؟ از هشتمین امام نور در مورد کار بزرگ یوسف آورده‌اند که فرمود: یوسف پس از به کف گرفتن مسئولیّت خزانه‌داری و اداره امور اقتصادی جامعه، نخست گامی بلند در عمران و سازندگی و احیای کشاورزی آن کشور در هفت سال نخست بر داشت، به گونه‌ای که افزون بر رونق اقتصادی و شکوفایی کشاورزی، صدها انبار بزرگ ساخت و با گردآوری دانه‌ها و مواد غذایی ماندنی با تدابیر فنّی و علمی همه انبارها را آکنده از مواد حیاتی برای دوران خشکسالی و قحطی ساخت. به همین جهت در مرحله دوّم با آغاز آن سال های سخت با اداره شایسته امور، تأمین نیازهای غذایی مردم را با تدبیری شگرف تضمین کرد و به گونه‌ای عمل کرد که در آن سال‌های مرگبار نیاز غذایی مصر و اطراف آن را پاسخ گفت و همه را با بهایی عادلانه و گاه بصورت رایگان در اختیار آنان قرار داد. این تدبیر به این صورت بود که در سال نخست با فروش مواد غذایی، آنچه درهم و دینار در دست مردم بود، همه را به خزانه ملّی سرازیر ساخت. در سال دوّم با فروش موادّ غذایی در برابر زر و زیور و جواهرات، هر چه زینت و آلات در دست مردم بود، به خزانه کشور برگرداند. در سال سوّم مواد غذایی را در برابر واگذاری دام‌ها به دولت، در اختیار مردم قرار داد و بدین وسیله همه دام‌ها را به مالکیّت ملّی درآورد. در سال چهارم مواد مورد نیاز مردم قحطی‌زده را در برابر فروش بردگانشان به حکومت، به آنان فروخت و با این کار، همه بردگان را از دست مردم رها ساخت. در سال پَنْجم اعلان کرد که در برابر واگذاری خانه‌ها، باغ‌ها، مزرعه‌ها و مغازه‌ها و املاک، موادّ مورد نیاز را تأمین خواهد کرد و مردم

همه را واگذار کردند. در سال ششم آب‌ها و نهرها و چشمه‌سارها را با مواد غذایی مبادله کردند. و در سال هفتم جانها و جسم‌ها را تقدیم یوسف کردند و گفتند: ما دیگر برای نجات خود از گرسنگی چیزی نداریم و خود را خانواده بزرگ تو می‌دانیم و آن حضرت همه را به رایگان اداره کرد و کران تا کران مصر از آب تا خاک و گیاه گرفته تا جاندار و انسان، همه به مالکیت یوسف درآمد و همه زبان به اعتراف گشودند که به (صفحه ۵۶۳) راستی خدا چنین قدرت شکوه بار و با معنویتی به هیچ کس ارزانی نداشته است، همانگونه که چنین تدبیر و فرزانگی و کارایی و دانش به کسی جز یوسف نبخشیده است.

۳ بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!

در آن شرایط بود که یوسف در اوج شکوه و اقتدار، نزد پادشاه آمد و گفت: در مورد آنچه خدا ارزانی داشته و شرایط مطلوب و موقعیتی که فراهم آمده چه نظری دارید؟ آیا مردم را همچنان در مالکیت دولت با همه امکانات کشور داشته باشم یا تدبیری به یادماندنی و درس‌آموز بگیرم که از تدبیر نخست ماندگارتر باشد؟ کدام‌یک؟ فرمانروای مصر که خود به حال استراحت بود و همه قدرت را در اختیار یوسف نهاده بود، گفت نظر، تنها نظر توست و بس. یوسف گفت: من در کاری که کرده‌ام و مسئولیتی که پذیرفته‌ام، از آغاز، هدفی جز اصلاح امور جامعه و هدایت و ارشاد مردم به سوی ارزش‌های آسمانی را نداشته‌ام و هرگز بر این اندیشه نبودم که آنان را از خطر قحطی و بلای گرسنگی و مرگ و اسارت نجات داده و خود بلای جانشان باشم و آنان را به بند کشم، نه، هرگز! تازه من کاره‌ای نبوده‌ام که کار به اینجا رسیده است، آنچه انجام شده، همه در پرتو لطف خدا انجام شده است؛ از این رو خدای یکتا را گواه می‌گیرم و تو را نیز شاهد قرار می‌دهم که من اینک همه مردم را آزاد نموده و هستی آنان را به خودشان می‌بخشم و قدرت و تاج و تخت تو را نیز اینک با یک شرط به خودت وامی‌گذارم؛ و آن این است که به سان سال‌های حکومت من بر اساس عدل و احسان حکومت کنی و حقوق، امنیت و آزادی آنان را پاس داری، همین برای من بسنده است. شاه گفت: برای من بسی مایه مباهات است که در راه تحقق بیشتر آرمانها و ادامه راه و رسم تو گام سپارم و کشور را آن گونه که مورد نظر توست اداره کنم؛ چرا که تو راهنمای ما، نجات‌بخش ما و دلیل و حجّت ما هستی و اگر درایت و دانش و فرزانگی و کارآیی تو و لطف خدایت نبود، ما نابود شده بودیم. این زندگی و اقتدار ملّی و (صفحه ۵۶۴) شکوه و عظمت، همه از برکت تو و خدای توست. ازاین رو من نیز از ژرفای جان و با همه وجود گواهی می‌کنم که خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و تو پیام‌آور او هستی و از سوی خود و مردم مصر عاجزانه تقاضا می‌کنم که همچنان اداره کشور را در دست داشته باشی که تو به راستی نگهبان و امانتدار و فرزانه روزگاری. آورده‌اند که: یوسف در همه آن سال های سخت، یک بار غذای سیر نخورد و زمانی که به او گفتند: هان ای سالار مردم! تو همه را سیر می‌کنی، امّا خود گرسنه سر بر بالش می‌گذاری؟ تَجُوعُ وَ بِيَدِكَ خَزائِنُ الْاَرْضِ؟ پاسخ داد: اَخافُ اَنْ اَشْبَعَ فَاَنْسَى الْجِياعَ از آن می‌ترسم که اگر خویشتن را سیر کنم دیگر گرسنه‌ها را از یاد ببرم! خدا را، خدا را، بگذارید همین گونه که هستم باشم؛ چرا که می‌ترسم گرسنگان را فراموش کنم و خدایا که چنین مباد. راستی که شکوه و بزرگی واقعی را نگر و عظمت وصف‌ناپذیر را تماشا کن! (صفحه ۵۶۵)

۱۲۲. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران)

اشاره

وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی

را نشناختند. (۵۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر باران‌های پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت‌بخش بود و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد. این هفت سال پربرکت و وفور نعمت گذشت و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد و آن چنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون می‌دانستند ذخایر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود غلّه به آنها می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد. این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که به جای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمایی وارد مصر شدند. طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند تا مأمورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف (صفحه ۵۶۶) در میان درخواست کنندگان غلّات نام برادران خود را دید و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آن که کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آن چنان که قرآن می‌گوید: «برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها را وی را نشناختند» (وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ). آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یک سو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی‌دادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می‌دیدند، حتما حمل بر تصادف می‌کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آن چنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلاً احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود. به هر حال آنها غلّه مورد نیاز خود را خریداری کردند و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند. یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد و درِ گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: «ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم و او نیز فرزند زاده ابراهیم است خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما را می‌شناختی احترام بیشتری می‌کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی است، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را دربرگرفته». یوسف فورا پرسید: «این همه اندوه چرا؟» گفتند: «او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه‌اش بود و از نظر سن از ما کوچک‌تر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است. بعضی از مفسران چنین نقل کرده‌اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غلّه بیشتر نمی‌فروخت و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غلّه به آنها داد، آنها گفتند: «ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده‌اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمی‌تواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس، نزد او

مانـده است، سـهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن». یوسف دسـتور داد دو بار (صـفحه ۵۶۷) دیگر بر آن افزودند، سـپس رو کرد به آنها و گفت: «من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و این که می گویید پدرتان به برادر کوچک‌تر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزنـد فوق العـاده‌ای است و من مایل هسـتم در سـفر آینـده حتما او را ببینم. به علاوه مردم در اینجا سوءظن‌هایی نسبت به شـما دارنـد، چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سـفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید».

چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟

نخسـتین سؤالی که در ارتبـاط بـا آیه فوق پیش می‌آیـد این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تـا زودتر او را بشناسـند و به سوی پدر بازگردند و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن این که هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشـته بود، چرا که هفت سـال دوران وفور نعمت را پشت سـر گذاشـته بود که به ذخیره مواد غـذایی برای سال‌هـای قحطی مشـغول بود و در سـال هشـتم که قحطی شـروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غلّه به مصـر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستند و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان رهایی بخشد؟ بسـیاری از مفسـران مانند طبرسـی در «مجمع البیان» و علامه طباطبـایی در «المیزان» و قرطبی در تفسـیر «الاحکـام القرآن» ، به پاسخ این سؤال پرداخته‌انـد و جواب‌هایی ذکر کرده‌انـد که به نظر می‌رسـد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نـداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشـته از جهات دیگر صـحنه آزمایش و میـدان امتحانی بود، برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد و قبل از آن خبردادن را یوسـف مجـاز نبـود. به علاـوه اگر یوسف بلافاصـله خود را به برادران معرفی می کرد، ممکن بود عکس‌العمل‌هـای نـامطلوبی داشـته باشـد از جمله این که آنهـا چنـان گرفتـار وحشت حـادثه شونـد که دیگر به سوی او بـاز نگردنـد، به خاطر این که احتمال (صفحه ۵۶۸) می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد. (صفحه ۵۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برادران یوسف در مصر

یوسف، پس از فراز و نشیب‌های بسـیاری که همه را در پرتو ایمان و اخلاص و پایـداری و پاکدامنی پشت سـر نهاد و همه جا و در همه میدان‌های آزمون، سـرفراز و سـربلند سر برآورد، سرانجام به فرمانروایی مصر رسید. سال های سخت قحطی از راه رسید و مردم از هر سو برای تهیّه مواد غذایی به سوی او سـرازیر شدند. خاندان یعقوب نیز که در کنعان و در همسایگی مصـر می‌زیستند، از فشار قحطی و خشـکسالی به سـتوه آمـده و به نـاگزیر به چاره اندیشـی پرداختنـد. یعقوب فرزنـدان خویش را گرد آورد و به آنان گفت: شنیـده‌ام در همسـایگی سـرزمین مـا مـواد غـذایی فراوان اسـت و تـدبیر امـور اقتصـادی آن کشـور، در کـف باکفـایت جـوانمردی کارآزموده و شایسته کردار و مردم دوست می‌باشد؛ شما اینک حرکت کنید و به نزد او بروید امید که به یاری خدا و خواست او به شما احسان کنـد و با دست پُر باز گردیـد. فرزنـدان یعقوب بار سـفر بسـتند و به سوی مصـر به راه افتادند و سـرانجام بر یوسف وارد شدند. آیات ۵۸ تا ۶۲ این فراز از سـرگذشت یوسف را به تـابلو می‌برد: برادران یوسف که ده تن بودنـد و برادر مـادری یوسف در میانشان نبود برای تهیّه موّاد غذایی به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند. یوسف در نخستین برخورد، آنان را شناخت، امّا آنان وی

را نشناختند. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: دلیل نشناختن آنان این بود که از آن روز دردناکی که آنان یوسف را به چاه افکندند و رفتند، اینک چهل سال می‌گذشت و یوسف دیگر آن کودک خردسال نبود تا وی را بشناسند. افزون بر آن، آن حضرت در جامه فرمانروایی و بر اریکه اقتدار بود و آنان هرگز نمی‌اندیشیدند که این فرمانروای بزرگ و پر معنویت، همان کودک ستمدیده آن روز باشد. امّا یوسف در آن سال‌های قحطی انتظار آمدن آنان را داشت و در اندیشه شناسایی بود؛ از این رو با دیدنشان، آنان را شناخت و چون آنان را نگریست که با زبان عبری گفتگو می‌کنند، پرسید: شما (صفحه ۵۷۰) چه کسانی هستید و از کجا آمده‌اید؟ در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: وقتی کارگزاران یوسف، به دستور وی موادّ مورد درخواست آنان را دادند، خودش از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما از مردم شام هستیم و بر اثر فشار قحطی و گرسنگی برای فراهم آوردن موادّ غذایی به اینجا آمده‌ایم. یوسف گفت: از کجا که جاسوس نباشید؟ گفتند: هرگز، به خدای سوگند ما همگی باهم برادریم و از خاندان بزرگ یعقوب و تیره و تبار ابراهیم خلیل هستیم که اگر شما پدر ما را می‌شناختی بسیار گرامی‌مان می‌داشتی؛ چرا که پدر ما پیامبر خدا و پیامبرزاده است و اینک در غم و اندوه فراق به سر می‌برد. یوسف پرسید: او در اندوه چیست؟ نکند اندوه او ثمره شوم نادانی و بی‌خردی شما باشد؟! گفتند: نه، هرگز، ما نه نادان هستیم و نه بی‌خرد و نه اندوه او به خاطر عملکرد نادرست ماست؛ بلکه او در فراق پسری محبوب و دوست داشتنی می‌سوزد که از ما کوچک‌تر بود و روزی که به همراه ما به صحرا آمد، گرگ بیابان او را درید و خورد. یوسف گفت: آیا همه شماها از یک پدر و مادر هستید؟ پاسخ دادند: نه، ما از یک پدر هستیم، امّا مادرانمان جداست. فرمود: پس چرا پدرتان شما ده تن را به اینجا گسیل داشته، امّا یکی از برادرانتان را نزد خود نگاه داشته است؟ گفتند: بدان دلیل که او برادر مادری همان پسر گمشده‌ای است که گرگ او را درید، اینک پدرمان به وسیله برادر کوچک او خود را دلداری می‌دهد. یوسف فرمود: آیا کسی هست که گفتارتان را گواهی کند؟ پاسخ دادند: شاها! ما اینک در کشور شما هستیم و در اینجا کسی ما را نمی‌شناسد تا گواه گفتارمان باشد. فرمود: اگر راست می‌گویید، در سفر آینده برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا گواه راستگویی شما باشد. گفتند: پدرمان از دوری او اندوهگین می‌گردد، امّا ما می‌کوشیم که چنین کنیم. (صفحه ۵۷۱) یوسف گفت: پس چیزی نزد ما گروگان بگذارید که او را بیاورید. و آنان پس از مشورت، قرعه زدند و یکی از میانشان که نامش «شَمْعُونْ» بود، برای ماندن برگزیده شد. (صفحه ۵۷۲)

۱۲۳. آیه (چرا یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟)

اشاره

وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبیکُمْ أ لاـ تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلینَ و هنگامی که (یوسف) بارهای آن‌ها را آماده ساخت گفت: (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی‌بینید من حق پیمانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم؟ (۵۹/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلاـ عوض به برادران داد؟ این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد: نخست این که در بیت‌المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی‌تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می‌کرد، دیگر این که یوسف درآن پست حساسی که

داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تأمین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد. (صفحه ۵۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جَهاز: به وسایل و اثاثیه و کالا گفته می‌شود که جهیزیه دختران نیز از همین باب است؛ و هنگامی که می گویند: «جَهَّزَ فُلانا» ، منظور این است که: وسیله سفر او را فراهم ساخت. در ادامه سخن در این مورد اینک در این آیه می‌فرماید: وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبیكُمْ و هنگامی که شتران آنان را به خوار و بار مورد نیازشان بار کرد، به آنان گفت: در سفر آینده برادر پدریتان، بنیامین، را به همراه خویش نزد من بیاورید. أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْكَیْلَ آیا نمی‌نگرید که من کیل و پیمانه را به طور کامل می‌دهم و چیزی از حق مردم را کم نمی گذارم؟ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلینَ. و من بهترین میزبان روزگارم. پاره‌ای واژه «الْمُنْزِلینَ» را از ریشه «نُزُل» ، که به مفهوم مواد غذایی و خوراکی و چیزی است که برای پذیرایی از میهمان آماده می‌شود، گرفته‌اند و پاره‌ای دیگر آن را از «مَنْزِل» که به مفهوم خانه و سرا می‌باشد می گیرند، که در این صورت منظور این است که من هر چیز و هر کاری را که ضیافت و میزبانی هم از آن جمله است به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهم و در جای شایسته و بایسته‌اش قرار می‌دهم. (صفحه ۵۷۴)

۱۲۴. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونی بِهِ ...

آیه

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونی بِهِ فَلا كَیْلَ لَكُمْ عِنْدی وَ لا تَقْرَبُونِ»

ترجمه

و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانه‌ای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلًا) نزدیک من شوید. (۶۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحبیب و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمنا از این تعبیرات روشن می‌شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود، بلکه به وسیله پیمانه بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالی‌ترین وجهی پذیرایی می کرد و به تمام معنی مهمان‌نواز بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن گاه به آنان هشداری جدّی داد و فرمود: و اگر در سفر آینده خویش به مصر، او را نزد من نیاورید، دیگر نه حق دریافت موادّ غذایی از ما خواهید داشت و نه این حق را که به شهر و دیار ما نزدیک شوید. (صفحه ۵۷۵)

۱۲۵. «قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ ...

آیه

«قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ»

ترجمه

گفتند: ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می‌کنیم موافقتش را جلب نماییم) و ما این کار را خواهیم کرد. (۶۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «إِنَّا لَفاعِلُونَ» نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر درآورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان در برابر هشدار جدی و حکیمانه یوسف جا خوردند و به ناگزیر به او عهد سپردند و گفتند: قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ ما به زودی با ظرافت و نرمی او را از پدرش خواهیم خواست و تلاش خواهیم نمود که او را به همراه ما گسیل دارد. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور آنان این بود که: ما به نقشه و نیرنگی پیچیده دست می‌زنیم تا پدرش را راضی ساخته و او را به همراه خود بیاوریم. وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ. و بی‌گمان ما این کار را انجام خواهیم داد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف برای گفتگو با آنان مترجمانی برگزیده بود تا آنان به راز وی پی نبرند و او را نشناسند؛ چرا که اگر یوسف را می‌شناختند از ترس کیفر کار و یا از فشار شرمندگی ممکن بود پدر را نافرمانی کنند و دیگر به سوی یوسف باز نگردند و یا رویداد تلخ دیگری از این راه پدید آید و رنجی بر رنج‌های خاندان یعقوب افزون گردد. (صفحه ۵۷۶)

۱۲۶. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)

اشاره

وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (سپس) به کارگزاران خود گفت: آن چه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آن را پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند. (۶۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غلّه پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند؟ از این سؤال نیز پاسخ‌های متعددی گفته شده از جمله: فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

رِحال: جمع «رَحْل» به مفهوم ظرف می‌باشد. بِضاعَة: سرمایه. پس از سپردن موادّ غذایی مورد نیازشان به آنان، یوسف تدبیری اندیشید که این گونه‌بود: وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِم و آن حضرت به غلامان و جوانان کارگزار خویش دستور داد پس از تحویل دادن موادّ غذایی به آنان، سرمایه آنها را نیز در بارهایشان قرار دهید تا به همراه خود ببرند. (صفحه ۵۷۷) سرمایه آنان در این تجارت، به باور پاره‌ای پول بود و به باور پاره‌ای دیگر کالاهایی چون کفش و پوست. لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ امید که وقتی نزد خاندان خویش رفتند کالا و سرمایه خویشتن را که به آنان باز پس داده شده است بشناسند. لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ. و شاید بدین ترتیب دگر باره برای خرید کالا و تهیه مواد غذایی به این سرزمین باز گردند.

چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟

در این مورد دیدگاه‌ها گوناگون است: ۱ به باور بیشتر مفسّران همانگونه که از خود آیه شریفه دریافت می گردد، یوسف دستور این کار را داد تا سرانجام آنان بدانند که مورد احترام و تکریم قرار گرفته‌اند و همین کار باعث تشویق و دلگرمی آنان شود و دگرباره به نزد او باز گردند. ۲ امّا «کَلْبی» می گوید: یوسف در این اندیشه بود که مباد آنان دیگر سرمایه و پولی نداشته باشند تابه وسیله آن برای خرید باز آیند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای، یوسف دید پول گرفتن از خاندان پدر آن هم در شرایط خشکسالی و قحطی، زیبنده بزرگ مردی چون او نیست؛ از این رو با کرامت و بزرگواری و به صورتی که آنان شرمنده نگردند، بهای موادّ غذایی را بدین وسیله به آنان بازگرداند. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر او از آنجایی که به امانت و درستکاری آنان آگاه بود و می‌دانست که با یافتن سرمایه و پول خویش در بارها برای تحویل دادن آن باز خواهند آمد، چنین تدبیری اندیشید.

چرا یوسف خویشتن را به برادران معرفی نکرد؟

یوسف، با این که از رنج و اندوه پدر در فراق خویش آگاه بود و می توانست (صفحه ۵۷۸) آرامش‌بخش دل دردمند و پراضطراب او باشد، چرا خود را به برادران نشناسانید؟ * پاسخ او اجازه چنین کاری را نداشت؛ چرا که این رویداد غمبار برای یعقوب و یوسف و برای خاندان آنان وسیله آزمون و امتحان بود و می‌بایست به طوری که مقرّر بود پیش می‌رفت و حکمت و مصلحت در این بود که شدّت و گرفتاری به اوج خود برسد، تا آنان به پاداش و مقام پرشکوه‌تر و والاتری برسند. (صفحه ۵۷۹)

۱۲۷. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ ...

آیه

«فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»

ترجمه

و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانه‌ای (از غلّه) ندهند، لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غلّه) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد. (۶۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَکْتَل» در اصل «نَکْتالْ» بوده، از ماده کیل است و به معنی دریافت داشتن چیزی با کیل و پیمانه است، ولی «کالَ» به معنی پرداختن با کیل و پیمانه می‌باشد. برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

کَلْتُ فُلانا: با پیمانه چیزی به او دادم.

بازگشت فرزندان یعقوب از مصر

سرانجام برادران یوسف از سفر تجارتی خویش که برای تهیه موادّ غذایی به مصر رفته بودند بازگشتند. در ادامه سخن در این مورد، قرآن می‌فرمایـد: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ و هنگامی که فرزنـدان یعقوب به سوی پـدر باز آمدنـد، با صـدایی بریده بریده و ضعیف، که نشانگر اندوه آنان بود، به پدر سلام کردند. پدر فرمود: فرزندان من، چرا ناراحت به نظر می‌رسید؟ و چرا صـدای برادرتان «شَمْعُون» را در میان صـداهای شـما نمی‌شـنوم؟ آنان گفتنـد: پدر جان، ما از نزد فرمانروایی بزرگ باز می گردیم؛ بزرگمردی که در (صفحه ۵۸۰) دانش و بینش و فرزانگی و فروتنی و وقار و آرامش هماننـد ندارد، امّا گویی ما خاندانی هستیم که برای آزمون و گرفتاری و شکیبایی آفریـده شـده‌ایم. فرمـانروای مصـر در گفتگویی که بـا مـا داشت، گفتار ما را باور نکرد و از ما خواست تا در سفر آینده به سوی مصر، برادر کوچک خود «بِنْیامین» را به همراه ببریم تا او گفتارمان را گواهی کند و سرگذشت تو و غم و اندوه فراق یوسف را که پیری و نابینایی را برای شـما آورده است، برای او باز گوید؛ و به ما هشدار داده است که اگر برادر خود را به همراه خویش نزد او نبریم، دیگر از خوار و بـار محروم خواهیم بود. فَأَرْسِـلْ مَعَنـا أَخانا نَکْتَلْ بنابراین برادرمان «بنیامین» را در سفر آینـده با ما بفرست تا هم به حساب او پیمانه‌ای از مواد غذایی دریافت داریم و هم برای خودمان؛ چرا که اگر او را نفرستی دیگر چیزی به ما نخواهند داد. وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ. و ما او را از هر آسیب و ناراحتی حراست و حفاظت خواهیم کرد. (صفحه ۵۸۱)

۱۲۸. «قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ ...

آیه

«قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلاَّ کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ»

ترجمه

گفت: آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم، همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟) و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و اَرْحَمُ الرّاحِمین است. (۶۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده، گفت: «شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم و فرزند دلبند دیگرم را به شما بسپارم، آن هم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه»؟ سپس اضافه کرد: «در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است» (فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمین). این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم‌الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

أمْن: آرامش و اطمینان دل به درستی انجام کار. پدر با شنیدن تقاضای آنان نگران گردید و گفت: قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلاَّ کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخیهِ مِنْ قَبْلُ آیا من در این مورد به شما اعتماد کنم همانگونه که نسبت به سلامت و امنیّت برادرش یوسف به شما اعتماد کردم؟ شما آن روز نیز به من تعهّد سپردید که از او مراقبت کنید، امّا بر خلاف پیمان استوارتان او را از میان بردید و یا از نزد من دور ساختید و بدین سان یعقوبِ رنجدیده آنان را یک بار دیگر در مورد سرنوشت یوسف به باد نکوهش گرفت، امّا به خوبی (صفحه ۵۸۲) می‌دانست که آنان دیگر آن گونه رفتار نخواهند کرد. و آن گاه افزود: فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمین. و خدا بهترین نگهبان است و نگهبانی او، از نگهبانی شما بهتر است و او مهربان‌ترین مهربانان است و به پیری و ناتوانی من رحم می‌کند و او را به من باز می‌گرداند. در روایت است که پس از این سخن، خدای پرمهر به یعقوب پیام فرستاد که: هان ای یعقوب به عزّت و اقتدارم سوگند که پس از این توکّل و اعتمادت، هر دو فرزندت را به تو باز خواهم گرداند. (صفحه ۵۸۳)

۱۲۹. «وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ ...

آیه

«وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ قالُوا یا أَبانا ما نَبْغی هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا وَ نَمیرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعیرٍ ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ»

ترجمه

و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها بازگردانده شده، گفتند: پدر ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس‌گردانده شده (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانه بزرگ‌تری دریافت خواهیم داشت، این پیمانه کوچکی است. (۶۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَمیر» از ماده «میرَة» به معنی جلب طعام و مواد غذایی است. آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می‌یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: «پدر جان، ما دیگر بیش از این چه می‌خواهیم؟ ببین تمام متاع ما را به ما بازگردانده». آیا از این بزرگواری بیشتر می‌شود که زمامداری یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما بازگرداند؟ آن هم به صورتی که خودمان نفهمیم و شرمنده نشویم، از این برتر چه تصور می‌شود؟ پدر جان دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست «ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد» (وَ نَمیرُ أَهْلَنا)، «و در حفظ برادر خواهیم کوشید»

(وَ نَحْفَظُ أَخانا)، «و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود» (وَ نَحْفَظُ أَخانا)، «و این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ). (صفحه ۵۸۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

میرَة: خوار و باری که از شهری به شهر دیگر صادر کنند. فرزندان یعقوب پس از دریافت پاسخ مساعد از جانب پدر، با شادمانی بسیار آماده گشودن بارهای خود شدند و پس از گشودن آنها شادمانی‌شان افزون شد. قرآن در این مورد می‌فرماید: وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ و هنگامی که بارهای خود را گشودند، با شگفتی بسیار کالاها و سرمایه‌ای که برای خرید مواد غذایی داده بودند، همه را در بارهای خود دیدند و دریافتند که آن‌ها را به آنان باز گردانده‌اند. قالُوا یا أَبانا ما نَبْغی از این رو گفتند: پدر جان، ما دیگر چه می‌خواهیم؟ و چرا از بردن برادرمان به مصر خودداری ورزیم؟ پاره‌ای «ما» را نافیه گرفته‌اند و می گویند معنای آیه این است که: آنچه از فرمانروای مصر گفتیم نظر دروغ و ناروایی نداشتیم. و به باور پاره‌ای دیگر معنای آیه این است که: پدر جان ما بهتر از این چه می‌خواهیم که هم موادّ غذایی به ما داده‌اند و هم بهای آن را که به آنان داده بودیم به ما باز گردانده‌اند؟ و بدین سان منظورشان این بود که پدر را دلگرم و امیدوار سازند تا در سفر آینده برادر کوچک خود را به همراه خویش به مصر برند. هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است؛ با این وصف دیگر موردی ندارد که ما از چنین فرمانروای بزرگواری نسبت به برادر خود نگران باشیم. و به باور پاره‌ای منظور این است که: با این وصف ما دیگر برای سفر آینده پول و سرمایه دیگر نمی‌خواهیم و همین سرمایه‌ای که باز گردانده شده است برای ما کافی است؛ چرا که فرمانروای مصر هنگامی که وفاداری ما را در مورد بردن برادر کوچکمان بنگرد، او نیز به وعده خویش وفا نموده و به ما احسان می کند. (صفحه ۵۸۵) وَ نَمیرُ أَهْلَنا و بدین وسیله برای خاندان خویش خوار و بار فراهم می‌آوریم. وَ نَحْفَظُ أَخانا و در این سفر از برادرمان نیز سخت مراقبت نموده و او را سالم و سر حال به سوی شما باز می گردانیم. وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعیرٍ و به خاطر همراهی برادرمان یک بار شتر نیز بر بارهای خود خواهیم افزود. ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ. به باور «زَجّاج» منظور این است که یک بار شتر از خوار و بار برای فرمانروای بزرگ مصر چیزی نیست و آن را به آسانی خواهد داد؛ چرا که این یک بار در میان آن همه انبارها و سیلوهای آکنده از خوار و بار چیزی به حساب نمی‌آید. امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که: آنچه را هم اکنون آورده‌ایم ناچیز است و خاندان ما را کفایت نمی کند و ما نیازمندیم که در سفر آینده یک بار شتر دیگر به عنوان برادر کوچکمان دریافت داریم. و از دیدگاه «حَسَن» مفهوم آیه این است که پیمانه کردن یک بار شتر برای کسی که آن را وزن می کند و بار می‌نماید، آسان است. و منظور آنان از این گفتار این بود که سود به همراه بردن «بنیامین» را به پدر خاطرنشان سازند تا شاید اجازه دهد او را با خود ببرند. (صفحه ۵۸۶)

۱۳۰. «قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ ...

آیه

«قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلاَّ أَنْ یُحاطَ بِکُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ»

ترجمه

گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر این که پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر این که (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد و هنگامی که آنها پیمان موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند

نسبت به آن چه می گوییم ناظر و حافظ است. (۶۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام موافقت پدر جلب شد

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی به فرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند. منظور از «مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ» (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است. جمله «إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ» در اصل به این معنی است که «مگر این که حوادث به شما احاطه کند» یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث باشد که انسان را به زانو درمی‌آورد و قدرت را از او سلب می کند. ذکر این استثناء، نشانه‌ای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آن همه علاقه‌ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لا يُطاقُ نکرد و گفت: من فرزندم را از شما می‌خواهم مگر این که حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست. بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه‌ای می‌شدند و قدرت از آنها سلب می گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او بازگردانند و لذا یعقوب می گوید مگر این که همه شماها مغلوب حوادث شوید. به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، «و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ آن است که ما می گوییم». نخستین (صفحه ۵۸۷) سؤالی که در زمینه آیه فوق به ذهن می‌آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با این که برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند، افراد بدسابقه‌ای محسوب می‌شدند، به علاوه می‌دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیف‌تر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنان که در آیات آغاز سوره خواندیم: «إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ: گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌تر است، در حالی که ما نیرومندتریم». ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می کند که سی الی چهل سال از حادثه یوسف گذشته بود و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند و طبعا نسبت به سابق پخته‌تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان ناآرام خود به خوبی احساس می کردند و تجربه به آنها نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته، بلکه بی‌مهری تازه‌ای آفریده است. از همه اینها گذشته مسأله یک مسأله حیاتی بود، مسأله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر این که عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند. سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا تنها سوگند خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را به دست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلما عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می‌داده که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تأکید بیشتر بوده است، درست مثل این که در عصر و زمان خود می‌بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می کنند، بعد از آن که در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۵۸۸) هنگامی که یعقوب وصف بزرگواری و عظمت فرمانروای مصر را شنید و دریافت که او به فرزندانش احترام نموده و افزون بر دادن خوار و بـار، سـرمایه و بهـای پرداختـی آنـان را نیز به خودشـان بازگردانـده است، در برابر اصـرار فرزنـدانش بر بردن بنیامین تسـلیم شد و رو به آنان کرد و گفت: قالَ لَنْ أُرْسِـلَهُ مَعَكُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ من هرگز او را با شـما نخواهم فرستاد مگر این که شما یک وثیقه استواری همچون سوگند یا عهد و پیمانی خدایی که بتوانم به آن اعتماد کنم، نزد من بگذارید و تعهّدی جدّی بسپارید که او را نزد من باز خواهید گرداند. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور یعقوب این بود که شـما – به حرمت محمّد صلی الله علیه و آله آخرین پیـام‌آور خـدا و سالار همه پیامبران – او سوگنـد یاد کنیـد که در مورد برادرتان نقشه و نیرنگی نخواهید داشت و او را سـالم و با نشاط به من باز خواهیـد گردانـد. إِلَّا أَنْ یُحاطَ بِكُمْ به باور «مُجاهِـد» منظور این است که: مگر آنکه همگی شمـا دچـار بلا گردیـد. امّا به باور «قَتادَه» منظور این است که: مگر آنکه نتوانیـد او را بیاوریـد و رویـدادی ناخواسـته و فراتر از توان انسـان فرا رسـد. فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قـالَ اللَّهُ عَلی مـا نَقُولُ وَكِیلٌ. پس هنگامی که آنان تعهّـدی الهی و اسـتوار سپردنـد و به باور «ابن عبـاس» بـه حرمـت آخرین پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در بارگـاه او، سوگنـد یـاد کردنـد، یعقـوب گفت: اینـک خـدا بر آنچه می‌گوییم گواه و نگهبان است و اگر بر خلاف تعهّد خویش رفتار کنید داد مرا از شما می‌ستاند.

سه نکته دیگر

۱ از آیه شریفه این درس انسانساز دریافت می‌گردد که توکّل و اعتماد به خدای توانا در همه کارها به ویژه گام‌های بلند و کارهای بزرگ واجب است و باید به او اعتماد کرد و با قلبی اسـتوار و تزلزل ناپذیر، کارها را به خدا واگذار نمود. ۲ و نیز این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب بدان دلیل «بنیامین» را به همراه آنان فرسـتاد که می‌دانست پسـرانش اکنون از رفتار گذشته خویش ندامت‌زده و شرمسارند و آن بیدادی که (صـفحه ۵۸۹) در حق یوسف روا داشـتند، دیگر از آنان تکرار نخواهـد شـد وگرنه فرزندش را به همراه آنان نمی‌فرستاد. ۳ و بـدان دلیل یک بار دیگر جریان جانسوز یوسف را طرح کرد و به رخ آنان کشـید که هوشـیاری و هوشـمندی آنان را برانگیزد و در حراست از «بنیامین» تلاش بیشتری کنند. (صفحه ۵۹۰)

۱۳۱. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)

اشاره

وَ قـالَ یا بَنِیَّ لا تَـدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِـدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَـهٍ وَ ما أُغْنی عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَـیْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (هنگامی که می‌خواسـتند حرکت کنند، یعقوب) گفت: فرزندان من از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردیـد و (من با این دسـتور) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شـما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۶۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بـدون شک پایتخت مصـر، در آن روز مانند هر شـهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه‌های متعدد، اما این که چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزنـدانش از یک دروازه وارد نشونـد، بلکه تقسـیم به گروه‌هایی شونـد و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل

آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته‌اند: علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره‌مند بودند (گرچه یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند) و هم قامت‌های رشیدی داشتند و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنها نشان می‌داد که از یک کشور دیگر به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی‌خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تأثیر چشم زدن در گرفته و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده‌اند که به خواست خدا مادر ذیل آیه «وَ إِنْ یَکادُ الَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ» (آیه ۵۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است و از نظر علمی نیز به وسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می‌پرد، قابل توجیه می‌باشد، هر چند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته‌اند. علت دیگری که برای این دستور یعقوب ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دسته‌جمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه‌های جذاب و (صفحه ۵۹۱) اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوءظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

دوّمین سفر برادران یوسف به سوی مصر

سرانجام دوّمین سفر تجارتی فرزندان یعقوب به سوی مصر آغاز گردید و آنان سرخوش و شادمان، اینک به همراه برادر کوچک خویش «بنیامین» برای آوردن خوار و بار و مواد غذایی به راه افتادند. هنگام حرکت کاروانشان، یعقوب ضمن توصیه‌های اخلاقی و انسانی به آنان، از جمله گفت: وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ فرزندانم! به هنگام ورود به مصر از یک دروازه وارد نگردید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید. به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «حَسَن» ، «ابومُسلِم» و... راز این سفارش یعقوب آن بود که می‌ترسید فرزندانش را چشم بزنند؛ چرا که آنان همگی فرزندان یک پدر بودند و در زیبایی و شکوه و کمال هر کدام پرتوی از امتیازات یوسف را داشتند. امّا به باور «جُبّائی» یعقوب نگران آن بود که مباد برخی از مردم از دیدن جمال و کمال و شمار و توان فرزندانش بر آنان حسد برند و آن گاه نزد فرمانروای مصر بروند و با سخن‌چینی و دروغ بافی و فتنه انگیزی بر ضدّ آنان، خطری برایشان پدید آورند ... وگرنه موضوع چشم زخم، از نظر «جُبّائی» بی‌دلیل و بی‌اساس است.

آیا چشم زخم حقیقت دارد؟

در این مورد دو نظر است: ۱ پاره‌ای بر آنند که چشم زخم و چشم زدن دلیل و سندی ندارد (صفحه ۵۹۲) و آن را انکار کرده‌اند، که «جُبّائی» از آن جمله است. ۲ امّا به باور بسیاری از محقّقان این موضوع حقیقت دارد، که در این مورد پاره‌ای از روایات رسیده را از نظر می‌گذرانیم:

شماری از روایات در مورد چشم زخم

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: اِنَّ العَیْنَ حَقٌّ (... ۱) چشم زخم حقیقت دارد و چشم می‌تواند قلّه‌های سر به آسمان کشیده را فرود آورد. و این بیان نشانگر اثر ویرانگر چشم زخم و چشم زدن است. ۲ و نیز آورده‌اند

که آن حضـرت دو فرزنـد گرانمایه‌اش حسن و حسـین را برای مصون مانـدن از این آفت با این دعا و جملات در پناه خدا قرار داد: اُعیذُکُما بِکَلِماتِ اللّهِ التّامَّهِٔ مِنْ کُلِّ شَـیْطانٍ وَ هامَهٍٔ وَ مِن کُلِ عَیَن لامَهٍٔ. (۲) شـما دو فرزند ارجمندم را از شرارت هر شیطان و هر دیو و دد و از خطر هر جنبنـده و از شـرارت هر چشم زخمی در پناه نام خدا و کلمات او قرار می‌دهم. ۳ و نیز آورده‌اند که ابراهیم خلیل برای جلوگیری از خطر چشم زخم، همین دعـا را بر دو فرزنـد خویش می‌خوانـد. ۴ و حضـرت کاظم علیه‌السـلام نیز با همین دعا دو پسـر هـارون را از خطر چشم زخم در پنـاه خـدا و کلمات او قرار داد. ۵ و نیز آورده‌انـد که جعفر طیّار پسـرانی سپیـدرو و زیبا چهره داشت. همسـرش «اَسْماء» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای، پسرانم زیبا چهره و با کمال و چشم گیرند و از خطر چشم زخم برایشـان نگرانم، آیـا وسـیله‌ای برای جلوگیری از خطر چشم زخم برایشـان بگیرم؟ ۱. مُسْـنَد احمد، ج ۱، ص ۲۷۴؛ مُسْتَدْرَک حاکم، ج ۴، ص ۲۵۱. ۲. سُنَن تِرْمِذی، ج ۴، ص ۳۹۶؛ سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۶۶۵. (صفحه ۵۹۳) پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: آری. فَقـالَ صـلی الله علیه و آله: نَعَمْ. (۱) ۶ و نیز آورده‌انـد که جبرئیل برای پیامبر صـلی الله علیه و آله دعای چشم زخم خوانـد و آن را اینگونه به آن بزرگوار آموخت: بِسْمِ اللّهِ أُرْقیـکَ مِنْ کُـلِّ عَیْنٍ حاسِـدٍ، اَللّهُ یَشْـفیکَ. (۲) تو را از شـرارت هر چشم حسودی به نام خـدا پناه می‌دهم و خدا شـفایت ارزانی دارد. ۷ و نیز از پیامبر صـلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ کانَ شَـیْءٌ یَسْبِقُ القَدَرَ لَسَبَقَتْهُ العَیْنُ. (۳) اگر چیزی بر قضا و اندازه‌گیری خدا سبقت جوید، همان اثر ویرانگر چشم زخم است.

چگونگی اثرگذاری چشم زخم

در مورد چگونگی اثرگذاری چشم زخم، از «عَمْرو بن جاحِظ» آورده‌اند که می‌گوید: این واقعیت قابل انکار نیست که از چشم‌های «شـور» یـا «بـد» ، پـاره‌ای اجزای غیر مرئی جـدا می‌گردد و در دیگران اثر می‌گـذارد و این خاصـیتی است که هماننـد خاصـیّت‌های دیگری که در دیگر پدیده‌ها موجود است در اینگونه چشم‌ها یافت می‌شود. امّا به این بیان اشکال شده است که: ۱ اگر چنین است، چرا در همه چیز اثر نمی‌گـذارد و تنهـا در پـاره‌ای از مـوارد چنین اثری دارد؟ ۲ و نیز گفتـه شـده است که همه اجزای این جهـان از «جوهر» است و جوهر در پدیـده‌ای همانند خود اثر نمی‌گذارد تا در برخی از چشم‌ها این اثرگذاری را بپذیریم. از «ابوهاشم» در این مورد آورده‌انـد که می‌گوید: اثرگذاری چشم، کار خداست ۱. سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۰. ۲. سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۴. ۳. سُنَن ابن مـاجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۰؛ سُنَن تِرْمِذی، ج ۴، ص ۳۹۵. (صفحه ۵۹۴) که بر اسـاس برخی از مصالـح که برای ما روشـن نیست آن را مؤثر قرار داده است. و «قاضـی» نیز همین دیـدگاه را در موضوع برگزیده است. از مرحوم «سیّد شـریف رضـی» در این موضوع آورده‌انـد که چنین می‌گویـد: آفریـدگار هستی بر اسـاس مصـالحی که خود می‌دانـد با بنـدگانش رفتار می‌کنـد؛ از این رو نـاممکن نیست که دگرگونی نعمت در زنـدگی فردی برای دیگری دارای مصـلحت باشـد و از آنجایی که خـدا از وضع و حال نفر دوّم آگـاه است که اگر نعمت نفر اوّل را نگیرد، این نفر دوّم رو به دنیـا و ارزش‌هـای مـادی آورده و از آخرت و ارزش‌های معنوی دور می‌گردد؛ و نیز اگر آن نعمت را از نفر اوّل بگیرد، در آخرت یا زودتر از آن، به گونه‌ای آن را جبران می‌کند، از این رو ممکن است روایت رسیـده از پیـامبر صـلی الله علیه و آله را که می‌فرمایـد: «چشم حق است.» به همین معنی تفسـیر و تأویـل نمود و گفت: چشم زخم اثر می‌گـذارد. در روایت دیگری نیز از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده‌انـد که فرمود: هنگامی که چیزی در نظر بنـدگان خدا بزرگ جلوه کند، خدا از ارزش و منزلت آن می‌کاهد و آن را حقیر می‌شـمارد. با این بیان ممکن است حال پاره‌ای از چیزها در اثر نگاه برخی از مردم، دگرگون شود و همان بزرگ جلوه کردن آن چیزها در چشم مردم، سبب دگرگونی وضـعیت در آن چیزهـا شود، چنـان که در روایت است که وقتی شتر «عَضْـباءْ» که پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله بر آن سوار بود، در مسـابقه عقب مانـد و دیگر شترها از آن پیشـی جستند و به طور بی‌سابقه‌ای آن را شـکست دادنـد، پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله فرمود: واقعیّت این است که بنـدگان خـدا چیزی را بالا نمی‌برنـد و به مقامی نمی‌رسانند، جز این که خدا از مقام آن می‌کاهد. و نیز ممکن

است این نکته که دستور رسیده است وقتی چیزی به چشم انسان خوش جلوه کرد و چشمگیر شد، آن چیز را در پناه خدا قرار دهند و بر پیامبرش درود فرستند، مصلحتی در این کار باشد که جلوی دگرگونی حالت آن چیز را بگیرد؛ چرا که بیننده با این کار به خدا توجّه می‌کند و به او پناه می‌برد و همین کار حکایت از این حقیقت می‌کند که او به دنیا توجّه نداشته و به آن مغرور نشده است. کوتاه سخن (صفحه ۵۹۵) این که اثرگذاری چشم‌های شور و یا بد، روی مصالحی که نمی‌دانیم و از راه‌هایی که برای ما ناشناخته است، ناممکن نیست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ و من با این سفارش خود چیزی از قضای خدا را نمی‌توانم از شما دور سازم. إِنِ الْحُکْمُ إِلاّـ لِلّهِ داوری و فرمانروایی تنها از آن خداست و من بر او اعتماد نمودم؛ چرا که او تواناست که انسان را از چشم زخم یا حسدورزی دیگران حراست کند و سالم و برخوردار از نعمت گرداند. عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ. و همه توکّل کنندگان در زندگی خویش تنها باید بر خدا توکّل کنند و کارهای خود را به او واگذارند. (صفحه ۵۹۶)

۱۳۲. «وَ لَمّا دَخَلُوا مِنْ ...

آیه

«وَ لَمّا دَخَلُوا مِنْ حَیْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما کانَ یُغْنی عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا حاجَةً فی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ»

ترجمه

و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده‌ایم علم فراوانی دارد، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند. (۶۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این که تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که «او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند» (وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لاـ یَعْلَمُونَ) اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشم‌ها است و به همین جهت خدا و توکل براو را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مُسَبِّبُ الْاَسْبابِ» است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران شهر بابل می‌گوید: «وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد» اشاره به این که مافوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۵۹۷) غنی: این واژه در اصل به مفهوم بسندگی و کفایت در ثروت و دارایی است. در ادامه سخن در چگونگی ورود آنان از درهای پراکنده و مختلف به کشور مصر می‌فرماید: وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها و هنگامی که آنان طبق دستور پدر از درهای مختلف به مصر درآمدند، این ورود آنان از چهار دروازه به صورت چهار گروه کوچک چنان نبود که بتواند مانع اراده خدا گردد و یا حادثه‌ای را از آنها دور سازد، هرگز، این کار، نه می‌توانست خطر چشم زخم یا حسد را در صورتی که خدا مقدر فرموده بود از آنان دور سازد و نه رویداد دیگری را، بلکه تنها فایده‌اش این بود که نیازی را که در دل یعقوب بود و از این راه انجام می‌شد، آن را بر طرف ساخت. خود یعقوب، آن پیامبر بزرگ خدا نیز به این حقیقت آگاه بود، امّا او دستوری داده بود که‌از خواسته قلبی‌اش برمی‌خاست و بدین وسیله نگرانی او را از چشم خوردن فرزندانش برطرف می‌ساخت. به باور «زَجّاج» منظور این است که: اگر به راستی مقدّر شده بود که فرزندان یعقوب چشم بخورند و یا دچار حادثه‌ای گردند، در همان حال که به صورت پراکنده نیز وارد مصر شدند، چشم می‌خوردند و تدبیر یعقوب برای آنان تأثیری نداشت. وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ و به راستی که یعقوب بدان دلیل که ما او را آموزش داده و آگاهی‌اش بخشیده بودیم، در اوج یقین و شناخت خدا بود. «مُجاهِد» می‌گوید: خدا در این فراز یعقوب را به دانش و آگاهی وصف نموده و می‌فرماید: او در پرتو آموزش ما به زیور دانش و شناخت آراسته گردید و پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: او هر آنچه را به او آموخته بودیم، همه را می‌دانست و به آنها عمل می‌کرد؛ چرا که اگر کسی چیزی را بداند و عمل نکند، به سان کسی است که نمی‌داند. وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ. به باور «جُبّائی» منظور این است که: امّا بیشتر مردم به مقام و موقعیّت او در دانش و شناخت آگاهی ندارند. (صفحه ۵۹۸) امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: امّا شرک‌گرایان آنچه را خدا به دوستان و بندگان خاص خود الهام می‌کند، نمی‌دانند و از آنها بی‌خبرند. (صفحه ۵۹۹)

۱۳۳. آیه (طرحی برای نگهداری برادر)

اشاره

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من برادر تو هستم، از آن چه آنها می‌کنند غمگین و ناراحت نباش. (۶۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لا تَبْتَئِسْ» از ماده «بُؤْس» در اصل به معنی ضرر و شدت است و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش. سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با این که پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم. یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل این که برادر کوچکتان تنها مانده است؟ من برای رفع تنهاییش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشانم. سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اتاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائما به

یاد برادر از دست رفته‌اش یوسف می‌باشد، در اینجا پیمانه صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت. منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می‌بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله‌ای بود برای ترقی و تعالی من، بنابراین تو نیز دیگر از (صفحه ۶۰۰) این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آوی اِلی مَنْزِلِهِ: در سرای خود جای داد. اِبْتِئاسُ: نومید شدن و اندوه به دل راه دادن. تو در فراق او چه می‌کنی؟ قرآن در آیات ۶۹ تا ۷۶ فراز دیگری از سرگشت پرماجرا و درس‌آموز یوسف را به تابلو می‌برد و از ورود برادرانش به مصر در دوّمین سفرشان گزارش می‌دهد و می‌فرماید: وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَخاهُ و هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدند، یوسف برادر پدر و مادری خود، «بنیامین» را پیش خود فرا خواند و در سرای خود جای داد. از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: هنگامی که برادران یوسف نزد او رفتند، گفتند: شاها! این است آن برادری که دستور داده بودی وی را به همراه خویش بیاوریم. یوسف آنان را در کارشان تحسین کرد و ضیافتی با شکوه برایشان ترتیب داد و گفت هر کدام از شما با برادر مادری خود بر سر سفره قرار گیرد. آنان به ترتیب، هر دو تن، دست به دست هم برسر خوان رنگین نشستند و «بنیامین» در این میان تنها ماند. یوسف از او پرسید: تو چرا ایستاده‌ای؟ پاسخ داد: من در میان اینان برادر مادری ندارم. پرسید: مگر تو برادری نداشتی؟ پاسخ داد: چرا! گفت: پس کجاست؟ پاسخ داد: اینان می‌گویند: او را گرگ بیابان دریده است. یوسف پرسید: تو در غم فراق او چه می‌کنی؟ پاسخ داد: من به اندازه‌ای در هجران او می‌سوزم و می‌گدازم که خدا یازده پسر به من ارزانی داشته و نام هر کدام را به گونه‌ای از نام و نشان یوسف برگزیده‌ام. گفت: تو با این رنج و اندوه چگونه تن به تشکیل خانواده دادی؟ پاسخ داد: من پدر گرانقدر و شایسته کرداری دارم که مرا به این کار فرمان داد. (صفحه ۶۰۱) یوسف فرمود: اینک بیا و در کنار من بنشین تا با هم غذا بخوریم. برادران او هنگامی که این رویداد را دیدند، گفتند: راستی که خدا یوسف و برادرش را به گونه‌ای بر ما برتری بخشیده است که فرمانروای مصر او را در کنار خویش و بر سر خوان ویژه خود می‌نشاند! قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ آن گاه به گونه‌ای که آنان در نیابند، خود را به «بنیامین» معرفی کرد و گفت: من همان برادرت یوسف هستم. به باور پاره‌ای منظور این است که: در راه آرامش خاطر بخشیدن به او، بی آنکه خویشتن را بشناساند، گفت: اینک مرا به جای آن برادرت به برادری بپذیر. فَلاـ تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ. به باور برخی از جمله «وَهَب» منظور این است که: اینک از آنچه آنان در گذشته بر تو بیداد کرده‌اند، اندوهگین مباش. (صفحه ۶۰۲)

۱۳۴. «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ ...

آیه

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَهَ فی رَحْلِ أَخیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ»

ترجمه

و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آب خوری ملك را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد: ای اهل قافله! شما سارق هستید. (۷۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت: آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد، چرا که به پدر قول داده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود بازگردانند، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند تو را نزد من بگذارند، «سپس هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت دستور داد پیمانه گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد» (چون برای هر کدام باری از غله می‌داد). البته این کار در خفا انجام گرفت و شاید تنها یک نفر از مأموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانه مخصوص و گران قیمت نیست، در حالی که قبلًا در دست آنها بود: لذا همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: «ای اهل قافله شما سارق هستید». برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند. (صفحه ۶۰۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سِقایَهٔ: جام و ظرفی که از آن و یا به وسیله آن مایعی می‌نوشند. یوسف با فراخواندن برادر مادری‌اش «بنیامین» به نزد خویش، تدبیری اندیشید که او را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو به بیان قرآن چنین کرد: فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَهَٔ فی رَحْلِ أَخیهِ پس هنگامی که آنان را به خوار و بار مورد نظرشان مجهز ساخت و برای هر کدامشان بار شتری مقرر فرمود، با تدبیری از سوی او یکی از کارگزارانش، جام، یا پیمانه ویژه حکومت را در درون بار برادرش قرار داد. با این که این کار را جوانان خدمتگزار او انجام دادند، بدان دلیل قرآن به خود آن حضرت نسبت می‌دهد که به دستور و اشاره وی صورت گرفت. به باور پاره‌ای «سِقایَهٔ» ، نام ظرف خاصّی بود که بسیار گران‌قیمت و ارزشمند می‌نمود و پیش از سال های سخت قحطی و گرفتاری مردم، فرمانروای مصر با آن آب و شربت می‌نوشید و در آن سال‌ها به خاطر بها دادن به دانه و موادّ غذایی، به عنوان پیمانه، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. «ابن زید» می‌گوید: آن جام یا پیمانه ویژه، از طلا بود و بهایی بسیار سنگین داشت. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز طلا بودن آن روایت شده است. ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ. و آن گاه که آنان از شهر بیرون آمدند، به ناگاه نداگری ندا در داد که هان ای کاروانیان! شما دزد هستید! «جُبّائی» می‌گوید: یکی از کارگزاران یوسف که از گم شدن پیمانه آگاهی یافت و از نهان جریان بی‌خبر بود، چنین گفت. امّا به باور «ابومُسلِم» این ندا به دستور خود آن حضرت طنین انداخت و منظورش این بود که: هان ای کاروانیان! شما بودید که یوسف را از پدرش با نیرنگ ربودید و در چاه افکندید! و پاره‌ای نیز بر آنند که این فراز از آیه شریفه به صورت پرسشی است و همزه استفهام از آغاز آیه حذف شده و منظور این است که: هان ای کاروانیان! آیا شما دزد هستید؟ (صفحه ۶۰۴) در اشعار عرب از این نمونه‌ها بسیار است، از آن جمله این شعر است که: کَذَبَتْکَ عَیْنُکَ اَمْ رَأَیْتَ بِواسِط غَلَسَ الظِّلامِ مِنَ الرَّباب خَیالاً آیا دیده‌ات به تو دروغ گفت یا در تیرگی شب در شهر «واسط» پنداری، «رَباب» را در برابر دیدگان خود دیدی؟! گفتنی است که همزه استفهام از آغاز شعر حذف شده‌است. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: نه آنان دست به دزدی زده بودند و نه یوسف دروغ می‌گفت؛ که این بیان این دیدگاه را تأیید می‌کند.

چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟

اینک جای این پرسش است که چگونه یوسف با این که پیامبر خدا و مرد توحید و تقوا بود، زدن این اتهام را به برادران خود روا

دانست و بدین وسیله، هم آنان و هم پدرشان را اندوهگین ساخت؟ در این مورد سه پاسخ می‌توان داد: ۱ نخست این که او به راستی این اتهام را به آنان نبست، بلکه گوینده‌ای به ظاهر چنین چیزی گفت تا بدین وسیله یوسف بتواند برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد. ۲ ممکن است این گفتار به دستور یوسف و از جانب خدا باشد و مصالح آن برای ما روشن نیست و نرسیده است. ۳ و در روایت است که آن حضرت پیش از اقدام به این کار جریان را با طرف اصلی خویش که برادرش «بنیامین» باشد در میان نهاده بود و این اندازه ایجاد نگرانی نسبت به برادران دیگر و پدرش در راه زدودن اندوه و ناراحتی‌های دیگر از دل‌های آنان، این کار را روا خواهد ساخت.

چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟

پاسخ این است که: ۱ یوسف کسی را به سرقت متّهم نساخت، بلکه هنگامی که پیمانه در بار «بنیامین» پیدا شد، این پندار پدید آمد و می‌دانیم که خود او پیش از بر نامه در جریان آن قرار گرفته و خود بدان راضی بود. (صفحه ۶۰۵) ۲ افزون بر این، خود یوسف هرگز چنین نسبتی را، نه به کاروان داد و نه به «بنیامین» و این سخن از سوی یکی از کارگزاران یا غلامان او بود که در جریان کار نبود و دچار اشتباه شد و چنین گفت. ۳ و تازه اگر پرسش و اشکالی باشد بر کسی وارد است که عجولانه چنین گفت و دانسته یا ندانسته به نسل و تبار و فرزندان پیامبران این نسبت را داد. (صفحه ۶۰۶)

۱۳۵. «قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ...

آیه

«قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ»

ترجمه

آنها رو به سوی او کردند و گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ (۷۱ / یوسف) قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ گفتند: پیمانه ملک را و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می‌شود و من ضامن (این پاداش هستم). (۷۲ / یوسف) قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقِينَ گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم. (۷۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده «گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده‌ایم» (قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقِينَ). این که گفتند شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجددا به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آن را به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی‌گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟ به علاوه گفته می‌شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می‌کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرساند، چگونه ممکن

است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟ (صفحه ۶۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عیر: کاروان. زَعیم: ضامن و به پیشوا و رهبر گروه و جامعه نیز گفته می‌شود. فرزندان یعقوب با شنیدن ندای ندا کننده، با شگفتی و وحشت از راه خویش بازگشتند. قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ. و در حالی که همگی به کارگزاران یوسف روی آورده بودند، گفتند: چیزی گم کرده‌اید؟ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ آنان گفتند: آری، پیمانه شاه را گم کرده‌ایم و آن گاه ندا کننده شاه گفت: و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر موادّ غذایی نزد ما دارد. وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ. و گوینده این گفتار برای تأکید بیشتر گفت: و من پرداخت این جایزه را تضمین می‌کنم. آنان با شنیدن موضوع گم شدن پیمانه شاه و مقرّر شدن جایزه برای یابنده آن بیشتر نگران شدند و گفتند: هان ای بندگان خدا، به خدای سوگند ما از این کارها بیزاریم، شما به خوبی می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین تباهی پدید آوریم و هیچ گاه دزد نبوده‌ایم. با اینکه مردم مصر یا کارگزاران یوسف آنان را نمی‌شناختند، چگونه آنان چنین گفتند؟ ۱ به باور پاره‌ای منظور این است که: شما از رفتار ما و داد و ستدی که در این چند بار با شما داشته‌ایم برایتان روشن شده است که ما از چنین کارها بیزاریم. ۲ امّا به باور «کَلْبی» منظور این است که: این سخن آنان اشاره به باز آوردن بها و سرمایه‌ای بود که در سفر نخست در میان بار آنان قرار داده شده و به آنها باز پس داده شده بود. آنان با یادآوری آن موضوع خاطر نشان ساختند که، به کسانی که وقتی چیزی را یافتند، به صاحبان آن بازمی‌گردانند، نمی‌توان چنین اتّهامی بست. (صفحه ۶۰۸) ۳ و پاره‌ای می‌گویند: آنان هنگامی که وارد مصر شدند، هر کدام دهان مرکب خود را بسته بودند تا از کشت و زراعت مردم نخورد و این گفتارشان اشاره به دقّت و رعایت حقوق مردم از سوی آنان بود. از آیه شریفه و گفتار برادران یوسف چنین دریافت می‌گردد که آنچه از سوی آنان در مورد برادرشان رفت، رفتاری کودکانه بود که از سر کم‌خردی از آنان سر زد؛ چرا که آنان در گفتار خویش خود را اصلاحگر و خیرخواه خواندند و از تباهی و تبهکاری بیزاری جستند و گفتند: ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ (صفحه ۶۰۹)

۱۳۶. «قالُوا فَما جَزاؤُهُ اِنْ...

آیه

«قالُوا فَما جَزاؤُهُ اِنْ كُنْتُمْ كذِبينَ»

ترجمه

آنها گفتند: اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟ (۷۴/یوسف) قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ كَذلِكَ نَجْزِی الظّالِمینَ گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. (۷۵ / یوسف) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخيهِ كَذلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فی دينِ الْمَلِكِ إِلاّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذی عِلْمٍ عَليمٌ در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین ملک (مصر) بگیرد مگر آن که خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است. (۷۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بگشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای این که طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، «نخست بارهـای دیگران را قبـل از بـار برادرش بنیامین بازرسـی کرد و سـپس پیمانه مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد». همین که پیمانه در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب بازماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد و خود را در بن‌بست عجیبی دیدنـد. از یک سو برادر آنها ظاهرا مرتکب چنین سـرقتی شده و مایه سرشکسـتگی آنها است و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصـر به خطر می‌اندازد و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست و از همه اینها گذشـته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می کند که برادران تقصـیری در این زمینه نداشـته‌اند؟ بعضـی از مفسـران نوشته‌اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند و گفتند: ای بی‌خیر، ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه (صفحه ۶۱۰) به خـودت رحم کردی و نه به مـا و نه به خانـدان یعقـوب که خانـدان نبوت است) آخر بگو کِی تو این پیمـانه را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟ بنیامین که باطن قضـیه را می‌دانست با خونسردی جواب داد: این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شـما را در بارتان گـذاشت ولی حادثه آن چنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می گوید. (۱) پس قرآن چنین اضـافه می کنـد که مـا اینگونه برای یوسف طرح ریخـتیم (تـا برادر خود را به گونه‌ای که برادران دیگر نتواننـد مقـاومت کننـد نزد خود نگـاه دارد) (کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ). مسـأله مهم اینجـا است که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصـر با برادرش بنیـامین رفتـار کنـد می‌بـایست او را مضـروب سـازد و بـه زنـدان بیفکنـد و علاـوه بر ایـن کـه سـبب آزار برادر می‌شـد، هـدفش که نگهداشـتن برادر نزد خود بود، انجام نمی گرفت، لذا قبلًا از برادران اعتراف گرفت که اگر شـما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شـما چیست؟ آنها هم طبق سـنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارنـد و از او کـار می کشـند و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آن است که او را طبق قـانون و سـنت خودش کیفر دهنـد. به همین جهت قرآن می گویـد: «یوسف نمی‌توانست برادرش را طبق آیین ملک مصـر بردارد» و نزد خود نگهـدارد (مـا کـانَ لِیَأْخُذَ أَخـاهُ فی دینِ الْمَلِکِ). سـپس به عنوان یک اسـتثناء می‌فرمایـد: «مگر این که خـداوند بخواهد» (اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ). اشاره به این که: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران هماننـد سـنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود و نقشه‌ای بود برای حفـظ برادر و تکمیـل آزمـایش پـدرش یعقوب و آزمایش برادران دیگر و در پایان اضافه می کنـد: «ما درجـات هر کس را بخـواهیم بالاـ می‌بریم» (نَرْفَعُ دَرَجـاتٍ مَنْ نَشـاءُ). درجـات کسـانی که شایسـته باشـند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند و در هر حال «برتر از هر عالمی، عالم دیگری است» یعنی خدا (وَ فَوْقَ ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه). (صـفحه ۶۱۱) کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ) و هم او بـود که طرح این نقشه را به یوسـف الهـام کرده بود. آیـات فوق سؤالات زیادی را برمی‌انگیزد که بایـد به یک یک آنها پاسخ گفت: ۱ چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تـا پـدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد. پاسخ این سؤال تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می‌خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزنـد دوم نیز بیازماید و بـدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد و نیز برادران آزموده شونـد که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سـرنوشتی شده است در برابر عهدی که باپدر در زمینه حفظ او داشـتند چه انجام خواهند داد؟ ۲ چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟ آیا جایز بود بی‌گناهی را متهم به سـرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می گرفت؟ پاسخ این سؤال را نیز می‌تـوان از اینجـا یـافت که این امر بـا توافـق خـود بنیـامین بـوده است، چرا که یوسف قبلاًـ خود را به او معرفی کرده بود و او

می‌دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت. ۳ نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟ آیا نسبت سرقت آن هم به صورت کلی و همگانی با جمله «إِنَّکُمْ لَسارِقُون» «شما سارق هستید» دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که: اولاً: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم «قالُوا: گفتند» ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته (صفحه ۶۱۲) نشود، همه را مخاطب ساخته می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما. ثانیا: طرف اصلی سخن که «بنیامین» بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهرا او را متهم به سرقت می‌کرد، اما در واقع، مقدمه‌ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف و این که همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف برطرف گردید و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد. ۴ کیفر سرقت در آن زمان چه بوده، از آیات فوق استفاده می‌شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق در برابر سرقتی که انجام داده است بوده (۱)، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می‌کردند. به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی‌شود که در هیچ یک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می‌شده و در تاریخچه بردگی نیز می‌خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می‌شدند به بردگی می‌گرفتند. ۵ سقایه یا صواع در آیات فوق گاهی تعبیر به «صُواع» (پیمانه) و گاهی تعبیر به «سِقایَهْ» (ظرف آب‌خوری) شده است و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنین به نظر می‌رسد که این پیمانه در آغاز ظرف آب‌خوری «ملک» بوده است، اما هنگامی که غلّات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره‌بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و این که مردم نهایت دقت را در صرفه‌جویی به خرج دهند، آن را با ظرف آب‌خوری مخصوص ملک، پیمانه می‌کردند. این هم بدیهی است که تمام ***** ۱- طبرسی در «مجمع البیان» نقل کرده است که سنت در میان جمعی از مردم آن زمان این بوده که سارق را یک سال به بردگی می‌گرفتند و نیز نقل کرده که خاندان یعقوب، سارق را به مقدار سرقتش به بردگی می‌گرفتند (تا همان اندازه کارکند). (صفحه ۶۱۳) نیازمندیهای یک کشور را نمی‌توان با چنین پیمانه‌ای اندازه‌گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه‌جویی را کنند. ضمنا از آن جا که این پیمانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می‌شده که اگر بخواهند سارق را به بردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

داوری بر اساس قرائن حال

از این آیات استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعیّه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانه ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به این که هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می‌کردند و یا لااقل به هنگام پرکردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند. مجموع این جهات سبب می‌شد که از مشاهده پیمانه ملک، در بار

بنیامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود. این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضایی روز فوق‌العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کارگزاران یوسف گفتند: اگر شما دروغ بگویید، کیفر کسی که آن را برده باشد چیست؟ برادران یوسف گفتند: کیفر کسی که پیمانه شاه نزد او یافت شود، بازداشت و زندانی شدن خود اوست. به باور گروهی از جمله «حَسَن» و ... منظور آنان این بود که در آیین بنی‌اسرائیل (صفحه ۶۱۴) و فرمانروای مصر، کیفر سارق این است که یک سال به بردگی کشیده شود. امّا به باور «ضَحّاک» کیفر دزد از نظر آنان این بود که دزد را بازداشت نمایند و به تناسب سرقتی که بدان دست زده است، او را به بردگی کشند و از نظر مقررات پادشاه مصر نیز برنامه آن بود که او را کیفر کنند و بهای آن را از او بستانند؛ چرا که دزد، ضامن چیزی است که آن را سرقت کرده است. و پاره‌ای می گویند: خود یوسف‌از آنان پرسید: از دیدگاه شما کیفر دزد چگونه است؟ آنان گفتند: کیفرش آن است که خود او را به کیفر کارش بازداشت نمایند. کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ. ما بیدادگران را اینگونه کیفر می‌دهیم. به باور برخی این گفتار ادامه سخن فرزندان یعقوب است، امّا به باور پاره‌ای دیگر این سخن یوسف می‌باشد. پس از این گفتگو به آنان دستور دادند تا بارهای خود را برای کاوش و بازدید بگشایند و از پی آن، بازدید آغاز گردید. فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخیهِ یوسف برای اجرای درست برنامه و بستن راه هر گونه بدبینی و وارد آمدن اتهام، پیش از بازدید بار برادرش «بنیامین» ، به بازرسی بارهای آنان پرداخت. ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخیهِ و آن گاه پیمانه را از درون بار برادرش بیرون آورد. و پس از آن بود که فرزندان یعقوب به سوی «بنیامین» هجوم بردند که: وای بر تو! تو ما را روسیاه و رسوا ساختی! این چه کاری بود که از تو سر زد؟ و چه وقت این پیمانه را برداشتی؟! او در پاسخ گفت: من آن را بر نداشتم، بلکه همان کسی که در سفر نخست، سرمایه شما و بهای موادّ غذایی را در بارهای شما قرار داد، همو پیمانه را در بار ما نهاده است. کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ ما اینگونه این راه را به یوسف الهام کردیم تا بدین وسیله برادر خویش را (صفحه ۶۱۵) نزد خود نگاه دارد. به باور برخی منظور این است که همانگونه که آنان بر ضدّ یوسف نقشه کشیدند و با او آن گونه رفتار کردند، ما نیز سزای آنان را اینگونه دادیم و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که ما به یوسف الهام نمودیم و از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که ما برای او اینگونه تدبیر کردیم. ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ به باور «قَتادَه» منظور این است که: در آیین پادشاه و مقررات او، این حکم نبود که سارق را بازداشت کنند و نزد خویش نگاه دارند؛ از این رو یوسف نمی‌توانست چنین کند و ما این تدبیر را به او الهام کردیم. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: این کار در توان و صلاحیّت شاه نبود و او به چنین کارهایی دست نمی‌زد. برخی می گویند: منظور این است که: این روش و شیوه شاه نبود. و از دیدگاه برخی دیگر، از آنجایی که حکومت یوسف بر اساس عدالت و آزادی و مقررات اداره می‌شد، بدون این تدبیر نگاه داشتن برادرش ممکن نبود. إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ مگر این که خدا بخواهد و برای یوسف و کار او چاره و راهی نشان دهد. و به باور برخی منظور این است که: مگر این که خدا بخواهد و یوسف را به انجام این کار موظف سازد؛ چرا که یوسف نمی‌توانست به صراحت بگوید: او برادر من است؛ و بدون این تدبیر نیز نمی‌توانست او را نزد خویشتن نگاه دارد؛ چرا که بدون این تدبیر کار او بیداد به شمار می‌رفت و این قانون فرزندان یعقوب بود که چنین حکم می کرد، وگرنه در آیین شاه مصر، دزد را شلّاق می‌زدند و غرامت مال را از او می گرفتند و آن حضرت بر اساس دیدگاه خود آنان داوری کرد و این همان تدبیر و خواست خدا بود. نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ ما درجات هر کس را که بخواهیم و او را شایسته بدانیم در پرتو نعمت گران دانش و رسالت اوج می‌بخشیم، درست همانگونه که مقام یوسف را از دیگران بالا بردیم و به او برتری بخشیدیم. (صفحه ۶۱۶) و به باور پاره‌ای منظور این است که: ما درجات هر کس را که بخواهیم به وسیله ارزانی داشتن تقوا و عصمت و توفیق و مهر و لطف خاصّ خود به او، بالا می‌بریم. وَ فَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ

عَلیمٌ. و برتر از هر دانشور و دانشمندی، دانشور دیگری است تا به خدا برسد و آن گاه برتر و بالاتر و دانشمندتر از او دانشوری نیست. (صفحه ۶۱۷)

۱۳۷. «قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ ...

آیه

«قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ»

ترجمه

(برادران) گفتند: اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آن چه توصیف می‌کنید آگاه‌تر است. (۷۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان این که خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می‌خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه نقل کرده‌اند: نخست این که: یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه‌اش باز گیرد، عمه‌اش چاره‌ای اندیشید و آن این که کمربند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست و ادعا کرد که او می‌خواسته آن را از وی برباید و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمربند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت. دیگر این که یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آن را برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است و دیگر این که گاهی او مقداری غذا از سفره برمی‌داشت و به مسکین‌ها و مستمندان می‌داد و به همین جهت برادران بهانه‌جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچ یک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟ (صفحه ۶۱۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از بیرون آمدن پیمانه شاه از بار «بنیامین» برادران یوسف سخت خود را باختند و در دفاع از خویش سخنانی را به زبان آوردند که زیبنده آنان نبود. در این مورد قرآن می‌فرماید: قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ آنان گفتند: اگر «بنیامین» دست به سرقت می‌زند، برادر او نیز پیش از این، سرقت کرده بود؛ با این بیان دزدی او چیز تازه‌ای نیست و در این کار به برادرش یوسف اقتدا کرده است. در مورد منظور آنان از وارد آوردن این اتّهام به یوسف به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور آنان جریانی بود که در کودکی یوسف به وسیله عمه‌اش اتفاق افتاد و آن اینگونه بود که یوسف پیش از مرگ مادرش به وسیله عمّه‌اش که شیفته و دلباخته

برادرزاده‌اش بود، اداره می‌شد. هنگامی که پس از چندی یعقوب خواست فرزندش را از او باز گیرد و نزد خود ببرد، آن زن که بزرگترین فرزند اسحاق بود و کمربند پدرش را به ارث نزد خود داشت، تدبیری اندیشید تا به سان گذشته یوسف را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو این تدبیر به خاطرش رسید که کمربندِ یادگاری پدر را به کمر آن کودک ببندد و آن گاه مدّعی گردد که یوسف به هدفِ سرقتِ کمربند، آن را به کمرش بسته است و بدین وسیله طبق قانون جاری که دزد را به بردگی می‌گرفتند آن کودک محبوب و مطلوب را نزد خود نگاه دارد. او همین گونه عمل کرد و یوسف را برای مدّتی دیگر نزد خود نگاه داشت و برادران یوسف در این گفتار خویش، به آن ماجرا اشاره داشتند. یادآوری می‌گردد که در روایات رسیده از امامان راستین ما نیز این دیدگاه آمده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: فَأَسَرَّها یُوسُفُ فی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ (صفحه ۶۱۹) یوسف از گفتار آنان سخت آزرده خاطر گردید، امّا آن را در دل نهان داشت و به آنان چیزی نمودار نساخت. قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً و تنها در دل به آنان گفت: شما در دزدی بدترید؛ چرا که برادرتان را از پدر ربودید و به چاه افکندید. وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ. و خدا به آنچه وصف می‌کنید و به یوسف می‌بندید داناتر است. به باور «زَجّاج» ، منظور این است که: یوسف، نه در داستان کمربند گناهی داشت و نه در شکستن بت و یا انفاق نهانی، امّا شما در بیدادی که بر یوسف روا داشتید سخت گناهکارید و عذری از شما پذیرفته نیست. امّا به باور برخی دیگر منظور آن است که: کار شما که در حق برادرتان بیداد روا داشتید و پدرتان را نافرمانی کردید، بدتر و موقعیت شما در پیشگاه خدا ناپسندتر است. «حَسَن» می‌گوید: آنان در آن روزگاری که در حق یوسف و پدر خود بیداد روا داشتند، پیامبر نبودند و پس از آن به رسالت رسیدند؛ چرا که نامبرده آنان را «اَسْباط» می‌داند. امّا به باور ما آنان هرگز پیامبر نبودند و به این مقام والا راه نداشتند؛ چرا که از پیامبران خدا هرگز بیداد و گناه سر نمی‌زند. «بَلْخی» می‌گوید آنان در گفتارشان دروغگو بودند، بر این باور نمی‌شود آنان را پیامبران خدا شمرد و ممکن است آن «اَسْباط» که به مقام رسالت رسیدند غیر از اینان باشند. (صفحه ۶۲۰)

۱۳۸. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)

اشاره

قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ گفتند: ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۷۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته‌اند که حدّاکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند «و گفتند: ای عزیز مصر و ای زمامدار بزرگوار! او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را باز گردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را به جای او بگیر» ، «چرا که ما تو را از نیکوکاران می‌یابیم» و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان هنگامی که برادر خود را گرفتار دیدند و درها را به روی خود بسته یافتند، بار دیگر دست به دامان عزیز زدند و از او تقاضا

کردنـد که راهی بیابـد و به آنان لطف دیگری کنـد. قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ گفتند: هان ای عزیز مصـر! او پـدری پیر و سالخورده دارد که توان دوری وی را نـدارد، از این رو بر مـا منّت گـذار و یکی از مـا چنـد نفر را به جای او بازداشت نما. آنان این پیشنهاد را از سر خواهش و تقاضا به عزیز مصـر دادند و موضوع را (صـفحه ۶۲۱) به سبکی طرح کردند تا شایـد حسّ انسان دوستی او را برانگیزنـد و او با مهر و ترحّم به پـدر پیرشان، دیگری را به جای او بازداشت کنـد و «بنیامین» را آزاد سازد. واژه «کبیر» به باور برخی به مفهوم بزرگسال و سالخورده است و به باور برخی گرانقـدر؛ و منظور این است که: او فرزند مردی گرانقـدر و بزرگوار است و فرزنـد چنین شخصـیّت بزرگی نبایـد بـازداشت شـود. و در ادامه سـخن گفتنـد: إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ. و ما تو را از شایسته کرداران روزگار می‌بینیم که هماره به مردم محروم نیکی می‌کنی. به باور پاره‌ای منظور این است که: از تو انسان گران قـدری که در پیمانه و دادن مواد غذایی به ما احسان کردی و ما را به ضـیافت فرا خواندی، اینک انتظار داریم که به سان گذشته با ما رفتار نمایی و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که اگر تقاضای ما را بپـذیری، در حق ما نیکی کرده‌ای. (صفحه ۶۲۲)

۱۳۹. «قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ ...

آیه

«قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ»

ترجمه

گفت: پناه بر خـدا که مـا غیر از آن کس که متاع خـود را نزد او یـافته‌ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمـان خواهیم بود. (۷۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف این پیشنهاد را شدیـدا نفی کرد و «گفت: پنـاه بر خـدا چگونه ممکن است مـا کسـی را جز آن کس که متـاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم» هرگز شنیده‌اید آدم با انصافی، بی‌گناهی را به جرم دیگری مجازات کننـد. قابل توجه این که یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم و این دلیل بر آن است که او دقیقا توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است

در ادامه سخن، قرآن پاسخ یوسف را ترسیم می‌کند که به آنان گفت: قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ ما به خدا پناه می‌بریم که بی‌گناهی را به کیفر گناه دیگری بازداشت کنیم، هرگز! ما تنها کسی را بازداشت می‌کنیم که پیمانه و کالای خود را در بار او یافته‌ایم و بدین‌سان با این شیوه سخن، نه خلافی گفت و نه نسبت ناروایی داد. إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ. چرا که اگر چنین کنیم، در آن صورت ستمکار خواهیم بود. این فراز از آیه، نشانگر آن است که بازخواست و کیفر بی‌گناه به جای گناهکار، کاری ظالمانه است

و هر کس چنین کند بیدادگر و ظالم است و خدا نیز چنین نخواهد کرد؛ چرا که ذات پاک او از ظلم و ستم پاک و منزّه است. (صفحه ۶۲۳)

۱۴۰. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)

اشاره

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِى يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِى وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت: آیا نمی‌دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این درباره یوسف کوتاهی کردید، لذا من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا فرمانش را درباره من صادر کند که او بهترین حکم کنندگان است. (۸۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلَصُوا» یعنی «خالص شدند» کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است و «نَجِیّ» از ماده «مناجات» ، در اصل از «نَجْوَة» به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمین‌های مرتفع از اطراف جدا هستند و جلسات سری و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود به آن «نَجْوی» می‌گویند، (بنابراین نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از این که درگوشی باشد یا در جلسه سری، شامل می‌شود). «فَرَّطْتُم» از ماده «تفریط» در اصل از «فُرُوط» به معنی مقدم شدن است و هنگامی که به باب تفعیل درآید به معنی کوتاهی در تقدم خواهد بود و اما هنگامی که از باب افعال (اِفْراط) باشد به معنی اسراف و تجاوز در تقدم است. برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راه‌ها را بروی خود بسته دیدند، از یک سو مقدمات کار آن چنان چیده شده بود که ظاهرا تبرئه برادر امکان نداشت و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مأیوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می گوید: «هنگامی که آنها از عزیز مصر، یا از نجات برادر، مأیوس شدند به گوشه‌ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان درگوشی پرداختند» (فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). جمله «خَلَصُوا نَجِيًّا» (صفحه ۶۲۴) همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند از فصیح‌ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می‌شد، بیان کرده است. به هر حال، «برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است بازگردانید» (قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ) و «شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز درباره یوسف، کوتاهی کردید» و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِى يُوسُفَ). «حال که چنین است، من از جای خود یا از سرزمین مصر حرکت نمی‌کنم و به اصطلاح در اینجا متحصّن می‌شوم مگر این که پدرم به من اجازه دهد و یا خداوند فرمانی درباره من صادر کند که او بهترین حاکمان است» (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِى وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ). منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی‌کنم تا بمیرم و یا راه چاره‌ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر به طور قطع پذیرفته باشد. برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصّن در شهر مصر

و مخصوصا نزدیک دربار عزیز این امید می‌رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمانه که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او به خاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند. (صفحه ۶۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

یَأْس: به نومید شدن از چیزی گفته می‌شود. نَجِیّ: راز گفتن گروهی با همدیگر. بَرِحَ الرَّجُلُ: از جای خود دور شد.

اینک چه باید کرد؟

آنان پس از یأس و نومیدی از نجات برادرشان «بنیامین» به چاره اندیشی پرداختند: فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا و هنگامی که از پذیرفته شدن پیشنهادشان از سوی عزیز مصر نومید گشتند، با کناره‌گیری از دیگران به رازگویی و تبادل نظر پرداختند و این موضوع طرح شد که اینک چه باید کرد؟ آیا باید برادر را رها کنند و نزد پدر بروند و یا همگی به امید نجات او در مصر بمانند و یا راهی دیگر بجویند؟ این فراز از آیه شریفه، افزون بر اوج فصاحت و زیبایی قالب و معنی، در کوتاه‌ترین سخن مفاهیم و معانی بسیاری را ترسیم می‌کند و از شاهکارهای قرآن شریف است. قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ بزرگ آنان لب به سخن گشود و گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمانی خدایی و استوار گرفته است که فرزندش را به او بازگردانید؟! در مورد بزرگ آنان که گوینده این گفتار بود، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «کَعْب» ، منظور بزرگ آنان در سن و سال است و او «روبین» برادر و خاله‌زاده یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف برحذر داشت و آنان او را به چاه افکندند. ۲ امّا به باور «مُجاهِد» منظور از بزرگ آنان، «شمعون» است که از نظر خرد و دانش، رهبری فکری آنان را به کف داشت. (صفحه ۶۲۶) ۳ از دیدگاه «کَلْبی» و «وَهَب» منظور از بزرگ آنان، «یهوذا» است که خردمندترین آنان به شمار می‌رفت. ۴ و از دیدگاه «محمّد بن اسحاق» و «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، بزرگشان «لاوی» بود که هوشمند و زیرک به شمار می‌رفت. وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فی يُوسُفَ و به یاد داشته باشید که شما بپیش از این نیز در مورد یوسف کوتاهی و پیمان‌شکنی کردید و با این که عهدی استوار سپرده بودید که او را سالم و با نشاط به پدرش بازگردانید، او را به چاه افکندید و در مورد او بیداد روا داشتید. فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ از این رو من از این کشور و از این سرزمین نخواهم رفت ... حَتَّى يَأْذَنَ لی أَبی تا پدرم به من دستور بازگشت و یا ماندن دهد، أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لی و یا خدا درباره‌ام داوری کند که برادرم را در اینجا رها سازم و بروم. به باور پاره‌ای منظور این است که: یا مرگم فرا رسد. امّا به باور «ابو مُسلِم» منظور این است که یا خدا عذری برایم فراهم سازد که بتوانم با آن نزد پدر بروم. وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمينَ. و او بهترین داوران است که جز بر اساس حق و عدالت داوری نمی‌کند. (صفحه ۶۲۷)

۱۴۱. آیه (شما به سوی پدر باز گردید)

اشاره

اِرْجِعُوا اِلی اَبیكُمْ فَقُولُوا یاَبانا اِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا اِلاّ بِما عَلِمْنا وَ ما كُنّا لِلْغَیْبِ حفِظینَ شما به سوی پدرتان باز گردید و بگویید پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آن چه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که «شما به سوی پدر بازگردید و بگویید: پدر! فرزندت دست به دزدی زد» (ارْجِعُوا إِلی أَبِیکُمْ فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ). «و این شهادتی را که ما می‌دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» همین اندازه که ما دیـدیم پیمانه ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می‌داد او مرتکب سـرقت شده‌است و اما باطن امر با خداست (وَ ما شَهِـدْنا إِلاَّـ بِمـا عَلِمْنـا)، «و مـا از غیب خبر نـداشتیم» (وَ مـا کُنَّا لِلْغَیْبِ حـافِظِینَ). این احتمـال نیز در تفسـیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پـدر بگوینـد اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می‌بریم و باز می‌گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سرگذشت آنـان، در این آیه شـریفه گفتار بزرگ آنان آمـده است که به برادرانش گفت: ارْجِعُوا إِلی أَبِیکُمْ فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلاَّ بِما عَلِمْنا اینک شما به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویید: هان ای پدر عزیز! واقعیت این است که پسـرت دست به سـرقت زد و ما جز آنچه به ظاهر دیـدیم که پیمانه فرمانروای مصـر را از بار او درآوردند، گواهی دیگری بر ضد او نمی‌دهیم. از گفتار آنان این نکته دریافت می‌شود که آنان به دزدی «بنیامین» یقین نداشـتند و (صفحه ۶۲۸) تنها به ظاهر آن رویداد گواهی می‌دادنـد، امّا پاره‌ای بر آنند که منظور آنان از این بیان این بود که: ما نزد فرمانروای مصـر تنها به این حقیقت گواهی دادیم که طبق دین و آیین مـا، کیفر دزد آن است که او را برای مـدّتی به بردگی می‌کشـند؛ مـا این را گواهی کردیم، امّا در این مورد که آیـا به راستی «بنیامین» دزدی کرده است یا نه، چیزی نگفتیم و جز ظاهر جریان چیزی هم نمی‌دانیم. و آنان هنگامی این سـخن را به زبان آوردند که پدرشان گفت: راه و رسم فرمانروای مصر در کیفر دزد این نیست که او را به بردگی کشد و شما با بیان راه و رسم خود، این را به او آموختیـد و این راه را به او نشان دادید. وَ ما کُنَّا لِلْغَیْبِ حافِظِین. به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این اسـت که: مـا آن گـاه که از تو ای پـدر تقاضا نمودیم که «بنیامین» را به همراه ما بفرستی از آینـده خبر نـداشتیم و نمی‌دانستیم که به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شویم و جز نیکی و خدمت به خاندان خود هدفی نداشتیم و اگر می‌دانستیم که چنین خواهد شد، هرگز نه او را می‌بردیم و نه چنین تقاضـایی از شـما می‌نمودیم که او را به همراه مـا بفرستی. امّـا به باور «عِکْرِمَه» منظور این است که ما از واقعیت این رویـداد آگـاه نیستیم و نمی‌دانیم که آیـا پسـرت به راستی دزدی کرده و یا به او دروغ بسـته‌اند و ما جز از ظاهر موضوع آگاهی نداریم. از دیدگاه «ابن عبّاس» منظور این است که: ما تا هنگامی که پسرت در نزدمان بود، مراقب و نگهبان او بودیم، امّا از کارهای نهـانی او بی‌خبریم و بـدین‌سان می‌خواهنـد بگوینـد که او در غیاب‌مـا و یـا زمانی که خواب بودیم پیمانه شاه را برداشـته است. و از دیـدگاه پـاره‌ای از آنجـایی که واژه «غَیْب» در لغت «حِمْیَر» به مفهوم «شب» آمـده است، منظور آنـان این است که مـا تا آنجایی که ممکن بود مراقب «بنیـامین» بودیم و از سـلامت و امنیّت او پـاس داشتیم، امّـا نمی‌دانیم که در همه ساعات شب و روز و رفت و آمد خود چه می‌کند. (صفحه ۶۲۹) وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ الَّتِی کُنَّا فِیها وَ الْعِیرَ الَّتِی أَقْبَلْنا فِیها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (برای اطمینان بیشتر) از آن شـهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم. (۸۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْیَة» در لغت عرب به معنی روسـتا نیست، بلکه به آبادی‌ها و شهرها به طور کلی اطلاق می‌شود و منظور در اینجا مصر است. «عیر» چنـان که «راغب» در مفردات گفته است؛ به معنی گروه و جمعیـتی است که شـتران و چارپایـان را برای حمـل مواد غـذایی بـا خود

می‌برند یعنی به مجموع آنها «عیر» گفته می‌شود. از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مسأله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانه ملک را باخود ببرد که مأموران ملک به موقع رسیده‌اند و پیمانه را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند و شاید این که برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آن قدر این مسأله، مشهور شده که در و دیوار هم می‌داند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَرْیَهْ: شهر و دیار و گاه به روستا گفته می‌شود. آن گاه برای این که پدر در درستی گفتار و گزارش شما تردید نکند، با نهایت احترام به او بگویید: وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ الَّتی کُنّا فیها پدر جان، اگر در گفتار ما تردید داری، از مردم شهری که ما در آنجا بودیم حقیقت ماجرا را بپرس. به باور گروهی از مفسّران، از جمله «ابن عبّاس» منظور از قریه، «مصر» می‌باشد؛ چرا که عرب این واژه را در مورد شهرها نیز به کار می‌برد و منظور آنان این بود که از مردم مصر و از کسانی که در دسترس شما هستند و همه آنان از جریان (صفحه ۶۳۰) «بنیامین» آگاهی دارند، از آنان در این مورد تحقیق کنید. وَ الْعیرَ الَّتی أَقْبَلْنا فیها و نیز می‌توانید از همین کاروانی که ما به همراه آن رفتیم و بازگشتیم و همه کاروانیان از مردم کنعان و همسایگانمان هستند، پرس و جو نمایید و آنان بدان دلیل این موضوع را پیش کشیدند که می‌دانستند پدرشان از گفتار آنان در تردید است. در مورد «وَ اسْئَلِ الْقَرْیَةَ وَ الْعیرَ» ... دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی در آیه شریفه «اَهْل» در تقدیر می‌باشد و منظور این است که از مردم آن شهر و از کاروانیان موضوع را بپرس تا روشن شود که ما درست گزارش کرده‌ایم. ۲ امّا به باور برخی، نیاز به تقدیر گرفتن «اَهْل» در آیه نیست؛ چرا که یعقوب، پیامبر بزرگ خدا و دارای معجزه بود و می‌توانست بدون هیچ واسطه‌ای از خود شهر و از شتران کاروان ماجرا را بپرسد و به خواست خدا و قدرت او پاسخ آنان را بشنود. وَ إِنّا لَصادِقُونَ. و ما ای پدر گرانقدر، در آنچه به تو گزارش می‌کنیم و می‌گوییم، راستگو هستیم. (صفحه ۶۳۱)

۱۴۲. «قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ ...

آیه

«قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْرا فَصَبْرٌ جَمیلٌ عَسَی اللّهُ اَنْ یَأْتِیَنی بِهِمْ جَمیعا اِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ»

ترجمه

(یعقوب) گفت: نفس (و هوی و هوس) مسأله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبایی می‌کنم شکیبایی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آن‌ها را به من بازگرداند چرا که او علیم و حکیم است. (۸۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگ‌تر و کوچک‌تر را در آن جا گذاردند و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر، به عکس سفر سابق، بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، به خصوص این که اثری از بنیامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی‌کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفت، رو به سوی آنها کرده «گفت: هوس‌های نفسانی شما،

مسأله را در نظرتـان چنین منعکس سـاخته و تزیین داده است» (قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکَمْ أَنْفُسُـکَمْ أَمْرا). یعنی درست همان جمله‌ای را که در پاسـخ آنهـا گفت که پس از حـادثه یوسف به هنگـامی که آن طرح دروغین را بیان کردنـد، ذکر نمود. در اینجا این سؤال پیش می‌آیـد که آیـا یعقوب تنهـا به خـاطر سـابقه سوء آنهـا به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می‌گوینـد و توطئه‌ای در کار است، در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسـی را با یـک سـابقه سوء به طور قطع متّهم سازنـد، با این که طرف مقابل شـهودی نیز برای خود آورده است و راه تحقیق نیز بسـته نیست. یا ایـن کـه هـدف از این جمله بیـان نکته دیگری بـوده است، از جمله این که: ۱ چرا شـما با دیـدن پیمانه ملک درون بار برادر تسـلیم شدیـد که او سـرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمی‌توانـد یک دلیل منطقی بوده باشـد؟ ۲ چرا شـما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی (صفحه ۶۳۲) بردارد، در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میـان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسـران این قانون را از شـریعت یعقوب نـدانیم). ۳ چرا شما در برابر این مـاجرا به سـرعت تسـلیم شدیـد و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادیـد، در حالی که پیمان مؤکـد با من بسـته بودید؟ سـپس یعقوب به خویشـتن بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و «شکیبایی نیکو و خالی از کفران می‌کنم» (فَصَبْرٌ جَمیلٌ). (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واکنش یعقوب

آنان پس از شنیدن سفارش خردمندترین مرد گروه، به سوی کنعان حرکت کردند و پس از ورود به شهر خویش بی‌درنگ نزد پدر نگران خود شتافتند و جریان را به آگاهی او رساندند، امّا پدر پس از شنیدن گفتارشان، رو به آنان کرد و گفت: قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُـکُمْ أَمْراً من فکر نمی‌کنم جریان آن گونه باشـد که شـما گزارش کردیـد، بلکه این هوای نفس شـماست که کاری ناروا را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمِیلٌ بنابراین مسئولیت من اینک آن است که صبری زیبا و خالصانه که بدور از بی‌تابی و ناسپاسی باشد پیشه سازم. عَسَی اللّهُ أنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً امید که خدا همه آنان را به من بازگرداند. منظور از آنان یوسف، بنیامین و فرزند بزرگ یعقـوب بود. إِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ. ***** ۱- دربـاره صبر جمیل به ذیل آیه ۱۸ همین سوره مراجعه فرمایید. (صفحه ۶۳۳) چرا که او نسبت به بندگانش دانا و در تدبیر امور آفرینش فرزانه و حکیم است. (صفحه ۶۳۴)

۱۴۳. «وَ تَوَلّی عَنْهُمْ وَ ...

آیه

«وَ تَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ»

ترجمه

و از آنها روی برگرداند و گفت: وا اسـفا بر یوسف و چشـمان او از اندوه سـفید شد، اما او خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد). (۸۴/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فراگرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند باایمان، باهوش، زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر می‌بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، «در این هنگام روی از فرزندان بر تافت و گفت: وا اسفا بر یوسف» (وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ). برادران که از ماجرای بنیامین، خود را شرمنده در برابر پدر می‌دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید. این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی‌اختیار از چشم یعقوب جاری می‌ساخت تا آن حد که «چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد» (وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ) و اما با این حال سعی می کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشاند و سخنی بر خلاف رضای حق نگوید «او مرد باحوصله و بر خشم خویش مسلط بود» (فَهُوَ کَظیمٌ). ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه گریه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده‌ایم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد. (صفحه ۶۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کَظْم: فرو بردن غم و اندوه و نگاه داشتن آن در دل. یعقوب آن گاه می‌افزاید: وَ تَوَلّی عَنْهُمْ او پس از دریافت خبر بازداشت «بنیامین» ، از شدّت اندوهی که گستره قلب او را گرفت، از آنان روی برگردانید و خاطره غمبار فراق یوسف نیز برایش تجدید شد؛ چرا که او دوری و هجران یوسف را با حضور «بنیامین» برای خود آسان‌تر می‌ساخت و به خود بدین وسیله آرامش خاطر می‌بخشید. وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ و گفت: ای دریغ و درد بر فراق یوسف! «سعید بن جُبَیر» می گوید: خدا برای لحظات رویارویی امّت پیامبر با اندوه و مصیبت، دعا و ذکر آرامش‌بخشی به آنان داده است که به پیامبران پیشین نداده بود. پرسیدند: کدامین ذکر؟ پاسخ داد: ذکر ارزشمند و آرامش آفرین «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» ؛ چرا که اگر این دعا را به آنان آموخته بود، یعقوب به جای «یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ» می گفت: اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ. وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ و از شدّت اندوه و گریه دیدگانش سپید شد. از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند که ای پسر پیامبر، اندوه یعقوب در فراق یوسف چگونه بود؟ آن حضرت فرمود: اندوه او بسیار عمیق و گران بود، درست به سان اندوه هفتاد مادر جوان مرده! پرسیدند: با این که بازگشت یوسف به او خبر داده شده بود، چرا باز هم تا آن اندازه اندوه به دل راه می‌داد؟ فرمود: بدان دلیل که آن نوید و خبر را فراموش کرده بود. در مورد سفید شدن دیدگان او نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور «مُقاتِل» آن حضرت حدود شش سال دیدگانش به نابینایی (صفحه ۶۳۶) گرایید و با رسیدن پیراهن یوسف و بشارت دیدار او، خدا نور دیدگانش را به وی باز گردانید. ۲ امّا پاره‌ای بر آنند که آن حضرت دیدگانش از شدّت اندوه و گریه رو به نابینایی گرایید. به گونه‌ای که به سختی چیزی را می‌دید، امّا نابینا نشد. فَهُوَ کَظیمٌ. و او بدان دلیل که غم و اندوه خود را فرو می‌برد و شکیبایی می‌ورزید و به کسی چیزی نمی گفت، آکنده از اندوه گردید. به باور «ابن عبّاس» واژه «کَظیم» به مفهوم اندوه‌زده و غمگین آمده است. یادآوری می گردد که هفتمین امام نور نیز بدان جهت به لقب «کاظم» خوانده شد که در دوران زندگی، به ویژه سال‌های امامت و پیشوایی‌اش، اندوه بسیاری را فرو برد و به کسی اظهار نفرمود. (صفحه ۶۳۷)

۱۴۴. «قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکینَ»

ترجمه

گفتند: به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی. (۸۵/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَرَضْ» به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است و در اینجا به معنی بیمار، نحیف و لاغر و مشرف بر مرگ می‌باشد. برادران که از مجموع این جریان‌ها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود و از سوی دیگر به خاطر بنیامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می‌دیدند و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آن ها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی‌حوصلگی، به پدر «گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می‌گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَفْتَؤُ: پیوسته و همواره بر کاری پای فشردن و بر شیوه‌ای پای‌بند بودن. حَرَض: در آستانه نابودی. فرزندان یعقوب از شدّت اندوه پدر بر خود لرزیدند و در تلاش برای کاستن از اندوه و نگرانی او گفتند: قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً پدر جان! به خدا سوگند تو همواره یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی. به باور «قَتادَه» منظور این است که: تو آن قدر یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی و خرد خویش را تباه سازی. و به باور «مُجاهِد ...» تا در آستانه مرگ قرار گیری. و از دیدگاه «ضَحّاك ...» تا پیر و از کار افتاده گردی. أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ. یا هلاک گردی و از دست بروی. (صفحه ۶۳۸) به باور بیشتر مفسّران، آنان این سخن را از سر دلسوزی به حال پدر و به خاطر نگرانی از سرنوشت او به زبان آوردند، امّا برخی بر آنند که آنان از روی ناراحتی این سخن را به او گفتند؛ چرا که رنج و اندوه او زندگی آنان را نیز اندوه‌زده ساخته و آسایش و آرامش را از همه آنان سلب نموده بود. (صفحه ۶۳۹)

۱۴۵. «قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي ...

آیه

«قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

گفت: من تنها غم و اندوهم را به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم) و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَثّ» به معنی پراکندگی است و چیزی که نمی‌توان آن را کتمان کرد و در اینجا به معنی اندوه آشکار و پراکندگی خاطر نمایان است. اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها «گفت: من شکایتم را به شما نیاوردم که چنین می‌گویید، من غم و اندوهم را نزد خدا می‌برم و به او شکایت می‌آورم» (قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ). «و از خدایم لطف‌ها و کرامت‌ها و چیزهایی

سراغ دارم که شما نمی‌دانید» (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بَثّ: انـدوهی که دارنـده آن توانِ پوشـیدن و فرو خوردن آن را نـدارد. امّـا آن بزرگمرد پایـداری و تقوا از آنـان روی برگردانیـد و گفت: قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنی إِلَی اللَّهِ من شکایت غم و اندوه خویشتن را تنها به بارگاه خدا می‌برم و خواسته‌ها و گرفتاری‌های خود را در دل شب و هنگامه‌هـای خلوت بـا خـدا، به او می‌گویم. پـاره‌ای واژه «بَثّ» را به مفهوم بیـان و پدیـدار ساختن انـدوه معنی کرده‌انـد و واژه «حُزْن» را به نهان کردن غم و انـدوه در دل. از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: در آن شـرایط جبرئیل نزد یعقوب آمد و گفت: پروردگارت به تو درود می‌فرستد و نویدت می‌دهد و می‌فرماید: به عزّت و اقتدارم سوگند که اگر آن دو فرزنـدت جهان را بـدرود گفته باشـند، هر دو را برایت زنـده می‌سازم! اینک برخیز و غـذایی برای بینوایان و محرومان فراهم ساز که محبوب‌ترین انسانها در بارگاهم بینوایان حق‌شـناس و حق‌پرست‌ند. (صـفحه ۶۴۰) و می‌فرمایـد: هان ای یعقوب! آیا می‌دانی چرا نعمت بینـایی‌ات از دست رفت؟ و چرا کمرت از فشـار انـدوه خم شـد؟ این بـدان دلیل است که تو گوسـفندی سـر بریـدی و از گوشت آن غذایی مطبوع در خانه‌ات فراهم آمد و در همان حال بینوایی روزه‌دار نزد شـما آمد و کمک خواست، امّا شـما او را سیر نکردیـد! آری، پس از این هشـدار و سـخن جبرئیل، هرگاه یعقوب می‌خواست غـذا بخورد به نداگری دسـتور می‌داد ندا دهد تا هر گرسـنه و بینوایی که در آنجا هست به خانه او بیایـد و با یعقوب غـذا بخورد و هر گاه روزه می‌داشت همه روزه‌داران را به افطار فرا می‌خوانـد. وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون. به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: من می‌دانم خواب یوسف عزیزم درست می‌باشد و او زنـده و سـرفراز است و برابر همـان خوابی که دیـده است به گونه‌ای اوج خواهـد گرفت که همه شـما در برابرش خضوع خواهید کرد. امّا به باور «عَطاء» منظور این است که: من از مهر و رحمت خـدا و قـدرت بی‌کران او چیزهایی می‌دانم که شـما نمی‌دانیـد. در کتاب «اَلنُّبُوَّة» از حضـرت باقر علیه‌السـلام آورده است که فرمود: یعقوب ضـمن راز و نیاز خویش به بارگاه خـدا، فرشـته مرگ را به حضور خواست و او به فرمـان خـدا آمـد و گفت: هـان ای یعقوب چه می‌خواهی؟ گفت: آیـا در میـان جانهایی که برگرفته‌ای روح یوسف را دیدار کرده‌ای؟ پاسخ داد: نه و او بدین وسیله دریافت که فرزندش زنده است. (صفحه ۶۴۱)

۱۴۶. آیه (بکوشید و مأیوس نشوید که یأس نشانه کفر است)

اشاره

یـا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ وَ لا ـ تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا ـ یَیْـأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُون پسـرانم! برویـد و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند. (۸۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَحَسَّسُ» از مـاده «حَسّ» بـه معنی جسـتجوی چیزی از طریـق حس اسـت و در ایـن که آیـا بـا «تَجَسُّس» چه تفـاوتی دارد؟ در میـان مفسـران و ارباب لغت گفتگو است: از ابن عباس نقل شده که «تَحَسَّس» در امور خیر است و «تجسـس» در امور شـرّ. «رَوْح» به معنی رحمت و راحت و فرج و گشـایش کـار است. قحطی در مصـر و اطرافش از جمله کنعـان بیـداد می‌کرد، مـواد غـذایی به کلی تمـام می‌شود، دگربـار یعقوب فرزنـدان را دسـتور به حرکت کردن به سوی مصـر و تأمین مواد غـذایی می‌دهـد، ولی این بار در سـرلوحه خواسـته‌هایش جسـتجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می‌دهد و از آن جا که فرزندان تقریبا اطمینان داشتند که یوسفی در کار

نمانـده و از این توصیه و تأکیـد پـدر تعجب می‌کردند، یعقوب به آنها گوشـزد می‌کند «از رحمت الهی هیچگاه مأیوس نشوید» که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختی‌ها است (وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ). «چرا که تنها کافران بی‌ایمان که از قدرت خدا بی‌خبرند از رحمتش مأیوس می‌شوند» (إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُون). (صفحه ۶۴۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

تَحَسُّس: جستجو و کنـد و کـاو. این واژه به بـاور برخی به مفهـوم «تَجَسُّس» آمـده است، امّـا به بـاور برخی دیگر در پرس و جـو از گزارش و اخبـار معنی می‌دهـد و «تَجَسُّس» به مفهوم جسـتجو در امور نهـانی است؛ و «ابن عبّـاس» می‌گویـد: «تَحَسُّس» در کارهـای خوب به کار می‌رود و «تَجَسُّس» در کارهای بد. رَوْح: رحمت. و سـرانجام به فرزندانش امید بخشید و یأس و نومیدی از بارگاه خدا را از نشانه‌های کفر اعلان کرد و با شـعله‌ور ساختن مشعل امید در دل‌های فرزندانش، آنان را به جستجو و تلاشی دیگر در راه یافتن یوسـف برانگیخت و فرمـود: یـا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ هـان ای پسـران من! برویـد و از سـرنوشت یوسف و برادرش «بنیـامین» جسـتجو کنیـد. «سُـدی» در این مـورد می‌گویـد: هنگـامی که فرزنـدان یعقوب رفتـار شایسـته و خلق و خوی بزرگوارانه و آزادمنشانه فرمانروای مصـر را برای پـدرشان وصف کردنـد، یعقوب گفت: به نظر می‌رسـد او یوسف باشـد؛ و آن گاه افزود: اینک برویـد و از یوسف و برادرش جستجو کنیـد و از نزدیک وضـعیّت آن دو را به دقّت مورد مطالعه قرار دهیـد و از نام و عنوان پادشاه مصـر و از دین و آیین او جویـا گردیـد؛ چرا که در ژرفای دل من این انـدیشه پدیـد آمـده که او یوسف است که «بنیامین» را با این تـدبیر نزد خود نگاه داشـته است. وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ و از رحمت خـدا نومیـد نگردیـد. و به باور برخی واز گشایش و فرج خدا نومیـد نشویـد. إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ. چرا که جز مردم کفرگرا، کس دیگری از رحمت خدا نومید نمی‌گردد. «ابن عبّـاس» می‌گویـد: انسـان باایمـان و پروا پیشه هر آنچه را از خـدا ببینـد، همه را خیر و رحمت برای خود می‌نگرد، در سـختی و گرفتاری به بارگاه او امید می‌بندد (صـفحه ۶۴۳) و در رفاه و آسایش او را سـتایش می‌کنـد و سپاس نعمت‌های او را می‌گزارد، امّا انسان کفرگرا اینگونه نیست.

چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟

چگونه بـا وجود نزدیـک بودن اقامتگـاه یعقوب و یوسف، پـدر از حال فرزنـدش بی‌خبر مانـد؟ و چرا یوسف پـدر را در جریان کار خویش قرار نـداد تـا دل او را آرامش بخشـد و غم و انـدوه او را برطرف سـازد؟ * پاسخ در این مورد «جُبّائی» می‌گویـد: دلیل این موضوع این بود که یوسف هنگـامی که از چـاه نجـات یـافت، به مصـر برده شـد و در آنجا به عنوان یک برده، به وسیله عزیز مصـر خریداری و در خانه او به کار مشغول شد و پس از آن نیز مدّتی را در زندان سپری کرد و کار را به گونه‌ای بر او سخت گرفتند که نامش از سـر زبانها افتاد و از پی آزادی از زندان، او در این اندیشه بود که خبر سـلامت و موفقیّت خویش را از راهی مطمئن به پدر برساند ... و «سیّد مرتضـی» می‌گوید: ممکن است آفریدگار فرزانه هستی برای تشدید محبّت یعقوب، به یوسف وحی فرموده باشد که پدرش را از سرنوشت خویش آگاه نسازد، وگرنه این کار برای او ناممکن نبود. (صفحه ۶۴۴)

۱۴۷. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا ...

آیه

«فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍٔ مُزْجاهٍٔ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقینَ»

ترجمه

هنگامی که آنها وارد براو (یوسف) شدند گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فراگرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمانه ما را به طور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدّقان را پاداش می‌دهد. (۸۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بِضاعَت» از ماده «بُضْع» به معنی قطعه گوشتی است که از بدن جدا می‌کنند و به قسمتی از مال نیز بضاعت گفته می‌شود که به عنوان بهای کالایی جدا می‌شود. «مُزْجاهٔ» از ماده «اِزْجاء» به معنی راندن و دفع کردن است و از آن جا که بهای کم و بی‌ارزش را شخص گیرنده از خود دور می‌سازد به آن مُزْجاهٔ گفته شده است. به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می‌شوند. در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز سخت آسیب دیده و بدنام شده‌اند و شاید بعضی آنها را به عنوان «گروه سارقان کنعان» بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه‌ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذایی، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم، بنیامین و ناراحتی فوق‌العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتی‌های جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها است، همان جمله اخیر پدر است که می‌فرمود: از رحمت خدا مأیوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است. «آنها وارد بر یوسف شدند و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و گفتند: ای عزیز ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فراگرفته است» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ). «و تنها متاع کم و بی‌ارزشی همراه آورده‌ایم» (وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍٔ مُزْجاهٍٔ). اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم، «و انتظار داریم که پیمانه ما را به طور کامل وفا کنی» (صفحه ۶۴۵) (فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ) و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن» (وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا) و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که «خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می‌دهد» (إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقینَ). جالب این که برادران یوسف، با این که پدر تأکید داشت درباره یوسف و برادرش به جستجو برخیزید و مواد غذایی در درجه بعد قرار داشت، به این گفتار چندان توجه نکردند و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذایی که طبیعی‌تر است قرار دهند و تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تأثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد. بعضی گفته‌اند: منظور از «تَصَدَّقْ عَلَیْنا» همان آزادی برادر بوده وگرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدق بر آن گذارده شود. در روایات نیز می‌خوانیم که برادران حامل نامه‌ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت‌های عزیز مصر، نسبت به خاندانش و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی‌های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بنیامین و گرفتاری‌های ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود و در پایان نامه از او خواسته بود که بنیامین را آزاد کند و تأکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود. هنگامی که برادرها نامه پدر را به دست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و می‌بوسد و بر چشمان خویش می‌گذارد و گریه می‌کند، آن چنان که قطرات اشک بر پیراهنش می‌ریزد (۱) و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو می‌برد که عزیز مصر چه علاقه‌ای به

پـدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه‌اش در او ایجاد هیجان می‌نمایـد و شایـد در همین جا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشـد، همچنین شایـد همین نامه پـدر یوسف را چنان بی‌قرار ساخت که دیگر ****** ۱- «مجمع البیـان» ، ذیل آیه. (صفحه ۶۴۶) نتوانست بیش از آن در چهره و نقـاب عزیز مصـر پنهان بمانـد و به زودی چنان که خواهیم دیـد خویشـتن را به عنوان همان برادر به برادران معرفی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِزْجاء: به مفهوم ریختن انـدک انـدک آمده است و «بِضاعَةٍ مُزْجاةٍ» به مفهوم سـرمایه‌ای اندک می‌باشد. فرزندان یعقوب به سـفارش پـدر دگرباره به سوی مصـر گام سپردنـد و بر آن کشور وارد شدند. این آیات آن صـحنه زیبا و درس‌آموز را در برابر دیدگان قرار می‌دهـد و می‌فرمایـد: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدنـد، گفتند: هان ای عزیز مصـر! بر اثر قحطی و گرسـنگی، رنج و سختی به ما و خاندانمان روی آورده و ما را گرفتار ساخته است. پاره‌ای بر آنند که آنان از نابود شدن دامها و از میان رفتن بوسـتانها و مزرعه‌های خود شکایت کردند. وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ و سرمایه‌ای ناچیز و اندک که به وسـیله آن روزگار را به سـختی می‌گذرانـدیم و ما را بسـنده نبود به سوی تو آورده‌ایم. به باور پاره‌ای منظور این است که: ما کالای نامرغوبی را که در برابر آن چیزی نمی‌دهنـد با خود آورده‌ایم. و به باور پاره‌ای دیگر سـرمایه‌ای بسـیار اندک آورده‌ایم؛ چرا که واژه «مُزْجاة» به مفهوم اندک آمده است. کالای آنان چه بود؟ در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به بار برخی از جمله «ابن عبّاس» سـرمایه و کالای ناچیز آنان، شماری از درهم‌های نامرغوب بود که برای خرید موادّ غذایی آورده بودند. (صفحه ۶۴۷) ۲ امّا به باور برخی دیگر کالای مورد اشاره، مقـداری ریسـمان‌های پوسـیده، اثاثیه کهنه و بی‌مقدار و کالای بی‌ارزشـی از این قماش بوده است. ۳ «عبـداللّه بن حارث» می‌گویـد: آنان مقـداری پشم و روغن که کالای عرب به شـمار می‌رود، به همراه آورده بودند. ۴ و از دیدگاه «کَلْبی» و «مُقاتِل» کالای آنان نوعی چوب و دانه‌هایی شبیه به پسته بود. ۵ «سعید بن جُبَیر» بر آن است که آنان مقداری پول نامرغوب به همراه داشـتند. ۶ و «حَسَن» کالـای آنـان را «کشک» دانسـته است. ۷ و «ضَـحّاک» می‌گویـد آنان حامل مقداری چرم و کفش و شیره درخت بودنـد. به هر حـال آنـان در ادامه گفتارشـان افزودنـد: فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ اینک تو به بزرگی و بزرگواری خود پیمانه ما را کامل ساز و به سان گذشـته، بی‌آنکه به سـرمایه ناچیز ما بنگری، به ما مواد غـذایی ده. وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا و با پذیرش کالای نـامرغوب مـا به جـای کالـای ارزشـمند، بر ما تصـدّق نما و مواد غـذایی مورد نیازمان را بـده. به باور پاره‌ای منظورشان این بود که: اینـک بـا آزاد سـاختن برادرمـان «بنیـامین» بر مـا احسان کن! إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. چرا که خـدا به بخشـندگان و نیکوکرداران پاداشی بهتر و پرشکوه‌تر ارزانی می‌دارد.

نامه یعقوب به عزیز مصر

در کتاب «النُّبُوَّة» از حضـرت صادق علیه‌السـلام آورده‌اند که فرمود: یعقوب نامه‌ای به عزیز مصر نوشت و به همراه فرزندانش فرستاد که اینگـونه بـود: به نـام خداونـد بخشاینـده مهربـان این نـامه‌ای است از سوی یعقوب فرزنـد اسـحاق و نواده ابراهیم خلیـل، همو که (صفحه ۶۴۸) نمرودیـان او را به دریـای آتش افکندنـد و خـدا آن را بر او سـرد و سـلامت سـاخت و نجاتش بخشـید، به فرمانروای دادگستر و بخشـنده مصـر. هان ای عزیز! ما خاندان ریشه‌داری هستیم که هماره گرفتاری و سـختی از سوی خدا بر ما روی آورده تا بـدین وسـیله در رفـاه و آسـایش و گرفتـاری و رنـج، آزموده و سـاخته شویم؛ و اینک بیست بهار است که رنـج‌های پیاپی، آسـمان

زندگی مرا تیره و تار ساخته است. پیش از هر چیز باید به آگاهی شما برسانم که من فرزند محبوب و گرانقدری به نام یوسف داشتم که در میان فرزندانم از همه بیشتر مایه روشنی چشم و میوه دلم بود. برادرانش که از مادر با او جدا بودند، از من خواستند تا وی را به همراه آنان به صحرا گسیل دارم، من هم روزی او را به همراهشان فرستادم، امّا شامگاه آن روز فراموش نشدنی، آنان با دیدگانی اشکبار آمدند و پیراهن او را که به خونی دروغین رنگین بود، برایم آوردند و گفتند: او را گرگ بیابان دریده و خورده است. فقدان فرزند دوست داشتنی‌ام یوسف، زندگی‌ام را آکنده از غم و اندوه ساخت و از فراق او گریه‌ها کردم، به گونه‌ای که دیدگانم سپید شد. پس از هجران او به برادرش «بنیامین» دلخوش بودم و او همدم تنهایی‌ام بود و هنگامی که عشق یوسف در دلم شعله‌ور می‌شد، او را به سینه می‌چسباندم تا آرامش خاطری بیابم، که با آمدن برادرانش به مصر برای تهیه موادّ غذایی و آشنایی آنان با شما، به آنها دستور داده شد که در سفر آینده او را به همراه خود به آنجا بیاورند، چرا که در غیر آن صورت از موادّ غذایی محروم خواهند شد، من نیز او را به همراهشان به سوی شما فرستادم، امّا آنان از این سفر بدون او باز آمدند و گفتند که وی به کیفر سرقت پیمانه شاه - که گویی در بارِ او پیدا شده - بازداشت شده است. هان ای فرمانروای دادگر مصر! شما با نگاه داشتن «بنیامین» در کشورت مرا به اندوه فراق او گرفتار نموده و درد و رنج‌هایم را در دوری او شدت بخشیدی، کار به جایی رسید که از این رویداد تلخ کمرم خم شد و افزون بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌های پیاپی، با این رویداد اندوهم گران‌تر گردید. اینک بیا و با منّت نهادن بر (صفحه ۶۴۹) من او را از زندان آزاد ساز و بهره ما را از مواد غذایی در این سال های سخت و قحطی، کامل در نظر بگیر و در بهای آن بر ما سخت مگیر و در فرستادن نسل و تبار ابراهیم شتاب فرما! فرزندان یعقوب با نامه پدر به حضور فرمانروای مصر شتافتند و با تقدیم آن نامه گفتند: یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ ... هان ای عزیز مصر، به ما و خاندانمان رنج و سختی رسیده و ما با سرمایه‌ای ناچیز به سوی شما آمده‌ایم، اینک بر ما منّت گذار و پیمانه را برایمان تمام ده و بر ما بخشش نما که خدا بخشایندگان را دوست می‌دارد و پاداش می‌دهد و برادرمان «بنیامین» را نیز به احترام نامه پدرمان آزاد ساز و به همراه ما به سوی پدر نگرانش گسیل دار که خدا مهرش را بر تو بباراند. (صفحه ۶۵۰)

۱۴۸. «قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما ...

آیه

«قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ»

ترجمه

گفت: آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید، آن گاه که جاهل بودید؟ (۸۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً: گناه آنها را سربسته بیان می‌کند و می‌گوید: «ما فَعَلْتُمْ» (آنچه انجام دادید) و ثانیا: راه عذرخواهی را به آنها نشان می‌دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده‌اید. ضمنا از این سخن روشن می‌شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاورده‌اند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود و ناراحتی‌هایی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه‌ای از بیدادگری‌های آنها را برای برادرش شرح داده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر، نامه یعقوب را گرفت و آن را بوسه باران ساخت و بر دیده نهاد و آن گاه در برابر شگفتی وصف‌ناپذیر فرزندان یعقوب گریه سر داد و پس از گریه بسیار رو به آنان کرد و گفت: قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخیهِ آیا شما می‌دانید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟ می‌دانید چگونه او را از پدرش دور ساختید و پس از کشیدن نقشه کشتن او وی را به چاه افکندید و آن گاه که کاروانیان او را از چاه بالا آوردند، وی را به بهایی اندک فروختید؟ آیا به یاد دارید که با برادرش «بنیامین» چگونه با خشونت و تندی رفتار می‌کردید، به صورتی که به هنگام رویارویی با شما به گونه‌ای وحشت می‌کرد که گویی انسان ذلّت‌زده‌ای در برابر فرد استبدادگر و پراقتداری سخن می‌گوید؟ (صفحه ۶۵۱) آری، شما با یوسف چنین کردید امّا او از آنجایی که می‌دانست آنچه به وی می‌رسد در جهت آزمون و به منظور افزونی پاداش و تقرب بیشتر به بارگاه خدا و رفعت مقام اوست، در همه این مراحل شکیبایی پیشه ساخت و به خدا توکّل کرد و با آن همه رنج‌هایی که به او می‌رسید نامی از پدر نیاورد. «ابن اَنْباری» در این مورد می‌گوید: در آیه شریفه گر چه سخن به صورت پرسشی است، امّا هدف، بزرگ نشان دادن آن رویداد تلخ و دردناک می‌باشد و منظور این است که: آیا شما می‌دانید که به چه گناهی بزرگ و بیدادی زشت دست یازیدید؟ شما پیوند خانوادگی را گسستید و حق برادرتان را تباه ساختید ... و این به سان گفتار کسی است که می‌گوید: هیچ می‌دانید که نافرمانی چه کسی را کرده‌اید؟! و این آیه مبارکه همان نویدی بود که در سخت‌ترین لحظات از سوی خدا به یوسف داده شد که: غم مدار روزی فرا خواهد رسید که آنان را از این عملکردشان در حالی که نمی‌دانند باخبر خواهی ساخت. (۱) إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ. آیا دانستید آن گاه که نادان بودید در حق برادرتان یوسف و برادر او «بنیامین» چه بیدادی روا داشتید؟ به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: آن گاه که کودک بودید. امّا «حَسَن» می‌گوید: آن گاه که جوان بودید. با این بیان منظور این است که شما به برادرتان در حالی ستم کردید که به نادانی کودکی و غرور جوانی گرفتار بودید و در شرایطی به سر می‌بردید که احساسات بر انسان چیره می‌گردد و نادانی او را مغلوب می‌سازد. قهرمان زیباترین داستانها، نادانی آنان را به دوران کودکی و نوجوانی‌شان نسبت می‌دهد، نه به آن روزی که در برابر یوسف ترسان و نگران ایستاده بودند؛ چرا که به باور آن حضرت آنان در آن هنگام که در برابر فرمانروای پر اقتدار مصر ایستاده بودند، دیگر از عملکرد خود توبه کرده و از بارگاه خدا آمرزش خواسته بودند و بدین سان ۱. سوره یوسف، آیه ۱۵. (صفحه ۶۵۲) بزرگوارانه راه عذر را پیش پای آنان گشود تا بدانند چگونه از خود دفاع کنند و این اوج شکوه و گذشت و کرامت است که هم آنان را مورد عفو قرار داد و هم راه دفاع از خود را به آنان آموخت. (صفحه ۶۵۳)

۱۴۹. «قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ ...

آیه

«قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ»

ترجمه

گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت (آری) منم یوسف و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می‌شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. (۹۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مجموع این جهات، دست به دست هم داد، از یک سو می‌بینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می گوید. از سویی دیگر نامه یعقوب، آن چنان او را هیجان زده می کند که گویی نزدیک‌ترین رابطه را با او دارد و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می‌بینند، اما در عین حال نمی‌توانند باور کنند که یوسف مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟ لذا با لحنی آمیخته با تردید «گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی؟» (قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ). در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی‌دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می گوید، آیا به راستی پرده را کنار می‌زند و خود را معرفی می کند، یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده‌اند. لحظه‌ها باسرعت می گذشت و انتظاری طاقت‌فرسا بر قلب برادران سنگینی می کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، «گفت: آری منم یوسف و این برادرم بنیامین است» (قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی). ولی برای این که شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته به جا آورده باشد و ضمنا درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد «خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند» (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ). (صفحه ۶۵۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیا تو همان یوسف هستی؟

پس از سخنان بزرگوارانه فرمانروای پرشکوه مصر، برادران یوسف که غرق نگرانی و حیرت شده بودند، گامی به پیش نهادند و گفتند: آیا تو همان یوسف نیستی؟ پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که: آن حضرت به هنگام بیان این جمله که می‌فرمود: هان! آیا دانستید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟! تبسّم کرد و آنان از میان دو لب زیبای او دندان‌های سپید او را که به سان مرواریدی ردیف شده بود و می‌درخشید، او را شناختند و گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ و او در پاسخ آنان گفت: آری، من یوسف هستم و این هم برادرم «بنیامین» است. قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی فرمود: آری، من همان یوسف هستم و این نیز برادر ستمدیده‌ام «بنیامین» است که از شما بر او ستم رفت. آن حضرت بدان جهت نگفت: آری، من او هستم و پاسخ روشن‌تر و گویاتر داد و فرمود: آری، من همان یوسف هستم، تا بدین وسیله با آوردن نام خود آنان را به یاد آن روز تلخ که او را به چاه افکندند و دست به خشونت و شرارت زدند بیندازد. به بیان دیگر پاسخ او گویی اینگونه است که فرمود: آری، من همان ستمدیده‌ای هستم که شما حرمت او را پایمال ساختید و با تجاوز به آزادی و امنیّت او، قصد جانش نمودید و خدا او را نجات داد و این هم برادر من است. و آن گاه همه را به بارگاه خدای توانا و بی‌همتا متوجّه ساخت و فرمود: قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا آری، راستی که خدا بر ما منّت نهاد و آن فراق جانسوز را به وصال تبدیل ساخت. به باور پاره‌ای منظور این است که: آری، راستی که خدا با ارزانی داشتن نعمت‌های گران مادی و معنوی و نعمت‌های این جهان و آن جهان بر ما منّت نهاد. إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ. راستی که هر کس پروای خدا پیشه سازد و از او بترسد و در برابر گرفتاری‌ها و (صفحه ۶۵۵) هواهای نفسانی قهرمانانه شکیبایی ورزد، خدا پاداش او را تباه نمی‌سازد؛ چرا که خدا پاداش نیکو کرداران را ضایع نخواهد ساخت. (صفحه ۶۵۶)

۱۵۰. «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ»

ترجمه

گفتند: به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته و ما خطاکار بودیم. (۹۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ءَاثَرَکَ» از ماده «ایثار» در اصل به معنی جستجوی اثر چیزی است و از آن جا که به فضل و نیکی «اثر» گفته می‌شود، این کلمه به معنی برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است، بنابراین «آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا» مفهومش این می‌شود که خداوند تو را بر ما فضیلت بخشید (البته به خاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما). هیچکس نمی‌داند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از ده‌ها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغایی برپا ساختند، چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند و چگونه اشک‌های شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمنده می‌بینند نمی‌توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند، آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند: «به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا). «هر چند ما خطاکار و گنهکار بودیم» (وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آثَرَ: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثرِ پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آثَرَکَ اللَّهُ»... این است که: خدا تو را به خاطر شایسته کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. (صفحه ۶۵۷) قرآن نخستین واکنش آنان را این گونه ترسیم می‌کند که: قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزش‌کار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانبخش آنان را مورد عفو قرار داد. (صفحه ۶۵۸)

۱۵۱. «قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ ...

آیه

«قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»

ترجمه

گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد و ارحم الراحمین است. (۹۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَثْریب» در اصل از ماده «ثَرْب» به پوسته نازکی از پیه می‌گوینـد که روی معـده و روده‌ها را می‌پوشانـد و تثریب به معنی کنار زدن آن است سپس به معنی سرزنش و توبیخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می‌شود. فکرتان آسوده و وجـدانتان راحت باشد و غم و اندوهی از گذشـته به خود راه ندهید، سپس برای این که به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است، «افزود: خداوند نیز شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ) و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضـر نشد کمترین توبیخ و سرزنش، تا چه رسد به مجازات، در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق اللّه نیز به آنها اطمینان داد که خداونـد غفور و بخشـنده است و حتی برای اثبات این سـخن با این جمله اسـتدلال کرد که او ارحم الراحمین است.

زکات پیروزی، عفو و بخشش است

آیه فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشن‌ترین وجهی به ما می‌آموزد که به هنگام پیروزی دشـمن، انتقام‌جو و کینه‌توز نباشـید. برادران یوسف، سـخت‌ترین ضـربه‌ها را به یوسف زده‌بودنـد و او را تا آسـتانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشـده بود، رهایی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادنـد که پـدرش را نیز شـکنجه دادنـد اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته‌انـد و تمـام قـدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می‌شود که او نه تنهـا هیچگونه کینه‌ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنـج (صـفحه ۶۵۹) می‌دهـد که نکند برادران به یاد گذشـته بیفتند و نـاراحت شونـد و احساس شـرمندگی کننـد. به همین دلیل نهایت کوشـش را به خرج می‌دهـد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می‌خواهد به آنها حالی کند که آمدن شـما به مصـر از این نظر که وسـیله شناسایی بیشتر من در این سرزمین و این که از خانـدان رسالتم، نه یک غلام کنعانی که به چنـد درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است، او می‌خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند. جالب توجه این که: هنگامی که پیامبر اسلام در شرایـط مشـابهی قرار گرفت و در جریـان فتـح مکه بر دشـمنان خونخوار، یعنی سـران شـرک و بت‌پرستی پیروز شـد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمـد و دسـتگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودنـد و در انتظار این بودنـد که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله درباره آنها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الاْحْزابَ وَحْدَه: شکر خـدای را کـه وعـده‌اش تحقـق یـافت و بنـده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت» سپس رو به مردم کرد و فرمود: «ماذا تَظُنُّونَ یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ قالُوا خَیْرا، اَخٌ کَریمٌ، وَ ابْنُ اَخٍ کَریم وَ قَدْ قَدَرْتَ: «قالَ وَ اَنا اَقُولُ کَما قالَ اَخی یُوسُفَ قالَ لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ». «چه گمان می‌بریـد ای جمعیت قریش که درباره شـما فرمـان بـدهم؟ آنها در پاسـخ گفتنـد: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نـداریم، تو برادر بزرگوار و بخشـنده و فرزنـد برادر بزرگوار ما هستی و الان قـدرت در دست تو است، پیامبر فرمود: و من درباره شـما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفـت: «لاـ تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ: امروز روز سـرزنش و ملامـت و توبیـخ نیست»». عمر می‌گویـد: در این موقع عرق شـرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی

که پیـامبر صـلی الله علیه و آله این جمله را فرمود من از گفتار خود شـرمنده شـدم. (۱) در روایات اسـلامی نیز کرارا می‌خوانیم که: «زکات پیروزی، عفو و *****» ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵، صفحه ۳۴۸۷. (صفحه ۶۶۰) بخشش است». علی می‌فرماید: «اذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرا لِلْقُدْرَهِٔ عَلَیْهِ: هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزیت قرار ده». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَثْریب: این واژه به معنای سـرزنش و نکوهش آمده و پاره‌ای نیز آن را به مفهوم اقرار به گناه گرفته‌اند. آثَرَ: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شـده و در اصل به مفهوم جسـتجوی اثرِ پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسـی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شـریفه منظور از «آثَرَکَ اللَّهُ» ... این است که: خدا تو را به خاطر شایسته‌کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. قرآن نخستین واکنش آنان را اینگونه ترسـیم می‌کند که: قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسـیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسـالت و فرمـانروایی، بر مـا برگزیـده و برتری بخشـیده است. وَ إِنْ کُنَّا لَخـاطِئینَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزشـکار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارهـا دست یازنـد. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شـرمندگی بگـذارد؛ از این رو با بیـانی جـانبخش آنان را مورد عفو قرار داد، که قرآن در ترسـیم بیان او می‌فرمایـد: *****» ۱- «نهـج البلاغه» ، کلمات قصار، جمله ۱۱. (صفحه ۶۶۱) قـالَ لاـ تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یوسف گفت: امروز دیگر بر شـما سـرزنش و نکوهشـی در مورد آنچه آن روز انجـام دادید نخواهد بود. یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ خودم از بارگاه خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم و او شما را می‌آمرزد. وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ. و او در عفو بنـدگان و مهر به آنـان مهربـان‌ترین مهربانـان است. به باور پاره‌ای منظور این است که: و خـدا در مورد رفتاری که با من کرد و مرا از قعر چاه و بردگی و گرفتاری، به اوج اقتدار و شکوه رسانید، مهربان‌ترین مهربانان است. منظور از «اَلْیَوْمَ» در آیه شریفه، نـه بـه مفهـوم «امروز» بلکه به مفهـوم عصـر و زمـان می‌باشـد و منظـور این است که این عصـر و روزگـاری که در آن هسـتیم دیگر سرزنش و نکوهشـی به خاطر گذشـته بر شـما نخواهد بود. و پاره‌ای بر آنند که فراز نخست آیه مربوط به آیه پیش است که یوسف آن را در پاسخ آنان بیان کرد و از «اَلْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهُ» ، سخن جدیدی آغاز می‌گردد که آن حضرت آن را به صورت دعا برای آنان و در طلب آمرزش و بخشایش برایشان بیان فرموده و منظور این است که: اینک در این روز، خـدا شـما را بیامرزد و بر شـما ببخشایـد. (صفحه ۶۶۲)

۱۵۲. «اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا فَأَلْقُوهُ ...

آیه

«اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصیراً وَ أْتُونی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعینَ»

ترجمه

این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود و همگی خانواده نزد من آیید. (۹۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن این که پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آن ها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت: «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود» ، «و سپس با تمام خانواده به سوی من بیایید».

چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفابخش من را نزد پدر می‌برد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند، لذا این کار به «یهودا» سپرده شد زیرا او گفت: من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندت را گرگ خورده و این نشان می‌دهد که یوسف با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه‌کاری‌های مسائل اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند. (۱)

بزرگواری یوسف

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود می‌نشانی و ما از روی تو خجالت می‌کشیم، چرا که آن همه جسارت کردیم، یوسف برای این که نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۶۶۳) سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت: مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زرخرید به من می‌نگریستند و به یکدیگر می گفتند: «سُبْحانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدا بیعَ بِعِشْرینَ دِرْهَما ما بَلَغَ: منزه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده» اما الان که شما آمده‌اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، می‌فهمند من غلام نبوده‌ام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پیراهن معجزه‌آسا

و آن گاه رو به برادران نمود و فرمود: اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصیراً اینک این پیراهن مرا به سوی کنعان ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا گردد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف پس از شناساندن خود به برادران، از حال پدر پرسید و گفت او روزگار فراق و هجران را چگونه می‌گذراند؟ پاسخ دادند، او از فشار اندوه و بسیاری گریه، دیدگانش را از دست داده و نابینا شده است. آن گاه بود که فرمود: اینک پیراهن مرا ببرید و بر چهره‌اش بیندازید تا بینا گردد. وَ أْتُونی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعینَ. و چون پدرم بینا گردید با همه خاندانتان به سوی مصر حرکت کنید و نزد من بیایید. این فراز نشانگر اعجازی از آن پیامبر خداست که پیراهن را به آنان داد و پیشگویی کرد که با افکنده شدن آن بر چهره پدر، به قدرت خدا و خواست او بینا می گردد. ***** ۱- «تفسیر فخر رازی» ، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۶. (صفحه ۶۶۴)

پس تو این پیراهن را ببر!

در این مورد آورده‌اند که یوسف فرمود: باید پیراهن مرا همان کسی ببرد که آن روز غمبار، پیراهن آغشته به خون را نزد پدر برد. «یهودا» گفت: من بودم که آن روز آن پیراهن را که به خونی دروغین رنگین کرده بودیم نزد پدر بردم. فرمود: پس امروز نیز تو این پیراهن را ببر و به تلافی آن روزی که اندوه‌زده‌اش ساختی، امروز شادمانش ساز و به او نوید ده که یوسف زنده است. او پیراهن را برداشت و از شدّت شادمانی با سر و پای برهنه به راه افتاد. به هنگام حرکت از مصر، هفت قرص نان به همراه داشت و به گونه‌ای مسافت میان مصر و کنعان را که هشتاد فرسخ بود طی کرد که هنوز نانها تمام نشده بود به آنجا رسید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: هنگامی که نمرودیان ابراهیم را به دریای آتش افکندند، جبرئیل فرود آمد و یک قطعه فرش با یک پیراهن از بهشت برای او آورد. پیراهن را بر تن خلیل خدا نمود و فرش را در دل دریای آتش بگسترد و گفت اینجا بنشین! و خود نیز در کنارش نشست و با او به گفتگو پرداخت. ابراهیم آن پیراهن را به فرزندش اسحاق پوشانید و او نیز آن را به یعقوب داد و یعقوب نیز آن را در ظرفی خاصّ که از نقره و به شکل نی بود، قرار داد و به گردن یوسف انداخت که در چاه نیز همراه او بود. «ابن عبّاس» در این مورد می‌افزاید: هنگامی که او به وسیله برادرانش به چاه افکنده شد، آن پیراهن را از ظرف نقره‌ای‌اش درآورد و پوشید. و «مُجاهِد» آورده است که: پس از گفتگوی یوسف با برادران و آگاهی از نابینایی پدر، جبرئیل به او گفت: اینک پیراهن خویشتن را برای پدرت یعقوب بفرست که بوی بهشت در آن است و بر هر بیمار و دردمند و نابینایی افکنده شود، شفا یافته و بینایی‌اش بازمی‌گردد. (صفحه ۶۶۵)

پرتوی از آیات (۱)

اشاره

از آیات ۸۸ تا ۹۳ افزون بر آنچه آمد، این نکات ارزشمند و انسانساز نیز دریافت می‌گردد که به طور فشرده و کوتاه به آنها اشاره می‌رود:

۱ کینه‌توزی و انتقامجویی دو آفت زندگی انسانی و اسلامی

اصل دفاع از جان و مال و خانواده و حقوق و حدود برای انسان و هر موجود زنده‌ای یک اصل طبیعی و غریزی است و در نگرش قرآنی نیز یک ارزش شناخته شده و به آن سفارش گردیده است؛ چرا که ستم‌ناپذیری و دفاع از حق، هم باعث امنیّت و مصون ماندن حقوق انسان می‌شود و هم از پیدایش و گسترش و رشد میکرب قتال تجاوز و استبداد جلوگیری می‌کند؛ هم فضای جامعه و دنیا را سالم می‌سازد و هم تجاوزکار را به حقوق و حدود خود آشنا می‌سازد و او را نیز از نگونساری نجات می‌بخشد، در حالی که ستم‌پذیری راه استبداد را صاف، استبدادگر را یاری و فضای سالم جامعه را نیز به حق‌کشی آلوده می‌سازد. امّا بسیاری، دفاع شایسته و عادلانه از حقوق و حدود را با کینه‌توزی و انتقام‌جویی، که واکنش فرومایگی و ناتوانی و حقارت و معلول آسیب و زیان‌دیدگی از طرف است، به اشتباه می‌گیرند و گاه برای خنک ساختن دل یا ارضای خشم به جنایاتی هولناک دست می‌یازند که هم خود غرق می‌گردند و هم بسیاری را غرق می‌سازند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: اَلْمُبادَرَةُ اِلَی الْاِنْتِقام مِنْ شِیَم اللِّئام. (۲) پیشی جستن به انتقام‌گیری از خصلت‌های زشت فرومایگان است. و نیز فرمود: دَعِ الْاِنْتِقامَ فَاِنَّهُ مِنْ اَسْوَءِ اَفْعالِ الْمُقْتَدِر. (۳) کینه‌توزی و انتقامجویی را واگذار که این روش از بدترین و زیانبارترین ۱. منظور از مترجم در زیرنویسهای کل این کتاب، دانشمند فرزانه جناب حجةالاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. فهرست غُرَر، ص ۳۹۵. ۳. همان مدرک. (صفحه ۶۶۶) کارهای زورمندان است. و قهرمان بهترین داستانها نیز در آیات مورد بحث، همین

درس را در میدان زندگی می‌دهد و روشنگری می‌کند که بزرگی و بزرگ‌منشی با کینه‌توزی و انتقامجویی آن هم در اوج قدرت و شکوه سخت ناسازگار است؛ از این رو نه تنها فضای زندگی و جامعه را به این دو آفت آلوده نساخت که فرمود: امروز دیگر بر شما سرزنشی نخواهد بود. لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ (... ۱) این کار یوسف چنان بزرگ بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در فتح مکّه هنگامی که در اوج قدرت رو به روی دوست و دشمن ایستاد، فرمود: ماذا تَظُنُّونَ یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ ... قالُوا خَیْراً اَخٌ کَریمٌ وَ ابْنُ اَخٍ کَریمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ. هان ای گروه قریش، اینک در مورد شما چه دستوری بدهم؟ آنان گفتند: ما از تو که بزرگ‌منش و فرزند کرامت هستی و اکنون نیز در اوج قدرت می‌باشی جز نیکی و بزرگواری انتظاری نداریم. فرمود: وَ اَنَا اَقُولَ کَما قالَ اَخی یُوسُفُ: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ ... من در مورد شما همان را می گویم که برادرم یوسف گفت ... و آن گاه نسیم جانفزای گذشت وزیدن گرفت.

۲ سپاس پیروزی

حق سپاس از حقوق ویژه خداست و یوسف این درس بزرگ را داد که انسان پس از رسیدن یاری خدا و لطف او باید از او سپاسگزاری کند و بهترین سپاس این است که نعمت و قدرت را در راه بیداد و گناه به کار نیندازد و به شکرانه پیروزی، گذشت و بزرگواری را راه و رسم خویش سازد. امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرمود: اِذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرا. (۲) هنگامی که بر دشمن خویش پیروز شدی گذشت را سپاس پیروزی خویش قرار ده.

۳ رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی

رابطه مرموز و ناشناخته‌ای میان دو اصل انسانساز شکیبایی و پایداری و تقوا از ۱. آیه ۹۲. ۲. نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار ۱۱. (صفحه ۶۶۷) یک سو و پیروزی از سوی دیگر وجود دارد که هر کجا آن دو ارزش جلوه یافت و شکوفا شد، پیروزی و سرفرازی را میوه می‌دهد و قهرمان بهترین داستانها در این آیات، همین درس را می‌دهد که: هان ای جوانان، سالخوردگان، هان ای عصرها و نسل‌ها! بهوش باشید که هر کس و هر جامعه و تمدّنی پروای خدا پیشه سازد و حقوق یکدیگر را رعایت کند و در برابر فراز و نشیب زندگی شکیبایی پیشه سازد، سرانجام پیروز می‌گردد؛ چرا که خدا پاداش شایسته کرداران را تباه نمی‌سازد. إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۶۶۸)

۱۵۳. «وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ ...

آیه

«وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ»

ترجمه

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تُفَنِّدُون» از ماده «فَنَدْ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت و بعضی به معنی دروغ دانسته‌اند و در اصل به معنی فساد است، بنابراین جمله (لَوْ لا ـ أنْ تُفَنِّدُونِ) یعنی اگر مرا سفیه و فاسد العقل نخوانید ... فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با این که یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی خود را می‌گذراندند، در سرزمین شام و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غبار اندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته بود خانواده‌ای افسرده، عزادار و پر اندوه، لحظات دردناکی را می‌گذراند. «اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه‌ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگویی نگشایید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما می‌گویم من بوی یوسف عزیزم را می‌شنوم» من احساس می‌کنم دوران غم و محنت به زودی به سر می‌آید و زمان وصال و پیروزی فرا می‌رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و ماتم از تن بیرون می‌کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمی‌کنم شما این سخنان را باور کنید. از جمله «فَصَلَت» استفاده می‌شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد. (صفحه ۶۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فَصْل: این واژه به مفهوم بریده شدن و جدا گشتن است و به داور و فرمانروا نیز به تناسب این که کارها را روشن و قاطع به پایان می‌برد و دستور می‌دهد، «فَیْصَل» گفته می‌شود. تَفْنید: از ریشه «فَنْد» برگرفته شده و در اصل به معنای سست انگاشتن و ناتوان شمردن و اتّهام فساد عقل بستن، آمده است. پاره‌ای نیز آن را به دروغ نسبت دادن، معنی کرده‌اند.

بوی گل را از چه جویم؟ از گلاب!

بار دیگر کاروان کوچکی از مصر حرکت کرد. این کاروان، کاروان بشارت و نوید است. کاروانی است که به همراه خویش بوی گل و نشان ماه را به همراه دارد و موج سرور و شادمانی و شادکامی را با خود می‌آورد. قرآن در ترسیم این فراز از سرگذشت درس‌آموز یوسف می‌فرماید: وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ و هنگامی که کاروان از مصر حرکت کرد و با پشت سر نهادن دیوارهای آن شهر، راه شام و کنعان را در پیش گرفت، پدر یوسف و برادرانش، به خاندان و نزدیکان و نوادگانش که بر گرد او بودند گفت: راستی که من بوی دل‌انگیز و پر معنویت یوسف را احساس می‌کنم. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: با حرکت کاروان بشارت، یعقوب بوی پیراهن یوسف را در فلسطین و از مسافتی به اندازه ده شب راه احساس کرد. قالَ علیه‌السلام: وَجَدَ یَعْقُوبُ ریحَ قَمیصِ یُوسُفَ مِنْ مَسیرَةِ عَشْرِ لَیالٍ. و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که گفت: یعقوب بوی پیراهن یوسف را از مسافتی به اندازه هشت شب راه احساس کرد. «حَسَن» این مسافت را هشتاد فرسنگ می‌شمارد و می‌گوید: یعقوب از این فاصله بوی پیراهن یوسف را استشمام نمود و پاره‌ای دیگر می‌گویند از (صفحه ۶۷۰) مسافتی به اندازه یک ماه راه. «ابن عبّاس» می‌گوید با حرکت کاروان بشارت از مصر به سوی فلسطین، نسیمی دل‌انگیز و جانبخش‌وزیدن گرفت و بوی پیراهن یوسف را با خود به سوی یعقوب برد. آن گاه می‌افزاید: بادِ صبا از خدا اجازه گرفت تا پیش از رسیدن کاروان بشارت و آمدن پیراهن یوسف، بوی دل‌انگیز آن را به پدر کهنسال او برساند و خدا نیز به آن اجازه داد. به همین تناسب است که از آن پس هر اندوه‌زده‌ای به وسیله باد صبا و نسیم دل‌انگیز، غم و اندوه جانکاه خویشتن را کاهش می‌دهد و شاعران و سرایندگان در وصف این نسیم جانبخش، شعرهای زیبا و دلنشین می‌سرایند. لَوْلا أنْ تُفَنِّدُونِ. در تفسیر این فراز دیدگاهها اینگونه است: ۱ به باور «ابن عَبّاس» و «مُجاهِد»

منظور این است که: اگر نسبت کم‌خردی به من ندهید، من بوی یوسف را احساس می‌کنم و می‌یابم. ۲ امّا به باور «ابن اِسحاق» ، منظور این است که: اگر دیدگاه و نظرم را سست نشمارید ... ۳ از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» ، «سُدی» و ... منظور این است که: اگر دروغگویم نخوانید ... ۴ و از دیدگاه «قَتادَه» و «حَسَن» منظور این است که: اگر نگویید بر اثر کهنسالی خردش را از دست داده است، بوی یوسف را استشمام می‌کنم. (صفحه ۶۷۱)

۱۵۴. «قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفی ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفی ضَلالِکَ الْقَدیمِ»

ترجمه

گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی. (۹۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت «گفتند: به خدا سوگند تو در همان گمراهی قدیمیت هستی». چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، تو هنوز فکر می‌کنی او زنده است و تازه می‌گویی من بوی یوسفم را از مصر می‌شنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟ آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه‌وری و پندارهایت را واقعیت می‌پنداری، این چه حرف عجیبی است که می‌گویی؟ امّا این گمراهی تازگی ندارد، قبلاً هم به فرزندانت گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یک‌جا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است و این جا گفتند: تو در ضلال قدیمیت می‌باشی. آنها از صفای دل و روشنایی باطن پیر کنعان بی‌خبر بودند و قلب او را همچون دل خود تاریک می‌شمردند و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آیینه قلبش منعکس می‌شود. شب‌ها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار به سر می‌برد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور و آرامش و اطمینان موج می‌زد، در حالی که اطرافیان او و در برابر اینگونه مسائل بی‌تفاوت بودند و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته می‌دانستند. (صفحه ۶۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَدیم: دیرین. نزدیکان و نوادگان یعقوب که بر گرد آن بزرگوار نشسته بودند، از آنجایی که از دنیای او بیگانه بودند و از مهر و عشق او و انتظارش به منظور آمدنِ نشانی از یوسف چیزی حس نمی‌کردند، به او رو کردند و گفتند: به خدای سوگند که تو در مورد یوسف و عشق به او در گمراهی دیرینه‌ات هستی. به باور «حَسَن» و «قَتادَه» منظور آنان این بود که یوسف سال‌ها پیش جهان را بدرود گفته است و تو هنوز در همان آرزوهای خام و پندارهایت در مورد او هستی و فکر می‌کنی که زنده می‌شود و باز می‌گردد. امّا به باور «مُقاتِل» منظورشان این بود که: تو هنوز در همان سرسختی و پندار دیرینه‌ات در مهر به یوسف هستی و این

سخن تو نیز از همان محبّت افراطی‌ات ریشه می گیرد. (صفحه ۶۷۳)

۱۵۵. «فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشيرُ ...

آیه

«فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشيرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصيراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید؟ (۹۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیایید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه «بشیر» (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلایی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می‌خندند، نسیم رحمت می‌وزد، گرد و غبار اندوه را در هم می‌پیچید و با خود می‌برد، در و دیوار گویا فریاد شادی می کشند و یعقوب نیز با آنها تبسم می کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیرمرد را فراگرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبایی‌هایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند، چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد».

چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً ـ به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده‌اند، ولی با توجه به این که قرآن از این نظر سکوت دارد و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی کند، می‌توان (صفحه ۶۷۴) توجیه علمی نیز بر آن یافت. چرا که امروز مسأله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مسأله مسلّم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق‌العاده‌ای برخوردارند برقرار می‌شود. شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مسأله برخورد کرده‌ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می کند، چیزی نمی گذرد که به او خبر می‌رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دوردستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله‌پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می کنند. در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست

داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند. البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مسأله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد. در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مسأله انتقال فکر شده است و آن این که کسی از امام باقر پرسید: «گاهی اندوهناک می‌شوم بی آن که مصیبتی به من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آن چنان که خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند» ، فرمود: «آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده، لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تأثیر می‌گذارد». (۱) از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده، یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد. (۲)

تفاوت حالات پیامبران

اشکال معروف دیگری در اینجا است که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت: ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۱۳۳. ۲- توضیح بیشتر در «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۶۴ آورده شده. (صفحه ۶۷۵) ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی/. چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که می‌گذرد، آگاه نشود. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است و آن جا که خدا بخواهد آنها ندانند نمی‌دانند هر چند مربوط به نزدیک‌ترین نقاط جهان باشد. آنها را از این نظر می‌توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است می‌گذرد، لحظه‌ای برق در آسمان می‌زند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ای دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد به طوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد. شاید حدیثی که از امام صادق در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آن جا که می‌فرماید: «جَعَلَ اللّهُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْاِمام عَمُودا مِنْ نُورٍ یَنْظُرُ اللّهُ بِهِ اِلَی الْاِمـامِ وَ یَنْظُرُ الْاِمـامُ بِهِ اِلَیْهِ فَـاِذا اَرادَ عَلِمَ شَیْءً نَظَرَ فی ذلِکَ النُّورِ فَعَرَفَهُ: خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام می‌نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود». (۱) و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همینگونه روایات است. بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارم اعلا نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم/. («جهان» در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان). ***** ۱- شرح «نهج البلاغه خویی» ، جلد ۵، صفحه ۲۰۰. (صفحه ۶۷۶) و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می‌گذرد بی‌خبر باشد و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

چگونه یعقوب بینایی خود را بازیافت؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرارسیدن مقدمات وصال آن چنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت به بیناییش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن

می گوید: (فَارْتَدَّ بَصیرا). (صفحه ۶۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و یعقوب پس از گستاخی نزدیکانش، دیگر لب فرو بست و به آنان چیزی نگفت، امّا در کران تا کران وجودش غوغایی برپا بود ...تا سرانجام کاروان بشارت از راه رسید ... فَلَمّا أنْ جاءَ الْبَشیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصیراً پس هنگامی که آن مژده‌رسان از راه رسید و آن پیراهن را بر چهره یعقوب افکند، به ناگاه نورِ دیدگانش بازگشت و به لطف خدا بینا گردید. «ابن عبّاس» در این مورد آورده است که مژده‌رسان «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب یا «مالك بن ذُعْر» (۱) بود. و «ضَحّاك» در این مورد آورده است که: پس از افکنده شدن آن پیراهن بر چهره یعقوب، آن بزرگوار پس از نابینایی‌اش بینا گردید و پس از ناتوانی و پیری، توانمند و جوان شد و گفت: اینک نمی‌دانم که به مژده‌رسان چه پاداشی بدهم؟ و آن گاه برای او دعا کرد که: پروردگارا، سختی‌های مرگ را بر او آسان گردان. قالَ أ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ. و به کسانی که بر گرد او بودند روی آورد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از مهر و قدرت خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟! آیا بارها به شما نگفتم که خدای توانا خواب یوسف را تحقّق می‌بخشد و رنج‌ها و سختی‌ها را به وسیله شکیبایی و بردباری از پیامبران و شایسته کرداران دور می‌سازد؟ آری، من این حقایق را بارها به شما گفتم، امّا شما گوش جان نسپردید و در نیافتید. «حَسَن» می گوید: خدای پرمهر زنده بودن یوسف را به یعقوب خبر داده بود، امّا اقامتگاه او را به وی نشان نداده بود. ۱. نامبرده همان آب‌رسان کاروانی بود که یوسف را از چاه بالا کشید. (صفحه ۶۷۸)

۱۵۶. «قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ ...

آیه

«قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ»

ترجمه

گفتند: پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. (۹۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود می‌اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمی‌ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فورا به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و «گفتند: پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنان با دیدن آن همه شگفتی و عظمت دگرگون شدند و روی توبه به بارگاه خدا آوردند: قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا و گفتند: هان ای پدر گرانمایه! از خدا برای ما آمرزش بخواه و دعا کن که او گناهان ما را ببخشد. إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ. چرا که ما در آنچه انجام

دادیم گناهکار و خطاکار بوده‌ایم. (صفحه ۶۷۹)

۱۵۷. «قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ ...

آیه

«قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ»

ترجمه

گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است. (۹۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وعده استغفار

در آیه فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت: «یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ: خداوند شما را بیامرزد» ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می‌گوید: «بعدا برای شما استغفار خواهم کرد» و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسب‌تری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تأخیر اندازد. (۱) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف به طور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد. ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و این که این گناه قابل بخشش است سخن می‌گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و این که چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می‌کرد.

توسل جایز است

از آیه فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار وگرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد. این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالاً ـ امری جایز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن، ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۶، صفحه ۳۲۹۱، در این تفسیر می‌خوانیم که هدفش این بود که در شب جمعه‌ای که مصادف با روز عاشورا بود برای آنها استغفار کند. (صفحه ۶۸۰) آگاهی ندارند و یا تعصب‌های غلط مانع دید آنها می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن بزرگمردِ شایسته‌کردار، گستاخی و اشتباه آنان را نادیده گرفت و به آنان وعده مساعد داد و فرمود: نگران نباشید که به زودی از بارگاه پروردگارم برایتان آمرزش خواهم خواست. قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. برخی از جمله «ابن طاووس» در این مورد آورده‌اند که: یعقوب بدان دلیل در دم برای آنان طلب آمرزش نکرد که در نظر داشت سحرگاه جمعه برایشان آمرزش

بخواهـد. و از حضـرت صادق علیه‌السـلام نیز همین دیـدگاه روایت شده است. امّا گروهی از جمله «ابن مسـعود» بر آنند که یعقوب آمرزش خواهی برای آنـان را تا سـحرگاه به تأخیر افکنـد؛ چرا که سـحرگاهان برای اجابت دعا مناسب‌تر است و از حضـرت صادق علیه‌السـلام نیز در بیانی دیگر این دیـدگاه روایت شـده است. و پاره دیگر بر آننـد که آن حضـرت به مدت بیست سال رو به بارگاه خـدا می‌ایستاد و برای آمرزش گناهان فرزنـدانش دعا می‌کرد و آنان نیز پشت سـر پـدرشان می‌ایسـتادند و آمین می‌گفتنـد. در این مورد آورده‌انـد که: جبرئیـل نزد یعقوب آمـد و این دعا را به او آموخت که: یا رَجاءَالْمُؤْمِنینَ! لا تُخَیِّبْ رَجائی، وَ یا غَوْثَ الْمُؤْمِنینَ! اَغِثْنی، وَ یا عَوْنَ الْمُؤْمِنینَ! اَعِنّی، وَ یا حَبیبَ التَّوّابینَ! تُبْ عَلَیَّ وَ اسْتَجِبْ لَهُمْ. هان ای امید ایمان آوردگان! امید مرا به نومیدی تبدیل مسـاز؛ ای فریـادرس ایمـان آوردگـان! به فریـادم برس؛ ای یـار و مـددکار ایمان آوردگان! یاریم برسان؛ و ای دوسـتدار توبه‌کاران! توبه‌ام را بپذیر و دعای اینان را پذیرا باش! (صفحه ۶۸۱)

۱۵۸. «فَلَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ ...

آیه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنینَ»

ترجمه

هنگامی که بر یوسف وارد شدنـد او پـدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: همگی داخل مصـر شوید که انشاءاللّه در امن و امان خواهید بود. (۹۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

«اَوی» چنان که «راغب» در کتاب مفردات می‌گوید: در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است و انضمام کردن یوسف، پدر و مـادرش را به خود، کنـایه از در آغوش گرفتن آنها است. با فرا رسـیدن کاروان حامل بزرگ‌ترین بشارت از مصـر به کنعان و بینا شـدن یعقوب پیر، ولوله‌ای در کنعان افتاد، خانواده‌ای که سال‌ها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود، غرق در سـرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی‌کردند. اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کنـد، مقـدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردنـد، در حالی که لب‌های او به ذکر و شـکر خدا مشـغول بود و عشق وصـال آن چنـان به او نیرو و توان بخشـیده بود که گویی از نو، جوان شـده است. این سـفر بر خلاـف سـفرهای گذشـته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغـدغه بود و حتی اگر خود سـفر رنجی می‌داشت، این رنج در برابر آن چه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که: وصال کعبه چنان می‌دواندم بشـتاب که خارهای مغیلان حریر می‌آید شب‌ها و روزهـا بـا کنـدی حرکـت می‌کردنـد، چرا کـه اشتیـاق وصـال، هر دقیقـه‌ای را روز یـا سـالی می‌کرد، ولی هر چـه بـود گـذشت و آبادی‌هـای مصـر از دور نمایـان گشت، مصـر بـا مزارع سـرسبز و درختـان سـر به آسـمان کشـیده و ساختمان‌های زیبایش. اما قرآن همانگونه که سـیره همیشـگی‌اش می‌باشـد، این مقـدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می‌شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می‌گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ (صفحه ۶۸۲) آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ). سرانجام شیرین‌ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سال‌ها فراق، دست داده،

بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گـذشت که جز خـدا هیچکس نمی‌دانـد آن دو چه احساساتی در این لحظات شـیرین داشـتند، چه اشک‌ها شوق ریختند و چه ناله‌های عاشقانه سر دادند. سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود» که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ) و از این جمله استفاده می‌شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود و شاید از جمله «دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ» که مربوط به بیرون دروازه است استفاده می‌شود که دستور داده بود در آن جا خیمه‌ها بر پا کننـد و از پـدر و مادر و برادران پـذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میـان تمـام مواهب و نعمت‌های مصـر، انگشت روی مسأله «امنیت» گـذاشت و به پـدر و مادر و برادران گفت: وارد مصـر شویـد که انشـاء اللّه در امنیت خواهیـد بود و این نشـان می‌دهـد که نعمت امنیت ریشه همه نعمت‌ها است و حقا چنین است زیرا هر گـاه امنیت از میـان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهـد افتاد، در یک محیط ناامن، نه اطاعت خـدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدف‌های اجتماعی. این جمله ممکن است ضـمنا اشـاره به این نکته باشـد که یوسف می‌خواهـد بگویـد سـرزمین مصـر در حکومت من آن سـرزمین فراعنه دیروز نیست، آن خودکامگی‌ها، جنایت‌ها، استثمارها، خفقانها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بامداد روشن وصال

(صفحه ۶۸۳) سـرانجام شب تیره و تار هجران به بامـداد روشن نزدیک شد و رنج فراق به پایان رسـید و یعقوب نه تنها بوی یوسف، که پیراهن معجزه‌آسـای او را نیز دریـافت داشت و به دعوت فرزنـد گرانقـدرش به سوی مصـر حرکت کرد و پس از پیمـایش راهی طولانی وارد مصـر گردید و با اسـتقبال پر شـکوهی از سوی دولت و مردم مصر و فرمانروای بزرگ آن کشور که یوسف بود، رو به رو شـد. قرآن در ترسـیم ادامـه ایـن سـرگذشت اندیشاننـده می‌فرمایـد: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ پس هنگـامی کـه یعقـوب به همراه خانـدانش بر یوسـف وارد شدنـد، او بـا مهر و فروتنی وصـف ناپـذیری پـدر و مـادرش را در کنـار خود جـای داد. از حضـرت بـاقر علیه‌السـلام آورده‌اند که فرمود: پس از رسـیدن کاروان بشارت، یعقوب به فرزندانش گفت: اینک بار سفر بر بندید تا به همراه همه خاندان و نزدیکان به سوی یوسف حرکت کنیم. آنان بار سفر بستند و یعقوب به همراه خاله یوسف که همسر او بود با کاروانیان به راه افتادند و از شور و شوق بسیار، آن راه طولانی را در نُه روز پیمودند و به مصـر رسـیدند. در آنجا به سوی اقامتگاه یوسف رفتند که با اسـتقبالی پرشور رو به رو گردیدنـد. او پـدر را در آغوش کشـید و گریه شوق سـر داد و آن گاه خاله‌اش را بر تخت قدرت و فرمانروایی نشاند و خود به درون خانه رفت و با آراسـتگی کامل و لباس رسمی وارد شد و آنان با دیدن او، به پاس سپاس به بارگاه خدا و قدرشناسـی از نعمت‌هایی که بر خاندان یعقوب ارزانی داشـته بود، سـجده سـپاس گزاردند. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که یوسف به همراه کاروان بشارت، دویست مرکب با وسایل سـفر به سوی پدرش گسیل داشت و از او خواست تا همه خاندان خویش را به مصـر بیـاورد؛ و هنگـامی که آنـان حرکت کردنـد و نزدیـک مصـر رسـیدند، آن حضـرت بـا کـارگزاران حکـومت عادلانـه و آزادمنشانه و انسانی خویش و با لشـکریان و توده‌های مردم به اسـتقبال پدر شـتافت. (صـفحه ۶۸۴) هنگـامی که یعقوب آن غوغای جمعیت و آن شور و هیجان و شـکوه و احترام را دید، به فرزندانش گفت: این پادشاه مصـر است که به استقبال آمده است؟ «یهودا»

گفت: پـدر، این فرزنـد گرانمـایه‌ات یوسف است که خـدا همه چیز به او ارزانی داشـته است. «کَلْبی» در این مورد آورده است که: یوسف در یک فرسخی شهر به پدر رسید و یعقوب در سلام بر او سبقت جست و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذْهِبَ الاَحْزانِ.» سلام بر تو ای زداینـده و برطرف سازنـده غم‌ها! آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ به باور بیشتر مفسـران، یوسف پدر و خاله خویش را در کنار خود جای داد؛ چرا که مادرش جهان را بـدرود گفته و پـدرش با خاله یوسف پیمان زندگی مشترک بسته بود. با این بیان در آیه شـریفه از خاله به عنوان مادر یاد شـده، همانگونه که در آیه دیگری از عمو به عنوان پـدر یاد شـده است(۱). امّا به باور «ابن اسحاق» و «جُبّائی» مادر یوسف زنـده بود و منظور آیه شـریفه همـان مـادر واقعی است. و «حَسَن» در این مورد آورده است که: مـادرش از دنیـا رفته بود، امّا برای این که خواب یوسف درست تعبیر گردد، به خواست خدا زنده شد تا در سجده سپاس به بارگاه خدا حضور داشته باشد. وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنین. و آن گـاه پیش از ورود آنـان به مصـر، به آنهـا گفت: اینک به مصـر وارد گردیـد که ان‌شاءاللّه در امنیّت و آزادی و رفـاه و آسایش و سـعادت و سـلامت خواهیـد بود. بیان این جمله بـدان دلیل است که مردم پیش از آن، از شاهان مصـر می‌ترسیدند و بی اجازه آنها نمی‌توانستند داخل مصر شوند. «وَهَب» می‌گوید: آنان در روز ورود به مصر هفتاد و سه نفر بودند و هنگامی که به همراه موسـی از آنجا بیرون آمدنـد، تنها فراتر از شـش هزار مرد در میان آنان بود. ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۱۳۳. (صفحه ۶۸۵)

۱۵۹. «وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی ...

آیه

«وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هـذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی إِنَّ رَبِّی لَطیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ»

ترجمه

و پـدر و مـادر خـود را بر تخت نشانـد و همگی به خـاطر او به سـجده افتادنـد و گفت: پـدر! این تحقق خوابی است که قبلاً ـ دیـدم خداونـد آن را به حقیقت پیوست و او به من نیکی کرد، هنگـامی که مرا از زنـدان خـارج ساخت و شـما را از آن بیابان (به این جا) آورد و بعـد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسـبت به آن چه می‌خواهـد (و شایسـته می‌داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است. (۱۰۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

هنگـامی که وارد بارگـاه یوسف شدنـد، «او پـدر و مـادرش را بر تخت نشانـد» (وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ). عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آن چنان برادران و پـدر و مادر را تحت تأثیر قرار داد که «همگی در برابر او به سـجده افتادنـد» (وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدا). در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد «و عرض کرد: پدر جان! این همان تأویل خوابی است که از قبل در آن هنگـام که کودک خردسـالی بیش نبودم دیـدم» (وَ قالَ یا أَبَتِ هـذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ). مگر نه این است که در خواب دیـده بودم خورشـید و مـاه و یازده سـتاره در برابر من سـجده کردنـد. ببین همانگونه که تو پیش بینی می‌کردی «خداونـد این خواب را به واقعیت مبـدل سـاخت» (قَدْ جَعَلَها رَبّی حَقّا). «پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زنـدان خارج ساخت» (وَ قَدْ

أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ). جالب اینکه درباره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می‌گوید اما به خاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت. سپس اضافه کرد «خداوند چه قدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آن که شیطان در میان من و برادرانم فساد انگیزی نمود» (وَ جاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی). باز در اینجا نمونه دیگری از سعه (صفحه ۶۸۶) صدر و بزرگواری خود را نشان می‌دهد و بی آن که بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می‌گوید: شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی‌خواهد از گذشته خطاهای برادران شکایت کند. تعبیر از سرزمین کنعان به «بیابان» (بدو) نیز جالب است و روشن‌گر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می‌باشد. سرانجام می‌گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، «چرا که پروردگارم کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می‌کند» کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد (إِنَّ رَبِّی لَطیفٌ لِما یَشاءُ). او می‌داند چه کسانی نیازمندند و نیز چه کسانی شایسته‌اند، «چرا که او علیم و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ).

وسوسه‌های شیطان

جمله «أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی» با توجه به این که «نَزَغ» به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌های شیطانی در اینگونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکری و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند و لذا اشاره‌ای به تصمیم گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل درجه دوم بود به میان کشید. (صفحه ۶۸۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از ورود به اقامتگاه یوسف بود که او پیش آمد و به صورتی دیگر به تجلیل و تکریم و گرامیداشت آنان پرداخت، که قرآن در این مورد می‌فرماید: وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ او پدر و مادرش را گرامی داشت و بر تخت نشاند. وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً و همه آنان نیز در گرامیداشت یوسف و سپاس به بارگاه خدا در برابر آن همه موَهَبت و نعمت - که به خاندان یعقوب ارزانی داشته بود - در برابر یوسف، برای خدا سجده سپاس گزاردند. به باور برخی از جمله «قَتادَه» و «زَجّاج» آنان برای یوسف سجده کردند؛ چرا که در آن روزگاران در احترام به بزرگان چنین می‌کردند و در شریعت آنان نیز این کار ناروا شناخته نشده بود، امّا با فرود قرآن شریف، سجده تنها ویژه خدا اعلان گردید و در احترام به بزرگان به جای سجده، سلام که درود و تحیّت بهشتیان است رواج یافت. امّا به باور «کَلْبی» آنان سجده نکردند بلکه در احترام به یوسف به سان همان چیزی که در میان دیگر ملّت‌ها رسم است که در برابر بزرگان خم می‌شوند، به حالت تعظیم خم شدند. «ابن عبّاس» بر آن است که کار آنان سجده بود، امّا نه برای یوسف بلکه ضمیر در «لَهُ» به خدا برمی‌گردد و منظور این است که: آنان یوسف را به سان قبله‌ای قرار دادند و در برابر او برای خدا سجده سپاس در برابر آن همه نعمت و موَهَبت به جای آوردند. گفتنی است که این تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. علی بن ابراهیم در این مورد آورده است که موسی بن محمّد ضمن پرسش‌های گوناگونی از حضرت هادی علیه‌السلام، از جمله از تفسیر آیه مورد بحث پرسید و گفت: سرورم! با این که یعقوب و فرزندانش پیامبر و پیامبر زاده بودند چگونه در برابر یوسف سجده کردند؟ آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: (صفحه ۶۸۸) «اَمّا سُجُودُ یَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ، فَاِنَّهُ لَمْ یَکُنْ لِیُوسُفَ وَ اِنَّما کانَ مِنْهُمْ طاعَةً لِلّهِ وَ تَحِیَّتُهُ لِیُوسُفَ، کَما اَنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلائِکَةِ لِآدَمَ کانَ مِنْهُمْ طاعَةً لِلّهِ وَ تَحِیَّةً لِآدَمَ ، فَسَجَدَ یَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ وَ یُوسُفُ مَعَهُمْ شُکْرا

لِلّهِ لِاجْتِماعِ شَمْلِهِمْ، اَلَمْ تَرَ اَنَّهُ یَقُولُ فی شُکْرِهِ فی ذلِکَ الْوَقْتِ: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ» (... ۱) سجده یعقوب و فرزندانش، برای یوسف نبود بلکه آنان در راه فرمانبرداری خدا و برای او سجده کردند و این سجده در برابر یوسف و به احترام او انجام شد، درست همانگونه که سجده فرشتگان در برابر آدم به احترام او بود، امّا در راه اطاعت خدا و به فرمان او انجام شد؛ از این رو یعقوب و فرزندانش به همراه یوسف همگی سجده سپاس به بارگاه خدا گزاردند که آن نعمت‌ها و موهَبت‌ها را به آنان ارزانی داشت و آنان را پس از پراکندگی و رنج بسیار، شادمان و خوشحال در یک جا گرد آورد و کارشان را سامان داد. آن گاه آن حضرت افزود: و شاهد این توحید گرایی و یکتاپرستی و سجده شکر آنان برای خدا این است که یوسف در دعای خویش پس از سجده یا در حال سجده رو به بارگاه خدا کرد و نیایشگرانه گفت: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ. پروردگارا، تو هستی که به من بهره‌ای بزرگ از فرمانروایی ارزانی داشتی و از دانش تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو هستی که در این جهان و جهان دیگر سرپرست منی؛ مرا مسلمان از دنیا بر و مرا به شایستگان پیوند ده! وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ و یوسف گفت: ای پدر! این همان تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق بخشید و راست گردانید قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا که پروردگارم آن را تحقق بخشید و راست گردانید. ۱. تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۵۶. (صفحه ۶۸۹) «حَسَن» در این مورد آورده است که: میان خواب یوسف و تعبیر آن هشتاد سال طول کشید. و «عبداللّه بن شَوْذَب» این فاصله را هفتاد سال می‌داند. از «سلمان فارسی» آورده‌اند که این فاصله چهل سال بود. و «کَلْبی» آن را بیست سال می‌نگرد. «ابن اسحاق» این فاصله را هیجده سال می‌داند و می گوید: یوسف با زلیخا پیمان زندگی مشترک بست و خدا از او سه فرزند به وی ارزانی داشت که نام‌هایشان «افرائیم» ، «میشا» و «رحمت» بود که به همسری «اَیّوب» برگزیده شد و میان رحلت یوسف و بعثت موسی چهار صد سال فاصله بود. وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ و به یقین پروردگارم به من احسان و نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان بیرون آورد. وَ جاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ و شما را از آن بیابان به اینجا آورد؛ چرا که بخشی از خاندان یعقوب برای اداره دام‌ها و چرانیدن گوسفندان خود در دشت و صحرا روزگار را می گذراندند و به خاطر خشکسالی و قحطی همه دام‌های خود را از دست دادند و به فقر گرفتار آمدند که خدا بدین وسیله آنان را به مصر برد و توانگرشان ساخت. یوسف از میان الطاف بسیار خدا بر او، در اینجا از نجات خویش از زندان سخن به میان آورد و از نجات خویش از قعر چاه به لطف خدا، چیزی نگفت و این بدان دلیل است که نخواست شرمندگی برادران را فراهم آورد و به باور برخی بدان جهت بود که نجات از زندان و روشن شدن پاکی و پاکدامنی او در افکار عمومی و پایان یافتن رنج و فشار روحی‌اش در زندانِ بیداد، برایش مهمتر از هر گرفتاری بود. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی آن هم پس از این که شیطان میان من و برادرانم بذر تباهی افشاند و صفا و محبّت خانوادگی ما را از میان برد. «ابن عبّاس» می گوید: منظور این است که: پس از این که شیطان به وسیله آفت (صفحه ۶۹۰) حسد، زندگی ما را تیره و تار ساخت. إِنَّ رَبِّی لَطیفٌ لِما یَشاء به یقین پروردگارم در تدبیر کار بندگانش طبق خواست خود، صاحب لطف و مهر است و مشکلات را برای آنان آسان می‌سازد و به مهر اوست که این همه نعمت برای ما فراهم آمده و شب تیره و سرد فراق به بامداد روشن و شورانگیز وصال تبدیل شده است. «اَزْهَری» می گوید: واژه «لَطیف» از نام‌های بلند و باعظمت خداست و نشانگر این واقعیت است که او نسبت به بندگان خویش مهربان است. و به باور پاره‌ای «لَطیف» آن کسی است که خواسته انسان را از سر مهر برآورده می‌سازد و به باور پاره‌ای دیگر، «لَطیف» به مفهوم دانا و عالم به ریزه‌کاری‌ها و جزئیات است. إِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ. چرا که او به همه چیزها دانا و در تدبیر همه کارها فرزانه است. در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یعقوب به یوسف گفت: پسرم! بگو برادرانت با تو چگونه رفتار کردند؟ پاسخ داد: پدر جان، مرا در این مورد معاف دار؛ چرا که نمی‌خواهم شما و آنان را ناراحت بنگرم. یعقوب او را سوگند داد که جریان را بیان کند. او گفت: پدر جان، پس از دور شدنمان از شما، آنان بدرفتاری را آغاز کردند و با من به خشونت و تندی پرداختند؛ آن گاه مرا بر سر

چاه آوردند و از من خواستند تا پیراهنم را از تن درآورم. آنان را به حرمت و آبروی شما سوگند دادم که لباسم را از بدنم در نیاورند، امّا در برابر مقاومت من یکی از آنان چاقو کشید و با تهدید از من خواست تا پیراهنم را درآورم. یعقوب با شنیدن این سخن فریادی از پرده دل برآورد و بیهوش شد و پس از ساعتی به هوش آمد و از یوسف خواست تا ادامه داستان را باز گوید، که یوسف او را به حرمت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق سوگند داد تا او را از بیان رفتار بیدادگرانه آنان معاف دارد. در روایت دیگری آمده است که یوسف گفت: پدر جان، از رفتار آنان با من (صفحه ۶۹۱) مپرس، بلکه از مهر و لطف خدا با من جویا شو تا بگویم به من چه نیکی‌ها کرد! و چه نعمت‌ها ارزانی داشت. «ابوحمزه» آورده است: یعقوب هنگامی که به مصر آمد یکصد و سی سال داشت، هفده سال دیگر در آنجا زیست و در یکصد و چهل و هفت سالگی جهان را بدرود گفت؛ او را در تابوتی که از چوب «ساج» ساخته شده بود قرار دادند و به بیت‌المقدس بردند. در روز ورود پیکر پاک او به آن شهر، برادرش «عیصو» نیز جهان را بدرود گفت و هر دو تن را در یک آرامگاه و یک قبر قرار دادند. آن دو برادر با هم ولادت یافتند و با هم جهان را بدرود گفتند و در یک آرامگاه به خاک سپرده شدند و سن هر دو به هنگام مرگ یکصد و چهل و هفت سال بود. یوسف پس از به خاکسپاری پیکر پاک پدر طبق وصیت او به مصر بازآمد و بیست و سه سال دیگر زیست. او نخستین رسول بنی‌اسرائیل بود و به هنگام مرگ، وصیت کرد تا او را در کنار پدرش به خاک سپارند. پاره‌ای بر آنند که پیکر پاک او را در مصر به خاک سپردند و حضرت موسی پس از مدتی بدن او را به بیت المقدس و به آرامگاه پدرش یعقوب انتقال داد. و نیز در کتاب «النُّبُوَّة» از «محمّد بن مُسْلِم» روایت شده است که: از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم: سرورم یعقوب چند سال در مصر به همراه یوسف زیست؟ فرمود: دو سال. پرسیدم: در آن زمان کدامین این دو بزرگوار حجّت خدا در روی زمین بود؟ فرمود: یعقوب حجّت خدا بود و یوسف فرمانروای عادل و آسمانی. آن گاه افزود هنگامی که یعقوب جهان را بدرود گفت، پیکر او را در تابوتی به بیت المقدس آوردند و در آنجا به خاک سپردند و پس از او حجّت خدا یوسف بود. پرسیدم: آیا یوسف به رسالت نیز برگزیده شد؟ فرمود: آری، آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ (... ۱) و به یقین یوسف پیش از این برای شما دلیل‌های روشن و روشنگری آورد، امّا از آنچه او برایتان آورده بود همواره در تردید بودید تا آن گاه که جهان را بدرود ۱. سوره مُؤمِن، آیه ۳۴. (صفحه ۶۹۲) گفت، گفتید: خدا پس از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگیخت. و نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یوسف به هنگام رفتن به زندان دوازده سال داشت و هیجده سال هم در زندان بیداد ماند و پس از آزادی از زندان نیز هشتاد سال در مصر زیست و در یکصد و ده سالگی جهان را بدرود گفت. (صفحه ۶۹۳)

۱۶۰. «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ ...

آیه

«رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ»

ترجمه

پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما. (۱۰۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادی‌ام را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد و با ایمان و تسلیم در راه تو و برای تو جان دهم و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاصت قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجددا روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم ظاهرا ساده را قرار می‌دهد که بیانگر تأکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تأثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ».

پایان خیر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونی‌های فراوانی پیدا کند، ولی مسلما صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت‌سازتر است، چرا که دفتر عمر با آن پایان می‌گیرد و قضاوت نهایی به آن بسته است، لذا مردم باایمان و هوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید: «تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ: مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده». معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، (صفحه ۶۹۴) آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله‌ور شده و آرزوی ملاقات پروردگار کرد، بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند و گفتند: «فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: فرزندان! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن باایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید» (۱۳۲ / بقره).

بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق می‌خوانیم: هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دلم می‌خواهد بدانم برادران با تو دقیقا چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد. یوسف گوشه‌ای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آن جا که گفت: برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشاندند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور، من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن ... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد، اما یوسف گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد. (۱) و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ را در خاطر خود با پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت. ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۶۵. (صفحه ۶۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

دعای حضرت یوسف علیه‌السلام

خدای پرمهر پس از اینکه نعمت‌های گوناگون این جهان را به یوسف ارزانی داشت و شب تیره فراق را برایش به بامداد روشن وصال پیوند داد و خاندانش را بر گردش آورد و با تحقّق بخشیدن آن رؤیای شگفت‌انگیز، او را به فرمانروایی و رسالت اوج بخشید، آن بزرگوار به ارزش‌های این جهان بسنده نکرد و ضمن بهره‌وری عادلانه و شایسته از قدرت و امکانات این جهان، همه را وسیله رسیدن به نعمت‌های جاودانه و فنا ناپذیر آن جهان و رسیدن به مقام قرب نمود و در عشق بهشت پرطراوت و زیبای خدا لحظه‌ای نیاسود و در آرزوی مرگ پرافتخار و اوج گرفتن به مقام قرب و پیوند با شایسته کرداران زیست، به گونه‌ای که به بیان برخی، هیچ پیامبری پیش از او چنین آرزویی ننمود و چنین دعایی نکرد و چنین خواسته‌ای از بارگاه خدا نخواست. او دست‌ها را نیایشگرانه به سوی آسمان می‌گشود که: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ پروردگارا، مقام والای رسالت و نیز فرمانروایی مصر را به من ارزانی داشتی، وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ و دانش تعبیر خواب را به من آموختی. فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ هان ای پدیدآورده آسمانها و زمین! و ای تویی که آنها را بدون هیچ سابقه و نشانی پدید آوردی؛ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تو هستی که سرپرست و تدبیرگر امور و نگهبان من در این جهان و جهان دیگر می‌باشی؛ تَوَفَّنی مُسْلِماً مرا مسلمان راستین از دنیا بر. «ابن عبّاس» می‌گوید: هیچ پیامبری جز یوسف آرزوی مرگ و شتاب در آن نکرد، (صفحه ۶۹۶) تنها او بود که وقتی پیروزی و سرفرازیش به او ج خود رسید و افزون بر نعمت رسالت و نبوت و ارزش های والای معنوی، فرمانروایی پر اقتدار او سامان یافت و استوار گردید، در شوق دیدار پروردگارش آرزوی مرگ نمود. و پاره‌ای بر آنند که مفهوم این جمله آن است که: پروردگارا مرا تا هنگامه مرگ بر ایمان و اسلام ثابت‌قدم گردان و مرا با اسلام و ایمانی راستین از این دنیا ببر. وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ. و مرا به شایسته کرداران راستین که پیامبران، امامان معصوم و رهروان واقعی آنان باشند ملحق فرما! برخی در این مورد آورده‌اند که: پس از آنکه به مهر و لطف خدا، شب تیره و تار فراق یوسف، به سپیده‌دم وصال تبدیل شد و خدا خاندان یعقوب را به مصر آورد، آن حضرت از بارگاه خدا خواست تا او را با پدران شایسته کردارش در بهشت گرد آورد؛ از این رو این دعا را کرد که: پروردگارا مرا در پاداش و ثواب هم‌ردیف و هم‌درجه آنان قرار ده! و برخی دیگر آورده‌اند که: یوسف پس از رحلت، در تابوتی از سنگ مرمر در میان نیل به خاک سپرده شد؛ چرا که پس از رحلت او در میان مردم در مورد مکان به خاکسپاری او کشمکش پدید آمد و هر گروه و جمعیتی بر آن شدند تا او را در شهر و دیار، یا کوچه و خیابان خویش به خاک سپارند و از برکت پیکر پاک او برای همیشه بهره‌ور گردند؛ از این رو پس از صلاح اندیشی بسیار، بر آن شدند تا او را در میان نیل به خاک سپارند تا بدین وسیله آب روان با گذشتن از روی تابوت او به همه شهر برسد و همه مردم در بهره‌وری از برکت پیکر پاک او برابر باشند و این قبر همچنان در رود نیل بود تا به وسیله موسی به بیت‌المقدّس برده شد. (صفحه ۶۹۷)

۱۶۱. «ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ ...

آیه

«ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ»

ترجمه

این از خبرهـای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم، تو (هرگز) نزد آنهـا نبودی، هنگـامی که تصـمیم گرفتنـد و نقشه می‌کشـیدند. (۱۰۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این ریزه‌کاری‌ها را تنها خـدا می‌داند و یا کسـی که در آن جا حضور داشـته باشد و چون تو در آن جا حضور نداشتی، بنابراین تنها وحی الهی است که اینگـونه خبرهـا را در اختیـار تو گـذارده است و از اینجـا روشن می‌شود داسـتان یوسف گرچه در تورات آمـده است و قاعـدتا کم و بیش در محیـط حجـاز، اطلاعاتی از آن داشـته‌اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاری‌ها و جزئیاتش، حتی آن چه در مجالس خصوصی گذشته، بدون هرگونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مـورد بحث که پایـان‌بخش سـرگذشت درس آمـوز یوسف است، قرآن روی سـخن را به پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله می‌نماید و می‌فرماید: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ هان ای پیامبر! این سـرگذشت درس‌آموز یوسف از خبرهای غیبی است که آن را به وسـیله فرشـته وحی بر تو وحی می‌فرستیم تا آن را بر مردم خویش بخوانی و آنان را بیاگاهانی و نیز دلیل روشنی بر درستی رسالت تو و معجزه‌ای مانـدگار بر حقانیت دعوت تو باشد. وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ و تو ای پیامبر! آن گاه که فرزنـدان یعقوب در کار یوسف همدست و همداسـتان می‌شدند تا او را به چاه بیندازند و زمانی که بر ضد او نقشه می‌کشـیدند، نزد آنان نبودی.

پرتوی از آیات

اشاره

(صفحه ۶۹۸) از آیات چند گانه‌ای که گذشت این نکات ارزشمند نیز دریافت می‌گردد که بسیار درخور تعمّق است:

۱ درس بزرگی و بزرگواری

نخست این که قهرمان بهترین داسـتانها با همه خشونت و بی‌رحمی و بیدادی که از سوی برادران بر او رفت، افزون بر آن همه نیکی و بزرگواری و گذشت، دو کار شگرف دیگر انجام داد: الف: برای زدودن شرمندگی آنان در آغازین لحظات معرفی خویش، گناه آنـان را به گردن جوانی و نـادانی دوران جوانی گـذاشت نه خود آنـان و فرمود: هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ ب: و در هنگـام گرد آمـدن خانـدان یعقوب بر گرد خورشـید وجود او، گنـاه را به شـیطان که عامـل درجه چنـدم بود نسبت داد و فرمود: مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتی ، پس از این که شـیطان میان من و برادرانم بذر تباهی افشاند ... و بدین وسیله راه دفاع و عذرخواهی را نیز به آنان آموخت.

۲ حق‌شناسی

بسـیارند کسانی که پس از احساس قـدرت و پیروزی چنان سـرمست و مغرور می‌گردند که همه موفقیّت‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌ها را به حسـاب خویش مصـادره می‌کننـد و دیگر نه برای خـدا حسابی باز می‌کننـد و نه خلق او، امّا قهرمان بهترین داسـتانها این درس

حق‌شناسی را داد که همه پیروزی‌ها و موفقیّت‌ها و سرفرازی‌ها به لطف او و در پرتو رعایت سنّت‌ها و مقررات اوست و او سرچشمه قدرت‌ها، پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و شکوه‌هاست؛ رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی ... ۱. مترجم. (صفحه ۶۹۹)

۳ باید نعمت‌های جاودانه را دریافت

آن گرانمایه تاریخ پس از آن همه رنج و گرفتاری، سرانجام به اوج سرفرازی پرکشید؛ از سویی از زندان ستم آزاد شد و از دگر سو از زندان اتّهام؛ از طرفی محبوب دل‌های مردم محروم گردید و از دگر سو مورد لطف خدا و به رسالت برگزیده شد. امّا در همان اوج پیروزی و برخورداری از نعمت‌ها که همه را مغرور می‌سازد و دچار آفت غفلت می‌کند، او همواره به یاد خدا و سرای آخرت بود و این درس را داد که باید نعمت‌های جاودانه را دریافت و به یاد مرگ شرافتمندانه بود و درست عمل کرد و از بیداد در حق مردم برحذر بود؛ تَوَفَّنی مُسْلِماً...

۴ نعمت گران امنیّت

از حقوق اساسی انسانی حقّ امنیّت است: حقّ امنیّت جسم و جان، امنیّت حیثیّت و کرامت بشری، امنیّت اندیشه و عقیده و فکر مترقّی، امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی ...، امنیّت خانه و مسکن و سرانجام امنیّت در دیگر شئون و جلوه‌های حیات در قلمرو عدالت و آزادی و حقوق بشر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نِعْمَتانِ مَجْهُولَتانِ الصِّحَّةُ وَ الْامانُ.» (۱) دو نعمت گرانمایه‌اند که ارزش و منزلت آنها ناشناخته است: یکی امنیّت جسم از آفت‌ها و بیماری‌ها و دیگر امنیّت فردی و اجتماعی و روانی و ... در کران تا کران زندگی از بیداد تجاوزگران و خشونت کیشان و خودکامگان و انحصارگران قدرت و امکانات جامعه‌ها. و فرمود: «اَلْأَمْنُ وَ الْعافِیَةُ نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فیهِما کَثیرٌ مِنَ النّاسِ.» (۲) دو نعمت سلامتی و امنیّت، دو سرمایه گرانبها هستند که بسیاری از مردم در مورد آنها زیانکار و از آنها بی‌بهره‌اند. ۱. نَهْجُ الْفَصاحَة، ص ۲۲۴. ۲. نَهْجُ الْفَصاحَة، ص ۲۱۶. (صفحه ۷۰۰) و آیات مورد بحث نشان می‌دهد که قهرمان بهترین و زیباترین داستانها، از میان همه نعمت‌هایی که به مردم هدیه کرد، نعمت امنیّت بود که فرمود: به قلمرو حکومت شایسته سالار، کمال‌جو، نقدپذیر من وارد شوید که به خواست خدا در امنیّت کامل خواهید بود. اُدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ. و بدین سان این درس را می‌دهد که حکومت و پیشوایی، در خور آن است که امنیّت و آزادی و آسایش و سعادت مردم را تأمین کند و حقوق بشر را برای همگان تضمین نماید و افکار و اندیشه‌های مترقی و کمال‌جو را قانع سازد، نه اینکه با ابزارهای مرئی و نامرئی و سلطه و سر کوب همه چیز و همه کس، این نعمت‌ها و موهبت‌های بی‌نظیر و بی‌بدیل را از آنان سلب نماید و راه پیشرفت را بر روی جامعه ببندد و انبوهی شعارهای دروغین و عوام پسند تولید و چاپلوسان و تاریک اندیشان را جذب کند. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۰۱)

۱۶۲. «وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ ...

آیه

«وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ»

ترجمه

و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (۱۰۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «حَرَص» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه‌ها نیز شرط است. جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند، این چنین گرفتار طوفان‌های هوا و هوس می‌شوند، تا آن جا که می‌خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یک‌باره همگی به طور کامل رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمنا یک نوع دلداری و تسلّی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مأیوس نشود و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم: «لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلى آثارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً: ای پیامبر گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی» (۶ / کهف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

حِرْص: جستجوی چیزی با تلاش و سخت‌کوشی.

آفت شرک در میان مدّعیان اسلام و ایمان

در آیات گذشته این نکته ترسیم گردید که اگر مردم به راستی در نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌های پیامبران بیندیشند، حق را می‌شناسند و می‌پذیرند، امّا دلیل حق ناپذیری و گمراهی گمراهان در این است که در این نشانه‌ها و معجزه‌ها خردمندانه نمی‌نگرند و در آنها درست نمی‌اندیشند. اینک روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: ای پیامبر! هم خدا دلیل‌های روشن و نشانه‌ها و برهان‌های (صفحه ۷۰۲) روشنگر برای هدایت آنان قرار داد و هم تو در دعوت آنان تلاش و کوشش بسیار کردی، حجّت از این سو تمام است ولی بیشتر مردم هر چند در ارشاد و دعوت آنان سختکوش باشی ایمان نخواهند آورد؛ (صفحه ۷۰۳)

۱۶۳. «وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ ...

آیه

«وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ»

ترجمه

و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی‌کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان. (۱۰۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند، زیرا علاوه بر این که نشانه‌های حق در آن روشن است، «تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای» که آن را بهانه مخالفت نمایند. «این دعوتی است عمومی و همگانی و

تذکری است برای جهانیان» و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ تو هرگز بر این پیام‌رسانی و دعوت به سوی حق و عدالت، از آنان پاداشی نخواسته‌ای که گرانی آن و زیانی که از این راه ممکن است احساس کنند، آنان را از پذیرش پیام خدا بازدارد. إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ و این قرآن جز اندرزی برای جهانیان نیست و تو تنها برای نویدرسانی و هشدار آنان آمده‌ای. (صفحه ۷۰۴)

۱۶۴. «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ ...

آیه

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ»

ترجمه

و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند. (۱۰۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می‌نگرند: خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی‌دارد و اشعه طلایی خود را بر کوه‌ها و دره‌ها و صحراها و دریاها می‌باشد و شامگاهان در افق مغرب فرو می‌رود و پرده سنگین و سیاه شب برهمه جا می‌افتد. اسرار این نظام شگرف، این طلوع و غروب، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان، پرندگان، حشرات و انسانها و این زمزمه جویباران، این همهمه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به اندازه‌ای آشکار می‌باشد که هر که در آنها و خالقیتش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار. بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می‌شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده‌اند. (صفحه ۷۰۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به دلیل گمراهی و نگون‌بختی آنان پرداخته و می‌فرماید: چه بسیار نشانه‌ها و دلیل و برهان‌هایی که در کران تا کران آسمانها و زمین به یکتایی و قدرت بی‌کران خدا گواهی می‌دهند و چه بسیار پدیده‌های شگفت‌انگیزی چون خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌های سر به آسمان ساییده، درختان و گیاهان گوناگون و سرنوشت عبرت‌انگیز جامعه و تمدن‌های گذشته و آثار بر جای مانده از آنان که این تیره‌بختان را به سوی حق راه می‌نمایند و اینان بر آنها می‌گذرند و از نزدیک به آنها می‌نگرند، امّا از تفکّر درست و اندیشه صحیح در آنها و شناخت پدیدآورنده هستی رویگردانند. آری، آنان نه تنها به کتاب وحی نمی‌اندیشند و به آن ایمان نمی‌آورند که در کتاب آفرینش نیز تفکّر نمی‌کنند و به آفریدگار این همه شگفتی‌ها ایمان نمی‌آورند. (صفحه ۷۰۶)

۱۶۵. «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ ...

آیه

«وَ ما یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»

ترجمه

و اکثر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند مشرکند. (۱۰۶/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصی هستند، ولی رگه‌های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالبا وجود دارد. به همین دلیل در روایات اسلامی می‌خوانیم که امام صادق فرمود: «اَلشِّرْکُ اَخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْلِ: شرک در اعمال انسان مخفی‌تر است از حرکت مورچه». (۱) و یا می‌خوانیم: «اِنَّ اَخْوَفَ ما اَخافُ عَلَیْکُمُ الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ قالُوا وَ مَا الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ الرِّیا، یَقُولُ اللّهُ تَعالی یَوْمَ الْقِیامَهِٔ اذا جاءَ النّاسُ بِاَعْمالِهِم اذْهَبُوا اِلَی الَّذینَ کُنْتُم تُرائُونَ فِی الدُّنْیا، فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزاءٍ: خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است، اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید». (۲) از امام باقر در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود: «شِرْکُ طاعَهٍٔ وَ لَیْسَ شِرْکُ عِبادَهٍٔ وَ الْمَعاصِی الَّتی یَرْتَکِبُونَ وَ هِیَ شِرْکُ طاعَهٍٔ اَطاعُوا فیهَا الشَّیْطانَ فَاَشْرَکُوا بِاللّهِ فِی الطّاعَهِٔ لِغَیْرِه: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت و گناهانی که مردم مرتکب می‌شوند، شرک اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می‌کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می‌شوند». (۳) در بعضی از روایات دیگر می‌خوانیم که منظور «شرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید: این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده اگر او نبود من می‌مردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم. (۴) در ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۶۹۷. ۲- «تفسیر فی ظلال» ، جلد ۵، صفحه ۵۳. ۳ و ۴ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۷۵ و «اصول کافی» ، جلد ۲ صفحه ۲۹۲. (صفحه ۷۰۷) اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است. خلاصه این که منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت‌پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که فرمود: «شِرْکٌ لا یَبْلُغُ بِهِ الْکُفْرَ» یعنی «شرکی که به حد کفر نمی‌رسد» ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می‌شود).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن در این مورد می‌فرماید: و تازه بیشتر آنان هم که از توحید گرایی و یکتاپرستی دم می‌زنند، ایمان صاف و خالصانه نمی‌آورند، بلکه ایمانشان به گونه‌ای به شرک آلوده است و در همه ابعاد، توحیدگرا و یکتاپرست نیستند. در تفسیر این آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جُبّائی» و «ابن عبّاس» این آیه درباره شرک‌گرایان قریش است که از یک سو اقرار داشتند که زندگی و مرگ آنان به دست خداست، امّا از دگر سو بت‌ها را می‌پرستیدند؛ از یک طرف می‌گفتند: این آفریدگار هستی است که روزی دهنده ماست و ما او را می‌پرستیم، امّا از طرف دیگر بت‌های گوناگون را معبود خویش می‌ساختند و آیه شریفه آنان را نکوهش می‌کند. ۲ امّا به باور «ضَحّاک» آیه شریفه در مورد شرک‌گرایان عرب فرود آمده است؛ چرا که وقتی از آنان پرسش

می‌شد که آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ و چه کسی باران را از آسمان فرو می‌فرستد؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا، امّا با این وصف شرک می‌ورزیدند و در طواف خویش بر گرد کعبه می‌گفتند: لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ اِلّا شَریکا هُوَ لَکَ تَمْلِکُهُ وَ ما مَلَکَ. لبیک، ای آفریدگار هستی تو جز آن همتا و شریکی را که خود او و هستیِ (صفحه ۷۰۸) او را نیز مالک هستی، شریک دیگری نداری. ۳ از دیدگاه «حَسَن» منظور از این شرک‌گرایان اهل کتاب می‌باشند که به خدا و روز رستاخیز و تورات و انجیل ایمان آورده بودند، امّا به خاطر انکار قرآن و آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرك ورزیدند. این دیدگاه و دیدگاه دوّم از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. ۴ و از دیدگاه «بَلْخی» منظور نفاق‌گرایانند که به زبان و ظاهر ایمان آورده بودند، امّا در نهان شرك می‌ورزیدند. ۵ «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور کسانی هستند که در وصف خدای یکتا ذات پاك و بلندمرتبه او را به مخلوق تشبیه می‌کردند. اینان در آغاز ایمان می‌آوردند و خداپرست می‌نمودند، امّا در وصف آفریدگار یکتا و بی‌همتای هستی او را به گونه‌ای وصف می‌کردند که سر از شرك درمی‌آوردند. ۶ از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور از این شرك‌گرایی، شرك در فرمانبرداری است نه در پرستش. «اِنَّ الْمُرادَ بِالْاِشْراكِ شِرْكُ الطّاعَةِ لا شِرْكُ الْعِبادَةِ» (... ۱) چرا که آنان در دست یازیدن به گناهانی که خدا بر انجام آنها آتش را مقرّر فرموده است، از شیطان پیروی می‌کنند و به همین دلیل در فرمانبرداری از خدا دچار شرك شده‌اند و نه در پرستش او که جز او را نمی‌پرستند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «إنَّ قَوْلَ الرَّجُلِ لَوْلا فُلانٌ لَهَلَكْتُ، وَ لَوْلا فُلانٌ لَضاعَ عَیالی، جَعَل لِلّهِ شَریکا فی مُلْکِهِ یَرْزُقُهُ وَ یَدفَعُ عَنهُ.» (۲) هنگامی که فردی می‌گوید: اگر فلان کس نبود، من نابود می‌شدم و یا اگر فلان شخصیّت نبود خانواده‌ام نابود می‌شد، این شرك ورزیدن و برای خدا در روزی رسانی و نگهبانی و دفع بلاها و گرفتاری‌ها شریك و همتا گرفتن است. از آن حضرت پرسیدند، این جمله که کسی بگوید: اگر خدا به برکت وجود فلان کس بر من منّت ننهاده بود، نابود می‌شدم، چگونه است؟! آن بزرگوار پاسخ داد که این اندیشه و ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۹۸؛ تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۵۸. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. (صفحه ۷۰۹) گفتار مانعی ندارد. فَقیلَ لَهُ: لَوْ قالَ: لَوْلا اَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَیَّ بِفُلانٍ لَهَلَکْتُ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ بِهذا. (۱) و در روایت دیگری از دو امام راستین حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام آمده است که منظور، شرك در نعمت‌هایی است که خداوند داده است. «اِنَّهُ شِرْكُ النِّعَمِ.» از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «اِنَّهُ شِرْكٌ لا یَبْلُغُ بِهِ الْکُفْرُ.» (۲) منظور از آن، شرك و بیدادی است که انسان را تا مرز کفر و انکار خدا نمی‌کشاند. ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. ۲. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۹۹. (صفحه ۷۱۰)

۱۶۶. «أ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِیَهُمْ ...

آیه

«أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِیَهُمْ غاشِیَةٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ»

ترجمه

آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند. (۱۰۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غاشِیَه» به معنی «پوشنده» و «پوشش» است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می‌اندازند و آن را می‌پوشاند، غاشیه گفته

می‌شود و منظور در اینجا بلاـ و مجازاتی است که همه بـدکاران را فرا می گیرد. منظور از «ساعَهٔ» قیامت است چنان که در بسـیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

غاشِیَهٔ: پوشاننده. بَغْتَةً: ناگهانی. در ادامه سخن به آنان هشدار می‌دهد که: آیا این شرک گرایان و کافران از این که عذاب فراگیری از جانب خـدا به سـراغ آنان بیایـد، یا رسـتاخیز در حالی که آنان نمی‌فهمنـد و در نمی‌یابند به ناگاه به آنان در رسد، احساس امنیّت می کننـد؟! «مُجاهِـد» در این مورد می گویـد: منظور آیه شـریفه عـذاب ریشه‌کن کننـده و نابودسـاز است و به باور «ضَـحّاک» منظور صاعقه‌هـا و عـذاب‌های کوبنـده است. «ابن عبّـاس» آورده است که: هنگامی که مردم در کوچه و بازار سـرگرم داد و سـتد هسـتند، خروش سهمگین آسمانی طنین افکن می گردد و رستاخیز برپا می‌شود. (صفحه ۷۱۱)

۱۶۷. «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا ...

آیه

«قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ»

ترجمه

بگو: این راه من است که من و پیروانم بابصـیرت کامل همه مردم را به سوی خـدا دعوت می کنیم، منزه است خدا و من از مشـرکان نیستم. (۱۰۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله نشان می‌دهد که هر مسـلمانی که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله است، به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سـخن و عملش دیگران را به راه اللّه دعوت کند و نیز نشان می‌دهد که «رهبر» باید دارای بصـیرت و بینایی و آگاهی کافی باشـد وگرنه دعوتش به سوی حق نخواهـد بود. در واقع این از وظـایف یـک رهبر راستین است که با صـراحت برنامه‌ها و اهـداف خود را اعلام کند و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشـخص و روشنی پیروی کنند، نه این که هاله‌ای از ابهام، هدف و روش آنها را فراگرفته باشـد و یـا هر کـدام به راهی برونـد. اصولاًـ یکی از راه‌هـای شـناخت رهـبران راستین از دروغین همین است که اینهـا با صراحت سـخن می گویند و راهشان روشن است و آنها برای این که بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می‌روند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سَبیل: راه آماده برای رفتن و گام سپردن؛ و اسـلام راهی است که انسان را به بهشت می‌رسانـد. بَصـیرهٔ: بینش و نیرویی که به وسـیله آن بتوان حقایق را شناخت.

راه پرافتخار من این است

در این آیه شریفه قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می کند و به آن حضرت دستور می‌دهد که راه و روش توحید گرایانه و یکتا پرستانه خویش را (صفحه ۷۱۲) به روشنی برای شرک‌گرایان ترسیم کند. در این مورد می‌فرماید: قُلْ هذِهِ سَبِیلِی هان ای پیامبر به شرک‌گرایان بگو: این راه و روش من است. به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که آنچه را من به سوی آن فرا می‌خوانم، راه و رسم آسمانی من است. و آن گاه در تفسیر و ترسیم راه و رسم خود می‌فرماید: أَدْعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ و من بر اساس بینشی روشن نه از راه تقلید و ترویج دنباله‌روی کورکورانه همگان را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی آری، هم من با این شیوه و سبک خداپسندانه و مترقی مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانم و هم کسانی که راه و رسم مرا برگزیده و به وحی و رسالت ایمان آورده‌اند و به وسیله قرآن، خیرخواهانه دیگران را اندرز می‌دهند و از زشتکاری و بیدادگری باز می‌دارند. به باور «ابن زَیْد» ممکن است آیه شریفه را دو فراز جداگانه بنگریم که فراز نخست اینگونه است: قُلْ هذِهِ سَبیلی هان ای پیامبر، به شرک‌گرایان بگو: این راه و روش من است که همه را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. و آن گاه فراز دوّم این است که: عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی من و هر کس راه و رسم مرا گام می‌سپارد و مرا پیروی می کند، بر بینش روشن و روشنگریم. و این همان معنای سخن «ابن عبّاس» است که می گوید: «اَصْحابُ مُحَمَّدٍ کانُوا عَلی اَحْسَنِ طَریقَةٍ.» (صفحه ۷۱۳) یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهترین و نیکوترین راه و روش هستند. وَ سُبْحانَ اللّهِ و نیز به آنان بگو: و خدا از آنچه برای او شریک و همتا می‌سازید، پاک و منزه است. و به باور پاره‌ای «وَ سُبْحانِ اللّهِ» جمله معترضه‌ای است که میان این دو جمله آمده است. وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ. و من از شرک‌گرایان نیستم و هرگز به سان آنان برای خدا همتا و همسر و فرزند تصور نمی کنم.

سه نکته درس آموز از آیه شریفه

۱ از آیه شریفه، ارزشمندی و قداست دعوت خیرخواهانه و خردمندانه و روشنگرانه مردم به وسیله قلم و بیان و ارائه الگو به سوی خدا و عدالت و تقوا و آزادی و آزادگی و رعایت حقوق بشر و دیگر ارزش‌های قرآنی و انسانی به روشنی دریافت می گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز در این مورد فرمود: دانشمندان راستین امانتداران علوم و معارف پیامبران خدا بر بندگان او هستند. العُلَماءُ اُمَناءُ الرُّسُلِ عَلی عِبادِهِ. ۲ و نیز از آیه این واقعیت دریافت می گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرچه احکام و مقررات دین را در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون و اوقات مقرّر برای مردم بیان می‌فرمود، امّا در همه ساعت‌ها و در همه مکانها و شرایط، خود را آموزگار بشریت و راهنمای انسانیت به سوی حق و عدالت و زندگی انسانی می‌دید و لحظه‌ای از دعوت به سوی خدا باز نمی‌ایستاد. ۳ و درس دیگر آیه شریفه این است که انسان دعوت کننده به سوی حق باید با اطمینان قلبی و با آگاهی و بینشی ژرف و با دلیل و برهان روشن و روشنگر به دعوت مردم بپردازد، نه با احساسات و پندارها و بر اساس دنباله‌روی کورکورانه و یا تطمیع و تهدید و یا فریب و دجالگری و خشونت و وحشت آفرینی و ترور شخص و شخصیت، چرا که این روش های زشت و ظالمانه، شیوه های تاریک‌اندیشان و خودکامگان (صفحه ۷۱۴) واپسگرا و انحصارگر و شیفته قدرت و قربانیان کودن و تیره‌بخت و تعصب ورز و سفاک و خون آشام آنان است، نه اندیشمندان و کمال جویان و اصلاح طلبان و بشر دوستان و خداشناسان راستین. (صفحه ۷۱۵)

۱۶۸. «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ ...

آیه

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ»

ترجمه

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟ (۱۰۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند، چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است و طبعا مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید. آنها نیز در همین شهرها و آبادی‌ها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند. تعبیر به «مِنْ اَهْلِ الْقُری» با توجه به این که «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بَدْو» که به بیابان اطلاق می‌گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان‌نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابان‌گردها معمولاً گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند. درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان‌گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه که در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف درباره آن تعبیر به «بَدْو» کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابان‌گرد و بیابان‌نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند. سپس اضافه می‌کند: برای این که اینها بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو (صفحه ۷۱۶) که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود. که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان و ویرانی قصرها و آبادی‌هایی که در زیر ضربات عذاب الهی درهم کوبیده شد، بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده و محسوس و برای همگان قابل لمس.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَیْر: گردش پی‌گیر در یک جهت. در آیه مورد بحث قرآن شریف روشنگری می‌کند که خدای فرزانه همواره پیام‌آوران خود را از مردم شهرها برگزیده و به رسالت فرستاده است؛ چرا که شهرنشینان از نظر خرد و دانش و آگاهی و بینش از صحرانشینان و بیگانگان از فرهنگ و تمدّن برتر و پیشرفته‌ترند. وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری و ما پیش از تو نیز تنها مردانی از شهرنشینان را که به آنان وحی می‌فرستادیم، برای هدایت و ارشاد مردم فرستادیم. «حَسَن» در این مورد می‌گوید: خدا هیچ گاه پیامبری را از میان صحرانشینان و یا جنّیان و زنان به رسالت برنگزید؛ چرا که مردمی که در شهرها و مراکز تمدّن و فرهنگ زندگی می‌کنند تیزهوش‌تر و آگاه‌ترند. أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس آیا این شرک‌گرایان و بیدادگرانی که با دعوت آسمانی تو ای محمّد صلی الله علیه و آله ، سازِ مخالفت می‌نوازند در زمین گردش نکرده‌اند تا فرجام سیاه و عبرت‌انگیزِ برخی از جامعه‌های پیشین را که با دعوت‌های توحیدی سر ستیزه داشتند، بنگرند که چگونه شد و چه عذاب نابودکننده‌ای گریبان‌شان را گرفت تا بدین وسیله از سرنوشت عبرت‌انگیز آنان پند گیرند و از فرود آمدن عذابی به

سان عـذاب‌هایی که بر آنان آمـد، بترسـند؟! وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ اتَّقَوْا (صـفحه ۷۱۷) آری، این بود سنّت و روش مـا بـا ایمان آوردگـان راسـتین و عـدالت‌پیشه در ایـن جهـان، که بـا نـابود سـاختن بیـدادگران آنـان را نجـات دادیم؛ و به یقین سـرای آخرت و نعمت‌هـای پایـدار آن برای کسـانی که پروا پیشه سازنـد بهتر از این جهـان است. از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده‌انـد که فرمود: «لَشِبْرٌ مِنَ الجَنَّةِ خَیْرٌ مِنَ الـدُّنْیا وَ ما فیها.» (۱) راستی که یک وجب از بهشت پرطراوت و زیبا از همه دنیا و آنچه در آن اسـت بهتر و ارزشـمندتر است. أَ فَلا تَعْقِلُونَ. آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید تا آنچه را که برای شـما خوانده می‌شود و بیان می‌گردد به خوبی دریابید؟ ۱. سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۴۴۸. (صفحه ۷۱۸)

۱۶۹. «حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ ...

آیه

«حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمینَ»

ترجمه

(پیامبران به دعوت خود و دشـمنان به مخالفت همچنان ادامه دادنـد) تا رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنـان) به آنهـا دروغ گفته‌انـد، در این هنگـام یـاری مـا به سـراغ آنها آمـد و هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. ۱۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشـاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظـات زنـدگی پیـامبران کرده، می‌گویـد: «پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنـان پافشاری داشـتند و اقوام گمراه و سـرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادنـد تا آن جا که پیامبران از آنها مأیوس شدنـد و گمان بردنـد که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هسـتند، در ایـن هنگـام کـه امیـد آنهـا از همه جـا بریـده شـد، نصـرت و پیروزی از نـاحیه مـا فرا رسـید و هر کس را می‌خواسـتیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم ولی عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود». این یک سـنت الهی، که مجرمان پس از اصـرار بر کـار خـود و بسـتن تمـام درهـای هـدایت بـه روی خویشـتن و خلاـصه پس از اتمـام حجت، مجازات‌هـای الهی به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شـریفه، آفریـدگار هستی در راه آرامش خـاطر بخشـیدن به پیـامبر برگزیـده‌اش، محمّـد صـلی الله علیه و آله گوشه‌ای از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین فراز و نشیب‌های زندگی پیامبران در رابطه با جامعه‌هایشان را ترسیم نموده و می‌فرماید: حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ هـان ای پیامبر ما فرو فرسـتادن عـذاب و کیفر را همانگونه که از جامعه و مردم تو به (صـفحه ۷۱۹) تأخیر افکنـدیم، از برخی جامعه‌های پیشـین نیز که پیامبران ما را دروغگو شـمردند و با حق و عـدالت به مخالفت برخاسـتند، به تأخیر افکنـدیم، تا آن گاه که پیامبرانمان از حق‌پـذیری و ایمان آوردن مردم نومیـد شدنـد و خـدا به آنان پیام داد که آنان دیگر ایمان نمی‌آورنـد. وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱ پاره‌ای واژه «کَذَّبُوا» را به تشدید خوانده و ضمیر «ظَنُّوا» را نیز به پیامبران برگردانده و

بر آنند که مفهوم آیه اینگونه است: و پیامبران یقین کردند که دیگر از سوی مردم تکذیب شده‌اند. ۲ امّا قرائت مشهور آن است که واژه مورد اشاره بدون تشدید خوانده شده و ضمیر در «ظَنُّوا» نیز به مردم باز گشته و معنای آیه این است که: و مردم پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است که ایمان آوردگان از سوی خدا یاری و دشمنان نابود می گردند. ۳ و سوّمین تفسیر این فراز آن است که ضمیر «ظَنُّوا» را طبق قرائت مشهور به پیامبران برگردانیم که اینگونه می‌شود: و پیامبران یقین کردند که مردم در اظهار و اعلام ایمان دروغ می گویند و یا پیامبران یقین کردند که وعده ایمان و یاری مردم دروغ بوده است. در مورد آیه شریفه آورده‌اند که «سعید بن جُبَیر» و «ضَحّاک» در جایی به هم برخوردند و در همان حال از «سعید» در مورد قرائت این آیه سؤال شد، که نامبرده آن را طبق قرائت مشهور خواند و اینگونه معنی کرد: و ... مردم پنداشتند که پیامبران به آنان دروغ گفته‌اند «... ضَحّاک» با شنیدن این قرائت و تفسیر گفت: من تا امروز چنین سخنی نشنیده بودم، راستی که اگر برای دریافت این نکته تا «یَمَن» می‌رفتم اندک بود. جاءَهُمْ نَصْرُنا آری، آن گاه که از آمدن عذاب بر حق ستیزان نومید شدند، یاری ما بر آنان فرا رسید. فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ (صفحه ۷۲۰) آن گاه هر کس را که ما خواستیم رهایی یافت و به ساحل نجات رسید، که منظور مردم توحیدگرا و عدالت‌خواه هستند. وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمین. و تبهکاران و ظالمان نابود شدند؛ چرا که عذاب ما از مردم گناهکار و مجرم باز نمی گردد. (صفحه ۷۲۱)

۱۷۰. «لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ ...

آیه

«لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدیثاً یُفْتَری وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصیلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ»

ترجمه

در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آن چه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند. (۱۱۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

زنده‌ترین درس‌های عبرت

آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشت‌های عبرت‌انگیز و تکان دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد و به همین دلیل تأثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان دهنده، تنظیم شده باشند، تأثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا: اولاً: هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان انگیزترین لحظات داستان می‌رسد و می‌رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می‌شود که این یک خیال و پندار بیش نیست. ثانیا: این سرگذشت‌ها در واقع بیانگر فکر طراح آنها است، او است که عصاره افکار و خواسته‌هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می کند و بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست و این با یک واقعیت عینی فرق

بسیار دارد و نمی‌تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ واقعی انسانها چنین نیست، پربار پربرکت و از هر نظر راهگشا است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۷۲۲) در آیه مورد بحث که پایان‌بخش این سوره مبارکه نیز می‌باشد می‌فرماید: لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْباب به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای خردمندان و اندیشوران درس‌های عبرتی است؛ چرا که دیدیم چگونه یوسف از قعر چاه و از اسارت و بردگی و از کُند و زندان به مقام والای رسالت و به اقتدار و فرمانروایی پرشکوه مصر رسید و سرانجام شب تیره و تار فراق به سپیده‌دم وصال پیوست. و به باور پاره‌ای منظور این است که: بیان سرگذشت یوسف با این شیوایی و زیبایی و محتوا از پیامبری که نه کتابی خوانده و نه داستانی شنیده، برای خردمندان درس عبرتی است و همین بزرگترین گواه و دلیل بر درستی دعوت و راستی رسالت اوست. ما کانَ حَدیثاً یُفْتَری آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و او آنها را برای شما باز می‌گوید داستان دروغین نیست که او ساخته باشد، وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ بلکه وحی الهی است که کتاب‌های اصیل آسمانی پیشین را نیز گواهی می‌کند. به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که: بلکه تصدیق کتاب‌هایی است که از پیش آمده و در دست مردم است؛ چرا که آورنده‌اش طبق همان نویدهایی که در کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته است، به رسالت برانگیخته شده و به سوی شما آمده است. وَ تَفْصیلَ کُلِّ شَیْءٍ و روشنگر و بیان کننده رواها و نارواها و حلال و حرام خداست. وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. و برای مردم باایمان رهنمود و رحمتی است که در میدان دانش و بینش و عمل و اخلاق از آن بهره‌ور می‌گردند. با این که قرآن برای همه عصرها و نسل‌ها فرود آمده است، بدان دلیل آن را رهنمود و رحمت برای مردم باایمان عنوان می‌کند که تنها این مردم هستند که از زلال (صفحه ۷۲۳) قرآن بهره‌ور می‌گردند و به نور و روشنایی آن، چراغ زندگی می‌افروزند و راه و رسم آن را گام می‌سپارند و تا بهشت پرطراوت خدا بال می‌گشایند، نه همه مردم.

پرتوی از سوره مبارکه یوسف (۱)

اشاره

نگرش بر دوازدهمین بوستان دل‌انگیز قرآن شریف در پرتو مهر و لطف حق به پایان رسید و ما از دل انگیزترین، زیباترین، شگفت‌انگیزترین و عبرت‌آموزترین سرگذشت‌ها گذشتیم و انبوهی از مفاهیم، درس‌ها، نکات انسانساز، پندها و اندرزها و برخی از اساسی‌ترین سنّت‌ها و قوانین حاکم بر خانواده، جامعه و تاریخ را نگریستیم، که هر کدام سخت در خورِ تعمّق است. در ترجمه و تفسیر این سوره مبارکه، از جمله با این مفاهیم بلند و درس‌های انسان ساز رو به رو شدیم: زیباترین سرگذشت‌ها، آن خواب شگفت انگیز، نقشه شوم و آغاز درگیری، برادران یوسف، سوّمین گام به سوی گناه، مستی قدرت و امکانات، بلای انحصار گری، آفت ویرانگر حسد، چهارمین فراز از زیباترین داستانها، زهی سنگدلی و بی‌رحمی! گریه های دروغین، ابعاد وجود انسان و نیازهای او، یوسف در بند پول پرستان، ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۴) در میان کاخ نشینان، حسّاس‌ترین مرحله آزمون، امّا قداست و جوانمردی یوسف، در بحرانی‌ترین شرایط خود را به خدا سپاریم، حق‌شناسی و نمک شناسی، رابطه اخلاص و سرفرازی، فرار قهرمانانه، بیان حقیقت داستان، واکنش عزیز، شیوه زشت ظالمان و خود خواهان، یاری خدا در حساس‌ترین لحظات، و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف، پروردگارا! زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است، حقیقت در مسلخ سیاست، یوسف در زندان خودکامگان، نخستین دعوت یوسف، هان ای یاران زندانی! و اینک تعبیر خوابتان، درستی انسان ساز به عصرها و نسل‌ها، رؤیای هراس انگیز شاه،

سال‌های قحطی و خشکی، درخواست رسیدگی به پرونده ساختگی، تحقیق و رسیدگی عادلانه، انواع خواب‌ها، پدیده شگفت‌انگیز رؤیا، (صفحه ۷۲۵) قرآن و مراحل سه‌گانه نفس، جهاد بزرگ یا خودسازی، یوسف و موقعیّت جدید،

برنامه یوسف برای نجات کشور و ملّت،

چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست حکومت کرد؟ آیا پذیرش داوری از سوی استبداد رواست؟ بزرگی و عظمت را نگر! و ده‌ها درس انسان ساز دیگر. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۶)

۱۷۱. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)

اشاره

اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّهِ اَلا ـ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. (۲۸ / رعد)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً ـ محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زنند تا آن را پیدا کنند و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق «صحیح» و «کاذب» جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون «وبا» از هر ده نفر که ظاهرا به علت وبا می‌میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتا به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند. به طور کلی «آرامش» و «دلهره» نقش بسیار مهمی در «سلامت» و «بیماری» فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می گوید: «بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است».

ذکر خدا چیست و چگونه است؟

«ذِکْر» همانگونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: گاهی به معنی حفظ (صفحه ۷۲۷) مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دوگونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهیش و حاضر و ناظر بودنش گردد و

این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: «یا عَلِیُّ ثَلاثٌ لا تُطیقُها هذِهِ الْاُمَّةُ الْمُواساتُ لِلاخِ فی مالِه وَ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِه وَ ذِکْرُ اللّهِ عَلی کُلِّ حالٍ وَ لَیسَ هُوَ سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لکِنْ اِذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیْهِ خافَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَکه: ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید». (۱) در حدیث دیگری می‌خوانیم علی فرمود: «اَلذِّکْرُ ذِکْرانِ: ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ لْمُصیبَةِ وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَما حَرَّمَاللّهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ حاجِزا: ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن)و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید». (۲) و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده‌است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: «اِتَّخِذُوا جُنَنا فَقالُوا یا رَسُولَ اللّهِ ۱ و ۲ «سفینة البحار» ، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۸) اَمِنْ عَدُوٍّ قَدْ اَظَلَّنا؟ قالَ لا وَ لکِنْ مِنَ النّارِ قُولُوا سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ: سپرهایی برای خود فراهم کنید عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود: نه، از آتش (دوزخ) بگویید: سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ «خدا را به پاکی بستایید و بر نعمت‌هایش شکر گویید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید»». (۱) و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذِکْرُ اللّهِ» معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند. از امام صادق در تفسیر «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نقل شده است که فرمود: «بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِکْرُ اللّهِ وَ حِجابُهُ: به وسیله محمّد دل‌ها آرامش می‌پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او».

عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی

۱ گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند اینگونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان. ۲ گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهانی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، اما توجه به این که خداوند، غفار، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذرخواهی ***** ۱- «سفینة البحار» ، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۹) کن و در مقام جبران بر آی، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن. ۳ ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید: آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها، چه در گذشته، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره کننده آنان، حتی در آن جایی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با

گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم. ۴ گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است. ۵ عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیدا رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟ (صفحه ۷۳۰) ۶ سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد. ۷ دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان «علی‌وار» آن گونه وسعت یابد که بگوید: «دُنْیاکُمْ هذِه اَهْوَنُ عِنْدی مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضِمُها: دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود» (۱) نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند. ۸ یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌داده است و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها، ناامنی‌ها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون *****۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۲۲۴. (صفحه ۷۳۱) عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است بلکه چنین مرگی، هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد دوست‌داشتنی و خواستنی است. البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ».

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم: «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد» آیا این دو با هم منافات دارد؟ پاسخ سؤال این است که منظور از

آرامش همـان آرامش در برابر عوامـل مـادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شـد، ولی مسلما افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌تواننـد نگران نباشـند و به تعبیر دیگر آن چه در آنها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است. (صفحه ۷۳۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرمایـد: الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ همـان کسـانی که پس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خـدا و صـفات ویژه او ایمـان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرنـد و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خـدا فرود آمـده است گردن می‌گذارنـد و دل هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد. واژه «ذِکْر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. بـا ایـن بیـان، در این آیه خـدا انسـان باایمـان را اینگـونه وصـف می‌کنـد که بـا یـاد خـدا به آرامش قلب می‌رسـد و در آیه دیگری می‌فرماید: ایمان آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد ... اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (۱) در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خـدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشـکوه او به ساحل آرامش خاطر می‌رسـد و در آنجا منظور این است که با یاد خـدا و توجه به عـدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می‌گردد. أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. بهوش باشـید که با یاد خـداست که دل‌ها آرامش می‌یابد. و بدین سان خدای فرزانه بنـدگانش را تشویق می‌کنـد که دل‌هـای طوفـان زده خود را بـا یـاد مهر و لطف و نعمت های بی‌کران و پاداش پرشـکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویدهای خدا نیست.

جلد ۲

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنـا وَ نَبِیِّنـا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِٔ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِٔ قَلْبِهِ سَیِّدَهِٔ نِسـاءِ الْعـالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَـبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِٔ، السِّبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الْائِمَّهِٔ التِّسْعَهِٔ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهِٔاللّهِ فِی الْاَرَضـینَ وَ وارِثِ عُلُومِ الْاَنْبِیـاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَهِٔ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الـدّینِ، الْحُجَّهِٔ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الْاَوْلِیاءَ وَ یا مُذِلَ الْاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍٔ مُزْجاهٍٔ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِٔ رَحْمَهٍٔ مِنْکَ اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ (۴)

۱۷۲. آیه (لزوم مراجعه اعضای خانواده به مشاورین متخصص)

اشاره

وَ مـا أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الـذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ مـا پیش از تـو جز مردانی که به آنهـا وحی

می کردیم نفرستادیم، اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع سؤال کنید. (۴۳ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری این مردان از جنس بشـر بودنـد، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشـخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به خوبی درک می کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آن چه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند. مسلما مردان وحی وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسان‌ها و کوشـش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهـداف وحی بود، نه این که با یک نیروی خارق‌العاده الهی و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبـور به قبول دعوت و ترک همه انحرافـات کننـد، که اگر چنین می کردنـد ایمـان آوردن افتخـار و تکامـل نبود. سپس برای تأکیـد و تأیید این واقعیت اضافه می کند: «اگر این موضوع را نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسـید: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ». «ذِکْر» به معنی آگـاهی و اطلاع است و «اَهْلَ الـذِّکْرِ» مفهوم وسـیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و اگر بسـیاری از مفسـرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسـیر کرده‌اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محـدودی داشـته باشـد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال درباره پیامبران و رسولان پیشـین و این که آنها مردانی از جنس بشـر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتا می‌بایست از دانشـمندان اهل کتاب و علمـای یهود و نصـاری بشود، درست است که آنهـا بـا مشـرکان در تمام جهات هم عقیـده نبودنـد، ولی همگی در این جهت که با اسـلام مخـالفت داشـتند، هماهنـگ بودنـد، بنابراین علمای اهل کتاب (صـفحه ۵) برای بیـان حـال پیـامبران پیشـین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند.

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسـی اسـلامی در تمام زمینه‌های زنـدگی مادی و معنوی است و به همه مسـلمانان تأکید می کند که آن چه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسـند و پیش خود در مسایلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند. به این ترتیب «مسأله تخصـص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید است و روی این حسـاب بر همه مسـلمانان لازم است که در هر عصـر و زمـان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه‌ها داشـته باشـند که اگر کسانی مسایلی را نمی‌داننـد به آنها مراجعه کننـد. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصـصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صـداقت و درستی و بی‌نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصـص در رشـته خود که از صداقت و درست کاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟ لـذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صـفت عدالت را در کنـار اجتهـاد و یـا اعلمیّت قرار داده‌انـد، یعنی مرجع تقلیـد هم بایـد عـالم و آگـاه به مسائل اسـلامی باشـد و هم با تقوا و پرهیزکار. (صفحه ۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ و مـا پیش از تو و رسـالت تو نیز جز مردانی را که به آنـان وحی فرسـتادیم و به نور و فروغ وحی دل‌هایشـان را نورباران ساختیم، به

رسالت نفرستادیم. منظور آیه شریفه این است که آنان نیز پیامبر ما بودند و از نعمت گران وحی و رسالت بهره‌ور و تو نخستین آنان نیستی که شرک‌گرایان تعجّب می‌کنند و اصل رسالت را انکار می‌نمایند. بدین وسیله آفریدگار هستی برای شرک‌گرایان روشن می‌سازد که پیامبر باید از خود انسان‌ها باشد تا مردم او را بنگرند و با شنیدن گفتارش با او به گفت و شنود بپردازند؛ و این پندار که چرا به جای او فرشته‌ای نیامده است تا پیام خدا را برساند، پنداری سست و بی‌اساس است، چرا که پیش از او نیز پیامبران بی‌شماری آمدند و این سالار و آخرین آنان است. فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ. در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱ به باور «رُمّانی»، «زَجّاج» و «اَزْهَری»، منظور از «اَهْلِ ذِكْر» یا دانشوران کسانی هستند، که به تاریخ و تحولات تاریخی و سرگذشت پیشینیان آگاهی دارند، خواه از توحیدگرایان باشند و یا از تاریک اندیشان و کفرگرایان؛ چرا که واژه «ذکر» به مفهوم آگاهی و در برابر بی‌خبری و ناآگاهی و فقدان دانش است. بنابراین پیام آیه این است که این واقعیت را که خدا هماره پیام‌آورانی فرستاده است و آنان مردم را به سوی توحید و تقوا فرا خوانده‌اند از آگاهان بپرسید و کاری به عقیده آنان نداشته باشید. ۲ امّا به باور «اِبْن عبّاس» و «مُجاهِد» منظور پیروان کتابهای آسمانی است و پیام آیه شریفه این است که: اگر نمی‌دانید از پیروان تورات و انجیل بپرسید. (صفحه ۷) با این بیان، این خطاب به شرک‌گرایان است؛ چرا که آنان نویدهای یهود و نصاری را که از کتابهای خود در مورد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دادند باور نمی‌داشتند و آنها را دروغ می‌انگاشتند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای از جمله «اِبْن زَیْد» منظور پیروان قرآن است؛ چرا که واژه «ذِکْر» به مفهوم قرآن شریف آمده است. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «نَحْنُ اَهلَ الذِّكْرِ»؛ این دانشوران و آگاهانی که خدا مردم را به سویشان راه می‌نماید تا پرسش‌های خود را از آنان بپرسند و هدایت شوند ما هستیم. گفتنی است که خدا در قرآن شریف پیامبر را با عنوان «ذکر» یاد کرده(۱)، که با این بیان، آن حضرت «ذکر» است و خاندان وحی و رسالت خاندان «ذکر»؛ درست همان‌گونه که در روایات بسیاری آمده است.(۲) ***** ۱. سوره طَلاق، آیه ۱۰. ۲. لَمّا نَزَلَتْ هَـذِهِ الْآيَةُ قالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: نَحْنُ اَهْلَ الذِّكْرِ. هنگامی که آیه مورد بحث فرود آمد، امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ما خاندان وحی و رسالت، اهل «ذکر» هستیم و این آیه در مورد ما فرود آمده است. اِحْقاقُ الْحَقّ، ج ۳، ص ۴۸۲. (صفحه ۸)

۱۷۳. آیه (دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر)

اشاره

وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنها یا هر دو آن ها، نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو. (۲۳ / اسراء) وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً بال‌های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر و بگو پروردگارا همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده. (۲۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَضاء» مفهوم مؤکّدتری از «امر» دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می‌رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است. مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را دربرمی‌گیرد و همچنین، «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می‌شود، تأکید دیگری در این جمله است. در حقیقت در دو آیه‌ای که گذشت، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فوق‌العاده احترام‌آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می‌کند: ۱ از یک سو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر

به حمایت و محبت و احترام هستند گذارده، می گوید: کمترین سخن اهانت‌آمیز را به آن‌ها مگو. آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا بر خیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود. آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب. (صفحه ۹) ۲ از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها اف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن و باز اضافه می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو و باز تأکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می‌رساند که زبان کلید قلب است. ۳ از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر. ۴ سرانجام می گوید: حتی موقعی که روبه سوی درگاه خدا می‌آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما (صفحه ۱۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز

در این آیات که زنجیره‌ای از مقررات انسان ساز را ترسیم می کند و یک رشته از رواها و نارواها و بایدها و نبایدها را به تابلو می‌برد، نخست از توحید و یکتاپرستی آغاز می کند و می‌فرماید: وَ قَضی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ و پروردگارت مقرر فرمود که جز او را نپرستید. به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «قَتادَه» و «اِبن عَبّاس»، منظور این است که: و پروردگارت فرمان قطعی داد که ... و به باور «اَنَس»، پروردگارت لازم و واجب ساخت که «... مُجاهِد» می گوید: و پروردگارت سفارش فرمود که تنها او را بپرستید و جز او را نپرستید. وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً و نیز مقرر فرمود که درباره پدر و مادر نیکی کنید. إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما هان ای انسان! اگر پدر و مادرت یا یکی از آن دو، نزد تو ماندند و به کهنسالی رسیدند ... این سفارش بدان جهت است که انسان با رسیدن به کهنسالی از جهاتی به سان کودک می‌شود و نیاز به یاری و حمایت پیدا می کند. با اینکه رعایت احترام پدر و مادر در سراسر زندگی‌شان لازم است، بدان جهت در آیه شریفه تنها به دوران پیری آنها اشاره رفته است که انسان در مرحله سالخوردگی نیاز بیشتری به خدمت و یاری پیدا می کند؛ از این رو به ویژه احترام به آنان در این مرحله را یادآور می گردد. آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: (صفحه ۱۱) وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً (... ۱) و او در گاهواره به اعجاز و در کهنسالی به وحی سخن می گوید. با اینکه همه انسانها در مرحله پیری سخن می گویند و این مطلب ویژه مسیح نیست، بدین صورت یادآوری می کند که او به خواست خدا زنده می‌ماند تا به مرحله کهنسالی می‌رسد و آنگاه در آن سن و سال نیز، با مردم سخن می گوید. و نیز در آیه دیگری از این نمونه می‌فرماید: «وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ» (۲) در آن روز فرمانروایی از آن خداست. با اینکه فرمانروایی همه جا و همواره از آن خداست، با این وصف در آیه شریفه روشنگری می کند که در روز رستاخیز فرمان و فرمانروایی تنها از آن اوست و بس، چرا که در آن روز دیگر فرمانروایی برای کسی جز او نخواهد بود. به باور پاره‌ای تفسیر آیه این است که اگر تو فرزند انسان، به مرحله تکلیف رسیدی و پدر و مادرت نزد تو بودند و افتخار خدمت آنان را داشتی، کمترین اهانت بر آنان روا مدار. فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ پس به آنان کمترین اهانت روا مدار و اف مگو. حضرت رضا علیه‌السلام از ششمین امام نور آورده است: «لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لأَتی بِهِ». (۳) اگر خدا در هشدار از ستم و اهانت ننمودن به پدر و مادر، واژه‌ای کوتاه‌تر و چکیده‌تر از این واژه پر معنا سراغ داشت و می‌دانست، همان را به کار می‌برد. در روایت دیگری آمده است که: اَدْنَی الْعُقُوقِ اُفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْکِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لأَتی بِهِ.(۴) *****. ۱. سوره آل عِمْران، آیه ۴۶. ۲. سوره اِنْفِطار، آیه ۱۹. ۳. تفسیر تِبْیان، ج ۶، ص ۴۶۶. ۴. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵. (صفحه ۱۲) کمترین مرحله

نافرمانی و بیداد در حق پدر و مادر، گفتن و به کار بردن همین واژه است؛ و اگر خدا چیزی کوتاه‌تر و ناچیزتر از آن در ترک اهانت به آنان می‌شناخت، آن را می‌آورد و هشدار می‌داد. و نیز در روایت آورده‌اند که: اهانت کننده به پدر و مادر و ستمکار در مورد آنان، هر کاری می‌خواهد انجام دهد، امّا بداند که هرگز وارد بهشت نخواهد شد. «فَلْیَعْمَلِ الْعاقُّ ما یَشاءُ اَنْ یَعْمَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ».(۱) با این بیان منظور این است که پدر و مادر را هرگز نباید آزرد، چه زیاد و چه اندک. «مُجاهِد» در این مورد می گوید: منظور آیه این است که: اگر پدر و مادرت به مرحله‌ای از کهنسالی رسیدند که کنترل نداشتند و لباس خود را آلوده کردند، نباید از آنان اظهار تنفّر کنی، بلکه باید به یاد داشته باشی که تو را در کودکی تر و خشک کرده‌اند و تو همان‌گونه رفتار کنی. به نظر می‌رسد که هشدار قرآن از به کار بردن «اُفّ» در برابر پدر و مادر بدان جهت است که فرد خشمگین زیاد آن واژه را به کار می‌برد و این واژه نشانگر خشم و نفرت گوینده است. «ابو عُبَیْدَه» می گوید: دو واژه «اُفّ» و «تُفّ» به مفهوم چرک میان انگشتان است. «اِبن عَبّاس»، آن را چیزی ناخوشایند تفسیر می کند. و به باور پاره‌ای، به مفهوم چیز بد بو و دارای بوی ناخوشایند است. وَ لا تَنْهَرْهُما و آن دو را با تندی و فریاد مرنجان و بر سرشان فریاد مزن. به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان هرآنچه از تو خواستند و در توان داری، به آنان بده و درنگ مکن. این فراز به سان آن آیه است که می‌فرماید: ***** ۱. تفسیر سَمَرْقَندی، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵. (صفحه ۱۳) «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ».(۱) وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریماً. و با آنان با گفتار سنجیده و ظریف و بزرگ منشانه سخن بگو و از گفتار نادرست و بیهوده در برابر آنان بر حذر باش و بدین وسیله آنان را گرامی دار و مورد مهرشان قرار ده؛ چرا که گفتار پسندیده و درست در حقیقت نشان گرامیداشت کسی است که انسان با او سخن می گوید. «سَعید بن مُسَیَّب» می گوید: در برابر پدر و مادر به سان برده و خدمتگزاری گناهکار، که در برابر سرورش ایستاده است، سخن بگو.

باز هم نیکی به پدر و مادر

در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید: وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ و در برابر آن دو، تا آنجایی که در توان داری، از نظر گفتار و عملکرد فروتنی کن و بال تواضع و کوچکی را فرو آور. واژه «ذُلّ»، نه به مفهوم ذلّت و خواری، که به مفهوم تواضع و فروتنی و نرمی است و تعبیر فرود آوردن بال و پر فروتنی در برابر آنان، پرنده‌ای را در نظر انسان مجسم می‌سازد که با گشودن بال مهر و محبّت جوجه‌های خود را پناه می‌دهد؛ و بدین سان آفریدگار هستی به انسان سفارش می کند که با گشودن بال و پر مهر و احسان پدر و مادرت را زیر بال فروتنی و محبت گیر، درست همان‌گونه که آنان در دوران کودکی تو، بال‌های مهر و لطف خویشتن را بر سرت گشودند و تو را پروردند. گفتنی است که «عرب» هرگاه بخواهد کسی را رعایت کننده حرمت پدر و مادر بخواند و بگوید: او در برابر پدر و مادرش پرمهر و نرمخوست، می گوید: او، همواره بال فروتنی خود را، از سر مهر و محبت، در برابر آنان فرود آورده است، ***** ۱. سوره ضُحی، آیه ۱۰. (صفحه ۱۴) «قالُوا هُوَ خافِضُ الْجَناحِ». از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود: لا تَمْلأْ عَیْنَیْکَ مِنَ النَّظَرِ اِلَیْهِما اِلاّ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوْقَ اَصْواتِهِما وَ لا یَدَیْکَ فَوْقَ اَیْدیهِما وَ لا تَتَقَدَّمْ قُدّامَهُما.(۱) مفهوم آیه شریفه این است که جز با مهر و دلسوزی به آنان نگاه نکن و هرگز صدای خود را از صدای آنان فراتر نبر و دست خویشتن را بر فراز دست آنان مگذار و از پیشاپیش آنان راه نرو. وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا. و در باره آنان آمرزش بخواه و از خدای پر مهر تقاضا کن که در زندگی و پس از مرگشان، آمرزش و رحمت خود را بر آنان بباراند، چرا که آنان تو را در دوران کودکی و ناتوانی و نیاز، پروراندند و تربیت کردند. یادآوری می گردد که آمرزش خواهی برای آنان در صورتی است که با ایمان و توحیدگرا باشند و نه کفرگرا. از آیه شریفه این نکته دریافت می گردد که دعای فرزند برای آمرزش پدر و مادری که جهان را به درود گفته‌اند پذیرفته می‌شود وگرنه خدا به این کار دستور نمی‌داد و سفارش نمی‌فرمود. به باور پاره‌ای، خدا بدان جهت به فرزندان فرمان می‌دهد که به پدر و مادر سالخورده نیکی کنند، امّا به پدر و مادر

سفارش فرزندان را نمی‌کند که محبت فرزندان به پدران و مادران کهنسال اندک است در حالی که آنان فرزندانشان را بسیار دوست می‌دارند. و بدان دلیل به دوران پیری آنان اشاره می‌کند، که در آن مرحله نیاز به مهر و یاری پیدا می‌کنند و فرزندان باید، هم از نظر عواطف انسانی و اخلاقی و هم تأمین اقتصادی به آنان خدمت کنند و برسند. ***** ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۶. (صفحه ۱۵) از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، قالُوا: مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ: مَنْ اَدْرَکَ اَبَوَیْهِ عِنْدَ الْکِبَرِ اَحَدُهُما اَوْ کِلاهُما وَ لَم یَدْخُلِ الْجَنَّهَ.(۱) بینی‌اش به خاک مالیده شود، بینی‌اش به خاک مالیده شود ... بینی‌اش به خاک مالیده شود! پرسیدند: چه کسی ای پیامبر خدا؟ فرمود: آن کسی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو نزد او به مرحله پیری رسند و با مهر و نیکی به آنان خشنودی خدا را فراهم نکند تا وارد بهشت پرطراوت و زیبا گردد. و «اَبو اُسَید اَنْصاری» آورده است که: ما در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که مردی از تیره «بَنی سَلَمهْ» شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم باز هم کار شایسته‌ای مانده است که در حق آنان انجام دهم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری. پرسید: چه کنم؟ فرمود: نماز، طلب آمرزش وفا به عهد و پیمان آنان، احترام به دوستانشان و دیگر پیوند با نزدیکان آنان و صله رحم با آنان. یا رسُولَ اللّهِ! هَلْ بَقِیَ مِنْ برِّ اَبَوَیَّ شَیْءٌ اَبَرُّهُما بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِما؟ قالَ صلی الله علیه و آله: نَعَم، اَلصَّلاهُ عَلَیْهِما، وَ الْاِسْتِغْفارُ لَهُما وَ اِنْقاذُ عَهْدِهِما مِنْ بَعْدِهِما وَ اِکْرامُ صَدیقِهِما وَ صِلَهُ الرَّحِمِ الَّتی لا تُوصَلُ اِلّا بِهِما.(۲) «قَتادَه» پس از تلاوت آیه می‌گوید: آری، این گونه آموزش داده شدید و این سان فرمان یافتید، پس رهنمودها و درس‌های انسانساز خدا را برگیرید و به سیستم اخلاقی و تربیتی مورد سفارش او آراسته گردید. ***** ۱. صحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۹۷۸. ۲. سُنَن اَبی داود، ج ۴، ص ۳۳۶؛ سُنَن اِبنِ ماجَه، ج ۲، ص ۱۲۰۸. (صفحه ۱۶)

۱۷۴. آیه

اشاره

رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلاَوّبینَ غَفُورا پروردگار شما از درون دل‌های شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می‌کند چراکه) هرگاه صالح باشید او توبه کنندگان را می‌بخشد. (۲۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَوّاب» از ماده «اَوْب» به بازگشت توأم با اراده را می‌گویند، در حالی که «رجوع» هم به بازگشت با اراده گفته می‌شود و هم بی‌اراده، به همین دلیل به «تَوْبَهْ» «اَوْبَهْ» گفته می‌شود، چون در حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خدا است. و از آنجا که «اَوّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می‌شود که هرلحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی‌گردد. بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سرزند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآیید مسلما مشمول عفو خدا خواهید شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، در مورد سفارش به تکریم و گرامیداشت پدر و مادر می‌فرماید: رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ پروردگارتان به نیت‌ها و اندیشه‌های شما داناتر است و می‌داند که شما در اندیشه نیکی به آنان هستید و یا اهانت و آزار و نافرمانی؛ از این رو اگر از فرزندی که قصدش خدمت به پدر و مادر است و نه نافرمانی آنان، امّا در مسیر زندگی از او لغزشی سر زد و آنان آزرده شدند،

خدای آمرزنده و مهربان از لغزش او می گذرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: خدا به رازهای درونی شما آگاه است. إنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوّابینَ غَفُوراً. اگر شما به راستی شایسته کردار باشید و فرمانبرداری خدا پیشه سازید و توبه کنید، خدا توبه‌کاران را مورد بخشایش و آمرزش قرار می‌دهد. (صفحه ۱۷) «مُجاهِد» می گوید: واژه «اَوّب»، به مفهوم کسی است که توبه‌کار و پرستشگر خدا باشد و از گناهان باز گردد و راه فرمانبرداری خدا پیش گیرد؛ و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین تفسیر روایت شده است. و «قَتادَه» بر آن است که «اَوّابین»، شایسته کردارانی هستند که فرمانبردار خدا و نیکوکار باشند. «سَعید بن مُسَیَّب» می گوید: به کسانی گفته می‌شود که دچار لغزش گردند و روی توبه به بارگاه خدا آورند و این کار تکرار گردد. و «اِبن عَبّاس» می گوید: کسانی هستند که در فراز و نشیب‌ها به سوی خدا باز می گردند. و نیز از او آورده‌اند که: منظور ستایش کنندگان خدا هستند و این تفسیر را قرآن نیز تأیید می کند، چرا که می‌فرماید: «یا جِبالُ أَوِّبی مَعَهُ» (... ۱) هان ای کوه‌ها! به همراه او خدا را ستایش کنید. به باور پاره‌ای منظور کسانی هستند که میان مغرب و عشا نماز می گزارند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: هان ای هشام! چهار رکعت نماز، که در هر رکعت آن پنجاه مرتبه سوره توحید خوانده شود، نماز توبه کنندگان و بازگشت کنندگان به سوی خداست. ***** ۱. سوره سَبَأ، آیه ۱۰. (صفحه ۱۸)

۱۷۵. آیه

اشاره

وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیراً و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را و هرگز اسراف و تبذیر مکن. (۲۶ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَبْذیر» در اصل از ماده «بذر» و به معنی پاشیدن دانه می‌آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیرمنطقی و فساد، مصرف می کند و معادل آن در فارسی امروز «ریخت و پاش» است. و به تعبیر دیگر تبذیر آن است که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد. چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در ذیل این آیه در پاسخ سؤال کننده‌ای فرمود: «مَنْ اَنْفَقَ شَیْئا فی غَیْرِ طاعَةِ اللّهِ فَهُوَ مُبَذِّرٌ وَ مَنْ اَنْفَقَ فی سَبیلِ اللّهِ فَهُوَ مُقْتَصِدٌ: کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه‌رو است». دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می‌خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود و آب زیاد می‌ریخت، فرمود: «چرا اسراف می کنی ای سعد»، عرض کرد: «آیا در آب وضو نیز اسراف است؟» فرمود: «نَعَمْ وَ انْ کُنْتَ عَلی نَهْرٍ جارٍ: آری هر چند در کنار نهر جاری باشی».(۱)

منظور از ذی القربی در اینجا چه کسانی هستند؟

کلمه «ذَی الْقُرْبی» به معنی بستگان و نزدیکان است و در این که منظور از آن در این جا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است. ۱ بعضی معتقدند مخاطب، همه مؤمنان و مسلمانان هستند و منظور ***** ۱- بنا به نقل «تفسیر صافی»، ذیل آیه مورد

بحث. (صفحه ۱۹) پرداختن حق خویشاوندان به آنها است. ۲ بعضی دیگر می‌گویند مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها است، مانند خمس غنایم و سایر اشیایی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد و به طور کلی حقوقشان در بیت‌المال. لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می‌خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را خواند و سرزمین «فدک» را به او بخشید. فدک زمین آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه حدود ۱۴۰ کیلومتر فاصله داشت و بعد از خیبر، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت (به کتاب مَراصِدُ الْاِطِّلاعِ ماده فدک مراجعه شود). بعد از آن که یهودیان این منطقه بدون جنگ تسلیم شدند پیامبر صلی الله علیه و آله این سرزمین را طبق تواریخ و اسناد معتبر به فاطمه علیهاالسلام بخشید، اما بعد از رحلت آن حضرت، مخالفان آن را غصب نمودند و سالیان دراز به صورت یک حربه سیاسی در دست آنها بود اما بعضی از خلفا اقدام به تحویل آن به فرزندان فاطمه علیهاالسلام نمودند. در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابوسعید خدری صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «لَمّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعالی وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ اَعْطی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فاطِمَهًَ فَدَکا: هنگامی که آیه و آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین فدک را به فاطمه علیهاالسلام داد».(۱) از بعضی از روایات استفاده می‌شود که حتی امام سجاد به هنگام اسارت در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت: منظور از آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ: ماییم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید)». ولی این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظف هستند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر صلی الله علیه و آله هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه الهی عمل کند، در حقیقت اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین مصداق‌های ذی القربی و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله از روشن‌ترین افراد مخاطب ***** ۱- «مجمع‌البیان»، «درالمنثور»، «میزان الاعتدال». (صفحه ۲۰) به این آیه است. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله حق ذی‌القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می‌شد برای آنها ممنوع بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَبْذیر»: ریخت و پاش نمودن و پراکنده ساختن ثروت، به سان افشاندن بذر در راه نادرست و ظالمانه، امّا اگر در راه درست و عادلانه هزینه شود «تَبْذیر» گفته نمی‌شود.

رعایت حقوق آشنا و بیگانه و ادای آن

در آیات پیش، قرآن مردم را به توحیدگرایی و رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر فراخواند، اینک روی سخن را به پیامبر گرامی نموده و مقررات و احکام دیگری را ترسیم می‌کند و نخست می‌فرماید: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ و حقوق خویشاوندان را که خدا مقرّر فرموده است به آنان بده. به باور «اِبن عَبّاس» و «حَسَن» منظور این است که: و حقوق خویشاوندان را که خدا واجب فرموده است برای آنان به رسمیت بشناس و عطا کن. امّا به باور «سُدی» منظور دادنِ حقوق نزدیکان پیامبر است. وی می‌افزاید: هنگامی که «اِبن زیاد» امام سجاد علیه‌السلام را به سوی شام به همراه خاندان رسالت گسیل می‌داشت تا یزید در مورد آنان تصمیم بگیرد، آن حضرت به مردی از شامیان فرمود: أ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ آیا قران خوانده‌ای؟ آن مرد گفت: آری؛ فرمود: أَما قَرَأْتَ: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ؟ آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: و حقوق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کنید؟ پاسخ داد: چرا این آیه را

خوانده‌ام ... آیا شما نزدیکان پیامبرید؟ وَ اِنَّکَمْ ذُو الْقُرْبَی الَّذی اَمَرَ اللّهُ اَنْ یُؤْتی حَقَّهُ؟ قالَ: نَعَم!(۱) ***** ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۷. (صفحه ۲۱) فرمود: آری، ما همان نزدیکان پیامبریم که در این آیه مورد سفارش قرار گرفته‌ایم. و این مطلب از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است. «ابو سعید خُدری» آورده است که: با فرود این آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله «فَدَک» را به فاطمه بخشید. لَمّا نَزَلَ هذِهِ الْآیَهُ «وَ آت ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»، اَعْطی رَسُولُ اللّهِ فاطِمَهَ فَدَکاً» (۱) و نیز آورده‌اند که «مَأمُون» نامه‌ای به «عَبدُالله بن موسی» نوشت و از او در مورد «فَدَک» پرسید، که وی در پاسخ نوشت: هان ای مَأمُون! باید «فَدَک» به فرزندان فاطمه علیهاالسلام واگذار گردد و به همین روایت استدلال کرد. خلیفه عباسی نیز «فَدَک» را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام واگذار نمود. وَ الْمِسْکینَ و زکات را که حق بینوایان است به آنان بدهید. وَ ابْنَ السَّبیلِ و نیز حق مسافر و درمانده را به آنان بدهید. وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیرا. به باور «اِبن عَبّاس» و «اِبن مَسْعود»، واژه «مُبَذِّر» به مفهوم کسی است که ثروت و امکانات را به ناروا هزینه می‌کند. و «مُجاهِد» می‌گوید: اگر کسی اندک ثروتی در راه باطل و بیداد هزینه کند «مُبَذِّر» است، امّا اگر همه ثروت خود را در راه حق و عدالت هزینه نماید، به او «مُبَذِّر» نمی‌گویند. از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: کُنْ زامِلَهَ الْمُؤْمِنینَ وَ اِنَّ خَیْرَ الْمَطایا اَمْثَلُها وَ اَسْلَمُها ظَهرا وَ لا تَکُنْ مِنَ المُبَذِّرینَ گره‌گشا و باربردار از دوش مردم با ایمان باش و بدان که بهترین مرکب‌ها آنهایی هستند که درست و بجا رام باشند و وظیفه خود را انجام دهند و مباد که از اسرافکاران ***** ۱. حَسَکانی، شَواهِدُ التَّنْزیل، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۳۹. (صفحه ۲۲) باشی و ثروت خود را بیهوده و به ناروا هزینه کنی.

۱۷۶. آیه

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً به یاد آورید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای؟ (۶۱ / اسراء) قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلَّا قَلیلًا (سپس) گفت این کسی را که بر من ترجیح داده‌ای اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری همه فرزندانش را جز عده کمی گمراه و ریشه‌کن خواهم ساخت. (۶۲ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سجده یک نوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده‌ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی. گرچه ابلیس در اینجا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده، امّا او به شهادت قرآن هرگز جزء فرشتگان نبوده، بلکه بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرار داشت او از جن بود و خلقت ناری داشت. «اَحْتَنِکَنَّ» از ماده «اِحْتِناک» به معنی از ریشه کندن چیزی است، بنابراین گفتار مزبور اشاره به این است که من کل بنی‌آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو بر می‌کنم. این احتمال نیز وجود دارد که «اَحْتَنِکَنَّ» از ماده «حَنَک» به معنی زیر گلو بوده باشد در واقع شیطان می‌خواهد بگوید من به گردن همه آنها ریسمان وسوسه می‌افکنم و به جاده خطا می‌کشانم. (صفحه ۲۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِحْتِناک»: به مفهوم ریشه‌کن ساختن و از بیخ و بن درآوردن چیزی آمده است، به همین جهت هنگامی که ملخ زراعت را به طور

کامل بخورد، عرب می گوید: «اِحْتَنَکَ الجَرادُ الزَّرْعَ».

دام‌های گوناگون شیطان بر سر راه انسان

در آیـات پنجگانه ۶۱ تا ۶۵ سـخن از آفرینش انسـان، فرمان آفریـدگارش به فرشـتگان برای سـجده آوردن در برابر او، سرکشـی و سربـاز زدن ابلیس از فرمـان خـدا، رانـده شـدن آن موجود خودکامه از رحمت خـدا، اعلام جنگ پایان ناپـذیرش با فرزنـدان آدم و گشودن انواع دام‌ها و نقشه‌های گمراهگرانه بر سر راه آنان و ... است. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِٔ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ و آن گاه را به یادآور که ما به فرشـتگان گفتیم: برای آدم سـجده کنیـد و از پی فرمان ما همگی آنان جز ابلیس سجـده کردنـد. قـالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً. این فراز پرسـش انکـاری است و منظورش این است که ابلیس گفت: بار خـدایا! من چگونه برای آدم سـجده کنم در صورتی که از او بهـترم؟ اصـل و ریشه من از آتش است و از اصـل او که از خـاک است برتر و پر شرافت‌تر است. از این آیه چنین دریافت می گردد که ابلیس می‌دانست که آدم بر فرشتگان برتری دارد، چرا که اگر این را در نیافته بود دلیلی نداشت که سرباز زند و سجده نکند.

سجده برای آدم به خاطر فرمانبرداری از خدا

آفریـدگار هستی ممکن است به فرشـتگان فرمـان دهـد که در برابر آدم و برای او، در راه فرمـانبرداری از آفریـدگار خویش سـجده آورند، امّا هرگز به پرستش او فرمان نمی‌دهد؛ چرا که سجده در حقیقت تواضع در برابر دیگری و بزرگداشت اوست که درجات و مراحـل گونـاگونی دارد و در گرو انـدیشه و نیّت سـجده گزار اسـت کـه بالاـترین مرحلـه آن پرسـتش می‌باشـد و ویژه ذات پـاک خـداست. امّـا پرسـتش و عبـادت این گـونه نیست، چرا که عبـادت و پرسـتش، برترین و بالاـترین درجه خضوع و فروتنی دل و قلب (صفحه ۲۴) در برابر خـداست و این برای غیر خـدا نـارواست. به بیـان دیگر، عبادت و پرسـتش بر خلاف سـجده که دارای مراحلی است تنها یک مرحله دارد و اگر در محتوا به خاطر رشد و معنویت و چگونگی اخلاص مردم نیایشگر و پرستشگر مراتبی نیز داشته باشد، همه مراتب آن، از آنِ خداست و نمی‌توان جز او را پرستید. با این بیان روشن می‌شود که اگر کسـی به طور ناخواسته و بدون توجّه، در برابر قـدرتی سـجده آورد، بزرگـداشت او به حساب نمی‌آید، درست همان‌گونه که دیگر کارهای اعضا و اندام‌ها نیز نیاز به قصد و آهنگ و نیت دارد تا رسـمیت یابد. قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ ابلیس گفت: پروردگارا به من بگو: چرا آدم را با اینکه من از آتش پدیـد آمده‌ام و او از خاک بر من برتری بخشـیده‌ای؟ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِٔ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاَّ قَلیلًا. در مورد این فراز سه نظر آمـده است: ۱ به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که: اگر مرگ مرا تا روز رسـتاخیز به تأخیر افکنی و به من مهلت دهی، فرزنـدان آدم را به بیراهه می‌برم و آنـان را به سـان حیـوان چموشـی لگـام می‌زنم و از پی خویش به سوی گنـاه و زشـتکاری می کشانم؛ آری تنها گروهی انـدک که مورد لطف ویژه تو هسـتند و به بارگاهت اخلاص می‌ورزند در اسارت و مهار من نخواهند بود. ۲ امّـا به بـاور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: اگر به من تـا روز رسـتاخیز مهلت دهی، بر فرزنـدان آدم سـلطه و استیلا خواهم جست و آنان را به بنـد اسارت خویش خواهم افکنـد. ۳ «جُبّائی» می گویـد: منظورش این است که: اگر مرا مهلت دهی، همان‌گونه که ملخ سراسـر مزرعه را می‌خورد، من نیز همه آنـان را به تدریـج گمراه خواهم کرد و به گونه‌ای وسوسه و اغواگری خواهم نمود کـه همـه را درمانـده سـازم. ابلیس بـدان جهـت چنیـن طمعی در مـورد فرزنـدان آدم یـافت که خـدا به فرشـتگان فرمـود که آدم را می‌آفریند و آنان گفتند: آیا در زمین کسـی را قرار می‌دهی که تباهی می‌نماید؟! «حَسَن» در این مورد می گوید: ابلیس پیش از این، به وسوسه آدم پرداخته و او را در برابر گمراهگری‌هـای خـود نـاتوان یـافته بـود، از این رو می‌دانست که نسـل و تبـار او از خـودش

ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهند بود. (صفحه ۲۵)

۱۷۷. آیه

اشاره

قـالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَـکَ مِنْهُمْ فَـإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکُمْ جَزاءً مَوْفُـوراً فرمود: برو هر کس از آنـان از تو تبعیّت کنـد جهنم کیفر آنهـا است، کیفری است فراوان. (۶۳ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگـام برای این که میـدان آزمایشـی برای همگان تحقق یابـد، و وسـیله‌ای برای پرورش مؤمنان راستین فراهم شود که انسان همواره در کوره حوادث پخته می‌شود و در برابر دشـمن نیرومند، قوی و قهرمان می‌گردد، به شـیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَوْفُور»: کامل و فراوان. در آیه مورد بحث روشـنگری می‌کنـد که چگونه حکمت آفریـدگار هستی بر آن قرار گرفت که به ابلیس مهلت دهد و شرایط را برای یک آزمون سازنده و جدّی برای تعالی جویان فراهم آورد. به همین جهت هم ضمن تحقیر ابلیس به او فرمود: برو که هر کس از فرزنـدان آدم از تو پیروی کنـد و گفتـار باطـل و فریبه کارانه تو را بپـذیرد، سـزای خود را به طور کامل و بدون کم و کاست، از آتش دوزخ دریافت خواهد کرد. (صفحه ۲۶)

۱۷۸. آیه

اشاره

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْـتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلاَّ غُرُوراً هر کـدام از آنها را می‌توانی با صـدای خودت تحریک کن و لشـکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسـیل دار و در ثروت و فرزندانشان شـرکت جوی و آنها را با وعده‌ها سـرگرم کن ولی شـیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد. (۶۴ / اسراء) إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُـلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلًا (اما بـدان) تو هرگز سـلطه‌ای بر بنـدگان من پیدا نخواهی کرد و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی‌شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد. (۶۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اِسْتَفْزِزْ» از ماده «اِسْتِفْزاز» به معنی تحریک و برانگیختن است. «اَجْلِبْ» از ماده «اِجْلاب» در اصل از «جَلَبَة» به معنی فریاد شدید است و اِجْلاب به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می‌باشد.

وسایل چهارگانه وسوسه‌گری شیطان برای انحراف خانواده‌ها

گرچه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می‌گوید هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسایل گوناگون به اغوای بنی‌آدم برخیز، ولی در واقع هشداری است به همه انسان‌ها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسایل وسوسه‌های او آگاه شوند. جالب این که قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسایل، اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند: ۱ برنامه‌های تبلیغاتی جمله «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه‌کننده را که در آن از وسایل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد. به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، (صفحه ۲۷) استفاده از این وسایل است. این مسأله مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشن‌تر و آشکارتر است، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی‌اراده و ناتوان درآورند. ۲ استفاده از نیروی نظامی این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسّل می‌شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلّح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را باز یابند گسیل می‌دارند و حتّی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم «اِجْلاب» را دارد تنظیم کرده‌اند، به این ترتیب که پاره‌ای از قدرت‌های جهانخوار غرب نیروی ویژه‌ای، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاه‌ترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نماید. و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده هستند آماده می‌سازند. غافل از این که خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت. ۳ برنامه‌های اقتصادی و ظاهرا انسانی یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، باز در اینجا می‌بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصرا به معنی «ربا» و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته‌اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیع‌تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود. مثلاً- در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتبا پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تأسیس شرکت‌ها و (صفحه ۲۸) ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند و زیر پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوس‌های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می‌دارند و بالطائف الحیل آخرین رمق آنها را می‌مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می‌کنند. و نیز از طریق تأسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می‌جویند، جمعی از آنها را به سوی خود متمایل می‌سازند، حتّی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند و در افکار آنها شریک می‌شوند. ۴ برنامه‌های مخرب روانی استفاده از وعده‌های مغرور کننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتّی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام این که دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است و یا این که در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت و یا این که نسل آنها نسل نمونه و بی‌نظیری است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این

خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعِدْهُمْ» خلاصه می‌شود. و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و این که آنها هرگز مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدّنشان با تمدّن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی بازمی‌دارند. این قصه سر دراز دارد و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست (۱)، اینجا است که عباد اللّه و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به ***** ۱- در زمینه این که خدا چرا شیطان را آفرید در تفسیر ۳۹ / بقره و در مورد وسوسه‌ها و معنی شیطان در قرآن در جلد ۶ صفحه ۱۱۵ تفسیر نمونه و جلد ۱ صفحه ۱۳۶ بحث شده است. (صفحه ۲۹) دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی‌محتوا و توخالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا برهمه آنها می‌توان پیروز شد و نقشه‌هاشان را نقش برآب کرد چنان که قرآن می‌گوید «وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً: خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِسْتِفْزاز»: به مفهوم انگیزش سریع و به لغزش افکندن دیگری با تردستی و فریب و دور ساختن او از راه درست. «اِسْتِطاعَة»: نیرو و توان برای انجام کارها. «اِجْلاب»: راندن و به حرکت آوردن دیگری با فریاد و نهیب زدن. «خَیْل»: سواره نظام؛ و به مفهوم اسب‌ها نیز آمده است. «رَجِل»: پیاده نظام.

راه‌های نفوذ شیطان

آنگاه در اشاره‌ای هشدار دهنده به راه‌های نفوذ ابلیس در دل‌ها و نیز به منظور نشان دادن دام‌ها و ابزارهای او در راه فریب فرزندان آدم بود که در ادامه سخن با آن موجود رانده شده فرمود: وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ هر کسی از آنان را توانستی با تحریک و وسوسه خود به گمراهی سوق ده و از راه حق و عدالت به بیراهه بر! این فراز گرچه به صورت امر و فرمان آمده، امّا در حقیقت هشدار است. «اِبن عَبّاس» در این مورد می‌گوید: هرگاه کسی بخواهد فردی را هشدار دهد و از عصیان بر حذر دارد می‌گوید: هرچه می‌خواهی انجام بده که سرانجام فرجام شوم بیدادت را خواهی دید. (صفحه ۳۰) آری در آیه شریفه هشدار به صورت فرمان آمده است و این شیوه در حقیقت به این می‌ماند که به کسی فرمان دهند که به خودش اهانت روا دارد و خود را رسوا سازد. «مُجاهِد» می‌گوید منظور از واژه «بِصَوْتِکَ» در آیه شریفه، ساز و آواز و ترانه‌های وسوسه انگیز است. امّا به باور برخی دیگر منظور از آواز شیطان، هر آواز و صدا و ندایی است که انسان را به سوی گناه و ستم فراخواند و او را به سوی زشتی سوق دهد. وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وسوسه‌هاو نیرنگ‌ها، پیروان و رهروان و فرزندان و یاران خود را به سان سپاهیان سواره نظام و پیاده نظام، بر ضد آنان بسیج کن. بااین بیان «باء» زایده است و آیه نشانگر آن است که هر سواره و یا پیاده از آدمیان گرفته تا جنّیان که در راه نافرمانی خدا گام برمی‌دارند، از سواره نظام و پیاده نظام شیطان شمرده می‌شوند. به باور پاره‌ای منظور این است که، سواره نظام و پیاده نظام خود را گردآور و همه را برای گمراه ساختن فرزندان انسان بسیج نما! وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ و در دارایی و فرزندان آنان شرکت جوی! به باور «اِبن عَبّاس»، «حَسَن» و «مُجاهِد» منظور مال حرام و فرزند نامشروع و بی‌اصل و تبار است. امّا به باور «قَتادَه» منظور همان بدعتگذاری شرک‌گرایان است که گوش شترها را با یک شرایط و شیوه خرافی می‌شکافتند و یا آنها را رها می‌کردند ... و منظور از شرکت شیطان در نسل و تبار آنان این است که آنان را یهودی، مسیحی و مجوسی بار آورند. «کَلْبی»

در این مورد آورده است که، شیطان در هر ثروت و روابط جنسی حرام شرکت می‌جوید. (صفحه ۳۱) و «اِبن عَبّاس» می گوید: منظور از گزینش نام‌های زشت و ناپسند، چون: «عَبدُ حَرْث» و ... بر کودکان و یا زنده به گور ساختن دختران است. وَعِدْهُمْ و به دروغ به آنان وعده ده که جاودانه در دنیا خواهند زیست و از فرارسیدن رستاخیز و حساب و کتاب و کیفر و پاداش خبری نیست. گفتنی است که همه این فرازها و جملات، هشدارهایی هستند که در قالب فرمان و به صورت امر آمده‌اند. وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلّا غُرُورا. و در پایان آیه شریفه، در یک فراز روشنگری می کند که: هان ای مردم! بهوش باشید که همه وعده‌های شیطان دروغ و بی‌اساس و بافته‌هایی فریبنده است. پس از هشدار به فرزندان انسان در آیه پیش، اینک قرآن دگرباره روی سخن را متوجّه شیطان می‌سازد و می‌فرماید: اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ تو هیچ سلطه‌ای بر آن بندگان من که به راستی فرمانبردار من باشند و مقررات را رعایت کنند نخواهی داشت، چرا که آنان نیک می‌دانند که وعده‌ها و بافته‌های تو دروغ و فریبنده است، به همین جهت فریب تو را نخواهند خورد. به باور برخی منظور این است که، تو را ای شیطان! بر بندگان راستین من چیرگی و تسلّطی نیست؛ تنها کار تو این است که آنان را وسوسه می کنی و بدین وسیله آنان را به سوی گناه و نافرمانی خدا بر می‌انگیزی، امّا هرگز نمی‌توانی از راه زور و اجبار آنان را به گناه و نافرمانی وادار سازی. وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً. و همین کافی و بسنده است که پروردگارت حافظ و نگهبان این بندگان راستین خویش است و آنان را از آفت شرک و فریب شیطان حفظ می کند. (صفحه ۳۲)

سرگذشت خانواده شایسته حضرت زکریا در سوره مریم

فضیلت تلاوت سوره «مریم»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که: «هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین تعداد کسانی که یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را تصدیق یا تکذیب کردند، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می‌دهد، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند».(۱) در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می کند: خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان، زیرا می‌دانیم این ثواب‌های بزرگ را به کسانی نمی‌دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه‌ای است برای عمل.

۱۷۹. آیه

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر کآهیعآصآ کهیعص (۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می‌شود: نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می‌داند «کاف» اشاره به «کافی» که از اسماء بزرگ خداوند است و «ه» اشاره به «هادی» و «یاء» اشاره به «ولی» و «عین» اشاره به «عالم» و «ص» اشاره به «صادق الوعد» (کسی که در وعده خود صادق است).(۲) دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا ***** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. ۲-

«نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. (صفحه ۳۳) تفسیر کرده است: «کاف» اشاره به «کربلا» «هاء» اشاره به «هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» و «یاء» به «یزید» و «عین» به مسأله «عطش» و «صاد» به «صبر و استقامت» حسین و یاران جانبازش.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

گرامیداشت زکریا

این سوره مبارکه نیز با حروف مقطعه آغاز می‌گردد. در تفسیر این حروف که در آغاز پاره‌ای از سوره‌ها آمده است، در سوره بقره سخن رفت و در اینجا تنها به ترسیم دو گفتار از «ابن عباس» در این مورد بسنده می‌شود: ۱ از او آورده‌اند که در این مورد می‌گفت: هر کدام از این حروف از یکی از نام‌های بلند و پرشکوه خدا و یا از یکی از ویژگی‌ها و اوصاف او سرچشمه می‌گیرد. برای نمونه، در این سوره: کاف، از «کریم» ها، از «هادی» یا، از «حکیم» عین، از «علیم» و صاد، از «صادق»، سرچشمه گرفته است. ۲ و نیز «عَطاء» و «کَلْبی» از او آورده‌اند که می‌گفت: هر کدام از این حروف دارای مفهومی بلند است، برای نمونه: ۱ منظور از «کاف» این است که ذات پاک او برای آفریدگانش بسنده است و همان‌گونه که همه پدیده‌ها و انسان‌ها را پدید آورده است، امور و شئون آنان را نیز تدبیر می‌کند؛ «کافٍ لِخَلْقِهِ». ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۰. (صفحه ۳۴) ۲ و منظور از «ها» این است که او هدایتگر بندگان خویش است؛ «هادٍ لِعِبادِهِ». ۳ و منظور از «یا» این است که قدرت او برترین قدرت‌هاست؛ «یَدُهُ فَوْقَ اَیْدیهِمْ». ۴ و «عین» نشانگر این حقیقت است که او از کران تا کران هستی آگاه و به حال همه موجودات و آفریدگان خود داناست؛ «عالِمٌ بِبَرِیَّتِهِ». ۵ و «صاد» نیز اشاره به این نکته است که ذات پاک او در همه وعده‌هایش راستگوست و هرگز در وعده‌های او دروغ و تخلف راه ندارد؛ «صادِقٌ وَعْدُهُ». با این بیان هر یک از این حروف آغاز سوره، یا از یکی از نام‌های بلند او سرچشمه می‌گیرد و یا از صفات و ویژگی‌های او و یا به یکی از آنها اشاره دارد. (صفحه ۳۵)

۱۸۰. آیه

اشاره

ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا. (۲ / مریم) إِذْ نادی رَبَّهُ نِداءً خَفِیًّا در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.(۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سؤال برای مفسران مطرح شده که «نادی» به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که «خَفِیّ» به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست، ولی با توجه به این نکته که «خَفِیّ» به معنی آهسته نیست، بلکه به معنی پنهان است، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته‌اند این تقاضای او در دل شب بوده است، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند.(۱) بعضی نیز جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ» (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته‌اند.(۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از حروف مورد بحث، اینک قرآن سرگذشت درس‌آموز زکریّا را آغاز می‌کند و می‌فرماید: ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا. این آیات، ترسیم کننده داستان گرامیداشت زکریا و پذیرفته شدن دعای او در بارگاه خداست. او یکی از پیامبران خداست که به سوی بنی‌اسرائیل برانگیخته شد. آن بزرگوار ریشه و تبارش به هارون برادر موسی می‌رسید؛ وی تا دوران پیری و سالخوردگی *****۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان»، جلد ۱۴، ذیل آیه. (صفحه ۳۶) از نعمت وجود فرزند محروم بود، به همین جهت دست دعا و نیایش به بارگاه خدا برداشت و آن بنده‌نواز دعای او را پذیرفت. پاره‌ای در تفسیر آیه می‌گویند منظور این است که: این آیات نشانگر داستان یادکرد و گرامیداشتی است که خدا به وسیله رحمت و بخشایش خویش از بنده‌اش زکریا کرد. از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا و نیایش در نهان زیبنده‌تر و به برآورده شدن و به هدف اجابت رسیدن نزدیک‌تر است. در روایت است که: خَیْرُ الدُّعاءِ الْخَفِیُّ وَ خَیْرُ الرِّزْقِ ما یَکْفی.(۱) بهترین دعا، دعا و نیایش در نهان است و زیبنده‌ترین رزق و روزی، آن رزقی است که نیازهای انسان را بسنده باشد و او را بی‌نیاز سازد. برخی برآنند که دلیل دعای او در نهان این بود که از تقاضای فرزند در آن مرحله پیری و سالخوردگی خجالت می‌کشید و بیم آن داشت که مورد تمسخر قرار گیرد. *****۱. اَلمُصَنَّف لابن ابی شَیْبَه، ج ۱۳، ص ۲۴۵؛ الطَبَری، ۱۶، ص ۸۲. (صفحه ۳۷)

۱۸۱. آیه

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی‌شدم. (۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زکریّا» فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله‌ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می‌گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا. سپس می‌افزاید: (وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعائِکَ رَبِّ شَقِیًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ‌گاه محرومم نساخته‌ای، اکنون که پیر و ناتوان شده‌ام، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی. در حقیقت «شقاوت» در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز در خواسته‌هایم از تو به زحمت و مشقت نمی‌افتادم، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می‌گشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَهَن»: سستی. «اِشْتِعال»: شعله‌ور شدن؛ و تعبیر آیه شریفه از زیباترین تعبیرها می‌باشد و منظور این است که، آفت پیری به سان شعله آتش، موهای سرم را فراگرفته است. «دُعاء»: نیایش و درخواست نیاز. هنگامی که روی نیاز به بارگاه آن بی‌نیاز آورد و گفت: قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی پروردگارا، استخوان‌هایم سست گردید، وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً و شعله پیری همه موهای سرم را فرا گرفته و سپید ساخته است. روشن است که وقتی استخوان‌ها که ستون بدن و اسکلت آن را می‌سازند، با آن همه صلابت و استحکام، سست گردند، دیگر تکلیف گوشت و رگ و اعصاب و دیگر بافت‌ها روشن است. (صفحه ۳۸) به باور پاره‌ای آن حضرت بدان جهت از سستی استخوان شکایت داشت که نیرو و پایداری بدنش رو به کاهش نهاده بود؛ و بدان دلیل از سپیدی موی سر شکوه می‌کرد، که سپیدی موی سر، پیک مرگ است و با نشستن آن بر سر و صورت ناگزیر باید آماده مرگ بود. گفتنی است که زکریا در اندیشه

وصف و معرّفی خویش نبود، بلکه این جملات را به منظور خشوع و خضوع در پیشگاه آفریدگار هستی بر زبان می‌آورد و در مقام بندگی و فروتنی بود. وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعائِكَ رَبِّ شَقِيًّا. و من هرگز در دعای تو ای پروردگار من از اجابت و پذیرش خواسته‌هایم، نومید و محروم نبوده‌ام، چرا که تو همواره به من لطف و مهر داشته و دعاهایم را پذیرفته‌ای و اکنون نیز بر آن امید هستم که مرا ناامید نساخته و دعاهایم را پذیرا گردی. (صفحه ۳۹)

۱۸۲. آیه

اشاره

وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش.(۵ / مریم) یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایتت قرار ده. (۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس حاجت خود را چنین شرح می‌دهد: «پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش». «جانشینی که از من ارث ببرد و همچنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده». «ارث» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث مقامات معنوی را، چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات، این تفسیر نزدیک به نظر می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مَوالی»: این واژه جمع «مَوْلی» است و منظور پسر عموها که تابع نسب هستند می‌باشد. «ابن اَنْباری» در کتاب «مُشْکِلُ الْقُرآن» می‌گوید: واژه «مَوْلی» در هشت مورد به کار می‌رود: ۱ در مورد کسی که برده‌ای را آزاد می‌کند. ۲ فردی که آزاد می‌گردد. ۳ دوست. ۴ سرپرست و سررشته‌دار. (صفحه ۴۰) ۵ پسر عمو. ۶ همسایه. ۷ داماد. ۸ هم قسم و هم پیمان؛ و برای هر کدام نمونه‌ای می‌آورد «... عاقِر»: زن نازا و در مورد مرد، بیشتر «عقیم» به کار می‌رود، گرچه «عاقِر» نیز، گاه گفته می‌شود. و در ادامه نیایش خویش افزود: وَ وَ إِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی و من نگران آن هستم که پس از فرارسیدن مرگ، بستگان و نزدیکانم وارث من گردند و آنچه را برجای می‌ماند تصاحب نمایند و آنگاه راه و رسم عادلانه‌ام را زیر پا گذارند. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور از واژه «مَوالی»، خویشاوندان پدری و مادری و یا «کَلاله» است. امّا به باور پاره‌ای منظور از این واژه خویشاوندان پدری یا «عُصْبَه» می‌باشد، این دیدگاه از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است. برخی بر آنند که منظور عموها و عموزادگان می‌باشد. و «جُبّائی» می‌گوید: منظور از این واژه، عموهای آن بزرگوار بودند که از تبهکاران بنی‌اسرائیل به شمار می‌رفتند. امّا به باور «کَلْبی» منظور وارثان قانونی او می‌باشند. وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً و همسرم نازاست. فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا. پس از نزد خویش فرزند و جانشینی به من ارزانی دار «... جَعْل»: ساختن بناء، ایجاد تحوّل و دگرگونی، داوری، حکم کردن، فرمان دادن و به کاری وادار نمودن. به باور «کَلْبی» و «مُقاتِل» منظور «یعقوب بن ماتان» برادر «عمران بن ماتان»، پدر «مریم» است. (صفحه ۴۱) امّا به باور «سُدی» منظور

«یعقوب» فرزند «اسحاق» و نواده «ابراهیم» است، چرا که «زکریا» شوهر خاله «مریم» بود و نسب همسرش به «یعقوب» می‌رسید. و خود «زکریا» از فرزندان هارون بود و از این راه به «یعقوب» پیوند داشت. «ابوصالح» در تفسیر آیه مورد بحث می گوید: منظور «زکریا» این است که خدا به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت او و رسالت خاندان «یعقوب» را به ارث برد. اما حَسَن و مُجاهِد می گویند: منظور این است که، خدا به او فرزندی ارزانی دارد که نبوّت و رسالت او و خاندان یعقوب را به ارث برد.

پیامبران و موضوع ارث گذاری

از دیدگاه دانشمندان، از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می گردد که پیامبران خدا، ثروت و دارایی خویش را به ارث می گذارند، نه رسالت و نبوّت را که یک مقام معنوی و گزینش الهی و آسمانی است؛ چرا که منظور از ارث بری و ارث گذاری در آیه مورد بحث ارث‌بری و ارث گذاریِ مال و ثروت است و نه نبوّت و علم و رسالت. افزون بر دلالت آیه شریفه، مفهوم میراث نیز، انتقال مال و ثروت از میّت به بازماندگان قانونی اوست و به کار بردن آن در مورد دیگر مجازی است و نیاز به دلیل و برهان روشن و روشنگر دارد، به ویژه که «زکریا» در نیایش خویش افزود که: وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا. و اورا ای پروردگار من فرزندی پسندیده و شایسته کردار و فرمانبردار خویش قرار ده. روشن است که اگر منظور ارث‌بری مقام رسالت و نبوّت باشد، این جمله بیهوده و بی‌معنا خواهد بود؛ چرا که در آن صورت به سان این است که گفته شود: پروردگارا، برای ما پیامبری برانگیز و به او خرد و دانش و اخلاق شایسته ارزانی دار. آیا پیامبری را می‌توان آراسته به خرد و دانش و اخلاق شایسته تصوّر نکرد؟ نکته دیگری که این دیدگاه را مورد تأیید قرار می‌دهد، این است که «زکریا» در دعای خویش تصریح می کند که او از آن بیم دارد که عموها و پسرعموهایش وارث او گردند و به خاطر این نگرانی از پروردگار خویش فرزندی می‌خواهد که وارث او گردد (صفحه ۴۲) و مانع ارث‌بری بستگانش گردد؛ و روشن است که نگرانی و ترس او از بر باد رفتن ثروت و دارایی‌اش بود نه رسالت و نبوّت، چرا که او خوب می‌دانست که مردم تبهکار به این مقام والاـ نخواهند رسید و در این مورد جایی برای نگرانی او نبود. با این بیان، پیامبران ثروت و دارایی و ارزشهای دنیوی به ارث می گذارند و نه رسالت و نبوّت و طبیعی است که وارث ثروت آنان نیز بازماندگان قانونی آنان خواهند بود، نه دیگران.

آیا حضرت زکریّا بخیل بود؟

ممکن است پاره‌ای بگویند: در این صورت «زکریا» انسانی بخیل بوده است، چرا که خوش نمی‌داشت ثروت و نعمت خدا که به او ارزانی شده است به نزدیکانش برسد، آیا به راستی او چنین بود؟ * پاسخ پاسخ این است که او انسانی آگاه و فرزانه و از همه ضد ارزش‌ها از جمله بخل پیراسته و پاک بود. از آنجایی که عموها و عموزادگانش مردمی شایسته کردار نبودند، آن شخصیت فرزانه و خردمند نگران آن بود که ثروت و امکاناتش را در راه ظالمانه و نامشروع مصرف نمایند و آنها را وسیله بیداد و گناه سازند. و این نگرانی و آینده‌نگری دلیل عظمت «زکریا» و اندیشه‌های والای اوست و آن زیبنده او نبود، چرا که در آن صورت به تبهکاران یاری رسانده بود. گفتنی است که «زکریا» از خود آنان بیمناک نبود، بلکه از اخلاق و رفتار زشت و ظالمانه آنان بیم داشت؛ درست همان گونه که ترس از خدا یا روز رستاخیز، ترس از کیفر گناهان است. (صفحه ۴۳)

۱۸۳. آیه

اشاره

یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است، پسری هم نامش پیش از این نبوده است. (۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا» گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است، ولی از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می‌شود که این اسم، اشاره به مسمّی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلاً نبوده است، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است. بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی‌هایی داشته است مخصوص خودش، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد.

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام «یحیی» در سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء مجموعا پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد. از ویژگی‌هایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده، توصیف او به «حَصُور» است، همان‌گونه که در ذیل همان آیه گفته‌ایم «حَصُور» از ماده «حَصِرَ» به معنی کسی است که از جهتی در «مُحاصَرَة» قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است. این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است. این تفسیر نیز نزدیک به نظر می‌رسد که منظور از «حَصُور» در آیه فوق کسی (صفحه ۴۴) است که شهوات و هوس‌های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است.(۱) به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می‌شود که «یحیی» پسر خاله «عیسی» بوده است، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد. بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشت و این که در آیات بعد می‌خوانیم: «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ: ای یحیی کتاب را با قوت بگیر» اشاره به «تورات» کتاب حضرت موسی است. حضرت یحیی و حضرت مسیح، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شده که فرمود: «ما همراه امام حسین (به سوی کربلا) بیرون آمدیم، امام در هر منزلی نزول می‌فرمود و یا از آن کوچ می‌کرد یاد یحیی و قتل او می‌نمود و می‌فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی‌عفتی از بی‌عفت‌های بنی‌اسرائیل بردند».(۲) شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد). و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی‌سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه‌تر بود. ***** ۱- در این که ترک ازدواج نمی‌تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج، در جلد ۲ «تفسیر نمونه» صفحه ۴۰۴ مشروحا بحث شده است. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۴. (صفحه ۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نویدی شادی بخش به «زکریا»

در آیات پیش، از دعا و نیایش «زکریا» به بارگاه خدا و تقاضای او به خاطر ارزانی شدن فرزند به آن حضرت سخن رفت، اینک در آن آیات به او نویـدی شادی‌بخش می‌رسـد که او به زودی به آرزوی خود خواهد رسید. در آیه مورد بحث می‌فرماید: یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی خـدا دعـای «زکریـا» را پـذیرفت و به او پیـام داد که: هـان ای «زکریـا»! ما به وسیله فرشـتگان به تو نوید می‌دهیم که پسـری به نام «یحیی» به تو ارزانی خواهـد شـد. لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا. به باور گروهی از جمله «قَتاده»، «سُدی»، «ابن جُرَیْح» و ... منظور این است که: پسری که به تو ارزانی خواهیم نمود، پیش از او کسی به این نام، نامگذاری نشده است.

دو ویژگی حضرت «یحیی» و امام حسین علیه‌السلام

قرآن، در آیه مورد بحث، دو ویژگی و امتیـاز برای «یحیی» ترسـیم می‌کنـد: ۱ نخست اینکه نام بلنـد و با عظمت او را خـدا برگزیده است و پـدر و مـادر او در گزینش این نام نقشـی نداشـته‌اند. ۲ و دیگر ایـن کـه پیش از او کسـی به این نـام، نامیـده نشـده است. از حضـرت صادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: «یحیی» و «حسـین علیه‌السـلام» از جهاتی به هم شـباهت داشـتند، برای نمونه: ۱ نام «یحیی» از سوی خدا بود و نام حسین علیه‌السلام نیز از سوی خدا و پیش از او کسی به این نام خوانده نشده بود. ۲ آسمان چهل روز بر «یحیی» و «حسـین علیه‌السـلام» گریه کرد. از آن حضـرت پرسـیدند، چگـونه آسـمان بر آنـان گریست؟ فرمـود: به هنگـام طلوع و غروب، خورشـید رنگ خون به خود می‌گرفت. (صفحه ۴۶) ۳ کشـنده حضرت «یحیی» و «حسین علیه‌السلام» هر دو تن، بی اصل و نسب و فرزنـد نامشـروع بودنـد. از امام حسـین علیه‌السـلام آورده‌اند که در راه کربلا، در هنگامه فرود و حرکت در هر منزلگاهی از پیـامبر خـدا حضـرت «یحیی» یاد می‌کرد. و روزی در این مورد فرمود: وَ مِنْ هَوانِ الـدُّنْیا عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنَ زَکَرِیّا اُهْدِیَ اِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنی اِسْرائیلَ.(۱) از پستی و بی‌اعتباری دنیا در پیش خدا همین بس که سر «یحیی» فرزند زکریا را برای یکی از بـدکاران بنی‌اسـرائیل هـدیه بردنـد. به باور «ابن عباس» و «مجاهـد» تفسـیر این آیه این است که: پیش از این، زنان نازا فرزندی به سان او به دنیا نیاورده بودند. ***** ۱. لُهُوف، ص ۲۶؛ مُثیرُ الْاحْزان، ص ۲۰. (صفحه ۴۷)

۱۸۴. آیه (روزه سکوت حضرت مریم)

اشاره

قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا گفت: پروردگارا! چگونه فرزنـدی برای من خواهـد بود در حالی که همسرم نازا است و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟ (۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عـاقِر» در اصـل از واژه «عُقْر» به معنی ریشه و اسـاس یـا به معنی «حبس» است و این که به زنـان نـازا «عاقِر» می‌گوینـد، به خاطر آن است که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آنها محبوس شده است. «عِتِیّ» به معنای کسی است که که بر اثر طول زمان اندامش خشکیده شده، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غُلام»: کودک، شاگرد و نوجوان. «عِتِیّ»: کسی که بر اثر طول عمر و زمان، اندامش خشکیده است. «زکریای» پیامبر که ارزانی شدن فرزند در دوران سالخوردگی و نازا بودن همسرش را فراتر از قوانین عادی می‌نگریست، در برابر این نوید شادی‌بخش گفت: قالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتی عاقِراً پروردگارا! چگونه در حالی که همسرم ناز است صاحب فرزند خواهم شد؟ وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا. و خود نیز به مرحله‌ای از سالخوردگی گام نهاده‌ام که بدنم فرسوده و استخوان‌هایم سست شده است. به باور «حَسَن» منظور او این بود که، آیا خدا آنان را دگرباره به دوران جوانی باز خواهد گرداند و یا با همان شرایط به آنان فرزند ارزانی خواهد شد؟! و «قَتاده» می گوید: «زکریا» فراتر از نود سال داشت. (صفحه ۴۸)

۱۸۵. آیه

اشاره

قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا فرمود: این گونه است که تو می گویی پروردگارت گفته: این بر من آسان است، من قبلًا تو را آفریدم و چیزی نبودی. (۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا فرزندی متولد شود، خدایی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در پاسخ پرسش آن پیامبر بزرگ، پیام آمد که: فرمان و خواست پروردگارت همین گونه است. قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ آری خواست و فرمان او این گونه است؛ پروردگارت فرموده است که این کار بر من آسان است و به زودی نیرو و توان جدیدی به شما ارزانی داشته و فرزندی شایسته کردار به شما خواهم داد. وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئا. این شگفت‌انگیز نیست که از مردی سالخورده و بانویی نازا، به سان تو و همسرت، «یحیی» را به شما ارزانی دارم، مگر نه اینکه من تو را در حالی که هیچ نبودی از نیستی به هستی آوردم و جامه زیبای وجود بر قامت برافراشته‌ات دوختم؟ روشن است که برطرف ساختن مانع از وجود زن و مرد، برای فرزنددار شدن، آسان‌تر از این است که انسانی را از نیستی به هستی درآورد. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که خدا، پنج سال پس از این نوید شادی‌بخش، «یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشت. (صفحه ۴۹)

۱۸۶. آیه

اشاره

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده. گفت: نشانه تو این است که سه شبانه‌روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است. (۱۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود، ولی برای اطمینان بیشتر، همان‌گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود. این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با این پیام خدا، قلب «زکریا» دگرباره لبریز از امید گردید و از پروردگارش نشانه و علامت خواست و گفت: قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی آیَةً پروردگارا، برای من نشانی قرار ده که به وسیله آن بتوانم به هنگامه ولادت فرزندم پی ببرم. قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیًّا. خدا به او فرمود: نشان تو این است که با وجود سلامت جسم و جان و خرد و روان سه شبانه روز تمام، نخواهی توانست با مردم سخن گویی و تنها زبانت به یاد و نام پروردگارت می‌گردد. «ابن عبّاس» می‌گوید: او همان گونه که پیام آمده بود، سه شبانه روز بدون هیچ عذری سخن نگفت. و به باور «قَتاده» و «سُدی»، او در این مدّت بی‌آنکه در زبانش عیب و بیماری باشد، از سخن گفتن ناتوان گردید و به طور معجزه آسایی زبانش تنها به تلاوت زبور و نیایش و دعا، گردش می‌کرد. (صفحه ۵۰)

۱۸۷. آیه

اشاره

فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام(به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گویید. (۱۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت: «صبح و شام تسبیح پروردگار بگویید». چرا که این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند. «مِحْراب» محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می‌شود و در علت نام‌گذاری آن، دو جهت ذکر کرده‌اند: نخست این که از ماده «حَرْب» به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است. دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده. بعضی می‌گویند: «محراب» در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه‌ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار می‌کشیده‌اند، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه «عَلی» که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند. (صفحه ۵۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«ایحاء»: افکنده شدن مفهوم مورد نظر به قلب و فکر و خاطر انسان. پس از پدیدار شدن این نشان روشن و گویا، «زکریا» از محراب

عبادت بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت. فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ «ابن زید» می گوید: منظور این است که او پس از این نشان روشن، از نمازگاه خویش بیرون آمد و به سوی مردم خویش رفت. «نمازگاه» را بدان دلیل «مِحراب» گفته‌اند که هر کسی گام به آنجا می‌نهد، چنان است که گویی با شیطان به پیکار برخاسته است. اصل این واژه به مفهوم جایگاه بلندی است که به سان سنگری برای دفاع مورد بهره‌برداری قرار می گیرد. در این مورد آورده‌اند که «زکریا» این نوید و نشان را به قوم خود گفته بود؛ به همین جهت هنگامی که نزد آنان رفت و از سخن گفتن با آنان سر باز زد، آنان دریافتند که دعایش در بارگاه خدا پذیرفته شده و به زودی به خواسته‌اش خواهد رسید؛ از این رو آنان نیز غرق در شادمانی شدند. فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَهً وَ عَشِیًّا. به باور «مجاهد» منظور این است که به آنان اشاره کرد ... امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که برای آنان بر روی زمین نوشت که: بامداد و شبانگاه پروردگارتان را ستایش کنید و در پیشگاه او نماز گزارید. منظور از «ستایش» در آیه شریفه، «نماز» است و بدان دلیل به نماز تسبّح گفته شده است که نماز نیز ستایش خالصانه خدا و در بردارنده تسبیح است. پاره‌ای نیز برآنند که منظور خود تسبیح و ستایش است و نه نماز. «ابن جُرَیْح» می گوید: «زکریا» در جایگاه بلندی که به وسیله پلکان بدانجا صعود می کرد، نماز می‌خواند و مردم نیز نماز بامداد و شبانگاه را با او به جا می‌آوردند. او همواره پیش از برپایی نماز، از نمازگاه خویش بیرون می‌آمد و اذان می گفت؛ به همین جهت هنگامی که نشان مورد اشاره در زبان او پدیدار شد و نتوانست با صدای بلند اذان بگوید، آنان دریافتند که به زودی خدا به او فرزند ارزانی خواهد داشت. آری، آن حضرت به نشان نزدیک شدن ولادت فرزندش، سه روز تنها به دعا و ستایش خدا مشغول بود و توان گفتار دیگری نداشت. (صفحه ۵۲)

۱۸۸. آیه

اشاره

یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ ءَاتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.(۱۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

معروف و مشهور در میان مفسران این‌است که منظور از «کِتاب» در اینجا «تورات» است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده‌اند.(۱) منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام‌تر و تصمیم راسخ و اراده‌ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.اصولاًـ هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی‌توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «اللّه». بعد از این دستور، به مواهب ده‌گانه‌ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می کند.

کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر

کلمه «قوت» در جمله «یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ» همان‌گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت‌های مادی و

معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکان‌پذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد. گرچه مخاطب در اینجا «یحیی» است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می‌شود: در آیه ۱۴۵ اعراف، موسی مأموریت پیدا می‌کند که تورات را با قوت بگیرد: «فَخُذْها بِقُوَّةٍ». و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می‌شود: «خُذُوا ما ***** ۱- به تفسیر «آلوسی» و تفسیر «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۵۳) آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ» که نشان می‌دهد این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی. اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است: «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ: آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید». به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می‌کنند از موضع ضعف می‌توان کاری انجام داد و یا می‌خواهند با سازش‌کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند.

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد، ولی می‌دانیم همیشه در انسان‌ها افراد استثنایی وجود داشته‌اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر مصالحی فشرده‌تر کند و در سال‌های کمتری خلاصه نماید، همان‌گونه که برای سخن گفتن معمولاً- گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است، در حالی که می‌دانیم حضرت مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان‌های بزرگسال بود، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد. از اینجا روشن می‌شود اشکالی که پاره‌ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده‌اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند، نادرست است. در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمّد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می‌خوانیم که می‌گوید: به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می‌گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: «ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می‌فرماید: «وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا: ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم» و گاه درباره انسان‌ها می‌فرماید: «حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ (صفحه ۵۴) أَرْبَعِینَ سَنَةً: ... هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید» ... بنابراین همان‌گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد.» (۱) ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده‌گیرانی که می‌گویند علی نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سیمای پرشکوه «یحیی» در آیینه وحی

پس از ترسیم چگونگی ارزانی شدن «یحیی» به پدر و مادرش در آیات پیش، اینک قرآن از فرمان خدا به او خبر می‌دهد و در این مورد می‌فرماید: یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ خدا به او پیام داد که: هان ای «یحیی»! این کتاب را با اقتدار تمام برگیر و به رساندن پیام خدا بپرداز. به باور مفسّران در آغاز آیه خلاصه‌گویی شگفتی صورت گرفته است؛ چرا که منظور این است که: ما سرانجام

«یحیی» را به «زکریا» ارزانی داشتیم و به او خرد و انـدیشه‌ای بزرگ بخشـیدیم، آنگاه به او فرمان دادیم که «تورات» را با نیرویی که به او داده‌ایم برگیرد. به بـاور پاره‌ای منظور این است که: «تورات» را با آهنگ عمل به دسـتوراتش برگیر. وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا. «ابن عبّاس» می گوید: «یحیی» در سه سالگی به مقام والای رسالت مفتخر گردید. «عیّاشـی» از «علی بن ساباط» آورده است که می گفت: در راه «مصـر» به «مدینه» بودم که به حضور حضرت جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم که آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها پنج ساله بود و من به دقّت به جمـال دل‌آرا و رفتار و ویژگی‌های او پرداختم تا هنگامی ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲۵. (صفحه ۵۵) که به مصـر رسـیدم جمـال و کمال او را برای دوسـتداران و دوسـتان او. آن حضـرت نگاهی به من نمود و فرمود: یا عَلِیُّ، اِنَّ اللّهَ قَدْ اَخَذَ فِی الْاءمامَهِْ کَما اَخَذَ فِی النُّبُوَّهِْ، قالَ: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْـتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً.(۱) «علی بن ساباط»! خدا امامت راستین را به سان نبوّت و رسالت قرار داد و فرمود: هنگامی که یوسف به سن رشـد رسـید و نیرو گرفت، به او دانش و فرزانگی ارزانی داشتیم. و نیز می‌فرماید: وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا (۲) و مـا به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزانگی و حکمت ارزانی داشتیم. با این بیان فرزانگی و حکمت را که مقام والای رسالت و امامت است گاه به مرد چهل ساله ارزانی می‌دارد و گاه به کودک خردسال؛ چرا که هر دو از شایسـتگی‌های لازم برخوردار گشته‌اند.(۳) «مُجاهِـد» می گویـد: منظـور از واژه «حُکْم»، نیروی دریـافت کتـاب است تـا از آن سـود بزرگ ببرد. و «مُعَمَّر» می گویـد: کودکـان به «یحیی» گفتنـد: اِذْهَبْ بِنـا نَلْعَبْ؛ بیـا تـا بازی کنیم! او پاسـخ داد: ما برای بازی آفریـده نشـده‌ایم. از این رو خـدا در مورد او فرمود: مـا به «یحیی» در دوران کودکی‌اش فرزانگی و حکمت ارزانی داشتیم. مـا لِلَّعِبِ خُلِقْنـا، فَـاَنْزَلَ اللّهُ فیهِ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا. ***** ۱. سوره یوسف، آیه ۲۲. ۲ سوره مریم، آیه ۱۲. ۳. اِرشاد مفید، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بَصائِرِ الدّرجات، ۲۵۸. (صفحه ۵۶)

۱۸۹. آیه

اشاره

وَ حَنانـاً مِنْ لَدُنَّا وَ زَکاهًْ وَ کانَ تَقِیًّا و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشـیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود. (۱۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَنان» در اصل به معنی رحمت و شـفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است. «زکات» معنی وسـیعی دارد و همه پاکیزگی‌ها را در بر خواهد گرفت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«حَنـان»: مهر و رحمت. در آیه مورد بحث می‌افزایـد: وَ حَناناً مِنْ لَدُنَّا به باور «ابن عبّاس»، «قَتاده» و «حَسَن» منظور این است که: و ما مهر و رحمت خویش را بر او فرو فرسـتادیم. «جُبّائی» می گوید: منظور این است که به او قلب پرمهر نسبت به مردم ارزانی داشتیم تا آنان را با مهربانی به فرمانبرداری خـدا فراخواند. و «عِکْرِمه» بر آن است که، ما عشق و محبّت به خدا را به او ارزانی داشتیم؛ چرا که اصـل این واژه به مفهوم مهر و رقّت قلب است، درست همـان گونه که «حَنینُ النّاقَـهْ» به مفهوم شور و شوق مـاده شتر به بچه خویش است. از حضـرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور این است که خدا او را مورد رحمت و بخشایش قرار داد به گونه‌ای که

هرگاه نـدا می‌داد که پروردگارا ... یا رَبِّ! پاسـخ او می‌آمد که: لَبَّیْکَ! وَ زَکاةً به باور «قَتاده»، «ضَـحّاک» و «ابن جُرَیْح»، منظور این است که: ما به او توان انجام کارهای شایسـته و پاک و پاکیزه ارزانی داشتیم. امّا به باور «حَسَن»، هر کسـی راه و رسم و دین و آیین او را برگزید، او را پاک و پاکیزه می‌سازیم. (صفحه ۵۷) «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور فرمانبرداری خدا و اخلاص به بارگاه اوست. و «کَلْبی» بر آن است که، خدا او را به پدر و مادرش بخشید و صدقه داد. و «جُبّائی» می‌گوید: و به وسیله یکتاپرستی و ستایش خدا، درون پاک و شایسته کرداری و خوبی او را آشکار ساختیم. وَ کانَ تَقِیًّا. و او در پیشگاه خدا پر اخلاص و فرمانبردار و پروا پیشه بود و هرگز فکر گناه نیز نکرد.

خدا ارزانی داشت یا او به دست آورد؟

در آیه شـریفه آمـده است که: ما او را پاک و پاکیزه ساختیم و این ویژگی را به او ارزانی داشتیم؛ در حالی که به باور پاره‌ای دیگر «یحیی» در پرتو جهاد با نفس و خودسازی و عبادت خـدا، به این مرحله از پروا و پاکی اوج گرفت؛ اینک کـدام یک درست است، این یا آن؟ * پاسـخ منظور آیه شـریفه این است که او در پرتو لطف خـدا به پاکی نایل آمد، به ویژه که او کودکی خردسال بود که به این مقام والا اوج گرفت. افزون بر آن، او همواره از هدایت الهی بهره‌ور بود. (صفحه ۵۸)

۱۹۰. آیه

اشاره

وَ بَرّا بِوالِدَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبّارا عَصِیّا او نسـبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصـیانگر نبود. (۱۴ / مریم) وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّا و سـلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شود.(۱۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شهادت حضرت یحیی

نه تنهـا تولـد یحیی شـگفت‌انگیز بود، مرگ او هم از پـاره‌ای جهـات عجیب بود، غـالب مورخـان مسـلمان و همچنین منـابع معروف مسیحی جریان این شـهادت را چنین نقل کرده‌انـد (هر چنـد انـدک تفاوتی در خصوصـیات آن در میان آنها دیـده می‌شود). یحیی قربـانی روابـط نامشـروع یکی از طاغوت‌هـای زمان خود با یکی از محارم خویش شـد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسـباز فلسـطین، عـاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شـد و زیبایی وی دل او را در گرو عشـقی آتشـین قرار داده، لـذا تصـمیم به ازدواج با او گرفـت. ایـن خبـر بـه پیـامبر بزرگ خـدا علیه‌السـلام یحیی رسـید، او صـریحا اعلاـم کرد کـه ایـن ازدواج نامشـروع است و مخـالف دستورهای تورات می‌باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد. سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر «هیرودیا» رسید، او که یحیی را بزرگ‌ترین مانع راه خویش می‌دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مـانع را از سـر راه هوس‌هـای خویش بردارد. ارتبـاط خود را بـا عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنـان در وی نفوذ کرد که روزی «هیرودیس» به او گفت: «هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسـلما انجام خواهـد یافت». «هیرودیا» گفت: من هیـچ چیز جز سـر یحیی را نمی‌خواهم، زیرا او نام من و تو را بر سـرزبان‌ها انداخته و همه مردم به عیب‌جویی ما

نشسته‌اند، اگر می‌خواهی دل من آرام شود و خاطرم شاد گردد، باید این عمل را انجام دهی. «هیرودیس» که دیوانه‌وار به آن زن عشق می‌ورزید، بی (صفحه ۵۹) توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند، اما عواقب دردناك این عمل، سرانجام دامان او را گرفت. در احادیث اسلامی می‌خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می‌فرمود: «از پستی‌های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره‌ای از زنان بنی اسرائیل بردند». یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است، چرا که یکی از هدف‌های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن در وصف آن حضرت می‌فرماید: وَ بَرّاً بِوالِدَیْهِ و او را نسبت به پدر و مادرش شایسته کردار و پرمهر قرار دادیم، چرا که همواره می‌کوشید تا دستور آنان را فرمانبرداری کند و می‌کوشید تا خشنودی آنان را فراهم آورد. وَ لَمْ یَکُنْ جَبّاراً و او هرگز زورگو نبود و نسبت به مردم تکبّر و گردنکشی نمی‌کرد. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که، اذیّت و آزار او به کسی نمی‌رسید. عَصِیّاً. و گناهکار و نافرمانِ بارگاه خدا نیز نبود. و در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ و درودی گرم و شایسته بر او باد روزی که زاده شد. وَ یَوْمَ یَمُوتُ و روزی که جهان را بدرود می‌گوید: وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً. و روز رستاخیز که زنده و برانگیخته می‌گردد. «کَلْبی» در این مورد می‌گوید: منظور این است که او در این سه روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که او در دنیا از وسوسه و گمراهی شیطان و در روز مرگ از بلاهای دنیا و عذاب قبر و در روز رستاخیز از همراهی و عذاب دوزخ آسوده خواهد بود. (صفحه ۶۰) گفتنی است که واژه «حَیّاً»، تأکیدی برای واژه «یُبْعَثُ» می‌باشد. و پاره‌ای بر آنند که حضرت «یحیی» با شهیدان راه خدا برانگیخته می‌گردد؛ چرا که قرآن آنان را زندگان وصف می‌کند. در روایت است که: اَوْحَشُ ما یَکُونُ الْاِنْسانُ فی ثَلاثَةِ مَواطِنَ: یَوْمَ وُلِدَ فَیَری نَفْسَهُ خارِجاً مِمّا کانَ فیهِ، وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَری قَوْماً لَمْ یَکُنْ عایَنَهُمْ وَ اَحْکاماً لَیْسَتْ لَهُ بِها عَهْدٌ. وَ یَوْمَ یُبْعَثُ فَیَری نَفْسَهُ فی مَحْشَرٍ عَظیمٍ فَخَصَّ اللّهُ یَحْیی بِالْکَرامَةِ وَ السَّلامِ (... ۱) ترسناك‌ترین حالات انسان در سه حالت خواهد بود: ۱ روزی که از مادر متولّد می‌شود و به جهان گسترده و تازه وارد می‌گردد. ۲ و روزی که جهان را بدرود می‌گوید و خود را در میان کسانی که آنان را ندیده است و مقرراتی که به یاد ندارد، می‌نگرد. ۳ و روزی که برانگیخته می‌شود و خود را در محشری عظیم و شرایطی وصف‌ناپذیر و سرنوشت‌ساز می‌نگرد؛ و خدا پیامبرش «یحیی» را مورد لطف قرار داده و به او در این حالات سه‌گانه امنیّت بخشیده است. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که: سلام نخست، تبریك روز ولادت اوست و سلام دوم و سوّم نویدگر پاداش و ثواب پرشکوه برای او در سرای آخرت.

پرتوی از آیات

۱ پرتوی از سیمای «یحیی» در آیینه قرآن

(۲) در آیاتی که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، قرآن شریف، پس از ترسیم نوید و بشارت ارزانی شدن «یحیی» به «زکریا» ویژگی‌های شخصیت والای او را به تابلو می‌برد و او را این گونه معرفی می‌کند: ۱ او کسی است که ولادتش به پدرش نوید داده شد و وجود گرانمایه‌اش به *****. ۱. خِصال صَدُوق، ص ۱۲۱. ۲. مترجم. (صفحه ۶۱) عنوان هدیه‌ای آسمانی به پدر و مادرش ارزانی گردید.(۱) ۲ نام بلند و با عظمت‌اش نیز از آسمان آمد.(۲) ۳ نامش بی‌سابقه بود و پیش از او کسی به این نام نامیده نشده بود.(۳) ۴ به او در کودکی نعمت گران خرد و اندیشه و هوش و درایت و فرزانگی و حکمت ارزانی گردید.(۴) ۵ به او نعمت بزرگ مهر به انسان‌ها و بشر دوستی و مردم خواهی بخشیده شد.(۵) ۶ به او پاکی روح و جان و عملکرد عنایت گردید.(۶) ۷ به او

نعمت گران پروای از خـدا داده شـد.(۷) ۸ او نسبت به پـدر و مادر خوشـرفتار و شایسـته کردار و پرمهر آفریده شد.(۸) ۹ او هرگز زورمـدار و زورگو نبود.(۹) ۱۰ و هرگز عصـیانگری و نافرمـانی خـدا در وجودش راه نـداشت.(۱۰) ۱۱ ۱۳ و او از نعمـت امنیّت و سلامـت در سه روز سـرنوشت‌ساز زنـدگی‌اش که روز ولاـدت، مرگ و رسـتاخیز باشـد بهره‌ور است. این پرتوی از سـیمای پرفروغ «یحیی» در آیینه وحی؛ آیا چهره‌ای زیباتر از این ممکن است؟!

۲ سه روز سرنوشت‌ساز در زندگی انسان

از آیات و روایات این نکته ظریف دریافت می‌گردد که بر سـر راه انسان، سه روز سـرنوشت‌ساز خواهـد بود که در هر کـدام بخش بزرگی از سعادت و نیکبختی یا نگونساری و گرفتاری او رقم می‌خورد: روز ولادت، روز مرگ و روز رستاخیز. و ***** ۱. سوره مریم، آیه ۷. ۲. سوره مریم، آیه ۷. ۳. سوره مریم، آیه ۷. ۴. سوره مریم، آیه ۱۲. ۵. سوره مریم، آیه ۱۳. ۶. سوره مریم، آیه ۱۳. ۷. سوره مریم، آیه ۱۳. ۸. سوره مریم، آیه ۱۴. ۹. سوره مریم آیه ۱۴. ۱۰. سوره مریم، آیه ۱۴. (صفحه ۶۲) نیکبخت و رستگار راستین آن کسـی است که در این سه روز مورد لطف خدا قرار گیرد و بر او درود فرسـتاده شود. در این مورد از هشتمین امام نور آورده‌اند که فرمود: اِنَّ اَوْحَشَ ما یَقُومُ عَلی هـذَا الْخَلْقِ فی ثَلاثِ مَواطِنَ: یَوْمَ یَلِدُ وَ یَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ اُمِّهِ فَیَرَی الدُّنْیا، وَ یَوْمَ یَمُوتُ فَیَرَی الْاٰخِرَهَْ وَ اَهْلَهـا، وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً فَیَری اَحْکاماً لَمْ‌یَرَهـا فی دارِ الـدُّنْیا (... ۱) هراس انگیزتریـن دوران زنـدگی انسـان سه مرحله است: ۱ روز ولاـدتش که چشم به جهان نو می‌گشایـد. ۲ روز مرگش کـه جهـان برزخ و مردم آن را می‌نگرد. ۳ و روز رسـتاخیز که با مقرراتی روبه‌رو می‌گردد که در این جهان ندیده است؛ و خدا در همه این سه مرحله سـرنوشت‌ساز به «یحیی» امنیّت و آرامش خاطر بخشیده است. ***** ۱. تفسیر بُرهان، ج ۳، ص ۷. (صفحه ۶۳)

۱۹۱. آیه (سرآغاز تولد عیسی مسیح)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا در این کتاب (آسـمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت. (۱۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «اِنْتَبَذَتْ» از ماده «نَبْذ» به گفته «راغب» به معنی دورانداختن اشـیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضـعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره‌گیری کرد و آن مکان از خـانه خـدا را برای عبادت انتخاب نمود. او در حقیقت می‌خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغـدغه پیـدا کنـد که به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شـرق بیت‌المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام‌تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک‌تر و مناسب‌تر بود برگزید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«نَبَذَ»: افکند و «اِنْتِباذ»، از باب افتعال به مفهوم افکندن آمده است. «مَکاناً شَرْقِیّاً»: از طرف شرق.

سیمای «مریم» در آیینه قرآن

پس از ترسیم سرگذشت درس آموز «زکریا» و «یحیی» اینک به داستان «مریم» و «مسیح» می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ هان ای پیامبر! در قرآن سرگذشت شگفت‌انگیز «مریم» و ولادت فرزندش «مسیح» را ترسیم کن و از درست اندیشی و شایسته کرداری آنان سخن بگو، تا هم مردم بدین وسیله به خود آیند و ضمن شناخت آنان از راه و رسم انسان‌سازشان درس بگیرند و هم سند صداقت دعوت و درستی رسالت و معجزه‌ای از سوی تو باشد و دریابند که تو داستان آنان را از راه وحی و پیام خدا باز می‌گویی. (صفحه ۶۴) إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا. در این کتاب از مریم یاد کن که از خانواده‌اش کناره گرفت و به طرف خاور زمین رفت. «ابن عبّاس» می‌گوید: مسیحیان بدان جهت قبله خویشتن را به سمت شرق گرفته‌اند که «مریم» به آن سو رفت. و «جُبّائی» بر آن است که «مریم» برای عبادت و نیایش در سمت مشرق بیت‌المقدس مکانی را دور از چشم مردم برگزید. به باور پاره‌ای، به آن سو رفت تا مردم او را نبینند. و به باور «عَطاء» او در یک روز بسیار سرد، جای خلوت و آرامی می‌جست که سر خود را برهنه سازد و پوشش وانهد تا از گرما و حرارت خورشید بهره‌ور گردد، که به سمت شرق رفت.

گرامیداشت مریم(۱)

در این آیات، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمان می‌یابد که از «مریم» به عنوان یک شخصیت گران‌قدر و پر معنویت تجلیل به عمل آورد و نام بلند و با عظمت او را در چشم‌انداز عصرها و نسل‌ها قرار دهد و ضمن گرامیداشت دامان پاک، او را از دروغ‌ها و بافته‌های ظالمانه و پندارهای غرض‌آلود و ناروا پاک و پاکیزه اعلان کند واو را مام عفاف و قداست و دخت فضیلت معرفی نماید. در این آیات، مریم، قهرمان این ویژگی‌ها اعلان می‌شود: سمبل پیوند با آفریدگار هستی: در این مورد می‌فرماید: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مَرْیَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَکاناً شَرْقِیًّا.(۲) هان ای پیامبر! در این کتاب جاودانه از مریم یاد کن آنگاه که از خانواده‌اش جدا شد و به سوی مکانی آرام در شرق بیت‌المقدس و در گوشه‌ای از معبد برای عبادت خدا و نیایش با او کناره گرفت. ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۱۶. (صفحه ۶۵)

۱۹۲. آیه

اشاره

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً فَأَرْسَلْنا إِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا و حجابی میان خود و آنها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. (۱۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال

حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می‌خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه ازاین نظر ساکت است. به هر حال «در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد».

«تَمَثُّل» چیست؟

«تَمَثُّل» در اصل از ماده «مُثُول» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و «مُمَثَّل» به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَها بَشَرا سَوِیّا» مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد. بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتا و سیرتا تبدیل به یک انسان شد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد، هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت، چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیرهٔ و صورتا. (صفحه ۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه مورد بحث می‌افزاید: فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجاباً و برای اینکه کسی او را نبیند و به سوی او نظاره نشود، پرده‌ای میان خود و دیگران افکند و خود را از آنان پنهان ساخت. فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا و درست در آنجا بود که ما روح خود را به سوی او گسیل داشتیم. فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا. و او در سیمای انسانی کامل در برابر او نمایان گردید. به باور «ابن عبّاس»، «قَتاده» و «حَسَن» منظور این است که: و ما فرشته وحی را به سوی او گسیل داشتیم و او در چهره انسانی کامل در برابر او پدیدار شد. و بدان دلیل در آیه شریفه از جبرئیل به «روح» تعبیر شده است که او موجودی روحانی است و دلیل نسبت دادن این روح به ذات پاک خدا نیز شرافت بخشیدن به فرشته وحی است. امّا به باور «ابو مُسْلِم» منظور این است که، برای آن روح مقدسی که «مسیح» از آن آفریده شده است، کالبد و چهره انسانی رقم خورد و او پدیدار گردید. گفتنی است که دیدگاه نخست مورد نظر همه مفسران است. «عِکْرِمه» در مورد «مریم» آورده است که: هنگامی که آن بانوی پارسا و پاکدامن عادت زنانه داشت، از عبادتگاه بیرون می‌رفت و نزد خاله‌اش، همسر «زکریا» می گذرانید و زمانی که پاک می‌شد به عبادتگاه باز می گشت. و هنگامی که در خانه خاله‌اش بود، در سمت تابش خورشید، با افکندن پرده‌ای میان خود و دیگران شرایط آرامی را برای نیایش با خدا و استراحت و نظافت، فراهم آورد؛ و درست در آنجا بود که فرشته امین در سیمای جوانی پرشکوه نزد او آمد که وی از پدیدار شدن وی ناراحت شد و به خدا پناه برد. (صفحه ۶۷)

۱۹۳. آیه

اشاره

قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا او (سخت ترسید و) گفت: من به خدای رحمن از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی. (۱۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می‌دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته و در

میـان جمعیت مردم ضـرب‌المثل عفت و تقوا است، از دیـدن چنین منظره‌ای که مرد بیگـانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می‌دهد؟ لذا بلافاصله صدا زد: «من به خدای رحمان از تو پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

من به خدا پناه می‌برم

او پس از پدیـدار شـدن جبرئیل در سیمای جوانی پرشـکوه، هراسان و ناراحت رو به بارگاه خدا آورد که: من از تو به خدای پرمهر پنـاه می‌برم، اگر انسان پروا پیشه‌ای؛ پس از این جا دور شو که نیایشـگاه من است. «مریم» بیرون رفتن جبرئیل از عبادتگاه خویش را در گرو پروای از خـدا ترسـیم می‌کند، چرا که انسان پروا پیشه است که از پناه بردن دیگران به خدا از دست او، می‌ترسد و دست به گناه و بـدی نمی‌زنـد. سـخن «مریم» در حقیقت این گونه است که: اگر انسان با ایمانی هستی برو! پاره‌ای نیز بر آننـد که منظور آیه شریفـه ایـن اسـت کـه تـو پروا پیشه نیسـتی و از خـدا حسـاب نمی‌بری، چرا که اگر چنین بـودی به اینجـا نمی‌آمـدی و به من نظـاره نمی‌کردی.

پرواپیشگی مریم(۱)

در این مورد می‌فرماید: قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا.(۲) مریم با دیدن فرشته امین به او گفت: من از تو اگر به راستی پروا پیشه باشی به خدای بخشاینده پناه می‌برم. ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۱۸. (صفحه ۶۸)

۱۹۴. آیه

اشاره

قـالَ إِنَّمـا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاماً زَکِیًّا گفت: من فرسـتاده پروردگار توأم (آمـده‌ام) تا پسـر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. (۱۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مریم با گفتن این سـخن در انتظار عکس‌العمل آن مرد ناشـناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و «گفت: من فرستاده پروردگار توأم». این جمله همچـون آبی است که بر آتش بریزد، به قلب پـاک مریم آرامش بخشـید، ولی این آرامش نیز چنـدان طولاـنی نشـد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای از نظر خُلْق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و فرشته بزرگ خدا برای برطرف ساختن نگرانی و دلهره «مریم» رو به او کرد که: من از انسان‌ها نیستم امّا از خدا نیز حساب می‌برم؛ من فرشـته و فرستاده پروردگار تو هستم و از سوی او آمده‌ام تا به خواست او، فرزندی پاک و شایسته کردار به تو ارزانی دارم. «ابن عبّاس» می‌گوید: آمده‌ام تا پیامبری به تو ببخشم. (صفحه ۶۹)

۱۹۵. آیه

اشاره

قـالَتْ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْـنی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا گفت: چگونه ممکن است فرزنـدی برای من باشـد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام. (۲۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از شـنیدن این سـخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن اسـت من صـاحب پسـری شوم، در حـالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشـته و هرگز زن آلوده نبوده‌ام؟» او در این حال تنها به اسـباب عادی می‌اندیشید و فکر می‌کرد برای این که زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می‌شـناسم، نه تاکنون همسری انتخاب کرده‌ام و نه هرگز زن منحرفی بوده‌ام، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

چگونه ممکن است؟

این سـخن بر نگرانی و هراس «مریم» افزود؛ به همین جهت با اندوه عمیق و تعجّب بسـیاری گفت: چگونه؟ قالَتْ أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْـنی بَشَرٌ او گفت: چگونه برای من فرزنـدی توانـد بود، در حـالی که من همسـری نداشـته‌ام؟ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا. و در سراسـر زنـدگی کوتاه خود نیز پاک و با عفاف زیسـته و دختر ناشایسـته‌ای نبوده‌ام؟ مگر نه این که مادر شدن، به طور طبیعی از راه آمیزش دو جنس مخالف ممکن است؟ یادآوری می‌گردد که زن آلوده دامن را بدان دلیل «بغی» گفته‌اند که در اندیشه گناه و زشتی است. به باور گروهی، از آیه شـریفه این نکته دریافت می‌گردد که غیر پیامبران نیز (صفحه ۷۰) می‌توانند معجزه آورند، چرا که «مریم» با اینکه پیامبر خـدا نبود، هم فرشـته را دیـد و هم نویـد آمـدن «مسـیح» را دریافت داشت و هم بـدون همسـر، باردار گردیـد؛ و اینها از معجزه‌هـای بزرگ است که از او پدیـدار شـد. امّـا پـاره‌ای معجزه را ویژه وحی و رسـالت و پیـامبران خـدا می‌داننـد و در این مـورد دیدگاه‌های گوناگونی دارند و «بَلْخی» از آن جمله است که می‌گوید: اینها، معجزه‌های «مسیح» است و نه «مریم».

سمبل عفاف(۱)

او دخت عفاف و نجابت بود و پس از دریافت نویـد فرشـته امین به این ارزش اخلاقی و انسانی پای فشـرد که: أَنَّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا.(۲) چگونه برای من پسـری خواهد بود در حالی که نه هرگز بشـری به من دست زده و نه هیچگاه از زیور عفاف و پاکدامنی انحراف جسته‌ام؟ ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۲۰. (صفحه ۷۱)

۱۹۶. آیه

اشاره

قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا گفت: مطلب همین است پروردگارت فرموده،

این کـار بر من سـهل و آسـان است، مـا می‌خواهیم او را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشـد و این امری اسـت پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).(۲۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما به زودی طوفان این نگرانی مجـدد با شـنیدن سـخن دیگری از پیک پروردگار فرونشـست، او با صـراحت به مریم «گفت: مطلب همین است پروردگـارت فرموده، این کـار بر من سـهل و آسان است». تو که خوب از قـدرت من آگاهی، تو که میوه‌های بهشتی را در فصـلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده‌ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می‌دادند شنیده‌ای، تو که می‌دانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مریم» و امواج حیرت و اندوه

فرشـته امین با دیدن شـگفت‌زدگی و هراس و حیرت «مریم» از شـنیدن آن نوید، به او خاطرنشان ساخت که خواست خدا و فرمان او همین است که به تو گفتم: قـالَ کَذلِکِ آری فرمـان او چنین است. قـالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ پروردگـارت می‌فرمایـد این کـار که از دوشـیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده فرزنـدی به دنیا بیاوریم برای ما آسان است و چنین خواهد شد. وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ و هدف از این کـار این است که این کـار شـگفت‌انگیز را گـواهی بر رسـالت آن کـودک (صـفحه ۷۲) و دلیلی روشـن بر پـاکی و پاکـدامنی مـام گرانمایه‌اش قرار دهیم. وَ رَحْمَـةً مِنَّا و رحمت و نعمتی گران از سوی ما برای مردم باشـد تا بـدین وسـیله هـدایت شونـد. وَ کانَ أَمْراً مَقْضِیًّا. و آفرینش «مسیح» بدون داشتن پدر، کاری است تحقّق یافتنی که خواست خدا در آن است.

تجلیگاه پرتوی از قدرت نمایی آفریدگار هستی(۱)

او به خـاطر قـداست و شـکوه معنوی و عظمت روحی‌اش، به جایی پر می‌کشـد که تجلیگاه پرتوی از قـدرت نمایی خـدا می‌گردد و نشـانی از قـدرت بی‌کران و رحمت همـاره حق از تجلیگـاه وجود او جلوه‌گر می‌گردد .... وَ لِنَجْعَلَهُ آیَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَـةً مِنَّا (... ۲)
***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۲۱. (صفحه ۷۳)

۱۹۷. آیه (مریم در کشاکش سخت‌ترین طوفان‌های زندگی)

اشاره

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد. (۲۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سـرانجام مریم بـاردار شـد» و آن فرزنـد موعود در رحم او جای گرفت. در این که چگونه این فرزنـد به وجود آمـد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است. به هر حال «این امر سـبب شـده او از بیت المقـدس به مکان دور دستی برود». او در این حالت در میان یک بیم و

امید، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می‌برد، گاهی به این می‌اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می‌شناسند دور بمانم و دراین نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟ چه کسی از من قبول می‌کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود، مگر این که آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟ و راستی برای دختری که سال‌ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه‌ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می‌کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه‌ای بود که بر پیکر او افتاد. اما از سوی دیگر، احساس می‌کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است، یک تحفه بزرگ آسمانی می‌باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده، چگونه تنهایم خواهد گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده‌ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده‌ام. (صفحه ۷۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

پس از آن نوید بود که آن دوشیزه پاک و ازدواج ناکرده، به عالم مادری گام سپرد. در این مورد قرآن می‌فرماید: فَحَمَلَتْهُ و در همان حال «مریم» به آن کودکی که نویدش را دریافت داشته بود، باردار گردید. به باور برخی فرشته امین بر گریبان او دمید و درست در همان لحظه به «مسیح» باردار شد. و پاره‌ای نیز بر آنند که در آستین «مریم» دمید. از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرشته امین بر گریبان «مریم» دمید و در همان لحظه «مسیح» به خواست خدا در سازمان وجود او پدید آمد. و این نیز خود اعجاز دیگری است، چرا که جنین در رحم دیگر زنان، برای آفریده شدن و پرورش یافتن، به نه ماه فرصت نیاز دارد، اما در سازمان وجود «مریم» در یک لحظه و به مجرد دمیدن فرشته امین، «مسیح» آفریده شد؛ و «مریم» از آنجا در حالی بیرون آمد که شکمش برآمده و آثار بارداری به روشنی، خود را نشان می‌داد، به گونه‌ای که خاله‌اش از دیدن وی شگفت‌زده و در اندوه شد و خود «مریم» نیز که از خاله‌اش و «زکریا» احساس شرم می‌کرد، از نزد آنان رفت. فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَکاناً قَصِیًّا و از نزد آنان به جایی دوردست و به نقطه‌ای دورافتاده رفت. برخی برآنند که «مریم» از ترس تیرهای زهرآگین اتهام و احساس شرم، به جای دوردستی رفت.

مدت بارداری «مریم»

در مورد مدت بارداری او، دیدگاه‌ها متفاوت است و از یک ساعت تا هشت ماه گفته شده است، برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای مدّت بارداری «مریم» تنها ساعتی به طول انجامید. ۲ امّا به باور «ابن عباس» پس از دمیدن فرشته امین بر گریبان او، وی از خانه خاله‌اش بیرون آمد و به آن نقطه دور دست رفت؛ و پس از یک ساعت توقف در آنجا (صفحه ۷۵) بود که «مسیح» دیده به جهان گشود، چرا که در قرآن میان رفتن «مریم» به آنجا و ولادت کودکش فاصله‌ای نیامده است و می‌فرماید: فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ ... فَأَجاءَهَا ... و می‌دانیم که «فاء» برای ترتیب و تعقیب است. ۳ «مُقاتِل» می‌گوید: «مریم» در سن ده سالگی و در یک ساعت باردار گردید و ظرف یک ساعت دیگر اندام کودک کامل شد و ساعت سوم دیده به جهان گشود. ولادت آن پیامبر بزرگ خدا در ساعتی بود که خورشید با پرتو تابناکش چهره در افق فرو می‌برد. ۴ از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که مدّت بارداری «مریم» نه ساعت به طول انجامید. ۵ پاره‌ای مدّت بارداری آن حضرت را شش ماه گفته‌اند. ۶ و پاره‌ای نیز بر این باورند که هشت ماه بود. اگر

آخرین دیدگاه پذیرفته شود و بگوییم که «مسیح» هشت ماهه دیده به جهان گشود، خود معجزه دیگری است، چرا که کودکی که هشت ماهه به دنیا بیاید زنده نمی‌ماند و او به قدرت الهی زنده ماند. (صفحه ۷۶)

۱۹۸. آیه (ضرورت رعایت تغذیه مناسب برای زنان باردار)

اشاره

فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَةِ قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن‌قدر ناراحت شد که) گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم. (۲۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زاییدن به او دست داد، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان‌ها و خشک و بی آب و بی پناه. گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می‌برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی‌خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زاییدن، راه بیابان را پیش گرفت. قرآن در این زمینه می‌گوید: «درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند». تعبیر به «جِذْعِ النَّخْلَهْ» با توجه به این که «جِذْع» به معنی تنه درخت است، نشان می‌دهد که تنها بدنه‌ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود. در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه‌ای را که از آن می‌ترسید فرا رسیده است، لحظه‌ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می‌شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی‌ایمان متوجه او خواهدشد. به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می‌کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می‌شدم». بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می‌فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاه‌داری مولود جدید، این‌ها اموری بود که سخت او را تکان می‌داد. (صفحه ۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ای کاش!

سرانجام مدّت بارداری نیز پایان پذیرفت و کودک در آستانه ولادت قرار گرفت: فَأَجاءَهَا الْمَخاضُ إِلى جِذْعِ النَّخْلَةِ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «مُجاهِد» و ... منظور این است که سرانجام درد سخت زایمان به سراغ «مریم» آمد و او را به سوی درخت خرمایی کشاند تا به آن پناه جوید و تکیه کند. «ابن عباس» می‌گوید: چشم «مریم» در آن شرایط دشوار به تپه‌ای افتاد و با سرعت به سوی آنجا گام سپرد. در آنجا تنه درخت خرمایی بود که شاخ و برگ نداشت و او به آن تکیه زد. قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هذا و از ژرفای جان ناله برآورد که ای کاش پیش از این رویداد سخت و دشوار زندگی‌ام، مرده بودم. وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیًّا. و به سان موجودی حقیر و ناچیز به دست فراموشی سپرده شده و از یادها رفته. (صفحه ۷۸)

۱۹۹. آیه

اشاره

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است. (۲۴ / مریم) وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد. (۲۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نظری به بالای سرت بیفکن، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه‌ها، شاخه‌هایش را زینت بخشیده‌اند «تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

لحظات عجیب و وصف‌ناپذیری برای «مریم» بود، امّا دیری نپایید که از سویی کودک ارجمندش دیده به جهان گشود؛ و از دگر سو «جبرئیل» با دیدن اندوه جانکاه «مریم» و دیدن صدای دردآلودش، از زیر آستین یا طرف پایین پا ندا داد که: هان ای «مریم»! اندوهگین مباش. فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلاَّ تَحْزَنِی پاره‌ای بر آنند که فرشته امین از دامنه کوه به او ندا داد که: اندوهگین مباش. و گروهی از مفسران بر این عقیده‌اند که این ندای دلنواز و آرامش‌بخش از نوزاد بود و او ندا داد که هان ای مادر! اندوه به دل راه مده.

چرا آرزوی مرگ؟

در این مورد که چرا «مریم» آرزوی مرگ نمود، دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی، بدان دلیل او آرزوی مرگ نمود که در آن شرایط و آن سن و سال می‌ترسید نتواند وظایف مادری را نسبت به گرامی فرزندش که هدیه‌ای ارجدار از سوی خدا بود انجام دهد. ۲ امّا گروهی دیگر برآنند که آن دخت عفاف و نجابت، سخت نگران باران اتهام و تیرهای زهرآگین تهمت‌ها بود. (صفحه ۷۹) از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که می‌فرمود: او از ترس مردم بهانه‌جو و دشمنان کینه‌توز آرزوی مرگ می‌کرد، چرا که در میان آن مردم جز یکی چند تن انسان خردمند و رشد یافته‌ای نبود که پاکی و عفاف او را گواهی کند و تیرهای تهمت دوست نادان و دشمن بداندیش را از او بگرداند. لِأَنَّها لَمْ تَرَ فی قَوْمِها رَشیداً ذا فَراسَهٍ یُنَزِّهُها مِنَ السُّوءِ.(۱) و نیز نوزاد ارجمندش به منظور زدودن اندوه سنگین از قلب طوفان‌زده و دل شکسته «مادر» ندا داد که: قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا. هان ای مادر! اندوه به دل راه نده که پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی روان ساخته است تا تو از آن بنوشی و خویشتن را با آن شستشو دهی. پاره‌ای آورده‌اند که در آن نقطه‌ای که «مریم» پناه جسته بود، جویباری خشک و بی‌آب به چشم می‌خورد که خدا آبی صاف و زلال در آن روان ساخت؛ و نیز تنه خرمایی خشک و آفت‌زده بود که با تکیه «مریم» بر آن، خدا آن را نیز سرسبز و پربار گردانید. و پاره‌ای دیگر بر آنند که «جبرئیل» یا «مسیح» پای بر آن جویبار خشک و بی‌آب زد و از پی آن آبی روان و گوارا به راه افتاد. برخی واژه «سَرِیّ» را به مفهوم شرافتمند و گرانقدر معنا کرده‌اند که منظور «مسیح» می‌باشد. و «حَسَن» می‌گوید: به خدای سوگند که «مسیح» بنده شریف و گرانقدر خدا بود. و نیز آن نداگر پرمهر افزود: وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا. و تنه

خرمایی را که به آن تکیه داده بودی و اینک به نخل بارور و پر میوه‌ای تبدیل شده است بنگر و آن را بجنبان تا رطب تازه و خرمای چیده شده بر تو فرو ریزد. ***** ۱. تفسیر ماوَرْدی، ج ۳، ص ۳۶۴. (صفحه ۸۰) از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: لَمْ تَسْتَشِفَّ النَّفْساءُ بِمِثْلِ الرُّطَبِ، اِنَّ اللّهَ اَطْعَمَهُ مَرْیَمَ فی نِفاسِها.(۱) زنانی که زایمان کرده‌اند به چیزی به سان رطب تازه بهبود نمی‌یابند و به میوه و غذایی به سان آن تغذیه نمی‌گردند، چرا که رطب برای زنان پس از زایمان از هر چیز دیگری بهتر است و خدا به «مریم» پس از به دنیا آوردن «مسیح» رطب خورانید. به باور پاره‌ای آن درخت خرما خشک و بی‌ثمر بود، چرا که اگر سرسبز و بارور بود نیازی به این دستور نبود و خود «مریم» آن را تکان می‌داد و از رطب تازه آن بهره‌ور می‌شد. افزون بر آن، زمستان بود و فصل میوه نبود و این خود یکی از معجزات است که آن چوب خشک و بی‌شاخ و برگ، آن هم در فصل زمستان، به ناگاه به درختی سرسبز و پر میوه تبدیل می‌گردد و رطب تازه می‌دهد. و در روایت است که این تنه خرما سر و شاخ نداشت و با تکیه زدن «مریم» به آن سرسبز و بارور گردید.

و این گونه مورد لطف خداست(۲)

و به خاطر همان پیوند خالصانه و عاشقانه‌اش با آفریدگار هستی این گونه مورد لطف ویژه او قرار می‌گیرد و در کشاکش سخت‌ترین مراحل زندگی یاری می‌شود: الف. با ندای جان‌بخش غیبی به او دلداری و آرامش خاطر داده می‌شود که: هان ای مریم نگران مباش و اندوه به دل راه مده. فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنی (... ۳) ب. به طور معجزه‌آسایی از مناسب‌ترین و نیروبخش‌ترین غذاها به او ***** ۱. مَحاسن بَرقی، ص ۵۳۵. ۲. مترجم. ۳. سوره مریم، آیه ۲۴. (صفحه ۸۱) ارزانی می‌گردد و چشمه‌ای از آب گوارا در کنارش جوشیدن آغاز می‌کند: قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا وَ هُزِّی إِلَیْکِ (... ۱) ج. چشمان نگرانش به جمال مسیح نور باران می‌گردد که: فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً (... ۲) آنچه می‌خواهی بخور و بنوش و به این نوزاد ارجمند دیده روشن دار ... د. و تدبیری معجزه‌آسا برایش اندیشه شد تا در برابر بداندیشان و بهانه‌جویان و بی‌پروایان بگوید: من روزه هستم و با هیچ کس سخن نخواهم گفت، تا بدین وسیله از زبان آن نوزاد پرشکوه و شگفت‌انگیز بر پاکی و قداست و عفاف او گواهی داده شود. اِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ (... ۳) ه. و از همه شگفت‌انگیزتر اینکه برای او مدافعی بی‌نظیر و بی‌همانند قرار داده می‌شود تا در گاهواره ندای عظمت خدا و یکتایی او را سر دهد و مریم را بانوی قداست و ایمان و سمبل عفاف و پروا و دخت شکوه معنویت معرفی نماید. قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ (... ۴) ***** ۱. سوره مریم، آیه ۲۴ ۲۵. ۲. سوره مریم، آیه ۲۶. ۳. سوره مریم، آیه ۲۶. ۴. سوره مریم، آیه ۳۰ ۳۳. (صفحه ۸۲)

۲۰۰. آیه (پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم)

اشاره

فَکُلی وَ اشْرَبی وَ قَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا از (این غذای لذیذ)بخور و از (آن آب گوارا)بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان‌ها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و با احدی امروز سخن نمی‌گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد). (۲۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

بعضی می‌پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته‌اند که مقدمتا تحقق یافت و از آن تعبیر به «اِرْهاص» می‌کنند. (اِرْهاص به معنی معجزه مقدماتی است). ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ‌ها نیست، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می‌گذاریم. معجزه آن است که توأم با «تَحَدّی» (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد.

آنجا که «سکوت» رساترین «فریاد» است

ظاهر آیات فوق نشان می‌دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می‌کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی‌آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده‌ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست. از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده: «صَوْمُ السُّکُوتِ حَرامٌ: روزه سکوت حرام است» (۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است. ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۷، صفحه ۳۹۰. (صفحه ۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همان نداگر بزرگ و پرمهر افزود: فَکُلی پس از این رطب تازه و نیروبخش بخور. وَ اشْرَبی و از این آب زلال و گوارا بنوش. وَ قَرِّی عَیْناً و دیده‌ات را بر این نوزاد پرشکوه، روشن‌دار و خوشدل باش. به باور پاره‌ای منظور این است که: با نگرش بر این نوزاد دیده‌ات را خنک گردان، چرا که اشک شادی سرد است و اشک اندوه و غم گرم می‌باشد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که: با دیدن این نوزاد محبوب و مطلوب، دیدگانت آرامش می‌یابند. فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً و هرگاه کسی از آدمیان در مورد این نوزاد از تو پرس و جو کرد، بگو: من با خدای خویشتن عهد بسته‌ام که با کسی سخن نگویم و روزه سکوت بگیرم. «قَتاده» می‌گوید: منظور این است که بگو: من روزه سکوت گرفته‌ام و باید از خوردن و آشامیدن و سخن گفتن خودداری ورزم. و بدین سان «مریم» فرمان می‌یابد که با کسی گفتگو نکند، تا خود نوزاد سخن گوید و دامان پاک مادر را از تیرهای زهرآگین تهمت پاک سازد. برخی آورده‌اند که در میان بنی‌اسرائیل گروهی بودند که روزه سکوت می‌گرفتند و مدت این روزه از بامداد تا شامگاه بود. فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا. آری، من روزه سکوت دارم و امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. به باور «سُدی»، «مریم» تا این اندازه اجازه گفتار داشت و فراتر از این، اجازه سخن نداشت. امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که خدا به او فرمان داده بود تا روزه سکوت بگیرد و اگر کسی از او پرسشی نمود، با اشاره‌ای روشنگر روشن سازد که روزه سکوت گرفته است، چرا که خدا به او دستور نمی‌دهد که به دروغ چنین ادّعایی بکند. (صفحه ۸۴)

۲۰۱. آیه (عیسی مسیح در گاهواره سخن می‌گوید)

اشاره

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا (مریم) او را در آغوش گرفته، به سوی قومش آمد، گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی.(۲۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَرِیّ» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است. «سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ). هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بد نام شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

گاهواره‌ای که به دانشگاه جاودانه تبدیل شد!

قرآن در آیات ۲۷ تا ۳۵ به فراز دیگری از سرگذشت «مریم» و ولادت مسیح می‌پردازد و در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ آنگاه «مریم» کودک نورسیده‌اش «عیسی» را در حالی که در پارچه‌ای زیبا قرار داده و در آغوش گرفته بود، نزد مردم خویش آورد. قالُوا یا مَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیًّا. آنان با دیدن او و فرزند ارجمندش فریاد برآوردند که: هان ای مریم! راستی که به کاری عجیب و ناپسند دست یازیده‌ای. (صفحه ۸۵)

۲۰۲. آیه

اشاره

یا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا ای خواهر هارون، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره‌ای. (۲۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این که آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آن چه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این‌است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می‌خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

و در نکوهش او افزودند: یا أُخْتَ هارُونَ ما کانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما کانَتْ أُمُّکِ بَغِیًّا. هان ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بد و زشتکاری بود و نه مادرت در زندگی بدکاره بود.

هارون که بود؟

این «هارون» که در آیه شریفه برادر «مریم» خوانده شده که بود؟ و منظور از آیه چیست؟ در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «قَتاده»، «کَعْب»، و، ... این «هارون» مردی شایسته کردار در بنی‌اسرائیل بود که هر کس شاهکاری انجام می‌داد به او نسبت داده می‌شد، چرا که در شایسته کرداری گویی به او اقتدا کرده بود. از پیامبر گرامی اسلام نیز همین دیدگاه روایت شده است. در مورد این مرد اصلاحگر و درستکار آورده‌اند که وقتی از دنیا رفت چهل‌هزار نفر پیکرش را بدرقه کردند. با این بیان در آیه شریفه منظور از خواهر «هارون» کسی است که از نظر شایستگی در راه و رسم «هارون» است. ۲ امّا به باور «کَلْبی» او برادر پدری «مریم» و مرد نیکو روشی بود. ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۳. (صفحه ۸۶)

۲۰۳. آیه

اشاره

فَأَشـارَتْ إِلَيْهِ قـالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كـانَ فِي الْمَهْـدِ صَبِيًّا (مریم) اشاره به او کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم. (۲۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَأَشارَتْ إِلَيْهِ). اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده‌ای قوم خود را مسخره نیز می‌کنی. درباره «مَهْد» (گهواره) بحث کرده‌اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد. امّا باید توجه داشت که واژه «مَهْد» چنان که «راغب» در مفردات می‌گوید، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می‌کنند، خواه گهواره باشد یا دامان مادر و یا بستر و مَهْد و مِهاد هر دو در لغت به معنی «اَلْمَكانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ: محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَهْـد»: جایگاهی است که برای استراحت کودک آماده می‌شود، خواه این جایگاه بستری خاص باشد و یا دامان مادر. در آیه مورد بحث واکنش «مریم» را در برابر آنان ترسیم می‌کند و می‌فرماید: فَاَشارَتْ اِلَيْهِ او که روزه سکوت گرفته بود، با اشاره به گاهواره و نوزاد ارجمندش روشنگری کرد که با خود او گفتگو کنید و جریان ولادت او را از خودش جویا شوید. (صفحه ۸۷) قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. آنان از این اشاره «مریم» غرق در حیرت و خشم شدند و گفتند: چگونه با کودکی در گاهواره است گفتگو کنیم؟ به باور پاره‌ای منظور این است که، با کودکی که در دامان مادر خفته است و شیر می‌خورد چگونه سخن بگوییم و جریان ولادتش را بپرسیم؟ چرا که در آن نقطه دورافتاده گاهواره‌ای برای «مسیح» نبود و گاهواره‌اش دامان پرمهر مادرش بود و او همانجا را دانشگاه و خاستگاه مفاهیم بلند آسمانی ساخت. «سُدی» می‌گوید: آنان از این اشاره «مریم» سخت بر آشفتند که: او ما را به باد تمسخر می‌گیرد و این کارش برای ما از آن کار شرم‌آورش که بدون ازدواج فرزند آورده است، دشوارتر است! (صفحه ۸۸)

۲۰۴. آیه

اشاره

قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیًّا (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت: من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است. (۳۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتّی شاید عصبانی شدند، آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت‌تر و سنگین‌تر است. و این حالت چندان به طول نیانجامید، چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و «گفت: من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است».

چگونه نوزاد سخن می‌گوید

طبق روال عادی، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی‌گوید، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه‌های مختلف بدن با یکدیگر دارد و این امور عادتا باید ماه‌ها بگذرد و تدریجا در کودکان فراهم گردد. ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنگاه هنگامی که مسیح لب به سخن گشود، شگفت‌زده فریاد برآوردند که: راستی این رویداد عجیب و باورنکردنی است. و این شگفت‌زدگی آنان هنگامی به اوج خود رسید که آن نوزاد ارجمند گاهواره‌اش را به دانشگاهی جاودانه تبدیل ساخت و ضمن وصف مهر و عنایت خدا بر او و مام ارجمندش و زدودن گرد و غبار طوفان بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها، فرمود: (صفحه ۸۹) قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ هان ای مردم! من پیش از هر چیز بنده خدا هستم. آتانِیَ الْکِتابَ او به من کتاب ارزانی داشته، وَ جَعَلَنی نَبِیًّا. و مرا به رسالت و پیام‌رسانی برگزیده است. و بدین سان او در آغازین ساعت‌های زندگی، با اعتراف به بندگی خدا، راه را بر گزافه‌گویان و کسانی که خرافه خدایگانی او را ساختند و پرداختند، بست. تو گویی خدا «مسیح» را در گاهواره‌اش به سخن درآورد تا راه را بر غلوّ و گزافه‌گویی مسدود سازد، چرا که می‌دانست که در مورد او بافته‌های بی‌اساس خواهند بافت و خرافه‌ها و گزافه‌ها خواهند پرداخت. «حَسَن» و «جُبّائی» می‌گویند: آفریدگار فرزانه هستی، خود او را در همان آغازین ساعت‌های زندگی شکوفا ساخت و به اوج کمال رساند و او را برای هدایت بشر برانگیخت؛ که این نیز معجزه دیگری در زندگی او و مادرش بود. «وَهَب» بر آن است که «عیسی» به هنگام سخن گفتن با آنان، چهل روز از عمر شریفش می‌گذشت، امّا بیشتر مفسران، از آن جمله «ابن عبّاس» بر این باورند که او در همان نخستین روز ولادتش لب به سخن گشود و با مردم سخن گفت، چرا که از کتاب خدا چنین دریافت می‌گردد. و پاره‌ای در تفسیر آیه شریفه می‌گویند منظور او این است که: من بنده خدای یکتا هستم، و او به زودی کتاب آسمانی بر من فروخواهد فرستاد،

و مرا به رسالت و پیامبری مفتخر خواهد ساخت. یادآوری می‌گردد که این معجزه بزرگ به منظور نمایش پاکی و (صفحه ۹۰) قداست «مریم» انجام پذیرفت.

سیمای مسیح در آیینه قرآن(۱)

در این آیات سیمای پرشکوه مسیح آن گونه که هست به تابلو می‌رود؛ و قرآن روشنگری می‌کند که آن حضرت نه آن است که بداندیشان، به او و مام گرانمایه‌اش به ناروا می‌بافتند و نه آن است که دوستداران افراطی‌اش در واکنش به دروغ‌پردازی‌های دشمن، او را به فرزندی خدا و یا به خدایگانی اوج می‌دادند و بر خلاف پیام و دعوت او از شاهراه توحیدگرایی و یکتاپرستی به شرک و بیداد سقوط می‌کردند. آری او خود را با این ویژگی‌ها و صفات برجسته معرفی کرد: ۱ بنده راستین خدا، ۲ دارنده کتاب آسمانی، ۳ پیام‌آور خدا، ۴ وجودی پر برکت و سودرسان و مفید برای مردم، ۵ نمازگزار و فراخوان به سوی پیوند با خدا، ۶ فراخوان به سوی زکات و پرداخت حقوق محرومان، ۷ نیکوکار در حق مادر و تواضع در برابر او، ۸ پیراسته از زورمداری و بی‌خردی و خودکامگی و خود بزرگ بینی با بزرگواری و حق‌شناسی، ۹ به دور از تیره‌بختی و شقاوت دنیا و آخرت و پیراسته از خصلت‌های تیره‌بختان و سعادتمند بودن، ۱۰ و دیگر برخوردار از امنیّت در سه مرحله سرنوشت‌ساز ولادت، مرگ و روز رستاخیز: قالَ اِنّی عَبْدُ اللّهِ... ***** ۱. مترجم. (صفحه ۹۱)

۲۰۵. آیه

اشاره

وَ جَعَلَنی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَ أَوْصانی بِالصَّلاهِٔ وَ الزَّکاهِٔ ما دُمْتُ حَیًّا و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده‌ام کرده است. (۳۱ / مریم) وَ بَرًّا بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقِیًّا و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبّار و شقیّ قرار نداده است. (۳۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَرّ» به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرّ» به معنی صفت نیکوکاری است. «جَبّار» به کسی می‌گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست. و نیز «جَبّار» به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می‌زند و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه این‌ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است. «شَقِیّ» به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می‌سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند، تفسیر کرده‌اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در ادامه گفتارش فرمود: وَ جَعَلَنی مُبارَکاً اَیْنَ ما کُنْتُ و خدای پرمهر مرا در هر کجا که باشم بابرکت ساخته است. به باور «مُجاهِد» منظور این است که: و خدا مرا آموزگار ارزش‌های والای انسانی گردانیده است. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا مرا آموزگاری سودرسان و پرفایده ساخته است، چرا که واژه «برکت» به مفهوم نعمت و خیر فراوان و «مبارک» به معنای

فزون بخش خوبی‌ها و نعمت‌هاست. و از دیدگاه «جُبّائی» منظور این است که: خدا مرا در راه توحید و ایمان، استوار و پایدار ساخته است، چرا که اصل برکت، به مفهوم نبوّت و رسالت است. وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ ما دُمْتُ حَیًّا. (صفحه ۹۲) و به من سفارش فرموده است که تا زنده هستم نماز را برپا داشته و زکات بپردازم. «جَبّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند. و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود: وَ بَرًّا بِوالِدَتی و مرا نسبت به مادرم موظّف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد. وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقِیًّا و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگونبخت نخواسته است. (صفحه ۹۳)

۲۰۶. آیه

اشاره

وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا و سلام (خدا) بر من، آن روز که متولد شدم و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده برانگیخته می‌شوم. (۳۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میّسر نمی‌شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«جَبّار»: به مفهوم زورمداری است که هر گونه حقوق و امتیازی را برای خویش می‌خواهد، بدون آنکه حقوقی را برای دیگران به رسمیت بشناسد و خود را موظف به رعایت حقوق دیگران کند. و در ادامه دعوت توحیدی‌اش فرمود: وَ بَرًّا بِوالِدَتی و مرا نسبت به مادرم موظّف به قدردانی و سپاسگزاری و شایسته‌کرداری ساخته است و به لطف خدا در برابر او چنین خواهم بود و نسبت به همگان مهر و فروتنی را راه و رسم خویش قرار خواهم داد. وَ لَمْ یَجْعَلْنی جَبّاراً شَقِیًّا. و هرگز راه زیانبار زورمداران تیره‌بخت را گام نخواهم سپرد، چرا که او مرا زورمدار و نگونبخت نخواسته است. (صفحه ۹۴)

۲۰۷. آیه

اشاره

ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُونَ این است عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردید می‌کنند. (۳۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد، به نفی خرافات و

سخنان شرک‌آمیزی که درباره عیسی گفته‌اند، پرداخته است. مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای نفی فرزندی خدا. امّا این که قرآن می‌گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است، از یک سو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتّی همین گروه نیز به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند، بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه را به وجود آوردند. بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی‌اساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند.(۱) ***** ۱- برای توضیح بیشتر در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که در این زمینه به هم بافته‌اند به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرمایید. (صفحه ۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک نفی خرافات و اوهام

در آیات پیشین، قرآن روشن‌ترین و شفاف‌ترین تصویر از ولادت مسیح را ارائه کرد و ضمن گواهی بر قداست و پاکی مام ارجمندش، او را بنده راستین خدا، پیامبر برگزیده او، دارنده کتاب آسمانی، حق‌شناس و سپاسگذار در برابر مادر، فروتن و پرمهر نسبت به مردم و به دور از خودکامگی و نشانه‌های تیره‌بختی معرفی کرد. اینک در این آیات به نفی خرافات و اوهام از چهره درخشان او پرداخته و می‌فرماید: ذلِکَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ این عیسی فرزند مریم است و این هم داستان ولادت او. آری، عیسی همان است که خودش وصف کرد، نه آنچه گزافه‌گویان می‌بافند و او را خدا یا فرزند او جا می‌زنند. قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فیهِ یَمْتَرُون. آنچه را مسیح در مورد مادر خویش و ولادت و شخصیت خودش گفت درست است، امّا یهود و نصاری در مورد گفتار درست و بر حق او دستخوش تردید و تردیدافکنی شدند، در نتیجه یهود او را افسونگر و دروغ‌پرداز خواندند و گروهی از دوستدارانش او را به کرسی خدایی و فرزند خدا بودن نشاندند. پاره‌ای از مفسران برآنند که آیه شریفه به درگیری خود مسیحیان اشاره دارد که گروهی او را خدا عنوان ساختند امّا گروهی دیگر پسر خدا معرفی نمودند. (صفحه ۹۶)

۲۰۸. آیه (مگر فرزند برای خدا ممکن است)

اشاره

ما کانَ لِلَّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحانَهُ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهد، می‌گوید: موجود باش، آن هم موجود می‌شود. (۳۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دارا بودن فرزند، آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می‌پندارند، با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ما کانَ لِلَّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ هرگز برای خدا نزیبد که فرزندی برای خود برگیرد؛ و این دروغ و خرافه در خور ذات پاک او نیست؛ چرا که فرزند باید از جنس پدر باشد و می‌دانیم که خدا، نه نظیر و همتایی دارد و نه همانند و همپایه‌ای. بنابراین، پندار فرزند در مورد او پوچ و امکان‌ناپذیر است. گفتنی است که «مَنْ» برای نفی جنس آمده و منظور این است که خدا هیچ گونه فرزندی نگرفته است و نسبت دادن فرزند یا فرزندان به ذات پاک او دروغ و خرافه‌ای رسواست. و آنگاه در ادامه آیه، به تنزیه خدا پرداخته و می‌فرماید: سُبْحانَهُ ذات پاک و پرشکوه او از این اوهام و خرافات و عیب و نقص‌ها پاک و منزّه است. و در آخرین فراز آیه نیز در اشاره به دلیل ولادت مسیح از دوشیزه‌ای پاک و ازدواج ناکرده می‌فرماید: إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. او هنگامی که چیزی را اراده نماید و بخواهد پدیده و یا انسانی را بیافریند، (صفحه ۹۷) کافی است که تنها به آن مفهوم مورد نظر فرمان دهد که «باش»! و بی‌درنگ پدیدار و موجود می‌گردد. به بیان دیگر اینکه، هیچ چیز و هیچ کاری در برابر اراده و قدرت بی‌کران خدا، ناممکن نیست و انجام هر کار و هرچیزی که بخواهد برای او آسان است و او اراده فرمود که مسیح را از مادری پاک و مرد ندیده بیافریند و او را در گاهواره به سخن درآورد و نعمت گران رسالت و وحی را به او ارزانی دارد ... مگر نه اینکه آدم را از مشتی خاک و بدون داشتن پدر و مادر و ریشه و تباری پدید آورد؟

گرامیداشت مقام والای مادر(۱)

و نیز در این آیات نشان می‌دهد که در گرامیداشت مادر نباید تنها به این بسنده شود که روزی به نام مادر معرفی شود و یا به او هدیه‌ای در خور تقدیم گردد، بلکه باید به راستی حق شناس زحمات و فداکاری‌های مادر بود و با همه وجود خدمتگزار او بود و بهشت خدا و خوشنودی او را در خدمت به او جستجو کرد؛ که در اینجا تنها به چند روایت بسنده می‌شود. ۱ ششمین امام نور آورده است که: مردی نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رَسُولَ اللّهِ مَنْ اَبَرُّ؟ هان ای پیامبر گرامی! مرا راهنمایی کن که به چه کسی نیکی کنم تا رستگار گردم؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: به مادرت! قالَ: اُمُّکَ! پرسید: پس از نیکی به مادر به چه کسی؟ قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: باز هم به مادرت. قالَ: اُمُّکَ! آن بنده خدا برای سومین بار پرسید: پس از مادر به چه کسی؟ قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: بازهم به مادرت. قالَ: اُمُّکَ! و هنگامی که برای چهارمین بار پرسید دیگر به چه کسی؟ ثُمَّ مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟ ***** ۱. مترجم. (صفحه ۹۸) آنگاه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به پدرت. قالَ: اَباکَ.(۱) ۲ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که جوانی برای حرکت به سوی میدان نبرد و برای جهاد در راه حق و فضیلت آماده شده بود که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا او را بدرود گوید که آن حضرت ضمن گفتگو از او پرسید که: أَلَکَ والِدَةٌ؟ جوان عزیز! آیا مادرت در قید حیات است و در کنار تو زندگی می‌کند؟ او پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! مادرم زنده است. آن حضرت فرمود: فَالْزِمْها فَاِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ قَدَمِها.(۲) اینک که چنین است، برو و در خدمت مادر باش و در حق او نیکی کن که بهشت زیر پای مادر است. و بدین وسیله او را از جهاد کفایی معذور شمرد و به خانه فرستاد تا حق‌شناس و خدمتگزار مادرش باشد. ۳ گرامیداشت مادر در نظرگاه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان نور، به گونه‌ای است که خود عنوان مادری و مقام مادری را بها می‌دهند و برای او حقوق و حرمت ارزانی می‌دارند و نیکی به او را از وظایف انسان‌ها و از حقوق بشری او می‌نگرند؛ برای نمونه: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دراین مورد آورده‌اند که فرمود: ثَلاثَةٌ لَیْسَ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةٌ: اَلْوَفاءُ لِمُسْلِمٍ کانَ اَوْ کافِرٍ، و بَرُّ الْوالِدَیْنِ مُسْلِمَیْنِ کانا اَوْ کافِرَیْنِ، وَ اَداءُ الْاَمانَةِ لِمُسْلِمٍ کانَ اَوْ کافِرٍ. (۳) سه اصل انسانی است که رعایت آنها بر هر انسانی لازم آمده و تخلف و سرپیچی از آنها نارواست: ۱ نخست اصل وفاداری و پای‌بندی به عهدها و پیمان‌ها، خواه ***** ۱. وَسائل الشّیعَه، ج ۱۵، ص ۲۰۸. ۲. جامِع السّعادات، ج ۲، ص ۲۶۱. ۳. مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۱۲۱. (صفحه ۹۹)

طرف پیمان توحیدگرا باشد یا کفرگرا. ۲ پس از آن نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند و یا نامسلمان. ۳ و دیگر امانتداری و ادای امانت، خواه طرف انسان با ایمان باشد و یا بی‌ایمان. ۴ و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: ثَلاثَةٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الاْمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ، وَ بَرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ.(۱) سه اصل انسانی و جهان شمول است که خدا آنها را بر همگان لازم ساخته و به کسی اجازه سرپیچی نداده است: ۱ نخست اصل امانتداری و ادای امانت، خواه طرف شما شایسته کردار باشد و یا بداندیش و گناهکار. ۲ دیگر اصل وفا و وفاداری و وفای به پیمان‌ها، خواه طرف پیمان شما درستکار باشد و یا بدکار. ۳ و دیگر نیکی به پدر و مادر، هرکه می‌خواهند باشند، درستکار و یا گناهکار. ***** ۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۱. (صفحه ۱۰۰)

۲۰۹. آیه

اشاره

وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ و خداوند پروردگار من و شماست، او را پرستش کنید، این است راه راست. (۳۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید، مخصوصا در زمینه عبادت تأکید کرده است. و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه‌جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه‌گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می‌شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روز حسرت و دریغ بیدادگران

در آیه مورد بحث سخن از توحید گرایی و یکتاپرستی است و می‌فرماید: وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ و بی‌گمان خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست، پس تنها او را بپرستید. ممکن است آیه مورد بحث به آیه «انّی عبداللّه» ... پیوند بخورد و منظور این باشد که: بی‌گمان خدا پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس تنها او را بپرستید و نیز ممکن است آغاز سخن و کلام حق باشد. هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ. این است راه راست و بی‌انحراف که باید هماره در آن گام سپارید. و به باور پاره‌ای منظور این است که: آنچه خدا به من وحی فرموده و آنها را به شما رساندم، همان دین درست و آیین راست و بی‌انحراف خداست. ***** ۱- به «تفسیر نمونه» جلد ۴، صفحه ۲۲۴ مراجعه شود. (صفحه ۱۰۱)

۲۱۰. آیه

اشاره

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظیمٍ ولی (بعد از او) گروه‌ها از میان پیروان او اختلاف کردند وای به

حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز). (۳۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می‌دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند «این اختلافات به اندازه‌ای بالا گرفت که «قسطنطین» امپراطور روم مجمعی از «اُسْقُفْها» (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده، علمای حاضر نظرات کاملاً ـ مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده‌ای داشت. بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است، عده‌ای را زنده کرده و عده‌ای را میرانده، سپس به آسمان صعود کرده است. بعضی دیگر گفتند: او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اَبْ و اِبْن و روُح الْقُدُس (خدای پدر، خدای پسر و روح‌القدس) و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود و مادرش هم معبود. سرانجام بعضی گفتند: او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه‌های دیگر هر کدام سخنی گفتند: به طوری که اتّفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد، بزرگ‌ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت.» (۱) ***** ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۳۶. (صفحه ۱۰۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَاخْتَلَفَ الْأَحزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ امّا با همه سفارش‌های «مسیح» در مورد یکتاگرایی و یکتاپرستی، پس از او گروه‌ها از میان پیروانش به کشمکش پرداختند و هر گروه راهی در پیش گرفت و درگیری‌ها و کشمکش‌های مذهبی پدید آمد. منظور از کشمکش‌های مذهبی این است که هر گروهی باور و برداشتی بر خلاف گروه دیگر داشته باشد و بر آن تعصب ورزد. و واژه «اَحْزاب» نیز جمع «حِزْب»، به مفهوم گروهی است که دارای مرام و مسلک خاصی باشد. به باور قتاده و مجاهد منظور آیه شریفه این است که، پس از او گروه‌های اهل کتاب در مورد شخصیّت «عیسی» دستخوش کشمکش شدند؛ گروهی که به مسیحیان «یعقوبیه» شهرت یافتند، او را خدا اعلان کردند و گروهی که به «نِسطوریه» معروف شدند او را پسر خدا عنوان دادند و گروه دیگری که عنوان «اسرائیلیه» داشتند او را اقنوم سوم خواندند. امّا مردم مسلمان و گروهی از مسیحیان که بر باور و عقیده درست خویش استواری نشان دادند، او را بنده راستین خدا و پیامبر برگزیده او شناختند، چرا که آن حضرت خویشتن را این گونه وصف فرمود. گفتنی است که «مِن» در آیه شریفه، به باور پاره‌ای زاید است و مفهوم آیه این است: پس از او در میان گروه‌ها کشمکش پدیدار گردید ... فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظیم. در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱ به باور گروهی منظور این است که، آن کسانی که در مورد «مسیح» به خدا و پیامبر او کفر ورزیدند، هنگامی که در روز رستاخیز و در صحرای هراس‌انگیز محشر حضور یابند، دچار عذابی سخت و دردناک خواهند شد. و بدان دلیل روز رستاخیز، روز بزرگ وصف شده است، که هراس و وحشت آن روز بسیار است. (صفحه ۱۰۳) ۲ امّا به باور گروهی دیگر منظور آیه این است که، پس وای به حال آنان که در روز رستاخیز رسوا خواهند شد.

۲۱۱. آیه

اشاره

أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنا لكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ چه گوش‌های شنوا و چه چشم‌های بینایی (در آن روز) که نزد ما می‌آیند پیدا می کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند. (۳۸ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روشن است که در عالم آخرت پرده‌ها از برابر چشم‌ها کنار می‌رود و گوش‌ها شنوا می‌شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می‌برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می‌شوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم گوشه‌ای از حال و روز آنان می‌فرماید: اَسْمِعْ بِهِمْ وَ اَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنا آن روز که نزد ما می‌آیند چه شنوا و بینا هستند. این ترجمه آیه است، امّا در تفسیر آن دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی منظور این است که، این کفر گرایانی که در این جهان گوش شنوا و چشم بینا برای شنیدن و دریافت حق ندارند، در روز رستاخیز که نزد ما می‌آیند چشم و گوششان باز می‌شود و همه حقایق را می‌شنوند و می‌بینند. در تأیید این بیان، در آیه دیگری می‌فرماید ...: فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ.(۱) امّا پرده‌ات را از برابر دیدگانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است و خوب می‌بیند. ۲ امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که: هان ای پیامبر! آنان را بشنوان و به ***** ۱. سوره ق، آیه ۲۲. (صفحه ۱۰۴) آنان نشان ده و برایشان روشنگری نما که در روز رستاخیز از راه بهشت و پاداش پرشکوه خدا گمراه خواهند بود و به آنجا نخواهند رسید. وی می‌افزاید: به نظر می‌رسد که منظور این باشد که: ای پیامبر! سرگذشت پیام‌آوران خدا را برای مردم بازگو نما، تا آنان را بشناسند و ایمان آورند، چرا که هر کس به خدا و پیامبرانش ایمان نیاورد، در روز رستاخیز گمراه بوده و از پاداش پر شکوه خدا نومید و محروم خواهد شد. به باور ما دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. لكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فی ضَلالٍ مُبینٍ. امّا بیدادگران اینک که در این جهان هستند و فرصت دارند، پیروی از هوای دل را بر می‌گزینند و از راه حق و عدالت انحراف می‌جویند. با این بیان منظور این است که این بیدادگران در این سرا به خاطر هواپرستی و خودکامگی کور و کر و نادانند، امّا در سرای آخرت بدان دلیل که پرده‌های غرور و غفلت و فریب و وسوسه کنار می‌روند، دانا و بینا می‌شوند. (صفحه ۱۰۵)

۲۱۲. آیه (رستاخیز روز حسرت و تأسف)

اشاره

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ آن‌ها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می‌یابد، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند. (۳۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

روز قیامت نام‌های مختلفی در قرآن مجید دارد، از جمله «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» هم نیکوکاران تأسف می‌خورند، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران، چرا که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می‌شود. در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده: «خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ هان ای پیامبر! این کفرگرایان و ظالمان را از روز دریغ و حسرت بترسان. از روزی که گناهکاران دریغ می‌دارند که چرا کارهای شایسته انجام ندادند و بر اساس حق و عدالت زندگی نکردند. و مردم شایسته کردار افسوس می‌خورند که چرا کارهای شایسته بیشتری انجام ندادند تا به مقام والاتر و پاداش پر شکوه‌تری برسند. آری اینان را از آن روز هشدار ده! پاره‌ای برآنند که آن روز، تنها کسانی که در خور کیفرند، به حسرت و افسوس مرگبار گرفتار خواهند شد. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند فرمود: هنگامی که بهشتیان و دوزخیان وارد بهشت و دوزخ می‌گردند، هر دو گروه را ندا می‌دهند که: هان کجایید، بنگرید! و زمانی که همه آنها نگریستند، مرگ را در برابر دیدگان آنان مجسّم می‌سازند و پس از اینکه هر دو گروه آن را شناختند، به فرمان خدا و خواست او قانون مرگ را نابود می‌سازند و از *****۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۰۶) پی آن ندایی طنین‌افکن می‌شود که: هان ای بهشتیان! دیگر مرگی نخواهد بود و شما در بهشت پرطراوت و زیبا و در میان نعمت‌های پرشکوه آن جاودانه خواهید بود. و به دوزخیان نیز ندایی طنین‌انداز می‌شود که، هان ای دوزخیان! آنجا نیز مرگی در کار نخواهد بود و شما نیز در عذاب دردناک دوزخ ماندگارید. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از بیان این روایت فرمود: این است مفهوم: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ ... دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام ضمن بیان این روایت می‌افزایند: فَيَفْرَحُ اَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحاً لَوْ كانَ اَحَدٌ يَوْمَئِذٍ مَيْتاً لَماتوُا فَرَحاً وَ يَشْهَقُ اَهْلُ النّارِ شَهْقَةً لَوْ كانَ اَحَدٌ مَيْتاً لَماتُوا.(۱) بهشتیان با شنیدن آن ندای جانبخش به اندازه‌ای شادمان می‌گردند که اگر در آنجا قانون مرگ بود همه آنان از شادمانی می‌مردند؛ و دوزخیان نگونبخت نیز به گونه‌ای فریاد دردآلود سر می‌دهند که اگر کسی در آنجا می‌توانست بمیرد، همه از ناراحتی جان می‌سپردند. إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ آنگاه که کار به پایان می‌رسد و امیدها و آرزوها یکسره بر باد می‌رود. چرا که گروهی به بهشت پرطراوت و زیبا می‌روند و گروهی به سوی دوزخ سرازیر می‌گردند. به باور گروهی منظور این است که، آنگاه که عمر این جهان به پایان رسیده است و کسی به این سرای فانی باز نمی‌گردد تا اشتباهات و کوتاهی‌ها را جبران کند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که، آنگاه که در میان مردم بر اساس عدل و داد داوری می‌گردد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که، آنگاه که بر بهشتیان و دوزخیان حکم می‌گردد که هر کدام در میان بهشت و دوزخ جاودانه خواهند بود. وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ آنان در این جهان دستخوش غفلت و سرگرم کارهای بیهوده‌اند و آخرت را فراموش ساخته‌اند. وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ و به سرای آخرت ایمان نمی‌آورند. *****۱. تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۵۰. (صفحه ۱۰۷)

۲۱۳. آیه

اشاره

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها وَ إِلَيْنا يُرْجَعُونَ ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می‌بریم و همگی به سوی ما باز می‌گردند. (۴۰/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می‌دهد که این اموال که در اختیار خود آنها است، جاودانی نیست، همان‌گونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی‌باشد، بلکه وارث نهایی همه این‌ها خدا است. اگر کسی به این واقعیت، مؤمن و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می‌رود، تعدی و ظلم و ستم و

پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در هشداری تکان دهنده به همه بیدادگران قرون و اعصار می‌فرماید: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها ما همه زمینیان را از روی زمین برمی‌داریم و برمی‌افکنیم و خود به تنهایی وارث و صاحب زمین و هرآنچه بر آن است خواهیم بود، چرا که دیگر کسی نمی‌ماند تا به ناروا ادّعای فرمانروایی و اقتدار کند و یا در امور آن دست‌درازی نماید و کاری انجام دهد. وَ إِلَيْنا يُرْجَعُونَ. و همه آنان پس از مرگ، سرانجام به سوی ما بازمی گردند و کسی جز ما در مورد آنان داوری و حکومت نخواهد کرد. (صفحه ۱۰۸)

۲۱۴. آیه (گفتمان خانوادگی)

اشاره

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (۴۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «صِدّیق» صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است، بعضی گفته‌اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صِدّیق»: کسی که در حق‌پذیری و گواهی به حق بسیار جدّی و پرشور است.

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

در آیات ۴۱ تا ۵۰ پرتوی از سرگذشت انسانساز ابراهیم، پدر توحیدگرایان به تابلو می‌رود. نخست در این مورد می‌فرماید: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ هان ای پیامبر! در این کتاب از ابراهیم قهرمان توحید و تقوا یاد کن ... روشن است که این یادکرد و گرامیداشت به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او بود که می‌فرماید: إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا. چرا که او پیامبری بزرگ و بسیار تصدیق کننده دین و مفاهیم و مقررات آن بود. این دیدگاه «جُبّائی» در تفسیر آیه است. امّا به باور «ابو مُسْلِم»، او مردی بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود. (صفحه ۱۰۹)

ویژگی راستگویی و راستی پیشگی(۱)

ویژگی ارجدار راستگویی و راستی پیشگی از صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی است؛ و آفریدگار هستی آن را با سرشت انسان‌ها هماهنگ ساخته است. بر این اساس است که آدمیان دوست می‌دارند هماره در شرایطی باشند که راست بگویند و سخن درست

بشنوند و دروغگویی و دروغ‌بافی را انحراف از سرشت و ناهماهنگ با وجدان و خرد و بیگانه‌روی از راه فطرت و شریعت می‌نگرند و هنگامی که بر اثر فشار و خشونت در محیط خانه و یا حاکمیت استبداد در جامعه و یا به خاطر عدم انجام وظیفه یا هر انگیزه و بهانه دیگری به دروغ پناه می‌برند، بی‌درنگ حرکت‌های ناموزون چشم‌ها، لرزش ناخواسته اندام‌ها، به خشکی گراییدن آب دهان، ضربان تند و نامنظم قلب، صدای بریده بریده و غیر طبیعی، و دیگر علائم و نشانه‌های انحراف از جاده راستی و راستی پیشگی، زنگ‌های خطر را به صدا در می‌آورد. و گویی به همین دلیل است که در سرگذشت ابراهیم دو بار و در دو آیه درس راستی می‌دهد و از او و خاندانش با این ویژگی یاد می‌شود (... ۲) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا ... پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید: اَقْرَبُکُمْ مِنّی غَداً فِی الْمَوْقِفِ اَصْدَقُکُمْ فِی الْحَدیثِ وَ اَدّاکُمْ لِلْاَمانَةِ وَ اَوْفاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ ***** ۱. مترجم. ۲. سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۰. (صفحه ۱۱۰) اَحْسَنُکُمْ خَلْقاً وَ اَقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ.(۱) در روز رستاخیز این چند گروه به من نزدیک‌تر خواهند بود: ۱ کسانی که در زندگی راستگوترین‌ها باشند؛ ۲ در ادای امانت‌ها بیشتر درستکاری و جدیّت نشان دهند؛ ۳ در پیمانهای خویش باوفاتر باشند؛ ۴ در اخلاق و رفتار انسانی به ارزش‌های اخلاقی آراسته‌تر باشند؛ ۵ و با درست‌اندیشی، درست‌گویی و رفتار عادلانه و انسانی، به مردم نزدیک‌تر و پر مهر و دگر دوست‌تر باشند. ***** ۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰. (صفحه ۱۱۱)

۲۱۵. آیه (منطق گیرا و کوبنده ابراهیم علیه السلام)

اشاره

اِذْ قالَ لِأَبیهِ یا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئا هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی‌کند؟ (۴۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است. این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت‌پرستی است، چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده‌اند. او به عمویش آزر می‌گوید: «چرا تو به سراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی‌گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد». در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از عمویش شروع می‌کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم‌تر است، همان‌گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، همان گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می‌خوانیم: «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ»

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: إِذْ قالَ لِأَبیهِ یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ آنگاه که «ابراهیم» به پدرش «آزر» گفت: پدر جان! چرا کسی و یا چیزی را می‌پرستی که ندایی را نمی‌شنود؟ وَ لا یُبْصِرُ و پرستشگران خود را نمی‌بیند ... وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئاً. و در زندگی این جهان سود و زیانی به حال تو ندارد و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد، چرا چنین چیزی را می‌پرستی؟! (صفحه ۱۱۲)

۲۱۶. آیه (دلیل پیروی از عالم)

اشاره

یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا ای پـدر علم و دانشـی نصـیب من شده است که نصـیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. (۴۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم آزر را به پیروی از خـود دعـوت می‌کنـد، بـا این که قاعـدتا عمـویش از نظر سن از او بسـیار بزرگ‌تر بـوده و در آن جـامعه سرشـناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می‌کنـد «که من علمی دارم که نزد تو نیست» (قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ). این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیسـتند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصـصان هر فن و از جمله مسأله تقلیـد از مجتهـد را در فروع احکام اسـلامی مشـخص می‌سازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود، بلکه از اساسـی‌ترین مسأله اصول دین سـخن می‌گفت، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراط سَوِیّ که همان «صراط مستقیم» است، حاصل گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به ترسـیم منطق روشن ابراهیم در دعوت به یکتا آفریـدگار هستی و هشدار از شـرک ادامه می‌دهد که گفت: یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جـاءَنی مِنَ الْعِلْمِ مـا لَمْ یَأْتِکَ پـدر جان! من به خاطر لطف خـدا و دریافت پیام او به شـناخت و معرفت روشـنی از ذات پاک و صـفات او نایل آمـده‌ام که چنین دانش و بینشـی برای تو حاصل نیامـده است، پس بیا و از من پیروی نما ... فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا. تا به خواست خدا و در پرتو لطف او تو را به راه راست و بی‌انحراف که هرگز تو را (صـفحه ۱۱۳) از حق دور نسازد و گمراه نکند، رهبری نمایم.

روشنگری و کار فکری و فرهنگی(۱)

سومین درس انسانساز و جامعه پردازی که از سرگذشت ابراهیم دریافت می‌گردد این است که او راه سازندگی و شیوه روشنگری و کـار فکری و فرهنگی را بر دیگر شـیوه‌ها و راه‌هـا مقـدم می‌دارد و از آنجـا آغاز می‌کنـد و با پایـداری و اخلاص و خیرخواهی، راه خویش را طرح و بر درستی گفتـارش دلیـل و برهـان می‌آورد و در چهره‌ها و قالب‌ها و شـیوه‌های گوناگون می‌کوشـد تا آنان را از ذلت پرسـتش غیر خـدا رهـا سـاخته و به عزت توحیـدگرایی مفتخر سـازد. او از همه شـیوه‌ها و راه‌ها به ویژه از راه انگیزش خردها و اندیشه‌ها و راه انگیزش عواطف پاک انسانی بهره می‌جوید، تا در پرتو مهر و صـفا و جوّ آزاد و آرام آنان را بیندیشاند ... یا أَبَتِ لِمَ تَعْبُـدُ مـا لا ـ یَسْـمَعُ وَ لا ـ یُبْصِـرُ وَ لا ـ یُغْنی عَنْکَ شَـیْئاً ... هان ای پـدر عزیز چرا ***** ... ۱. مـترجم. (منظـور از کلمه «مـترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر، جناب حجهٔ الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مـذکور آن است که خواننـدگان محترم متوجه باشـند که «فراز پرتوی از آیه شـریفه» در اصـل تفسـیر مجمع‌البیـان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده محترم می‌باشد). (صفحه ۱۱۴)

۲۱۷. آیه

اشاره

یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود. (۴۴/مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود. معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَاِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ اِنْ کانَ النّاطِقُ عَنْ اِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ اِبْلیسَ: کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده».(۱) به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط اللّه و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد. *****

۱- «سفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۱۵ (ماده عبد). (صفحه ۱۱۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هشدار از پرستش شیطان!

و در ادامه سخن او را از پرستش و پیروی شیطان هشدار داد و گفت: یا أَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ پدر جان! شیطان را فرمانبرداری مکن، که به سان پرستشگر او خواهی بود. روشن است که انسان کفرگرا شیطان را نمی‌پرستد، بلکه وسوسه او را پیروی می‌کند و فرمانبرداری و پیروی، در نگرش قرآنی به سان پرستش و مرحله‌ای از آن است. إِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیًّا. چرا که شیطان عصیانگر و نافرمان بارگاه خدای بخشاینده است. (صفحه ۱۱۶)

۲۱۸. آیه

اشاره

یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیًّا ای پدر، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی. (۴۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله «اَنْ یَمَسَّکَ» نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک‌ترین ناراحتی به آزر ناراحت

و نگران است و از سوی سوم تعبیر به «عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ» اشاره به این نکته می‌کند کار تو به واسطه این شرک و بت‌پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می‌گیرد و مجازاتت می‌کند، ببین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

راه نفوذ در افراد منحرف

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده‌ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می‌دهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت. (صفحه ۱۱۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیم به روشنگری خود ادامه می‌دهد که: یا أَبَتِ إِنِّی أَخافُ أَنْ یَمَسَّکَ عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ پدر جان! من نگران آن هستم که مباد از سوی خدای بخشاینده عذابی به سراغ تو بیاید، چرا که تو بر کفرگرایی خویش اصرار می‌ورزی. فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیًّا. به باور «جُبّائی» منظور این است که: در نتیجه به شیطان وانهاده می‌شوی و او نیز برایت سودبخش نخواهد افتاد. امّا به باور «مُسْلِم» منظور این است که: در آن صورت، در خواری و لعنت پیرو شیطان خواهی شد. از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: آنگاه است که در آتش شعله‌ور دوزخ، همدم و همنشین شیطان خواهی شد. و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، آنگاه است که به ولایت و سرپرستی شیطان وا نهاده شده و او بر تو ولایت خواهد کرد. این تعبیر که در آیه شریفه او را دوست و همنشین شیطان می‌خواند و نه شیطان را همنشین او، به خاطر آن است که او را بیشتر سرزنش نموده باشد و رسوایی‌اش را بیشتر سازد و منظور این است که: در آن صورت به عذاب خدا گرفتار می‌گردی و شیطان نیز تو را یاری نخواهد کرد و خوار و نگونسار خواهی شد. (صفحه ۱۱۸)

۲۱۹. آیه

اشاره

قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتی یا إِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست بر نداری تو را سنگسار می‌کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو. (۴۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «مَلِیّا» به گفته «راغب» در «مفردات» از ماده إِمْلاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو. نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پر بارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفت. جالب این که اولاً «آزر» حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت: «آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی» مبادا به بت‌ها جسارت شود، ثانیا: به هنگام تهدید ابراهیم، او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تأکیدی که از «لام» و «نون تأکید ثقلیه» در «لَأَرْجُمَنَّکَ» استفاده می‌شود و می‌دانیم

سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است. ثالثا: به این تهدید مشروط قناعت نکرد، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت: برای همیشه از نظرم دور شو. این تعبیر بسیار توهین‌آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برند و در فارسی گاهی به جای آن «گورت را گم کن» می‌گوییم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم. (صفحه ۱۱۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَلرَّغْبَةُ عَنِ الشَّیْء»: به مفهوم روی گردانیدن از چیزی آمده است. «اِنْتِهاء»: خودداری. «رَجْم»: سنگباران ساختن؛ و به مفهوم بدگویی و ناسزا گفتن نیز آمده است. «مَلِیّ»: روزگاری طولانی؛ دیر زمان.

پدر ابراهیم که بود؟

همان گونه که پیشتر اشاره رفت، «آزر» پدر «ابراهیم» نبود، بلکه نیای مادری او بود و نام پدر ابراهیم «تارخ» بود، چرا که به باور دانشوران شیعه، پیامبر گرامی اسلام از ریشه و تباری پاک و پاکیزه برخاسته و همه پدران او تا آدم مسلمان و توحیدگرا بودند. از خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَمْ یَزَلْ یَنْقُلُنِی اللّهُ مِنْ اَصْلابِ الطّاهِرِینَ اِلی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ حَتّی أَخْرَجَنی فی عالَمِکُمْ هذا (... ۱) خدای پرمهر همواره مرا از راه پدران و مادران پاک و پاکیزه و درست‌اندیش، پیش آورد تا به دنیای شما و در عصر و زمان شما به دنیا آورد. و می‌دانیم که قرآن شریف کفرگرایان را به پاکی وصف نمی‌کند و می‌فرماید: اِنَّما الْمُشْرِکُونَ نَجِسٌ ... جز این نیست که شرک‌گرایان ناپاکند. امّا آزر در برابر خیرخواهی و دعوت توحیدی او واکنش نابخردانه‌ای نشان داد و با خشونت و تندی به تهدید او پرداخت که: قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهِیمُ هان ای ابراهیم! آیا تو از پرستش خدایان من روی برتافته‌ای؟ ***** ۱. اعتقادات صَدُوق، ص ۱۱۰. (صفحه ۱۲۰) لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ اگر دست از این اندیشه و رفتارت بر نداری تو را سنگباران خواهم کرد. به باور پاره‌ای منظور این است که: اگر دست از توحیدگرایی و اعلان بیزاری از شرک و کفر برنداری باران ناسزا را بر تو می‌بارانم. و به باور پاره‌ای دیگر تو را خواهم کشت. وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا. در مورد این فراز نیز دو نظر است: ۱ به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «مُجاهِد»، «سعید بن جُبَیر» و ... منظور این است که برای مدتی طولانی از من دور شو. ۲ امّا به باور گروهی دیگر از جمله «ابن عباس» منظور این است که: از من دور شو تا از کیفرم در امان باشی و به سلامت بمانی، چرا که واژه «مَلِیّ» به مفهوم «سالم» است. (صفحه ۱۲۱)

۲۲۰. آیه

اشاره

قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا (ابراهیم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می‌کنم، چرا که او نسبت به من مهربان است. (۴۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، «آزر» را ترک گفت. در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد، با این که می‌دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است که این چنین است: از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فورا این سؤال ممکن بود در ذهن آنها پدیدار آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا آن را انجام داد؟! لذا در آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه به پاسخ این سؤال پرداخته است و می گوید: «استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده‌ای بود که به او داد، اما هنگامی که برای او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و برایش استغفار نکرد» «وَ ما کانَ اسْتِغْفارُ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِیَّاهُ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حَفِیّ»: پرمهر و لطفی که همه نعمت‌ها را به بندگان ارزانی می‌دارد. امّا ابراهیم در برابر آن تندی و خشونت بسیار «آزر» با منطق قانع کننده و مهر بسیار به او نزدیک شد و گفت: سلام بر تو باد! قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ به باور «جُبّائی» و «ابو مُسْلم»، این درود و سلام، نشان فراق و خداحافظی است. (صفحه ۱۲۲) امّا به باور پاره‌ای، درود و سلام احترام و نیکی است و منظور این است که: پدر جان! با اینکه من درست می گویم و شما خوب نمی‌اندیشی، با این وصف به منظور ادای حقوق پدری و بزرگی به گفتارت بها می‌دهم و تو را نافرمانی نمی کنم و از نزدت می‌روم، چشم خداحافظ. آنگاه افزود: سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش و هدایت خواهم خواست ... در تفسیر این جمله دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای «ابراهیم» به حکم خرد و اندیشه خویش و تشویق او به تفکّر، به او نوید آمرزش خواستن از بارگاه خدا داد، چرا که تا آن زمان پیامی از سوی خدا در مورد زشتی و نادرستی آمرزش خواهی برای کافران دریافت نداشته بود. ۲ امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که اگر پرستش‌های ذلت‌بار را وانهی، من نیز برای تو از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست. ۳ و از دیدگاه «اَصَمّ» منظور این است که: اگر دست از شرک برداری و به راه توحیدگرایی گام سپاری، از پروردگارم خواهم خواست که در دنیا گرفتار عذاب نگردی. إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا. به باور «ابن عبّاس» و «مُقاتِل»، منظور این است که: چرا که خدا نسبت به من هماره پرمهر است. امّا به باور پاره‌ای، خدا هماره به من نیکی نموده و نیکی خواهد نمود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: چرا که خدا به گفتگوی من و تو آگاه و داناست. (صفحه ۱۲۳)

۲۲۱. آیه

اشاره

وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلاَّ أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا و از شما و آن چه غیر از خدا می‌خوانید کناره‌گیری می کنم و پروردگارم را می‌خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی‌پاسخ نماند. (۴۸ / مریم) فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنا نَبِیًّا هنگامی که از آنها و از آن چه غیر خدا می‌پرستیدند، کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم. (۴۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام‌تر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می‌کنند. گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیم پس از این روشنگری و ادب آموزی و امیدبخشی افزود: وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و من از پرستش‌های ذلت‌باری که در میان شما رواج دارد باز هم کناره‌گیری می‌کنم. وَ أَدْعُوا رَبِّی و یکتا پروردگار خویشتن را می‌خوانم و می‌پرستم. (صفحه ۱۲۴) عَسى أَلَّا أَكُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِيًّا. امید که در خواندن پروردگارم به سان شما بت‌پرستان تیره‌بخت بی‌بهره و نگون‌بخت نباشم. به باور پاره‌ای منظور این است که: امیدوارم که خدا پرستش و فرمانبرداریم را بپذیرد و با نپذیرفتن آن تیره‌بختم نسازد، چرا که انسان با ایمان همواره میان بیم و امید است. و در آیه مورد بحث، قرآن در گواهی بر توحیدگرایی و استواری او در دعوتش، به پرتوی از پاداش پرشکوه خدا به او اشاره نموده و می‌فرماید: فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنا نَبِيًّا. پس هنگامی که او از آنان و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد و به سوی بیت‌المقدس رفت، ما نیز فرزندی به سان «اسحاق» و فرزند زاده‌ای چون «یعقوب» به او ارزانی داشتیم و بدین وسیله سوز جدایی و فراق خویشاوندان را با ارزانی داشتن فرزندانی شایسته کردار به او، آرامش بخشیدیم؛ و فرزندانش را نیز به افتخار رسالت مفتخر ساختیم. (صفحه ۱۲۵)

۲۲۲. آیه (سرمایه عظیم «حسن شهرت» برای خانواده)

اشاره

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آن‌ها نام نیک و مقام مقبول و برجسته(در میان همه امت‌ها) قرار دادیم. (۵۰ / مریم)

شرح

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است: «وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ: خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده» در واقع آنها می‌خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، امّا بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند، آن چنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می‌شوند. «لِسان» در این گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می‌شود و هنگامی که آن را اضافه به «صِدْق» کنیم و لِسانَ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه «عَلِيّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند. ناگفته پیدا است ابراهیم نمی‌خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان‌ساز بود به بوته

فراموشـی بیفکننـد و او را که می‌توانـد الگویی برای مردم جهان باشـد، برای همیشه از خاطره‌ها محو کنند. در روایتی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «لِسانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی‌النّاسِ خَیْرٌ مِنَ الْمـالِ یَأْکُلُهُ وَ یُورِثُهُ: خـاطره خوب و نـام نیکی که خداونـد برای کسـی در میـان مردم قرار دهـد از ثروت فراوانی که هم خـودش بهره (صـفحه ۱۲۶) می‌گیرد و هـم به ارث می‌گـذارد، بهـتر و برتر است».(۱) اصولاًـ قطع نظر از جنبه‌هـای معنوی گاهی حسن شـهرت در میان مردم می‌توانـد برای انسان و فرزنـدانش سـرمایه عظیمی گردد که نمونه‌هـای آن را فراوان دیـده‌ایم. در اینجـا سؤالی پیش می‌آیـد که چگـونه در این آیه موهبت وجود اسـماعیل، نخسـتین فرزنـد بزرگوار ابراهیم اصـلاً مطرح نشـده، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است، صـریحا آمـده است؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسـماعیل، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده، آنجا که از زبان ابراهیم می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ: شـکر خدایی را که در پیری اسـماعیل و اسحاق را به من بخشید» (۳۹ / ابراهیم). پاسـخ این سؤال چنین است که: علاـوه بر این که در دو سه آیه بعـد نـام اسـماعیل و بخشـی از صـفات برجسته او مسـتقلاً آمـده است، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شـهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند، تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسـحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمده‌انـد، هر چند از دودمان اسـماعیل نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله قدم به عرصه هستی گـذارد، ولی تسـلسل و تداوم در فرزندان اسـحاق بود. لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْکِتابَ: ما به او اسـحاق و یعقوب را بخشـیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم». ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۳۹. (صفحه ۱۲۷)

۲۲۳. آیه (صداقت در گفتار و دعوت خانواده به نماز و زکات)

اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده‌هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.(۵۴ / مریم) وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می‌کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.(۵۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این دو آیه به «صـادِقَ الْوَعْـدِ» بودن، پیـامبر عـالی مقام بودن، امر به نماز و پیونـد و رابطه با خالق داشـتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشـنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است. تکیه روی وفای به عهـد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق‌العاده این دو وظیفه الهی اشاره می‌کنـد که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت. در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چرا که اولین شـرط این مقـام آن است که وحی الهی را بی کم و کـاست به بنـدگانش برسانـد و لـذا حتی افراد معـدودی که مقـام عصـمت را در پـاره‌ای از ابعـادش در انبیـاء انکـار می‌کننـد، مسأله صـدق پیامبر صـلی الله علیه و آله را به عنوان یک شـرط اساسـی پذیرفته‌انـد، صدق و راستی در خبرها، در وعده‌ها و در همه چیز. در روایتی می‌خوانیم: این که خداونـد اسـماعیل را، «صادِقَ الْوَعْدِ» شمرده، به خاطر این است که او به قـدری در وفای به وعـده‌اش اصـرار داشت که با کسـی در محلی وعده‌ای گذارده بود، او نیامد، اسـماعیل همچنـان تـا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعـد از این (صـفحه ۱۲۸) مـدت آمد، اسـماعیل گفت: من همواره در

انتظار تو بودم.(۱) بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد، بلکه مفهومش این است که در عین ادامه برنامه‌هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود. و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشتن است، که از همه به انسان نزدیک‌تر می‌باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خودرا از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ» به بستگان نزدیکش پرداخت.(۲) در آیه ۱۳۲ سوره طه نیز می‌خوانیم: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِٔ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اسماعیل» یا سمبل وفاداری

پس از این بیان روشنگر درباره «ابراهیم» پدر توحیدگرایان و موسی آن پیامبر با اخلاص، اینک در ترسیم موقعیت شکوهبار و برخی از ویژگیهای «اسماعیل» می‌فرماید: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعیلَ هان ای پیامبر! در این کتاب پرشکوه‌ات از «اسماعیل» نیز یاد کن. إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ چرا که او همواره به وعده‌های خویش وفا می‌کرد. وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا. و پیامبری بود که به سوی قوم «جُرْهَم» فرستاده شد. «ابن عبّاس» آورده است که: آن حضرت با مردی عهد بست که در جایی در انتظار آمدن او بماند و آن بنده خدا وعده‌اش را فراموش کرد و «اسماعیل» یک سال در آنجا انتظار کشید تا او آمد. ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۸۶. ۲- ۲۱۴ / شعراء. (صفحه ۱۲۹) این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است، امّا «مُقاتِل» آورده است که سه روز در آنجا انتظار کشید. به باور پاره‌ای این «اسماعیل» فرزند گرانقدر «ابراهیم» نیست، چرا که او پیش از پدرش جهان را بدورد گفت، بلکه این پیامبر دیگری است که به سوی جامعه و مردم خویش برانگیخته شد و پس از رساندن پیام خدا به آنان و هشدار از کفر و بیداد، مورد خشم زورمداران قرار گرفت؛ به گونه‌ای که پوست سرش را کندند و خدای توانا او را در کیفر نمودن قوم، یا گذشت از آنان، آزاد ساخت و او این کار را به خدا واگذار کرد. این بیان از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. پاره‌ای آورده‌اند که نامبرده «اسماعیل بن حزقیل» بود و پس از شرارت قوم در حق او فرشته‌ای از سوی خدا آمد و گفت: هان ای پیامبر خدا! من فرستاده پروردگار تو هستم و او بر تو درود و سلام می‌فرستد و می‌فرماید: دیدم که این بیدادگران چگونه تو را شکنجه کردند و اینک به من فرمان داده است تا فرمانبردار تو باشم و هرآنچه فرمان دهی در مورد آن قوم تبهکار به انجام رسانم ... قَدْ رَأَیْتُ ما صَنَعَ بِکَ وَ قَدْ اَمَرَنی بِطاعَتِکَ ... امّا او گفت: من در راه خدا به حسین علیه‌السلام اقتدا نموده و او را اسوه و الگوی خویش گرفته‌ام. فَقالَ: یَکوُنُ لی بالْحُسَیْنِ اُسْوَهٌٔ.(۱) در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید: وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاهِٔ او بزرگمردی بود که همواره خاندان و رهروانش را به نماز فرمان می‌داد ... وَ الزَّکاهِٔ و آنان را به پرداخت زکات و حقوق مالی خویش سفارش می‌کرد ... به باور پاره‌ای منظور این است که، او همواره پیروان خویش را به نماز شب و انفاق در روز سفارش می‌فرمود. وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا. و اندیشه و عملکرد او همواره مورد خشنودی خدا بود، چرا که جز فرمانبرداری خدا و انجام دستورات او، کاری از وی سر نمی‌زد و هرگز به کارهای ناپسند نزدیک نمی‌گردید. و به باور پاره‌ای واژه «مرضیّ» به مفهوم شایسته کردار و پسندیده رفتار است و او به خاطر این ویژگی‌اش در بارگاه خدا موقعیت و مقام والایی داشت. ***** ۱. اَمالی مُفید، ص ۴۰ ۳۹. (صفحه ۱۳۰)

۲۲۴. آیه (محبت علی علیه‌السلام در قلب خانواده مؤمنین)

اشاره

إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، خداوند رحمن محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند. (۹۶ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید: من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمان‌ها ندا می‌دهد که: ای اهل آسمان، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می‌دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می‌شود. و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می‌گوید: من از او متنفّرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می‌دارد، سپس در میان اهل آسمان‌ها ندا می‌دهد که خداوند از او متنفر است، اورا دشمن دارید، همه اهل آسمان‌ها از او متنفر می‌شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهدبود».(۱) این حدیث پرمعنی نشان می‌دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا می‌گیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان‌هایی که در زمین هستند، پرتوافکن می‌شود. در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل *****۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده. (صفحه ۱۳۱) گردیده است، از جمله «علامه زمخشری» در کشاف و «سبط ابن الجوزی» در تذکره و «گنجی شافعی» و «قرطبی» در تفسیر مشهورش و «محب الدین طبری» در ذخائر العُقْبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در دُرالمنثور و «هیثمی» در در صَواعِقُ الْمُحْرِقَةِ و «آلوسی» در روح المعانی را می‌توان نام برد، از جمله ۱ «ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «قُلِ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْدا وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ مَوَدَّةً، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَعالی: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»: بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل‌های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا» ... نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل‌های مؤمنان قرار می‌دهد».(۲) ۲ شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده: «اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت‌هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت».(۳) نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود. ۱ و ۲ طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶. *****۱- «روح المعانی» جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و «مجمع‌البیان» جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین «نهج البلاغه» کلمات قصار کلمه ۴۵. (صفحه ۱۳۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

راه و رمز نفوذ در دل‌ها

در آیه مورد بحث، ایمان و درستکاری و دادگری واقعی را سرچشمه محبوبیت انسان و راه و رمز نفوذ در دل‌ها و سرّ موفقیت می‌شمارد.

دیدگاه‌های پنجگانه در تفسیر آیه

۱ به باور «ابن عبّاس» آیه شریفه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده و بیانگر شخصیت والای اوست، چرا که هیچ انسان با ایمانی نیست جز اینکه محبّت آن حضرت در دل او به ودیعت نهاده شده است. در این مورد در تفسیر «ابوحمزه ثُمالی» است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: علی جان! قُلِ اللّهُمَّ اجْعَلْ لی عِنْدَکَ عَهْداً وَ اجْعَلْ لی فی قُلُوبِ الْمُؤمِنینَ وُدّاً (... ۱) بگو: بارخدایا! برای من نزد خود عهد و پیمانی قرار ده و بذر محبت مرا در دل‌های مردم با ایمان بیفکن و آن را شکوفا و بارور ساز و آن حضرت به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و این آیه شریفه فرود آمد که: إنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ... نظیر این روایت را «جابر» نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است. ۲ امّا به باور پاره‌ای درست است که آیه در مورد امیر مؤمنان علیه‌السلام فرود آمده است، امّا پیام آن جهان شمول است و بیانگر این حقیقت می‌باشد که خدای توانا محبّت همه کسانی را که به راستی ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند، در دل‌های مردم با ایمان می‌افکند و دل‌های بیدار را متوجّه آنان می‌سازد. در این مورد «رَبیع بن اَنَس» می‌گوید: خدا هرگاه بخواهد بنده‌ای را دوست بدارد، ***** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ص ۲۵۰؛ شَواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹. (صفحه ۱۳۳) به فرشته وحی می‌فرماید: هان ای جبرئیل! من فلان انسان را دوست می‌دارم، تو هم او را دوست بدار. آنگاه فرشته وحی در کران تا کران آسمان‌ها ندا می‌دهد که: هان ای آسمانیان خدا فلان بنده شایسته را دوست می‌دارد و از پی آن دل‌های آسمانیان کانون مهر او می‌گردد. و سپس در کران تا کران زمین ندای فرشته وحی طنین افکن می‌شود که: هان ای زمینیان! خدا فلان کس را دوست می‌دارد ... و از پی آن دل‌های زمینیان نیز متوجّه او می‌گردد. اِنَّ اللّه اذا اَحَبَّ عَبْداً مُؤْمِناً قالَ لِجِبْرائیلَ: اِنّی اَحْبَبْتُ فُلاناً فَاحِبَّهُ، فَیُحِبُّهُ جِبْرائیلُ ثُمَّ یُنادی فِی السَّماءِ: أَلا اِنَّ اللّهَ اَحَبُّ فُلاناً فَاَحِبُّوهُ، فَیُحِبُّهُ اَهْلُ السَّماءِ (... ۱) با این بیان، مفهوم آیه شریفه این است که: هر کسی به راستی ایمان آورد و کارهای شایسته انجام دهد خدا او را دوست می‌دارد و او را محبوب دلها می‌سازد. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که خدا محبت مردم با ایمان و شایسته کردار را در دل‌های بدخواهان و دشمنانشان نیز قرار می‌دهد تا به آنان ایمان آورند و بدین وسیله آنان را اقتدار و توانایی می‌بخشد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خدا مهر و محبت چنین مردم با ایمان و شایسته کرداری را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا همدیگر را دوست بدارند و یار و یاور هم باشند و در برابر بدخواهان و دشمنان به سان کوهی استوار، به پاخیزند و یکپارچه و یکدست باشند. ۵ و «جُبّائی» می‌گوید: منظور این است که خدا در سرای آخرت محبت آنان را در دل‌های یکدیگر قرار می‌دهد تا به سان پدر و فرزندی آگاه و پرمهر یکدیگر را دوست ***** ۱. در برخی تفاسیر این بیان با اندک تفاوت از پیامبر گرامی (ص) رسیده است. برای نمونه به تفسیر «فی ظِلال القرآن» ج ۵، ص ۴۵۵ می‌توان نگریست. (صفحه ۱۳۴) بدارند، که این برترین شادی و بزرگترین نعمت‌هاست. دیدگاه نخست را این بیان امیر مؤمنان علیه‌السلام تأیید می‌کند که فرمود: لَوْ ضَرَبْتُ خَیْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَیْفی هذا عَلی اَنْ یُبْغِضَنی ما اَبْغَضَنی وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْیا بِجَمّاتِها عَلَی الْمُنافِقِ عَلی اَنْ یُحِبَّنی ما اَحَبَّنی وَ ذلِکَ اَنَّهُ قَضی فَانْقَضی عَلی لِسانِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ اَنَّهُ قالَ: لا یُبْغِضُکَ مُؤْمِنٌ وَ لا یُحِبُّکَ مُنافِقٌ.(۱) اگر با این شمشیر عدالت و ستم ستیزم بر بینی انسان با ایمانی فرود آورم تا مرا دشمن بدارد، مرا دشمن نخواهد داشت و با من دشمنی نخواهد ورزید؛ و اگر همه دنیا را در کام نفاقگرایی سرازیر کنم که مرا و راه و رسم عادلانه و انسانی‌ام را دوست بدارد، مرا دوست نخواهد داشت؛ و این حقیقت بر زبان حقگوی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله جاری شده است که فرمود: علی جان! انسان با ایمان هرگز تو را دشمن نمی‌دارد و به

دشمنی تو بر نمی‌خیزد و انسان بداندیش و نفاقگرا نیز به افتخار دوستی تو نخواهد رسید. ***** ۱. نَهْجُ البَلاغَه، قصار ۴۵. (صفحه ۱۳۵)

۲۲۵. آیه (جایگاه خانواده صالح در تحکیم وظایف الهی)

اشاره

وَ اجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی وزیری از خاندانم برای من قرار بده. (۲۹ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«وَزیر» از ماده «وِزْر» در اصل به معنی بار سنگین است و از آنجا که وزیران، بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارنـد، این نام بر آنها گـذارده شـده است و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می‌شود. اما این که موسـی تقاضا می‌کنـد که این وزیر از خـانواده او باشـد، دلیلش روشن است، چرا که هم شـناخت بیشـتری نسـبت به او خواهـد داشت و هم دلسوزی فراوان‌تر، چه خوب است که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنان را به هم مربوط ساخته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَزیر»: کسـی که بار گران ریاست دیگری را به دوش می‌کشـد؛ چرا که این واژه از «وِزْر» برگرفته شـده است. موسـی باز به نیایش خـود ادامـه داد و تقاضـای دیگری کرد: پروردگـارا! در این راه بزرگ دستیـار و وزیری دلسـوز لاـزم است؛ از این رو از بارگـاهت می‌خواهم که یکی از خاندان و نزدیکانم را که برایم دلسوزتر و پرمهرتر است به یاریم بفرستی. (صفحه ۱۳۶)

۲۲۶. آیه

اشاره

هارُونَ أَخی برادرم هارون را. (۳۰ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هارون طبق نقل بعضـی از مفسـران، برادر بزرگ‌تر موسـی بود و سه سال با او فاصـله سـنی داشت، قامتی بلنـد و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت و سه سال قبل از وفات موسی دنیا را ترک گفت.(۱) او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره مؤمنون می‌خوانیم: «ثُمَّ أَرْسَـلْنا مُوسـی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُـلْطانٍ مُبینٍ» و نیز دارای نور و روشـنایی باطنی و وسـیله تشخیص حق از باطل بود، چنان که در آیه ۴۸ سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً». و بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید «وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا» (۵۳ / مریم).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس فرد مـورد نظرش را پیشـنهاد کرد که: هـارُونَ أَخی. پروردگـارا! این مسـئولیت بزرگ را به برادرم «هـارون» واگـذار. و او برادر پدری و مادری «موسی» بود که آن زمان به همراهش نبود و در «مصر» می‌زیست. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۳۷)

۲۲۷. آیه

اشاره

اشْدُدْ بِهِ أَزْری به وسیله او پشتم را محکم کن. (۳۱ / طه) وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری و او را در کار من شریک گردان. (۳۲ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می‌کند: «خداوندا! پشتم را با او محکم کن» (اشْدُدْ بِهِ أَزْری). «اِزْرَ» در اصل، از ماده «اِزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصا به لباسی گفته می‌شود که بند آن را بر کمر گره می‌زنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می‌کند «او را در کار من شریک گردان» (وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری). هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شریک جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه‌ها بود و موسی امام و پیشوای او.

برای هر کار برنامه و وسیله متناسب با آن لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می‌دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسایل عادی، کمک می‌گرفتند، از بیان رسا و مؤثر و از نیروی فکری و جسمی معاونان. بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه‌ها باشیم، باید برنامه و وسایل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد و آنجا که کارها گره می‌خورد باید در انتظار لطف الهی بود. (صفحه ۱۳۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَزْر»: پشت. و باز ضمن نیایش با خدا، افزود که بار خدایا! اشْدُدْ بِهِ أَزْری. به وسیله او پشتم را استوار دار و او را به یاریم برانگیز. و برای «هارون» تقاضای رسالت کرد و گفت: «وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری» و او را در رساندن پیام انسانساز و آزادیبخش خودت، همتا و همراه و همدل من قرار ده و شوری در او برانگیز که بر یاری من پر شورتر و پرتلاش‌تر و خستگی‌ناپذیر گردد. و بدین‌سان، هم برای او تقاضای وزارت نمود و هم رسالت و نبوّت. واژه «وزیر» را بدان جهت در مورد دستیار مقام ریاست یا زمامدار به کار می‌برند که او گرانی مسئولیت زمامدار را به دوش می‌کشد و به یاری او برمی‌خیزد. پاره‌ای می‌گویند: این واژه از «وزر» برگرفته شده و به مفهوم ملجأ و پناه آمده است؛ و بدان جهت به دستیارِ زمامداران، «وزیر» گفته می‌شود، که آنان در کارهای مهم، به وزیر خود روی می‌آورند. در مورد «هارون» آورده‌اند که سه سال از «موسی» بزرگ‌تر بود. او قامتی بر افراشته‌تر از «موسی» داشت. رنگ چهره‌اش سفیدتر، اندکی از موسی سنگین وزن‌تر و زبانش گویاتر بود. و او سه سال زودتر از برادر جهان را بدرود گفت. (صفحه ۱۳۹)

۲۲۸. آیه

اشاره

کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً تا تو را بسیار تسبیح گوییم. (۳۳ / طه) وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً و تو را بسیار یاد کنیم. (۳۴ / طه) إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای. (۳۵ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تو نیازهای ما را به خوبی می‌دانی و به مشکلات این راه از هر کس آگاه‌تری، ما از تو آن می‌خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی و به انجام وظایف و تعهدها و مسؤولیت‌هایمان موفق و پیروز داری.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هدف از این خواسته‌ها

و آنگاه هدف از تقاضاهای چندگانه خویش را که هدفی مقدس و الهی و پرشکوه بود، به تابلو برد و گفت: کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً. پروردگارا! این خواسته‌های ما را برآورده ساز، تا تو را به پاکی و قداست بستاییم و بسیار سپاست گزاریم. بدین‌سان روشنگری می‌کند که این درخواست‌های او از بارگاه خدا نه به انگیزه مقام‌جویی و قدرت‌طلبی و ریاست و جاه و جبروت است، بلکه برای این است که بهتر و شایسته‌تر بتوانند خدای یکتا را بپرستند و با تأمین حقوق و آزادی انسان‌ها و برچیدن بساط ارتجاع و استبداد، بهتر و زیبنده‌تر، مقررات عادلانه الهی را پیاده کنند. و باز در این راستا افزود: (صفحه ۱۴۰) وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً. و تو را فراوان یاد کنیم و به خاطر نعمت‌های گرانی که به ما ارزانی داشتی، ستایش و سپاس گوییم. و در راز و نیازش ادامه داد که: به یقین تو به اندیشه و عقیده و عملکرد ما و همه انسان‌ها، هماره بینایی و چیزی در کران تا کران هستی بر تو پوشیده نمی‌ماند. به باور پاره‌ای منظور این است که: پروردگارا! تو خود می‌دانی که من در رساندن پیام تو به آنچه تقاضا نمودم، نیازمندم. (صفحه ۱۴۱)

۲۲۹. آیه

اشاره

قالَ قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی فرمود: آن چه را خواسته‌ای به تو داده شد، ای موسی. (۳۶ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می‌نهاد، هر چه لازم داشت یک جا از او درخواست کرد و او نیز مهمانش را نهایت گرامی داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندایی حیاتبخش اجابت کرده، بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرایی کند و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی از دل می‌زداید آن را تکمیل فرموده و چه شوق‌انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

پیامبر اسلام همان خواسته‌های موسی را تکرار می‌کند

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می‌شود که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام «هارون»، نام «علی» را نهاد و چنین عرض کرد: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِما سَأَلَکَ اَخی مُوسی اَنْ تَشْرَحَ لی صَدْری وَ اَنْ تَیَسِّرَ لی اَمْری وَ اَنْ تَحِلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسانی، یَفْقَهُوا قَوْلی، وَاجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی، عَلِیّا اَخی، اشْدُدْ بِهِ أَزْری وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری، کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً، إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً: پروردگارا من از تو همان تقاضا می‌کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده داری و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشایی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی را، خداوندا پشتم را با او محکم کن و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوییم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی». این حدیث را «سیوطی» در تفسیر (صفحه ۱۴۲) «دُرُّ الْمَنْثور» و «مرحوم طبرسی» در «مجمع‌البیان» و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. مشابه این حدیث، حدیث مَنْزَلَة است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «اَلا تَرْضی اَنْ تَکُونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسی، اِلاّ اَنَّهُ لَیْسَ نَبِیٌّ بَعْدی: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود». این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی (طبق نقل نورُ الثَّقَلَیْن) در کتاب «غایَةُ الْمَرام» از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می‌باشد که جای هیچ گونه انکار ندارد. اما آن چه ذکر آن را در اینجا ضروری می‌دانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده‌اند و گفته‌اند جمله «وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری» (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی‌کند. ولی پیدا است که مسأله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی‌توان دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را به آن تفسیر کرد. از سوی دیگر می‌دانیم که منظور، شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین نتیجه می‌گیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مسأله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزیرا» نیز آن را تأیید و تقویت می‌کند. (صفحه ۱۴۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بدین‌سان همه خواسته‌های او پذیرفته می‌شود و آفریدگار هستی به او پیام می‌دهد که خواسته‌هایت برآورده گردید ای موسی! اینک برای رساندن پیام ما به پا خیز! قالَ قَدْ أُوتیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی ششمین امام نور از پدرش و او از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده است که: کُنْ لِما لا تَرْجُو اَرْجی مِنْکَ لِما تَرْجوُ، فَاِنَّ مُوسَی بْنِ عِمْرانَ خَرَجَ یَقْتَبِسُ لاَهْلِهِ ناراً فَکَلَّمَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَرَجَعَ نَبِیّاً، وَ خَرَجَتْ مَلَکَةُ سَبَأٍ کافِرَةً، فَاَسْلَمَتْ مَعَ سُلَیْمانَ، وَ خَرَجَ سَحَرَةُ فِرْعَوْنَ یَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ، فَرَجَعُوا مُؤْمِنینَ.(۱) به آنچه در زندگی امید نمی‌بندی، امیدوارتر از آن چیزی باش که بدان امید می‌بندی، چرا که «موسی» در آن شب تیره و تار به سوی آن فروغ تابناک رفت تا برای خانواده‌اش آتشی بیاورد، امّا با این رویداد پرافتخار روبه‌رو گردید که خدا با او سخن گفت و در حالی بازگشت که به مقام والای رسالت رسیده بود. و نیز ملکه «سَبا» در حال کفر و شرک به سوی «سلیمان» رفت، امّا به ایمان و اسلام مفتخر گردید. و افسونگران و روشنفکران عصر موسی برای پیکار با او و پاسداری از استبداد فرعون به میدان آمدند، امّا سرانجام حق را شناختند و توحیدگرا بازگشتند. این پرتوی از ثمره درست اندیشی و حق‌طلبی است که انسان حق‌جو و حق‌خواه سرانجام به آن می‌رسد.

***** ۱. کافی، ج ۵، ص ۸۳؛ کمال الدّین و تَمام النِّعمهٔ، صدوق، ج ۱، ص ۱۵۱. (صفحه ۱۴۴)

۲۳۰. آیه (خانواده خود را به «نماز» مقید ساز و بر انجام آن شکیبا باش)

اشاره

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِٔ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَهُٔ لِلتَّقْوی و خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیبا باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و عاقبت نیک برای تقوا است. (۱۳۲ / طه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک ظاهر «اَهْل» در اینجا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل، خدیجه و علی بوده‌اند و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد. سپس اضافه می‌کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است، منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است «ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه به تو روزی می‌دهیم» (لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ). این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسان‌ها و کلاس عالی تربیت است. و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیما به خود عبادت کنندگان باز می‌گردد و در پایان آیه اضافه می‌کند (وَ الْعاقِبَهُٔ لِلتَّقْوی). آن چه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است، همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی‌تقوایان محکوم به شکست. (صفحه ۱۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِٔ و خاندان و پیروانت را به برپایی نماز و فرهنگ آن فرمان ده. «ابو سعید خِدری» می‌گوید: از هنگامه فرود این آیه شریفه تا نه ماه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وقت نماز در سرای «علی» و «فاطمه» علیهماالسلام می‌ایستاد و می‌فرمود: اَلصَّلوهُٔ رَحِمَکُمُ اللّهُ! إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً: (۱) نماز، نماز، هان که بخشایش و مهر خدا بر شما باد! جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را از شما خاندان بزداید و شما را آن گونه که خود می‌پسندد پاک و پاکیزه بارگاه خویش سازد. این روایت را، «ابن عُقَدَه» از راه‌های فراوانی از امامان معصوم و از دیگران، همچون «ابو رافع» و ابو برزه روایت کرده است. حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید: اَمَرَهُ اللّهُ تَعالی اَنْ یَخُصَّ اَهْلَهُ دُونَ النّاسِ لِیَعْلَمَ النّاسُ اَنَّ لِاَهْلِهِ عِنْدَ اللّهِ مَنْزِلَهًٔ لَیْسَتْ لِلنّاسِ فَاَمَرَهُمْ مَعَ النّاسِ عامَّهًٔ ثُمَّ اَمَرَهُمْ خاصَّهًٔ.(۲) خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که تنها خاندانش را این گونه به نماز و نیایش با خدا فرمان دهد تا همگان بدانند که خاندانش نزد خدا مقامی والا و ویژه دارند، که دیگر مردمان چنین مقامی ندارند. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست آنان را با همه مردم به برپا داشتن نماز فرمان داد و آنگاه خود و خاندانش را به تنهایی. وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها و خود نیز بر نماز و دعوت به آن شکیبا باش. لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً ***** ۱. تفسیر قُمّی، ۲، ۶۷؛ عُیُون اَخبارِ الرّضا علیه السلام، ج ۱، ۲۴. ۲. تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۶۷. (صفحه ۱۴۶) ما روزی تو و آفریده‌های خود را از تو نمی‌خواهیم، بلکه از تو می‌خواهیم که عبادت کنی و پیام ما را به مردم برسانی و خود ضامن روزی همگان هستیم. نَحْنُ نَرْزُقُکَ ما به همه روزی می‌دهیم و از کسی چیزی نمی‌خواهیم، به همه سود می‌رسانیم و از کسی سود نمی‌خواهیم و بدین‌سان این در اظهار امتنان رساتر است. وَ الْعاقِبَهُٔ لِلتَّقْوی. و فرجام خوش از آن پروا و پرواپیشگان است. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که آن کسانی که تو و قرآن را گواهی کنند و از من حساب برند و پروا پیشه سازند، فرجام خوش برای آنان است. در روایت است که «عُرْوَهْٔ بن زُبَیْر»

هنگامی که سردمدار و دارنده زر و زیوری را می‌دید، به خانه‌اش می‌رفت و این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد که: وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ ...و آنگاه رو به خانواده‌اش می‌کرد و می‌گفت: اَلصَّلوهَ! الصَّلوهَ! رَحِمَکُمُ اللّهُ! (صفحه ۱۴۷)

۲۳۱. آیه (تذکرات خدایی را شوخی نگیرید)

اشاره

ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ هر یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آنها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا می‌دهند. (۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «ذِکْر» در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدار کننده است و تعبیر به «مُحْدَث» (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می‌گردد و سوره‌های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دل‌های غافلان وارد می‌شود، اما چه سود برای کسانی که همه این‌ها را به شوخی می‌گیرند. اصولاً یکی از بدبختی‌های برخی از خانواده‌ها و افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصایح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی می‌گیرند و همین سبب می‌شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یک بار به صورت جدی با آن برخورد کنند، چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«ذِکْر»: به مفهوم هر سخن بیدارگر و هر پند و اندرزی است، اما در آیه شریفه منظور قرآن شریف می‌باشد. «مُحْدَث»: تازه و جدید.

دو آفت ویرانگر سرگرمی و غفلت

در آیه مورد بحث می‌فرماید: ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ هر آیه و سوره و یادآوری جدید و تازه‌ای از سوی پروردگارشان بر آنان می‌رسد و (صفحه ۱۴۸) می‌آید، آن را می‌شنوند اما به آن نمی‌اندیشند و در آن تدبّر و تأمل نمی‌کنند، بلکه به بازی و تمسخر به آن گوش می‌دهند. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که آنان قرآن را به بازی و تمسخر می‌شنوند و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند که هدف آفرینش چیست و از آنان چه می‌خواهند؟

پدیده بودن قرآن شریف(۱)

یکی از شگردهای دیرین استبدادگران و سیاست‌بازان بهره‌وری ناصواب و نادرست از مذاهب و باورهای مذهبی توده‌های دربند استبداد و اختناق است. آنان در این راستا، گاه با موافق و هماهنگ و باورمند نشان دادن خویش با مذهب و عقیده مورد احترام مردم، بر روی موج افکار عمومی سوار می‌شوند تا هدف‌های سلطه جویانه خویش را بجویند و گاه حتی با مدافع سرسخت نشان دادن خویش و تندروی و افراط کاری بسیار در طرفداری از مذهب رایج، راه خویش را می‌روند. گاه مذهب را از نظر قالب و

واژه‌ها و محتوا تحریف می‌کنند و آن را ابزار سلطه و توجیه‌گر ستم و بیداد خویش می‌سازند و گاه به احترام بسیار به قالب و شکل و ظاهر واژه‌های آن و نیز تقدیر پیامبر و چهره‌های مورد احترام آن، به تحریف معنوی و پوچ و پوک ساختن آن دست می‌یازند و آن را از روح عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی و طرفداری از حقوق انسان و مبارزه با ظلم و استبداد تهی ساخته و یا با دیگر شگردها آن را ابزار قدرت و سلطه می‌سازند. گاه با تراشیدن دشمنان دروغین برای آن، خود را وقف دفاع و پاسداری از آن جلوه می‌دهند و گاه با ساختن بحث‌ها و کشمکش‌های پوچ و بی‌اساس و خطرهای ساختگی، توده‌های دربند و حتی دانشمندان و دانشوران ظاهربین را سرگرم پیکاری پوچ و انحرافی می‌سازند. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۱۴۹) این آفت و شگرد متأسّفانه پس از رحلت جانسوز پیامبر، به تاریخ اسلام نیز راه یافت و سوگمندانه حاکمان بسیاری، به ویژه دو استبداد دیرپای «اموی» و «عباسی» به جای طرفداری از آگاهی و ژرف‌نگری مذهبی و عمل به مفاهیم و مقررات عدالت‌آفرین و آزادمنشانه و تأمین کننده حقوق و آزادی و امنیّت و کرامت و سرفرازی مردم، با انواع شگردها، از دین خدا بر ضد هدف‌های بلند و انسانی آن بهره جسته و آن را ابزار سلطه و سرکوب و اختناق و ارتجاع و کیش شخصیت ساختند و با بازی با ظاهر واژه‌ها و الفاظ و کتاب خدا، روح انسانساز و عدالت‌خواهانه آن را تعطیل ساختند که نمونه‌ای از این بازیگری، خلق این بحث پوچ و بی‌اساس و سرگرم ساختن اندیشه‌ها و قلم‌ها و توده‌ها و صف‌بندی‌ها در این موضوع بود که: «آیا قرآن پدیده و حادث است و یا قدیم»؟ در حالی که این بحث در درجه نخست، انتقال بحران بود؛ یعنی حکومت می‌خواست قلم‌ها و اندیشه‌ها و مشت‌ها و خواسته‌هایی که باید در جهت کسب استقلال اندیشه، حقوق، آزادی، حاکمیت بر سرنوشت و عمل به روح قرآن و اسلام باشد، اینها را به این بحث‌های بی‌معنا جهت دهد و استبداد در امان بماند، وگرنه این موضوع کدامین مشکل اجتماعی و اخلاقی و انسانی و حقوقی و عقیدتی و سیاسی و فرهنگی مردم را حل می‌کرد؟ افزون بر این کدام انسان خردمند و با انصافی بود که نداند این بحث چیزی جز سرگرمی نیست؟ و در نیابد که واژه‌ها و قالب‌ها و ظاهر کتاب خدا پدیده و حادث است که بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و روح و محتوا و مفهوم آن نیز که از دانش بی‌کران خدا سرچشمه گرفته است به سان ذات پاک او دیرین و قدیم است، پس چه جای بحث و کشمکش؟! گویی از همین زاویه و دیدگاه است که اندیشوران هوشمند اسلامی با الهام از (صفحه ۱۵۰) رهنمودهای خاندان وحی و رسالت، این بحث‌ها را انحرافی و ساخته و پرداخته استبداد می‌نگریستند و مردم را از صف‌بندی و کشمکش در این موضوعات هشدار می‌دادند(۱) و روشنگری می‌کردند که خطرناک‌ترین و مرگبارترین دشمن اسلام و قرآن و جامعه استبدادگرانی هستند که مذهب را ابزار سلطه ساخته‌اند. و در حیات ننگبار خویش حاضر نیستند با عمل به دین خدا و کتاب انسانساز او و سیره و سنّت پیامبرش حقوق و آزادی و کرامت و امنیّت مردم و حق حاکمیت بر سرنوشت خویش را در میدان زندگی به رسمیت بشناسند و به آنان حق مقایسه و انتخاب و چون و چرا و انتقاد و اظهار نظر که اساسی‌ترین حقوق یک جامعه مترقی و خردمند است بدهند، بلکه آنان را هماره دنباله‌رو می‌خواهند و خویشتن را فرمانروای مطلق و بی چون و چرا می‌خواهند. از سویی قدرت و امکانات ملّی را قبضه کنند، اما از دگر سو پاسخگوی گفتار و اقدامات و عملکرد خویش نباشد؛ و درست به همین جهت مردم را با این بازی‌ها سرگرم می‌خواهند. ***** ۱. نور الثَّقَلَیْن، ج ۳، ص ۴۱۲ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۳۵۸. (صفحه ۱۵۱)

۲۳۲. آیه (آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست)

اشاره

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ ما آسمان و زمین و آن چه را در میان آنها است برای بازی نیافریدیم. (۱۶ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این زمین گسترده، این آسـمان پهناور و این همه موجودات متنوع و بـدیعی که در صـحنه آنها است نشان می‌دهـد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یک سو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه‌ای از عظمتش و از سوی دیگر دلیلی بر «معـاد» باشـد وگرنه این همه غوغـا برای این چنـد روز معنی نـداشت. آیـا ممکن است انسانی در وسط بیابانی، کاخ مجهزی با تمام وسایل فراهم کند، تنها برای این که در تمام عمر یک ساعت از آنجا می‌گذرد، در آن استراحت می‌کند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آفرینش آسمان و زمین هدفمند است

اینک در این آیات قرآن شریف به ترسیم هـدف از آفرینش آسـمان و زمین پرداخته و می‌فرمایـد: وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبِینَ و ما آسـمان و زمین و آنچه را در میان آن دو پدیـد آمده است، همه را برای هدفی درست و حکیمانه آفریدیم و نه به بازیچه و به بیهودگی؛ و آن هدف این است که وسیله‌ای باشد برای زندگی شما، تا شما را در رسیدن به پاداش و ثواب و آراستگی به معنویت و روشن‌بینی و درست‌اندیشی کمک کند. (صفحه ۱۵۲)

۲۳۳. آیه (انحراف «خانواده» دلیل موجهی برای انحراف «اعضاء خانواده» نیست)

اشاره

وَ لَقَـدْ آتَیْنا إِبْراهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عالِمِینَ ما وسـیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایسـتگی) او آگاه بودیم. (۵۱ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رُشْدَ» در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگـاه شـده بود و ممکن است اشـاره به هر گونه خیر و صـلاح به معنی وسـیع کلمه بوده باشـد. تعبیر به «مِنْ قَبْلُ» اشاره به قبل از موسـی و هـارون اسـت. جمله «کُنَّا بِهِ عـالِمِینَ» اشـاره به شایسـتگی‌های ابراهیم برای کسب این مـواهب است، در حقیقت خـدا هیچ موهبتی را به کسـی بـدون دلیل نمی‌دهـد، این شایسـتگی‌ها است که آمادگی برای پـذیرش مواهب الهی است، هر چنـد مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر توحید گرایان و رشد و برازندگی او

پس از ترسـیم پرتوی از داستان «موسی» و «هارون»، در آیات ۵۱ تا ۶۰ به ترسیم پرتوی از سرگذشت «ابراهیم»، پدر توحیدگرایان و تـدبیر او در مبـارزه با پرسـتش‌های ذلّت‌بار و ارتجاعی پرداخته و می‌فرمایـد: وَ لَقَـدْ آتَیْنا إِبْراهِیمَ رُشْـدَهُ مِنْ قَبْلُ و به یقین ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم رشد فکری شایسـته و زیبنده او را ارزانی داشتیم. در مورد «پیشتر» دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای منظور پیش از رسالت «موسـی» می‌باشد. ۲ اما به باور پاره‌ای دیگر منظور پیش از رسالت محمـد صـلی الله علیه و آله است. ۳ و از دیدگاه برخی منظور پیش از رسیدن خود «ابراهیم» به سن بلوغ می‌باشد. با این بیان منظور این است که: ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم، دلیل و

برهان شناخت خدا و توحیدگرایی و یکتاپرستی را که راه رشد و تکامل است ارزانی داشتیم. وَ کُنَّا بِهِ عالِمِینَ. و ما می‌دانستیم که او برای رشد و رساندن پیام خدا در پرتو گفتار و کردار، بسیار شایسته و برازنده است. (صفحه ۱۵۳)

۲۳۴. آیه

اشاره

اِذْ قالَ لِاَبِیهِ وَ قَوْمِهِ ما هـذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ آن هنگام که به پـدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ (۵۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ابراهیم» با این تعبیر بت‌هایی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیـدا تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر «ما هذِهِ» (این‌ها چیست؟) ثانیـا: بـا تعبیر به «تَماثیـل» زیرا «تَماثیـل» جمع «تِمْثـال» به معنی عکس یـا مجسـمه بی‌روح است (تاریخچه بت پرستی می‌گویـد: این مجسـمه‌ها و عکس‌هـا در آغـاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشـته، ولی تـدریجا صورت قـداست به خود گرفته و معبود واقع شـده است). جمله «أَنْتُمْ لَهـا عـاکِفُونَ» با توجه به معنی «عُکُوف» که به معنی ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهـد که آنها آن چنان دلبستگی به این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر بر آستانش می‌ساییدند و بر گردنشان می‌چرخیدند که گویی همواره ملازم آنها بودند. این گفتـار ابراهیم در حقیقت اسـتدلال روشـنی است برای ابطـال بت پرسـتی، زیرا آن چه از بت‌هـا می‌بینیم همین مجسـمه و تمثـال است، بقیه تخیل است و توهم و پندار است، کدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهد، که برای مشتی سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است، در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به یکی از فرازهـای درس آموز و الهـام‌بخش زنـدگی او پرداخته و می‌فرمایـد: این رشـادت و برازنـدگی ابراهیم هنگامی جلوه کرد که به پدر و جامعه‌اش گفت: این پیکره‌هایی که آنها را می‌پرستید، چیست؟ واژه «تِمْثال» به مفهوم چیز مصنوعی می‌باشـد که به یکی از مخلوقات شـباهت دارد. و پاره‌ای برآننـد که بت‌ها پیکره دانشـمندان و علمای گذشـته بود. اما پاره‌ای بر این باورند که آنها پیکره و مجسّمه پدیده‌های کیهانی بودند و نه زمینی. (صفحه ۱۵۴)

۲۳۵. آیه

اشاره

قالُوا وَجَـدْنا آباءَنا لَها عابِـدِینَ گفتنـد: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند. (۵۳ / انبیاء) قالَ لَقَـدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فی ضَلالٍ مُبِینٍ گفت: مسلما شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید. (۵۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از آنجا که تنها سـنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل‌تر و عالم‌تر از نسل‌های

بعد باشند، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود، ابراهیم بلافاصله به آنها «پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید». جالب این که بت‌پرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان، گفتند: «ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم». ابراهیم هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید. یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی‌کند، نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن می‌داند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بت‌پرستان و شرک‌گرایان به جای پاسخ درست به دنباله‌روی از پدران و نیاکان خویش چسبیدند و گفتند: ما پدران خویشتن را پرستشگر آنها یافتیم و به راه آنان گام سپردیم. و بدین‌سان هم نشان دادند که بر این راه و رسم ذلت‌بار واپسگرایانه که در پیش گرفته‌اند، دلیل و برهان ندارند و کارشان تنها دنباله‌روی است و هم نشان دادند که دنباله‌روی و تقلید کورکورانه یکی از آفت‌های جامعه‌ها و رشد و شکوفایی تمدّن‌ها و سدّ راه اصلاح و اصلاحگران عصرها و نسل‌هاست. «ابراهیم» شجاعانه و خیرخواهانه به روشنگری پرداخت و آنان را سرزنش کرد که: واقعیت این است که هم خودتان و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید که بت‌ها را به جای آفریدگار هستی می‌پرستید. (صفحه ۱۵۵)

۲۳۶. آیه (نوسانات زندگی، آرامش مؤمنین را برهم نمی‌زند)

اشاره

وَ أَیُّوبَ إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ و ایوب را(به یادآور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الرّاحمینی. (۸۳ / انبیاء) فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْری لِلْعابِدینَ ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به او باز گرداندیم و همانندشان را بر آنها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای عبادت کنندگان. (۸۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فشرده‌ای از داستان ایّوب

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم؛ کسی پرسید: «بلایی که دامن‌گیر ایّوب شد برای چه بود؟». امام صادق پاسخی فرمود که خلاصه‌اش چنین است: «بلایی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او این‌همه شکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آن است که زندگی وسیع و مرفهی به او داده‌ای و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد. مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است. خداوند برای این که این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست، بلکه شکر او افزون شد. شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد. (صفحه ۱۵۶) سرانجام شیطان از خدا

خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آن که کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود. خلاصه، نعمت‌ها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می‌شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می‌رفت. تا این که جمعی از رهبان‌ها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده‌ای که این چنین مبتلا شده‌ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت گران آمد) ایوب گفت: به عزّت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذایی نخوردم مگر این که یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر این که سخت‌ترین برنامه آن را انتخاب نمودم. در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبایی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست» (تعبیری که در آیات فوق گذشت، إِذْ نادی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ). «در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمت‌های الهی افزون‌تر از آن چه بود به او رو آورد».(۱) آری مردان حق با دگرگون شدن نعمت‌ها، افکار و برنامه‌هایشان دگرگون نمی‌شود، آنها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی تغییری در آنها ایجاد نمی‌کند، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفان‌ها، آرامش آن را بر هم نمی‌زند. همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مأیوس نمی‌شوند، می‌ایستند و استقامت می‌کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می‌دانند حوادث سخت آزمایش‌های الهی است که گاه برای بندگان خاصّش فراهم می‌سازد تا آنها را آبدیده‌تر کند. ***** ۱- «المیزان». (صفحه ۱۵۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شکیب و اخلاص «اَیّوب»

سرگذشت «اَیّوب» را به یاد آور، آن گاه که از طولانی شدن رنج و گرفتاری به تنگ آمد و پروردگارش را خواند که: پروردگارا! به من رنج و آسیب رسیده و گرفتار بیماری شده‌ام و تو هستی که پر مهرترین مهربانان هستی. اینک که هیچ کس از تو تواناتر و مهربان‌تر نیست تو به فریادم برس. گفتنی است که دعا و سبک نیایش «اَیّوب» از کنایه‌های ظریف و لطیف است که ممکن است به هنگام نیایش و خواستن حاجت از بارگاه خدا از آن الهام گرفت و بر زبان راند. و نیایش «موسی» نیز از این سبک و از این گونه نیایش‌هاست که رو به بارگاه خدا نمود و گفت: رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ.(۱) پروردگارا! من به هر نعمت و خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم. آن گاه در مورد پذیرفته شدن خواسته‌اش در بارگاه خدا می‌فرماید: فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ پس ما دعای او را اجابت کردیم و بیماری و رنجی که او را می‌آزرد از وجود او برطرف ساختیم. وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ و خانواده او را سالم و با نشاط به او باز گرداندیم. وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ «ضُرّ»: به هر گونه آسیب و رنجی که به روح و جسم وارد آید و نیز به هر گونه کاهش ***** ۱. سوره قَصَص، آیه ۲۴. (صفحه ۱۵۸) و تلفات مالی و از دست دادن فرزند و عزیزی از عزیزان و یا خدشه‌دار شدن کرامت و آبروی انسان، گفته می‌شود. در این مورد آورده‌اند که «اَیّوب» خاندان خویش را در سرای جاودانه آخرت و همانند آنان را در دنیا خواست و به او ارزانی شد. رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ ذِکْری لِلْعابِدینَ و این مهر و لطف در برطرف ساختن رنج و بیماری و ارزانی داشتن خاندان و فرزندان و ثروت و امکانات به صورت دوچندان به او و از سوی ما به عنوان نعمتی گران بر «ایوب» بود و مایه اندرز و عبرتی برای بندگان عبادتگر و یکتاپرست، تا از او درس شکیبایی و اعتماد به خدا بگیرند و آن گونه خالصانه و عاشقانه و پرشور و امید به بارگاه او رو آورند و با او نیایش کنند، چرا که در روزگار آن پیامبر بزرگ کسی در بارگاه خدا از او گران‌قدرتر و ارجمندتر نبود و با این وصف از روی حکمت و مصلحت به رنج‌ها و گرفتاری‌های بزرگی آزمون گردید و با شکیب پرشکوه و

پایداری و توکّل به خدا و ایمان و اخلاص وصف‌ناپذیرش سربلند و سرفراز گردید. آری داستان زندگی او از جمله این درس بزرگ را به خردمندان می‌دهد که در فراز و نشیب‌ها و رنج‌های زندگی باید شکیبا بود و از پا در نیامد و امیدوار بود که فرجام نیکو از شکیبایان است. (صفحه ۱۵۹)

۲۳۷. آیه (صفات خانواده برجسته)

اشاره

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ ما دعای او را مستجاب کردیم و «یحیی» را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح کردیم، چرا که آنها در نیکی‌ها سرعت می‌کردند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت). (۹۰ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«رَغَبا» به معنی رغبت و میل و علاقه است و «رَهَبا» به معنی ترس است. خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسته او را تحقق بخشید. سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده. ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می‌گیرد نمی‌شدند، آنها در همه حال نیازمندان را فراموش نمی‌کردند و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی‌نیازی، فقر و غناء، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی‌شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَغَباً»: به مفهوم شور و شوق و تمایل آمده است. «رَهَباً»: به مفهوم بیم و ترس است. در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَاسْتَجَبْنا لَهُ و ما نیز دعای او را پذیرفتیم و خواسته‌اش را برآوردیم. وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی (صفحه ۱۶۰) و فرزند ارجمندی چون «یحیی» را به او ارزانی داشتیم. وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ و ما همسر «زکریّا» را که زنی نازا و سالخورده بود به جوانی و شایستگی باروری و آوردن فرزند باز گردانیدیم و کارش را اصلاح کردیم. پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: ما همسر او را از سالخوردگی به جوانی، از ناباروری به باروری و از تندخویی و بداخلاقی به خوش اخلاقی دگرگون ساختیم و اصلاح کردیم. إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ چرا که خاندان «زکریّا» مردمی بودند که به سوی انجام کارهای نیک و شایسته شتاب می‌گرفتند و به بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او شور و شوق نشان می‌دادند. وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً و ما را به امید پاداش و از بیم کیفر، خالصانه می‌خواندند و عبادت می‌کردند. وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ و در بارگاه ما فروتن و بیمناک بودند. برخی آورده‌اند که آنان در اوج بهره‌وری و نعمت نیایشگرانه می‌گفتند: پروردگارا! ما را غافلگیر مساز؛ و در حال محرومیت و گرفتاری می‌گفتند: خداوندا! مباد که این گرفتاری کیفر گناه ما باشد.

شتاب در کارهای شایسته

از آیه شریفه این نکته عمیق دریافت می گردد که آنان افزون بر بهترین سخن و برنامه، مردان عمل شایسته بودند، آن هم نه عمل شایسته تنها، که پیشگام در عمل بودند. به همین جهت این سه ویژگی، از ویژگی‌های همه آنان است: ۱ شتاب و پیشگامی در کارهای شایسته، ۲ خداپرستی درحال شوق و بیم، ۳ و فروتنی در برابر حق. (صفحه ۱۶۱)

۲۳۸. آیه

اشاره

وَ إِنَّ هـذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شما هستم، از مخالفت فرمان من بپرهیزید. (۵۲ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی و حذف هر گونه تبعیض و جدایی دعوت می کند، همان‌گونه که او پروردگار واحد است، انسان‌ها نیز امت واحد هستند. به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند، همان‌گونه که پیامبرانشان نیز به آیین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه‌جا یکی بود؛ توحید و شناسایی حق، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح، و حمایت از عدالت و اصول انسانی. در تمام مواردی که کلمه «امت» در قرآن مجید به کار رفته است، همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است، مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینه خاصی بوده و «امت» مجازا به معنی مذهب به کار رفته است، مانند؛ «إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم» (۲۳ / زخرف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، گویی روی سخن با پیامبران و امّتهاست و همه را به توحیدگرایی و یکتاپرستیِ ناب و پاک فرا می‌خواند و می‌فرماید: وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً و به یقین، این دین و آیین شماست که آیینی یگانه است؛ و همگان به توحید و تقوا و ایمان و انجام کارهای شایسته و عادلانه فرمان یافته‌اید. به باور «حَسَن» و «ابن جُرَیْح»، منظور این است که دین شما یک دین است. این تفسیر برای واژه «اُمّت» شاید از این آیه دریافت گردد که: (صفحه ۱۶۲) «إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (۱) ما پدران خود را بر دین و آیینی یافتیم و ما هم با پی‌گیری از آنان، راه حق را یافته‌ایم». امّا به باور پاره‌ای دیگر واژه «اُمَّت» در آیه شریفه به مفهوم گروه و جامعه می‌باشد و منظور این است که: همه شما و انسان‌های پیش از شما از یک جامعه بزرگ و از یک امت هستید و همه بندگان خدایید. وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ. و من پروردگار شما هستم؛ پس در زندگی و عملکردتان از من پروا کنید. ***** ۱. سوره زُخْرُف، آیه ۲۲. (صفحه ۱۶۳)

۲۳۹. آیه

اشاره

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند

(و عجب این‌که) هر گروه به آن چه نزد خود دارند، خوشحالند. (۵۳ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُبُر» جمع «زُبْرَة» به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود، اطلاق شده است، بنابراین جمله «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً» اشاره به تجزیه امت‌ها به گروه‌های مختلف است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن پس از فراخوان انسانها به آیین یگانه و خداپسندانه، اینک آنان را از پراکندگی در دین هشدار می‌دهد و می‌فرماید: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً امّا مردم بر خلاف دعوت پیامبران، در دین و آیین خویش راه پراکندگی را در پیش گرفتند و هر دسته‌ای از آنان به بهانه گرایش به کتاب و پیامبری، دیگر کتابهای آسمانی را دروغ انگاشتند. برای نمونه، یهودیان با بهانه جوییهای گوناگون به انجیل و مسیح، کفر ورزیدند و مسیحیان نیز به قرآن و آخرین پیامبر بزرگ خدا. واژه «زُبُر» جمع «زَبُور» به مفهوم کتاب آسمانی است و با این دیدگاه تفسیر آیه از نظر گروهی از مفسران همان است که ترسیم گردید. كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. و در نتیجه هر گروه و حزبی به آنچه نزد خود داشت و نام دین بر آن نهاده بود شادمان گردید و خود را بر حق و در راهی درست و دیگران را بر باطل پنداشت. (صفحه ۱۶۴)

۲۴۰. آیه

اشاره

فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ آن‌ها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد (یا گرفتار عذاب الهی شوند (۵۴ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غَمْرَة» در اصل از «غَمْر» به معنی از بین بردن اثر چیزی است، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود، «غَمْر» و «غامِر» گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاری‌هایی که انسان را در خود فرو می‌برد، نیز اطلاق گردیده است و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جوامع تفرقه‌جو جز انحطاط سرنوشت دیگری ندارند

در آیه مورد بحث، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می‌فرماید: فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّى حِينٍ. پس تو ای پیامبر! اینک که چنین است، آنان را در همان نادانی و گمراهی و آفت تعصّب خودشان واگذار تا مرگ یا عذاب آنان فرا رسد. بدین‌سان هشدار می‌دهد که چنین جامعه و چنین مردم تفرقه‌جو و حق‌ستیز و گمراه و گمراهگری، جز عذاب و انحطاط سرنوشت دیگری نخواهند داشت. (صفحه ۱۶۵)

۲۴۱. آیه

اشاره

أ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِینَ آن‌ها گمان می‌کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده‌ایم (... ۵۵ / مؤمنون) نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشاییم؟ (چنین نیست) بلکه آنها نمی‌فهمند.(۵۶ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «نُمِدُّ» از ماده «اِمْداد» و «مَدّ» به معنی کامل کردن نقصان چیزی و جلوگیری از قطع و پایان آن است. آنها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است، آنها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمل عذاب بر آنها دردناک‌تر باشد، زیرا اگر درهای نعمت‌ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی‌ها را پیدا کند، مجازات‌ها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه‌چال زندان وحشتناکی بیفکنند، فوق‌العاده دردناک خواهد بود. به علاوه این فراوانی نعمت، پرده‌های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم‌تر می‌کند تا آنجا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می‌شود. این در واقع همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن به «اِسْتِدْراج در نعمت» تعبیر شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون «استدراج» به جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف مراجعه فرمایید. (صفحه ۱۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک در اشاره به پندارها و بافته‌های همان فرقه‌ها و گروههای گمراه و حق ستیز می‌فرماید: أ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِینَ. آیا این دسته‌های کفرگرا و حق‌ناپذیر چنین می‌پندارند که آنچه از ثروت و امکانات و پسران به آنان ارزانی داشته‌ایم، دلیل بر درستی راه آنان و نشان خشنودی خدا از بافته‌ها و یافته‌های خرافی و خودخواهانه آنان است؟! و می‌افزاید: نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ آیا چنین می‌پندارند که دارایی و پسران و نعمت‌هایی که به آنان داده‌ایم از آن جهت است که درهای نیکی و خوبی را با شتاب به روی آنان گشوده‌ایم؛ و این همه را به خاطر پاداش کارهای آنان و درایت و کارایی و لیاقت آنان و خشنودی خود، از راه و رسم آنان به آنها داده‌ایم؟ بَلْ لا یَشْعُرُونَ نه، این گونه نیست؛ بلکه منظور این است که به آنان مهلت دهیم و سرانجام آنان را گرفتار کیفر بیداد و گمراهی‌شان خواهیم ساخت؛ امّا آنان این را در نمی‌یابند. آیه مورد بحث و مفهوم آن به سان این آیه شریفه است که می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ.(۱) امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را می‌آزماید و وی را گرامی می‌دارد و نعمت‌های بسیار به او می‌بخشد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است.» حضرت باقر علیه‌السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که: خدا می‌فرماید: بنده با ایمان من هنگامی که چیزی از ارزشهای مادّی را بر او تنگ می‌گیرم، اندوهگین می‌گردد؛ در *****۱. سوره فَجْر، آیه ۱۵. (صفحه ۱۶۷) حالی که در این حال به من نزدیکتر است؛ و هنگامی که دنیا را برای او گسترش می‌دهم شادمان می‌گردد؛ در حالی که در این حال از من دورتر است و آنگاه به تلاوت این آیه شریفه پرداخت که: أ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِینَ نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ. و آنگاه فرمود: این نعمت‌های گوناگون زندگی برای آزمون به آنان داده شده است. یادآوری می‌گردد که منظور از «خیرات» منافع پرارزش می‌باشد؛ درست بر خلاف «شرور» که به مفهوم زیانهای سخت و جبران‌ناپذیر است. بَلْ لا یَشْعُرُونَ. نه، این گونه نیست؛ بلکه آنان شعور و

قدرت شناخت و دریافت درست را ندارند. به باور پاره‌ای، «شعور» از راه حواسّ ظاهری و باطنی به دست می‌آید؛ به همین دلیل به آفریدگار هستی «شاعر» گفته نمی‌شود. (صفحه ۱۶۸)

۲۴۲. آیه (بدون اجازه به خانه مردم وارد نشوید)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید. (۲۷ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا جمله «تَسْتَأْنِسُوا» به کار رفته نه «تَسْتَأْذِنُوا» زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اول که از ماده «اُنْس» گرفته شده، اجازه‌ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملاًـ مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد. بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم، بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده‌است، مفهومش این است که فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید و به هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام‌آور محبت و دوستی است. قابل توجه این که این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است، با دو جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ» و «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» همراه می‌کند که خود دلیلی بر آن است که این گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در رعایت این قبیل آداب معاشرت است. (صفحه ۱۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتیناس»: این واژه از ریشه «اُنْس» به مفهوم کسب آگاهی و آشنایی و اجازه خواهی توأم با مهر و آشنایی است. در آیه مورد بحث، روی سخن را به مردم با ایمان می‌کند و می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا هان ای مردم با ایمان! به سراها و خانه‌هایی که از آن خودتان نیست وارد نگردید تا اجازه بگیرید و مباد که بدون اجازه وارد گردید! به باور پاره‌ای، منظور این است که: به خانه‌هایی که از خودتان نیست وارد مگردید تا آشنایی دهید و خویشتن را معرّفی کنید. «ابو ایّوب» آورده است که: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای پیامبر خدا منظور و مفهوم آیه شریفه چیست؟ فرمود: منظور این است که انسان به هنگام ورود به خانه دیگری باید با گفتن: اَلْحَمْدُ لِلّهِ، سُبْحانَ اللّهِ، اَللّهُ اَکْبَرُ وَ یا اَللّهُ و دیگر علائم و نشانه‌ها اجازه بگیرد و ساکنان خانه را از ورود خویش آگاه سازد و بدون آگاهی دادن به آنان سرزده وارد نشود؛ قالَ یَتَکَلَّمُ الرَّجُلُ بِالتَّسْبیحَهِٔ وَ التَّحْمیدَهِٔ وَ التَّکْبیرَهِٔ «... سَهْل بن سَعْد» در این مورد آورده است که مردی برای انجام کاری به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و پیش از ورود، به یکی از اتاق‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا به اصلاح سرِ خویش مشغول بود نگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می‌دانستم از بیرون به درون اتاق نگاه می‌کنی همان ابزار اصلاح را که در دست داشتم به چشمت فرو می‌بردم؛ چرا که نباید بدون اجازه به خانه دیگری نگریست و بدون اجازه وارد شد؛ لَوْ اَعْلَمُ اَنَّکَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فی عَیْنَیْکَ اِنَّمَا الْاِسْتیذانُ مِنَ النَّظَرِ (... ۱) *****۱. مُسْنَد احمد، ج ۶، ص ۴۵۲، ح ۲۲۲۹۶؛ صحیح مُسْلِم، ج ۳، ص ۱۶۹۸، ح ۲۱۵۶. (صفحه

۱۷۰) در روایت است که مردی به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا! آیا برای ورود به اتاق مادرم نیز باید از او اجازه بگیرم؟ آن حضرت پاسخ داد: آری! آری!! گفت: او جز من خدمتگزاری ندارد؛ آیا باز هم اجازه لازم است؟! فرمود: آیا می‌خواهی او را برهنه بنگری؟؛ أَتُحِبُّ اَنْ تَراها عُرْیانَةً؟ گفت: هرگز؛ قالَ الرَّجُلُ: لا، فرمود: فَاسْتَأْذِنْ عَلَیْها؛ پس به هنگام وارد شدن بر اتاق او اجازه بگیر. وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها (۱) و بر ساکنان آن خانه‌ای که می‌خواهید وارد آن شوید سلام بگویید. به باور پاره‌ای، منظور این است که: تا هنگامی که بر آنان سلام نداده و اجازه نگرفته‌اید وارد خانه نشوید. و پاره‌ای نیز می‌گویند: منظور این است که: تا به وسیله سلام و اظهار آشنایی اجازه نگرفته‌اید وارد نشوید. در یک روایت آمده است که مردی به هنگام ورود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، با سرفه نمودن اجازه می‌خواست و آمدن خویش را اعلان می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از حاضران فرمود: برخیز و به این بنده خدا بیاموز که با گفتن «السّلام علیکم» اجازه ورود گیرد؛ و آن بنده خدا نیز شنید و خودش آن گونه اجازه گرفت. ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ آری! وارد شدن به خانه دیگران پس از دریافت اجازه برایتان بهتر است. لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. باشد که بدین وسیله به خود آیید و با گوش جان سپردن به فرمانها و هشدارهای خدا و اندرزهای او، از آنها پیروی کنید. *****

۱. تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۸۸؛ تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۸۷؛ تفسیر کَشّاف، ج ۳، ص ۵۹. (صفحه ۱۷۱)

۲۴۳. آیه

اشاره

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ و اگر کسی در آن نیافتید، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود: بازگردید، بازگردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است.(۲۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این‌صورت حق ورود نخواهید داشت. و یا این که اصلاً کسی در خانه نیست، اما ممکن است صاحب‌خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود، بیاید و اذن ورود دهد، در این موقع حق ورود دارید، به هرحال آن چه مطرح است، این است که بدون اذن داخل نشوید. سپس اضافه می‌کند: «وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ». اشاره به این که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه‌بسا صاحب‌خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود و یا وضع او و خانه‌اش آماده پذیرش میهمان نیست. و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که از درز در یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند، در ذیل همین آیه می‌فرماید: «خدا به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است» (وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ). (صفحه ۱۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن، در همین مورد می‌افزاید: فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فیها أَحَداً فَلا تَدْخُلُوها حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ اگر کسی را در خانه نیافتید تا به شما اجازه دهد، وارد آنجا نشوید تا ساکنان آن بیایند و به شما اجازه ورود بدهند؛ چرا که ممکن است چیزی در خانه باشد که صاحب

آن نمی‌خواهـد شـما از آن آگاه گردید. با این بیان به هیچ عنوان و بهانه‌ای نمی‌توان بدون اجازه صاحب خانه‌ای وارد خانه‌اش شد، خواه خودش در خانه باشد و یا نباشد؛ و نیز نمی‌توان به خانه دیگری نگاه کرد تا دریافت کسـی در آنجا هست و جواب نمی‌دهد و یـا کسـی نیست، مگر اینکه صاحب‌خـانه درهـا و پنجره‌هـا را باز گذاشـته باشـد؛ و این گشوده بودن نشانگر آن است که اجازه نگاه کردن داده است. وَ إِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکی لَکُمْ و اگر به شـما اجازه ورود ندادند، برگردید و اصرار و لجاجت بخرج ندهیـد که این بـازگشت، هم برای دنیای شـما زیبنـده‌تر است و هم برای دین و شخصـیّت و کرامت شـما. یادآوری می‌گردد که در اجازه ندادن لازم نیست به صـراحت انسان را بازگردانند و اجازه ندهند، بلکه با کنایه و اشاره نیز بسنده است و به مجرد دیدن نشانه و علامت ناخشـنودی فرد از ورود به خانه‌اش، بایـد بازگشت. وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ. و خـدا به کردار شـما داناست و چیزی بر ذات پاک او پوشیده نمی‌ماند. (صفحه ۱۷۳)

۲۴۴. آیه

اشاره

لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنـاحٌ أَنْ تَـدْخُلُوا بُیُوتـاً غَیْرَ مَسْـکُونَهٍ فیهـا مَتـاعٌ لَکُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مـا تُبْـدُونَ وَ مـا تَکْتُمُونَ گنـاهی بر شـما نیست که وارد خانه‌هـای غیر مسـکونی شویـد که در آنجـا متـاعی متعلق به شـما وجود دارد و خـدا آن چه را آشـکار می‌کنیـد یا پنهان می‌داریـد، می‌داند. (۲۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

و از آنجا که هر حکـم اسـتثنایی دارد که رفع ضرورت‌ها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می‌شود، در این آیه می‌فرمایـد: «گنـاهی بر شـما نیست که وارد خانه‌هـای غیر مسـکونی شویـد که در آنجا متاعی متعلق به شـما وجود دارد». و در پایان اضافه می‌نماید: «وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ». شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوءاستفاده کرده و بـه بهـانه ایـن حکـم وارد خانه‌هـای غیر مسـکونی می‌شونـد تـا کشـف اسـراری کننـد و یـا در خانه‌هـای مسـکونی بـه این بهـانه که نمی‌دانستیم مسکونی است، وارد شوند اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را به خوبی می‌شناسد.

منظور از «بیوت غیر مسکونه» چیست؟

منظـور ساختمان‌هـایی اسـت کـه شـخص خاصـی در آن سـاکن نیسـت، بلکـه جنبـه عمـومی و همگـانی دارد، ماننـد کاروان‌سـراها، میهمان‌خانه‌ها و همچنین حمام‌ها و ماننـد آن، این مضـمون در حـدیثی از امام صادق صـریحا آمـده است.(۱) این احتمـال نیز وجود دارد که منظور خانه‌هایی باشـد که ساکن نـدارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گـذارده و هنگام گـذاردن، رضایت ضـمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است. ضمنا از این بیان روشن می‌شود که انسان تنها به عنوان این که متاعی در خانه‌ای دارد، نمی‌تواند درِ خانه را بدون اجازه صاحب‌خانه بگشاید و وارد شود، هر چند در آن موقع کسـی در خانه نباشد. *****

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱. (صفحه ۱۷۴)

مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می‌کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که؛ اگر کسی عمدا به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد، آنان می‌توانند در مرتبه اول اورا نهی کنند، اگر خودداری نکرد، می‌توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد، می‌توانند با آلات قتاله از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود، خونش هدر است، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسان‌تر این امر امکان‌پذیر است، از طریق خشن‌تر وارد نشوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَتاع»: کالا. در مورد این سراها دیدگاهها متفاوت است: ۱ از ششمین امام نور، حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور از این سراها، سراهای عمومی نظیر: حمامها، کاروانسراها و آسیاب‌هاست. ۲ امّا به باور پاره‌ای، منظور خرابه‌ها و ویرانه‌هایی است که فرد، گاهی برای ضرورت ناگزیر می‌شود به آنجا وارد گردد. ۳ از دیدگاه برخی، منظور مغازه‌های بزرگ، تجارتخانه‌ها و انبارهای عمومی است که کالاهای مردم در آنجا انبار شده است. «شعبی» در این مورد می‌گوید: هنگامی که مغازه‌داران و صاحبان تجارتخانه‌ها و کمپانیها درهای آنها را گشودند و کالاهای خود را در برابر دید مردم قرار دادند، همین کار نشانگر این است که اجازه ورود داده‌اند. ۴ و از دیدگاه برخی دیگر، منظور مسافرخانه‌ها و هتلهایی است که در راهها برای مردم ساخته‌اند. به باور ما، آیه شریفه دارای مفهومی گسترده است و بهتر آن است که همه این (صفحه ۱۷۵) موارد را شامل گردد. وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ. و خدا به آنچه آن را آشکار می‌سازید و پوشیده می‌دارید، آگاه است و همه را می‌داند.

حقّ امنیّت(۱)

از حقوق اساسی انسان حّق امنیّت است: حّق امنیّت جسم و جان؛ امنیّت حیثیت و کرامت بشری؛ امنیّت اندیشه و عقیده درست؛ امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی و امنیّت منزل و مسکن و قلمرو زندگی؛ و سرانجام، امنیّت در دیگر شؤون و جلوه‌های حیات در قلمرو حقّ و عدالت. طبیعی‌ترین و ابتدایی‌ترین حق بشری نعمت ارزشمند امنیّت، ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین حقّ هر فرد، خانواده، جامعه و تمدّن بشری است و ضرورت آن بدون آموزگار و دانشگاه و کتاب و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای همه قابل درک و فهم است. بر این اساس است که هر فرد و جامعه‌ای همان‌گونه که امنیّت را محبوب و مطلوب خویش می‌نگرد، اگر از خوی انحصارطلبی و تجاوزکاری و ددمنشی بدور باشد و انسانی و اسلامی بیندیشد، به همان میزان باید آن را برای دیگران نیز به رسمیّت شناسد. به همین دلیل، به باور متفکّران، آن نظام و جامعه و تمدّنی در خور احترام است که امنیّت و حقوق بشری دیگران را محترم شمارد و ضمن تأمین و تضمین آن، عوامل ناامنی و نگرانی را از میان بردارد و مهار کند. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۱۷۶)

امنیّت خانه و محلّ زندگی(۱)

انسان همان‌گونه که دارای دو بُعد فردی و اجتماعی است، در واقع دارای دو گونه زندگی فردی و گروهی نیز هست که هر کدام برای خود آداب و مقرّرات ویژه خود را دارد. در زندگی گروهی، انسان ناگزیر است که از نظر خوراک و پوشاک، طرز نشست و برخاست و گفتار و عملکرد، آدابی دست و پاگیر و مشکل را به جان خرد که ادامه این شرایط در همه شبانه‌روز طاقت‌فرسا و شکننده است به همین جهت در پی آن است که در کنار خانواده و درون خانه‌اش در استراحت و آرامش و امنیّت کامل باشد و

هیچ‌کس اجازه نیابد که سرزده و خودسرانه بر محیط زندگی او وارد شود چرا در غیر این‌صورت، خانه نیز به سان کوچه و بیابان خواهدشد و قداست و حرمت نخواهد داشت. بر این اساس است که قرآن در این آیاتی که گذشت این حقّ انسان را تضمین می‌کند و می‌فرماید: هان ای توحیدگرایان! اگر به راستی ایمان دارید در هر موقعیّت و اقتدار و شرایطی هستید بدون اجازه کسی وارد خانه‌اش نشوید و خودسرانه حرم امنیّت او را به بازیچه نگیرید و با خودسری و خودکامگی و بهانه‌های گوناگون و سلطه‌جویانه این حقّ بشری مردم را پایمال نسازید؛ یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا (... ۲) و هشدار می‌دهد که: نیکوکاری و پروای خدا آن نیست که از پشت خانه‌ها و دیوار مردم وارد خانه‌ها شوید، بلکه تقوا و ایمان آن است که امنیّتِ خانه و مسکن و محیط زندگی مردم را احترام گذارید و با اجازه آنان از در خانه و مسکن آنان وارد شوید ...؛ ... وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها (... ۳) ***** ۱. مترجم. ۲. سوره نور، آیه ۲۷. ۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹. (صفحه ۱۷۷)

۲۴۵. آیه

اشاره

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ اَزْكى لَهُمْ اِنَّ اللّهَ خَبيرٌ بِما يَصْنَعُونَ به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. (۳۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَغُضُّوا» از ماده «غَضّ» در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنابراین آیه نمی‌گوید: مؤمنان باید چشم‌هایشان را فرو بندند، بلکه می‌گوید: باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود، بخواهد چشم خود را به کلی ببندد، ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است، از منطقه دید خود به کلی حذف نموده است. از آن چه گفتیم، این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا این که بعضی چنین استفاده کنند که نگاه‌های غیر خیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً ـ منطقه وسیعی را زیرنظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت، چشم را چنان گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و این که «غَضّ» را به معنی کاهش گفته‌اند، منظور همین است. دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است. «فَرْج» در اصل به معنی شکاف و فاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم. منظور از «حفظ فرج» به طوری که در روایات وارد شده‌است، (صفحه ۱۷۸) پوشاندن آن از نگاه کردن دیگران است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر آیه‌ای در قرآن که سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است».(۱) و از آنجا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است، نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: «این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر می‌باشد» (ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ). سپس به عنوان اخطار برای کسانی که

نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکننـد و گاه آن را غیر اختیاری قلمـداد می‌کننـد، می‌گویـد: «خداوند از آن چه انجام می‌دهند، مسلما آگاه است» (اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غَضّ»: این واژه در اصل به مفهوم کم و کوتاه کردن صـدا و نگاه آمده است. «فَرْج»: در اصل به مفهوم «شـکاف» و فاصـله میان دو چیز است؛ امّا در آیه شریفه، کنایه از «عورت» آمده است.

شأن نزول

در شـأن نزول و داسـتان فرود آیه مورد بحث، از پنجمین امـام نور حضـرت باقر علیه‌السـلام آورده‌انـد که: این آیه شـریفه، در مورد جوانی از انصار فرود آمـد؛ چرا که او روزی در سـر راه خویش با زنی زیبا و خوش‌سـیما روبه‌رو گردید که از کوچه می‌گذشت؛ و چون در آن روزگاران زنان روسـری خویش را پشت گوشـهای خویش قرار می‌دادند و چهره و گردن و گلو و بخشـی از سینه آنان به طور طبیعی نمایان می‌گردیـد، این جوان با دیـدن چهره زیبا و گردن و گلوی آن زن، به تماشای او ایسـتاد و پس از گذشـتن آن زن از برابرش، بـا دیـدگان خـویش بـه بـدرقه او پرداخت؛ درست در همـان لحظـاتِ چشم چرانی و بـدرقه زن بـود که صـورتش به اسـتخوانی که در دیـواری قرار داده شـده بـود، خـورد و خون ***** ۱- «نورالثقلین»، جلـد ۳، صفحه ۵۸۷ و ۵۸۸. (صفحه ۱۷۹) سرازیر شـد؛ و او پس از رفتن زن، تازه متوجّه بلایی شد که به سـرش آمده بود. با همان چهره شـکافته و خون آلود به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برخـورد و گفت بایـد جریـان را آن گونه که بوده است به پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله بگویم. پس از بیـان داستان به پیامبر صلی الله علیه و آله بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را آورد که: قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ (... ۱)

پدیده برهنگی و چشم‌چرانی

در آیات ۳۰ و ۳۱ قرآن شـریف بر آن است که مردم را از دو آفت برهنگی و نگاه‌های ناروا باز دارد و بدین وسیله از پاکی و عفّت عمومی پـاس دارد؛ از این رو در بیـان احکام نگاه کردن زن و مرد به یکـدیگر می‌فرمایـد: قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ هان ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو، دیـدگان خویشـتن را از نگاه‌های هوس آلود و از دیـدن آنچه بر آنان روا نیست، فرو بندند. وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و هماره پاکـدامنی و پاکی ورزند و هرگز به بی‌عفّتی نیندیشـند. «ابن زید» می‌گوید: در قرآن شـریف هر کجا به پاکدامنی ورزیدن یا «نگاهداشـتن عورتها» سفارش شده، منظور پاکدامنی و دوری گزیدن از بی‌عفّتی است؛ و تنها در این آیه شریفه است که منظور از این تعبیر، پوشـیدن اعضا و اندامهای جنسـی است. از حضـرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد آورده‌اند که فرمود: برای مرد روا نیست که به عورت برادر خویش بنگرد و زنان با ایمان نیز نباید به یکدیگر نگاه کنند. ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ این شـیوه برای دین و دنیای آنان سودمنـدتر و بهتر و برای پاک مانـدن از اتّهامات گوناگون مؤثّرتر و به پروا نزدیکتر است. إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ. و بی‌گمـان خـدا از آنچه آنـان انجام می‌دهنـد آگاه است. ***** ۱. وَسائل الشّیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹ و تفاسـیر ذیل آیه شـریفه. (از نگارنده) (صفحه ۱۸۰)

۲۴۶. آیه

اشاره

وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و به زنـان باایمان بگو: چشم‌های خود (از نگاه هوس‌آلود)فرو گیرنـد و دامان خویش را حفظ کننـد و زینت خود را جز آن مقـدار که ظاهر است، آشـکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خودرا بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)و زینت خودرا آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا پـدرانشان یـا پـدر شوهرانشـان یا پسـرانشان یا پسـران همسـرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیشـشان یـا بردگانشـان (کنیزانشـان) یـا افراد سـفیه که تمـایلی به زن ندارنـد یا کودکانی که از امور جنسـی مربوط به زن آگاه نیسـتند، آنها هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزننـد تا زینت پنهانیشان دانسـته شود(و صدای خلخال که بر پا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید. (۳۱ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«چشم چرانی» همان‌گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می‌باشـد و پوشانیـدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان واجب است. سپس به مسأله حجاب که یکی از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده؛ ۱ «آن‌ها نبایـد زینت خود را آشـکار سازنـد جز آن مقـدار که طبیعتا ظاهر است» (وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها). زنان حق ندارند زینت‌هـایی که معمولاً پنهـانی است آشـکار سازنـد، هر چنـد انـدامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشـکار کردن لباس‌های زینتی مخصوصی را که (صفحه ۱۸۱) در زیر لبـاس عادی یا چادر می‌پوشـند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است. در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم‌السـلام نقل شده نیز این معنی دیده می‌شود که زینت باطن به «قِلادَة» (گردن بنـد)، «دِمْلَج» (بازوبنـد) و «خَلْخال» (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مـچ پاها می‌کردنـد) تفسـیر شده است.(۱) و چون در روایـات متعـدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سـرمه وماننـد آن تفسـیر شـده، می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هـایی است که نهفته و پوشـیده است. ۲ دومین حکمی که در آیه بیـان شـده، این است که؛ «آن‌هـا بایـد خمارهـای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند» (وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ). «خُمُر» جمع «خِمار» در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شـود که زنـان بـا آن سـر خود را می‌پوشاننـد (روسـری). «جُيُوب» جمع «جَيْب» به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه به قسـمت بالای سـینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد. از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسـری خود را به شانه‌ها یا پشت سـر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سـینه آنها نمایان می‌شد، قرآن دسـتور می‌دهـد روسـری خودرا بر گریبان خود بیفکننـد تا هم گردن و هم آن قسـمت از سـینه که بیرون است، مستور گردد. ۳ در سومین حکم مواردی راکه زنان می‌توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشـکار سازند، با این عبارت شرح می‌دهـد که «آن‌ها نبایـد زینت خود را آشـکار سازند» (وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ)، «مگر» (إِلّا) در دوازده مورد ذکر شده در آیه. و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند؛ «آن‌ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود» (و صدای خلخـالی که بر پـا دارنـد، به گوش رسـد) (وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ). آنها در ***** ۱- «تفسیر علیّ بن

ابراهیم»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۸۲) رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سخت‌گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند، به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است.

بحثی پیرامون استثناء وجه و کفّین در حجاب

در این که آیا حکم حجاب، صورت و دست‌ها حتی از مچ به پایین را شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفّین) از حکم حجاب، مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده یا حداقل احتیاط می‌کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند، نیز آن را مقیّد به صورتی می‌کنند که منشأ فساد و انحرافی نگردد، وگرنه واجب است. در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تأیید قول اول وجود دارد، از جمله؛ الف: استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت، دلیل روشنی است بر این که پوشاندن صورت و کفّین لازم نیست. ب: دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست، قرینه دیگری بر این مدعا است. توضیح این‌که؛ برطبق شأن نزول، عرب‌ها درآن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند، به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت‌سر جلو بیاورند وبه روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه‌اش این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانیده می‌شد. شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در (صفحه ۱۸۳) مباحث نکاح در فقه آمده است). ولی باز تأکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوءاستفاده و انحراف نگردد. ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفّین از حکم حجاب، مفهومش این نیست که جایز است دیگران عمدا نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

منظور از «نِسائِهِنَّ» چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم، نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند، زنان هستند، منتهی باتوجه به تعبیر «نِسائِهِنَّ» (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زن‌های مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را برگیرند، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده، این‌است که ممکن است آن‌ها بروند و آن چه را دیده‌اند، برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمان صحیح نیست. در روایتی که در کتاب «مَنْ لا یَحْضُر» آمده است، از امام صادق چنین می‌خوانیم: «لا یَنْبَغی لِلْمَرْأَةِ اَنْ تَنْکَشَفَ بَیْنَ یَدَیِ الْیَهُودِیَّهِ وَ النَّصْرانِیَّهِ، فَاِنَّهُنَّ یَصِفْنَ ذلِکَ لِاَزْواجِهِنَّ: سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آن چه را دیده‌اند، برای شوهرانشان توصیف می‌کنند».(۱)

تفسیر «اوُلِی الْاِرْبَهِ مِنَ الرِّجالِ»

واژه «اِرْبَهْ» در اصل از ماده «اَرَب» طبق گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن

چاره‌جویی می‌کند، گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می‌شود. و منظور از «اوُلِی الْاِرْبَهِٔ مِنَ الرِّجالِ» در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر، بنابراین «غَیْرِ اوُلِی الْاِرْبَهِٔ» کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست و در چند حدیث معتبر از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده، این است که: «منظور از این تعبیر، مردان ابلهی ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۹۳. (صفحه ۱۸۴) است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند»، تعبیر به «اَلتّابِعینَ» نیز همین معنی را تقویت می‌کند.

چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند؟

از مطالب سؤال انگیز این که در آیه فوق ضمن بیان محارم، به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با این که به طور مسلم محرم هستند و حجاب در برابر آنها لازم نمی‌باشد. ممکن است نکته‌اش این باشد که قرآن می‌خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای «پسر برادر» و «پسر خواهر» نشان می‌دهد که «عمه» و «خاله» انسان نسبت به او محرم هستند، روشن می‌شود که «عمو» و «دایی» یک زن نیز بر او محرم می‌باشند و به تعبیر روشن‌تر محرمیت دو جانبه است؛ هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم باشند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم می‌باشند.

هر گونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث این که در آخر آیه فوق آمده است که؛ نباید زنان به هنگام راه رفتن، پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخال‌هایشان به گوش رسد. این امر نشان می‌دهد که اسلام به اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سخت‌گیر و موشکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی‌دهد و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند، مانند نشر عکس‌های تحریک‌آمیز و فیلم‌های اغواکننده و رمان‌ها و داستان‌های جنسی را نخواهد داد و بدون شک محیط اسلامی باید از این گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند، پاک و مبرا باشد. (صفحه ۱۸۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ و به زنان با ایمان بگو تا به سان مردان و بهتر از آنان دیدگان خویش را از هر بیگانه و هر نگاه هوس آلود فرو بندند. وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و دامان‌های خویش از نگاه دیگران حفظ کنند. وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها و نیز بر زنان لازم است که سر و گردن و سینه و دست و دیگر جایگاه‌های زینت و زیور خویش را جز آنچه به طور طبیعی آشکار است برای مردان بیگانه هویدا نسازند. با این بیان، آیه شریفه به پوشیده داشتن سر و گردن و سینه و دست یا جایگاه‌هایی که زر و زیورها در آنجا قرار می‌گیرد سفارش می‌کند، نه به خود زر و زیور چرا که به خود زر و زیور، اگر در سر و گردن و دیگر جایگاه‌های خود نباشد می‌شود نگاه کرد. برخی بر آنند که زینت و زیور، بر دو بخش قابل تقسیم است: زینتهای آشکار و زینتهای نهان، زینتهایی که به طور طبیعی هویداست، پوشاندن آنها لازم نیست و بدون نیّت هوس‌آلود می‌توان به

آنها نگریست امّا زینتهای نهانی را باید پوشاند.

زینتهای آشکار و نهان

در این مورد که زینتهای آشکار و نهان، در آیه شریفه چیست، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی، منظور از زینتهای آشکار، لباسهای رویین و چادر و پوشش ظاهری زنان و منظور از زینتهای نهان، چیزهایی به سان گوشواره و دستبند و خلخال است. ۲ امّا به باور گروهی دیگر، منظور از زیورها و زینتهای آشکار، انگشتر و خضاب کف دستهاست. ۳ و از دیدگاه پاره‌ای، چهره و کف دستهاست. در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است که منظور، کف دستها و انگشتان می‌باشد. وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ و زنان باید روسریهای خویش را بر گردن و سینه خویش بیندازند تا سر و گردن و سینه آنان از دید بیگانه محفوظ باشد. برخی برآنند که در آن روزگاران، زنان روسریها را به پشت سر می‌افکندند و به (صفحه ۱۸۶) همین جهت گردن و سینه آنان هویدا می‌شد و واژه «جُیُوب» در آیه، اشاره به گردن و سینه‌هاست که باید پوشیده شود. و به باور برخی دیگر، آیه شریفه بدان دلیل دستور فرو انداختن روسریها را بر گردنها و سینه‌ها می‌دهد که بدین وسیله، گوشواره‌ها و گردنها و سینه‌ها را بپوشانند. و «ابن عبّاس» می‌گوید: این دستور برای این است که سینه و گلو و موها و گردن زنان از دید بیگانه محفوظ بماند. وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ و زنان با ایمان نباید زینت‌ها و زیورها و زیباییهای خود را آشکار سازند، جز برای این گروهها: ۱ برای شوهرانشان، إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ آری، آنان نزد شوهرانشان لازم نیست زیورهای باطنی خود را بپوشانند و روسری داشته باشند، بلکه مناسب است زیورها و زیباییهای خود را در محیط خانه و خانواده و در برابر شوهرانشان آشکار سازند ... پیامبر گرامی فرمود: لُعِنَ السَّلْتاءُ مِنَ النِّساءِ وَ الْمَرْهاءُ(۱) آن زنی که در محیط خانه و برای همسر خویش خود را آراسته نسازد و خضاب نکند و سرمه نکشد و در اندیشه پایمال ساختن حقوق او باشد از رحمت خدا بدور است. و نیز فرمود: و لُعِنَ المُسَوِّفَةُ وَ الْمُضِلَّةُ(۲) و نیز آن زنی که در برابر تقاضای قانونی و مشروع همسرش بهانه‌جویی و تعلّل ورزد و یا عذر دروغین آورد از رحمت خدا بدور است. ۲ یا پدرانشان؛ أَوْ آبائِهِنَّ ۳ یا در برابر پدر شوهرانشان؛ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ ۴ یا در برابر پسرانشان؛ أَوْ أَبْنائِهِنَّ ۵ یا در برابر پسران همسرانشان؛ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ ***** ۱. جامع الاحادیث، قُمّی، ص ۸۱. ۲. فِردوس الاخبار، دیلمی، ج ۳، ص ۵۱۷؛ تفسیر ماوَردی، ج ۴، ص ۹۲. (صفحه ۱۸۷) ۶ یا در برابر برادرانشان؛ أَوْ إِخْوانِهِنَّ ۷ یا پسران برادرانشان؛ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ ۸ یا پسران خواهرانشان؛ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ آری، در برابر این گروهها بر زنان مسلمان لازم نیست روسری بر سر و گردن فرو اندازند و زینت و زیور خود را پوشیده دارند؛ چرا که این گروهها به زن محرم می‌باشند و نمی‌توانند با او پیمان زندگی مشترک امضا کنند. ۹ و ۱۰ و جدّ شوهر و نوه شوهر نیز از اینها به شمار می‌روند و پوشش در برابر آنها نیز لازم نیست. امّا همه این ده گروهی که تا کنون بیان شد به شرطی پوشش در برابر آنها لازم نیست و نگاه آنان به شرطی روا و حلال است که هوس‌آلود نباشد و لغزش و فسادی در اندیشه و نیّتها راه نیابد. أَوْ نِسائِهِنَّ ۱۱ و زنان، در برابر زنان با ایمان لازم نیست خود را بپوشانند، امّا در برابر زنان شرک‌گرا لازم است. أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ ۱۲ و نیز در برابر کنیزانشان فرو افکندن روسری و گرفتن پوشش لازم نیست. به باور پاره‌ای، غلام نباید به موی زن مسلمانی که مالک و صاحب اوست بنگرد؛ امّا به باور پاره‌ای، میان غلام و کنیز تفاوتی نیست و حکم هر دو یکسان است. از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد روایتی رسیده است. «جُبّائی» می‌گوید: غلام تا هنگامی که به بلوغ نرسیده است می‌تواند به زن با ایمانی که صاحب و مالک اوست بنگرد؛ امّا از دیدگاه کارشناسان فقه، غلام نمی‌تواند به زن با ایمانی که صاحب اوست نگاه کند و فقها او را نامحرم شناخته‌اند. أَوِ التَّابِعینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ ۱۳ و نیز برای زنان با ایمان، پوشش زیور و زینتهای خود در برابر خدمتکاران مردنما و کم خردی که فاقد تمایلات جنسی هستند لازم نیست. به باور برخی، منظور، مردنمای بی‌خردی است که هزینه زندگی او را همان زن باایمان می‌دهد و هیچ میل و رغبتی هم به زنان ندارد و فاقد نیروی جنسی است. (صفحه ۱۸۸) از ششمین امام نور نیز این جمله همین‌گونه

تفسیر شده است. امّا به باور برخی دیگر، منظور، مرد عقیمی می‌باشد که هیچ میل و توان جنسی در وجودش نیست. پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که نیروی جنسی‌اش را از میان برده‌اند و برای همیشه فاقد آن است؛ امّا پاره‌ای می‌گویند: منظور، مرد کهنسال می‌باشد. و از دیدگاه برخی، منظور، غلامی است که به مرحله بلوغ نرسیده است. به هرحال چکیده سخن این است که بر زنان با ایمان پوشش و روسری در برابر مردی که به هر دلیلی نیروی جنسی نداشته و تمایل به جنس مخالف ندارد، لازم نیست. أَوِ الطِّفْلِ الَّذینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ ۱۴ و نیز در برابر کودکانی که از امور جنسی آگاهی ندارند ... به باور پاره‌ای، منظور، کودکانی است که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده و توان آمیزش ندارند. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ و نباید زنان با ایمان به هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بزنند تا زیور و زینت پنهانی آنان، دیده شده و یا صدایش شنیده شود. این دستور بدان دلیل است که در آن روزگاران زنان پاهای خود را به زمین می‌کوبیدند تا صدای خلخال خود را به گوشها برسانند. وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. و هان ای مردم با ایمان! همگی شما روی توبه به بارگاه خدا بیاورید باشد که رستگار گردید. و آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: اَیُّهَا النّاسُ تُوبُوا اِلی رَبِّکُمْ فَاِنّی اَتُوبُ اِلَی اللّهِ فی کُلِّ یَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ(۱) هان ای مردم! روی ایمان و اخلاص و روی توبه به بارگاه خدا آورید تا رستگار گردید؛ من هر روز یکصد مرتبه رو به بارگاه او می‌آورم. ***** ۱. صحیح مُسلِم، ج ۴، ص ۲۰۷۵، ح ۲۷۰۲. (صفحه ۱۸۹)

۲۴۷. آیه (ترغیب به ازدواج آسان)

اشاره

وَ أَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلیمٌ مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است.(۳۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اَنْکِحُوا» (آنها را همسر دهید) با این که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک‌های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. «اَیامی» جمع «اَیِّم» در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرّد در مفهوم این آیه داخل هستند، خواه بکر باشند یا بیوه. در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «اَفْضَلُ الشَّفاعاتِ اَنْ تَشْفَعَ بَیْنَ اثْنَیْنِ فینِکاحٍ حَتّی یَجْمَعَ اللّهُ بَیْنَهُما: بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی تا این امر به سامان برسد».(۱) در حدیث دیگری از امام کاظم می‌خوانیم: «ثَلاثَةٌ یَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللّهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ، یَوْمَ لا ظِلَّ اِلاّ ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ اَخاهُ الْمُسْلِمَ اَوْ اَخْدَمَهُ اَوْ کَتَمَ لَهُ سِرّا: سه طایفه هستند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست؛ کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده‌ای برای او ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. (صفحه ۱۹۰) فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».(۱) و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله

می‌خوانیم: «انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند» (کانَ لَهُ بِکَلِّ خُطْوَةٍ خَطَاها اَوْ بِکُلِّ کَلِمَةٍ تَکَلَّمَ بِها فی ذلِکَ عَمَلُ سَنَةٍ قِیامُ لَیْلِها وَ صِیامُ نَهارِها).(۲)

منظور از جمله «وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ» چیست؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید، به طور کلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد، آن را مقیّد به «صالح بودن» می‌کند. جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی‌قدر «تفسیر المیزان» و همچنین «تفسیر صافی») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند، در حالی که اگر چنین باشد، این قید در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است. بعضی دیگر گفته‌اند که: منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است، چرا که صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟ احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این‌که؛ در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند، به طوری که هیچ گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می‌شد، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند، لذا دستور داده شده است؛ در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد. ۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، صفحه ۲۷. (صفحه ۱۹۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمان تشکیل خانواده و تشویق به ازدواج

در این آیات آفریدگار هستی برای پاکی و پاکدامنی مردان و زنان با ایمان و مبارزه با هر نوع زشتکاری و گناه، از سویی فرمان تشکیل خانواده و ازدواج سهل و آسان می‌دهد و از دگر سو پدران و مادران و بزرگان جامعه را موظّف می‌دارد که وسایل و امکانات تشکیل خانواده را برای نسل جوان فراهم آورند. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ أَنْکِحُوا الْاَیَامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَ إِمَائِکُمْ هان ای مردم با ایمان! مردان و زنان بی‌همسر خویش را همسر دهید؛ و نیز بردگان شایسته‌کردار و پاکدامن خویش را در راه ازدواج با یکدیگر یاری کنید و وسیله ازدواج آنان را فراهم آورید. این دستوری که در آیه شریفه آمده است یک دستور پسندیده و تشویق و ترغیب به کاری شایسته است امّا یک دستور واجب و بایسته نیست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَحَبَّ فِطْرَتی فَلْیَسْتَنَّ بِسُنَّتی وَ مِنْ سُنَّتِی النِّکاحُ(۱) هر کس راه و رسم طبیعی و هماهنگ با فطرت انسانی مرا دوست بدارد، به سنّت و روش من می‌گراید و ازدواج و تشکیل خانواده از راه و رسم من است. و نیز فرمود: یا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْکُمُ الْباءَ فَلْیَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ اَغْضی لِلْبَصَرِ وَ اَحْسَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَعَلَیْهِ بِالصَّوْمِ(۲) هان ای جوانان! هر کدام از شما از شرایط لازم برای ازدواج بهره‌ور است، تشکیل خانواده دهد؛ چرا که ازدواج برای پاکی چشم و دامان بهتر است؛ و هر کس توانایی و امکانات مالی این کار را ندارد و در فشار غریزه جنسی است برای چیره شدن بر آن، ***** ۱. سُنَن کُبری، بیهقی، ج ۷، ص ۷۸؛ الوسیط، واحدی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ کافی، ج ۵، ص ۳۲۹. ۲. صحیح بُخاری، ج ۷، ص ۲؛ صحیح مُسلِم، ج ۲، ص ۱۰۱۸؛ سُنَن تِرْمِذی، ج ۳، ۳۹۲، ۱۰۸۱. (صفحه ۱۹۲) روزه بدارد؛ چرا که روزه، شکننده نیروی جنسی و آرام‌بخش آن است. از «سعید بن جُبَیر» آورده‌اند که در سفر حج به «ابن عبّاس» برخورد نمودم و ضمن گفتگو از من پرسید ازدواج کرده‌ای؟ پاسخ دادم: نه؛ گفت: برو

ازدواج کن. سال بعد دگرباره به او برخورد کردم و از من جویا شد آیا تشکیل خانواده داده‌ام؟ پاسخ دادم: نه؛ گفت: «سعید»! برو ازدواج کن چرا که بهترین و والاترین انسانهای عصرها و نسلها پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است که ازدواج کرد ... و در ادامه آیه شریفه می‌افزاید: وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ و نیز به بردگان شایسته کردار و پاکدامن خویش همسر دهید. به باور پاره‌ای، منظور، غلامان و کنیزان با ایمان است که باید وسیله ازدواج آنان را فراهم آورند. آنگاه در مورد انسانهای آزاد می‌فرماید: إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ اگر این جوانانی که تشکیل خانواده می‌دهند مردمی تنگدست و بینوا باشند، خدای بخشاینده از فزونبخشی خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت. وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. و خدا گشایشگر و داناست. هم بخشایش و کرامت او بسیار است و هم به حال و روز و مصلحت بندگانش آگاه بوده و بر اساس حکمت و مصلحت با آنان رفتار می‌کند. ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: کسی که از بیم تنگدستی و نیازمندی تشکیل خانواده ندهد دچار پندار بد و سوء ظنّ است؛ چرا که قرآن می‌فرماید: به بی‌همسران جامعه خود همسر دهید؛ اگر آنان تهیدست باشند خدا آنان را از فزون‌بخشی خود بی‌نیاز خواهد ساخت (... صفحه ۱۹۳)

۲۴۸. آیه (آداب ورود کودکان نابالغ به اتاق خصوصی پدر و مادر)

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ وَ الَّذينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند؛ قبل از نماز فجر و در نیم روز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خودرا بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است، اما بعد ازاین سه وقت، گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گِرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید) این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است. (۵۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ظَهیرَة» چنان که «راغب» در «مفردات» و «فیروزآبادی» در «قاموس» می‌گویند: به معنی نیم روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس‌های رویی خود را در می‌آورند و گاه مرد و زن باهم خلوت می‌کنند. «عَوْرَة» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است، اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه‌گانه مذکور، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقیّد به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند. بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند و به همین جهت مخاطب در این‌جا، اولیاء هستند. ضمنا اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود و کلمه «اَلَّذینَ» که برای جمع مذکر است، مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد، همان‌گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «اَلَّذینَ» شده و منظور عموم مسلمانان است (۸۳ / بقره). ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن (صفحه ۱۹۴) می‌گوید که به حد تمییز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، زیرا دستور اذن گرفتن، خود دلیل بر

این است که این اندازه می‌فهمند که اذن گرفتن یعنی چه. در پایان آیه می‌فرماید: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیم». واژه «طَوّافُونَ» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر می‌باشد و با توجه به این که بعد از آن «بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ» آمده، مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گِرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید. و به گفته «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتبا رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند، کار مشکل می‌شود.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مقرّرات ورود به قلمرو خصوصی دیگران

در آیات پیش، مقرّرات مربوط به روابط زنان و مردان و رعایت عفّت و پاکدامنی و پاک چشمی، بیان گردید؛ اینک برای ایجاد محیط مساعد و مناسب و بدور از هر گونه تحریک به بی‌عفّتی و لغزش، روشنگری می کند که غلامان و کنیزان و کودکان شما نیز باید به هنگام ورود به خوابگاه و جایگاه استراحت مردان و زنان یا پدران و مادرانشان، با رعایت آداب و مقرّرات و کسب اجازه وارد شوند و سرزده به جایگاه خصوصی آنان در نیایند. در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ وَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غلامان و کنیزان و کودکان نابالغ خود را فرمان دهید که وقتی می‌خواهند به اتاق خواب شما درآیند، پیش از ورود، اجازه بگیرند و هرگز سرزده به خوابگاه شما وارد نشوند. ***** ۱- «کنز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۲۵. (صفحه ۱۹۵) به باور پاره‌ای، تنها بر غلامان لازم است که به هنگام ورود به خوابگاه خصوصی زنان و مردان اجازه بگیرند و بر کنیزان لازم نیست که به هنگام ورود به خوابگاه صاحب خویش، اجازه بخواهند. از دو امام نور، حضرت باقر و صادق علیهماالسلام نیز چنین روایت شده است. منظور از کودکان در آیه شریفه، آنانی هستند که قدرت تمیز و شناخت دارند. «جُبّائی» می گوید: کسب اجازه برای ورود به خوابگاه و خانه دیگران هماره بر همگان لازم است؛ مگر برای کودکان و بردگان که تنها این سه وقت باید اجازه بگیرند: مِنْ قَبْلِ صَلوةِ الْفَجْرِ یکی پیش از نماز بامدادی و سپیده صبح؛ چرا که در این هنگام ممکن است زن و مرد نیمه برهنه یا در حالی به استراحت پرداخته باشند که نخواهند کسی آنان را بدان گونه بنگرد. وَ حینَ تَضَعُونَ ثِیابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ دیگر به هنگامه نیمروز که برای آسایش و استراحت لباس رسمی را در آورده‌اید. وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ و دیگر به هنگامه شامگاه و پس از نماز عشا که زن و مرد به خوابگاه خویش می‌روند؛ آری، مقرّرات الهی نشانگر آن است که در این سه هنگام که هنگامه خلوت و استراحت است بردگان و کودکان باید برای ورود به خوابگاه پدر و مادر و سرور خویش اجازه بگیرند و سرزده و بدون اجازه نباید وارد شوند که خلاف آداب اسلامی و انسانی است. در ادامه آیه شریفه به بیان روشن‌تر موضوع پرداخته و می‌فرماید: ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ این سه هنگام، برای شما هنگامی است که لباس عادی و رسمی خویش را وا می گذارید و ممکن است برخی از اندام شما پوشیده نباشد. به باور پاره‌ای، از آنجایی که برخی از مردم با ایمان دوست می‌داشتند در این هنگام با همسران خویش در آمیزند و با غسل برای نماز حضور یابند، از این رو خدا به بردگان و کودکان دستور داد در این سه وقت بدون اجازه وارد حریم خصوصی و (صفحه ۱۹۶) خوابگاه سرور و یا پدر و مادر خویش نگردند و برای ورود در انتظار اجازه باشند. لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ جز این سه هنگام، بر شما مردم با ایمان و بر بردگان و کودکان شما گناهی نیست که بدون اجازه وارد شوید. طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ چرا که اینان خدمتکاران شما هستند و چاره‌ای جز این ندارند که در دیگر اوقات برای خدمت به شما بدون اجازه وارد گردند و اجازه گرفتن پیاپی و هر لحظه برای آنان و خود شما دشوار است. واژه

«طَوّافُونَ» از ریشه «طَواف» به مفهوم گردش دور چیزی است؛ و در آیه، منظور، رفت و آمد بسیار برای خدمت و پذیرایی است. در آیه دیگری نیز این واژه در همین مفهوم به کار رفته است آنجا که می‌فرماید: یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ.(۱) بر گرد بهشتیان، پسرانی جاودانه، برای پذیرایی و خدمت، به فرمان خدا می‌چرخند. بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ این بردگان و کودکان با نهایت صفا و مهر بر گرد شما می‌چرخند و به شما خدمت می‌کنند؛ به بیان دیگر، جز این سه هنگامه که گفته شد، شما می‌توانید بر گرد یکدیگر با صفا و مهر بچرخید و رفت و آمد کنید و به یکدیگر خدمت نمایید و پذیرایی کنید. کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ این گونه خدا آیات و مقرّرات خود را برای شما به روشنی بیان می‌کند. وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ. و خدا دانا و فرزانه است. ***** ۱. سوره واقعه، آیه ۱۷. (صفحه ۱۹۷)

۲۴۹. آیه (ضرورت اجازه گرفتن کودکان بالغ برای ورود به اتاق والدین)

اشاره

وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَما اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند، اجازه می‌گرفتند، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است. (۵۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «حُلُم» به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است و گاه گفته‌اند: «حُلُم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنها می‌شود، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است. از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند، مشکل خواهد بود و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند. این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند، وگرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصا هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و هیچ گونه مانع و رادعی در کار نیست، اجازه گرفتن لزومی ندارد. ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اتاق، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران (صفحه ۱۹۸) بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند، هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند. برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان، کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت. به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می‌کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران، گسترش

می‌دهد. این نشان می‌دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه‌کاری‌های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است. کودکان بالغ نیز موظف هستند در هروقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند. این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند امروز کمتر رعایت می‌شود و با این که قرآن آن را صریحا در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است؟ گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است، حتی اگر فرضا آن را مستحب بدانیم، باز باید از آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد. برخلاف آن چه برخی ساده‌اندیشان فکر می‌کنند که کودکان از این مسائل سر در نمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند، ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق‌العاده حساسیت دارند و گاه می‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخورد (صفحه ۱۹۹) کودکان به مناظری که نمی‌بایست آن را ببینند، سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی شده است. و نیز در همین‌جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازه ورود، عادت دهند و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می‌گردد، ازجمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه‌های ممیّز می‌خوابند تا آنجا که امکان دارد، پرهیز کنند و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق‌العاده در سرنوشت آنها مؤثر است. جالب این که در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «اِیّاکُمْ وَ اَنْ یُجامِعَ الرَّجُلُ اِمْرَأَتَهُ وَ الصَّبِیُّ فِی الْمَهْدِ یَنْظُرُ اِلَیْهِما: مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد، آمیزش جنسی کنید».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُلُم»: به مفهوم خرد و کنایه از رشد و بلوغ آمده است. در آیه مورد بحث، در اشاره به مقرّرات ورود و خروج کودکانی که به مرحله بلوغ و رشد رسیده‌اند می‌فرماید: وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و هنگامی که کودکان شما به مرحله بلوغ رسیدند، باید به سان دیگران در همه اوقات از شما اجازه بگیرند آنگاه وارد حریم خصوصی شما گردند؛ درست همان‌گونه که دیگر بزرگسالان آزاد، اجازه می‌گرفتند و سرزده وارد نمی‌شدند. کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ خدا همان‌گونه که در این آیه، مقرّرات خود را برایتان به روشنی بیان فرمود، دیگر دستورات خود را نیز بیان خواهد کرد. وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ. و خدا دانا و فرزانه است. «سعید بن مُسَیِّب» می‌گوید: انسان باید از مادر خود نیز برای ورود به اطاق خصوصی او اجازه بگیرد. ***** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۹۵. (صفحه ۲۰۰)

۲۵۰. آیه

اشاره

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی برآن‌ها نیست که لباس‌های (رویین) خودرا بر زمین بگذارند، به شرط این که در برابر مردم خودآرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند، برای آنها بهتر است و خداوند شنوا و داناست. (۶۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می‌شمرد، در واقع برای این استثناء، دو شرط وجود دارد؛ نخست این که به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده‌اند. دیگر این که در حال برداشتن حجاب خود را زینت ننمایند. روشن است که با این دو قید، مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنگی و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن به چادر و روسری تعبیر کرده (اَلْجِلْبابُ وَ الْخِمارُ). در حدیثی از امام صادق در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود: «اَلْخِمارُ وَ الْجِلْبابُ، قُلْتُ بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ؟ قالَ: بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کانَ غَیْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزینَةٍ: منظور روسری و چادر است، راوی می گوید: از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خودآرایی و زینت نکند».(۱) در پایان آیه اضافه می کند: با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشتن را بپوشانند، برای آنها بهتر است» (وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ). چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است. ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۴، کتاب النکاح، صفحه ۱۴۷، باب ۱۱۰. (صفحه ۲۰۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ و زنان سالخورده و باز نشسته‌ای که امیدی به زناشویی ندارند و بدان شور و شوقی ندارند، می‌توانند روسری خود را بردارند. به باور پاره‌ای، منظور این است که: آن زنانی که دیگر حائض نمی‌گردند و به مرحله‌ای رسیده‌اند که امیدی به ازدواج ندارند و به دلیل سالخوردگیِ آنان، مردها برای ازدواج با آنان بی رغبت هستند، می‌توانند پوشش خود را واگذارند. امّا به باور پاره‌ای دیگر، چنین زنانی می توانند روسری و عبای خود را بردارند. و برخی گفته‌اند که منظور این است که این زنان تنها می‌توانند آنچه را بر روی سر می‌اندازند، بردارند و بدون پوشش دست و صورت ظاهر گردند. غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ و این برداشتن روسری بدان شرط است، که در اندیشه جلوه‌گری و دلربایی نباشند و زیورهای خود را به نمایش نگذارند، بلکه هدف آنها این باشد که خود را از قید و بندهای سخت آزاد سازند؛ چرا که دلربایی و جلوه‌گری هم بر زنان جوان حرام است و هم بر زنان سالخورده؛ و زنان جوان دستور یافته‌اند که از روسریها و پوشش‌های ضخیم استفاده کنند تا به هیچ عنوان بدن آنان نمایان نشود. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مرد به بدن زن خویش می‌تواند نگاه کند؛ و برادر و فرزند به زیرپوش زن می‌توانند بنگرند؛ امّا زن در برابر نامحرم، چهار لباس بپوشد که عبارتند از: زیرپوش، روسری، پیراهن و لباس سرتاسری یا چادر. وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ پاکدامنی و عفّت ورزیدنِ زنان سالخورده و از کار افتاده نیز به وسیله پوشیدن چادر، برایشان بهتر از کنار گذاشتن آن است، اگرچه کنار گذاشتن روسری نیز بر آنان گناهی ندارد. وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ. و خدا سخن شما را می‌شنود و به آنچه در دل دارید داناست. (صفحه ۲۰۲)

۲۵۱. آیه (خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آنها مجاز است)

اشاره

لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

مُبارَکَهً طَیِّبَهً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکَمُ الْآیاتِ لَعَلَّکَمْ تَعْقِلُونَ بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان (خانه‌های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می‌شود، بدون اجازه خاصی) غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان، یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه، این گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه کنید. (۶۱ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه قبل از این که اسلام را پذیرا شوند، افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و از این کار نفرت داشتند. و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می‌دادند نه به این علت که از هم‌غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند. به هر دلیل که بود، با آنها هم‌غذا نمی‌شدند و روی همین جهت افراد اعمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه (صفحه ۲۰۳) می‌دانستند. این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سؤال کردند، آیه فوق نازل شد و گفت: هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم‌غذا شوند. سپس قرآن مجید اضافه می کند: «بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه‌ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ خانه‌های خودتان» (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ). «یا خانه‌های پدرانتان» (أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ). «یا خانه‌های مادرانتان» (أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ). «یا خانه‌های برادرانتان» (أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ). «یا خانه‌های خواهرانتان» (أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ). «یا خانه‌های عموهایتان» (أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ). «یا خانه‌های عمه‌هایتان» (أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ). «یا خانه‌های دایی‌هایتان» (أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ). «یا خانه‌های خاله‌هایتان» (أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ). «یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است» (أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ). «یا خانه‌های دوستانتان» (أَوْ صَدیقِکُمْ). البته این حکم شرایط و توضیحاتی دارد بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد. سپس ادامه می‌دهد: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً». گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگر کسی را برای هم‌غذا شدن نمی‌یافتند، مدتی گرسنه می‌ماندند، قرآن به آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی، هر دو مجاز است.(۱) بعضی نیز گفته‌اند که: گروهی از عرب مقیّد بودند که غذای میهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند وخود با او هم‌غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقیّد گردد) آیه این قیدها را برداشت و تعلیم داد که این یک ***** ۱- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۰۴) سنت ستوده نیست.(۱) بعضی دیگر گفته‌اند که: جمعی مقیّد بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند و فاصله طبقاتی را حتی برسر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.(۲) مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد. سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می کند که: «هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه» (فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّهً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَهً طَیِّبَهً). ... در این که منظور از این «بُیُوت» (خانه‌ها) چه خانه‌هایی است، بعضی از مفسران آن را

اشاره به خانه‌های یازده‌گانه فوق می‌دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته‌اند. ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه‌ها را شامل می‌شود، اعم از خانه‌های یازده‌گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن ها، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست. و اما این که منظور از «سلام کردن بر خویشتن» چیست، باز در اینجا چند تفسیر دیده می‌شود. ما فکر می‌کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه‌ای باید سلام کرد، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشتن، چرا که همه این‌ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد. لذا در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: «هُوَ تَسْليمُ الرَّجُلِ عَلی اَهْلِ الْبَيْتِ حينَ يَدْخُلُ ثُمَّ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَلامُكُمْ عَلی اَنْفُسِكُمْ: منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آنها طبعا به او پاسخ می‌گویند و سلام را به خود او بازمی‌گردانند و این است سلام شما بر خودتان».(۳) و باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود: «اذا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ بَيْتَهُ فَاِنْ كانَ فيهِ اَحَدٌ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَ اِنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ اَحَدٌ فَلْيَقُلْ اَلسَّلامُ عَلَيْنا مِنْ عِنْدِ ***** ۱- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر تبیان»، ذیل آیه مورد بحث. ۳- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۷. (صفحه ۲۰۵) رَبِّنا يَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً: هنگامی که کسی از شما وارد خانه‌اش می‌شود، اگر در آنجا کسی باشد، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد، بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همان‌گونه که خداوند در قرآن فرموده: «تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً»».(۱)

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها که مجموعا یازده مورد می‌شود، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود و مسلما مشروط به اجازه نیست، چون با وجود اجازه، از غذای هر کس می‌توان خورد و این یازده گروه خصوصیّتی ندارد. ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است، شرط می‌باشد؟ ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می‌کند، همین قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالبا رضایت حاصل است) کافی می‌شمرد. ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند، گرچه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص این که این گونه افراد نادر هستند و معمولاً ـ اطلاق‌ها شامل این گونه افراد نادر نمی‌شود. بنابراین آیه فوق در محدوده خاصی آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن‌ها کرده است، تخصیص می‌زند، ولی تکرار می‌کنیم این تخصیص در محدوده معینی است، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر. آن چه در بالا ذکر شد، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحا در روایات آمده است. در روایت معتبری از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از این آیه جمله «أَوْ صَدِيقِكُمْ» از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «هُوَ وَ اللّهِ الرَّجُلُ يَدْخُلَ بَيْتَ صَديقِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ اِذْنِهِ: به خدا قسم منظور این‌است که انسان داخل خانه برادرش می‌شود و بدون ***** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۲۷. (صفحه ۲۰۶) اجازه غذا می‌خورد».(۱) روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست. در مورد «عدم اِفْساد» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است.(۲) بعضی از فقهاء طعام‌های نفیس و عالی که صاحب‌خانه احیانا برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است، استثناء کرده‌اند و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی‌رسد. برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد ۳۶، کتاب «جواهر الکلام» مراجعه فرمایید.

منظور از «صَدیق» کیست؟

بدون شک صداقت و دوستی معنای وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیک هستند که با یکدیگر رفت و آمد دارند و ارتباط میان آنها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همان‌گونه که در اصل مسأله یادآور شدیم، در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد، کافی است. لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته‌اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند. ضمنا از این تعبیر اجمالاً روشن می‌شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند، در واقع دوست نیستند. در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن راکه در حدیثی از امام صادق نقل شده، بشنویم، ایشان فرمودند: «لا تَکُونُ الصَّداقَةُ اِلاّ بِحُدُودِها، فَمَنْ کانَتْ فیهِ هذِهِ الْحُدُودِ اَوْ شَیْءٌ مِنْها فَانْسِبْهُ اِلَی الصَّداقَةِ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ شَیْءٌ مِنْها فَلا تَنْسِبْهُ اِلی شَیْءٍ مِنَ الصَّداقَةِ؛ فَاَوَّلُها اَنْ تَکُونَ سَریرَتُهُ وَ عَلانِیَتُهُ لَکَ واحِدَةً، وَ الثّانی اَنْ یَری زَیْنَکَ زَیْنَهُ وَ شَیْنَکَ شَیْنَهُ، وَ ۱ و ۲ – «وسائل‌الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۴۳۴، حدیث ۱ و ۴. (صفحه ۲۰۷) الثّالِثَةُ اَنْ لا تُغَیِّرُهُ عَلَیْکَ وَ لایَةٌ وَ لامالٌ، وَ الرّابِعَةُ اَنْ لا تَمْنَعْکَ شَیْئا تَنالُهُ مَقْدُرَتُهُ، وَ الْخامِسَةُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هذِهِ الْخِصالَ اَنْ لا یُسَلِّمُکَ عِنْدَ النَّکِباتِ: دوستی جز با حدود و شرایطش امکان‌پذیر نیست، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد، او را دوست بدان و کسی که هیچیک از این شرایط در او نیست، چیزی از دوستی در او نیست؛ نخستین شرط دوستی آن است که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند، سوم این است که مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد، چهارم این که آن چه را در قدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همه این صفات است، آن است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند».(۱)

تفسیر «ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ»

در برخی از شأن نزول‌ها آمده که در صدر اسلام وقتی مسلمان‌ها به جهاد می‌رفتند، گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده‌ای که قادر بر جهاد نبودند، داده و حتی به آنها اجازه می‌دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند، اما آنها احیانا از ترس این که مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می‌ورزیدند. طبق این روایت منظور از «ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ» (خانه‌هایی که مالک کلیدهای آن شده‌اید) همین است.(۲) ولی باتوجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه نام آنها برده شده، ظاهر این است که منظور از این جمله، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می‌سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسما وکیل بوده باشد یا نه.

سلام و تحیت

«تَحِیَّت» در اصل از ماده «حَیات» است و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد، خواه این دعا به صورت «سَلامٌ عَلَیْکُم» یا «اَلسَّلامُ عَلَیْنا» و یا مثلاًـ «حَیّاکَ اللّهُ» بوده باشد، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می‌کنند، «تحیّت» می‌گویند. منظور از «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً *****۱– «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۴۶۷. ۲– «تفسیر قرطبی»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۰۸) طَیِّبَةً» این است که تحیّت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از «سَلامٌ عَلَیْکُم» این باشد که «سلام خدا بر تو باد» یا «سلامتی تو را از خدا می‌خواهم»، چرا که از نظر یک فرد موحد هر گونه دعایی بالاخره به خدا بازمی‌گردد و از او تقاضا می‌شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبارَک) و هم پاکیزه (طَیِّبَة) است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این خانه‌ها می‌توان غذا خورد

در آیات پیش، از کسب اجازه برای وارد شدن به خانه‌ها و حریم خصوصی مردم سخن رفت و مقرّرات آن بیان گردید؛ اینک در باره خانه‌هایی که غذا خوردن از آنها روا شمرده شده است می‌فرماید: لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ بر نابینا و کسی که یک یا هر دو پای او لنگ است و کسی که دستخوش بیماری است گناهی نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای، از جمله «ابن عبّاس»، منظور این است که بر شما گناهی نیست که با نابینا و لنگ و بیمار در کنار هم غذا بخورید و بر سر یک سفره بنشینید. این بیان بدان جهت آمده است که در آن روزگاران، مردم از هم‌غذا شدن با گروه‌های سه گانه‌ای که نامشان آمد خودداری می‌کردند ... ۲ امّا به باور پاره‌ای دیگر، هنگامی که مردم مسلمان به سوی میدان جهاد می‌شتافتند، اجازه می‌دادند که از خوردنیهایی که در خانه‌های آنهاست بخورند؛ امّا آنان از بهره‌وری از آن غذاها خودداری می‌ورزیدند و می‌گفتند: چون صاحبان خانه‌ها حضور ندارند، ما نه به آنها وارد می‌گردیم و نه از خوردنیهای آنها بهره می‌بریم؛ از این رو این آیه فرود آمد و فرمود: هان ای مردم! اگر چیزی از این خانه‌ها یا خانه‌های خویشاوندان خود بخورید، در این مورد بر شما گناهی نیست. ۳ از دیدگاه برخی، از جمله «جُبّائی» منظور این است که: بر نابینا و لنگ و (صفحه ۲۰۹) بیمار گناهی نیست که به سوی میدان جهاد نروند؛ با این بیان، فراز نخست آیه بیانگر واجب نبودن جهاد بر این سه گروه است و ادامه آیه شریفه سخن جداگانه‌ای است که نکته دیگری را آغاز می‌کند. ۴ امّا از دیدگاه «سعید بن جُبَیر» منظور، هم‌غذا و هم‌سفره شدن با افراد نابینا و لنگ و بیمار است؛ چرا که در آن روزگاران این گروههای سه گانه از هم‌غذا شدن با انسانهای سالم خودداری می‌کردند و این بدان دلیل بود که مردم از هم‌غذا شدن با آنان اظهار بی‌میلی و نفرت می‌کردند؛ به همین جهت در مدینه رسم بر این بود که برای آنان سفره جداگانه‌ای می‌گشودند و بدین‌سان آیه شریفه از این بیگانگی و تحقیر آنان هشدار داد و روشنگری فرمود که مردم با آنان هم غذا شوند. ۵ «مُجاهِد» می‌گوید: منظور این است که این گروه‌های سه‌گانه می‌توانند از خانه‌هایی که در آیه شریفه آمده است، غذا بخورند؛ و این آیه بدان جهت فرود آمد که گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که دستخوش تهیدستی و کمبود موادّ غذایی می‌شدند، افراد نابینا و بیمار و لنگ را به خانه‌های پدران و مادران و نزدیکان خودشان می‌بردند تا خود را سیر کنند؛ امّا آنان از خوردن غذاهای آن خانه‌ها خودداری می‌نمودند و می‌گفتند: خوردن مال مردم نارواست؛ از این رو آیه شریفه به آنان روشنگری کرد که می‌توانند از این خانه‌ها غذا بخورند.ٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ و نیز بر شما زنان و کودکان گناهی نیست که از خانه همسران و پدرانتان که خانه خودتان می‌باشد، بدون گرفتن اجازه غذا بخورید؛ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ و نیز از خانه‌های پدرانتان؛ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ یا خانه‌های مادرانتان؛ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ (صفحه ۲۱۰) یا از خانه‌های برادرانتان؛ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ یا از خانه‌های خواهرانتان؛ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ یا از خانه‌های عموهایتان؛ أَوْ بُیُوتِ عَمّاتِکُمْ یا از خانه‌های عمّه‌هایتان؛ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ یا از خانه‌های داییهایتان؛ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ یا از خانه‌های خاله‌هایتان؛ یادآوری می‌گردد که منظور از خانه‌های خودتان؛ «مِنْ بُیُوتِکُمْ» به باور پاره‌ای، خانه همسر انسان می‌باشد؛ چرا که خانه زن نیز به سان خانه خود انسان می‌باشد؛ امّا به باور پاره‌ای، منظور، خانه فرزندان می‌باشد. و بدان جهت خانه فرزندان را، خانه پدر شمرده است که خود آنان نیز به سان دارایی و ثمره تلاش و زحمت پدر می‌باشند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: اَنْتَ وَ مالُکَ لِاَبِیکَ.(۱) تو و دارایی و ثروتت از آن پدرت می‌باشی. و نیز آورده‌اند که فرمود: اِنَّ اَطْیَبَ ما یَأْکُلُ الْمُؤْمِنُ کَسْبَهُ وَ اِنَّ وَلَدَهُ مِنْ کَسْبِهِ.(۲) ***** ۱. مُسْنَد احمد، ج ۲، ص ۴۱۵. ۲. سُنَن تِرْمِذی، ج ۳، ص ۶۳۹/۱۳۵۸؛سُنَن نِسائی، ج ۷، ص ۲۴۱؛سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۷۲۳ / ۲۱۳۷.

(صفحه ۲۱۱) پاکیزه‌ترین چیزی که انسان با ایمان از آن بهره‌ور می‌گردد ره‌آورد کسب و کار اوست و فرزند هم به نوعی جزو ثروت و رهاورد زندگی پدر و مادر است. و بر این اساس است که خدا به هنگام نام بردن از خانه پدر و نزدیکان، از خانه فرزندان نام نبرد. با این بیان، از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که به انسان اجازه داده شده است که از خانه خویشاوندان نزدیک خود که بدانها اشاره رفت بدون اجازه از آنها غذا بخورد؛ این درست نظیر جریان کسی است که اگر وارد بوستان و یا باغی گردید و گرسنه بود و یا از چادر و گلّه‌ای گذشت و تشنه بود، اجازه دارد تا از میوه باغ و یا از شیر آن گوسفند بهره برد؛ چرا که این اجازه را خدا بدان دلیل داده است که مردم در تنگنا قرار نگیرند و از تنگ نظری و پستی و فرومایگی در اخلاق برکنار بمانند. «جُبّائی» می‌گوید: آیه مورد بحث، با این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرینَ إِناهُ (... ۱). هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به اتاقهای خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نشوید؛ مگر آن که برای خوردن غذایی به شما اذن و اجازه داده شود؛ آن هم بی‌آنکه در انتظار آماده شدن آن غذا زودتر بروید و آنجا بنشینید ...و نیز به وسیله این بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود: لا یَحِلُّ مالُ امْرِیءٍ مُسْلِمٍ اِلّا بِطیبَةِ نَفْسٍ مِنْهُ.(۲) خوردن و بردن دارایی مسلمان جایز نیست جز این که با خشنودی خاطر و رضایت قلبی او باشد. به هرحال روایات رسیده از امامان راستین در این مورد بیانگر آن است که انسان از خانه‌ها و دارایی کسانی که به آنها اشاره رفت می‌تواند بدون اسرافکاری غذا ***** ۱. سوره احزاب، آیه ۵۳. ۲. سُنَن بیهقی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الفردوس، دیلمی، ج ۵، ص ۱۱۰، ۷۶۳۵. (صفحه ۲۱۲) بخورد و در این مورد نیاز به اجازه گرفتن از آنها نیست. در ادامه آیه شریفه می‌افزاید: أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَه و نیز می‌توانید از خانه بردگان خویش غذا بخورید؛ چرا که خود برده و خانه و دارایی او از آنِ سرور و صاحب اوست. به باور گروهی، منظور از «مفاتح»، نه «کلیدها»، بلکه به مفهوم گنجینه‌ها و گنجهاست؛ درست همان‌گونه که در آیه دیگری می‌فرماید: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ (... ۱) و گنجینه‌های غیب تنها نزد خداست «... ابن عبّاس» در تفسیر این جمله می‌گوید: منظور، نه برده و صاحب آن، بلکه کسی است که وکیل و یا سرپرست از سوی مالک ثروت و یا گلّه گوسفندان است که در آن صورت می‌تواند از میوه باغ و یا شیر گوسفندان او بهره برد. امّا به باور پاره‌ای دیگر، هرگاه کلید خانه فردی به دیگری سپرده می‌شود، وی همان گنجینه‌دار است و می‌تواند به اندازه کمی از خوردنیهای آنجا بخورد. و از دیدگاه برخی، نیز، منظور کسی است که سرپرستی و تهیّه و نگاهداری غذاهایی به او سپرده شده است که در آن صورت می‌تواند از آن غذاها بهره‌ور گردد. أَوْ صَدیقِکُمْ و نیز می‌توان از خانه دوست و آشنای با صفا و راستین، بدون اجازه او غذا خورد؛ و دوست با صفا کسی است که در آشکار و نهان با انسان یکرنگ باشد؛ و واژه «صدیق» فرد یا گروه را شامل می‌گردد. حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: ***** ۱. سوره انعام، آیه ۵۹. (صفحه ۲۱۳) لَهُوَ وَ اللّهِ الرَّجُلُ یَأْتی بَیْتَ صَدیقِهِ فَیَأْکُلُ طَعامَهُ بِغَیْرِ اِذْنِهِ.(۱) به خدا منظور از آن دوست، کسی است که به خانه دوست خویش وارد می‌شود و از غذای او بدون اجازه‌اش می‌خورد. لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً أَوْ أَشْتاتاً و نیز بر شما گناهی نیست که به طور گروهی و با هم غذا بخورید و یا به صورت پراکنده و جدا جدا. در تأویل این فراز از آیه، سه نظر آمده است: ۱ گروهی از جمله «قَتادَه» آورده‌اند که: یکی از تیره‌های «کِنانَه» رسمشان این گونه بود که تنها غذا نمی‌خوردند و گاه اتّفاق می‌افتاد که شتر خود را مدّتی نمی‌دوشیدند تا میهمانی بیاید و با او غذا بخورند؛ از این رو خدا فرمود: می‌توانید به صورت گروهی و همراه با دیگری، یا به تنهایی غذا بخورید. ۲ امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که ثروتمندان می‌توانند به صورت تنهایی غذا بخورند و می‌توانند تهیدستان را بر سر سفره و خانه خویش دعوت کنند و با هم غذا بخورند ... ۳ و برخی می‌گویند در آن روزگاران رسم بود که غذا به همراه میهمان خورده شود؛ از این رو خدا فرمود می‌توانید به همراه میهمان غذا بخورید یا به صورت تنها بر سر سفره قرار گیرید. یادآوری می‌گردد که این مفاهیم سه‌گانه چندان تفاوتی با هم ندارند. فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ پس هنگامی که به خانه‌ای وارد می‌گردید بر یکدیگر سلام کنید. آیه مورد بحث نظیر این آیه است که می‌فرماید: ***** ۱. سُنَن بیهقی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ الفردوس، دیلمی، ج

۵، ص ۱۱۰. (صفحه ۲۱۴ ...) أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكَمْ (... ۱) و به کیفر کارتان یکدیگر را بکشید ... امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که: هنگامی که به خانه‌ای درآمدید بر خانواده خویش یا دیگران سلام بگویید. و از دیدگاه برخی، منظور این است که: وقتی وارد مسجدی شدید، سلام کنید. به باور ما آیه شریفه در بردارنده همه این مفاهیم و معانی می‌باشد و انسان باید به هر خانه و یا مسجدی وارد شد سلام کند. برخی آورده‌اند که: وقتی به خانه‌ای درآمدید که در آنجا کسی نیست، بگویید: السّلام علی عباد اللّه الصّالحین. و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور، سلام و درود گفتنِ کسی است که وارد خانه‌ای می‌شود، که باید بر ساکنان آن سلام کند و آنان نیز جواب او را بدهند؛ با این بیان، مفهوم آیه این است که: پس هنگامی که به خانه‌ای درآمدید بر خودتان سلام کنید. تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً در این مورد دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی، منظور این است که برنامه سلام، یک برنامه خوب، خدایی و احترام‌آمیز است که اگر رواج یابد روح مهر و دوستی را در جامعه می‌دمد و باعث خیر و پاداش می‌گردد. ۲ امّا به باور برخی، منظور این است که: این نوع درود و سلام گفتن را خدا به شما آموخته است؛ چرا که عرب، پیش از این آیه می‌گفتند: «عِمْ صَباحاً». از دیدگاه برخی، بدان دلیل در آیه شریفه سلام به «مُبارَك» وصف شده است که، سلام در حقیقت نوعی دعاست که در حقّ طرف می‌شود تا از آفت و گرفتاری مصون بماند؛ و بدان جهت از آن به پاک و پاکیزه یاد شده است که با برخورد مهرآمیز و ***** ۱. سوره نساء، آیه ۶۶. (صفحه ۲۱۵) توأم با احترام با یکدیگر و نثار سلام و درودی گرم، زندگی انسانها خوش و دوست‌داشتنی و انسانی می‌گردد. كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. همان‌گونه که خدا این آداب زندگی انسانی و مقرّرات آن را به شما آموخت، درست همان‌گونه، آیات و نشانه‌های قدرت وصف‌ناپذیر و یکتایی خویش و دلیلهای روشن و روشنگرش را برای شما بیان می‌کند تا راه خداشناسی و خداپرستی و دینداری واقعی را بیاموزید؛ باشد که در باره دین و مقرّرات انسانساز آن خرد خویشتن را درست به کار گیرید.

پرتوی از آیه

از آیه‌ای که ترجمه و تفسیر آن گذشت می‌توان این نکات ارزشمند و زندگی‌ساز را دریافت و در پرتو آنها زندگی را گرم و پررونق ساخت: ۱ از روح آیه چنین دریافت می‌شود که جدا انداختن سفره نابینا، لنگ و بیماری که خطر واگیر ندارد، کاری نادرست است؛ چرا که باعث تحقیر و اهانت و رنج آنان می‌گردد و قرآن این شیوه جاهلیّت را برافکند و نفی فرمود. ۲ و نیز چنین دریافت می‌گردد که این گروههای سه‌گانه که هر کدام به نوعی آسیب دیده و گرفتارند، می‌توانند از خانه و زندگی پدر و مادر و نزدیکان خویش بهره‌ور گردند و بدون کسب اجازه از آنان غذا بخورند تا در تنگنا قرار نگیرند. ۳ و نیز آیه شریفه نشانگر این نکته است که انسان می‌تواند از این خانه‌های یازده‌گانه‌ای که گذشت، با صفا و صمیمیّت و یکرنگی، بدون نیاز به اجازه غذا بخورد و این اجازه آیه شریفه به خاطر دمیدن روح صفا و محبّت و مهر و دوستی در دلهای خانواده‌های نزدیک و خویشاوندان و گرم کردن پیوندهای خویشاوندی است، در این موارد انسان نیاز به اجازه ندارد؛ چرا که اگر گفته شود نیاز به اجازه است، بیان این موارد یازده‌گانه بیهوده جلوه می‌کند؛ چرا که از هر خانه و از مال هر انسانی با اجازه او می‌توان بهره گرفت و این موارد خصوصیّتی ندارد. (صفحه ۲۱۶)

۲۵۲. آیه (نقش دوستان خانوادگی در سرنوشت انسان)

اشاره

وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلاً ـ و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت

حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم. (۲۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَعَضُّ» از ماده «عَضّ» به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می‌رود، چنان که در فارسی نیز ضرب‌المثل است که فلان کس «انگشت حسرت به دندان می‌گزید» (ولی در عرب به جای انگشت، دست گفته می‌شود). به راستی آن روز را باید «یَوْم الْحَسَرةِ» گفت، چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (۳۹ / مریم) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می‌بینند، در حالی که می‌توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت‌بخش مبدّل سازند. حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث دو روایت آورده‌اند که بدین صورت است: ۱ «اِبْن عَبّاس» آورده است که این روایت در مورد «عُقْبهٔ بن أبی مُعَیْط» و «اُبَیّ بن خَلَف»، دو تن از سرکردگان شرک و استبداد فرود آمد، چرا که آن دو که با یکدیگر دوستی دیرین داشتند هماره در تصمیم بر کاری بزرگ، با هم به و تبادل نظر می‌پرداختند و خشنودی و رضایت خاطر یکدیگر را بر حق و عدالت ترجیح می‌دادند که یکبار جریانی این گونه اتفاق افتاد: (صفحه ۲۱۷) «عُقْبَهٔ» هرگاه از سفری طولانی باز می‌گشت، سرکردگان قوم را به میهمانی فرا می‌خواند، از این رو در بازگشت از یک سفر طولانی آنان را فرا خواند و آن بار پیشوای گرانقدر توحید پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را نیز دعوت کرد. آن حضرت با این اندیشه که فرصت خوبی برای دعوت و پیام‌رسانی خواهد داشت، به آن میهمانی رفت و زمانی که غذا آماده شد، فرمود: «عُقْبهٔ»! او پاسخ داد: بفرمایید ای محمد صلی الله علیه و آله! حضرت فرمود: تا هنگامی که به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و آسمانی بودن پیام او گواهی ندهی، من از غذای تو نخواهم خورد. او که با وجود شرک‌گرایی و بیدادگری‌اش گاه و بیگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و به همین دلیل هم آن حضرت را دعوت کرده بود، گفت: گواهی خواهم داد. فرمود: پس گواهی بده! و او بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد. این خبر داغ به سرعت به گوش دوست و هم‌پیمان وی، «اُبَیّ بن خَلَف» که آن روز حضور نداشت رسید و او پس از رساندن خویش به دوست خود، گفت: آیا به راستی تو هم شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله و راه و رسم توحیدی و آسمانی او شده‌ای؟ «عُقْبَه» پاسخ داد: نه، پرسید: پس چرا چنین کردی؟ گفت: او به خانه من آمده بود و می‌خواست غذا نخورد و من شرم کردم کسی را که دعوت کرده‌ام، بدون پذیرایی از خانه‌ام برود، به همین جهت هم ایمان آوردم تا غذا بخورد، امّا اینک گواهی خویش را پس می‌گیرم شما نیز آن را نادیده بگیر. امّا «اُبَیّ» گفت: من، هرگز از کار تو خشنود نخواهم گردید جز با یک شرط. گفت کدامین شرط؟ پاسخ داد، بروی و با افکندن آب دهان به سوی محمد صلی الله علیه و آله نشان دهی که از دل به او ایمان نیاورده‌ای! (صفحه ۲۱۸) آن عنصر بیداد پیشه پذیرفت و افزون بر چنین جنایت بزرگی، شکمبه حیوانی را نیز بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله که گویی در حال نماز بود و یا از کوچه عبور می‌کرد افکند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به او هشدار داد که به کیفر ارتداد و این شرارت‌های گستاخانه، تو را در خارج از «مَکّه» و حرم خدا نخواهم دید، جز اینکه سرت را با شمشیر بر خواهم گرفت و همانگونه هم شد، چرا که در جنگ «بَدْر» دست و پایش را بستند و سرش را بریدند و دوست شرارت پیشه‌اش «اُبَیّ» نیز در

جنگ «اُحُد» به دست توانای پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. «ضَحّاك» از مفسران پیشین می‌گوید: هنگامی که آن عنصر پلید آب دهان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله افکند، آب دهانش بر چهره پلید خودش بازگشت و گونه‌هایش را سوزانید و این اثر سوزش شدید تا هنگام مرگ بر چهره‌اش بود. با این بیان آیه مورد اشاره در مورد این عنصر پلید و کار ظالمانه‌اش فرود آمد و فرمود: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ (... ۱) ۲ امّا برخی آورده‌اند که این آیه درباره هر کفرگرا و بیدادگری که فرمانبرداری از خدا را رها کرده و از پی کفرگرایان و ظالمان برود و خشنودی خاطر آنان را بر بندگی خدا و خشنودی او برگزینند، فرود آمده است. ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: لَیْسَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ اِلّا وَ قَدْ نَزَلَتْ فیهِ آیَةٌ اَو آیَتانِ تَقُودُهُ إلی جَنَّةٍ اَو تَسُوقُهُ اِلی نارٍ (... ۲) هیچ فردی از شرک‌گرایان قریش نیست، جز اینکه یك و یا دو آیه در مورد آنان فرود آمده است که او را به بهشت یا دوزخ سوق می‌دهد و این در مورد آیندگان نیز جریان دارد. ***** ۱. سوره فُرْقان، آیه ۲۷. ۲. بَصائِرِ الدَّرَجات، ج ۱، ص ۱۵۹، باب ۱۱. (صفحه ۲۱۹)

ای کاش او را به دوستی بر نگرفته بودم

یکی از ویژگی‌های روز رستاخیز پدیدار شدن دریغ‌ها و حسرت‌هاست؛ به همین جهت در هفتمین آیه مورد بحث به یکی از صحنه‌های عجیب آن پرداخته و می‌فرمایند: وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ و روز رستاخیز، روزی است که ستمکار و بیداد پیشه، به سان «عُقْبَه» از فرط ندامت و حسرت انگشت خود را می‌گزد و بر خود می‌پیچد. آری، این سرنوشت شوم کسانی است که برای خود دوستانی غیر از خدا بگیرند. «عَطاء» می‌گوید: آن روز بیدادگران به گونه‌ای دست‌های خود را گاز می‌گیرند که گوشت آنها تا مرفق ریخته می‌شود. یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً. در آن روز انسان بیداد پیشه می‌گوید: ای کاش به راه سعادت‌آفرین پیامبر صلی الله علیه و آله گام سپرده و از هدایت و راهنمایی او بهره گرفته بودم. (صفحه ۲۲۰)

۲۵۳. آیه

اشاره

یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلًا ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. (۲۸/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلیل» به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می‌شود که انسان او را مشاور خود قرار می‌دهد. روشن است که منظور از «فُلان» همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده: شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فُلان: کنایه از «مرد» و «فُلانَة» نیز کنایه از «زن» می‌باشد و هنگامی که در مورد حیوان به کار می‌رود، الف و لام بر سرش می‌آید. ای وای بر من! کاش پیامبر را به دوستی و همنشینی برگرفته و او را فرمانبرداری نموده بودم و ای کاش شیطان و یا «عقبه» و یا هر دوست گمراه و بداندیش خود را به همنشینی نگرفته بودم. و اگر منظور از واژه ظالم هر بیدادگری باشد در آن صورت تفسیر آیه

این است که: ای کـاش هر دوست و همنشـینی که مرا از راه حـق و عـدالت به بیراهه می‌کشـید، چنین کسـی را به دوسـتی بر نگرفته بودم. و بـدان دلیـل واژه «فُلان» را به جـای ظالمـان آورده است، که اگر می‌خواست نـام همه آنـان، به سـان فرعون، هامان، قارون، ابلیس و ... را یکی پس از دیگری بیاورد گفتار بسیار طولانی می‌شد، به همین جهت این واژه را آورد تا همه را شامل گردد.

نقش سرنوشت‌ساز دوست و همنشین(۱)

عوامل و قالب‌های سازنده شخصیت انسان بسیار است، که از آن جمله عامل دوست و همنشین و همراه می‌باشد؛ چرا که دوست به ویژه اگر از نظر علمی و فکری و مادّی قویتر باشـد، انسان را به راه دلخواه سوق می‌دهـد و به تدریج در طرز تفکّر، در نگرش انسان به موضوعات گوناگون، در عواطف و احساسات و در صفات و منش او سخت نفوذ می‌کند. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۲۲۱) این اثر گـذاری و اثر پـذیری تـا آنجـایی است که امیر مؤمنـان علیه‌السـلام فرمـود: وَ مَنِ اشْتَبَهَ عَلَیْکُمْ اَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دینَهُ فَانْظُرُوا اِلی خُلَطائِهِ.(۱) هرگاه در شناخت کسی دچار مشکل شدید و دین و آیین و رفتار و کردار او را نشناختید به دوستان او بنگرید ... و نیز از حضرت سلیمان آورده‌اند که فرمود: لا تَحْکُموا عَلی رَجُلٍ بِشَیْ‌ءٍ حَتّی تَنْظُرُوا اِلی مَنْ یُصاحِبُ، فَاِنَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِأَشْکالِهِ و اَقْرانِهِ وَ یُنْسَبُ اِلی اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ.(۲) درباره شخصیت کسی پیش از نگرش به دوستانش داوری نکنید، چرا که انسان به وسیله دوستان و نزدیکان خویش شناخته می‌شود و به آنان و رفتار و کردار آنان نسبت داده خواهد شد. نهمین امام نور حضرت جواد علیه‌السلام در این مورد هشدار داد که: اِیّاکَ و مُصاحَبَةِ الشَّرّیرِ فَاِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ، یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یقْبَحُ اَثَرُه.(۳) هشدار از دوستی و معاشرت با بـدان و شرارت پیشگان، چرا که آنان به سان شمشیر برهنه‌انـد که ظاهرش می‌درخشد و برق می‌زند، امّا اثرش مرگبار است. و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: أَرْبَعٌ یُمِتْنَ الْقَلْبَ: اَلذَّنْبُ عَلَی الذَّنْبِ؛ وَ کَثْرَةُ مُناقَشَةِ النِّساءِ؛ وَ مُماراةِ الأَحْمَقِ تَقُولُ وَ یَقُولُ ... وَ مُجالَسَةُ الْمَوْتی، ***** ۱. سَفینَةُ الْبِحار، ج ۲، ص ۲۷ واژه «صِدْق». ۲. بِحار، ج ۷۴، ص ۱۹۷. ۳. بِحار، ج ۷۴، کتاب الْعِشْرَة، ص ۱۹۸. (صفحه ۲۲۲) وَ قیلَ لَهُ: یا رَسُولَ اللّهِ وَ مَا الْمَوْتی؟ قالَ: کُلُّ غَنِیٍّ مُتْرَفٍ.(۱) چهار چیز است که قلب انسان را می‌میرانـد: این چهار عامل کشنده قلب عبارتند از: گناه بر روی گناه، نشست و برخاست و گفتگوی بیهوده و بسیار با زنان بیگانه، کشمکش با عناصر سبک مغز ... و دیگر نشست و برخاست با مردگان. پرسیدند: مردگان کیاننـد؟ فرمود: ثروتمنـدان مست و مغروری که به خوشگذرانی غرق شده و خدا و ارزش‌های انسانی را فراموش می‌کنند. ***** ۱. بِحار، ج ۷۱، ص ۱۹۴. (صفحه ۲۲۳)

۲۵۴. آیه

اشاره

لَقَدْ أَضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً او مرا از یاد حق گمراه ساخت، بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است.(۲۹ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ذِکْر» در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شـده شامل می‌شود، بلکه هرچیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است. «خَذُول» صیغه مبالغه و به معنی بسیار مخذول کننده است. بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان بعد از اراده و خواست و تصمیم او، امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست معاشر است، چرا که انسان

خواه و ناخواه تأثیرپـذیر است و بخش مهمی از افکار و صـفات اخلاقی خود را از طریق دوسـتانش می گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریـق تجربه و مشاهـدات حسـی به ثبـوت رسـیده است. این تأثیرپـذیری از نظر منطـق اسـلام تـا آن حـدّ است که در روایات اسـلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان چنین نقل شده است: «لا تَحْكُمُوا عَلى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتّى تَنْظُرُوا اِلى مَنْ يُصاحِبُ، فَاِنَّما يُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاَشْكالِهِ وَ اَقْرانِهِ وَ يُنْسَبُ اِلى اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ: درباره کسـی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می‌شود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این دوست گمراه و بیـداد پیشه مرا از توجّه به قرآن که به وسـیله پیـامبر خـدا به من رسـیده بود، بازداشت و به گمراهی کشانـد. در ادامه آیه شـریفه، قرآن سـخن آن ظالم را رها کرده و در هشداری سـخت می‌فرماید: وَ كانَ الشَّيْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً. و شیطان همواره فرو گذارنـده و خوار کننده انسان است. و این بیان به خاطر آن است که شـیطان در دنیا انسان را به وسوسه و به گمراهی می کشد و در روز رسـتاخیز از او بیزاری می‌جویـد و وی را بـه کیفر می‌سپارد. ***** ۱- «سـفینهٔ البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۷ (ماده صدق). (صفحه ۲۲۴)

۲۵۵. آیه (صفات دوازده‌گانه خانواده‌های برجسته مذهبی)

اشاره

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً بنـدگان خاص خداونـد رحمن آنها هسـتند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌رونـد و هنگـامی که جاهلاـن آنهـا را مخـاطب سازنـد به آنهـا سـلام می گوینـد (و بـا بی‌اعتنایی و بزرگواری می گذرند). (۶۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«هَوْنَ» مصـدر است و به معنی نرمش و آرامش و عـدم تکبر می‌باشـد. آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صـفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می کند که بعضـی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره‌ای اجتماعی، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه‌ای است از والاـترین ارزش‌هـای انسـانی. نخستین توصـیفی که از «عِبادُ الرَّحْمنِ» شـده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشـکار می‌شود زیرا ملکات اخلاـقی همیشه خود را در لابلاـی اعمـال و گفتـار و حرکـات انسـان نشـان می‌دهنـد، تـا آنجـا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان با دقت و موشـکافی به قسـمت قابل توجهی از اخلاق او پی‌برد. در حدیث جالبی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که روزی از کوچه‌ای عبور می‌کردنـد جمعی از مردم را در یـک نقطه مجتمع دیدنـد از علت آن سؤال کردنـد عرض کردنـد دیوانه‌ای است که اعمـال جنـون‌آمیز و خنـده‌آورش مردم را متوجه خود سـاخته آن‌هـا را به سوی خود فراخوانـد و فرمود: می‌خواهیـد دیوانه واقعی را به شـما معرفی کنم؟ همه خاموش بودنـد و با تمام وجودشان گوش می‌دادنـد. فرمود: «اَلْمُتَبَخْتِرُ فی مَشْیِهِ، اَلنّاظِرُ فی عِطْفَیْهِ، اَلْمُحَرِّكُ جَنْبَیْهِ بِمِنْكَبَیْهِ الَّذی لا یُرْجی خَیْرُهُ وَ لا یُؤْمَنُ شَرُّهُ، فَذلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هذا مُبْتَلًی: کسـی که بـا تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می کنـد، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می‌دهـد (غیر از خود نمی‌بینـد و انـدیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود) (صـفحه ۲۲۵) کسـی که مردم به خیر او امیـد ندارنـد و از شـر او در امـان نیسـتند دیوانه واقعی او است امـا این را که

دیدید تنها یک بیمار است». دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً». سلامی که نشانه بی‌اعتنایی تؤام با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«هَوْن»: وقار و فروتنی و در برابر تکبر است. در آیه شریفه از این انسان‌های شریف و فروتن به بندگان خدا تعبیر می کند و این بیان به منظور گرامیداشت آنان است؛ بدین صورت خدا آنان را در راه شایسته و شیوه درست و انسانی خودشان تشویق می کند و روشن می‌سازد که او از بندگان، جز این شیوه و عملکرد انتظاری ندارد و باید چنین باشند. این تعبیر تشویق آمیز به سان بیان پدری پر مهر و خردمند است که در تشویق فرزند شایسته کردارش می گوید: فرزند من، آن کسی است که در زندگی به گونه‌ای بیندیشد و رفتاری در پیش گیرد که من از او خشنود گردم و رفتاری درست و خدا پسندانه داشته باشد. او بدین صورت فرزند درست کردار و خردمند خویش را تشویق می کند و به فرزندان وظیفه ناشناس نیز هشدار می‌دهد که بخود آیند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: هُوَ الرَّجُلُ یَمْشی بِسَجِیَّتِهِ الَّتی جُبِلَ عَلَیْها لایَتَکَلَّفُ وَ لایَتَبَخْتَرُ.(۱) ***** ۱. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۲؛ و ج ۶۹، ص ۲۶۰. (صفحه ۲۲۶) منظور از این انسان شایسته کردار آن کسی است که بر اساس فطرت انسانی و وجدان اخلاق خویش زندگی کند و از خود بزرگی بینی و تکبر و خود کامگی بپرهیزد. پاره‌ای می گویند: منظور آیه شریفه آن انسان‌های فروتن و شایسته کرداری می‌باشند که به بردباری و آگاهی آراسته‌اند و در برابر نادانی و خیره‌سری و گستاخی دیگران وقار و شکوه معنوی خویشتن را از دست نمی‌دهند. وَ اذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. و هنگامی که عناصر و جریان‌های نادان و گمراه و تاریک‌اندیش به آنان سخن‌ناپسندی نثار کنند، پاسخ آنان را به زشتی نمی‌دهند و دهان به سخنان ناروا نمی‌آلایند و به گناه نمی‌افتند، بلکه خدا پسندانه و انسانی به روشنگری و پاسخگویی می‌پردازند. به باور پاره‌ای منظور این است که در برابر نادانی و گستاخی نادانان، به آنان سلام می گویند. قرآن در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.(۱) و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند از آن روی بر می‌تابند و می گویند: عملکرد ما از آن ما و عملکرد شما از آن شماست! سلام بر شما، ما جویای معاشرت و درگیری با نادانان نیستیم. «قُتادَهْ» در این مورد آورده است که: شیوه اخلاقی مردم توحیدگرا این بود که با عناصر نادان کشمکش نمی کردند. و «اِبْن عَبّاس» می گوید: آنان در برابر کسانی که نادانی می‌ورزیدند، پافشاری نمی کردند و به سان آنان رفتار نمی‌نمودند. ***** ۱. سوره قَصَص، آیه ۵۵. (صفحه ۲۲۷)

۲۵۶. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً آن‌ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند. (۶۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سُجَّد» جمع «ساجِد» و «قِیام» جمع «قائِم» است. در این آیه به سومین ویژگی آنها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است. در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر

از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان کسانی هستند که شب‌ها بیدار می‌مانند و در پیشگاه پروردگار خویش گاه در حال قیام هستند و گاه در حال سجده و او را خالصانه و عاشقانه عبادت می کنند و از بارگاه با عظمت او پاداش می‌خواهند و یاری می‌جویند. (صفحه ۲۲۸)

۲۵۷. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً آن‌ها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است. (۶۵ / فرقان) إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «غَرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پی گیر و پر دوام است. چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این که آنها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت‌ها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَرام»: به سخت‌ترین عذابی گفته می‌شود که از انسان گناهکار جدایی‌ناپذیر است. و آنان کسانی هستند که نیایشگرانه دست به سوی خدا بر داشته و هماره می گویند: پروردگارا، عذاب دوزخ و آتش شعله‌ور آن را از ما برطرف سازد که عذاب آن سخت و پاینده و جدایی ناپذیر است. و می‌فرماید: إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً چرا که دوزخ برای ماندن بد جایگاه و زشت و بد قرارگاهی است. (صفحه ۲۲۹)

۲۵۸. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً آن‌ها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند. (۶۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «قَوام» در لغت به معنی عـدالت و اسـتقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قِوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و اسـتقرار بوده باشد. در تفسـیر «اِسْـراف» و «اِقْتار» که نقطه مقابل یکدیگرند مفسـران سـخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن این که «اسـراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصـرف گردد و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد. در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف» و «اقتار» و حد اعتدال شده است و آن این که هنگـامی که امـام صـادق این آیه را تلاـوت فرمود مشتی سـنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همـان «اقتار» و سـخت گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این «اسـراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه‌ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان «قَوام» است.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای «اِسْراف» به مفهوم هزینه کردن مال و ثروت در راه گناه و نافرمانی خداست و واژه «اِقْتار» به معنای خودداری از هزینه درست و شایسـته در راه حق و عـدالت است. بـا این بیـان تفسـیر آیه این است که: بنـدگان خاصّ خـدا کسانی هسـتند که دارایی و ثروت خود را نه در راه گناه و بیـداد مصـرف می کنند و نه از هزینه آن در راه حق و عدالت خودداری می‌ورزند، بلکه آن را در راه حق هزینه می‌نماینـد. و پاره‌ای بر آننـد که، واژه «اِسْـراف» به مفهوم زیاده‌روی و «اِقْتار» به معنای ***** ۱- «تفسیر نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۲۹. (صفحه ۲۳۰) خـودداری از ادای حـق خـداست که در این صورت تفسـیر آیه این است که: و بنـدگان خـاص خـدا، کسانی هسـتند که در هزینه کردن مال خود، نه زیاده‌روی می کنند و نه سخت گیری، بلکه به طور درست و بجا هزینه می‌نمایند و از آن بهره می‌برند. «مُعاذ» در این مورد آورده است که: سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ عَنْ ذلِکَ از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در تفسـیر آیه پرسـیدم، که فرمود: مَنْ اَعْطی فی غَیْرِ حَقٍّ فَقَدْ اَسْـرَفَ، وَ مَنْ مَنَعَ عَنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَرَ.(۱) هر کس دارایی خود را در راه ستم و نافرمانی خـدا هزینه کنـد، راه اسـراف را پیموده است و هر کس از هزینه آن در راه حق و عـدالت خود داری ورزد، راه «بخل» و تنگ نظری در پیش گرفته است. و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: لَیْسَ فِی الْمَأْکُولِ وَ الْمَشْرُوبِ سَرَفٌ و انْ کَثُر.(۲) هزینه نمودن مال در راه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و روا، گرچه زیاد هم باشد اسـراف به شـمار نمی‌رود. وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً. و شـیوه هزینه مال و ثروت، شـیوه‌ای میانه این دو روش ناپسـند می‌باشد. با این بیان شـیوه پسـندیده، نه اسراف کاری و ولخرجی است و نه سخت گیری و تنگ چشـمی، بلکه روش اعتـدال و میـانه و پسـندیده است. و منظور از واژه «قوام» در آیه شـریفه آن شـیوه‌ای است که انسان را در زندگی از دیگران بی‌نیاز ساخته و به طور خودکفا اسـتوار و سـر پا دارد. از حضـرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که «قَوام» به معنای روشن میانه است. ***** ۱. تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۱۵۶. ۲. تفسیر تِبْیان، ج ۷، ص ۵۰۶. (صفحه ۲۳۱) اَلْقَوامُ هُوَ الْوَسَطُ.(۱) از آن حضـرت آورده‌انـد که فرمـود: اَرْبَعَـهٌ لایُسْـتَجابُ لَهُمْ دَعْـوَهٌ: رَجُـلٌ فاتِـحٌ فـاهُ، جـالِسٌ فی بَیْتِهِ فَیَقُـولُ: یـا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ لَهُ: أ لَمْ آمُرْکَ بِالطَّلَبِ؟ وَ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ امْرَأَهٌ یَـدْعُوا عَلَیْهَا، یقولُ: یَا رَبِّ اَرِحْنی مِنْهَا، فَیَقُولُ: أ لَمْ أَجْعَلْ اَمْرَها بِیَدِکَ؟ وَ رَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فَأَفْسَـدَهُ، فَیَقُولُ: یـا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ: أ لَمْ آمُرْکَ بِالْاِقْتِصَـادِ؟ وَ رَجُـلٌ کـانَ لَهُ مَالٌ فَأَدَانَهُ بِغَیْرِ بَیِّنَـهٍ فَیَقُولُ: أَلَمْ آمُرْکَ بِالشَّهَادَهِ؟ (۲) دعای چهار نیایشگر و دعاکننده پذیرفته نمی‌شود: ۱ نخست آن مردی که در خانه بنشـیند و دهان بگشاید و بگوید: پروردگارا، مرا روزی بخش! چرا که در پاسخ او پروردگـارش می‌فرمایـد: آیـا به تو دسـتور تلاـش و کوشـش برای به دست آوردن رزق و روزی ندادم؟ ۲ و مردی که درباره زن ناسازگار و سـتمکار خویش نفرین کنـد و بگویـد: پروردگارا، مرا از دست این زن نجات بده! به او نیز پاسـخ داده می‌شود که: آیا کار او را به دست تو نسپردم و امکان گسسـتن پیوند با او را به تو ندادم؟ ۳ و نیز دعای مردی پذیرفته

نمی‌شود که خدا به او ثروت و امکاناتی بدهد و او آن را تباه سازد و آن گاه دست به دعا بر دارد که پروردگارا، روزیم را بده! چرا که خدا به او می‌فرماید: آیا به تو ثروت نداده و فرمان اعتدال و میانه‌روی در هزینه کردن آن نفرستادم؟ ۴ و دیگر مردی که مال خود را بدون دلیل و گواه به عنوان وام، به دیگری بدهد و آن گاه که وام گیرنده نداد، دست به سوی آسمان بردارد که خدایا یاریم کن! خدا به او می‌فرماید: آیا به تو دستور ندادم که به هنگام وام دادن به دیگری سند و گواه بگیری؟ ***** ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ج ۳۱۵. ۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲، کتاب الدعا؛ دَعَوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵. (صفحه ۲۳۲)

۲۵۹. آیه

اشاره

وَالَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاًاخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما آن‌ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.(۶۸ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِثْم» و «اَثام» در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است، ولی در اینجا به معنی جزای گناه است. ششمین ویژگی «عِبادُ الرَّحْمنِ» که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. هفتمین صفت، پاکی آنها از آلودگی به خون بی‌گناهان است: «وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَق». از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت‌الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به ششمین ویژگی «بندگان شایسته خدا» می‌فرماید: وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با خدای یکتا و بی‌همتا خدایی نمی‌گیرند و نمی‌خوانند، بلکه تنها او را می‌پرستند. وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ و هرگز انسانی را که خدا خون و جانش را محترم شمرده و کشتن او را تحریم کرده است، نمی‌کشند؛ چرا که می‌دانند ریختن خون مسلمان و پایمال ساختن حق زندگی او و نیز کشتن (صفحه ۲۳۳) اهل کتاب که با مردم مسلمان هم‌پیمان هستند، حرام است؛ و نیک باور دارند که جز کافر حربی و کسی که دیگری را به طور عمد و نا روا کشته و یا مرتکب زنای محصنه شده و یا به راستی راه ارتداد و پیکار با دین خدا را در پیش گرفته و یا در روی زمین به راستی و بر طبق معیارها و ملاک‌های دقیق و عادلانه به تبهکاری برخاسته است، هیچ کسِ دیگری را نمی‌توان کشت، چرا که حق حیات از طبیعی‌ترین و ابتدایی ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست و باید تضمین و تأمین گردد. به همین جهت است که در وصف بندگان شایسته و درست‌اندیش و درستکار خدا در ادامه آیه شریفه به نشان ویژگی دیگر آنان پرداخته و می‌فرماید: وَلایَزْنُونَ بندگان خاصّ خدا دامان خود را پاک نگاه می‌دارند و هرگز به بی‌عفتی و آلودگی روی نمی‌آورند. از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که بزرگ‌ترین گناهان پس از شرک گرایی و آدم‌کشی، آلوده دامنی است. «ابن مسعود» در این مورد آورده است که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم: کدامین گناه از همه گناهان بزرگ‌تر و سهگین‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أَیُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟ قالَ: أنْ

تَجْعَلَ لِلّهِ نِدّاً وَ هُوَ خَلَقَکَ، قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟ قالَ: تَقْتُلُ وَلَدکَ مَخافَةَ أنْ یَطْعَمَ مَعَکَ، قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟ قالَ: أنْ تَزْنِیَ حلیلَةَ جارِکَ، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَصْدیقَها وَ الَّذینَ لایَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ (... ۱) آن حضرت فرمود: این گناه بزرگ که برای خدا همتا و نظیری بپنداری و در حالی ***** ۱. صَحیح بُخاری، ج ۶، ص ۱۳۷؛ صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۱. (صفحه ۲۳۴) که او تو را آفریده است بر او شرک‌ورزی. گفتم: پس از شرک گرایی کدامین گناه؟ فرمود: این گناه بزرگ که از ترس این که مباد فرزندت با تو هم غذا شود، او را بکشی و حق حیات او را پایمال سازی. پرسیدم: پس از این، کدامین گناه؟ فرمود: این که به همسر همسایه یا هر آشنا و بیگانه‌ای دست خیانت دراز کنی و دامان آلوده سازی. درست در این هنگام بود که خدای فرزانه درستی گفتار پیامبرش را با فروفرستادن این آیه شریفه گواهی کرد که: وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ ... در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أثاماً. و کسی که دست به این کارهای زشت و ظالمانه یازد با کیفری سخت رو به رو خواهد شد. واژه «اَثام» به باور پاره‌ای به مفهوم کیفر است، امّا پاره‌ای بر آنند که نام جایگاه بسیار بدی در دوزخ می‌باشد. (صفحه ۲۳۵)

۲۶۰. آیه

اشاره

یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهاناً چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.(۶۹/فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دراینجا دو سؤال پیش می‌آید: نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است، در حالی که می‌دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می‌باشد و اما قتل نفس و زنا نمی‌تواند سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول گفته‌اند: منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هریک از این گناهان سه‌گانه که دراین آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است.از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می‌شود، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است. و اما در پاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی‌ایمان از دنیا رفتن می‌شود، همان‌گونه که درباره قتل نفس در ذیل ۹۳ سوره نساء گفته‌ایم.(۱) درمورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه روشنگری می کند که کیفر چنین کسی چند برابر می‌شود و نه اینکه استحقاق او را چند برابر می‌سازد، چرا که خدای عادل کسی را بیشتر از استحقاقش کیفر نمی‌دهد. وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهاناً. و برای همیشه در دوزخ با خفت و خواری گرفتار خواهد شد. این جمله نشانگر آن است که این گروه در دوزخ طعم تلخ عذاب و کیفر را با خواری و خفت می‌چشند، نه اینکه تنها گرفتار عذاب گردند، چرا که گاه برخی دردها و گرفتاری‌ها به پاره‌ای از انسان‌ها می‌رسد که منظور اهانت به آنان نیست و این با آن چه

آیه شریفه بیان می کند متفاوت است. ***** ۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۴، صفحه ۶۸. (صفحه ۲۳۶)

۲۶۱. آیه (تبدیل سیئات به حسنات)

اشاره

اِلاّـ مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۷۰ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند و به جای آن حسنات می نشاند، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «روز قیامت که می‌شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است. در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در این جا نمی‌بینم». ابوذر می گوید: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندان‌هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث توبه کاران راستین را جدا می‌سازد و می‌فرماید: إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ مگر کسانی که از زشتکاری خویش توبه نموده و به خدا ایمان آورده و به انجام کارهای شایسته همت گمارند، آری اینان کسانی هستند که خدا توفیق بازگشت به سوی حق و دوری گزیدن از گناه و نافرمانی، پس از انحراف و لغزش، به آنان ارزانی داشته و پس از فراموش ساختن خدا، به یاد او زندگی را آغاز کرده و ***** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۳. (صفحه ۲۳۷) پس از بدی و گناه نیکی کرده‌اند. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا پس از توبه اینان گناهانشان را می‌بخشد و به جای آنها ثواب و کارهای نیک برایشان می‌نویسد. دلیل این دیدگاه روایتی است از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که فرمود: یُؤْتی بِالرَّجُلِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَیُقالُ: اِعْرِضُوا عَلَیْهِ صِغارَ ذُنُوبِهِ وَ نَحُّوا عَنْهُ کِبارَها، فَیُقالُ: عَمِلْتَ یَوْمَ کَذا ... وَ هُوَ مُقِرٌّ لا یُنْکِرُ وَ هُوَ مُشْفِقٌ مِنَ الْکَبائِرِ فَیُقالُ: اَعْطُوهُ مَکانَ کُلِّ سَیِّئَةٍ عَمَلَها حَسَنَةً فَیَقُولُ: اِنَّ لی ذُنُوباً ما اَرَاهَا هَاهُنَا (... ۱) در روز رستاخیز فردی را می‌آورند و می گویند: گناهان کوچک او را برایش نمایش دهید و گناهان بزرگش را از او دور سازید. آن‌گاه است که فرشتگان یک یک گناهان کوچک او را به او می‌نمایانند و می گویند در فلان روز و در کدامین مکان چنین کردی، ... او می‌پذیرد در حالی که دلش از ترس گناهان بزرگ آکنده از هراس است. سپس گفته می‌شود، اینک به جای هر بدی و گناه او، یک پاداش و ثواب به حساب او بگذارید، او شادمان می گردد می گوید: خدایا، تو را سپاس! من گناهان بزرگی داشتم که گویی بخشیده‌ای و اثری از آنها نمی‌بینم. این روایت را از «اَبوذَر» آورده و افزوده‌اند که: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که گفتارش به این جا رسید، از شادمانی به گونه‌ای خندید که دندانهایش هویدا گردید. وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً. و خدا همواره آمرزنده گناه بندگان توبه‌کار است و در پرتو

بخشایش و مهر خویش به آنان نعمت ارزانی می‌دارد. ***** ۱. صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۳۱۴. (صفحه ۲۳۸)

۲۶۲. آیه

اشاره

وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می‌کند (و پاداش خود را از او می‌گیرد). (۷۱ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَتاب» مصدر میمی به معنی توبه است و چون در اینجا مفعول مطلق است تأکید را بیان می‌کند. یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد. بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«علیّ بن عیسی» در تفسیر آیه شریفه میان بازگشت از گناه و زشتی و بازگشت به سوی خدا فرق گذاشته و بر آن است که بازگشت به سوی خدا کاری است که در خور پاداش است، امّا بازگشت از زشتی و گناه به خودی خود این خاصیت را ندارد. بنابراین منظور آیه این است که: هر کس از گناهان خویش بازگشت، باید به سوی خدا باز گردد و هدفش از توبه به دست آوردن پاداش و خشنودی او باشد. و به باور پاره‌ای دیگر، منظور از توبه و انجام کارهای شایسته که در آیه آمده، گسستن و بریدن از همه چیز و همه کس و پیوستن به خداست. یک انسان هنگامی که تن به خدمت یکی از فرمانروایان گیتی می‌سپارد، در برابر این تصمیم و عملکردش گرامی می‌گردد، حال باید دید که اگر کسی از همه چیز و همه کس بگسلد و به خدا روی آورد و به راستی فرمان او را گردن گزارد و هشدارهایش ر ا به جان بپذیرد، چگونه عزّت یافته و در پرتو لطف آفریدگار و فرمانروای واقعی دنیا و آخرت به اوج سرفراری و عظمت پر می‌کشد. (صفحه ۲۳۹)

۲۶۳. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند. (۷۲ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده‌اند: بعضی همان‌گونه که در بالا گفتیم، شهادت «زُور» را به معنی «شهادت به باطل» دانسته، زیرا «زُور» در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است، به آن «زُور» گفته می‌شود. تفسیر دیگر این که: منظور از «شهود» همان «حضور» است، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل، حضور

پیدا نمی‌کنند. و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است به مجلس «غناء» تفسیر شده، همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می‌گیرد. بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع «زُور» را محدود به «غنا» کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی‌گیرد. به این ترتیب عباد الرحمان و بندگان خاص خدا نه شهادت دروغ می‌دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می‌یابند، چرا که حضور دراین مجالس علاوه بر امضای گناه، مقدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به نهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می‌گوید: «إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً». در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند. و با توجه به این که «لَغْو» شامل هر کاری که هدف عاقلانه‌ای در آن نباشد می‌گردد، نشان می‌دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده‌ای را تعقیب می‌کنند و از بیهوده‌گرایان و بیهوده‌کاران متنفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار (صفحه ۲۴۰) گیرد، چنان از کنار آن می‌گذرند که بی‌اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط‌های آلوده در آنان اثر نمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شک بی‌اعتنایی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند وگرنه بدون شک آنها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُور»: این واژه در اصل به مفهوم انحراف از حق و عدالت است و به همین مناسبت به دروغ که انحراف از راه راست و گفتار درست است «زُور» گفته می‌شود. «لَغْو»: به هر کاری که از دیدگاه خرد، هدف و ره‌آورد شایسته‌ای ندارد، گفته می‌شود. در آیه مورد بحث، در ترسیم نهمین ویژگی بندگان خاصّ خدا می‌فرماید: وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ و بندگان خاصّ خدا آن کسانی هستند که در مجالس باطل و بیهوده حضور نمی‌یابند. مجالس باطل، شامل مجالس غنا و بیهوده گویی و فحش نیز می‌گردد. به باور پاره‌ای واژه «زُور» به مفهوم شرک است. امّا به باور پاره‌ای دیگر به معنای دروغ است و می‌دانیم که دروغی زشت‌تر از شرک وجود ندارد. و برخی بر آنند که «زُور» به معنای گواهی دروغ می‌باشد. با این بیان منظور آیه شریفه این است که: بندگان خاص خدا کسانی هستند که گواهی دروغ نمی‌دهند. در این مورد آورده‌اند که: «عُمَر» گواهی دهنده دروغ را چهل تازیانه می‌زد و چهره‌اش را سیاه می‌کرد و او را در بازار می‌گرداند. یادآوری می‌گردد که «زُور» به مفهوم تزویر و جلوه دادن باطل و بیداد به صورت حق و عدالت است. (صفحه ۲۴۱) وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً. و هنگامی که بر کار بیهوده‌ای عبورشان افتد و از گناهان و زشتی‌ها بگذرند، بزرگوارانه می‌گذرند و به روشنی نشان می‌دهند که از این کارها خشنود نیستند؛ چرا که آنان خود را برتر از این می‌دانند که در این کارها وارد شوند و یا با مردمی که به این کارها دست می‌زنند معاشرت نمایند. روشن است که بزرگواری و بزرگ‌منشی این بندگان شایسته خدا، به آنان اجازه نمی‌دهد که مقررات و شئون دینی و انسانی خود را زیر پا گذارند و با هر کس و ناکس نشست و برخاست کنند. به باور پاره‌ای منظور از برخورد بزرگوارانه و بزرگ منشانه این است که وقتی به کسانی می‌رسند که به آنان زشت و ناروا می‌گویند، چشم پوشی می‌کنند و هنگامی که به کسانی می‌رسند که از آنان یاری می‌خواهند، آنان را یاری می‌نمایند. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که، منظور آیه شریفه این است که: آنان نام اعضا و اندام‌های جنسی را به اشاره و کنایه یاد می‌کنند و بطور تحریک‌آمیز سخن نمی‌گویند. به باور ما «لَغْو» در اصل به کارهای بیهوده و بی‌فایده گفته می‌شود خواه باطل و ناپسند باشند یا نه، به همین جهت به کار آدم غافل و فراموشکار نیز کار لغو و بیهوده گفته می‌شود در حالی که کار چنین انسانی نه پسندیده است و نه ناپسند، مگر اینکه زیان آن به دیگری برسد که در آن صورت مورد بحث است که آیا پسندیده

است و یا ناپسند؟ (صفحه ۲۴۲)

۲۶۴. آیه (راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود)

اشاره

وَ الَّذینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی‌افتند.(۷۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است. راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود، قبل از هرچیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است، چشمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوشی حساس و نکته‌شناس. و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود: «مُسْتَبْصِرینَ لَیْسُوا بِشَکّاکٍ: منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بندگان خاص خدا آن کسانی هستند که چون به آیات و دلیل‌های یکتایی پروردگار خویش پند و اندرز داده شوند، کر و کور بر روی آنها نمی‌افتند، بلکه با چشم بینا و گوش شنوا و دل حق‌پذیر به سوی آنها روی می‌آورند و بهره معنوی می‌برند و راه می‌یابند. «حسن» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، اما در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند. ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۴۳. (صفحه ۲۴۳)

۲۶۵. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً آن‌ها هستند که می‌گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما. (۷۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قُرَّةَ عَیْنٍ» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوییم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه «قُرّ» گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قرة عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی. یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قایلند.

بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش. و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این که آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آن چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً». (صفحه ۲۴۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرَّةَ عَیْنٍ»: مایه چشم روشنی، چرا که واژه «قُرَّة» به مفهوم آرامش و قرار و خنکی چشم به هنگام شادی و شادمانی آمده است. «حَسَن» در این مورد می‌گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، امّا در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند. و می‌افزاید: وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ یازدهمین وصف ویژگی این بندگان شایسته کردار خدا این است که با احساس مسئولیت در برابر خانه و خانواده و نسل و تبار خویش، افزون بر انجام وظایف، به بارگاه خدا روی می‌آورند که: پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی دیدگانی به ما ارزانی دار که با پرستش شایسته و بایسته تو و انجام کارهای شایسته در این سرا ما را دل خوش و شادمان سازند و در سرای آخرت نیز به بهشت پرطراوت و زیبا در آیند. وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ اِمَاماً. و ما را پیشوای پرواپیشگان قرار ده تا آنان به ما اقتدا نمایند و ما را الگو و سرمشق خویش قرار دهند. (صفحه ۲۴۵)

۲۶۶. آیه (پاداش عِبادُ الرَّحْمان (خانواده‌های شاخص مذهبی)

اشاره

أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً آن‌ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی‌شان به آنان پاداش داده می‌شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می‌شوند. (۷۵ / فرقان) خالِدینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی. (۷۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غُرْفَه» از ماده «غَرْف» به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَةُ به چیزی می‌گویند که بر می‌دارند و تناول می‌کنند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در اینجا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است. و از آنجا که «عِبادُ الرَّحْمنِ» با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این که می‌گوید: این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می‌شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت، امکان‌پذیر است؟ بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است. سپس اضافه می‌کند: «وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً». بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آنها واز همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می‌گوید، چنان که در آیه ۵۸ سوره یس می‌خوانیم: «سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیم: برای آنها سلامی (صفحه ۲۴۶) است از سوی پروردگار رحیم» و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم:

«وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيْكُمْ: فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و به آنها می گویند سلام بر شما». در این که آیا «تحیّت» و «سلام» در این جا دو معنی دارد یا یک معنی؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی با توجه به این که «تحیّت» در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و «سلام» از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است، بنابراین چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا

اینک پس از ترسیم ویژگی‌های بندگان خاص خدا، در اشاره به پاداش پرشکوه آنان می‌فرماید: أُوْلئِکَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا آنان هستند که با این ویژگی‌های و اوصاف و به پاس آنکه در زندگی خویش در فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فراز و نشیب‌های زندگی شکیبایی ورزیدند، غرفه‌های پرشکوه بهشت برین به آنان پاداش داده می‌شود. اصل واژه «غُرْفَة» به مفهوم ساختمان است که بر فراز ساختمان دیگری بنیاد می گردد، امّا به باور برخی نام برترین منزلگاه‌های پرطراوت و زیباست، درست همان‌گونه که در این جهان نیز به طبقات فوقانی منازل و اطاق‌های بالا غرفه می گویند. وَ يُلَقَّوْنَ فيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً. و در بهشت و غرفه‌های پرشکوه آن، فرشتگان آنان را با درود و سلام و سخنان شادی‌بخش و نوید و مژده به پاداش وصف ناپذیر خدا دیدار می کنند. (صفحه ۲۴۷)

۲۶۷. آیه (مال و فرزندان ناصالح در روز قیامت خاصیتی برای والدین ندارند)

اشاره

وَ لا تُخْزِنی يَوْمَ يُبْعَثُونَ و مرا در روزی که مردم مبعوث می‌شوند، شرمنده و رسوا مکن. (۸۷ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لاـ تُخْزِنی» از ماده «خِزْی» به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی «شکست روحی» (شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه‌گر می‌شود و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند. این تعبیر از ناحیه ابراهیم، علاوه بر این که درس و سرمشقی است برای دیگران، نشانه احساس مسؤولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این بیان ابراهیم نیز برخاسته از اوج بندگی و فروتنی و عشق به آفریدگار توانای هستی و وا نهادن همه کارهای خود به اوست و گرنه همان‌گونه که گذشت پیامبران از مقام والای عصمت برخوردارند و گناه و لغزشی ندارند تا از بارگاه او این گونه تقاضا کنند. (صفحه ۲۴۸)

۲۶۸. آیه

اشاره

یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد. (۸۸ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه‌ای برای صاحبانش نخواهد داشت و به طریق اولی سایر سرمایه‌های این جهان که در رتبه‌های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید. بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند، بلکه تکیه روی جنبه‌های مادی مسأله است، منظور این است که سرمایه‌های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی‌کند، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود، رنگ الهی و صبغهٔ اللّه به خود می‌گیرند و «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ» محسوب می‌شوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روز رستاخیز، همان روز سرنوشت سازی است که نه دارایی‌های بسیار برای انسان سودی می‌بخشد و نه فرزندان بی‌شمار؛ چرا که آنها نمی‌توانند برای کسی کاری انجام دهند و کسی به وسیله آنها نمی‌تواند از کیفر کارش نجات یابد. مگر کسانی که با قلبی پاک و پاکیزه از شرک و کفر به پیشگاه خدا بار یابند. (صفحه ۲۴۹)

۲۶۹. آیه

اشاره

إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید. (۸۹ / شعراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب تنها سرمایه نجات‌بخش در قیامت، قلب سلیم است (سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه)، چه تعبیر جامع و جالبی؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد و هم هر گونه عمل صالح، چرا که چنین قلب پاکی، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت و به تعبیر دیگر همان‌گونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که: مگر کسی که با دلی پاک و پاکیزه از گناه و تباهی وارد صحرای محشر گردد، چرا که هر گناهی با نیت قلبی انجام می‌پذیرد، و روشن است که اگر دل و قلب انسان پاک و پاکیزه باشد دیگر اعضا و اندام‌های آن به گناه آلوده نمی‌گردند. از ششمین امام نور آورده‌اند که: هُوَ القَلْبُ الّذی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیا.(۱) منظور از قلب پاک و سالم از گناه، آن دل و قلبی است که از دنیا دوستی و دنیا طلبی به دور باشد. و نیز بیان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این دیدگاه را تأیید می‌کند که فرمود: حُبُّ الدّنیا رأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ.(۲) دوستی دنیا، سرچشمه هر گناه و لغزشی است. *****

۱. بِحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۲.

۲. اِحیاءُ علوم الدین، غزالی، ج ۳، ص ۲۰۲؛ شُعَبُ الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۳۸. (صفحه ۲۵۰)

۲۷۰. آیه (متلاشی کردن پیوندهای خانوادگی برنامه همیشگی مستکبرین جهان است)

اشاره

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ فرعون برتری‌جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران آنها را سر می‌برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت، او مسلما از مفسدان بود. (۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیش رفت که ادعای خدایی نمود. او برای تقویت پایه‌های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد؛ نخست «کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد» (وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً). همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می‌داده است، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه «تفرقه بینداز و حکومت کن» امکان‌پذیر نیست. فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود؛ «قِبْطِیّان» که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود. و «سِبْطِیّان» یعنی مهاجران بنی‌اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند. فقر و محرومیت، سراسر وجودشان را فراگرفته بود و سخت‌ترین کارها بر دوش آنها بود، بی آن که بهره‌ای داشته باشند. دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندانی که از بنی‌اسرائیل متولد می‌شوند، اگر پسر باشند، آنها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند. راستی او با این عملش چه می‌خواست انجام بدهد؟ معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت‌المقدس برخاسته و تمام خانه‌های مصر را فراگرفت، خانه‌های قِبْطِیّان را سوزاند، ولی خانه‌های بنی‌اسرائیل سالم ماند. او از آگاهان و معبّران خواب، توضیح خواست، گفتند: از این سرزمین بیت‌المقدس مردی خروج می‌کند که هلاکت مصر و حکومت (صفحه ۲۵۱) فراعنه به دست او است.(۱) و نیز نقل کرده‌اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی‌اسرائیل متولد می‌شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد.(۲) و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی‌اسرائیل بگیرد. ولی قرارگرفتن جمله «یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ» بعد از «یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ»، مطالب دیگری را بازگو می‌کند، می‌گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی‌اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می‌توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند، برای خدمتکاری زنده بگذارند. در مورد این برنامه جنایت‌بار فرعونیان داستان‌ها گفته‌اند، بعضی می‌گویند: فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی‌اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند و تنها قابله‌های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شِیَع»: گروه‌ها، فرقه‌ها و دسته‌ها. واژه «عُلُوّ» به مفهوم برتری‌جویی و بیدادگری است، چنانکه در آیه دیگری می‌فرماید: تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً (... ۳) این است سرای آخرت، که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که نه برتری‌جویی و بیداد را در روی زمین بخواهند و نه تبهکاری را. در ادامه آیه مورد بحث می‌افزاید: «قَتادَه» می‌گوید: فرعون عنصری نژاد پرست و بیداد پیشه بود و میان فرعونیان و بنی اسرائیل بسیار تبعیض روا می‌داشت؛ گروه دوّم را به کارهای سخت وامی‌داشت و

***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹. ۲- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۳۹. ۳. سوره قَصَص، آیه ۸۳. (صفحه ۲۵۲) به ذلّت و حقارت می‌کشید و ضمن شهروند درجه دوم انگاشتن آنان، امکان رشد و میدان بالندگی را از آنان سلب کرده بود، امّا گروه نخست را که چاکران و طرفداران بی‌ریشه و بیداد خواهِ خودش بودند، گرامی می‌داشت و آنان را خودی و انسان‌های درجه اوّل می‌شمرد و به آنان میدان می‌داد. به باور پاره‌ای منظور این است که، فرعون برای به ذلت کشیدن بنی اسرائیل و تحقیر بیشتر آنان، و برای اینکه به آسانی بیداد خود را بر آنان تحمیل کند، خود آنان را گروه گروه ساخته بود. گروهی از همان توده‌های در بند را سخت به ناتوانی کشیده بود، يُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ به گونه‌ای که پسران آنان را سر می‌برید، وَ يَسْتَحْيِي نِساءَهُمْ و دخترانشان را زنده می‌گذاشت. و این سیاست شوم و نسل کشی ظالمانه بدان خاطر بود که پیشگویان و کاهنان به او گفته بودند که در میان بنی اسرائیل پسری دیده به جهان خواهد گشود که نظام استبدادی او را واژگون و فرمانروایی مطلقه‌اش را به نابودی خواهد کشید. امّا «سُدی» می‌گوید: فرعون در خواب دید که شعله‌های سوزان آتش از بیت المقدس زبانه کشید و آمد تا آسمان مصر را پوشاند و آن گاه فرعون و فرعونیانِ خودکامه و بیدادپیشه را سوزانید و به خانه‌های بنی اسرائیل نزدیک نشد و به آنها آسیب نرسانید. هنگامی که از خواب بر خواست سراسیمه و ترسان دانشمندان را فراخواند و تعبیر خواب خویش را از آنان خواست. آنان گفتند: از این سرزمین مردی بر خواهد خاست که نابودی نظام حاکم بر کشور ما به دست او خواهد بود، و آن گاه بود که فرعون سیاست نسل کشی را در پیش گرفت. إِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. راستی که فرعون عنصری زورگو و تبهکار بود، چرا که نافرمانی خدا پیشه ساخته و خون مردم را بر زمین می‌ریخت و حقوق و آزادی و امنیّت مردم را پایمال می‌ساخت. (صفحه ۲۵۳)

۲۷۱. آیه

اشاره

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. (۵ / فرقان) وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن‌ها آن چه را بیم داشتند ازاین گروه، نشان دهیم. (۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

چه‌قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است، چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی‌اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته، می‌گوید: ما می‌خواهیم چنین کنیم، ... یعنی فرعون می‌خواست بنی‌اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می‌خواستیم آنها قوی و پیروز شوند.او می‌خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد. تعبیر به «مِنّت» به معنی بخشیدن مواهب و نعمت‌ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی می‌باشد، فرق بسیار دارد. دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی‌اسرائیل نمی‌گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت‌ها، می‌گوید: «ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم».این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر

باطل و ایمان بر کفر. این بشارتی است برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عـدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور. (صفحه ۲۵۴) نمونه‌ای از تحقق این مشیات الهی، حکومت بنی‌اسـرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. و نمونه کامل‌ترش حکومت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و یارانش بعـد از ظهور اسـلام بود، حکومت پابرهنه‌ها و تهی‌دسـتان باایمان و مظلومان پاکـدل که پیوسـته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و اسـتهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و سـتم قرار داشـتند. سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصـرهای کسـراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید. و نمونه «گسترده‌تر» آن ظهور حکومت حق و عـدالت در تمام کره زمین به وسـیله مهـدی «ارواحنا له الفداء» است. این آیات از جمله آیاتی است که به روشـنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهـد، لـذا در روایات اسـلامی می‌خوانیم که؛ ائمه اهل بیت علیهم‌السـلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده‌اند.

«مستضعفان» و «مستکبران» چه کسانی هستند؟

می‌دانیـم واژه «مُسْتَضْ عَف» از مـاده «ضَ عْف» اسـت، امـا چـون بـه بـاب اسـتفعال برده شـده، به معنی کسـی است که او را به ضـعف کشانده‌انـد و در بنـد و زنجیر کرده‌انـد. بـه تعـبیر دیگر «مُسْتَضْ عَف» کسـی نیست که ضـعیف و نـاتوان و فاقـد قـدرت و نیرو باشـد، مُسْتَضْ عَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوّه دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته، ولی با این‌حال در برابر بنـد و زنجیر که بر دست و پـای او نهاده‌انـد، سـاکت و تسـلیم نیست، پیوسـته تلاش می‌کنـد تا زنجیرها را بشـکند و آزاد شود، دست جباران و سـتمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند. خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است، نه افراد بی‌دست و پـا و جبـان و ترسو که حتی حاضـر نیسـتند فریادی بکشـند، تا چه رسـد به این که پا در میـدان مبارزه بگذارنـد و قربـانی دهنـد. بنی‌اسـرائیل نیز آن روز توانسـتند وارث حکومت فرعونیـان شونـد که گرد رهـبر خود موسـی را گرفتنـد، نیروهای خود را بسـیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان (صفحه ۲۵۵) ابراهیم به ارث برده بودنـد، بـا دعـوت موسـی تکمیـل و خرافـات را از فکر خـود زدودنـد و آمـاده قیـام شدنـد. البته «مستضـعف» انـواع و اقسـامی دارد؛ مستضـعف «فکری»، «فرهنگی»، «اقتصـادی»، «اخلاقی» و «سیاسـی» و آن چـه قرآن بیشـتر روی آن تکیـه کرده اسـت، مستضـعفین «سیاسـی» و «اخلاقی» می‌باشـد. بدون شک جباران مسـتکبر برای تحکیم پایه‌های سیاست جابرانه خود قبل از هرچیز سـعی می‌کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند، سپس به استضعاف اقتصادی، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نپرورانند. نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی‌اسـرائیل مردان آنها را می‌کشت و زنانشان را برای خـدمتکاری زنده نگه می‌داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسـیله نیروهای فعال را از کار می‌انداختنـد. آن جا که نمی‌توانسـتند مردان را بکشـند، مردانگی را می‌کشـتند و با پخش وسایل فساد، مواد مخدر، توسـعه فحشاء و بی‌بنـد و بـاری جنسـی، گسترش شـراب و قمـار و انواع سـرگرمی‌های ناسـالم، روح شـهامت و سـلحشوری و ایمـان را در آنهـا خفه می‌کردند، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند. اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله سـعی داشـتند نیروهای خفته جوانان را بیـدار و آزاد سازنـد و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آنها را در صف مردان، در برابر مسـتکبران قرار دهند. شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشـته و امروز در همه کشورهای اسـلامی به خوبی نمایان است، لذا نیازی به ذکر آن نمی‌بینیم. (صفحه ۲۵۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم اقتدار آن فرمانروای حاکم بر جامعه و تاریخ می‌فرماید: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ

فرعون و نظام استبدادی او بر آن بودند که بنی‌اسرائیل را بر اندازند و نابود سازند، امّا ما می‌خواستیم بر آن کسانی که در سرزمین مصر به ناتوانی کشیده شده بودند نعمتی گران ارزانی داریم! وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً و آنان را پیشوایان راه هدایت و عدالت و راهنمایان حقیقت قرار دهیم. «قَتاده» می گوید: منظور این است که: ما می‌خواستیم به آنان فرمانروایی ارزانی داریم. به باور ما هر دو دیدگاه یکی است، چرا که اگر خدا به فرد و یا گروهی اقتدار و فرمانروایی داد، در حقیقت آن فرد و آن گروه را پیشوای مردم نیز قرار داده است، و آنانکه در هنگامه اقتدار و داشتن امکانات، بر بندگان خدا ستم می کنند و زورمداری و استبداد پیشه می‌سازند، نه حکومت و قدرتشان از سوی خداست و نه خودشان پیشوای مردم هستند، بلکه فریبه کارانی بیش نیستند که خود را نیک جلوه می‌دهند. به هر حال، اگر دیدگاه «قَتاده» را بپذیریم، آیه مورد بحث نظیر این آیه است که در مورد خانواده ابراهیم می‌فرماید: فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً.(۱) به یقین ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ و پر شکوهی به آنان ارزانی داشتیم. با این بیان نظام‌ها و نظام دهندگان و فرمانروایان، دو گروهند: ***** ۱. سوره نِساء، آیه ۵۴. (صفحه ۲۵۷) ۱ گروه نخست نظام‌های استبدادی و فردی، که اگر ژرف بنگریم، تنها اراده گزاف یک و یا چند عنصر خودکامه است که در این نوع نظام‌ها بر همه مردم در فرم‌های گوناگون تحمیل می گردد. ۲ دیگر حکومت‌ها و فرمانروایان دادگر و آزادمنش و شایسته کرداری که بر اساس حق و عدالت و رعایت حقوق و آزادی و گزینش و رضایت و خواست قلبی و مشارکت و نظارت و امنیّت مردم، و طبق مقررات خداپسندانه و منصفانه به اداره جامعه می‌پردازند و گردانندگان آنها خود را به سان فردی از آن مردم و فرمانبردار قانون می‌دانند. حکومت‌های عادلانه پیامبران از نوع دوم هستند و تنها چنین نظام‌ها و چنین فرمانروایانی هستند که باید اطاعت شوند، نه هر فرمانروا و حکومتی. بر این اساس می‌توان گفت که امامان راستین و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمانروایان حقیقی هستند که در قلمرو امور دینی و دنیوی جامعه، پیشوا و پیشتازند و بر مردم است که از آنان پیروی نموده و آنان را الگو و سرمشق و راهنمای خویش بدانند. وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ. و همان مردم ناتوان و ستمدیده را میراث بر همان خودکامگان قرار دادیم و شهر و دیار و خانه و کاشانه و بوستان‌ها و دارایی‌های فرعون و فرعونیان را به آنان سپردیم. از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: أَما وَ الَّذی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْیا عَلَیْنا بَعْدَ شِماسِها عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلی وَلَدِها، وَ تَلا عَقیبَ ذلِکَ: وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ (... ۱) به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از آنکه در برابر ما خاندان رسالت چموشی و سرکشی کرد، سرانجام به سان شتر خشن و بداخلاقی که به فرزند خویش محبت ورزد، به سوی ما روی خواهد آورد، و در برابر ما رام خواهد شد، و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا ***** ۱. نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار ۲۰۹. (صفحه ۲۵۸) فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ.(۱) در روایت دیگری در این مورد از پنجمین امام نور آورده‌اند که روزی به فرزند گرانمایه‌اش حضرت صادق علیه‌السلام نگاهی عمیق و پر راز افکند و فرمود: هذا وَ اللّهِ مِنَ الَّذینَ قالَ اللّهُ تَعالی: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً (... ۲) به خدای سوگند این فرزندم از همان کسانی است که خدا در مورد آنان فرموده است: و ما می‌خواهیم بر آن کسانی که در آن سرزمین به ناتوانی کشیده شده‌اند نعمتی گران ارزانی داریم و آنان را پیشوایان عدالت قرار دهیم ... چهارمین امام نور در تفسیر آیه فرمود: وَ الَّذی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً، اِنَّ الْاَبْرارَ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ شیعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسی وَ شیعَتِهِ، وَ اِنَّ عَدُوَّنا وَ اَشْیاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ اَشْیاعِهِ.(۳) به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برای نوید دهی و هشدار به مردم برانگیخت، پیشوایان و نیکان ما خاندان وحی و رسالت و شیعیان آنان، به سان موسی و پیروان اویند و دشمنان ما و پیروان آنان به سان فرعون و فرعونیان، آری، پیروزی و سرفرازی سرانجام از آن ماست. «تَمْکین»: دادن ابزار و امکانات لازم برای انجام کار. منظور آیه مبارکه نابودی اقتدار پوشالی و ظالمانه فرعون به دست موسی علیه‌السلام است. «ضَحّاک» می گوید: فرعون حدود چهار صد سال زندگی کرد. او فردی کوتاه قامت و چاق بود و نخستین کسی است که موهای خود را رنگ کرد، و موسی علیه‌السلام که او را به امواج نیل سپرد، و استبداد دیرپا و خشونت‌بار او را واژگون ساخت یکصد و

بیست سال زیست. ***** ۱. آیه ۵. ۲. اِرشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰. ۳. اِرشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۰. (صفحه ۲۵۹)

۲۷۲. آیه

اشاره

وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا(یِ نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از رسولانش قرار می‌دهیم. (۷ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعا خلاصه‌ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده‌اش چنین است؛ دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی‌اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله‌های فرعونی مراقب زنان باردار بنی‌اسرائیل بودند. در این میان یکی از این قابله‌ها با مادر موسی، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت: ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم. هنگامی که موسی تولد یافت، از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت. زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت: من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می‌کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد. قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و (صفحه ۲۶۰) مادر دستپاچه شد، آن چنان که نمی‌دانست چه کند؟ در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مأمورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می‌کرد؟ گفت: او دوست من است، برای دیدار من آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند. مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت: نوزاد کجا است؟ او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد. اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود. در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهرا او را به کار خطرناکی دعوت می‌کرد، ولی با این‌حال از آن احساس آرامش نمود. این یک مأموریت الهی است که به هرحال باید انجام شود و تصمیم گرفت به این الهام، لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد. به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد. نجار گفت: با این اوصاف که می‌گویی، صندوق را برای چه می‌خواهی؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که؛ من از بنی‌اسرائیلم، نوزاد پسری دارم و می‌خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم. نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها

آمـد، امـا چنـان وحشتی بر قلب او مسـتولی شـد که زبـانش بـاز ایسـتاد، تنها با دست اشاره می کرد و می‌خواست با علایم، مطلب را بـازگو کنـد، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و اسـتهزاء برداشت کردنـد، او را زدنـد و بیرون کردنـد. هنگامی که بیرون آمـد، حال عادی خود را بازیافت، این ماجرا تکرار شـد و (صـفحه ۲۶۱) در نتیجه فهمیـد در اینجا یک سرّ الهی نهفته است، صنـدوق را ساخت و به مادر موسـی تحویل داد. شایـد صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصـر در خواب بود. هوا کمی روشـن شده بود. مادر، نوزاد خود را همراه صـندوق به کنار نیل آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در صـندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کنـد، گذاشت و آن را روی موج نهاد. امواج خروشـان نیـل، صـندوق را به زودی از ساحـل دور کرده، مـادر در کنـار ایسـتاده بود و این منظره را تماشـا می‌نمود، در یـک لحظه احساس کرد قلبش از او جـدا شـده و روی امواج حرکت می کنـد، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشـید و همه چیز فـاش می‌شـد. این‌هـا همه از یـک سو. امـا ببینیم در کـاخ فرعون چه خـبر بود؟ در اخبـار آمـده؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزنـدش بود و از بیماری شدیـدی رنـج می‌برد، فرعون دست به دامن اطباء زد، نتیجه‌ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون! ما پیش‌بینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می‌نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می‌یابد. فرعون و همسـرش آسیه در انتظار چنین ماجرایی بودند که ناگهان روزی صندوقچه‌ای که بر امواج در حرکت بود، نظر آنهـا را جلب کرد. دسـتور داد مـأمورین فورا به سـراغ صـندوق برونـد و آن را از آب بگیرنـد تا ببیننـد در آن چیست. صـندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانسـتند درِ آن را بگشایند، آری می‌بایست درِ صـندوق نجات موسـی، به دست فرعون گشوده شود و گشوده شد. هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصا همسـر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شـفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت. اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می‌شنویم. (صفحه ۲۶۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قدرت نمایی شگفت‌آور خدا

در دوّمین فراز از سـرگذشت الهام بخش موسی، آفریدگار هستی روشنگری می کند که چگونه فرعون و فرعونیان را در پرتو قدرت و حکمت خویش نـابود و موسـی را به پیروزی و سـرفرازی راه نمود. نخست می‌فرمایـد: وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسـى أَنْ أَرْضِعيهِ و ما به مادر ارجمند موسـی الهام کردیم که کودک خویش را تا زمانی که برجانش نگران نیستی شـیرده! در آیه شریفه در مورد این بانوی با ایمان به وحی تعبیر می گردد، امّا این وحی با آن وحی و پیامی که به پیامبران می‌رسد یکسان نیست، بلکه این نوعی الهام و به دل انـداختن و به قلب افکنـدن چیزی است که مورد نظر است و بایـد انجـام شود. به باور پاره‌ای این پیام را فرشـته وحی بر مادر موسـی فرود آورد. امّا به باور برخی دیگر او خواب دید و دانشـمندان بنی اسـرائیل خوابش را تعبیر کردند. فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِى الْيَمِّ امّا هنگامی که بر جان کودک نگران شدی و ترسـیدی که جاسوسان و مأموران اطلاعاتی اسـتبداد حاکم او را بکشند، وی را به دریای نیل بیفکن! وَ لا تَخافى وَ لا تَحْزَنى إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلينَ. و از دژخیمان فرعون مترس و از دوری او اندوه به دل راه مـده، چرا که مـا به زودی او را در اوج سـلامت و نشـاط به تو باز می گردانیم، و او را یکی از پیام‌آوران خویش خواهیم ساخت. در این آیه شـریفه دو فرمان، و دو هشـدار، و دو نویـد جانبخش از آینـده در مورد پیروزی و سـرفرازی موسـی است. (صـفحه ۲۶۳) در مورد آیه شـریفه و فصـاحت و زیبایی واژه و قالب و محتوای آن آوردهانـد که: ادیب و دانشوری از بانویی عرب سـروده‌هایی زیبا و بسـیار رسا و آکنده از فصاحت و بلاغت شـنید و او را تحسین کرد که چقدر فصیح و بلیغ است! او گفت: فصاحت و زیبایی قالب و

محتوا، ویژه قرآن شریف است نه دیگر سخنان، و آن گاه به تلاوت همین آیه شگفت‌انگیز پرداخت.

ولادت شگفت‌انگیز کودک نیل

«وَهَب» در این مورد آورده است که: زمانی که مادر موسی باردار گردید، به خواست آفریدگار هستی و با الهام از سوی او، موضوع را پوشیده داشت و هیچ کس از آن آگاهی نیافت، چرا که تدبیر خدا بر این بود که به وسیله این کودک گرانقدر بر بنی‌اسرائیل منّت گذارد و آنان را از اسارت و بیداد استبداد حاکم نجات بخشد. در همان سالِ طلوع خورشید وجود موسی، فرعون پیش از آن رویداد بزرگ زنان و دختران جاسوس و کسانی را که در رشته بارداری زنان و مامایی تخصص داشتند، همه را فرا خواند و به آنان سخت دستور داد که زنان بنی‌اسرائیل را بازرسی بدنی کنند تا باردار بودن کسی از آنان بر دستگاه اطلاعاتی حاکم پوشیده نماند. درست در همان بحران مادر موسی به او باردار گردید، امّا به خواست خدا، نه آثاری در شکم او پدیدار گردید و نه تغییری در رنگ چهره و نه سینه‌هایش! از این‌رو قابله‌ها چیزی نفهمیدند. شب ولادت موسی رسید و مادرش به همراه خواهرش «مریم» بود و دیگر کسی در آنجا نبود. موسی به آسانی دیده به جهان گشود و خدا به مادرش الهام کرد که فرزند دلبندش را شیر دهد، و درمورد او دل قوی دارد و نگران نشود! مادر موسی سه ماه کودکش را شیر داد، و در این مدت سبک نگاهداری او و رفتار کودک به گونه‌ای بود که نه کسی به مادر شدن او پی برد و نه صدای گریه‌ای از کودک (صفحه ۲۶۴) نیل به گوش کسی رسید. و زمانی که بر جان او نگران شد، بی‌درنگ به الهامی از سوی خدا صندوقی ساخت و کودک خویش را در درون آن قرار داد و شبانه کنار نیل آمد و آن کودک را به امواج خروشان آبها سپرد.

شگفت از این تدبیر!

«ابن عبّاس» در مورد این رویداد شگفت‌آور آورده است که: هنگامی که ولادت موسی نزدیک شد، زن مامایی که بر او گماشته شده بود، پیش آمد و به سان خواهری مهربان بر مادر موسی کمک کرد تا کودک به دنیا آمد؛ آن گاه در پیشانی آن نوزاد پر معنویت فروغی دید که سراپایش به لرزه آمد و به گونه‌ای وصف‌ناپذیر مهر و عشق آن نوزاد را در دل احساس کرد. رو به مادر نمود و گفت: بانوی عزیز! من جاسوس دستگاه دوزخی فرعون هستم، مأموریت من کشتن این کودک است، امّا اینک احساس می‌کنم که او محبوب‌ترین پدیده زندگی من است و نمی‌دانم چه رازی است که خدا عشق او را در گستره قلب من افکنده است، من کاری با او ندارم و تو او را از خطرات حفظ کن! پس از مأموریت آن زن، دیگر جاسوسان متوجّه ولادت موسی شدند و برای پی بردن به رازی که در آن خانه بود، ناگاه به آنجا یورش بردند، امّا خواهر موسی، مریم لحظاتی پیش از رسیدن آنان جریان را به مادر گزارش کرد و مادر نگران و وحشت زده کودک را به خواست خدا در پارچه‌ای قرارداد در تنور نهان کرد. جاسوسان به خانه هجوم آوردند و همه جا را گشتند، امّا اثری از کودک نیافتند و تنور را نیز روشن و آکنده از آتش دیدند. مادر موسی را مورد معاینه قرار دادند، امّا نه در سینه‌هایش اثری از شیر بود و نه در رنگ چهره‌اش نشانی از ولادت کودک در خانه او. سرافکنده و رسوا خانه را ترک کردند و مادرِ نگران بر سر تنور دوید امّا خدای را که آفریدگارش آتش سوزان را بر موسی سرد و سلامت ساخته بود! (صفحه ۲۶۵) راستی که شگفت از این تدبیر!

دو رویداد عجیب دیگر

مادر از آنجایی که روند کار دستگاه بیداد را می‌دید و قربانیان بی‌گناه و معصوم آن را که نوزادان بنی‌اسرائیل بودند نظاره می‌کرد

و می‌گریست، سخت بر جان موسی نگران گردید، از این رو به الهام از سوی خدا بر آن شد تا کشتی کوچکی برای او فراهم آورد و او را به آب نیل بسپارد! نزد نجّار رفت، و خواسته خود را طرح کرد. نجّار از او پرسید که صندوقی با این مشخّصات برای چه کاری می‌خواهد؟ و آن بانو که راستی و راستگویی را دوست می‌داشت، و از دروغ نفرت داشت حقیقت را با او در میان گذاشت. نجّارِ خیره‌سر، آن صندوق را ساخت و به آن بانو فروخت، امّا پس از دریافت پول آن بی‌درنگ به سوی جاسوسان فرعون رفت تا جریان را گزارش کند، ولی از شگفتی‌های روزگار این بود که پس از رفتن به سوی مأموران هرچه تلاش کرد جز بر حماقت و کودنی خویش نیفزود و نتوانست چیزی به آنان بفهماند. او بازگشت و در مغازه و کارگاهش به کار خود پرداخت و دگرباره دید زبانش گویا شد! بار دیگر به سوی مأموران فرعون رفت، امّا بازهم زبان، توان حرکت را از دست داد! تا سه بار این رویداد شگفت‌آور تکرار گردید و او دریافت که این موضوع، یک رویداد عادی نیست، بلکه جریانی شگفت‌انگیز و معجزه آساست و دست توانایی در تدبیر آن است، از این رو از کار خویش پشیمان گردید و موضوع را گزارش نکرد! (صفحه ۲۶۶)

۲۷۳. آیه (موسی در آغوش فرعون)

اشاره

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ (هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمان خدا به دریا افکند)خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند. (۸ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِلْتَقَطَ» از ماده «اِلْتِقاط» در اصل به معنی بی‌تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می‌باشد و این که به اشیاء گم‌شده‌ای که انسان پیدا می‌کند، «لُقَطَة» می‌گویند، نیز به همین جهت است. بدیهی است فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون می‌خواستند نور چشمی برای خود برگزینند. اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب، «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می‌خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی‌اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می‌کند که همان کسی را که این‌همه مقدمات برای نابودی او است، چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند. ضمنا تعبیر به «آلُ فِرْعَوْنَ» نشان می‌دهد که نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب، شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند. و در پایان آیه اضافه می‌کند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما كانُوا خاطِئِينَ». چه خطایی از این روشن‌تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم اللّه را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید. (صفحه ۲۶۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در ترسیم فراز دیگری از این داستان می‌فرماید: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ سر انجام آن کودک آسمانی به دریا افکنده شد، و خاندان فرعون او را بر امواج آبها یافتند و با گرفتن کشتی کوچک وی، آن را به کاخ فرعون بردند، و پس از گشوده شدن صندوق، کودکی تماشایی در آن دیدند! لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً تا برای آنان دشمنی سرسخت و مایه اندوهی سنگین باشد. و

همان‌گونه که خدا خواسته بود آن کودک باعث نگرانی و اندوه آنان گردید و سرانجام به دشمنی با استبداد و خودکامگی و اصلاح جامعه از سرکوب و بیداد و بت‌سازی و زورمداری برخاست. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما کانُوا خاطِئِینَ. چرا که فرعون و هامان و سپاهیان‌شان مردمی گناهکار و خطاکار بودند. (صفحه ۲۶۸)

۲۷۴. آیه

اشاره

وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لی وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: او را نکشید، نورچشم من و شما است، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پرورانند). (۹ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به نظر می‌رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه‌های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل، دریافته بود که این نوزاد از بنی‌اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی‌اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت‌بارش درباره نوزادان بنی‌اسرائیل در این مورد شد. اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود. اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش‌های خانوادگی، غالبا پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد. و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن‌تر خواهد شد. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می‌گوید: «وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ». آن‌ها نمی‌دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست‌ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم‌ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ‌کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست. (صفحه ۲۶۹)

برنامه عجیب الهی

قدرت‌نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید. قدرت‌نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند. و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت؛ قابله موسی از قبطیان بود. سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود. گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند. باز کننده درِ صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود. و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون‌شکن، همان کاخ فرعون بود. و این است قدرت‌نمایی پروردگار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شاهکاری دیگر

سرانجام آن صندوق به نیل سپرده شد و رود نیل که از سوی آفریدگارش فرمان داشت، آن کشتی کوچک را به کاخ فرعون راه نمود و آنجا آن را از آب بر گرفتند. به دستور فرعون در صندوق را گشودند و با شگفتی بسیار با کودکی به سان پاره ماه روبرو شدند و همسر فرعون با دیدن آن کودک، به گونه‌ای، خدا مهر و محبت آن نوزاد را در گستره دلش افکند که به سان مادری پرمهر و پرشور به او دل بست. مفسّران و مورّخان آورده‌اند که: بانوی کاخ ریشه و تبارش به بنی اسرائیل می‌رسید و زنی زیبا چهره و درست‌اندیش و از تبار پیامبران بود. او در زندگی به مردم با ایمان مهر می‌ورزید و به محرومان انفاق می‌کرد و از نظر اندیشه و عقیده و عملکرد با فرعون ناهماهنگ بود. (صفحه ۲۷۰) درست به همین دلیل است که وقتی چشم فرعون به آن کودک افتاد، خشمگین گردید و فریاد بر آورد که چگونه این کودک از چشم دستگاه جاسوسی و اطلاعاتی ما به دور مانده و نجات یافته است؟ و آن گاه بی‌درنگ فرمان اعدام او را صادر کرد، امّا «آسیه» گفت: فرعون! تو فرمان داده‌ای که کودکان و نوزادانی که امسال ولادت یافته‌اند بکشند، مگر نمی‌بینی که این کودک فراتر از یک سال دارد؟ نه، نباید او کشته شود! او را واگذار تا مایه روشنی چشم ما باشد! در این مورد سوّمین آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ قالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَیْنٍ لی وَ لَکَ لا ـ تَقْتُلُوهُ و زن فرعون گفت: هان ای فرعون! این کودک محبوب را واگذار که به باور من او نور چشمی برای من و برای تو خواهد بود! عَسی أَنْ یَنْفَعَنا امید که برای ما سود بخش افتد. أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً یا او را به فرزندی خویش بر گیریم. بدان دلیل بانوی کاخ چنین گفت که فرعون فرزند نداشت و آن زن هوشمند و خیرخواه بر آن شد تا از آن راه ظریف و دقیق طمع آن دیکتاتور خونخوار را برانگیزد و موسی را نجات دهد! «ابن عبّاس» می‌گوید: دستگاه اطلاعاتی و دژخیمان آن پس از آگاهی از موضوع، برای کشتن آن کودک آمدند، امّا بانوی کاخ آنان را راند و از کشتن آن کودک بازداشت و از فرعون خواست تا اجازه دهد آن کودک محبوب را رها کنند و بروند و بگذارند تا او مایه روشنی چشم او و فرعون گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: وَ الَّذی یُحْلَفُ بِهِ لَوْ اَقَرَّ فِرْعَوْنُ بِاَنْ یَکُونَ لَهُ قُرَّةُ عَیْنٍ کَما اَقَرَّتِ امْرَأَتُهُ لَهَداهُ اللّهُ بِهِ کَما هَداها وَ لکِنَّهُ اَبی لِلشَّقاءِ الَّذی کَتَبَهُ اللّهُ عَلَیْهِ.(۱) ***** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ۳۱۴، ۴۲۱. (صفحه ۲۷۱) سوگند به آن قدرتی که به او سوگند یاد می‌شود، اگر فرعون نیز همانند آن بانو، «موسی» را مایه روشنی چشم خود می‌شناخت، خدا به برکت او، وی را هدایت می‌کرد و به سان همسرش به راه حق گام می‌نهاد، امّا او به خاطر بداندیشی و شقاوتی که داشت از پذیرش آن موضوع سرباز زد و تنها برای خشنودی خاطر زن خود از کشتن موسی گذشت. وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ. و فرعون و فرعونیان نمی‌دانستند که سرانجام به دست همین کودک به کیفر خشونت و بیداد خود خواهند رسید! به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان نمی‌دانستند که از پی آن کسی که هستند و برای کشتن او هزاران کودک بی‌گناه را به خاک و خون کشیده‌اند، همین کودک است! (صفحه ۲۷۲)

۲۷۵. آیه (ضرورت کنترل احساسات خانوادگی در مصالح اجتماعی)

اشاره

وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی فارِغاً إِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْ لا أَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ قلب مادر موسی بی‌تاب و درهم ریخته گشت و اگر قلب اورا به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند. (۱۰ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «فارِغ» به معنی بی‌تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است. «رَبَطْنا» از ماده «رَبْط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئنا در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه حیوانات را «رِباط» می‌گویند و سپس به معنی وسیع‌تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «رَبْط قَلْب» در این‌جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند. مادر موسی فرزندش را به ترتیبی که قبلًا گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود. نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند. نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد. این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می‌کند، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد. اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می‌بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او بازمی‌گردد و پیامبر می‌شود. (صفحه ۲۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید: وَ أَصْبَحَ فُؤادُ أُمِّ مُوسی فارِغاً و دل مادر موسی پس از الهام ما، جز از یاد و حال موسی، از همه چیز آسوده بود. به باور پاره‌ای منظور این است که: و دل مادر موسی از نگرانی و اندوه آسوده بود، چرا که اطمینان داشت که وعده پروردگارش حق است و فرزندش نجات خواهد یافت. امّا به باور پاره‌ای دیگر از شدّت نگرانی و هراس وعده خدا را از یاد برده بود! إِنْ کادَتْ لَتُبْدی بِهِ لَوْ لا ـ أَنْ رَبَطْنا عَلی قَلْبِها اگر ما قلب او را به نیروی یقین و شکیبایی، استواری و آرامش نبخشیده بودیم، نزدیک بود که از فشار اندوه و نگرانی در مورد سرنوشت فرزندش ناله و فریاد سر دهد. به باور پاره‌ای منظور این است که: او از تماشای منظره صندوق بر امواج خروشان آب نزدیک بود فریاد و ناله سر دهد، امّا ما دل طوفان زده‌اش را آرامش و شکیبایی بخشیدیم. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: اگر ما قلب مادر موسی را شکیبایی و استواری نبخشیده بودیم چیزی نمانده بود که وقتی از سوی فرعونیان برای شیردادن کودک احضار شد، از شدت شادمانی فریاد بر آورد که: من مادر او هستم! و برخی نیز بر آنند که: نزدیک بود الهام خدا و پیام او به خودش را آشکار سازد. لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ. این تدبیر ما، در مورد مادر موسی بدان دلیل بود که می‌خواستیم او از ایمان آوردگان راستین باشد و با تصدیق وعده و نوید ما، به وحی و پیام ما اعتماد کند. (صفحه ۲۷۴)

۲۷۶. آیه

اشاره

وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ مادر به خواهر او گفت: وضع حال او را پی‌گیری کن، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، در حالی که آنها بی‌خبر بودند. (۱۱ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قُصِّیهِ» از ماده «قَصّ» به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که به داستان، «قِصَّهٔ» می‌گویند، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون درآن پی‌گیری می‌شود. بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل، ماجرا را

زیر نظر داشت و بـا چشم خود دیـد که چگونه فرعونیـان او را از آب گرفتنـد و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدیـد می‌کرد، رهـایی یافت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَصّ»: به پی‌جویی نمودن، و دنبـال کردن کـار یـا کسـی گفته می‌شود. «بَصُـِرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ»: او را از راه دور از حـال آن کودک پرشکوه آگاه ساختیم. و ما او را به مادرش بازگرداندیم. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ قالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیهِ مادر موسی به دختر خود که خواهر او بود، گفت: از پی آن صـندوق و سرنشـین آن کشتی کوچک برو و از حال و سرنوشت او جستجو کن و ببین کارش به کجا می‌انجامد. فَبَصُـِرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ و آن خواهر هوشمند از پی موسی رفت و دید که فرعونیان صندوق را از امواج نیل بر گرفته و موسـی را از درون آن بیرون آورده و شگفت زده در مورد او گفتگو می‌کنند، و این دختر هوشمند و زیرک از دور آنان را زیر نظر گرفت و به تماشای آنان پرداخت. وَ هُمْ لا یَشْـعُرُونَ. امّا فرعونیان راز خانواده موسی را در نمی‌یافتند و نمی‌دانستند که آن دخترک، خـواهر ایـن کـودک اسـت. بـه بـاور پـاره‌ای منظـور این است که: و آنـان نمی‌دانسـتند که آن دخـترک هوشـمند در پی آگـاهی از سرنوشت همـان کودک اسـرارآمیز است. این جمله در آیه دهم نیز آمـده است و به نظر می‌رسـد این تکرار پر معنا نشانگر این نکته است که اگر فرعون همان‌گونه که به دروغ ادعا می‌کرد، خـدایگان مردم بود، بایـد از این رازها آگاه و این امور را می‌دانست و در می‌یافت که چه می‌کند؟! (صفحه ۲۷۵)

۲۷۷. آیه

اشاره

وَ حَرَّمْنـا عَلَیْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْـلُ فَقـالَتْ هَـلْ أَدُلُّکُمْ عَلی أَهْـلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکُمْ وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ مـا همه زنان شـیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)، خواهرش (که بی‌تابی مأموران برای پیدا کردن دایه را مشاهده کرد) گفت: آیا شـما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند؟ (۱۲ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَراضـع» جمع «مُرْضِع» به معنی زن شـیرده است. طـبیعی است نوزاد شـیرخوار چنـد سـاعت که می‌گـذرد، گرسـنه می‌شود، گریه و بی‌تـابی می‌کنـد، بایـد دایه‌ای برای او جسـتجو کرد، خصوصا این که ملکه مصـر سـخت به آن دل بسـته و او را چون جان شـیرینش دوست می‌دارد. مأموران حرکت کرده و در به در دنبال دایه می‌گردنـد، اما عجیب این که پسـتان هیـچ دایه‌ای را نمی‌گیرد. شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می‌کند و یا طعم شـیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می‌کند، گویی می‌خواهد خود را از دامـان دایه‌هـا پرتـاب کنـد، این همـان تحریم تکـوینی الهی بـود که همه دایه‌هـا را بر او حرام کرده بـود. کـودک لحظه به لحظه گرسـنه‌تر و بی‌تـاب‌تر می‌شـود، پی‌درپی گریـه می‌کنـد و سـر و صـدای او در درون قصـر فرعـون می‌پیچـد و قلـب ملکـه را به لرزه درمی‌آورد. مأمورین بر تلاش خود می‌افزاینـد، ناگهان در فاصـله نه چنـدان دوری به دختری برمی‌خورنـد که می‌گویـد: من زنی از بنی‌اسـرائیل را می‌شـناسم که پسـتانی پرشیر و قلبی پر محبت دارد، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد. مأمورین خوشـحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشـرد و از شیره جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید، مخصوصا مأموران خسته و کوفته که

به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال‌تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند. در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، هامان (صفحه ۲۷۶) وزیر فرعون گفت: من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این‌همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟ گفت: ای پادشاه، به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گران‌قیمتی به او دادند.(۱) در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَراضِع»: این واژه جمع «مُرْضِعَه» به مفهوم دایه و زن شیرده می‌باشد و جمع آن نیز به مفهوم زنان شیرده و پرستار کودک آمده است. «نُصْح»: کاری که از روی راستی و اخلاص و خیرخواهی انجام شود. در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ و هر بانوی شیردهی را آوردند، آن کودک شگفت‌انگیز پستان به دهان نگرفت و شیر نخورد؛ چرا که خدا از پیش او را از خوردن شیر این زنان بازداشته و دشمنی آنان را بر دل او افکنده بود. یادآوری می گردد که تحریم در آیه شریفه به مفهوم هشدار و نهی از انجام نیست، بلکه به مفهوم بازداشتن عملی است. فَقالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ خواهر موسی به آرامی خودش را به آنان نزدیک ساخت و گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راه نمایم که پرستاری و تربیت این کودک را برای شما بر عهده گیرد؟ ***** ۱. «تفسیر فخر رازی»، جلد ۲۴، صفحه ۲۳۱. (صفحه ۲۷۷) این آیه نشانگر آن است که در این مرحله دیگر آفریدگار هستی بذر محبت موسی را در گستره دل فرعون افکنده بود و او به خاطر این مهر و محبت بود که زنان شیرده را برای پرستاری و تغذیه او گردآوری می کرد و در تلاش بود که آن کودک محبوب گرسنه نماند و او نیز به تدبیر گرداننده هستی پستان هیچ زنی را نمی گرفت. آری، در آن شرایط بود که خواهر هوشمند موسی با دیدن بی‌تابی و دلسوزی و مهر عجیب خاندان فرعون به آن کودک، جرئت یافت تا به آنان نزدیک شود و با ظرافت به آنان بگوید: آیا می‌خواهند خانواده‌ای با تدبیر و دلسوز را نشان دهد تا آن کودک را برای آنان نگهداری و پرستاری کند؟! وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ. در مورد این جمله دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی منظور این است که: و فرعون و خاندانش خیرخواه موسی شده بودند و برای نجات او و فراهم آمدن غذا و آرامش او سخت خیرخواهی و کوشش می کردند. ۲ امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است و آن خانواده‌ای که پرستاری کودک را به عهده می گیرند، خیرخواه او باشند، که در این صورت ادامه گفتار آن دختر هوشمند است. پاره‌ای آورده‌اند که: وقتی خواهر موسی چنین پیشنهادی را مطرح ساخت، هامان گفت: این دختر، این کودک و خاندانش را می‌شناسد، بنابراین باید این راز را برای ما باز گوید، امّا او گفت: منظور من این است که خانواده‌ای که می‌تواند این کودک را برای دستگاه فرعون پرستاری کند، از دوستداران و هواخواهان فرعون است. (صفحه ۲۷۸)

۲۷۸. آیه (بازگشت موسی به آغوش مادر)

اشاره

فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ ما او را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعده‌الهی حق است، ولی اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این‌که؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می‌آمد و به او شیر می‌داد؟ دلیل روشنی بر هیچیک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول، منطقی‌تر به نظر می‌آید. و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می‌داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته‌اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در اینجا داستان‌های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده‌اند که ذکر همه آنها به درازا می‌کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: «أَ لَمْ نُرَبِّكَ فينا وَليداً وَ لَبِثْتَ فينا مِنْ عُمُرِكَ سِنينَ: آیا تو را در کودکی در دامان پرمهر خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از عمرت را در میان ما نبودی»؟ (۱۸ / شعراء) نشان می‌دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال‌هایی در آنجا درنگ نموده است. از «تفسیر علی بن ابراهیم» چنین استفاده می‌شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می‌کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که (صفحه ۲۷۹) یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، روبرو گشت.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید: فَرَدَدْناهُ إِلى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ سرانجام موسی را به مادرش باز گرداندیم تا چشمش به دیدن او روشن شود و از دوری او اندوه زده و نگران نگردد. پس از پاسخ مساعد دادن خاندان فرعون به پیشنهاد خواهر موسی، او نزد مادر شتافت و او را به دربار برد. آن کودک اسرارآمیز، بوی آشنا به مشامش رسید و به لطف خدا دریافت که مادرش آمده است، از این‌رو پستان او را گرفت و به نوشیدن شیرش پرداخت و سر و صدای او به آرامش تبدیل گردید! فرعون شگفت زده گردید و رو به مادر موسی کرد و گفت: این چه رازی است که این کودک تنها شیر تو را می‌خورد و سینه دیگری را بر دهان نمی‌گیرد؟ آن بانوی خردمند گفت: شاید بدان دلیل باشد که من دارای شیری پاک و گوارا و بدنی خوشبو هستم و هر کودکی را بیاورند، شیر مرا می‌خورد. فرعون شادمان گردید و کودک به او سپرده شد! وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و این تدبیر بخاطر آن بود تا مادر موسی بداند که وعده خدا حق است. منظور از وعده پروردگار همان چیزی است که در آیه هفتم همین سوره آمده است. وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ. امّا بیشتر آنان نمی‌دانستند که خدا به وعده و نوید خویش جامه عمل پوشانده و آن را تحقّق بخشیده است. ***** ۱- «نورالثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۱۷. (صفحه ۲۸۰)

۲۷۹. آیه

اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم.(۱۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَشُدّ» از ماده «شِدَّت» به معنی نیرومند شدن و «اِسْتَوی» از ماده «اِسْتِواء» به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است. در این که میان این

دو چه تفاوتی است، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند؛ بعضی گفته‌اند «بُلوغ اَشُدّ» آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالبا در سن ۱۸ سالگی است و «اِسْتِواء» همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالبا بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می‌شود. بعضی دیگر «بلوغ اَشُد» را به معنی کمال جسمی و «استواء» را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته‌اند. در حدیثی از امام صادق که در کتاب «معانی الاخبار» نقل شده، می‌خوانیم: ««اَشُد» ۱۸ سالگی است و «استواء» زمانی است که محاسن بیرون آید». در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن باتوجه به معنی لغوی این دو واژه، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می‌شود. فرق میان «حُکْم» و «عِلْم» ممکن است این باشد که «حُکْم» اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و «عِلْم» به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد. تعبیر «کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ» به خوبی نشان می‌دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت. بلکه منظور همان آگاهی و روشن‌بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی‌آید که موسی در همان کاخ فرعون (صفحه ۲۸۱) که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آنجا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می‌شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ترسیم فراز دیگری از این داستان انسان‌ساز می‌فرماید: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً و هنگامی که موسی رشد کرد و به اوج نیرومندی و کمال رسید، به او دانش و فرزانگی گسترده‌ای ارزانی داشتیم. به باور پاره‌ای منظور این است که: و هنگامی که او به چهل سالگی رسید، به او فرزانگی و دانشی ژرف ارزانی داشتیم. با این بیان آن حضرت پیش از انگیزش به رسالت و پیامبری دارای دانش و حکمت بسیار بود. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور از دانش و حکمت، همان مقام والای رسالت و پیامبری است که به او ارزانی گردید. وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ. و ما نیکو کرداران روزگار را این گونه پاداش می‌دهیم. (صفحه ۲۸۲)

۲۸۰. آیه (حیا و عفاف دختران موجب نزول برکات الهی برای آنهاست)

اشاره

وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُکُما قالَتا لا نَسْقی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبیرٌ و هنگامی که به موسی (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خودرا سیراب می‌کنند و در کنار آنها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی‌شوند، موسی) به آنها گفت: کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی‌دهید؟) گفتند: ما آنها را آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد مسنی است. (۲۳/قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَذُودانِ» از ماده «ذَوْد» به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با

گوسفندان دیگر نشود. «خَطْب» به معنی کار و مقصود و منظور است. «یُصْدِرَ» از ماده «صَدَر» به معنی خارج شدن از آبگاه است و «رِعاء» جمع «راعی» به معنی چوپان است. در اینجا در برابر «پنجمین صحنه» از این داستان قرار می‌گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدْیَن است ... این جوان پاکباز چندین روز در راه بود، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند، گفته‌اند: هشت روز در راه بود، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد. برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می‌نمود و در برابر این‌همه مشکلات و ناراحتی‌ها، تنها یک دلخوشی داشت و آن این که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونی رهایی یافته است. کم‌کم دورنمای «مَدْیَن» در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید این‌ها شبان‌هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان، اطراف چاه آب اجتماع کرده‌اند. «و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می‌کنند، اما به چاه نزدیک نمی‌شوند». (صفحه ۲۸۳) وضع این دختران با عفت که در گوشه‌ای ایستاده‌اند و کسی به داد آنها نمی‌رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی‌دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد و «گفت: کار شما چیست»؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟ برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت‌هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند. دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقی‌مانده آب استفاده کنیم. و برای این که این سؤال برای موسی بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف، آنها را به دنبال این کار فرستاده، افزودند: «پدر ما پیرمرد مسنّی است»، پیرمردی شکسته و سالخورده، نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم، چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هجرت تاریخی موسی به سوی «مَدْیَن»

در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ هنگامی که به مَدْیَن و بر سر چاه‌های آنجا رسید گروهی از چوپان‌ها را نگریست که گوسفندان خود را آب می‌دادند. وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ و پایین‌تر از آنان، دو بانوی با شخصیت و با وقار و خوش فکر را دید که گوسفندان‌شان را از نزدیک شدن به آب باز می‌داشتند. (صفحه ۲۸۴) به باور برخی منظور این است که: دیگران را از نزدیک شدن به گوسفندان‌شان باز می‌داشتند. و به باور برخی دیگر، گوسفندان خود را از مخلوط شدن به دیگر گلّه‌ها باز می‌داشتند. قالَ ما خَطْبُکُما موسی از آنان پرسید، شما چرا گوسفندانتان را آب نمی‌دهید؟ پس کار شما چیست؟ قالَتا لا نَسْقی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ آن دو گفتند: ما گوسفندان‌مان را آب نخواهیم داد تا شبان‌ها همه بروند و دام‌های خود را از اینجا بیرون برند و خلوت شود، و آن گاه ما از بازمانده آب در حوضچه‌ها بهره می‌بریم و گوسفندانمان را بدان وسیله سیراب می‌سازیم، چرا که ما توان کشیدن آب از چاه‌ها را نداریم. وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبِیرٌ. و پدرمان نیز پیری کهنسال و باز نشسته است و نمی‌تواند این کار سنگین را انجام دهد. آری، به همین جهت ما خود ناگزیر شده‌ایم که برای سیراب ساختن گوسفندان‌مان بیاییم. و بدین‌سان با درایت و هوشمندی از او خواستند به آنان کمک کند. به باور پاره‌ای آنان در اندیشه روشن ساختن این نکته بودند که چرا خود از پی گوسفندان آمده‌اند. (صفحه ۲۸۵)

۲۸۱. آیه

اشاره

فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ موسی به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم. (۲۴ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، چه بی‌انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی‌کنند. جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می‌گویند: چندین نفر می‌بایست آن را از چاه بیرون بکشند، را باقدرت بازوان نیرومندش یک تنه از چاه بیرون آورد و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد». می‌گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان، به کسی نمی‌اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند: «بسم اللّه»، اگر می‌توانی آب بکش، چرا که می‌دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می‌آید، آنها موسی را تنها گذاشتند، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد. «سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم». آری او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال بی‌تابی نمی‌کند، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحا نمی‌گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می‌گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می‌کند و بقیه را به لطف پروردگار وا می‌گذارد. (صفحه ۲۸۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فَسَقی لَهُما پس موسی گوسفندان آنان را آب داد. منظور این است که او پیش رفت و با کنار زدن شبان‌ها گوسفندان آن دو دختر با شخصیت را سیراب کرد. پاره‌ای آورده‌اند که: آن حضرت به یکی از چاه‌ها نزدیک شد و تخته سنگ بزرگی را که ده نفر به سختی می‌توانستند جا به جا کنند، به تنهایی کنار نهاد و دلو بزرگی که دو نفر به وسیله آن با کمک یکدیگر آب می‌کشیدند، از آنان گرفت و به تنهایی به آب دادن گوسفندان آن دو زن پرداخت. ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ و پس از پایان کار، برای استراحت به سایه درختی پناه برد. فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ. و نیایشگرانه رو به بارگاه خدا آورد و گفت: پروردگارا، راستی که من به هر نعمتی که برایم فرو فرستی سخت نیازمندم. «ابن عبّاس» می‌گوید: این پیامبر بزرگ را بنگرید که از شرارت ظالمان آواره شده و از بارگاه خدا تقاضای تکّه نانی می‌کند! امیرمؤمنان بر آن است که: موسی از خدای خویش نان و غذایی برای خوردن می‌خواست، چرا که در آن مدّت چندان گیاه بیابان خورده بود که از شدّت لاغری، سبزی گیاهان از پوست شکمش هویدا بود. آن دو دختر، آن روز زودتر از هر روزِ دیگر به خانه و نزد پدر بزرگوار خویش باز گشتند، و چون پدر از زود آمدن آنان تعجّب کرده بود، جریان را به او باز گفتند؛ و پدر فرزانه به یکی از آن دو دستور داد تا موسی را فراخواند، و دخترِ بزرگتر شُعَیْب برای رساندن پیام پدر و دعوت موسی نزد او رفت. (صفحه ۲۸۷)

۲۸۲. آیه (یک کار خیر درهای خوشبختی را به روی موسی گشود)

اشاره

فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان برای ما را به تو بپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد، گفت: نترس، از قوم ظالم نجات یافتی. (۲۵ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت‌نمایی می کند، چه برکات عجیبی دارد، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته‌ای کشیدن، فصل تازه‌ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می‌آورد، گمشده‌ای را که می‌بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می گذارد. و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی، به تو بدهد». برق امیدی در دل او جهید، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شُرُف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق‌شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گرانبهایی. آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه‌ای از حق‌شناسی و حق‌پرستی بود، امروز که می‌بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می‌شود و هنگامی که از جریان کار (صفحه ۲۸۸) آگاه می گردد، تصمیم می گیرد دَیْن خود را به این جوان ناشناس، ادا کند. موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی از پیش‌رو حرکت می‌کرد و موسی از پشت سرش، باد بر لباس دختر می‌وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی اجازه نمی‌داد چنین شود، به دختر گفت: من از جلو می‌روم بر سر دو راهی‌ها و چند راهی‌ها، مرا راهنمایی کن.(۱) موسی وارد خانه شعیب شد، خانه‌ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان، پیرمردی باوقار، با موهای سفید در گوشه‌ای نشسته، به موسی خوشامد گفت. از کجا می‌آیی؟ چه کاره‌ای؟ در این شهر چه می کنی؟ هدف و مقصودت چیست؟ چرا تنها هستی؟ و از این گونه سؤالات. موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد. قرآن می گوید: «هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد، گفت: نترس، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی». سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری، از غربت و تنهایی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می‌شود. موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه‌های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می‌جوشد و می‌تواند او را به خوبی سیراب کند. شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدّی یافته که می‌تواند علوم و دانش‌ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ، لذت می‌برد، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق، خوشحال بود. ***** ۱- «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۲۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ یکی از آن دو به رسم زنان پاکدامن و با وقار، در اوج حیا و شرم نزد موسی آمد. برخی آورده‌اند که: او چهره‌اش را با آستین پوشانده بود. و برخی گفته‌اند: او به گونه‌ای آراسته به حیا بود که دوست نداشت جلو چشم مردی بیگانه راه برود و بدون احساس ضرورت با او سخن گوید. قالَتْ إِنَّ أَبی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ ما سَقَیْتَ لَنا او هنگامی که رسید، گفت: پدرم شما را فرا می‌خواند تا پاداش کارتان را که گوسفندان‌مان را آب دادی به شما بدهد. بیشتر مفسران بر این عقیده‌اند که نام پدر آن دختر که موسی را به سوی پدرش فراخواند، شُعَیْب بود. «ابو حازم» می گوید: هنگامی که او به موسی گفت، پدرش می‌خواهد مزد کارش را بدهد، آن حضرت خوشش نیامد و بر آن شد که نرود، امّا از آنجایی که در آن شهر ناآشنا بود به ناگزیر دعوت را پذیرفت و رفت تا شب را در آن بیابان و در خطر جانوران درنده نماند. به هر حال آن دختر به عنوان راهنما حرکت کرد و موسی نیز از پی او روان گردید، امّا از آنجایی که باد می‌وزید و لباس آن بانو را جا بجا می کرد و ممکن بود شدت وزش باد لباس را از سر و چهره و یا بدن او کنار زند و چشم موسی بر بدن او بیفتد، از او خواست تا پشت سر موسی حرکت کند و هر کجا لازم است او را راهنمایی کند. هنگامی که موسی به خانه «شُعَیْب» رسید، غروب افتاب و وقت شام خوردن بود. صاحبخانه او را به شام دعوت کرد، امّا وی گفت: به خدا پناه می‌برم! «شُعَیْب» گفت: چرا؟ آیا گرسنه نیستی؟ گفت چرا، امّا می‌ترسم که این شام مزد کارم به حساب آید و من از خاندانی هستم که در برابر کارِ آخرت مزد نمی گیرند. (صفحه ۲۹۰) «شُعَیْب» گفت: جوان! به خدای سوگند شیوه من و پدران و نیاکانم، گرامی داشتن میهمان است و ما هماره غذای خود را با میهمان می‌خوریم. موسی پذیرفت و شام را در خانه او صرف کرد. فَلَمَّا جاءَهُ وَقَصَّ عَلَیْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ. پس هنگامی که موسی نزد شُعَیْب آمد و سرگذشت خویش را برای او بازگفت و او را از هجرت و گرفتاری خویش آگاه ساخت، آن مرد خدا به موسی امید بخشید و گفت: هان ای موسی نترس و نگرانی به دل راه مده که از شرارت و گزند فرعون و فرعونیان برتری‌جو و انحصارگر رهیده‌ای، چرا که اینجا سرزمین ماست و سرزمین ما در قلمرو استبداد فرعون نیست. (صفحه ۲۹۱)

۲۸۳. آیه (موسی در جمع خانواده شعیب)

اشاره

قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی، آن کس است که قوی و امین باشد. (۲۶ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این ششمین صحنه از زندگی موسی دراین ماجرای بزرگ است. موسی به خانه شعیب آمد، خانه‌ای ساده و روستایی، خانه‌ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، این فرد است که قوی و امین می‌باشد»، او هم امتحان نیرومندی خودرا داده و هم پاکی و درستکاری را. دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند. این دختر از کجا می‌دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با این که نخستین بار که او را دیده، بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست. پاسخ این سؤال معلوم است؛ قوت او را

به هنگـام کنار زدن چوپان‌ها از سـر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشـیدن دلو سـنگین یک تنه از چاه فهمیـده بود و امانت و درسـتکاریش آن زمان روشن شـد که در مسـیر خانه شـعیب راضـی نشـد دختر جوانی پیش روی او راه رود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کنـد. به علاوه از خلال سـرگذشت صادقانه‌ای که برای شـعیب نقل کرد، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشـن می‌شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد. (صفحه ۲۹۲)

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شـعیب در مورد استخدام موسی آمده بود، مهم‌ترین و اصولی‌ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشـرده خلاـصه شـده بود؛ قـدرت و امانت. بـدیهی است منظور از قـدرت، تنها قـدرت جسـمانی نیست، بلکه مراد قـدرت و قوت بر انجام مسؤولیت است. یک پزشک قوی و امین، پزشـکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسـلط کامل داشـته باشـد. یـک مـدیر قوی، کسـی است که حوزه مـدیریت خودرا به خوبی بشـناسد، از «انگیزه‌ها» باخبر باشـد، در «برنامه‌ریزی» مسـلط و از «ابتکار» سـهم کافی و در «تنظیم کارها» مهارت لازم را داشـته باشد، «هدف‌ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هـدف «بسیج» نمایـد. در عین حال «دلسوز»، «خیرخواه»، «امین» و «درسـتکار» باشـد. آنها که در سپردن مسؤولیت‌ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می‌کنند، به همان اندازه در اشـتباهند که برای پذیرش مسؤولیت، داشـتن تخصص را کافی بدانند. «متخصصان خـائن و آگاهـان نادرست» همان ضـربه را می‌زننـد که «درسـتکاران ناآگاه و بی‌اطلاع». اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسـپاریم؛ مـدیران خائن و پاکان غیر مدیر، و نتیجه هر دو یکی است. منطق اسـلام این اسـت که هر کار بایـد به دست افرادی نیرومنـد و توانا و امین باشـد، تا نظام جامعه به سامان رسـد و اگر در علل زوال حکومت‌ها در طول تاریخ بیندیشیم، می‌بینیم که عامل اصلی، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است. جالب این که در برنامه‌های اسلامی در همه‌جا «علم» و «تقوا» در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید «مجتهد» و «عادل» باشد، قاضی و رهبر باید «مجتهد» و «عادل» باشد (البته در کنـار این دو شـرط، شـرایط دیگری نیز هست، امـا اسـاس و پـایه، این دو است؛ «علم و آگـاهی» توأم بـا «عـدالت و تقوا»). (صفحه ۲۹۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

موسی و تشکیل خانواده

در این آیات فرازِ دیگری از داستان درس آموز موسی که عبارت از: ماندگار شدن او برای مدتی در مَدْیَن، تشکیل خانه و خانواده، تنظیم قرارداد کـار برای این مـدت، و سـرانجام حرکت او به سـوی مصـر به تـابلو می‌رود. در نخسـتین آیه مـورد بحث در این مورد می‌فرماید: قالَتْ إِحْداهُما یا أَبَتِ اسْـتَأْجِرْهُ پس از ورود موسـی به خانه حضرت شُعَیْب و روشن شدن شرایط و موقعیت و رشد فکری و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او، یکی از دو دختر آن پیامبر بزرگ خدا، «شُـعَیْب» که نامش «صَـفُورَه» بود رو به پدر کرد و گفت: پـدر جان این انسان شایسـته کردار را برای اداره کارهایت به کار دعوت کن! به باور برخی از مفسّـران نام دختر کوچک «شُـعَیْب»، «لیـا» و به بـاور برخی دیگر «صَـفیراء» بود. إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْـتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمینُ. آری، پـدر جـان! او را به کـار اسـتخدام نما، چرا که بهـترین کسـی کـه بـه کـار دعـوت می‌کنی، فردی است که درسـتکار و توانـا باشـد و این جـوان از این دو ویژگی برخـوردار است. هنگامی که دختر «شُعَیْب» از کارایی و امانتداری «موسی» سخن گفت، پدرش پرسید: دخترم از کجا دریافتی که او این گونه است؟ او پاسـخ داد: امّـا توانمنـدی و کـارایی او را از آنجـا دریـافتم که سـنگ بزرگ دهـانه چاه را، که ده نفر جابجا می‌کننـد، خودش به

تنهایی برداشت و کناری نهاد؛ و درستکاری و امانتداری او را نیز از آنجا دریافتم که وقتی از سوی شما برای دعوت او رفتم، به هنگام آمدن از آنجایی که باد می‌وزید و لباس انسان را جابجا می‌کرد، او خوش نداشت که باد لباس‌های مرا جا به جا کند و قامت مرا بنگرد، به همین جهت از من خواست از پی او حرکت کنم و هر کجا لازم است از پشت سر وی راه خانه را به او بنمایانم. و اینجا بود که این دو نکته مهمّ در مورد موسی علاقه «شُعَیْب» را نسبت به او افزود. (صفحه ۲۹۴)

۲۸۴. آیه (پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلامانع است)

اشاره

قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه تو است، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت. (۲۷/قصص) قالَ ذلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ اَیَّمَا الْاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ وَ اللّهُ عَلی مانَقُولُ وَکِیلٌ (موسی) گفت: (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می‌گوییم، گواه است.(۲۸ / قصص) شرح آیه از تفسیر نمونه «حِجَج» جمع «حِجَّة» است و «حِجَّة» به معنی یک سال است، نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال یک حج به جا می‌آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود. نام دختران شعیب را «صفورة» (صفورا) و «لیا» نوشته‌اند که اولی با موسی ازدواج کرد.(۱) از این داستان استفاده می‌شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می‌دانند، درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می‌دانند، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان‌گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۷، صفحه ۲۴۹. (صفحه ۲۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ «شُعَیْب» رو به موسی کرد و فرمود: من می‌خواهم یکی از دو دخترم را به همسری تو درآورم، بر این اساس که هشت سال برای من کار کنی و امور اقتصادی و دامداری و کشاورزی مرا اداره کنی. فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ و اگر این هشت سال را به ده سال برسانی و ده سال تمام برایم کار کنی، این دیگر لطف و مهری است از سوی خودت، امّا آن دو سال واجب نیست. به باور پاره‌ای منظور این است که: در برابر کارت پاداش و مزدی که من به تو می‌دهم، این است که یکی از دو دخترم را به همسری تو بر می‌گزینم. و پس از این گفتگو، موسی را برای اداره امور خویش به خدمت گرفت و دخترش را نیز با شرایطی ساده و انسانی و مبلغی آسان و ناچیز که به عنوان مهریه مقرر شد به همسری موسی در آورد و نه این که هشت سال خدمت مهریه دختر باشد. وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ و من نمی‌خواهم در این مدت خدمت بر تو سخت گیرم و جز همان کاری که مقرر شده است کار دیگری بر عهده‌ات گذارم. به باور پاره‌ای منظور این است که: و من نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم که به جای هشت سال، ده سال خدمت کنی. سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ. به خواست خدا از من صفا و دوستی و رعایت عهد و پیمان و شایسته کرداری خواهد دید. منظور او این بود که: اگر خدا به من عمری دهد و زنده‌ام بدارد، از من جز خوبی (صفحه ۲۹۶) نخواهی دید. و این سخن ظریف بدان جهت است که همه

چیز بـه دسـت توانـای اوسـت و ممکن است خـدا عمر او را به پایـان برد و به او فرصت و توفیـق ندهـد تـا شایسـته‌کرداری و صـفای خویشتن را به او نشان دهد. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که: «شُعَیْب» به «موسی» گفت: نخستین نشان شایسته‌کرداری این باشد که از این پس هر بره‌ای از گوسفندان من به وجود آمد، اگر دارای نقش و نگار و رنگی جز نقش و رنگ مادرش بود، از آنِ تو باشد، و خدا در خواب به موسـی علیه‌السـلام الهام فرمود تا عصای ویژه‌اش را به سبکی خاصّی در آب افکند، و او چنین کرد و به خواست خـدا همه برّه‌هـا در آن سـال به رنـگ دلخواه موسـی زاده شدنـد. و پـاره‌ای دیگر آوردهانـد که: او به موسـی گفت که در سال اول خدمت، هر برّه‌ای با سر مشـکی و پیکری سفید زاده شد، از آنِ تو و بقیه از آن من باشد، و عجیب بود که همه آنها به صورتی زاده شدند که از آن موسـی گردند. از ششـمین امام راستین پرسیدند: کدامین دختر «شُعَیْب» به دستور پدر برای دعوت موسی به سوی او رفت؟ آن حضـرت فرمودند: همان دختری که سـرانجام به همسری او برگزیده شد. قالَ: الَّتی تَزَوَّجَ بِها. و پرسیدند: موسی کدامیک از دو مـدت خـدمت را به انجام رسانیـد؟ حضـرت فرمود: مدت ده سال که بیشتر و کامل‌تر بود. قالَ: اَوْفاهُما وَ أَبْعَدُهُما عَشْـرُ سِـنینَ. پرسـیدند: آن حضرت پیش از پایان خدمت با همسرش عروسی کرد یا پس از آن؟ حضرت فرمود: پیش از پایان مدت خدمت. قالَ: قَبْلَ أَنْ یَنْقَضِیَ.(۱) ***** ۱. بِحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۲. (صفحه ۲۹۷) پرسـیدند: آیا مردی می‌توانـد با دختری ازدواج کند و با پدرش عهد بندد که دو ماه بر او خدمت کند و کاری مشـخّص را به انجام رساند؟ پاسخ فرمودند: از آنجایی که موسـی می‌دانسـت که این شـرط را به انجام می‌رسانـد درست بود. پرسـیدند: از کجا می‌دانست؟ فرمود: او آگاهی داشت که به خواست خـدا افزون بر آن هم زنـده می‌مانـد و شـرط خود را جامه عمـل می‌پوشانـد. در آیه مورد بحث می‌فرمایـد: قالَ ذلِکَ بَیْنی وَ بَیْنَکَ «موسـی» رو به «شُـعَیْب» کرد و گفت: آنچه بر اساس این قرارداد و پیمان بر عهده من است، به خواست خدا به شایستگی به انجام می‌رسانم و آنچه شما وعـده کرده‌ای که در برابر آن به من بدهی، آن هم پاداش من باشد. آن‌گاه افزود: أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَـیْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَیَّ البته من هر یـک از دو مـدت را به انجـام رسانـدم و هشت یا ده سال خـدمت کردم، انتخاب با من باشـد و چنان نباشـد که بر من سـتمی روا گردد و مجبور شوم که بیش از آن خـدمت کنم. وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ. و خدای یکتا بر آنچه می‌گوییم میان من و شـما وکیل و گواه باشد. و بدین‌سان موسی به خانه و کاشانه و زن و زندگی و آسایش و آرامش و آزادی و امنیت رسید! (صفحه ۲۹۸)

۲۸۵. آیه (گناه و عصیان الهی عامل ویرانی خانه‌هاست)

اشاره

وَ کَـمْ أَهْلَکْنـا مِـنْ قَرْیَـةٍ بَطِرَتْ مَعیشَـتَها فَتِلْـکَ مَسـاکِنُهُمْ لَـمْ تُسْـکَنْ مِنْ بَعْـدِهِمْ إِلاَّـ قَلیلاًـ وَ کُنَّا نَحْنُ الْـوارِثینَ بسـیاری از شـهرها و آبادی‌هـایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شـده بود، هلاک کردیم، این خانه‌های آنها است (که ویران شـده) و بعـد از آنها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم. (۵۸ / قصص) شرح آیه از تفسیر نمونه «بَطِرَت» از ماده «بَطَر» به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است. آری غرور نعمت، آنها را به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشـمه ظلم و بیـدادگری شـد و ظلم، ریشه زنـدگانی آنها را به آتش کشید. شـهرها و خانه‌های ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بـدون صاحب مانـده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود. آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسـید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشـی می‌تواند داشـته باشد؟ تعبیر به «کُنّا نَحْنُ الْوارِثینَ» اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضـی اشیاء را موقتا به بعضی انسان‌ها واگذار کند، چیزی نمی‌گذرد که همه زایل می‌گردد و او وارث همگان خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَطِرَتْ»: از ریشه «بَطَر» به مفهوم سرکشی وغرور ورزیدن به هنگام فراوانی نعمت‌هاست.

آفت مستی غرور

در آیه مورد بحث در هشداری تکان دهنده می‌فرماید: وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَها و چه بسیار شهر و دیاری را که مردم آنها مست و مغرور نعمت‌ها بودند و سپاس آنها را بجا نیاوردند و به خود بزرگ بینی و سرکشی برخاستند، نابود ساختیم. منظور این است که: ما نخست به مردم آنها رزق و روزی و انواع نعمت‌ها را ارزانی (صفحه ۲۹۹) داشتیم، امّا آنان به جای سپاس نعمت‌ها، ناسپاسی پیشه ساختند و ما به کیفر کردارشان آنان را نابود ساختیم. فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلیلاً و این سراها و کاخ‌های آنان است که در همین نزدیکی شما مردم مکّه از صاحبان آن تهی گردیده، و پس از نابودی عاد، ثمود، و قوط لوط جز اندک زمانی کسی در آنها سکونت نکرد و نزیست! به باور گروهی آیه اشاره به شهرهای ویران شده «عاد»، در میان «شام» و «یَمَن»، و سرزمین «ثَمُود» در «وادِی الْقُری»، و شهر قوم لوط در «سَدُوم» دارد، چرا که مردم مکّه در سفرهای تجارتی خویش با عبور از این دشت‌ها و سرزمین‌ها ویرانه‌های عبرت‌آموز و عبرت‌انگیز آنها را به چشم خود می‌دیدند. وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثینَ. و اینک ما وارث آنان و مالک سرزمین‌ها و خانه‌های آنان شده‌ایم و کسی در آنها نیست. (صفحه ۳۰۰)

۲۸۶. آیه (هم خانه دنیای خود را آباد کن و هم به فکر آبادی خانه آخرت باش)

اشاره

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدینَ و در آن چه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش منما و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن و هرگز در زمین فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد. (۷۷ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان چیز بدی نیست، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می‌افتد و اگر به وسیله آن «اِبْتِغاء دار آخرت» شود، چه چیزی از آن بهتر است؟ اگر وسیله‌ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد، چه چیزی از آن بدتر؟ و این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است: «مَنْ اَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ اَبْصَرَ اِلَیْها اَعْمَتْهُ: کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد، چشمش را بینا می‌کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند، نابینایش خواهد کرد».(۱) تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می‌شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد، جایز است) و آن این که؛ در «معانی الاخبار» از امیرمؤمنان علی در تفسیر جمله فوق از آیه مورد بحث چنین آمده: «وَ لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُدْرَتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ اَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَهَ: تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب».(۲) طبق این تفسیر، جمله فوق هشداری است به همه انسان‌ها که فرصت‌ها و سرمایه‌ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر درگذر است. ***** ۱- «نهج

البلاغه»، خطبه ۸۲. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۳۹. (صفحه ۳۰۱) سومین اندرز این که: «وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ». گاه خداونـد مواهب عظیمی به انسـان می‌دهـد که در زنـدگی شخصـیش نیاز به همه آنها نـدارد، عقل توانایی می‌دهـد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است، علمی می‌دهـد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می‌تواند از آن اسـتفاده کنـد، اموال و ثروتی می‌دهـد که در خور برنامه‌های عظیم اجتماعی است. این گونه مواهب الهی مفهوم ضـمنیش این است که همه آن به تو تعلق نـدارد، بلکه تو وکیـل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی، خـدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بنـدگانش را اداره کنـد. بالاـخره چهـارمین انـدرز این که؛ «نکنـد این امکانات مادی تو را بفریبـد و آن را در راه «فساد» و «افساد» به کارگیری» (وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ در آنچه خدا به تو ارزانی داشته است، سرای جاودانه آخرت را جستجو کن و این ثروت و نعمت را در راه خـدا پسـندانه و ساختن آن جهان هزینه و انفاق نما؛ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا و بهره خویش از زندگی دنیا را نیز از یاد مبر! به باور بیشتر مفسـران منظور این است که کار شایسـته و خداپسندانه برای ساختن سـرای واپسین را در زندگی این جهان از یاد مبر، چرا که بهره انسـان از این سـرا همین است که برای سـرای آخرت بکوشـد و پس‌انـدازی بفرسـتد. لا تَنْسَ صِحَّتَکَ وَ قُوَّتَکَ وَ فَراغَکَ وَ شَبابَکَ وَ نَشاطَکَ وَ غِناکَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْاخِرَةَ.(۱) هان ای انسان! تندرستی، توانایی، فرصت‌های زندگی، جوانی، نشاط و جوشـش و ثروت و بی‌نیـازی خویشـتن را از یاد مبر و با این نعمت‌های ششـگانه در راه ***** ۱. مَعانِی الأخبار، ص ۳۲۵؛ اَمالی صَدُوق، ص ۲۹۹، ۳۳۶. (صفحه ۳۰۲) سـاختن سـرای مانـدگار آخرت به جهاد و تلاشـی خسـتگی‌ناپذیر بپرداز. برخی بر آننـد که قـارون با آن ثروت هنگفت و بی‌حساب خویش، فردی سـخت و بخیل بود، از این رو به او دسـتور رسـید که از آنچه خـدا روزی تو ساخته است بهره‌ور گرد و بخور و بیاشام، چرا که بهره‌وری عادلانه و بدور از اسـرافکاری را خدا روا ساخته است. امّا به باور پاره‌ای این فراز از آیه شـریفه سـخن خـدا به موسـی است، نه سـخن مردم با ایمان به قارون. وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ و همان سان که خـدا در مورد تو نیکی و احسـان کرده است، تو نیز در مورد دیگران نیکی کن! به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: همـان‌گونه که خـدا در مورد تو نیکی کرده و به تو نعمت ارزانی داشـته است، توهم به وسـیله فرمانبرداری از خـدا و انجام وظیفه و یاری رسانی به محرومان نیکی کن! و از دیـدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که: و سپاس پروردگارت را به شایسـتگی بگـذار و با بنـدگان خدا مواسات نما. وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ و هرگز در روی زمین در اندیشه تباهی و تبهکاری و پایمال ساختن حقوق و آزادی و امنیت مردم مباش! إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ. چرا که خدا تبهکاران را دوست نمی‌دارد. (صفحه ۳۰۳)

۲۸۷. آیه («توحید» اساس هماهنگی و همدلی خانوادگی است)

اشاره

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ما به انسان توصـیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند واگر آنها تلاش کنند که برای من شـریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می‌دادید، باخبر خواهم ساخت. (۸ / عنکبوت)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است. نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق‌شناسی سرچشمه می گیرد، می‌فرماید: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً». گرچه این یک حکم تشریعی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریعی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصا تعبیر به «اِنْسان» در اینجا جلب توجه می کند، چرا که این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر، حق‌شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند، هر چند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دَیْن خود را به آنها اداء کند. سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان، حاکم گردد، با یک استثناء صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می‌فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما). ... تعبیر به «جاهَداکَ» مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: (صفحه ۳۰۴) شخصی خدمتش آمد و عرض کرد: «من به چه کسی نیکی کنم»؟ فرمود: «به مادرت»، دوباره سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی»؟ فرمود: «به مادرت»، بار سوم سؤال کرد: «بعد از او به چه کسی»؟ باز فرمود: «به مادرت» و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود.(۱) و تعبیر به «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است، چون اگر واقعا شرک، صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

داستان ایمان سَعْد و مخالفت مادرش

از «سَعْد بن ابی‌وَقّاص» در این مورد آورده‌اند که می گفت: من پس از اسلام و شنیدن آیات قرآن از پیامبر گرامی در مورد نیکی به پدر و مادر، راه و روشی خدا پسندانه در خانه پیشی گرفتم و با مادرم رفتاری پسندیده و بسیار پر مهر برگزیدم. مادرم پس از دیدن تغییر اخلاق خانوادگی‌ام، به من گفت: هان ای سعد! این چه راه و رسم پسندیده و سبک و شایسته‌ای است که در پیش گرفته‌ای؟ گفتم: مادر! من به قرآن و پیامبر ایمان آورده‌ام و این شیوه اسلام و ایمان آورندگان به قرآن در برابر پدر و مادر است. مادرم از شدّت تعصّب به بت و بت‌پرستی فریاد بر آورد که باید از عقیده‌ات بازگردی و گرنه من اعتصاب غذا نموده و آنقدر گرسنگی می‌کشم تا خود را به هلاکت افکنم و مردم تو را قاتل مادر خواهند شناخت و باران نکوهش بر تو خواهند باراند! و آن گاه از پی تهدیدش دست به اعتصاب غذا پرداخت و از خوردن و آشامیدن خودداری کرد؛ من به او گفتم: هان ای مادر! از این کار نادرست خویش دست بردار که من هرگز دست از دین و ایمان خویش بر نخواهم داشت، امّا او روز نخستِ اعتصاب ***** ۱- «مجمع‌البیان»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۳۰۵) غذای خود تا غروب آفتاب چیزی نخورد؛ روز دوم آغاز شد و بازهم او خویشتن‌داری کرد و به کار خود ادامه داد و من ناگزیر شدم که به او سخت هشدار دهم، از این رو گفتم: هان ای مادر! به خدای یکتا سوگند که اگر صد جان داشته باشی و با این روش ناپسند یک یک آنها از گلوگاهت بیرون بیاید، مطمئن باش که من از دین و آیین خویش باز نخواهم گشت، چرا که احترام و نیکی من بر تو به خاطر فرمان خداست و همو فرمان داده است که در شرک و کفر و ظلم و گمراهی اطاعت پدر و مادر نارواست، اینک این تو و این هم آزادی انتخاب راه، می‌خواهی غذا بخور و می‌خواهی آنقدر به گرسنگی ادامه بده تا بمیری. مادرم با دیدن قاطعیت عجیب من در راه دین و ایمان سخت بهت زده شده و به ناگزیر

اعتصاب غذای خود را شکست و آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفّای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد که: وَ اِنْ جاهَداکَ... گفتنی است که مادر «سَعْد» نامش «حَمَنه» و دختر ابوسفیان بود.

نیکی به مادر در روایات

۱ «بُهَر بن ابی‌حکیم» از نیای خود آورده است که به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و گفتم: یا رَسُولَ اللّهِ! مَنْ اَبَرُّ؟ ای پیامبر خدا، به چه کسی در زندگی نیکی کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به مادرت، قالَ: اُمُّکَ! آن مرد می گوید: گفتم دیگر چه کسی؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ بار دیگر فرمود به مادرت! قالَ: ثُمَّ اُمُّکَ! بار سوم گفتم: در مرحله سوّم به چه کسی نیکی کنم؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ یا رَسُولَ اللّهِ؟ باز هم فرمود: به مادرت نیکی کن! قالَ: ثُمَّ اُمُّکَ! مرتبه چهارم پرسیدم: دیگر به چه کسی ای پیامبر خدا؟ قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ آن‌گاه فرمود: به پدرت نیکی کن! و از پی آن به نزدیکان و خویشاوندانت به ترتیبی که به تو نزدیکترند. قالَ صلی الله علیه و آله: ثُمَّ اَبُوکَ ثُمَّ الاْقْرَبُ فَالاْقْرَبُ.(۱) ۲ و نیز «اَنَس بن مالک» آورده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: اَلْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدامِ الاُْمَّهاتِ.(۲) بهشت زیر پای مادران شایسته کردار است. ***** ۱. سُنَن تِرْمِذی، ج ۴، ص ۳۰۹، ۱۸۹۷؛ مُسْنَد احمد، ج ۵، ص ۶۲۳، ۱۹۵۲۴. ۲. مُسْنَد الشهاب، قُضاعی، ج ۱، ۱۰۲، ۱۱۹. (صفحه ۳۰۶)

۲۸۸. آیه (نماز بازدارنده اعضای خانواده از زشتی‌ها و بدی‌ها)

اشاره

اتْلُ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ آنچه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست. (۴۵ / عنکبوت)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تفاوت میان «فَحْشاء» و «مُنْکَر» آن است که «فَحْشاء» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْکَر» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و «مُنْکَر» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد. سپس می گوید: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ». طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است. این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد؛ هنگامی که صبح از خواب برمی‌خیزد، در یاد او غرق می‌شود، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می‌شنود، برنامه خود را قطع کرده، به درگاه او می‌شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود، با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می‌سازد. از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می‌شود، خود را شستشو می‌دهد، پاک می کند، حرام و غصب را از خود دور می‌سازد و به بارگاه دوست می‌رود، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد. منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، نهی از فحشاء و منکر می کند، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود. ممکن نیست کسی نماز (صفحه ۳۰۷) بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز تأثیرش کم است، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی‌خواندند،

از این هم آلوده‌تر بودند. روشن‌تر بگوییم: نهی از فحشاء و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. در دنباله آیه می‌افزاید: «وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ». ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم‌تری برای نماز می‌باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم‌تر است، آن است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین «ذکر اللّه» می‌باشد، در واقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می‌شود. اصولاً ـ یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دل‌ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی‌رسد؛ «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: آگاه باشید یاد خدا، مایه اطمینان دل‌ها است» (۲۸ / رعد). اصولاً روح همه عبادات، چه نماز و چه غیر آن، ذکر خدا است، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتابِ هان ای پیامبر! آنچه از این قرآن پرشکوه به تو وحی شده است بر مردمی که موظّف به عمل به آن شده‌اند، تلاوت کن! و خودت نیز بر اساس مقررات آن رفتار نما! وَ أَقِمِ الصَّلاةَ و نماز و فرهنگ انسان‌ساز نماز را به پا دار! إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ (صفحه ۳۰۸) چرا که نماز راستین انسان را از کارهای زشت و ناپسند در آشکار و نهان بازمی‌دارد.

سازندگی معنوی نماز

آیه شریفه نشانگر این نکته ظریف و انسان‌ساز است که فرمان نماز و انجام شایسته و بایسته آن لطف و مهر خدا به انسان است، چرا که نماز به انسان نیرو و توانی می‌بخشد که به گناه و زشتی که نه خرد سالم آن را می‌پسندد و نه دین و آیین آسمانی و درست نزدیک نشود و در زندگی به آنها دست نیازد. افزون بر این، انسانی که نماز را با خشوع و خضوع قلبی بخواند، اثر سازنده و برازنده آن به گونه‌ای کارا و پرتوان است که بخودی خود انسان را از آلودگی‌ها و فرومایگی‌ها باز می‌دارد و روشن است که وقتی انسان از گناه دوری جوید گام بلند و سرنوشت‌سازی به سوی نیکبختی و رستگاری برداشته است. به بیان برخی از بزرگان و فرزانگان نماز به سان نگهبانی خردمند و مراقب دلسوزی است که با گفتار شایسته و پندآموز خود از انحراف نمازگزار به سوی ظلم و گناه جلوگیری می کند و او را از زشتی و گناه باز می‌دارد، چرا که این برنامه آسمانی و این نیایش سازنده از بزرگداشت خدا، ستایش ذات پاک او، نیایش با وی، قرائتِ جملاتی درس‌آموز و ایستادن بنده در برابر سرچشمه قدرت‌ها تشکیل شده است و هر کدام از اینها کافی است که انسان را به کارهای شایسته دعوت نموده و از انجام کارهایی که او را از خدا دور می‌سازد باز دارد. آری، نماز از آغاز آن تا پایانش که نیّت و سلام باشد با زبان پند و اندرز و مژده و هشدار و امر و نهی انسان را به سوی حق و عدالت فرا می‌خواند، و روشن است که هر چیزی انسان را به سوی خدا رهبری کند او را از شرک و بیداد و گناه و زشتی دور می‌سازد. به باور پاره‌ای از مفسّران تفسیر آیه شریفه این است که: نمازِ زیبنده و سزاوار آن (صفحه ۳۰۹) است که انسان را از زشتی و گناه باز دارد؛ و آیه مورد بحث به سان این آیه است که در مورد «مکّه» می‌فرماید: و کسی که به مکّه در آید در امان خواهد بود و یا سزاوار است که در امان باشد. وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً.(۱) «ابن عبّاس» در مورد سازندگی نماز می گوید: در نماز هشدار و انذاری است که انسان خداشناس و نمازگزار واقعی را از نافرمانی خدا دور ساخته و او را به تدریج به سوی پروردگار و خشنودی او نزدیک

می‌سازد؛ بر این اساس اگر کسی نماز خواند، امّا نمازش او را از نافرمانی خدا دور نساخت، روشن است که او نمازش را با کسالت و بدون توجّه قلبی و با عدم رعایت شرایط لازم خوانده، و برای سازندگی فکری و اخلاقی و انسانی و معنوی خویش از آن بهره نگرفته است، و روشن است که با چنین نمازی انسان بیشتر از خدا دور می گردد. «حَسَن» و «قَتادَه» بر آنند که: هر نمازگزاری که نمازش او را از زشتکاری و گناه دور نساخته و او را از نافرمانی خدا باز ندارد، باید بداند که نمازش در حقیقت نماز نیست، بلکه باعث نگونساری و بدبختی است.

نماز در روایات

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ لَمْ یَزْدَدْ مِنَ اللّهِ اِلاّ بُعْداً.(۲) کسی که نمازش او را از زشتی و گناه باز ندارد، جز دوری از خدا هیچ بهره‌ای از آن نبرده است. ۲ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: لا صَلوةَ لِمَنْ لَمْ یُطِعِ الصَّلوةَ، وَ طاعَةُ الصَّلوةِ اَنْ یَنْتَهِیَ عَنِ الفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.(۳) کسی که فرمانبرداری از نماز نکند، نماز او در حقیقت نماز درست و ***** ۱. سوره آل عِمْران، آیه ۹۰. ۲. تفسیر طَبَری، ج ۲۰، ص ۹۹. ۳. تفسیر طَبَری، ج ۲۰، ص ۹۹؛ فردوس دِیْلَمی، ج ۵، ص ۱۹۲. (صفحه ۳۱۰) خداپسندانه‌ای نیست؛ و فرمانبرداری از نماز نیز آن است که نمازگزار از زشتی و گناه دوری جوید و هشدار نماز را بپذیرد. به بیان دیگر، پیام روایت این است که: نماز هنگامی که انسان را از گناه و زشتی دور می‌سازد که به آن دل دهد و پیام انسان‌ساز آن را بشنود و کارهایی انجام دهد که به خدا نزدیک گردد؛ امّا هنگامی که نمازگزار از گناه و زشتی دوری نجوید، نماز او دارای وصف و شرایط و اثر مورد نظر قرآن نیست، و تنها زمانی نماز او اثربخش و مفید و انسان‌ساز می گردد که از نافرمانی خدا توبه کند و خویشتن را از اسارت هواها و هوسها و وسوسه‌های شیطان نجات بخشد، و این کار ممکن است و گاه نماز سرانجام چنین اثری در نمازگزار می گذارد. ۳ «اَنَس بن مالک» آورده است که جوانی از «انصار» نمازهایش را با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به جماعت می‌خواند، امّا در زندگی به گناه و زشتی نیز دست می‌یازید، برخی جریان او را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گزارش کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سرانجام نماز او، وی را به راه درست راه نموده و از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ فَقالَ: اِنَّ صَلوتَهُ تَنْهاهُ یَوْماً.(۱) ۴ و نیز آورده‌اند که: به آن حضرت گزارش گردید که یکی از تازه مسلمانان روزها نماز می گزارد و در همان حال شبانگاهان دست به سرقت می‌زند؛ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: نماز او سرانجام وی را از گناهش باز خواهد داشت. قیلَ لِرَسُولِ اللّهِ: اَنَّ فُلاناً یُصَلّی بِالنَّهارِ وَ یَسْرِقُ بِاللَّیْلِ؛ فَقالَ: اِنَّ صَلوتَهُ لَتَرْدَعُهُ.(۲) ۵ از ششمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَعْلَمَ اَ قُبِلَتْ صَلوتُهُ اَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ مَنْعَتَهُ صَلوتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ فَقَدْرُ ما مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ مِنْهُ.(۳) ***** ۱. کَشّاف، زَمَخْشَری، ج ۳، ص ۲۰۷. ۲. تفسیر کَشّاف، زَمَخْشَری، ج ۳، ص ۲۰۷. ۳. بِحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۰۵؛ ج ۸۲، ص ۱۹۸. (صفحه ۳۱۱) کسی که دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، باید بنگرد که آن نماز او را از زشتی و گناه باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه‌ای که نمازش او را از گناه و زشتی باز داشته و به خدا نزدیک کرده است، همان اندازه پذیرفته بارگاه خداست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ لَذِکْرُ اللّهِ أَکْبَرُ و به یقین یاد خدا از آن هم برتر و پرشکوهتر است. در تفسیر این جمله دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور پاره‌ای منظور این است که: و خدا با ارزانی داشتن رحمت خویش بر شما بیش از فرمانبرداری شما از او یادتان می کند. ۲ به باور گروهی از جمله «سَلْمان» منظور این است که: از پرشکوه‌ترین و بزرگ‌ترین کارهای بندگان، یاد خدا و توجه واقعی قلبی به ذات پاک اوست. با این بیان پیام آیه شریفه گویی این است که: مهم‌ترین و مؤثرترین چیزی که انسان را از زشتی و گناه باز می‌دارد، یاد پروردگار و به یاد داشتن فرمان‌ها و هشدارهای او و پاداش و کیفرش می‌باشد و این بهترین و پرشکوه‌ترین رحمت و لطف است که انسان هماره بیاد خدا و مقررات و بهشت و دوزخ او باشد. ۳ به باور پاره‌ای چون «ابو مالک» منظور این است که: در حال نماز قلب و دل را آکنده

از یاد و عظمت خدا ساختن و متوجّه او بودن، از سیما و ظاهر نماز بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر و مهم‌تر است؛ و باید چنین نماز خواند. ۴ و «فَرّاء» بر این باور است که: ستایش و بزرگداشت پروردگار و سپاس به بارگاه او و همواره بیاد او بودن، از هر کار و هر چیزی بزرگتر و سازنده‌تر است، و بهتر از هر عاملی انسان را از گناه و نافرمانی خدا باز می‌دارد؛ به بیان دیگر اگر انسان به راستی بیاد خدا باشد، تنها چنین کسی از گناه و زشتی دوری می‌جوید. «ثابت بَنانی» آورده است که: مردی چهار بنده در راه خدا آزاد کرد و مرد دیگری (صفحه ۳۱۲) چون داستان او را شنید و قدرت و امکانات مالی برای انجام چنین کار شایسته‌ای نداشت، با همه وجود به منظور تقرب به خدا گفت: سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ. و آن گاه به سوی مسجد رفت و از گروهی پرسید: شما در این مورد چه داوری می‌کنید که فردی چهار بنده در راه خدا آزاد می‌کند و دیگری با قلبی آکنده از یاد خدا زمزمه می‌کند که: سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ. به باور شما کار کدامین این دو بنده خدا برتر است؟ آنان پس از اندیشه و تدبّر گفتند: ما چیزی برتر و بهتر از یاد خدا نمی‌شناسیم؛ فَقالُوا: ما نَعْلَمُ شَیْئاً اَفْضَلَ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ. «مُعاذ بن جَبَل» در این مورد آورده است که: برترین و بهترین کاری که انسان را از گناه و زشتی و عذاب خدا دور می‌سازد، همواره به یاد خدا بودن است. مردی از او پرسید: یاد خدا بودن از جهاد در راه او نیز بهتر است؟ او پاسخ داد: آری، یاد خدا از جهاد نیز برتر است چرا که قرآن می‌فرماید: وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ. و می‌افزاید: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای پیامبر! خدا کدامین کارها در پیشگاه خدا محبوب‌تر است؟ سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله: أَیُّ الاْعْمالِ أَحَبُّ اِلَی اللّهِ؟ آن حضرت فرمود: محبوب‌ترین کارها این است که تا هنگامه مرگ دل و زبانت به یاد خدا باشد. أنْ تَمُوتَ وَ لِسانُکَ رَطْبٌ مِنْ ذِکْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. آن‌گاه افزود: یا مُعاذُ: اِنَّ السّابِقینَ الَّذینَ یَسْهَرُونَ بِذِکْرِ اللّهِ، وَ مَنْ اَحَبَّ أنْ یَرْتَعَ فی رِیاضِ الْجَنَّةِ فَلْیُکْثِرْ ذِکْرَ اللّهِ.(۱) ****** ۱. تفسیر کبیر، طَبَرانی، ج ۲۰، ص ۱۵۷. (صفحه ۳۱۳) هان ای مُعاذ! پیشی گیرندگان به سوی بهشت پرطراوت و زیبا آنانی هستند که شب‌ها را با یاد خدا به بامداد می‌رسانند، و هر کس دوست دارد که در بوستان‌های بهشت بهره‌ور گردد، باید همواره دل در گرو عشق خدا داشته و بیاد او باشد. «عَطاء»، از «عبد اللّه بن رَبیعَه» آورده است که «ابن عبّاس» از او پرسید: هان ای «رَبیعَه!» آیا آیه مبارکه را دیده‌ای که می‌فرماید: وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ ... و بی‌گمان یاد خدا بزرگ‌تر و پر شکوه‌تر است. او، پاسخ داد: آری دیده‌ام! آری، یاد خدا چه با تلاوت قرآن باشد و یا به نماز و ستایش او یا به نیایش و راز و نیاز با پروردگار و یا سپاس به بارگاه او، همه و همه شایسته و نیکوست، امّا برترین و پرشکوه‌ترین آن زمانی است که انسان به هنگام میدان و امکان یافتن به نافرمانی خدا و بیداد، او را یاد کند و یاد پاداش و کیفر پرشکوه و سهمگین او، وی را از گناه بازدارد. «ابن عبّاس» گفت: راستی زیبا سخن گفتی، امّا منظور آیه شریفه این است که یاد پروردگار مهربان نسبت به شما بندگان از یاد شما نسبت به ذات پاک او بیشتر است. وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَصْنَعُونَ. و خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند و به کارهای شایسته و عادلانه و نیز به کارهای ناروا و ظالمانه شما پاداش و کیفر درخور خواهد داد.

نقش دگرگون ساز نماز در رشد معنوی و اخلاقی انسان‌ها(۱)

مقررات و برنامه‌های گوناگونی که اسلام برای تربیت و سازندگی فرد و جامعه آورده است، هر کدام دارای حکمت و نقش دگرگون ساز و ارزشمندی است که افزون بر دلالت آیات و روایات، هر روزی که می‌گذرد پیشرفت دانش بشری پرده از رموز و اسرار آنها بر می‌دارد و هر چه از عمر اسلام و برنامه‌های آن می‌گذرد، بر عظمت و شکوه و معنویت آن افزون می‌گردد. ****** ۱. مترجم. (صفحه ۳۱۴) گر چه در بحث‌های پیش در مورد نماز و فلسفه آن سخن رفت، امّا بجاست که در مورد این برنامه انسان‌ساز عبادی و معنوی با نگرش بیشتری به آیات و روایات و تعمّق در تعابیری که در فرهنگ انسان‌ساز اهل بیت در این مورد آمده است نکات دیگری ترسیم گردد: ۱ قرآن نماز را مایه یاد خدا و توجّه قلبی به بارگاه او که سرمایه نیکبختی و رستگاری است اعلام می‌دارد و می‌فرماید: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْری.(۱) و به یاد من نماز را بر پا دار! ۲ و آن را عامل نیرومندی برای بازداشتن فرد و

جامعه از زشتی و گناه و فریب و بیداد می‌شمارد و می‌فرماید: به راستی که نماز انسان را از زشتی و گناه هشدار می‌دهد: إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ.(۲) ۳ و آن را مهم‌ترین سفارش پیامبران و شایستگان به انسان‌ها عنوان می‌دارد و می‌فرماید: لقمان در سفارش‌های ارزنده‌اش به فرزند خود گفت: پسرکم نماز را به پا دار! یا بُنَیَّ اَقِمِ الصَّلوةَ.(۳) ۴ و به همه ایمان آوردگان سفارش می‌کند که از شکیبایی و نماز یاری گیرند. وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ (... ۴) و از شکیبایی و نماز یاری جویید و راستی که این کار جز بر فروتنان گران است. ۵ و امیرمؤمنان آن را پاک سازنده از کبر و خودکامگی می‌نگرد. وَ الصّلوةَ تَنْزیهاً عَنِ الْکِبْرِ.(۵) ۶ و پیامبر صلی الله علیه و آله، آن را مایه روشنی چشم خویش می‌داند. قُرَّةُ عَیْنی فِی الصَّلوةِ.(۶) ۷ و پیمان خداوند اعلان می‌کند: ***** ۱. سوره طه، آیه ۱۴. ۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. ۳. سوره لقمان، آیه ۱۷. ۴. سوره بَقَرَه، آیه ۴۵. ۵. نَهْجُ الْبَلاغَه، حکمت ۲۵۲. ۶. بِحار، ج ۷۷، ص ۷۷. (صفحه ۳۱۵) اَلصَّلوةُ عَهْدُ اللّهِ.(۱) ۸ و آن را سیما و چهره دین و آیین می‌شمارد: اَلصَّلوةُ وَجْهُ دینِکُمْ.(۲) ۹ و ستون دین و ایمان می‌نگرد: وَ هِیَ عَمُودُ دینِکُمْ.(۳) ۱۰ و پرچم برافراشته اسلام عنوان می‌سازد: عَلَمُ الْاِسْلامِ الصَّلوةُ.(۴) ۱۱ و کلید بهشت می‌شمارد: اَلصَّلوةُ مِفْتاحُ الْجَنَّةِ.(۵) ۱۲ و وسیله تقرب به بارگاه خداست: اَلصَّلوةُ قُرْبانُ کُلِّ تَقِیٍّ.(۶) ۱۳ نماز واقعی داروی شفابخش دل و جانِ زخم خورده از لغزش و وسیله شستشوی معنوی انسان از گناهان و زشتی هاست، چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از یکی از یاران پرسید: لَوْ کانَ عَلی بابِ دارِ اَحَدِکُمْ نَهْرٌ وَ اغْتَسَلَ فی کُلِّ یَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرّاتٍ أَکانَ یَبْقی فی جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَیْءٌ؟ هان ای بنده خدا! اگر بر در سرای یکی از شما مردم، جویباری لبریز از آب زلال و پاکیزه روان باشد و شما در هر شبانه روز پنج مرتبه خویشتن را در آن بیفکنی و شستشو دهی، آیا چیزی از آلودگی در بدن او می‌ماند؟ شنونده و روایتگر سخن می‌گوید: به آن بزرگوار گفتم: نه ای پیامبر خدا: قُلْتُ: لا! آن حضرت فرمود: ***** ۱. کَنْزُ الْعُمّال، ج ۷، ص ۲۷۹. ۲. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۷۰. ۳. مُسْتَدْرَک، ج ۱، ص ۱۷۲. ۴. کَنْزُ الْعُمّال، ج ۷، ص ۲۷۹. ۵. نَهج الفَصاحة، فراز ۱۵۸۸. ۶. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۵. (صفحه ۳۱۶) فَاِنَّ مَثَلَ الصَّلوةِ کَمَثَلِ النَّهْرِ الْجاری، کُلَّما صَلّی کَفَّرَتْ ما بَیْنَهُما مِنَ الذُّنُوبِ.(۱) نماز، این برنامه انسان‌ساز و نقش سازنده و انسان پردازش درست همانند این نهر آکنده از آب روان است، و هرگاه انسان نمازی خالصانه و با شرایط گزارد گناهان و لغزشهایی که میان دو نماز انجام شده، اثر ویرانگرش از روح زدوده شده و زنگارهایی که بر دل نشسته و زخمی که بر قلب وارد آمده است، با این داروی شفابخش و معجزه‌آسا بهبود می‌پذیرد. ۱۴ نماز راستین و با شرایط اثر بیدارگر و هشدار دهنده دارد، و انسان را از غفلت و غرور به خود آورده و هدف آفرینش جهان و انسان را به او خاطر نشان می‌سازد. موقعیت و جایگاه او را برایش باز می‌گوید، و به او هشدار می‌دهد که غرق در هواها و هوسها و لذت‌های زودگذر نگردد، بلکه بندگی خدا و پرستش و فرمانبرداری او را پیشه سازد که هدف از آفرینش او این بوده است: وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُونِ.(۲) ۱۵ در روایات اسلامی از نماز به روح و جان و ارزش دهنده به دیگر کارهای شایسته انسان تعبیر شده است و این بدان دلیل است که نماز روح را خالص و شفاف می‌کند. ارزش اخلاص به بارگاه خدا را در انسان زنده می‌سازد و به کارهای انسان و زندگی‌اش رنگ و بوی خدایی و خداپسندانه می‌دهد، چرا که انسان به وسیله آن چندین بار در شبانه روز به بارگاه خدا اظهار اخلاص می‌کند. امیرمؤمنان علیه‌السلام شاید در همین روند باشد که فرمود: اَوَّلُ ما یُحاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلوةُ، فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ، وَ اِنْ رُدَّتْ رُدَّ عَلَیْهِ سائِرُ عَمَلِهِ.(۳) نخستین چیزی که در روز رستاخیز مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز است اگر نماز پذیرفته شد، دیگر کارهای انسان پذیرفته می‌شود و اگر نمازش مردود شناخته شد ***** ۱. کَنْزُ الْعُمّال، ج ۷، ص ۲۸۰. ۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۳. فروع کافی، ج ۱، ص ۲۶۶. (صفحه ۳۱۷) دیگر عملکردش ارزشی نخواهد داشت و مردود اعلان می‌گردد. ۱۶ نماز انسان را به رعایت حرمت و احترام به حقوق دیگران فرامی‌خواند، چرا که برای انجام یک نماز صحیح و خداپسندانه، نمازگزار باید شرایطی را در مورد لباس خویش، مکان و مسکن خویش، فرش و زیراندازش، آب وضو و حتی جایی که در آنجا وضو یا غسل انجام می‌گردد، و نیز کسب و کار و درآمدش در نظر بگیرد؛ و مجموعه این شرایط او را ناگزیر می‌سازد که از دزدی‌های آشکار و نهان و بهره‌کشی‌های ناروا

و درآمدهای حرام و حق‌کشی و تجاوز به حقوق دیگران چشم بپوشد و در امور اقتصادی و مادّی راه عادلانه و شرافتمندانه‌ای را برگزیند. بدین گونه است که نماز انسان را به رعایت حقوق دیگران دعوت می‌کند و از حرام خوارگی و تجاوز باز می‌دارد، چرا که: اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ (... ۱) ۱۷ از رموز سازنده و اسرار انسان‌پرداز نماز پدید آوردن نظم و پرورش روح انضباط در زندگی انسان است، چرا که وقتی انسان موظّف باشد که در شبانه روز چندین مرتبه در ساعت‌های مقرر آماده وضو و اذان و نماز گردد و بارها مقرراتی را رعایت کند و با شرایط خاصّی برنامه‌ای را آغاز و با دقّت و توجّه به پایان برد، چنین فرد و جامعه و خانواده‌ای با نظم و انضباط رشد می‌کند. ۱۸ نماز، افزون بر شرایطی که برای پذیرفته شدن دارد، شرایطی نیز برای کمالش آمده است، که رعایت این شرایط، گام بلندی دیگری است در خودسازی و پرورش اخلاق انسانی در فرد و خانواده و جامعه؛ چرا که نمازگزار واقعی در می‌یابد که با زبان نیایشگر خویش زیبنده نیست غیبت دیگران نماید و به آنان تهمت بزند، و یا حقوق انسانی‌شان را پایمال سازد. با جان و روان و دست و پا و سیما و سیرتی که به بارگاه خدا می‌رود و زمزمه ***** ۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. (صفحه ۳۱۸) می‌کند که: اِیّاکَ نَعْبُدُ، ... نباید ستم کند و یا به ستمکار تکیه نماید؛ نباید به این اعضاء و اندامها غذای حرام سرازیر کند و یا آنها را با نوشابه‌های مست کننده مسموم سازد. انبوه روایات، بیانگر این نکته است که نمازِ پیشوای استبدادگر پذیرفته نمی‌شود، نماز حرام‌خوار مورد قبول نمی‌افتد، نمازی که با روح خودکامگی و خودپرستی و خودپسندی خوانده شود بالاـ نمی‌رود، نمازی که همراه با قطع پیوندها باشد روح و جان ندارد، و این نیز گام دیگری در سازندگی نماز است. بار خدایا، به آیات انسان‌ساز و معنویت آفرین‌ات سوگند که ما را از نمازگزاران راستین و از تدبّر کنندگان به شرایط و بایسته‌ها و نبایسته‌های نماز واقعی، و از بر پا دارندگان فرهنگ نماز و فرهنگبانان آگاهی‌بخش و راه و رسم آزادمنشانه و بشردوستانه و عادلانه آن قرار ده! (صفحه ۳۱۹)

۲۸۹. آیه (آرامش، عشق و محبت دستاورد «ازدواج سنجیده» است)

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند.(۲۱ / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن در این آیه هدف از ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است و با تعبیر پرمعنی «لِتَسْکُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این معنی در آیه ۱۸۹ سوره اعراف نیز آمده است. به راستی وجود همسران با این ویژگی‌ها برای انسان‌ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می‌شود. این آرامش از اینجا ناشی می‌شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند، به طوری که هریک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می‌زنند، وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرّد نماید). به هرحال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی. بیماری‌هایی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می‌آید، قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و

ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد بـا آن دست به گریبان هستند، کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احسـاس مسؤولیت می‌کننـد و به همین جهت انتحار و خودکشـی در میان مجردان بیشتر دیـده می‌شود و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سـر می‌زند. هنگامی که انسان (صفحه ۳۲۰) از مرحله تجرّد به مرحله زندگی خانوادگی گام می‌گذارد، شخصـیت تازه‌ای در خود می‌یابد و احساس مسؤولیت بیشتری می‌کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج. و اما مسأله «مَوَدَّت» و «رَحْمَت» در حقیقت ملاط و چسب مصالـح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه از فرد فرد انسان‌ها تشـکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پر شـکوهی که از آجرها و قطعات سنگ‌ها تشکیل می‌گردد. اگر این افراد پراکنده و آن اجزاء مختلف باهم ارتباط و پیوند پیـدا نکننـد، «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهـد آمـد. آن کس که انسان را برای زنـدگی اجتماعی آفریـده، این پیونـد و ربط ضروری را نیز در جـان او ایجـاد کرده است. فرق میـان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشـد؛ ۱ «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضـعیف و ناتوان گردد و قادر بر خـدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد. ۲ «مودت» در مورد بزرگ‌ترها است که می‌تواننـد نسـبت به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند. ۳ «مودت» غالبـا جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» غالبا یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشـمه آن «مودت» است و گاه خدمات بلا عوض که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد. البته آیه «مودت» و «رحمت» را میـان دو همسر بیـان می‌کنـد ولی این احتمـال نیز وجود دارد که تعبیر «بَیْنَکُمْ» اشاره به همه انسان‌ها باشـد که دو همسـر یکی از مصـادیق بـارز آن محسوب می‌شونـد، زیرا نه تنها زنـدگی خانوادگی که زنـدگی در کل جامعه انسانی بـدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت» امکان‌پذیر نیست و از میان رفتن این دو پیوند و حتی ضـعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است. (صفحه ۳۲۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابو مُسلِم»، این یکی از نعمت‌های گران خداست که از نوع انسان برای او همسر آفرید، چرا که انسان به همنوع و هم شکل خود گرایش و دلبسـتگی بیشتری دارد. منظور از مهر و دوستی، مهر و محبت میان دو همسر است که به گونه‌ای دل در گرو عشق و مهر یکـدیگر می‌گذارنـد که هر کـدام دیگری را از هرچیز دیگر بیشتر دوست می‌دارد. إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ بی‌گمان در این آفرینش همسـر برای انسان از نوع او و نیز افشانـدن بـذر مهر و عشق در میان آنان، برای مردمی که می‌اندیشـند نشانه‌هایی از قدرت وصف‌ناپذیر و حکمت خداست. (صفحه ۳۲۲)

۲۹۰. آیه (گردشگری با هدف بررسی راز سقوط خانواده‌های پرقدرت)

اشاره

قُلْ سیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلُ کانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکینَ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند، چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند. (۴۲ / روم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قصـرها و کاخ‌هـای ویران شـده آنها را بنگریـد، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنیـد، جمعیت نیرومنـد پراکنـده آنها را مشاهـده نمایید و سـرانجام قبرهای درهم شکسـته و اسـتخوان‌های پوسیده آن‌ها را بنگرید. ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه

شد؟ ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟ آری «اکثر آنها مشرک بودند» «کانَ اَکْثَرُهُمْ مُشْرِکینَ» و شرک، امّ الفساد و مایه تباهی آنها شد. مسأله گردش در زمین(سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره‌های آل‌عمران، انعام، نحل، نمل، عنکبوت و روم آمده که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (۲۰ / عنکبوت) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است. قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملاً قابل لمس است، در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصا به مسلمانان دستور می‌دهد که از محیط محدود زندگی خود درآیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند و از این رهگذر اندوخته پرارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند. قدرت‌های شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان، تمام کشورها و سرزمین‌ها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده‌اند. قرآن می‌گوید: به جای این (صفحه ۳۲۳) جباران، شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیم‌های شیطانی آن ها، درس‌های رحمانی بیاموزید. عبرت گرفتن از زندگی دیگران، از تجربه‌های شخصی، پر ارزش‌تر و مهم‌تر است، زیرا در این تجربه‌ها باید انسان زیان‌هایی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران، انسان بی آن که متحمل سوخت و زیانی شود، توشه گرانبهایی می‌اندوزد. دستور قرآن در زمینه «سیر در ارض» منطبق بر کامل‌ترین شیوه‌هایی است که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده و آن این که پس از فراگرفتن مسائل در کتاب‌ها، دست شاگردان را می‌گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آن چه خوانده‌اند، می‌برند. البته امروز نوع دیگری سیر در ارض به نام «جهانگردی» از طرف تمدن‌های شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رایج شده که غالبا اهداف انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگ‌های ناسالم، عیاشی، هوس‌رانی، بی‌بند و باری و سرگرمی‌های ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است. اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگ‌های سالم، تراکم تجربه‌ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت و گرفتن درس‌های عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است. ذکر این نکته نیز بی‌تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان «سیاحت» مورد نهی واقع شده است، چنان که در حدیثی چنین آمده است: «لا سِیاحَةَ فِی الْاِسْلامِ: سیاحت در اسلام نیست» و منظور از آن، زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی، از زندگی اجتماعی به کلی جدا می‌شوند و بی‌آن که فعالیتی داشته باشند، در روی زمین به حرکت می‌پرداختند و همچون رهبان‌ها زندگی می‌کردند و سربار اجتماع بودند. به تعبیر دیگر کار آنها «رهبانیت سیار» بود، در مقابل رهبان‌های ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است، این نوع «سیاحت» را نیز محکوم می‌کند. (صفحه ۳۲۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و به آن حضرت می‌فرماید: قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما در روی زمین به سیر و گردش بپردازید و درباره سرنوشت پیشینیان به تحقیق و مطالعه دست زنید. واژه «سیرُوا» به خاطر بیان اهمّیت و عظمت کار است تا مردم در این مورد به گردش و مطالعه پردازند و نه اینکه به راستی در این مورد فرمان رسیده و برای مردم لازم شده است که در زمین بگردند. «ابن عَبّاس» آورده است که: اگر کسی قرآن را به شایستگی مطالعه کند و در آیات آن نیک بیندیشد و پیام آن را دریابد، چنان است که گویی کران تا کران کره زمین را در مورد آگاهی از سرنوشت جامعه‌های گذشته کاویده و به گردش پرداخته است، چرا که در قرآن گزارش زندگی آنان و عوامل ظهور و سقوط و انحطاط و شکوفایی جامعه‌ها و تمدنها آمده است. فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلُ و بنگرید که فرجام کار کسانی که پیش

از شما بودند چگونه شد؟ آری، به آنان بگو در کران تا کران زمین بگردند و بنگرند که سروش فرمانروایان بیدادگر و خودکامه و جامعه‌های تبهکار و گمراه و مردم گناهکار و نافرمان به کجا انجامید و چگونه گرفتار عذاب خدا شدند؟! بنگرند که چگونه کاخ‌های بیدادشان بر سرشان فرو ریخت و به گور آنان تبدیل شد! در پایان آیه در اشاره به دلیل این نابودی و هلاکت می‌فرماید: کانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکینَ دلیل این کیفر و راز این سقوط و انحطاط، شرک و ناسپاسی و بیدادگری آنان بود، چرا که بیشتر آنان شرک‌گرا بودند و به جای آفریدگار هستی هواهای دل و لاف و گزاف‌ها و بت‌های رنگارنگ خود را می‌پرستیدند. (صفحه ۳۲۵)

۲۹۱. آیه (توصیه پدری حکیم به فرزندش)

اشاره

وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت در حالی که او را موعظه می‌کرد پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حکمت لقمان ایجاب می‌کند که قبل از هرچیز به سراغ اساسی‌ترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» است، توحید در تمام زمینه‌ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضدّ الهی از شرک سرچشمه می‌گیرد، از دنیاپرستی، مقام‌پرستی هواپرستی و مانند آن که هر کدام شاخه‌ای از شرک محسوب می‌شود. همان‌گونه که اساس تمام حرکت‌های صحیح و سازنده، توحید است، تنها دل به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بت‌ها رادر آستان کبریایی او هم درهم شکستن. قابل توجه این که لقمان حکیم، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می‌کند که شرک ظلم عظیم است، آن هم با تعبیری که از چند جهت، تأکید در بردارد.(۱) و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی‌ارزشی را همتای او قرار دهند و هم درباره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایت‌بار خود آنها را مورد ستم قرار دهند و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر درّه ذلت پرستش غیر او ساقط کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

می‌دانیم که ستم و بیداد از نیاز و نقص بر می‌خیزد و ذات پاک و بی‌نیاز خدا از این آفت‌ها پاک و منزّه است، از این رو نباید برای او همتا و شریک گرفت؛ کسی که برای خدای یگانه شریک و نظیر می‌تراشد، در حقیقت او را نشناخته و در شناخت ذات پاک او به خود ستم روا داشته است و خود انسان مشرک است که بیدادگر و ناقص است. ***** ۱- «انَّ» و «لام» و «جمله اسمیه بودن» هر کدام یکی از اسباب تأکید است (صفحه ۳۲۶)

۲۹۲. آیه (دستور الهی درباره احترام و محبت فرزندان به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فی عامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصیرُ و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت

بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است. (۱۴ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می‌شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می‌دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می‌دارند. به همین دلیل، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین‌ها می‌شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی‌هایی برای آنها به وجود می‌آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می‌یابد، چرا که «شیر» شیره جان مادر است. به دنبال آن می‌افزاید: همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ: مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می‌دهند» (۲۳۳ / بقره). البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود. به هرحال مادر در این ۳۳ ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی و هم از نظر جسمی و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می‌دهد. جالب این که در آغاز توصیه درباره هر دو می‌کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او می‌سازد. سپس می‌گوید: «أَنِ اشْکُرْ لی وَ لِوالِدَیْکَ». شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده‌ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده‌دار (صفحه ۳۲۷) انتقال نعمت‌های من به تو می‌باشند. و چقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته. و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می‌فرماید: «إِلَیَّ الْمَصیرُ». آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می‌گیرد و مو به مو حساب می‌شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمت‌هایش و هم‌چنین در مورد شکر وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی‌آلایش آن‌ها برآیید. بعضی از مفسران در اینجا به نکته‌ای توجه کرده‌اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می‌شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی درعصر جاهلیت بوده است). این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می‌کنند و این دردناک‌ترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه روشنگری می‌کند که اصل حق‌شناسی و سپاسگزاری، در برابر هر نعمت دهنده‌ای لازم و نیکوست و به همین دلیل هم به فرزندان انسان رهنمود می‌دهند که نسبت به پدر و مادر که در حقیقت دو مربّی و دو آموزگار زندگی او هستند ارج گذارد و به آن دو نیکی کند. این احترام به پدر و مادر و سفارش آن دو، پس از فرمان سپاسگزاری از خدا آمده ***** ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۳۲۸) است، تا روشنگری کند که او آفریننده انسانها و تدبیرگر امور و شئون اوست و پدر و مادر وسیله‌ای برای آفرینش و نگهداری او. آن‌گاه در ترسیم اهمیت نقش بزرگ مادر و تلاش و پایداری و دلسوزی او می‌فرماید: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ مادرش به او باردار گردید، در حالی که با رشد جنین به تدریج سست و ناتوان‌تر می‌شود. این تفسیر و دریافت از آیه شریفه از «حَسَن» و «ضَحّاک» است، امّا به باور «ابومسلم» منظور این است که: نطفه پدر و مادر است که هر دو سست و ناتوان هستند و خدا این انسان را از آن نطفه بی‌مقدار و ناچیز می‌آفریند. گروهی برآنند که: نطفه انسان، در آغازین روزهای آفرینشش، پدیده‌ای ناتوان و بی‌مقدار است، امّا براساس نظام و تدبیر آن نظام‌بخش دانا و توانا به تدریج نیرومند شده و پس از نُه ماه به

صورت انسانی کامل جلوه‌گر می‌شود. و برخی نیز، همچون «ابن عَبّاس» و «قَتاده»، واژه «وَهْناً» ... را به مفهوم شدت و سختی و تلاشِ پس از تلاش و کوشش، تا مرحله ولادت کودک، تفسیر کرده‌اند. در ادامه آیه، قرآن در اشاره به کار بزرگ دیگر مادر در حق فرزندش می‌فرماید: وَ فِصالُهُ فی عامَیْنِ و پایان دوران شیرخوارگی کودک و باز گرفتن او از شیر مادر، پایان دو سالگی است، چرا که نوزاد پس از ولادت باید به مدت دوسال شیر بخورد و از نعمت غذای آماده و مناسبی که دستگاه آفرینش برایش فراهم آورده است بهره‌ور گردد. قرآن در این مورد در آیه دیگری می‌فرماید: وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ.(۱) مادران، فرزندانشان را دو سال کامل شیر می‌دهند. ***** ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۲۳۳. (صفحه ۳۲۹) و بدین‌سان قرآن روشنگری می‌کند که دوران شیرخوارگی انسان نیز به سان دوران بارداری مادر و رشد جنینِ این مادر است که نقش بزرگی در نگاهداری و پرستاری و سلامت کودک ایفا می‌کند. آن گاه می‌افزاید: أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوَالِدَیْکَ ما به انسان سفارش کردیم که هم سپاس مرا که آفریدگار تو هستم بجا آور و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش که آن دو را وسیله‌ای برای آفرینش تو به عنوان مربّی و آموزگارت برگزیدم. با این بیان، جمله مورد بحث در حقیقت تفسیر و بیان روشن آغاز آیه است که می‌فرماید: وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ و لازم به یادآوری است که منظور از سپاسگزاری از خدا، فرمانبرداری از اوست و سپاس از پدر و مادر نیز نیکی و خوش رفتاری با آنان و رعایت حرمت و حقوق آنان است. إِلَیَّ الْمَصِیرُ و این هم هشداری جالب است که هان ای انسانها! به هوش باشید که بازگشت همه شما و فرجام کارتان تنها به سوی من است، بنابراین مراقب گفتار و عملکردتان باشید! (صفحه ۳۳۰)

۲۹۳. آیه («رابطه با پدر و مادر» نباید باعث تضعیف «رابطه با خدا» شود)

اشاره

وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و هرگاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده‌اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می‌کردید آگاه می‌کنم. (۱۵ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هرگز نباید رابطه خویشاوندی انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد. تعبیر به «جاهَداکَ» اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان این که سعادت فرزند را می‌خواهند، تلاش و کوشش می‌کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند. وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ‌چیز معاوضه نکنند. ضمنا جمله «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی که به آن علم و آگاهی نداری» اشاره به این است که اگر فرضا دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست و هیچ شخص بهانه‌جویی نیز نمی‌تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند. باز از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک، باید شدت عمل و بی‌حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می‌کند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن» «وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً». از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن و از نظر اعتقاد و برنامه‌های مذهبی، تسلیم افکار (صفحه ۳۳۱) و پیشنهادهای آنها نباش، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع

است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مرز فرمانبرداری از پدر و مادر

در آیه مورد بحث در اشاره به مرز فرمانبرداری از پدر و مادر می‌فرماید: وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما و اگر پدر و مادر به ناروا کوشیدند و بر سر این موضوع با توجه به ستیزه و کشمکش بر خاستند تا چیزی را که به درستی و حقانیت آن دلیل و دانشی نداری، آن را شریک و همتای من سازی و در زندگی شرک ورزی، دیگر در اینجا از آنان فرمان مبر. این تعبیر در آیه که: آنچه را بدان دانش و آگاهی نداری، آن را به خدایی نگیر و با پرستش آن به خدای یکتا شرک مورز، بیانگر این نکته است که جز خدای یگانه، هرگز خدایی نیست؛ چرا که اگر بود نشانه‌های وجود و قدرت و دعوت او را می‌دیدیم و چون دلیل و نشانی از آن نیست پس وجود ندارد و آفریدگار و گرداننده جهان همان خدای یکتاست؛ بنابراین اگر پدر و مادرت بر آن شدند که تو را به شرک و بیداد بکشانند دیگر از آنان فرمان مبر. وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً آری، در شرک و بیداد آنان، همراه و همگام و فرمانبردار آنان مباش، امّا با آن دو در زندگی دنیا به طور شایسته و پسندیده‌ای رفتار کن و یاریشان رسان. وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ و از راه کسی که توبه کنان به سوی بارگاه من باز می‌گردد و قلب و فکر و دل خویشتن در گرو عشق ما نهاده است، پیروی نما؛ چرا که این پیام آوران و شایسته کرداران هستند که فرمانبردار من می‌باشند. ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ (صفحه ۳۳۲) پس بازگشت همه شما به سوی من خواهد بود. فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آن گاه است که شما را از حقیقت آنچه در زندگی این جهان انجام می‌دادید، آگاه خواهم ساخت.

پاره‌ای از اندرزهای لقمان

۱ در تفسیر آمده است که: لقمان در دوران جوانی خویش برای مردی ثروتمند و صاحب امکانات شبانی می‌کرد. روزی آن مرد ثروتمند نزد او آمد و گفت: هان ای لقمان! گوسفندی از گوسفندان مرا سر ببر و دو عضو از بهترین اعضا و اندام‌های آن را برایم بیاور. لقمان گوسفندی را سر برید و دل و زبان آن حیوان را برای او آورد وَ اَتاهُ بِالْقَلْبِ وَ اللِّسانِ. آن مرد نکته‌سنج پرسید: دلیل این گزینش چه بود؟ فَسَأَلَهُ عَنْ ذلِکَ؟ پاسخ داد: سرورم! این دو عضو از بهترین و نیکوترین اعضای بدن هستند، آن گاه که پاک و پاکیزه باشند و مسؤلانه رفتار کنند؛ و بدترین و پلیدترین‌ها خواهند بود، آن گاه که پلیدی پذیرند و تباه گردند، فَقالَ: اِنَّهُما لاَ طْیَبُ شَیْءٍ اذا طابا وَ اَخْبَثُ شَیْءٍ اذا خَبُثا(۱) ۲ روزی دوست و کارفرمای او به دستشویی رفت و توقّف وی در آنجا به طول انجامید. لقمان او را مخاطب ساخت و گفت: دوست عزیز! نشستن بسیار در دستشویی «کبد» را دردمند و بیماری بواسیر می‌آورد؛ حرارت بدن را به بخش‌های فوقانی بدن رسانده و باعث سردرد و بیماری مغز و اعصاب می‌گردد، بنابراین در دستشویی سبک بنشین و سبک برخیز! ۳ از نشانه‌های حکمت و خردمندی و خردورزی او این بود که پند و اندرزهای *****. ۱. تفسیر قُرطُبی، ج ۱۴، ص ۶۲. (صفحه ۳۳۳) خود را در تابلو زیبایی نوشت و به دروازه باغ ملّی و پارک شهر آویخته تا مردم آنها را بخوانند و بهره‌ور گردند و بدین‌سان با خیرخواهی و مهر و زبان روشنگری و آگاهی دهی مردم را به ارزش‌ها فرا می‌خواند و از گناه و بیداد، طبیبانه هشدار می‌داد. ۴ روزی از لقمان پرسیدند: به باور شما بدترین انسان‌ها کیست؟ او پاسخ داد: کسی که در برابر دیدگان مردم، بی‌باک و بدون حیا و آزرم دست به گناه و بیداد یازد و از افکار عمومی و داوری ملّی پروا نکند. اَیُّ النّاسِ شَرٌّ؟ قالَ: الَّذی لایُبالی اَن یَراهُ النّاسُ مُسیئاً. ۵ از او پرسیدند: چرا پوست تو رنگین و سیما و چهره‌ات زیبا و پر جاذبه نیست؟ پاسخ داد: از نقش و سیما و چهره من

عیب می‌جویی یا از نقش آفرین و پدیدآورنـده آن، کـدامیک؟ ۶ روزی به حضور حضـرت داود علیه‌السـلام شرفیاب گردید و دید آن بزرگوار چیزی می‌بافـد، امّا چون تا آن روز «زره» ندیده بود ندانست که او «زره» می‌بافد. خواست از آن حضـرت بپرسد که چه می‌کنی؟ امّا حکمت و فرزانگی‌اش او را به شکیبایی فرمان داد ساعتی گذشت و کار بافتن «زره» به پایان رسید و آن گاه «داود» آن را به تن کرد و فرمود: چه لبـاس خوبی برای رزم و پیکـار است! «لقمـان» آن گاه دریافت که آنچه را «داود» می‌بافت «زره» بود و از آن در میدان‌های پیکار برای حفاظت از بدن در برابر تیرها و نیزه‌های دشـمن بهره می‌برند. او با دریافت این حقیقت گفت: سـکوت متفکرانه حکمتی است ارزشـمند، امّـا دریغ که آراسـتگان به این ویژگی اخلاـقی و انسانی در میان جامعه، در شـمار اندکنـد! فَقالَ: اَلصَّمْتُ حِکْمَـهٌ وَ قَلیـلٌ فـاعِلُهُ. حضـرت داود که سـخن سـنجیده او را می‌شـنید، انـدکی در مورد آن اندیشـید و فرمود راستی که تو انسانی فرزانه‌ای و واژه ارزشـمند «حکیم» زیبنـده توست. ۷ و نیز آورده‌انـد که آن مرد فرزانه و پـدر نمونه روزی دست فرزنـدش را گرفت و (صفحه ۳۳۴) در حالی که او را اندرز می‌داد گفت: یا بُنَیَّ! اِنَّ الدُّنْیا بَحْرٌ عَمیقٌ وَ قَدْ هَلَکَ فیها عالَمٌ کَثیرٌ، فَاجْعَلْ سَـفینَتَکَ فیهِ الْایمانَ بِاللّهِ وَ اجْعَلْ شِـِراعَهَا التَّوَکُّلَ عَلَی اللّهِ وَ اجْعَلْ زادَکَ تَقْوَی اللّهِ فَاِنْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَـهِٔ اللّهِ وَ اِنْ هَلَکْتَ فَبِذُنُوبِکَ(۱) هان ای پسـرکم! دنیـا دریای ژرف و بی‌کران است که دانشوران و دانشـمندان بسیاری در آن غرق شده‌انـد؛ بر این باور برای نجات خویش ایمان آگاهانه و عاشـقانه و خالصانه به خـدا را در این جهان کشتی نجات خود ساز و بادبان آن را توکل و اعتماد به پروردگار قرار ده و زاد و توشه و وسایل سـفرت را پروای خـدا برگزین، آن گاه اگر در این دریای ژرف از غرق شدن نجات یافتی بدان که نجات و رهـایی‌ات به مهر و بخشـایش خـداست و اگر نـابود شـدی آگـاه بـاش که به کیفر گنـاه و بیـداد خودت به هلاکت افتاده‌ای! ۸ از حضـرت صادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که در باره لقمان فرمود: او در پنـد و انـدرز حکیمانه‌اش به فرزنـد خویش گفت: فرزنـدم! در سفرهای خود هماره چیزهایی، نظیر شمشیر، کفش، عمامه، لباس‌های موردنیاز، ظرف آب، سوزن و نخ خیاطی، داروهای ضروری و دیگر اقلامی که به کار خود همراهانت خواهد آمد به همراه داشـته باش و با همسـفرانت در هر کار شایسته و سازنده‌ای، جز گناه و نافرمانی خـدا همگام و همکار باش! وَ کُنْ لِاَصْـحابِکَ مُوافِقاً اِلّا فی مَعْصِـیَهِٔ اللّهِ.(۲) و نیز افزود: هـان ای فرزنـد عزیز! هنگامی که با گروهی به سـفر می‌روی، در کارهـای مربوط به خود و آنـان اهـل تبـادل نظر و بهره‌وری از انـدیشه‌های همه را از یـاد نبر و بـا آنان مشورت نمـا. همـاره چهره‌ای شـاد و گشاده داشـته باش و آنچه به همراه آورده‌ای سـخاوتمندانه به آنان ببخش و آنان را نیز بهره‌ور ساز! هنگامی که تو را دعوت کردنـد، ***** ۱. مَنْ لا یَحْضُرُهُ الْفَقیهُ، ج ۲، ص ۲۸، ح ۲۴۵۷؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳، (کِتابُ الْعَقْـل و الْجَهل). ۲. مَحـاسِنِ بَرْقی، ص ۳۷۵. (صفحه ۳۳۵) دعوتشـان را بپـذیر و اگر از تو یـاری خواسـتند، آنـان را یـاری کن! از سکوت تفکّرانگیز بهره‌گیر و نماز و نیایش با خدا، بسیار داشته باش! در زندگی سخاوتمند باش و در آب و نان و مرکب و امکانات دیگران را بهره‌ور ساز. به هنگام نیاز به گواهی و شـهادت، به حق و عـدالت گواهی ده و اگر با تو مشورت شـد، دیـدگاه شایسـته و بایسـته خود را از آنان دریغ مـدار! پسـرم! در هیـچ کاری نیندیشـیده وارد مشو و در هیـچ مشورتی نسـنیجده پاسـخ مده، بلکه بسـیار بینـدیش و آن گـاه دیـدگاه دقیق و نظر درست و کارسـازت را اعلاـم نمـا. هماره در حال ایستاده یا نشسـته، غـذا خوردن یا نماز و نیـایش، فکر خود را به کـار انـداز و خردمنـدی و خردورزی را از یاد مبر. تا مشورتی که با تو شـده است نظری نیکو و سازنـده بیان داری و پاسـخی راهگشا بـدهی، چرا که وقتی کسـی خیرخواهی‌اش را درباره مشورت کننـده خالص و صاف نسازد خـدا انـدیشه و بینش را از او می‌گیرد. اگر دوسـتانت حرکت کردنـد تو نیز حرکت کنی؛ و اگر آنـان به کـار درستی دست زدنـد تو نیز همکارشان باش. به سـخن کسـی که از تو بزرگتر است گوش جان سپار و هماره به هنگام پاسخگویی به دوستانت و خواسته عادلانه آنان پاسخ مثبت ده، چرا که پاسخ منفی در تقاضاها و خواسته‌های عادلانه ناپسند است و از ناتوانی انسان خبر می‌دهد. پسرکم! اگر در راه سفر جادّه را گم کردیـد، درکنارش فرود آیید و تدبیری بیندیشـید تا راه درست را بیابید و اگر در تصـمیم خود دسـتخوش تردید شدید، بیندیشـید و شـکیبایی ورزیـد تا درست تصـمیم بگیرید؛ اگر در راه، یک نفر را تنها دیدید، هرگز از او راهنمایی نخواهید و راه گم

کرده را از او مپرسید و مجویید، چرا که ممکن است او دزد و خطرناک باشد و یا به سان شیطان شما را به بیراهه کشد. اگر دو تن را دیدید، از آن دو نیز برحذر باشید مگر آنکه به درستی آنان اطمینان یابید، چرا که انسان به وسیله دو چشم خود می‌تواند حق را بنگرد و بشناسد. هان ای فرزند عزیزم! هنگامی که زمان انجام نماز رسید هرگز برای کاری دیگر آن (صفحه ۳۳۶) را به وقت دیگر مینداز، بلکه در اوّل وقت نماز گزار و آن گاه از پی کارهای دیگر برو، چرا که نماز به سان وامی معنوی است که باید در هنگامه مقرر ادا گردد. اگر نماز به صورت جماعت بر پا می‌شود، تو نیز نمازت را با آنان بخوان، اگر چه در شرایط سخت و یا میدان کارزار باشی! پسرم! هرگز برروی مرکب نخواب، چرا که ممکن است جان خویش به خطر افکنی و از پا درآیی و این از فرزانگی به دور است بلکه در جایی به استراحت پرداز که بتوانی با اندیشه‌ای آرام و خاطری آسوده بخوابی و خطری تو را تهدید نکند. هنگامی که از سفر بازگشتی، پس از رسیدن به منزل نخست به کار و علوفه مرکب خویش برسی و آن گاه به کار خود. منزلگاه خویشتن را در سرزمینی خوش آب و هوا و پرگل و لاله و سرسبز و پرطراوت برگزین و هنگامی که در جایی فرود آمدی نخست دو رکعت نماز بگذار و به هنگام حرکت نیز چنین کن و بر ساکنان آن درود نثار نما، چرا که در هر سرزمینی فرشتگانی هستند. پسرکم! اگر توانستی پیش از خوردن غذا نخست مقداری از آن را در راه تقرب به خدا انفاق نما و آن گاه خود بخور. هنگامی که بر مرکب سواری کتاب خدا را به شایستگی تلاوت کن و در انجام هر کاری به ویژه کارهای خطیر خدای یکتا را ستایش کن و از او یاری بخواه و با او نیایش نما. هرگز همه شب را به سفر مباش و هرگز در راه سفر به آواز خوانی مپرداز.(۱) ۱۰ و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: به خدای سوگند نه به خاطر نژاد و تبار، به «لقمان» نعمت‌گران حکمت و بینش ارزانی گردید و نه به خاطر دارایی و ثروت بسیار و نه قدرت اندام و زیبایی چهره؛ بلکه بدان دلیل این نعمت به او ارزانی گردید که در انجام فرمان خدا و دوری جستن از نافرمانی و گناه پرتلاش و پر اخلاص بود. او همواره چهره‌ای آرام داشت و فکر ژرف و عمیق و هوشی تیز! او روزها هرگز ***** ۱. اُصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۵؛ تفسیر بَیْضاوی، ثَعْلَبی ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۳۷) نمی‌خوابید و در حضور دیگران هرگز تکیه نمی‌داد و پایش را دراز نمی‌کرد. در برابر دیدگان مردم آب دهان نمی‌ریخت و عمر خود را بیهوده صرف کاری نمی‌کرد. از فرط خویشتن‌داری کسی او را در حال شستشوی بدن و یا غسل ندید و در راه دین باوری و دینداری و حفظ دینِ خود از ترس گناه نخندید و خشم نگرفت و با کسی شوخی نکرد. او برای ارزش‌های مادّی و زرق و برق دنیا، آن گاه که بر او روی آورد شادمانی نکرد و زمانی که دنیا به او پشت کرد نیز اندوهگین نگردید. شمار فرزندانش بسیار بود و از شگفتی‌های روزگار، بیشتر آنان پیش از خودِ لقمان مردند، امّا او برای هیچ یک از آنان نگریست. هرگز از کنار دو انسانی که در کشمکش بودند نگذشت، جز اینکه آنان را آشتی داد و هرگز سخنی را نپذیرفت جز اینکه نخست مفهوم و گوینده آن را دریافت و شناخت. او همواره در نشست دین شناسان و دانشوران شرکت می‌جست و نزد داوران و قاضیان و فرمانروایان می‌رفت و ضمن اندرز دادن آنان بر گرفتاریشان تأسف می‌خورد. او بر فرمانروایان عادلی که با خدا و عدالت آشنا بودند و همه قدرت‌ها و ثروت‌ها را از آن خدا می‌دانستند مهر می‌ورزید و دعا می‌کرد و از زورمداران و خودکامگان دوری می‌جست. او هرآنچه را برای پیکار با هوای نفس لازم بود و انسان را قدرت و نیرومندی می‌بخشید، همه را فرا می‌گرفت و کدروتهای روح و جان را با خردورزی و اندیشه و ژرف‌نگری و عبرت‌آموزی مداوا می‌کرد. آنچه در راه هدفِ مقدس و آرمانش مفید بود دل می‌بست و از آنچه برای هدف مقدسش مفید نبود چشم می‌پوشید؛ آری، به پاداش این راه و رسم و این اندیشه و عملکرد لقمان بود که نعمت حکمت به او ارزانی گردید. (صفحه ۳۳۸)

۲۹۴. آیه (هشت سفارش کلیدی لقمان به پسرش)

اشاره

یـا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاـةَ وَ أْمُرْ بِـالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ پسـرم! نماز را بر پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌رسـد با اسـتقامت و شـکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسـی است. (۱۷ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱ (امر به نمـاز): نماز مهمترین پیونـد تو با خالق است، نماز قلب تو را بیـدار و روح تو را با مصـفّی و زنـدگی تو را روشن می‌سازد. آثـار گناه را از جانت می‌شویـد، نور ایمان را در سـرای قلبت پرتو افکن می‌دارد و تو را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد. ۲ و ۳ (امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها): بعد از برنامه نماز به مهم‌ترین دسـتور اجتماعی یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» پرداخته می گوید: «وَأْمُرْ بِـالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ». ۴ (صبر و پشـتکار): بعد از این سه دسـتور مهم عملی به مسأله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچـون سـر نسبت بـه تن است، پرداخته می گویـد: «وِ وَ اصْـبِرْ عَلی مـا أَصابَـکَ إِنَّ ذلِـکَ مِنْ عَزْمِ الْـأُمُور» مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد و سودپرستان سلطه‌جو، گنه‌کاران آلـوده و خودخـواه، بـه آسـانی تسـلیم نمی‌شونـد و حتی در مقـام اذیـت و آزار و متهـم سـاختن آمران به معروف و ناهیـان از منکر برمی‌آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی هرگز نمی‌توان براین مشکلات پیروز شد. «عَزْم» به معنی اراده محکم است و تعبیر به «عَزْمُ الاُـمُور» در اینجـا یا به معنی کارهایی است که دسـتور مؤکـد از سوی پروردگار به آن داده شـده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آن است. (صفحه ۳۳۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پسـر جـانم! نمـاز را که راز پیونـد انسـان بـا آفریـدگار خویش است به پا دار و همه نمازهای مقررّ را در دقت شایسـته و بایسـته و با شرایط درست آنها بخوان. گفتنی است که واژه «بُنَیّ» به صورت «تصـغیر» نشان از مهر و محبت پـدر نمونه و فرزانه به فرزند خویش است کـه در آغـاز پـاره‌ای از آیـات آمـده است. وَ أْمُرْ بِـالْمَعْرُوفِ و مردم را به کارهـای خداپسـندانه و فرمـانبرداری از ذات پـاک آفریدگار هستی فراخوان. وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ و از کارهای ناپسـند هشدار ده و بازدار. واژه «مُنْکَر» به مفهوم کار ناپسـند و ناروایی است که نافرمـان خـدا به شـمار آمـده و خرد سـالم و دین و آیین آسـمان آن را گنـاه می‌شـمارد و از انجـامش باز می‌دارد و در برابر آن «معروف» می‌باشد که منظور کار پسـندیده و عادلانه‌ای است که خرد درست و دین آسمان مردم را به انجام آن بر می‌انگیزد. وَاصْبِرْ عَلی مَا أَصَابَکَ و در برابر رنج و گرفتاری‌هایی که در این راه بر تو می‌رسد شـکیبایی قهرمانانه پیشه‌ساز. این تفسـیر و روشنگری در مورد آیه شریفه از امیر مؤمنان علیه‌السلام است. إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ بی‌گمان این از اراده استوار و تصمیم آهنین انسان در انجام کارهـای شایسـته و دوری گزیـدن از بـدیها و نارواهـا است. گفتنی است که واژه «عزم» به مفهوم اراده اسـتوار و تزلزل‌ناپـذیر انسان می‌باشد که پیش از هر اقدام و انجام هر کاری نخست تصمیم می‌گیرد و آن گاه به انجام آن روی می‌آورد و این اراده و تصمیم در برابر دو دلی و تردید قرار دارد. امّا به باور پاره‌ای واژه «حَزْم» به مفهوم مهیّا شدن برای انجام کاری آمده و واژه «عَزْم» تصمیم آهنین و استوارتر آغاز و انجام آن است؛ درست همان‌گونه که گفته می‌شود: در راه انجام شایسته کار، نخست پیرامون آن درست بیندیش و آن گاه پس از روشن شدن چگونگی آن اقدام نما. (صفحه ۳۴۰)

۲۹۵. آیه

اشاره

وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ «پسرم!» با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداونـد هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (۱۸ / لقمان) وَ اقْصِدْ فی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشت‌ترین صداها صدای خران است.(۱۹ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۵ و ۶ (پرهیز از تکبر و غرور): «تُصَعِّرْ» از ماده «صَعَر» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند. «مَرَح» به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است. «مُخْتالٍ» از ماده «خیال» و «خُیَلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می‌بیند. «فَخُورٍ» از ماده «فَخْر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می‌کند (تفاوت «مُخْتال» و «فَخُور» در این است که اولی اشاره به تخیّلات کبرآلود ذهنی است و دومی به اعمال کبرآمیز خارجی است). و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی تکبر و بی‌اعتنایی و دیگر خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترک‌اند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتربینی فرو می‌برند و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند. مخصوصا با توجه به ریشه لغوی «صَعَرَ» روشن می‌شود که این گونه صفات یک نوع بیماری روانی و اخلاقی است، یک نوع انحراف در تشخیص و تفکر است وگرنه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار این گونه پندارها و تخیّلات نمی‌شود. ناگفته پیدا است که منظور «لقمان»، تنها مسأله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هرچیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان (صفحه ۳۴۱) می‌دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است. آیه اوّل «حَمیر» جمع «حِمار» به معنی خر است. «نهی» از «خود برتر بینی» و «خودپسندی» که یکی سبب می‌شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند و دیگری سبب می‌شود که انسان خود را در حد کمال پندارد و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد. ۷ و ۸ (اعتدال در رفتار و گفتار): آیه دومّ «امر» به رعایت اعتدال در «عمل» و «سخن» است، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است. و به راستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب و در پیشگاه خدا عزیز است. قابل توجه این که ممکن است در محیط زندگی ما صداهایی ناراحت کننده‌تر از صدای خران هست (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می‌کند، گوشت اندامش فرو می‌ریزد). ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. به علاوه ناراحت‌کننده بودن با زشت‌تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می‌شنود از همه زشت‌تر است همان صدای الاغ می‌باشد، که نعره‌ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است. نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی‌دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالبا به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی‌جهت و بدون هیچ گونه نیاز و بی‌هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می‌دهد. و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده است که هرگاه صدای الاغ بلند می‌شود شیطانی را دیده است. بعضی گفته‌اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ. به هر حال از همه این سخن‌ها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد. (صفحه ۳۴۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تُصَعِّرُ: از ریشه «صَعَر» برگرفته شده و به مفهوم نوعی بیماری دامی است که شتر گرفتار شده و گردنش کج می‌شود. مَرَح: آفتِ

مستی و غروری است که از بسیاری نعمت و امکانات، گریبانگیر ظالمان و خود کامگان می گردد. مُخْتال: از ریشه «خِیال» و به مفهوم کسی است که خود بزرگ بین است و خود را برتر از دیگران می‌پندارد. فَخُور: این واژه از ریشه «فَخْر» برگرفته شده و به مفهوم کسی است که فخرفروشی می کند. چهره‌ات را با خودکامگی و به خود نازیدن، از مردم بر متاب! و اگر کسی با تو سخنی می گوید، با روی آوردن به دیگری و رویگردانی از او وی را کوچک مشمار. یادآوری می گردد که از «ابن عَبّاس» نیز این دیدگاه را آورده‌اند؛ و نیز از ششمین امام نور حضرت صادق روایتی رسیده است که این تفسیر را تایید می کند. در ادبیات و فرهنگ عرب هنگامی که شتری بیمار گردیده و گردنش برای همیشه کج شده است، می گویند: «اَصابَ البَعیرَ صَیَعَرٌ» به این شتر مرضی رسیده است که به گردنش آسیب وارد آورده و آن را کج کرده است. با این بیان گویی «لقمان» در اندرز خود به فرزندش می گوید: پسرم! چهره‌ات را با تکبر و ناز از مردم بر متاب، چرا که هیچ بیماری اخلاقی برای انسان زیانبارتر از خود بزرگ بینی و غرور نیست. «مُجاهِد» در این مورد آورده است که: اگر میان انسان با دیگری کشمکشی پدید آید و آن گاه آزردگی و رنجش آن درگیری باعث شود که انسان به هنگام دیدار فرد مورد نظر از او روی برتابد، این روی برتافتن را «صعر» می گویند. و «عِکْرِمَه» می گوید: منظور این است که فردی به دیگری سلام کند، امّا او از روی کبر و غرور چهره برتابد و گردنکشی کند. (صفحه ۳۴۳) در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً و در روی زمین خرامان و مغرور گام بر مدار! إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ چرا که خدا هیچ عنصر متکبر و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد. حَمیر: جمع واژه «حِمار» به مفهوم «خر» آمده است. وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ پسرم! در راه رفتن خویش میانه‌رو و معتدل باشی و به آرامی و وقار گام سپار. آیه مورد بحث، به سان این آیه شریفه است که در وصف بندگان شایسته خدای مهربان می‌فرماید: وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً (۱) و بندگان خدای رحمان آن کسانی هستند که در روی زمین به آرامی و وقار راه می‌روند. «قَتاده» در این مورد بر آن است که منظور فروتنی در راه رفتن است و لقمان به فرزندش اندرز می‌دهد که در راه رفتن خویش فروتنی پیشه سازد. و «سعید بن جُبَیر» می گوید: منظور این است که: به هنگام راه رفتن با کبر و غرور گام برمدار. وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ و صدای خویش را فرود آور و فریاد مزن، بلکه به آرامی و فروتنی با پروردگارت سخن بگو. به باور پاره‌ای منظور این است که: به هنگام سخن، صدای خویشتن را بلند نکن و فریاد مزن، بلکه به آرامی و وقار سخن بگو! ***** ۱. سوره فُرْقان، آیه ۶۳. (صفحه ۳۴۴) إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیرِ چرا که ناخوش آیندترین و زشت‌ترین صداها صدای خران است. «قَتاده» می گوید: آری، زشت‌ترین صداها صدای خران است، چرا که آغاز صدای آنها «زَفیر» و پایانش «شَهیق» است. با این بیان پدر نمونه در اندرز انسان‌ساز خویش به فرزندش، او را به میانه‌روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن فرمان می‌دهد. از «زید بن علی» آورده‌اند که: منظور صدای نخراشیده انسان‌های مغرور و تربیت نیافته است که به سان صدای حیوان مورد اشاره است؛ و بدین‌سان عناصر فرومایه و بی‌ادب را قرآن شریف به چهارپایان تشبیه می کند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که منظور عطسه زدن بسیار بلند و ناسنجیده و یا فریاد برآوردن و بانگ زدن کسی است که بدون هیچ نیاز به پرخاش و فریاد، صدای خود را به گونه‌ای بلند می کند که از وقار و شکوه و زیبایی می‌افتد؛ روشن است که اگر در این کار هدفی درست داشته باشد و یا برای انجام کار شایسته و بایسته‌ای، به سان تلاوت قرآن و ... صدای خود را بلند کند، هرگز شامل این هشدار نمی گردد. (صفحه ۳۴۵)

۲۹۶. آیه (در روز قیامت «ارتباطات خانوادگی» کارساز نیست)

اشاره

یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ

الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ای مردم! از خدا بپرهیزید و از روزی بترسید که نه پدر جزای اعمال فرزند خود را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را، مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا شیطان شما را مغرور سازد. (۳۳ / لقمان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدء است و دستور دوم توجه به معاد و پاداش و کیفر، بدون شک کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می‌بیند و می‌داند و ثبت و ضبط می کند و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می‌دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می‌شود. جمله «لا یَجْزی» از ماده «جزا» است و «جزا» از نظر لغت به دو معنی آمده؛ یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنان که گفته می‌شود: «جَزاهُ اللّهُ خَیْرا: خداوند او را پاداش خیر داد»). و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن، چنان که در آیه مورد بحث آمده است «لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: هیچ پدری، مسؤولیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند و به جای او نمی‌نشیند و از او کفایت نمی کند». ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می‌شود و به مقدار آن است. به هرحال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی‌پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیک‌ترین رابطه‌ها را با هم دارند هیچ‌کدام به فکر دیگری نیستند. در پایان آیه انسان‌ها را از دو چیز برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ». در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی در اینجا دیده (صفحه ۳۴۶) می‌شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی این که زرق و برق دنیا، واقعیت‌ها را در نظر او دگرگون سازد و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر این که وسوسه‌های شیطانی او را فریب دهد و مغرور سازد و از مبدء و معاد دور کند. اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود، دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی کند و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

یَجْزی: بی‌نیاز می کند، بسنده می‌نماید. در آیه مورد بحث قرآن روی سخن را به مردم نموده و در هشداری سخت می‌فرماید: یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ هان ای مردم! پروای پروردگارتان را پیشه سازید و از او بترسید و مقررات او را محترم شمارید! وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ و از روزی بترسید که نه پدری به کار فرزندش خواهد آمد و گناه او را به دوش خواهد کشید؛ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً و نه فرزندی به کار پدرش خواهد آمد و عذابی را از او دور خواهد ساخت. به بیان دیگر، منظور این است که: نه پدری فرزند خویش را بسنده و بی‌نیاز می‌سازد و نه فرزندی پدرش را؛ چرا که هر کدام در اندیشه نجات خویشند و به دیگری نمی‌توانند یاری برسانند. إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا (صفحه ۳۴۷) به یقین وعده خدا در مورد فرارسیدن روز رستاخیز و پاداش و کیفر کارها حق است و در آن تخلّف نخواهد شد؛ پس مباد که زندگی زودگذر این جهان و زرق و برق فناپذیر آن شما را بفریبد؛ و این حقیقت، که چند روزی به شما فرصت و مهلت داده شد و در کنار نعمت‌های رنگارنگ خدا روزگار می‌گذرانید، فرجام زندگی و مرگ و جهان پس از مرگ و پاداش کیفر عملکردها را از یاد ببرید! وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ و مباد که شیطان فریبه کار شما را فریب دهد. به باور گروهی از جمله «مُجاهِد»، منظور از فریبنده در آیه شریفه، شیطان است. و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، هر آنچه انسان را مغرور سازد و او را به گناه و ستم سوق داده و از فرمانبرداری خدا غافل سازد، فریبنده و فریبه کار است، خواه شیطان باشد یا امید کاذب، یا هر آفت دیگر! در روایت است که: اَلْکَیِّسُ مَنْ هانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لَها بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْفاجِرُ

مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَواها وَ تَمَنّی عَلَی اللّهِ.(۱) انسان هوشـمند و زیرک آن کسی است که آینده‌نگر باشد و برای پس از مرگ کار کند و سرمایه‌گـذاری نماید؛ و گناه پیشه آن کسـی است که از هوس‌های خود پیروی نموده و در همان حال از بارگاه خدا آرزوی عافیت و نجات داشته باشد. ***** ۱. مُسْنَد احمد، ج ۵، ص ۱۰۵ / ۱۶۶۷۴؛ مُسْنَد تِرْمِذی، ج ۴، ۶۳۸ / ۲۴۵۹. (صفحه ۳۴۸)

۲۹۷. آیه (تقدّم اراده و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر اراده و خواست مؤمنین)

اشاره

النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیـائِکُمْ مَعْرُوفاً کـانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْـطُوراً پیامبر نسـبت به مؤمنان از خود آنها اولی است و همسـران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شونـد و خویشاوندان نسبت به یک دیگر از مؤمنان و مهاجران در آن چه خدا مقرر داشته اولی هسـتند، مگر این که بخواهیـد نسبت به دوسـتانتان نیکی کنیـد (و سـهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشـته شده است. (۶ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آیه به مسأله مهم دیگری یعنی ابطال نظام «مُؤاخات» می‌پردازد. توضیح این‌که: هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسـلام پیوند و رابطه آنها را با بسـتگان مشـرکشان که در مکه بودند به کلی برید. پیامبر صـلی الله علیه و آله به فرمان الهی، مسأله عقـد اخوت و پیمـان برادری را در میـان آنهـا برقرار سـاخت. به این ترتیب که میـان «مهاجران» و «انصار» (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقـد شـد و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکـدیگر ارث می‌بردنـد، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق‌العـاده بود، هنگامی که اسـلام گسترش پیـدا کرد و ارتباطات گذشـته تـدریجا برقرار شـد، دیگر ضـرورتی برای ادامه این حکم نبـود. آیه فـوق نـازل شـد و «نظـام مواخـات» را به طـوری که جانشـین نسب شود ابطـال کرد و حکم ارث و ماننـد آن را مخصوص خویشاونـدان حقیقی قرار داد. بنابراین نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسـلامی بود، (برخلاف نظام پسـر خواندگی که یک نظـام جـاهلی بود) امـا می‌بـایست پس از بر طرف شـدن حالت فوق‌العاده ابطال گردد و چنین شـد. منتهی در آیه مورد بحث، قبل از ذکر این نکته، به دو حکم دیگر، یعنی «اولویت پیامبر صـلی الله علیه و آله نسـبت به مؤمنین» و «بودن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به منزله مادر» به عنوان مقدمه ذکر شده‌است، می‌فرماید: «پیامبر نسـبت به مؤمنان از خود آنها اولی است». «و همسـران (صفحه ۳۴۹) او مادران مؤمنین محسوب می‌شوند». با این که پیامبر صـلی الله علیه و آله به منزله پدر و همسـران او به منزله مادران مؤمنین هسـتند، هیچ‌گاه از آنها ارث نمی‌برند، چگونه می‌توان انتظار داشت که پسر خوانده‌ها وارث گردند. سپس می‌افزاید: «خویشاوندان نسبت به یکـدیگر از مؤمنان و مهاجرین در آن چه خدا مقرر داشـته است اولی هسـتند: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ». ولی با این‌حال برای این که راه را به کلی به روی مسـلمانان نبندد و بتوانند برای دوسـتان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند، هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد، در پایان آیه اضافه می‌کند: «مگر این که بخواهیـد نسبت به دوسـتانتان کـار نیکی انجام دهیـد این مانعی نـدارد: إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً». و در آخرین مرحله برای تأکید همه احکام گذشـته، یا حکم اخیر می‌فرماید: «این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشـته شده است: کـانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْـطُوراً». قرآن در این آیه اولویت پیامبر صـلی الله علیه و آله را نسـبت به مسـلمانان به طور مطلق ذکر کرده

است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که «انسان» نسبت به خویشتن دارد «پیامبر» صلی الله علیه و آله از خود او نیز اولی است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم در مسایل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسایل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسب به خودش اولی است و اراده و خواست او مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد. از این مسأله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست و هیچ‌گاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است. این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است. اضافه بر این انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود (صفحه ۳۵۰) را تحت‌الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد. لذا در حدیثی می‌خوانیم که فرمود: «لا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی یَکُونَ هَواهُ تَبَعا لِما جِئْتُ بِهِ: هیچ یک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آن چه من از سوی خدا آورده‌ام باشد». (۱) و نیز در حدیث دیگری چنین آمده است: «وَالَّذی نَفْسی بِیَدِه لا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّی اَکُونَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ نَفْسِه وَ مالِه وَ وَلَدِه وَ النّاسِ اَجْمَعینَ: قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر زمانی که من نزد او محبوب‌تر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم» (۲). قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می‌گوید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی‌تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند». باز تأکید می‌کنیم این سخن، مفهومش این نیست که خداوند متعال بندگانش را دربست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای مقام عصمت است و به مصداق «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحی» (۳ و ۴ / نجم) هر چه می‌گوید سخن خدا است و از ناحیه او است و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربان‌تر است. این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه‌های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی و هم در مسایل شخصی و فردی است. به همین دلیل بسیار می‌شود که این اولویت، مسؤولیت‌های سنگینی بر دوش پیامبر می‌گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می‌خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَنَا اَوْلی بِکُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِه وَ مَنْ تَرَکَ مالاً ـ فَلِلْوارِثِ وَ مَنْ تَرَکَ دَیْنا اَوْ ضِیاعا فَاِلَیَّ وَ عَلَیَّ: من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است». (۳) ***** ۱- «تفسیر فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «تفسیر فی ظلال» ذیل آیه مورد بحث. ۳- در وسایل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۵۵۱، این سخن از امام صادق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. (صفحه ۳۵۱) (باید توجه داشت که «ضیاع» در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده‌اند و تعبیر «دَیْن» قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می‌باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

اولویت خویشاوندان نسبت به دیگران در ارث

سومین حکم، مسأله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس «هجرت» و «مؤاخات» تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر و یا انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می‌بردند، این امر یک حکم موقتّی بود که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آن ها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده است). لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولو الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد. البته قراینی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است، نه استحبابی، زیرا هم اجماع

علمای اسلام بر این معنی است و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می‌کند. در اینجا به این نکته نیز باید دقیقا توجه کرد که این آیه در صدد بیان ارث نسبت به یکدیگر است و به تعبیر دیگر در اینجا «مُفَضَّلٌ عَلَیْهِم» مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُهاجِرینَ). بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: «خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند و اما این که خویشاوندان چگونه ارث می‌برند؟ و بر چه معیار و ضابطه‌ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحا بحث نموده است. چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مسأله بهره‌مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می‌گذارد این حکم با جمله «اِلّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلی اَوْلِیائِکُمْ مُعْرُوفا» (مگر این که بخواهید به دوستانتان (صفحه ۳۵۲) نیکی کنید) بیان شده است و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می‌تواند در یک سوم از اموالش درباره هر کس مایل باشد انجام دهد. به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان، به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی‌شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است ولی در هر حال مشروط به این می‌باشد که زاید بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرف‌نظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می‌گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد. روایات زیادی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر آیه فوق در مورد «اُولُو الاَرْحام» نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مسأله «ارث اموال» تفسیر شده، همان‌گونه که معروف در میان مفسران است، در حالی که در قسمت دیگر به مسأله «ارث خلافت و حکومت» در خاندان پیامبر و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام تفسیر گردیده است. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردند، امام فرمود: «این درباره فرزندان حسین نازل شده» و هنگامی که راوی سؤال کرد: «آیا این درباره ارث اموال نیست»؟ امام فرمود: «نه، درباره حکومت و ولایت است». بدیهی است منظور از این احادیث نفی مسأله ارث اموال نیست، بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می‌شود و هم ارث خلافت و ولایت را. این توارث هیچ گونه شباهتی به مسأله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان ندارد، اینجا توارثی است به خاطر شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می‌شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آن چه ابراهیم برای فرزندان خود از خدا می‌خواهد و خداوند به او می‌گوید: امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته‌اند نمی‌رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است. و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل امام حسین می‌گوییم: سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم و وارث موسی و عیسی و محمدی ... که این ارثی است در (صفحه ۳۵۳) جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

پاره‌ای از مفسّران آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هنگامی که به فرمان خدا دست به هجرت زد و از «مکّه» به «مدینه» رفت، در آنجا به فرمان خدا به طور موقت قانون «مُؤاخات» را برقرار ساخت و براساس آن مقرّر گردید که هریک از مهاجران مسلمان با یکی از مسلمان «انصار» دست برادری به هم بسپارند و به سان دو برادر واقعی از یکدیگر ارث برند. این اصل و پیامدهای آن در جامعه نوبنیاد اسلامی برقرار گردید، به همین جهت هنگامی که مسلمانی جهان را بدرود می‌گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله میراث او را به برادر عقیدتی‌اش می‌داد و به نزدیکان نسبی او که شرک‌گرا بودند چیزی نمی‌رسید؛ امّا روشن بود که این برنامه و

احکام جنبه موقت داشت، به همین دلیل با فرود نخستین آیه مورد بحث حکم قانون «مُؤاخات» فسخ و حکم ارث براساس قانون خویشاوندی جایگزین آن گردید و پیامبر خدا به مردم رسانید و روشنگری فرمود که: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ ... و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان، در آنچه خدا در موضوع ارث مقرر داشته است سزاوارترند ... آنچه آمد، از «کَلْبی» روایت شده است و «قَتاده» نیز در این مورد می‌افزاید: براساس قانون «موأخات»، پیش از فرود این آیه شریفه مردم مسلمان براساس ایمان و هجرت ارث می‌بردند و کسانی که به خاطر ایمان هجرت نکرده بودند، از مسلمانان ***** ۱- این احادیث را مرحوم سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» جلد ۳، صفحه ۲۹۲ و ۲۹۳ نقل کرده است. (صفحه ۳۵۴) مهاجر ارثی نمی‌بردند، امّا با فرود آیه مورد اشاره و دیگر آیات مربوط به ارث، دگرباره حکم ارث براساس خویشاوندی مقرر گردید و بدین وسیله قانونِ «مُؤاخات» در نظام ارث فسخ شد.

موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی

در آیه مورد بحث قرآن شریف به ترسیم چند اصل اساسی و مقررات مربوط به آنها پرداخته و پیش از همه می‌فرماید: اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم توحیدگرا و با ایمان از خود آنان سزاوارتر است. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، به باور «ابن عَبّاس» و «عَطاء» منظور این است که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از خود مردم با ایمان در دعوت به حق و عدالت و فرمان دادن به کاری زیبنده‌تر و سزاوارتر است و اگر آن حضرت به چیزی دعوت کرد و یا به کاری فرمان داد، گرچه انجام آن بر خلاف تمایل و خواست خودشان بود، پیروی از آن حضرت واجب است و باید گفتار و هشدار آن بزرگوار را بر نظر خویش مقدّم دارند. پاره‌ای در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث آورده‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به هنگام آماده شدن برای پیکار «تبوک» همه مردم با ایمان را به آماده باش و حرکت فرا خواند، امّا پاره‌ای گفتند: ما برای حرکت باید از پدر و مادر خویش اجازه بگیریم و رضایت و موافقت آنان را جلب نماییم؛ درست در آن هنگام بود که این آیه شریفه بر قلب پاک او فرود آمد که: پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مردم توحیدگرا و با ایمان از خود آنان یا پدر و مادرشان برای تصمیم‌گیری سزاوارتر است(۱) اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ***** ۱. در مورد اختیارات پیامبر (ص)، به دلیل وحی و رسالت و مقام والای عصمت از خود آن حضرت آورده‌اند که فرمود: «ما مِنْ مُؤْمِنٍ اِلّا وَ اَنَا اَوْلَی النّاسِ بِهِ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ» هیچ انسان توحیدگرایی نیست، جز اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اَولی هستم. صَحیح بُخاری، ج ۶، ص ۱۴۵؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۷، ص ۵۵۱. (صفحه ۳۵۵) «مُجاهِد» آورده است که: هر پیامبری پدر جامعه و مردم خویش بود و براین اساس است که مردم توحیدگرا و با ایمان نیز با هم برادرند، چرا که از دیدگاه ادیان الهی به ویژه اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله پدر مردم است. قرآن در مورد ابراهیم می‌فرماید: مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ (... ۱) آیین پدرتان ابراهیم نیز این گونه بود و بدین وسیله او را پدر یکتا پرستان جهان می‌خوانند. و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز فرمود: اَنَا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هذِهِ الْاُمَّةِ(۲) من و علی علیه‌السلام پدران این امت هستیم. واژه «اَنْفُس» در آیه مورد بحث، جمع واژه «نَفْس» به مفهوم نفیس‌ترین و ارجمندترین اعضاء وجود انسان، یا دستگاه خرد و دریافت اوست. پاره‌ای بر آنند که ممکن است این واژه از «تنفس» به مفهوم نفس کشیدن باشد و برخی نیز بر این باورند که ممکن است از «نِفاسَه» برگرفته شده باشد که در آن صورت به معنای ارزشمندترین و گرامی‌ترین اعضاء سازمان وجود انسان به شمار می‌رود. در ادامه آیه شریفه قرآن در اشاره به حکم دیگری می‌فرماید: وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به سان مادران مردم با ایمانند. منظور این است که آنان در حرمت ازدواج به سان مادر آنان به شمار می‌روند و نیز رعایت احترام و گرامیداشت آنان بر همگان لازم است، امّا مادران حقیقی مردم نیستند و چرا که در این صورت می‌بایست دخترانشان نیز خواهران مردم به شمار روند و ازدواج با آنان ناروا اعلام گردد، در حالی که می‌دانیم چنین نیست. با این بیان منظور همان دو چیزی بود که

به آنها اشاره رفت: یکی ناروا بودن ازدواج با آنان و دیگر رعایت احترام و گرامیداشت شان، به همین جهت است که نگاه کردن بر آنان ناروا شناخته شده است؛ و نیز مردم با ایمان از آنان ارث نمی‌برند و آنان نیز از *****. ۱. سوره حَج، آیه ۷۸. ۲. عُیُونُ أَخبارِ الرِّضا، ج ۲، ص ۸۰ / ۲۹. (صفحه ۳۵۶) مردم ارث نمی‌برند؛ براین باور است که «شافعی» می‌گوید: این فراز از آیه شریفه تنها حرمت ابدی ازدواج با آنان را می‌رساند و به مردم با ایمان اعلام می‌کند که آنان را به سان مادران خود گرامی بدارند، امّا این به مفهوم آن نیست که می‌توان با آنان به صورت مادر و خواهر سفر کرد و یا در جایی خلوت به گفت و شنود پرداخت. آری، این مفهوم مادری همان است که از «عایشه» آورده‌اند که: زنی به او مادر خطاب کرد، امّا وی گفت: من مادر شما نیستم، بلکه مادر مردان شما مردم با ایمان هستم. و به همین جهت است که به خواهران و برادران همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌توان «خالُ الْمُؤْمِنِین» و «خالَةُ الْمُؤْمِنِین» گفت.(۱) «شافعی» در این مورد می‌گوید: تاریخ گواه است که «زُبَیْر» با «اَسْماء» دختر «ابوبکر» ازدواج کرد و نگفت که او «خالَةُ الْمُؤْمِنین» خاله مردم با ایمان است. وَ أُوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ و نزدیکان و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از ایمان آوردگان و هجرت کنندگان در آنچه خدا در موضوع ارث بری مقرّر داشته است سزاوارترند. گفتنی است که این جمله از آیه مورد بحث به وسیله آخرین آیه سوره اَنْفال تفسیر شده است که می‌فرماید: وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّه.(۲) و خویشاوندی نسبت به یکدیگر، از دیگر انسانها در کتاب خدا سزاوارترند. با این بیان آفریدگار انسان پس از اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را در این آیه شریفه مادران مردم با ایمان عنوان داد، از پی آن موضوع ارث گذاری و ارث بری را طرح کرد تا روشن سازد که این عنوان مادری همسرانِ پیامبر صلی الله علیه و آله به این معنا نیست که *****. ۱. با این بیان کسانی که روی هدف‌های سیاسی، «معاویه» را «خالُ الْمُؤْمِنین» عنوان دادند، به زشت‌گویی دست یازیده و آن عنصر خودکامه و فریبه کار را در راه به ذلّت کشیدن دنیای اسلام یاری کرده‌اند. ۲. سوره اَنْفال، آیه ۷۵. (صفحه ۳۵۷) آنان از مردم با ایمان و یا مردم از آنان ارث می‌برند، بلکه سیستم ارث بری تنها براساس خویشاوندی نسبی و سببی است. و خویشاوندان و نزدیکان مردم با ایمان هم برخی در ارث‌بری از برخی دیگر سزاوارترند. به باور پاره‌ای نظیر آیه مورد بحث این است که: و خویشاوندان و نزدیکان برخی در ارث بردن از برخی از مردم با ایمان که انصار و مهاجران باشند سزاوارترند؛ امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور از ایمان آوردگان، کسانی هستند که با هم پیمان برادری دارند و یا از مکّه به مدینه هجرت نمودند و از این دو راه از یکدیگر ارث می‌برند. با این بیان آیه مورد بحث روشنگری می‌کند که ارث بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» فسخ می‌گردد و پس از فرود این آیه سیستم ارث‌بری براساس خویشاوندی است. این نزدیکان و خویشاوندانند که به تناسب پیوند و نزدیکی خویش ارث می‌برند و کسانی که به سان فرزند، از برادر و خواهر یا عمو و عمه و دایی و خاله به کسی نزدیکترند، به ارث‌بری سزاوارترند. إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیَائِکُمْ مَعْرُوفًا مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان کاری پسندیده انجام دهید و از راه وصیت نیک به یک سوم از دارایی خویش چیزی به آنان به ارث گذارید. به باور مفسّران، این استثناء، منقطع می‌باشد و منظور این است که: امّا اگر شما به دوستان با ایمان و یا هم پیمانهای خود از راه وصیت نیک بر یک سوم از اموالتان بهره‌ای بگذارید این کار پسندیده است. «سُدی» در این مورد می‌گوید: منظور از این بیان، وصیت نمودن انسان با ایمان در ثلث دارایی‌اش به سود دوستان خویش است. امّا پاره‌ای برآنند که وقتی موضوع ارث‌بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» فسخ گردید، قرآن شریف در این آیه شریفه راه وصیت نیک در حق دوستان و آشنایان در یک سوم از ثروت را طرح کرد. (صفحه ۳۵۸) گروهی از جمله «محمد بن حَنَفیّه» برآنند که منظور وصیت پسندیده درحق نزدیکان شرک‌گراست؛ امّا برخی این وصیت را درست ندانسته‌اند، چرا که قرآن می‌فرماید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ اَوْلِیاءَ (... ۱) هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید ... بسیاری از حقوق‌دانان اهل سنت این وصیت را درست اعلام کرده و برآنند که وصیت به سود نزدیکان کافر رواست، امّا از دیدگاه فقهای ما اگر نزدیکان شرک‌گرایی انسان پدر و مادر یا فرزند او باشند، می‌تواند از راه وصیت

بر یک سوم دارایی‌اش برای آنان بهره‌ای در نظر گیرد و ارثی بگذارد، امّا اگر جز اینها باشند درست نیست. کَانَ ذلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا این فسخ ارث‌بری از راه «مُؤاخات» و «هجرت» و سیستم ارث‌بری از راه خویشاوندی در کتاب خدا به ثبت رسیده است. به باور پاره‌ای منظور از کتاب در آیه شریفه، لوح محفوظ و به باور پاره‌ای دیگر منظور «تورات» است. ***** ۱. سوره مُمْتَحِنه، آیه ۱. (صفحه ۳۵۹)

۲۹۸. آیه (نحوه زندگی و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه خانواده‌ها الگو و سرمشق است)

اشاره

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْاخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثیرا برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. (۲۱ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اُسْوَهٌ» در اصل به معنی آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگران به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابراین معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی و جمله «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ‌اللّهِ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ» مفهومش این است که برای شما در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید. بهترین الگو برای شما نه تنها در میدان جنگ که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات با همسر و اعضای خانواده و رفتار ایشان، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان. همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتبا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد. از توطئه منافقان بر حذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد. از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی لحظه‌ای (صفحه ۳۶۰) غافل نمی‌ماند و در عین حال از راه‌های مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدان‌ها است. جالب این‌که: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی که دارای سه ویژگی هستند، امید به اللّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است و ذکر خداوند تداوم بخش آن، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تأسی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که علی با آن شهامت و شجاعتش در همه میدان‌های جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج‌البلاغه آمده می‌فرماید: «کُنّا اذا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ یَکُنْ اَحِدٌ مِنّا اَقْرَبَ اِلَیِّ الْعَدُوِّ مِنْهُ: هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول‌اللّه پناه می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیک‌تر از او نبود».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مترقی‌ترین الگو برای همه عصرها و نسل‌ها

واژه «اُسْوَه»، از «اِتِّساء» می‌باشد، درست همان‌گونه که واژه «قُدْوَه» از «اِقْتِداء» آمده است. این واژه اسم است که در جای مصدر قرار گرفته و در اصل به مفهوم حالتی است که انسان به هنگام الگوگیری و پیروی از دیگری به خود می‌گیرید؛ با این بیان منظور این است که: برای شما بندگان خدا در الگو گرفتن از پیامبر صلی الله علیه و آله، اگر به او اقتدا می‌کردید و او را در یاری حق و عدالت و شکیبایی در راه خدا سرمشق قرار می‌دادید پیروی شایسته و نیکویی است. شما به او بنگرید که چگونه دامان همت بر کمر زده و آستین شجاعت و شهامت ***** ۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، فصل غرائب، جمله ۹. (صفحه ۳۶۱) بالا کشیده و در جهاد و تلاش شکیبایی و پایداری پیشه ساخته است! به او بنگرید که چگونه بر شکستن دندانهایش در پیکار «اُحُد» و شکافته شدن پیشانی‌اش شکیبایی ورزید و پشت به دشمن خیره‌سر و اصلاح‌ستیز نکرد؛ به او بنگرید که چگونه بر شهادت عموی ارجمندش «حمزه» پایداری ورزید و با شکیبایی بر همه رنجها و فشارها و مصیبت‌ها دوشادوش شما و پیشتر از همه شما با جان و تن با شما مواسات نمود. آیا به راستی شما ایمان آوردگان به سان او فداکاری و مواسات پیشه ساختید و دگر دوستی و مردم خواهی را راه و رسم خود قرار دادید؟! لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا این جمله در حقیقت بدل از «لکم» می‌باشد و این الگوگیری و سرمشق نیکو و سرفراز را ویژه کسانی می‌سازد که به این سه ویژگی آراسته‌اند: ۱ برای آن کسی که به راستی به خدا امید می‌بندد و به او ایمان دارد، ۲ و برای آن کسی که به روز بازپسین امید می‌دارد و در فرارسیدن آن تردید ندارد، ۳ و آن کسی که خدای یکتا و بی‌همتا را بسیار یاد می‌کند. به باور «ابن عَبّاس» منظور این است که این الگوگیری برای آن کسی است که به پاداش و نعمتی که نزد خداست امید می‌دارد و به روز باز پسین ایمان دارد. وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا و خدا را فراوان یاد می‌کند. این ویژگی بدان دلیل است که هر کسی به یاد خدا باشد، فرمان‌های او را پیروی نموده و از هشدارهایش هشدار می‌پذیرد، امّا آنکه به یاد خدا نباشد این گونه نیست. (صفحه ۳۶۲)

۲۹۹. آیه (گناه یا ثواب خانواده‌های شاخص مضاعف است)

اشاره

یا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرا ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است. (۳۰ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور از «فاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ» گناهان آشکار است و می‌دانیم مفاسد گناهانی که از افراد با شخصیت سر می‌زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد. شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می‌کنید، آگاهی شما در زمینه مسایل اسلامی باتوجه به تماس دایم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از توده مردم بیشتر است، به علاوه دیگران به شما نگاه می‌کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آن ها، بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم‌تر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی و همچنین تأثیر آن در محیط داده می‌شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس‌تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه. از همه این‌ها گذشته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می‌سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می‌زند و این خود گناه

دیگری محسوب می‌شود و مستوجب عذاب دیگری است. اما این که می‌فرماید: «این کار بر خدا آسان است» اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می‌گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد. گرچه آیه فوق پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد و خانواده‌های دیگر که موقعیتی در جامعه (صفحه ۳۶۳) دارند نیز صادق است. این گونه افراد تنها متعلق به خویش نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بعد است، بعدی تعلق به خودشان دارد و بعدی تعلق به جامعه و برنامه زندگی آنها می‌تواند جمعی را هدایت یا عده‌ای را گمراه کند، لذا اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است. لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «یُغْفَرُ لِلْجاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبا قَبْلَ اَنْ یُغْفَرَ لِلْعالِمِ ذَنْبٌ واحِدٌ: هفتاد گناه جاهل بخشوده می‌شود پیش از آن که یک گناه از عالم بخشوده شود» (۱). از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان‌گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم: «اِنَّ الثَّوابَ عَلی قَدْرِ الْعَقْلِ: پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است». (۲) و در حدیث دیگری از امام باقر آمده است: «اِنَّما یُداقُّ اللّهُ الْعِبادَ فِی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَلی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِی الدُّنْیا: خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سخت‌گیری می‌کند».(۳) حتی در روایتی از امام صادق آمده است که «توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد»، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود: «اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ: توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام دهند» (۱۷/نساء) (۴). از این جا روشن می‌شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرتین» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه «تکثیر» دارد به خصوص این که «راغب» در «مفردات» در معنی «ضِعْف» می‌گوید: «ضاعَفْتُهُ ضَمَمْتُ اِلَیْهِ مِثْلَهُ فَصاعِدا: آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم» (دقت کنید). روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه *****
۱- «اصول کافی» جلد اول، صفحه ۳۷. ۲- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۹. ۳- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۹. ۴- «اصول کافی» جلد ۱، صفحه ۳۸. (صفحه ۳۶۴) دیگری بر این مدعا است. اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می‌کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هان ای زنان پیامبر! هر کدام از شما دست به گناه زشت و آشکاری دست یازید، در سرای آخرت عذاب او دو چندان خواهد بود؛ چرا که هر کدام از شما به خاطر افتخار همسری پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت، از نعمت‌های ویژه‌ای بهره‌ور است و باید سپاسگزاری آن نعمت‌های ارزشمند و گران باشد؛ و چنین کسی در صورتی که به این نعمت‌های ارجدار ناسپاسی ورزد و دست به گناه و زشتی زند، کیفر او نیز بیشتر خواهد بود. (صفحه ۳۶۵)

۳۰۰. آیه

اشاره

وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحا نُؤْتِها اَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقا کَریما و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل‌صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پرارزشی برای او فراهم ساخته‌ایم. (۳۱ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَقْنُتْ» از ماده «قُنُوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می‌کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند. در اینجا باز به این نکته برخورد می‌کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای «وَ تَعْمَلْ صالِحا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد. «رِزْق کَریم» معنی گسترده‌ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می‌گیرد و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای دیگر: و هر کس از شما همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرمانبرداری از خدا و نیایش و دعا و قنوت در نماز مداومت ورزد و میان خود و پروردگارش کارِ شایسته انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد. ابوحمزه شمالی، از حضرت سجّاد علیه السلام آورده است که فرمود: اِنّی لَأَرْجُو لِلْمُحْسِنینَ مِنّا اَجْرَیْنِ وَ اَخافُ عَلَی الْمُسیءِ مِنّا اَنْ یُضاعَفَ لَهُ الْعَذابَ ضِعْفَیْنِ کَما وُعِدَ اَزْواجُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله (۱) من بر این امید هستم که برای نیکوکاران ما دو پاداش باشد و از این هراسانم که بر گناهکاران ما نیز کیفر و عذابی دو برابر در نظر گرفته شود؛ چرا که به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه هشدار داده شده است. ***** ۱. تفسیر فُرات کوفی، ص ۳۳۹، ۴۶۴. (صفحه ۳۶۶) و نیز آورده‌اند که مردی به آن حضرت گفت: سرورم! شما خاندان پر افتخاری هستید که هماره مورد مهر و بخشایش خدایید: اِنَّکُمْ اَهْلُ بَیْتٍ مَغْفُورٌ لَکُمْ. نَحْنُ اَحْری اَنْ یَجْرِیَ فینا ما اَجْرَی اللّهُ فی اَزْواجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مِنْ اَنْ نَکُونَ کَما تَقُولُ (... ۱) ما سزاوارترین کسانی هستیم که آنچه خدا در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد و مقرّر فرمود در مورد ما مقرر دارد، نه آن گونه که تو می‌گویی؛ ما برای نیکوکارانمان، دو پاداش می‌شناسیم، همان‌گونه که برای گناهکارانمان دو کیفر را انتظار می‌بریم؛ و آن گاه به تلاوت دو آیه مورد بحث پرداخت. اِنّا نَری لِمُحْسِنِنا ضِعْفَیْنِ مِنَ الاْجْرِ وَ لِمُسیئِنا ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ، ثُمَّ قَرَأَ الاْیَتَیْنِ ... در آخرین جمله از آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَریماً و برایش رزق و روزی ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. به باور پاره‌ای منظور از روزی ارزشمند، آن پاداش و رزقی است که از هر آفت و بلا سالم و مصون باشد. ***** ۱. بِحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۵. (صفحه ۳۶۷)

۳۰۱. آیه

اشاره

یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَاَحَدٍ مِنَ النِّساءِ اِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا ای همسران پیامبر! شما هم‌چون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنابراین به گونه‌ای هوس انگیز نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویید. (۳۲ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سو و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه. بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسؤولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت. و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسؤولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می‌کند و مخصوصا به سراغ یک نکته باریک می‌رود تا مسایل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد، می‌فرماید: «فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ». بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشك و به طور معمولی سخن بگویید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگویید. تعبیر به «الَّذی فی قَلْبِه مَرَضٌ: کسی که در دل او بیماری است» تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می‌کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید در کتب خود شرح داده‌اند. در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می‌دهد «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا». در حقیقت جمله «لا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفا» اشاره به (صفحه ۳۶۸) محتوای سخن. البته «قَوْلَ مَعْرُوف: گفتار نیک و شایسته» معنی وسیعی دارد که علاوه بر آن چه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند. ضمنا جمله اخیر می‌تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان بیگانه موذیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه‌های تحریک‌آمیز باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن عبّاس» تفسیر آیه این است که: هان ای زنان پیامبر! شما در بارگاه خدا به سان زنان شایسته کردار نیستید، اگر پروا پیشه سازید، بلکه مقام شما در بارگاه آفریدگارتان با آراسته شدن به تقوا، از آنان بسیار بالاتر و برتر است؛ او شما را به خاطر پیوندتان با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌دارد و به شما پرمهرتر است و پاداش‌تان را پرشکوه می‌سازد. در آیه شریفه روشنگری می‌گردد که این مقام ارجمند و موقعیت والا و پاداش پرشکوه آنان تنها به خاطر پیوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و زندگی در کانون وحی و رسالت نیست، بلکه به خاطر ایمان و اخلاص و پیشه ساختن پروای خداست که چیزی نمی‌تواند جایگزین آن گردد. فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ بنابراین در گفتار خویش و شیوه ادای واژه‌ها و جملات با دیگران، نرمش نشان ندهید و به گونه‌ای که برخی از زنان بی‌شخصیت با ناز و کرشمه و گمراهگرانه سخن می‌گویند، سخن نگویید. پاره‌ای برآنند که برای زن زیبنده است که به هنگام سخن گفتن با بیگانه، با صدای خشن و جدّی سخن گوید، چرا که این شیوه گفتار هر گونه بداندیشی را از دل‌های ناپاك دور می‌سازد. وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و هماره به صورت شایسته و خداپسندانه‌ای سخن بگویید؛ به گونه‌ای که هم از هر گونه برچسب خوردن و مورد اتهام قرار گرفتن از سوی بیماردلان در امان باشید و هم درست‌اندیشان در مورد شما تردیدی روا ندارند و گفتار و شیوه گفتارتان هماهنگ با اسلام باشد. (صفحه ۳۶۹)

۳۰۲. آیه

اشاره

وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِالاْوُلی وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَاتینَ الزَّکوةَ وَ اَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکاهٔ را ادا کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (۳۳ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«قَرْنَ» از ماده «وَقار» به معنی سنگینی است و کنایه از قرار گرفتن در خانه‌ها است، بعضی نیز احتمال داده‌اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت. «تَبَرُّج» به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «بَرَجَ» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. واژه «رِجْس» به معنی شیء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها.(۱) «تَطْهیر» به معنی پاک ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اِذْهاب رِجْس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت «مفعول مطلق» در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می‌شود. اما این که منظور از جاهلیت اولی چیست؟ ظاهرا همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردنبند و گوشواره‌های آنها نمایان بود. و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را ازاین گونه اعمال بازمی‌دارد. بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو، ***** ۱- «راغب» در کتاب «مفردات» در ماده «رِجْس» معنی فوق و چهار نوع مصداق آن را بیان کرده است. (صفحه ۳۷۰) مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکّدتر و جدّی‌تری از این کار پرهیز کند. به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیش‌گویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم، ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش‌بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن نما بیرون می‌آمدند، تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند. ولی نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه ۱۴۳ و سوره مائده آیه ۵۰ و سوره فتح آیه ۲۶) و «جاهلیت ثانیه» جاهلیتی است که بعدا پیدا خواهد شد (همچون عصر ما). بالاخره دستور «چهارم» و «پنجم» و «ششم» را به این صورت بیان می‌فرماید: «وَ اَقِمْنَ الصَّلوةَ وَ اتینَ الزَّکوةَ وَ اَطِعْنَ اللّهَ و رَسُولَهُ». اگر در میان عبادات روی نماز و زکات، تکیه می‌کند به خاطر آن است که نماز مهم‌ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است و زکات هم در عین این که عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می‌شود. و اما جمله «وَ اَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» یک حکم کلی است که تمام برنامه‌های الهی را فرا می‌گیرد. این دستورات سه‌گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد. در پایان آیه می‌افزاید: «اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا». تعبیر به «اِنَّما» که معمولاً ـ برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. جمله «یُریدَ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است وگرنه اراده تشریعی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند. ممکن است گفته شود اراده تکوینی (صفحه ۳۷۱) موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته‌ایم پاسخ این سخن روشن می‌شود و در اینجا به طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند. به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان‌گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد. تعبیر «اهل بیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود، چرا که «بیت» گرچه به صورت مطلق در این‌جا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن، بیت و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است. مقصود از «اهل‌بیت پیامبر» صلی الله علیه و آله در آیه فوق منحصرا پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین. تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌شود. پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان» چنین می گوید: «این اولین بار نیست که در آیات قرآن با آیاتی بر خورد می‌کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحث‌ها، هم‌چنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه‌های فراوانی برای این موضوع موجود است». مفسر بزرگ نویسنده «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه‌اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله «اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ...» همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می‌شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما به هنگام جمع‌آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن (صفحه ۳۷۲) در کنار این آیات قرار داده شده است. پاسخ سومی این است که قرآن می‌خواهد به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: شما در میان خانواده‌ای قرار دارید که گروهی از آنان معصوم هستند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده‌ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیت‌های سنگینی برای او ایجاد می کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

آیه تطهیر نشان روشن «عصمت اهل بیت» است

بعضی از مفسران، «رِجْس» را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا «گناهان کبیره زشت» هم‌چون «زنا» دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرِّجْس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، چرا که گناهان همه رجس هستند و لذا این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت‌های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است. (۳۰ / حج، ۹۰ / مائده، ۱۲۵ / توبه، ۱۴۵ / انعام). و با توجه به این که اراده الهی تخلف‌ناپذیر است و جمله «اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ» دلیل بر اراده حتمی او می‌باشد، مخصوصا با توجه به کلمه «اِنَّما» که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است. این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورها و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورها شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنابراین با مفهوم کلمه اِنَّما سازگار نمی‌باشد. پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل‌بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری

می‌دهـد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار نـدارد (چنان که قبلاً شـرح دادیم). در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمـده است: «عَصَمَکُمُ اللّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ امَنَکُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَرَّکُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْکُمُ (صـفحه ۳۷۳) الرِّجْسَ وَ طَهَرَّکُمْ تَطْهیرا: خداونـد شـما را از لغزش‌هـا حفـظ کرد و از فتنه انحرافـات در امـان داشت و از آلودگی‌ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملا تطهیر نمود». با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسـران پیامبر صـلی الله علیه و آله آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مـذکر» دلیـل بر این است که این آیه محتوایی جـدای از آن آیـات دارد). به همین دلیـل حتی کسـانی که آیه را مخصوص به پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسـین علیهم‌السـلام ندانسته‌اند معنی وسیعی برای آن قایل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامـل می‌شود و هم همسـران پیـامبر صـلی الله علیه و آله را. ولی روایـات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهـد آیه مخصـوص این بزرگواران است و همسـران دراین معنی داخـل نیسـتند هر چنـد از احـترام متنـاسب برخوردارنـد. اینک بخشـی از آن روایـات را ذیلاًـ از نظر می‌گـذرانیم: ۱ روایـاتی که از خود همسـران پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل شـده می‌گویـد: «هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله سخن از این آیه شریفه می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشـمول این آیه نیستید». از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسـیر خود از «ام‌سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیهاالسلام پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندانت حسن و حسـین را صـدا کن، آنها را آورد، سـپس غـذا خوردنـد بعـد پیامبر صـلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: «اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُبَیْتی وَ عِتْرَتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیرا: خداونـدا! این‌هـا خانـدان منـند، پلیـدی را از آنهـا دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان» و در اینجا آیه «اِنَّما یُریدُ اللّهُ» نازل شد ... من گفتم آیا من هم با شـما هسـتم ای رسول خدا، فرمود: «اِنَّکِ اِلی خَیْرٍ: تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه (صفحه ۳۷۴) نیستی)(۱). و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: «هنگامی که از او درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردنـد (با تأسف) گفت: این یک تقـدیر الهی بود و هنگامی که درباره علی از او سؤال کردند چنین گفت: «آیا از من درباره کسـی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از کسـی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسـین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: «خداوندا! این‌ها خاندان منـند و حامیـان من، رجس را از آنهـا ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم «ای رسول خـدا آیا من هم از آنها هسـتم؟» فرمود: «دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی‌باشی). (۲) ۲ روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها اسـتفاده می‌شود، پیامبر صـلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسـین را فراخواند و یا آنها به خدمت آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: خداوندا! این‌ها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه «اِنَّما یُریـدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ» نازل گردیـد. دانشـمند معروف حاکم حسـکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعـدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.(۳) در اینجا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟ گویا پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌خواسـته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنهـا دربـاره این گروه است، مبـادا کسـی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صـلی الله علیه و آله و همه کسانی که جزء خانـدان او هسـتند بدانـد. حتی در بعضـی از روایـات آمـده است *****۱- «طبرسـی» در «مجمع‌البیـان» ذیـل آیه مـورد بحث، این حـدیث به طرق دیگر نیز از «ام سـلمه» به همین مضـمون نقل شده است (به «شواهد التنزیل» حاکم حسـکانی، جلد ۲، صفحه ۵۶، به

بعد مراجعه شود). ۲- «مجمع‌البیان» ذیل آیه مورد بحث. ۳- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۳۱ به بعد. (صفحه ۳۷۵) که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل‌بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُبَیْتی وَ خاصَّتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیرا». (۱) ۳ در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیهاالسلام می‌گذشت صدا می‌زد: «اَلصَّلوةَ یا اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا: هنگام نماز است ای اهل‌بیت، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».این حدیث را «حاکم حسکانی» از «انس بن مالک» نقل کرده است. (۲) در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «پیامبر این برنامه را تا هشت ماه ادامه داد». (۳) حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۴) این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا نه ماه به طور مداوم درکنار خانه فاطمه علیهاالسلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ‌کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعا همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا می‌شنیدند (دقت کنید). با این‌حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این ***** ۱- درالمنثور، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۱۱. ۳- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۲۸ و ۲۹. ۴- «درالمنثور» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۷۶) پنج تن می‌دانند. قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه‌کاری‌های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد قطعا در لابلای سخنانش به مناسبت‌هایی از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است. ۴ روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد «این آیه تنها در مورد پنج تن نازل شده است: نَزَلَتْ فی خَمْسَةٍ: فی رَسُولِ اللّهِ وَ عَلیٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ»:. (۱) این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند. از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد. (۲) نویسنده کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل‌سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است. (۳) از همه این‌ها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد. بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند که نمونه‌ای از آن در بحث‌های پیشین گذشت. عیب‌جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و با فضیلت‌ترین زنان اسلام ***** ۱- «شواهد التنزیل» جلد ۲، صفحه ۲۵. ۲- به جلد دوم «احقاق الحق» و پاورقی‌های آن مراجعه شود. ۳- به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه ۱۰ تا ۹۲ مراجعه شود. (صفحه ۳۷۷) است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌افزایـد: وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ و در سـراها و خانه‌هـای خودتان قرار و آرام گیریـد! واژه «قَرْن» اگر از ماده و ریشـه «قَرار» باشد، به آنان دستور می‌دهد که در خانه‌های خود بمانند و بیرون نروند، امّا اگر از ریشه «وَقار» باشد، به آنان سفارش می کند که در رفتار و کردار خویش وزین و باوقار باشـند و به سبک‌سری و رفتار و کرداری که زیبنده آنان نیست، نزدیک نشوند و رفت و آمـد بی‌جا ننماینـد. وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِٔ الْأُولَی و به سان روش زنان دوران جاهلیتِ نخستین به خودنمایی نپردازید و آنگونه در برابر مردم پدیـدار نشویـد و یـا زینت و زیور خود را به نمـایش نگذاریـد. به بـاور «قَتـادَه» و «مُجاهِـد»، واژه «تَبَرُّج» به مفهوم خرامان خرامـان راه رفتن و خودنمـایی کردن است. امّا به باور پاره‌ای منظور این است که روسری خود را بر انـدازد، امّا بی‌آنکه آن را گره زند و گلوبند و گوشواره‌هایش را نهان سازد، در کوچه و خیابان به راه افتد. این شـیوه در جاهلیت میان زنان سبکسر رواج داشت و آیه از این روش ناپسند و زشت هشدار می‌دهد. «قَتادَه» می گوید: منظور از جاهلیتِ نخستین، روزگار تیره و تار پیش از اسلام است. در ادامه آیه شـریفه می‌فرماید: وَ أَقِمْنَ الصَّلَاهَٔ و شـما زنان پیامبر صـلی الله علیه و آله نماز را آن گونه که شایسته‌است، با همه شرایط آن به پا داریـد. ***** ۱- «استیعاب» و «صـحیح بخاری» و «مسـلم» (طبق نقل المراجعات)، صـفحه ۲۲۹، نامه ۷۲. (صفحه ۳۷۸) وَ آتِینَ الزَّکَاهَٔ و زکـات را بپردازیـد. وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و خـدا و پیـامبرش را فرمـان بریـد و دسـتور و هشـدار آنها را بپذیریـد. و در آخرین فراز از آیه شـریفه روی سـخن را به خانـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله می‌سـازد و می‌فرمایـد: إِنَّمَا یُرِیـدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا هان ای خانـدان پیامبر! خـدا تنها می‌خواهد از شـما پلیدی و ناپاکی را دور سازد و آن گونه که شایسـته و بایسته است شـما را پـاک و پـاکیزه گردانـد. به بـاور «ابن عبّـاس»، واژه «رِجْس» به مفهوم کار شـیطانی و زشتی است که خشـنودی خـدا را به همراه نـدارد؛ واژه «اَلْبَیْت» بـا الف و لام برای عَهْـد و تعریف آمـده و منظور از آن، خانه رسالت و کانون وحی است و در فرهنگ عرب به آنچه بـدان پناه می‌برنـد، «بَیْت» گفته می‌شود و از این دیدگاه است که برای تبار و نسب، «بَیْت» و بُیُوت به کار رفته است. از دیـدگاه برخی منظور از «بَیْت»، مسجد پیامبر صـلی الله علیه و آله در مدینه است و اصل آن، همانان هسـتند که آن حضـرت آنها را در آن سـکونت داد و در خانه آنان را به سوی آن مسجد باز نهاد، امّا همه درب‌های خانه‌های دیگران را بست؛ و همه مردم مسـلمان در این مورد اتفـاق نظر دارنـد که خانـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله مورد نظر آیه است. امّا در این مورد که، خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله چه کسانی هسـتند دو نظر است: ۱ «عِکْرِمَه» بر آن است که منظور همسـران پیامبر صلی الله علیه و آله است، چرا که در آغاز آیه شـریفه روی سـخن با آنان است. ۲ امّا انبوهی از دانشوران و دانشـمندان، از جمله «ابوسعید خِدری»، «اَنَس»، «واثِلَه»، «عایشه» و «اُمّ‌سَـلَمه»، دو تن از همسـران پیامبر صـلی الله علیه و آله برآنند که منظور آیه شـریفه وجود گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و حسن و حسـین و دخت گرانقـدر او فاطمه است که درود خـدا بر آنان باد و آیه شـریفه ویژه این پنج نور مقدس است. اِنَّ الْآیَهَٔ مُخْتَصَّهٌٔ بِرَسُولِ اللّهِ وَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَهَٔ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَـیْنِ علیه‌السلام (۱) ***** ۱. تفسیر طَبَری، ج ۲۲، ص ۵؛ تفسیر کَشّاف، ج ۸، ص ۳۳۹؛ شَواهِدُ التَّنْزِیل، حاکم حَسَکانی، ج ۲، ص ۱۰. (صفحه ۳۷۹)

روشنگری روایات در خصوص «اهل بیت» در آیه تطهیر

روایات بسیاری که از محدّثان و دانشمندان شیعه و سنی در این مورد رسیده است، همه گواه بر این حقیقت است که منظور از «اَهْلَ الْبَیْت» در آیه مـورد بحث، خانـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله است و نه هیـچ کس دیگر؛ و نیز روشـنگری می کنـد که: اعضـا این خاندان پرشـکوه همان پنج وجود گرانمایه‌اند و بس. برای نمونه: «ابوحمزه ثُمالی» در تفسیرش در این مورد، از همسر ارجمند پیامبر

صلی الله علیه و آله «اُمّ سَلَمَه» آورده است که: روزی دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه نزد آن حضرت آمد و سوپی خاصّ برای پدرش آورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: فاطمه جان! همسر ارجمند و دو فرزند دلبندت حسن و حسین را نزدم دعوت کن دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آنان رابه خانه پدر فراخواند و همگی از آن غذا خوردند؛ آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسای خیبری را بر سر آنان برافراشته داشت و رو به بارگاه خدا برد و نیایشگرانه گفت: اَللّهُمَّ هؤُلاء اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً(۱) بار خدایا! اینان خاندان گرانمایه من هستند، پس پلیدی و آلودگی را هماره از آنان دور داشته و آنان را آن گونه که باید پاک و پاکیزه دار. «اُمّ سَلَمه» می گوید: من با دیدن این منظره دل‌انگیز و آن نیایش شورآفرین پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن شدم که خود را در شمار آنان درآورده و مشمول دعای آن حضرت گردم، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اُمّ سَلَمه! تو به خیر و سلامتِ در عقیده خواهی ماند، امّا از اینان نیستی. و نیز از دوّمین امام نور حضرت حسن علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: لَمّا نَزَلَتْ آیَةُ التَّطْهیرِ جَمَعَنا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ اِیّاهُ فی کَساءٍ لِاُمِّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قالَ: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ عِتْرَتی.(۲) هنگامی که آیه تطهیر فرود آمد، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ما را به همراه خویش در زیر کساء نشاند و آن گاه دست‌ها را به سوی آسمان گشود و نیایشگرانه گفت: پروردگارا! اینان خاندان و نزدیکان من هستند، پس پلیدی را هماره از اینان دور بدار. ***** ۱. تفسیر طَبَری، ج ۲۲، ص ۶. ۲. شَواهِدُ التَّنْزیل، ج ۲، ص ۵۶، ص ۹۲ ۱۰. (صفحه ۳۸۰)

دیدگاه پیروان مذهب اهل بیت در آیه تطهیر

به باور پیروان مذهب اهل بیت آیه مبارکه تطهیر ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و دخت فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نور دیده‌اش حسن و حسین علیه‌السلام است، چرا که واژه «اِنَّما» برای اثبات مطلبِ پس از خود و برای انحصار است، از این رو هنگامی که گفته می‌شود: اِنَّما لَکَ عِنْدی دِرْهَمٌ و یا زمانی گفته می‌شود: اِنَّما فِی الدّارِ زَیْدٌ، مفهوم آن این است تنها برای تو نزد من درهم و دینار است، نه برای دیگری و یا فقط «زید» در خانه است و بس؛ با این بیان این اراده و خواست خدا در آیه شریفه، یا خواست و اراده تنهاست و یا اراده و خواستن ویژه است که از پی خویش پاک داشتن و دور ساختن آنان از هر گونه لغزش و گناه و مصونیتِ آن پنج نور مقدس را به ارمغان می‌آورد؛ روشن است که این اراده نمی‌تواند خواست تشریعی خدا باشد، چرا که چنین خواست و اراده‌ای شامل همه انسان‌ها می‌شود و خدا برای همه، درست‌اندیشی و شایسته‌کرداری را خواسته است و نه برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اختصاصی و انحصاری؛ و از آنجایی که این بیان در راه ستایش و مدح آنان فرود آمده است، هیچ تردیدی نمی‌ماند که خواست و اراده خدا در آیه شریفه همان خواست تکوینی برای مصون داشتن آنان از هر پلیدی و گناه و لغزشِ موردنظر آفریدگار هستی است و این موهبت ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان اوست. و نیز از آنجایی که برای ما روشن است که جز این پنج وجود گرانمایه هیچ کس دیگر از خاندان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله، عصمت و مصون بود نشان از گناه و لغزش ثابت نیست، پس آیه شریفه ویژه همان پنج وجود مقدس است و آنانند که خدا وجود ارزشمندشان را پاک و پاکیزه خواسته و آنان را الگو و سرمشق بندگانش قرار داده است. (صفحه ۳۸۱)

۳۰۳. آیه

اشاره

وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فی بُیُوتِکُنَّ مِنْ ایاتِ اللّهِ وَ الْحِکْمَةِ اِنَّ اللّهَ کانَ لَطیفا خَبیرا و آن چه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید، خداوند لطیف و خبیر است. (۳۴ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله طنین افکن است، به طور شایسته‌ای از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای. در این که میان «آیات اللّه» و «حکمت» چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند، هر دو اشاره به قرآن است، منتهی تعبیر به «آیات» جنبه اعجاز را بیان می‌کند و تعبیر به «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید. سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ کانَ لَطیفا خَبیرا». اشاره به این که او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسایل با خبر و آگاه است و نیات شما را به خوبی می‌داند و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است. این درصورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم و اگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد و هم از اعمالتان «خبیر» و آگاه است. این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر «خبیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم باهم منافات ندارند و قابل جمع هستند. (صفحه ۳۸۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای منظور این است که: آنچه از قرآن و سنّت در خانه‌هایتان تلاوت می‌گردد، حفظ کنید تا همواره آنها را به خاطر داشته باشید و بر اساس آنها رفتار نمایید. با این بیان در این آیه آنان تشویق می‌گردند که آیات قرآن را به خاطر بسپارند و به سخنان سرشار از حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سنت او دل دهند و با حفظ آنها در گفتار و تبادل نظر خویش براساس آنها سخن گویند. این فرمان گرچه در مرحله نخست به آنان داده می‌شود، امّا در حقیقت دستوری است به همه زنان و دختران جامعه و همه پیروان قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله که در تبادل آراء و اندیشه‌ها معصوم عمل کنند و از بافته‌ها و یافته‌های زورمدارانه و بر اساس هوا و هوس و یا آلوده به شرک و خرافات دوری جویند. إِنَّ اللَّهَ کَانَ لَطِیفا خَبِیرًا چرا که خدا همواره دقیق و آگاه است. به باور برخی، به یقین خدا در تدبیر امور جهان و رساندن خیر و برکت به آفریدگانش دانا و توانا و از مصالح و مفاسد کارهایی که به دست مردم انجام می‌شود آگاه است؛ از این رو آنان را به کارهای شایسته و سودبخش فرمان داده و از رفتار و کردار زیانبار باز می‌دارد. (صفحه ۳۸۳)

۳۰۴. آیه (وضعیت اقتصادی برتر معیار ارزش معنوی گذاری انسان‌ها نیست)

اشاره

وَ ما اَرْسَلْنا فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلّا قالَ مُتْرَفُوها اِنّا بِما اُرْسِلْتُمْ بِه کافِرُونَ ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آنها (همان‌ها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آن چه شما فرستاده شده‌اید، کافر هستیم. (۳۴ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَذیر» به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها و گناه و فساد بیم می‌دادند. «مُتَرَفُوها» جمع «مُتْرَف» از مادّه «تَرَفْ» به معنی تنعم است و مترف به کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان‌گری واداشته است.(۱) آری معمولاً کسانی که در صفّ اول مخالفین انبیاء بودند، این

گروه مُتَرَف طغیان‌گر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می‌دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می‌کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می‌دیدند، لذا فورا به مبارزه برمی‌خاستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه شریفه به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یادآوری می‌کند که مردم شهر و دیار او نیز به همان راه جامعه‌ها و نسل‌های پیشین رفته‌اند، چرا که رهروان راه توحیدی و پیامبران پیشین نیز همین مردم محروم و یا متوسط جامعه بوده‌اند، نه زرداران و انحصارگران امکانات مردم. ***** ۱- «لسان‌العرب»، جلد ۹، صفحه ۱۷. (صفحه ۳۸۴)

۳۰۵. آیه

اشاره

وَ قالُوا نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوالاً وَ اَوْلادا وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. (۳۵ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خداوند به ما محبت دارد، هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده و هم نیروی انسانی بسیار و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیّت ما، در نزد او است «وما (نور چشمی‌ها) هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ). مگر خداوند عزیز کرده‌های خود را هم مجازات می‌کند؟ اگر ما مطرود درگاه او بودیم، این‌همه نعمت چرا به ما می‌داد؟ خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کثرت اموال و اولاد دلیل برتری انسان نیست

بدین سان قرآن روشنگری می‌کند که آنان به ثروتها و فرزندان‌شان می‌نازیدند و بر آنها مباهات می‌کردند و آنها را رمز برتری خویش عنوان می‌ساختند و به محرومان جامعه می‌گفتند: این بسیاری ثروت و فرزندان ما، دلیل بزرگواری و کرامت ماست و نشانگر آن است که ما از شما برتر و بالاتریم؛ و نمی‌فهمیدند که این نعمت‌ها بخشش‌هایی است از جانب خدا به بندگان که، نه برخورداری از آنها دلیل عظمت و بزرگواری کسی است و نه محرومیت از آنها نشان فروتری کسی؛ بلکه باید سپاس ارزانی دارنده آنها را به جا آورد و از آنها آن گونه که ارزانی دارنده‌اش فرمان داده است بهره‌ور گردید و حق امانت را رعایت نمود. (صفحه ۳۸۵)

۳۰۶. آیه

اشاره

قُلْ اِنَّ رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقدِرُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ بگو: پروردگار من، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می کند(این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۳۶ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کمی یا زیادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم می‌داند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد. بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش پندار نادرست کفرگرایان و ظالمان ترسیم گردید که برخورداری خویشتن از ثروتها و فرزندان را دلیل برتری خود از دیگران در این سرا و رمز مصون بودن از عذاب روز رستاخیز و سرای آخرت عنوان می‌ساختند؛ اینک در نفی پندار پوچ آنان روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ هان ای پیامبر! بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد و شایسته بداند گسترده می‌سازد و برای هر کس که بخواهد و مصلحت بداند تنگ می گرداند. با این بیان فراخ و گشاده ساختن رزق و روزی، عبارت از فزون ساختن آن از اندازه نیاز انسان و تنگ گردانیدن آن به مفهوم کمتر ساختن آن از اندازه نیاز اوست. وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ اما بیشتر مردم به خاطر نشناختن دانش و حکمت وصف‌ناپذیر خدا، راز آفرینش و تدبیر حکیمانه آن را نمی‌دانند و چنین می‌پندارند که فزونی دارایی و ثروت، راز بزرگی و کرامت انسان در پیشگاه خداست. (صفحه ۳۸۶)

۳۰۷. آیه (مال و فرزند (بدون ایمان و عمل صالح) دلیل قرب به خدا نیست)

اشاره

وَ ما اَمْوالُکُمْ وَ لا اَوْلادُکُمْ بِالَّتیتُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ امِنُونَ اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی‌سازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده‌اند و آنها در غرفه‌های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود.(۳۷ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«زُلْفی» و «زُلْفَه» به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همین دلیل منازل شب را «زُلَفُ اللَّیْل» گویند. «غُرُفات» جمع «غُرفَة» به معنی حجره‌هایی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است. این لغت در اصل از مادّه «غَرْف» به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است. این اشتباه بزرگی است که دامن‌گیر گروهی از عوام شده است که تصور می کنند، آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند، مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه‌ورند محبوب و مقبول او می‌باشند. چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش می‌شوند و به برترین مقامات می‌رسند و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است. مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صریحا نمی گوید: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَاللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیم: اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است». این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش

و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان‌ها در پیشگاه خدا نمی‌شود. سپس به معیار اصلی ارزش‌های انسان‌ها و آن چه مایه تقرّب به درگاه خدا می‌شود پرداخته، می‌گوید: «اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاوُلئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ امِنُونَ». بنابراین تمام معیارها به این دو امر (صفحه ۳۸۷) باز می‌گردد: «ایمان» و عمل «صالح»، از هر کس و در هر زمان و در هر مکان و از هر قشر و هر گروه و تفاوت انسان‌ها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است و جز این چیز دیگری نیست. حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر توأم با این دو معیار نباشد، به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «مُجاهِد» واژه «زُلفی» به مفهوم نزدیک آمده است. «اَخْفَش» می‌گوید: این واژه اسم مصدر می‌باشد و منظور این است که بِالَّتی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا تَقْریباً و دارایی‌های شما چیزی نیست که شما را آن گونه که باید به بارگاه خدا نزدیک سازد. واژه «ضِعْف» اسم جنس است و بر اندك و بسیار دلالت دارد؛ و در تفسیر آیه ممکن است گفته شود که دارایی‌ها و فرزندان وسیله نزدیک شدن انسان به بارگاه خدا هستند، به این صورت که فرد و جامعه توحیدگرا و با ایمان با این اندیشه به ثروت و تولید ثروت بنگرد که به وسیله آن بر انجام وظایف دینی و انسانی بپا خیزد؛ و به دنیا آوردن فرزند و تربیت و رشد او را نیز در همین راه و همین هدف بنگرد؛ در آن صورت است که دارایی‌ها و فرزندان انسان او را آن گونه که شایسته و خداپسندانه است، به بارگاه آفریدگارش نزدیک می‌سازند؛ با این بیان واژه «اِلاّ» به مفهوم «لکِنَّ» آمده و استثنا در آیه متصل است. وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ و آنان در غرفه‌های بهشت و قصرهای بلند و سر به آسمان کشیده آن در امنیت کامل بوده و از عوامل ترس و دلهره، نظیر بیماریها، گرفتاری‌ها، اندوه‌ها و دگرگونی‌های نامطلوب زندگی، ترسی به دل راه نخواهند داد. (صفحه ۳۸۸)

۳۰۸. آیه

اشاره

وَ الَّذینَ یَسْعَوْنَ فی ایاتِنا مُعاجِزینَ اُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند و می‌پندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد، در عذاب (الهی) احضار می‌شوند. (۳۸ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آن‌ها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته‌اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آن چنان مغرور بودند که گمان می‌کردند از چنگال عذاب الهی می‌گریزند، ولی همگی به فرمان خدا، در دل آتش سوزان دوزخ احضار می‌شوند. جمله «اوُلئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ» چون سخنی از زمان آینده در آن نیست، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که بامال و اولاد برای خود ساخته‌اند؟ تعبیر به «مُعاجِزینَ» به طوری که بعضی از ارباب لغت از جمله «مفردات راغب» گفته‌اند، به معنی این است که آنها چنین می‌پندارند که می‌توانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی‌اساس است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن کسانی که در راه بی‌اثر ساختن آیات روشن و روشنگر ما می‌کوشند تا نه خود ایمان آورند و نه به دیگران اجازه دهند تا حق را بشناسند و ایمان آورند و در همان حال می‌پندارند که می‌توانند پیام‌آوران ما را به ستوه آورده و بندگان شایسته کردار ما را از راه حق و عدالت و انجام کارهای شایسته و خوب و ثمربخش بازدارند، چنین کسانی در عذاب روز رستاخیز احضار خواهند شد. (صفحه ۳۸۹)

۳۰۹. آیه

اشاره

قُلْ ان رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است. (۳۹ / سبأ)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد: نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، در حالی که تعبیر به «عِباد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می‌دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می‌کند (آنجا که صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می‌سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی‌تواند باشد. دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می‌کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است. به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه‌ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است. جمله «فَهُوَ یُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می‌کند) تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته و می‌دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می‌گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی‌کند، بلکه چند برابر و گاه صد چندان می‌کند. البتّه این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق‌ها را به نحو احسن پر می‌کند. برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است (صفحه ۳۹۰) حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَهٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلی نَفْسِه وَ اَهْلِه کُتِبَ لَهُ صَدَقَهٌ وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَهٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَهٍ فَعَلَی اللّهِ خَلَفُها، اِلاّ ما کانَ مِنْ نَفَقَهٍ فی بُنْیانٍ اَوْ مَعْصِیَهٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود (و منحصر به انفاق‌های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند، صدقه نوشته می‌شود و آن چه را که انسان، آبروی خود را با آن حفظ می‌کند، صدقه محسوب می‌گردد و آن چه را که انسان در راه خدا انفاق می‌کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد».(۱) استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فراز اول از آیه شریفه به ظاهر تکرار چند آیه پیش است، امّا هدف و پیام آن یکسان نیست، چرا که در آن آیه، هدف نکوهش کفرگرایان و گمراهانی بود که ارزش‌های مادی و نعمت‌های زندگی را ملاک برتری خویش می‌پنداشتند، امّا در این آیه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است و هدف، اندرزگویی به مردم با ایمان و هشدار آنان است؛ گویی روشنگری می‌کند که برخورداری کفرگرایان از نعمت‌های خدا، دلیل کرامت و نیکبختی آنان نیست، بلکه ارزانی شدن ثروت و فرزند و قدرت و امکانات به آنان برای عذاب و کیفر بیشتر آنان در سرای آخرت است، امّا برخورداری و بهره‌وری مردم با ایمان از نعمت‌ها و امکانات زندگی به منظور انفاق در راه خدا و رسیدن به نیکبختی و سعادت بیشتر است. وَ مَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ و آنچه از دارایی‌هایتان را در راه خدا و کارهای شایسته انفاق کنید، او در این *****۱- «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۵۳۸۹، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۹۱) جهان با افزون ساختن نعمت‌هایش بر شما و در آن جهان با ارزانی داشتن بهشت پرطراوت و پر نعمت عوض آن را به شما می‌دهد. وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و او بهترین روزی دهندگان است، چرا که او این رزق و روزی و نعمت‌های گوناگون را تنها در جهت سودرسانی به بندگان خویش به آنان ارزانی می‌دارد، نه برای جلب سود برای خود و یا دور ساختن زیان از خویشتن؛ که این هر دو در باره آفریدگار هستی پنداری بیهوده و ناممکن است. به باور «کَلْبی» منظور این است که هر آنچه در راه خدا هزینه نمایید، او دیر یا زود، در این سرا و یا در سرای آخرت عوض آن را به شما می‌دهد و پاداشش را برایتان ذخیره می‌نماید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که: خدای فرزانه فرمود: برای خشنودی من انفاق کنید تا برایتان انفاق نمایم. قالَ رَسُولُ اللّهِ(ص) قالَ اللّهُ: لی اَنْفِقْ، اُنْفِقْ عَلَيْكَ(۱) و نیز آورده‌اند که فرمود: يُنادى مُنادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ! و يُنادى مُنادٍ ابْنُوا لِلْخَرابِ! و يُنادى مُنادٍ اَللّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفاً! و يُنادى مُنادٍ اَللّهُمَّ هَبْ لِلْمُمْسِكِ تَلَفاً و يُنادى مُنادٍ لَيْتَ النّاسَ لَمْ يُخْلَقُوا و يُنادى مُنادٍ لَيْتَهُمْ اِذْ خُلِقُوا فَكَّرُوا فيما لَهُ خُلِقُوا(۲) در هر شب نداگر آسمانی ندا می‌دهد که: هان ای انسانها! برای مردن به دنیا *****۱. صحیح بُخاری، ج ۶، ص ۹۲؛ مُسْنَد احمد، ج ۳، ص ۲۲۷/ ۹۶۶۱. ۲. تفسیر کبیر طَبَرانی، ج ۱۱، ص ۷۳/۱۱۰۸۵؛صحیح بُخاری، ج ۲، ص ۱۴۳؛ صحیح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۰. (صفحه ۳۹۲) بیاورید و برای ویران شدن بسازید! و نداگری ندا می‌دهد که: بار خدایا، به هر کسی که در راه شایسته‌ای انفاق می‌کند عوض آن را بده! و نداگری ندا می‌دهد که: بارخدایا به هر کسی که بخل می‌ورزد و انفاق نمی‌کند زیان تلف را متوجه ساز! و نداکننده‌ای ندا می‌دهد که: ای کاش مردم آفریده نشده بودند. و نداگری ندا می‌دهد که: ای کاش هنگامی که آفریده شدند، در این مورد می‌اندیشیدند که هدف از آفرینش آنان چیست؟ و برای چه آفریده شده‌اند؟ و نیز جابر از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ ما وَقى بِهِ الَّرجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ ما اَنْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللّهِ خَلَفُها ضامِناً اِلاّـ ما كانَ مِنْ نَفَقَةٍ فى بُنْيانٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ(۱) هر کار شایسته و خداپسندانه‌ای به سان صدقه حساب می‌شود؛ و هر آنچه که مرد به وسیله آن آبرو و حیثیت خود را حفظ می‌کند صدقه است؛ و آنچه انسان با ایمان از هزینه زندگی خود انفاق می‌کند، بر خداست که عوض آن را جایگزین سازد و تضمین نماید، مگر آنچه را در ساختمان بی‌مورد و یا در گناه و نافرمانی خدا مصرف کند. *****۱. سُنَن بِیْهَقی، ج ۱۰، ۲۴۲؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۶، ص ۵۳۸۹. (صفحه ۳۹۳)

۳۱۰. آیه (فرزندان همه هدایای خدا هستند)

اشاره

لِلّهِ مُلْكُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ يَخْلُقُ ما يَشاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ اِناثا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، هر چه را بخواهد، می‌آفریند و به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر. (۴۹ / شوری) اَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرانا وَ اِناثا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقيما اِنَّهُ عَليمٌ قَديرٌ یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آنها می‌دهد و هر کس را بخواهد

عقیم می گذارد، زیرا که او دانا و قادر است. (۵۰ / شوری)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این‌که: «به هر کس اراده کند، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر» (یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ). و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند: آن هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آنها که هر دو را دارند و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد. و عجب این که هیچ‌کس نه در زمان‌های گذشته و نه امروز که علوم و دانش‌ها پیشرفت فراوان کرده، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها هنوز کسی نتوانسته است، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند، گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی‌توان انکار کرد، ولی باید دانست که این‌ها همه احتمال را افزایش می‌دهد و نتیجه هیچیک قطعی نیست. و این یک نمونه بارز از عدم توانایی انسان از یک سو و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است. جالب این‌که: در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از (صفحه ۳۹۴) یک سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می‌دهد و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند، بگوید او برخلاف خواسته شما آن چه را که به آن تمایل ندارید، می‌دهد و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست. تعبیر به «یَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست، هر دو «هبه» او می‌باشند. توجه به این نکته نیز لازم است که «عقیم» از ماده «عُقْم» در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می‌شود و زنان عقیم، به زنانی می گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای «عقیم» را از این جهت عقیم می گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز «عقیم» به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد و این که از روز قیامت به عنوان «یوم عقیم» یاد شده، به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروایی آسمانها و زمین و هر آنچه در میان آنهاست، همه و همه تنها از آنِ اوست و ذات پاک و بی‌همتای اوست که امور آنها را تدبیر می کند و براساس حکمت و مصلحت در آنها تصرف می‌نماید. یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ هر آنچه از انواع پدیده‌ها را که خود بخواهد می‌آفریند. یَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ إِنَاثًا به هرکه از بندگانش که بخواهد دخترانی می‌بخشد، وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ الذُّکُورَ و به هر کس که بخواهد پسرانی ارزانی می‌دارد، أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَانًا وَ إِنَاثًا یا اگر بخواهد هم پسرانی به آنان می‌بخشد و هم دخترانی و از هر دو جنس برای آنان گرد می‌آورد و ارزانی می‌دارد. وَیَجْعَلُ مَنْ یَشَاءُ عَقِیمًا و هر کس را بخواهد نازا و عقیم قرار می‌دهد و به او فرزندی ارزانی نمی‌دارد؛ إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ چرا که ذات پاک و بی‌همتای خدا به حال بندگانش دانا و در آفرینش و تدبیر امور هستی تواناست. (صفحه ۳۹۵)

۳۱۱. آیه (مشرکین دلیلی جز تقلید از نیاکان و خانواده‌های قبلی جاهل خود ندارند)

اشاره

بَلْ قالُوا اِنّا وَجَدْنا اباءَنا عَلی اُمَّهٍ وَ اِنّا عَلی اثارِهِمْ مُهْتَدُونَ بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم.(۲۲ / زخرف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «اُمَّهٔ» به جماعتی می گوینـد که یک نوع ارتباط با یکدیگر دارند، یا از نظر دین یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشـد یـا اجباری (و از همین رو گـاهی به معنی «مـذهب» به کـار رفته،ماننـد آیه مورد بحث، ولی معنی اصـلی آن همـان جمـاعت و گروه است و اطلاـق این کلمه بر مـذهب نیازمنـد به قرینه است). در واقع آنهـا دلیلی جز «تقلیـد کورکورانه» از پـدران و نیاکـان خود نداشـتند و عجیب این که خود را بـا این تقلیـد هـدایت یـافته می‌پنداشـتند، در حـالی که در مسائـل اعتقـادی و زیربنای فکری، هیـچ انسـان فهمیـده و آزاده‌ای نمی‌توانـد متکی بر تقلیـد باشـد، آن هم به صورت تقلیـد «جاهـل از جاهل» چرا که می‌دانیم نیاکـان آنهـا نیز هیـچ علم و دانشـی نداشـتند، مغزهـای آنهـا مملو از خرافات و اوهام بود. تقلیـد تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیـح است، آن هم تقلیـد از عـالِم یعنی رجوع جاهـل به عـالِم، همـان گونه که در مراجعه بیمـار به طـبیب و افراد غیرمتخصـص به صاحبان تخصص دیده می‌شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نه هرگز این گونه نیست، چرا که مـا به آنـان کتاب آسـمانی فرو نفرسـتاده‌ایم و آنان از کتابی الهام نمی گیرنـد، بلکه می گوینـد: ما پـدران خود را بر راه و رسـمی درست یافته‌ایم و تصـمیم گرفته‌ایم که از آنان پیروی کنیم و بی گمان ما راه یافته و هـدایت شده‌ایم! (صفحه ۳۹۶)

۳۱۲. آیه (احترام و نیکی به پدر و مادر)

اشاره

وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْها وَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَهً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَن اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گـذارد و دوران حمـل و از شیر باز گرفتنش، سی ماه است، تا زمانی که به کمال قـدرت و رشـد برسـد و به چهل سالگی وارد گردد، می گویـد: پروردگـارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پـدر و مادرم دادی، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم و من از مسلمینم. (۱۵ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«وَصِیَّهٔ» و «توصیهٔ» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست، لـذا جمعی در اینجا آن را به معنی «امر و دستور و فرمان» تفسیر کرده‌اند. «اَوْزِعْنی» از ماده «ایزاع» است که به چند معنی آمده؛ توفیق، الهام کردن،

ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف. «مادر» در طول این سی ماه، بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید، حالتی که به حالت «ویار» نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است، روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد. هر قدر جنین رشد و نمو بیشتری می‌کند، مواد بیشتری از شیره جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به (صفحه ۳۹۷) عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند، تمام این ناملایمات را تحمل می‌کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می‌رسد تا آنجا که گاه مادر، جانش را برسر فرزند می‌نهد. به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده، دوران سخت دیگری شروع می‌شود، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد، نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست، جز این که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. نظافت فرزند در این دوران، مشکلی طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود، ایثاری بزرگ است. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است. این که قرآن در اینجا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر، سخنی نگفته، به خاطر عدم اهمیت آن نیست، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات، شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَنْ اَبَرُّ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اُمَّکَ، قالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قالَ: اَباکَ: ای رسول خدا به چه‌کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت».(۱) در حدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، عرض کرد: «هَلْ اَدَّیْتُ ***** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۶. (صفحه ۳۹۸) حَقَّها: آیا حق مادرم را این‌سان ادا کرده‌ام»؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «لا وَ لا بِزَفْرَةٍ واحِدَةٍ: نه حتی یک نفس او را جبران نکردی».(۱)

شیر مادر بهترین غذای طبیعی برای کودک

دراینجا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره، دوران شیرخوارگی، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند». در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری حداقل دوران حمل، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع، ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته‌اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است. ضمنا از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود، به گونه‌ای که مجموعا ۳۰ ماه تمام را شامل گردد. از «ابن عباس» نیز نقل شده که: «هرگاه دوران بارداری زن، ۹ ماه باشد، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر

مدت حمل، ۶ ماه باشد، باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد. سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً). بعضی از مفسران، «بُلُوغ اَشُدّ» (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می‌دانند، ولی ظاهر این است که «بُلُوغ اَشُدّ»، اشاره به «بلوغ جسمانی» و رسیدن به «اَرْبَعینَ سَنَةً» (چهل سالگی) اشاره به ***** ۱- «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۳۹۹) «بلوغ فکری و عقلانی» است، چرا که معروف است که انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که: غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت، مبعوث شدند. ضمنا در این که سن بلوغ قدرت جسمانی، چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می‌باشد. البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود. در حدیثی آمده است: «اِنَّ الشَّیطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجهِ مَنْ زادَ عَلَی الاَرْبَعینَ وَ لَمْ یَتُبْ وَ یَقُولُ بِاَبی وَجْهٌ لا یُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند، می‌کشد و می‌گوید: پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود» (و در جبین این انسان، نور رستگاری نیست).(۱) به هر حال قرآن در ادامه این سخن می‌افزاید: این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید، سه چیز را از خدا تقاضا می‌کند؛ نخست می‌گوید: «پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم» (قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ). این تعبیر نشان می‌دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت‌های خدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال، معمولاً خودش پدر یا مادر می‌شود و زحمات طاقت‌فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می‌بیند و بی‌اختیار به یاد آنها می‌افتد و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می‌کند. در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من ***** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۶، صفحه ۱۷. (صفحه ۴۰۰) تداوم بخش» (وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی). تعبیر به «لی» (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود. و تعبیر به «فی ذُرِّیَّتی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است. جالب این که در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم، برای خود دعا می‌کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند، نگاه می‌کند. در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می‌گوید: «پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» (اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ). به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر زشت و نا زیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم. و دیگر این که می‌گوید: «من از مسلمین هستم» (وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ). در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاهای سه‌گانه و مفهومش این است که: «چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَوْزِعْنی»: واژه «ایزاع» در اصل به مفهوم واداشتن به کاری با نرمش و لطف و مداراست. وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا و بار برداشتن

مـادر و به دنیـا آوردن کودک و از شـیر گرفتن او سـی مـاه به طول می‌انجامـد، چرا که کمترین مـدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سـی مـاه است. «ابن عبـاس» بر آن است که: هرگـاه دوران بـارداری زن نُه ماه به طول انجامـد، در آن صورت دوران شـیرخوارگی کودک بیست و یک ماه خواهد بود؛ امّا اگر مادری شـش (صفحه ۴۰۱) مـاهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شیر خواهـد خورد. حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُـدَّهُ تا آن گاه که آن فرزنـد به اوج توانمنـدی و رشد کامل خویش نایل آمـد. به باور پاره‌ای منظور چهل سالگی است و این همان اوج کمال و مرحله‌ای است که پیامبران به دریافت وحی و پیام خـدا مفتخر شدند. وَبَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً و به مرز چهل سالگی رسید.(۱) با این بیان چنین دریافت می‌گردد که دوران کمال، رسـیدن به چهل سالگی است و انسان دراین مرحله به نعمت خرد و خردمنـدی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخاب و رأی می‌رسد. قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ در این مرحله است که می‌گویـد: پروردگـارا! به من الهـام بخش و توفیق ارزانی دار تـا سپاس نعمتی را که به من و پـدر و مـادرم ارزانی داشتی بجـا آورم؛ وَأَنْ أَعْمَـلَ صَالِحًـا تَرْضَـاهُ و یـاریم کن تـا کاری شایسـته انجام دهم که تو از آن کار خشـنود گردی. وَ أَصْـلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی و تو ای پروردگار من! بر من منت گذار و درستکاری و صلاح و رستکاری و فلاح را در دودمان من قرار ده و برای من در آنها شایستگی و نام نیک گذار. از دیدگاه برخی این فراز از آیه شریفه دعا می‌باشد که به منظور اصـلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می‌شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کننـد و یکتا پرست باشـند. به باور ما نیز این دیـدگاه بهتر به نظر می‌رسد، ***** ۱. در روایات رسیده نیز به صورت‌هـای مختلف به چهل سالگی به عنوان مرحله کمال انسان اشاره رفته است. در روایت است که شـیطان بر چهره کسـی که به چهل سالگی رسیده، امّا تربیت نیافته و توبه نپذیرفته است، دست می‌کشد و می‌گوید: بَابِی وَجْهٌ لا یُفْلِحُ. پدر و مادرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رسـتگار نخواهـد شد.روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷. (صفحه ۴۰۲) چرا که اگر فرزنـدان انسان خـدا را فرمان برنـد، در حقیقت به پـدر و مـادر نیز نیکی کرده‌انـد. و واژه «ذُرِّیَّهٔ» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می‌کنـد، چرا که این واژه در مورد فرزنـدانی که پس از انسـان به دنیا می‌آینـد، به کار می‌رود. «سـهل بن عبـدالله» در تفسـیر این جمله می‌گویـد: منظور این است که: پروردگارا! فرزنـدان مرا برای من نسـلی شایسـته و پرافتخار و برای خودت بنـدگانی درسـتکار و شایسـته کردار قرار ده. إِنِّی تُبْتُ إِلَیْـکَ مـن از گناهـان و لغزش‌هـایم بـه سـوی تـو بـاز می‌گردم. وَإِنِّی مِنَ الْمُسْـلِمِینَ و از اســلامگرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه(۱)

در آیه مورد بحث قرآن از جمله این درس را می‌دهـد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسـته کردار تا فرجـام زنـدگی او و نیز آرزوهـا و آرمان‌هـا و خواسـته‌ها و هـدفها و سـرانجام او را به تابلو می‌برد که راهگشا و راهنما و الهام‌بخش است که این گونه ترسیم می‌گردد: ۱ در مرحله نخست باید به سلامت جسم و رشد جسمی انسان اندیشید. ۲ در گام دوّم، سخن از رشـد فکری و عقلی و عـاطفی و روحی و وجـدانی انسـان است، که در تربیت بایـد مورد نظر مربیان قرار گیرد. ۳ آن گـاه است که انسان به مرحله سپاس آفریـدگار خویش می‌رسد و راه بندگی و پروا و عدالت و آزادگی و رعایت حقوق انسانها و تضـمین حقوق بشـر را در دستور کار قرار می‌دهد. ۱ مترجم. (صفحه ۴۰۳) ۴ و نیز به سـپاس‌گزاری از پـدر و مادر و مربّیان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سازندگی او کوشیده‌اند. ۵ این انسان در صورتی که دسـتخوش لغزش گردید، بی‌درنگ به بارگاه خدا بازمی‌گردد و توبه می‌کند. ۶ و نیز با همه وجود به انجام کار شایسـته پای می‌فشارد. ۷ و نیز به تربیت نسل شایسـته و فرزندان نیکو کردار همت می‌گمارد. ۸ و سـرانجام هم به جـایی اوج می‌گیرد که سراسـر تسـلیم خـدا می‌شود. آری، مربیان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل‌ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند.(۱) ***** ۱. روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶. (صفحه ۴۰۴)

۳۱۳. آیه

اشاره

اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ اَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فی اَصْحابِ الْجَنَّهِٔ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذی کانُوا یُوعَدُونَ آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهانشان می گذریم و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می‌شدند. (۱۶ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

این آیه، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است. نخست می‌فرماید: «آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم». با این که خداوند همه اعمال نیک را می‌پذیرد، چرا می گوید: «بهترین اعمال آنها را پذیرا می‌شود»؟ در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته‌اند: منظور از بهترین اعمال، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد.(۱) پاسخ دیگر این که خداوند، بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می‌مانَد که خریداری به عنوان فضل و کرم، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هر چه گفته شود، عجیب نیست. موهبت دوم، پاکسازی آنها است، می گوید: «ما از گناهانشان می گذریم». «در حالی که در میان بهشتیان جای دارند» و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزش‌هایی داشته‌اند، شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می‌دهد که از مقربان درگاه اویند. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، «المیزان» و غیره، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۴۰۵)

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن

دو آیه مورد بحث، ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می کند؛ ۱ رشد جسمانی. ۲ کمال عقلی. ۳ شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار. ۴ شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر. ۵ به موقع از لغزش‌ها و خطاها توبه کردن. ۶ به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن. ۷ و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی، صعود کردن و همین امر سبب می‌شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود. آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از آنان همان کسانی هستند که در آیات گذشته از آنان سخن رفت و از ایمان و عمل شایسته، سپاس از نعمت‌های خدا و توبه و فرمانبرداری از ذات بی‌همتای او سخن می گفتند؛ و منظور از کارهای شایسته یا شایسته‌ترین کارها، عبادت‌های واجب و مستحب آنان است که برترین پاداش را دریافت می‌دارند. وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ و از گناهان آنان نیز می گذریم. فِی أَصْحابِ الْجَنَّهِٔ

این فراز از آیه شریفه در موضع نصب و حال می‌باشد و منظور این است که: این در حالی است که آنان در زمره اهل بهشت هستند. وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ این همان وعده راست و درستی است که همواره به آنان وعده داده می‌شد. منظور از این وعده راست وعده خدا می‌باشد که به ایمان آوردگان وعده فرمود که کارهای شایسته شایسته کرداران را پذیرفته و لغزش‌ها و گناهانشان را می‌بخشاید و در پرتو فضل و کرم خویش اگر بخواهد عذاب را با توبه و آمرزشخواهی یا بدون آن از آنان برخواهد داشت. لازم به یادآوری است که این وعده، همواره از زبان پیام‌آوران خدا به مردم داده شده است. (صفحه ۴۰۶)

۳۱۴. آیه (ارتباط بی‌احترامی به پدر و مادر و عاقبت به شر شدن)

اشاره

وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْخَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَ هُما یَسْتَغیثانِ اللّهَ وَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلّا اَساطیرُ الْاَوَّلینَ کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای برتو، ایمان بیاور که وعده خدا، حق است، اما او پیوسته می‌گوید: این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست. (۱۷ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیات قبل، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می‌یابند و مشمول الطاف خاص او می‌شوند. اما در آیات ۱۷ تا ۱۹، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی‌ایمان و حق نشناس و عاق پدر ومادر. اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می‌شود، چند وصف است؛ بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا «اُفّ» در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود. دیگر این که نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند. وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است. آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بی‌خبری نجات دهند، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می‌کند و اصرار می‌ورزد و سرانجام ناچار او را رها می‌کنند و عاقبت به شرّ می‌شود. (صفحه ۴۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینک سخن از کسانی است که نه سپاس نعمت‌های خدا را می‌کنند و نه حقوق پدر و مادر را پاس می‌دارند. در این مورد در آیه مورد بحث می‌فرماید: وَ الَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أُفٍّ لَکُمَا و آن کسی که هرگاه پدر و مادرش از سر مسئولیت و دلسوزی و خیرخواهی او را به ایمان و پروا و انجام کارهای شایسته و آراستگی به اخلاق و ارزش‌های انسانی دعوت می‌کنند، به آنان پرخاشگرانه فریاد برمی‌آورد که: اف بر شما! این جمله نشان خشم و نفرت و حرمت شکنی و بی‌ادبی است و مفهوم آن این است که: «بُعْداً لَکُما» از رحمت خدا دور باشید؛ یا از برابر دیدگانم دور باشید تا شما را نبینم. به باور پاره‌ای منظور این است که گستاخانه به آنان می‌گوید: کثافت‌ها! زباله‌ها! درست همان گونه که انسان به هنگامی که بوی نامطبوعی به مشامش برسد واکنش نشان می‌دهد و اظهار تنفر و انزجار می‌نماید. أَ تَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی آیا به من وعده می‌دهید که در آستانه رستاخیز و روز قیامت از

گور خویش زنده و برانگیخته خواهم شد، با اینکه جامعه‌ها و امت‌هایی پیش از من مرده‌اند و روزگارشان سپری گردیده و هرگز باز نیامده‌اند و به زندگی باز نگشته‌اند؟! وَ هُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللَّهَ امّا آن پدر و مادر با ایمان و درست‌اندیش در برابر این پرخاشجویی و خیره‌سری فرزند خویش به بارگاه خدا روی می‌آورند و در حالی که خدا را به فریادرسی می‌خوانند و از ذات پاک و بی‌همتای او می‌خواهند تا دست فرزندشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شرایط به فرزند خویش می‌گویند: وَیْلَکَ آمِنْ وای بر تو! وای ... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر (صفحه ۴۰۸) خدا آورده است و مردم را راه می‌نماید ایمان آور! إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ چرا که بی‌گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مردگان و حساب و کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛ فَیَقُولُ مَا هَذَا اِلّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ امّا آن فرزند خیره‌سر با گستاخی و حق‌ناپذیری می‌گوید: این قرآن و آنچه که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد! گروهی از جمله «حسن» و «زَجّاج» برآنند که: پیام آیه جهانشمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره‌سری را شامل می‌گردد که به جای حق‌پذیری و نمک‌شناسی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این حقیقت از ادامه آیات نیز دریافت می‌گردد. (صفحه ۴۰۹)

۳۱۵. آیه

اشاره

اوُلئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ آن‌ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند، درباره آنها مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند.(۱۸ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان‌طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده است. در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم. آنها مدارج رشد و تکامل خود را طی می‌کنند، در حالی که این‌ها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آنها حق‌شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما این‌ها حق نشناسند و جسور و بی‌ادب، حتی نسبت به والدینشان. آنها «همراه مقربان خداوند» در بهشتند و این‌ها در «زمره اقوام بی‌ایمان» در دوزخند و هریک به گروه همجنس خود ملحق می‌شوند. آنها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می‌گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند. آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشتن را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین‌تر و رسواتر؟! (صفحه ۴۱۰)

۳۱۶. آیه

اشاره

وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند،

تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.(۱۹ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَرَجات» جمع «درجة» معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و «دَرَکات» جمع «دَرَک» به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، «درجات» و در مورد دوزخ، «درکات» گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث، که هر دو باهم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان، هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است. چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت، دقیقا در اینجا حاکم است. سپس می‌افزاید: «وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمالَهُمْ»، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال» که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که: هر کدام از ایمان آوردگان شایسته‌کردار و کفرگرایان گناهکار و ستمکار متناسب با شرایط و عملکردشان درجات و مراتبی خواهند داشت و روشن است که درجات شایسته‌کرداران در بهشت پر نعمت و زیبای خداست و درجات کافران و ظالمان، عبارت از درکات دوزخ است. وَلِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمَالَهُمْ هدف این است که پاداش و کیفر کارهایشان را به طور کامل به آنان بدهیم. وَ هُمْ لاَ یُظْلَمُونَ و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت. آری، با آنان براساس عدل و داد رفتار می‌گردد، به گونه‌ای که در مورد کسی که در خور عذاب و کیفر نیست، ذرّه‌ای عذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذرّه‌ای از او دریغ نخواهد شد. (صفحه ۴۱۱)

۳۱۷. آیه (سیمای خانواده و جامعه اسلامی)

اشاره

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظیماً محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است. (۲۹ / فتح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که در خط او بودند، از لسان تورات و

انجیـل بیـان کرده کـه هـم افتخـار و مباهـاتی است برای آنهـا که در «حـدیبیه» و مراحـل دیگر پـایمردی به خرج دادنـد و هم درس آموزنـده‌ای است برای همه مسلمانان در تمـام قرون و اعصار. در آغاز می‌فرمایـد: «محمـد فرسـتاده خـدا است». سـپس به توصـیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را در طی پنج صـفت چنین بیان می کند: ۱ «کسانی که با او هسـتند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ). ۲ در دومین وصف می گوید: «اما در میان خود رحیم و مهربانند» (رُحَماءُ بَیْنَهُمْ). (صفحه ۴۱۲) آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سـدی محکم و پولادین در مقابل دشـمنان. در حقیقت عواطف آنها در این «مهر» و «قهر» خلاصه می‌شود. ۳ در سومین صفت که از اعمال آنها سـخن می گوید می‌افزاید: «پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند» (تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا). این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشـگی آنها ذکر می کنـد، عبادتی که رمز تسـلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است. ۴ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می کند، می‌فرماید: «آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا). نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شـده و انگیزه حرکت آنها در تمام زنـدگی همین است و بس. حتی تعبیر به «فَضْل» نشان می‌دهـد که آنها به تقصـیر خود معترفنـد و اعمـال خود را کمـتر از آن می‌داننـد که پـاداش الهی برای آن بطلبنـد، بلکه بـا تمـام تلاـش و کوشـش بـاز هم می گویند خداونـدا! اگر فضـل تو به یـاری مـا نیایـد وای بر ما. ۵ در پنجمیـن و آخرین توصیـف از ظـاهر آراسـته و نـورانی آنهـا بحث کرده، می گویـد: «نشـانه آنهـا در صورتشـان از اثر سـجده نمایـان است» (سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ). «سـیما» در اصـل به معنی علامت و هیئت است، خواه این علامت در صورت باشـد یا در جای دیگر بـدن هر چند در اسـتعمالات روزمره فارسـی به نشانه‌های صورت و وضع ظـاهری چهره گفته می‌شود. به تعبیر دیگری «قیـافه» آنهـا به خوبی نشان می‌دهـد که آنها انسان‌هایی خاضع در برابر خداونـد و حق و قانون و (صـفحه ۴۱۳) عدالتنـد، نه تنهـا در صورت آن هـا، که در تمام وجود و زنـدگی آنان این علامت منعکس است. به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید: «این توصـیف آنها (یاران محمد صلی الله علیه و آله) در تورات است» (ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریةِ). این حقیقتی است که از پیش گفته شـده و توصـیفی است در یـک کتاب بزرگ آسـمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شـده است. سـپس به توصـیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسـمانی یعنی «انجیل» پرداخته، چنین می گویـد: «توصـیف آنها در انجیل هماننـد زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سـپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شـگفتی وامی‌دارد» (وَ مَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ). «شَطْأ» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنـار ریشه‌ها بیرون می‌آیـد. «آزَرَ» از ماده «مُؤازَرَة» به معنی معاونت است. «اِسْتَغْلَظَ» از ماده «غلظت» به معنی سـفت و محکم شـدن است. جمله «اِسْتَوی عَلی سُوقِهِ» مفهومش این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایسـتاده، (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است). تعبیر «یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسـته با این مسائل سـر و کار دارنـد در شـگفتی فرو می‌رونـد. جالب این‌که: در توصـیف دوم که در انجیل آمـده نیز پنج وصـف عمـده برای مؤمنان و یاران محمـد صـلی الله علیه و آله ذکر شـده است، (جوانه زدن کمک کردن برای پرورش محکم شـدن برپای خود ایسـتادن نمو چشـمگیر اعجاب‌انگیز). در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده، اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهـداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کنـد و اما اوصافی که در انجیل آمـده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است. آری آنها انسان‌هایی هسـتند با صـفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایسـتند، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و (صفحه ۴۱۴) بارور می‌شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز

خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند. سپس در دنباله آیه می‌افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد، سبب خشم کفار می‌شود: «این برای آن است که کافران را به خشم آورد» (لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ). و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است» (وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَاَجْرا عَظيما). بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف، اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند. جمله «وَالَّذينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «مَعَهُ» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است. بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنیم. ولی هرگاه خودرا از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد: جمله «رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران وانصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «وَالَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ» قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می‌کنند. همان‌گونه که «تابعان» اگر یک روز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می‌شوند. عین این مطلب درباره «صحابه» نیز می‌آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح (صفحه ۴۱۵) مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آنها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت. و به تعبیر دیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است و هم در مورد «متبوعان»، بنابراین هر کدام از این دو، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود. در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است، تأکید فراوانی بر روی اصل «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، تنهایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن گونه که انصار در عصر رسول اللّه بودند». (۱) ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی‌هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، فاصله گرفته‌اند، گاه آن چنان به جان هم می‌افتند و کینه‌توزی و خونریزی می‌کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند. گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه خبری از آن رکوع و سجود است و نه آن نیات پاک و «اِبْتِغاءِ فَضْلِ اللّه» و نه آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن. و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیّت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن. ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱. (صفحه ۴۱۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کُفّار»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل خاک می‌پوشاند و هر چیزی را انسان بپوشاند، به کار او کُفْر و حق‌پوشی گفته می‌شود. در آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می‌فرماید: مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ محمّـد صـلی الله علیه و آله فرسـتاده و پیـام‌آور خـداست. درآغـاز آیه قرآن نـام مبـارک پیـامبر صـلی الله علیه و آله رابه صراحت می‌برد تـا جـایی برای تردیـد و تردیـد افکنی در مورد حقانیت دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله نمانـد. آن گاه می‌افزایـد: وَالَّذِیـنَ مَعَـهُ أَشِـدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَـاءُ بَیْنَهُمْ و کسـانی که به همراه پیامبرنـد، در برابر تجـاوز و زورمـداری کفرگرایـان تجاوزکـار سخت‌گیر و پرصلابت هستند، امّا در جامعه و با مردم خویش نرمخو و پرمهر و بسیار فروتن می‌باشند. «حسن» می‌گوید: سخت‌گیری مردم با ایمان نسبت به کفرگرایانِ تجاوزکار به جایی رسیده بود که از لباس آنان نیز دوری می‌جستند تا به لباس‌شان نچسبد. و نیز از دست و بـدن آنان دوری می‌جسـتند تا به بـدنشان نرسـد. امّا در میان جامعه و مردم خویش مهر و نرمخویی‌شان چنان بود که هیچ انسان توحیدگرا و با ایمانی به برادر دینی خویش نمی‌رسید، جز آن که با او دست مهر می‌داد و چهره‌اش را می‌بوسید و او را مورد لطف و تفقـد قرار می‌داد و حقوق و حرمت آنـان را پـاس می‌داشت.(۱) کارشـان درست هماهنگ با مفهوم این آیه شـریفه بود که می‌فرماید: ***** ۱. در رابطه با رعایت حقوق متقابل در جامعه اسلامی به تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۹ بنگرید. (صـفحه ۴۱۷) اَذِلَـةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکـافِرِینَ(۱) مردم بـا ایمان نسـبت به یکـدیگر سـراپا خیرخواهی و ادب و فروتنی هستند و در برابر کفرگرایان و ظالمان و تجاوزکاران سرسخت و پرصلابت. در ادامه آیه در وصفِ جامعه مطلوب می‌افزاید: تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا آنان را همواره در حال رکوع و سـجده و عبادت خـدا می‌نگری، چرا که آنان بسـیار نماز می‌خوانند و راه و رسم نماز و فرهنگ آن را برپا می‌دارنـد. یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا و بدین وسـیله فزون‌بخشـی و مهر خدا را می‌جویند و از بارگاه او نعمت‌ها و خشنودی ذات بی‌همتایش را می‌خواهند. سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «ابن عباس» و برخی دیگر منظور این است که: علامت و نشانه آنان در روز رسـتاخیز این است که جایگاه سـجده آنان در پیشانی‌شـان بسـیار سپیـد و درخشان است. ۲ امّـا از دیـدگاه گروهی از جملـه «سـعید بن جُبَیر» منظـور این است که: اثر سـجده‌های طولانـی را در پیشـانی آنـان می‌نگری و این اثر در پیشانی همان اثر خاکی است که پس از سـجده بر جای می‌مانـد، چرا که آنان بر خاک سجده می‌کنند، نه پارچه و فرش. ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ این وصف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و جامعه و مردم مورد نظر او در تورات است؛ چرا که همان وصـفی که برای آنان در قرآن آمده است در تورات نیز ترسیم شده است. ***** ۱. سوره مائده، آیه ۵۴. (صفحه ۴۱۸) در ادامه آیه به وصف آنـان در انجیل پرداخته و می‌افزایـد: وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَـطْأَهُ و وصـف آنـان در انجیـل به سـان کِشـته و زراعتی است که جوانه‌های خود را از دل زمین بیرون آورده و رو به سوی آسـمان دارد. فَآزَرَهُ آن گاه آن را نیرومند و پرتوان ساخته و بدان استحکام بخشیده است. به باور پاره‌ای منظور این است که: این جوانه‌ها به شاخه‌های مادر پیوسـته و به سان آنها نیرومند و پرتوان شده است. فَاسْـتَغْلَظَ تا سـتبر شده و رشد نموده است. فَاسْـتَوَی عَلَی سُوقِهِ و بر ساقه‌های خود ایسـتاده است. آری، این کِشـته و زراعت به گونه‌ای رشـد نموده و بر ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخه‌های پرتوان خود ایسـتاده، به گونه‌ای که گویی جوانه‌ها با اصـله‌ها همانند شده‌اند. واژه «سُوق» جمع ساق و ساقَهٔ است و منظور این است که: این زراعت و کِشـته به رشد نهـایی خود رسـیده است. یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ آری، این کِشـته و این زراعت به گونه‌ای رشـد نموده و به محصول فراوان رسـیده است که حتی کشاورزان را نیز که خود آن را کاشـته‌اند شادمان و شـگفت‌زده ساخته است. «واحـدی» در این مورد می‌گوید: در آیه شـریفه خـدای فرزانه در قـالب این مثـال به وصف پیامبر صـلی الله علیه و آله و ایمان آوردگان پرداخته که منظور از کِشت و زراعت وجود گرانمایه پیامبر صلی الله علیه و آله است و جوانه‌ها یاران فداکار و پر اخلاص آن حضرت که بر گرد خورشید وجود او هستند. آنان در آغاز طلوع اسـلام ناتوان و بی‌یار و یاور بودند، همان گونه که (صفحه ۴۱۹) هر نهال و زراعتی در آغاز ضـعیف است و آن گاه به تدریـج قوت و توان می‌یابـد و رشـد می‌کنـد، مردم توحیـدگرا و بـا ایمان نیز دست یاری بر دست یکـدیگر نهادنـد و رفته رفته با ایمان و اخلاص و خودسازی و پروا و دانش و بینش و مدیریت درست، به قدرتی شکست‌ناپذیر تبدیل شده و بر کارها تسلّط یافتند. لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ این وصف شگفت‌انگیز و شادی‌بخش و این رشد و حرکت کمال‌جویانه و سریع، همان گونه که دوستداران حق و

عدالت را شادمان می‌سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می‌آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشم آورد و اصلاح‌ستیزان را ناراحت کند. به باور گروهی منظور این است که: خدا توحیدگرایان و ایمان آوردگان را نیرو بخشید و پرتوان ساخت تا با شمار بسیار آنان و اتحاد و یگانگی‌شان در راه حق و عدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد. در آخرین فراز آیه می‌افزاید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداشی پرشکوه داده است. آری خدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خدا پایداری ورزیده‌اند وعده فرموده است که گناهانشان را بپوشاند و بزداید و به آنان پاداشی شکوه‌بار و ماندگار ارزانی دارد. (صفحه ۴۲۰)

۳۱۸. آیه (خط قرمز رفتار خانوادگی و اجتماعی (مسخره کردن، سوء ظن، غیبت، تجّسس و القاب زشت)

اشاره

یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب‌زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.(۱۱/حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. و این «خود برتر بینی» بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد. سپس در دومین مرحله می‌فرماید: «و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید» (وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ). «لا تَلْمِزُوا» از ماده «لَمْز» به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است. جالب این که قرآن در این آیه با تعبیر «اَنْفُسَكُمْ» به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفْس واحدی هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید، در واقع از خودتان عیب‌جویی کرده‌اید. و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید: «و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند (صفحه ۴۲۱) یاد نکنید» (وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ). بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند. اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وَ لا ـ تَلْمِزُوا»: واژه از ریشه «لَمْز» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمده که کاری زشت و نارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می‌شود قانون‌شکن و ظالم و فاسق باشند؛ چرا که در روایت آمده است که: قُولُوا فِی الْفاسِقِ ما فیهِ کَیْ یَحْذَرُهُ النّاسُ. هر خصلت زشت و کار نکوهیده‌ای که قانون‌شکن و گناهکار بدان آلوده است بگویید تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «هَمْز» نیز به همین مفهوم آمده است. «لا ـ تَنابَزُوا»: این واژه از ریشه «نَبْز»، به مفهوم سرزنش نمودن افراد یا گروهها با لقب‌های ناروایی که بر آنان می‌تراشند و مارک می‌زنند، آمده است.

هشدار از ترور شخصیت

به باور برخی از واژه‌شناسان و مفسران واژه «قَوْم» در مورد مردان به کار می‌رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می‌کنند و بر دیگری قائم هستند. واژه «سُخْرِیَّهْ» به مفهوم به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است. به باور «مُجاهِد» منظور این است که: هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی (صفحه ۴۲۲) که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می‌کند، مقام و مرتبه‌ای والاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان‌تر زندگی کند. «ابن زید» می‌گوید: آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون شکنی در غلطیده‌اند، هشدار می‌دهد، چرا که ممکن است آن فرد مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته‌اش سخت نادم است و توبه کرده است. آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می‌دهد که: وَلاَ تَلْمِزُوا أَنفُسَکُمْ و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویید. به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «اَنْفُسَکُمْ» تعبیر می‌کند، درست به سان این آیه که می‌فرماید: وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ(۱) «و یکدیگر را نکشید» و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان به سان یک نفر هستند و بر این اساس هر کدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده‌اند. در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: وَلاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسندیده یاد نکنید. واژه «اَلْقاب» جمع «لَقَب» می‌باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام مورد پسند و دلخواه انسان باشد. پاره‌ای برآنند که: «لَقَب» نامی است که برای کسی می‌تراشند، به گونه‌ای که با شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می‌کند. امّا اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند ***** ۱. سوره نساء، آیه ۲۹. (صفحه ۴۲۳) خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل، علّامه و ... گفته شود و او از این عنوان‌ها ناراحت نمی‌شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی‌کند. به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان‌های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و ... یاد نکنید. از «حسن» آورده‌اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می‌آوردند، باز هم پاره‌ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می‌دادند، که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می‌دهد. از «ابن عباس» آورده‌اند که: منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گاه توبه کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیرید که این یاد کردن به «لَقَب» زشت است. بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمَانِ در تفسیر این فراز نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فُسُوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحیدگرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند. با این بیان تفسیر آیه این

گونه است: چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شرک و کفری که پیش از اعلام اسلام و ایمان داشته است می‌خوانید! ۲ امّا به باور برخی منظور این است که: بد چیزی است نام فسق را پس از ایمان و اسلام با غیبت مسلمانان و عیب‌جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جویید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید. امّا به نظر می‌رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فِسْق» و «ایمان» در کنار هم نمی‌توانند باشند، چرا که تفسیر دوم به سان این است که گفته شود: «بِئْسَ الْحالُ (صفحه ۴۲۴) الْفُسُوقُ بَعْدَ الشّیبِ» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسندیده‌ای است؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می‌باشد و آن این است که می‌گوید: کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگران را با این نام نخوانید. وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ و هر کس از گناه و زشتی و عیب‌جویی و ستم توبه نکند و به قانون‌گرایی و عمل به مقررات خدا باز نگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و در خور عذاب سخت و آتش دوزخ. (صفحه ۴۲۵)

۳۱۹. آیه

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحیمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران)تجسّس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (۱۲ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

منظور از «کَثیرا مِنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می‌شود، بنابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد؟ ۱ منظور از این نهی، نهی از ترتیب آثار است، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچک‌ترین اعتنایی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین آن چه گناه است «ترتیب اثر دادن به گمان بد» می‌باشد. لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لاـ یُسْتَحْسَنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لاـ یُحَقِّقَهُ: سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند».(۱) ۲ انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از *****۱- «محجهٔ البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۹. (صفحه ۴۲۶) موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از

برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می‌توانی مَحْمِل نیکی برای آن بیابی، قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ: «ضِعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِه حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ، وَ لا تَظُنَّنَ بِکَلِمَهٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً».(۱) به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است، که مسأله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم‌است که منظور از «ظن» در اینجا گمان‌های بی‌دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می‌فرماید: «و هرگز درکار دیگران تجسس نکنید» (وَ لا تَجَسَّسُوا). «تجسس» و «تحسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید و دومی غالبا در امر خیر، چنان که یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد: «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ: ای فرزندان من، بروید و از «گمشده من» یوسف و برادرش جستجو کنید» (۸۷ / یوسف). در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای خصوصی آن‌ها فاش شود. و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند، بدیهی است اگر اجازه داده شود، هر کس به ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۳. (صفحه ۴۲۷) جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود و جهنمی به وجود می‌آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود. البته این دستور منافاتی باوجود دستگاه‌های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند. و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می‌فرماید: «هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند» (وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضا). و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است. سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می‌گوید: «آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد» (اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا). «و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» (فَکَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می‌گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند. و این ناجوان مردانه‌ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد. آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق‌العاده غیبت و گناه عظیم آن است. پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ، وَ اَنْ یُظَنَّ بِهِ السُّوءُ: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و همچنین گمان بد درباره او بردن».(۱) گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده ***** ۱- «المحجهٔ البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸. (صفحه ۴۲۸) از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است: «مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد».(۱)

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تأثیری در سرنوشت

جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند، مسأله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها به عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت، برای او گردآوری کنند. و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود و افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آنها هجوم آورند. خلاصه این که مرز میان «تجسس» و «به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه» ***** ۱- «غرر الحکم»، صفحه ۶۹۷. (صفحه ۴۲۹) بسیار دقیق و ظریف است و مسؤولین اداره امور اجتماع، باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می کند. نکته دیگر این که «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم که اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است. از این‌ها گذشته «غیبت» بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: «یا مَعْشَرَ مَنْ امَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ، وَ لا تَتَّبِعُوا عَوْراتَهُمْ، فَاِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ اَخیهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ، وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ یُفْضِحْهُ فی جَوْفِ بَیْتِهِ: ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را (صفحه ۴۳۰) فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می کند».(۱) روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم، امام صادق می‌فرماید: «مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ، وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ، لِیَسْقُطَ مِنْ اَعْیُنِ النّاسِ، اَخْرَجَهُ اللّهُ مِنْ وِلایَتِهِ اِلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ، فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ: کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد».(۲) تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمیت و

عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

مفهوم غیبَت

«غیبَت» چنان‌که از اسمش پیدا است، این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها. بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند، غیبَت نخواهد بود، مگر این که قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد، که در این صورت حرام است، مثل این که در مقام مذمت بگوید، آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ، یا کوسه. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به ***** ۱- «المحجهٔ البیضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۵۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۸، باب ۱۵۷ حدیث ۲ صفحه ۶۰۸. (صفحه ۴۳۱) هر قصد و نیتی که باشد، غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه. این‌ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «اَلْغیبَهُٔ اَنْ تَقُولَ فی اَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ، وَ اَمَّا الاْمْرُ الظّاهِرِ فیهِ مِثْلُ الْحِدَّهِٔ وَ الْعَجَلَهِٔ فَلا وَ الْبُهْتانُ اَنْ تَقُولَ ما لَیْسَ فیهِ: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد».(۱) و از اینجا روشن می‌شود، عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید: این غیبت نیست، بلکه صفت او است، در حالی که اگر صفتش نباشد، تهمت است نه غیبت. یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف، نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد، بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورد.

علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذت می‌برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس رضایت و خشنودی می‌کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل» و «حسد» و «کینه‌توزی» و «عداوت» و «خود برتر بینی». باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغیبهٔ و البهت حدیث ۷. (صفحه ۴۳۲) جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت بازدارد. سپس در مقام توبه برآید و از آنجا که غیبت جنبه «حق الناس» دارد، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سربسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری از شما غیبت کرده‌ام، مرا ببخش و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء و جواز غیبت

آخرین سخن درباره غیبت این‌که، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است، ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد. البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح «متجاهر به فسق» است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند، ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن و در مجلس غیبت حضور یافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود. (صفحه ۴۳۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«لا یَغْتَبْ»: این واژه از ریشه «غیبَت» برگرفته شده و «غیبَت» آن است که انسان پشت سر دیگران عیب هایی را که دارند، بازگوید، امّا اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود که در آنان نیست، این کار بهتان و تهمت نام دارد که گناهی بزرگ است.

سه آفت امنیت و آرامش

در این آیه نیز قرآن شریف به تحریم دیگر شگردهای ترور شخصیت و آفت‌های آرامش و امنیت جامعه پرداخته و می‌فرماید: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیرًا مِنَ الظَّنِّ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید. به باور «زَجّاج» منظور آن است که انسان نسبت به خوبان و نیکان بدگمان نشود و در مورد آنان به پندارهای ناروا نپردازد، امّا در مورد زشت کرداران و گناه‌پیشه‌ها همان‌گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هویداست، انسان حق دارد به آنان بدگمان شود. درست به همین جهت هم در ادامه آیه می‌افزاید: إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ چرا که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است. به باور برخی از جمله «مُقاتِل» منظور از این گمان‌ها که گناه است و در خور کیفر، گمانی است که انسان نسبت به مردم شایسته کردار بر زبان آورد. به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می‌شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش‌بین باشد و تا آن جایی که خردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد توجیه نیک نماید و حمل بر صحّت کند. در ادامه آیه به تحریم شگرد دیگر زورمداران و فریب کاران در ترور شخصیت آزادی‌خواهان و ستم‌ناپذیران و اصلاح طلبان می‌پردازد و می‌فرماید: وَ لاَ تَجَسَّسُوا و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» و «مُجاهد» منظور این است که: و (صفحه ۴۳۴) در جستجوی لغزش‌های مردم با ایمان و انسان‌های درست اندیش نباشید. در روایت آمده است که: اِیّاکُمْ وَ الظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَکْذِبُ الْحَدیثِ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا تَقاطَعُوا وَ لا تَحاسَدُوا وَ لا تَنابَزُوا وَ کُونُوا عِبادَ اللّهِ اِخْواناً(۱) هشدارتان باد که از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید، چرا که سخن براساس گمان و پندار دروغ‌ترین سخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشید و جاسوسی نکنید و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید و به کسی حسد نورزید و نام بد و ناروا به

همدیگر نتراشید. هان ای بندگان خدا با هم خواهران و برادرانی آگاه و با ادب و همدینان و همنوعانی با فرهنگ باشید. در ادامه آیه در تحریم گناه و زشت‌گویی دیگری می‌فرماید: وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا و پشت سر یکدیگر سخن نگویید و غیبَت نکنید. واژه «غیبَت» در این جا به مفهوم یادآوری عیب‌های دیگران نه در برابر آنان که دفاع کنند، بلکه پشت سر آنان است. در روایت آمده است که: اذا ذَکَرْتَ الرَّجُلَ بما فیهِ مِمّا یَکْرَهُهُ اللّهُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ اذا ذَکَرْتَهُ بما لَیْسَ فیهِ فَقَدْ بَهَتّتَهُ.(۲) هنگامی که در مورد کسی از عیبی سخن گفتی که خدا آن عیب را ناخوش می‌دارد و بر بنده‌اش نمی‌پسندد، در آن صورت غیبت او را نموده‌ای؛ امّا اگر عیبی برای او ساختی که در او چنین عیبی نیست، در آن صورت به او تهمت زده‌ای. از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اَیّاکُمْ وَ الْغیبَةَ، فَاِنَّ الْغیبَةَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا. ثُمَّ قالَ: اِنَّ الرَّجُلَ یَزْنی ثُمَّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّ صاحِبَ الْغیبَةِ لا یَغْفَرُ لَهُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.(۳) از غیبتِ دیگران بپرهیزید که گناه آن از گناه بی‌عفتی زشت‌تر و سخت‌تر است. آن گاه فرمود: چرا که فردی در زندگی دستخوش لغزش می‌شود و دامان به گناه آلوده می‌سازد و آن گاه با خردورزی و آگاهی به بارگاه خدا روی توبه می‌آورد و خدای ***** ۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۳۹۱. ۲. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۴. ۳. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۵. (صفحه ۴۳۵) مهربان او را می‌آمرزد؛ امّا غیبت کننده جز با بخشش از سوی طرف غیبت شده مورد بخشایش خدا قرار نخواهد گرفت. در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه برای غیبت مثالی می‌زند که عبرت‌انگیز است و از آن به خوردن گوشت مرده برادر خویش تعبیر می‌کند و می‌فرماید: أ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ آیا هیچ یک از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بدرد و بخورد؟ بی‌گمان شما از این کار نفرت دارید. «زَجّاج» در این مورد می‌گوید: این مثال بدان جهت آمده است که: همان گونه که اگر گوشت مرده‌ای را برادرش بخورد، بدان دلیل که مرده است دردی را حس نمی‌کند، به هنگام سخن از پشت سر دیگری نیز او همان حالت را دارد چرا که حضور ندارد تا از خود دفاع کند. «مُجاهِد» می‌گوید: همان گونه که خوردن گوشت بدن مرده برادرتان را زشت و نفرت‌انگیز می‌شمارید، پشت سر او نیز زبان به بدگویی از او باز نکنید و از این کار ظالمانه دوری جویید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ این فراز به فعلی که در تقدیر است عطف شده، چرا که تقدیر آیه می‌توان این گونه باشد: «فَکَما کَرِهْتُمْ لَحْمَهُ مَیْتاً فَاکْرَهُوا غیبَتَهُ حَیّاً» پس همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان بیزارید و آن را ناخوشایند می‌شمارید، درست همان گونه سخن گفتن از پشت سر او را نیز ناخوش دارید. در تفسیر آیه از «میمون بن شاهٔ» که به خاطر دیدن اساتیدی برجسته در تفسیر قرآن و خودسازی، بر «حسن» برتری داشت آورده‌اند که: در عالم رؤیا به ناگاه جنازه‌ای در برابرم افکنده شد و ندایی رسید که: هان ای عبدالله از این لاشه تباه شده بخور! پرسیدم: چرا؟ ندا آمد بدان جهت که در حضور تو غیبت فلان کس را کردند و تو شنیدی. گفتم به خدای سوگند من نه در مورد او خیری گفتم و نه شرّی. ندا آمد درست است، اما به غیبت او گوش دادی و خشنود شدی. (صفحه ۴۳۶) و این بنده خدا پس از آن رؤیا دیگر اجازه نمی‌داد در حضور او زبان به غیبت باز شود. و نیز آورده‌اند که: مردی به «ابن سیرین» گفت: من غیبت شما را کرده‌ام مرا حلال کنید. او پاسخ داد: من دوست ندارم چیزی را که خدا حرام کرده است حلال نمایم. إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ بی‌گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و نسبت به خوبان و شایسته کرداران مهربان است.

تحریم پندارها و گمان‌های ناروا و ناسنجیده

در آیاتی که گذشت قرآن درراه ساختن جامعه انسانی و اخلاقی و خردمندانه و نوین خویش، نخست به صلح و آشتی فرامی‌خواند و راه‌های آن را ترسیم و همه را به آن موظف می‌سازد، آن گاه با اشاره به بسیاری از ریشه‌های تباهگر و آتش‌افروز و دشمن‌ساز را از بیخ و بن برکند و شرایط سالم و فضای درستی پدید آورد که چهار سرمایه بزرگ انسان که جان، ثروت، خانواده و آبروی او باشند در امنیت قرار گیرند و نه تنها از سوی دست و زبان زورمداران و عمله‌های مسخ شده آنان مورد تهاجم قرار نگیرند که در محیط اندیشه و فکر آنان نیز هدف پندارها و گمان‌ها و تئوری‌های توطئه‌ساز و توطئه‌پرداز واقع نشوند. به باور ما در این راه است

که قرآن بـا صـراحت بسیار به ایمان آوردگان هشـدار می‌دهـد که از بسـیاری از گمان‌ها و پنـدارها دوری جوینـد اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ(۱) و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ اَنْ یَظُنَّ بِهِ السُّوءَ(۲) به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بـدگمانی و پنـدار ناروا درمورد او را. و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمـان اوج گیرد، آن گـاه اسـت کـه به ‌***** ۱. آیه ۱۲. ۲. المحجهٔ البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۷. (صفحه ۴۳۷) امنیت راسـتین و وصف‌ناپـذیری اوج گرفته است. در این شـرایط است که هم، چنین فرد و خـانواده و جـامعه قانون‌گرا و اخلاق‌گرا و بشـر دوست از بـدگمانی و تهـاجم بـه حیـثیت و کرامـت و آبروی دیگران حـتی در منطقـه فکر و انـدیشه خلـوت خـویش خـودداری می‌کنـد و از بداندیشـی و توطئه‌پردازی و دنیـای تیره و تـاری که مبتلایـان به این آفت برای خود و دیگران می‌سازنـد نجـات پیـدا می‌کنـد و هم می‌توانـد به تعاون و همکـاری و همراهی بـا مردم روی آورد و از انزوای اجتمـاعی و منطقه‌ای و جهـانی رهـا شود و هم همگـان از توطئه‌پردازی او آزاد می‌شونـد و نفس راحت می‌کشـند. امیر مؤمنین گویی در اشـاره به این بلای روانی است که می‌فرمایـد: مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ(۱) کسـی که فکر خویشـتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این آفت گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهّم توطئه می‌شود. پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنْ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ.(۲) سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از آنها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت‌ها، بـدگمانی است که راه فرار از تباهی‌های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است و علی علیه‌السـلام می‌فرمایـد: ضَعْ اَمْرَ اَخیـکَ عَلی اَحْسَنِه حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ. وَ لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَهٍٔ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی‌الْخَیْرِ مُحْتَمَلاً.(۳) کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشـان دهـد. و هرگز نسـبت به گفتـاری که از آنان رسـیده است تا آن گاه که می‌توانی برای آن تفسـیر نیکویی بیابی گمان بـد مبر. ***** ۱. اَلْمَحَجَّهُٔ الْبَیْضـاءُ، ج ۵، ص ۲۶۸. ۲. اَلْمَحَجَّهُٔ الْبَیْضـاءُ، ج ۵، ص ۲۶۹. ۳. اصول کـافی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ نهج‌البلاغه، قصار ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۱. (صفحه ۴۳۸)

۳۲۰. آیه (تقوا» ویژگی خانواده شاخص و برجسته)

اشاره

یـا اَیُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُـعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسـید، ولی گرامی‌ترین شـما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.(۱۳ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه مخاطب، کل جامعه انسانی است و مهم‌ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است، بیان می‌کند و میزان واقعی ارزش‌های انسـانی را در برابر ارزش‌هـای کـاذب و دروغین مشـخص می‌سازد. منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسـب انسان‌هـا به «آدم» و «حواء» است، بنابراین چون همه از ریشه واحـدی هسـتند، معنی نـدارد که از نظر نسب و قبیله بر یکـدیگر افتخار کننـد و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چرا که این تفاوت‌ها سبب شـناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم‌فرما نمی‌شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و

همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت. در این که میان «شعوب» (جمع «شَعْب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از مردم» و «قبایل» جمع «قبیله»، چه تفاوتی است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است، همانطور که «شَعْب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود. به هرحال قرآن مجید بعد از آن که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته، می‌افزاید: «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ). به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می‌دهد و (صفحه ۴۳۹) می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست. اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند، معلوم نیست. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می‌زد، یک مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقیکُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود. مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن واحیای این اصل اصیل اسلامی است.

حقیقت تقوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرارداده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده، می‌گوید: «وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی» (۱۹۷/بقره). و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ» (۲۶ / اعراف). و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را «تقوی» ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را «اهل تقوی» می‌شمرد و می‌گوید: «هُوَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (۵۶ / مدثر). قرآن «تقوی» را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند: «وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ» (۲۸۲/بقره). و نیز «نیکی» و «تقوی» را قرین‌هم می‌شمرد: (وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی) (۲ / مائده). و «عدالت» را قرین «تقوی» ذکر می‌کند: (اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی) (۸/مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این‌همه امتیازات چیست؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را «قلب» می‌شمرد، از جمله می‌فرماید: «اوُلئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی: آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است» (۳ / حجرات). قرآن «تقوی» را نقطه (صفحه ۴۴۰) مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: «فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد». قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوی» می‌شمرد، چنان که در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند، می‌فرماید: «لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ: مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی». از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه بازمی‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا «تقوی» از «وِقایهْ» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند: ۱ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح. ۲ پرهیز از هر گونه گناه

اعم از ترک واجب و فعل معصیت. ۳ خویشتن‌داری در برابر آن چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص، بلکه خاص الخاص است.(۱) از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می‌شود. امام علی بن موسی الرضا می‌فرماید: «ایمان یک درجه برتر از «اسلام» است و «تقوی» درجه‌ای است بالاتر از «ایمان» و «یقین» درجه‌ای برتر از «تقوی» است و هیچ چیز در میان مردم ۱ – «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶. (صفحه ۴۴۱) کمتر از «یقین» تقسیم نشده است».(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شُعُوباً»: واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب» به مفهوم مِلَّت، آمده امّا به باور پاره‌ای در مورد کسانی به کار می‌رود که «عَرَب» را کوچک شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر ملّت‌ها به رسمیت نمی‌شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شُعُوباً» را به مفهوم «عَجَم» تفسیر کرده‌اند، همان گونه که «قَبایِل» را که جمع «قَبیلَهٔ» است از عَرَب دانسته‌اند. «اَبُوعُبَیْدَهٔ» می‌گوید: واژه «شُعُوب» به مفهوم عَجَم آمده و اصل آن از «تَشَعُّب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می‌شود «شُعَّبْتُهُ» منظور «جَمَعْتُهُ» می‌باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فَرَّقْتُهُ» نیز آمده.

برابری انسان‌ها

روشن است که با این بیان همه انسان‌ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادرِ همگی آنان آدم و حوا می‌باشند. و بدین وسیله قرآن همه برتری‌جویی‌های ناروا، نژادپرستی‌ها، فخرفروشی‌ها و نازیدن به نیاکان و استخوان‌های پوسیده، همه را نفی می‌کند و به همگان در این مورد هشدار می‌دهد. از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در این مورد فرمود: اِنَّما اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ کَجِمامِ الصّاعِ لَیْسَ لِأَحَدٍ عَلی اَحَدٍ فَضْلٌ اِلّا بِالتَّقْوی(۲) جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده شده‌اید مانند پیمانه یک صاع و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و *****۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۸، با اندک تفاوت؛ در این مورد به «تفسیر قُرطُبی، ج ۹، ص ۶۱۶۱» نیز بنگرید. (صفحه ۴۴۲) شایسته کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت. در ادامه آیه در اشاره به راز نسب‌ها و گروه‌های مختلف مردم می‌افزاید: وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا و شما را به صورت تیره‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری‌طلبی و سلطه‌جویی در آورید. واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب»، به مفهوم ملت و توده‌های انسانی است. و «قَبایل» جمع «قَبیلَهٔ» به مفهوم گروه‌های کوچکتر است. از دیدگاه «حسن» «شُعُوب» به گروه‌های کمتر از قبیله گفته می‌شود و بدان دلیل به آنان شُعُوب گفته‌اند که رشته رشته و پراکنده‌اند. امّا از دیدگاه پاره‌ای منظور از «شُعُوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب. از حضرت صادق آورده‌اند که واژه «شُعُوب» در مورد «عَجَم» به کار رفته و واژه «قَبایل» به قوم‌های عرب و واژه «اَسْباط» نیز در مورد بنی‌اسرائیل. با این بیان منظور آیه شریفه این است که: هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروه‌ها و جامعه‌ها و قبیله‌های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی ناممکن، داد و ستدها ناشدنی، نقل روایت و گزارش خبر محال و دنیا تباه می‌شد. إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ به یقین گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست. آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون‌شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است. مردی از حضرت مسیح پرسید:

اَیُّ النّاسِ اَفْضَلُ؟ کدامین انسان از دیگر مردم برتر است؟ آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود: کدام یک از دو کف خاک برتر است؟ اَیُّ هاتَیْنِ اَفْضَلُ؟ آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده‌اند و هر کدام پرواپیشه‌تر و قانون‌گراتر و رعایت کننده حقوق دیگران باشد، او برتر است. اَلنّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرابٍ، فَاَکْرَمُهُمْ اَتْقاهُمْ. در آخرین فراز از آیه مورد بحث می‌افزاید: اِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ به یقین خدا هماره دانا و آگاه است. آری، ذات پاک و بی‌همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است. (صفحه ۴۴۳)

۳۲۱. آیه (تداوم روابط سالم خانوادگی در بهشت موعود)

اشاره

وَالَّذینَ امَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِایمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ کُلُّ امْرِءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم و از عمل آنها چیزی نمی‌کاهیم و هر کس در گرو اعمال خویش است. (۲۱ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَلَتْناهُم» از ماده «اَلْت» به معنی کم کردن است. این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان، فرزندان باایمان و مورد علاقه‌اش را در بهشت در کنار خود ببیند و از انس با آنها لذت برد، بی آن که از اعمال او چیزی کاسته شود. از تعبیرات آیه بر می‌آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی‌دارند، در ایمان از آنها پیروی می‌کنند و از نظر مکتبی به آنها ملحق می‌شوند. این گونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح، آنها را می‌بخشد و ترفیع مقام می‌دهد و به درجه آنان می‌رساند و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان. به هر حال، از آنجا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی‌دارند و به فرزندان می‌دهند، به دنبال آن آمده است: «وَ ما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ: ما چیزی از اعمال آنها نمی‌کاهیم». در پایان آیه می‌افزاید: «هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است» (کُلُّ امْرِءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ). یکی از معانی «رهن» در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است، هر چند معنی معروف «رهن» همان «وثیقه» در مقابل وام است، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده می‌شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است. به این ترتیب جمله «کُلُّ امْرِءٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ» مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است و هرگز از او جدا نمی‌شود، خواه عمل نیک باشد یا بد؟ و به همین دلیل «متقین» در بهشت با اعمال خویشند و اگر فرزندانشان در کنار آن ها (صفحه ۴۴۴) قرار می‌گیرند به این معنی نیست که از اعمال آنها کاسته شود. به هرحال این جمله تأکیدی بر این واقعیت است که اعمال انسان هرگز از او جدا نشده و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این بیان و این نوید بدان جهت است که فرزندان آنان در صورتی که بزرگ شده‌اند و ایمان آورده‌اند، به پاداش کار خودشان و نیز به احترام پدران و مادرانشان در بهشت به آنان ملحق می‌شوند و اگر کوچک باشند به اسلام و ایمان آنان حکم می‌شود. به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» منظور آیه شریفه این است که: ما فرزندان بهشتیان را در بهشت و درجه بهشتی به منزلت پدرانشان اوج می‌بخشیم و این کار به خاطر ایمان و عمل شایسته پدران و مادرانشان انجام می‌شود تا فرزندانشان در کنارشان

باشند و دیدگانشان به وجود و حضور و تماشای آنان روشن گردد؛ همان گونه که در دنیا در کنارشان بودند. در بیان دیگر از «ابن عباس» آورده‌اند که: فرزندان عاقل و بالغ آنان را گر چه عملکردشان ناقص باشد، به خاطر گرامیداشت پدر و مادرشان به مقام و مرتبه آنان اوج می‌بخشیم. ممکن است برای برخی این پرسش پیش آید که: چگونه ممکن است فرزندان، در ثواب و پاداش به آنان ملحق شوند؟ که در پاسخ باید گفت: آنان در باغ‌ها و بوستان‌های بهشت و قرارگاه زندگی به پدران و مادرانشان ملحق می‌شوند نه در پاداش و موقعیت معنوی. امیرمؤمنان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که: اِنَّ الْمُؤْمِنینَ وَ اَوْلادَهُمْ فِی الْجَنَّةِ ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْآیَةَ (... ۱) مردم باایمان به همراه فرزندانشان در بهشت خواهند بود و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت. ۱ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۶۷ ۶۶، چند روایت در این مورد. (صفحه ۴۴۵) و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: اَطْفالُ الْمُؤْمِنینَ یُهْدُونَ اِلی آبائِهِمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ.(۱) در روز رستاخیز فرزندان مردم باایمان و پروا پیشه به سوی پدرانشان هدایت می‌گردند. وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و فرزندانشان به پیروی از آنان راه ایمان و اخلاق را برگزیده‌اند، ما فرزندانشان را در بوستان‌های پر نعمت و زیبای بهشت به آنان ملحق می‌سازیم، آن هم بدون این که چیزی از پاداش کار آنان بکاهیم. به باور «ابن عباس» و «مجاهد» منظور این است که: هنگامی که فرزندان را به پدران و مادران بهشتی خویش ملحق می‌سازیم، چیزی از پاداش آنان نمی‌کاهیم. کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهِینٌ هر کس در گرو عملکرد و دستاورد خویش است. بنابراین هر انسان شرک‌گرا و بیداد پیشه‌ای که در آتش دوزخ گرفتار است، در حقیقت در گرو عملکرد زشت و شرک‌آلودی است که به آنها دست یازیده است؛ امّا انسان توحیدگرا و باایمان در گرو کارهای خویش نخواهد بود، چرا که قرآن می‌فرماید: کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ إِلاّ أَصْحابَ الْیَمِینِ (۲). هر انسانی در گرو عملکرد خویش است، به جز یاران دست راست. و بدین سان مردم باایمان را استثنا کرده است، چرا که آنان دست به ظلم و جنایت نمی‌زنند. به بیان برخی، منظور این است که: با هر انسانی آن گونه رفتار خواهد شد که در خور آن است. بنابراین اگر کارهای شایسته‌ای انجام داده است و خدای خود را بندگی نموده، به او پاداش ارزانی می‌گردد، امّا اگر گناه و ستم مرتکب شده است، کیفر می‌گردد و هرگز کسی را به خاطر گناه و بیداد دیگری کیفر نخواهند کرد. ۱ نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۳۵؛ تفسیر مراغی، ج ۲۷، ص ۲۶. ۲ سوره مدثر، آیه‌های ۳۹ ۳۸. (صفحه ۴۴۶)

۳۲۲. آیه

اشاره

وَ اَمْدَدْناهُمْ بِفاکِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّا یَشْتَهُونَ همواره از انواع میوه‌ها و گوشت‌ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می‌گذاریم. (۲۲ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَمْدَدْناهُم» از ماده «اِمْداد» به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است، یعنی میوه‌ها و غذاهای بهشتی آن چنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند و یا مثل میوه‌های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد، تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است تعبیر «مِمّا یَشْتَهُون» (از آن چه بخواهند) نشان می‌دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه‌ها و غذاها، کاملاً آزادند، هر آن چه بخواهند در اختیار دارند. البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست، ولی این‌ها دو غذای مهم‌اند. مقدم داشتن «فاکِهَهْ» بر «لَحْم» اشاره‌ای است به برتری «میوه‌ها» بر «گوشت‌ها».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اِمْداد» به مفهوم ادامه نعمت و یاری و افزایش همـاره آن است که از آن به نعمت‌بخشـی هماره یا پیاپی و پشت سـر هم تعبیر می گردد؛ و واژه «فاکِهَهٔ» عبارت است از انواع و اقسام میوه‌ها. با این بیان منظور این است که: و از هر نوع میوه و گوشتی که دلشان بخواهد، هماره به آنان ارزانی می‌داریم. (صفحه ۴۴۷)

۳۲۳. آیه

اشاره

یَتَنـازَعُونَ فیهـا کَأْسا لا لَغْوٌ فیها وَ لا تَأْثیمٌ آن‌ها در بهشت جام‌های پر از شـراب طهور را که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه از یکدیگر می گیرند. (۲۳ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَتَنـازَعُون» از مـاده «تنـازع» بـه معنی گرفتـن از یکـدیگر اسـت. «کَأْس» جـامی است که پر از شـراب باشـد و به ظرف خـالی قَدَح می گویند. به هر حال از آن جا که تعبیر به «کَأْس» شـراب‌های تخدیر کننده دنیا را احیانا تداعی می کند، می‌افزاید: در آن شـراب نه لغـو و بیهوده گـویی است و نه گنـاه، زیرا هرگز عقـل و هـوش انسـان را نمی گیرد، بنـابراین سـخنان نـاموزون و اعمـال زشـتی که از مست‌هـا سـر می‌زنـد، هرگز از آنان سـر نخواهـد زد بلکه به حکم آن که شـراب طهور است آنها را پاک‌تر و خالص‌تر و هوشـیارتر می کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با این بیان شـراب پاک و نوشیدنی‌های گوارا و لذت‌بخش بهشت، آفت نوشیدنی‌ها و شراب و مِی این جهان را ندارد تا خورنده آن به بیهوده گویی و یـا گنـاه و زشـتی آلوده گردد و خفت به بـار آورد. به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: آنـان بـا نوشـیدن شـراب بهشت، نه به یکدیگر ناسزا نثار می کنند و نه به گناه و زشتی وسوسه می‌نمایند و مجبور می‌سازند. (صفحه ۴۴۸)

۳۲۴. آیه

اشاره

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمـانٌ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ و پیوسـته در گرد آنهـا نوجوانـانی برای خـدمت آنـان گردش می کننـد که همچون مرواریدهای در صدفند. (۲۴ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مروارید درون صدف» به قدری تازه و شـفاف و زیبا است که حد ندارد، هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبایی خود را حفظ می کنـد، ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دست‌ها هر چه باشـد از صـفای آن می کاهـد، خـدمتگزاران بهشتی آن قدر زیبا و سفیـد چهره و با صـفا هسـتند که گویی مرواریـدهایی در صدفند. تعبیر به «یَطُوفُ عَلَیْهِم» (بر آنها طواف می کنند) اشاره به آمادگی

دائمی آنها برای خدمت است. گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است. در حدیثی آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «اگر خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم، یعنی مؤمنان بهشتی چگونه‌اند؟ فرمود: «برتری مخدوم بر خدمتگزار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است».(۱) تعبیر به «لَهُم» نشان می‌دهد که هر یک از مؤمنان خدمتگزار مخصوص به خود دارند. و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست، آن خدمتگزاران نیز از خدمت مؤمنان نهایت لذت را می‌برند. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، «کشاف» و «قرطبی». (صفحه ۴۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای آورده‌اند که: این نوجوانان زیبا چهره و پر معنویت در پذیرایی و خدمت به بهشتیان نه تنها احساس خستگی و رنجی نمی‌کنند، که احساس لذت و شادمانی نیز می‌نمایند؛ چرا که آنجا جای رنج و درد نیست. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پرسیدند: هنگامی که در بهشت پرطراوت و زیبا خدمتگزاران مردم باایمان و عدالت‌پیشه در اوج جمال و کمال هستند و در سپیدی و زیبایی و درخشندگی به سان مرواریدهایی نهفته در صدف می‌باشند، در آن صورت خود بهشتیان چگونه خواهند بود؟ قیلَ یا رَسُولَ اللّهِ! اَلْخادِمُ کَاللُّؤْلُؤِ فَکَیْفَ الْمَخْدُومُ؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِه فَضْلُ الْمَخْدُوم عَلَی الْخادِمِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلی سائِرِ الْکَواکِبِ.(۱) به خدایی که جان من در کف قدرت اوست سوگند که برتری بهشتیان بر خدمتگزارانشان به سان برتری ماه شب چهاردهم بر ستارگان آسمان‌هاست. ۱ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۶۹؛ تفسیر کشاف، روح البیان، ابوالفتح رازی، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۵۰)

۳۲۵. آیه (آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت)

اشاره

وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ دراین هنگام روبه یکدیگر کرده(از گذشته) سؤال می‌نمایند. (۲۵ / طور) قالُوا اِنّا کُنّا قَبْلُ فی اَهْلِنا مُشْفِقینَ می گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم. (۲۶ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است. با این که در میان خانواده خود زندگی می کردیم و باید احساس امنیت کنیم، باز ترسان بودیم، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی، هر لحظه فرا رسد و دامن ما را فرا گیرد. از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند. و ازاین بیم داشتیم که دشمنان سنگدل، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در همان حال که آنان بر تخت‌های بهشتی تکیه زده و پرمهر و با صفا در کنار هم نشسته و از انواع نعمت‌های شکوهبار آن سرا بهره‌ورند، برخی از آنان به برخی دیگر روی می‌آورند و به گفت‌وگو و پرسش و پاسخ می‌پردازند. از «ابن عباس» آورده‌اند که: آنان از گرفتاری‌های زندگی دنیا از ترس و ناامنی و درد و رنج‌های بی‌شماری که گریبانگیرشان بود و زندگی را در کامشان تلخ

می کرد، یاد می‌نمایند و خدای را سپاس می گویند که از آنها آسوده‌اند. آنان می گویند: راستی که ما پیش از این زندگی، هنگامی که در دنیا و در کنار خانواده خویش بودیم، از سرای آخرت و عذاب و کیفر آن در هراس بودیم. (صفحه ۴۵۱)

۳۲۶. آیه

اشاره

فَمَنَّ اللّهُ عَلَیْنا وَ وَقنا عَذابَ السَّمُومِ اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد. (۲۷ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَمُوم» به معنی حرارتی است که در «مَسامّ» بـدن (سوراخ‌های بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می‌شود و انسان را آزار می‌دهـد یـا می کشـد و باد سـموم نیز چنین بادی را گوینـد و «عَـذاب سَـمُوم» نیز چنین عـذابی است، اطلاق کلمه «سم» به مواد کشـنده نیز به خاطر نفوذشان در تمام بـدن است. آری پروردگار مهربان، ما را از زندان دنیا با تمام وحشـتهایش نجات بخشـید و در کانون نعمت‌هایش، یعنی بهشت، جای داد. آنها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می‌آورند و جزئیات آن را متذکر می‌شوند و با وضـعی که در آن قرار دارنـد، مقـایسه می کننـد، به ارزش نعمت‌هـای بزرگ الهی و مواهب او بیشـتر پی می‌برنـد و طبعـا برای آنها لذت‌بخش‌تر و دلچسب‌تر خواهد بود، چرا که در این مقایسه ارزش‌ها بهتر روشن می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای آورده‌اند که: برخی از بهشتیان از برخی دیگر می‌پرسند که شما در دنیا چه کارهایی انجام دادید که به برکت آنها در خور بهشت و این همه نعمت پرشکوه شدید؟ آنان پاسخ می‌دهند که: ما در زندگی دنیا دل‌هایی ظریف و رقیق و نازک داشتیم و از خدا می‌ترسیدیم. واژه «شَفَقَ» و «شَفَقَت» به مفهوم رِقَّت و ظرافت و نـازکی است، درست ضـد واژه «غِلْظَت» که به مفهوم سـختدلی و سنگدلی آمده است. در فرهنگ و ادبیات عرب هنگامی که گفته می‌شود: «ثَوْبٌ شَفَقٌ»، منظور پیراهنی نازک است. سرخی هنگامه غروب خورشید را نیز بـدان جهت «شَفَق» می گوینـد که سرخی ظریف و کمرنگی است. منظور از واژه «اَهْل» در آیه، نزدیکـان و بسـتگان انسان می‌باشـند، چرا که این واژه به مفهوم کسی است که به دیگری پیوند دارد. و واژه «سَمُوم» به مفهوم حرارتی است که از راه سوراخ‌هـای بسیار ریز بـدن نفوذ می کنـد و انسـان را آزار می‌دهـد و اصـل آن «سُمّ» است که به راه بیرون آمـدن نفس گفته می‌شود و یا از «سُمّ‌ش» به مفهوم زهر کشـنده گرفته شـده است. «زجاج» می گویـد: منظور از «عَذاب سَمُوم»، شـعله و حرارت آتش دوزخ می‌باشد. (صفحه ۴۵۲)

۳۲۷. آیه

اشاره

اِنّا کُنّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحیمُ ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می‌خواندیم (و می‌شناختیم). (۲۸ / طور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

آری صحنه قیامت و نعمت‌های بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است و مؤمنان با مشاهده این صحنه‌ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می‌شوند، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرتش را نشان می‌دهد.

نعمت‌های شانزده‌گانه خدا به بهشتیان(۱)

در آیات انسان‌ساز و جان‌بخشی که گذشت، قرآن شریف زنجیره‌ای از نعمت‌های خدا به مردم عدالت‌پیشه و شایسته‌کردار را که در زندگی مقررات عادلانه او را رعایت نمایند و حقوق و حرمت بندگانش را پاس دارند به تابلو می‌برد که سخت اندیشاننده و انگیزاننده است و به جاست که سعادت خواهان و کمال جویان برای رسیدن به آنها، خویشتن را بسازند و تربیت کنند و هر آنچه در توان دارند، در راه ایمان و تقوا و پاکی و صفا و خدمت به انسان‌ها از پیش بفرستند و فروگذار نکنند. این نعمت‌ها عبارتند از: ۱ باغ‌ها و بوستان‌های پرطراوت و پرشکوه بهشت، (۲) ۲ نعمت‌های گوناگون مادی و معنوی و وصف‌ناپذیر، (۳) ۳ انواع میوه‌ها، (۴) ۴ خشنودی و شادمانی و آرامش خاطر، (۵) ۵ نجات از عذاب مرگبار دوزخ، (۶) ۱ مترجم تفسیر مجمع‌البیان. ۲ آیه ۱۷. ۳ آیه ۱۸. ۴ آیه ۱۹. ۵ آیه ۱۸. ۶ آیه ۱۸. (صفحه ۴۵۳) ۶ نعمت‌های خوردنی، (۱) ۷ نعمت‌های وصف‌ناپذیر نوشیدنی، (۲) ۸ تخت‌های پرشکوه بهشت و صفای همنشینی با خوبان، (۳) ۹ رسیدن به افتخار همسری حوریان بهشتی، (۴) ۱۰ نجات و نیکبختی نسل و تبار آنان، (۵) ۱۱ نعمت‌بخشی هماره و مهر ماندگار و پایان‌ناپذیر، (۶) ۱۲ پذیرایی با انواع میوه‌ها و گوشت‌های دلخواه، (۷) ۱۳ پذیرایی با شراب پاک بهشتی، (۸) ۱۴ خدمتگزاران زیبارو و پر صفا و با معنویت، (۹) ۱۵ نعمت امنیت و آرامش خاطر، (۱۰) ۱۶ امنیت از عذاب مرگبار دوزخ.(۱۱) ۱ آیه ۱۹. ۲ آیه ۱۹. ۳ آیه ۲۰. ۴ آیه ۲۰. ۵ آیه ۲۱. ۶ آیه ۲۲. ۷ آیه ۲۲. ۸ آیه ۲۳. ۹ آیه ۲۴. ۱۰ آیه ۲۷. ۱۱ آیه ۲۷. (صفحه ۴۵۴)

۳۲۸. آیه (ضرورت توجه خانواده به دوران پنجگانه عمر انسان)

اشاره

اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیوةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الاَمْوالِ وَ الاَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرًا ثُمَّ یَکُونُ حُطاما وَ فِی الْاخِرَةِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیوةُ الدُّنْیا اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ بدانید زندگی دنیا، تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، مانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود، به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی، سپس تبدیل به کاه می‌شود و در آخرت، یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست. (۲۰ / حدید)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غفلت»، «سرگرمی»، «تجمل»، «تفاخر» و «تکاثر» دوران‌های پنجگانه عمر انسان را به شرح زیر تشکیل می‌دهند: ۱ مرحله «کودکی» است که زندگی در هاله‌ای از غفلت و بی‌خبری و لعب و بازی فرو می‌رود (لَعِبٌ). ۲ مرحله «نوجوانی» که در آن سرگرمی جای بازی را می‌گیرد و در این مرحله، انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد (لَهْوٌ). ۳ مرحله «جوانی» و شور و عشق و تجمل پرستی (زینَةٌ). ۴ مرحله «توجه به کسب مقام و فخر» (تَفاخُرٌ). ۵ مرحله «توجه به افزایش مال و نفرات و جمع‌آوری ثروت» (تَکاثُرٌ). مراحل نخستین، تقریبا بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد، کاملاً

متفاوت می‌باشد و بعضی از آنها مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر (صفحه ۴۵۵) ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه، هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعا به چهل سال بالغ می‌گردد و هنگامی که به این سن رسید، شخصیت انسان، تثبیت می‌گردد. این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه گیری باشند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد و فکر و ذکرشان تا دم مرگ، فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، این‌ها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک. سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسان‌ها مجسم ساخته، می‌فرماید: «کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَریهُ مُصْفَرّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاما». «کُفّار» در اینجا به معنی افراد بی‌ایمان نیست، بلکه به معنی کشاورزان است، زیرا کفر در اصل به معنی پوشاندن است و چون کشاورز، بذرافشانی کرده و آن را زیر خاک می‌پوشاند، از این‌رو به او «کافر» می‌گویند. «یَهیجُ» از ماده «هیجان» در لغت به دو معنی آمده است؛ یکی خشک شدن گیاه و دیگری به حرکت درآمدن و جوش و خروش. ممکن است این دو معنی به یک ریشه بازگردد، زیرا هنگامی که گیاه خشک شد، آماده جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می‌شود. «حُطام» از ماده «حَطْم» به معنی شکستن و خرد کردن است و به اجزای پراکنده کاه، «حُطام» گفته می‌شود که همراه تندباد به هر سو می‌دود. آری مراحلی را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می‌کند، در چند ماه در گیاهان ظاهر می‌شود و انسان می‌تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد. سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته و می‌افزاید: «وَ فِی الاْخِرَهِ ... اِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ». «مَتاع» به معنی هر گونه وسایل بهره گیری است، بنابراین جمله «دنیا، متاع غرور است»، مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبه کاری، فریب دادن خویشتن و فریب دادن دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار (صفحه ۴۵۶) می‌دهند و به آن دل می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی، وسیله‌ای برای وصول به ارزش‌های والای انسانی و سعادت جاودان باشد، هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ است. اما اگر این مواهب مادی، تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه‌هایی می‌شوند که خدا آنها را از مؤمنان می‌خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می‌بخشد: «اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ » (...۱۱۱/توبه). بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک «گذرگاه» یا یک «قرارگاه»، دو جهت‌گیری مختلف به انسان می‌دهد که در یکی وسیله بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت و در دیگری مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است. «غُرُور» در اصل از ماده «غُر» به معنی اثر ظاهری چیزی است، سپس به حالت غفلت، اطلاق شده است که در ظاهر، انسان هوشیار است اما در حقیقت بی‌خبر است و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

یَهیجُ: از ماده «هَیَجان» به مفهوم خشکیدن گل و گیاه و خزان زدن مزرعه آمده است. حُطام: از ریشه «حَطَم» به مفهوم شکستن آمده است.

حقیقت زندگی دنیا

در آیه بدان دلیل زندگی دنیا به بازی و سرگرمی تعبیر می‌گردد که فناپذیر و ناماندگار و بی حقیقت است، چرا که اگر دوام و

پایندگی داشت به زودی نابود نمی‌شد. «مجاهد» می‌گوید: هر بازی به مفهوم سرگرمی است، امّا به باور پاره‌ای «لَعِب» چیزی است که انسان را سرگرم می‌سازد، امّا واژه «لَهْو» به مفهوم چیزی است که از سرای آخرت دچار غفلت می‌نماید. (صفحه ۴۵۷) واژه «زینَة» به مفهوم چیزی است که وسیله آرایش و آراستگی می‌گردد، امّا به باور برخی منظور این است که: دنیا و زندگی آن در برابر دیدگاه دنیاخواهان زیبا جلوه می‌کند و پس از مدتی هم خزان‌زده و نابود می‌گردد. منظور از تفاخر و مباهات نمودن به یکدیگر، به رخ یکدیگر کشیدن ثروت و قدرت باد آورده در زندگی است. و منظور از «فزون‌خواهی در ثروت و فرزند» آن است که انسان از حلال و حرام و از راه‌های عادلانه و ظالمانه ثروت و قدرتی گرد آورد و آنها را وسیله سرکوب و سلطه و سرکشی سازد و حقوق بندگان خدا و دوستان او را پایمال کند و عمرش را نیز تباه سازد. در ادامه آیه در قالب مثالی زیبا می‌فرماید: كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ به سان بارانی است که از آسمان فرو می‌ریزد و به گونه‌ای زمین را زنده می‌سازد که گل‌ها و گیاهان آن کشاورزان و باغداران را در حیرت و بهت فرو می‌برد. به باور «زَجّاج» ممکن است منظور شگفت‌زدگی کفرگرایان و حق‌ناپذیران از نظام شگفت‌انگیز خلقت و تدبیر خدا باشد که از دیگران بیشتر دچار بهت و حیرت می‌گردند. ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرّا آن گاه آن گل‌ها و گیاهان خزان‌زده و خشک می‌شود، به گونه‌ای که همه را زرد و رنگ باخته می‌نگری. ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً سپس در هم شکسته و به خار و خس و کاه تبدیل می‌گردد. وَ فِي الاخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ امّا در سرای آخرت برای دنیاپرستان و ظالمان عذابی سخت خواهد بود. به باور «مُقاتل»، امّا در سرای آخرت و روز رستاخیز عذاب و شکنجه از آن دشمنان خدا خواهد بود. وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ و برای عدالت خواهان و خداپرستان و دوستان حق آمرزش و خشنودی خدا هدیه می‌گردد. و در پایان آیه می‌فرماید: وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ. (صفحه ۴۵۸) و زندگی این جهان برای دنیاپرستان و زورمداران که کار شایسته انجام ندهند و به یاد رستاخیز نباشند، تنها مایه فریب است. «سعید بن جُبَیْر» می‌گوید: دنیا و ارزش‌های آن برای کسی که در اندیشه سرای آخرت نباشد، مایه غرور و فریب است، چرا که برای کسب و حفظ آن ممکن است به هر شقاوت و بیدادی دست زند، امّا برای کسی که آن را وسیله عدالت و آزادگی سازد و در اندیشه سرای آخرت باشد، نه تنها مایه فریب نیست که وسیله رشد و رسیدن به ارزش‌های معنوی است...

ترسیم روشنی از مراحل گوناگون زندگی (۱)

در آخرین آیه مورد بحث قرآن شریف در قالب مثال زیبا و ترسیم روشن و گویایی زندگی دنیا و مراحل گوناگون آن و انگیزه‌های غالب و حاکم بر هر مرحله‌ای از آن مراحل را به تابلو می‌برد که این گونه است: ۱ مرحله بازی و بی‌خبری که دوران کودکی را بیانگر است. ۲ مرحله سرگرمی که دوران نوجوانی را نشان می‌دهد که انسان با رسیدن به مرحله جوانی از روزگار بازی و بی‌خبری به فضا و حال و هوای نوجوانی و شور و سرگرمی آن وارد می‌شود و هنوز از مسایل جدی به دور است. ۳ مرحله پرشور جوانی که دوران آراستگی و عشق به تجمل و تجمل‌پرستی است. ۴ مرحله میانسالی و کمال که روزگار تلاش برای به دست آوردن مقام و فخر فروختن نیز هست. ۵ و مرحله سالخوردگی که دوران حرص و آز برای انحصار قدرت و ثروت و امکانات و فرصت‌هاست. اگر انسان بخواهد از این مراحل به شایستگی بهره گیرد و همه نیروها و امکانات و فرصت‌ها را به سرمایه‌ای برای رشد ظاهری و باطنی و اوج به سوی والایی‌ها قرار دهد باید درست بیندیشد و هدفدار و حساب شده حرکت کند و از تجربه‌های ارزشمند دیگران بهره گیرد. ۱ مترجم. (صفحه ۴۵۹)

۳۲۹. آیه (جمعه‌ها نیز روز کار و تلاش و عبادت خانوادگی است)

اشاره

یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا اذا نُودِیَ لِلصَّلوةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَـةِ فَاسْـعَوْا اِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَروُا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای کسـانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می‌شود، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می‌دانستید. (۹ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُودِیَ» از مـاده «نـداء» بـه معنی «بانـگ برآوردن» اسـت و در اینجـا به معنی «اذان» است، زیرا در اسـلام نـدایی برای نمـاز جُز اذان نداریم. البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل می‌شود. اما این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده‌اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

جُمُعَـهٔ و جُمْعَـهٔ: دو واژه‌انـد که جمع آنها «جُمَعْ» و «جُمُعات» آمده است. روز جُمُعَهٔ بدان دلیل به این نام خوانده شده است که خدا در این روز، آفرینش را پدیـد آورد و کار خلقت پایان یافت؛ امّا پاره‌ای برآننـد که این روز بـدان دلیل «جُمُعَهٔ» نامیده شده است که در آن مردم برای عبادت و نیایش گرد می‌آینـد. برخی نیز به روز جمعه، روز «عُرُوبَهٔ» می‌گفتند، چرا که آنان بر این پندار بودند که یهود روز «شـنبه» گرد می‌آیند و به عبادت خدا می‌پردازند، نصارا روز «یکشـنبه» و امت عرب نیز پیش از اسـلام روزی را برای گرد آمـدن و عبادت برگزید و نام آن را «عُرُوبَهٔ» نامید که پس از ظهور اسـلام به روز جُمُعَهٔ تعبیر گردید. پاره‌ای بر آنند که گروه انصار نخستین کسانی بودنـد که این روز را جمعه نامیدند. و نیز آورده‌اند که پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله به هنگام هجرت از مکه به مدینه، روز دوشـنبه، دوازدهم رَبیعُ الاَوَّل بود که بر دهکده «قُبا» وارد گردید و مورد استقبال قرار گرفت و در همان جا تا روز جمعه مسجدی ساخته شد و نخستین نماز جمعه در آنجا و یا (صفحه ۴۶۰) در نزدیکی آنجا خوانده شد.

نماز راستین جمعه یا دانشگاه و نیایشگاه بزرگ هفته

منظور از هنگام نـدا داده شـدن مردم، آن ساعتی است که وقت نماز فرا می‌رسـد و امام آماده آغاز خطبه‌های نماز می‌گردد؛ و نکته دیگر این است که منظور از «نِـداء» در آیه شـریفه «اَذان» است؛ چرا که در آن زمـان وسـیله پیام‌رسـانی و دعوت دیگری برای اعلام وقت نماز جز «اَذان» نبود. «ابن زید» می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله اذان گویی پر اخلاص به نام بِلال داشت که با رسیدن وقت نمـاز و هنگـامه بر منبر نشسـتن آن حضـرت اذان را آغـاز می‌کرد، آن گاه پیامبر صـلی الله علیه و آله خطبه‌ها را می‌خوانـد و به نماز می‌ایسـتاد. ابوبکر و عمر نیز به همین صورت نمـاز جمعه را می‌خواندنـد، امّـا در خلافت عثمان به دلیل گسترش شـهر مـدینه و مردم مسلمان و دور شدن خانه‌ها از مرکز شهر و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، شمار «اذان‌ها» بالا رفت. نخست در بام منزل خلیفه اذان گفته می‌شـد و آن گاه در مسـجد و سـر انجام هم پیش از برپایی نماز؛ و کسـی این سـبک را بر خلیفه عیب نگرفت. به هر حال پیام آیه این است که: هـان ای مردم باایمـان! هنگامی که برای نماز جمعه اذان گفته می‌شود، با شـتاب و بـدون از دست دادن فرصت به سوی ذکر خدا و یاد انسان‌پرور او حرکت کنید. از دیدگاه پاره‌ای منظور از «سَعْی» در آیه، نه شتاب و عجله نمودن برای نماز جمعه است، چرا که در روایات آمده است که با وقار و آرامش و شـکوه به سوی نماز بروید، (۱) بلکه در این آیه منظور از «سَعْی» شتاب و تلاش دل‌ها به یاد خدا و پالایش جان‌ها و پاکی نیت‌هاست. و پاره‌ای «ذِکْرُ اللّهِ» را خطبه‌ای که سـرشار از پند و اندرز و یاد خدا و

روشنگری و حقگرایی است معنا کرده‌اند. ***** ۱. روحُ المَعانی، ج ۲۸، ص ۹۰. (صفحه ۴۶۱) در ادامه آیه می‌افزاید: وَ ذَرُوا الْبَیْعَ و داد و ستد را رها کنید و برای فرصت دیگری واگذارید. به باور «حَسَن» آیه از هر خرید و فروشی که به خاطر آن نماز واقعی و با شرایط جمعه به وسیله امام و پیامبر صلی الله علیه و آله فوت شود هشدار می‌دهد، چرا که چنین داد و ستدی حرام است و این از ظاهر آیه دریافت می‌گردد؛ چرا که نهی، نشانگر فساد و تباهی خرید و فروش است. ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُم إنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این شتافتن به سوی نماز و یاد خدا و وا نهادن خرید و فروش به هنگام نماز و شنیدن تفسیر آیات و مفاهیم و مقررات قرآن اگر بدانید برای شما سودبخش‌تر و ماندگارتر است و سرانجام شما را به منافع واقعی دین و دنیا رسانده و از زیان‌های آنها باز می‌دارد. از آیه شریفه به ظاهر وجوب نماز جمعه دریافت می‌گردد؛ و نیز حرمت تمام کارها به هنگام طنین افکن شدن ندای اذان و برپایی نماز جمعه؛ و بدان دلیل آیه انگشت روی خرید و فروش می‌گذارد و از آن نهی می‌کند که این کار، جامع همه تلاش‌ها و کوشش‌ها برای دنیا و تهیه وسایل معاش است. و نیز از آیه دریافت می‌شود که نماز جمعه باید در مکانی ویژه و مشخص خوانده شود تا مردم با شنیدن اذان به سوی آن مکان روی آورند. گفتنی است که نماز جمعه واقعی و با شرایط بر همه مردم باایمان واجب است، مگر این که مکلّف، عذر قابل قبولی، همانند: سفر یا بیماری داشته باشد و یا از نابینایی و لنگی رنج برده و یا برده و بنده و سالخورده و زن باشد و یا منطقه و محل زندگی‌اش تا جایگاه نماز جمعه بیشتر از دو فرسخ فاصله داشته باشد. آری، بر همه این‌ها نماز جمعه واجب نیست، مگر این که نماز جمعه‌ای با حضور پیشوای دادگر و رعایت کننده حقوق بشر و یا نماینده ویژه او برگزار گردد. گفتنی است که در مورد نماز جمعه تفاوت دیدگاه میان فقها بسیار است و جای بحث هم کتاب‌های فقهی می‌باشد و نه تفسیر. (صفحه ۴۶۲)

۳۳۰. آیه

اشاره

فَإذا قُضِیَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الاَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ و هنگامی که نماز پایان گرفت، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید. (۱۰ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه جمله «اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالبا به معنی «طلب روزی و کسب و تجارت» آمده است، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است، لذا بعضی آن را به معنی «عیادت مریض» و «زیارت مؤمن» یا «تحصیل علم و دانش» تفسیر کرده‌اند، هر چند منحصر به این‌ها نیز نمی‌باشد. جمله «وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا» مفهوم گسترده‌ای دارد که اشاره به یاد خدا و فکر و توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت، مصادیقی از آن است. این نیز مسلّم است که روح «ذکر»، «فکر» است و ذکر بی‌فکر، لقلقه زبانی بیش نیست و آن چه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است. اصولاً ادامه «ذکر» سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری که عامل اصلی هر گونه گناه است، را بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد. (صفحه ۴۶۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه روشنگری در این مورد می‌افزاید: فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ پس هنگامی که نماز به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و به سراغ کار خویش بروید. وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ و از فضل و فزون بخشی خدا برای خود بجویید و از راه خرید و فروش و داد و ستد و دیگر کارهای سودبخش و مفید نعمت‌های خدا را به دست آورید. و این نشانگر جواز خرید و فروش پس از پایان نماز جمعه است، نه واجب و یا مستحب بودن آن. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده است که منظور از پیام این فراز از آیه شریفه تلاش برای کسب ارزش‌های مادی و دنیوی نیست، بلکه به نوعی تشویق به عیادت از بیماران، دیدار دوستان و تکریم به مردگان و بازماندگان آنان به خاطر کسب خشنودی خداست. لَیْسَتْ بِطَلَبِ دُنْیا، وَ لکِنْ عِیادَةُ مَرِیضٍ، وَ حُضُورُ جَنازَةٍ، وَ زِیارَةُ اَخٍ فِی اللّهِ.(۱) از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور، نماز در روز جمعه و تلاش برای کار در روز شنبه است. و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: اِنّی لَأَرْکَبُ فِی الْحاجَةِ الَّتی کَفاهَا اللّهُ، ما اَرْکَبُ فیها اِلَّا الْتِماسَ اَنْ یَرانِیَ اللّهُ اُضْحی فی طَلَبِ الْحَلالِ، اَما تَسْمَعُ قَوْلَ اللّهِ عَزَّ اسْمُهُ: فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الأَرْضِ (... ۲) من برای کار و تلاش و رفع نیازهای اقتصادی که خدا آن را در پرتو کار و کوشش و تدبیر شایسته کفایت فرموده است بر مرکب خویش سوار می‌شوم و از خانه حرکت می‌کنم؛ آری من این کار را بر این نیت انجام می‌دهم که خدای فرزانه مرا در انجام ***** ۱. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۰۹. ۲. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۷. (صفحه ۴۶۴) تلاش و کوشش سازنده و عادلانه و تاریخ‌ساز در سراسر روز بنگرد؛ آیا پیام خدا را نمی‌شنوی که می‌فرماید: پس هنگامی که نماز جمعه به پایان رسید، در زمین پراکنده شوید و از فضل و فزون‌بخشی خدا رزق و روزی خود را بجویید. آن گاه افزود: آیا شما چنین می‌پندارید که اگر انسانی به جای کار و کوشش در خانه خویش بنشیند و درب آن را بر روی خود ببندد و آن گاه بگوید: رزق و روزی من فرود خواهد آمد، آیا چنین چیزی درست است؟ بی‌گمان چنین چیزی پسندیده نیست و این چنین فرد و جامعه‌ای از کسانی هستند که دعایشان پذیرفته نمی‌شود. فردی پرسید، آن کسانی که دعایشان پذیرفته نمی‌شود چه کسانی هستند؟ قالَ: قُلْتُ: مَنْ هؤُلاءِ الثَّلاثَةُ فرمود: این سه گروه عبارتند از: ۱ مردی که همسر نالایقی دارد و به جای سازندگی و ایجاد تحول فرهنگی و فکری و اخلاقی در او و یا جدایی گزیدن از او در صورت اصلاح‌ناپذیری بر او نفرین می‌کند؛ آری، دعای چنین کسی پذیرفته نمی‌شود، چرا که راه جدایی باز است و می‌توانند از او جدا شود. ۲ کسی که به دیگری بدون گرفتن سند و مدرک معتبر وام دهد و آن گاه وام گیرنده و بدهکار به هنگامی که باید حق او را بدهد، آن را انکار کند و پایمال سازد و این وام دهنده دست نفرین را به سوی آسمان بالا برد و او را نفرین کند؛ آری، نفرین این آدم نیز پذیرفته نمی‌شود، چرا که وظیفه اقتصادی خویش را درست انجام نداده است. ۳ و دیگر کسی که اندک امکانات و مواد غذایی دارد و در خانه می‌نشیند و به جای تلاش و کوشش اقتصادی و اجتماعی و طلب حلال، دست به دعا برمی‌دارد تا خدا روزی او را بفرستد. قالَ (ع): تَکُونُ عِنْدَهُ الْمَرْأَةُ فَیَدْعُوا عَلَیْها فَلایُسْتَجابُ لَهُ، لِأَنَّ عِصْمَتَها فی یَدِه لَوْ شاءَ اَنْ یُخَلِّیَ سَبیلَها لَخَلّی سَبیلَها، وَ الرَّجُلُ یَکُونُ لَهُ الْحَقُّ عَلَی الرَّجُلِ، فَلا یُشْهِدُ عَلَیْهِ فَیَجْحَدُ حَقَّهُ (صفحه ۴۶۵) فَیَدْعُوا عَلَیْهِ فَلا یُسْتَجابُ لَهُ، لِاَنَّهُ تَرَکَ ما اُمِرَ بِه (... ۱) در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ اذْکُرُوا اللّهَ کَثِیراً و خدا را بسیار یاد کنید و اورا بر احسان و بخشش‌اش ستایش نمایید و سپاس نعمت‌های او را بگزارید و بر توفیق ادای وظیفه و انجام کارهای شایسته و رعایت مقررات او را سپاس گویید. در مورد حقیقت «ذِکْر» در آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ از دیدگاه پاره‌ای منظور از «ذکر خدا» در آیه شریفه تفکر و اندیشه است، چرا که یک ساعت تفکر و اندیشه از یک سال عبادت و بندگی خدا بهتر و بالاتر است. فِکْرَةُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ.(۲) ۲ امّا از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «ذکر خدا» همان یاد واقعی او در دل و زبان و عملکرد است که انسان توحیدگرا باید در فراز و نشیب‌ها و کوچه و بازار و به هنگام کار و کوشش و تجارت و داد و ستد او را یاد نماید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: کسی که در بازار و به هنگام داد و ستد و تلاش و کوشش، خدا را با اخلاص و راستی یاد کند و به هنگام غفلت مردم در کارهایشان از یاد حق، به یاد او باشد و مقررات او را رعایت نماید، برای او هزار پاداش کار شایسته

نوشته شده و در روز رستاخیز خدای فرزانه بر او آمرزش و بخشایشی می کند که به اندیشه هیچ انسانی نرسیده است. مَنْ ذَکَرَ اللّهَ فِی السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَهِ النّاسِ ... کُتِبَ لَهُ اَلْفُ حَسَنَهٍ وَ یَغْفِرُ اللّهُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ مَغْفِرَهً لَمْ تَخْطُرْ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ.(۳) و در فراز پایانی آیه می‌فرماید: لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. باشد که رستگار گردیده و به پاداش پرشکوه خدا نایل آیید. ***** ۱. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۷. ۲. اَلْحَیاهُ، ج ۱، ص ۴۸. ۳. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۸. (صفحه ۴۶۶) در آیه مورد بحث خدای فرزانه کامیابی و رستگاری را در گرو قیام به انجام وظیفه دینی و انسانی و عبادی، از آن جمله انجام شایسته نماز جمعه قرار می‌دهد؛ از این رو روایت رسیده از ابوذر درست به نظر می‌رسد که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: مَنِ اغْتَسَلَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَاَحْسَنَ غُسْلَهُ، وَ لَبِسَ ثِیابَهُ وَ مَسَّ مِنْ طیبِ بَیْتِه اَوْ دُهْنِه ثُمَّ لَمْ یُفَرِّقْ بَیْنَ اثْنَیْنِ غَفَرَ اللّهُ لَهُ ما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجُمُعَهِ الْاُخْری (... ۱) هر کس روز جمعه آن گونه که شایسته است غسل نماید و لباس نیکو و شایسته‌اش را بپوشد و از بوی خوش برای عطرآگین ساختن خویش بهره گیرد و آن گاه با اندیشه و گفتار و رفتارش بذر پراکندگی و تنش میان دیگران نیفشاند، خدا آنچه میان او و جمعه دیگر و روزهای آینده نزدیک است، همه را بر او می‌بخشاید. این روایت را «بُخاری» در «صحیح» خویش آورده است. و نیز «سلمان تمیمی» آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی‌گمان خدا در هر جمعه صدها هزار تن را که در خور آتش دوزخ هستند، آزاد می کند و می‌بخشاید. اِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی کُلِّ یَوْمِ جُمُعَهٍ سِتَّ مِائَهِ اَلْفِ عَتیقٍ مِنَ النّارِ، کُلُّهُمْ قَدِ اسْتُوجِبَ النّارَ.(۲) ***** ۱. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۹. ۲. تفسیر نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۲۹. (صفحه ۴۶۷)

۳۳۱. آیه

اشاره

وَ اِذا رَاَوْا تِجارَهً اَوْ لَهْوا انْفَضُّوا اِلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِما قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللّهُ خَیْرُ الرّازِقینَ هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند، بگو آن چه نزد خدا است، بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. (۱۱ / جمعه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیر به «لَهْو» اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه‌ای به مدینه می‌زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا. تعبیر به «اِنْفَضُّوا» به معنی «پراکنده شدن» و «انصراف از نماز جماعت» و «روی آوردن به کاروان» است که طبق شأن نزول آیه هنگامی که کاروان «دحیه» وارد مدینه شد، با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به سوی او شتافتند و تنها سیزده نفر و به روایتی کمتر در مسجد باقی ماندند. تعبیر به «قائِما» نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده، خطبه نماز جمعه را می‌خواند. ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت معنوی و روحانی عاید شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست و اگر از این می‌ترسید که روزی شما بریده شود، اشتباه می کنید، خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضـی از روایـات اسـلامی آمـده است که مسـلمانان مـدینه، پیش از آن که پیامبر صـلی الله علیه و آله هجرت کنـد، با یکـدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه)، خوب است ما هم روزی را قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوییم و شـکر اورا (صـفحه ۴۶۸) به‌جا آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که درآن زمان «یَوْمُ الْعَرُوبَـۀ» نامیـده می‌شد، برای این هدف برگزیدند و به سـراغ «اسـعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتنـد، او نمـاز را به صورت جمـاعت بـا آنهـا به جا آورد و به آنها انـدرز داد و آن روز، روز «جمعه» نامیـده شـد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود. «اسعد» دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز بسیارکم بود ... و این نخستین جمعه‌ای بود که در اسـلام تشکیل شد. اما اولین جمعه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصـحابش تشـکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد و آن روز، روز دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول هنگام ظهر بود، حضـرت صلی الله علیه و آله چهار روز در «قبا» ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصـله میـان قبـا و مـدینه بسـیار کم است و امروز قبا یکی از محله‌های داخل مـدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله «بنی سالم» رسـید و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت و این اولین جمعه‌ای بود که رسول خدا صـلی الله علیه و آله در اسـلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت صلی الله علیه و آله در مدینه بود.(۱)

اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیـل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسـلامی قبـل از هرچیز آیـات همین سوره است که به همه مسـلمانان و اهـل ایمان دسـتور می‌دهـد به محض شـنیدن اذان جمعه به سوی آن بشـتابند و هر گونه کسب و کار و برنامه مزاحم را ترک گویند تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غـذایی هسـتند، کاروانی بیایـد و نیازهای آنها را با خود داشـته باشـد، به سـراغ آن نروند و برنامه نمـاز جمعه را ادامه دهنـد. در احادیث اسـلامی نیز تأکیـدهای فراوانی دراین زمینه وارد شـده است از جمله: در خطبه‌ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله نقل کرده‌انـد، آمـده است: «خداونـد ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶. (صفحه ۴۶۹) نماز جمعه را بر شـما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی اسـتخفاف یا انکـار ترک کنـد، خداونـد او را پریشـان می کنـد و به کار او برکـت نمی‌دهـد، بدانیـد نماز او قبول نمی‌شود، بدانیـد زکات او قبول نمی‌شود، بدانیـد حـج او قبول نمی‌شود، بدانیـد اعمال نیک او قبول نخواهـد شـد تا از این کار توبه کنـد».(۱) روایـات در این زمینه بسـیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامـد، در اینجا با اشاره به یک حـدیث دیگر این بحث را پایان می‌دهیم. کسـی خـدمت پیـامبر صـلی الله علیه و آله آمـد، عرض کرد: «یـا رسول اللّه! من بارهـا آمـاده حـج شـده‌ام، امـا توفیق نصـیبم نشـده»، فرمود: «عَلَیْکَ بِالْجُمْعَـۀِ فَإِنَّها حَجُّ الْمَساکینِ: بر تو باد به نماز جمعه که حج مسـتمندان است» (۲) (اشاره به این که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسـلامی حـج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد). البته بایـد توجه داشت که مـذمت‌های شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکـان نمـاز جمعه در ردیف منافقـان شـمرده شده‌انـد، در صورتی است که نمـاز جمعه واجب عینی باشـد، یعنی در زمـان حضور امـام معصوم و مبسوط الیـد، ولی در زمان غیبت بنابراین که واجب مخیّر باشـد (تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت‌ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق‌العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دسته جمعی است و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان و شستن دل از آلودگی‌های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می‌باشد، دربردارد، خصوصا این که مقدمتاً دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است. و اما از نظر اجتماعی و سیاسی، یک ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، باب وجوب صلوة الجمعه، حدیث ۲۸. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۵، حدیث ۱۷. (صفحه ۴۷۰) کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج، بزرگترین کنگره اسلامی می‌باشد و به همین دلیل در روایتی که قبلاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردیم، آمده بود که جمعه، حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند. در حقیقت اسلام به سه اجتماع بزرگ اهمیت می‌دهد؛ اجتماعات «روزانه» که در نماز جماعت حاصل می‌شود. اجتماع «هفتگی» که در مراسم نماز جمعه است. و اجتماع حج که در کنار خانه خدا «هر سال یک بار» انجام می‌گیرد. نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است، خصوصا این که یکی از برنامه‌های خطیب در خطبه نماز جمعه، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می‌تواند منشأ برکات زیر شود: الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی. ب: ایجاد همبستگی و انسجام هرچه بیشتر در میان صفوف مسلمین به گونه‌ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند. ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان. د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی. به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جمعه جامع الشرایط که دستورهای اسلامی دقیقا در آن رعایت شود، بیم داشته‌اند. و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت‌ها بوده است، منتها حکومت‌های عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهترین بهره‌برداری‌ها را به نفع اسلام و حکومت‌های جور همانند بنی‌امیه از آن سوءاستفاده برای تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌کردند. در طول تاریخ مواردی را مشاهده می‌کنیم که هر کس می‌خواست بر ضدّ حکومتی قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می‌کرد، چنان که در داستان عاشوراء می‌خوانیم که گروهی از شیعیان درخانه «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند و نامه‌ای خدمت امام حسین (صفحه ۴۷۱) از کوفه فرستادند که در نامه آمده بود: ««نعمان بن بشیر» والی بنی‌امیه بر کوفه، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده‌اید، او را از کوفه بیرون خواهیم کرد».(۱) توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جایز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریبا ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد نماز جمعه قرار دارند، در آن نماز شرکت می‌کنند، روشن می‌شود که عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین چنین اجتماعی عظیم‌ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می‌دهد.

شرایط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست ولی سخن در این است که شرایطی افزون بر این دارد یا نه؟ جمعی معتقدند این نماز از وظایف امام معصوم یا نماینده خاص او است و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم است. در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود و حق هم همین است، بلکه هرگاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام تشکیل گردد، احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند. سایر مسائل مربوط به نماز جمعه را باید در کتب فقهی و حدیثی جستجو نمود.(۲) ***** ۱- «بحارالانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۳۳۳. ۲- «بحار الانوار»، جلد ۸۹ و ۹۰. (صفحه ۴۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در مورد شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث پاره‌ای آورده‌انـد که: پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در روز جمعه‌ای در حال خوانـدن خطبه بود که «دِحْیَه کَلْبی» به همراه شـمار دیگری از بازرگانـان بـا کالاـی تجارتی، یکی پس از دیگری از شام رسیدند و کالاهـای خویش را به فروش نهادنـد. مردمی که در حـال نمـاز و شـنیدن خطبه پیـامبر صـلی الله علیه و آله بودنـد، به سوی کـاروان شتافتنـد و کار به جایی رسـید که همه مردم مـدینه برای خریدن کالاهای مورد نیاز، نظیر گندم، آرد و دیگر کالاها شـتافتند. در این میـان «دِحْیَه کلبی» برای اعلاـم رسیدن کـاروان تجـارتی خـویش و فراخـوان مردم به سـوی کالاهـای خـود به نواختن طبـل ویژه‌ای پرداخت و مردم بسـیاری، از جمله نمـازگزاران، جز شـماری چنـد از آنها نماز و پیامبر صـلی الله علیه و آله را رها کردنـد و به سوی کالا شـتافتند. در این هنگام بود که آیه مورد اشاره فرود آمـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: اگر به خاطر این چنـد نفری که به نماز دل بستند و نرفتند نبود، بی‌گمان بر این مردم از آسمان سنگ می‌بارید. و آن گاه به تلاوت آیه شریفه پرداخت.

تفسیر

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: و آن گاه که تجارت و داد و ستد و یا سرگرمی با طبل و تنبور را بنگرند، به سوی آن می‌روند و پراکنـده می‌شونـد. از امـام صـادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: منظور آیه این است که: و آن گـاه که تجارت و یا سـرگرمی بنگرند به سوی آن توجه می‌یابند و می‌روند. وَ تَرَکُوکَ قائِماً و تو را ای پیامبر! در حالی که ایستاده و در حال خواندن خطبه هستی، رها می‌کنند. «سَمُرَة» آورده است که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله همواره ایستاده خطبه‌های جمعه را (صفحه ۴۷۳) می‌خواند؛ از این رو اگر کسـی گفت که آن حضرت نشسته خطبه می‌خواند، او را دروغگو بدانید. و هنگامی که از «ابن مسعود» پرسیدند که آیا پیامبر صـلی الله علیه و آله ایستاده خطبه می‌خواند یا نشسته؟ گفت: آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: وَ تَرَکُوکَ قائِماً ... و تو را در حال ایسـتاده رها می‌کننـد و می‌روند ... امّا پاره‌ای بر آنند که منظور آیه این است که: آنان تو را در حال نماز رها می‌کنند و می‌روند ... قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ هان ای پیامبر، بگو: ای مردم آنچه نزد خداست از سـرگرمی و داد و سـتد بهتر است. منظور این است که پاداش و ثواب پر شـکوهی که ذات پاک او برای نماز و شـنیدن خطبه‌های آن قرار داده و مقامی که برای همراهی و همنشـینی بـا پیـامبر است، از هر سود و فایـده‌ای مادّی و دنیوی مانـدگارتر و ارزشـمندتر است. وَاللّهُ خَیْرُ الرّازِقِینَ. و خـدا بهترین روزی دهنـدگان است. بنـابراین نمـاز جمعه و خطبه‌هـای آن را رها نکنیـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله را ایسـتاده و در حال خواندن خطبه وانگذارید تا دنبال داد و ستد و تجارت بروید. (صفحه ۴۷۴)

۳۳۲. آیه (اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند)

اشاره

یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا لاـ تُلْهِکُمْ اَمْـوالُکُمْ وَ لاـ اَوْلاـدُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ مَنْ یَفْعَـلْ ذلِـکَ فَاُولئِـکَ هُمُ الْخاسِـرُونَ ای کسـانی که ایمـان آورده‌اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند و هر کس چنین کند، زیانکار است. (۹ / منافقین)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «خاسِرُونَ» (زیانکاران) به خاطر آن است که حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می‌کند که سرمایه‌های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار و گاهی اوهام و پندارها صرف می‌کند و با دست خالی از این دنیا می‌رود، در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است. از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حبّ دنیا و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین آیات سوره «منافقین» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی بازمی‌دارد. درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگترین بلا محسوب می‌شوند، یکی از عوامل انحراف منافقین نیز همین حبّ دنیا بود. در حدیثی از امام باقر این معنی به روشن‌ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید: «ما ذِئْبانِ ضارِيانِ فی غَنَمٍ لَیْسَ لَها راعٍ، هذا فی اَوَّلِها وَ هذا فی اخِرِها بِاَسْرَعَ فیها مِنْ حُبِّ الْمالِ وَ الشَّرَفِ فی دینِ الْمُؤْمِنِ: دو گرگ درنده در یک گله بی‌چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد، آن قدر ضرر نمی‌زنند که مال‌پرستی و جاه‌طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند».(۱) ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب حبّ الدنیا، حدیث ۳. (صفحه ۴۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَلْهی: به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است؛ به همین جهت هنگامی که گفته می‌شود «اَلْهاکَ» منظور این است که تو را سرگرم ساخت. پاره‌ای یاد خدا را سپاسگزاری از بارگاه او تفسیر کرده‌اند و بر آنند که منظور سپاس او در نعمت‌ها و گرفتاری‌ها و شکیبایی بر بلاها و خشنودی به خواست اوست؛ به همین جهت انسان باایمان نباید در خوشی و ناخوشی و رفاه و تنگدستی از یاد آن نعمت‌بخش بی‌همتا غافل گردد و همواره باید به یاد او باشد، چرا که احسان و نیکی او به بندگان نیز همواره است. وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ و آن کسانی که دستخوش غفلت شوند، آنان همان زیانکارانند، چرا که از پاداش پرشکوه و رحمت و آمرزش او در سرای آخرت محروم شده‌اند و چه زیانی از این دردناک‌تر و رسواتر؟! (صفحه ۴۷۶)

۳۳۳. آیه (اموال و فرزندانتان، وسیله آزمایش شما هستند)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۱۴ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود: «منظور این است که وقتی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را می‌گرفتند و می‌گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی، ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت، اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می‌گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید، ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم کرد ولی به آنها دستور داده شد که هروقت خانواده‌شان به

آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَ انْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» ناظر به همین معنی است». بدون شک نه همه فرزندان چنین هستند و نه همه همسران و لذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضیه به همین معنی اشاره می‌کند که تنها بعضی از آنها چنین هستند، مراقب آنها باشید. البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می‌گیرد و یا به قصد منافع خویشتن. مهم این است که وقتی انسان بر سر دو راهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خدا می‌رود و راهی (صفحه ۴۷۷) به سوی زن و فرزند و این دو احیانا از هم جدا شده‌اند، نباید در تصمیم‌گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است. ولی از آنجا که ممکن است این دستور، بهانه‌ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می‌فرماید: «و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد». بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند. در این که فرق میان «عفو» و «صفح» و «غفران» چیست، با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می‌شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند، زیرا «عفو» به معنی «صرف نظر کردن از مجازات» است و «صفح» مرتبه بالاتری است یعنی «ترک هر گونه سرزنش» و «غفران» به معنی «پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن» است. به این ترتیب افراد باایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندانی که آنها را به راه خطا دعوت می‌کنند، باید تا آنجا که می‌توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه این‌ها وسیله‌ای است برای تربیت و بازگرداندن آنان به خط اطاعت خدا.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، برخی از مفسران و محدثان آورده‌اند که: این آیه درباره مردمی فرود آمد که خود پس از اندیشه در آیات قرآن و پیام خدا، بر آن بودند تا از قلمرو استبداد و انحصار به سوی مدینه دست به هجرت زنند، امّا همسران و فرزندان آنان به دلایل رنگارنگی آنان را از هجرت هشدار داده و به ماندن در مکه و تحمل ستم و استبداد حاکم بر آن ترغیب می‌نمودند؛ آری، آن گاه بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر مهر و عدالت فرود آمد.(۱) ***** ۱. نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۲، ص ۳۴۲؛ تفسیر قُمّی، ج ۲، با تفاوت در واژه‌ها. (صفحه ۴۷۸)

تفسیر

از آیه چنین دریافت می‌گردد که پاره‌ای از همسران و فرزندان این گونه‌اند، نه همه آنان و به همین دلیل هم «مِنْ» تبعیض به کار رفته است. امّا این که چرا پاره‌ای از آنان دشمن هستند، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور پاره‌ای بدان دلیل که برخی از همسران و فرزندان انسان، آرزوی مرگ او را می‌کنند تا ثروت او را به ارث برند؛ و روشن است که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که آرزوی مرگ او را برد تا ثروتش را بخورد. ۲ امّا به باور پاره‌ای دیگر، برخی از همسران و فرزندان به منظور سودجویی شخصی، پدر را وسوسه می‌کنند تا دست به گناه و ستم زند و در جهت هواهای آنان مقررات خدا را پایمال سازد؛ و روشن است که دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که در جهت هواها و منافع خویش او را به گناه و بیداد سوق دهد. در ادامه آیه می‌افزاید: وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا و اگر شما مردم باایمان گذشت کنید و از کیفر لغزش‌های آنان بگذرید و نادیده بگیرید و

ببخشایید، خدا نیز از لغزش‌های شما می‌گذرد ... هنگامی که پاره‌ای از این توحیدگرایان و کمال‌طلبان با وجود مخالفت همسر و فرزندانشان دست به هجرت می‌زدند و می‌رفتند و آن گاه می‌دیدند که سبقت‌گرفتگان به ایمان و هجرت در خودسازی و پالایش جان و آراستگی روح به دانش و بینش، از آنان پیش افتاده‌اند، تصمیم می‌گرفتند که وقتی به زن و فرزندان خود رسیدند، آنان را به خاطر مانع‌تراشی در راه هجرت که باعث عقب ماندگی پدرشان شده است کیفر کنند و یا دیگر به آنان روی خوش نشان ندهند که این آیه به آنان هشدار داد که: نه، هرگز، بلکه مرد گذشت و کرامت باشید تا خدا هم از لغزش‌های شما بگذرد و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ «جُبّائیّ» بر این باور است که: پیام آیه شریفه همگانی و جهان شمول است و روشنگری می‌کند که: اگر کسی بر شما ستمی روا داشت و شما از او به جا و خردمندانه (صفحه ۴۷۹) گذشتید و او را بخشیدید، خدا هم از لغزش‌های شما می‌گذرد.

۳۳۴. آیه

اشاره

اِنَّما اَمْوالُكُمْ وَ اَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظيمٌ اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است. (۱۵ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشانند ولی در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان، دائما او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند، چرا که جاذبه اموال از یک سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می‌شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد. تعبیر به «اِنَّما» که معمولاً برای حصر آورده می‌شود، نشان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جز این نیست که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون و امتحان هستند و باعث گرفتاری و سرگرمی و بازماندن از کار آخرت و ساختن آباد آن سرا؛ درست به همین دلیل است که بسیاری به وسیله ثروت‌ها و فرزندان خویش، از انجام وظایف ملی و دینی و انسانی بازمانده و به گناه و ستم در غلتیده و در آزمون زندگی مردود می‌شوند. واژه «فِتْنَة» در آیه به مفهوم آزمون و آزمایش است و بر این باور منظور این است که: هیچ کس نگوید که بارخدایا، من از آزمون و امتحان به تو پناه می‌برم، چرا که همه انسان‌ها به نوعی دارای وسیله آزمون هستند، بلکه در دعاها بگوید: بارخدایا، (صفحه ۴۸۰) از آزمون‌های گمراهگرانه به تو پناه می‌برم. پاره‌ای از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که: آن حضرت روزی بر فراز منبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد که دو نور دیده‌اش، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد، در حالی که جامه‌هایی گلرنگ و زیبا بر تن داشتند و به خاطر خردسالی می‌افتادند و برمی‌خاستند وارد مسجد شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آن منظره، بی‌درنگ از منبر فرود آمد و

آن دو را در آغوش کشید و دگرباره بر منبر رفت و در حالی که آنان را بر دامان نشانده بود، فرمود: راستی که خدای فرزانه چه زیبا فرموده است که: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ»؛ جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شمایند؛ آن گاه افزود: هنگامی که از فراز منبر دیده‌ام به این دو کودک ارجمند روشن شد که راه می‌روند و می‌لغزند، گویی نتوانستم شکیبایی کنم تا گفتارم به پایان رسد، به همین جهت سخن را وا نهادم و به سوی آنان فرود آمدم و آن گاه به ادامه گفتارم پرداختم (... ۱) وَ اللّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ و خداست که پاداشی پرشکوه نزد اوست. آری، پاداش پرشکوه که بهشت پر طراوت و زیباست، نزد اوست، بنابراین برای خوشایند زن و فرزند و یا به وسوسه آنان مقررات خدا را زیر پا نگذارید و آنان را به جای بهشت پر نعمت و خشنودی خدا بر نگزینید. ***** ۱. در مورد مهر وصف ناپذیر پیامبر به آن دو انسان والا از جمله به صَحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ بابُ فَضائِلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، ح ۵۸ بنگرید. (صفحه ۴۸۱)

۳۳۵. آیه (خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید)

اشاره

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می‌نمایند. (۶ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت، تعقیب شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قابل توجه این که تعبیر به «قُوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه‌ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می‌روند، شما هستید که باید آن‌ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. «وَقُود» به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال مانند «هیزم» است (نه به معنی «آتش‌زنه» مانند «کبریت»، چرا که اعراب آن را «زِناد» می‌گویند). به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتش‌های این جهان نیست، شعله‌های آن از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها. روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعا باید خشن باشند، چرا که جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غضب الهی است، اما در عین حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را (صفحه ۴۸۲) بی‌کم و کاست اجرا می‌کنند.

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین‌تری دارد و موظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آنها آسان‌تر است، اصلاح گردد، کل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در درجه اول بر عهده پدران و مادران است. مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام گیرد. نه تنها آتش‌های قیامت، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها حفظ کند. در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم»؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِما اَمَرَ اللّهُ وَ تَنْهاهُمْ عَمّا نَهاهُمُ اللّهُ، اِنْ اَطاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیْتَهُمْ وَ اِنْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ: آنها را امربه‌معروف و نهی از منکر می‌کنی، اگر از تو پذیرفتند، آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند، وظیفه خود را انجام داده‌ای».(۱) ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۷۲. (صفحه ۴۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

قُوا: از ریشه «قِ» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که: خود را از آتش دوزخ نگاه دارید. وَقُود: به مفهوم «آتشگیره»، که به آن «سوخت» ویا «هیزم» گفته می‌شود، آمده است.

مسئولیت‌های چندگانه انسان در زندگی

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و با ایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیتِ بزرگ خودسازی و خود شکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود بیندیشد و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات خدا و رهنمود و هشدار و تشویق و ترغیب به سبک و سیره انسانی و دینی هدایت و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد.(۱) در ادامه آیه در وصف آن آتش شعله‌ور و سهمگین می‌افزاید: عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ آن آتش شعله‌وری که شما را از در غلتیدن به آن هشدار دادیم، آتشی است که هیزم آن مردم اصلاح‌ناپذیر و ستمکار و سنگ‌ها هستند و فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که پر خشم و سخت‌گیر و سخت‌دل و بسیار پرتوان و نیرومندند و بر دوزخیان مهر و رحمتی نخواهند داشت. گفتنی است که منظور از این آتش دهشتناک، آتش شعله‌ور دوزخ و نگهبانان آن می‌باشند. لا یَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ آن مأموران و گماردگانی که هرگز خدا را در آنچه به آنان دستور داده است، ***** ۱. تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۷. (صفحه ۴۸۴) نافرمانی نمی‌کنند و بی‌درنگ و با قدرت و قوت انجام می‌دهند و راه گریزی نمی‌گزارند. از این فراز چنین دریافت می‌گردد که این فرشته‌های عذاب نیز از کارهای ناروا پاک و پاکیزه و در انجام فرمان خدا جدّی هستند و معصوم و پاکند. «جُبّائیّ» می‌گوید: منظور آیه این است که این فرشته‌ها در دنیا فرمان خدا را به جان می‌خرند و

نافرمانی او نمی کنند، نه در سرای آخرت، چرا که این جهان جای عمل شایسته است و نه جهان دیگر؛ و می‌دانیم که آنجا سرای پاداش و کیفر است. نکته دیگر این که آنها در سرای آخرت نگهبانی دوزخ را به فرمان خدا به عهده گرفته و به ستمکاران کیفر کارشان را می‌چشانند و در این کار از این که فرمان خدا را می‌برند شاد و شادمان هستند و لذت می‌برند؛ درست همان گونه که انسان‌های باایمان در بهشت پرطراوت از نعمت‌های آن لذت می‌برند و از خدا خشنودند. پس از هشدار به انسان، اینک شرایط تکان دهنده کفرگرایان و اصلاح ناپذیران را در آستانه دوزخ و یا میان شعله‌های سهمگین آتش به تابلو می‌برد و می‌فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ (صفحه ۴۸۵)

۳۳۶. آیه (ضرورت خوب شنیدن و خوب فکر کردن)

اشاره

وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فی اَصْحابِ السَّعیرِ و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می کردیم، جزء دوزخیان نبودیم. (۱۰/ملک) فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقا لِاَصْحابِ السَّعیرِ این جا است که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا. (۱۱/ملک)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است، می گوید: از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند، سعادت انسان تأمین است. ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی‌شنود، چشم دارد و نمی‌بیند و عقل دارد و نمی‌اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند، اثری ندارد. در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدح و ستایش از مسلمانانی کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ عقل او چگونه است»؟ سپس در ادامه فرمود: «مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می‌شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می‌برد و بر این اساس به قُرب خداوند نایل می گردند».(۱) «سُحْق» (بر وزن قفل) به معنی «ساییدن و نرم کردن» است و به لباس کهنه نیز گفته می‌شود ولی در اینجا به معنی «دوری از رحمت خدا» است، بنابراین «فَسُحْقا لِاَصْحابِ السَّعیر» مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند و از آنجا که نفرین خداوند توأم با تحقق خارجی است، ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۴. (صفحه ۴۸۶) این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند. این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق‌العاده عقل و خرد اشاره می کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آنها را، از کار انداختن این نیروی الهی می‌شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد، می‌داند که در مناسبت‌های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی‌رغم دروغ پردازی‌های کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می‌شمرند، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می‌نهد و روی سخنش در همه‌جا با «اولوا الالباب» و «اولوا الابصار» و اندیشمندان و دانشمندان است. در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است. در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آنها اکتفا می‌نماییم: در حدیثی از علی آمده است: جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: «من مأمورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیّر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی». آدم گفت: «آن‌ها چیست»؟ جبرئیل در پاسخ گفت: ««عقل»، «حیا» و

«دین»». آدم گفت: «من «عقل» را برگزیـدم»، جبرئیل به «حیا» و «دین» گفت: «او را رها کنیـد و به دنبال کار خود بروید». گفتند: «ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم». جبرئیل گفت: «حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنیـد»، سپس به آسمان صعود کرد.(۱) این لطیف‌ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیا و دین گفته شود. چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می‌رود، یا به انحراف کشیده می‌شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی‌ها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است. این نشان می‌دهد که آدم، سهم قابل ملاحظه‌ای از عقل داشت که به هنگـام مخیّر شـدن در میـان این سه چیز، مرحله بالاـتر عقـل را برگزیـد و در سایه آن هم دین را ***** ۱- «نور الثقلین»، جلـد ۵، صفحه ۳۸۲. (صفحه ۴۸۷) تصاحب کرد و هم حیا را. در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «مَنْ کانَ عاقِلًا کانَ لَهُ دینٌ، وَ مَنْ کانَ لَهُ دینٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ: کسـی که عاقل باشـد، دین دارد و کسـی که دین داشته باشـد، داخل بهشت می‌شود» (بنابراین بهشت جای عاقلان است).(۱) البتّه عقل در اینجا به معنی «معرفت راستین» است، نه شـیطنت‌های شـیاطین که در سیاستمداران جبّار و ظالم جهان دیده می‌شود که به گفته امام صادق: «شَبیهَةٌ بِالْعَقْلِ، وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ: شبیه عقل است، ولی عقل نیست».(۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

راز سقوط در آتش دوزخ نادیده گرفتن مبانی عقلی است

از پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آوردهانـد که فرمود: اِنَّ الرَّجُلَ لَیَکُونَ مِنْ اَهْلِ الْجِهـادِ وَ مِنْ اَهْـلِ الصَّلاةِ وَ الصِّیامِ وَ مِمَّنْ یَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ ما یُجْزی یَوْمَ الْقِیامَةِ اِلاّ عَلی قَدْرِ عَقْلِه.(۳) کسانی هستند که در زندگی دنیا به جهاد و دفاع برخاسته و نماز و روزه را ارج نهاده و به انجام رسانده‌انـد و نیز به ارزش‌ها و والایی‌ها و قانون‌گرایی و عدالت فراخوانده و از قانون گریزی و گنـاه هشـدار داده‌انـد، امّا در روز رسـتاخیز بر همـه این کارهایشـان به انـدازه خردمنـدی و خردورزیشـان در زنـدگی، پـاداش داده می‌شونـد و نه به انـدازه انجـام کارهایشـان. و نیز «انس بن مالـک» آورده است که: گروهی در حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله از مردی به خوبی یاد کردند و او را به شایسته کرداری وصف نمودند، امّا آن حضـرت به جای پرسـش از کارهای شایسـته او، فرمود: خرد آن بنـده خـدا چگونه است؟ کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ آنان گفتنـد: ای پیامبر خدا! ما از عبادت و تلاش او در انجام کارهای شایسـته سخن می‌گوییم، امّا شـما از عقـل و خرد او می‌پرسـید! چرا؟ قـالُوا: یـا رَسُولَ اللّهِ! نُخْبِرُکَ عَنْ اِجْتِهـادِه فِی الْعِبادَةِ وَ اَصْـنافِ الْخَیْرِ وَ تَسْأَلُنا عَنْ عَقْلِه؟ ۱ و ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۲. ***** ۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۱. (صفحه ۴۸۸) آن حضرت فرمود: اِنَّ الْاَحْمَقَ یُصـیبُ بِحُمْقِه اَعْظَمُ مِنْ فُجُورِ الْفاجِرِ. رنج و مصـیبتی که به دلیل سـبک مغزی و کم‌خردی حکومت‌ها و تاریک‌اندیشـی جامعه‌ها دامانگیر آنان می‌گردد، بسیار بـدتر و سـهمگین‌تر از فسق و فجور بـدکاران و گناهکاران است و آنان را به رنج و انحطاط می‌کشـد! آن گاه افزود: وَ اِنَّما یَرْتَفِعُ الْعِبادُ غَدا فِی الدَّرَجاتِ وَ یَنالُونَ الزُّلْفی مِنْ رَبِّهِمْ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ.(۱) و بر این اساس است که خـدای فرزانه در روز رسـتاخیز مقـام بنـدگان خود را بر اسـاس چگونگی خردمنـدی و خردورزی آنان اوج می‌بخشـد و آنان با این ملاک و معیار به مقام قرب نایل می‌آیند، نه بر اساس انجام نماز و یا گرفتن روزه یا انفاق و دیگر کارها: سُحْق: به مفهوم دور شدن آمده و در آیه شـریفه تقدیری دارد که این گونه است: «اَسْـحَقَهُمُ اللّهُ اِسْـحاقا وَ سُحْقا» خدا، آنان را از مهر و رحمت خویش سخت دور داشـت. واژه «اِقْرار» از ریشه «قَرَّ»، «یَقِرُّ»، «قَرارا» آمـده که به مفهـوم «ثَبـات» است. و واژه «اِعْتِراف» از «مَعْرِفَت» بر گرفته شـده و واژه ذَنْب «مصـدر» است، که نه به صـورت تثنیه بسته می‌شود و نه جمع؛ و هنگـامی که به صورت «ذُنُوب» آمـد، نشـانگر تفـاوت و اختلاف در جنس گناهان است و نه شـمار آن ها. این‌جاست که دوزخیان تیره‌بخت به گناه خویش اعتراف می‌کننـد، امّا این اقرار و اعتراف، دیگر سودی برایشان نخواهد داشت. فَسُـحْقاً لِأَصْـحابِ السَّعِیرِ پس بر این دوزخیان و اهل آتش شعله‌ور، دوری از رحمت و

مهر خدا باد. این فراز از آیه در حقیقت نفرینی است بر آنان و منظور این است که: اینک که چنین است خدا آنان را از مهر و رحمت خود دور سازد و به عذاب دوزخ گرفتارشان کند. ***** ۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۷۸. (صفحه ۴۸۹)

مصاحبه با دوزخیان(۱)

از آیاتی که گذشت قرآن شریف، مصاحبه کوتاه، امّا تکان دهنده و درس‌آموزی را از دوزخیان به تابلو می‌برد و روشنگری می کند که آنان چگونه پس از ورود به آتش شعله‌ور دوزخ، از سوی فرشتگان و نگهبانان آتش مورد پرسش قرار می گیرند و در پاسخ آنان، به راز سقوط خویش در دوزخ انگشت می گذارند و به صراحت اعتراف و اقرار می کنند که مهم‌ترین راز نگونساری و سقوط آنان به آتش شعله‌ور دوزخ، آن بود که در زندگی دنیا خرد خویش را به کار نینداخته و خردمندانه و خردورزانه زندگی نکرده‌اند! و آن گاه با حسرت و افسوسی جانکاه آه می کشند که: اگر ما نیز در زندگی خویش گوش شنوا و چشم بینا و اندیشه پویا و خردِکوشا و دل حق‌پذیر داشتیم و می‌اندیشیدیم و خردمندانه زندگی می کردیم، اینک از دوزخیان تیره بخت نبودیم. وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ(۲) ***** ۱. مترجم: منظور از مترجم در زیرنویس‌های کل این کتاب دانشمند فرزانه جناب حجهٔ الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. آیه ۱۰. (صفحه ۴۹۰)

۳۳۷. آیه (اگر می‌خواهید خانواده سبز داشته باشید گناه نکنید)

اشاره

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّارا به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است. (۱۰ / نوح) یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْرارا تا باران‌های پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد. (۱۱ / نوح) وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهارا و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد. (۱۲ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت قوم لجوج و سرکش خود این بار روی بشارت و تشویق تکیه می کند و به آنها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می‌گشاید. می گوید: «آسمان را بر شما می‌فرستد» یعنی آن قدر باران می‌بارد که گویی آسمان دارد نازل می‌شود، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند، بلکه در همه جا مایه خرّمی و سرسبزی و طراوت است. خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرا می گیرد. به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آنها وعده داده؛ نعمت بزرگ معنوی، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان است، اما نعمت‌های مادی، ریزش باران‌های مفید و به موقع و پربرکت، فزونی اموال، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی)، باغ‌های پربرکت و نهرهای آب جاری. آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است. در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند، خشکسالی و قحطی آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می‌آوردند، نوح به آنها گفت: اگر ایمان بیاورید، همه این مصائب و بلاها (صفحه ۴۹۱) از شما دفع خواهد شد، ولی

آنها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد. از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه‌ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است. در آیه ۹۶ اَعراف می‌خوانیم: «وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ: اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشاییم» و در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ: فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد». و در آیه ۳۰ سوره شوری آمده است: «وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ: هر مصیبتی به شما می‌رسد، به خاطر اعمال شماست». این «رابطه» تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می‌بینیم، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمانی، منشأ عدم احساس مسؤولیت، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد، به سرعت عقب‌نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد. و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن‌هاست. علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می‌شود، از جمله: در حدیثی از علی آمده که فرمود: (صفحه ۴۹۲) «اَکْثِرِ الْاِسْتِغْفارَ تَجْلِبِ الرِّزْقَ: زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی».(۱) در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد، خداوند این مجازات را از او برطرف می‌سازد. این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. جالب این که در روایات اسلامی می‌خوانیم که «ربیع بن صبیح» می‌گوید: نزد حسن بصری بودم، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد. حسن به او گفت: «استغفار کن»، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت: «استغفار کن»، سومی آمد و به او گفت: دعا کن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت: «استغفار کن». ربیع می‌گوید: (من تعجب کردم و) به او گفتم: «هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید». وی در جواب من گفت: «آن چه را گفتم، از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد، تلاوت کرد.(۲) آنها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند، فورا یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم، که توجه به آنها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین‌های خرّم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و ***** ۱. «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۲۴. ۲. «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۱. (صفحه ۴۹۳) پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند. با صراحت باید گفت: هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد. آنها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می‌کنند، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را. اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم باشد، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آن گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن چنان در

اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ‌کس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است. در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

مِدْرار: به ریزش پیاپی و بسیار باران گفته می‌شود و از ریشه «دَرّ» آمده است و در اصل به مفهوم ریزش شیر از پستان می‌باشد. اِمْداد: به مفهوم یاری رساندن و کمک کردن آمده است. اَمْوال: این واژه جمع «مال» به مفهوم ثروت و دارایی است، امّا در فرهنگ عرب در اصل به شتر گفته می‌شد.

تأثیر توبه و استغفار در افزایش رزق و روزی و فرزندان

«شَعْبِیّ» آورده است که در روزگار «عُمَر» باران نیامد و بلای خشکسال و گرفتاری به خودنمایی پرداخت. او به منبر رفت تا طلب باران کند، امّا نتوانست و به ناگزیر به آمرزش خواهی و استغفار پرداخت و فرود آمد. به او گفته شد که ما از تو طلب باران نشنیدیم؛ پاسخ داد من آمرزش خواستم تا آسمان را برانگیزد و باران را بر ما بفرستد؛ و آن گاه به تلاوت این آیات پرداخت که: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً (صفحه ۴۹۴) یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً به هر حال حضرت نوح به بیان خود ادامه داد که: وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ از او آمرزش بخواهید تا بر ثروت و فرزندان شما بیفزاید و شما را از این راه یاری رساند. وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ و برایتان بوستان‌های سرسبز و پرطراوت پدید آورد. وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً و جویبارهایی لبریز از آب زلال برایتان روان سازد. «قتاده» می‌گوید: نوح از آز و حرص آنان به دنیا و ارزش‌های دنیوی آگاه بود، به همین جهت از آنان خواست تا برای رسیدن به دنیای آزاد و آباد هم که شده است به خدای یکتا ایمان آورند و راه عدالت خواهی را در پیش گیرند. «ربیع» آورده است که: کسی نزد «امام حسن» آمد و از قحطی و خشکسالی شکوه کرد. او، آن مرد را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند. مرد دیگری آمد و از فقر و بینوایی نالید، او را نیز به توبه و آمرزش خواهی و دعا سفارش کرد. مرد سومی از راه رسید و از نازایی همسر و نداشتن فرزند شکوه کرد و دعا خواست تا خدا به او پسری روزی سازد، که به او نیز همین نسخه را داد. ما به او گفتیم چگونه برای دردها و خواسته‌های رنگارنگ یک نسخه می‌نگارد؟ او پاسخ داد: دوستان! من از قرآن آموخته‌ام که درمان هر سه درد و راه نجات از هر سه مشکلی که عنوان گردید، توبه راستین و آمرزش خواهی واقعی و بازگشت خالصانه به سوی خدا و مقررات اوست و آن گاه به تلاوت آیات مورد بحث پرداخت. و نیز آورده‌اند که: مردی به حضور «امام جواد» شرفیاب گردید و گفت: سرورم! من ثروت بسیاری دارم، امّا از نعمت فرزند محروم هستم، چه کنم؟ فَقالَ جُعِلْتُ فِداکَ اِنّی کَثیرُ الْمالِ وَ لَیْسَ یُولَدُ لی وَلَدٌ فَهَلْ مِنْ حیلَةٍ؟ آن حضرت فرمود: چاره کار این است که به مدت یک سال، هر شب از خدای خویش آمرزش بخواهی و خالصانه دعا کنی؛ و اگر شبی فراموش کردی در روز آن، قضای آن را به جا آور که به خواسته‌ات خواهی رسید، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید: اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ (...۱) ***** ۱. سوره نوح، آیه ۱۰. (صفحه ۴۹۵)

۳۳۸. آیه (دعای حضرت نوح برای خانواده)

اشاره

رَبِّ اغْفِرْ لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنا وَ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظّالِمینَ اِلاّ تَبارا پروردگارا! مرا بیامرز و همچنین پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را و ظالمان را جُز هلاکت میفزا. (۲۸ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و چنین است حال «اولیاء اللّه»، که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصّر می‌دانند و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی‌شونـد، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می‌شوند که گویی از خداوند طلبه کارنـد. نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می‌کند: «اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سـرزده باشد. «دوم» برای پـدر و مـادرش، به عنوان قـدردانی و حق شناسـی از زحمـات آنان. «سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردنـد، هر چنـد کم بودند و سـپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود. «چهارم» برای مردان و زنان با ایمان در تمام جهـان و در تمـام طول تاریـخ و از این جـا رابطه خود را بـا مؤمنـان سراسـر عـالم برقرار می‌سازد. ولی در پایان باز تأکیـد بر نابودی ظالمان می‌کنـد، اشاره به این که آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند. امام صادق نیز فرموده‌اند: «منظور از بیت در این جـا «ولاـیت» است، هر کس وارد ولایت گردد، در خانه انبیاء وارد شـده است».(۱) ***** ۱- «نور الثقلین»، جلـد ۵، صفحه ۴۲۹. (صفحه ۴۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث ادامه دعای نوح است که نیایشگرانه می‌گوید: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ پروردگارا! بر من و پدر و مادرم ببخشای و ما را بیامرز! نام پـدر نوح «لَمِک» بود و نام مادرش «سَمْحاء» که هر دو توحیدگرا بودند. پاره‌ای نیز برآنند که منظور نوح، حضـرت «آدم» و «حوا» بود و آنان را دعا می‌کرد. وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً و نیز همه کسانی را که بر سـرای من درآینـد مورد آمرزش قرار ده! از دیدگاه برخی منظور این است که: و هر کسـی را که بر نیایشـگاه من و یا بر کشتی‌ام در آید، او را بیامرز. وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ «کلبی» می‌گویـد منظور او از مردان و زنان توحیدگرا، امت پیامبرند. وَ لا تَزِدِ الظّالِمِینَ إِلاّ تَباراً و جز بر هلاکت و نابودی بیدادگران میفزای. برخی از اندیشمندان گفته‌اند که: حضرت نوح دو دعا کرد، که یکی برای کیفر ظالمان بود و دیگری برای آمرزش مؤمنان. می‌دانیم که نفرین او بر کفرگرایـان و ظالمـان بـاعث نـابودی آنان شـد، امیـد که دعای او در حق مردم توحیـدگرا و کمال‌جو نیز به هدف اجابت برسد و باعث رستگاری و نجات ما گردد. (صفحه ۴۹۷)

۳۳۹. آیه (سندی بزرگ بر فضیلت خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله)

اشاره

اِنَّ الاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. (۵ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ابن عباس» می گوید: حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند: «ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی»، علی و فاطمه علیهاالسلام و فضّه که خادمه آنها بود، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهماالسلام نیز گفتند: ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی، در مضیقه بودند، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیهاالسلام یک سوم آن را آرد کرده و نان پخت. در هنگام افطار سائلی بر درِ خانه ایشان آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله: سلام بر شما ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند». آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جُز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده بودند، یتیمی بر درِ خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمد، باز سهم غذای خود رابه او دادند، صبح که شد، علی، دست حسن و حسین علیه‌السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. فرمود: «این حالی را که در شما می‌بینم، برای من بسیار گران است»، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد. هنگامی که وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله (صفحه ۴۹۸) ناراحت شد. در همین وقت جبرئیل نازل گشت و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله! این سوره را بگیر، خداوند به خاطر داشتن چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید». سپس سوره «انسان» (هَلْ اَتی) را بر او خواند (بعضی گفته‌اند که از آیه «اِنَّ الاَبْرار» تا آیه «کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُورا» که مجموعا هیجده آیه است، در اینجا نازل گشت). آن چه را در بالا آوردیم، نصّ حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنّت نام می‌برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.(۱) و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضایل بزرگ علی و فاطمه زهرا علیهاالسلام و فرزندانشان علیهم‌السلام آورده‌اند. حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شُعراء و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است. نکته‌ای را که در اینجا لازم به یادآوری می‌دانیم، این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنّت، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از «حور العین» که غالبا در قرآن مجید در شمار نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقا سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش علیهم‌السلام باشد که به احترام بانوی اسلام علیهاالسلام ذکری از «حور» به میان نیامده است.(۲) «اَبْرار» جمع «بَرّ» در اصل به معنی «وسعت و گستردگی» است و به همین جهت صحراهای وسیع را «بَرّ» می گویند و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان، نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد، این واژه بر آن ها *****۱- «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱. ۲- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸. (صفحه ۴۹۹) اطلاق می‌شود و «بِرّ» (با کسر باء) به معنی «نیکوکاری» است. بعضی گفته‌اند فرق بین آن و «خیر»، این است که «بَرّ» به معنی «نیکی توأم با توجه» است، در حالی که «خیر»، معنی اعمّی دارد. «کافُور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروفش «بوی خوش» است و نیز گیاهی است خوشبو و از دیگر معانی‌اش همان «کافور» معمولی است که بوی تندی دارد و برای مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن، به کار می‌رود. به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است

که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامّه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَبْرار: این واژه جمع «بَرّ» و «بارّ» به سان «ناصِر» و «اَنْصار» و به معنی نیکوکار آمده است. کَأْس: به پیاله یا ظرف شراب گفته می‌شود. واژه «اَبْرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکـار و شایسـته کردار آمـده، و در آیه منظور کسـی است که خـدا را اطـاعت می‌کنـد و کارهـای خوب انجام می‌دهـد. از دیـدگاه خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله و رهروان راه آنان و بسـیاری از مخالفان آنان، نیکان و پاکان و شایسـتگان مورد نظر آیه عبارتنـد از: علی، فاطمه، حسن و حسـین که درود خدا بر آنان باد و آیه مورد بحث و آیات پس از آن در وصف آنان فرود آمده است. نکته دیگر این است که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که «اَبْرار»، این خاندان گرانمایه هستند، (۱) اما این ادعا در باره دیگران سخت مورد اختلاف است. ***** ۱. اختصاص مفید، ۹۶. (صفحه ۵۰۰)

۳۴۰. آیه

اشاره

عَیْنـا یَشْـرَبُ بِهـا عِبـادُ اللّهِ یُفَجِّروُنَهـا تَفْجیرا از چشـمه‌ای که بنـدگان خاص خـدا از آن می‌نوشـند و از هر جا بخواهنـد آن را جاری می‌سازند. (۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یُفَجِّروُنَ» از ماده «تَفْجیر» در اصل از ریشه «فَجْر» گرفته شده که به معنی شـکافتن وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر و از آنجا که نور صبح گویی پرده شب‌را می‌شکافد، به آن «فَجْر» گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو «فاجِر» می‌گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است، اما در آیه مورد بحث به معنی «شکافتن زمین» است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد اللّه است که هرجا اراده کننـد، از همانجا سـر برمی‌آورد و جالب اینکه در حـدیثی از امام باقر نقل شده که در توصـیف آن فرمود: «این چشـمه‌ای است در خانه پیغمبر اسـلام صلی الله علیه و آله که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود».(۱) آری همـان‌گونه که در دنیا چشـمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به سوی بنـدگان خـدا و نیکـان سـرازیر می‌شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنـامه است، چشـمه شـراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشـد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد. قابل توجه این که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است، نخستین نعمت «شـرابِ طهورِ معطّرِ خاصی» ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می‌نهند، با نوشـیدن از این شـراب، هر گونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند. در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار» و «عباد اللّه» دارند، پرداخته و بـا ***** ۱- «روح المعـانی»، جلـد ۲۹، صـفحه ۱۵۵. (صـفحه ۵۰۱) ذکر پنـج وصف دلیـل اسـتحقاق آنهـا را نسبت به این‌همه نعمت‌های بی‌مانند توضـیح می‌دهد. ۱ آنها به نـذر خود وفا می‌کننـد. ۲ از روزی که عـذاب و شـرّ آن گسترده است، می‌ترسـند. ۳ اطعام می‌کنند. ۴ در اعمال خود اخلاص دارند. ۵ در هر حالی از خداوند خوف دارند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اختصاص دادن چشـمه و نوشیدن از آن به بندگان خدا به خاطر گرامیداشت آنان است. یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً از هر کجا که بخواهند آن را از برابر کاخ‌ها و سـراهای خویش روان می‌سازند. واژه «تَفْجیر» به معنی شـکافتن و روان ساختن آب، یا شکافتن هر چیزی آمده و در بهشت برای جـاری سـاختن چشـمه و نهر به سان دنیا نیاز به حفاری و گود برداری نیست، بلکه انسان شایسـته کردار هنگامی که بخواهـد جویبـاری در برابر کـاخ و یـا به سوی بوسـتان خویش پدیـد آورد و روان سـازد، بـا کشـیدن یک خط آب جوشـیدن آغاز می‌کند و روان می‌گردد. (صفحه ۵۰۲)

۳۴۱. آیه

اشاره

یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْما کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیرا آن‌ها به نـذر خود وفا می‌کننـد و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسـند.(۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُسْتَطیر» به معنی «گسترده و پراکنده» است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد. به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشـتن واجب کرده‌اند، وفا می‌کنند، به طریق اولی واجبات الهی را محترم شـمرده و در انجام آن می‌کوشند. ترس آنها از شـرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در برابر فرمان الهی است. آن‌ها به خوبی معاد را باور کرده‌اند و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَـذْر: تعهـد بر انجـام کـار شایسـته‌ای است که انسـان انجـام آن را بر خود لازم می‌سـازد. مُسْتَطیر: گسترده و فراگیر و گـاه به معنی مانـدگار هم آمده است. به باور «عِکْرِمَهْ» و «قَتادَهْ» منظور این است که آنان به این وصف اخلاقی و انسانی آراسـته بودند که به نذر و عهد خویش وفا می‌نمودند. وفای به نذر آن است که انسان وقتی برای عبادت و انجام کار شایسـته‌ای با خدا عهد بست و کاری را بر خود لازم شـمرد آن را آن گونه که شایسـته و بایسـته است به انجام رساند. در آیه شـریفه از عذاب و کیفر روز رستاخیز، به «شَرّ» تعبیر می‌کنـد؛ چرا که آن روز برای تجاوزکاران و ظالمان خیری نیست، گرچه در واقع آن روز روزی نیکوست و آنان در خور این کیفر هستند. (صفحه ۵۰۳)

۳۴۲. آیه

اشاره

وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکینا وَ یَتیما وَ اَسیرا و غـذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسـکین و یتیم و اسـیر می‌دهند. (۸/انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدیـد است و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمنـدان

را از «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است. ضمیر در «عَلی حُبِّهِ»، به «طعام» بازمی‌گردد، یعنی در عین این که علاقه به طعام دارند، آن را انفاق می‌کنند. معنی «مِسْکین» و «یَتیم» و «اَسیر» روشن است اما این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است. بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می‌گرفتند و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می‌آوردند. دراینجا این سؤال پیش می‌آید که مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگام افطار بر درِ خانه علی آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقا زندانی وجود نداشت و حضرت صلی الله علیه و آله اسیران را تقسیم کرده وبه دست مسلمانان می‌سپرد و می‌فرمود: «مراقب آنها باشید و به آنها نیکی کنید» و گاه که توانایی بر تأمین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند تا به آنها کمک کنند، زیرا در آن موقع مسلمانان سخت در مضیقه بودند. البته بعدا که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت، زیاد شدند، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت. نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد اللّه می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است و (صفحه ۵۰۴) نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد. و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد. در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیاری در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم؛ ۱ در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «مَنْ اَطْعَمَ ثَلاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ اَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلاثِ جَنانٍ فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ: کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد».(۱) ۲ و امام صادق فرموده‌اند: «مَنْ اَطْعَمَ مُؤْمِنا حَتّی یُشْبِعَهُ لَمْ یَدْرِ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ما لَهُ مِنَ الاَجْرِ فِی الْآخِرَةِ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ، وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلاَّ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ: کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرّب الهی و نه پیامبران مرسل، جُز خداوند که پروردگار عالمیان است».(۲) ۳ در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: «لَاَنْ اُطْعِمَ مُؤْمِنا مُحْتاجا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَزُورَهُ وَ لَاَنْ اَزُورَهُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ عَشَرَ رِقابٍ: اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم، نزد من محبوب‌تر است از این که تنها به دیدار او بروم و اگر به دیدار او بروم، نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم».(۳) قابل توجه این که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده، بلکه در بعضی صریحا آمده است که «اطعام مؤمنان، هر چند بی‌نیاز باشند»، همچون آزاد ۱ و ۲- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۳ و ۶. ***** ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب اطعام المؤمن، حدیث ۱۸. (صفحه ۵۰۵) کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس آن چه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند، هر کدام باید سهم خود را بپردازند، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است. در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «مِنْ اَفْضَلِ الاَعْمالِ عِنْدَاللّهِ اِبْرادُ الْکِبادِ الْحارَّةِ وَ اِشْباعُ الْکِبادِ الْجائِعَةِ وَ الَّذی نَفْسُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِیَدِهِ لا یُؤْمِنُ بی عَبْدٌ یَبیتُ شَبْعانَ وَ اَخُوهُ اَوْ قالَ جارُهُ الْمُسْلِمُ جائِعٌ: یکی از برترین اعمال نزد خدا، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر یا فرمود همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است».(۱) ذیل حدیث فوق

گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این فراز خدای فرزانه ویژگی بشر دوستی و مردم خواهی آنان را به تابلو می‌برد و نشان می‌دهد که آنان در فراز و نشیب‌های زندگی دیگران را بر خود مقدم داشته و در اوج گرسنگی و نیاز و علاقه شدید به غذا و مواد غذایی که تنها می‌توانست نیاز آنان را برطرف سازد، آن را برای خشنودی خدا به دیگری هدیه می‌کنند. این ویژگی پاکان و نیکان در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ(۲) و هر چند در خود نیازی سخت احساس کنند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و ***** ۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹. ۲. سوره حشر، آیه ۹. (صفحه ۵۰۶) ثروت و امکانات خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند. «ابو سعید» از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: ما مِنْ مُسْلِمٍ اَطْعَمَ مُسْلِماً عَلی جُوعٍ اِلاّ اَطْعَمَهُاللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ وَ ما مِنْ مُسْلِمٍ کَسا اَخاهُ عَلی عُرىً اِلاّ کَساهُ اللّهُ مِنْ خُضْرِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقی مُسْلِماً عَلی ظَمَأٍ سَقاهُ اللّهُ مِنَ الرَّحیقِ.(۱) هر انسان توحیدگرایی مسلمان دیگری را که در فشار گرسنگی است میهمان نماید و سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت می‌خوراند و کسی که دیگری را از برهنگی بپوشاند، خدا او را از لباس‌های بهشت بهره‌ور می‌سازد و کسی که مسلمانی را سیراب سازد و از تشنگی نجات دهد، خدا او را از نوشابه‌های سربسته و وصف‌ناپذیر بهشت سیراب خواهد ساخت. در مورد ضمیر «حُبِّه» در آیه شریفه دو نظر است: به باور «ابن عباس» ضمیر، به واژه «طَعام» برمی‌گردد و منظور این است که: آنان با وجود عشق و علاقه به غذای خویش آن را در راه خشنودی خدا به همنوعان و همدینان خویش می‌خورانند. امّا به باور پاره‌ای ضمیر به «خدا» باز می‌گردد و منظور این است که: و به پاس عشق به خدا و دوستی او یتیم و بینوا و اسیر را غذا می‌دهند. مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً واژه «یَتیم» به معنی کودکی است که پدر خود را به گونه‌ای از دست داده باشد. واژه «اَسیر» به باور «قَتادَة» آن کسی است که او را از سرزمین‌های شرک و کفر گرفته باشند؛ امّا به باور «مجاهد» منظور زندانی مسلمان است. ***** ۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ص ۶۹۱۲. (صفحه ۵۰۷)

۳۴۳. آیه

اشاره

اِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُورا (و می‌گویند:) ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم. (۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست و اصولاً در اسلام، ارزش عمل به خلوص نیّت است وگرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشته باشند، خواه ریاکارانه باشد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشکر و قدردانی مردم یا پاداش مادی، هیچ گونه ارزش معنوی و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله (لا عَمَلَ اِلاّ بِالنِّیَّةِ وَ اِنَّمَا الاَعْمالُ بِالنِّیّاتِ) اشاره به همین معنی است. منظور از «وَجْهُ اللّه» همان ذات خدا است وگرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن

تکیه و تأکید شده است، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می‌خوانیم: «وَ ما تُنْفِقُونَ اِلاّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ: شما جُز برای خداوند انفاق نکنید».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مجاهد» و «سعید بن جبیر» برآنند که: آنان این نکته را نه به زبان آورده‌اند و نه به قلم، بلکه این خدای آگاه و حق‌شناس است که آنان را به خاطر اخلاص و بشر دوستی‌شان می‌ستاید و کارشان را پاس می‌دارد تا دیگران بر این روش ترغیب گردند و اصل بشر دوستی و محروم نوازی و دست یاری به سوی مردم گشودن، یک شیوه و روش همگی و عمومی شود و جای خصلت نکوهیده، خودخواهی و خودپسندی را بگیرد. (صفحه ۵۰۸)

۳۴۴. آیه

اشاره

اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْما عَبُوسا قَمْطَرِیرا ما از پروردگارمان خائفیم، در آن روز که عبوس و شدید است. (۱۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن ها. تعبیر از روز قیامت به روز «عَبُوس» و «قَمْطَرِیر» (سخت) با این که «عَبُوس» از صفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت‌کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسند، بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این که اگر ابرار تنها برای ذات پاك خدا کار می کنند، پس چرا می گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس از عذاب قیامت، سازگار است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام برمی‌دارند و اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت‌های بهشتی علاقه دارند، چون این نعمت‌ها از ناحیه او است و این همان چیزی است که درباره «نیّت عبادت» در فقه مطرح است که می گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز اِسْتِسْقاء برای نزول باران) ندارد، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می کند و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد، بلکه یکپارچه به عنوان «حُبّا لِلّه» انجام گیرد. نکته قابل توجه این که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و (صفحه ۵۰۹) در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمّی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَمْطَرِیر: به معنی بلای سخت و گرفتاری هراس انگیز و ویرانگر آمده است. وصف روز قیامت به «عَبُوس» به خاطر سختی آن روز است، در این مورد «ابن عباس» می گوید: انسان کفرگرا و تجاوزکار آن روز از شدت حرارت و فشار به گونه‌ای گرفته و عبوس می گردد که از میان دو چشم او دانه‌های عرق، به سان مس گداخته و مذاب سرازیر می گردد. (صفحه ۵۱۰)

۳۴۵. آیه

اشاره

فَوَقیهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّیهُمْ نَضْرَهً وَ سُرُورًا از این رو خداوند آنها را از شرّ آن روز نگه می‌دارد و از آنها استقبال می کند، در حالی که شادمان و مسرورند. (۱۱ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که ابرار دارنـد، اشاره کرده و می‌فرمایـد: به خاطر همین‌ها خداونـد آنها را از شرّ آن روز نگهداری می کند و در حالی که باطراوت و مسرور و شادمان هستند، از آنها استقبال می کند. «نَضْرَهْ» به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد، رنگ رخسار آنها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند. تعبیر به «لَقّیهُمْ» از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد خداوند بزرگ ازاین میهمانان گرانقدر با لطف خاصش استقبال می کند و آنها را که غرق شادی و سرورند، در سایه رحمتش جای می‌دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وِقایَهْ: این واژه مصدر و به معنی نگاه داشتن و حفظ نمودن و جلوگیری از رسیدن اذیت و آزار به فرد و یا چیزی آمده است. نَضْرَهْ: به معنی رنگ‌های زیبا و گیاه خوشرنگ و تماشایی آمده است. واژه «نَضیر» و «نَضِر» نیز به معنی خوشرنگی و زیبایی است. سُرُور: باور و عقیده به رسیدن به منافع آمده و همین باور و یا رسیدن به سود است که آثار شادمانی در چهره را نمایان می‌سازد. (صفحه ۵۱۱)

۳۴۶. آیه

اشاره

وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّهً وَ حَریرا خداوند در برابر شکیبایی آنان، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آنها پاداش می‌دهد. (۱۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذاب‌های دردناک روز قیامت و رسیدن آنها به لقای محبوب و غرق در سرور و شادمانی شدن، در آیات ۱۲ الی ۲۲ این سوره به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد: نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می گوید. آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آنها می‌پوشاند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به خاطر شکیبایی و پایداریشان در خودسازی و در برابر موانع و مشکلات گوناگون رشد و کمال و اطاعت خدا، به آنان بوستانی پرطراوت و زیبا و لباس فاخر و پرشکوه ابریشمین ارزانی می گردد. (صفحه ۵۱۲)

۳۴۷. آیه

اشاره

مُتَّكِئينَ فيها عَلَى الْأرائِكِ لا يَرَوْنَ فيها شَمْسا وَ لا زَمْهَريرا این در حالی است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند، نه سرما را. (۱۳ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَرائِك» جمع «اَريكَة» در اصل به تخت‌هایی می گویند که در حجله عروس می‌نهند و اینجا منظور تخت‌های زیبا و فاخر است. «زَمْهَرير» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما است. ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها)، اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است، چرا که انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است. نه این که خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه تابش ناراحت کننده خورشید با وجود سایه‌های درختان بهشتی وجود ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَرائِك: این واژه جمع «اَريكَة»، به معنی تخت‌هایی پرشکوه و زیباست که در حجله عروس می گذرانند. پاره‌ای نیز آن را به معنی بالش‌های نرم و فاخر گرفته‌اند. زَمْهَرير: سرمای سخت؛ و به جایی گفته می‌شود که از همه سردخانه‌ها سردتر است. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. امّا به باور «زجاج» منظور تکیه زدن و شادمان بودن است، چرا که «اَريكَة» به مفهوم هر چیزی است که به آن تکیه می‌زنند. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. و از دیدگاه «ابومسلم» واژه «ارائك» به معنی فرش‌هایی است که بر روی آن تخت‌های پرشکوه افکنده شده است. (صفحه ۵۱۳)

۳۴۸. آیه

اشاره

وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْليلاً و در حالی است که سایه‌های آن (درختان بهشتی) بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است. (۱۴ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می‌رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است. اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آن چه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها

اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم، وگرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. «ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است، می گوید: آن چه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده، مثل و مانندی ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است، نام می‌برد؛ مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با «زنجبیل» ممزوج شده است، این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای برآنند که خورشید در بهشت به گونه‌ای می‌تابد که سایه‌ها را از میان نمی‌برد. این میوه‌ها به گونه‌ای آماده و در دسترس نیکان و پاکان هستند، که با برخاستن آنان میوه‌ها نیز بالا می‌روند و با نشستن و یا خوابیدن آنان فرود می‌آیند و به آنان نزدیک می گردند. به باور پاره‌ای دست نیکان و پاکان برای چیدن میوه‌های بهشتی، نه با خاری رو به رو می گردد و نه دوری و موانع دیگری. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۱۴)

۳۴۹. آیه

اشاره

وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِانِیَهٍٔ مِنْ فِضَّهٍٔ وَ اَکْوابٍ کانَتْ قَواریرا و در گرداگرد آنها ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی بلورین می گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها). (۱۵ / انسان) قَواریرَ مِنْ فِضَّهٍٔ قَدَّرُوها تَقْدیرا ظرف‌های بلورینی از نقره که آنها را به اندازه لازم آماده کرده‌اند. (۱۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«آنِیَهٔ» جمع «اِناء» به معنی هر گونه ظرف است و «اَکْواب» جمع «کوُب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قَدَح» می‌شود. «قَوارير» جمع «قارُوَرَهٔ» به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای است. در این ظرف‌ها انواع غذاهای بهشتی و در آن قدح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت‌بخش و نشاط‌آفرین، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند، موجود است و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها دور می‌زنند و به آنها عرضه می کنند. عجیب این که می‌فرماید: ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصی که ذوب می کنند، می‌سازند. ولیکن در واقع همان خدایی که این امکان رادر سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می‌تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند. و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن است، کاملاً نمایان است. قابل توجه این که در حدیثی از امام صادق آمده است که: «یَنْفُذُ الْبَصَرُ فی فِضَّهِٔ الْجَنَّهِٔ کَما یَنْفُذُ فِی الزُّجاجِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند، آن چنان که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد».(۱) این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس) ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰. (صفحه ۵۱۵) که از اجسام تیره نیز عبور می کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد. «ابن عباس» می گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست.(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اَکْواب» جمع «کَوْب»، به معنی ظرف‌ها و لیوان‌های نقره‌ای و بدون دسته آمده است؛ امّا به باور «مجاهد» به معنی کاسه‌های بزرگ است. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: ظرف‌های نقره‌ای بهشت به سان شیشه و بلور زیبا و سفید و تماشایی است و چشم از پشت آنها می‌بیند و داخل و خارج آنها نمایان است. «ابوعلی» می‌گوید با این که شیشه از جنس سنگ و ریگ است، اما نقره این گونه نیست، چگونه شیشه و بلور می‌تواند از نقره باشد؟ پاسخ این است که وقتی پدیده‌ای با پدیده دیگری نزدیک و یا به فراوانی با آن در آمیزد و مخلوط شود، گرچه در واقع از جنس آن نباشد می‌توان گفت از آن است و این گونه وصف می‌گردد. این بیان نظیر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که در وصف سلمان با این که نه هاشمی بود و نه عرب فرمود: سلمان، از ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. «اَلسَّلْمانُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ.» این سبک سخن در شعر عرب نیز نمونه‌های بسیاری دارد. «ابن عباس» می‌گوید: شیشه و بلور هر زمینی از خاک آن ساخته می‌شود و بدان دلیل که زمین بهشت نقره‌ای است، شیشه و بلور آن جا نیز نقره‌فام است. ***** ۱- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۱۶)

۳۵۰. آیه

اشاره

وَ یُسْقَوْنَ فیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبیلاً ـ و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته است.(۱۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته؛ یکی به اصطلاح نشاط‌آور و محرک و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با «زنجبیل» می‌آمیخته و دومی را با «کافور» و از آنجا که حقایق عالَم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود. گرچه درباره معنی «زنجبیل» تفسیرهای مختلفی نقل شده، ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود، تفسیر کرده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زَنْجَبیل: نوعی از ادویه است که بسیار خوش طعم می‌باشد و زبان را می‌سوزاند. از این ادویه به همراه عسل، مربایی خاص می‌سازند، که با آن برخی بیماری‌ها را می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که آن را با شراب بیامیزند لذت‌بخش‌تر است و عرب به وسیله آن چیزها را عطرآگین می‌ساخت. «ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی که خدا آنها را در قرآن یاد می‌کند، در این جهان نظیر و مانند ندارد، اما خدا بدان دلیل که با زبان مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را به نام‌هایی که در دنیا هست می‌خواند و بدان جهت که عرب با زنجبیل خود را عطرآگین می‌ساخت، خدا آن را در آیات قرآن آورده و وعده فرموده است که نیکان و پاکان را از نوشابه‌هایی که آمیخته به زنجبیل است، سیراب خواهد ساخت. (صفحه ۵۱۷)

۳۵۱. آیه

اشاره

عَیْنا فیها تُسَمّی سَلْسَبیلاً از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است. (۱۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَلْسَبیل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست، بسیاری عقیده دارند که از ماده «سَلاسَ» به معنی «روانی» گرفته شده است، همان‌گونه که به عبارت‌های روان و جالب نیز «سَلیس» گفته می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَلْسَبیل: به معنی شراب ملایم و لذت‌بخش آمده است. «ابن اعرابی» می‌گوید: این واژه را که نام چشمه‌ای در بهشت است فقط در قرآن دیدم و شنیدم و این از ابداعات این کتاب است. به باور پاره‌ای این چشمه بهشتی بدان جهت «سلسبیل» نامیده شده است که هماره در سراها و کاخ‌های پرشکوه نیکان و پاکان برایشان می‌جوشد و سرچشمه آن، بهشت جاودانه و زیر عرش است. امّا به باور «قَتادَة» بدان دلیل که آب آن روان و رام آنان است و هر کجا بخواهند روان می‌گردد، بدان نام خوانده شده است. (صفحه ۵۱۸)

۳۵۲. آیه

اشاره

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ اِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤا مَنْثُورا و بر گِرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آنها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند. (۱۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان، زیرا تعبیر «مُخَلَّدُون» از یک سو و تعبیر «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ» (بر آنها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به «لُؤْلُؤا مَنْثُورا» (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذّابیت آنها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برای پذیرایی آنان و بزرگداشت‌شان نوجوانانی هماره زیبا و جاودانه بر گردشان می‌گردند و هر آنچه بخواهند برایشان آماده می‌سازند، که چون آنان را ببینی می‌پنداری که به سان مرواریدهایی درخشان و زیبا پراکنده‌اند، به باور پاره‌ای منظور این است که در زیبایی و درخشندگی و فراوانی به سان مرواریدهایی پراکنده‌اند. امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور پراکندگی آنان برای پذیرایی است، چرا که اگر آنان در یک صف و یک ردیف از نیکان پذیرایی می‌کردند، آنان را منظم و ردیف شده وصف می‌کرد. (صفحه ۵۱۹)

۳۵۳. آیه

اشاره

وَ اِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیما وَ مُلْکا کَبیرا و هنگامی که آنجا را ببینی، نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی. (۲۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «نَعیم» که در لغت به معنی «نعمت‌های فراوان» است و «مُلْک کَبیر» که از عظمت و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای ذیل الذکر مصادیقی از آن است.از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «معنی آیه این است که مُلکی است که هرگز زایل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد».(۱) یا بهشتیان هرچه اراده کنند، به آن دست می‌یابند. یا پایین‌ترین فرد بهشتی قلمرو مُلکش به اندازه‌ای است که وقتی نگاه می‌کند، فاصله هزار سال راه را می‌بینند. یا به معنی مُلک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوهاست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از امام صادق آورده‌اند که فرمود: نعمت‌های گرانقدر و شکوه و عظمت فناناپذیری را می‌نگری لا یَزُولُ وَ لا یَفْنی. به باور برخی منظور این است که: و هنگامی که آنجا را بنگری نعمت‌های بی‌شمار و وصف ناپذیری را بنگری که تنها پاره‌ای را قرآن وصف می‌کند. از دیدگاه برخی منظور این است که نیکان بارگاه خدا قدرت و شوکتی در بهشت دارند که هر چه بخواهند بر انجام آن توانا می‌شوند. ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۲۰)

۳۵۴. آیه

اشاره

عالِیَهُمْ ثِیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقیهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا بر اندام آنها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشانند. (۲۱/انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تا اینجا به قسمتی از نعمت‌های بهشتی از قبیل؛ «مساکن»، «تخت‌ها»، «سایه‌ها»، «میوه‌ها»، «نوشیدنی‌ها»، «ظرف‌ها» و «گروه پذیرایی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت «وسایل تزیینی» بهشتیان است. «سُنْدُس» به معنی پارچه ابریشمین نازک است، در حالی که «اِسْتَبْرَق» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است، بعضی آن را از کلمه فارسی «اِستبر» یا «ستبر» می‌دانند و بعضی احتمال داده‌اند که از ریشه عربی «برق» به معنی تلألؤ گرفته شده است. «اَساوِر» جمع «اَسْوِرَة» و آن نیز به نوبه خود جمع «سُوار» یا «سِوار» است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به معنی «دستبند» گرفته شده و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده و به صورت «سوار» درآمده است. بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، نقره‌هایی شفاف که همچون بلور می‌درخشد و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است. انتخاب رنگ سبز برای لباس‌های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط‌آفرین، همانند برگ‌های زیبای درختان و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد که هر کدام لطف خاص خود را دارند. در بعضی از آیات قرآن مانند آیه ۳۱ سوره کهف چنین آمده است: «بهشتیان با دستبندهایی از طلا تزیین می‌شوند» (یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) و این

منافاتی با آن چه در آیه مورد بحث آمده است ندارد، زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزیین کنند و گاه با آن. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟ پس چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده است؟ ولی جواب آن روشن است، زیرا در بسیاری از محیطها زینت طلا و نقره هم برای مردان است و هم برای زنان (هر چند که اسلام زینت طلا را (صفحه ۵۲۱) برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده، می‌خوانیم: «فَلَوْ لا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ: پس چرا به موسی دستبندهایی از طلا داده نشده است»؟ که نشان می‌دهد دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به آن نعمت‌های عظیم و توصیف ناکردنی شود. و در پایان آیه به عنوان آخرین و مهم‌ترین نعمت از این نعمت‌ها می‌افزاید: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند». درست است که در لابلای این نعمت‌ها نیز سخن از نوشیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمه سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند، بود ولی میان آنها و آن چه در این آیه آمده است، فرق بسیاری وجود دارد، زیرا از یک سو در آنجا، ساقی «وِلْدانٌ مُخَلَّدُون» بودند، اما در این‌جا، ساقی «خدا» است و چه تعبیر عجیبی. مخصوصا با تکیه بر کلمه «رَب» (خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است)، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیّتش را به حدّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شراب طهور، ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند. و از سوی دیگر «طَهُور» به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده، به این ترتیب این شراب، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می‌کند و آن چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشد که وصفش در هیچ عبارتی نمی‌گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق نقل شده: «یُطَهِّرُهُمْ عَنْ کُلِّ شَیْءٍ سِوَی اللّهِ: قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می‌کند».(۱) پرده‌های غفلت را می‌دَرَد، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جِوار قرب خدا می‌کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاتر است. اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می‌کند و انسان را از خدا دور می‌سازد، اما شراب ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۵۲۲) طهوری که با دست ساقی اَلَسْت داده می‌شود، او را از «ما سِوَی اللّه» بیگانه کرده، غرق در جمال و جلال او می‌کند. خلاصه این که لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است، از همه برتر و بالاتر است. از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، استفاده می‌شود که چشمه شراب طهور بر دَرِ بهشت قرار دارد: «جرعه‌ای از این شراب طهور به آنها داده می‌شود و خداوند به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می‌سازد».(۱) جالب این که تعبیر به «طَهُور» در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده، یکی در مورد باران (۴۸ / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگری در این آیه که درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک‌کننده و حیاتبخش است، آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سُنْدُس: لباس ابریشمی زیبا و گران‌قیمت. اِسْتَبْرَق: دیبای ستبری است که می‌درخشد و جلوه می‌کند. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: بر روی لباس آنان جامه‌هایی از حریر سبز نازک و از دیبای ستبر است. گفتنی است که منظور از ضخامت و درشتی نه در بافت لباس و پارچه آن که اشاره به بالا بودن ارزش آن لباس‌ها می‌باشد. وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ و آنان با دستبندهایی سیمین آراسته شده‌اند. آری، با دستبندهایی از نقره درخشان و بلورین که زیباتر از درّ و یاقوت و مروارید است و ارزشمندتر از طلای ناب. پاره‌ای برآنند که: آنان گاه با وسایل زینتی نقره‌ای خود را آراسته می‌سازند و گاه با طلاها تا به انواع زینت‌ها و زیورها آراسته باشند. در آیه دیگری از قرآن در مورد بهشتیان آمده است که: ***** ۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۸۵، ذیل حدیث ۶۰.

(صفحه ۵۲۳) یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ (... ۱) آنان هستند که بهشت‌های جاودانه از آن آنهاست ... در آنجا با دستبندهایی از طلا۔ آراسته می‌شوند. گفتنی است که گرچه نقره در این جهان از نظر ارزش از طلا فروتر است، اما نقره بهشت با وصفی که از آن آمد در اوج برتری است؛ افزون بر این نکته در سرای آخرت این وسایل آراستگی و تزیینی برای شادی و طراوت است، نه خرید و فروش تا قیمت مطرح باشد. وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و ناب می‌نوشاند. منظور از شراب پاک، عبارت از شرابی است که هم از ناپاکی شراب‌های دنیا به دور است و اگر بر دست و پای انسان برسد آلوده نمی‌سازد و هم از عوارض و پلیدی‌ها و بدمستی‌های شراب‌های دنیا و چیزی است که جسم و روح انسان را از پلیدی‌های ظاهری و اخلاقی پاک می‌کند. به باور پاره‌ای این شراب پاک به سان شراب دنیا باعث فزونی ادرار نمی‌گردد، بلکه در پیکر آنان به صورت رطوبت و عرق روان می‌گردد که از مشک خوشبوتر و عطرآگین‌تر است؛ به همین دلیل است که در بهشت پرطراوت و نعمت، یک مرد دارای قدرت و خوراک و همسر خواهی یکصد مرد در این دنیاست و هر آنچه به صورت خوردنی و نوشیدنی مصرف می‌کند، فزونی مصرف بدن به صورت عرق که خوشبوتر از مشک و عنبر است از پوست بدنش خارج می‌شود و دگر باره میل او به غذاها و شراب‌های پاک بهشت و همسران زیبایش را در خود احساس می‌کند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که این شراب پاک جسم و جان آنان را از همه چیز جز از ذات پاک و بی‌همتای خدا پاک و پاکیزه می‌سازد، چرا که تنها ذات پاک خدا و یاد و نام اوست که انسان را از آلوده شدن به ناپاکی‌ها و نارواها باز می‌دارد و او را پاک و پاکیزه می‌سازد و به او رنگ خدا می‌بخشد. ***** ۱. سوره کهف، آیه ۳۱. (صفحه ۵۲۴)

۳۵۵. آیه

اشاره

اِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُورا این جزای شماست و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است. (۲۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی‌حساب می‌دهند، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می‌گویند: این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تلاش و کوشش شما در راه خشنودی خدا و اطاعت او و دوری گزیدنتان از گناه و ستم و نافرمانی حق در خور سپاس و قدردانی است و این گونه از آن قدردانی و حق‌شناسی می‌گردد.

پرتوی از آیات

اشاره

آیات دلنواز و الهام بخشی که از «ابرار»، یا بندگان ویژه خدا و نیکان و پاکان بارگاه او سخن می گوید از ابعاد گوناگونی در خور نگرش و درس گرفتن است:

۱ برتری و شکوه وصف‌ناپذیر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) به گونه‌ای که در شأن نزول و داستان فرود آیه‌های ۲۲ ۵ بیان شد، این ۱۸ آیه در مورد شخصیت والای علی و فاطمه و دو نوردیده آنان حسن و حسین که سلام خدا بر آنان باد و داستان اخلاص و ایمان و بشر دوستی و مردم خواهی آنان فرود آمد و در حقیقت سندی است بزرگ و پرافتخار بر فضیلت آنان. ***** ۱. مترجم. (صفحه ۵۲۵) بر این حقیقت همه دانشمندان و قرآن پژوهان و محدثان مذهب اهل بیت اتفاق نظر دارند و بیشتر علمای مشهور و نامدار اهل سنت نیز بر این واقعیت معترف هستند و این را نوشته و پاره‌ای این داستان را در قالب شعر ریخته‌اند، که صاحب «الغدیر» در کتاب ارزشمند خویش ۳۴ نفر از علمای نامدار آنان را نام می‌برد که این حدیث و این موضوع را در کتاب‌های خود آورده‌اند و نام کتاب و صفحه مورد نظر را نیز نشان می‌دهد. همین گونه صاحب کتاب «اِحْقاقُ الحق» این داستان افتخارآفرین و حدیث آن را از ۳۴ نفر از علمای اهل سنت با بیان مدرک و مأخذ ترسیم می‌نماید.(۱) با این بیان نیکان و پاکان و شایستگان راستین و بی‌نظیر بارگاه خدا خاندان پیامبرند و آنان هستند که سمبل ایمان و اخلاص و خدا دوستی و بشر دوستی و محروم نوازی می‌باشند و بر ماست که آنان را سرمشق و الگو سازیم و با رعایت مقررات خدا و راستی و درستی بکوشیم تا در دایره وسیع‌تر «اَبْرار» درآییم.

۲ پرتوی از ویژگی‌های ابرار

در این آیات از ویژگی‌ها و اوصاف آنان این گونه یاد می‌گردد و در برابر چشم‌انداز کمال جویان قرار می‌گیرد: ۱ وفاداری در برابر خدا و بندگان او. ۲ خداترسی و احساس مسئولیت در برابر خدا و بازخواست و حسابرسی ذات پاك او. ۳ رسیدگی به محرومان و آسیب‌دیدگان جامعه با غذا و لباس و پناه دادن به آنان و مهر ورزیدن به آنها. ۴ ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی و دگر دوستی بی‌نظیر و مثال زدنی. ۵ ویژگی اخلاص و یاری رسانی و گره‌گشایی بدون منت و فخرفروشی و ریاکاری و خودنمایی. ۶ ترس از روز سهمگین رستاخیز.(۲) ***** ۱. الغَدیر، ج ۳، ص ۱۱۱۱۰۷؛ اِحْقاقُ الْحَقِّ، ج ۳، ص ۰ ۱۷۱۵۷. ۲. آیه‌های ۱۰ ۷. (صفحه ۵۲۶)

۳ پاداش شکوه‌بار آنان در سرای آخرت

این آیات نشانگر آن است که خدای بنده‌نواز و حق‌شناس، افزون بر بلندآوازه ساختن یاد و نام آنان و بارش بارانی از مهر و لطف خویش بر آنان در هماره زندگی، این پاداش پرشکوه و متنوع را نیز برایشان بر می‌شمارد: ۱ نعمت امنیت و آرامش. ۲ نعمت مسکن پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا. ۳ نعمت لباس‌های فاخر و تماشایی بهشت. ۴ تخت‌ها و فرش‌های زیبا. ۵ سایه آرام‌بخش و دل‌انگیز. ۶ هوای مطبوع و ملایم. ۷ انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها. ۸ انواع نوشیدنی‌ها و شراب پاك و پاکیزه‌ساز و زداینده غفلت‌ها و رنج‌ها و پلیدی‌های ظاهری و باطنی. ۹ ظروف زیبای پذیرایی. ۱۰ وسایل زینتی. ۱۱ پذیرایی کنندگان خوب و سرشار از ادب و کمال و جمال. ۱۲ و از همه پرشکوه‌تر قدردانی و حق‌شناسی خدا از شایستگان.(۱) گفتنی است که نعمت‌های شکوه‌بار بهشتی که خدا وعده آنها را به «اَبْرار» می‌دهد، همه و همه متناسب با سرای آخرت است و در دنیا نظیر و مانند ندارد، اما قرآن بدان دلیل که با زبان و فرهنگ مردم دنیا سخن می گوید، آن نعمت‌ها را با نام نعمت‌های مورد نظر مردم دنیا می‌شمارد و به تابلو می‌برد. ***** ۱. آیه‌های ۲۲ ۱۰. (صفحه ۵۲۷)

۳۵۶. آیه (ضرورت توجه ویژه به دختران و زنان)

اشاره

وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود، (۸ / تکویر) بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ که به کدامین گناه کشته شدند؟ (۹ / تکویر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَؤْوُدَهْ» از ماده «وَأد» (بر وزن وعد) به معنی «دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده است». یکی از دردناک‌ترین و وحشیانه‌ترین پدیده‌های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وأد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده است. گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه قبایل عرب عمومیت نداشته و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبایل دیگر) بوده است، ولی مسلما مسأله نادری نیز محسوب نمی‌شده وگرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی‌کرد. ولی به هرحال این کار به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است. مفسران گفته‌اند در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، پدر حفره‌ای در زمین حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود، آن را نگه می‌داشت، لذا یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می‌گوید: «نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد «تموت» (یعنی می‌میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنده می‌ماند) گذاشتم. و قبر، داماد من است که او را دربرگرفته و خاموش ساخته است».(۱) عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است ازجمله: عدم ارزش زن به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی. مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصا با توجه به این که دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند و در غارتگری‌ها شرکت نداشتند. همچنین این فکر که در جنگ‌های فراوان قبیله‌ای آن روز، ***** ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴. (صفحه ۵۲۸) ممکن بود دختران به اسارت درآیند و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکّه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی‌اثر نبود. این عوامل چندگانه دست به دست هم داد و پدیده وحشتناک «وأد یا وئاد»، (زنده به گور کردن دختران) را به وجود آورده بود. با نهایت تأسف این مسأله به اَشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد نوزادان را می‌کشت انسان‌های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می‌کشند. قابل توجه این که قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور شمرده و با آن برخورد قاطع کرده است که حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه‌های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می‌شمرد و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان‌ها و مخصوصا انسان‌های بی‌گناه و همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد. نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که، قرآن نمی‌گوید از قاتلین سؤال می‌کنند، بلکه می‌گوید: از این کودکان معصوم سؤال می‌شود که گناهشان چه بوده است که چنین بی‌رحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین، به تنهایی کافی است. تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر وحتی شاید متمدّن‌ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالبا با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد ولی مسلما عرب جاهلی این تحقیر را در اَشکال زننده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد، تا آنجا که اصلاً نَسَب را مربوط به مرد می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین محسوب می‌کرد. این‌را نیز می‌دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات، حد و مرزی قائل نمی‌شدند. به سادگی خوردن آب ازدواج می‌کردند وبه آسانی آن‌ها را طلاق

می‌دادند. ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصا تولد دختر را که ننگ می‌دانستند، در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد. (صفحه ۵۲۹) و خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام احترام می‌گذاشت، که مردم تعجب می‌کردند. با تمامی مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی که می‌خواست به سفر برود، آخرین خانه‌ای را که خداحافظی می‌کرد، باز خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام بود. در حدیثی می‌خوانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد، آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فورا فرمود: «ما لَکُمْ؟ رَیْحانَهٌ اَشُمُّها، وَ رِزْقُها عَلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: و این چه حالتی است در شما می‌بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می‌بویم و اگر غم روزی او را می‌خورید، روزیش با خداست».(۱) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَناتُ، مُلْطِفاتٌ، مُجْهِزاتٌ، مُونِساتٌ، مُفْلِیاتٌ: چه فرزند خوبی است دختر، هم پُر محبت است، هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده».(۲) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «کسی که بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده خود می‌خرد، همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندانی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و سپس به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد».(۳) در واقع این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است. گرچه در این زمینه سخن بسیار است و ذیل آیات مناسب بحث شده است، ولی از این واقعیت نمی‌توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می‌شوند و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند. البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با ***** ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۰. ۳- «مکارم الاخلاق»، صفحه ۵۴. (صفحه ۵۳۰) وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل این گونه عادات و رسوم باشد، ولی هرچه هست باید عموم مسلمین راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند، چون اسلام نمی‌پسندد که بعد از گذشت چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی بازگردند و این یک نوع جاهلیت ثانوی است. حتی در جوامع غربی که تصور می‌کنند برای زن شخصیت والایی قائلند، عملاً می‌بینیم او را آن چنان تحقیر کرده‌اند که به صورت یک عروسک بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالایی برای تبلیغ کالاهایشان درآورده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدیده شوم زنده به گور کردن دختران

در جاهلیت در پاره‌ای از تیره‌ها و قبیله‌ها هنگامی که روزهای کودک آوردن زن نزدیک می‌شد، مردان آنها گودالی آماده می‌ساختند تا اگر کودک نو رسیده، دختر بود، او را به آن گودال سپارند و اگر پسر بود برای خود نگاه دارند. از دیدگاه «فَرّاء» منظور این است که: از دختر زنده به گور خواهند پرسید که به چه گناهی زنده به گور شده است؟ و بدین وسیله عاملان این جنایت دهشتناک مورد نکوهش قرار می‌گیرند؛ چرا که دختران زنده به گور شده هر کدام فریاد مظلومیّت و ستمدیدگی‌شان همه جا را می‌گیرد که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند. و این بیان و این پرسش در آیه مورد بحث به سان پرسش در این آیه است که می‌فرماید: اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً(۱) و به پیمان خویش وفا کنید، چرا که از پیمان پرسش خواهد شد. با این بیان در این مورد از

کشندگان می‌پرسند، چرا که آنان مسئول جنایت‌اند و نه کشته شدگان. و اگر از آن ستمدیدگان و کشته شدگان بپرسند برای سرزنش و رسوایی زنده به گور کنندگان است. ۱ سوره اسراء، آیه ۳۴. (صفحه ۵۳۱)

۳۵۷. آیه (افراد خانواده‌های با ایمان در بهشت به یکدیگر ملحق می‌شوند)

اشاره

وَ یَنْقَلِبُ اِلی اَهْلِهِ مَسْرُورا و خوشحال به اهل و خانواده‌اش بازمی‌گردد. (۹ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برای «اَهْل» در آیه فوق تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان اوست که مؤمنان در بهشت به آنها می‌رسند و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد علاقه‌اش را در بهشت ببیند و در کنار آن‌ها باشد. بعضی دیگر «اَهْل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته‌اند که برای مؤمنان تعیین شده‌اند و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند، تفسیر کرده‌اند. جمع میان این معانی نیز ممکن است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و پس از حسابرسی آسان و نایل آمدن به مهر و بخشایش خدا، شاد و شادمان به سوی همسر و خانواده و بستگان و همفکران خویش باز می‌گردد. (صفحه ۵۳۲)

۳۵۸. آیه

اشاره

وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده. (۱۰ / انشقاق) فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُورا به زودی فریادش بلند می‌شود که؛ ای وای بر من که هلاک شدم.(۱۱ / انشقاق) وَ یَصْلی سَعیرا و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ می‌سوزد. (۱۲ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می‌دهند و چگونه این آیه با آیاتی که می‌گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، جمع می‌شود، باید گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباهات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می‌زنند: «هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ: ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید» (۱۹ / حاقه)، اما وقتی مجرمان تبهکار نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند، آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می‌گیرند تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست. جمله «یَدْعُوا ثُبُورا» اشاره به تعبیری است که عرب هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد و فریاد می‌زند: «وا ثُبورا»، یعنی «ای وای که هلاک شدم» (توجه داشته باشید که «ثُبور» به معنی «هلاکت» است). ولی این آه و ناله و داد و فریاد به جایی نمی‌رسد و به دنبال آن «وَ یَصْلی سَعیرا» است یعنی «وارد آتش سوزان جهنم می‌شود». (صفحه ۵۳۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از پشت سر در آیه، به بیان برخی از مفسران دست چپ می‌باشد؛ با این بیان پرونده گروهی از انسان‌ها به دست چپ آنان داده می‌شود، چرا که دست راست آنان به گردنشان بسته شده و دست چپ آنان پشت سرشان قراردارد. بااین بیان داده شدن پرونده انسان به دست راست او به فرشتگان و مردم شایسته کردار نشان می‌دهد که صاحب این نامه عمل، مورد مهر و لطف خدا و از بهشتیان است، و به مردم هم، نشانه پذیرفته شدن کارهای شایسته و سرفرازی و پیروزی آنان می‌باشد؛ اما داده شدن پرونده انسان به دست چپ او، به فرشتگان و مردم شایسته کردار علامت می‌دهد که صاحب این نامه عمل مورد خشم خدا و از دوزخیان است. آری، آن کسی که کارنامه او از پشت سرش به او داده شود، به زودی فریاد بر می‌آورد که ای وای بر من که نابود شدم! به باور پاره‌ای دیگر، و طعمه آتش برافروخته می گردد. واز دیدگاه برخی، و همواره در عذاب و آتش سوزان خواهدبود. (صفحه ۵۳۴)

۳۵۹. آیه

اشاره

حمایت خانواده از عضو خاطی خود، علت تداوم خطای اوست اِنَّهُ کانَ فی اَهْلِهِ مَسْرُورا او در میان خانواده‌اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود. (۱۳ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته است و می‌فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود»، سروری آمیخته با غرور و غروری آمیخته با غفلت و بی‌خبری از خدا، سروری که نشانه دلبستگی سخت به دنیا و بی‌اعتنایی به جهان پس از مرگ بود. بدیهی است سرور و خوشحالی ذاتا مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده‌رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه‌ور سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، او در دنیا نه در اندیشه فرمانبرداری خدا و رعایت مقرّرات او بود، و نه در اندیشه روز رستاخیز و حساب و کتاب او، و بر جنایت‌ها و شرارت‌های خود شادی می کرد. به همین دلیل در روز رستاخیز و سرای آخرت، خدای دادگر شادی بی‌خردانه و ظالمانه او را به عذاب و گرفتاری همواره کیفر خواهد ساخت. (صفحه ۵۳۵)

۳۶۰. آیه

اشاره

اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند. (۱۴ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَنْ یَحُور» (هرگز بازگشت نمی‌کند)، از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه. «تَحَیّر» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است که لازمه آن سرگردانی در عمل است. تعبیر به «حَواری» درمورد نزدیکان حضرت مسیح یا نزدیکان هر کس شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند. بعضی نیز آن را از ماده «حَوْر» به معنی شستن و سفید کردن دانسته‌اند، چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می‌کردند و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده‌اند که سفید پوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است. بعضی نیز گفته‌اند اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می‌شود. ولی به هرحال این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است. ضمنا این آیه نشان می‌دهد که عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می‌شود. در حقیقت منشأ اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دایر بر نفی معاد بود و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیا رابه باد استهزا گرفت و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود. (صفحه ۵۳۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

حَوْر: این واژه به معنی بازگشت آمده است. و نیز در این بیان که: «نَعُوذُ بِاللّه مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْکَوْرِ» پناه بر خدا می‌برم از بازگشت بر گناه پس از توبه. و واژه «مِحْوَر» که چرخ یا عقربه، بر گرد آن می‌گردد، و نیز «مُحاوَرَهْ» به معنی رد و بدل کردن دلیل و برهان در گفتگو، و نیز «حِوار» به معنی بحث و مناظره همه و همه از همین ماده‌اند. و به همین دلیل و براساس این پندار غلط بود که به هر جنایت و بیدادی دست می‌یازید و هر حرمت و کرامتی را درهم می‌شکست و از هیچ تجاوزی روگردان نبود. (صفحه ۵۳۷)

۳۶۱. آیه

اشاره

بَلی اِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصیرا آری پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد). (۱۵ / انشقاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت. و همچنین بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی و ثبت و ضبط آنها حتما باید مقدمه‌ای برای حساب و جزا باشد وگرنه بیهوده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، بی‌تردید پروردگارش به عملکرد او از روزی که وی را پدید آورد، تا روزی که به سوی آن بازگشت همواره بینا و آگاه بود. (صفحه ۵۳۸)

۳۶۲. آیه (فاطمه زهرا علیهاالسلام عامل تداوم راه نورانی و نسل رسول اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

اِنّا اَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.(۱ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«کَوْثَر»، وصف است که از «کثرت» گرفته شـده و به معنی «خیر و برکت فراوان» است. تمـام مواهب الهی بر شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله در تمـام زمینه‌هـا حتی پیروزی هـایش در غزوات بر دشـمنان و حتی علمای امتش که در هر عصـر و زمان مشـعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می‌کنند و به هر گوشه‌ای از جهان می‌برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند.

«فاطمه» علیهاالسلام و «کوثر»

مصادیق این «خیر کثیر» زیاد است، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشن‌ترین مصداق‌های آن را وجود مبارک «فاطمه زهرا» علیهاالسـلام دانسـته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می‌گویـد: آنها پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله را متهم می‌کردند که بلا عقب است. قرآن ضـمن نفی سخن آنها می‌گوید: «ما به تو کوثر دادیم». از این تعبیر استنباط می‌شود که این «خیر کثیر» همان فاطمه زهرا علیهاالسـلام است، زیرا نسـل و ذریه پیـامبر صـلی الله علیه و آله به وسـیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت. نسـلی که نه تنها فرزنـدان جسـمانی پیغمبر بودنـد، بلکه آیین او و تمـام ارزشـهای اسـلام را حفظ کردنـد و به آینـدگان ابلاغ نمودنـد، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم‌السـلام که آنها حساب مخصوص به خود دارنـد، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه علیهاالسـلام در سراسـر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقهاء و محدثان و مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند. (صفحه ۵۳۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِعْطـاء: این واژه به معنی «بخشـیدن» آمـده است. بخشـیدن بر دو گونه است: نوعی از بخشـش به معنی مالک و صاحب اصل و سود ساختن دیگری است، و نوع دیگر آن به معنی اجازه بهره‌وری و تصـرف است. کَوْثَر: این واژه از «کَثْرَت» گرفته شده و به معنی خیر و برکت بسیار و پایان‌ناپذیر آمده است.

نعمت‌های گران و پاینده خدا به پیامبر

۱ «ابـن عبـاس» آورده اسـت کـه: پس از فرود این آیـات، پیـامبر صـلی الله علیه و آله بر فراز منـبر نشـست و آنهـا را بر مردم خوانـد. هنگـامی که فرود آمـد از آن حضـرت پرسـیدند آن چه به شـما ارزانی شـده است، چیست؟ فرمـود: منظور نهری است در بهشت پر طروات و زیبا که از شـیر، سـفیدتر و شفاف‌تر، از بلور صاف‌تر و ماندگارتر و در دو سوی آن قبه‌هایی از درّ و یا قوت است. بر کنار آن، پرنـدگان سبز رنگ و زیبایی است که گردن‌هایشان به سان گردن کبک است. یاران گفتنـد: آن پرنـدگان زیبا چقدر تماشایی هسـتند! فرمود: از آنها زیباتر و تماشایی‌تر آن است که هر کس از گوشت آنها بخورد و از آب کوثر بنوشد، رسـتگار می‌گردد و به رضـوان خـدا می‌رسـد. از امـام صـادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: «کَوْثَر» نهری است در بهشت که خـدا آن را در برابر مرگ فرزنـد گرامی پیـامبر صـلی الله علیه و آله به او ارزانی داشت. «انس» آورده است که روزی پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله سـر بر

بالش نهاد و پس از خوابی سبک، خندان و شادمان برخاست. دلیل شادمانی او را پرسیدیم، که فرمود: هم اینک سوره‌ای بر من فرود آمد، و آن گاه به تلاوت سوره «کوثر» پرداخت و فرمود: آیا می‌دانید «کوثر» چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: نهری است در بهشت که دارای خیر فراوان است، و (صفحه ۵۴۰) خدا آن را به من وعده فرموده است. آن نهر زیبا «حوض» من است و روز رستاخیز امت من در ساحل آن بر من وارد می‌شوند و ظرف‌های آن برای بهره‌وری نیکان و پاکان به شمار ستارگان آسمان‌هاست. امّا در همان حال گروه‌هایی از امت من با حالتی پریشان بر آتش دوزخ سرنگون می گردند، و من رو به بارگاه خدا، می گویم: پروردگارا، اینان از امت من بودند. پیام می‌رسد که: تو نمی‌دانی که اینان پس از رحلت تو چه کردند! این روایت را «مسلم» در صحیح خود آورده است. ۲ از دیدگاه گروهی منظور نسل ماندگار و فرزندان پر شمار است، که خدا از فرزند ارجمندش فاطمه علیهاالسلام به او ارزانی داشت، و شمار آنان به گونه‌ای است که نمی‌توان آنها را بر شمرد و تا روز رستاخیز نیز هم چنان ادامه دارد. به باور ما از آن جایی که واژه «کوثر» می‌تواند همه این مفاهیم و تفسیرها را در خود جای دهد، و آنچه آمد هر کدام مصداقی از مصادیق «خیر فراوان» است، باید گفت منظور همه این‌ها و بسا فراتر از این‌هاست، چرا که خدا به آن حضرت در این جهان خیر بسیاری ارزانی داشت و وعده فرمود که در جهان دیگر هم مواهب بسیاری به او بدهد. بنابر این تفسیر آیه این است که: ما به تو خیر فراوان دنیا و آخرت را ارزانی داشتیم. (صفحه ۵۴۱)

۳۶۳. آیه

اشاره

فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ اکنون که چنین است، برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. (۲ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری بخشنده نعمت او است، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است، برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم «رَبّ» که حکایت از تداوم نعمت‌ها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند. خلاصه این که «عبادت» خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن، مخصوص «رَبّ» و ولیّ نعمت است و او منحصرا ذات پاک خدا است. منظور از جمله «وَ انْحَرْ»، رو به قبله ایستادن به هنگام نماز و بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است، چرا که ماده «نحر» به معنی گلوگاه می‌باشد، سپس عرب آن را در معنی «مقابله با هر چیز» استعمال کرده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور برخی منظور این است که: برای پروردگارت نماز بگزار و رو به قبله بایست، چرا که واژه «نحر» به معنی گلوگاه آمده و در فرهنگ عرب آن را به برابر و مقابل هر چیز می گویند. از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور بالا آوردن دو دست در برابر صورت است، به گونه‌ای که کف آنها به طرف قبله باشد. در روایت دیگری آورده‌اند که پس از فرود این سوره، پیامبر صلی الله علیه و آله به فرشته وحی گفت: این «نُحَیْرَهٔ» ای که خدا مرا به انجام آن فرمان می‌دهد چیست؟ فرشته وحی گفت: این «نَحَیْرَهٔ» نیست، بلکه خدایت فرمان می‌دهد که به هنگام آغاز نماز و گفتن «تکبیر» دست‌ها را بلند کن، و هرگاه رکوع نمودی، یا سر از رکوع برداشتی، و یا سجده (صفحه ۵۴۲) کردی، دست‌ها را در برابر قبله بلند کن و بگو «اللّه اکبر»، چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان نیز همین گونه است، و برای هر کار و هر چیز زینتی است، و زینت نماز بلند کردن دو دست در هر «تکبیر» است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: بلند کردن دو دست به هنگام «تکبیر» از فروتنی و خشوع در برابر خداست، آیا این آیه را نخوانده‌اید که می‌فرماید: فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ (... ۱) و به راستی آنان را به عذاب گرفتار کردیم، چرا که نسبت به پروردگار خویش فروتنی و خشوع نکردند و زاری و توبه ننمودند. ۱ سوره مؤمنون، آیه ۷۲. (صفحه ۵۴۳)

۳۶۴. آیه (اعجاز سوره کوثر)

اشاره

اِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است. (۳ / کوثر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شانِیء» از ماده «شَنَئان» (بر وزن ضَرَبان) به معنی «عداوت و کینه‌ورزی و بد خلقی کردن» است و «شانِیء» کسی است که دارای این وصف باشد. «اَبْتَر» در اصل به معنی «حیوان دم بریده» است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام، به منظور هتک و توهین بود. این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بر دارد؛ از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله نوید می‌دهد (اگرچه «اَعْطَیْنا» فعل ماضی است، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان شده است) و این خیر کثیر تمام پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی را که بعدا نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شد و به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود، شامل می‌شود. از سوی دیگر خبر می‌دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاعقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت. از سوی سوم خبر می‌دهد که دشمنان او اَبتر و بلا عقب خواهند بود، این پیشگویی نیز تحقق یافت و چنان دشمنانش تارومار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است، در حالی که طوایفی همچون «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» که به مقابله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندان او برخاستند، روزی آن قدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شمارش نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد، هرگز شناخته نیست. قابل توجه این که دراینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، خداوند با صیغه «متکلم مع الغیر» از خود یاد می‌کند، می‌فرماید: «ما» کوثر را به تو عطا کردیم. این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می‌گویند، نه فقط از خود، بلکه از مأمورانشان نیز خبر می‌دهند و این کنایه از (صفحه ۵۴۴) قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است. در آیه اول این سوره، کلمه «اِنَّ» نیز تأکید دیگری بر این معنی است و تعبیر به «اَعْطَیْناکَ» به جای «آتَیْناکَ» دلیل بر این است که خداوند «کوثر» را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده و اعطاء فرموده است و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا در برابر یاوه‌گویی‌های دشمنان، قلب مبارکش آزرده نشود و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد و بداند تکیه‌گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر را در اختیار او نهاده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

شانِئ: به معنی دشمن کینه‌توز آمده است. این واژه از ریشه شَنَآن به معنی دشمنی ورزیدن با دیگری است، و واژه مورد بحث به کسی که به این خصلت نکوهیده مبتلاست، اشاره دارد. اَبْتَر: این واژه در اصل به معنی الاغ دم بریده است. در نقلی در مورد «زیاد» آمده است که: او خطبه‌ای دم بریده خواند، چرا که در خطبه‌اش نه خدا را ستایش کرد و نه بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود و

سلام نثار نمود. «مجاهد» می گوید: این آیه در حقیقت پاسخ کوبنده خدا به تاریک‌اندیشانی است که می گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله پسری ندارد تا راه و رسم او را ادامه دهد و با مردن او، دین و نام و نشان وی نیز فراموش می گردد.

دلایل راستی و درستی رسالت پیامبر

در آیات کوتاه و زیبای این سوره، دلیل‌های روشن و مانـدگاری بر راستی رسالت و درستی دعوت آسـمانی پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آمده است؛ برای نمونه: ۱ آن حضـرت از اندیشه پلید و کینه توزانه آنان و آنچه در نهان بر ضد او می‌بافتند و بیهوده دل خوش می‌داشـتند، خبر داد و این جز از راه وحی نشاید. ۲ خـدای فرزانه به او نویـد نعمت ماندگار و موهبت جاودانه و «خیر فراوان» داد؛ اینک لحظه‌ای بایـد اندیشـید که چگونه آن نوید تحقق یافت و آن پیشـگویی بزرگ (صـفحه ۵۴۵) روی داد و دیـن و آیین او دنیا را گرفت و نام با عظمت او بلنـد آوازه گردیـد. ۳ خـدا به آن حضـرت نوید داد که نسل و تبار او ادامه یافته و فرزندانش فراوان خواهنـد بـود، و شـگفتا که بـا همه کشـتارها و قتـل عام‌هـا از فرزنـدان او، اینـک فرزنـدان او از همه بیشـتر است. ۴ از پرشـکوه‌ترین دلیل‌های رسالت آن حضـرت همین سوره است، چرا که آن حضـرت از فرود نخستین اشـعه وحی تا همارهٔ تاریـخ، هماورد طلبیـد و اعلام فرمود که: اگر کسـی در آسـمانی بودن قرآن و رسالت او در تردیـد است، کتاب، یا سوره و یا آیه‌ای به سان او بیاورد تا او از ادامه دعـوت خـویش دست کشـد! و می‌دانیم که مخالفـان و دشـمنان او بـا همه تلاش‌هـای تخریـبی و ظالمـانه‌ای که از آغـاز بعثت تـاکنون بر ضـد او داشـتند، هرگز نتوانسـتند سوره‌ای به سان همین سوره که با وجود کوتاهی آیات، در اوج اعجاز است بیاورنـد، و این برترین سـند صداقت اوست. ۵ خـدایش به آن حضـرت وعـده یـاری و پیروزی داد و به او اطمینان خاطر بخشـید که نسل و تبار دشـمنان کینه‌توز او بریـده می‌شود و آنـان بی‌تبـار خواهنـد بود، و شـگفتا که این خبر نیز تحقق یـافت ... بار خـدایا! به لطف و مهر بی کران خویش ما را از فرزندان معنوی آن حضرت قرار ده و با او همدم و همراه و همنشین بفرما! (صفحه ۵۴۶)

تفسیر آیات مربوط به خانواده با اقتباس از مجموعه تفسیر المیزان تألیف مرحوم آیهٔ اللّه علامه طباطبایی

۱. آیه (فرمان الهی ازدواج دختران و پسران)

اشاره

«وَ اَنْکِحُوا الْایامی مِنْکُمْ وَ الصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْـلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» «دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایسـتگی دارنـد نکاح نماییـد که اگر تنگـدست باشـند خـدا از کرم خویش توانگرشان کند که خدا وسعت‌بخش و دانا است.» (۳۲ / نور)

شرح

کلمه «اِنْکاح» به معنای تزویج، و کلمه «اَیامی» به معنای پسر عزب و دختر عزب است، و مراد از صالحین صالح برای تزویج است، نه صالـح در اعمال. «اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْـلِهِ» این آیه وعده جمیل و نیکویی است که خدای تعالی داده، مبنی بر اینکه از فقر نترسـند که خـدا ایشان را بی‌نیاز می کند و وسـعت رزق می‌دهد و آن را با جمله «وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ» تأکید کرده است. البته رزق هر کس تابع صلاحیت او است، هرچه بیشتر بیشتر، البته به شرطی که مشیت خدا هم تعلق گرفته باشد.

۲. آیه (تعهد خدا بر تأمین هزینه ازدواج)

اشاره

«وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذینَ لا یَجِدوُنَ نِکاحا حَتّی یُغْنِیَهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «... و کسانی که وسیله نکاح کردن ندارند به عفت سر کنند تا خدا از کرم خویش از این بابت بی‌نیازشان کند» (... ۳۳ / نور)

شرح

کلمه «اِسْتِعْفاف» و تَعَفُّفْ با همدیگر قریب المعنا هستند، و مراد از نیافتن نکاح، قدرت نداشتن بر مهریه و نفقه است. و معنای آیه این است که کسانی که قدرت بر ازدواج ندارند از زنا احتراز (صفحه ۵۴۷) بجویند تا خداوند ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند. در کافی به سند خود از محمدبن جعفر از پدرش از آبائش علیهم‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از ترس عیالمند شدن ازدواج نکند، نسبت به خدای عز و جل سوء ظن دارد و خدا می‌فرماید: «اِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» (۱)

۳. آیه (هدف ازدواج)

اشاره

«یُریدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،» «خدا می‌خواهد روشهای کسانی را که پیش از شما بودند برای شما بیان کند، و شما را بدان هدایت فرماید، و شما را ببخشد، و خدا دانائی فرزانه است،» (۲۶ / نساء) «وَ اللّهُ یُریدُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُریدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلًا عَظیما،» «خدا می‌خواهد با بیان حقیقت و تشریع احکام به سوی شما برگردد، و پیروان شهوات می‌خواهند شما از راه حقیقت منحرف شوید، و دچار لغزشی بزرگ بگردید،» (۲۷ / نساء) «یُریدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعیفا،» «خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است.» (۲۸ / نساء)

شرح

می‌فرماید: خدا می‌خواهد برای شما بیان کند، یعنی احکام دین خود را بیان کند، که چه مصالحی برای دنیا و آخرت شما در آنها است، و چه معارف و حکمت‌هائی در آن نهفته است. «وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» یعنی شما را هدایت کند به طریقه‌های زندگی سابقین یعنی انبیاء و امت‌های صالح گذشته، که زندگی خود را در دنیا مطابق رضای *****

۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۹.

(صفحه ۵۴۸) خدا پیش بردند، و در نتیجه سعادت دنیا و آخرت خود را به دست آوردند. «وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ،» این توبه عبارت است از رجوع خدای تعالی به بنده خود به نعمت و رحمتش، به اینکه برایش شریعت تشریع کند، و حقیقت را بیان نماید و به سوی طریق استقامت، هدایتش فرماید، همه این‌ها از خدای تعالی توبه است، همچنانکه قبول توبه بنده گنهکار و از بین بردن آثار گناهان او نیز توبه است. و اگر جمله: «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» را ذیل کلام قرار داد، برای این بود که به همه فقرات آیه مربوط باشد. «وَ یُریدُ الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ اَنْ تَمیلُوا مَیْلاً عَظیما.» مراد از میل عظیم، هتک همین حدود الهی است، که در این آیات ذکر شد، می‌فرماید: پیروان شهوات می‌خواهند شما همه این مرزها را بشکنید، با مادر و خواهر و دختر خود و غیره که به

نسب بر شما حرام شده‌اند، و خواهر رضاعی و مادر زن و ربیبه و غیره که به سبب بر شما حرام شده‌اند همخوابگی کنید، و یا زنا را مباح دانسته از سنت قویم ازدواج که خدا آن را باب کرده روی گردان شوید! (۱)

۴. آیه (ازدواج‌های حلال (دائم و موقت))

اشاره

«وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ» «... و اما غیر از آنچه برشمردیم، بر شما حلال شده‌اند، تا به اموالی که دارید زنان پاک و عفیف بگیرید، نه زناکار» (... ۲۴ / نساء) «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَریضَهً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَریضَهِ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما حَکیما.» «و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۴۹) اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است» (... ۲۴ / نساء)

شرح

«وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ» یعنی همخوابگی و شهوت رانی با آن شانزده طایفه (که آیه ۲۳ سوره نساء در قرآن ذکر شده) بر شما حرام شده، و غیر آن مثلاً نکاح کردن با غیر این چند طایفه حلال است. جمله مورد بحث در مقام بیان بهره‌وری از زنان در ماسوای آن شانزده صنف نامبرده است، حال چه این که بهره‌وری نکاح باشد و چه از راه خریدن. «اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ» این جمله می‌خواهد راه شروع در استفاده و بهره گیری از زنان و همخوابگی با آنان را روشن کند، چون آنچه جمله: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَرآءَ ذلِکُمْ» می‌فهماند و مصادیقی را که شامل می‌شد سه مصداق بود: ۱ نکاح ۲ خریدن کنیز ۳ زنا و سفاح در جمله مورد بحث منع از سفاح زنا را بیان نموده، راه حلال را منحصر به دو راه کرد: ۱ نکاح ۲ خریدن و اگر بر روی اموال تکیه کرده است، برای این بوده که دو راه نامبرده جز با مال عملی نیست، اگر انسان بخواهد زنی را بطور دائم برای خود نکاح کند، باید مهریه بدهد، و اگر بخواهد با زنی بطور موقت ازدواج کند، باید اجرت بدهد، و مسأله مهریه در اولی و اجرت در دومی رکن عقد است، و اگر بخواهد از کنیزان استفاده کند، باید قیمتش را به فروشنده بپردازد، گو اینکه در مورد کنیزان مال رکن نیست، زیرا ممکن است کسی کنیز خود را به ما ببخشد، و یا اباحه کند، و لیکن این غالبا به وسیله مال بدست می‌آید. پس برگشت معنای آیه به این شد که غیر از آن اصناف نامبرده برای شما حلال است که همخوابگی با زنان و دسترسی با آنان را به وسیله اموال خود برای خود فراهم کنید، و مال خود را در این راه خرج کنید، یا مهریه (صفحه ۵۵۰) بدهید، یا اجرت و یا قیمت، اما در مسیر سفاح و زنا نباید خرج کنید. می‌خواهد بفرماید: زنان بر شما حلالند در صورتی که شما هوای از تعدی به سوی فحشاء جلوگیری کنید، و این اسب سرکش را تنها در چهار دیواری حلالهای خدا به جولان در آورید، و از محرمات جلوگیرش باشید، حال این تاخت و تازهای حلال به هر صورت که می‌خواهد باشد، و این عمل جنسی را به هر طریق از طرق عادی که خواستید انجام دهید، طرقی که در بین افراد بشر برای بیشتر لذت بردن معمول است، و خدای عزوجل انگیزه آن را در نهاد انسان و فطرت او به ودیعه نهاده است. (۱)

۵. آیه (ازدواج موقت)

اشاره

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجورَهُنَّ فَریضَهً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَریضَهِ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما حَکیما،» «و اگر زنی را متعه کردید، یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت به او بدهید واجب است اجرتشان را بپردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است» (... ۲۴ / نساء)

شرح

معنای جمله این است که هر زمانی که از زنان با گرفتن کام تمتع بردید وجوبا باید اجرت ایشان را به خود ایشان بدهید. مطلب قبلی این بود که با اموال خود در جستجو و طلب همسر باشید، به شرطی که عفت را رعایت نموده سفاح و زنا نکنید، و این سخن همانطور که بیانش گذشت هر دو نوع کام گیری را یعنی نکاح دائم و تمتع از کنیز را شامل می‌شود، پس تفریع جمله «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ» بر آن جمله قطعا از باب تفریع جزء بر کل خواهد بود. بدون شک مراد از «استمتاع» مذکور در آیه «نکاح متعه» است، چون آیه شریفه در ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۵۱) مدینه نازل شده، و این نکاح یعنی نکاح متعه و یا بگو «نکاح موقت»، در آن برهه از زمان در بین مسلمانان معمول بوده، حال چه اینکه اسلام آن را تشریع کرده باشد و چه از تأسیسات شارع اسلام نباشد بلکه قبل از اسلام هم معمول بوده باشد پس اصل وجود چنین نکاحی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پیش چشم و گوش آن جناب جای تردید نیست، و نیز جای شک نیست که در آن ایام نام این نوع ازدواج همین نام بوده و از آن جز به عنوان «متعه» تعبیر نمی‌کردند. همین معنا از قدمای مفسرین یعنی مفسرین از صحابه و تابعین چون ابن عباس، و ابن مسعود، و ابی بن کعب، و قتاده، و مجاهد، و سدی، و ابن جبیر، و حسن، و دیگران نیز استفاده می‌شود، و مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم در مسأله متعه همین است. در جمله مورد بحث، استمتاع شرط دادن اجرت قرار گرفته و فرموده: اگر از زنی استمتاع بردید واجب است اجرت وی را بدهید، در حالی که در عقد دائمی استمتاع شرط نیست، وقتی مردی زنی دائمی را برای خود عقد می‌کند به محض تمام شدن عقد مهریه او به ذمه‌اش می‌آید، چنانچه دخولی صورت بگیرد، باید همه مهر او را بدهد، و اگر صورت نگیرد نصف مهر را باید بپردازد. پس در عقد دائمی دادن مهر واجب است، و مشروط بر این نیست که تمتعی واقع شده باشد، و یا مرد در طلب تمتع باشد، هر چند که ما صرف مراسم خواستگاری و اجرای عقد و ملاعبه و مباشره را تمتع بدانیم، بلکه همانطور که گفتیم نصف مهریه با خواندن عقد واجب می‌شود، و نصف دیگرش با دخول. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۵۵۲)

۶. آیه (حکم تعدد زوجات، و ارتباط آن با مسأله ازدواج دختران یتیم)

اشاره

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاّ تَعْدِلُوا فَواحِدَهً اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ ذلِکَ اَدْنی اَلاّ تَعُولُوا،» «اگر بترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است: دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نپیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیک‌تر به عدالت و ترک ستمکاری است.» (۳ / نساء)

شرح

در جاهلیت عرب به خاطر اینکه هیچگاه جنگ و خونریزی و غارت و شبیخون و ترور قطع نمی‌شد و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شد، بزرگان و اقویای عرب دختران پدر مرده را با هرچه که داشتند می‌گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی‌کردند بلکه گاه می‌شد که بعد از تمام شدن اموالشان خود آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهاشان می‌کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت ازدواج با آنان نماید تا بدین وسیله مخارجشان را تکفل کند. اینجا است که قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود. نتیجه این تشدید آن شد که به طوری که گفته شده مسلمانان سخت در اندیشه شوند و از عواقب وخیم تصرف در اموال ایتام سخت بترسند و ایتام را از خانه‌های خود بیرون کنند تا مبتلا به خوردن اموالشان نگردند و در رعایت حق آنان دچار کوتاهی نشوند و اگر هم کسی حاضر شود یتیمی را نزد خود نگه بدارد سهم آب و نان او را جدا کند، به طوری که اگر از غذای یتیم چیزی زیاد آمد از ترس (صفحه ۵۵۳) خدای تعالی نزدیک آن نمی‌شدند تا فاسد می‌شد، در نتیجه از هر جهت به زحمت افتادند. خواننده محترم اگر در این معنا دقت کند و آنگاه مجددا به مطالعه آیه برگردد، ارتباط حکم تعدد زوجات با احکام مربوط به دختران یتیم را بهتر می‌فهمد که می‌فرماید: «وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّـ تُقْسِـطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» حتی اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید رعایت عدالت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج به آنها به همین جهت دل چرکین بودید، می‌توانید آنان را به حال خود واگذار نموده و با زنانی دیگر ازدواج کنید با یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر»...

۷. آیه (شرط عدالت در تعدد زوجات)

اشاره

...«فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً» «اگر می‌ترسید نتوانید بین چند همسر به عدالت رفتار کنید تنها یک زن بگیرید و نه بیشتر.» (۳ / نساء)

شرح

در این جمله حکم مسأله را معلق به خوف کرد نه علم، فرمود: اگر می‌ترسید بین چند همسر ... و نفرمود: اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید، ... و علتش این است که در این امور که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اثر روشنی در آن دارد غالبا علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهرا اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود مصلحت حکم، فوت می‌شد.

۸. آیه (حکم پرداخت مهریه)

اشاره

«وَ اتُوا النِّسـآءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً» «و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند برخوردار شوید که آن شما را حلال و گوارا

خواهد بود.» (۴ / نساء) (صفحه ۵۵۴)

شرح

«صِداق» به معنای مهریه‌ای است که به زنان می‌دهنـد و «نِحله» به معنای عطیه‌ای است مجانی که در مقابل ثمن قرار نگرفته باشـد. و اگر می‌بینید که کلمه صدقات را به ضـمیر زنان (هُنَّ) اضافه کرد، به جهت بیان این مطلب بود که وجوب دادن مهر به زنان مسأله‌ای نیست که فقط اسـلام آن را تأسـیس کرده باشد بلکه مسأله‌ای است که اساسا در بین مردم و در سنن ازدواجشان متداول بوده است، سنت خود بشـر بر این جاری بود و هست که پولی و یا مالی را که قیمتی داشـته باشد به عنوان مهریه به زنان اختصاص دهند و گویا این پول را عوض عصـمت او قرار دهنـد، همانطور که قیمت و پول کالا (در خرید و فروش) در مقابل کالا قرار می‌گیرد و معمول و متـداول در بیـن مردم ایـن اسـت کـه خریـدار پـول خـود را برداشـته و نزد فروشـنده می‌رود، همچنین در مسـأله ازدواج هم طـالب و خواسـتگار مرد است، او است که بایـد پول خود را جهت تهیه این حـاجت خود برداشـته و به راه بیفتـد و آن را در مقابـل حـاجتش بپردازد (انشـاءاللّه تفصـیل این مسـأله در بحث علمی قـوانین قرآن قسـمت دوم خواهـد آمـد). به هر حـال آیه شـریفه دادن مهریه را تأسـیس نکرده، بلکه روش معمـولی و جـاری مردم را امضـاء فرمـوده است و شایـد برای دفع این توهم بود که: شوهر نمی‌توانـد در مهریه همسـرش تصـرف کند، حتی در آن صورتی که خود همسـر نیز راضـی باشد که در دنباله جمله گذشته فرمود: «فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسـا فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً.» خواننـده عزیز توجه دارد در اینکه: تصـرف در مهریه را به طیب نفس زن مشـروط نمود، هم تأکیـد جمله قبـل است که مشـتمل بر اصل حکم بود و هم می‌فهمانـد که حکم بخوریـد حکم وصـفی است نه تکلیفی، یعنی معنای بخورید این است که خوردن آن جایز و حلال است، نه اینکه بخواهد بفهماند خوردن مال همسـر واجب است. «هنیئا مریئا» معنایش این است که طعامی که خوردی و آبی (صفحه ۵۵۵) که نوشیدی گوارایت باد.(۱)

۹. آیه (شرط ایمان در ازدواج با زنان مشرک)

اشاره

«وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْـرِکاتِ حَتَّی یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْـرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکینَ حَتَّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْـرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولئِکَ یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» «با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان آورند و یک کنیز با ایمان بهتر است از خانمی مشرک هر چند آن خانم مورد شگفت و خوشایندتان باشـد و با مردان مشـرک ازدواج مکنیـد تا ایمان آورند که یک برده مؤمن از آقائی مشـرک بهتر است هر چند که مورد شـگفت و خوشاینـد شـما باشـد آری مشـرکین شـما را به سوی آتش دعوت می‌کننـد و خـدا به سوی جنّت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید متذکر شوند.» (۲۲۱ / بقره)

شرح

«نکاح» در اصل لغت به معنای عقد نکاح بوده، بعدا به عنوان استعاره در عمل زناشوئی استعمال شده است. باید این را هم گفت که منظور از عقد علقه زوجیت است، نه عقد لفظی که بین هر ملت و مذهبی در هنگام مراسم ازدواج خوانده می‌شود. ظاهر آیه شـریفه که می‌فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ،» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت‌پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را.

مشرک و کافر کیست؟

«مشرک و مشرکات» اسم فاعل از مصدر اشراک، یعنی شریک گرفتن برای خدای سبحان است، و معلوم است که شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد، همانطور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند. ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۵۵۶) مثلاً- اعتقاد به اینکه خدا دو تا و یا بیشتر است و نیز بتها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرک کمی پنهان‌تر شرکی است که اهل کتاب دارند، و برای خدا فرزند قائلند، و مخصوصا مسیح و عزیر را پسران خدا می‌دانند و به حکایت قرآن می گویند: «نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (۱۸ / مائده) و این نیز شرک است، از این هم کمی مخفی‌تر اعتقاد به استقلال اسباب است، اینکه انسان مثلاً دوا را شفا دهنده بپندارد، و همه اعتمادش به آن باشد، این نیز یک مرتبه از شرک است، و همچنین ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود، تا برسد به شرکی که به جز بندگان مخلَص خدا احدی از آن بری نیست، و آن عبارت است از غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر خدای عزوجل، پس همه اینها شرک است. اما این باعث نمی‌شود که ما کلمه مشرک را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق کنیم، همچنانکه می‌دانیم اگر مسلمانی نماز و یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه کافر را بر او اطلاق نمی کنیم، مثلاً خدای تعالی ترک عمل حج را کفر خوانده و فرموده: «وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَیْهِ سَبیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمینَ.» (۹۷ / آل عمران) ولی چنین کسی را کافر نمی‌خوانیم، بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده و بر فرض هم که بتوانیم اطلاق کنیم، باید بگوئیم فلانی کافر به حج است. و همچنین سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین، و شاکرین، و متطهرین، و یا فاسقین، و ظالمین و و و، برابر و معادل افعالی که این صفات از آنها مشتق شده نیستند، کسی که یک عمل صالح، و یک عبادت، و یک شکر، و یک طهارت، و یک فسق، و یک ظلم کرده، صالح و قانت و شاکر و متطهر و فاسق و ظالم خوانده نمی‌شود. و این واضح است، پس این عناوین را نام یا صفت کسی کردن، حکمی دارد، و صرف نسبت دادن فعل به آن کس حکمی دیگر. علاوه بر اینکه این معنا به روشنی معلوم نشده، که قرآن کریم کلمه مشرک را بر اهل کتاب هم اطلاق کرده باشد، به خلاف لفظ کافرین، بلکه تا آنجا که می‌دانیم این (صفحه ۵۵۷) کلمه بر غیر اهل کتاب اطلاق شده، مثلاً- فرموده: «لَمْ یَکُنِ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ» (۱ / بینه). و یا فرموده: «اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ، فَلا- یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ» (۲۸ / توبه) و یا فرموده: «کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکینَ عَهْدٌ» (۷ / توبه) و نیز می‌فرماید: «وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کآفَّةً» (۳۶ / توبه) و باز می‌فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۵ / توبه) و مواردی دیگر. پس، از این بیان این معنا روشن گردید که ظاهر آیه شریفه که می‌فرماید: «وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ» تنها می‌خواهد ازدواج با زن و مرد بت پرست را تحریم کند، نه ازدواج با اهل کتاب را. از اینجا فساد گفته بعضی روشن می‌شود که گفته‌اند: آیه شریفه ناسخ آیه سوره مائده است، که می‌فرماید: «اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ.» و وجه فساد آن این است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی‌شود، و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است. الا اینکه ظاهر آیه این است که اگر مردی مسلمان شد، در حالی که زنی کافر در عقد دارد حرام است که دیگر به عقد آن زن وقعی بنهد، و خلاصه او را به همسری خود باقی بگذارد، مگر این که او نیز ایمان بیاورد آن وقت مرد می‌تواند به عقد سابق همسرش اعتبار قائل باشد، و این معنا هیچ دلالتی بر ازدواج ابتدائی با اهل کتاب ندارد.

حکمت تحریم ازدواج با مشرکین

«اُوْلئِکَ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَاللّهُ یَدْعُوا اِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ» ... این جمله اشاره است به حکمت تحریم آن دو قسم ازدواج،

می‌فرماید، مشرکین از آنجا که اعتقاد به باطل دارند راه ضلالت را طی می‌کنند، قهرا ملکات رذیله که باعث جلوه یافتن کفر و فسوق در نظر آدمی است و انسان را از دیدن طریق حق و حقیقت (صفحه ۵۵۸) کور می‌کند، در دلهاشان رسوخ می‌یابد، به طوری که گفتار و کردارشان دعوت به شرک می‌شود، و به سوی هلاکت راهنمائی می‌کند، و بالاخره آدمی را به آتش می‌کشاند. پس مشرکین چه زن و چه مردشان به سوی آتش دعوت می‌کنند، ولی مؤمنین برخلاف آن با سلوک راه ایمان و اتصافشان به لباس تقوا انسان را به زبان و عمل به سوی جنت و مغفرت می‌خوانند، و به اذن خدا هم می‌خوانند، چون خدا اجازه‌شان داده که مردم را به سوی ایمان دعوت کنند، و به رستگاری و صلاح که سرانجامش جنت و مغفرت است راه بنمایانند. (۱)

۱۰. آیه (تحریم ازدواج زشتکاران با پاکان)

اشاره

«اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ اُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ» «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی بدین صفتند و مردان زشتکار ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند و بالعکس زنانی پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه و نیکو لایق زنانی به همین گونه‌اند و این پاکیزگان از سخنان بهتان که ناپاکان درباره‌شان می‌گویند منزهند و از خدا به ایشان آمرزش می‌رسد و رزق آنها نیکو است.» (۲۶ / نور)

شرح

مؤمنین و مؤمنات با احصان، طیبین و طیباتند، و هریک مختص به دیگری است، و ایشان به حکم ایمان و احصان شرعا از نسبت‌های ناروایی که شاهدی بر آن اقامه نشود مبرا هستند، و از جهت ایمانی که دارند محکوم به مغفرتند، همچنان که فرموده: «وَ امِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ،» (۳۱ / احقاف) و نیز به همان جهت رزق کریمی خواهند داشت. و آن رزق کریم همان حیات طیب در دنیا و آخرت، و اجر نیکوی آخرت است، که در آیه «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۰۲. (صفحه ۵۵۹) ما کانُوا یَعْمَلوُنَ،» (۹۷ / نحل) بدان نوید داده است. و مراد از خبیث در خبیثین و خبیثات که غیر از مؤمنین هستند این است که حالتی پلید دارند، و به خاطر کفر وضعی ناخوشایند به خود می‌گیرند.

اختصاص ازدواج زنان بدکار با مردان بدکار

و اگر زنان خبیث را به مردان خبیث، و مردان خبیث را به زنان خبیث اختصاص داده، به خاطر هم‌جنسی و هم سنخی است، و در نتیجه اینگونه افراد از تلبس به فحشاء مبراء نیستند، البته صرف این اختصاص، حکم به تلبس و اتصاف نیست. پس از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید: اول اینکه: آیه شریفه از نظر لفظ عام است و مؤمنین را برای همیشه به پاکی توصیف می‌کند، هر چند که سبب نزولش موردی خاص باشد. دوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین شرعا محکوم به برائتند از آنچه که به ایشان نسبت بدهند و اقامه بینه نکنند. سوم اینکه: دلالت دارد بر اینکه مؤمنین همه محکوم به مغفرت و رزق کریمند. و همه اینها البته حکم ظاهری است، ظاهر حال مؤمنین چنین، و ظاهر حال کفار برخلاف این است، چون مؤمنین نزد خدا محترمند. در مجمع‌البیان در ذیل آیه «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ» ... آمده که در معنای آن اقوالی گفته‌اند، تا آنجا که می‌گوید: سوم اینکه زنان پلید مال مردان پلید، و مردان پلید مال زنان پلیدند، (نقل از ابی مسلم و جبائی) از امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام روایت شده که این آیه

مثل آیه «اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً» می‌باشد، چیزی که هست بعضـی تصـمیم گرفتند که از زنان پلید بگیرند، خدا از این کار نهیشان کرد، و آن را برای ایشان نپسندید. و در خصال از عبداللّه بن عمر و ابوهریره روایت کرده که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی قلب کسـی پاک باشـد، جسدش هم پاک می‌شود، و چون قلب پلید شد، (صـفحه ۵۶۰) بدن هم به سوی پلیدی می‌گراید. و در احتجاج، از حسن بن علی علیه‌السلام روایت کرده که در ضـمن گفتاری که با معاویه و اصحاب او داشت و آنان به علی علیه‌السلام ناسزا گفتند، فرمود: «اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَ الْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ،» و به خدا سوگند ای معاویه این مردان و زنان خبیث، تو هستی و اصحاب تو و شیعیان تواند، «وَ الطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ،» ... و این مردان و زنان پاک، علی بن ابیطالب و اصحاب و شیعیان اویند.(۱)

۱۱. آیه (حلال شدن ازدواج با زنان اهل کتاب)

شرح

«اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ اذا اَتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،» «امروز همه پاکیزه‌ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شـما حلال، و طعام شـما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شـما مسـلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شمـا حلال است، البته به شـرط اینکه اجرتشـان را که به جـای مهریه در زن دائمی است بدهیـد، آن هم به پارسـائی، نه زناکـاری و رفیق‌گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می‌شود، و در آخرت از زیانکاران است.» (۵ / مائده)

شرح

ظاهرا نفوس مردم باایمان از تشویش و اضـطراب شـکی که نسـبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی‌گرفته، چون قبلاً از ناحیه خـدای تعالی از معاشـرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیـدا نهی شده بودند، لذا برای رفع این اضـطرابشان داسـتان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۷. (صفحه ۵۶۱) مؤمنین فهمیدنـد که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سـنخ آنها است، و در نتیجه اضـطرابشان زایل و دلشان آرامش یـافت، در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» نیز عین این نکته به کار برده شـده، برای اینکه بفهمانـد زنان پاکـدامن از اهل کتاب بر مسـلمین حلال است، و در آن هیـچ شـکی به خود راه ندهند، حلیت زنان خود مؤمنین را ضـمیمه آورد. در این آیه نمی‌خواهـد به کفار تکلیفی کنـد، بلکه می‌خواهـد بفرماید بین زن مسـلمان و همسـر کافر زناشوئی و محرمیت و حلیتی نیست، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود. «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتـابَ مِنْ قَبْلِکُمْ،» در این آیه متعلق حکم را که یهود و نصـارا باشـند نـام نبرده، بلکه آنان را با آوردن صـفتشان مشـخص کرده و فرموده: «زنـان آنهـائی که قبـل از شـما کتـاب آسـمانی داشـتند،» و حتی آنهـا را به عنوان اهـل کتاب هم ذکر نکرده، و نفرموده: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ،» و این خالی از اشعار به علت حکم نیست، با در نظر گرفتن این جهت و اینکه لحن، لحن منت گذاری است، و اینکه مقام سـخن، مقام تخفیف و آسان کردن وظایف است، معنای آیه چنین می‌شود: ما بر شما مسلمانان منت می‌گذاریم، که تکلیف را برایتـان آسـان کردیم، و حرمت ازدواج بین مردان شـما و زنـان اهـل کتاب را برداشتیم، و برای این برداشتیم، که آنها قبل از شـما صاحب کتاب بودند، و قهرا نسبت به سایر طوایفی که مسـلمان نیستند به مسلمانان نزدیک‌ترند، زیرا به توحید و رسالت

اعتقاد دارند، برخلاف مشرکین و بت‌پرستان که منکر نبوتند پس معلوم شد که جمله: «الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ،» اشعار به این نکته دارد، همچنانکه تقیید این جمله به جمله «مِنْ قَبْلِکُمْ» نیز خالی از این اشاره نیست، چون به وضوح اشاره دارد بر خلط و مزج و اشتراک. حال ببینیم منظور از کلمه «مُحْصَنات» در آیه شریفه چیست؟ البته این کلمه معانی متعدد دارد، ولی در اینجا منظور از آن زنان عفیف است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی‌شوهر و عفیف است، و این (صفحه ۵۶۲) خود روشن است، و از اینکه محصنات از اهل کتاب با محصنات از اهل ایمان در یک کلام جمع شده‌اند، با در نظر گرفتن معنائی که برای کلمه کردیم فهمیده می‌شود که منظور از کلمه مؤمنات در هر دو موضع یکی است، و آن معنا نمی‌تواند اسلام باشد برای اینکه اگر احصان در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ،» به معنای احصان اسلام باشد باید در جمله: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ،» نیز به این معنا باشد، با اینکه زنان اهل کتاب اسلام ندارند، و نیز نمی‌تواند به معنای احصان حریت باشد، برای اینکه امتنان مستفاد از آیه با منحصر بودن حلیت به زنان کتابی آزاد نمی‌سازد، بلکه از آن استفاده می‌شود که زن کتابی بر مسلمانان حلال است، هر چند که آزاد نباشند، بنابراین از معانی احصان باقی نمی‌ماند مگر عفت، پس متعین این است که مراد از محصنات زنان پاکدامن و عفیف اهل کتاب است. و بعد از همه اینها به نکته دیگر آیه می‌پردازیم و می گوئیم آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حلیت، حلیت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه اجر است، و اینکه کام‌گیری از زنان اهل کتاب به طریق احصان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع، و ما در تفسیر آیه شریفه: «فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ،» ... گفتیم: که نکاح متعه نیز مانند نکاح دائم و نکاح واقعی است، البته این بحث تتمه‌ای دارد که باید در علم فقه به آن واقف گشت. «اذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ،» این آیه همان زمینه‌ای را دارد که آیه شریفه: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ،» دارد و جمله «اذا اتَیْتُمُوهُنَّ ،» ...قرینه است بر اینکه مراد از آیه شریفه حلیت تزویج به محصنات از اهل کتاب است، و شامل خریدن کنیزان اهل کتاب نمی‌شود. «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ،» کلمه کفر در اصل به معنای (صفحه ۵۶۳) پوشاندن است، و بنابراین در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جائی مفهوم پیدا می کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می‌یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آن را بپوشاند، و این معنا در کفران به نعمت‌های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد. پس اینکه در آیه مورد بحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هر کس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که درباره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آن را بپوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن باور کردن نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه‌ای که منشأ اعمال صالح می‌شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می‌داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد. پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته‌ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابته وقتی به حسب تبادر ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به متقضای ایمان خود را ترک کند، و همیشه و بطور دائم برخلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگیش یکبار و دوبار حق را می‌پوشاند، و برخلاف علم و

ایمانش عمل می‌کند، به چنین کسی نمی‌گویند به ایمانش کفر ورزیده، بلکه می‌گویند او مرتکب فسقی شده است. این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ» کسانی (صفحه ۵۶۴) هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هر چند که در جمله مورد بحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می‌فهماند، بنابراین کسی که پیروی نمی‌کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی‌کند به آنچه برایش ثابت شده، که از ارکان دین است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که بکند حبط و بی‌پاداش خواهد بود، همچنان که در آیه مورد بحث فرمود: «فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ.» جمله مورد بحث یعنی «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» ... متصل به ما قبل خودش است، و می‌خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل‌انگاری در امر خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود برحذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عفیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم، تا این وسیله‌ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح. پس غرض از تشریع حکم مورد بحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی‌بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آن را تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلای بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا برمی‌گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریعش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب درآورد. به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی‌بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان (صفحه ۵۶۵) اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی‌بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشاند، زیرا اگر چنین کنند باعث می‌شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه‌ای از تلاش زندگی خود نبینند.

روایات وارده در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب

و در تفسیر قمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: از زنان اهل کتاب تنها ازدواج با آن زنانی حلال است که به حکومت اسلام جزیه بپردازند، و اما غیر آنان نه، ازدواج با زنانشان حلال نیست. مؤلف: علت آن این است که وقتی اهل کتاب جزیه نپردازد قهرا محارب یعنی کافر حربی خواهد بود که معلوم است ازدواج با آنان حلال نیست. و در کتاب فقیه از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که شخصی از آن جناب از مردی که با زن نصرانی و یهودی ازدواج می‌کند سؤال کرد که آیا ازدواجش درست است یا نه؟ فرمود اگر این مرد به زن مسلمان دسترسی داشته باشد چرا باید زن یهودی و نصرانی بگیرد شخص عرضه داشت آخر به زن یهودی و نصرانی عشق می‌ورزد (خلاصه عاشق چنین زنی شده) حضرت فرمود: حال که چنین است اگر با او ازدواج کرد باید از شراب و گوشت خوک خوردن او جلوگیری کند، و در ضمن این را هم بدان که این عمل در دین او نقصی ایجاد می‌کند. و در تهذیب از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که فرموده: ازدواج موقت مسلمان با زن یهودی و نصرانی و با اینکه همسری آزاد دارد اشکال ندارد. و در کافی به سند خود از عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: دوست نمی‌دارم مرد مسلمان با زن یهودیه و نصرانیه ازدواج کند، زیرا بیم آن می‌رود که فرزندش به دین یهود و یا نصرانی گرایش پیدا کند. (صفحه ۵۶۶)

۱۲. آیه (شرط ایمان در ازدواج)

اشاره

...«وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِایمـانِکُمْ بَعْضُـکُمْ مِنْ بَعْضٍ ...» «... و خـدا به ایمـان واقعی شـما دانـاتر است، و از این گـونه ازدواج ننـگ نداشـته باشید، که مؤمنین همه از همند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست» (... ۲۵/نساء)

شرح

از آنجائی که در جمله قبلی با آوردن قیـد «مُؤمنات» ایمان، در متعلق حکم قید شده بود، و از آنجائی که ایمان امری قلبی است لذا کسـی نمی‌توانـد به حقیقت ایمـان دیگری اطلاع پیـدا کنـد، چون برای این آگهی میزانی ماننـد میزان الحراره و سایر موازین مادی وجود نـدارد، چه بسا مردمی توهم کننـد که خـدای تعالی با آوردن این قیـد کار مسـلمانان را دشوار کرده، و بلکه اصـلاً جلو آن را گرفته، مسـلمانان مکلف را دچار عسر و حرج ساخته، چون نمی‌توانند تشخیص دهند آیا زنی که می‌خواهند بگیرند ایمان قلبی دارد یا نه، لذا در این جمله که می‌فرماید: «خدا به ایمان بندگان مؤمنش آگاه است،» بطور کنایه فهمانده، شما مکلفین مأمور به تشخیص واقع و حقیقت ایمـان زنـان نیستیـد، این کار خـداست و بس، بلکه تنها مأموریـد بر طبق اسباب ظاهری عمل کنیـد، اسبابی که نظیر شهادتین، و شـرکت در جماعت مسلمین، و انجام وظائف عمومی دین دلالت بر ایمان صاحبش می‌کند، و همین ایمان ظاهری معیار است نه ایمان باطنی. و چون این جهت که تنها فقرا از مکلفین را هـدایت کرد به اینکه با کنیزان ازدواج کننـد باعث می‌شد که تأثیر گفتـار در دل‌هـا متفـاوت شود و عموم مردم از این بیـان نسـبت به طبقه کنیزان احسـاس خواری و پستی و ذلت کننـد، و خیال کنند خـدای تعالی نیز این طبقه را خوار و بی‌مقـدار می‌دانـد، و از سوی دیگر خود این طبقه هم از این خطاب دلگیر شوند، و عموم مردم نیز خود را تافته‌ای جدا بافته پنداشـته و با طبقه بردگان معاشـرت ننموده، و مخصوصا مردان از ازدواج با کنیزان، و زنان از ازدواج با غلامـان خودداری ورزنـد، و از اینکه آنـان را شـریک زنـدگی نموده و گوشت و خون خود را با آنها مخلوط سازنـد احساس ننگ کنند، لذا با جمله «بَعْضُـکُمْ مِنْ بَعْضٍ» از این سوء تفاهم (صفحه ۵۶۷) جلوگیری نموده و به حقیقتی صـریح اشاره کرد، که با دقت در آن، توهم فاسـد نامبرده از بین می‌رود، زیرا می‌فرماید: برده نیز مانند آزاد، انسان است، و از نظر انسانیت و معیاری که با آن یک موجود، انسـان می‌شود هیـچ تفـاوتی بـا هم ندارنـد، برده نیز ماننـد آزاد واجـد همه شؤون انسانیت است، تنها تفاوتی که بین این دو هست، در سلسـله احکامی است که به منظور اسـتقامت امر مجتمع انسانی در رساندن او به سـعادتش تشـریع شده، و این تفاوت‌ها به هیـچ وجه نزد خـدای تعالی معیار نیست، تنها چیزی که نزد خـدای عزوجل معیار است، تقوا است، که باعث کرامت و حرمت نزد او می‌شود. پس مردمی که به خـدای عزیز ایمان دارنـد نبایـد تحت تأثیر این خلجانات ذهنی موهوم و افکار خرافی قرار گیرند، که این افکار آنان را از حقایق معارف که متضـمن سـعادت و رستگاری آنان است دور سازد، آری بیرون شـدن از وسط طریق مسـتقیم هر چنـد که در بدو نظر و ابتدای امر حقیر و بی‌اهمیت است، لیکن همواره و به تدریج آدمی را از راه هدایت دور می‌سازد، تا سـرانجام به وادی‌هـای هلاـکتش بکشانـد. از اینجـا روشن می‌شـود که ترتیـبی که در ابتـدای آیه مـورد بحث به صورت مشـروط و تنزل قرار گرفته، و فرموده: «وَ مَنْ لَمْ یَسْـتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلاًـ اَنْ یَنْکِـحَ الْمُحْصَـناتِ الْمُؤْمِنـاتِ فَمِنْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ،» (... ۲۵ / نسـاء) در حقیقت سخن را به ترتیبی که در مجرای طبع و عادت هست آورده است، نه اینکه خواسته مردم را به امری غیرطبیعی و غیرعادی ملزم سازد، به این معنا که فرموده باشد جواز ازدواج با کنیزان مشـروط بر این است که مسـلمان توانایی ازدواج با زنان آزاد را نداشـته باشد، نه، نمی‌خواهـد این را بفرمایـد، بلکه مردم به حسب طبع خودشان این طور عمل می‌کنند، و به همین جهت خدای تعالی خطابشان کرده

که اگر توانائی آن را ندارید که با زنان آزاد ازدواج کنید، می‌توانید برای رهائی از فشار تجرد با کنیزان ازدواج کنید، و از این کار دل چرکین نباشید، و در عین حال تذکر داد که آزاد و برده هر دو انسان و از جنس هم هستند. (صفحه ۵۶۸)

۱۳. آیه (حکم سرپرستی مردان بر زنان)

اشاره

«اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بِعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ» «مردان بر زنان قیمومت و سرپرستی دارنـد، به خاطر اینکه خـدا بعضـی را بر بعضـی برتری داده، و به خاطر اینکه مردان از مال خود نفقه زنان و مهریه آنان را می‌دهند، پس زنان صالح و شایسته باید فرمانبر شوهران در کام‌گیری و تمتعات جنسـی و حافظ ناموس و مدافع و آبروی آنان در غیابشان باشند، همانطور که خدا منافع آنان را حفظ فرموده است» (... ۳۴ / نساء)

شرح

«قَیِّم» بـه معنـای کسـی اسـت کـه مسؤول قیـام بـه امر شخصـی دیگر اسـت، و مراد از جمله: «بِمـا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَـهُمْ عَلی بِعْضٍ» آن زیادت‌هـایی است که خـدای تعـالی به مردان داده، به حسب طـاقتی که بر اعمال دشوار و امثال آن دارنـد، چون زنـدگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه‌اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بِما اَنْفَقُوا» مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌دهنـد، و نفقه‌ای است که همواره به آنان می‌پردازنـد. و از عمومیت علت به دست می‌آیـد که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم بـودن مردان بر زنـان نیز عمـومیت دارد، و منحصـر به شوهر نسـبت به همسـر نیست، و چنـان نیست که مردان تنهـا بر همسـر خود قیمومت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان و بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط بـا زنـدگی هر دو طـایفه دارد، و بنـابراین پس آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارنـد، عبارت است از مثـل حکومت و قضـا که حیات جامعه بسـتگی به آنها دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا بگو دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است تا در زنان، همچنین دفاع از سرزمین با اسلحه که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و هم نیروی عقلی است، که هر دوی آنها در (صـفحه ۵۶۹) مردان بیشتر است تـا در زنـان. و بنابراین، اینکه فرمود: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ» اطلاقی تـام و تمـام دارد، و امـا جملات بعـدی که می‌فرمایـد: «فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ» ... که ظاهر در خصوصـیاتی است که بین زن و شوهر هست نمی‌خواهد این اطلاق را مقید کند، بلکه می‌خواهد فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده، جزئی از میان جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزئی است که از آن حکم کلی استخراج شده، نه اینکه مقید آن باشد.

وظایف زنان در زندگی مشترک

«فَالصّالِحـاتُ قانِتـاتٌ حافِظـاتٌ لِلْغَیْبِ بِمـا حَفِـظَ اللّهُ» مراد از صالحات همان معنای لغوی کلمه است، و آن همان است که به لیاقت شخص نیز تعبیر می‌شود، و کلمه قانتات عبارت است از دوام طاعت و خضوع، و از اینکه در مقابل این گونه زنان زنان ناشزه را قرار داد، و فرمود: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ» به دست می‌آید که مراد از صالحات نیز همسـران صالح است، نه هر زن صالح، و خلاصه حکمی که روی صالحـات کرده، و فرموده صالحـات چنین و چناننـد، مخصوص زنـان در حال ازدواج است نه مطلق زنان. و در این جمله که به تعبیر (زنان صالـح چنین و چنانند) دسـتور داده که زنان صالح باید چنین و چنان باشـند، در واقع حکم مربوط به شؤون

زوجیت و کیفیت معاشرت منزلی را بیان کرده، و این حکم در عین حال حکمی است که در سعه و ضیقش تابع علتش، یعنی همان قیمومت مرد بر زن از نظر زوجیت است، پس بر زن واجب است شوهر را اطاعت کند، و او را در هر شأنی که به شؤون زوجیت راجع می‌شود حفظ نماید.

استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی و مالکیت

همان طور که قیمومت صنف مردان بر صنف زنان در مجتمع بشری تنها مربوط می‌شود به جهات عامه‌ای که زنان و مردان هر دو در آن جهات شریکند، و چون جهاتی است که نیازمند به تعقل بیشتر و نیروی زیادتر است که در مردان وجود دارد، (صفحه ۵۷۰) یعنی امثال حکومت و قضا و جنگ بدون اینکه استقلال زن در اراده شخصی و عمل فردی او خدشه‌ای بخورد، و بدون اینکه مرد حق داشته باشد اعتراض کند که تو چرا فلان چیز را دوست می‌داری و یا فلان کار را می‌کنی، مگر آنکه زن کار زشت را دوست بدارد، یا مرتکب شود، به شهادت اینکه فرمود: «فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما فَعَلْنَ فى اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ.» (۲۳۴ / بقره) همچنین قیمومت مرد بر زنش به این نیست که سلب آزادی از اراده زن و تصرفاتش در آنچه مالک آن است بکند، و معنای قیمومت مرد این نیست که استقلال زن را در حفظ حقوق فردی و اجتماعی او، و دفاع از منافعش را سلب کند، پس زن همچنان استقلال و آزادی خود را دارد، هم می‌تواند حقوق فردی و اجتماعی خود را حفظ کند، و هم می‌تواند از آن دفاع نماید و هم می‌تواند برای رسیدن به این هدفهایش به مقدماتی که او را به هدفهایش می‌رساند متوسل شود.

مفهوم قیمومت مرد بر زن

معنای قیمومت مرد این است که مرد به خاطر این که هزینه زندگی زن را از مال خودش می‌پردازد، تا از او استمتاع ببرد، پس بر او نیز لازم است در تمامی آنچه مربوط به استمتاع و هم‌خوابگی مرد می‌شود او را اطاعت کند، و نیز ناموس او را در غیاب او حفظ کند، و وقتی غایب است مرد بیگانه را در بستر او راه ندهد، و آن بیگانه را از زیبائی‌های جسم خود که مخصوص شوهر است تمتع ندهد، و نیز در اموالی که شوهرش در طرف ازدواج و اشتراک در زندگی خانوادگی به دست او سپرده و او را مسلط بر آن ساخته خیانت نکند. پس معنای آیه مورد بحث این می‌شود که زنان مسلمان سزاوار است صفت صلاح را پیشه خود بسازند، که اگر چنین کنند قهرا قانتات خواهند بود، یعنی همواره و دائما شوهران خود را در هرچه که از ایشان بخواهند اطاعت خواهند کرد، البته هر چیزی که با تمتع شوهران ارتباط داشته باشد، و واجب است بر آنان که جانب خود را در همه چیزهایی که متعلق حق شوهران است در غیاب شوهران حفظ کنند. (صفحه ۵۷۱) «بِما حَفِظَ اللّهُ،» معنای جمله این است که زنان مطیع شوهران خویشند، و حافظ غیب ایشانند، به حفظی که خدا از حقوق ایشان کرده، چون قیمومت را برای آنان تشریع و اطاعتشان و حفظ غیبتشان را بر زنان واجب فرموده است.

حکم رفتار با زنان ناسازگار

...«وَ اللاّتى تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً اِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيّا كَبيرا ...» «و زنانی را که بیم دارید نافرمانیتان کنند، نخست اندرز دهید، اگر به اطاعت در نیامدند، با آنها قهر کنید، و در بستر خود راه ندهید، و اگر این نیز مؤثر نشد بزنیدشان اگر به اطاعت درآمدند دیگر برای ادامه زدنشان بهانه‌جویی مکنید، و به خاطر علوی که خدا به شما داده مغرور نشوید، که دارنده علو و بزرگی خدا است» (... ۳۴ / نساء) کلمه «نُشوز» به معنای عصیان و

استکبار از اطاعت است، و مراد از «خوف نُشوز» این است که علائم آن به تدریج پیدا شود، و معلوم گردد که خانم می‌خواهد ناسازگاری کند. در جمله: «فَعِظُوهُنَّ» موعظه را نتیجه ترس از نُشوز، قرار داد، نه از خود نشوز، شاید برای این بوده که رعایت حال موعظه را در بین علاج‌های سه گانه کرده باشد، و بفهماند از میان این سه راه علاج موعظه علاجی است که هم در حال نشوز مفید واقع می‌شود، و هم قبل از نشوز، و هنگام پیدا شدن علامت‌های آن و علاج‌های سه گانه همان است که عبارت: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ» بر آن دلالت می کند، و از معنای آیه می‌دانیم که بین این سه علاج ترتیب هست، و می‌خواهد بفرماید اول او را موعظه کنید، اگر موعظه اثر نگذاشت با او قهر کنید، و رختخوابتان را جدا سازید، و اگر این نیز مفید واقع نشد، او را بزنید. دلیل بر این که رعایت تدریج و ترتیب لازم است این است که ترتیب نامبرده به حسب طبع نیز وسایل گوناگونی از کیفر دادن است، هر کس بخواهد کسی را کیفر کند طبیعتا اول از درجه ضعیف آن شروع می کند، و سپس به تدریج کیفر را شدید و شدیدتر می‌سازد. (صفحه ۵۷۲) ظاهر جمله: «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ» این است که بستر محفوظ باشد، ولی در بستر با او قهر کند، مثلاً در بستر پشت به او کند، و یا ملاعبه نکند، و یا طوری دیگری بی‌میلی خود را به او بفهماند، گو اینکه ممکن است با مثل این عبارت جدا کردن بستر نیز اراده بشود، ولی بعید است، چون مضجع را به لفظ جمع آورده، اگر منظور جدا کردن «مَضْجَعْ» بوده باشد، دیگر به حسب ظاهر احتیاج نبود کلمه نامبرده را به لفظ جمع بیاورد. در مجمع‌البیان در تفسیر جمله: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ،» ... از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «هجر در مضاجع به این است که در رختخواب زن برود، ولی پشت خود را به او کند، و نیز در معنای زدن از آن جناب روایت کرده که باید با مسواک او را زد، (مسواک، چوب کوچکی بود که برای تمیز کردن دندان به کار می‌رفت.)» «فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً،» ... یعنی اگر در اثر اعمال آن سه راه علاج به اطاعت شما درآمدند، دیگر علیه آنان بهانه‌جویی مکنید، و با اینکه اطاعت شما می‌کنند برای اذیت و آزارشان دنبال بهانه نگردید، و در آخر این مطلب را تعدیل می‌کند به اینکه «اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا،» و اعلام می‌دارد به این که مقام پروردگارشان علی و کبیر است، پس از قدرت و تفوقی که بر زنان خود دارند مغرور نشوند و سوء استفاده ننموده در اثر غرور به آنها ظلم و استعلا و استکبار نکنند، و همواره به یاد علو مقام پروردگارشان باشند. (صفحه ۵۷۳)

۱۴. آیه (ترس از جدائی، و حکم رفع اختلاف بین زن و شوهر)

اشاره

...«وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا ...،» «و اگر ترسیدید کار به جایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی باخبر است.» (۳۵ / نساء)

شرح

کلمه «شِقاق» به معنای قهر کردن و عداوت است، خدای سبحان برای مواردی که احتمال برود کار زن و شوهر به دشمنی بیانجامد دستور داده یک حَکَم از طرف زن، و یک حکم از طرف مرد به مسأله رسیدگی کنند، زیرا دخالت یک حکم این خطر را دارد که او جانب یک طرف را بگیرد، و حکم جائرانه کند. و معنای اینکه فرموده: «اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما،» این است که اگر واقعا هر دو طرف نزاع بنای داشته باشند، و عناد و لجبازی در کارشان نباشد خدای تعالی به وسیله این دو حَکَم بین آن دو توافق و اصلاح برقرار می‌کند، چون وقتی دو طرف زمام اختیار خود را به حکم خود بدهند (حکمی که خودشان پسندیده‌اند،) قهرا توافق

حاصل می‌شود. ولی در آیه شریفه حصول توافق را به خدای تعالی نسبت داده، به اینکه سبب عادی یعنی اصلاح خواهی آن دو تسلیم بودنشان در برابر حُکمی که حَکَم‌ها می‌کنند در کار هست، و باید نتیجه را به این سبب نسبت بدهد، لیکن به خدای تعالی نسبت داد تا در ضمن بفهماند سبب حقیقی و آن کسی که میان اسباب ظاهری و مسببات آنها رابطه برقرار می‌کند خدای تعالی است، او است که هر حقی را به صاحب حق می‌دهد، و در آخر آیه می‌فرماید: «اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما خَبیرا.» در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر جمله: «فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها،» فرمود: این دو حَکَم باید با زن و شوهر شرط کنند، که هر حُکمی که کردند آن دو قبول کنند، اگر حکم کردند که باید از هم (صفحه ۵۷۴) جدا شوند، بپذیرند، و اگر حکم کردند که باید با هم باشند بپذیرند. (۱)

۱۵. آیه (خوف زن از بی‌میلی و اعراض شوهر)

اشاره

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً» «و هرگاه زنی از بی‌میلی و یا سرگرانی شوهرش بیم دارد و بخل که خدا به منظور حفظ و دفاع از حق در نهاد جانها نهاده در او تحریک شد، او و همسرش مجازند به منظور نوعی اصلاح از قسمتی از حقوق خود صرفنظر کنند و صلح در هر حال بهتر است، و اگر شما مردان احسان کنید و رعایت تقوا بنمائید خدا از آنچه می‌کنید باخبر است.» (۱۲۸ / نساء)

شرح

سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از صلح و مصالحه کردن این است که زن از بعضی حقوق زناشوئی خودش صرفنظر کند تا انس و علاقه و الفت و توافق شوهر را جلب نماید و به این وسیله از طلاق و جدائی جلوگیری کند و بداند که صلح بهتر است. اگر شرط اصلاح را خوف نشوز و اعراض قرار داد، نه خود آن دو را، برای این بود که صلح موضوعش از زمانی تحقق می‌یابد که علامت‌ها و آثار ترس آور آن تحقق یابد. «وَ اُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحَّ،» کلمه «شُح» به معنای بخل است، و جمله مورد بحث می‌خواهد این حقیقت را خاطرنشان سازد که غریزه بخل یکی از غرائز نفسانیه‌ای است که خدای تعالی بشر را بر آن غریزه مفطور و مجبول کرده تا به وسیله این غریزه منافع و مصالح خود را حفظ نماید و از ضایع شدن آن دریغ کند، پس هر نفسی دارای شح و بخل هست و بخلش همواره حاضر در نزد او است، یک زن نسبت به حقوقی که ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴. (صفحه ۵۷۵) در زوجیت دارد یعنی در لباس و خوراک و بستر و عمل زناشوئی، بخل می‌ورزد، یعنی از تلف شدن و غصب شدن آن جلوگیری می‌کند، و یک مرد نیز در صورتی که به زندگی کردن با همسرش بی‌میل باشد، از موافقت و محبت و اظهار علاقه به او بخل می‌ورزد، در چنین صورتی حرجی بر آن دو نیست در اینکه بین خود صلح برقرار نمایند، یعنی یکی از آن دو از پاره‌ای حقوق خود چشم‌پوشی کند. «وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا،» این جمله موعظه‌ای است برای مردان که از طریق احسان و تقوا تجاوز نکنند و متذکر این معنا باشند که خدای عز و جل از آنچه می‌کنند باخبر است، پس در معاشرت با زنان، جور و ستم نکنند و آنان را مجبور نسازند که از حقوق حق خود چشم بپوشند، هر چند که خود آنان می‌توانند چنین کنند.(۱)

روایات وارده در زمینه رفتار با همسران

روایات در زمینه رفتار با همسران در جوامع حدیث از طرق شیعه و اهل سنت بسیار وارد شده، و از میان همه آن روایات زیباتر روایتی است که مرحوم کلینی در کافی از ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند. و از جامع‌ترین کلمات در این باره سخنی است که در نهج البلاغه آمده، سخنی که علاوه بر جامعیت مشتمل است به رأس اساس تشریع احکام راجع به زنان، و این سخن را کافی نیز به سند خود از عبداللّه بن کثیر از امام صادق علیه‌السلام از علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کرده، و نیز به سند خود از اصبغ بن نباته از آن جناب آورده که در نامه‌ای که به فرزندش نوشته فرموده: «اِنَّ الْمَرْأَةَ رَیْحانَةٌ وَ لَیْسَتْ بِقَهْرَمانَةَ زن ریحانه است نه قهرمان.» و همچنین کلام دیگری که که در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: ***** ۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶. (صفحه ۵۷۶) زن لعبت است، هر کس او را گرفت مراقب باشد ضایعش نسازد، آری رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب می‌کرد از مردی که همسرش را می‌زند، و آنگاه با همان دست با وی معانقه می‌کند. در کافی نیز به سند خود از ابی مریم از امام ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تعجب نیست که کسی همسرش را بزند، و آنگاه با او دست به گردن شود؟ امثال این بیانات در احادیث بسیار زیاد است، که اگر کسی در آنها دقت کند نظریه اسلام درباره زنان را درک می‌کند. در تفسیر عیاشی از ابن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت آورده که فرمود: امیرالمؤمنین در مورد زنی که به ازدواج مردی درآمده بود و مرد با او و کسان او شرط کرده بود که اگر همسری دیگر اختیار کند و از او کناره‌گیری نماید، و یا کنیزی بر سرش بگیرد خود به خود طالق باشد، چنین قضاوت کرد: که شرط خدا قبل از شرط شما واجب الوفا است، و خدای تعالی قبل از اینکه شما چنین شرطی بکنید بر عموم امت شرط کرد که مرد اختیار گرفتن چهار همسر را دارد بنابراین شوهر اگر خواست می‌تواند به شرط خود وفا کند و اگر خواست می‌تواند او را طلاق ندهد، و همسر دیگری نیز بگیرد، و یا کنیزی اختیار کند، و اگر او سر راهش را بگیرد، شوهر می‌تواند قهر کند، و در بستر پشت به او بخوابد زیرا خدای تعالی فرموده: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» و نیز درباره گرفتن کنیزان فرموده: «احل لکم مما ملکت ایمانکم،» و درباره رابطه زناشوئی فرموده: «وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیًا کَبیرا.» (صفحه ۵۷۷)

۱۶. آیه (زندگی مشترک با همسران متعدد، با رعایت مساوات و عدالت)

اشاره

«وَ لَنْ تَسْتَطیعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما.» «شما هرگز نمی‌توانید در بین چند همسر عدالت را (به تمام معنا یعنی زائد بر مقدار واجب شرعی) رعایت کنید، هر چند که در آن باره حرص به خرج دهید پس (حداقل آن یعنی مقدار واجب را رعایت کنید،) و به کلی از او اعراض مکنید که بلا تکلیفش گذارید و اگر اصلاح کنید و تقوا پیشه خود سازید و در نتیجه از گناهش درگذرید و به او ترحم کنید بدانید که گذشت و ترحم صفت خدا است.» (۱۲۹ / نساء)

شرح

این جمله حکم عدالت در بین همسران را بیان می‌کند، که خدای عزوجل در اول سوره تشریع کرده و به مردان حکم کرده بود که: اگر می‌ترسید نتوانید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید. نیز جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا» ... که در آیه قبلی بود، به این معنا اشاره دارد، چون آن جمله خالی از بوئی از تهدید نیست و این تهدید باعث می‌شود که شنونده در تشخیص حقیقت عدل در بین

زنان دچار حیرت شود. کلمه عدل به معنای حد وسط در بین افراط و تفریط است و تشخیص این حد وسط از امور صعب و بسیار دشوار است و مخصوصا از این جهت که ارتباط با دل‌ها دارد، چون رعایت دوستی عادلانه در بین زنان و اینکه یک مرد به اندازه مساوی زنان خود را دوست بدارد، امری ناشدنی است، چون بطور دائم از حیطه اختیار آدمی بیرون است. لذا خدای تعالی بیان می‌کند که رعایت عدالت به معنای حقیقی آن در بین زنان و اینکه یک مرد حد وسط حقیقی دوستی را در بین زنان خود رعایت کند چیزی است که هیچ انسانی قادر بر آن نیست، هر قدر هم که در تحقق دادن آن حرص بورزد، پس آنچه در این باب بر مرد واجب است این است که یکسره از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط منحرف نشود و تا آنجا که برایش ممکن است رعایت عدالت را بکند و مخصوصا مراقب باشد که به طرف تفریط یعنی کوتاهی در ادای حق همسر (صفحه ۵۷۸) خود منحرف نگردد و زن خود را بلاتکلیف و مانند زن بی‌شوهر نگذارد که نه شوهر داشته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشته باشد تا بتواند همسری دیگر اختیار نموده، و یا پی کار خود برود. پس، از عدالت در بین زنان آن مقداری که بر مردان واجب است این است که در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کند، اگر حق یکی را می‌دهد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان وادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد، این آن مقدار واجب از عدالت است و اما مستحب از عدالت این است که به همه آنان احسان و نیکی کند و از معاشرت با هیچ یک از آنان اظهار کراهت و بی‌میلی نکند و به هیچ یک بداخلاقی روا ندارد، همچنانکه سیره و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرانش اینطور بود. و این ذیل یعنی جمله: «فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ» خود دلیل بر این است که منظور از جمله: «هرگز نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید، هر چند که بر این معنا حرص بورزید» این نیست که قدرت بر عدالت را بطور مطلق نفی کند تا نتیجه‌اش این باشد که به انضمام آن با جمله: «فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً» ازدواج متعدد در اسلام لغو شود، همچنانکه بعضی از مفسرین این نتیجه را گرفته و گفته‌اند: (جمله اول می‌فرماید: هر قدر هم که کوشش کنید و حرص بورزید نمی‌توانید بین چند زن رفتاری عادلانه داشته باشید و جمله دوم می‌فرماید: اگر نتوانستید عدالت برقرار کنید به یک زن اکتفا کنید، پس نتیجه حاصل از انضمام این دو آیه این می‌شود که تعدد زوجات در اسلام ممنوع و ملغی است،) و این اشتباه بزرگی است، برای اینکه جمله: «فَلا تَمیلُوا کُلَ الْمَیْلِ،» ... می‌فرماید: چنان نباشد که یکی از زن‌ها بطور کلی مورد اعراض شما واقع گشته، مثل زنی بشود که اصلاً شوهر ندارد، و این خود دلیل بر این است که جمله: «هرگز نمی‌توانید،» ... می‌خواهد عدالت واقعی و حقیقی را نفی کند و بفرماید شما نمی‌توانید بین چند همسر عدالت واقعی را برقرار نموده (حتی علاقه قلبی خود را بین آنان بطور مساوی تقسیم کنید،) پس آن مقدار عدالتی که تشریع شده، عدالت تقریبی (صفحه ۵۷۹) است، آن هم در مرحله رفتار نه در مرحله علاقه قلبی و عدالت تقریبی در مرحله رفتار امری است ممکن (همچنانکه می‌بینیم بسیاری از افراد با تقوا و متدین این عدالت را رعایت می‌کنند و رفتاری یکسان با همسران خود دارند، هر چند که در دل یکی را از دیگران بیشتر دوست بدارند.) سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد مسلمانان به آن سنت در جلو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن جناب از رفتار مسلمانان با زنان متعدد خود اطلاع داشت و ایرادی به آنان نمی‌گرفت و همان سنت تا عصر حاضر در بین مسلمین برقرار و متصل مانده و همه اینها دلیل بر بطلان آن توهم است. علاوه بر اینکه توهم مذکور باعث می‌شود بگوئیم: اول آیه تعدد زوجات که می‌فرماید: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ،» صرف فرضی است عقلی که در عالم خارج حتی یک مصداق هم ندارد و این نظریه باطلی است که کلام خدای سبحان اجل از مثل آن است. خدای تعالی بعد از دستورات و نصایحی که در امر معاشرت با زنان داشت با جمله: «وَاِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما،» مردان را تشویق و ترغیب کرده به اینکه هرگاه امارات و نشانه‌های ناسازگاری را دیدند، بلادرنگ درصدد اصلاح برآیند و بیان فرموده که این اصلاح کردن خود یکی از مصادیق تقوا است و تقوا هم به دنبال خود مغفرت و رحمت را می‌آورد و این جمله بعد از جمله: «وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ،» و بعد از جمله: «وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا،» ... در حقیقت تأکیدی است بعد از تأکیدی دیگر. (۱)

***** ۱- المیزان ج: ۵ ص: ۱۵۶. (صفحه ۵۸۰)

۱۷. آیه (حکم معاشرت شایسته با زنان در جامعه اسلامی)

اشاره

...«وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئا وَ يَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْرا كَثيرا ...» «و با زنان بطور شایسته معاشرت کنید، و اگر از آنان بدتان می‌آید باید بدانید که ممکن است شما از چیزی بدتان بیاید که خدا خیر بسیار را در آن نهاده باشد.» (۱۹ / نساء)

شرح

کلمه معروف به معنای هر امری است که مردم در مجتمع خود آن را بشناسند، و آن را انکار نکنند، و بدان جاهل نباشند، و چون دستور به معاشرت کردن با زنان را مقید فرمود به قید معروف قهرا معنای امر به معاشرت با زنان معاشرتی است که در بین مأمورین به این امر یعنی مسلمانان معروف باشد. و معاشرتی که از نظر مردان معروف و شناخته شده، و در بین آنها متعارف است، این است که یک فرد از جامعه، جزئی باشد مقوم جامعه، یعنی در تشکیل جامعه دخیل باشد، و دخالتش مساوی باشد با دخالتی که سایر اعضاء دارند، و در نتیجه تأثیرش در بدست آمدن غرض تعاون و همکاری عمومی به مقدار تأثیر سایر افراد باشد، و بالاخره همه افراد مورد این تکلیف قرار گیرند که هریک کاری را که در وسع و طاقت دارد و جامعه نیازمند محصول آن کار است انجام دهند، و آنچه از محصول کارش موردنیاز خودش است، به خود اختصاص دهد، و مازاد را در اختیار سایر افراد جامعه قرار داده، در مقابل از مازاد محصول کار دیگران آنچه لازم دارد بگیرد، این آن معاشرتی است که در نظر افراد جامعه معروف است، و اما اگر یک فرد از جامعه غیر این رفتار کند و معلوم است که غیر این تنها یک فرض دارد و آن این است که دیگران به او ستم کنند و استقلال او در جزئیت برای جامعه را باطل نموده، تابع و غیر مستقل سازند، به این معنا که دیگران از حاصل کار او بهره‌مند بشوند، ولی او از حاصل کار دیگران بهره‌ای نبرد، و شخص او را مورد استثنا قرار دهند. و خدای تعالی در کتاب کریمش بیان کرده که مردم همگی و بدون استثنا چه مردان و چه زنان شاخه‌هائی از یک تنه درختند، و اجزا و ابعاضی هستند برای طبیعت (صفحه ۵۸۱) واحده بشریت، و مجتمع در تشکیل یافتن محتاج به همه این اجزا است، همان مقدار که محتاج جنس مردان است، محتاج جنس زنان خواهد بود، همچنان که فرمود: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ همه از همید.» و این حکم عمومی منافات با این معنا ندارد، که هریک از دو طایفه زن و مرد خصلتی مختص به خود داشته باشد، مثلاً نوع مردان دارای شدت و قوت باشند، و نوع زنان طبیعتا دارای رقت و عاطفه باشند، چون طبیعت انسانیت هم در حیات تکوینی و هم اجتماعیش نیازمند به ابراز شدت و اظهار قوت است، و هم محتاج به اظهار مودت و رحمت است، همچنانکه نیازمند به آن است که دیگران نسبت به او اظهار شدت و قوت کنند و هم اظهار محبت و رحمت نمایند، و این دو خصلت دو مظهر از مظاهر جذب و دفع عمومی در مجتمع بشری است. روی این حساب دو طایفه مرد و زن از نظر وزن و از نظر اثر وجودی با هم متعادلند، هم چنانکه افراد طایفه مردان با همه اختلافی که در شؤون طبیعی و اجتماعی دارند، بعضی قوی و عالم و زیرک و بزرگ و رئیس و مخدوم و شریف، و بعضی دیگر ضعیف و جاهل و کودن و مرئوس و خادم و پست‌اند، و همچنین تفاوت‌هائی دیگر از این قبیل دارند، در عین حال از نظر وزن و تأثیری که در ساختمان این مجتمع بشری دارند متعادلند. پس می‌توان گفت و بلکه باید گفت که این است آن حکمی که از ذوق مجتمع سالم و دور از افراط و تفریط منبعث می‌شود، از ذوق مجتمعی که طبق سنت فطرت تشکیل شده و عمل می‌کند و از آن منحرف نمی‌شود، اسلام نیز در آیه مورد

بحث و دستورات دیگر خواسته است انحراف جامعه را برطرف نموده، به طرف همان سنت فطرت بکشاند، بنابراین برای چنین جامعه‌ای هیچ چاره‌ای جز این نیست که حکم تسویه در معاشرت در آن جاری شود، و این همان است که به عبارت دیگر از آن به حریت اجتماعی و آزادی زنان و مردان تعبیر می‌کنیم، و حقیقت آن این است که انسان بدان جهت که انسان است دارای فکر و اراده است، و نیز دارای اختیار است، می‌تواند آنچه (صفحه ۵۸۲) برایش سودمند است از آنچه مضر است انتخاب کند، و در این اختیارش استقلال دارد، و همین انسان وقتی وارد اجتماع می‌شود، در آن حال نیز اختیار دارد، و لیکن در حدودی که مزاحم با سعادت مجتمع انسانی نباشد، در این چهار دیواری استقلال در انتخاب را دارد، و هیچ مانعی نمی‌تواند از اختیار او جلو بگیرد، و یا او را در انتخاب و اختیار تابع بی‌چون و چرای غیر سازد. این معنا نیز منافات ندارد با اینکه بعضی از طبقات و یا بعضی از افراد از یک طبقه به خاطر مصالحی از پاره‌ای مزایا برخوردار و یا از پاره‌ای امتیازات محروم باشند. مثلاً مردان در اسلام بتوانند قاضی و حاکم شوند، و به جهاد بروند، و بر آنها واجب باشد نفقه زنان را بدهند، و احکامی دیگر از این قبیل خاص آنان باشد، و زنان از آنها محروم باشند، و نیز کودکان نابالغ اقرارشان نافذ نباشد، و نتوانند مستقلاً معامله کنند، و مکلف به تکالیف اسلام نباشند، و امثال این احکام که در باب حجر (و افرادی که از تصرفات مالی محجورند)، در کتب فقهی ذکر شده است. پس همه این تفاوت‌ها خصوصیات احکامی است که متوجه طبقات و اشخاصی از مجتمع می‌شود، و علتش اختلافی است که در وزن اجتماعی آنان است، در عین اینکه همه در اصل داشتن وزن انسانی و اجتماعی شریکند، چون ملاک در داشتن اصل وزن انسان بودن و دارای فکر و اراده بودن است، که در همه هست. البته این را هم بگوئیم که این احکام اختصاصی مختص به شریعت مقدسه اسلام نیست، بلکه در تمامی قوانین مدنی و حتی در همه اجتماعاتی که برای خود سنتی دارند کم و بیش یافت می‌شود، هر چند که قانون نداشته باشند، و زندگیشان جنگلی باشد، و با در نظر گرفتن این مطالب اگر بخواهیم همه را در یک عبارت کوتاه بگنجانیم جامع‌ترین آن عبارات جمله مورد بحث است که می‌فرماید: «وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» که بیانش گذشت. (صفحه ۵۸۳) و اما جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیی ان تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَ‌اللّهُ فیهِ خَیْرا کَثیرا» از قبیل اظهار یک امر مسلم و معلوم، به صورت امری مشکوک و محتمل است، تا غریزه تعصب را در شنونده تحریک نکند. خواهی پرسید چرا قرآن با تعبیر ملایم خواست رسوم و تعصبات مخاطب را تحریک نکند؟ جوابش این است که مجتمع بشری در آن روز یعنی در عصر نزول قرآن زن را در جایگاه و موقعیتی که در متن واقع دارد، جای نمی‌داد، و از اینکه زن را جزء اجتماع بشری بداند کراهت داشت، و حاضر نبود او را مانند طبقه مردان جزء مقوم بشمارد، بلکه مجتمعاتی که در آن عصر روی پای خود ایستاده بودند، یا مجتمعی بود که زن را موجودی طفیلی و خارج از جامعه انسانی و ملحق بدان می‌دانست، ملحق دانستنش از باب ناچاری بود، چون می‌خواست از وجودش استفاده کند، و یا مجتمعی بود که او را انسان می‌دانست، ولی انسانی ناقص در انسانیت، نظیر کودکان و دیوانگان، با این تفاوت که کودکان بالاخره روزی بالغ می‌شوند، و داخل انسان‌های تمام عیار می‌شوند، و دیوانگان نیز احتمالاً روزی بهبودی می‌یافتند، ولی زنان برای همیشه به انسانیت کامل نمی‌رسیدند، در نتیجه باید برای همیشه در تحت استیلای مردان زندگی کنند، و شاید این که در جمله: «فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ»... کراهت را به خود زنان نسبت داد، و فرمود: (اگر از زنان کراهت داشتید) و نفرمود: (اگر از ازدواج با زنان کراهت داشتید) به خاطر این بوده که به این معنا اشاره کرده باشد. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۰۱. (صفحه ۵۸۴)

۱۸. آیه (نهی از اجرای نظرات خلاف شرع همسران و فرزندان)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» «هان ای

کسانی که ایمان آوردید! بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر عفو کنید و از خطاهایشان بگذرید و بدیهایشان را ندیده بگیرید کاری خدایی کرده‌اید چون خدای تعالی هم غفور و رحیم است،» (۱۴/تغابن) «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ.» «جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند و نزد خدا اجری عظیم هست.» (۱۵ / تغابن)

شرح

وابسته کردن دشمنی همسران را به مؤمنین مجموعا علت حکم را می‌رساند و می‌فهماند که بعضی از همسران مؤمنین که با آنان دشمنی می‌ورزند بدان علت می‌ورزند که شوهرانشان ایمان دارند، و عداوت به خاطر ایمان جز این نمی‌تواند علت داشته باشد که این زنان بی‌ایمان می‌خواهند شوهران خود را از اصل ایمان، و یا از اعمال صالحه‌ای که مقتضای ایمان است، از قبیل انفاق در راه خدا و هجرت از دار الکفر، برگردانند و منصرف کنند، و شوهران زیربار نمی‌روند، قهرا زنان با آنان دشمنی می‌کنند، و یا می‌خواهند کفر و معصیت‌های بزرگ از قبیل بخل و خودداری از انفاق در راه خدا را بر آنان تحمیل کنند، چون دوست می‌دارند شوهران بجای علاقمندی به راه خدا و پیشرفت دین خدا و مواسات با بندگان خدا، به اولاد و همسران خود علاقمند باشند، و برای تأمین آسایش آنان به دزدی و غصب مال مردم دست بزنند. پس خدای سبحان بعضی از فرزندان و همسران را دشمن مؤمنین شمرده، البته دشمن ایمان ایشان، و از این جهت که دشمن ایمان ایشانند شوهران و پدران را وادار می‌کنند دست از ایمان به خدا بردارند، و پاره‌ای اعمال صالحه را انجام ندهند، و یا بعضی از گناهان کبیره و مهلکه را مرتکب شوند، و چه بسا مؤمنین در بعضی از (صفحه ۵۸۵) خواسته‌های زن و فرزند به خاطر محبتی که به آنان دارند اطاعتشان بکنند، و لذا در آیه شریفه می‌فرماید: از این گونه زنان و فرزندان حذر کنید، و رضای آنها را مقدم بر رضای خدا نگیرید! «وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَأِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ،» سه جمله «تَعْفُوا،» و «تَصْفَحُوا،» و «تَغْفِرُوا» می‌خواهند مؤمنین را تشویق کنند به اینکه اگر زن و فرزندانشان آثار دشمنی مذکور را از خود بروز دادند، صرفنظر کنند، و در عین حال برحذر باشند که فریب آنان را نخورند. «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ،» کلمه فتنه به معنای گرفتاری‌هایی است که جنبه آزمایش دارد، و آزمایش بودن اموال و فرزندان به خاطر این است که این دو نعمت دنیوی از زینت‌های جذاب زندگی دنیا است، نفس آدمی به سوی آن دو آن چنان جذب می‌شود که از نظر اهمیت همپایه آخرت و اطاعت پروردگارش قرار داده، رسما بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، و بلکه جانب آن دو را می‌چرخاند، و از آخرت غافل می‌شود، همچنان که در جای دیگر فرمود: «اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیوةِ الدُّنْیا.» (۴۶ / کهف) و تعبیر آیه مورد بحث کنایه از نهی است، می‌خواهد از غفلت از خدا به وسیله مال و اولاد نهی کند، و بفرماید: با شیفتگی در برابر مال و اولاد جانب خدا را رها نکنید، با اینکه نزد او اجری عظیم هست. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۱۵. (صفحه ۵۸۶)

بچه داری

۱۹. آیه (حکم شیر دادن به بچه، و وظایف والدین)

اشاره

«وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ

عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكَمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ» «مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند، و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است، هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده دارد، اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدای بینای اعمال شما است.» (۲۳۳ / بقره)

شرح

حکم در آیه شریفه تنها در مورد «والِدِه» و «وَلَد» و «مَوْلُودٌ لَه» یعنی والد تشریع شده است، و اما اینکه چرا بجای والد کلمه «مَوْلُودٌ لَه» (آن‌کس که فرزند برای او متولد شده») را به کار برده؟ برای این بوده که به حکمت حکمی را که تشریع کرده اشاره نموده باشد، یعنی بفهماند پدر به علت اینکه فرزند برای او متولد می‌شود و در بیشتر احکام زندگیش ملحق به اوست البته در بیشترش نه همه احکام که بیانش در آیه تحریم خواهد آمد. ناگزیر مصالح زندگی و لوازم تربیت و از آن جمله خوراک و پوشاک و نفقه مادری که او را شیر می‌دهد به عهده او است، و این هم به عهده مادر او است که پدر فرزند را ضرر نزند، و آزار نکند، برای اینکه فرزند برای پدرش متولد شده است. حق مطلب در مسأله فرزند این است که نظام تکوین فرزند را ملحق به پدر و مادر، (صفحه ۵۸۷) هر دو می کند، برای اینکه هستی فرزند مستند به هر دوی آنها است، و اما اعتبار اجتماعی البته در این باره مختلف است، بعضی از امت‌ها فرزند را ملحق به مادر می‌دانند، و بعضی به پدر، و آیه شریفه، نظریه دوم را معتبر شمرده و با تعبیر از پدر به «مَوْلُودٌ لَه» به این اعتبار اشاره کرده است. در تفسیر عیاشی در ذیل آیه: «وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ،» ... از امام صادق علیه‌السلام روایت آمده که این آیه را تلاوت کرد، سپس فرمود: فرزند، مادام که شیر می‌خورد متعلق به پدر و مادر است، و هر دو بالسویه با فرزندشان مرتبطند، ولی همینکه از شیر گرفته شد پدر از مادر و بستگان وی به او نزدیکتر و سزاوارتر است، و اگر پدر، زنی را پیدا کند که با روزی چهار درهم او را شیر بدهد، و مادر گفت من پنج درهم می گیرم، پدر قانوناً می‌تواند فرزند را از همسرش بگیرد، و به دایه بدهد، لیکن این عمل اخلاقاً درست نیست، و نوعی اجبار و خشونت نسبت به فرزند است، و او را در دامن مادرش باقی گذاشتن به لطف و مهربانی و مدارا نزدیک است.

دوره کامل شیردادن

«وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ» «... مادران، فرزندان خویش را دو سال تمام شیر دهند» «... اِرْضاع» به معنای مکیدن پستان به منظور نوشیدن شیر از آن است، و کلمه «حَوْل» به معنای سال است، و اگر سال را حول (گردش) نامیده‌اند به خاطر این است که سال می گردد و اگر حول را به وصف کمال مقید کرد، برای این بود که سال اجزای بسیاری دارد، دوازده ماه و سیصد و پنجاه و پنج روز است، و چه بسا می‌شود که به مسامحه یازده ماه و یا سیصد و پنجاه روز را هم یک سال می‌نامند، مثال می گویند: در فلان شهر یک سال ماندم، در حالی که چند روز کمتر بوده است. (صفحه ۵۸۸)

حق ادامه شیر دادن مادر مطلقه

«لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ،» «برای کسی که می‌خواهد شیردادن را کامل کند.» جمله «لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ،» دلالت دارد بر

اینکه: حضانت (کودکی را در دامن پروریدن) و شیر دادن حق مادر طلاق داده شده، و موکول به اختیار او است. اگر خواست می‌تواند کودکش را شیر دهد و در دامن بپرورد، و اگر نخواست می‌تواند از این کار امتناع بورزد، و همچنین رساندن مدت دو سال را به آخر، حق اوست، اگر خواست می‌تواند دو سال کامل شیر دهد، و اگر نخواست می‌تواند مقداری از دو سال شیر داده، از تکمیل آن خودداری کند، و اما شوهر چنین اختیاری ندارد، که از ابتدا اگر خواست بچه را از همسر مطلقه‌اش بگیرد و اگر نخواست نگیرد، البته در صورتی که همسرش موافق بود، می‌تواند یکی از دو طرف را اختیار کند، همچنانکه جمله «فَإِنْ أَرادا فِصالاً ،» ...این معنا را می‌رساند. رعایت حق حضانت و شیر دادن مادر «وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها لا ـ تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا ـ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ» «...و صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دار است هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند، به سبب فرزندش، وارث نیز مانند این را برعهده» ... منظور از کلمه مولود له پدر طفل است و منظور از رزق و کسوت، خرجی و لباس است، و خدای عزوجل این خرجی و نفقه را مقید به معروف کرد، یعنی متعارف از حال چنین شوهر و چنین همسر و آنگاه مطلب را چنین تعلیل کرد: که خدا هیچ کسی را به بیش از طاقتش تکلیف نمی‌کند، و آنگاه دو حکم دیگر هم بر این حکم ضمیمه کرد: اول اینکه: حق حضانت و شیردادن و نظیر آن مال همسر است، پس شوهر نمی‌تواند به زور میان مادر و طفل جدائی بیندازد، و یا از اینکه مادر فرزند خود را (صفحه ۵۸۹) ببیند، و یا مثلاً ببوسد، و یا در آغوش بگیرد جلوگیری کند، برای اینکه این عمل مصداق روشن مضاره و حرج بر زن است، که در آیه شریفه، از آن نهی شده است.

رعایت حق پدر بوسیله مادر

دوم اینکه: زن نیز نمی‌تواند در مورد بچه شوهر، به شوهر مضاره و حرج وارد آورد، مثلاً نگذارد پدر فرزند خود را ببیند، و از این قبیل ناراحتی‌ها فراهم کند، چون در آیه شریفه می‌فرماید: «لا تُضارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ: نه زن به وسیله فرزندش به ضرر و حرج می‌افتد، و نه پدر!» پس در جمله مورد بحث، هم حکم تشریع مراعات شده، و هم حکم تکوین، یعنی هم فرموده، از نظر تکوین، فرزند هم مال پدر و هم مال مادر است، و از طرفی دیگر فرموده: از نظر تشریع و قانون، فرزند تنها از آن پدر است. هزینه‌های بچه و نفقه همسر مطلقه بعد از فوت پدر ... «وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ ...» «وارث نیز مانند این را بر عهده دارد» ... از ظاهر آیه برمی‌آید: آنچه که به حکم شرع به گردن پدر است، مانند خرجی و لباس، در صورتی که پدر فوت شود به گردن وارث او خواهد بود. (از آنجا که اصل این مسائل مربوط به فقه است در این موارد باید به کتب فقهی مراجعه شود، و آنچه ما در معنای آیه گفتیم موافق با مذهب ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، چون از اخباری که از ایشان رسیده، همین معنا استفاده می‌شود، و همچنین موافق با ظاهر آیه شریفه نیز هست). در تفسیر عیاشی از امام باقر و یا امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل جمله «وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ،» فرمود: منظور خرج است، اگر شوهر در همین ایام از دنیا برود نفقه زن مطلقه‌اش را باید ورثه او بدهند. و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در معنای همین جمله فرمود: (صفحه ۵۹۰) وارث هم مانند خود متوفی نباید زن مطلقه را آزار دهد، مثلاً بگوید نمی‌گذارم بچه‌اش به دیدنش برود، و زن مطلقه هم وارث را نباید آزار دهد، مثلاً اگر ورثه چیزی نزد او دارند از دادنش مضایقه نکند، و ورثه نباید بر آن کودک سخت بگیرند.

بازگرفتن بچه از شیر

«فَإِنْ أَرادا فِصالاً ـ عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ

بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.» «اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم خواستند طفل را از شیر بگیرند گناهی بر آنان نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر فردی را که در نظر می گیرید به شایستگی به او حقی بدهید گناهی بر شما نیست، از خدا بترسید و بدانید که خدا بینای اعمال شما است!» «فَإِنْ اَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ»... کلمه فصال به معنای از شیر جداکردن کودک است، و کلمه تشاور به معنای اجتماع کردن در مجلس مشاوره است، و این جمله به خاطر حرف فاء که در آغاز دارد تفریع بر حقی است که قبلًا برای زوجه تشریع شده، و به وسیله آن حرج از بین برداشته شد، پس حضانت و شیردادن بر زن واجب و غیر قابل تغییر نیست، بلکه حقی است که می‌تواند از آن استفاده کند و می‌تواند ترکش کند. پس ممکن است نتیجه مشورتشان این باشد که هر دو راضی شده باشند بچه را از شیر بگیرند، بدون اینکه یکی از دو طرف ناراضی و یا مجبور باشد و همچنین ممکن است نتیجه این باشد که پدر، فرزند خود را به زنی دیگر بسپارد تا شیرش دهد، و همسر خودش راضی به شیر دادن نشود و یا فرضا شیرش خراب باشد، و یا اصلًا شیر نداشته باشد، و یا جهاتی دیگر، البته همه این‌ها در صورتی است که مرد به خوبی و خوشی آنچه را که زن استحقاق دارد به او بدهد، و در همه موارد منافاتی با حق (صفحه ۵۹۱) زن نداشته باشد، و قید «اذا سَلَّمْتُمْ ما اتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» همین را می‌رساند. «وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ!» در این جمله، امر به تقوا می کند و اینکه این تقوا به اصلاح صورت این اعمال باشد، چون احکام نامبرده همه اموری بود مربوط به صورت ظاهر، و لذا دنباله جمله فرمود: و بدانید که خدا بدانچه می کنید بینا است، ... به خلاف ذیل آیه قبلی یعنی آیه «وَ اِذا طَلَّقْتُمُالنِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ ،» (...۲۳۱/بقره) که در ذیل آن فرمود: از خدا پروا کنید، و بدانید که خدا به هر چیزی دانا است! برای این که آیه نامبرده مشتمل بود بر جمله: «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِرارا لِتَعْتَدُوا،» (۲۳۱/بقره) و معلوم است که ضرار و دشمنی سبب می‌شود که از ظاهر اعمال تجاوز نموده، به نیت نیز سرایت کند، و در نتیجه پاره‌ای از دشمنی‌هایی که در صورت عمل ظاهر نیست انجام دهد، دشمنی‌هائی که بعدها اثرش معلوم گردد.(۱) ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۶۰. (صفحه ۵۹۲)

پاکیزگی و زناشوئی

پاکیزگی از نظر اسلام، و پاکیزگی در زناشوئی

طهارت و پاکیزگی در مقابل نجاست از کلماتی است که معنایش در ملت اسلام دایر است، و احکام و خواصی برای آنها تشریع شده، و قسمت عمده‌ای از مسائل دینی را تشکیل می‌دهد، و این دو کلمه به خاطر اینکه بسیار بر سر زبانها است، حقیقتی شرعی و یا حداقل حقیقت متشرعه‌ای گردیده است که معنای این دو جور حقیقت در فن اصول بیان شده است. اسلام معنای طهارت و نجاست را معتبر شمرده، و همچنین طهارت و نجاست مادی و معنوی هر دو را پذیرفته، بلکه در معارف کلیه و در قوانین مقرره نیز سرایت داده، بعضی قوانین را طاهر، و بعضی را نجس خوانده، از آن جمله می‌فرماید: «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ.» (۲۲۲ / بقره) که منظور از این طهارت پاکی از حیض است، و «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ» (۴ / مدثر) و «لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ» (۶ / مائده) و «أُولئِکَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» (۴۱ / مائده) و «لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ» (۷۹ / واقعه). شریعت اسلام همچنین یک عده چیزهائی را نجس شمرده، مانند: خون، بول، غائط، و منی از انسان و بعضی حیوانات، و پاره‌ای حیوانات زنده چون خوک، و حکم کرده به اینکه در نماز و خوردن و نوشیدن از آنها اجتناب شود. و اموری را هم طهارت خوانده، مانند: شستشوی جامه و بدن از نجاستی که به آنها برخورده که آن را طهارت خبیثه خوانده، و طهارت با وضو و غسل آنطور که در کتب فقهی شرح داده شده به دست می‌آید و آن را طهارت حدثیه خوانده. اسلام دین توحید است، و تمامی فروع آن به همان اصل واحد برمی‌گردد، و آن اصل واحد است، که در تمامی فروع دین منتشر شده است. (صفحه ۵۹۳) از اینجا روشن می گردد که اصل توحید، طهارت هم هست، طهارت کبرا نزد خدای سبحان، و بعد از این طهارت کبرا و اصلی، بقیه معارف کلیه نیز طهارت‌هائی است برای انسان، و بعد از آن معارف کلیه اصول

اخلاقی فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریع شـده طهارت‌هائی دیگر است، و آیات مـذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: «یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ،» (۶ / مائده) و هم آیه: «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا،» (۳۳ / احزاب) و هم آیات دیگری که در معنای طهارت وارد شده است.

۲۰. آیه (پاک شدن ماهانه رحم در بانوان)

اشاره

«وَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ اَذًی،» «از تو از مسأله حیض می‌پرسند بگو آن آزاری است برای زنان.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

«حَیض» جریـان خـون معروفی است که صـفات مخصوصـی دارد، و زنـان حـائض آن صـفات را می‌شناسـند. اینکه محیض را «اَذًی» خوانـده، چون خون حیض که به عـادت زنـان مربوط است، از عمل خاصـی حاصل می‌شود که طبیعت زن در مزاج خون طبیعی زن انجام می‌دهد، و مقداری از خون طبیعی او را فاسد و از حال طبیعی خارج نموده، و به داخل رحم می‌فرسـتد، تا بدین وسیله رحم را پاک کنـد، و یا اگر جنین در آن باشـد، با آن خون جنین را غـذا دهـد، و یا اگر بچه بدنیا آمده ماده اصـلی برای ساختن شـیر جهت کودک را آماده سازد. (صفحه ۵۹۴)

۲۱. آیه (اوقات کناره‌گیری از آمیزش)

اشاره

«فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ،» «پس بایـد که از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنیـد و با ایشان نزدیکی جنسی ننمائید تا وقتی که پاک شوند.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

کلمه «اَذًی» را به معنای ضـرر گرفتند، «مَحیضْ» را هم به معنای جمع شدن با زنان در حال حیض گرفته، و در معنای آیه گفته‌اند: از تـو می‌پرسـند آیـا در چنین حـالی جـایز است بـا زنـان جمع شـد؟ جواب داده شـده این عمـل ضـرر است، و درست هم هست چون پزشـکان گفته‌انـد: طبیعت زن در حـال حیض سـرگرم پاک کردن رحم، و آماده کردن آن برای حامله شـدن است، و جماع در این حال نظام این عمل را مختل می‌سازد، و به نتیجه این عمل طبیعی یعنی به حمل و به رحم زن صدمه می‌زند.

کناره‌گیری از آمیزش در اقوام مختلف

«اِعْتِزال» بـه معنـای عزلت گرفتن و دوری گزیـدن از معاشـرت است، و مراد از اعـتزال ترک نزدیکی از محـل خـون است. طـوائف مختلف مردم در مسأله محیض آراء و مـذاهبی مختلف دارنـد، یهود در آن مسأله شدت عمل به خرج می‌داد، و در حال حیض زنان، حتی از غـذا و آب و محل زنـدگی و بستر زنان دوری می‌کرد، و در تورات نیز احکامی سـخت درباره زنان حائض و کسانی که در

محل زندگی و در بستر و غیره با ایشان نزدیکی می‌کنند وارد شده است. و اما نصارا، در مذهب ایشان هیچ حکمی درباره اجتماع با زنان حائض، و نزدیک شدن به ایشان نیامده، و اما مشرکین عرب، آنان نیز در این باره هیچ حکمی نداشتند، جز اینکه ساکنین مدینه و دهات اطراف آن، از این کار اجتناب می‌کردند، و این بدان جهت بود که آداب و رسوم یهودیان در ایشان سرایت کرده بود، و همان سخت‌گیری‌های یهود را در معاشرت با زنان حائض معمول می‌داشتند، و اما (صفحه ۵۹۵) عرب‌های دیگر، چه بسا این عمل از مستحب هم می‌دانستند، و می‌گفتند جماع با زنان در حال حیض باعث می‌شود فرزندی که ممکن است پدید شود خونخوار باشد، و خونخواری در میان عشایر صحرانشین صفتی پسندیده بوده است. و به هر حال پس اینکه فرمود: «از زنان در حال حیض کناره‌گیری کنید!» هر چند ظاهرش امر به مطلق کناره‌گیری است همانطور که یهودیان می‌گفتند، و هر چند که برای تأکید این ظاهر بار دوم هم فرمود: «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ،» و لیکن جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّهُ» با در نظر داشتن اینکه منظور از: «آنجائی که خدا دستور داده،» همان مجرای خون است، که در آخر آیه است، خود قرینه است بر اینکه جمله: «فَاعْتَزِلُوا،» و جمله دوم یعنی «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ» جنبه کنایه دارند، نه تصریح، و مراد از آمدن زنان و نزدیکی با ایشان نزدیکی از محل خون است فقط، نه مطلق مخالطت و معاشرت، و نه مطلق تمتع و لذت‌گیری از آنان. پس معلوم شد اسلام در مسأله حیض زنان راه وسط را اتخاذ کرده، راهی میانه در بین تشدید تمامی که یهود اتخاذ کرده، و در بین اهمال مطلقی که نصارا پیش گرفته‌اند، و آن راه میانه این است که مردان در هنگام عادت زنان از محل ترشح خون نزدیکی نکنند، و تمتعات غیر این را می‌توانند ببرند.

۲۲. آیه (اوقات مجاز آمیزش)

اشاره

...«حَتّى يَطْهُرْنَ فَإِذا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ ...» «تا وقتی که پاک شوند، پس همینکه غسل کردند می‌توانید آن طور که خدا دستورتان داده با ایشان نزدیکی کنید که خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهائی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.» (۲۲۲ / بقره)

شرح

طهارت در جمله: «حَتّى يَطْهُرْنَ،» به معنای قطع شدن جریان خون از زنان است، و در جمله: «فَإِذا تَطَهَّرْنَ،» یا به معنای شستن محل خون است، و یا به معنای غسل کردن (صفحه ۵۹۶) است، و جمله: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّهُ،» ... امری است که تنها جواز را می‌رساند، و دلالت بر وجوب ندارد، چون بعد از نهی واقع شده، و می‌خواهد بطور کنایه بفهماند: بعد از پاک شدن، و یا غسل کردن زن، نزدیکی کردن با او جایز است، و این ادبی است الهی و لایق به قرآن کریم! و اگر امر نامبرده را مقید کرد به قید «اَمَرَكُمُ اللّهُ،» برای این بود که آن ادب را تکمیل کرده باشد چون عمل جماع در نظر بدوی امری است لغو و لهو، لذا آن را مقید کرد به امر خدا، و با این قید از اموری قرارش داد که خدا تکوینا به آن امر کرده، تا دلالت کند بر اینکه جماع یکی از اموری است که تمامیت نظام نوع انسانی هم در حیاتش و هم در بقایش منوط به آن است، پس سزاوار نیست چنین امری را بازیچه قرار داد، بلکه باید از دیدگاه یکی از اصول نوامیس تکوینش نظر کرد. و آیه شریفه: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّهُ،» ... از نظر سیاق شباهت به آیه شریفه: «فَالْآنَ باشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللّهُ لَكُمْ،» (۱۸۷ / بقره) و آیه: «فَأْتُوا حَرْثَكُمْ اَنّى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ،» (۲۲۳ / بقره) دارد، پس از این شباهت چنین به نظر می‌رسد که مراد از امر به آمدن در آیه مورد بحث، امر تکوینی است، که خلقت و تکوین انسان هم بر آن دلالت دارد، چون خلقتش مجهز به اعضائی است که اگر مسأله تناسل نبود اعضائی زاید و بیهوده بود، و نیز مجهز به قوائی

است که انسان را به عمل زناشوئی دعوت می‌کند، تا نسل بشر قطع نگردد، پس امر نامبرده امر شرعی نیست، همچنانکه منظور از کتابت در جمله: «وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ،» نیز همین مسأله توالد و تناسل است، و این معنا به خوبی از آیه استفاده می‌شود. بعضی از مفسرین به این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه جمع شدن با زنان از عقب حرام است، ولی استدلال بسیار سست و ناپسند است، برای اینکه منشأ و اساس آن یکی از دو پندار است، که هر دو غلط است، یا گمان کرده‌اند که مفهوم: «پس نزد ایشان شوید از آنجا که خدا دستور داده،» این است که از عقب نزدیک نشوید، که این مفهوم لقب است، و قطعا حجت نیست و این عبارت که فرمان تکوینی خدا به (صفحه ۵۹۷) اینکه باید نسل بشر حفظ شود با نزدیکی از جلو اطاعت می‌شود، هیچ ربطی به حلیت و حرمت سایر اقسام نزدیکی ندارد.

اهمیت پاکیزگی از نظر خدا

«اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ!» توبه به معنای برگشتن به سوی خدای سبحان است و تَطَهُّر به معنای پذیرفتن و شروع به طهارت است، یا بگو صرفنظر کردن جدی از پلیدی و برگشتن به اصل (یعنی طهارت) است، پس در نتیجه هر دو عنوان توبه و تطهر در مورد اوامر و نواهی خدا، و مخصوصا در مورد طهارت و نجاست صادقند، چون گردن نهادن به اوامر خدا و دست‌برداری از هرچیز که خدا نهی کرده، هم تطهر از قذارت است، که مخالف اصل و مفسده‌آور است، و هم توبه و بازگشت به سوی خدا است، و به همین مناسبت بوده که خدای تعالی حکم در آیه را با جمله: «اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ،» ... تعلیل نموده است. چون لازم است میان حکم و علتی که برای آن ذکر می‌شود مناسبت و انطباقی باشد و در آیه مورد بحث چند حکم آمده، یکی دوری کردن از جماع در حال حیض، و یکی انجام این عمل در غیر آن حال، و از آنجائی که توابین و متطهرین در جمله مورد بحث مطلق آمده، تمامی مراتب توبه و طهارت را به بیانی که گذشت شامل می‌شود. و چون کلمه «تَوّابین» صیغه مبالغه و به معنای کسی است که بسیار توبه می‌کند، بعید نیست این مبالغه را از کلمه متطهرین نیز استفاده کنیم، در نتیجه کثرت در توبه و طهارت از هر جهت استفاده شود، هم کثرت از جهت نوع توبه و طهارت، و هم از جهت عدد آن دو، آن وقت معنا چنین می‌شود که خدا همه انواع توبه را دوست می‌دارد، چه اینکه با استغفار باشد و چه اینکه با امتثال همه اوامر و نواهی او باشد، و چه با معتقد شدن به همه اعتقادات حقه باشد، و نیز خدا همه انواع تطهر را دوست می‌دارد، چه اینکه با گرفتن وضو و انجام غسل باشد، و چه اینکه با انجام اعمال (صفحه ۵۹۸) صالحه باشد، و چه اینکه با کسب علوم حقه باشد، هم همه این انواع توبه و تطهر را دوست می‌دارد، و هم تکرار آن دو را.

۲۳. آیه (همسران شما کشتزار شمایند!)

اشاره

«نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ!» «زنان شما کشتزار شمایند از هر طرف خواستید به کشتزار خود در آئید و در صدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود بر آئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» (۲۲۳ / بقره)

شرح

نسبت زنان به جامعه انسانی نسبت کشتزار است به انسان کشت‌کار، همانطور که کشتزار برای بقای بذر لازم است، و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شود، و دیگر غذائی برای حفظ حیات و ابقای آن نمی‌ماند، همچنین اگر زنان نباشند نوع انسانی دوام نمی‌یابد، و نسلش قطع می‌شود. آری خدای سبحان تکون و پدید آمدن انسان، و یا بگو به صورت انسان درآمدن ماده را تنها در رحم مادران قرار داده، و از سوی دیگر طبیعت مردان را طوری قرار داده که متمایل و منعطف به سوی زنان است با اینکه مقداری از آن ماده اصلی در خود مردان هم وجود دارد، و در نتیجه میان دو دسته از انسانها مودت و رحمت قرار داده و چون چنین بوده قطعا غرض از پدیدآوردن این جذبه و کشش، پدیدآوردن وسیله‌ای بوده برای بقای نوع، پس دیگر معنا ندارد، آن را مقید به وقتی و یا محلی معین نموده، از انجام آن در زمانی و مکانی دیگر منع کند، بله مگر آنکه در یک مورد خاص انجام این عمل مزاحم با امری دیگر شود، امری که فی نفسه واجب بوده، و اهمالش جایز نباشد و با این بیان معنای جمله: «وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ،» به خوبی روشن می‌شود. (صفحه ۵۹۹)

نتیجه روابط زناشوئی صالح: تولد فرزند صالح و توشه آخرت

«وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ،» «و درصدد پدید آوردن یادگاری و نسلی برای خود برآئید و از خدا پروا کنید و بدانید که شما او را دیدار خواهید کرد و مؤمنین را بشارت ده!» مراد از اینکه فرمود: «قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ» که خطاب به مردان است و یا به مردان و زنان هر دو، واداشتن انسانها به ازدواج و تناسل است، تا نوع بشر در زمین باقی بماند، و این هم معلوم است که غرض خدای سبحان از بقای نوع بشر در زمین، بقای دین او، و ظهور توحید و پرستش او است، و برای این است که جوامع بشری باشند تا با تقوای عمومی خود او را بپرستند، همچنانکه فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ» (۵۶ / ذاریات). بنابراین اگر دستوراتی می‌دهد که با حیات آنان و بقایشان مرتبط است، برای این است که به این وسیله آنان را به عبادت پروردگارشان برساند، نه برای اینکه بیشتر به دنیا بگروند، و در شهوات شکم و فرج فرورفته، در وادی غی و غفلت سرگردان شوند. پس مراد از جمله: «و برای خود مقدم بدارید،» هر چند مسأله توالد و تقدیم داشتن افرادی جدید الوجود به بشریت و جامعه است، بشریتی که همه روز افراد زیادی از آن دستخوش مرگ و فنا می‌شود، و به مرور زمان عددش نقصان می‌پذیرد، و لیکن این مطلوبیت فی نفسه نیست غرض به خود توالد تعلق نگرفته، بلکه برای این است که با توالد و آمدن افرادی جدید به روی زمین ذکر خدای سبحان در زمین باقی بماند، و افراد صالحی دارای اعمال صالح پدید آیند، تا خیرات و مثوباتشان هم عاید خودشان شود، و هم عاید پدرانی که باعث پدید آمدن آنان شدند، همچنانکه فرمود: «وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ.» (۱۲ / یس) بیانی که از نظر خواننده گذشت این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از تقدیم برای خود، از پیش فرستادن اعمال صالح است، برای روز قیامت، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: «یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ،» (۴۰ / نبأ) و نیز فرموده: «وَ ما تُقَدِّمُوا (صفحه ۶۰۰) لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدوُهُ عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَیْرا وَ اَعْظَمَ اَجْرا» (۲۰ / مزمل) پس جمله: «وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ،» از نظر سیاق نظیر آیه: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ» (۱۸/حشر) می‌باشد. پس مراد از جمله مورد بحث (و خدا داناتر است)، تقدیم عمل صالح و تقدیم اولاد به این امید است که اولاد نیز افرادی صالح برای جامعه باشند. و مراد از جمله: «وَ اتَّقُوا اللّهَ،» ... تقوا به صورت عمل صالح در خصوص نزدیکی با حرث است، و خلاصه می‌خواهد بفرماید: در نزدیکی با زنان از حدود خدا تعدی نکنید و پاس حرمت خدا را بدارید، و محارم خدا را هتک مکنید! و مراد از جمله: «وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ،» ... تشویق به تقوا و شکافتن معنای آن است، می‌فرماید: از روز لقای الله و سوء حساب بترسید، همچنانکه در آیه سوره حشر هم که می‌فرمود: «وَ اتَّقُوا اللّهَ آن اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ،» ... تقوا به معنای ترس‌ازخداست، و اطلاق کلمه «بدانید» و اراده لازمه آن که همان مراقبت و تحفظ و اتقا باشد، امری است که در کلام شایع است، از آن جمله خدای عزوجل فرموده: «وَ

اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه،» (۲۴ / انفال) که منظور از آن لازمه آن است، که همان تقوا باشد، یعنی بترسید و پروا داشته باشید، از حائل شدن خدا میان شما و دلهایتان، و چون عمل صالح و ترس از روز حساب از لوازم خاصه ایمان بود، لذا در آخر کلام فرمود: «وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ.» (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۱۰. (صفحه ۶۰۱)

رفتار با محرم و نامحرم

۲۴. آیه (حکم حجاب)

اشاره

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنینَ یُدْنینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ ذلِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً» «هان ای پیامبر! به همسرانت، و دخترانت و زنان مؤمنین، بگو تا جلباب خود پیش بکشند، بدین وسیله بهتر معلوم می‌شود که زن مسلمانند، در نتیجه اذیت نمی‌بینند، و خدا همواره آمرزنده رحیم است.» (۵۹ / احزاب)

شرح

جلابیب آن جامه‌ای است سرتاسری که تمامی بدن را می‌پوشاند، و یا روسری مخصوصی است که صورت و سر را ساتر می‌شود، و منظور از جمله «پیش بکشند مقداری از جلباب خود را،» این است که آن را طوری بپوشند که زیر گلو و سینه‌هایشان در انظار ناظرین پیدا نباشد. «ذلِکَ اَدْنی اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ،» یعنی پوشاندن همه بدن به شناخته شدن به اینکه اهل عفت و حجاب و صلاح و سدادند نزدیک‌تر است، در نتیجه وقتی به این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند، یعنی اهل فسق و فجور متعرض آنان نمی‌گردند.(۱)

۲۵. آیه (زنان مسن، استثنائی بر حکم عمومی حجاب بانوان)

اشاره

«وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ» «و زنان وامانده که دیگر امید شوهر کردن ندارند به شرطی که زینت خود نشان ندهند گناهی ندارند اگر جامه خویش بگذارند، و در عین حال خودداری کردن برایشان بهتر است و خدا شنوا و داناست.» (۶۰ / نور)

شرح

کلمه «قَواعد» جمع قاعده به معنای زنی است که از نکاح بازنشسته باشد، یعنی دیگر کسی به خاطر پیری‌اش میل به او نمی‌کند. ***** ۱- المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۱۱. (صفحه ۶۰۲) در مجمع‌البیان گفته: کلمه «تَبَرُّج» به معنای این است که زن محاسن و زیبایی‌های خود را که باید بپوشاند، اظهار کند. این آیه در معنای استثنایی است از عموم حکم حجاب، و معنایش این است که بر هر زنی حجاب واجب است الا زنان مسن، که می‌توانند بی‌حجاب باشند، البته در صورتی که کرشمه و تبرج نداشته باشند. و جمله «وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ،» کنایه است از خودپوشی، یعنی همین زنان سالخورده نیز اگر خود را بپوشانند بهتر از برهنه بودن است، و

جمله «وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ» تعلیل حکمی است که تشریع کرده، و معنایش این است که خدا شنوا است آنچه را که زنان به فطرت خود درخواستش را دارند، و داناست به احکامی که به آن محتاجند. (۱)

۲۶. آیه (امر به مردان برای حفظ نگاه خود از نامحرمان)

اشاره

«قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» «به مردان مؤمن بگو دیدگان خویش را از نگاه به زنان اجنبی باز گیرند و فرجهای خویش را نگهدارند این برای ایشان پاکیزه‌تر است که خدا از کارهایی که می‌کنید آگاه است.» (۳۰ / نور)

شرح

کلمه غَضّ به معنای روی هم نهادن پلک‌های چشم است. در جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ» قول در اینجا به معنای امر است، و معنای جمله این است که به مؤمنین امر کن که چشم خود را بپوشند، و تقدیر آن این است که: ایشان را امر به غض و چشم‌پوشی کن که اگر امر بکنی چشم خود را می‌پوشند، و این آیه به جای اینکه نهی از چشم چرانی کند، امر به پوشیدن چشم کرده و فرقی ندارد، آن امر این نهی را هم افاده می‌کند و چون مطلق است، نگاه به زن اجنبی را بر مردان، و نگاه به مرد اجنبی را بر زنان تحریم فرموده است. ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷. (صفحه ۶۰۳)

امر به مردان برای پوشاندن فروج خود از نامحرمان

«وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» به معنای این است که به ایشان امر کن تا فرج خود را حفظ کنند و کلمه «فَرْج» به معنای شکاف در میان دو چیز است که با آن از عورت کنایه آورده‌اند، و در قرآن کریم هم که سرشار از اخلاق و ادب است همیشه این کنایه را استعمال کرده، به طوری که راغب گفته در عرف هم به خاطر کثرت استعمال مانند نص و اسم صریح برای عورت شده است. و مقابله‌ای که میان جمله «یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ» با جمله «وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» افتاده، این معنا را می‌رساند که مراد از حفظ فروج پوشاندن آن از نظر نامحرمان است، نه حفظ آن از زنا و لواط که بعضی پنداشته‌اند، در روایت هم از امام صادق علیه‌السلام رسیده که فرمود: تمامی آیاتی که در قرآن درباره حفظ فروج هست به معنای حفظ از زنا است، به غیر این آیه که منظور در آن حفظ از نظر است. و بنابراین ممکن است جمله اولی از این دو جمله را با جمله دومی تقیید کرده، و گفت مدلول آیه تنها نهی از نظر کردن به عورت، و امر به پوشاندن آن است. آنگاه به مصلحت این حکم اشاره نموده، و با بیان آن مردم را تحریک می‌کند که مراقب این حکم باشند و آن اشاره این است که می‌فرماید: این بهتر شما را پاک می‌کند، علاوه بر این خدا به آنچه می‌کنید باخبر است.

۲۷. آیه (امر به زنان برای حفظ نگاه و پوشاندن فروج خود از نامحرمان)

اشاره

«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدینَ زینَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنی أَخَواتِهِنَّ أَوْ

نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَميعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «و به زنان باایمان بگو چشم از نگاه به مردان اجنبی فرو بندند و فرجهای خویش را حفظ کنند (صفحه ۶۰۴) و زینت خویش را جز آنچه آشکار است آشکار نسازند و باید که روپوش‌هایشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خویش را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدران و یا پدر شوهران یا پسران و یا پسر شوهران و یا برادران و یا خواهرزادگان و یا برادرزادگان و یا زنان و یا آنچه مالک آن شده‌اند یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند و یا کودکانی که از اسرار زنان خبر ندارند، و مبادا پای خویش را به زمین بکوبند تا آنچه از زینتشان که پنهان است ظاهر شود. ای گروه مؤمنان همگی به سوی خدا توبه برید شاید رستگار شوید.» (۳۱ / نور)

شرح

برای زنان هم جایز نیست نظر کردن به چیزی که برای مردان جایز نیست، و بر ایشان هم واجب است که عورت خود را از اجنبی چه مرد و چه زن بپوشانند.

نهی زنان از ظاهر کردن مواضع زینت خود

«وَ لا يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» مراد از زینت زنان، مواضع زینت است، زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست‌بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آنها است. خدای تعالی از این حکم آنچه را که ظاهر است استثناء کرده است و در روایت آمده که مقصود از آنچه ظاهر است صورت و دو کف دست و قدمها می‌باشد.

امر به زنان در نحوه استفاده از مقنعه

«وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ» کلمه «خُمُر» جمع خِمار، و آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پیچد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند. و کلمه «جُيُوب» جمع جَيْب که معنایش معروف است، و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این است که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن را بپوشانند.

طبقات هفتگانه محارم سببی و نسبی زنان و مجوز اظهار زینت آنان

«وَ لايُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ ... اَوْ بَنى اَخَواتِهِنَّ» طوایف هفتگانه‌ای که قرآن از آنها نام برده محرم‌های نَسَبی و سببی زنان هستند. و اجداد شوهران حکمشان حکم پدران ایشان و نوه‌های شوهران حکمشان حکم فرزندان ایشان است. و اینکه فرمود: «نِسائِهِنَّ» و زنان را اضافه کرد به ضمیر زنان، برای اشاره به این معنا (صفحه ۶۰۵) بوده که مراد از نساء، زنان مؤمنین است که جایز نیست خود را در برابر زنان غیر مؤمن برهنه کنند، از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم همین معنا استفاده می‌شود. اطلاق جمله «اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ» هم شامل غلامان می‌شود و هم کنیزان، و از روایات نیز این اطلاق استفاده می‌شود. «اَوِ التّابِعينَ غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ» کلمه اربه به معنای حاجت است، و منظور از این حاجت شهوتی است که مردان را محتاج به ازدواج می‌کند، و کلمه «مِنَ الرِّجالِ» بیان تابعین است. و مراد از این رجال تابعین، افراد سفیه و ابلهی هستند که تحت قیمومت دیگران هستند و شهوت مردانگی ندارند. «اَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ» کلمه «الطِّفْلِ» کلیت را می‌رساند، یعنی جماعت اطفالی که بر عورت‌های زنان غلبه نیافته‌اند یعنی آنچه از امور زنان که مردان از تصریح به آن شرم دارند، اطفال زشتی آن را درک

نمی‌کنند، و این به طوری که دیگران هم گفته‌اند کنایه از حد بلوغ است.

نهی زنان از پایکوبی برای اظهار زینت خود

«وَ لا- يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ» می‌فرماید: «پاهای خود را محکم به زمین نزنند تا صدای زیورآلاتشان از قبیل خلخال و گوشواره و دستبند به صدا درآید.» «وَ تُوبُوا اِلَى اللّهِ جَميعا اَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مراد از توبه به طوری که از سیاق برمی‌آید بازگشت به سوی خدای تعالی است، به امتثال اوامر او، و انتهاء از نواهیش و خلاصه پیروی از راه و صراطش.

روایات وارده درباره حجاب و رفتار با نامحرمان

در کافی به سند خود از ابوعمر و زبیری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در حدیثی درباره واجبات اعضاء فرمود: بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا بر او حرام کرده ننگرد و از آنچه بر او حلال نیست اعراض کند، و ایمان و وظیفه چشم این است. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» و مؤمنین را نهی کرده از اینکه به عورت یکدیگر نگاه کنند، و مرد به (صفحه ۶۰۶) عورت برادرش نگاه کند، و عورت خود را از این که دیگران ببینند حفظ کند، و نیز فرموده: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» و زنان مؤمن را نهی کرده از این که به عورت خواهر خود نگاه کنند، و نیز عورت خود را از اینکه دیگران به آن نگاه کنند حفظ نمایند. آنگاه اضافه فرمودند که در هر جای قرآن درباره حفظ فرج آیه‌ای هست مقصود حفظ آن از زنا است، مگر این آیه که منظور در آن حفظ از نگاه است. در کافی به سند خود از مروک بن عبید، از بعضی از اصحاب امامیه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت: به وی عرض کردم: زنی که به انسان محرم نیست چه مقدار نگاه به او حلال است، فرمود: صورت و کف دو دست، و دو قدمها. و در قرب الاسناد حمیری از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده که به آن جناب عرضه داشتم: برای مرد چه مقدار جایز است که به زن غیر محرم نگاه کند؟ فرمود: صورت و کف دست و محل سوار (دستبند). و در کافی به سند خود از عباد بن صهیب روایت کرده که گفت از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: نظر کردن به سر اهل تهامه، و اعراب بادیه و همچنین اهل سواد و علوج (کفار) عیبی ندارد، چون اگر ایشان را نهی کنی منتهی نمی‌شوند. و نیز فرمود: زن دیوانه و کم عقل، که نگاه کردن به موی او و به بدنش عیبی ندارد در صورتی است که نگاه عمدی نباشد. مؤلف: گویا مقصود امام علیه‌السلام ازجمله «در صورتی که عمدی نباشد» ریبه و شهوت است. و در خصال است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: یا علی اولین نظری که به زن اجنبی کنی عیبی ندارد، ولی نظر دوم مسؤولیت دارد و جایز نیست. مؤلف: نظیر این روایت را الدر المنثور از جمعی از اصحاب جوامع حدیث از بریده از آن جناب نقل کرده، که عبارتش چنین است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: دنبال نگاه به نامحرمان نگاهی دیگر مکن، که اولی برایت بس است، و دومی را حق نداری. و در جوامع الجامع از ام سلمه روایت آورده که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، و (صفحه ۶۰۷) میمونه هم حاضر بود، که پسر ام مکتوم آمد، و این در موقعی بود که ما را به حجاب امر فرموده بود، به ما فرمود: در پرده شوید، عرضه داشتیم یا رسول اللّه ابن ام مکتوم که نابینا است ما را نمی‌بیند؟ فرمود آیا شما هم نابینایید؟ مگر شما او را نمی‌بینید؟ مؤلف: این را درالمنثور هم از ابی داوود و ترمذی و نسائی و بیهقی از ام سلمه نقل کرده‌اند. و در فقیه آمده که حفص ابن البختری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: سزاوار نیست برای زن که در برابر زنان یهود و نصاری برهنه شود، چون می‌روند و نزد شوهران خود تعریف می‌کنند. و در مجمع‌البیان در ذیل جمله: «اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ» گفته است که بعضی گفته‌اند: منظور از آن غلام و کنیز، از بردگان است، و این قول از امام صادق علیه‌السلام هم

روایت شده است. و در کافی به سند خود از عبدالرحمان بن ابی عبداللّه روایت کرده که گفت: از آن جناب پرسیدم: منظور از «غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَهِٔ» کیست؟ فرمود: احمق و اشخاص تحت ولایت غیر، که زن نمی‌خواهند. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۵. (صفحه ۶۰۸)

رفتار در خانواده

۲۸. آیه (نهی از نظر به اسرار داخلی خانه‌های مردم)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدْخُلوا بُیُوتا غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسوا وَ تُسَلِّموا عَلی اَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّروُنَ» «شما که ایمان دارید به خانه هیچ‌کس غیر از خانه‌های خود داخل نشوید تا آنکه آشنایی دهید و بر اهلش سلام کنید این برای شما بهتر است امید است که پند گیرید.» (۲۷ / نور) «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ» «و اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا شما را اجازه دهند، و اگر گفتند برگردید برگردید که این برای شما پاکیزه‌تر است و خدا به اعمالی که می‌کنید دانا است.» (۲۸ / نور) «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلوا بُیُوتا غَیْرَ مَسْکُونَهٍٔ فیها مَتاعٌ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدوُنَ وَ ما تَکْتُمُونَ» «و اما در خانه‌های غیر مسکونی برای شما گناهی نیست که به خاطر کالایی که در آن دارید داخل شوید و خدا آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید می‌داند.» (۲۹ / نور)

شرح

استیناس برای داخل شدن به خانه‌ها به وسیله نام خدا بردن، و یا، یا اللّه گفتن، یا تنحنح کردن (سرفه مصنوعی) و امثال آن است، تا صاحب خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود، و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند، و یا از وضعی که دارد باخبر شود. از اینجا معلوم می‌شود که مصلحت این حکم پوشاندن عورات مردم، و حفظ احترام ایمان است، پس وقتی شخص داخل شونده هنگام دخولش به خانه غیر، استیناس کند، و صاحب خانه را به استیناس خود آگاه سازد، و بعد داخل شده و سلام کند، در حقیقت او را در پوشاندن آنچه باید بپوشاند کمک (صفحه ۶۰۹) کرده، و نسبت به خود ایمنی‌اش داده است. و معلوم است که استمرار این شیوه پسندیده، مایه استحکام اخوت و الفت و تعاون عمومی بر اظهار جمیل و ستر قبیح است و جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّروُنَ» هم اشاره به همین فواید است، یعنی شاید با استمرار بر این سیره متذکر وظیفه خود بشوید، که چه اموری را باید رعایت کنید، و چگونه سنت اخوت را در میان خود احیاء سازید، و در سایه آن، قلوب را با هم مألوف نموده، به تمامی سعادت‌های اجتماعی برسید. «فَاِنْ لَمْ تَجِدوُا فیها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّی یُؤْذَنَ لَکُمْ» ... یعنی اگر دانستید که احدی در خانه نیست البته کسی که اختیار دار اجازه دخول است پس داخل نشوید تا از ناحیه مالک اذن، به شما اجازه داده شود. و منظور این نیست که سر به داخل خانه مردم کند، اگر کسی را ندید داخل نشود، چون سیاق آیات شاهد بر این است که همه این جلوگیری‌ها برای این است که کسی به عورات و اسرار داخلی مردم نظر نیندازد. این آیه شریفه حکم داخل شدن در خانه غیر را در صورتی که کسی که اجازه دهد در آن نباشد بیان کرده، و آیه قبلی حکم آن فرضی را بیان می‌کرد که اجازه دهنده‌ای در خانه باشد، و اما حکم این صورت که کسی در خانه باشد ولی اجازه ندهد، بلکه از دخول منع کند آیه «وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْکی لَکُمْ وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ» آن را بیان کرده است. «لَیْسَ

عَلَيْكَمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتا غَيْرَ مَسْكَونَةٍ فيها مَتاعٌ لَكَمْ» ... این آیه تجویز می‌کند داخل شدن در خانه‌هایی را که برای استمتاع بنا شده و کسی در آن سکونت طبیعی ندارد، مانند کاروانسراها و حمامها و آسیابها و امثال آن، زیرا همین که برای عموم ساخته شده است خود اذن عام برای داخل شدن است.

روایات وارده درباره روابط خانوادگی

در تفسیر قمی به سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبداللّه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه: «لا تَدْخُلُوا بُيُوتا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى اَهْلِها» فرموده: استیناس عبارت است از صدای پا و سلام کردن. (صفحه ۶۱۰) در مجمع‌البیان از ابی‌ایوب انصاری روایت کرده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: که استیناس به چه نحو صورت می‌گیرد؟ فرمود به اینکه آدمی تسبیح و حمد و تکبیر گوید و تنحنح کند تا اهل خانه بفهمند. و از سهل بن سعد روایت شده که گفت مردی سر زده وارد یکی از اطاقهای رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت سر خود را شانه می‌زد، و فرمود: اگر من بدانم که تو نگاه می‌کردی همان شانه را به دو چشمت می‌کوبیدم، اینطور استیذان کردن همان نگاه کردن و حرام است. و روایت شده که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید آیا از مادرم هم اذن دخول بخواهم؟ فرمود: آری، گفت: آخر او غیر از من خادمی ندارد، باز هر وقت بر او وارد می‌شوم استیذان کنم؟ فرمود آیا دوست داری او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت نه فرمود: پس استیذان کن. و نیز روایت شده که مردی می‌خواست به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله درآید تنحنح کرد، حضرت از داخل خانه به زنی به نام روضه فرمود: برخیز به این مرد یاد بده که به جای تنحنح بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟ آن مرد شنید و همینطور گفت. پس فرمود: داخل شو. و در الدر المنثور است که ابن مردویه از عباده بن صامت روایت کرده که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا در هنگام ورود به خانه‌ها باید استیذان کرد؟ فرمود: کسی که قبل از استیذان و سلام کردن چشمش داخل خانه مردم شود خدا را نافرمانی کرده، و دیگر احترامی ندارد، و می‌شود اذنش نداد. و در تفسیر قمی در ذیل آیه: «فَإِنْ لَمْ تَجِدوُا فيها اَحَدا فَلا تَدْخُلُوها حَتّى يُؤْذَنَ لَكُمْ» گفته: امام فرمود: معنایش این است که اگر کسی را نیافتید که به شما اجازه دخول دهد داخل نشوید، تا کسی پیدا شود و به شما اجازه دهد. و در همان کتاب در ذیل آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فيها مَتاعٌ لَكُمْ» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: منظور از این بیوت حمامها و کاروانسراها و آسیابها است که می‌توانی بدون اجازه داخل شوی. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۵۳. (صفحه ۶۱۱)

۲۹. آیه (رفتار خدمتگزاران در ساعات استراحت خانواده)

اشاره

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ وَ الَّذينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حينَ تَضَعُونَ ثِيابَكُمْ مِنَ الظَّهيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلى بَعْضٍ كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ وَ اللَّهُ عَليمٌ حَكيمٌ» «شما ای کسانی که ایمان دارید باید به کسانی که شما مالك آنان شده‌اید و کسانی که هنوز به عقل نرسیده‌اند دستور دهید در شبانه روز سه وقت از شما اجازه ورود بگیرند یکی پیش از نماز صبح و دوم هنگام نیم روز که جامه‌های خویش از تن در می‌آورید و سوم بعد از نماز شبانگاه که این سه هنگام، هنگام خلوت شما است و پس از آن می‌توانند بدون اجازه وارد شوند و گناهی بر شما و ایشان نیست که هنگام تحرك و برخورد با یکدیگر است، خدا این چنین

آیه‌ها را برای شما بیان می کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۸ / نور)

شرح

وضع ثیاب به معنای کندن لباس، و کنایه است از اینکه اهل خانه در حالی باشند که چه بسا میل نداشته باشند بیگانگان در آن حال ایشان را ببینند و کلمه ظهیره به معنای وقت ظهر است. کلمه عورت به معنای عیب است، و اگر آن را عورت نامیده‌اند، چون هر کس عار دارد از اینکه آن را هویدا کند، و شاید مراد از آن در آیه شریفه هر چیزی باشد که سزاوار است پوشانده شود. پس جمله «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا» ... دنبال جمله سابق است که می‌فرمود: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تَدْخُلُوا» ... که حکم می کرد به اینکه داخل شدن به خانه هر کس موقوف به اجازه گرفتن است، در نتیجه آیه مورد بحث به منزله استثناء از آن حکم عمومی است، چون در خصوص غلامان و کنیزکان اجازه گرفتن در سه هنگام را کافی می‌داند، و بیش از آن را واجب نمی‌داند. (صفحه ۶۱۲) و معنای اینکه فرمود: «لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ» این است که به ایشان دستور دهید که از شما اجازه دخول بخواهند، و از ظاهر «مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ» برمی‌آید که مراد از آن تنها غلامان است، چون کلمه «الَّذینَ» برای مردان است. و معنای «الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند و دلیل بر رسیدن به حد تمیز جمله «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» اطفالی است که به حد تمیز رسیده‌اند، ولی بالغ نشده‌اند، و دلیل بر رسیدن به حد تمیز «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» است. و منظور از جمله «ثَلاثَ مَرّاتٍ» سه نوبت در هر روز است، به دلیل اینکه دنبالش آن را تفصیل داده و فرموده: اول قبل از نماز فجر، و دوم هنگام ظهر که به خانه می‌آیید و جامه می کنید، سوم بعد از نماز عشاء، و در جمله «ثَلاثُ عَوْراتٍ لَکُمْ» به وجه حکم اشاره نموده و می‌فرماید: این سه موقع سه عورت است برای شما، که طبعا شایسته نیست غیر از شما کسی بر وضع شما مطلع شود. و معنای اینکه فرمود: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لا عَلَیْهِمْ جُناحٌ بَعْدَهُنَّ» این است که مانعی نیست که بعد از این سه موقع مأمورشان نکنید به اجازه دخول خواستن و مانعی هم بر ایشان نیست که از شما استیذان نکنند. و در جمله «طَوّافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ» به وجه این حکم (یعنی رفع مانع مذکور) اشاره نموده و می‌فرماید: چون در غیر این سه موقع غلامان و کنیزان دائما در آمد و شد، و خدمتند، پس تنها در اجازه خواستن به این سه هنگام اکتفا کنند. «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ» ... یعنی خدا این چنین احکام دین خود را بیان می کند، چون این آیات دلالت بر آن احکام دارد، «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» احوال شما را می‌داند، و آنچه را که حکمت اقتضاء می کند نیز مراعات می کند. (صفحه ۶۱۳)

۳۰. آیه (ادب و رفتار اطفال در ساعات استراحت والدین)

اشاره

«وَ اذا بَلَغَ الْاَطْفالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَسْتَأْذِنُوا کَمَااسْتَأْذَنَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ ایاتِهِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ» «و چون کودکانتان به عقل رسند باید اجازه دخول بگیرند، چنان که نام بردگان، قبل از ایشان (و یا آنان که زودتر از ایشان به حد رشد رسیدند) اجازه می گرفتند، خدا این چنین آیه‌های خویش را برای شما بیان می کند که خدا دانا و فرزانه است.» (۵۹ / نور)

شرح

این جمله بیانگر این حقیقت است که حکم مذکور، یعنی اذن گرفتن در سه نوبت برای اطفال تا مدتی معین معتبر است، و آن

رسیدن به حد بلوغ است، و بعد از آن باید مانند کسانی که قبلاً ذکر شد یعنی بالغان از مردان و زنان آزاد اجازه بگیرند، خدا این چنین آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خدا علیم و حکیم است.

۳۱. آیه (ادب غذا خوردن در خانه‌های دیگر)

اشاره

«لَيسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَريضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَديقِكُمْ لَيسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَميعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» «نه برای کور مانعی هست که برای لنگ، نه برای بیمار و نه برای شما که از خانه‌های خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا برادران یا خواهران یا عموها یا عمه‌ها یا خانه داییها یا خاله‌ها یا خانه‌ای که کلیدش را به شما سپرده‌اند یا خانه دوستانتان چیزی بخورید، نه خوردنتان به صورت فردی گناه است و نه با هم خوردنتان، و چون به خانه‌ای در آمدید خویشتن را سلام کنید که درودی از جانب خدا و مبارك و پاکیزه است. چنین خدا، این آیه‌ها را برای بیان می‌کند شاید تعقل کنید.» (۶۱/نور)

شرح

ظاهر آیه این است که در آن برای مؤمنین حقی قائل شده، و آن این است که (صفحه ۶۱۴) می‌توانند در خانه خویشاوندان، و یا کسانی که ایشان را امین می‌دانند، و یا خانه دوستان خود چیزی بخورند، البته به مقداری که بدان احتیاج دارند، نه به حد اسراف و افساد. «لَيْسَ عَلَى الاَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الاَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَريضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى اَنْفُسِكُمْ» شمردن نامبردگان از این باب نبوده که خصوصیتی داشته باشند، بلکه از باب این بوده که به خاطر عیب و نقصی که در اعضاء دارند احیانا نمی‌توانند رزق خود را کسب کنند، لذا جایز است که از خانه‌های نامبردگان رفع حاجت کنند، والا فرقی میان کور و چلاق و مریض و غیر ایشان نیست. «مِنْ بُيُوتِكُمْ اَوْ بُيُوتِ ابائِكُمْ» ... در اینکه خانه‌هایتان را با خانه‌های خویشاوندانتان و بقیه نامبردگان آورده، اشاره است به اینکه در دین اسلام خانه‌های نامبردگان با خانه خود شما فرقی ندارد، چون در این دین مؤمنین، اولیای یکدیگرند، و در حفظ خانه و زندگی یکدیگر فرقی با خانه و زندگی خودشان نمی‌گذارند، آن طور که صاحب اختیار و سرپرست خانه خویشند، خانه‌های اقرباء و کسانی که شما قیم و سرپرستی آنان را دارید و دوستان خویش را نیز سرپرستی می‌کنید، علاوه بر این کلمه «بُيُوتِكُمْ» شامل خانه فرزند و همسر انسان نیز می‌شود همچنان که روایت هم به این معنا دلالت دارد. «اَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ» می‌فرماید: که حرجی بر شما نیست از اینکه بخورید از خانه‌های خودتان (که گفتیم منظور خانه فرزندان و همسران است،) و هرجا که کلیدش به شما سپرده شده، مانند خانه‌هایی که انسان قیم و یا وکیل در آن شده باشد، و یا کلیدش را به آدمی سپرده باشند، «اَوْ صَديقِكُمْ» یا خانه صدیقتان (دوستتان) بوده است. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ اَنْ تَأْكُلُوا جَميعا اَوْ اَشْتاتا» یعنی، گناهی بر شما نیست که همگی دست جمعی و با یکدیگر بخورید، و یا جداجدا. و این آیه هر چند که به حکم روایات درباره موردی خاص نازل شده، ولی مفادش عام است. (صفحه ۶۱۵)

ادب سلام کردن در ورود به خانه‌های یکدیگر

«فَاِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتـا فَسَـلِّمُوا عَلی اَنْفُسِـکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْـدِ اللّهِ مُبارَکَـةً طَیِّبَـةً» ... بعـد از آن که گفتگو از خانه‌ها را به میان آورد، ادب دخول در آن را متفرع بر آن نموده، فرمود: و چون داخل خانه‌ها شوید بر خود سـلام کنید. و مقصود از سـلام کردن بر خود، سـلام کردن بر هر کسـی است که در خانه باشد، در اینجا نیز اگر نفرمود: بر اهل آن سـلام کنید، خواست یگانگی مسلمانان با یکدیگر را برسانـد، چون همه انساننـد، و خدا همه را از یک مرد و زن خلق کرده، علاوه بر این همه مؤمنند، و ایمان ایشان را جمع کرده، چون ایمان قوی‌تر از رحم، و هر عامل دیگری برای یگانگی است. و بعید هم نیست که مراد از جمله «فَسَـلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ» این باشد که وقتی کسـی داخل بر اهل خانه‌ای شـد، بر آنان سـلام کند، و ایشان جواب سـلامش را بدهند. جمله «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً» یعنی در حالی که سـلام تحیتی است از ناحیه خـدا، چون او تشریعش کرده و حکمش را نازل ساخته تا مسـلمانان با آن یکدیگر را تحیت گوینـد و آن تحیـتی است مبـارک و دارای خیر بسـیار، و بـاقی و طیب، چـون ملاـیم بـا نفس است. آری، حقیقت این تحیت گسترش امنیت و سلامتی بر کسی است که بر او سلام می‌کنند، و امنیت و سلامتی پاکیزه‌ترین چیزی است که در میان دو نفر که به هم برمی‌خورند برقرار باشد. خدای سبحان سپس آیه را با جمله «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْایاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» ختم فرموده، یعنی تا شاید شما به معالم دین خود آگهی یابید و به آن عمل کنید. (۱) ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۲۷. (صفحه ۶۱۶)

۳۲. آیه (ادب و احسان به پدر و مادر)

اشاره

«وَ قَضـی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُـدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ وَ بِالْوالِـدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریماً» «پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستیـد و به والـدین احسان کنید و اگر یکی از آن دو در حیات‌تو به پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احـترام سـخن بگو» (۲۳/اسـراء) «وَ اخْفِضْ لَهُمـا جَنـاحَ الـذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَـةِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَـغیرا» «از در رحمت پر و بـال مسـکنت بر ایشـان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردنـد» (۲۴ / اسراء) «رَبُّکُم اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِکُمْ اِنْ تَکُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ کانَ لِلْاَوّبینَ غَفُورا» «پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه گزاران غفور است» (۲۵ / اسراء)

شرح

احسان به پـدر و مادر بعـد از مسأله توحیـد خـدا واجب‌ترین واجبات است همچنانکه مسأله عقوق بعـد از شـرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مسأله را بعـد از مسأله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است. در سوره انعام پیرامون تفسـیر آیه ۱۵۱ که شبیه به آیه مورد بحث است گـذشت که گفتیم رابطه عاطفی میان پـدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگترین روابط اجتماعی است که قوام و اسـتواری جامعه انسانی بدانها است، و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشـته و نمی‌گذارد از هم جدا شوند، بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت، لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کنـد و به ایشـان احسان نمایـد زیرا که اگر این حکم در اجتماع (صـفحه ۶۱۷) جریان نیابـد و فرزنـدان با پدر و مادر خود معـامله یـک بیگـانه را بکننـد قطعا آن عاطفه از بین رفته و شـیرازه اجتماع به کلی از هم گسـیخته می‌گردد. «اِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْـدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما» «و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید،

و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو!» کلمه «کِبَر» به معنای بزرگسالی است، و کلمه «اُف» مانند کلمه اخ در فارسی، انزجار را می‌رساند، و کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می‌گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت‌ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می‌کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می‌کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می‌نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بر دوش می‌کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می‌پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند. پس آیه شریفه نمی‌خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدات فرزند و چه در هر حال دیگر. (صفحه ۶۱۸) «وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ ارْحَمْهُما كَما رَبَّیانی صَغیرا» «از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند.» «خَفض جِناح» یا پر و بال گستردن، کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی، و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نموده و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد، و به همین جهت کلمه جناح را مقید به ذلت کرده و فرمود: «جَناحَ الذُّلِّ» و معنای آیه این است که: انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می‌دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد. این در صورتی است که ذل به معنای خواری باشد، و اگر به معنای «مَطاوَعَه» باشد از گستردن بال مرغان جوجه دار مأخوذ شده که از در مهر و محبت بال خود را برای جوجه‌های خود باز می‌کنند تا آنها را زیر پر خود جمع‌آوری نمایند، و از سرما و شکار شدن حفظ کنند. و در اینکه فرمود: «و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آن چنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند» دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می‌آورد، و به او خاطرنشان می‌سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آن چنان که ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند. در مجمع‌البیان می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه دعای فرزند برای پدر و مادرش که از دنیا رفته‌اند مسموع است، زیرا اگر مسموع نبود و برای آنها اثری نداشت معنا نداشت که در این آیه امر به دعا کند. مؤلف: لیکن آیه بیش از این دلالت ندارد که دعای فرزند در مظنه اجابت است و چنین دعائی بی‌خاصیت نیست، زیرا هم گفتیم که ممکن است به اجابت رسد و (صفحه ۶۱۹) هم اینکه ادبی است دینی که فرزند از آن استفاده می‌برد، و لو در موردی مستجاب نشود، و پدر و مادر از آن بهره‌مند نگردند، علاوه بر این، مرحوم طبرسی دعا را مختص به حال بعد از مرگ پدر و مادر دانسته، و حال آنکه آیه شریفه مطلق است. «رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما فی نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صالِحینَ فَاِنَّهُ كانَ لِلاَوّبینَ غَفُورا» این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متأذی شده‌اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود. پس این که فرمود: «رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما فینُفُوسِكُمْ» معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می‌داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می‌فرماید: «اِنْ تَكُونُوا صالِحینَ،» و مجموعا معنایش این می‌شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است. (۱)

۳۳. آیه (یکی در حق والدین)

اشاره

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمینَ» «ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد *****۱- المیزان ج: ۱۳ ص: ۱۰۹. (صفحه ۶۲۰) همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد، آن وقت می گوید: پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم، پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما، پروردگارا من امروز به درگاهت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگانت هستم.» (۱۵ / احقاف)

شرح

احسان به والدین از احکام عمومی خداست که همانطور که در تفسیر آیه «قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ اَ لاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا» (۱۵۱ / انعام) گذشت، در همه شرایع تشریع شده، و به همین جهت فرمود: «وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ» و سفارش را عمومیت داد به هر انسانی، نه تنها مسلمانان. آنگاه دنبال این سفارش اشاره کرد به ناراحتی‌هایی که مادر انسان در دوران حاملگی، وضع حمل و شیردادن تحمل می کند تا اشاره کرده باشد به ملاک حکم، و عواطف و غریزه رحمت و رأفت انسان را برانگیزند. «حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً» بلوغ اشد به معنای رسیدن به زمانی از عمر است که در آن زمان قوای آدمی محکم می‌شود. بلوغ چهل سال عادتا ملازم با رسیدن به کمال عقل است. «قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی ان اَشْكُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ» کلمه «اَوْزِعْنی» معنای الهام را می‌دهد، و این الهام، الهام آن اموری نیست که اگر خدا عنایت نکند آدمی به حسب طبع خود علم به آنها پیدا نمی کند، و آیه «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها. فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها» از آن خبر می‌دهد، بلکه الهام عملی و به معنای وادار کردن، و دعوت باطنی به عمل خیر و شکر نعمت و بالاخره عمل صالح است. خدای تعالی در این آیه آن نعمتی را که سائل درخواست کرده نام نبرده، تا هم نعمت‌های ظاهری چون حیات، رزق، شعور و اراده را، و هم نعمت‌های باطنی چون ایمان به خدا، اسلام، خشوع، توکل بر خدا و تفویض به خدا را شامل شود. پس جمله «رَبِّ اَوْزِعْنی ان اَشْكُرَ نِعْمَتَکَ» ... درخواست این است که نعمت ثناء بر او را ارزانیش بدارد تا با اظهار قولی و عملی نعمت او را اظهار نماید. اما قولی که روشن (صفحه ۶۲۱) است، و اما عملی به این که نعمت‌های خدا را طوری استعمال کند که همه بفهمند نعمت وی از خدای سبحان است و خدا آن را به وی داده، و از ناحیه خود او نیست، و لازمه این گونه استعمال این است که عبودیت و مملوکیت این انسان در گفتار و کردارش هویدا باشد. و اینکه کلمه نعمت را با جمله: «الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ» تفسیر کرده می‌فهماند که شکر مذکور هم از طرف خود سائل است، و هم از طرف پدر و مادرش، و در حقیقت فرزند بعد از درگذشت پدر و مادرش زبان ذکرگویی برای آنان است. «وَ ان اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ» شکر نعمت چیزی است که ظاهر اعمال انسان را زینت می‌دهد، و صلاحیت پذیرفتن خدای تعالی زیوری است که باطن اعمال را می‌آراید، و آن را خالص برای خدا می‌سازد. «وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی» اصلاح در ذریه به این معنا است که صلاح را در ایشان ایجاد کند و چون این ایجاد از ناحیه خداست، معنایش این می‌شود که ذریه را موفق به عمل صالح سازد، و این اعمال صالح کار دلهایشان را به صلاح بکشاند. و اگر گفت ذریه‌ام را برای من اصلاح کن برای این است که بفهماند اصلاحی

درخواست می کند که خود او از اصلاح آنان بهره‌مند شود، یعنی ذریه او به وی احسان کنند، همانطور که او به پدر و مادرش احسان می کرد. و خلاصه دعا این است که خدا شکر نعمتش و عمل صالح را به وی الهام کند، و او را نیکوکار به پدر و مادرش سازد، و ذریه‌اش را برای او چنان کند که او را برای پدر و مادرش کرده بود. شکر نعمت خدا به معنای حقیقیش این است که بنده خدا خالص برای خدا باشد، پس برگشت معنای دعا به درخواست خلوص نیت و صلاح عمل است. «اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ،» یعنی من به سوی تو برگشتم و از کسانی هستم که امور را تسلیم تو نمودند، به طوری که تو هیچ اراده‌ای نکردی مگر آنکه آنان نیز همان را خواستند، بلکه جز آنچه تو می‌خواهی نمی‌خواهند. (صفحه ۶۲۲) این جمله در مقام بیان علت مطالبی است که در دعا بوده، و این آیه از آنجا که دعا را نقل می کند، و آن را رد ننموده، بلکه با وعده قبولی آن را تأیید می کند و می‌فرماید: «اُولئِکَ الَّذینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ،» (۱۶ / احقاف) این نکته را روشن می‌سازد که وقتی توبه و تسلیم خدا شدن در کسی جمع شد، دنبالش خداوند آنچه را که باعث خلوص وی می‌شود به دل او الهام می کند، و در نتیجه هم ذاتا از مخلَصین می‌شود، و هم عملاً ـ از مخلِصین. (۱)

۳۴. آیه (تفاوت رابطه شخصی و رابطه دینی فرزند با والدین)

اشاره

«وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْنا وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» «و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش به احسان کرده‌ایم، و در عین حال گفته‌ایم اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، برگشت شما فرزندان و پدر و مادرتان به سوی من است آن وقت به آنچه می کردید آگاهتان می کنم.» (۸ / عنکبوت)

شرح

در صدر آیه می‌فرماید: ما دستور دادیم به اینکه به پدر و مادر احسان شود. و در جمله «وَ اِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بی،» که تتمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرک اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند اینکه دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرک کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرک بورزی اطاعتشان مکن! و برگشت معنای جمله به این است که: ما انسان را نهی کردیم از شرک هر چند که شرک ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود ***** ۱- المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۰۷. (صفحه ۶۲۳) هیچ نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم. و در اینکه فرمود: «ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ،» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که: اگر گفتیم پدر و مادر را در شرک به خدا اطاعت مکن، برای این است که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به اینکه نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیر علم نهی کرده، از آن جمله فرموده: «وَ لا ـ تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ: چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (۳۶ / اسراء). و معنای آیه این است که: ما به انسانها در خصوص پدر و مادرشان عهد خوبی کردیم، و دستورشان دادیم که به پدر و مادر احسان کنند، و اگر کوشش کردند که به من شرک بورزید، اطاعتشان مکنید، برای اینکه این اطاعت پیروی چیزی است که علمی بدان ندارید. در این آیه شریفه توبیخ کنایه‌ای است به بعضی از کسانی که ایمان به خدا آورده و سپس به اصرار پدر و مادر از ایمان خود برگشته‌اند. «وَ الَّذینَ امَنُوا وَ

عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصّالِحینَ،» (۹ / عنکبوت) می‌خواهد به کسانی که گرفتار پدر و مادر مشرکند و آن پدر و مادر اصرار می‌ورزند که ایشان را به سوی شرک بکشانند، و ایشان زیر بار نرفته، به حکم اجبار ترک پدر و مادر را گفته‌اند، تسلیت گفته، با وعده‌ای جمیل دلخوش سازد. می‌فرماید: اگر پدر و مادر او را به سوی شرک خواندند، و او به حکم خدا نافرمانیشان کرده، و ناچار از ایشان کناره‌گیری کرد، و پدر و مادر را به خاطر خدا از دست داد، مسؤولیتی از این بابت ندارد، و ما در برابر پدر و مادری که از دست داده بهتر از آن دو به او می‌دهیم، و به پاداش ایمان و عمل صالحش او را در زمره صالحان در می‌آوریم، به همان صالحان که نزد ما در بهشت متنعم هستند، و این معنا را آیه شریفه «یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، اِرْجِعی اِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً، فَادْخُلی فی عِبادی، وَ ادْخُلی جَنَّتی،» (۲۷ تا ۳۰ / فجر) نیز افاده می کند. (صفحه ۶۲۴)

۳۵. آیه (تأمین زندگی اخروی صالح برای خانواده)

اشاره

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ.» «هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل برآنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می‌دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می گوید عمل می کنند.» (۶/تحریم)

شرح

اشاره

خدای تعالی در این آیه خطاب را متوجه عموم مؤمنین می کند، که خود و اهل بیت خود را ادب کنید، و از آتشی که آتش گیرانه‌اش خود دوزخیانند حفظ نمایید، و می‌فهماند که همین اعمال بد خود شما است که در آن جهان برمی گردد، و آتشی شده به جان خودتان می‌افتد، آتشی که به هیچ وجه خلاصی و مفری از آن نیست. (۱)

هویت زن در اسلام

اسلام بیان می کند که زن نیز مانند مرد انسان است، و هر انسانی چه مرد و چه زن فردی است از انسان که در ماده و عنصر پیدایش او دو نفر انسان نر و ماده شرکت و دخالت داشته‌اند، و هیچ یک از این دو نفر بر دیگری برتری ندارد مگر به تقوا، همچنان که کتاب آسمانی خود می‌فرماید: «یااَیُّهَاالنّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ.» (۱۳ / حجرات) به طوری که ملاحظه می کنید قرآن کریم هر انسانی را موجودی گرفته شده و تألیف یافته از دو نفر انسان نر و ماده می‌داند، که هر دو بطور متساوی ماده وجود و تکون او هستند و انسان پدید آمده (چه مرد باشد و چه زن) مجموع ماده‌ای است که از ***** ۱- المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۰. (صفحه ۶۲۵) آن دو فرد گرفته شده است. قرآن کریم در معرفی زن مانند آن شاعر نفرمود: و انما امهات الناس اوعیهٔ، و مانند آن دیگری نفرمود: «بَنُونا بَنُوا اَبْناءِنا وَ بَناتُنا بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الْاَباعِدِ،» بلکه هر فرد از انسان (چه دختر و چه پسر) را مخلوقی تألیف یافته از زن و مرد معرفی کرد، در نتیجه تمامی افراد بشر امثال یکدیگرند، و بیانی تمام‌تر و رساتر

از این بیان نیست، و بعد از بیان این عدم تفاوت، تنها ملاک برتری را تقوا قرار داد. و نیز در جای دیگر فرمود: «اَنّی لا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» (۱۹۵/آل‌عمران) در این آیه تصریح فرموده که کوشش و عمل هیچکس نزد خدا ضایع نمی‌شود، و این معنا را تعلیل کرده به اینکه چون بعضی از بعض دیگر هستید، و صریحا نتیجه آیه قبلی که می‌فرمود: «اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی،» ... را بیان می کند، و آن این است که مرد و زن هر دو از یک نوع هستند و هیچ فرقی در اصل خلقت و بنیاد وجود ندارند. آنگاه همین معنا را هم توضیح می‌دهد به اینکه عمل هیچ یک از این دو صنف نزد خدا ضایع و باطل نمی‌شود، و عمل کسی به دیگری عاید نمی گردد مگر اینکه خود شخص عمل خود را باطل کند. و به بانگ بلند اعلام می‌دارد: «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ!» (۳۸ / مدثر) نه مثل مردم قبل از اسلام که می گفتند: گناه زنان به عهده خود آنان و عمل نیکشان و منافع وجودشان مال مردان است! و ما انشاءاللّه به زودی توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد. پس وقتی به حکم این آیات، عمل هریک از دو جنس مرد و زن (چه خوبش و چه بدش) به حساب خود او نوشته می‌شود، و هیچ مزیتی جز با تقوا برای کسی نیست، و با در نظر داشتن اینکه یکی از مراحل تقوا، اخلاق فاضله (چون ایمان با درجات مختلفش و چون عمل نافع و عقل محکم و پخته و اخلاق خوب و صبر و حلم،) است، (صفحه ۶۲۶) پس یک زن که درجه‌ای از درجات بالای ایمان را دارد، و یا سرشار از علم است، و یا عقلی پخته و وزین دارد، و یا سهم بیشتری از فضائل اخلاقی را دارا می‌باشد، چنین زنی در اسلام ذاتا گرامی‌تر و از حیث درجه بلندتر از مردی است که هم طراز او نیست. حال آن مرد هرکه می‌خواهد باشد، پس هیچ کرامت و مزیتی نیست، مگر تنها به تقوا و فضیلت. و در معنای آیه قبلی بلکه روشن‌تر از آن آیه زیر است، که می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلوُنَ» (۹۷ / نحل). و نیز آیه زیر است که می‌فرماید: «وَ مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فیها بِغَیْرِ حِسابٍ» (۴۰ / مؤمن). و نیز آیه زیر است که می‌فرماید: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولئِک یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقیرا» (۱۲۴ / نساء). علاوه بر این آیات که صریحا تساوی بین زن و مرد را اعلام می کند، آیات دیگری هست که صریحا بی‌اعتنائی به امر زنان را نکوهش نموده، از آن جمله می‌فرماید: «وَ اذا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالاُْنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّا وَ هُوَ کَظیمٌ، یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِه اَیُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ اَمْ یَدُسُّهُ فِی‌التُّرابِ اَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ،» (۵۸ و ۵۹ / نحل) و اینکه می‌فرماید خود را از شرمساری از مردم پنهان می کند، برای این است که ولادت دختر را برای پدر ننگ می‌دانستند، و منشأ عمده این طرز تفکر این بود که مردان در چنین مواقعی تصور می کردند که این دختر به زودی بزرگ خواهد شد، و ملعبه و بازیچه جوانان قرار خواهد گرفت، و این خود نوعی غلبه مرد بر زن است، آن هم در یک امر جنسی که به زبان آوردن آن مستهجن و زشت است، در نتیجه ننگ زبانزد شدنش به ریش پدر و خاندان او می چسبد. (صفحه ۶۲۷) همین طرز تفکر، عرب جاهلیت را واداشت تا دختران بی گناه خود را زنده زنده دفن کنند. سبب دیگر قضیه را که علت اولی این انحراف فکری بود در گذشته خواندید و خدای تعالی در نکوهش از این عمل نکوهیده، تأکید کرده و فرمود: «وَ اذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ؟» (۸ / تکویر) از بقایای اینگونه خرافات بعد از ظهور اسلام نیز در بین مسلمانان ماند و نسل به نسل از یکدیگر ارث بردند، و تاکنون نتوانسته‌اند لکه ننگ این خرافات را از صفحه دل بشویند، به شهادت اینکه می‌بینیم اگر زن و مردی با یکدیگر زنا کنند، ننگ زنا در دامن زن تا ابد می‌ماند، هر چند که توبه هم کرده باشد، ولی دامن مرد ننگین نمی‌شود، هر چند که توبه هم نکرده باشد، با اینکه اسلام این عمل نکوهیده را هم برای زن ننگ می‌داند، و هم برای مرد، هم او را مستحق حد و عقوبت می‌داند و هم این را، هم به او صد تازیانه می‌زند و هم به این.

زن و موقعیت اجتماعی آن در اسلام

اسلام بین زن و مرد از نظر تدبیر شؤون اجتماع و دخالت اراده و عمل آن دو در این تدبیر، تساوی برقرار کرده، علتش هم این است که همانطور که مرد می‌خواهد بخورد و بنوشد و بپوشد، و سایر حوائجی که در زنده ماندن خود به آنها محتاج است به دست آورد، زن نیز همینطور است، و لذا قرآن کریم می‌فرماید: «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» پس همانطور که مرد می‌تواند خودش در سرنوشت خویش تصمیم بگیرد و خودش مستقلاً عمل کند و نتیجه عمل خود را مالک شود، همچنین زن چنین حقی را دارد بدون هیچ تفاوت: «لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ!» (۲۸۶/بقره) پس زن و مرد در آنچه که اسلام آن را حق می‌داند برابرند، و به حکم آیه: «یُحِقُّ الْحَقَّ» (۲۴ / شوری)، چیزی که هست خدای تعالی در آفرینش زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می کند. (صفحه ۶۲۸) اول اینکه: زن را در مثل به منزله کشتزاری برای تکون و پیدایش نوع بشر قرار داده، تا نوع بشر در داخل این صدف تکون یافته و نمو کند، تا به حد ولادت برسد، پس بقای نوع بشر بستگی به وجود زن دارد، و به همین جهت که او کشتزار است مانند کشتزارهای دیگر احکامی مخصوص به خود دارد و با همان احکام از مرد ممتاز می‌شود. دوم اینکه: از آنجا که باید این موجود، جنس مخالف خود یعنی مرد را مجذوب خود کند، و مرد برای اینکه نسل بشر باقی بماند به طرف او و ازدواج با او و تحمل مشقت‌های خانه و خانواده جذب شود، خداوند در آفرینش، خلقت زن را لطیف قرار داد، و برای اینکه زن مشقت بچه داری و رنج اداره منزل را تحمل کند، شعور و احساس او را لطیف و رقیق کرد، و همین دو خصوصیت، که یکی در جسم او است و دیگری در روح او، تأثیری در وظایف اجتماعی محول به او دارد. این بود مقام و موقعیت اجتماعی زن، و با این بیان موقعیت اجتماعی مرد نیز معلوم می‌شود و نیز پیچیدگی و اشکالی که در احکام مشترک بین آن دو و احکام مخصوص به هر یک از آن دو، در اسلام هست حل می گردد، همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ‌اللّٰهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّااکْتَسَبْنَ وَ اسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِها اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیما.» (۳۲ / نساء) و منظورش از این گفتار آن است که اعمالی که هریک از زن و مرد به اجتماع خود هدیه می‌دهد باعث آن می‌شود که به فضلی از خدا اختصاص یابد، بعضی از فضل‌های خدای تعالی فضل اختصاصی به یکی از این دو طایفه است، بعضی مختص به مردان و بعضی دیگر مختص به زنان است. مثلاً مرد را از این نظر بر زن فضیلت و برتری داده که سهم ارث او دو برابر زن است، و زن را از این نظر بر مرد فضیلت داده که خرج خانه را از گردن زن ساقط کرده است، پس نه مرد باید آرزو کند که ای کاش خرج خانه به عهده‌ام نبود، و نه زن آرزو (صفحه ۶۲۹) کند که ای کاش سهم ارث من برابر برادرم بود، بعضی دیگر برتری را مربوط به عمل عامل کرده، نه اختصاص به زن دارد و نه به مرد، بلکه هر کس فلان قسم اعمال را کرد، به آن فضیلت‌ها می‌رسد (چه مرد و چه زن) و هر کس نکرد نمی‌رسد (باز چه مرد و چه زن) و کسی نمی‌تواند آرزو کند که ای کاش من هم فلان برتری را می‌داشتم، مانند فضیلت ایمان و علم و عقل و سائر فضائلی که دین آن را فضیلت می‌داند. این قسم فضیلت فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و لذا در آخر آیه می‌فرماید: «وَ اسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِها،» دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیه شریفه: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ،» ... است، به آن بیانی که گذشت.

احکام مشترک و اختصاصی بین زن و مرد

در اسلام زن در تمامی احکام عبادی و حقوق اجتماعی شریک مرد است، او نیز مانند مردان می‌تواند مستقل باشد و هیچ فرقی با مردان ندارد (نه در ارث و نه در کسب و انجام معاملات و نه در تعلیم و تعلم، و نه در به دست آوردن حقی که از او سلب شده و نه در دفاع از حق خود و نه در احکامی دیگر،) مگر تنها در مواردی که طبیعت خود زن اقتضا دارد که با مرد فرق داشته باشد. و عمده آن موارد مسأله عهده‌داری حکومت و قضا و جهاد و حمله بر دشمن است، (و اما از صرف حضور در جهاد و کمک کردن به مردان در اموری چون مداوای آسیب‌دیدگان محروم نیست،) و نیز مسأله ارث است که نصف سهم مردان ارث می‌برد، و یکی

دیگر حجاب و پوشاندن مواضع زینت بدن خویش است، و یکی اطاعت کردن از شوهر در هر خواسته‌ای است که مربوط به تمتع و بهره بردن باشد. و در مقابل، این محرومیت‌ها را از این راه تلافی کرد که نفقه را یعنی هزینه زندگی را به گردن پدر و یا شوهرش انداخته، و بر شوهر واجب کرده که نهایت درجه توانائی خود را در حمایت از همسرش به کار ببرد، و حق تربیت فرزند و پرستاری او را نیز به زن داده است. و این تسهیلات را هم برای او فراهم کرده که: جان و ناموسش و حتی آبرویش را (صفحه ۶۳۰) (از اینکه دنبال سرش حرف بزنند،) تحت حمایت قرار داده، و در ایام عادت حیض و ایام نفاس، عبادت را از او ساقط کرده، و برای او در همه حالات، ارفاق لازم دانسته است. پس، از همه مطالب گذشته، این معنا بدست آمد که زن از جهت کسب علم، بیش از علم به اصول معارف و فروع دین (یعنی احکام عبادات و قوانین جاریه در اجتماع) وظیفه وجوبی دیگر ندارد، و از ناحیه عمل هم همان احکامی را دارد که مردان دارند، به اضافه اینکه اطاعت از شوهرش نیز واجب است، البته نه در هر چیزی که او بگوید و بخواهد، بلکه تنها در مسأله مربوط به بهره‌های جنسی، و اما تنظیم امور زندگی فردی یعنی رفتن به دنبال کار و کاسبی و صنعت، و نیز در تنظیم امور خانه، و نیز مداخله در مصالح اجتماعی و عمومی، از قبیل دانشگاه رفتن و یا اشتغال به صنایع و حرفه‌های مفید برای عموم و نافع در اجتماعات، با حفظ حدودی که برایش معین شده، هیچ یک بر زن واجب نیست. و لازمه واجب نبودن این کارها این است که وارد شدنش در هریک از رشته‌های علمی و کسبی و تربیتی و امثال آن، فضلی است که خود نسبت به جامعه‌اش تفضل کرده، و افتخاری است که برای خود کسب نموده، و اسلام هم این تفاخر را در بین زنان جایز دانسته است، برخلاف مردان که جز در حال جنگ نمی‌توانند تفاخر کنند، و از آن نهی شده‌اند. این بود آنچه که از بیانات گذشته ما به دست می‌آمد که سنت نبوی هم مؤید آن است، و اگر بحث ما بیش از حوصله این مقام طول نمی‌کشید، نمونه‌هائی از رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسرش خدیجه علیهاالسلام و دخترش فاطمه علیهاالسلام و سایر زنانش و زنان امت خود و آنچه درباره زنان سفارش کرده و نیز شمه‌ای از طریقه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و زنانشان مانند زینب دختر علی علیه‌السلام و فاطمه و سکینه دختر حسین علیه‌السلام و غیر ایشان را نقل می‌کردیم، و نیز پاره‌ای از کلماتی که در مورد سفارش درباره زنان، از ایشان رسیده می‌آوردیم. (صفحه ۶۳۱)

زیربنای قوانین اجتماعی اسلام در مورد زن و مرد

و اما آن اساسی که اسلام احکام نامبرده را بر آن اساس تشریع کرده، همانا فطرت و آفرینش است، و کیفیت این پایه‌گذاری در آنجا که درباره مقام اجتماعی زن بحث می‌کردیم، روشن شد، ولی در اینجا نیز توضیح بیشتری داده و می‌گوئیم: برای جامعه‌شناس و اهل بحث، در مباحثی که ارتباط با جامعه‌شناسی دارد، جای هیچ شکی نیست که وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباریی که منشعب از آن وظائف می‌شود، سرانجام باید منتهی به طبیعت شود، چون این خصوصیت توان طبیعی انسان بود که از همان آغاز خلقتش او را به تشکیل اجتماع نوعی هدایت کرد، به شهادت اینکه می‌بینیم هیچ زمانی نبوده که نوع بشر، دارای چنین اجتماعی نوعی نبوده باشد، البته نمی‌خواهیم بگوئیم اجتماعی که بشر طبق مقتضای طبیعتش تشکیل می‌داده، همواره سالم هم بوده، نه، ممکن است عواملی آن اجتماع را از مجرای صحت و سلامت به سوی مجرای فساد کشانده باشد، همانطور که ممکن است عواملی بدن طبیعی و سالم آدمی را از تمامیت طبیعی آن خارج نموده و به نقص در خلقت گرفتارش کند، و یا آن را از صحت طبیعی به درآورده و مبتلا به بیماری و آفتش سازد. پس اجتماع با تمامی شؤون و جهاتش چه اینکه اجتماعی صالح و فاضل باشد و چه فاسد، بالاخره منتهی به طبیعت می‌شود، چیزی که هست آن اجتماعی که فاسد شده، در مسیر زندگیش به عاملی برخورده است که فاسدش کرده، و نگذاشته به آثار خوب اجتماع برسد (به خلاف اجتماع فاضل.) پس این یک حقیقت است که دانشمندان در مباحث اجتماعی خود یا تصریحا و یا بطور کنایه به آن اشاره کرده‌اند، و قبل از همه آنان کتاب خدای عزوجل با روشن‌ترین و

واضح‌ترین بیان، به آن اشاره کرده و فرموده: «الَّذی اَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی!» (۵۰/طه) و نیز فرموده: «اَلَّذی خَلَقَ فَسَوّی، وَ الَّذی قَدَّرَ فَهَدی،» (۲ و ۳ / اعلی) و نیز فرموده: «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها، فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها،» (۷ و ۸ / شمس) و آیات دیگر که متعرض مسأله قدر است. (صفحه ۶۳۲) پس تمامی موجودات و از آن جمله انسان در وجودش و در زندگیش به سوی آن هدفی که برای آن آفریده شده، هدایت شده‌است، و در خلقتش به هر جهاز و ابزاری هم که در رسیدن به آن هدف به آن جهاز و آلات نیازمند است مجهز گشته و زندگی با قوام و سعادتمندانه‌اش، آن قسم زندگی‌ای است که اعمال حیاتی آن منطبق با خلقت و فطرت باشد، و انطباق کامل و تمام داشته باشد و وظائف و تکالیفش در آخر منتهی به طبیعت شود، انتهائی درست و صحیح، و این همان حقیقتی است که آیه زیر بدان اشاره نموده و می‌فرماید:

۳۶. آیه

اشاره

«فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللّهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ،» «رو به سوی دینی بیاور که افراط و تفریطی از هیچ جهت ندارد، دینی که بر طبق آفرینش تشریع شده، آفرینشی که انسان هم یک نوع از موجودات آن است، انسانی که خلقت او و فطرتش تبدیل پذیر نیست، دین استوار هم، چنین دینی است.» (۳۰ / روم)

اقتضائات فطرت در تساوی وظائف و حقوق اجتماعی زن و مرد

حال ببینیم فطرت در وظایف و حقوق اجتماعی بین افراد چه می‌گوید، و چه اقتضائی دارد؟ با در نظر داشتن این معنا که تمامی افراد انسان دارای فطرت بشری هستند، می‌گوئیم: آنچه فطرت اقتضا دارد این است که باید حقوق و وظائف یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین افراد انسان مساوی باشد، و اجازه نمی‌دهد یک طائفه از حقوق بیشتری برخوردار و طائفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد، لیکن مقتضای این تساوی در حقوق، که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند، این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی متعلق به تمامی افراد جامعه شود (و اصلاً چنین چیزی امکان هم ندارد،) چگونه ممکن است مثلاً یک بچه، در عین کودکیش و یک مرد سفیه نادان در عین نادانی خود، عهده‌دار کار کسی شود که هم در کمال عقل است، و هم تجربه‌ها در آن کار دارد، و یا مثلاً یک فرد عاجز و ضعیف عهده‌دار کار کسی شود که تنها کسی از عهده‌اش برمی‌آید که قوی و مقتدر باشد، حال این کار مربوط به هر کسی که می‌خواهد باشد، برای اینکه تساوی بین صالح و غیرصالح، افساد حال هر دو است، هم صالح را تباه می‌کند و هم غیرصالح را. (صفحه ۶۳۳) بلکه آنچه عدالت اجتماعی اقتضا دارد و معنای تساوی را تفسیر می‌کند این است که در اجتماع، هر صاحب حقی به حق خود برسد، و هر کس به قدر وسعش پیش برود، نه بیش از آن، پس تساوی بین افراد و بین طبقات تنها برای همین است که هر صاحب حقی، به حق خاص خود برسد، بدون اینکه حقی مزاحم حق دیگری شود، و یا به انگیزه دشمنی و یا تحکم و زورگوئی یا هر انگیزه دیگر به کلی مهمل و نامعلوم گذاشته شود، و یا صریحا باطل شود، و این همان است که جمله: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ،» (... ۲۲۸ / بقره) به آن بیانی که گذشت، به آن اشاره می‌کند، چون جمله نامبرده در عین اینکه اختلاف طبیعی بین زنان و مردان را می‌پذیرد، به تساوی حقوق آن دو نیز تصریح می‌کند. از سوی دیگر مشترک بودن دو طائفه زن و مرد در اصول مواهب وجودی، یعنی در داشتن اندیشه و اراده، که این دو، خود مولد اختیار است، هستند، اقتضاء می‌کند که زن نیز در آزادی فکر و اراده و در نتیجه در داشتن اختیار، شریک با مرد باشد، همانطور که مرد در تصرف در جمیع شؤون حیات فردی و اجتماعی خود به جز آن مواردی که ممنوع است، استقلال دارد، زن نیز باید استقلال داشته

باشد، اسلام هم که دین فطری است این استقلال و آزادی را به کاملترین وجه به زن داده، همچنانکه در بیانات سابق گذشت. (۱)

اعلامیه قرآنی در حقوق زن، و تفاوت‌های طبیعی زن و مرد

زن از برکت اسلام مستقل به نفس و متکی بر خویش گشت، اراده و عمل او که تا ظهور اسلام گره خورده به اراده مرد بود، از اراده و عمل مرد جدا شد، و از تحت ولایت و قیمومت مرد درآمد، و به مقامی رسید که دنیای قبل از اسلام با همه قدمت خود و در همه ادوارش، چنین مقامی به زن نداده بود، مقامی به زن داد که در هیچ گوشه از هیچ صفحه تاریخ گذشته بشر چنین مقامی برای زن نخواهید یافت، و اعلامیه‌ای در حقوق زن همانند اعلامیه قرآن که می‌فرماید: ***** ۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳. (صفحه ۶۳۴) «فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما فَعَلْنَ فى اَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» ... نخواهید جست. لیکن این به آن معنا نیست که هرچه از مرد خواسته‌اند از او هم خواسته باشند، در عین اینکه در زنان عواملی هست که در مردان نیز هست، زنان از جهتی دیگر با مردان اختلاف دارند. (البته این جهت که می گوئیم جهت نوعی است نه شخصی، به این معنا که متوسط از زنان در خصوصیات کمالی، و ابزار تکامل بدنی عقب‌تر از متوسط مردان هستند.) سخن ساده‌تر اینکه: هر چند ممکن است، یک یا دو نفر زن فوق العاده و همچنین یک یا دونفر مرد عقب افتاده پیدا شود، ولی به شهادت علم فیزیولژی زنان متوسط از نظر دماغ (مغز) و قلب و شریان‌ها و اعصاب و عضلات بدنی و وزن، با مردان متوسط الحال تفاوت دارند، یعنی ضعیف‌تر هستند. و همین باعث شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر، و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر باشد و احساسات لطیف از قبیل دوستی و رقت قلب و میل به جمال و زینت بر زن غالب‌تر و بیشتر از مرد باشد و در مقابل، نیروی تعقل بر مرد غالب‌تر از زن باشد، پس حیات زن، حیاتی احساسی است، همچنانکه حیات مرد، حیاتی تعقلی است. و به خاطر همین اختلافی که در زن و مرد هست، اسلام در وظائف و تکالیف عمومی و اجتماعی که قوامش با یکی از این دو چیز یعنی تعقل و احساس است، بین زن و مرد فرق گذاشته، آنچه ارتباطش به تعقل بیشتر از احساس است (از قبیل ولایت و قضا و جنگ) را مختص به مردان کرد، و آنچه از وظایف که ارتباطش بیشتر با احساس است تا تعقل مختص به زنان کرد، مانند پرورش اولاد و تربیت او و تدبیر منزل و امثال آن. (صفحه ۶۳۵)

حکمت موجود در اختلاف سهم الارث بین زن و مرد

قانون الهی مشقت بیشتر وظایف مرد را از این راه جبران کرده که: سهم ارث او را دو برابر سهم ارث زن قرار داد، (معنای این در حقیقت آن است که نخست سهم ارث هر دو را مساوی قرار داده باشد، بعدا ثلث سهم زن را به مرد داده باشد، در مقابل نفقه‌ای که مرد به زن می‌دهد.) و به عبارتی دیگر اگر ارث مرد و زن را هیجده تومان فرض کنیم، به هر دو نه تومان داده و سپس سه تومان از آن را (که ثلث سهم زن است،) از او گرفته و به مرد بدهیم، سهم مرد دوازده تومان می‌شود، برای این که زن از نصف این دوازده تومان هم سود می‌برد. در نتیجه، برگشت این تقسیم به این می‌شود که آنچه مال در دنیا هست دو ثلثش از آن مردان است، هم ملکیت و هم عین آن، و دو ثلث هم از آن زنان است، که یک ثلث آن را مالک هستند، و از یک ثلث دیگر که گفتیم در دست مرد است، سود می‌برند. پس، از آنچه که گذشت روشن شد که غالب مردان (نه کل آنان) در امر تدبیر قوی‌ترند، و در نتیجه، بیشتر تدبیر دنیا و یا به عبارت دیگر، تولید به دست مردان است، و بیشتر سودها و بهره‌گیری و یا مصرف، از آن زنان است، چون احساس زنان بر تعقل آنان غلبه دارد. اسلام علاوه بر آنچه که گذشت تسهیلات و تخفیف‌هائی نسبت به زنان رعایت نموده، که بیان آن نیز گذشت. (بحث مفصلی درباره قوانین ارث و اصول آن در ذیل آیه ۱۱ تا ۱۴ سوره نساء در جلد ۴ المیزان صفحه ۳۲۵ آمده که محققین عزیز را برای مراجعه و مطالعه به آن دعوت می کنیم.) (صفحه ۶۳۶)

امتیازات در قوانین اسلامی

تسلط مرد بر زن در فطرت و در اسلام

اگر ما در نحوه جفت‌گیری و رابطه بین نر و ماده حیوانات مطالعه و دقت کنیم خواهیم دید که بین حیوانات نیز در مسأله جفت‌گیری، مقداری و نوعی و یا به عبارت دیگر بوئی از استیلای نر بر ماده وجود دارد، و کاملاً احساس می‌کنیم که گوئی فلان حیوان نر خود را مالک آلت تناسلی ماده، و در نتیجه مالک ماده می‌داند، و به همین جهت است که می‌بینیم نرها بر سر یک ماده با هم مشاجره می‌کنند، ولی ماده‌ها بر سر یک نر به جان هم نمی‌افتند (مثلاً یک الاغ و یا سگ و یا گوسفند و گاو ماده وقتی می‌بینند که نر به ماده‌ای دیگر پریده، هرگز به آن ماده حمله‌ور نمی‌شود، ولی نر این حیوانات وقتی ببیند که نر ماده را تعقیب می‌کند خشمگین می‌شود و به آن نر حمله می‌کند.) و نیز می‌بینیم آن عملی که در انسان‌ها نامش خواستگاری است، در حیوان‌ها هم (که در هر نوعی به شکلی است،) از ناحیه حیوان نر انجام می‌شود و هیچگاه حیوان ماده‌ای دیده نشده که از نر خود خواستگاری کرده باشد و این نیست مگر به خاطر اینکه حیوانات با درک غریزی خود، درک می‌کنند که در عمل جفت‌گیری که با فاعل و قابلی صورت می‌گیرد، فاعل نر، و قابل ماده است و به همین جهت ماده، خود را ناگزیر از تسلیم و خضوع می‌داند. و این معنا غیر از آن معنائی است که در نرها مشاهده می‌شود که نر مطیع در مقابل خواسته‌های ماده می‌گردد (چون گفتگوی ما تنها در مورد عمل جفت‌گیری و برتری نر بر ماده است و اما در اعمال دیگرش از قبیل برآوردن حوائج ماده و تأمین لذت‌های او، نر مطیع ماده است.) و برگشت این اطاعت (نر از ماده) به مراعات جانب عشق و شهوت و بیشتر لذت بردن است، (هر حیوان نری از خریدن ناز ماده و برآوردن حوائج او لذت می‌برد.) پس ریشه این اطاعت قوه شهوت حیوان است و ریشه (صفحه ۶۳۷) آن تفوق و مالکیت قوه فحولت و نری حیوان است و ربطی به هم ندارند. و این معنا یعنی لزوم شدت و قدرتمندی برای جنس ماده و وجوب نرمی و پذیرش برای جنس زن چیزی است که اعتقاد به آن کم و بیش در تمامی امت‌ها یافت می‌شود، تا جائی که در زبان‌های مختلف عالم راه یافته به طوری که هر شخص پهلوان و هر چیز تسلیم‌ناپذیر را مرد، و هر شخص نرمخو و هرچیز تأثیرپذیر را زن می‌نامند، مثلاً ـ می‌گویند: شمشیر من مرد است یعنی برنده است، یا فلان گیاه نر و یا فلان مکان نر است، و ... و این امر در نوع انسان و در بین جامعه‌های مختلف و امت‌های گوناگون فی‌الجمله جریان دارد، هر چند که می‌توان گفت جریانش (با کم و بیش اختلاف) در امت‌ها متداول است. و اما اسلام نیز این قانون فطری را در تشریع قوانینش معتبر شمرده و فرموده: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بِعْضٍ» و با این فرمان خود، بر زنان واجب کرد که درخواست مرد را برای همخوابی اجابت نموده و خود را در اختیار او قرار دهند. (۱)

موضوع سرپرستی مرد بر زن در قوانین الهی و فلسفه آن

این معنا بر احدی پوشیده نیست که قرآن کریم همواره عقل سالم انسان‌ها را تقویت می‌کند، و جانب عقل را بر هوای نفس و پیروی شهوات و دلدادگی در برابر عواطف و احساسات تند و تیز ترجیح می‌دهد، و در حفظ این ودیعه الهی از اینکه ضایع شود توصیه می‌فرماید، و این معنا از آیات کریمه قرآنی آن قدر روشن است که احتیاجی به آوردن دلیل قرآنی ندارد، برای اینکه آیاتی که به صراحت و یا به اشاره و به هر زبان و بیانی این معنا را افاده می‌کند یکی دو تا ده تا نیست که ما آنها را نقل کنیم. قرآن کریم در عین حال مسأله عواطف پاک و درست و آثار خوبی که آن عواطف در تربیت افراد دارد از نظر دور نداشته، اثر آن را در استواری امر جامعه پذیرفته، در آیه شریفه: «اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ» (۲۹ / فتح) دو صفت از صفات ****** ۱- المیزان ج:

۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۳۸) عاطفی را به عنوان دو صفت ممدوح مؤمنین ذکر کرده، می‌فرماید مؤمنین نسبت به کفار خشن و بی‌رحمند، و نسبت به خودشان مهربانند. و در آیه «لِتَسْکُنُوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً،» (۲۱ / روم) مودت و رحمت را که اموری عاطفی هستند، دو تا نعمت از نعم خود شمرده و فرموده، از جنس خود شما، همسرانی برایتان قرار داد، تا دلهایتان با تمایل و عشق به آنان آرامش یابد، و بین شما مردان و همسران مودت و رحمت قرار داد، و در آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ: بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» (۳۲ / اعراف)، علاقه به زینت و رزق طیب را که آن نیز مربوط به عواطف است مشروع معرفی نموده، به عنوان سرزنش از کسانی که آن را حرام دانسته‌اند، فرموده: «بگو چه کسی زینت‌ها و رزق طیب را که خدا برای بندگانش پدید آورده تحریم کرده است؟» چیزی که هست قرآن کریم عواطف را از راه هماهنگ شدن با عقل تعدیل نموده، و عنوان پیروی عقل به آنها داده است، به طوری که عقل نیز سرکوب کردن آن مقدار عواطف را جایز نمی‌داند. یکی از مراحل تقویت عقل در اسلام این است که احکامی را که تشریع کرده براساس تقویت عقل تشریع کرده، به شهادت اینکه هر عمل و حال و اختلافی که مضر به استقامت عقل است و باعث تیرگی آن در قضاوت و در اداره شؤون مجتمعش می‌شود تحریم کرده، نظیر شرب خمر و قمار و اقسام معاملات غرری و دروغ و بهتان و افترا و غیبت و امثال آن. خوب معلوم است که هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی زمام امر را به کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومندتر است، و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و تیزتر و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم سازد، و نیز معلوم است که طایفه مردان به داشتن عقل نیرومندتر و ضعف عواطف، ممتاز از زنانند، و زنان به داشتن عقل کمتر و عواطف بیشتر ممتاز از مردانند. و اسلام همین کار را کرده، و در آیه‌ای که گذشت فرموده: «اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ،» سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در طول زندگیش بر این جریان داشت یعنی هرگز زمام امور (صفحه ۶۳۹) هیچ قومی را به دست زن نسپرد، و به هیچ زنی منصب قضا نداد، و زنان را برای جنگیدن دعوت نکرد، البته برای جنگیدن، نه صرف شرکت در جهاد، برای خدمت و جراحی و امثال آن. و اما غیر این امور عامه و اجتماعی، از قبیل تعلیم و تعلم و کسب و پرستاری بیماران و مداوای آنان و امثال این گونه امور که دخالت عواطف منافاتی با مفید بودن عمل ندارد، زنان را از آن منع نفرمود، و سیرت نبویه بسیاری از این کارها را امضا کرد. آیات قرآن نیز خالی از دلالت بر اجازه این گونه کارها برای زنان نیست، چون لازمه حریت زن در اراده و عمل شخصی این است که بتواند این گونه کارها را انجام دهد، زیرا معنا ندارد از یک طرف زنان را در این گونه امور از تحت ولایت مردان خارج بداند، و ملکیت آنان را در قبال مردان معتبر بشمارد، و از سوی دیگر نهیشان کند از اینکه به نحوی از انحا ملکشان را اداره و اصلاح کنند، و همچنین معنا ندارد به آنان حق دهد که برای دفاع از خود در محکمه شرع طرح دعوی کنند، و یا شهادت بدهند، و در عین حال از آمدن در محکمه و حضور نزد والی یا قاضی جلوگیرشان شود و همچنین سایر لوازم استقلال و آزادی. بلی دامنه استقلال و آزادی زنان تا آنجایی گسترده است که به حق شوهر مزاحمت نداشته باشد، چون گفتیم در صورتی که شوهر در وطن حاضر باشد زن در تحت قیمومت او است، البته قیمومت اطاعت و در صورتی که حاضر نباشد مثلاً ـ به سفر رفته باشد موظف است غیبت او را حفظ کند، و معلوم است که با در نظر گرفتن این دو وظیفه هیچ یک از شؤون جایز زن در صورتی که مزاحم با این دو وظیفه باشد دیگر جایز و ممضی نیست. (۱)

بحثی در آزادی زن در تمدن غرب

هیچ شکی نیست که پیشگام در آزاد ساختن زن از قید اسارت و تأمین استقلال او، در اراده و عمل اسلام بوده است، و اگر غربی‌ها (در دوران اخیر) قدمی در این باره برای زنان برداشته‌اند، از اسلام تقلید کرده‌اند (و چه تقلید بدی کرده و با آن روبرو شده‌اند) و

علت اینکه نتوانستند بطور کامل تقلید کنند، این است که احکام اسلام *****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۵۴۴. (صفحه ۶۴۰) چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است (و همچون چشم و خط و خال و ابرو است،) و روش اسلام که در این سلسله حلقه‌ای بارز و مؤثری تام التأثیر است، برای همین مؤثر است که در آن سلسله قرار دارد، و تقلیدی که غربی‌ها از خصوص این روش کرده‌اند، تنها از صورت زلیخای اسلام نقطه خال را گرفته‌اند که معلوم است خال به تنهائی چقدر زشت و بدقواره است. و سخن کوتاه اینکه، غربی‌ها اساس روش خود را بر پایه مساوات همه جانبه زن با مرد در حقوق قرار داده‌اند، و سالها در این باره کوشش نموده‌اند و در این باره وضع خلقت زن و تأخر کمالی او را (که بیان آن بطور اجمال گذشت،) در نظر نگرفته‌اند. و رأی عمومی آنان تقریبا این است که تأخر زن در کمال و فضیلت، مستند به خلقت او نیست، بلکه مستند به سوء تربیتی است که قرن‌ها با آن تربیت مربی شده، و از آغاز خلقت دنیا تاکنون، در محدودیت مصنوعی به سر برده است، وگرنه طبیعت و خلقت زن با مرد فرقی ندارد. ایراد و اشکالی که به این سخن متوجه است این است که همانطور که خود غربی‌ها اعتراف کرده‌اند، اجتماع از قدیم‌ترین روز شکل گرفتنش بطور اجمال و سربسته حکم به تأخر کمال زن از مرد کرده، و اگر طبیعت زن و مرد یک نوع بود، قطعا و قهرا خلاف آن حکم هر چند در زمانی کوتاه ظاهر می‌شد، و نیز خلقت اعضای رئیسه و غیر رئیسه زن، در طول تاریخ تغییر وضع می‌داد، و مانند خلقت مرد، می‌شد. مؤید این سخن روش خود غربی‌ها است که با اینکه سال‌ها است کوشیده و نهایت درجه عنایت خود را به کار برده‌اند تا زن را از عقب‌ماندگی نجات بخشیده و تقدم و ارتقای او را فراهم کنند، تاکنون نتوانسته‌اند بین زن و مرد تساوی برقرار سازند، و پیوسته آمارگیری‌های جهان این نتیجه را ارائه می‌دهد که در این کشورها در مشاغلی که اسلام زن را از آن محروم کرده، یعنی قضا و ولایت و جنگ، اکثریت و تقدم برای مردان بوده، و همواره عده‌ای کمتر از زنان عهده دار این گونه مشاغل شده‌اند. و اما اینکه غربی‌ها از این تبلیغاتی که در تساوی حقوق زن و مرد کردند، و از تلاش‌هائی که در این مسیر نموده‌اند، چه نتائجی عایدشان شد در فصلی جداگانه تا آنجا که برایمان ممکن باشد آن شاءاللّه شرح خواهیم داد. (۱) *****۱- المیزان ج: ۲ ص: ۳۹۳. (صفحه ۶۴۱)

تعدد زوجات

بحثی در قانون تعدد زوجات در اسلام

اسلام قانون ازدواج با یک زن را تشریع و با بیشتر از یک همسر، یعنی تا چهار همسر را درصورت تمکن از رعایت عدالت در بین آنها، تنفیذ نموده و تمام محذورهائی را که متوجه این تنفیذ می‌شود به بیانی که خواهد آمد اصلاح کرده، و فرموده: «وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ: و زنان را نیز مانند وظایفشان حقوق شایسته است!» (۲۲۸/بقره) بعضی‌ها به این حکم یعنی جواز تعدد زوجات چند اشکال کرده‌اند:

اشکال اول: جریحه دار شدن احساس زن

اینکه، این حکم آثار سوئی در اجتماع به بار می‌آورد زیرا باعث جریحه‌دار شدن عواطف زنان می‌شود و آرزوهای آنان را به باد داده، فوران عشق و علاقه به شوهر را خمود و خاموش می‌کند و حس حب او را مبدل به حس انتقام می‌گرداند، و در نتیجه، دیگر به کار خانه نمی‌پردازد و از تربیت فرزندان شانه خالی می‌کند و در مقابل خطائی که شوهر به او کرده، در مقام تلافی برمی‌آید و به مردان اجنبی زنا می‌دهد و همین عمل باعث شیوع اعمال زشت و نیز گسترش خیانت در مال و عرض و ... می‌گردد و چیزی نمی‌گذرد که جامعه به انحطاط کشیده می‌شود.

جواب اشکال اول

۱ تبعیت احساس و عاطفه از عادات و رسوم:

اسلام زیربنای زندگی بشر و بنیان جامعه انسانی را بر زندگی عقلی و فکری بنا نهاده است، نه زندگی احساسی و عاطفی، در نتیجه هدفی که باید در اسلام دنبال شود رسیدن به صلاح عقلی در سنن اجتماعی است، نه به صلاح و شایستگی آنچه که احساسات دوست می‌دارد و می‌خواهد و عواطف به سویش کشیده می‌شود. و این معنا به هیچ وجه مستلزم کشته شدن عواطف و احساسات رقیق زنان و ابطال حکم (صفحه ۶۴۲) موهبت‌های و غرایز طبیعی نیست، زیرا در مباحث علم النفس مسلم شده است که صفات روحی و عواطف و احساسات باطنی از نظر کمیت و کیفیت با اختلاف تربیت‌ها و عادات، مختلف می‌شود همچنانکه به چشم خود می‌بینیم که بسیاری از آداب در نظر شرقی‌ها پسندیده و ممدوح، و در نظر غربی‌ها ناپسند و مذموم است و به عکس آن بسیاری از رسوم و عادات وجود دارد که در نظر غربی‌ها پسندیده و در نظر شرقی‌ها ناپسند است و هیچگاه یافت نمی‌شود که دو امت در همه آداب و رسوم نظر واحدی داشته باشند، بالاخره در بعضی از آنها اختلاف دارند. و تربیت دینی در اسلام زن را به گونه‌ای بار می‌آورد که هرگز از اعمالی نظیر تعدد زوجات ناراحت نگشته و عواطفش جریحه دار نمی‌شود (او همینکه می‌بیند خدای عزوجل به شوهرش اجازه تعدد زوجات را داده تسلیم اراده پروردگارش می‌شود، و وقتی می‌شنود که تحمل در برابر آتش غیرت، مقامات والائی را نزد خدای تعالی در پی دارد به اشتیاق رسیدن به آن درجات، تحمل آن برایش گوارا می‌گردد. مترجم). بله یک زن غربی که از قرون متمادی تاکنون عادت کرده به اینکه تنها همسر شوهرش باشد و قرن‌ها این معنا را در خود تلقین نموده، یک عاطفه کاذب در روحش جایگیر شده و آن عاطفه با تعدد زوجات ضدیت می‌کند. دلیل بر این معنا این است که زن غربی به خوبی اطلاع دارد که شوهرش با زنان همسایگان زنا می‌کند و هیچ ناراحت نمی‌شود، پس این عاطفه‌ای که امروز در میان زنان متمدن پیدا شده، عاطفه‌ای است تلقینی و دروغین. و این، نه تنها مرد غربی است که هر زنی را دوست داشته باشد (چه بکر و چه بیوه، چه بی‌شوهر و چه شوهردار،) زنا می‌کند، بلکه زن غربی نیز با هر مردی که دوست بدارد تماس غیرمشروع برقرار می‌کند. و جای بسیار شگفت است که چگونه زنان غربی از این همه بی‌ناموسی که شوهرانشان می‌بینند متأسف نگشته، دل‌ها و عواطفشان جریحه دار نمی‌شود، و چگونه است که احساسات و عواطف مردان از اینکه در شب زفاف همسرشان را بیوه می‌یابند ناراحت نشده و عواطفشان جریحه دار نمی‌گردد؟ (صفحه ۶۴۳) گفتیم عواطف و احساسات با اختلاف تربیت‌ها مختلف می‌شود، این اعمال نامبرده از آنجا که در سرزمین غرب تکرار شده و مردم در ارتکاب آن آزادی کامل دارند، دلهایشان نسبت به آن خو گرفته است، تا جائی که عادتی معمولی و مألوف شده و در دل‌ها ریشه دوانده، به همین جهت عواطف و احساسات به آن متمایل، و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شود.

۲ تجربه تاریخی تعدد زوجات

و اما اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث دلسردی زنان در اداره خانه و بی‌رغبتی آنان در تربیت اولاد می‌شود و نیز اینکه گفتند: تعدد زوجات باعث شیوع زنا و خیانت می‌گردد، درست نیست زیرا تجربه خلاف آن را اثبات کرده است. در صدر اسلام حکم تعدد زوجات جاری شد و هیچ مورخ و اهل خبره تاریخ نیست که ادعا کند در آن روز زنان به کارکردن در خانه بی‌رغبت شدند و کارها معطل مانده و یا زنا در جامعه شیوع پیدا کرد، بلکه تاریخ و مورخین خلاف این را اثبات می‌کنند. علاوه بر اینکه زنانی که بر

سر زنان اول شوهر می‌کنند، در جامعه اسلامی و سایر جامعه‌هائی که این عمل را جایز می‌دانند با رضا و رغبت خود زن دوم یا سوم یا چهارم شوهر می‌شوند، و این زنان، زنان همین جامعه‌ها هستند و مردان آنها را از جامعه‌های دیگر و به عنوان برده نمی‌آورند و یا از دنیائی غیر این دنیا به فریب نیاورده‌اند و اگر می‌بینیم که این زنان به چنین ازدواجی تمایل پیدا می‌کنند به خاطر عللی است که در اجتماع حکم‌فرما است و همین دلیل روشن است بر اینکه طبیعت جنس زن امتناعی از تعدد زوجات ندارد و قلبشان از این عمل آزرده نمی‌شود، بلکه اگر آزردگی‌ای هست از لوازم و عوارضی است که همسر اول پیش می‌آورد، زیرا همسر اول وقتی تنها همسر شوهرش باشد، دوست نمی‌دارد که غیر او زنی دیگر به خانه‌اش وارد شود، زیرا که می‌ترسد قلب شوهرش متمایل به او شود و یا او بر وی تفوق و ریاست پیدا کند و یا فرزندی که از او پدید می‌آید با فرزندان وی ناسازگاری کند و امثال این گونه ترس‌ها است که موجب عدم رضایت و تألم روحی زن اول می‌شود نه یک غریزه طبیعی. (صفحه ۶۴۴)

اشکال دوم: نقض قانون طبیعی «یک مرد برای یک زن»

اینکه: تعدد زوجات مخالف با وضعی است که از عمل طبیعت مشاهده می‌کنیم، چون آمارگیری‌هائی که در قرون متمادی از امت‌ها شده، نشان می‌دهد که همواره عدد مرد و زن برابر بوده و یا مختصر اختلافی داشته است، معلوم می‌شود طبیعت برای یک مرد یک زن تهیه کرده، پس اگر ما خلاف این را تجویز کنیم برخلاف وضع طبیعت رفتار کرده‌ایم.

جواب اشکال دوم:

و اما اشکال دوم که تعدد زوجات از نظر آمار زن و مرد عملی غیرطبیعی است، جوابش این است که این استدلال از چند جهت مخدوش و نادرست است: ۱ امر ازدواج تنها متکی به مسأله آمار نیست بلکه در این میان عوامل و شرایط دیگری وجود دارد که یکی از آنها رشد فکری است، که زنان زودتر از مردان رشد یافته و آماده ازدواج می‌شوند. مثلاً، زنان مخصوصا در مناطق گرمسیر، وقتی سنشان از نه سالگی بگذرد صلاحیت ازدواج پیدا می‌کنند، در حالی که بسیاری از مردان قبل از شانزده سالگی به این رشد و این آمادگی نمی‌رسند (و این معیار همان است که اسلام در مسأله نکاح معتبر شمرده است.) دلیل و شاهد بر این مطلب سنت جاری و روش معمول در دختران کشورهای متمدن است که کمتر دختری را می‌توان یافت که تا سن قانونی (مثلاً شانزده سالگی،) بکارتش محفوظ مانده باشد. و این (زایل شدن بکارت،) نیست مگر به خاطر اینکه طبیعت، چند سال قبل از سن قانونی‌اش او را آماده نکاح کرده بود و چون قانون اجازه ازدواج به او نمی‌داده، بکارت خود را مفت از دست داده است. خاصیت تولید نسل و یا به عبارت دیگر دستگاه تناسلی مرد عمرش بیشتر از دستگاه تناسلی زن است، زیرا اغلب زنان در سن پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و دیگر رحم آنان فرزند پرورش نمی‌دهد، در حالی که دستگاه تناسلی مرد سالها بعد از پنجاه سالگی قادر به تولید نسل می‌باشد و چه بسا مردان که قابلیت تولیدشان تا آخر عمر (صفحه ۶۴۵) طبیعی که صد سالگی است باقی می‌ماند، در نتیجه عمر مردان از نظر صلاحیت تولید، که تقریبا هشتاد سال می‌شود، دو برابر عمر زنان یعنی چهل سالگی است. و اگر ما این وجه را با وجه قبلی روی هم در نظر بگیریم، این نتیجه به دست می‌آید که طبیعت و خلقت به مردان اجازه داده تا از ازدواج با یک زن فراتر رود و بیش از یکی داشته باشد، و این معقول نیست که طبیعت، نیروی تولید را به مردان بدهد و در عین حال آنان را از تولید منع کند، زیرا سنت جاری در علل و اسباب این معنا را نمی‌پذیرد. علاوه بر اینکه حوادثی که افراد جامعه را نابود می‌سازد، یعنی جنگها و نزاعها و جنایات، مردان را بیشتر تهدید می‌کند تا زنان را، به طوری که نابود شوندگان از مردان قابل مقایسه با نابود شوندگان از زنان نیست، قبلاً هم تذکر دادیم که همین معنا قوی‌ترین عامل برای شیوع تعدد زوجات در قبائل است و بنابر این زنانی که به حکم

مطلب بالاـ شوهر را از دست می‌دهنـد، چاره‌ای جز این ندارنـد که یا تعـدد زوجات را بپذیرنـد و یا تن به زنا و یا محرومیت دهنـد، چون با مرگ شوهران غریزه جنسی آنان نمی‌میرد و باطل نمی‌شود. و از جمله مطالبی که این حقیقت را تأیید می کند، جریانی است که چنـد مـاه قبل از نوشـتن این اوراق در آلمان اتفاق افتاد و آن این بود که جمعیت زنان بی‌شوهر نگرانی خود را از نداشـتن شوهر طی شـکایتی به دولت اظهار نموده و تقاضا کردند که برای علاج این درد مسأله تعدد زوجات در اسـلام را قانونی ساخته، به مردان آلمان اجازه دهد تا هر تعداد که خواسـتند زن بگیرند، چیزی که هست حکومت خواسته آن زنان را برآورده نکرد، زیرا کلیسا او را از این کار بازداشت. آری کلیسا راضـی شد زنا و فساد نسل شایع شود ولی راضـی نشد تعدد زوجات اسـلام در آلمان رسمیت پیدا کند. ۲ اسـتدلال به اینکه طبیعت نوع بشـر عـدد مردان را مسـاوی عـدد زنـان قرار داده، بـا صـرفنظر از خـدشه‌هائی که داشت زمانی استدلال درستی است که تمامی (صفحه ۶۴۶) مردان چهار زن بگیرنـد و یا حداقل بیش از یک زن اختیار کنند، در حالی که چنین نبوده و بعـد از این نیز چنین نخواهـد شـد، برای اینکه طبیعت چنین موقعیتی را در اختیـار همگان قرار نـداده و طبعا بیش از یک زن داشـتن جز برای بعضـی از مردان فراهم نمی‌شود، اسـلام نیز که همه دستوراتش مطابق با فطرت و طبیعت است چهار زن داشتن را بر همه مردان واجب نکرده، بلکه تنها برای کسانی که توانائی دارند، جایز دانسـته (نه واجب) آن هم در صورتی که بتوانند بین دو زن و بیشتر به عدالت رفتار کنند. و یکی از روشن‌ترین دلیل بر اینکه لازمه این تشـریع، حرج و فساد نیست، عمل مسلمانان به این تشریع و سـیره آنان بر این سنت است و همچنین غیر مسلمانان اقوامی که این عمل را جایز می‌دانند و نه تنها مستلزم حرج و قحطی و نایابی زن نیست بلکه به عکس، ممنوعیت تعـدد زوجـات در اقوامی که آن را تحریم کرده‌انـد، بـاعث شـده هزاران زن از شوهر و اجتمـاع خانوادگی محروم باشند و به دادن زنا اکتفا کنند. ۳ استدلال نامبرده، صرفنظر از خدشه‌هائی که داشت در صورتی درست بوده و بر حکم تعدد زوجات وارد است که حکم نامبرده (تعدد زوجات) اصـلاح نشده و با قیودی که محذورهای توهم شده را اصـلاح کند، مقید و تعدیل نشود. ولی اسلام همین کار را کرده، و بر مردانی که می‌خواهند زنانی متعدد داشته باشند شرط کرده که در معاشرت بـا آنـان رعـایت عـدالت را بکننـد و بستر زنـاشوئی را بین آنان بالسویه تقسـیم کننـد. و نیز واجب کرده که نفقه آنان و اولادشان را بدهند و معلوم است که رعایت عدالت در انفاق و پرداخت هزینه زندگی چهار زن و اولاد آنها و نیز رعایت مساوات در معاشرت با آنان جز برای بعضی از مردان فهمیده و ثروتمند فراهم نمی‌شود. و این کار برای عموم مردم فراهم و میسور نیست. علاوه بر این، در این میان راه‌های دینی و مشـروع دیگری است که با به کار بسـتن آن، زن می‌توانـد شوهر خود را ملزم سازد که زن دیگری نگیرد و تنها به او اکتفا کند. (صفحه ۶۴۷)

اشکال سوم: تشویق مردان به شهوترانی

اینکـه: تشـریع تعـدد زوجـات مردان را بـه حرص در شـهوترانی تشویـق نمـوده و این غریزه حیـوانی(شـهوت)را در جـامعه گسـترش می‌دهد.

جواب اشکال سوم:

صاحب این اشـکال اطلاع و تـدبری در تربیت اسـلامی و مقاصـدی که این شـریعت دنبال می کنـد ندارد و نمی‌داند که تربیت دینی نسـبت به زنـان در جـامعه اسـلامی دین پسـند این است که زنـان را با پوشـیدن خود با عفاف و با حیا بار می‌آورد، و زنان را طوری تربیت می کند که خود به خود شـهوت در آنان کمتر از مردان می‌شود (برخلاف آنچه مشـهور شده که شهوت نکاح در زن بیشتر و زیادتر از مرد است.) و اسـتدلال می کننـد به اینکه زن بسیار حریص در زینت و جمال و خودآرائی است و وجود این طبیعت در زن

دلیل بر آن است که شهوت او زیادتر از مرد است، و ادعای ما آنقدر روشن است که مردان مسلمانی که با زنان متدین و تربیت شده در دامن پدر و مادر دیندار ازدواج کرده‌اند، کمترین تردیدی در آن ندارند، پس روی هم رفته، شهوت جنسی مردان معادل است با شهوتی که در یک زن، بلکه دو زن و سه زن وجود دارد. از سوی دیگر دین اسلام بر این معنا عنایت دارد که حداقل و واجب از مقتضیات طبع و مشتهیات نفس ارضا گردد و احدی از این حداقل، محروم نماند و به همین جهت این معنا را موردنظر قرار داده که شهوت هیچ مردی در هیچ زمانی در بدن محصور نشود و وادارش نکند به اینکه به تعدی و فجور و فحشا آلوده گردد. و اگر مرد به داشتن یک زن محکوم باشد، در ایامی که زن عذر دارد، یعنی نزدیک به یک ثلث از اوقات معاشرتش که ایام عادت و بعضی از ایام حمل و وضع حمل و ایام رضاعش و امثال آن است او ناگزیر از فجور می‌شود، چون ما در مباحث گذشته این کتاب مطلبی را مکرر خاطرنشان کردیم که لازمه آن لزوم شتاب در رفع این حاجت غریزی است. و آن مطلب این بود که گفتیم اسلام اجتماع بشری را براساس زندگی عقل و تفکر بنا نهاده، نه براساس زندگی احساسی و بنابراین باقی ماندن مرد بر (صفحه ۶۴۸) حالت احساس حالتی که او را به بی‌بند و باری در خواسته‌ها و خاطرات زشت می‌کشاند، نظیر حالت عزب بودن و امثال آن، از نظر اسلام از بزرگترین خطرهائی است که انسان را تهدید می‌کند. و از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین مقاصد و هدف‌ها در نظر شارع اسلام زیاد شدن نسل مسلمانان و آباد شدن زمین به دست آنان است، آری جامعه مسلمان که آباد شدن زمین به دست او، آبادی صالح و آبادی مخصوصی است که ریشه شرک و فساد را می‌زند. پس این جهات و امثال آن مورد اهتمام شارع بوده و باعث شده است که شارع اسلام حکم جواز تعدد زوجات را تشریع کند، نه ترویج امر شهوترانی و ترغیب مردم به این که در شهوات غرق شوند. اگر اشکال کنندگان به اسلام در خصوص تشریع این حکم انصاف می‌داشتند لبه تیز حملات خود را متوجه بانیان تمدن غرب می‌کردند و جا داشت این تمدن را به ترویج فحشا و ترغیب مردان به شهوترانی متهم سازند، نه اسلام را که اجتماع را بر پایه سعادت دینی قرار داده است. بله در تجویز تعدد زوجات این اثر هست که شدت حرص مرد را شکسته و تسکین می‌دهد، چون به قول معروف: هر آن کس که از چیزی منع شود به آن حریص می‌گردد و چنین کسی همی جز این ندارد که پرده منع را پاره و دیوار حبس را بشکند و خود را به آنچه از آن محرومش کرده‌اند برساند. و مردان نیز در مورد تمتع و کام‌گیری از زنان چنین وضعی دارند، اگر قانون، او را از غیر همسر اولش منع کند، حریص‌تر می‌شود، ولی اگر قانون به او اجازه گرفتن همسر دوم و سوم را بدهد، هر چند بیش از یک همسر نداشته باشد، عطش حرصش فرو می‌نشیند و با خود فکر می‌کند که برای گرفتن همسر دیگر راه باز است و کسی نمی‌تواند مرا جلوگیری کند، اگر روزی خود را در تنگنا ببینم از این حق استفاده می‌کنم (و اگر در تنگنا ندید، مسأله را سبک و سنگین نموده، اگر دید گرفتن زن دوم از (صفحه ۶۴۹) نظر اقتصاد و از نظر اداره دو خانه صرفه دارد، می‌گیرد و اگر صرفه نداشت نمی‌گیرد. مترجم.) و همین باز بودن راه، بهانه او را از ارتکاب زنا و هتک ناموس محترم مردم، از دستش می‌گیرد. در میان غربی‌ها بعضی از نویسندگان رعایت انصاف را نموده و گفته‌اند: در اشاعه زنا و فحشا بین ملت‌های مسیحی مذهب، هیچ عاملی نیرومندتراز تحریم تعدد زوجات به وسیله کلیسا نبوده است. مسترجان دیون پورت انگلیسی در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن (ترجمه فاضل دانشمند آقای سعیدی،) این انصاف را به خرج داده است.

اشکال چهارم: تنزل موقعیت اجتماعی زن

اینکه: این قانون موقعیت اجتماعی زنان را در جامعه پائین می‌آورد، و در حقیقت ارزش چهار زن را معادل باارزش یک مرد می‌کند و این خود یک ارزیابی جائرانه و ظالمانه است، حتی با مذاق خود اسلام سازگار نیست، چرا که اسلام در قانون ارث و در مسأله شهادت یک مرد را برابر دو زن قرار داده، با این حساب باید ازدواج یک مرد را با دو زن تجویز کند، نه بیشتر، پس تجویز ازدواج با چهار زن به هرحال از عدالت عدول کردن است، آن هم بدون دلیل. و این چهار اشکال اعتراضاتی است که مسیحیان و با

متمدنین طرفدار تساوی حقوق زن و مرد بر اسلام وارد کرده‌اند.

جواب اشکال چهارم: اسلام پایه‌گذار مقام اجتماعی زن

و اما در جواب از اشکال چهارم که تجویز تعدد زوجات مقام زن را در مجتمع پائین می‌آورد! باید گفت که هرگز چنین نیست، همانطور که در مباحث گذشته (در بحث علمی که در جلد دوم المیزان پیرامون حقوق زن در اسلام داشتیم،) اثبات کردیم که زنان در هیچ سنتی از سنت‌های دینی و یا دنیوی نه قدیمش و نه جدیدش همانند اسلام مورد احترام قرار نگرفته‌اند و هیچ سنتی از سنن قدیم و جدید حقوق آنان (صفحه ۶۵۰) را همچون اسلام مراعات ننموده است. جواز تعدد زوجات برای مرد در حقیقت و واقع امر توهین به زن و از بین بردن موقعیت اجتماعی و حقوق او نیست، بلکه به خاطر مصالحی است که بیان بعضی از آنها گذشت. بسیاری از نویسندگان و دانشمندان غربی (اعم از دانشمندان مرد و زن) به نیکی و حسن این قانون اسلامی اعتراف نموده، و به مفاسدی که از ناحیه تحریم تعدد زوجات گریبانگیر جامعه‌ها شده است اعتراف کرده‌اند، خواننده عزیز می‌تواند به این نوشته‌ها مراجعه نماید.

پاسخی به مشکلات خانوادگی ناشی از چند زنی

قوی‌ترین و محکم‌ترین دلیلی که مخالفین غربی به قانون تعدد زوجات گرفته و به آن تمسک کرده‌اند و در نظر دانشمندان و اهل مطالعه آب و تابش داده‌اند، همان گرفتاری‌ها و مصیبت‌هائی است که در خانه‌های مسلمانی که دو زن و یا چند زن هست مشاهده می‌شود که این خانه‌ها همیشه محل داد و فریاد و حسد ورزیدن به یکدیگر است، و اهل آن خانه (اعم از زن و مرد)، از روزی که زن دوم، سوم و ... وارد خانه مرد می‌شوند تا روزی که وارد خانه قبر می‌گردند روی سعادت و خوشی را نمی‌بینند، تا جائی که خود مسلمانان این حسد را به نام مرض هووها نامیده‌اند. در چنین زمانی است که تمامی عواطف و احساسات رقیق و لطیف فطری و طبیعی زنان، مانند: مهر و محبت، نرمخوئی، رقت، رأفت، شفقت، خیرخواهی، حفظ غیب، وفا، مودت، رحمت، اخلاص و ... نسبت به شوهر و فرزندانی که شوهر از همسر قبلیش داشته، و نیز علاقه به خانه و همه متعلقات آن که از صفات غریزی زن است برگشته و جای خود را به ضد خودش می‌دهد، و در نتیجه خانه را که باید جای سکونت و استراحت آدمی و محل برطرف کردن خستگی تن و تألمات روحی و جسمی انسان باشد و هر مردی در زندگی روزمره‌اش دچار آنها می‌شود به صورت زورخانه و معرکه قتال درمی آید، (صفحه ۶۵۱) معرکه‌ای که در آن نه برای جان کسی احترامی هست و نه برای عرضش و نه آبرویش و نه مالش، و خلاصه هیچ کس از کس دیگر در امان نیست. و معلوم است که در چنین خانه‌ای صفای زندگی مبدل به کدورت گشته و لذت زندگی از آنجا کوچ می‌کند و جای خود را به ضرب و شتم و فحش و ناسزا و سعایت و سخن‌چینی و رقابت و نیرنگ می‌دهد و بچه‌های چنین خانه‌ای نیز با بچه‌های دیگر خانه‌ها فرق داشته و دائما در حال اختلاف و مشاجره هستند و چه بسا که (کارد مرد به استخوانش رسیده و همسر خود را به قتل برساند و یا) زن در صدد نابود کردن شوهر، و بچه‌ها در مقام کشتن یکدیگر و یا در صدد کشتن پدر برآیند و پیوند خویشاوندی و قرابت و برادری جای خود را به انتقام و خونخواهی بدهد، و معلوم است که (به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «اَلْحُبُّ یَتَوارَثُ وَ الْبُغْضُ یَتَوارَثُ»، دشمنی نسل اول خانواده، به نسل‌های بعدی نیز منتقل می‌گردد. مترجم) خونریزی و نابودی نسل، و فساد خانه در نسل‌های مردی که دارای دو زن می‌باشد ادامه یابد. از تمام این‌ها که بگذریم، آثار سوء تعدد زوجات به بیرون از خانه یعنی به جامعه نیز راه یافته و باعث شقاوت و فساد اخلاق و قساوت و ظلم و بغی و فحشا و سلب امنیت و اعتماد می‌گردد. و مخصوصا که اگر جواز طلاق را هم بر این قانون (جواز تعدد زوجات،) اضافه کنیم به خوبی روشن

می‌شود که این دو حکم (جواز تعدد زوجات و طلاق،) کار مردان جامعه را به کجا می‌کشاند، وقتی مرد بتواند هر که را خواست بگیرد و هریک از همسرانش را خواست طلاق دهد، خود به خود ذوقی و شهوت‌پرست بار می‌آید، چنین مردی جز پیروی از شهواتش و اطفای آتش تحرصش و گرفتن این زن و رها کردن آن زن، عزت دادن به این و خوار ساختن آن، هیچ کاری و هیچ همی ندارد و این وضع جز تباه کردن و بدبخت ساختن نیمی از مردم جامعه (یعنی زنان) اثری دیگری ندارد، علاوه بر این که با تباهی آن نصف، نصف دیگر (مردان) نیز تباه می‌شوند. (صفحه ۶۵۲)

پاسخ:

این بود حاصل سخنان مخالفین که به خورد جامعه داده‌اند، انصافاً سخن درستی است و ما قبول داریم، ولیکن هیچ یک از آنها بر اسلام و تشریع اسلام وارد نیست، بلکه همه‌اش متوجه مسلمانان است. آری، اگر مخالفین، عصر و دوره‌ای را نشان دهند که در آن دوره مسلمانان به حقیقت احکام دین و تعالیم آن عمل کرده باشند و در آن دوره نیز این آثار سوء بر مسأله تعدد زوجات و جواز طلاق مترتب شده باشد، آنگاه می‌توانند ادعا کنند که آثار سوء نامبرده، از ناحیه جواز تعدد زوجات و طلاق است، ولی با کمال تأسف مسلمانان قرن‌ها است که حکومت اسلامی ندارند و آنان که سردمداران مسلمانان بودند، صالح نبودند، تا مسلمانان را بر طبق تربیت اسلامی و با تعالیم عالیه آن تربیت کنند، بلکه خود آن سردمداران در پرده دری و نقض قوانین و ابطال حدود دین پیشگام‌تر از مردم بودند و واضح است که مردم تابع مرام پادشاهان خویشند. و اگر ما بخواهیم در این جا به نقل قسمتی از سرگذشت فرمانروایان و جریاناتی که در دربار آنان جاری بوده و رسوائی‌هایی که پادشاهان کشورهای اسلامی به بار آوردند از روز مبدل شدن حکومت دینی به سلطنت و شاهنشاهی بپردازیم، باید در همین جا کتابی جداگانه در بین کتاب تفسیر خود بنویسیم و این با وعده اختصاری که داده‌ایم نمی‌سازد. و کوتاه سخن آن که اگر اشکالی هست به مسلمانان وارد است که اجتماع خانوادگی خویش را به گونه‌ای ترتیب داده‌اند که تأمین کننده سعادت زندگیشان نیست و سیاستی را اتخاذ می‌کنند که نمی‌توانند آن را پیاده سازند و در پیاده کردنش از صراط مستقیم منحرف نشوند، تازه گناه این آثار سوء به گردن مردان است، نه زنان و فرزندان، هر چند که هر کسی مسؤول گناه خویش است، ولی ریشه تمام این مفاسد و بدبختی‌ها و خانمان براندازی‌ها و ... روش و مرام این گونه مردان است که (صفحه ۶۵۳) سعادت خود و همسر و اولاد خود را و صفای جو جامعه خویش را فدای شهوترانی و نادانی خود می‌کنند. و اما اسلام قانون تعدد زوجات را بدون قید و بند تشریع نکرده، و اصلاً آن را بر همه مردان واجب و لازم ننموده، بلکه به طبیعت و حال افراد توجه فرموده، و همچنین عوارضی را که ممکن است احیانا برای افرادی عارض شود در نظر گرفته، و به بیانی که گذشت صلاحیت قطعی را شرط نموده و مفاسد و محذورهایی را که در تعدد زوجات وجود دارد برشمرده، و در چنین موقعیتی است که آن را جایز دانسته، تا مصالح مجتمع اسلامی انسان‌ها تأمین شود. و حکم جواز را مقید به صورتی کرده است که هیچ یک از مفاسد شنیع نامبرده پیش نیاید و آن در صورتی است که مرد از خود اطمینان داشته باشد به این که می‌تواند بین چند همسر به عدالت رفتار کند. پس تنها کسی که چنین اطمینانی از خود دارد و خدای تعالی چنین توفیقی به او داده، از نظر دین اسلام می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد. و آن مردانی که (اشکال کنندگان وضعشان را با آب و تاب نقل کرده‌اند،) که هیچ عنایتی به سعادت خود و زن و فرزند خود ندارند و جز ارضای شکم و شهوت هیچ چیزی برایشان محترم نیست، و زن برایشان جز وسیله‌ای که برای شهوترانی مردان خلق شده‌اند مفهومی ندارد، آنها ارتباطی با اسلام ندارند و اسلام هم به هیچ وجه اعمالشان را امضا ننموده و از نظر اسلام اصلاً زن گرفتن برای آنان با وجود این وضعی که دارند جایز نیست و اگر واجد شرایط باشند و زن را یک حیوان نپندارند، تنها یک زن می‌توانند اختیار کنند. علاوه بر این که در اصل اشکال بین دو جهت که از نظر اسلام از هم جدا نیستند یعنی جهت تشریع و جهت ولایت خلط شده است. توضیح اینکه: در نظر دانشمندان امروز معیار در داوری اینکه چه

قانونی از قوانین (صفحه ۶۵۴) موضوعه و چه سنتی از سنت‌های جاریه صحیح و چه قانون و سنتی فاسد است، آثار و نتایج آن قانون است که اگر بعد از پیاده شدنش در جامعه، آثارش مورد پسند واقع شد آن قانون را قانونی خوب می‌دانند، و اگر نتایج خوبی به بار نیاورد، می گویند این قانون خوب نیست، خلاصه اینکه معیار خوبی و بدی قانون را پسند و عدم پسند مردم می‌دانند، حال مردم در هر سطحی که باشند و هر درکی و میلی که داشته باشند مهم نیست. و من گمان نمی‌کنم که این دانشمندان غفلت ورزیده باشند از اینکه: چه بسا می‌شود که جامعه‌ای دارای بعضی سنن و عادات و عوارضی باشد که با حکم مورد بحث نسازد و اینکه باید مجتمع را مجهز کرد به روشی که منافی آن حکم یا آن سنت نباشد، تا مسیر خود را بداند و بفهمد که کارش به کجا می‌انجامد و چه اثری از کار او بجا می‌ماند، خیر یا شر، نفع یا ضرر؟ چیزی که هست این دانشمندان در قوانین، تنها خواست و تقاضای جامعه را معیار قرار می‌دهند، یعنی تقاضائی که از وضع حاضر و ظاهر اندیشه جامعه ناشی می‌شود، حال آن وضع هر چه می‌خواهد باشد و آن تفکر و اندیشه هرچه می‌خواهد باشد و هر استدعا و تقاضا که می‌خواهد داشته باشد. در نظر این دانشمندان قانون صحیح و صالح چنین قانونی است و بقیه قوانین غیر صالح است (هر چند مطابق عقل و فطرت باشد.) به همین جهت است که وقتی مسلمانان را می‌بینند که در وادی گمراهی سرگردان و در پرتگاه هلاکت واقعند و فساد از سراسر زندگی مادی و معنویشان می‌بارد، آنچه فساد می‌بینند به اسلام، یعنی دین مسلمانان نسبت می‌دهند، اگر دروغ و خیانت و بد دهنی و پایمال کردن حقوق یکدیگر و گسترش ظلم و فساد خانواده‌ها و اختلال و هرج و مرج در جامعه را مشاهده می کنند، آنها را به قوانین دینی دایر در بین ایشان نسبت می‌دهند و می‌پندارند که جریان سنت اسلام و تأثیرات آن مانند سایر (صفحه ۶۵۵) سنت‌های اجتماعی است که با تبلیغات و یا به اصطلاح روز، شستشو دادن مغز و متراکم کردن احساسات در بین مردم، بر آنها تحمیل می‌شود. در نتیجه، از این پندار خود نتیجه می گیرند که: اسلام باعث به وجود آمدن مفسده‌های اجتماعی‌ای است که در بین مسلمانان رواج یافته و تمامی این ظلم‌ها و فسادها از اسلام سرچشمه می گیرد! و حال آنکه بدترین ظلم‌ها و نارواترین جنایت‌ها در بینشان رایج بوده است. و به قول معروف: «کُلُّ الصَّیْدِ فی جَوْفِ الْفِراءِ همه شکارها در جوف پوستین است،» و همچنین نتیجه این پندار غلط است که می گویند: اگر اسلام دین واقعی بود و اگر احکام و قوانین آن خوب و متضمن صلاح و سعادت مردم بود، در خود مردم اثری سعادت‌بخش می گذاشت نه اینکه وبال مردم بشود. این سخن، سخن درستی نیست، چرا که این دانشمندان بین طبیعت حکم صالح و مصلح، و همچنین حکم بین مردم فاسد و مفسد خلط کرده‌اند، اسلام که خم رنگرزی نیست، اسلام مجموع معارف اعتقادی و اخلاقی است، و قوانینی است عملی که هر سه قسمت آن با یکدیگر متناسب و مرتبط است و با همه تمامیتش وقتی اثر می گذارد که مجموعش عملی شود و اما اگر کسی معارف اعتقادی و اخلاقی آن را به دست آورده و در مرحله عمل کوتاهی کند، البته اثری نخواهد داشت، نظیر معجون‌ها که وقتی یک جزء آن فاسد می‌شود همه‌اش را فاسد می کند و اثری مخالف به جای می گذارد و نیز وقتی اثر مطلوب را می‌بخشد که بدن بیمار برای ورود معجون و عمل کردنش آماده باشد که اگر انسانی که آن را مصرف می کند شرایط مصرف را رعایت نکند، اثر آن خنثی می گردد و چه بسا نتیجه و اثری برخلاف آنچه را که توقع داشت می گیرد. گیرم که سنت اسلامی نیروی اصلاح مردم و از بین بردن سستی‌ها و رذائل عمومی را به خاطر ضعف مبانی قانونیش نداشته باشد، سنت دموکراتیک چرا این نیرو را نداشته و در بلوک شرق دنیا یعنی در بلاد اسلام‌نشین، آن اثری را که در بلاد اروپا (صفحه ۶۵۶) داشت ندارد؟ خوب بود سنت دموکراتیک بعد از ناتوانی اسلام، بتواند ما را اصلاح کند؟ و چه شده است بر ما که هرچه بیشتر جلو می‌رویم و هر چه زیادتر برای پیشرفت تلاش می کنیم بیشتر به عقب برمی گردیم، کسی شک ندارد در اینکه اعمال زشت و اخلاق رذیله در این عصر که روزگار به اصطلاح تمدن! است در ما ریشه‌دارتر شده، با اینکه نزدیک به نیم قرن است که خود را روشنفکر پنداشته‌ایم، در حالی که حیوانی بی‌بند و بار بیش نیستیم، نه بهره‌ای از عدالت اجتماعی داریم و نه حقوق بشر در بین ما زنده شده است. از معارف عالی عمومی و بالاخره از هر سعادت اجتماعی جز الفاظی بی‌محتوا و دلخوش کن بهره‌ای نداریم، تنها الفاظی از این حقوق بر سر زبان‌هایمان رد و

بـدل می‌شود. آیا می‌توانیـد برای این جواب نقضـی که ما بر شـما وارد کردیم پاسـخی بدهیـد؟ نه، هرگز، و جز این نمی‌توانید عذر بیاوریـد کـه در پاسخ مـا بگوئیـد: به این جهت نظام دموکراتیک نتوانسته است شـما را اصـلاح کنـد که شـما به دسـتورات نظام دموکراتیـک عمل نکردیـد، تا آثار خوبی در شـما به جای بگـذارد و اگر این جواب شـما درست است، چرا در مورد مکتب اسـلام درست نباشد؟ از این نیز بگذریم و فرض کنیم که (العیاذ باللّه) اسلام به خاطر سستی بنیادش نتوانسته در دل‌های مردم راه یافته و در اعماق جامعه به طور کامل نفوذ کنـد، و در نتیجه حکومتش در جامعه دوام نیافته و نتوانسـته است به حیات خود در اجتماع اسـلامی ادامه دهد و موجودیت خود را حفظ کند، به ناچار متروک و مهجور شده، ولی چرا روش دموکراتیک که قبل از جنگ جهانی دوم مورد قبول و پسـند همه عالم بود، بعد از جنگ نامبرده از روسـیه رانده شد و روش بلشویکی جایش را اشـغال کرد؟! و به فرض هم که برای این رانـده شـدن و منقلب شـدن آن در روسیه به روشـی دیگر، عـذری بتراشـند؟ چرا مردم دموکراتیـک در ممالک چین، لتونی، اسـتونی، لیتوانی، رومانی، مجارسـتان و یوگسـلاوی و کشورهائی دیگر به کمونیستی تبدیل (صـفحه ۶۵۷) شـد؟ و نیز چرا با اینکه سایر کشورها را تهدید می‌کرد و عمیقا در آنها نیز ریشه کرده بود، ناگهان این گونه از میان رفت؟ و چرا همین کمونیستی نیز بعـد از آنکـه نزدیـک بـه چهـل سـالگی از عمرش گذشـته و تقریبـا بر نیمی از جمعیت دنیـا حکـومت می‌کرد و دائمـا مبلغین آن و سردمـدارانش به آن افتخـار می‌کردنـد و از فضـیلت آن می‌گفتنـد و اظهـار می‌داشـتند که: نظـام کمونیستی تنهـا نظامی است که به اسـتبداد و اسـتثمار دموکراسـی آلوده نشده و کشورهائی را که نظام کمونیستی بر آن حاکم بود بهشت موعود معرفی می‌کردند، اما ناگهان همان مبلغین و سـردمداران کمونیست دو سال قبل رهبر بی‌نظیر این رژیم یعنی اسـتالین را به باد سـرزنش و تقبیـح گرفتنـد و اظهار نمودند که: حکومت ۳۰ ساله استالین حکومت زور و استبداد و برده‌گیری به نام کمونیست. و به ناچار در این مدت حکومت او تأثیر عظیمی در وضع قوانین و اجرای آن و سایر متعلقاتش داشت و تمامی این انحرافات جز از اراده مستبدانه و روحیه استثمارگر و برده‌کشـی و حکـومت فردی کـه بـدون هیـچ معیـار و ملاـکی هزاران نفر را می‌کشـت و هزاران نفر دیگر را زنـده نگه می‌داشت، اقوامی را سعادتمند و اقوامی دیگر را بدبخت می‌ساخت، نشأت نمی‌گرفت، و خدا می‌داند که بعد از سردمداران فعلی چه کسانی بر سر کار آیند و چه بر سـر مردم بیچاره بیاورند! چه بسـیار سنن و آدابی که (اعم از درست و نادرست) در جامعه رواج داشته و سپس به جهت عوامـل مختلف (که مهم‌ترینش خیـانت سـردمداران و سـست اراده بودن پیروان آن می‌باشـد،) از آن جامعه رخت بر بسـته است و کسـی که به کتابهای تاریخ مراجعه کند به این مطلب برخورد می‌کند. ای کاش می‌دانستم که (در نظر دانشمندان غربی) چه فرقی است بین اسـلام از آن جهت که سـنتی است اجتماعی، و بین این سـنت‌ها که تغییر و تبدیل یافته است؟ و چگونه است که این عـذر را در سـنتهای مـذکور می‌پذیرنـد اما همان عـذر را از اسـلام نمی‌پذیرند، راستی علت این یک بام و دو هوا چیست؟ (صـفحه ۶۵۸) (آری بایـد گفت که امروز کلمه حق در میان قدرت هول‌انگیز غربیان و جهالت و تقلید کورکورانه و به عبارت دیگر مرعوب شـدن شـرقیان از آن قـدرت، واقع شـده پس نه آسـمانی است که بر او سایه افکند و نه زمینی که او را به پشت خویش نشاند، غربی حاضـر نیست حقانیت اسـلام را بپذیرد، به خاطر اینکه علم و صـنعتش او را مغرور ساخته است، شرقی نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، به خـاطر آنکه در برابر تمـدن غرب مرعوب شـده است. مترجم.) و به هر حـال آنچه را که لاـزم است از بیانات مفصل قبلی ما متـذکر شـده، این است که تأثیر گذاشـتن و تأثیر نگذاشـتن و همچنین باقی مانـدن و از بین رفتن یک سـنت در میان مردم چندان ارتباطی با درستی و نـادرستی آن سـنت نـدارد تا از این مطلب بر حقانیت یک سـنت اسـتدلال کنیم و بگوئیم که چون این سـنت در بین مردم باقیمانـده پس حق است و همچنین اسـتدلال کنیم به اینکه چون فلاـن سـنت در جامعه متروک و بی‌اثر شـده است، پس باطل است، بلکه علل و اسـبابی دیگر در این باره اثر دارنـد. و لـذا می‌بینیم هر سـنتی از سـنت‌ها که در تمامی دوران‌ها، در بین مردم دایر بوده و هست، یک روز اثر خود را می‌بخشد و روزی دیگر عقیم می‌ماند، روزی در بین مردم باقی است و روزگاری دیگر به خاطر عواملی مختلف از میان آن مردم کوچ می‌کنـد، به فرموده قرآن کریم: خدای تعالی روزگار را در بین مردم دست به دست می‌گرداند، یک

روز به کام مردمی و به ناکامی مردمی دیگر، و روز دیگر به ناکامی دسته اول و به کام دسته دوم می‌چرخاند، تا معلوم کند که افراد باایمان چه کسانند، تا همان‌ها را گواه بر سایرین قرار دهد. و سخن کوتاه اینکه قوانین اسلامی و احکامی که در آن هست برحسب مبنا و مشرب با سایر قوانین اجتماعی که در بین مردم دایر است تفاوت دارد، و آن تفاوت این است که قوانین و سنت‌های بشری به اختلاف اعصار و دگرگونی‌ها که در مصالح بشر پدید می‌آید، دگرگون می‌شود، و لیکن قوانین اسلامی به خاطر اینکه مبنایش (صفحه ۶۵۹) مصالح و مفاسد واقعی است، اختلاف و دگرگونگی نمی‌پذیرد، نه واجبش و نه حرامش، نه مستحبش و نه مکروهش، و نه مباحش، چیزی که هست اینکه: کارهائی را در اجتماع یک فرد می‌تواند انجام بدهد و یا ترک نماید و هر گونه تصرفی را که می‌خواهد می‌تواند بکند و می‌تواند نکند، بر زمامدار جامعه اسلامی است که مردم را به آن عمل اگر واجب است وادارد، و اگر حرام است از آن نهی کند و، ... گویا جامعه اسلامی یک تن واحد است و والی و زمامدار نیروی فکری و اداره کننده او است. بنابراین اگر جامعه اسلامی دارای زمامدار و والی باشد، می‌تواند مردم را از ظلم‌هائی که شما در جواز تعدد زوجات شمردید نهی کند و از آن کارهای زشتی که در زیرپوشش تعدد زوجات انجام می‌دهند جلوگیری نماید و حکم الهی به جواز تعدد زوجات به حال خود بماند و آن فسادها هم پدید نیاید. آری حکم جواز تعدد زوجات یک تصمیم و حکمی است دائمی که به منظور تأمین مصالح عمومی تشریع شده، نظیر تصمیم یک فرد به اینکه تعدد زوجات را به خاطر مصلحتی که برای شخص او دارد ترک کند که اگر او به خاطر آن مصلحت چند همسر نگیرد، حکم خدا را تغییر نداده و نخواسته است با این عمل خود بگوید تعدد زوجات را قبول ندارم، بلکه خواسته است بگوید این حکم، حکمی است مباح و من می‌توانم به آن عمل نکنم. (۱)

بحثی در تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله

یکی دیگر از اعتراضاتی که (از سوی کلیسا) بر مسأله تعدد زوجات رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله شده این است که اصحاب کلیسا گفته‌اند: تعدد زوجات جز حرص در شهوترانی و بی‌طاقتی در برابر طغیان شهوت هیچ انگیزه دیگری ندارد و رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله برای همین جهت تعدد زوجات را برای امتش تجویز کرد و حتی خودش به آن مقداری که برای امت خود تجویز نموده (چهار همسر) اکتفا ننموده و عدد *****۱- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۶۰) همسرانش را به نه نفر رسانید. این مسأله به آیات متفرقه زیادی از قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند که اگر ما بخواهیم بحث مفصلی که همه جهات مسأله را فراگیرد آغاز کنیم، علی القاعده باید این بحث را در تفسیر یک یک آن آیات بیاوریم و به همین جهت گفتگوی مفصل را به محل مناسب خود می‌گذاریم و در اینجا بطور اجمال اشاره‌ای می‌نمائیم: ابتدا لازم است که نظر ایراد و اشکال کننده را به این نکته معطوف بداریم که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله به این سادگی‌ها که آنان خیال کرده‌اند نبوده و انگیزه آن جناب از این کار زیاده روی در زن دوستی و شهوترانی نبوده است، بلکه در طول زندگی و حیاتش هر یک از زنان را که اختیار می‌کرده، به طرز خاصی بوده است. اولین ازدواج آن حضرت با خدیجه کبرا علیهاالسلام بوده، و حدود بیست سال و اندی از عمر شریفش را که تقریبا یک ثلث از عمر آن جناب است، تنها با این یک همسر گذارند و به او اکتفا نمود، که سیزده سال از این مدت بعد از نبوت و قبل از هجرتش از مکه به مدینه بوده است. آنگاه در حالی که هیچ همسری نداشت از مکه به مدینه هجرت نموده و به نشر دعوت و اعلای کلمه دین پرداخت و آنگاه با زنانی که بعضی از آنها باکره و بعضی بیوه و همچنین بعضی جوان و بعضی دیگر عجوز و سالخورده بودند ازدواج کرد و همه این ازدواج‌ها در مدت نزدیک به ده سال انجام شد و پس از این چند ازدواج، همه زنان بر آن جناب تحریم شد، مگر همان چند نفری که در حباله نکاحش بودند. و معلوم است که چنین عملی با این خصوصیات ممکن نیست با انگیزه عشق به زن توجیه شود، چون نزدیکی و معاشرت با اینگونه زنان آن هم در اواخر عمر و آن هم از کسی که در اوان عمرش ولع و عطشی برای این کار نداشته، نمی‌تواند انگیزه آن باشد. علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه برحسب

عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولاً عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه‌اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملاً نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیرزن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با (صفحه ۶۶۱) عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد. از سوی دیگر زنان خود را مخیر کرد بین بهره‌وری و ادامه به زندگی با آن جناب و سراح جمیل، یعنی طلاق و در صورت ادامه زندگی با آن حضرت، آنان را بین زهد در دنیا و ترک خودآرائی و تجمل مخیر نمود اگر منظورشان از همسری با آن جناب، خدا و رسول و خانه آخرت باشد و اگر منظورشان از آرایش و تمتع و کام‌گیری از آن جناب دنیا باشد آیه زیر شاهد بر همین داستان است: «یا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْواجِکَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیوةَ الدُّنْیا وَ زینَتَها فَتَعالَیْنَ اُمَتِّعْکُنَّ وَ اُسَرِّحْکُنَّ سَراحا جَمیلًا، وَ اِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الْاخِرَةَ فَاِنَّ اللّهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ اَجْرا عَظیما» (۲۸ و ۲۹ / احزاب) و این معنا هم به طوری که ملاحظه می‌کنید با وضع مرد زن دوست و جمال‌پرست و عاشق وصال زنان، نمی‌سازد. پس برای یک دانشمند اهل تحقیق اگر انصاف داشته باشد، راهی جز این باقی نمی‌ماند که تعدد زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و زن گرفتنش در اول بعثت و اواخر عمر را با عواملی دیگر غیر زن دوستی و شهوترانی توجیه کند. و اینک در توجیه آن می‌گوئیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله با بعضی از همسرانش به منظور کسب نیرو و به دست آوردن اقوام بیشتر و در نتیجه به خاطر جمع آوری یار و هوادار بیشتر ازدواج کرد و با بعضی دیگر به منظور جلب نمودن و دلجوئی و در نتیجه ایمن شدن از شر خویشاوند آن همسر ازدواج فرمود و با بعضی دیگر به این انگیزه ازدواج کرد که هزینه زندگیش را تکفل نماید و به دیگران بیاموزد که در حفظ پیرزنان از فقر و مسکنت و بی‌کسی کوشا باشند، و مؤمنین رفتار آن جناب را در بین خود سنتی قرار دهند و با بعضی دیگر به این منظور ازدواج کرد که با یک سنت جاهلیت مبارزه نموده و عملاً آن را باطل سازد که ازدواجش با زینب دختر جحش به همین منظور بوده است، چون او نخست همسر زید بن حارثه پسر خوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و زید او را طلاق (صفحه ۶۶۲) داد و از نظر رسوم جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده ممنوع بود چون پسر خوانده در نظر عرب جاهلی حکم پسر داشت، همانطور که یک مرد نمی‌تواند همسر پسر صلبی خودرا بگیرد، از نظر اعراب ازدواج با همسر پسر خوانده نیز ممنوع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد تا این رسم غلط را براندازد و آیاتی از قرآن در این باب نازل گردید. و ازدواجش با سوده دختر زمعه به این جهت بوده که وی بعد از بازگشت از هجرت دوم از حبشه همسر خود را از دست داد و اقوام او همه کافر بودند و او اگر به میان اقوامش برمی‌گشت یا به قتلش می‌رساندند و یا شکنجه‌اش می‌کردند و یا بر گرویدن به کفر مجبورش می‌کردند لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ او از این خاطر با او ازدواج نمود. و ازدواجش با زینب دختر خزیمه این بود که همسر وی عبداللّه بن جحش در جنگ احد کشته شد و او زنی بود که در جاهلیت به فقرا و مساکین بسیار انفاق و مهربانی می‌کرد و به همین جهت یکی از بانوان آبرومند و سرشناس آن دوره بود و او را مادر مساکین نامیده بودند، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله خواست با ازدواج با وی آبروی او را حفظ کند و فضیلت او را تقدیر نماید. و انگیزه ازدواجش با ام سلمه این بود که وی نام اصلیش هند بود و قبلاً همسر عبداللّه بن ابی سلمه پسر عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر شیری آن جناب بود و اولین کسی بود که به حبشه هجرت کرد، زنی زاهده و فاضله و دین دار و خردمند بود، بعد از آنکه همسرش از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله به این جهت با او ازدواج کرد که زنی پیر و دارای ایتام بود و نمی‌توانست یتیمان خود را اداره کند. و ازدواجش با صفیه دختر حی بن اخطب بزرگ یهودیان بنی النضیر به این علت صورت گرفت که پدرش ابن اخطب در جنگ بنی النضیر کشته شد و شوهرش در جنگ خیبر به دست مسلمانان به قتل رسیده بود و در همین جنگ در بین اسیران قرار گرفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس به ازدواج خودش درآورد، تا به این وسیله (صفحه ۶۶۳) هم او را از ذلت اسارت حفظ کرده باشد و هم داماد یهودیان شده باشد و یهود به

این خاطر دست از توطئه علیه او بردارند. و سبب ازدواجش با جویریه که نام اصلیش بره و دختر حارث بزرگ یهودیان بنی المصطلق بود، بدین جهت بود که در جنگ بنی المصطلق مسلمانان دویست خانه‌وار از زنان و کودکان قبیله را اسیر گرفته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جویریه ازدواج کرد تا با همه آنان خویشاوند شود، مسلمانان چون اوضاع را چنین دیدند گفتند: همه این‌ها خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و سزاوار نیست اسیر شوند، ناگزیر همه را آزاد کردند و مردان بنی المصطلق نیز چون این رفتار را بدیدند تا آخرین نفر مسلمان شده و به مسلمین پیوستند و در نتیجه جمعیت بسیار زیادی به نیروی اسلام اضافه شد و این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن عکس‌العمل قبیله بنی المصطلق اثر خوبی در دل عرب به جای گذاشت. و ازدواجش با میمونه که نامش بره و دختر حارث هلالیه بود، به این خاطر بود که وی بعد از مرگ شوهر دومش ابی رهم پسر عبد العزی، خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید تا کنیز او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر این اظهار محبت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود و این بعد از نزول آیه‌ای بود که در این باره نازل شد. و سبب ازدواجش با ام حبیبه (رمله) دختر ابی سفیان این بود که وقتی با همسرش عبیداللّه جحش در دومین بار به حبشه مهاجرت نمود، شوهرش در آنجا به دین نصرانیت درآمد و خود او در دین اسلام ثبات قدم به خرج داد و این عملی است که باید از ناحیه اسلام قدردانی بشود، از سوی دیگر پدرش از سر سخت‌ترین دشمنان اسلام بود و همواره برای جنگیدن با مسلمین لشکر جمع می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد تا هم از عمل نیکش قدردانی شود، و هم پدر او دست از دشمنی با او بردارد و هم خود او از خطر محفوظ بماند. ازدواجش با حفصه دختر عمر نیز بدین جهت بود که شوهر او خنیس بن خداقه در جنگ بدر کشته شد و او بیوه زن ماند. و تنها همسری که در دختریش با آن جناب ازدواج کرد عایشه (صفحه ۶۶۴) دختر ابی بکر بود. بنابراین اگر در این خصوصیات و جهاتی که از سیره آن جناب در اول و آخر عمرش در اول بحث آوردیم و در زهدی که آن جناب نسبت به دنیا و زینت دنیا داشت و حتی همسران خود را نیز بدان دعوت می‌کرد دقت شود، هیچ شکی باقی نمی‌ماند در اینکه ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله نظیر ازدواج‌های مردم نبوده، به اضافه اینکه رفتار آن جناب با زنان و احیای حقوق از دست رفته آنان در قرون جاهلیت و تجدید حرمت به باد رفته‌شان و احیای شخصیت اجتماعیشان، دلیل دیگری است بر اینکه آن جناب زن را تنها یک وسیله برای شهوترانی مردان نمی‌دانسته و تمام همش این بوده که زنان را از ذلت و بردگی نجات داده و به مردان بفهمانند که زن نیز انسان است حتی در آخرین نفس عمرش نیز سفارش آنان را به مردان کرده و فرمود: «اَلصَّلوةَ اَلصَّلوةَ وَ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ لا تُکَلِّفُوهُمْ ما لا یُطیقُونَ، اَللّه اَللّه فِی النِّساءِ فَاِنَّهُنَّ عَوانٌ فی اَیْدیکُمْ» (... ۱) تا آخر حدیث. و سیره‌ای که آن جناب در رعایت عدالت بین زنان و حسن معاشرتشان و مراقبت حال آنان داشت مختص به خود آن جناب بود که آن شاءاللّه در مباحث آینده که درباره سیره آن جناب بحث خواهیم کرد، روایاتی و اشاره‌ای به این جهت نیز می‌آوریم، و اما اینکه چرا برای آن جناب بیش از چهار زن جایز بوده، پاسخش این است که این حکم مانند روزه وصال یعنی چند روز به یک افطار روزه گرفتن، از مختصات آن جناب است و برای احدی از امت جایز نیست، و این مسأله برای همه امت روشن بود و به همین جهت دشمنانش مجال نداشتند که به خاطر آن و به جهت تعدد زوجات بر آن جناب خرده بگیرند، با اینکه همواره منتظر بودند از او عملی برخلاف انتظار ببینند و آن را جار بزنند.(۲) ***** ۱- ترجمه: نماز، نماز (اشاره به اهمیت نماز) و رعایت حال آنان که در اختیار شما هستند، مبادا آنها را بیش از ظرفیت و طاقت به کاری مجبور سازید، و درباره زنان همواره خدا را در نظر بگیرید زیرا آنها مانند زمین‌های مستعدی هستند که شکوفائی و رشدشان وابسته به نوع رفتار شماست. (بیستونی) ۲- المیزان ج: ۴ ص: ۲۳۸. (صفحه ۶۶۵)

بحثی در ازدواج موقت در قوانین اسلامی

ازدواج موقت در قوانین اسلامی

بحث حقوقی و اجتماعی درباره ازدواج موقت

ازدواج سنتی است طبیعی که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده، و هیچ مزاحمی به غیر از زنا سد راه و مزاحم آن نبوده، آری، تنها مزاحم ازدواج، زنا است که نمی‌گذارد خانواده‌ای تشکیل شود و طرفین بار سنگین ازدواج را تحمل کنند و به همین بهانه شهوات را به سوی خود می‌خواند و خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می‌کند. همه مجتمعات دینی و یا طبیعی ساده و سالم عمل زنا را شنیع و زشت می‌دانند و آن را فاحشه و منکر می‌خوانند و به هر وسیله‌ای که شده علیه آن مبارزه می‌کنند، و مجتمعات متمدن هم اگر چه به کلی از آن جلوگیری نمی‌کنند و لیکن در عین حال آن را کار نیکی نمی‌شمارند، چون می‌دانند که این کار عمیقا با تشکیل خانواده ضدیت دارد و از زیادی نفوس و بقای نسل جلوگیری می‌کند و لذا به هر وسیله‌ای که شده آن را کمتر می‌کنند و سنت ازدواج را ترویج می‌نمایند و برای کسانی که فرزند بیشتری بیاورند جایزه مقرر می‌دارند و درجات آنان را بالا می‌برند و همچنین مشوقات دیگر به کار می‌بندند. چیزی که هست علی رغم همه آن سختگیری‌ها علیه زنا و این تشویق‌ها در امر ازدواج، باز می‌بینیم که در تمامی بلاد و ممالک چه کوچک و چه بزرگ این عمل خانمان‌سوز و ویرانگر، یا علنی و یا به طور پنهانی انجام می‌شود، که البته علنی و یا سری بودن آن بستگی به اختلاف سنت‌های جاری در آن اجتماع دارد. و این خود روشن‌ترین دلیل است بر اینکه سنت ازدواج دائم برای نوع بشر کافی برای رفع این احتیاج حیوانی نیست و انسانیت و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز (صفحه ۶۶۶) در پی تتمیم نقص آن است. پس آنهایی که در جوامع بشری زمام قانون را به دست دارند باید در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج برآیند. و به همین جهت است که شارع اسلام سنت ازدواج دائم را با ازدواج موقت توأم نموده، تا امر ازدواج آسان گردد و در آن شروطی قرار داده تا محذورهای زنا را از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، واژگون شدن رشته خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر فرزند نداشته باشد، و آن شرایط این است که یک زن مختص به یک مرد باشد و زن بعد از جدایی از شوهرش عده نگهدارد و آنچه بر شوهرش شرط کرده در آن ذی حق باشد پس با جعل این مقررات محذورهای زنا را برطرف کرده و با القای سایر قوانین ازدواج دائم، از قبیل حق نفقه و ... مشقت ازدواج دائم را برداشته است. و به خدا سوگند این حکم (تشریع متعه) از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به شمار می‌رود، مانند طلاق و تعدد زوجات، و بسیاری از قوانین دیگرش، ولیکن به فرموده قرآن کریم: «ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ» (۱۰۱ / یونس)، حرف منطقی و مستدل کجا و مردم‌کر و ناشنوا کجا؟ آنها هنوز حرف خود را می‌زنند که من زنا را از متعه بیشتر دوست می‌دارم؟! (۱)

۳۷. آیه (فلسفه تشریع ازدواج با کنیزان و ازدواج موقت)

اشاره

«یُرِیدُ اللّهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَ خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعیفا» «خدا می‌خواهد با تجویز (ازدواج دائم و موقت و ازدواج با کنیزان) بار شما را سبک کند، چون انسان ضعیف خلق شده است!» (۲۸ / نساء)

شرح

ضعیف بودن انسان از این بابت است که خدای سبحان در او قوای شهویه را ترکیب کرده، قوائی که دائما بر سر متعلقات خود با

انسان ستیزه می‌کند، و وادارش می‌سازد به اینکه آن متعلقات را مرتکب شود، خدای عزوجل بر او منت نهاد، و شهواتی را بر او حلال کرد، تا به این وسیله سولت شهوتش را بشکند، نکاح را به مقداری که غائله عسر و حرج او را برطرف سازد تجویز کرده فرمود: «وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَراءَ ذلِکُمْ» و این ماوراء ***** ۱- المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۸. (صفحه ۶۶۷) عبارت است از همان دو طریق ازدواج، و خریدن کنیز، و نیز به این وسیله آنان را به سوی سنن اقوامی که قبل از ایشان بودند هدایت فرمود، و تخفیف بیشتری به آنها داد و آن این است که نکاح موقت متعه را هم برایشان تجویز و تشریع کرد چون با تجویز متعه دیگر دشواری‌های نکاح دائم و مشقت لوازم آن یعنی صداق و نفقه و غیره را ندارند. (۱)

ضرورت ازدواج موقت در شرایط کنونی

آیا آن ضرورت که باعث مشروعیت متعه شد امروز در جو اسلام حاضر شدیدتر و عظیم‌تر است، یا در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمه اول از عهد عمر؟ با اینکه فقر و فلاکت سایه شوم خود را بر همه بلاد مسلمین گسترده و حکومت‌های استعمارگر و مرتجعین از حکومت‌های اسلامی، که ایادی استعمارگران و فراعنه سرزمین‌های مسلمان نشین هستند خون مسلمانان را مکیده از منابع مالی آنان هیچ رطب و یابسی را به جای نگذاشته‌اند؟ و از سوی دیگر همان‌ها که منابع مالی مسلمانان را به یغما می‌بردند برای خواب کردن مسلمین شهوات را در همه مظاهر آن از رادیو و تلویزیون و روزنامه و سینما و غیره ترویج می‌کنند؟ و در بهترین شکلی که تصور شود آن را زینت می‌دهند؟ و با رساترین دعوت‌ها مسلمانان را به ارتکاب آن دعوت می‌کنند؟ و این بلای خانمان‌سوز روز به روز شدیدتر و در بلاد و نفوس گسترده‌تر می‌شود تا به جائی که سواد اعظم بشری و نفوس به درد خور اجتماع، یعنی دانشجویان و ارتشیان و کارگران کارخانجات که معمولاً جوانهای جامعه‌اند را طعمه خود ساخته است؟ و جای شک برای احدی نمانده که آن ضرورتی که جوانان را این طور به سوی منجلاب فحشا و زنا و لواط و هر داعی شهواتی دیگر می‌کشاند، عمده‌اش عجز از تهیه ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۶۶۸) هزینه زندگی و اشتغال به کارهای موقت است، که نمی‌گذارد در محل کار منزل تهیه کند، تا بتواند نکاح دائم کند، یا مشغول تحصیل علم در غربت است، و یا کارمندی است که به طور موقت در یک محلی زندگی می‌کند، حال چه شده که این ضرورت‌ها در صدر اسلام با اینکه کمتر و در مقایسه با امروز قابل تحمل‌تر بوده باعث حلیت نکاح متعه شد، ولی امروز که بلا خانمانسوزتر، و فتنه عظیم‌تر است مجوز نباشد. و سخن کوتاه اینکه نکاح بودن متعه و زوجه بودن زن متعه شده در عرف قرآن و لسان مسلمین صدر اول (از صحابه و تابعین) جای هیچ تردید نیست. (۱)

بحثی در روایات مربوط به ازدواج موقت

در تفسیر طبری از مجاهد روایت کرده که در تفسیر «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» (۲۴ / نساء) گفته: مقصود نکاح متعه است. و در همان کتاب از سدی نقل کرده که در تفسیر آیه نامبرده گفته این آیه راجع به متعه است و آن این است که مردی زنی را به شرط مدتی معین نکاح کند همین که آن مدت سرآمد دیگر حقی به آن زن ندارد و آن زن نیز به وی نامحرم است و بر آن زن لازم است رحم خودرا استبرا کند یعنی عده نگه‌دارد، تا معلوم شود از آن مرد حامله نیست نه آن مرد از زن ارث می‌برد و نه زن از مرد. و در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم این حدیث را در الدر المنثور نیز روایت کرده از عبدالرزاق، و ابن ابی‌شیبه، از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودیم و زنان ما با ما نبودند عرضه داشتیم آیا می‌توانیم خود را خصی اخته کنیم؟ در پاسخ ما را از این عمل نهی فرمود و به ما اجازه داد با زنان ازدواج موقت کنیم، در ازاء یک تکه

لباس، عبداللّه بن مسعود سپس این آیه را قرائت کرد: «یا أَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّبتِ ما اَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید طیباتی را که خدا برایتان حلال کرده، بر خود حرام نکنید.» (۸۷ / مائده) و در الدر منثور آمده که ابن منذر از طریق عمار غلام آزاد شده شرید روایت آورده که گفت: من از ابن عباس از متعه پرسیدم که آیا این عمل زنا است و یا نکاح؟ گفت: نه ***** ۱- المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴. (صفحه ۶۶۹) سفاح است و نه نکاح، گفتم: پس چیست؟ گفت: همان متعه است، هم چنانکه خدای تعالی نامش را متعه نهاده، گفتم آیا زن متعه، عده دارد؟ جواب داده عده او حیض او است، گفتم آیا با شوهرش از یکدیگر ارث می‌برند؟ گفت: نه. و در همان کتاب است که عبدالرزاق، و ابن منذر، از طریق عطا از ابن عباس روایت کرده که گفت خدا به عمر رحم کند، متعه جز رحمتی از خدای تعالی نبود که به امت محمد کرد، و اگر نهی عمر از متعه نمی‌بود جز شقی‌ترین افراد کسی احتیاج به زنا پیدا نمی‌کرد، آنگاه گفت این متعه همان است که در سوره نساء درباره‌اش فرموده: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» یعنی تا مدت کذا و کذا و به مبلغ کذا و کذا، و بین چنین زن و شوهری وراثت نیست، و اگر دلشان خواست به رضایت یکدیگر مدت را تمدید کنند می‌توانند، و اگر از هم جدا شدند، آن نیز کافی است و بین آن دو نکاحی نیست، عطا در آخر خبر داد که از ابن عباس شنیده که امروز هم متعه را حلال می‌داند با اینکه عمر از آن نهی کرده است. و از کتاب مستبین تألیف طبری از عمر حکایت شده که گفت: سه چیز در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من محرم حرام کننده آنهایم، و بر آنها عقوبت می‌کنم ۱ متعه حج ۲ متعه زنان ۳ گفتن حی علی خیر العمل در اذان. همه روایات اتفاق دارند در اینکه متعه سنتی بوده که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تجویز آن جناب تا حدودی عملی می‌شده، حال یا اسلام آن را تأسیس کرده، و یا حداقل از سابق معمول بوده، و اسلام امضایش کرده، و در بین صحابه آن جناب کسانی به این سنت عمل می‌کرده‌اند، که در حقشان احتمال زنا داده نمی‌شود، مانند جابر بن عبداللّه، و عبداللّه بن مسعود، و زبیر بن عوام، و اسماء دختر ابی‌بکر که از طریق متعه، عبداللّه بن زبیر را زاییده است. توضیح اینکه در مسأله متعه یک بحث از نظر کلامی می‌شود، در اینکه آیا عمربن خطاب و یا هر کس دیگری که سرپرستی امت اسلام را به عهده بگیرد حق دارد حلال خدا را حرام کند یا خیر، و این بحث در بین دو طایفه شیعه و سنی جریان دارد که شیعه معتقد است او چنین حقی نداشته، و سنی‌ها خلاف این را معتقدند. (۱) ***** ۱- روایات مربوطه در ذیل آیه ۲۳ و ۲۸ سوره نساء در المیزان ج: ۴ ص: ۴۱۴ به تفصیل آمده است. (صفحه ۶۷۰)

موضوعاتی برای مطالعه تکمیلی

مطالبی که عناوین آنها ذیلاً ذکر می‌شود جزء مسائل مربوط به خانواده در قرآن بوده که در تفسیر المیزان به آنها اشاره شده است و به دلیل رعایت اختصار، شرح و تفسیر این دسته از آیات در این مجلد قید نگردیده. اما برای کسانی که مایل به تحقیقات وسیع‌تر در موضوع خانواده می‌باشند، عنوان و آدرس آیات و شماره جلد المیزان به شرح زیر تقدیم می‌شود: محرمات، یا طبقات حرام در ازدواج آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ محرمات نسبی آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ محرمات سببی آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ ازدواج با کنیزان راه گریز از شرط عدالت در تعدد زوجات آیه ۲ تا ۶ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۲۳۸ امتیاز کنیز مسلمان بر زن آزاد مشرک آیه ۲۲۱ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۰۲ جواز ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها آیه ۳۶ تا ۴۰ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۸۳ ازدواج کنیزان و غلامان آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ نهی از وادار کردن کنیزان به زنا آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۹ صبر بر دشواری تجرد و پرهیز از زنا ...آیه ۲۳ تا ۲۸ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۱۴ (صفحه ۶۷۱) امر به ایجاد تسهیلات برای ازدواج و آزادی غلامان و کنیزان آیه ۳۲ تا ۳۴ سوره نور المیزان ج ۱۵، ص ۱۵۹ الغای حکم جاهلی فرزندی پسر خوانده‌ها آیه ۴ تا ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱ خانواده رسول‌اللّه محدودیت‌ها و امتیازات آیه ۲۸ تا ۳۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۵۴ همسران رسول اللّه مادران امت

اسلام آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۳ ازدواج‌های مخصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله آیه ۵۰ تا ۵۴ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ آداب پذیرایی در خانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۶ تحریم ابدی ازدواج با همسران رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله آیه ۵۳ تا ۵۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ تحریم رسول اللّه برای جلب رضایت همسران خود آیه ۱ سوره تحریم المیزان ج ۱۹، ص ۵۵۲ طلاق و مبانی قوانین آن در قرآن آیه ۱ تا ۷ سوره طلاق المیزان ج ۱۹، ص ۵۲۴ حکم عده طلاق و فلسفه و منافع آن آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۴۲ تا ۳۶۷ سایر مسائل مرتبط به طلاق آیه ۴۹ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۵۰۳ آیه ۱۹ و ۲۱ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۴۰۱ تا ۴۰۸ آیه ۴ و ۵ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۱ (صفحه ۶۷۲) آیه ۱ تا ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹، ص ۳۱۲ آیه ۲۲۶ تا ۲۳۲ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۳۹ تا ۳۵۵ احکام مربوط به ایتام و اموال آنها آیه ۷ تا ۲۲ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۴۱۳ آیه ۱۲۷ تا ۱۳۰ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۱۵۶ آیه ۲۳۴ و ۲۳۵ سوره بقره المیزان ج ۲، ص ۳۶۳ به بالا ـ مبانی قوانین ارث در قرآن آیه ۷ تا ۲۳ سوره نساء المیزان ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۵۳۱ آیه ۱۷۶ سوره نساء المیزان ج ۵، ص ۲۵۰ آیه ۶ سوره احزاب المیزان ج ۱۶، ص ۴۱۵ آیه ۷۵ سوره انفال المیزان ج ۹، ص ۱۹۱ مبانی قوانین وصیت در قرآن آیه ۱۸۰ تا ۱۸۲ سوره بقره المیزان ج ۱، ص ۶۶۶ آیه ۱۰۶ تا ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج ۶، ص ۲۸۴ (صفحه ۶۷۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه

www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگـان نرم افزار هـای تلفن همراه و چنـدین سایت مـذهبی دیگر ه)تولیـد محصولات نمایشـی، سـخنرانی و ... جهت نمـایش در شـبکه هـای مـاهواره ای و)راه انـدازی و پشتیبـانی علمی سامـانه پاسـخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم هـای حسابـداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسـک ، SMS و... ح)همکـاری افتخاری بـا دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیـات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننـده در جلسه ی)برگزاری دوره هـای آموزشـی ویژه عموم و دوره هـای تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سـال دفتر مرکزی: اصـفهان/خ مسـجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسـیس: ۱۳۸۵ شــماره ثبـت : ۲۳۷۳ شـــناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب ســایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کـاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشـریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنمایـد تـا در صورت امکـان در این امر مهم مـا را یاری نماینـدانشاالله. شـماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصـفهان نزد بانک تجارت شـعبه اصـفهان – خیابان مسـجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یـاد داده است، هزار هزار، کـاخ قرار دهیـد و از دیگر نعمت‌هـا، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضـمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضـعیف را دارد و تو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینـوا و ضـعیف از پیروان مـا را دارد، امّـا تـو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشـایی که آن بینـوا، خـود را بِدان، نگـاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شـکند؟». [سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنـده کنـد و از کفر به ایمـان، ارشـاد کنـد، گویی همه مردم را زنـده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشـیرهای تیز بکشد». مسـند زید: امام حسـین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹